



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

درسیابی
از
علوم قرآنی

جلد ۱-۲

تالیف:

دکتر حبیب الله طاهری



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)

نویسنده:

حبیب الله طاهری

ناشر چاپی:

اسوه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۴۸	درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)
۴۸	مشخصات کتاب
۴۸	اجلد اول
۴۸	اشاره
۴۸	تقدیم به:
۴۹	پیشگفتار
۴۹	۱- قرآن تنها کتابی است که:
۵۱	۲- شناخت قرآن
۵۲	۳- علوم قرآنی
۵۲	درس اول کتابشناسی در علوم قرآنی
۵۳	اشاره
۵۳	قرن اول
۵۳	قرن دوم
۵۴	قرن سوم
۵۵	قرن چهارم
۵۵	قرن پنجم
۵۶	قرن ششم
۵۷	قرن هفتم
۵۷	قرن هشتم
۵۸	قرن نهم
۵۸	قرن دهم
۵۹	قرن یازدهم

۵۹	قرن دوازدهم
۵۹	قرن سیزدهم
۶۰	قرن چهاردهم
۶۱	نکته قابل توجه
۶۲	درس دوم عظمت و ارزش قرآن و لزوم تمسک به آن
۶۲	اشاره
۶۶	سؤالات:
۶۶	درس سوم تلاوت قرآن و آداب آن
۶۶	اشاره
۶۷	۱- تعلم و آموختن قرآن
۶۸	۲- تعلیم و آموزاندن قرآن
۶۹	۳- تلاوت قرآن
۶۹	اشاره
۷۰	نکته:
۷۱	۴- مقدار تلاوت قرآن
۷۲	۵- آداب تلاوت قرآن
۷۲	اشاره
۷۲	۱- آداب ظاهری تلاوت قرآن
۷۳	اشاره
۷۳	الف- طهارت:
۷۳	ب- از رو خواندن قرآن:
۷۴	ج- استعاذه قبل از قرائت:
۷۴	د- ترتیل در قرائت:
۷۵	ه- حزن و بکاء در حین قرائت:

- و- بلند خواندن قرآن: ۷۵
- ز- با صدای زیبا خواندن قرآن: ۷۶
- ح- دعا، قبل و بعد از قرائت: ۷۶
- ۲- آداب باطنی تلاوت قرآن «۲»: ۷۷
- اشاره ۷۷
- الف- فهم عظمت کلام الهی: ۷۷
- ب- تعظیم متکلم: ۷۸
- ج- حضور قلب: ۷۸
- د- تدبیر: ۷۸
- ه- تخلیه موانع فهم: ۷۹
- و- خشوع و تأثر قلبی: ۸۰
- ۶- استماع قرآن و ادب آن ۸۱
- الف- استماع: ۸۱
- ب- ادب استماع: ۸۲
- ۷- حفظ قرآن ۸۲
- ۸- چند نکته ۸۳
- اشاره ۸۴
- الف- فراموش کردن قرآن بعد از فراگیری آن: ۸۴
- ب- خواندن قرآن در خانه‌ها: ۸۴
- ج- تعلیم قرآن به شیعیان در عالم برزخ: ۸۵
- نکته: ۸۶
- سؤالات: ۸۶
- درس چهارم شناخت قرآن و اقسام آن ۸۶
- اشاره ۸۶

- ۱- آیا قرآن شناختنی است؟ ۸۶
- اشاره ۸۶
- الف- قرآن برای عرب زبانان بدون مراجعه به اهلش، قابل فهم است ۸۷
- اشاره ۸۷
- بررسی: ۸۷
- ب- فهم ظاهر و باطن قرآن مخصوص راسخین در علم است ۸۸
- اشاره ۸۸
- بررسی: ۸۸
- اما عقلا: ۸۹
- اشاره ۸۹
- اولا: ۸۹
- ثانیا: ۸۹
- ثالثا: ۸۹
- و اما نقلا: ۸۹
- ج- ظاهر قرآن حجت نیست و فهم باطن آن هم مخصوص عده‌ای است ۹۰
- اشاره ۹۰
- اول- گروه اسماعیلیه: ۹۱
- دوم- متصوفه: ۹۱
- بررسی: ۹۲
- د- باطن قرآن دور از دسترس بشر است و بشر، تنها موظف به فهم و عمل به ظاهر آن است ۹۳
- اشاره ۹۳
- بررسی: ۹۴
- ه- ظاهر و باطن قرآن با رجوع به اهلش برای همه قابل فهم و حجت است ۹۶
- چند اشکال ۹۸

- ۹۸ اشاره
- ۹۸ الف- اشکال تحریف:
- ۹۸ پاسخ:
- ۹۸ ب- حدیث ثقلین:
- ۹۹ پاسخ:
- ۹۹ ج- روایات مختلف:
- ۱۰۰ پاسخ:
- ۱۰۰ نتیجه:
- ۱۰۱ ۲- ضرورت شناخت قرآن
- ۱۰۲ ۳- اقسام شناخت قرآن «۱»
- ۱۰۲ اشاره
- ۱۰۲ الف- شناخت سندی یا انتسابی
- ۱۰۴ ب- شناخت تحلیلی
- ۱۰۴ ج- شناخت ریشه‌ای
- ۱۰۵ نتیجه:
- ۱۰۵ سؤالات:
- ۱۰۶ درس پنجم قرآن کلام خداست نه قول بشر
- ۱۰۶ اشاره
- ۱۰۷ بررسی:
- ۱۰۹ دسته اول: آیات تحدی
- ۱۰۹ اشاره
- ۱۰۹ الف- تحدی به قرآن
- ۱۱۰ ب- تحدی به آورنده قرآن «۱»
- ۱۱۱ ج- تحدی به هماهنگی و عدم اختلاف در قرآن

- تذکر: ۱۱۳
- دسته دوم: آیات مربوطه به شهادت کتب گذشته و علمای اهل کتاب به ... ۱۱۳
- سؤالات: ۱۱۴
- درس ششم اعجاز قرآن ۱۱۴
- اشاره ۱۱۴
- الف- اعجاز و مباحث مربوط به آن ۱۱۵
- اشاره ۱۱۵
- ۱- معجزه چیست؟ ۱۱۵
- ۲- آیا اعجاز یعنی بر هم زدن قانون علیت؟ ۱۱۶
- ۳- آیا اعجاز و خرق عادت به منزله تغییر در سنت الهی است؟ ۱۱۶
- ۴- آیا معجزه ممکن است؟ ۱۱۷
- ۵- آیا معجزات علل طبیعی دارند؟ ۱۱۷
- ۶- فرق میان معجزات و سایر خوارق عادات چیست؟ ۱۱۸
- اشاره ۱۱۸
- الف- معجزه قید و شرط خاصی ندارد: ۱۱۹
- ب- خوارق عادات قدرت تحدی نداشته و قابل معارضه است: ۱۱۹
- ج- خوارق عادات بشری تاب مقاومت در برابر معجزات را ندارند: ۱۱۹
- د- امتیاز اساسی بین انبیا و مرتاضان و ساحران و ...: ۱۲۰
- ب- اعجاز قرآن و جوانب آن ۱۲۰
- اشاره ۱۲۰
- اولا- قرآن معجزه‌ای است گویا: ۱۲۱
- ثانیا- قرآن معجزه‌ای جاودانی و جهانی است: ۱۲۱
- و ثالثا- قرآن معجزه‌ای روحانی است: ۱۲۱
- وجوه اعجاز قرآن ۱۲۲

- ۱۲۲ اشاره
- ۱۲۳ الف- اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت
- ۱۲۳ اشاره
- ۱۲۴ گواهی دیگران درباره قرآن
- ۱۲۵ آیا کسی به معارضه با قرآن برخاسته است؟
- ۱۲۸ ب- اعجاز قرآن از نظر علو معنا و محتوا
- ۱۲۹ ج- اعجاز قرآن از نظر جاذبه و دلربایی
- ۱۳۱ د- اعجاز قرآن از نظر اخبار به غیب «۱»
- ۱۳۳ ه- اعجاز قرآن از نظر وسعت معارف
- ۱۳۴ نموداری از موضوعات مطروحه در قرآن
- ۱۳۶ نظریه صرفه و پاسخ آن «۱»
- ۱۳۷ بررسی و پاسخ این نظریه:
- ۱۳۸ سؤالات:
- ۱۳۸ درس هفتم مصونیت قرآن از تحریف
- ۱۳۸ اشاره:
- ۱۳۹ ۱- تحریف در لغت و اصطلاح
- ۱۴۰ «تحریف در لغت»:
- ۱۴۰ «تحریف در اصطلاح»:
- ۱۴۰ اشاره
- ۱۴۰ الف- تحریف معنوی
- ۱۴۱ ب- تحریف لفظی
- ۱۴۲ ۲- دلایل مصونیت قرآن از تحریف
- ۱۴۲ اشاره
- ۱۴۳ الف- آیات

ب- روایات ۱۴۴

اشاره ۱۴۴

دسته اول: ۱۴۵

دسته دوم: ۱۴۵

دسته سوم: ۱۴۵

دسته چهارم: ۱۴۵

دسته پنجم: ۱۴۵

ج- شواهد تاریخی ۱۴۶

د- اجزاء قرائت هر یک از سوره‌های قرآن در نماز ۱۴۶

۳- دلایل قائلین به تحریف و پاسخ آنها ۱۴۶

اشاره ۱۴۷

پاسخ: ۱۴۷

اما دلیل اول: ۱۴۷

دلیل دوم: ۱۴۷

دلیل سوم: ۱۴۸

اشاره ۱۴۸

اولا: ۱۴۸

ثانیا: ۱۴۸

ثالثا: ۱۴۸

دلیل چهارم: ۱۴۹

اولا: ۱۴۹

ثانیا: ۱۴۹

ثالثا: ۱۴۹

رابعا: ۱۴۹

- ۱۴۹ دلیل پنجم:
- ۱۴۹ اشاره
- ۱۵۰ اولاً:
- ۱۵۱ ثانياً:
- ۱۵۱ ثالثاً:
- ۱۵۲ ۴- یک افترا و پاسخ آن
- ۱۵۳ سؤالات:
- ۱۵۴ درس هشتم اهداف قرآن
- ۱۵۴ اشاره
- ۱۵۴ الف- اوصاف قرآن
- ۱۵۴ اشاره
- ۱۵۴ دسته اول:
- ۱۵۴ اشاره
- ۱۵۵ توضیح:
- ۱۵۵ دسته دوم:
- ۱۵۶ دسته سوم:
- ۱۵۶ دسته چهارم:
- ۱۵۶ دسته پنجم:
- ۱۵۶ دسته ششم:
- ۱۵۷ دسته هفتم:
- ۱۵۷ دو سؤال:
- ۱۵۷ پاسخ:
- ۱۵۹ ب- آیات قرآن
- ۱۵۹ اشاره

- دسته اول: ۱۵۹
- دسته دوم: ۱۵۹
- دسته سوم: ۱۵۹
- دسته چهارم: ۱۵۹
- دسته پنجم: ۱۵۹
- دسته ششم: ۱۶۰
- نتیجه گیری کلی: ۱۶۰
- سؤالات: ۱۶۱
- درس نهم شرایط و موانع بهره‌مند شدن از قرآن ۱۶۱
- اشاره ۱۶۱
- قسمت اول: شرایط بهره‌مند شدن از قرآن ۱۶۲
- اشاره ۱۶۲
- الف- شرایط علمی ۱۶۲
- اشاره ۱۶۲
- ۱- علم لغت: ۱۶۳
- اشاره ۱۶۳
- تذکر: ۱۶۳
- ۲- علم صرف: ۱۶۳
- ۳- علم اشتقاق: ۱۶۴
- ۴- علم نحو و اعراب: ۱۶۴
- اشاره ۱۶۴
- تذکر: ۱۶۴
- ۵- علم اسلوب: ۱۶۴
- ۶- علم قرائات: ۱۶۵

- ۱۶۵ اشاره
- ۱۶۵ تذکر:
- ۱۶۵ ۷- علم کلام و اصول عقاید با معانی اسماء الله:
- ۱۶۵ ۸- علم اصول فقه:
- ۱۶۵ ۹- علم اسباب نزول:
- ۱۶۶ ۱۰- علم به ناسخ و منسوخ قرآن:
- ۱۶۶ ۱۱- علم الدرايه:
- ۱۶۶ ۱۲- علم الروايه:
- ۱۶۶ ب- شرایط نفسانی
- ۱۶۶ اشاره
- ۱۶۶ ۱- عقل:
- ۱۶۸ ۲- علم:
- ۱۶۸ ۳- تقوا:
- ۱۶۹ ۴- فقه:
- ۱۶۹ ۵- تفکر:
- ۱۶۹ ۶- تدبیر:
- ۱۶۹ ۷- تذکر:
- ۱۶۹ ۸- خوف و خشیت:
- ۱۷۰ ۹- به سوی خدا راه در پیش گرفتن:
- ۱۷۰ ۱۰- مستقیم بودن:
- ۱۷۰ ۱۱- اسلام:
- ۱۷۰ ۱۲- ایمان:
- ۱۷۱ دو سؤال:
- ۱۷۱ ج- اتخاذ روش صحیح

۱۷۱	اشاره
۱۷۲	اولا:
۱۷۲	ثانیا:
۱۷۲	ثالثا:
۱۷۲	رابعاً:
۱۷۲	خامساً:
۱۷۲	سادساً:
۱۷۲	سابعاً:
۱۷۳	ثامناً:
۱۷۳	تاسعاً:
۱۷۳	عاشراً:
۱۷۴	قسمت دوم: موانع بهره‌مند شدن از قرآن
۱۷۴	اشاره
۱۷۴	۱- «نفهمی»:
۱۷۴	۲- «استکبار»:
۱۷۵	۳- «کفر»:
۱۷۵	اشاره
۱۷۶	تذکر:
۱۷۶	۴- «فسق»:
۱۷۷	۵- «ظلم»:
۱۷۷	۶- «پیروی از هوای نفس»:
۱۷۸	سؤالات:
۱۷۸	درس دهم وحی یا شعور مرموز
۱۷۸	اشاره

- ۱- وحی در لغت ۱۷۹
- ۲- وحی در قرآن و سنت ۱۸۰
- اشاره ۱۸۰
- الف- وحی رسالت و نبوت: ۱۸۰
- ب- وحی به معنای الهام: ۱۸۰
- ج- وحی به معنای اشاره: ۱۸۰
- د- وحی به معنای تقدیر: ۱۸۱
- ه- وحی به معنای امر: ۱۸۱
- و- وحی به معنای دروغپردازی و القائنات شیطانی: ۱۸۱
- ز- وحی به معنای خبر: ۱۸۱
- ۳- وحی از دیدگاه فلاسفه قدیم ۱۸۲
- اشاره ۱۸۲
- اولا: ۱۸۳
- ثانیا: ۱۸۳
- ثالثا: ۱۸۳
- رابعا: ۱۸۳
- بررسی: ۱۸۳
- اشاره ۱۸۳
- اولا: ۱۸۳
- ثانیا: ۱۸۴
- ثالثا: ۱۸۴
- ۴- وحی از دیدگاه فلاسفه جدید ۱۸۴
- اشاره ۱۸۴
- بررسی: ۱۸۵

- اولا: ۱۸۵
- ثانیا: ۱۸۶
- ثالثا: ۱۸۶
- ۵- وحی از دیدگاه دانشمندان مادی ۱۸۶
- اشاره ۱۸۶
- بررسی: ۱۸۶
- ۶- آیا وحی زائیده نبوغ است؟ ۱۸۷
- اشاره ۱۸۷
- ۱- «عشق»: ۱۸۷
- ۲- «ستمکشی طولانی»: ۱۸۸
- ۳- «در اقلیت و شرایط نامساعد اجتماعی بودن»: ۱۸۸
- ۴- «کودکی»: ۱۸۸
- ۵- «تنهایی»: ۱۸۸
- ۶- «پرورش نخستین»: ۱۸۸
- اشاره ۱۸۸
- بررسی: ۱۸۸
- ۷- حقیقت وحی چیست؟ ۱۸۹
- ۸- امکان وحی ۱۹۱
- ۹- کیفیت وحی به پیامبران ۱۹۱
- اشاره ۱۹۲
- ۱- «وحی و الهام قلبی»: ۱۹۲
- ۲- «وحی از ورای حجاب»: ۱۹۲
- ۳- «وحی از طریق ارسال رسول»: ۱۹۲
- اشاره ۱۹۲

- ۱۹۲ چگونگی نزول وحی بر پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ۱۹۲
- ۱۹۲ اشاره ۱۹۲
- ۱۹۳ الف- رؤیای صادق: ۱۹۳
- ۱۹۳ اشاره ۱۹۳
- ۱۹۴ ۱- لَقَدْ صَدَقَ اللهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللهُ ... ۱۹۴
- ۱۹۴ ۲- وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ ... ۱۹۴
- ۱۹۴ ب- نزول وحی به وسیله جبرئیل: ۱۹۴
- ۱۹۵ ج- وحی مستقیم و بلاواسطه: ۱۹۵
- ۱۹۷ ۱۰- پیامبر چگونه یقین می‌کند که وحی از سوی خداست؟ ۱۹۷
- ۱۹۸ یک افترا و پاسخ آن ۱۹۸
- ۱۹۸ اشاره ۱۹۸
- ۱۹۹ بررسی: ۱۹۹
- ۱۹۹ اشاره ۱۹۹
- ۱۹۹ اولاً: ۱۹۹
- ۲۰۰ ثانیاً: ۲۰۰
- ۲۰۰ ثالثاً: ۲۰۰
- ۲۰۰ رابعاً: ۲۰۰
- ۲۰۱ خامساً: ۲۰۱
- ۲۰۱ سادساً: ۲۰۱
- ۲۰۲ سابعاً: ۲۰۲
- ۲۰۲ ۱۱- افسانه غرانیق یا افترائی دیگر بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ۲۰۲
- ۲۰۲ اشاره ۲۰۲
- ۲۰۳ بررسی: ۲۰۳
- ۲۰۳ اشاره ۲۰۳

- اولا: ۲۰۴
- ثانیا: ۲۰۴
- ثالثا: ۲۰۵
- رابعا: ۲۰۶
- ۱۲- آغاز نزول وحی «۱» ۲۰۷
- اشاره ۲۰۷
- ۱- آغاز نزول قرآن در ماه رمضان و در شب قدر بوده است: ۲۰۸
- ۲- عده‌ای دیگر معتقدند که: ۲۰۹
- ۳- عده‌ای را نیز عقیده بر این است که: ۲۰۹
- ۴- برخی را نیز عقیده بر این است که: ۲۰۹
- اشاره ۲۱۰
- بررسی: ۲۱۰
- اشاره ۲۱۰
- پاسخ اول ۲۱۰
- و پاسخ دوم ۲۱۰
- و ایراد پاسخ سوم ۲۱۰
- و در مورد پاسخ چهارم ۲۱۱
- پاسخ صحیح: ۲۱۱
- ۱۳- انقطاع وحی ۲۱۳
- اشاره ۲۱۳
- الف- انقطاع وحی در چه مدت بوده است؟ ۲۱۳
- ب- انقطاع وحی برای چه بوده است؟ ۲۱۴
- ج- انقطاع وحی در چه زمانی از نبوت پیامبر صورت گرفت؟ ۲۱۵
- د- در انقطاع وحی چه کسی بر پیامبر زبان به طعن گشود؟ ۲۱۶

- سؤالات: ۲۱۷
- درس یازدهم تاریخ قرآن ۲۱۷
- اشاره ۲۱۷
- ۱- نزول قرآن ۲۱۸
- ۲- ترتیب نزول آیات و سور قرآن ۲۱۹
- اشاره ۲۱۹
- تبصره: ۲۲۰
- ۳- نظم کلمات قرآن ۲۲۱
- اشاره ۲۲۱
- اولا: ۲۲۲
- ثانیا: ۲۲۲
- ثالثا: ۲۲۲
- ۴- اسامی قرآن «۲» ۲۲۳
- ۵- اوصاف قرآن ۲۲۳
- ۶- آیات قرآن ۲۲۳
- اشاره ۲۲۳
- الف- معنای لغوی آیه ۲۲۳
- ب- معنای اصطلاحی آیه ۲۲۴
- ج- تعداد آیات قرآن ۲۲۵
- اشاره ۲۲۵
- اول- «عدد اهل کوفه یا عدد کوفی»: ۲۲۵
- دوم- «عدد مدنی»: ۲۲۵
- سوم- «عدد مکی»: ۲۲۶
- چهارم- «عدد بصری»: ۲۲۶

- ۲۲۶ پنجم- «عدد شامی»:
- ۲۲۷ ۷- سور قرآن
- ۲۲۷ اشاره
- ۲۲۷ الف- معنای لغوی سوره
- ۲۲۷ ب- معنای اصطلاحی سوره
- ۲۲۷ ج- ترتیب سور قرآن
- ۲۲۸ د- تعداد سوره‌های قرآن
- ۲۲۸ ه- نامگذاری سوره‌های قرآن «۱»
- ۲۲۸ اشاره
- ۲۳۰ تذکر ۱:
- ۲۳۰ تذکر ۲:
- ۲۳۰ اشاره
- ۲۳۰ ۱- «سبع طوال»:
- ۲۳۱ ۲- «مئین»:
- ۲۳۱ ۳- «متانی»:
- ۲۳۱ ۴- «مفضل»:
- ۲۳۲ ۸- حروف مقطعه قرآن «۱»
- ۲۳۲ اشاره
- ۲۳۴ لطیفه:
- ۲۳۴ ۹- زبان و لغت قرآن
- ۲۳۴ اشاره
- ۲۳۴ الف- زبان قرآن
- ۲۳۴ اشاره
- ۲۳۵ اول آنکه:

- ۲۳۵ دوم آنکه:
- ۲۳۶ ب- لغات غیر عربی (معرب) در قرآن «۱»
- ۲۳۶ اشاره
- ۲۳۶ اول آنکه:
- ۲۳۶ دوم آنکه:
- ۲۳۶ سوم آنکه:
- ۲۳۷ چهارم آنکه:
- ۲۳۷ اشاره
- ۲۳۸ اولاً:
- ۲۳۹ ثانياً:
- ۲۳۹ ثالثاً:
- ۲۳۹ ج- لهجه قرآن
- ۲۳۹ اشاره
- ۲۴۰ بررسی:
- ۲۴۰ دلایل نزول قرآن به لهجه قریش
- ۲۴۱ ۱۰- نگارش قرآن
- ۲۴۱ اشاره
- ۲۴۲ الف- قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با چه نوع خطی نگارش می‌یافت؟
- ۲۴۲ پاسخ:
- ۲۴۲ ب- نوشت افزار معمول برای نگارش وحی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه بود؟
- ۲۴۲ پاسخ:
- ۲۴۳ نوشت افزار معمول برای نگارش قرآن
- ۲۴۵ ۱۱- کاتبان قرآن «۱»
- ۲۴۵ اشاره

- الف: کتاب وحی ۲۴۵
- ب- نخستین کاتب وحی در مکه و مدینه ۲۴۶
- ج- کاتبان وحی که مورد غضب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند ۲۴۷
- اشاره ۲۴۷
- سؤال: ۲۴۸
- پاسخ: ۲۴۸
- ۱۲- جمع آوری قرآن ۲۴۸
- ۱۳- حافظان قرآن «۱» ۲۴۹
- ۱۴- قرائت قرآن ۲۵۰
- ۱۵- نقطه گذاری و شکل دادن به قرآن «۳» ۲۵۱
- اشاره ۲۵۱
- الف- شکل و نقط اعراب گذاری قرآن ۲۵۲
- اشاره ۲۵۲
- سه نکته: ۲۵۳
- نکته ۱: ۲۵۳
- نکته ۲: ۲۵۳
- نکته ۳: ۲۵۳
- ب- اعجام و نقطه گذاری حروف متشابه قرآن «۲» ۲۵۳
- ۱۶- سیر تکاملی در خط قرآن «۲» ۲۵۵
- ۱۷- نخستین چاپ قرآن «۱» ۲۵۶
- سؤالات: ۲۵۷
- درس دوازدهم قرائت و طبقات قراء ۲۵۸
- اشاره ۲۵۸
- ۱- تعریف قرائت ۲۵۸

- ۲- تاریخچه قرائت قرآن و حفظ و روایت آن ۲۵۸
- ۳- علم قرائت قرآن و تدوین آن ۲۵۹
- ۴- معرفی کتب تألیف شده در باب قرائات ۲۶۰
- ۵- طبقات قراء ۲۶۱
- اشاره ۲۶۱
- طبقه اول: ۲۶۱
- طبقه دوم: ۲۶۳
- طبقه سوم: ۲۶۳
- طبقه چهارم قراء: ۲۶۵
- طبقه پنجم قراء: ۲۶۶
- طبقه ششم از قراء: ۲۶۷
- طبقه هفتم از قراء: ۲۶۹
- طبقه هشتم: ۲۷۰
- ۶- انحصار قرائتها به هفت قرائت «۱» ۲۷۱
- ۷- قراء سبعة و راویان آنان ۲۷۲
- ۸- چند نکته: ۲۷۴
- درس سیزدهم اختلاف قرائات و مباحث مربوط به آن ۲۷۹
- اشاره ۲۷۹
- ۱- اختلاف قرائات ۲۸۰
- ۲- انواع اختلاف قرائات «۱» ۲۸۰
- ۳- معیار صحت قرائت و تشخیص آن از قرائت شاذ از نظر اهل سنت «۳» ۲۸۲
- ۴- حدیث «سبعة احرف» و قرائتهای هفتگانه «۲» ۲۹۴
- ۵- انواع قرائات به حسب تواتر و ۲۹۷
- درس چهاردهم علل و عوامل پیدایش اختلاف در قرائات ۲۹۹

- ۲۹۹ اشاره
- ۲۹۹ علل پیدایش قرائت‌های اولیه
- ۳۰۱ عوامل اختلاف در قرائت
- ۳۰۱ اشاره
- ۳۰۱ ۱- اختلاف مصحف‌های عثمانی
- ۳۰۱ ۲- ابتدائی بودن خط
- ۳۰۲ ۳- خالی بودن حروف از نقطه
- ۳۰۲ ۴- خالی بودن حروف از شکل و علائم
- ۳۰۳ ۵- حذف الف‌های ممدوده
- ۳۰۴ ۶- تأثیر لهجه
- ۳۰۵ ۷- حکومت رأی و اجتهاد
- ۳۰۶ ۸- روحیه‌های غیر متعارف
- ۳۰۷ سوالات:
- ۳۰۷ درس پانزدهم تواتر قرآن یا تواتر قرائات؟
- ۳۰۷ اشاره
- ۳۰۷ ۱- تواتر قرآن
- ۳۰۹ ۲- تواتر قرائتها
- ۳۰۹ اشاره
- ۳۰۹ الف- دلایل عدم تواتر قرائات قراء سبعه
- ۳۱۲ کلمات بزرگان فن در نفی تواتر قرائتها
- ۳۱۳ ب- دلایل طرفداران تواتر قرائات سبع
- ۳۱۳ پاسخ:
- ۳۱۳ پاسخ:
- ۳۱۴ پاسخ:

- ۳۱۴ اشاره
- ۳۱۴ اولاً:
- ۳۱۴ ثانياً:
- ۳۱۵ پاسخ:
- ۳۱۵ اشاره
- ۳۱۵ اولاً:
- ۳۱۵ ثانياً:
- ۳۱۶ تکفیر منکرین تواتر قرائات سبع
- ۳۲۱ [جلد دوم
- ۳۲۱ اشاره
- ۳۲۱ تقدیم به:
- ۳۲۲ پیشگفتار
- ۳۲۴ درس شانزدهم تفسیر و طبقات مفسرین
- ۳۲۴ اشاره
- ۳۲۴ ۱- مفهوم تفسیر «۱»
- ۳۲۴ تفسیر در لغت:
- ۳۲۵ تفسیر در اصطلاح:
- ۳۲۵ اشاره
- ۳۲۶ تذکر:
- ۳۲۶ تفسیر در قرآن:
- ۳۲۶ تفسیر در حدیث:
- ۳۲۶ ۲- آغاز پیدایش تفسیر و نخستین مفسر قرآن
- ۳۲۸ ۳- تفسیر در دوران صحابه
- ۳۲۸ اشاره

- الف- امیر المؤمنین علی علیه السلام (متوفای ۴۰ ه ق) ۳۲۸
- ب- عبد الله بن عباس (متوفای ۶۸ ه ق) ۳۲۹
- ج- عبد الله بن مسعود (متوفای ۳۲ ه ق) ۳۲۹
- د- ابی بن کعب (متوفای میان ۱۹ تا ۳۲ ه ق) ۳۳۰
- ه- زید بن ثابت بن ضحاک انصاری (متوفای ۴۵ ه ق) ۳۳۰
- و- جابر بن عبد الله انصاری (متوفای ۷۴ ه ق) ۳۳۱
- ویژگیها و امتیازات تفسیر صحابه ۳۳۱
- اشاره: ۳۳۱
- تذکر: ۳۳۳
- ۴- تفسیر در دوران تابعین «۱» ۳۳۳
- اشاره ۳۳۳
- مفسران معروف مکه در دوره تابعین ۳۳۴
- مفسران معروف مدینه در دوره تابعین ۳۳۴
- مفسران معروف دوره تابعین در عراق (کوفه و بصره) ۳۳۴
- مفسران معروف کوفه در دوره تابعین ۳۳۴
- مفسران معروف بصره در دوره تابعین ۳۳۵
- مفسران معروف کمی پس از دوره تابعین ۳۳۵
- مشخصات و ویژگیهای تفسیر در عصر تابعین ۳۳۵
- الف- راه یافتن اسرائیلیات و نصرانیات در تفسیر قرآن: ۳۳۵
- ب- گسترش نسبی روش تفسیر به رأی: ۳۳۶
- ج- آماده شدن زمینه برای تفسیرهای مذهبی: ۳۳۶
- د- آغاز تدوین تفسیر: ۳۳۷
- ۵- طبقات مفسرین «۲» ۳۳۷
- اشاره ۳۳۷

- ۳۳۷ طبقات مفسرین از اهل سنت
- ۳۳۷ اشاره
- ۳۳۸ طبقه اول:
- ۳۳۸ اشاره
- ۳۳۸ تذکر:
- ۳۳۸ طبقه دوم:
- ۳۳۹ طبقه سوم:
- ۳۳۹ طبقه چهارم:
- ۳۳۹ طبقه پنجم:
- ۳۳۹ طبقه ششم:
- ۳۴۰ طبقات مفسرین شیعه
- ۳۴۱ سؤالات:
- ۳۴۱ درس هفدهم روشهای تفسیری
- ۳۴۱ طرح مسئله
- ۳۴۲ تذکر:
- ۳۴۳ ۱- روش تفسیر نقلی
- ۳۴۳ اشاره
- ۳۴۳ الف- استدلال به روایات تفسیر به رأی
- ۳۴۳ اشاره
- ۳۴۴ بررسی:
- ۳۴۴ ب- بیان قرآن تنها به رسول خدا واگذار شده است
- ۳۴۴ اشاره
- ۳۴۴ بررسی:
- ۳۴۵ ج- خطاب قرآن خصوصی و مخاطب آن افراد خاص اند

- ۳۴۵ اشاره
- ۳۴۵ بررسی:
- ۳۴۵ اولاً:
- ۳۴۶ ثانياً:
- ۳۴۶ ثالثاً:
- ۳۴۶ رابعاً:
- ۳۴۶ د- ناتوانی عقل از تفسیر قرآن
- ۳۴۷ بررسی:
- ۳۴۷ ۲- روش تفسیر به رأی
- ۳۴۸ اشاره
- ۳۴۸ الف- معانی تفسیر به رأی
- ۳۵۰ ب- روایات مربوط به تفسیر به رأی «۱»
- ۳۵۱ ج- نمونه‌هایی از تفسیر به رأی
- ۳۵۲ ۳- روش تفسیر رمزی
- ۳۵۲ اشاره
- ۳۵۳ تفسیر رمزی در مکتب محی الدین عربی
- ۳۵۴ تفسیر رمزی در مکتب باطنیه
- ۳۵۵ تفسیر رمزی در مکتب اخوان الصفا
- ۳۵۷ ارزیابی تفسیر رمزی
- ۳۵۸ ۴- روش تفسیر عقلی و اجتهادی
- ۳۵۸ اشاره
- ۳۵۹ ارزیابی روش اجتهادی و عقلی
- ۳۵۹ اشاره
- ۳۵۹ اولاً:

- ثانیا: ۳۵۹
- ثالثا: ۳۵۹
- ۵- روش تفسیر قرآن با قرآن ۳۶۰
- اشاره ۳۶۰
- ارزش سنت در تفسیر قرآن به قرآن ۳۶۰
- بررسی: ۳۶۰
- ارزش سنت در دیدگاه صاحب تفسیر «الهدایة و العرفان فی تفسیر القرآن بالقرآن» ۳۶۱
- ارزش سنت در دیدگاه علامه طباطبائی ۳۶۲
- ۶- صحیحترین روش برای تفسیر قرآن ۳۶۳
- سؤالات: ۳۶۴
- درس هیجدهم مصادر تفسیر «۱» ۳۶۴
- اشاره ۳۶۴
- اشاره: ۳۶۴
- مصدر اول: قرآن کریم ۳۶۵
- اشاره ۳۶۵
- نموداری از تفسیر قرآن به قرآن ۳۶۵
- مصدر دوم: سنت ۳۶۷
- مصدر سوم: قول صحابی ۳۶۸
- مصدر چهارم: قول تابعی ۳۶۸
- اشاره ۳۶۹
- ارزش قول صحابی و تابعی ۳۶۹
- بررسی: ۳۶۹
- سؤالات: ۳۷۰
- درس نوزدهم علل پیدایش اختلاف در تفسیر ۳۷۰

- طرح مسئله ۳۷۰
- ۱- جدائی قرآن از عترت ۳۷۲
- ۲- حذف اسناد حدیث ۳۷۳
- ۳- پیدایش مذاهب مختلف ۳۷۴
- ۴- نفوذ افکار و انتقال علوم به بلادی اسلامی ۳۷۴
- ۵- اصالت عقل و اعتماد به رأی ۳۷۵
- ۶- اختلاف افهام مردم در درک معارف قرآن ۳۷۶
- ۷- مسئله روانی نوخواهی و تجدد طلبی ۳۷۶
- ۸- وضع حدیث ۳۷۷
- ۹- نقل به معنا ۳۷۸
- اشاره ۳۷۸
- تذکر: ۳۷۸
- ۱۰- اسرائیلیات ۳۷۹
- سؤالات: ۳۷۹
- درس بیستم آشنایی با کتب تفسیر «۱» ۳۸۰
- اشاره ۳۸۰
- تفاسیر شیعه: ۳۸۰
- تفاسیر اهل سنت ۳۸۶
- سؤالات: ۳۹۰
- درس بیست و یکم توضیح برخی از لغات و اصطلاحات قرآن ۳۹۰
- اشاره ۳۹۰
- ۱- تفسیر ۳۹۱
- ۲- تأویل ۳۹۱
- اشاره ۳۹۱

- الف- تأویل در لغت ۳۹۱
- ب- موارد استعمال تأویل در قرآن ۳۹۲
- ج- آراء مفسران درباره مفهوم تأویل ۳۹۳
- جمع بندی نظرات سه گانه ۳۹۶
- اشاره ۳۹۶
- تذکر: ۳۹۶
- د- تأویل از نظر روایات ۳۹۶
- ه- آیا همه آیات قرآن تأویل دارد؟ ۳۹۸
- و- تأویل حق چیست؟ و تأویل باطل کدام است؟ ۳۹۹
- ز- چه کسی تأویل صحیح را می‌داند؟ ۳۹۹
- ح- راسخون در علم چه کسانی هستند؟ ۴۰۱
- ۳- محکم و متشابه ۴۰۲
- محکم: ۴۰۲
- متشابه: ۴۰۲
- نکته: ۴۰۳
- دو سؤال ۴۰۴
- سؤال اول: ۴۰۴
- پاسخ: ۴۰۴
- اشاره ۴۰۴
- ۱- «عجز متکلم از تبیین مراد»: ۴۰۴
- ۲- «هدف، معما گویی است»: ۴۰۴
- ۳- «گروه خاصی مورد نظرند»: ۴۰۴
- ۴- «حذف قیود کلام یا غفلت از آن»: ۴۰۴
- ۵- «مطالب، عمیق و الفاظ قاصرند»: ۴۰۵

- سؤال دوم: ۴۰۵
- پاسخ: ۴۰۵
- روش ائمه اهل بیت علیهم السلام در محکم و متشابه ۴۰۷
- ۴- ناسخ و منسوخ ۴۰۸
- اشاره ۴۰۸
- الف- طرح مسئله ۴۰۸
- ب- تعریف نسخ ۴۰۹
- اشاره ۴۰۹
- الف- ۴۱۰
- ب- ۴۱۱
- ج- فرق میان نسخ و بقاء ۴۱۱
- یک افترای رسوا ۴۱۲
- د- اهمیت شناخت ناسخ و منسوخ در استنباط احکام و قضاء ۴۱۲
- ه- شرایط نسخ ۴۱۳
- اشاره ۴۱۳
- الف- تنافی دو حکم ناسخ و منسوخ: ۴۱۳
- ب- کلیت تنافی بین دو حکم: ۴۱۳
- ج- محدود نبودن حکم سابق به زمان معین: ۴۱۳
- د- مرتبط بودن نسخ به تشریح و قانونگذاری: ۴۱۴
- ه- ثبات موضوع: ۴۱۴
- و- فرق بین نسخ و تخصیص ۴۱۴
- ز- امکان نسخ «۱» ۴۱۵
- اشاره ۴۱۵
- الف- نسخ در شریعت: ۴۱۵

- ۴۱۵ اشاره
- ۴۱۵ اولاً:
- ۴۱۶ ثانياً:
- ۴۱۷ ب- نسخ در آیات قرآنی:
- ۴۱۷ اشاره
- ۴۱۷ پاسخ:
- ۴۱۸ پاسخ، اولاً:
- ۴۱۸ ثانياً:
- ۴۱۸ ح- اقسام نسخ «۱»:
- ۴۱۸ اشاره
- ۴۱۸ الف- نسخ حکم و تلاوت آیه:
- ۴۱۹ ب- نسخ آیه و ابقاء حکم:
- ۴۱۹ ج- نسخ حکم بدون نسخ آیه:
- ۴۱۹ اشاره
- ۴۱۹ اول اینکه:
- ۴۲۰ دوم اینکه:
- ۴۲۰ سوم اینکه:
- ۴۲۰ ط- آیات منسوخه
- ۴۲۰ اشاره
- ۴۲۱ الف- آیه نجوی:
- ۴۲۱ ب- آیه مربوط به تعداد جنگجویان:
- ۴۲۲ ج- آیه امتاع:
- ۴۲۳ د- آیه توارث از طریق ایمان:
- ۴۲۳ ۵- تنزیل و انزال

- ۴۲۴ ۶- نزول و نزل
- ۴۲۴ نزول:
- ۴۲۴ نزل:
- ۴۲۵ ۷- جری و تطبیق
- ۴۲۶ ۸- ظاهر و باطن
- ۴۲۶ اشاره
- ۴۲۹ چرا قرآن با دو زبان ظاهر و باطن سخن گفته است؟
- ۴۲۹ اشاره
- ۴۳۰ اولاً:
- ۴۳۰ ثانیاً:
- ۴۳۲ سؤالات:
- ۴۳۳ درس بیست و دوم حجیت ظواهر قرآن «۱»
- ۴۳۳ اشاره
- ۴۳۴ دلایل طرفداران حجیت ظواهر قرآن
- ۴۳۴ اشاره
- ۴۳۴ ۱- معجزه بودن قرآن و تحدی به آن فرع بر فهم آن است
- ۴۳۴ ۲- آیات قرآن
- ۴۳۵ ۳- روایات
- ۴۳۵ اشاره
- ۴۳۵ دسته اول:
- ۴۳۵ دسته دوم:
- ۴۳۶ دسته سوم:
- ۴۳۷ دلایل طرفداران عدم حجیت ظواهر قرآن
- ۴۳۷ اشاره

- ۱- فهم قرآن مخصوص اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است ۴۳۷
- ۲- تفسیر به رأی ممنوع است ۴۳۹
- ۳- فهم معانی قرآن مشکل است ۴۴۰
- ۴- علم اجمالی به اراده خلاف ظاهر در قرآن ۴۴۰
- ۵- ظواهر از متشابهات است ۴۴۰
- ۶- وقوع تحریف در قرآن ۴۴۱
- سؤالات: ۴۴۱
- درس بیست و سوم نگارش و جمع آوری قرآن «۱» ۴۴۱
- اشاره ۴۴۱
- ۱- جمع آوری قرآن در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۴۴۲
- اشاره ۴۴۲
- اول- نظر مخالفان جمع و تدوین قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۴۴۳
- دوم- نظر موافقان جمع و تدوین قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۴۴۴
- بررسی: ۴۴۶
- اشاره ۴۴۶
- پاسخ دلیل اول اینکه: ۴۴۶
- پاسخ دلیل دوم اینکه: ۴۴۶
- پاسخ دلیل سوم اینکه: ۴۴۶
- پاسخ دلیل چهارم اینکه: ۴۴۷
- ۲- جمع آوری قرآن پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ۴۴۸
- اشاره ۴۴۸
- الف- جمع آوری قرآن توسط امیر المؤمنین علیه السلام ۴۴۸
- اشاره ۴۴۸
- توصیف مصحف علی علیه السلام ۴۴۹

- ۴۵۰ سرنوشت مصحف علی علیه السلام
- ۴۵۱ ب- جمع آوری قرآن به دستور ابا بکر توسط زید بن ثابت
- ۴۵۱ اشاره
- ۴۵۳ روش و مبنای کار زید بن ثابت در جمع آوری قرآن
- ۴۵۴ سرنوشت صحیفه‌های قرآنی ابا بکر
- ۴۵۴ چرا ابا بکر زید را برای جمع آوری قرآن انتخاب کرد؟
- ۴۵۵ بررسی:
- ۴۵۵ اشاره
- ۴۵۵ اولاً:
- ۴۵۵ ثانياً:
- ۴۵۵ ثالثاً:
- ۴۵۵ رابعاً:
- ۴۵۶ خامساً:
- ۴۵۶ ج- جمع آوری قرآن توسط بعضی از صحابه «۴»
- ۴۵۶ اشاره
- ۴۵۷ اوصاف مشترک مصحفهای صحابه
- ۴۵۸ زمان و سرنوشت این مصحفها
- ۴۶۰ د- جمع آوری قرآن به دستور عثمان «۴»
- ۴۶۰ اشاره
- ۴۶۰ اختلاف مصحفها با یکدیگر
- ۴۶۱ نمونه‌هایی از این اختلافات بین مردم
- ۴۶۲ ورود حدیفه به مدینه
- ۴۶۲ مشورت عثمان با صحابه
- ۴۶۲ تشکیل کمیته برای توحید مصاحف

چند سؤال ۴۶۳

۱- کمیته توحید مصاحف از چه منبعی استفاده می‌کرد؟ ۴۶۳

۲- آیا اعضای کمیته در نگارش قرآن هماهنگ بودند؟ ۴۶۴

۳- توحید مصاحف در چه سالی واقع شده است؟ ۴۶۵

۴- آیا صحابه در توحید مصاحف با عثمان همراه و موافق بودند؟ ۴۶۵

۵- مصاحف عثمانی در چند نسخه تنظیم شده بود؟ ۴۶۷

۶- آیا مصاحف عثمانی با هم اختلاف داشتند؟ ۴۶۷

۷- آیا عثمان دستور احراق بقیه مصاحف را داد؟ ۴۶۸

سؤالات: ۴۶۹

درس بیست و چهارم اسباب نزول ۴۷۰

اشاره ۴۷۰

۱- معانی لغوی و اصطلاحی اسباب نزول ۴۷۱

معانی لغوی اسباب ۴۷۱

معنای اصطلاحی اسباب نزول ۴۷۲

۲- انواع آیات و سور قرآنی در رابطه با اسباب نزول ۴۷۲

اشاره ۴۷۲

الف- آیات و سوری که فاقد اسباب نزول خاصی می‌باشند ۴۷۲

اشاره ۴۷۲

یک ۴۷۳

دو ۴۷۳

ب- آیات و سوری که دارای اسباب نزول خاص هستند ۴۷۳

۳- انواع اسباب نزول ۴۷۳

اشاره ۴۷۳

الف- حوادث و رویدادهای مهم ۴۷۴

- ۴۷۴ اشاره
- ۴۷۴ اول: حوادث جالب و سازنده و الگو پرداز
- ۴۷۸ دوم: حوادث زشت و ویرانگر
- ۴۸۲ ب- سؤالات و پرسشهای مردم از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
- ۴۸۴ ج- مشخص کردن موضع مسلمین در مسائل حساس و مهم
- ۴۸۴ ۴- ارزش و اهمیت شناخت اسباب نزول و فواید آن
- ۴۸۴ مقدمه
- ۴۸۵ فواید شناخت اسباب نزول «۱»
- ۴۸۶ فایده اول:
- ۴۸۶ فایده دوم:
- ۴۸۹ فایده سوم:
- ۴۹۰ فایده چهارم:
- ۴۹۰ نمونه‌هایی از برداشتهای نادرست بخاطر عدم آگاهی به سبب نزول:
- ۴۹۰ اشاره
- ۴۹۳ فایده پنجم:
- ۴۹۴ فایده ششم:
- ۴۹۴ فایده هفتم:
- ۴۹۵ ۵- آیا در اسباب نزول، معیار عموم لفظ است یا خصوص سبب؟
- ۴۹۵ اشاره
- ۴۹۵ الف- آیه ظهار:
- ۴۹۵ ب- آیه لعان:
- ۴۹۶ ج- آیه قذف:
- ۴۹۷ ۶- در صورت تعدد اسباب نزول، معیار کدامیک از آنهاست؟
- ۴۹۷ اشاره

- حالت اول آنکه: ۴۹۷
- حالت دوم آنکه: ۴۹۷
- حالت سوم آنکه: ۴۹۸
- حالت چهارم آنکه: ۴۹۸
- حالت پنجم آنکه: ۴۹۹
- ۷- مصدر اسباب النزول چیست؟ عقل یا نقل «۲»؟ ۴۹۹
- اشاره ۴۹۹
- اولا: ۵۰۰
- ثانیا: ۵۰۱
- ثالثا: ۵۰۱
- سؤالات: ۵۰۲
- درس بیست و پنجم مقایسه معارف قرآن با تورات و انجیل «۱» - ۵۰۲
- مقدمه ۵۰۲
- ۱- اثبات تحریف تورات و انجیل و عدم تحریف قرآن ۵۰۴
- اشاره ۵۰۴
- الف- قرآن و سرگذشت آن ۵۰۴
- ب- تورات و سرگذشت آن ۵۰۴
- «عهد عتیق»: ۵۰۴
- شواهدی بر تحریف تورات ۵۰۵
- تحریف در کتابهای دیگر عهد عتیق ۵۰۸
- ج- عهد جدید و سرگذشت آن ۵۰۸
- اشاره ۵۰۹
- تاریخچه انجیلها و نویسندگان آنها ۵۰۹
- ۲- خدا در دیدگاه تورات، انجیل و قرآن ۵۱۱

- ۵۱۱ اشاره
- ۵۱۱ خدایی که در تورات معرفی شده
- ۵۱۱ اشاره
- ۵۱۲ الف-
- ۵۱۳ ب-
- ۵۱۴ ج-
- ۵۱۴ خدایی که در انجیل معرفی شد
- ۵۱۵ خدایی که در قرآن معرفی شد
- ۵۱۵ اشاره
- ۵۱۶ ۱- خداوند، همانند و مثل ندارد:
- ۵۱۶ ۲- چشمها او را نمی‌بینند ولی او به همه چیز احاطه دارد:
- ۵۱۶ ۳- خداوند قادر مطلق است:
- ۵۱۶ ۴- خداوند عالم مطلق است:
- ۵۱۷ ۵- خداوند فرزند ندارد:
- ۵۱۸ ۳- پیامبران در دیدگاه تورات، انجیل و قرآن
- ۵۱۸ اشاره
- ۵۱۹ تورات و انجیل درباره انبیا چه می‌گویند؟
- ۵۱۹ اشاره
- ۵۱۹ الف- لوط پیغمبر با دختر خود زنا کرده است!!!
- ۵۱۹ ب- هارون پیغمبر بت ساز و مشرک است!!!
- ۵۲۰ ج- نوح نبی، شراب می‌نوشد!!!
- ۵۲۰ د- ابراهیم در برابر حاکم ستمگر، ساری زنش را خواهر خود دانست!!!
- ۵۲۱ ه- داستان عجیب تقلب در نبوت!!!
- ۵۲۱ و- عشق داوود به زن اورپاه و بتخانه سازی سلیمان!!!

- ز- حضرت عیسی در دیدگاه انجیل: ۵۲۲
- قرآن درباره انبیا چه می‌گوید؟ ۵۲۳
- ۴- گناه بخشی در کتاب انجیل و قرآن ۵۲۶
- ۵- موضوع صلب و به دار کشیدن عیسی در انجیل و قرآن ۵۲۷
- ۶- نسب عیسی مسیح علیه السلام در انجیل و قرآن ۵۲۹
- اشاره ۵۲۹
- ۱- خدا: ۵۳۰
- ۲- روح القدس: ۵۳۰
- ۳- خدا و یوسف نجار (۴): ۵۳۰
- ۴- یوسف نجار: ۵۳۰
- سؤالات: ۵۳۰
- درس بیست و ششم تشبیهات، مثالها و کنایات قرآن ۵۳۱
- اشاره ۵۳۱
- ۱- تعریف مثل و امتیاز آن با مثل ۵۳۲
- ۲- انواع مثل «۱» ۵۳۳
- اشاره ۵۳۳
- الف- ۵۳۳
- ب- ۵۳۴
- ج- ۵۳۴
- د- ۵۳۶
- ه- ۵۳۶
- ۳- ارزش و فواید مثل ۵۳۶
- اشاره ۵۳۷
- الف- مثال، مسائل عقلی را حسی می‌کند. ۵۳۷

- ب- مثال، راه را نزدیک می‌کند. ----- ۵۳۷
- ج- مثال، مسائل را همگانی می‌سازد. ----- ۵۳۷
- د- مثال، درجه اطمینان به مسائل را بالا می‌برد. ----- ۵۳۷
- ه- مثال، لجوجان را خاموش می‌سازد. ----- ۵۳۷
- ۴- نموداری از تشبیهات و مثالهای قرآن ----- ۵۳۹
- اشاره ----- ۵۳۹
- الف- تشبیه ایمان و کفر به نور و ظلمت ----- ۵۴۰
- ب- تشبیه مؤمن و غیر مؤمن به بینا و نابینا و کر ----- ۵۴۰
- ج- تشبیه اعمال کافر به خاکستر در برابر باد تند ----- ۵۴۰
- د- تشبیه اعمال کافران به سراب ----- ۵۴۱
- ه- تشبیه مشرک به کسی که از آسمان سقوط کرده است ----- ۵۴۱
- و- تشبیه غلافان بی‌خبر به چهار پایان ----- ۵۴۱
- ز- تشبیه منافقان به چوبهای خشک ----- ۵۴۲
- ح- تشبیه زندگی دنیا به بازی و سرگرمی ----- ۵۴۲
- ط- تشبیه خروج انسانها از قبر به ملخهای پراکنده ----- ۵۴۲
- ی- تشبیه آسمان به هنگام وقوع قیامت به منظره روغن مذاب ----- ۵۴۳
- ک- تشبیه کوهها به هنگام قیامت به پشمهای حلاجی شده ----- ۵۴۳
- ل- تشبیه پهنه بهشت به پهنه آسمان و زمین ----- ۵۴۳
- م- تشبیه همسران بهشتی به مروارید پنهان در صدف ----- ۵۴۴
- ن- تشبیه مسئولیت و گناه به بار سنگین ----- ۵۴۴
- س- تشبیه قرآن به نسخه شفابخش ----- ۵۴۴
- ۵- کنایات و اهمیت آن در کلام عرب «۱» ----- ۵۴۵
- ۶- نموداری از کنایات قرآن ----- ۵۴۶
- سؤالات: ----- ۵۴۸

- درس بیست و هفتم سوگندهای قرآن ۵۴۸
- اشاره: ۵۴۸
- ۱- تعریف سوگند ۵۵۰
- ۲- حروف و کلمات سوگند ۵۵۱
- ۳- موجودات مورد سوگند (مقسم به) ۵۵۲
- ۴- جواب سوگند (چیزی که برای آن قسم یاد شده است) ۵۵۹
- ۵- رابطه مورد سوگند با جواب آن (مقسم به با مقسم له) ۵۶۰
- ۶- فلسفه سوگندهای قرآن ۵۶۲
- سؤالات: ۵۶۷
- درس بیست و هشتم جاذبه و تأثیر قرآن ۵۶۷
- اشاره: ۵۶۷
- ۱- تأثیر نفوذ قرآن از دیدگاه آیات ۵۶۹
- ۲- تأثیر و نفوذ قرآن از دیدگاه روایات ۵۷۰
- ۳- ساحر خواندن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سحر دانستن قرآن بخاطر نفوذ خارق العاده آن است ۵۷۲
- ۴- نموداری از تأثیر عمیق و نفوذ فوق العاده قرآن ۵۷۳
- سؤالات: ۵۷۶
- درس بیست و نهم نقش قرآن در پیدایش علوم ۵۷۷
- اشاره: ۵۷۷
- ۱- ارزش علم در قرآن ۵۷۸
- ۲- علوم مورد عنایت قرآن ۵۸۱
- اشاره ۵۸۱
- الف- سوگندهای قرآن کلید دانشهاست ۵۸۱
- ب- امر به تدبیر و تفکر در نظام آفرینش، منشأ پیدایش علوم است ۵۸۲
- تذکر چند نکته: ۵۸۳

- ۳- علوم خاصه به قرآن ۵۸۶
- اشاره ۵۸۶
- الف- علوم مربوط به الفاظ قرآن ۵۸۶
- ب- علوم مربوط به معانی قرآن ۵۸۷
- ۴- علوم متخذ از قرآن ۵۸۷
- سؤالات: ۵۸۹
- درس سیام داستانهای قرآن ۵۸۹
- اشاره: ۵۸۹
- ۱- داستانهای مستند یا تخیلی ۵۹۰
- ۲- متانت بیان و محتوای داستانهای قرآن ۵۹۱
- ۳- معرفی الگوهای بزرگ در داستانهای قرآن ۵۹۲
- ۴- مقایسه عهدین با قرآن در نقل داستان ۵۹۴
- ۵- آثار فکری و عقیدتی داستانهای قرآن ۵۹۵
- ۶- آثار تربیتی داستانهای قرآن ۵۹۶
- اشاره ۵۹۶
- الف- داستان یوسف ۵۹۷
- ب- داستان ذو القرنین ۵۹۷
- ج- داستان موسی و خضر ۵۹۹
- اشاره ۵۹۹
- ۱- «پیدا کردن رهبر دانشمند»: ۵۹۹
- ۲- «علم نشأت گرفته از بندگی»: ۵۹۹
- ۳- «علم باید برای عمل باشد»: ۵۹۹
- ۴- «چهره ظاهر و باطن حوادث»: ۵۹۹
- ۵- «آثار ایمان پدران برای فرزندان»: ۶۰۰

- ۶- «کوتاهی عمر بخاطر آزار پدر و مادر»: ۶۰۰
- ۷- «مردم دشمن آن هستند که نمی‌دانند»: ۶۰۰
- د- داستان اصحاب کهف ۶۰۱
- سؤالات: ۶۰۲
- فهرست منابع ۶۰۳
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۶۰۴

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)

مشخصات کتاب

سرشناسه: طاهری حبیب‌الله - ۱۳۲۸

عنوان و نام پدیدآور: درسهایی از علوم قرآنی تألیف حبیب‌الله طاهری مشخصات نشر: تهران سازمان اوقاف و امور خیریه انتشارات اسوه ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری: ج ۲

شابک: ۲۸۰۰۰ ریال دوره ۲ جلدی؛ ۲۸۰۰۰ ریال دوره ۲ جلدی؛ ۲۸۰۰۰ ریال دوره ۲ جلدی

وضعیت فهرست نویسی: فهرست‌نویسی قبلی یادداشت: کتابنامه موضوع: قرآن -- علوم قرآنی موضوع: قرآن -- بررسی و شناخت شناسه افزوده: سازمان اوقاف و امور خیریه انتشارات مدرسه رده بندی کنگره: BP۶۹/۵/ط۴۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۸-۲۱۹۷

[جلد اول]

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

تقدیم به:

ساحت مقدس نبی اعظم اسلام: حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت معصوم و پاک او علیهم السلام و تقدیم ثواب آن به روح پر فتوح پدر بزرگوارم «شیخ حسین طاهری» که معلم قرآن من بود و دهها نفر از محضر پر فیضش، قرآن را فرا گرفته و با کلام الهی آشنا شدند، اللهم تقبل منا إنک أنت السميع العليم.

مؤلف

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۶

۱- قَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا «۱».

یعنی: «پیامبر به پیشگاه خدا عرضه داشت: پروردگارا! این قوم من، قرآن را ترک گفته و از آن دوری جستند».

۲- «إلى الله أشكوا من معشر يعيشون جهّالا و يموتون ضلّالا ليس فيهم أبور من الكتاب إذا تلى حقّ تلاوته و لا سلعة أنفق بيعا و لا أغلى ثمنا من الكتاب إذا حرّف عن مواضعه» «۲».

یعنی: «به خداوند شکایت می‌برم از گروهی که زندگی می‌کنند در حال نادانی و می‌میرند در حال گمراهی، در نزد آنان کالایی کم به‌تر از قرآن نیست! اگر بحق تلاوت (تفسیر) شود و کالایی پر فروشتر و گرانبه‌تر از قرآن نیست، اگر از مواضع خود منحرف گردد».

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «فإذا التبت عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن» «۳».

یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمودند: «هر گاه فتنه‌ها همانند پاره‌های شب تاریک به شما رو آورد، به قرآن پناه

برید». (۱) سوره فرقان، آیه ۳۰.

(۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۷.

(۳) اصول کافی ج ۲، کتاب فضل القرآن ج ۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۷

پیشگفتار

«الحمد لله الذي أنزل على عبده الكتاب و لم يجعل له عوجا، و الصّٰلموٰة و السّٰلام على خير خلقه و أشرف بريّته محمد و على آله الطّٰيبين الطّٰهريين و لعنة الله على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين. اللهمّ وفقنا لفهم كتابك المبين و اهدنا الصّٰراط المستقيم بحقّ أبي الحسن إمام الهادي عليه السلام».

قبل از ورود در مباحث اصلی کتاب، در مقدمه تذکر مطالبی را مفید و لازم می‌دانم:

۱- قرآن تنها کتابی است که:

- دست فرصت طلبان تاریخ نتوانسته چهره واقعی و اصلی آن را دگرگون کند.

آری، دین ابدی، معجزه ابدی می‌طلبد و قرآن معجزه ابدی اسلام است که قرون و اعصار را در نور دیده و عجز بشر را از آوردن سوره‌ای همانند خود، ثابت کرده است، و این فریاد قرآن کریم است که: قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً «۱».

یعنی: «ای پیامبر! بگو: اگر جن و انس دست به دست هم دهند و پشتوانه یکدیگر قرار گیرند و بخواهند همانند قرآن را بیاورند هیچگاه نمی‌توانند شبیه و مانند آن را بیاورند».

دشمنان اسلام را به وحشت انداخته و آنان را به تکاپوی مبارزه با قرآن واداشته است و آنان را به عظمت خود به اعتراف واداشته و اعلام داشته‌اند که با وجود قرآن، (۱) سوره اسراء، آیه ۸۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۸

استعمارگران را مجالی در انجام کارهای استعماری شان در بین مسلمین نیست، لذا یهود در اعلامیه جهانی خود می‌گوید: «بر ما واجب است که کتاب ایشان را (یعنی قرآن را) که برنده‌ترین سلاح اسلام است استخدام کنیم تا اسلام را از میان برداریم!! بر ما واجب است که به مردم نشان دهیم هر چه مطلب صحیح در قرآن است جدید نیست و از جای دیگر گرفته شده است و آنچه در آن جدید است نادر است «۱»!! می‌بینید که دشمنان اسلام از این که قرآن در ذکر معارف عالیه متفرد است چقدر بیمناک و هراسانند. مگر نه این است که «گلاستون» یکی از نخست وزیران سازنده امپراطوری انگلستان، در مجلس عوام گفته بود: «دو مانع دشوار و اساسی که راه تسلط ما را بر مستعمرات اسلامی بسته است و با تمام قوا باید در رفع آنها کوشید، عبارتند از: قرآن و کعبه».

- با فطرت اصیل انسان، هماهنگی و با طبیعت اولیه بشر، منطبق و همگام است و تمام قوانین و مقررات و احکامی که در این کتاب آمده، نشان دهنده این هماهنگی و همگامی با فطرت انسان می‌باشد و همین عامل است که از این قانون آسمانی، نظامی را به وجود آورده که ناشی از صمیم انسانیت و تأمین کننده تمامی نیازهای بر حق جامعه بشریت در همه شئون می‌باشد: فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ «۲».

- و کتابی است که معارف و تعالیم بزرگی به بشریت هدیه کرده است که اگر نبود معارف و تعالیمی که قرآن با بلیغترین و بدیع‌ترین اسلوب به بشریت عرضه داشته است، بشر هیچ گاه بدانها دست نمی‌یافت چنان که در آیاتی از قرآن کریم به این جهت

اشاره شده است نظیر:

وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ «۳». (۱) التبشير والاستعمار في البلاد العربية: ۴۰.

(۲) سوره روم، آیه ۳۰.

(۳) سوره نساء، آیه ۱۱۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۹

یعنی: «و کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد و آنچه را که نمی دانستی به تو آموخت».

و: عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ «۱». یعنی: «آنچه را که انسان نمی دانست به وی آموخت».

و: مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ «۲».

یعنی: «این معارف را تو و قوم تو پیشتر از این نمی دانستید».

- و کتابی است که در خانه هر مسلمان جا دارد و به آن پناه می برند و از آن تبرک می جویند، بیسوادان به نقش کلماتش نظر می کنند، و با سوادان آن را می خوانند، قاریان، با نوای دلنواز، آن را قرائت می کنند، روح شنوندگانش از این جهان خاکی بریده و در فضایی مجرد از قيود جسمانی پرواز می کند، مردان خدا در دل شب در آن تدبر می کنند، و از تأمل در آیاتش با آیات آفاقی و انفسی آشنا می شوند.

- و از امانتی سخن می گوید که آسمانها و زمین و کوهها از گرفتن آن عاجز شدند و سرباز زدند اما بشر مشتقانه آن را پذیرفت، آیا آن امانت جز سرّ الاسرار و راز رازها چه تواند بود؟

- و به ما می فهماند که وجد و جذبۀ تأمل، روزی جاودانه و ابدی انسان است، اما مستی می و مل، حرام و ابتر است، آنانی به مردار این جهان چسبیده اند که مهرویان بستان خدا را ندیده اند، مردان خدا از دیدار مهرویان آن جهان نعره: يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ «۳» می زنند، و از چنگال و دندان لاشخورهای این جهان فریاد: لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ «۴» سر می دهند. آری، مرده پرستان از بی کسی، به شمارش مردگان خود می پردازند: (۱) سوره علق، آیه ۵.

(۲) سوره هود، آیه ۴۹.

(۳) سوره یس، آیه ۲۶.

(۴) سوره شعراء، آیه ۵۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۰

أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرَ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ «۱» تا شاید بدین وسیله جای خالی قلب خود را پر کنند، اما هرگز! و عده‌ای گور یکدیگر را با زر و زیور می پوشانند تا پایان پلید خود را نادیده گیرند، دریغا! نمی دانند که زندگی سراسر سعادت و جاودانه از آن اهل قرآن است، چنانکه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أشرف أمتي حملة القرآن و أصحاب الليل» «۲».

- و بالأخره این قرآن است که با صدای رسا همه جهانیان را به مبارزه می طلبد و می گوید: إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ «۳» و احدی را یارای مبارزه با آن نیست آنانکه از صدر اسلام تا کنون به مبارزه علیه قرآن برخاستند جز آنکه آبروی خود بردند و زحمت ما روا داشتند چیز دیگری نبود؛ زیرا خود قرآن توان مبارزه و آوردن مثل آن را از جن و انس میسر ندانسته است: قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً «۴».

این است خصایص و ممیزات این کتاب الهی که هنوز بیش از نیم قرن، از پیدایش آن نگذشته بود که ملت‌های بزرگی را تحت نفوذ خود در آورده و سیطره خود را بر قسمت گسترده‌ای از زمین که از دیر باز مهد تمدن بشریت بود، گسترده و آوازه آن در جهان

پیچید و ابهت و عظمت آن سراسر دنیای آباد را به لرزه در آورد و همین پدیده بود که قرآن را مورد توجه دانشمندان و بررسی کنندگان، در تمام ادوار تاریخ قرار داد.

۲- شناخت قرآن

«شناخت قرآن» برای هر فرد عالم و مؤمن به عنوان یک فرد عالم و برای هر فرد (۱) سوره تکاثر، آیه ۱-۲.

(۲) بحار ۱۷۷/۹۲.

(۳) سوره بقره، آیه ۲۳.

(۴) سوره اسراء، آیه ۸۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۱

مؤمن به عنوان یک فرد مؤمن، امری ضروری و واجب است. اما برای یک عالم انسان شناس و جامعه شناس، شناخت قرآن از آن نظر ضروری است که این کتاب در تکوین سرنوشت جوامع اسلامی و بلکه در تکوین سرنوشت بشریت مؤثر بوده است. نگاهی به تاریخ، این نکته را روشن می‌کند که عملاً هیچ کتابی به اندازه «قرآن» بر جوامع بشری و بر زندگی انسانها تأثیر نگذاشته است و به همین جهت است که قرآن خود به خود وارد حوزه بحث جامعه شناسی می‌شود و جزو موضوعات مورد بررسی این علم قرار می‌گیرد. معنای این سخن این است که بررسی و تحقیقات پیرامون تاریخ جهان در این چهارده قرن عموماً و شناختن جوامع اسلامی خصوصاً بدون شناخت قرآن میسر نیست.

و اما ضروری بودن شناخت قرآن برای یک مسلمان و مؤمن از آن جهت است که منبع اصلی و اساسی دین و ایمان و اندیشه یک مسلمان و آنچه به زندگی او حرارت، معنا و حرمت و روح می‌دهد، «قرآن» است.

«قرآن» مثل بعضی از کتابهای مذهبی نیست که یک سلسله مسائل رمز آسا در مورد خدا و خلقت و تکوین مطرح کرده باشد و حد اکثر یک سلسله اندرزه‌های ساده اخلاقی هم به آن ضمیمه کرده باشد و بس، به طوری که مؤمنین ناچار باشند دستورها و اندیشه‌ها را از منابع دیگر اخذ کنند، بلکه قرآن تمامی اصول معتقدات و افکار و اندیشه‌هایی را که برای یک انسان به عنوان یک موجود با ایمان و صاحب عقیده لازم و ضروری است و همچنین اصول تربیت، اخلاق و نظامات اجتماعی و خانوادگی را بیان کرده و تنها توضیح و تفسیر و تشریح و احیانا اجتهاد و تطبیق اصول بر فروع را بر عهده سنت و یا اجتهاد گذاشته است. این است که استفاده از هر منبع دیگر موقوف به شناخت قبلی قرآن است؛ زیرا قرآن مقیاس و معیار همه منابع دیگر است. ما حدیث و سنت را باید با معیار قرآن بسنجیم تا اگر با قرآن مطابق بود بپذیریم و گرنه رد کنیم.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۲

معتبر ترین و مقدس ترین منابع ما بعد از قرآن، در حدیث، «کتب اربعه» «۱» و در خطب، «نهج البلاغه» و در ادعیه، «صحیفه سجادیه» است، اما همه اینها فرع بر قرآن می‌باشند و به اندازه قرآن قطعیت صدور ندارند، یعنی حدیث کافی، آنقدر می‌تواند معتبر باشد که با قرآن منطبق باشد و با تعلیمات آن جور درآید و اختلاف نداشته باشد. رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام می‌فرمودند: احادیث ما را بر قرآن عرضه کنید، اگر بر قرآن منطبق نبود بدانید که ساختگی و جعلی است و آن را بر ما بسته‌اند؛ زیرا ما چیزی برخلاف قرآن نمی‌گوییم «۲».

بحث شناخت قرآن و امکان، و اقسام آن و مطالب متفرع بر آن بسیار است که ان شاء الله در درس چهارم کتاب به طور تفصیلی مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

۳- علوم قرآنی

مجموعه بحثهای علمی که در رابطه با قرآن مطرح می‌شوند، «علوم قرآنی» نامیده می‌شوند که به نوعی در شناخت قرآن و فهم آن مؤثرند، از مهمترین مباحث علوم قرآنی، این موارد را می‌توان نام برد:

علم تفسیر، آیات الاحکام، اعجاز، مکی و مدنی، اسباب نزول، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، اعراب، بلاغت، رسم قرآن، قرائات و مسائل دیگری که در رابطه با شناخت و فهم قرآن دخالت مستقیم یا غیر مستقیم دارند.

این علوم از دیر باز مورد اهتمام و عنایت دانشمندان اسلامی بوده است و در این زمینه تحقیقات ارزشمندی صورت گرفته و کتابهای زیادی نوشته شده است.

مسائل علوم قرآنی را غالباً در ضمن کتب تفسیر، یا به عنوان مقدمه، یا به مناسبت (۱) کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب و استبصار.

(۲) آشنایی با قرآن (۱)، شهید مطهری، صفحه ۹ به بعد.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۳

آیات و نیز بخشی از آنها را در ضمن اصول فقه یاد کرده‌اند و به هر حال این مهم را که کلید تفسیر است نادیده نگرفته‌اند، چنانچه از مفسرین امامیه، شیخ طوسی در مقدمه تفسیر «التبیان» و شیخ طبرسی در مقدمه «مجمع البیان» و فیض کاشانی در مقدمه «تفسیر صافی» و بلاغی در مقدمه «آلاء الرحمن» و شعرانی در مقدمه «منهج الصادقین» و آیت الله خوئی در «البیان» و علامه طباطبائی در کتاب «قرآن در اسلام» و محمد هادی معرفت در «التمهید»، مسائل عمده علوم قرآنی را یاد کرده‌اند، همچنانکه مسائلی مانند ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه را هم جداگانه ذیل تفسیر آیات مناسب مورد، به تفصیل مورد بحث و تحقیق قرار داده‌اند.

شاید قدیمیترین صورت تدوین یک علم مستقل از علوم قرآنی، «علم الرسم العثماني» باشد که همزمان با تدوین قرآن امام (تدوین شده در زمان عثمان) پدید آمده است. پس از آن، علم اعراب القرآن می‌باشد که واضح آن «ابو الاسود دثلی» به راهنمایی امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده است. و همچنین تفسیر منسوب به «نعمانی» که مأثور از امیر المؤمنین علیه السلام است و شامل غالب مسائل علوم قرآنی است (۱).

و در قرن هشتم و نهم هجری سه کتاب جامع در علوم قرآنی نگاشته شد که عبارتند از:

۱- «البرهان فی علوم القرآن»، تألیف امام بدر الدین محمد بن عبد الله زرکشی، متوفای ۷۹۴ هجری قمری است.

۲- «مواقع العلوم من مواقع النجوم»، تألیف جلال الدین بلقینی، متوفای ۸۲۴ هجری قمری است.

۳- «الاتقان فی علوم القرآن»، تألیف جلال الدین سیوطی، متوفای ۹۱۱ هجری قمری است. این کتاب به عنوان جامعترین کتب علوم قرآنی شهرت یافته است و در حقیقت تلفیقی است از دو کتاب مذکور. (۱) تفسیر منسوب به نعمانی، به تفصیل در جلد ۹۳ بحار از صفحه ۱ تا ۹۷ آمده است.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۴

به هر حال در رابطه با علوم قرآن از صدر اسلام تا کنون کتابهای بسیاری نوشته شده است که ان شاء الله تعالی در این کتاب در ضمن یک درس (درس اول) به تفصیل آنها را با ذکر نام مؤلف و سال تألیف، معرفی خواهیم کرد.

قم مقدسه اقل عباد: حبیب الله طاهری ۳/ ۱۰/ ۱۳۷۳ برابر با بیستم رجب ۱۴۱۵

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۵

اشاره

قبل از ورود در مسائل اصلی علوم قرآنی، اشاره به کتبی که از صدر اسلام تا کنون در این زمینه نگاشته شده، امری مفید و لازم و مایه بصیرت اهل تحقیق خواهد بود (۱).

در میان مسلمانان علاوه بر علوم رایج در جوامع بشری، علوم نیز هست که موضوع بحث آنها خود قرآن است. و تاریخ پیدایش این علوم، نخستین روزهای نزول قرآن می‌باشد و به تدریج مسائل آنها در میان مردم نضج یافته و تنقیح شده و به حد کمال رسیده است. و بالأخره، محققین این فنون تألیفات بسیاری در آن رابطه داشته و کتابهای بیشماری نوشته‌اند. برخی از این علوم پیرامون الفاظ قرآن کریم و برخی در معانی آن به بحث و کنجکاوی می‌پردازد:

اما علمی که در الفاظ قرآن بحث می‌کنند، فنون تجرید و قرائت است و آنها نیز چند دسته‌اند، قسمی از آن فنی است در کیفیت تلفظ به حروف تهجی و حالات و عوارضی که حروف تهجی در لغت عرب در میان الفاظ مفرد و مرکبه پیدا می‌کند مانند: ادغام و تبدیل حروف و احکام وقف و ابتدا و نظایر آن.

و فنی دیگر به ضبط و توجیه قرائتهای هفتگانه معروف و قرائتهای سه گانه دیگر (۱) برای آگاهی بیشتر، به مقدمه ج ۱ کتاب شریف «التمهید»، نوشته محمد هادی معرفت مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۶

و قرائتهای صحابه و شواذ قرائتها می‌پردازد.

و فنی هم عدد سور و آیات و کلمات و حروف آنها و آیات و کلمات و حروف همه قرآن را احصاء می‌کند.

و فنی هم در خصوص رسم الخط خاص قرآن مجید و اختلافاتی که با رسم الخط عربی معمول دارد سخن می‌گوید.

و اما علمی که در معانی قرآن مجید بحث می‌کند آن نیز به شعبی قابل تقسیم است:

فنی است که از کلیات معانی آیات مانند تنزیل، تأویل، ظاهر، باطن، محکم، متشابه، ناسخ و منسوخ قرآن کنجکاوی و بحث می‌کند.

و فنی است که در آیات احکام بحث می‌نماید و در حقیقت شعبه‌ای از فقه اسلامی است.

و فنی است که از معانی خصوص آیات قرآنی سخن می‌گوید و به نام «تفسیر قرآن» نامیده می‌شود (۱) که در آینده ما در رابطه با تفسیر و طبقات مفسرین بررسی خواهیم داشت. دانشمندان اسلامی در هر یک از علوم خاصه به قرآن مجید تألیفات و تصانیف بیشماری داشته‌اند که ما در اینجا به اهم آنها با ذکر نام و نام مؤلف و قرن تألیف، اشاره می‌کنیم:

قرن اول

عصر تدوین، در اواخر قرن اول بود و اول کسی که در قرائت، کتاب نوشت «یحیی بن یعمر»، متوفای ۸۹ هجری بود که یکی از شاگردان ابو الاسود دثلی است.

او در قریه واسط به تألیف این کتاب پرداخت و به نقل «فؤاد سزگین» در «تاریخ التراث العربی»، یحیی بن یعمر، اختلافاتی را که در مصحفهای معروف مشاهده (۱) قرآن در اسلام علامه طباطبائی: ۱۵۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۷

کرده بود، ضمیمه کتاب خود کرده است.

قرن دوم

اهم تحقیقات و تألیفاتی که در قرن دوم درباره قرآن صورت گرفته بدین شرح است:

- ۱- «عدد آی القرآن»، تألیف حسن بن ابی الحسن یسار بصری، متوفای ۱۱۰ هجری.
 - ۲- «اختلاف مصاحف الشام و الحجاز و العراق»، و: «المقطوع و الموصول» در زمینه وقف و وصل، تألیف عبد الله بن عامر یحصی، متوفای ۱۱۸ هجری.
 - ۳- «کتاب الوقوف»، تألیف شیبۀ بن نصّاح مدنی، متوفای ۱۳۰ هجری.
 - ۴- «معانی القرآن»، تألیف ابان بن تغلب، متوفای ۱۴۱ هجری است و او از صحابه امام سجاد علیه السلام می‌باشد و وی پس از ابن یعمر، اول کسی است که درباره «قرائت» نیز کتاب نوشته است.
 - ۵- «احکام القرآن»، تألیف محمد بن سائب کلبی، متوفای ۱۴۶ هجری.
 - ۶- «الآیات المتشابهات»، تألیف مقاتل بن سلیمان، متوفای ۱۵۰ هجری.
 - ۷- «الوقف و الابتداء»، و: «القرائات»، تألیف ابو عمرو بن علاء، زبان بن عمار تمیمی، متوفای ۱۵۴ هجری.
 - ۸- کتابی در قرائت، تألیف حمزۀ بن حبیب، متوفای ۱۵۶ هجری است که او یکی از قراء سبعة و از صحابه امام صادق علیه السلام بود.
 - ۹- «معانی القرآن» و: «اختلاف اهل الکوفۀ و البصرۀ و الشام فی المصاحف» و: «الجمع و التثنیۀ فی القرآن»، تألیف یحیی بن زیاد الفراء، متوفای ۲۰۷ هجری.
 - ۱۰- کتاب «الرغیب»، در علوم قرآن و غلط رجال، تألیف محمد بن عمر واقدی، علامه و نویسنده و مورخ معروف، متوفای ۲۰۷ هجری.
 - ۱۱- «اعجاز القرآن»، در دو جلد و «معانی القرآن»، تألیف ابو عبیده معمر بن درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۸
- المثنی، متوفای ۲۰۹ هجری.

قرن سوم

مهمترین تحقیقات قرن سوم در این زمینه به شرح ذیل است:

- ۱- «فضائل القرآن» و: «المقصود و الممدود» در قرائت، و: «غریب القرآن» و: «الناسخ و المنسوخ»، تألیف ابو عبید القاسم بن سلام، متوفای ۲۲۴ هجری.
- ۲- «اعجاز القرآن»، از همان مؤلف (ابو عبید) و آن جزو اولین کتابهایی است که در این موضوع نگاشته شده.
- ۳- «اسباب النزول»، تألیف علی بن المدینی، متوفای ۲۳۴ هجری.
- ۴- «الناسخ و المنسوخ»، تألیف احمد بن محمد بن عیسی اشعری، شیخ قمین، متوفای ۲۳۴ هجری.
- ۵- «الفیه»، در تفسیر غریب القرآن، از امام ابو زرعه عراقی، متوفای ۲۶۴ هجری.
- ۶- «تأویل مشکل القرآن» و: «تفسیر غریب القرآن» و: «اعراب القرآن» و کتابی در قرائت، از ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبه، متوفای ۲۷۶ هجری.
- ۷- «إعراب القرآن»، از ابو العباس محمد بن یزید المبرد نحوی، متوفای ۲۸۶ هجری.
- ۸- «فضائل القرآن» و کتابی درباره آیاتی که در مکه و آیاتی که در مدینه نازل شده، از ابو عبد الله محمد بن ایوب بن ضریس، متوفای ۲۹۴ هجری.

- ۹- رساله جامعی در صنوف آیات قرآن، از ابو القاسم سعد بن عبد الله اشعری قمی، متوفای ۲۹۹ است که علامه مجلسی آن را یافته و در بحار: جلد ۹۳، صفحه ۹۷ چگونگی آن را نقل کرده است.
- ۱۰- «الحاوی فی علوم القرآن»، در ۲۷ جزء، از محمد بن خلف مرزبان، متوفای ۳۰۹ هجری.
- ۱۱- «التنزیه و ذکر متشابه القرآن»، از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی، متوفای درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۹ حدود ۳۱۰ هجری.
- ۱۲- کتاب «المصاحف» و: «الناسخ و المنسوخ» و رساله‌ای در قرائتها، از ابو بکر بن ابی داود عبد الله بن سلیمان سجستانی، متوفای ۳۱۶ هجری.
- ۱۳- «احکام القرآن»، از امام شافعی ابی عبد الله محمد بن ادريس، متوفای ۳۰۴ هجری.

قرن چهارم

تألیفاتی که در این قرن به وجود آمد به شرح ذیل است:

- ۱- «غریب القرآن»، از ابو بکر محمد بن الحسن الازدی، معروف به ابن درید، از ادبای بزرگ شیعه که در نحو و لغت دست داشته است و در سال ۳۲۱ درگذشت.
- ۲- «البيان فی علوم القرآن» و: «عجائب علوم القرآن» از ابو البرکات عبد الرحمن بن ابی سعید انباری، متوفای ۳۲۸ هجری.
- ۳- «فضائل القرآن»، از ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی، متوفای ۳۲۹ هجری.
- ۴- «غریب القرآن»، از ابو بکر محمد بن العزیز السجستانی، متوفای ۲۳۰ هجری.
- ۵- «اعراب القرآن» و: «الناسخ و المنسوخ» و: «معانی القرآن» از ابو جعفر احمد بن محمد نحاس، متوفای ۳۳۸ هجری.
- ۶- رساله جامعی در صنوف آیات قرآن از ابو عبد الله محمد بن ابراهیم معروف به ابن ابی زینب، متوفای ۳۵۰ است، وی از نزدیکان و خواص کلینی بوده و در کتاب کافی به مرحوم کلینی کمک می کرده است، این رساله را علامه مجلسی در بحار: جلد ۹۳ به طور کامل نقل کرده است.
- ۷- «نکت القرآن»، از ابو محمد القصاب محمد بن علی کرخی، متوفای ۳۶۰ هجری.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۰
- ۸- «ثواب القرآن» و «التنزیل و التحریف» از ابو عبد الله احمد بن محمد بن سیار، متوفای ۳۶۸ از صحابه امام هادی و امام عسکری علیهما السلام.
- ۹- کتابی در احکام قرآن که کتابی است بزرگ در سه مجلد از ابو بکر احمد بن علی رازی جصاص، متوفای ۳۷۰.
- ۱۰- کتابی در احکام قرآن، از ابو الحسن عباد بن عباس طالقانی، متوفای ۳۸۵ هجری.
- ۱۱- «الاستغناء» در علوم قرآنی، در یکصد جزء، از محمد بن علی الادفوی، متوفای ۳۸۸ است، صاحب «الطالع السعید» بیست جلد از این کتاب را دیده است.
- ۱۲- «اعجاز القرآن»، از قاضی ابو بکر محمد بن الطیب الباقلانی، متوفای ۴۰۳ هجری.
- ۱۳- «بیان اعجاز القرآن»، از ابی سلیمان حمد بن محمد بن ابراهیم خطابی بستی، متوفای ۳۸۸. و کتابهای بسیار دیگر که ما را مجال ذکر همه آنها نیست.

قرن پنجم

مهمترین تحقیقات قرن پنجم پیرامون قرآن به قرار ذیل است:

- ۱- «البيان في انواع علوم القرآن»، از شیخ مفید ابو عبد الله محمد بن محمد ابن النعمان، متوفای ۴۱۳ هجری.
 - ۲- «خصائص القرآن»، از ابو القاسم حسین بن علی، متوفای ۴۱۸، وی سبط ابن ابی زینب نعمانی است که شیعه و در اصل فارسی است و در مغرب سمت وزارت داشته است.
 - ۳- «المحكم و المتشابه في القرآن»، از ذو المجدین ابو القاسم علی بن الحسین علم الهدی السید المرتضی، متوفای ۴۳۶.
 - ۴- «البرهان في علوم القرآن»، از ابو الحسن علی بن ابراهیم بن سعید الحوفی، متوفای ۴۳۰.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۱
- ۵- «الكشف عن وجوه القرآنيات السبع»، در دو جزء که علل و دلایل اختلاف قرائتها را بیان می‌کند و اثر خوبی به شمار می‌آید، مؤلف آن ابو محمد مکی بن ابی طالب است که به سال ۴۳۷ در گذشته است.
 - ۶- «التيسير»، درباره قرائتهای هفتگانه و «المحكم» در نقط و «المقنع» درباره رسم الخط مصحفهای مراکز مختلف، از ابو عمرو الدانی، متوفای ۴۴۴.
 - ۷- «الناسخ و المنسوخ»، از ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم طاهری، متوفای ۴۵۶.
 - ۸- مقدمه تفسیر «التبيان»، از شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی، متوفای ۴۶۰ که مشتمل بر نفی تحریف قرآن، نهی از تفسیر به رأی، حجیت ظواهر قرآن، اقسام معانی قرآن، ظهر و بطن قرآن، محکم و متشابه در قرآن، انواع نسخ، اسامی قرآن و سوره‌ها و آیات آن و دیگر مباحث مربوط به قرآن است.
 - ۹- «اسباب النزول» و: «فضائل القرآن»، از ابو الحسن علی بن احمد واحدی، متوفای ۴۶۸.
 - ۱۰- «المفردات في غريب القرآن» که اثر بسیار نفیس و با ارزشی است و برخی از اساتید فن از آن به معجزه‌ای از معجزات فن قرآنی تعبیر کرده‌اند، مؤلف آن ابو القاسم حسین بن محمد الراغب الاصفهانی است که در سال ۵۰۲ در گذشته است.
 - ۱۱- «الرسالة الشافية»، از ابی بکر عبد القاهر جرجانی، متوفای ۴۷۱.
 - ۱۲- «حجة القراءات»، از قاضی ابو زرعه عبد الرحمن بن محمد، متوفای ۴۱۰.
 - ۱۳- «متشابه القرآن» و: «تنزيه القرآن عن المطاعن»، از ابی الحسن عماد الدین قاضی عبد الجبار، متوفای ۴۱۵.

قرن ششم

تالیفات مهم قرن ششم پیرامون قرآن به قرار ذیل است:

- ۱- «مجمع البيان»، از امین الاسلام ابو علی الفضل بن الحسن الطبرسی، متوفای
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۲
- ۵۴۸ است که در مقدمه آن به شکل مقدمه «التبيان» شیخ طوسی، مسائل مربوط به قرآن مورد بحث قرار گرفته است و در این مقدمه مسائل مورد بحث مفصل تر و منقح تر از مقدمه التبيان است.
- ۲- «وجوه القرآن» به فارسی، از ابو الفضل جیش بن ابراهیم بن محمد التفلیسی، متوفای ۵۵۸.
 - ۳- «فقه القرآن»، از قطب الدین ابو الحسن سعید بن هبة الله الراوندی، متوفای ۵۷۳ است، گفته شده که وی از علمای شیعه اولین کسی است که در تفسیر آیات حقوقی و احکام قرآن، تألیف کرده است ولی همانطور که گفته شد محمد بن سائب کلبی و عباد بن عباس طالقانی در این مورد بر وی پیشی گرفته‌اند.

- ۴- «متشابهات القرآن و مختلفه» در دو جزء از رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب سروری، متوفای ۵۸۸ است، وی شاگرد قطب راوندی می‌باشد.
- ۵- «حرز الأمانی و وجه التهانی»، قصیده‌ای درباره قرائتها، معروف به «شاطیبه»، از ابو محمد القاسم بن فیره الشاطبی امام القراء، متوفای ۵۹۷.
- ۶- «فنون الأفنان فی عجائب علوم القرآن» و: «المجتبی فی علوم تتعلق بالقرآن»، از ابو الفرج عبد الرحمن بن علی، معروف به ابن جوزی، متوفای ۵۹۷.
- ۷- «اللیان فی غریب اعراب القرآن»، تألیف ابی البرکات ابن انباری، متوفای ۵۷۷.
- ۸- «الاحکام القرآن»، از ابی بکر محمد بن عبد الله معروف به ابن عربی، متوفای ۴۵۳ که در چهار جلد چاپ شده است.

قرن هفتم

اهمّ تحقیقات قرن هفتم پیرامون قرآن به قرار ذیل است:

- ۱- «املاء ما منّ به الرحمن فی وجوه الإعراب و القراءات»، از ابو البقاء عبد الله بن الحسین العکبری، متوفای ۶۱۶.
- ۲- «جمال القراء و کمال الأقرء»، در قرائت از علم الدین علی بن محمد درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۳.
- السخاوی، متوفای ۶۴۳.
- ۳- رساله‌ای موجز، پیرامون لغات قبایل در قرآن که اثر زیبایی به شمار می‌آید.
- این تحقیق در حاشیه تفسیر جلالین به چاپ رسیده و جلال الدین سیوطی خلاصه آن را در نوع هفتم و سی‌ام کتاب «الاتقان فی علوم القرآن» آورده است. مؤلف آن ابو القاسم، شاگرد شرف الدین ابو الحسن علی بن المفضل المقدسی، متوفای حدود ۶۵۰ می‌باشد.
- ۴- «بدیع القرآن»، از ابن ابی الأصبع، عبد العظیم بن عبد الواحد متوفای ۶۵۴ هجری، این تحقیق، اثر زیبایی به شمار می‌آید و در آن انواع بدایعی که در آیات قرآن به کار رفته تشریح شده است.
- ۵- کتابی در «مجاز قرآن»، از ابو محمد عبد العزیز بن عبد السلام، معروف به «العزّ»، متوفای ۶۶۰.
- ۶- «سعد السعود فی مختلف شئون القرآن و تاریخه و تفسیر مشکله»، از قدوة العارفين رضی الدین ابو القاسم علی بن موسی بن جعفر بن طاووس، متوفای ۶۶۴.
- ۷- «المرشد الوجیز فیما يتعلق بالقرآن العزیز»، از ابو شامه شمس الدین عبد الرحمن بن اسماعیل، متوفای ۶۶۵.
- ۸- «اسئلة القرآن المجید و أجوبتها»، از محمد بن ابو بکر رازی، متوفای ۶۶۶ است، این کتاب حاوی ۱۲۰۰ سؤال و جواب درباره غرائب آیات قرآن است.

قرن هشتم

اهمّ تألیفات این قرن به قرار ذیل است:

- ۱- «البرهان فی علوم القرآن»، از امام بدر الدین محمد بن عبد الله زرکشی، متوفای ۷۹۴ است، این کتاب نفیس دارای ۴۷ قسمت است که پیرامون علوم قرآن بحث کرده است.
- ۲- «کشف المعانی عن متشابهات المثانی»، از بدر الدین محمد بن ابراهیم،

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۴

معروف به ابن جماعه، متوفای ۷۳۳.

۳- «الناسخ و المنسوخ»، از کمال الدین عبد الرحمن بن محمد الحلبي معروف به ابن العتائقی، متوفای ۷۷۰.

۴- «فضائل القرآن»، از ابو الفداء اسماعیل بن عمر، معروف به ابن کثیر، متوفای ۷۴۴.

قرن نهم

اهم تحقیقات قرن نهم به قرار ذیل است:

۱- «مواقع العلوم فی مواقع النجوم»، از جلال الدین بلقینی، متوفای ۸۲۴ که مشتمل بر پنجاه نوع است.

۲- «التحیر فی علوم التفسیر» از جلال الدین سیوطی، متوفای ۹۱۱ که کتاب قبلی را مبنای کار خود قرار داده و با تنقیح و تهذیب آن، این کتاب را در ۲۰۲ نوع به وجود آورده و به سال ۸۷۲ این کار را به پایان برده است.

۳- «الاتقان فی علوم القرآن» جلال الدین سیوطی پس از تدوین «التجیر» به کتاب البرهان زرکشی دست یافت و آن را بهتر از آنچه در این باره نوشته بود، دید لذا وقت خود را به تنقیح و تحریر آن اختصاص داد و بر اساس آن، کتاب «الاتقان فی علوم القرآن» را تألیف کرد، این کتاب مشتمل بر هشتاد نوع و محتوی علوم مربوط به قرآن است. و آخرین تألیف جامع و بدیعی است که در این زمینه به وجود آمده است و در قرون متأخر، کتابی به گستردگی و جامعی «الاتقان» تألیف نشده و آنچه تألیف گردید رساله‌های مختصر و کوچکی است که به بحث از قسمتی از علوم قرآن اختصاص یافته است.

۴- «کنز العرفان فی فقه القرآن»، از فاضل سیوری، ابو عبد الله المقداد بن عبد الله الحلبي الاسدی، متوفای ۸۲۶.

۵- «النشر فی القراءت العشر» و: «غایة النهایة فی طبقات القراء» و: «فضائل

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۵

القرآن» از ابو الخیر شمس الدین محمد بن محمد معروف به ابن الجوزی، متوفای ۸۳۳.

۶- «الاتقان فی فضائل القرآن»، از ابو الفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی، متوفای ۸۵۲.

۷- «الناسخ و المنسوخ»، از شهاب الدین احمد بن عبد الله بن سعید بحرانی معروف به «ابن متوج»، متوفای ۸۳۶ که از شخصیت‌های امامیه است و معاصر شهید اول و از شاگردان وی بوده است و قاری عبد الجلیل حسینی، متوفای ۹۷۶، آن را شرح کرده و به امیر احمد، حاکم جیلان تقدیم کرده است و توسط دکتر محمد جعفر اسلامی که معاصر ماست، به فارسی ترجمه شده است.

قرن دهم

اهم تحقیقات این قرن، به قرار ذیل است:

۱- «فتح الرحمن بکشف ما یلتبس فی القرآن»، از قاضی زکریا بن محمد انصاری، متوفای ۹۳۰.

۲- «الاحسان فی علوم القرآن»، از ابو عبد الله جمال الدین محمد بن احمد بن سعید المکی، متوفای ۹۳۰ هجری.

۳- «معتزک القرآن»، در موضوع اعجاز قرآن از جلال الدین سیوطی، متوفای ۹۱۱ که جامعترین کتاب در این موضوع است که با اسلوب فنی و منظم نوشته شده و در سه جلد بزرگ، چاپ شده است.

۴- «احکام القرآن» که به زبده البیان معروف است، از مولی احمد بن محمد، مشهور به مقدس اردبیلی، متوفای ۹۹۳، کتابی است علمی که بر اساس تحقیق و دقت پایه ریزی شده است.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۶

قرن یازدهم

تحقیقات قرن یازدهم عبارتند از:

- ۱- «رساله موجزی در متشابهات قرآن در پرتو فلسفه اشراق»، از مولی صدر الدین شیرازی، متوفای ۱۰۵۰.
- ۲- «بحثهایی در مسائل مهم قرآن در مقدمه تفسیر صافی»، از مولی محسن فیض کاشانی، متوفای ۱۰۹۱.
- ۳- جلد ۹۲ و قسم اول جلد ۹۳ بحار الانوار که از مسائل و علوم مربوط به قرآن بحث کرده است، این دائرة المعارف اسلامی بزرگ، از مولی محمد باقر مجلسی، متوفای ۱۱۱۱ می‌باشد، مجلسی، مسائل مربوط به قرآن را در پرتو مذهب اهل بیت علیهم السلام مورد بحث قرار داده و آراء مخالف را مورد طرح و نقد قرار داده است.
- نوشته او درباره قرآن، مشتمل بر ۱۳۰ باب و در باب ۱۲۸ پیرامون صنوف آیات قرآن به روایت نعمانی از امیر المؤمنین علیه السلام سخن گفته و در باب ۱۲۹ سخنان کسانی را که تصور کرده‌اند که در قرآن تناقض وجود دارد، نقد و بررسی کرده و به بحث امام امیر المؤمنین علیه السلام با برخی از زنادقه در این باره اشاره کرده و در هر مورد، پاسخ کافی داده که اطلاع از آنان ضروری به نظر می‌رسد.
- ۴- مقدمه‌ای در آغاز تفسیر «البرهان» پیرامون علوم قرآنی، از سید هاشم بن سلیمان الحسینی البحرانی، متوفای ۱۱۰۹ می‌باشد.
- ۵- «احکام القرآن» که مسالک الأفهام هم نامیده شده، از فاضل کاظمی، از شخصیت‌های قرن یازدهم است.

قرن دوازدهم

تحقیقات قرن دوازدهم به قرار ذیل است:

- ۱- «اتحاف فضلاء البشر فی القراءات الأربعه عشر»، از ابن البناء احمد بن محمد درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۷ دمیاطی، متوفای ۱۱۱۶.
- ۲- «مرآة الأنوار و مشکاة الأسرار»، از مولی ابو الحسن بن محمد طاهر بن عبد الحمید النباطی الفتونی، متوفای ۱۱۳۸، این تألیف مشتمل بر سه مقدمه است، و هر مقدمه‌ای، دارای چند مقاله است و هر مقاله دارای چند فصل است که تعداد مجموعه فصلها ۲۵ فصل است. مقاله دوم از مقدمه سوم درباره تأویل کلماتی است که در قرآن آمده و در حدود ۱۲۰۰ کلمه است که بر حسب حروف تهجی مرتب شده و هر یک جداگانه مورد بحث قرار گرفته است، خاتمه کتاب نیز مشتمل بر هشت فایده است.
- ۳- «بدایع البرهان فی وصف حروف القرآن»، از شیخ مصطفی بن عبد الرحمن بن محمد الیزمیری، متوفای ۱۱۵۵.
- ۴- «اتحاف فضلاء الأمة فی القراءات السبع»، از حسن بن علی بن احمد المنطاوی، متوفای ۱۱۷۰.
- ۵- «ارشاد الرحمن»، پیرامون علل نزول و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و اصول علم تجوید از شیخ عطیه الأجهوری، متوفای ۱۱۹۰.
- ۶- «حجیه ظواهر الكتاب»، رساله‌ای تحقیقی از وحید بهبهانی، مولی محمد باقر ابن محمد اکمل، معروف به استاد اکبر، متوفای ۱۲۰۶.

قرن سیزدهم

تحقیقات قرن سیزدهم به قرار ذیل است:

- ۱- «حلّ مشاكل القرآن»، از مولی محمد بن جعفر بن سیف الدین استر آبادی، متوفای ۱۲۶۳.
- ۲- «رساله‌ای در حجیت ظواهر کتاب»، از استاد متأخرین، مولی مرتضی ابن محمد امین انصاری شوشتری، متوفای ۱۲۸۱.
- ۳- «خلاصه‌ البیان فی مشکلات القرآن»، از مولی محمد تقی هروی اصفهانی، درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۸ متوفای ۱۲۹۹.

- ۴- «حجیه القراءات السبع» و: «حجیه ظواهر الکتاب»، از میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی، متوفای ۱۳۰۲.
- ۵- «ایضاح المشتبهات فی تفسیر مشکل القرآن»، از مولی محمد تقی بن محمد حسین کاشانی، متوفای ۱۳۱۶.

قرن چهاردهم

کتابهایی که پیرامون علوم قرآن در این قرن نوشته شد به قرار ذیل است:

- ۱- «مناهج العرفان فی علوم القرآن»، از سید احمد حسین بن رحیم علی مروهی، متوفای ۱۳۲۸.
- ۲- «نثر المرجان فی رسم القرآن»، در هفت جلد از محمد غوث الثائطی الأوکانی.
- ۳- «منهج الفرقان فی علوم القرآن»، از شیخ محمد علی سلامه.
- ۴- «مناهل العرفان فی علوم القرآن»، از استاد محمد عبد العظیم زرقانی.
- ۵- «تحفه الأحباب»، پیرامون بیان آیات قرآن و سوره‌های مکی و مدنی از حیدر قلی بن نور محمد، معروف به سردار کابلی.
- ۶- «النبأ العظیم»، پیرامون نظریه‌های جدید درباره قرآن مجید، از دکتر محمد عبد الله دراز.
- ۷- «نظرات فی القرآن»، از استاد محمد غزالی.
- ۸- «تاریخ القرآن»، از استاد محقق، شیخ ابو عبد الله زنجانی.
- ۹- «اعجاز القرآن»، از استاد مصطفی صادق رافعی.
- ۱۰- «أضواء علی متشابهات القرآن»، مشتمل بر ۱۶۰۰ سؤال و جواب از شیخ خلیل یاسین عاملی.
- ۱۱- «مباحث فی علوم القرآن»، از دکتر صبحی الصالح.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۹

- ۱۲- «التصویر الفنی فی القرآن» و: «مشاهد القیامه فی القرآن» از استاد سید قطب.
- ۱۳- «مقدمه تفسیر آلاء الرحمن»، از امام و علامه مجاهد شیخ محمد جواد بلاغی، این مقدمه نفیس، شامل مهمترین مسائل و مباحث مربوط به قرآن است و نظریاتی در آن یافت می‌شود که اطلاع از آنها ضروری است، این مقدمه به ضمیمه تفسیر سید عبد الله شبر که اخیراً در مصر به چاپ رسیده نیز، منتشر شده است.
- ۱۴- «مقدمه تفسیر البیان»، از مرجع بزرگ، حضرت آیت الله العظمی خوئی (ره) در این مقدمه مسائل مهم مربوط به قرآن مورد بحث و بررسی قرار گرفته که بسیار با ارزش و در محافل علمی مورد توجه و عنایت است به طوری که هیچ محقق از مراجعه به آن بی‌نیاز نیست.

- ۱۵- «قرآن در اسلام»، از علامه بزرگ سید محمد حسین طباطبائی که شامل بحثهای جامعی پیرامون مسائل قرآن است، علاوه بر مباحثی که مؤلف محترم در تفسیر با ارزش خود به نام «المیزان» آورده است.
- ۱۶- «التمهید فی علوم القرآن»، در شش جلد از فاضل فرزانه، آقای محمد هادی معرفت.

لازم به یاد آوری است که ما درصدد نقل کامل کتب مربوطه در هر قرنی نبودیم بلکه غرض نقل اهم آنها بوده است، لذا کتابهای

بسیار دیگری نیز در این زمینه هست که ما در اینجا متذکر آنها نشدیم.

نکته قابل توجه

موضوع اهتمام مسلمین به قرآن و علوم قرآنی، مسئله‌ای است پرواضح و با توجه به کتب و آثار مربوطه، هیچ گونه تردیدی برای انسان در این مورد باقی نمی‌ماند.

مطلب شایان توجه این است که دانشمندان غرب، از قرن دوازدهم میلادی، بحث و تحقیق در قرآن را آغاز نمودند، و عده‌ای از آنان با پشتکار شگفت آوری به این کار اهتمام ورزیدند و تاکنون نیز این تحقیقات در گوشه و کنار ادامه دارد. درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۰

عنایت خاورشناسان به علوم قرآن در قرن معاصر به مراحل رسیده که برای هر محقق اسلامی، سخت شگفت انگیز و بهت آور است، به عنوان نمونه یادآور می‌شویم که در اوایل قرن بیستم میلادی، انجمن علمی مونیخ کشور آلمان، تصمیم گرفت تا آنجا که توانایی دارد منابع ویژه قرآن و علوم قرآنی اعم از تفسیر و جز آن را فراهم آورد و چون این انجمن، خاورشناس معروف «برگشتراسد» آلمانی را برای این کار شایسته دید، او را برای اقدام به این امر مهم، انتخاب کرد و او در طول دوره حیات علمی خویش به تحقیقات و تتبعات خود ادامه داد تا آنکه سرانجام در سال ۱۳۵۲ هجری، مطابق با ۱۹۳۳ میلادی از دنیا رفت. انجمن یاد شده تعقیب و تکمیل این کار را به عهده شخصی به نام «اتوپرتیل» استاد زبان عربی در مونیخ واگذار کرد و این استاد به «مجمع علمی عربی دمشق» نامه‌ای بدین مضمون نوشت:

«ما در نظر داریم به منظور تسهیل آگاهی علاقه‌مندان به قرآن و علوم قرآنی، هر آیه‌ای از قرآن را در صفحه‌ای مخصوص (که حاوی رسم الخطهای متنوعی است و در مصاحف مختلف دیده می‌شود) بنویسیم، این نوشته قرائات مختلف و متنوعی که از متون گوناگون استفاده می‌شود را نشان می‌دهد، ضمن آنکه می‌خواهیم تفسیرهای عیدیه‌ای را که در طول قرن‌ها پدید آمده است در ذیل آن بنگاریم.»

این انجمن با نشر اهم کتب علوم قرآنی، کار خود را آغاز کرد مانند کتاب «التیسیر فی القرائات السبع»، نوشته ابو عمرو عثمان بن سعید دانی «۱»، متوفای ۴۴۴ که از معتبرترین و مهمترین کتاب در علم قرائات می‌باشد. و کتاب «المقنع فی رسم مصاحف الأمصار»، در شیوه نگارش قرآن در مراکز مختلف اسلامی. و کتاب «الثَّقَط» این دو کتاب نیز از ابو عمرو دانی است. و کتاب «مختصر الشواذ» از (۱) وی از استادان بزرگ علم قرائت می‌باشد که معروفترین کتب او «التیسیر فی القرائات السبع» و «المقنع فی رسم مصاحف الأمصار» و «المحکم فی نقط المصاحف» می‌باشد، این دانشمند بزرگ در سال ۴۴۴ از دنیا رفت (ر. ک: إنباه الرّوآء، ج ۲، ص ۳۴۱ و ۳۴۲).

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۱

ابن خالویه «۱»، متوفای ۳۷۰ در حلب. و کتاب «المحتسب ابن جنی «۲»، متوفای ۳۹۳ که متن آن با حروف لاتین میان نشریات انجمن علمی مونیخ به طبع رسیده است.

و کتاب «غایة النهایة» در طبقات قراء، از شمس الدین محمد جزری «۳»، متوفای ۸۳۳ هجری قمری و کتاب «معانی القرآن» فزّاء (متوفای ۲۰۷) و رساله‌ای در تاریخ علم قرآن که به زبان آلمانی نوشته شده و شامل نام تمامی کتبی است که در علوم قرآن در سراسر دنیا تألیف شده است «۴». (۱) ابن خالویه همدانی: ابو عبد الله حسین بن احمد بن خالویه، نویسنده کتاب «الاشتقاق» و «الجمل» و «القرائات» و «الأعراب» و «لیس» می‌باشد. (ر. ک: تاریخ قرآن، ص ۳ و بغیة الوعاء، ص ۲۳۲).

(۲) ابو الفتح عثمان بن جنی از استادان لغت و نحو بوده و معروفترین کتابهای او عبارتند از:

«الخصائص» و: «سِرِّ الصَّنَاعَةِ» و: «التَّصْرِيفِ» و: «اسرار البلاغَةِ». (ر. ک: نزهة الألباء، ص ۴۰۶).

(۳) ابو الخیر شمس الدین محمد بن محمد معروف به «ابن الجزری» که از استادان بزرگ قرائت در زمان خود بوده است و معروفترین کتاب او «النشر فی القرائات العشر» می‌باشد. (ر. ک: الاعلام، ج ۳، ص ۹۷۸).

(۴) تاریخ قرآن کریم، سید محمد باقر حجتی، ص ۱۵ تا ۱۷، و التمهید، ج ۱، ص ۱۹، محمد هادی معرفت، هر دو به نقل از تاریخ القرآن ابو عبد الله زنجانی که عضو مجمع علمی عرب در دمشق بود. درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۳

درس دوم عظمت و ارزش قرآن و لزوم تمسک به آن

اشاره

قرآن کریم، این معجزه جاودانه اسلام و کتاب حیاتبخش آسمانی، از آغاز نزول تاکنون در میان مسلمانان از اهمیت و توجه خاص و فوق العاده‌ای برخوردار بوده است. وجود کتابهای فراوان تفسیر، لغات قرآن، معاجم، قاموسها، علوم قرآنی، ادبیات قرآن و ... شاهد صدق این مدعاست.

با این همه، نمی‌توان ادعا کرد که مسلمانان، حق این کتاب مقدس آسمانی و برنامه ساز زندگی را ادا کرده باشند. و تحقیقا یکی از مهمترین عوامل داخلی انحطاط مسلمین در این عصر عدم توجه صحیح و استفاده کامل و همه جانبه از قرآن است. بنابراین، برای اعاده حیثیت و به دست آوردن عظمت و حیات مجدد اسلام و مسلمانان، باید به قرآن رو آورده و از حقایق بی‌انتهایش هر چه بیشتر بهره گرفت و این گنجینه الهی را دستور العمل زندگی فرد و جامعه قرار داد.

برای درک عظمت و اهمیت این نسخه شفابخش، یقینا فهم و درک انسانهای عادی کافی نیست و اساسا انسان محدود چگونه می‌تواند آنگونه که هست کلام خدای نامحدود را توصیف نماید و چگونه می‌تواند انسان ممکن، به حقایق کلام واجب پی ببرد، مگر کسانی که خدای بزرگ آنان را مورد عنایت خویش قرار داده باشد و آنان را مبین و مفسر کلام خویش ساخته باشد همانند حضرت محمد و اهل بیت اطهارش علیهم السّلام زیرا به فرموده رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم: «فضل القرآن علی سایر الکلام»

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۴

كفضل الله علی خلقه» «۱»، یعنی: «برتری قرآن بر سایر کلمات، همانند برتری خداوند بر مخلوق اوست».

بنابراین، برای فهم و درک عظمت و مجد قرآن کریم باید به نظراء قرآن یعنی به قرآنهای ناطق که پیامبر اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم در حدیث ثقلین آنها را قرین هم قرار داده و عدم امکان جدائی آنان را تا قیام قیامت اعلام فرموده است مراجعه کرد: «إنی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و إنهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض» «۲»، این عترتند که می‌توانند قرآن را آنگونه که هست برای مردم بازگو کنند و گرنه عقل و فهم قاصر بشر عادی کجا و درک عظمت کلام خالق کجا؟

وقتی انسان به کلمات معصومین علیهم السّلام در رابطه با قرآن مراجعه می‌کند می‌بیند آن کلمات نیز دریایی است بی‌پایان و رسیدن به عمق و قعر کلماتشان، خود سالها درس و زانو زدن در مکتب اساتید کار کشته را لازم دارد. به هر حال با استمداد از الطاف الهی و عنایت محمد و آلش علیهم السّلام وارد این بحث شده و چند فراز از کلمات اولیای دین و عدیل قرآن را در رابطه با عظمت و قدر و جلال قرآن و دستور به تمسک و عمل به قرآن را در اینجا می‌آوریم. هر چند می‌دانیم که قطره‌ای را از دریا

برداشته‌ایم ولی چکنیم به قول معروف: «آب دریا را اگر نتوان کشید، هم به قدر تشنگی باید چشید»:

۱- علی علیه السلام در رابطه با قرآن در ضمن خطبه‌ای چنین فرمود:

«واعلموا أنّ هذا القرآن هو النَّاصِح الَّذِي لَا يَغْشَى وَالْهَادِي الَّذِي لَا يَضِلُّ وَالْمُحَدِّث الَّذِي لَا يَكْذِبُ وَ مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بَزِيَادَةٌ أَوْ نَقْصَانٌ: زیاده فی هدی أو نقصان من عمی.

واعلموا أنّه ليس على أحد بعد القرآن من فاقه ولا لأحد قبل القرآن من غنى (۱) بحار، ج ۹۲، ص ۱۹.

(۲) البیان، ص ۱۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۵

فاستشفوه من أدوائكم و استعینوا به علی لأوائكم فإنّ فيه شفاء من أكبر الداء: و هو الكفر و النفاق و الغی و الضلال فاسألوا الله به و توجّهوا إليه بحبه و لا تسئلوا به خلقه إنّه ما توجّه العباد إلى الله تعالی بمثله.

واعلموا أنّه شافع مشفّع و قائل مصدّق و أنّه من شفّع له القرآن يوم القيامة شفّع فيه و من محل به القرآن يوم القيامة صدّق عليه فإنّه ینادی مناد يوم القيامة: «ألا إنّ كلّ حارث مبتلی فی حرثه و عاقبه عمله غیر حرثه القرآن» فكونوا من حرثه و أتباعه و استدلّوه علی ربّكم و استنصحوه علی أنفسكم و اتّهموا علیه آرائكم و استغشوا فيه أهوائكم...» (۱).

یعنی: «آگاه باشید! این قرآن پند دهنده‌ای است که انسان را نمی‌فریبد، هدایت کننده‌ای است که گمراه نمی‌سازد و سخنگویی است که هرگز دروغ نمی‌گوید؛ هر کس با قرآن مجالست کند، از کنار آن با زیادی یا نقصانی برمی‌خیزد: زیادی در هدایت و یا نقصان از کور دلی و جهل.

آگاه باشید! هیچکس پس از داشتن قرآن، فقر و بیچارگی ندارد و هیچکس پیش از آن غنا و بی‌نیازی نخواهد داشت بنابراین، از قرآن برای بیماریهای خود شفا و بهبودی بطلبید و برای پیروزی بر شداید و مشکلات از آن استعانت جوید، زیرا در قرآن شفای بزرگترین بیماریها یعنی کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است، پس آنچه می‌خواهید به وسیله قرآن از خدا بخواهید و با دوستی قرآن به سوی خداوند توجه کنید. هرگز به وسیله کتاب خدا از مخلوق چیزی درخواست نکنید، و آن را وسیله رسیدن به آرزوهای مادی خود قرار مدهید؛ زیرا چیزی که بندگان به وسیله آن به خدا تقرب جویند محترمتر از قرآن نیست.

آگاه باشید! قرآن شفاعت کننده‌ای است که شفاعتش پذیرفته و گوینده‌ای است که سخنش تصدیق می‌گردد. آن کس که قرآن در قیامت شفاعتش کند، مورد شفاعت قرار می‌گیرد و هر کس که قرآن از او شکایت کند گواهِش بر ضدّ او پذیرفته می‌شود (۱) نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۷۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۶

و در روز قیامت گوینده‌ای صدا می‌زند: «آگاه باشید امروز هر کس گرفتار بذری است که افشاند و گرفتار عاقبت کاری است که انجام داده جز آنان که بذر قرآن افشاندند»، پس شما از بذر افشانان قرآن و پیروان آن باشید، با قرآن، خدا را بشناسید و خویشتن را با آن اندرز دهید و هرگاه (نظر شما بر خلاف قرآن بود) خود را متهم کنید و خواسته‌های خویشتن را در برابر قرآن نادرست بشمارید».

۲- حضرت علی علیه السلام در کلام دیگرش در رابطه با قرآن چنین می‌گوید:

«... ذلك القرآن فاستنطقوه و لن ينطق و لكن أخبركم عنه: ألا- إنّ فيه علم ما يأتي و الحدیث عن الماضي و دواء دائكم و نظم ما بینكم» (۱).

یعنی: «این نور همان قرآن است آن را به سخن آرید اگر چه هرگز (با زبان عادی) سخن نمی‌گوید اما من از ناحیه او شما را آگاهی می‌دهم: بدانید در قرآن علوم آینده و اخبار گذشته، داروی بیماریها و نظم حیات اجتماعی شماست.

۳- علی علیه السلام در کلام دیگرش چنین فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ سبحانه لم يعظ أحدا بمثل هذا القرآن فإنه حبل الله المتين و سببه الأمين و فيه ربيع القلب و ينابيع العلم و ما للقلب جلاء غيره مع أنه قد ذهب المتذكرون و بقي الناسون أو المتناسون ...» (۲) یعنی: «خداوند سبحان احدی را به مطالبی مانند آنچه که در قرآن آمده موعظه نفرموده است؛ زیرا قرآن رشته محکم خدا و وسیله امین اوست و بهار دلها و چشمه‌های دانش در قرآن است و برای قلب جلایی جز قرآن نمی‌توان یافت خصوصا در محیطی که بیدار دلان از میان رفته و غافلان یا تغافل کنندگان باقی مانده‌اند».

۴- امیر المؤمنین علیه السلام در ذیل یکی از خطبه‌های غزایش درباره قرآن چنین می‌گوید: (۱) نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۵۸.

(۲) همان مدرک، خطبه ۱۷۶.

درس‌هایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۷

«... ثم أنزل عليه الكتاب نورا لا تطفأ مصابيحها و سراجا لا يخبو توقده و بحرا لا يدرک قعره و منهاجا لا يضل نهجه و شعاعا لا يظلم ضوءه و فرقانا لا يخمد برهانه و تبيانا لا تهدم أركانها و شفاء لا تخشى أسقامه و عزّا لا تهزم أنصاره و حقا لا تخذل أعوانه فهو معدن الإيمان و بحبوحته و ينابيع العلم و بحوره و رياض العدل و غدرانه و أئافئ الإسلام و بنيانه و أودية الحق و غيظانه و بحر لا ينزفه المستنزفون و عيون لا ينضبها الماتحون و مناهل لا يغيضها الواردون و منازل لا يضل نهجها المسافرون و أعلام لا يعمي عنها السائرون و آكام لا يجوز عنها القاصدون جعله الله ربا لعطش العلماء و ربيعا لقلوب الفقهاء و محاج لطرقت الصلحاء و دواء ليس بعده داء و نورا ليس معه ظلمة و حبلا وثيقا عروته و معقلا منيعا ذروته و عزّا لمن تولاه و سلما لمن دخله و هدى لمن اتتم به و عذرا لمن اتحل به و برهانا لمن تكلم به و شاهدا لمن خاصم به و فلجا لمن حاج به و حاملا لمن حملة و مطية لمن أعمله و آية لمن توسم و جنة لمن استلأم و علما لمن وعى و حديثا لمن روى و حكما لمن قضى» (۱).

یعنی: «سپس کتاب آسمانی یعنی قرآن را بر او نازل فرمود: نوری که خاموشی ندارد، چراغی که افروختگی آن زوال نپذیرد، دریایی که اعماقش را درک نتوان نمود، راهی که گمراهی در آن وجود ندارد، شعاعی که روشنی آن تیرگی نگیرد، فرقان و جدا کننده حق از باطلی که درخشش دلیلش، به خاموشی نگراید، بنیانی که ارکان آن منهدم نگردد، بهبودی بخشی که با وجود آن، بیماریها وحشت نیاورد، قدرتی که یاورانش شکست ندارند و حقی که مددکارانش خذلان نبینند.

قرآن معدن ایمان و مرکز آن است، چشمه‌های دانش و دریا‌های آن است، منابع عدالت است و غدیرهای آن، پایه‌های اسلام است و بنیان آن، نهرهای زلال حق است و سرزمینهای مطمئن آن، دریایی است که بهره گیران تشنه کام، آبش را تمام نتوان کشید و چشمه‌هایی است که از آن کم نتوانند کرد، محل برداشت آبی است که هر چه (۱) نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۹۸.

درس‌هایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۸

از آن برگیرند کم نمی‌شود، منازلی است که مسافران، راه آن را گم نمی‌کنند، نشانه‌هایی است که از چشم سیر کنندگان پنهان نمی‌ماند و کوهساری است که (دیده رهگذران را به خود متوجه ساخته) از آن نمی‌گذرند.

خداوند این قرآن را فرو نشاننده عطش دانشمندان، باران بهاری برای قلب درک کنندگان و جاده وسیع برای صالحان قرار داده است، قرآن دارویی است که پس از آن بیماری باقی نمی‌ماند، نوری است که بعد از آن ظلمتی یافت نمی‌شود، ریسمانی است که دستگیره آن مطمئن، پناهگاهی است که قله بلند آن مانع دشمنان، نیرو و قدرتی است برای کسی که به آن چنگ زند، محل امنی است برای هر کس که به آن وارد شود، راهنمایی است برای کسی که به آن اقتدا کند، انجام وظیفه‌ای است برای آن کس که مذهب خویش گرداند، برهانی است برای کسی که به گفته‌هایش استدلال کند، شاهد و گواهی است برای آنکه از آن سخن بگوید، پیروزی و غلبه است برای افرادی که با آن استدلال نمایند، نجات دهنده‌ای است برای کسی که حامل آن باشد و به آن

عمل کند، مرکب راهواری است برای کسی که آن را به کار گیرد، نشانه‌ای است برای کسی که با آن علامتگذاری کند، سپری است برای آنکه لباس رزم بپوشد، دانشی است برای کسی که حفظ کند، گفتار پر ارزشی است برای آن که روایت کند و حکم و فرمانی است برای کسی که قضاوت به عهده گیرد.

در نهج البلاغه کلمات بسیاری از این قبیل درباره عظمت و اهمیت و ارزش قرآن گفته شده ولی ما به همین چند فراز اکتفا می‌کنیم و اهل تحقیق برای آگاهی بیشتر به نهج البلاغه مراجعه نمایند.

۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز درباره عظمت قرآن و لزوم تمسک به آن برای نجات از هلاکت، سخنی رسا دارد که مرحوم کلینی آن را در کافی آورده است و آن این است:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ فِي دَارِ هِدْنَةٍ وَأَنْتُمْ عَلَى ظَهْرِ سَفَرٍ وَالسَّيْرُ بِكُمْ سَرِيعٌ وَقَدْ رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ يَبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ وَيَقْرَبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ وَيَأْتِيَانِ كُلَّ مَوْعِدٍ فَأَعِدُّوا الْجِهَازَ لِبَعْدِ الْمَجَازِ فَقَامَ الْمُقَدَّادُ بْنُ الْأَسْوَدِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا دَارُ الْهِدْنَةِ؟ قَالَ: دَارُ

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۹

بلاغ و انقطاع فإذا التبتت عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن فإنه شافع مشفع و ماحل مصدق و من جعله امامه قاده إلى الجنة و من جعله خلفه ساقه إلى النار و هو الدليل يدل على خير سبيل و هو كتاب فيه تفصيل و بيان و تحصيل و هو الفصل ليس بالهزل و له ظهر و بطن فظاهره حكم و باطنه علم ظاهره أنيق و باطنه عميق له نجوم و على نجومه نجوم [له تخوم و على تخومه تخوم لا تحصي عجائبه و لا تبلى غرائب فيه مصابيح الهدى و منار الحكمة و دليل على المعرفة لمن عرف الصِّفَةَ فليجل جال بصره و ليبلغ الصِّفَةَ نظره ينج من عطب و يتخلص من نشب فإنَّ التَّفَكَّرَ حياة قلب البصير كما يمشي المستنير في الظلمات بالتور فعليكم بحسن التَّخَلُّصِ و قَلِّ التَّرَبُّصِ» (۱).

یعنی: «ای مردم! به تحقیق شما در دار هدنه و بر پشت مرکبی هستید که سیر آن سریع است و تحقیقا می‌بینید شب و روز و آفتاب و ماه را که هر نویی را کهنه و هر دوری را نزدیک می‌کنند و هر موعودی را می‌آورند، پس توشه خود را برای راه دوری که در پیش دارید مهیا کنید.

پس «مقداد بن اسود» برخاست و پرسید مقصود از دار هدنه چیست؟ فرمود:

محل سکونتی که پایان می‌پذیرد، پس هر زمانی که بر شما پوشیده شده فتنه‌ها مانند قطعه‌های شب تاریک، بر شما باد به تمسک به قرآن، زیرا قرآن شفاعت کننده‌ای است که شفاعتش مقبول و شکایت کننده‌ای است که شکایتش نیز مورد پذیرش است، هر که قرآن را پیشوای خود قرار دهد و از آن تبعیت کند او را به بهشت می‌کشاند و هر که قرآن را پشت سر اندازد یعنی به آن بی‌اعتنا بوده و به دستوراتش عمل نکند، او را به آتش جهنم سوق خواهد داد، قرآن راهنمایی است که انسان را به بهترین راههای خیر دنیا و آخرت، راهنمایی می‌نماید و قرآن کتابی است که در آن تفصیل هر شیء و تبیین هر حکم و تحصيل هر مطلبی است و قرآن فاصل بین حق و باطل است و هزل و شوخی نیست و برای آن ظاهر و باطنی است، ظاهرش حکم (۱) کافی، ج ۲، کتاب فضل القرآن، ص ۵۹۸، ح ۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۰

و باطنش علم و ظاهرش انیق و زیبا و باطنش عمیق و ژرف است.

در قرآن آیاتی است دلالت کننده بر احکام همانند ستارگان که به آن هدایت یابند.

عجایب آیات آن قابل شماره نبوده و غرایب احکام آن کهنه نگردد، در قرآن چراغهای هدایت و مناره‌های حکمت و دلیل بر معرفت برای کسی که صفت تعرف و استنباط را بشناسد وجود دارد، پس باید شخص تیزبین با دقت، نظر کند و دقت نظر را تا به درک صفت آن ادامه دهد؛ زیرا قرآن نجات دهد کسی را که به هلاکت افتاده و رهایی بخشد آن را که رهایی ندارد! زیرا

اندیشیدن مایه زندگی دل بیناست، چنانکه آنکه جویای روشنی است و تاریکیها به وسیله نور راه را می‌پیماید، پس بر شماست که برهید و کم انتظار برید».

۶- و باز رسول خدا فرمود:

«القرآن هدی من الضلالة و تبيان من العمی و استقاله من العثره و نور من الظلمه و ضیاء من الأحداث و عصمه من الهلكه و رشد من الغوایه و بیان من الفتن و بلاغ من الدنيا إلى الآخرة و فيه کمال دینکم و ما عدل أحد عن القرآن إلا إلى النار» (۱).

یعنی: «قرآن، راهنمای گمراهی است و بینایی از هر کوری است و باعث گذشت از لغزشهاست و روشنی در هر تاریکی است. و در پیشامدها (حوادث و بدعتها) پرتوی است و نگهدارنده از هر هلاکتی است. و رهجویی در هر گمراهی است.

و بیان کننده هر اشتباه و فتنه‌ای است. و انسان را از دنیای پست به سعادت‌های آخرت می‌رساند. و در آن کمال دین شماست و هیچ کس از قرآن روگردان نشود مگر به سوی دوزخ».

به هر حال، قرآن کتابی است که خدای سبحان آن را برای هدایت بشر و نجات او از هلاکت و شفای او از امراض مهلکه نازل فرموده است. و این آثار فرع بر فهم قرآن و علم به رموز آن و سپس عمل به مضمون و محتوای آن است. بنابراین، بر هر کسی (۱)

کافی، ج ۲، کتاب فضل القرآن، ص ۶۰۰، ح ۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۱

که می‌خواهد هدایت شود و خود را از مهالک نجات داده و در مسیر الهی و بالأخره بهشت رضوان قرار گیرد باید به قرآن تمسک نماید و نخست آن را بیاموزد و سپس در فهم معانی و دقایق آن بکوشد و سرانجام به فرامین آن معتقد شده و عمل نماید و گرنه ابدا به رستگاری نخواهد رسید؛ چنانکه رسول خدا فرمود:

«و ما عدل أحد عن القرآن إلا إلى النار»؛ یعنی: «عدول از قرآن همان و ورود در آتش جهنم همان».

گرچه هر چه درباره عظمت قرآن بگوییم که گفته‌ایم و اساساً فهم بشر عادی نسبت به درک عظمت قرآن عاجز و قاصر است لکن چون بنای ما بر اختصار است به همین چند فراز از کلمات رسول خدا و امیر المؤمنین علیه السلام اکتفا می‌کنیم، به امید روزی که به حقیقت قرآن دست پیدا کنیم ان شاء الله تعالی.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۲

سؤالات:

- ۱- بهترین راه برای رسیدن به حقایق قرآن کدام است؟ چرا؟ توضیح دهید.
- ۲- رهاورد نیک پیروی از قرآن و رهاورد شوم عدول از قرآن را بیان کنید.
- ۳- قسمتی از کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام را در عظمت قرآن آورده و در پیرامون آن توضیح دهید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۳

درس سوم تلاوت قرآن و آداب آن

اشاره

مطالب قابل طرح در این درس تحت عناوین ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرند:

- ۱- تعلم و آموختن قرآن.
- ۲- تعلیم و آموزاندن قرآن.
- ۳- تلاوت قرآن.
- ۴- مقدار تلاوت قرآن.
- ۵- آداب تلاوت قرآن.
- ۶- استماع قرآن و ادب آن.
- ۷- حفظ قرآن.
- ۸- چند نکته:
- الف- فراموش کردن قرآن بعد از فراگیری آن.
- ب- خواندن قرآن در خانه‌ها.
- ج- تعلیم قرآن به شیعیان در عالم برزخ.

۱- تعلم و آموختن قرآن

از آنجا که قرآن برای هدایت بشر آمده و نسخه شفابخش انسان از امراض قلبی از قبیل کفر، نفاق و ضلالت است، عمل به آن امری لازم و ضروری است؛ زیرا تا به نسخه، عمل نشود در رفع مرض مؤثر نخواهد بود و عمل کردن فرع بر فهمیدن درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۴

و فهمیدن مضامین یک نسخه، فرع بر خواندن آن است، لذا بر هر انسانی که می‌خواهد از این نسخه شفابخش الهی، شفا گیرد قبل از هر چیز لازم است که آن را فرا گیرد و بیاموزد و بتواند آن را از رو بخواند تا در صدد فهم معانی آن برآید و گرنه برای کسی که حتی از خواندن قرآن عاجز است و قادر بر روخوانی آن نیست، قطعاً فهم معانی آن نیز برای او میسر نخواهد بود، لذا اولین قدمی که یک مسلمان نسبت به بهره‌گیری از قرآن برمی‌دارد تعلم و فراگیری قرآن و توان روخوانی آن است و تدبر در معانی و مضامین آیات قرآنی، فرع بر این قدم اولی است، اینجاست که در روایات مأثوره از اولیای دین علیهم السّلام تأکید فراوان نسبت به یادگیری و آموزش قرآن کریم شده است که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم «۱»:

۱- «قال الصادق علیه السّلام: ينبغي للمؤمن أن لا يموت حتى يتعلم القرآن أو يكون في تعلمه» «۲».

یعنی: «امام صادق علیه السّلام فرمود: سزاوار است بر مؤمن اینکه نمیرد مگر اینکه قرآن را فرا گرفته باشد و یا مشغول تعلم و فراگیری آن باشد».

۲- «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: القرآن مآدبة الله فتعلموا مآدبته ماستطعتم» «۳».

یعنی: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: قرآن سفره گسترده الهی است تا می‌توانید از این سفره بیاموزید».

۳- «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: خياركم من تعلم القرآن و علمه» «۴».

یعنی: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بهترین شما کسی است که قرآن را بیاموزد و کسی که به دیگری تعلیم دهد».

۴- «قال على عليه السّلام: تعلموا القرآن فإنه أحسن الحديث و تفقهوا فيه فإنه ربيع القلوب (۱) ر. ك: بحار، ج ۹۲، ص ۱۸۵، «باب ثواب تعلم القرآن و تعليمه».

(۲) بحار، ج ۹۲، ص ۱۸۹.

(۳) بحار، ج ۹۲، ص ۱۹.

(۴) بحار، ج ۹۲، ص ۱۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۵

و استشفوا بنوره فإنه شفاء الصدور و أحسنوا تلاوته فإنه أنفع القصص ...» (۱).

یعنی: «قرآن را فرا گیرید که بهترین گفته‌هاست و در آن بیندیشید که بهار قلبهاست، از نور آن شفا بجوید که شفای دل‌های بیمار است و آن را به نیکوترین وجه تلاوت کنید؛ زیرا سود بخش‌ترین سرگذشتهاست».

۵- «قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: عليكم بتعلم القرآن و كثرة تلاوته» (۲).

یعنی: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بر شما باد فراگیری قرآن و زیاد خوانی آن».

۶- «قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: يقال لصاحب القرآن إذا دخل الجنة اقرأ و اصعد فيقرء و يصعد بكل آية درجة حتى يقرء آخر شيء معه منه» (۳).

یعنی: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وقتی صاحب قرآن وارد بهشت شد به او گفته می‌شود بخوان و بالا برو، او به هر آیه‌ای که می‌خواند یک درجه بالا می‌رود تا آخرین آیه‌ای که می‌داند می‌خواند».

به هر حال، روایات در ثواب و فضیلت تعلم و فراگیری قرآن بسیار است که اینها نمونه‌ای از آنها بود.

۲- تعلیم و آموزاندن قرآن

در روایات اسلامی در فضیلت تعلیم قرآن به دیگری سخنهای بسیار گفته شد، انسان اگر خود به دیگری قرآن بیاموزد و یا وسیله‌ای شود که دیگری قرآن فرا گیرد، مثل اینکه پدری متحمل مخارج فراگیری قرآن فرزندان خود شود، پاداش بسیار و اجر جزیل خواهد داشت. و حتی گفته شده معلم قرآن مولای متعلمین است و آنها حکم عبد و برده او را دارند، در رابطه با ثواب و فضیلت تعلیم قرآن به دیگران روایات بسیاری است که ما به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم: (۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

(۲) کنز العمال، حدیث ۲۳۶۸.

(۳) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۷۵ به نقل از کنز العمال، حدیث ۲۳۳۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۶

۱- «قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: من علم رجلا القرآن فهو مولاه لا يخذله و لا يستأثر عليه» (۱).

یعنی: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که مردی را قرآن بیاموزد، مولای او خواهد شد و او نباید مولای خود را ذلیل کرده و یا در کارها بر او پیشی گرفته و خود را بر او مقدم بدارد».

۲- «قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: من علم ولدا له القرآن قلده قلادة يعجب منها الأولون و الآخرون يوم القيامة» (۲).

یعنی: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس فرزند خود را قرآن بیاموزد او را مزین کرده به گردنبندی که در قیامت اولین و آخرین را به تعجب وا می‌دارد».

۳- «قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: من علم ولده القرآن فكأنما حج البيت عشرة ألف حجة و اعتمر عشرة ألف عمره و أعتق عشرة ألف رقبة من ولد إسماعيل عليه السلام و غزا عشرة ألف غزوة و أطعم عشرة ألف مسكين مسلم جائع و كأنما كسا عشرة ألف عار مسلم و يكتب له بكل حرف عشرة حسنات و يمحي عنه عشرة سيئات و يكون معه في قبره حتى يبعث و يثقل في ميزانه و يتجاوز به على الصراط كالبرق الخاطف و لم يفارقه القرآن حتى ينزل به من الكرامة أفضل ما يتمنى» (۳).

یعنی: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که فرزند خود را قرآن تعلیم دهد، گویا ده هزار حج و ده هزار عمره بجا آورده است و ده هزار بنده از فرزندان اسماعیل علیه السلام را آزاد کرده و ده هزار مرتبه در جنگ (در راه خدا) شرکت کرده است

و ده هزار مسلمان مسکین گرسنه را سیر کرده و ده هزار مسلمان برهنه را پوشانده است و به تعداد هر حرفی از حروف قرآن، ده حسنه برای او نوشته شده و ده گناه از او محو و بخشیده می‌شود و قرآن با او در قبر خواهد بود تا هنگامی که برای حساب مبعوث شود و در (۱) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۷۵ به نقل از کنز العمال.

(۲) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۷۵ به نقل از کنز العمال.

(۳) بحار، ج ۹۲، ص ۱۸۸ به نقل از جامع الاخبار صدوق، ص ۵۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۷

محاسبه باعث سنگینی میزان (حسنات) او خواهد شد و به وسیله قرآن از صراط همانند برق خاطف می‌گذرد و بالأخره قرآن از او جدا نمی‌شود تا اینکه نازل کند بر او از کرامات بیش از آن مقداری که خود آرزوی آن را می‌کشد.

۴- در روایات و دستورات اسلامی از جمله حقوقی که برای فرزند بر عهده پدر است تعلیم قرآن دانسته شده چنانکه علی علیه السلام فرمود: «حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ وَيُحَسِّنَ أَدَبَهُ وَيُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ» (۱).

یعنی: «حق فرزند بر پدر آن است که نام فرزند را نیکو قرار دهد و او را با ادب و آراسته بار آورد و قرآن را به او بیاموزد».

۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی فرمود: «خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ» (۲).

یعنی: «بهترین شما کسی است که قرآن فرا گیرد و کسی که به دیگری بیاموزد».

با مراجعه به روایات وارده از اهل بیت علیهم السلام روشن می‌شود که معلمین قرآن و کسانی که باعث تعلیم قرآن دیگران می‌شوند (خواه پدران نسبت به فرزندان و خواه هر فردی نسبت به فرد دیگر) مثل اینکه زمینه فراگیری قرآن و علوم قرآنی را برای دیگران مهیا می‌کنند، از عظمت و احترام خاص و فوق العاده‌ای برخوردارند چنانکه از روایت فوق الذکر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خوبی این فضیلت و عظمت استفاده می‌شد؛ زیرا آن همه ثواب برای تعلیم قرآن فرزند، جز با ارجمند بودن مقام آن پدری که به پسرش قرآن آموخت قابل تصور نیست.

۳- تلاوت قرآن

اشاره

در رابطه با تلاوت قرآن و فضیلت و ثواب آن آیات و روایات بسیاری است که ما به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم. در آیه شریفه‌ای دستور قرائت قرآن داده شده و در آیه (۱) نهج البلاغه، فیض، حکمت ۳۹۱.

(۲) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۷۴ به نقل از کنز العمال.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۸

دیگر آمده است که خوانندگان قرآن امید تجارتي را دارند که هیچگاه به کسادی و ورشکستگی کشیده نمی‌شود. و در بعضی از روایات آمده است که هر گاه می‌خواهید با خدا همسخن شوید و خدا با شما سخن بگوید، قرآن بخوانید. خواندن قرآن باعث نورانیت و جلای قلب و سبب بخشش گناهان و امان از آتش جهنم و مانع از ارتکاب گناه و فحشاست:

۱- إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ (۱).

یعنی: «کسانی که کتاب الهی را تلاوت می‌کنند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم، پنهان و آشکار انفاق می‌کنند، تجارت (پرسودی) را امید دارند که نابودی و کسادی در آن نیست».

بدیهی است که تلاوت در اینجا به معنای قرائت سرسری و خالی از تفکر و اندیشه نیست؛ خواندنی است که سرچشمه فکر باشد،

فکری که سرچشمه عمل صالح گردد، عملی که از یک سو انسان را به خدا پیوند دهد که مظهر آن نماز است و از سوی دیگر به خلق خدا ارتباط دهد که مظهر آن انفاق است، انفاق از تمام آنچه که خدا به انسان داده است، از علمش، از مال و ثروت و نفوذش، از فکر نیرومندش، از اخلاق و تجربیاتش و خلاصه از تمام مواهب خدادادی.

۲- فَأَقْرَأْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ «۲».

یعنی: «آن مقدار از قرآن که برای شما میسر است تلاوت کنید».

در اینکه منظور از جمله فَأَقْرَأْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ چیست؟ گفتگو بسیار است، جمعی آن را به نماز شب تفسیر کرده‌اند که در لابلای آن آیات قرآن خوانده می‌شود و بعضی گفته‌اند: منظور همان تلاوت قرآن است هر چند در اثنای نماز نباشد، (۱) سوره فاطر، آیه ۲۹.

(۲) سوره مزمل، آیه ۲۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۹

سپس در مقدار آن اختلاف کرده‌اند، بعضیها آن را به پنجاه آیه و بعضی به یکصد آیه و بعضی به دویست آیه تفسیر کرده‌اند، ولی هیچیک از این اعداد دلیل خاصی ندارد، بلکه مفهوم آیه این است که هر مقداری که انسان به زحمت نمی‌افتد از قرآن بخواند «۱».

نکته:

کلمه «قرآن» مصدر است به معنای «خواندن»؛ چنانکه در بعضی از آیات معنای مصدری مراد است مثل آیه إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ «۲».

یعنی: «در قرآن عجله نکن زیرا جمع کردن آنچه وحی می‌کنیم و خواندن آن، بر عهده ماست و چون آن را خواندیم از خواندش پیروی کن و بخوان».

و سپس اسم و علم شد برای کتابی که بر حضرت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نازل شده است.

در اینکه قرآن به معنای خواندن است یا به معنای جمع، اختلاف است، اگر معنای خواندن باشد مصدر است نظیر فرقان و رجحان، برای مفعول (مقرؤ) یعنی قرآن کتابی است خواندنی باید آن را خواند و حتی می‌توان وجه تسمیه این کتاب را به قرآن، همان خواندن آن دانست و اما اگر به معنای جمع باشد مصدر از برای فاعل خواهد بود، قرآن جامع حقایق و فرموده‌های الهی.

و در تفاسیر مفسرین مانند شیخ طوسی در مقدمه تفسیر تبیان و مرحوم علامه طباطبائی در المیزان و صاحب قاموس قرآن و دیگران، معنای اول را ترجیح داده و گفته‌اند: قرآن به معنای خواندن است و مصدر از برای مفعول است نه جمع و مصدر به معنای فاعل. بنابراین نام قرآن نیز مبین این جهت است که باید قرآن را (۱) تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۱۹۴، و تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۵۴ و ۵۵.

(۲) سوره قیامت، آیه ۱۷-۱۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۵۰

خواند.

۳- «قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: إِذَا أَحَبَّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَحْدُثَ رَبَّهُ فليقرء القرآن» «۱».

یعنی: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: هر گاه یکی از شما دوست دارد که با خدای خود سخن بگوید پس قرآن بخواند».

۴- «قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تصدء كما يصدء الحديد، قيل يا رسول الله فما جلاؤها؟ قال: تلاوة»

القرآن» (۲).

یعنی: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: این قلبها همانند آهن زنگ می‌گیرد، عرض شد یا رسول الله! چه چیزی باعث جلا و گرفتگی زنگ قلب می‌شود؟ فرمود: تلاوت قرآن».

۵- «قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يا سلمان! عليك بقراءة القرآن فإنَّ قراءته كفارةٌ للذنوب و ستر في النار و أمان من العذاب ... يا سلمان! المؤمن إذا قرأ القرآن فتح الله عليه أبواب الرِّحمة و خلق الله بكلِّ حرف يخرج من فمه ملكا يسبح له إلى يوم القيامة ...» (۳).

یعنی: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای سلمان! بر تو باد به قرائت قرآن؛ زیرا قرائت قرآن، کفاره گناهان و پوشش آتش جهنم و امان از عذاب است ... ای سلمان! وقتی که مؤمن قرآن بخواند، خداوند درهای رحمتش را به روی او می‌گشاید و به تعداد حرفی که از دهانش خارج شده ملکی می‌آفریند که تا قیامت برای او تسبیح بگویند ...».

۴- مقدار تلاوت قرآن

فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ (۴). (۱) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۸۱ به نقل از کثر العمال.

(۲) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۸۱ به نقل از کثر العمال.

(۳) بحار، ج ۹۲، ص ۱۷-۱۸ به نقل از جامع الاخبار صدوق، ص ۴۶.

(۴) سوره مزمل، آیه ۲۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۵۱

یعنی: «هر قدری که می‌توانید از قرآن بخوانید».

در اینکه چه مقدار از قرآن را انسان در شب و روز بخواند اختلاف است، بعضیها آن را پنجاه آیه و بعضی صد آیه و بعضی دویست آیه و بعضی ثلث قرآن دانسته‌اند (۱).

در حدیث وارد شده است که حضرت رضا علیه السلام در هر سه روز یک ختم قرآن می‌داد و می‌فرمود: اگر بخواهم در کمتر از سه روز نیز یک ختم قرآن دهم می‌توانم، لکن من به هر آیه که می‌رسم درباره آن فکر می‌کنم که در چه زمینه و در چه وقتی نازل شده است لذا در هر سه روز یک ختم قرآن می‌دهم (۲).

برای کسی که در مکه از جمعه تا جمعه یک ختم قرآن دهد اجر و پاداش بسیاری مقرر شده است (۳).

از رسول خدا سؤال شد که بهترین مرد از مردان عالم کیست؟ حضرت فرمود:

«الحال المرتحل»، عرض شد که حال مرتحل چیست؟ فرمود: کسی که قرآن را از ابتدا شروع کند و تا پایان آن را ختم نماید، چنین کسی در نظر (خدا عزیز و محترم) و مستجاب الدعوه خواهد بود (۴).

و در حدیث دیگر از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارد شده است که: «هر کس ده آیه بخواند جزو غافلین به حساب نمی‌آید و کسی که پنجاه آیه بخواند جزو «ذاکرین» محسوب می‌شود و کسی که صد آیه تلاوت نماید، در ردیف «قانتین» نوشته می‌شود و کسی که دویست آیه بخواند جزو «خاشعین» به حساب می‌آید و کسی که سیصد آیه بخواند، در زمره «فائزین» خواهد بود و کسی که پانصد آیه قرائت نماید جزو «مجتهدین» خواهد بود و کسی که هزار آیه تلاوت نماید برای او به عنوان پاداش یک قنطار می‌نویسند و قنطار در اینجا پنجاه هزار مثقال طلا است و هر مثقال ۲۴ قیراط است، (۱) تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۵۵.

(۲) بحار، ج ۹۲، ص ۲۰۴، ح ۱.

(۳) بحار، ج ۹۲، ص ۲۰۵، ح ۳.

(۴) بحار، ج ۹۲، ص ۲۰۵، ح ۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۵۲

کوچکترین قیراط به اندازه کوه احد و بزرگترینش به قدر ما بین آسمان و زمین است» (۱).

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید فهم و درک این نوع روایات خود نیاز به تأمل بسیار دارد و ذیل حدیث ناظر به پادشاهای جسمانی بهشت است.

و در عظمت قرآن همین بس که حتی نگاه به خط قرآن عبادت است «۲» لذا خواندن قرآن از رو، فضیلتش بیشتر است از خواندن قرآن از حفظ «۳».

با دقت در روایات و احاطه به مجموع آنها معلوم می‌شود که بهترین روش آن است که انسان قرآن را از اول تا به آخر بخواند؛ زیرا هر سوره و آیه‌ای برای خود خاصیت خاص به خود را دارد که تنها در این صورت است که انسان به خواص همه آیات می‌رسد گرچه برای خواندن بعضی از سوره‌ها مانند مسَبِّحاتِ سَتِّ (حدید، حشر، صف، جمعه، تغابن و سَبِّح اسم ربك الاعلی «۴») و سوره یس و جمعه و واقعه دستور اکید داده شده است و اهل کمال و عرفا به شاگردانشان ابتدائاً دستور خواندن مسَبِّحاتِ ششگانه را در هر شب قبل از خوابیدن می‌دهند، ولی خواندن مجموع قرآن حساب دیگری دارد.

به هر حال آنچه که از روایات اسلامی استفاده می‌شود فضیلت تلاوت قرآن در زیاد خواندن آن نیست بلکه در خوب خواندن و تدبر و اندیشه کردن در آن است، جالب اینکه در ذیل آیه: «فَأَقْرَأْ مَا تَنْسَخُ مِنْهُ» روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام وارد شده است که از جدش چنین نقل می‌فرماید: «ما تَنْسَخُ مِنْهُ لَكُمْ فِيهِ خُشُوعُ الْقَلْبِ وَصَفَاءُ السَّرِّ» «۵». (۱) بحار، ج ۹۲، ص ۱۹۶ به نقل از امالی صدوق، ص ۳۶.

(۲) بحار، ج ۹۲، ص ۱۹۹.

(۳) محجۀ البیضاء، ج ۲، ص ۲۳۱.

(۴) مجمع البیان و نور الثقلین، اول سوره حدید.

(۵) تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۱۹۹ به نقل از مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۸۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۵۳

یعنی: «آن مقدار بخوانید که در آن خشوع قلب و صفای باطن و نشاط روحانی و معنوی باشد»، چرا چنین نباشد در حالی که هدف اصلی تلاوت، تعلیم و تربیت است.

آنچه از طریق اهل بیت علیهم السلام رسیده است ختم قرآن در سه روز و در هفته یا در ماه است و حد اقل خواندن پنجاه آیه در هر روز است «۱».

۵- آداب تلاوت قرآن

اشاره

برای خواندن قرآن آدابی است که مرحوم فیض کاشانی در کتاب شریف محجۀ البیضاء «۲» به تفصیل و در مقدمه یازدهم تفسیر صافی «۳» به طور اجمال به آنها پرداخته است. آداب تلاوت قرآن به دو قسمت ظاهری و باطنی قابل تقسیم است:

۱- آداب ظاهری تلاوت قرآن

اشاره

آداب ظاهری تلاوت قرآن بسیار است و مرحوم فیض تا ده ادب آن را آورده است و ما به طور اجمال و اختصار به بخشی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف - طهارت:

از جمله آداب ظاهری تلاوت قرآن این است که شخص قاری در حین قرائت طاهر باشد؛ زیرا چنانکه به باطن قرآن راه پیدا نمی‌کند مگر کسی که باطنی پاک داشته باشد، مس ظاهر قرآن نیز بدون طهارت ظاهری مجاز نیست چنانکه در آیه شریفه آمده است: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (۴) البته معنای این سخن این نیست که اگر کسی بدون طهارت قرآن خواند، گناه کرده و یا اصلاً ثواب ندارد بلکه ثوابش کمتر است، لکن مس خطوط و کلمات قرآن بدون طهارت حرام (۱) محجۀ البيضاء، ج ۲، ص ۲۲۲-۲۲۳.

(۲) محجۀ البيضاء، ج ۲، از ص ۲۱۹ به بعد.

(۳) تفسیر صافی، ج ۱، مقدمه یازدهم، از ص ۴۴-۴۷.

(۴) سوره واقعه، آیه ۷۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۵۴

است.

ب - از رو خواندن قرآن:

گرچه قرآن چه از حفظ خوانده شود و چه از رو، ثواب دارد، ولی در روایات وارد شده است که خواندن قرآن از رو، بهتر از خواندن قرآن از حفظ است؛ زیرا نظر کردن به خطوط قرآن خود ثواب است و در خواندن از حفظ، چشم از خط قرآن محروم است ولی وقتی از رو خوانده شود چشم هم سهمی خواهد داشت، لذا در حدیثی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمده است که: «اعطوا عینکم حظها من العبادۀ، قالوا و ما حظها من العبادۀ یا رسول الله؟ قال: النظر فی المصحف...» (۱).

یعنی: «حظ و بهره چشمهائتان را از عبادت به آنها بدهید، گفتند: یا رسول الله! حظ و بهره چشم از عبادت چیست؟ فرمود: نگاه کردن به قرآن...».

و در حدیث دیگر فرمود: بهترین عبادت امت من خواندن قرآن از روی قرآن است: «أفضل عبادۀ أمتی تلاوة القرآن نظراً» (۲).

و در حدیثی از امام صادق علیه السّلام آمده است: «من قرأ القرآن فی المصحف متّع ببصره و خفف عن والدیه و إن كانا کافرین» (۳).

یعنی: «هر کس از روی قرآن، قرآن بخواند از چشم خود بهره برده و در عذاب پدر و مادر وی تخفیف حاصل می‌شود هر چند کافر باشند».

و در حدیثی دیگر از امام صادق علیه السّلام پرسیدند: «قرآن را از حفظ بخوانیم بهتر است یا از رو؟ فرمود: از رو بخوانید افضل است؛ زیرا نگاه کردن به قرآن خود عبادت است» (۴).

ج- استعاذه قبل از قرائت:

از جمله آداب تلاوت قرآن این است که هنگام خواندن قرآن از وساوس شیطان به خدا پناه برد و بگوید: «أعوذ بالله من الشيطان

(۱) محجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۳۱.

(۲) محجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۳۱.

(۳) محجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۳۱.

(۴) محجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۳۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۵۵

الرَّجِيمِ»؛ زیرا در آیه شریفه دستور استعاذه داده شده است: فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ «۱» و بعضیها گفته‌اند: استعاذه قبل از شروع به قرائت قرآن پاک کردن زبان از اذکار غیر خدا که قبلاً بر این زبان جاری شده و جارو کشیدن قلب از آلودگیهای وساوس شیطان و نفسانی است و باید انسان به همین قصد استعاذه نماید «۲».

د- ترتیل در قرائت:

مقصود از ترتیل که در قرآن کریم و روایات اولیای دین دستور آن داده شده است این است که: قرآن را با تأنی و شمرده و کلمات واضح بخوانند به طوری که اگر شنونده بخواهد کلمات را بشمرد بتواند بشمارد و از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شد که مقصود از ترتیل «حفظ الوقوف و أداء الحروف» «۳» یعنی:

«محافظة حروف و ادای آن از مخارج خود است».

و در کلام دیگرش در معنای ترتیل فرموده است: «بینه بیانا و لا تهده هذ الشعر و لا تنثره نثر الزمل و لكن أفرع به القلوب القاسیه و لا یکون هم أحدکم آخر السوره» «۴».

یعنی: «کلمات را واضح و روشن ادا نما و پیاپی و پشت سر یکدیگر مخوان یعنی حروف آن را متصل به یکدیگر مانند اتصال مو به یکدیگر مگردان و مانند ریگ نیز پراکنده مکن (یعنی نه آنقدر پیچیده و متصل باشد و نه آنقدر هم پراکنده و متفرق) و لکن به وسیله آن دلهای سخت و قسی را بکوب؛ یعنی حروف و کلمات قرآن را آنچنان ادا کن که حتی در دلهای سخت جای گیرد و مؤثر افتد (و در موقع خواندن قرآن) نباید هم شما این باشد که به آخر سوره برسید؛ یعنی مهم کیفیت خواندن قرآن است نه کمیت آن».

ابو حمزه ثمالی می گوید: به ابن عباس گفتم: من در خواندن قرآن بسیار شتابزده‌ام (۱) سوره نحل، آیه ۹۸.

(۲) محجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۲۸.

(۳) محجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۲۵.

(۴) محجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۲۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۵۶

و تند می خوانم، ابن عباس در پاسخ گفت: «لأن أقرء البقرة و أرتلها أحب إلي من أن أقرء القرآن كله؛ یعنی: اگر تنها سوره بقره را با مراعات ترتیل بخوانم برای من محبوبتر است از اینکه کل قرآن را بدون ترتیل بخوانم» «۱».

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام پرسیدند که: مقصود از ترتیل چیست؟ فرمود:

«ترتیل آن است که چون به آیه‌ای رسیدی که در آن ذکر بهشت باشد آن را از خدای سبحان برای خود طلب نمایی و اگر به آیه‌ای رسیدی که در آن ذکر دوزخ شده باشد، از آتش آن پناه به خدا ببری» (۲).

و در حدیثی از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام آمده است که: «ترتیل آن است که در آیات مکث و تأمل و توقف نمایی و آن را با صدای زیبا بخوانی» (۳).

با توجه به مطالب یاد شده معلوم می‌شود که هر یک از این معانی که برای ترتیل گفته شد، از باب بیان مصداق است نه بیان معنای انحصاری تا توهم تناقض پیش آید؛ یعنی ترتیل معنای عامی دارد که حفظ و قوف، ادای حروف، تبیین کلمات، تدبر در معانی، زیبایی صوت و پناه بردن به خدا از عذاب در هنگام خواندن آیات عذاب و تقاضای نعمت از خدا حین تلاوت آیات نعمتهای الهی اعم از نعمتهای اخروی و دنیوی همه و همه از مصادیق آن هستند.

ه- حزن و بکاء در حین قرائت:

یکی از آداب خواندن قرآن این است که قرآن را با حزن و اندوه بخواند و در حین خواندن برای حالات قبر و قیامت خود گریه کند، چنانکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده که: قرآن را بخوانید و گریه کنید و اگر گریه ندارید تباکی کنید (یعنی سر به گریه کردن بزنید و خود را شبیه گریه کنندگان در آورید): (۱) تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۴۵.

(۲) تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۴۵.

(۳) تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۴۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۵۷

«أتلوا القرآن و ابکوا فإن لم تبکوا فتبکوا» (۱).

نقل شده که: یکی از زهاد بصره به نام صالح، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید و در خواب برای پیامبر قرآن خواند، حضرت به او فرمود: این قرائت است گریه آن کجاست:

«یا صالح هذه القرائة أين البکاء؟» (۲).

و در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم:

«إن القرآن نزل بحزن فإذا قرأتموه فتنحازنوا» (۳).

یعنی: «قرآن بر اساس حزن نازل شده پس شما وقتی که آن را می‌خوانید محزون باشید».

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

«إن القرآن نزل بالحزن فاقرووه بالحزن» (۴).

منظور از حزن و محزون شدن در وقت تلاوت قرآن این است که در موقع قرائت قرآن، قاری باید در اوامر و نواهی و وعد و وعید و بهشت و جهنم و تکالیفی که به بشر متوجه شده است تأمل و تدبر نماید و بعد به قصور و تقصیر خود در انجام وظایف بیندیشد و قهرا بر او حزن مستولی خواهد شد و به تعبیر دیگر برای عاقبت خود محزون باشد.

و- بلند خواندن قرآن:

منظور از جهر در قرائت آن حدی است که خود بشنود و اما بلندتر خواندن به طوری که دیگران هم بشنوند نمی‌توان گفت در همه

موارد مستحب است بلکه ممکن است در بعضی از موارد مکروه باشد؛ مثلاً اگر در موردی (۱) محجۀ البیضاء، ج ۲، ص ۲۲۵.

(۲) محجۀ البیضاء، ج ۲، ص ۲۲۵.

(۳) محجۀ البیضاء، ج ۲، ص ۲۲۶.

(۴) کافی، ج ۲، ص ۶۱۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۵۸

باعث اذیت دیگران باشد قطعاً ممدوح نخواهد بود بلکه در روایات وارد شده است که: قرائت سرّی افضل از قرائت علنی است چنانکه صدقه سرّی افضل از صدقه علنی است «۱».

روایاتی نیز در فضیلت به جهر خواندن قرآن وارد شده است که مرحوم فیض کاشانی در کتاب محجۀ البیضاء «۲» آورده است. و از جمع بین روایات استفاده می‌شود که موارد، فرق می‌کند در بعضی از موارد «جهر» افضل است و در بعضی از موارد «سرّی» افضل از جهر است، البته اگر در جهر قصد ریا باشد قطعاً حرام و موجب حبط ثواب است.

ز- با صدای زیبا خواندن قرآن:

از جمله آداب آن است که انسان قرآن را با صوت حسن و صدای زیبا بخواند؛ چنانکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شد که:

«لکلّ شیء حلیه و حلیه القرآن الصّوت الحسن» «۳».

یعنی: «برای هر چیزی زیور و زینتی است و زیور و زینت قرآن صدای نیکو و زیبا است».

و از امام صادق علیه السلام نقل شده که: امام زین العابدین علیه السلام بهترین مردم از لحاظ زیبایی صوت در قرائت قرآن بود و هنگامی که امام با صدای بلند قرآن می‌خواند، سقاهاى کوچک، دم در منزل آقام توقف می‌کردند و قرآن او را استماع می‌نمودند «۴».

و در بعضی از روایات آمده است که: بعضیها با شنیدن صدای قرآن امام زین العابدین علیه السلام از خود بیخود می‌شدند «۵».

البته خواندن قرآن با صدای زیبا غیر از خواندن قرآن با حالت غناست که در (۱) محجۀ البیضاء، ج ۲، ص ۲۲۹.

(۲) ج ۲، ص ۲۳۰.

(۳) کافی، ج ۲، ص ۶۱۴ باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن.

(۴) کافی، ج ۲، ص ۶۱۴ باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن.

(۵) کافی، ج ۲، ص ۶۱۴ باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۵۹

روایات و فتاوی فقها منع شده است.

ح- دعا، قبل و بعد از قرائت:

از جمله آداب تلاوت قرآن این است که قاری قبل از شروع به خواندن قرآن و پس از اتمام آن، دعاهایی که از طرف معصومین علیهم السلام در این رابطه وارد شده است را بخواند، البته در این زمینه دعاهای بسیار وارد شده است که نقل همه آنها برای ما میسر

نیست ولی به عنوان نمونه به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

نقل شده که: امام صادق علیه السلام وقتی قرآن را در دست می‌گرفت قبل از آنکه شروع به خواندن نماید این چنین می‌فرمود: «اللهم إني أشهد أن هذا كتابك المنزل من عندك على رسولك محمد بن عبد الله صلى الله عليه وآله وسلم و كلامك الناطق على لسان نبيك، جعلته هاديا منك إلى خلقك و حبالا متصلا فيما بينك و بين عبادك، اللهم إني نشرت عهدك و كتابك، اللهم فاجعل نظري فيه عبادة و قرائتي فيه فکرا و فکری فيه اعتبارا و اجعلني ممن أتعظ ببيان مواظك فيه و اجتنب معاصيك و لا تطع عند قرائتي على سمعي و لا تجعل على بصرى غشاوة و لا تجعل قرائتي قرائة لا تدبر فيها، بل اجعلني أتدبر آياته و أحكامه، آخذا بشرايع دينك و لا تجعل نظري فيه غفلة و لا قرائتي هذا إنك أنت الرؤوف الرحيم» (۱).

و از امام صادق علیه السلام نقل شده: وقتی از خواندن قرآن فارغ می‌شد، این دعا را می‌خواند:

«اللهم إني قد قرأت ما قضيت من كتابك المذی أنزلت فيه على نبيك الصادق فلك الحمد ربنا، اللهم اجعلني ممن يحل حلاله و يحرم حرامه و يؤمن بمحكمه و متشابهه و اجعله لى انسا فى قبرى و انسا فى حشرى و اجعلني ممن ترقيه بكل آية قرأها درجة فى أعلى عليين آمين رب العالمين» (۲). (۱) بحار، ج ۹۲، ص ۲۰۷، محجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۲۸، اختصاص شيخ مفيد، ص ۱۴۱. (۲) بحار، ج ۹۲، ص ۲۰۷، محجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۲۸، اختصاص شيخ مفيد، ص ۱۴۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۶۰

و از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که: پس از ختم قرآن این دعا را می‌خواند:

«اللهم اشرح بالقرآن صدري و استعمل بالقرآن بدني و نور بالقرآن بصري و أطلق بالقرآن لساني و أعني عليه ما أبقيتني فإنه لا حول و لا قوة إلا بك» (۱).

البته بهترین و کاملترین دعا برای ختم قرآن کریم دعای چهل و دوم صحیفه سجادیه است که اول آن این است:

«اللهم صل على محمد و آل محمد و أفرشني مهاد كرامتك...»

«اللهم وقنا لما تحب و ترضى».

۲- آداب باطنی تلاوت قرآن «۲»

اشاره

برای تلاوت قرآن کریم علاوه بر آداب ظاهری، یک سلسله از آداب باطنی را نیز لازم دانسته‌اند که به طور اختصار به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم و آنها عبارتند از:

الف- فهم عظمت کلام الهی:

یعنی انسان وقتی قرآن می‌خواند باید در عظمت کلام الهی و نعمتی که خداوند از این طریق به بشر ارزانی فرموده و لطفی که از ناحیه نزول قرآن از عرش به فرش به خلقش فرموده و آن را از درجه عرش جلالش به درجه فهم مخلوقش تنزل داده، تفکر و تدبر نماید و بیندیشد که خداوند چه اندازه بر بشر منت نهاده و لطف کرده که فهم کلام او که صفتی قائم به ذات او بود، آن را در حدی تنزل داده که بشر قاصر، آن را بفهمد؛ زیرا کلام الهی همان است که کوه توان تحملش را نداشت ولی خداوند موسای کلیم

را آنچنان ثابت قدم قرار داد که توانست سخن خدا را استماع نموده و بفهمد و درباره قرآن نیز گفته شده: (۱) بحار، ج ۹۲، ص ۲۰۹ به نقل از مصباح المتهجد.

(۲) برای آگاهی بیشتر به آداب باطنی تلاوت قرآن، به محجۀ البیضاء، ج ۲، ص ۲۳۴ مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۶۱

لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۱﴾.

یعنی: «اگر قرآن را بر کوه نازل می‌کردیم هر آینه دیده بودی آن را که از ترس خدا فروتن و شکافته شده البته اینها را برای مردم از باب مثال گفته‌ایم تا شاید فکر کنند و بیندیشند».

ب- تعظیم متکلم:

یعنی قاری وقتی می‌خواهد به تلاوت قرآن بپردازد، نخست باید فکر کند کلامی که می‌خواهد بخواند کلام بشر نیست بلکه کلام خالق است و بداند که رسیدن به ظاهر و باطن این کلام از هر کسی ساخته نیست؛ چرا که: لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۲﴾، خلاصه تا انسان خود را از درون تصفیه نکند و از رذائل پاک نگرداند و متعلق به اخلاق الهی نگردد و از درون نورانی نباشد نمی‌تواند به فهم و درک این کلام نایل آید. به هر حال، باید عظمت خالق را به تمام معنا در نظرش مجسم نماید و بعد با این بینش، قرآن بخواند.

ج- حضور قلب:

از جمله آداب باطنی، حضور قلب و ترک حدیث نفس است، انسان باید با جدیت و اجتهاد قرآن بخواند چنانکه «قوت» در یا یحیی خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ ﴿۳﴾ به همین معنا تفسیر شده است؛ یعنی انسان باید در حین قرائت قرآن، قلب خود را از ما سوی الله فارغ و تنها به عظمت و جلال خدا مشغول نماید. و به قول قرآن کریم: وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا ﴿۴﴾ یعنی از همه چیز بریدن و تنها به سوی او رفتن و به او دل بستن نه آنکه زبان مشغول خواندن قرآن باشد ولی قلب در هوای دیگر بسر برد.

د- تدبر:

در رابطه با تدبر در معانی آیات، در قرآن و احادیث دستور اکید داده شده است که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم: (۱) سوره حشر، آیه ۲۹.

(۲) سوره واقعه، آیه ۷۹.

(۳) سوره مریم، آیه ۱۲.

(۴) سوره مزمل، آیه ۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۶۲

۱- أَمْ فَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ﴿۱﴾.

یعنی: «آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند یا دل‌هایشان مقفل و بسته است».

۲- كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ «۲».

یعنی: «کتاب مبارکی را بر تو نازل کردیم تا در آیات آن تدبر نمایند و صاحبان درایت، متذکر شوند».

۳- أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا «۳».

یعنی: «آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند، اگر این قرآن از ناحیه غیر خدا بود هر آینه می‌خواست در آن اختلاف بسیار باشد».

۴- «قال علي عليه السلام ... ألا لا خير في قرائة ليس فيها تدبر، ألا لا خير في عبادة ليس فيها تفقه» «۴».

یعنی: «علی علیه السلام فرمود: آگاه باشید قرائتی که در آن تدبر نباشد و عبادتی که در آن بصیرت و فهم و شعور نباشد، خیری در آن نیست».

۵- «عن علي بن الحسين عليهما السلام قال: آيات القرآن خزائن العلم فكلما فتحت خزائنه فينبغي لك أن تنظر فيها» «۵».

یعنی: «امام زین العابدین علیه السلام فرمود: آیات قرآن خزائن و گنجینه علمند پس در هر خزانه‌ای که گشوده شد سزاوار است برای تو که در آن خزینه نظر کنی».

منظور از تدبر در آیات، این است که به هر آیه‌ای که می‌رسد در معنای آن آیه و اینکه آن آیه در چه زمینه‌ای نازل شده است فکر کند که آیا در رابطه با صفات و افعال خداست؟ آیا در زمینه حالات انبیاست؟ آیا در احوال مکذبین و ملحدین و منکرین (۱) سوره محمد، آیه ۲۴.

(۲) سوره ص، آیه ۲۹.

(۳) سوره نساء، آیه ۸۲.

(۴) بحار، ج ۹۲، ص ۲۱۱.

(۵) بحار، ج ۹۲، ص ۲۱۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۶۳

حق است؟ و اینکه آنها چگونه هلاک شدند؟ و آیا مربوط به اوامر الهی یا نواهی اوست؟ و آیا درباره بهشت است یا جهنم؟ و آیا مثل است یا موعظه؟ و آیا در بیان حلال و حرام است یا اخلاق و سیره و امثال اینها. و سپس خود را با آیه وفق دهد و ببیند اعمال و صفات و سیره او مطابق قرآن هست یا نه؟ اگر هست خدا را شکر کند و به آن صفت باقی بماند و اگر خدای ناکرده نیست، صفات و رفتار غیر قرآنی را رها کرده و خود را متخلق به اخلاق قرآنی قرار دهد، این است معنای عبرت گرفتن از قرآن. علی علیه السلام می‌فرماید:

«تدبروا آیات القرآن و اعتبروا به فإنه أبلغ العبر» «۱».

یعنی: «در آیات قرآن تدبر نمایید و از آن عبرت بگیرید؛ زیرا بلیغترین و رساترین مایه عبرت، قرآن است».

ه- تخلیه موانع فهم:

یکی از آداب آن است که قاری قرآن که در صدد فهم قرآن است باید موانعی را که در درون جاننش برای قرآن وجود دارد از خود دور نماید؛ زیرا با وجود موانع برای فهم و حجابها برای درک، فهم معانی قرآن میسر نخواهد بود؛ چون معانی قرآن جزء ملکوت است و نظر به ملکوت عالم با داشتن حجابهای مادی ممکن نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«لو لا أن الشياطين يحومون على قلوب بني آدم لنظروا إلى الملكوت» «۲».

یعنی: «اگر نبود دمیدن شیاطین بر قلبهای فرزندان آدم، هر آینه به ملکوت عالم نظر می‌کردند».

برای رفع حجب و رسیدن به معانی قرآن، ابتدا باید صفات رذیله را از خود دور نمود و سپس خود را متصف به صفات جمیله نموده و خباثت باطنی را طرد و صفا و خلوص را در درون خود ایجاد نمود و در رفتار نیز از گناهان پرهیز کرده و خود را (۱) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۸۸ به نقل از غرر.

(۲) محجۀ البیضاء، ج ۲، ص ۲۴۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۶۴

آلوده به معاصی و پلیدی نکرد که پلیدان را در حریم اسرار حق راهی نیست. و بالاتر از همه، عقاید خود را با موازین شریعت نبوی منطبق ساخت و تحت ولایت ائمه هدی علیهم السّلام زندگی نمود و آنگاه فهم قرآن برای او میسر خواهد شد.

و- خشوع و تأثر قلبی:

از جمله آداب باطنی این است که انسان وقتی قرآن می‌خواند به هر آیه که می‌رسد به حسب معانی که در آیات است قلبش متأثر و محزون شود. و در هر آیه به تناسب معنای آن آیه در قلب او حزن، خوف یا رجاء حاصل شود البته هر چه معرفت یک انسان نسبت به قرآن بیشتر باشد خشوع و تحت تأثیر قرار گرفتن او نیز بیشتر خواهد بود. قرآن کریم می‌فرماید:

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ... «۱».

یعنی: «آیا وقت آن نرسیده است که قلوب مؤمنین بخاطر ذکر و یاد خدا و قرآنی که از ناحیه حق و بحق نازل شده است، خاشع شود؟».

و در حدیث وارد شده است که: حضرت رضا علیه السّلام در راه خراسان شبها در رختخوابش بسیار قرآن می‌خواند و به هر آیه بهشت یا جهنم که می‌رسید، گریه می‌کرد و از خدا می‌خواست تا او را از عذاب جهنم پناه داده و داخل در رحمت بهشتش نماید «۲».

و در حدیثی از رسول خدا می‌خوانیم:

«ما من عين فاضت من قرائة القرآن إلا قرت يوم القيامة» «۳».

یعنی: چشمی نیست در دنیا که از قرائت قرآن بگرید مگر اینکه در روز قیامت سرد و خنک و مسرور و نورانی خواهد بود».

در روایات دستور گریه و حتی تباکی و خود را شبیه به گریه کننده در آوردن، داده شده است و گریه نیز بدون خشوع قلب و متأثر شدن آن تحقق پیدا نمی‌کند. (۱) سوره حدید، آیه ۱۶.

(۲) بحار، ج ۹۲، ص ۲۱۰.

(۳) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۸۹ به نقل از کنز العمال.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۶۵

در رابطه با تلاوت قرآن، آداب دیگری نیز هست که اهل تحقیق به کتب مفصله مراجعه نمایند.

حاصل آنکه: اگر کسی قرآن را با توجه به آداب ظاهری و باطنی یاد شده بخواند، حق تلاوت را ادا کرده و به آیه ۱۲۱ سوره بقره عمل کرده است که فرمود:

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ

یعنی: «کسانی که به آنها قرآن داده‌ایم و آنها قرآن را آنگونه که شایسته اوست تلاوت می‌کنند چنین کسانی مؤمن به قرآنند».

و امام صادق علیه السّلام در ذیل آیه فوق که دارد: «یتلونه حقّ تلاوته»، فرمود:

«یرتلون آیاته و یتفهّمون معانیه و یعملون بأحكامه. و یرجون وعده و یخشون عذابه و یتمّثلون قصصه و یعتبرون أمثاله و یأتون أوامره و یجتنبون نواهیه و ما هو و الله بحفظ آیاته و سرد حروفه و تلاوة سوره و درس أعضاره و أخصاسه حفظوا حروفه و أضعوا حدوده و إنّما هو تدبّر آیاته یقول الله تعالی: کتاب أنزلناه إلیک مبارک لیدبّروا آیاته» (۱).

یعنی: «امام صادق علیه السّلام فرمود: منظور از حق تلاوت این است که: آیاتش را با ترتیل بخواند و معانی آن را بفهمد و به احکام آن عمل نماید و به وعده‌هایش امیدوار و از عذابش ترسناک باشد و قصص و حکایات آن را متمثل شده و از مثالهایش عبرت گیرد و بر طبق اوامرش عمل کرده و نواهی آن را ترک نماید، قسم به خدا (منظور از حق تلاوت این است) نه صرفاً حفظ آیات و جمع کلمات و حروف و تلاوت سوره‌ها و درس یک دهم یا یک پنجم قرآن، (اما عده‌ای از مسلمین) حروف قرآن را حفظ کرده ولی حدود آن را ضایع نمودند و مقصود از حق تلاوت در آیه، تدبیر در آیات قرآن است چنانکه خدای بزرگ فرمود: کتاب مبارک را بر تو نازل کردیم تا (امت) در آیات آن تدبیر نمایند».

بنابراین، مسلمین موظف به خواندن قرآن می‌باشند اما نه هر خواندنی بلکه (۱) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۸۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۶۶

خواندنی که شایسته قرآن باشد (حق تلاوت) و آن نیز در کلام امام صادق ترجمه و تفسیر شده به اموری که در بخش آداب ظاهری و باطنی تلاوت قرآن در صفحات پیشین اکثر آنها ذکر شده است.

امیدواریم که خداوند سبحان توفیق تلاوت قرآن را آنگونه که حق تلاوت است به ما عنایت فرماید، «اللهم آمین».

۶- استماع قرآن و ادب آن

الف- استماع:

نه تنها خواندن قرآن برای خواننده ثواب و فضیلت دارد بلکه برای شنونده نیز ثواب بسیار دارد، لذا در روایات برای استماع قرآن، بهره‌ها و ثوابها ذکر کرده و دستور استماع آن را داده است و برای آن آدابی نیز مقرر داشته‌اند:

۱- وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱).

یعنی: «وقتی قرآن خوانده می‌شود، گوش فرادهید و سکوت نمایید شاید مورد رحمت حضرت حق قرار گیرید».

۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «ألا من إشتاق إلی الله فلیستمع کلام الله» (۲).

یعنی: «آگاه باشید! هر کسی مشتاق و محب خداست پس کلام خدا را گوش نماید».

۳- و در حدیث دیگر فرمود: «یدفع عن قاریء القرآن بلاء الدنیا و یدفع عن مستمع القرآن بلاء الآخرة» (۳).

یعنی: «از خواننده قرآن بلای دنیا و از شنونده آن، بلای آخرت دفع می‌شود».

۴- و در حدیث دیگر فرمود: «من استمع إلی آیه من کتاب الله، کتبت له حسنة مضاعفة و من تلا آیه من کتاب الله کانت له نورا یوم القيامة» (۴). (۱) سوره اعراف، آیه ۲۰۴.

(۲) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۹۳ به نقل از کنز العمال.

(۳) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۹۳ به نقل از کنز العمال.

(۴) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۹۳ به نقل از کنز العمال.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۶۷

یعنی: «هر کس به آیه‌ای از کتاب خدا گوش فرا دهد، برای او حسنه‌ای دو چندان نوشته می‌شود و هر کس آیه‌ای از کتاب خدا را

تلاوت نماید، برای او نوری در قیامت خواهد بود».

به هر حال، روایات در رابطه با استماع قرآن و فضیلت آن بسیار است و ما به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

ب- ادب استماع:

از جمله آداب استماع قرآن، سکوت در حین قرائت دیگری و توجه به معانی و مضامین آن، و خشوع و سجده است:

۱- وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ «۱».

یعنی: «هنگامی که قرآن خوانده می‌شود، گوش فرا داده و سکوت نمایید تا مورد ترحم قرار گیرید».

۲- إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَنْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا «۲».

یعنی: «صاحبان درایت و علم، وقتی قرآن بر آنان خوانده می‌شود، به رو به خاک می‌افتند و سجده می‌کنند و می‌گویند: منزّه است پروردگار ما و وعده پروردگار ما یقیناً تحقق پیدا خواهد کرد و به رو به خاک می‌افتند و گریه می‌کنند و خشوع‌شان بیشتر می‌شود».

۳- در حدیثی از امام صادق علیه السلام پرسیدند که: آیا در هنگام قرائت قرآن دیگری، سکوت بر مستمع واجب است؟ فرمود: آری؛ «إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ عِنْدَكَ فَقَدْ وَجِبَ الْإِسْتِمَاعُ وَالْإِنْصَاتُ» «۳».

بنابراین، سکوت و گوش فرا دادن و خشوع و سجده کردن در هنگام شنیدن آیه (۱) سوره اعراف، آیه ۲۰۴.

(۲) سوره اسراء، آیه ۱۰۷-۱۰۹.

(۳) بحار، ج ۹۲، ص ۲۲۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۶۸

سجده و گریه کردن، جزء آداب استماع قرآن است «۱».

۷- حفظ قرآن

در رابطه با حفظ قرآن و اینکه حفظ قرآن یکی از بزرگترین نعمتهای الهی است که به بنده‌ای می‌رسد و اینکه هیچ نعمتی با آن قابل مقایسه نیست و اینکه قلبی که ظرف قرآن باشد هیچگاه عذاب نمی‌شود و اینکه انسانی که در باطن و درون او قرآن نباشد مانند خانه خراب است و اینکه حافظ قرآن، حامل قرآن است و حامل قرآن جزء اشراف امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بوده و جزء عرفای اهل بهشت است و اینکه حافظ قرآنی که عامل به آن نیز باشد، در قیامت با انبیا و اولیای الهی و سفرای پروردگار خواهد بود و ... روایات بسیاری وارد شده است «۲»:

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: «الحافظ للقرآن، العامل به مع السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبِرَّةِ».

یعنی: «حافظ قرآنی که عامل به آن نیز باشد، همدرجه با سفرای ارجمند الهی خواهد بود».

۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أشرف أمتی حملة القرآن و أصحاب اللیل».

یعنی: «اشراف و بزرگواران امت من دو گروه‌اند: حاملین قرآن و یاران شب».

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «حملة القرآن عرفاء أهل الجنة».

یعنی: «حاملین قرآن، عرفای اهل بهشت می‌باشند».

۴- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ لَيْسَ فِي جَوْفِهِ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ كَالْبَيْتِ الْخَرَابِ» «۳».

یعنی: «کسی که در قلب او چیزی از قرآن نباشد، مانند خانه خراب است». (۱) ر. ک: بحار، ج ۹۲، ص ۲۲۰، «باب فضل استماع القرآن و لزومه و آدابه».

(۲) ر. ک: بحار، ج ۹۲، باب ۱۹، «باب فضل حامل القرآن و حافظه و حامله»، ص ۱۷۷، و میزان الحکمه، ج ۸، ص ۷۶.

(۳) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۷۶ به نقل از کتو العمال.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۶۹

۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لا یعدّب الله قلبا وعی القرآن» (۱).

یعنی: «قلبی را که در بر گیرنده قرآن باشد، خداوند آن قلب را عذاب نمی‌کند».

۶- امام عسکری از آباء گرامش، از امیر المؤمنین علیه السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که آن حضرت فرمود: «حملة القرآن المخصوصون برحمة الله، الملبسون نور الله، المعلمون كلام الله، المقربون من الله، من والاهم فقد والی الله، و من عاداهم فقد عادی الله، يدفع الله عن مستمع القرآن بلوی الدنیا، و عن قاریه بلوی الآخرة...» (۲).

یعنی: «حاملین قرآن مخصوص و ویژه رحمت خدا و ملبوس به نور الهی و تعلیم یافتگان کلام ربانی و مقربین درگاه حضرت حق‌اند، دوستی با آنان دوستی با خداست و دشمنی با آنان دشمنی با خداست، خداوند از شنونده قرآن بلاهای دنیا و از خواننده قرآن بلاهای آخرت را دفع می‌فرماید...».

روایت در این زمینه بسیار است ولی ما به همین چند حدیث اکتفا می‌کنیم.

بر کسی مخفی نیست که این همه عظمت برای صرف حفظ حروف و کلمات قرآن نیست بلکه مهم حفظ حدود و عمل به محتوای قرآن است، لذا در احادیث می‌خوانیم بعضیها حامل و حافظ قرآند اما اهل آتش می‌باشند، آنان کسانی هستند که آیات خدا را به استهزا گرفته‌اند. علی علیه السلام فرمود:

«من قرء القرآن فمات فدخل النار فهو ممن كان يتخذ آیات الله هزوا» (۳).

و یا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که قاریان قرآن سه دسته‌اند: عده‌ای برای کسب ثروت از ملوک و فخر فروشی بر مردم قرآن می‌خوانند، اینها اهل آتش‌اند و عده‌ای نیز حروف قرآن را حفظ نموده ولی حدود آن را ضایع نمودند، اینها نیز اهل آتش‌اند:

«و قاری قرأ القرآن فحفظ حروفه و ضیع حدوده فذاک من أهل النار». (۱) بحار، ج ۹۲، ص ۱۷۸.

(۲) بحار، ج ۹۲، ص ۱۸۲.

(۳) بحار، ج ۹۲، ص ۱۸۴، و نهج البلاغه، حکمت ۲۲۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۷۰

و عده‌ای هم قرآن می‌خوانند و به همه دستورات آن عمل می‌کنند و حلال آن را حلال و حرام آن را حرام می‌دانند، اینها کسانی هستند که خداوند آنها را از گمراهی نجات داده و از اهل بهشتند و درباره هر کس که بخواهند می‌توانند شفاعت کنند (۱).

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«إن أحقّ الناس بالتشخّص فی السرّ و العلانیة لحامل القرآن و إن أحقّ الناس بالصلاة و الصیام فی السرّ و العلانیة لحامل القرآن» (۲).

یعنی: «سزاوارترین مردم به ترس از خدا در سرّ و علن حامل قرآن است و سزاوارترین مردم به اقامه نماز و گرفتن روزه در خفا و آشکارا، حامل قرآن است».

این چنین حافظان و حاملان قرآند که آنهمه عظمت و ارزش دارند نه هر حافظ قرآنی و لو به مضامین آن پایبند نباشد.

اشاره

پس از بررسی مباحث مربوط به تلاوت قرآن و آداب آن، توجه به چند نکته که در روایات اولیای دین به آنها اشاره شده است، امری مفید و لازم است و آنها عبارتند از:

الف- فراموش کردن قرآن بعد از فراگیری آن:

بعضیها قرآن را فرا گرفته و خواندن قرآن بر ایشان میسر است لکن در اثر بی‌اعتنایی و بی‌اهمیتی و نخواندن قرآن، آن را فراموش می‌کنند، برای این گونه افراد عذاب سختی است چنانکه در مناهی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارد شده است که فرمود: «أَلَا وَ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ ثُمَّ نَسِيَ مَتَعَمَّداً لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْلُولاً يَسْلُطُ اللَّهُ عَلَيْهِ بِكُلِّ آيَةٍ نَسِيَهَا حِيَةً تَكُونُ قَرِينَةً إِلَى النَّارِ إِلَّا أَنْ يَغْفِرَ لَهُ» (۳). (۱) بحار، ج ۹۲، ص ۱۷۹ به نقل از خصال صدوق، ج ۱، ص ۷۰.

(۲) بحار، ج ۹۲، ص ۱۸۵.

(۳) بحار، ج ۹۲، ص ۱۸۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۷۱

یعنی: «آگاه باشید! هر که قرآن را بیاموزد و سپس عمداً فراموشش کند، در قیامت خدا را ملاقات می‌کند در حالی که در غل و جامعه مغلول و بسته است و خداوند به تعداد آیاتی که فراموش کرده است ماری را با او قرین قرار می‌دهد که باعث اذیت او شود تا آتش جهنم مگر اینکه مورد بخشش قرار گیرد».

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

«من نسی سورة من القرآن مثلت له في صورة حسنة و درجة رفيعة فإذا رآها قال: من أنت ما أحسنك؟ ليتك لي فتقول: أما تعرفني؟ أنا سورة كذا و كذا لو لم تنسني لرفعتك إلى هذا المكان» (۱).

یعنی: «کسی که سوره‌ای از قرآن را فراموش کند آن سوره (در روز قیامت) برای او در یک صورت زیبا و مکان و منزلت و درجه رفیعی مجسم و ممثل می‌شود، وقتی که این شخص آن صورت زیبا را با آن درجه رفیعش مشاهده کرد، می‌گوید تو کیستی؟ چقدر زیبایی؟ ای کاش! برای من بودی، آن سوره ممثل می‌گویی: مرا نمی‌شناسی؟ من فلان سوره و فلان سوره از قرآنم که اگر تو مرا فراموش نمی‌کردی من امروز تو را به این مکان بلند و درجه عالی بالا می‌بردم (ولی چکنم که تو مرا رها کردی)».

نظیر این روایات را مرحوم مجلسی از امام صادق علیه السلام در بحار، ج ۹۲، ص ۱۸۹ از عدة الداعی ابن فهد نیز نقل کرده است. البته معلوم است که این عاقبت بد برای کسانی است که از روی بی‌اعتنایی به قرآن و ترک خواندن آن، آن را فراموش کنند اما اگر کسی بخاطر نداشتن حافظه کافی و یا در اثر یک حادثه و ضربه مغزی مثلاً قرآن را فراموش کند، قطعاً مشمول چنین احادیثی نخواهد بود، لذا مرحوم کلینی در کافی حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که از آن حضرت پرسیدند: شخصی سه مرتبه (۱) بحار، ج ۹۲، ص ۱۸۸ به نقل از ثواب الاعمال، ص ۲۱۳ و محاسن برقی، ص ۹۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۷۲

قرآن را فرا گرفت باز فراموش کرد آیا بر او حرجی هست؟ حضرت فرمود: «نه» (۱).

ب- خواندن قرآن در خانه‌ها:

از جمله دستورات اسلامی این است که در خانه‌هایتان قرآن بخوانید و مانند یهود و نصاری نباشید که تمام عباداتشان را در معابدشان انجام می‌دهند و خانه‌هایشان از لحاظ عبادت کاملاً تعطیل است؛ یعنی شما علاوه بر اینکه در مساجد و اماکن متبرکه قرآن می‌خوانید، در منازلتان نیز قرآن بخوانید که باعث نزول برکات بر اهل خانه شده و برای اهل آسمان، نور خواهد داد؛ چنانکه ستارگان برای اهل زمین، در خانه‌ای که قرآن تلاوت می‌شود، ملائکه در آنجا حضور پیدا کرده و شیاطین از آن دور می‌شوند.

۱- «قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: نُورُوا بِيُوتِكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَلا تَتَّخِذُوهَا قُبُورًا كَمَا فَعَلَتِ الْيَهُودُ وَالتَّصَارِيُّ، صَلُّوا فِي الْكِنَائِسِ وَالْبَيْعِ وَعَطَّلُوا بِيُوتِهِمْ، فَإِنَّ الْبَيْتَ إِذَا كَثُرَ فِيهِ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ كَثُرَ خَيْرُهُ وَاتَّسَعَ أَهْلُهُ وَأَضَاءَ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تَضِيءُ نَجُومُ السَّمَاءِ لِأَهْلِ الدُّنْيَا» (۲).

یعنی: «منازلتان را با تلاوت قرآن نورانی کنید و آنها را همانند یهود و نصاری قبرستان قرار ندهید که عباداتشان را تنها در معابدشان می‌خواندند و خانه‌ها را تعطیل می‌کردند؛ زیرا خانه‌ای که در آن زیاد قرآن خوانده شود، خیر و برکتش زیاده و اهلش در سعه و رفاه قرار خواهند گرفت. و چنین خانه‌ای برای اهل آسمان نور می‌دهد چنانکه ستارگان برای اهل دنیا».

۲- و در حدیثی از امیر المؤمنین علیه السلام می‌خوانیم: «الْبَيْتَ الَّذِي يَقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَيَذُكُرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ، تَكْثُرُ بَرَكَتُهُ وَتَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَتَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ وَيُضِيءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تَضِيءُ الْكُوكَبُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَإِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي لَا يَقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَلَا يَذُكُرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ تَقَلُّ بَرَكَتُهُ وَتَهْجُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَتَحْضُرُ الشَّيَاطِينُ» (۳).

یعنی: «خانه‌ای که در آن قرآن خوانده شود و ذکر خدای بزرگ گفته شود، برکت (۱) کافی، ج ۲، ص ۶۰۸.

(۲) کافی، ج ۲، ص ۶۱۰.

(۳) کافی، ج ۲، ص ۶۱۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۷۳

آن خانه زیاد می‌شود و ملائکه در آنجا حضور به هم رساننده و شیاطین دور می‌شوند و برای اهل آسمان نور می‌دهد چنانکه ستارگان برای اهل زمین نور می‌دهند و خانه‌ای که در آن قرآن خوانده نشود و یاد خدای بزرگ در آن نشود برکتش کم شده و ملائکه دور و شیاطین نزدیک می‌شوند».

بنا بر این، مسلمین باید همت به خرج دهند و در خانه‌هایشان زیاد قرآن بخوانند تا بدین وسیله باعث نزول برکات بر آن خانه و اهلش گردند.

ج- تعلیم قرآن به شیعیان در عالم برزخ:

در روایات از ائمه هدی علیهم السلام وارد شده است که: دوستان و شیعیان اهل بیت علیهم السلام اگر در دنیا قرآن را فرا نگرفتند، بعد از مرگشان در عالم قبر به آنان قرآن را تعلیم می‌دهند تا بتوانند بدین وسیله درجات بهشت را طی نمایند؛ زیرا درجات بهشت به قدر آیات قرآن است و به مؤمن می‌گویند که بخوان و بالا برو و به تعداد هر آیه یکدرجه ترقی می‌کنند چنانکه از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده که فرمود:

«يا حفص! من مات من أوليائنا و شيعتنا و لم يحسن القرآن علم في قبره ليرفع الله به من درجته فإن درجات الجنة على قدر آيات القرآن يقال له اقرأ و ارق فيقرء ثم يرقى...» (۱).

همین حدیث در کتاب بحار با سند دیگر از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است.

این هم یکی دیگر از برکات و آثار ولایت اهل بیت علیهم السلام است؛ زیرا شیعیان به محتوای قرآن عمل می‌کنند هر چند ممکن است عبارت قرآن را فرا نگرفته باشند لذا خداوند به برکت ولایت ائمه هدی علیهم السلام عبارات قرآن را نیز در عالم برزخ به آنان

تعلیم می‌دهند.

نکته:

از این حدیث استفاده می‌شود که تکامل در عالم برزخ هم راه دارد. (۱) کافی، ج ۲، ص ۶۰۶.
درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۷۴

سؤالات:

- ۱- آیا فهم معانی قرآن برای کسی که قادر به خواندن قرآن نباشد ممکن است؟ اگر نیست چرا؟
 - ۲- چند فراز از کلمات معصومین علیهم السلام را در رابطه با تعلیم قرآن بنویسید.
 - ۳- نظر اسلام را در رابطه با تعلیم و آموزاندن قرآن بیان کنید.
 - ۴- سه حق از حقوق فرزند بر پدر را بیان کنید.
 - ۵- فواید تلاوت قرآن را بیان کنید.
 - ۶- مراد از فَأَقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ چیست؟ کاملاً بیان کنید.
 - ۷- مراد از کلمه «قرآن» چیست؟ توضیح دهید.
 - ۸- آداب ظاهری و باطنی تلاوت قرآن را بیان کنید.
 - ۹- فضائل و آداب استماع قرآن را بیان کنید.
 - ۱۰- فضائل و آداب حفظ قرآن را بیان کنید.
 - ۱۱- حکم فراموش کردن قرآن پس از فراگیری را توضیح دهید.
 - ۱۲- از دستور خواندن قرآن در خانه‌ها و تعلیم قرآن به شیعیان در عالم برزخ، چه می‌دانید؟ بنویسید.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۷۵

درس چهارم شناخت قرآن و اقسام آن

اشاره

در رابطه با شناخت قرآن، مطالبی است که یکی پس از دیگری در فراخور این نوشتار، تحت عناوین ذیل به آنها اشاره می‌شود و آنها عبارتند از:

- ۱- آیا قرآن شناختنی است؟
- ۲- ضرورت شناخت قرآن.
- ۳- اقسام شناخت قرآن.

۱- آیا قرآن شناختنی است؟

اشاره

در اینکه اساساً شناخت قرآن ممکن است یا نه؟ و اینکه آیا در شناخت آن نیاز به معلم و مراجعه به آراء راسخین در علم هست یا نه؟ و آیا شناخت ظواهر قرآن کافی و حجت است یا نه؟ باید به باطن آن راه پیدا کرد؟ و اینکه آیا رسیدن به باطن قرآن مخصوص طبقه خاصی است یا همه می‌توانند به باطن قرآن برسند؟ و در هر حال، آیا فهم قرآن اعم از ظاهر و باطن آن مخصوص عده‌ای است و یا همه می‌توانند بفهمند؟ و امثال این سؤالات، سخنها بسیار است و نظرها گوناگون، تا جایی که نگارنده آگاهی دارد می‌توان نظرات ارائه شده را در چند نظر ذیل جمع‌بندی نمود و آنها عبارتند از:

الف- قرآن برای عرب زبانان بدون مراجعه به اهلش قابل فهم است.

ب- فهم ظاهر و باطن قرآن مخصوص راسخین در علم است.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۷۶

ج- ظاهر قرآن حجت نیست و فهم باطن آن هم مخصوص عده‌ای است.

د- باطن قرآن دور از دسترس بشر است و بشر، تنها موظف به فهم و عمل به ظاهر آن است.

ه- ظاهر و باطن قرآن با رجوع به اهلش برای همگان قابل فهم و حجت است.

الف- قرآن برای عرب زبانان بدون مراجعه به اهلش، قابل فهم است

اشاره

بعضی را عقیده بر این است که: اعراب که قرآن به زبان آنها نازل شده است، در فهم معانی و حقایق قرآن نیازی به معلم نداشته!! و خود، همه قرآن را می‌فهمند.

ابن خلدون در این رابطه چنین می‌گوید: «قرآن به لغت عرب و اسلوب و بلاغت ایشان نازل شده است و همه عربان آن را می‌فهمند» (۱).

به هر حال عامه که شعار «حسینا کتاب الله» سر دادند معمولاً معتقدند که در فهم قرآن نیازی به مراجعه به آل پیغمبر که عدیل و نظیر قرآنند نیست؛ زیرا ما خود آن را می‌فهمیم و نیازی به تفسیر و تبیین دیگران نداریم!!

بررسی:

البته روشن است این گونه نبود که عرب زبانان و حتی صحابه، همه قرآن را به مجرد شنیدن آن بفهمند و در هیچ مورد نیازمند به توضیح پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نباشند بلکه فهم بخشی از قرآن محتاج به توضیح و تفسیر آن حضرت و یا کسانی که آن را فرا گرفته بودند، بود، هر چند شنوندگان عرب بودند و قرآن به زبان آنها نازل شده بود، پس اگر مقصود «ابن خلدون» از عبارت فوق این است که عرب زبانان در فهم همه قرآن نیاز ندارند که به دیگری مراجعه نمایند بلکه به مجرد شنیدن، آن را می‌فهمند، قطعاً صحیح نیست، البته فهم قرآن برای عرب زبانان آسانتر است تا غیر عرب زبان، اما اینکه در هیچ جا محتاج به سؤال از اهلش نباشند، سخنی به صواب نیست؛ زیرا مشاهدات ما نشان می‌دهد چه بسا کتابها که اهل لغت آن کتابها (۱) شناخت قرآن، علی کمالی، ص ۶۳ به نقل از مقدمه ابن خلدون.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۷۷

نمی‌توانند همه آن را بفهمند؛ زیرا فهم یک کتاب تنها منوط به دانستن لغت آن کتاب نیست، چه بسا مجملاتی در آن کتاب باشد که باید عالمش آن را بیان کند و موارد بیان آن را که در خود کتاب هست بیاموزاند، عرب زبانان در برابر قرآن نیز چنین هستند. به علاوه خود قرآن می‌فرماید: در قرآن آیات متشابه است که تأویل آن را جز خدا و راسخین در علم نمی‌دانند:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ «۱».

یعنی: «او کسی است که کتاب را بر تو فرو فرستاد، از آیات آن برخی «محکمات» اند که آنها اصل و اساس کتاب هستند و برخی «متشابهات» اند اما کسانی که در دل‌هایشان تیرگی است در طلب فتنه و تأویل، از آن آیات متشابه پیروی می‌کنند و حال آنکه تأویل آیات متشابه را جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند و هم آنانند که می‌گویند: به آن ایمان آوردیم همه آیات محکم و متشابه از نزد خداست و جز خردمندان متذکر نمی‌شوند».

بر اساس این آیه، بخشی از قرآن را کسی جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند و قسمتی از قرآن بدون رجوع به اهل آن نامفهوم است، پس اینکه کسی بخواهد بگوید: عرب زبانان در فهم قرآن نیازی به مراجعه به راسخان در علم ندارند، سخنی به حق و صواب نیست.

ب- فهم ظاهر و باطن قرآن مخصوص راسخین در علم است

اشاره

در میان علمای شیعه حدود سه چهار قرن پیش افرادی پیدا شدند که معتقد بودند قرآن حجت نیست!! آنها در میان منابع چهارگانه فقه که از طرف علمای اسلام به (۱) سوره آل عمران، آیه ۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۷۸

عنوان معیار شناخت مسائل اسلامی عرضه شده بود یعنی: «قرآن، سنت، عقل و اجماع» سه منبع را قبول نداشتند، تنها به اخبار و احادیث تمسک می‌کردند چرا که می‌گفتند: «اجماع»، رسم سنی‌هاست و نمی‌توان از آن تبعیت کرد.

و در خصوص «عقل» می‌گفتند: با این همه خطای عقل، اعتماد به آن روا نیست و در مورد «قرآن» محترمانه می‌گفتند: قرآن بزرگتر از آن است که ما آدمهای عادی حقیر بتوانیم آن را مطالعه کرده و در آن بیندیشیم، تنها پیامبر و ائمه طاهرين عليهم السلام حق دارند در آیات قرآن غور کنند و از آن چیز بفهمند، ما تنها موظف به تلاوت آیات قرآن هستیم، اینها همان «اخباریین» هستند.

اخباریین، تنها مراجعه به اخبار و احادیث را جایز می‌دانستند، شاید تعجب کنید اگر بدانید در بعضی از تفاسیری که توسط این گروه نوشته شده، هر جا در ذیل آیه‌ای حدیثی بود آن را ذکر می‌کردند و اگر حدیثی وجود نداشت از ذکر آیه خودداری می‌کردند آن طور که گویی اصلاً آن آیه از قرآن نیست «۱»!!

بررسی:

اگر با دقت در این روش نظر شود روشن می‌شود که این عمل یک نوع ظلم و جفا بر قرآن است؛ زیرا پیداست جامعه‌ای که کتاب آسمانی خود آن هم کتابی مانند قرآن را به این شکل طرد کند و آن را به دست فراموشی بسپارد، هرگز در مسیر قرآن حرکت

نخواهد کرد و معلوم است که این روش عقلا و نقلا مردود است:

اما عقلا:

اشاره

زیرا

اولا:

معقول نیست قرآن برای هدایت بشر آمده و نسخه شفا بخش او باشد و مردم مأمور به عمل به آن باشند ولی قادر بر فهمیدن آن نباشند.

ثانیا:

حجت نبودن ظواهر قرآن برای بشر، نوعی اغراء به جهل است و اغراء به جهل نیز کار قبیح است و کار قبیح از خدای حکیم علی الاطلاق صادر نمی‌شود. دلیل این سخن این است که: اگر کلامی از متکلمی به مخاطبی القاء شود و آن کلام، ظاهری داشته و مفهوم معنایی باشد ولی متکلم، آن ظاهر را حجت ندانسته و مخاطب هم تنها (۱) شناخت قرآن، شهید مطهری، ص ۲۵. درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۷۹

معنای ظاهر را می‌فهمد، این اغراء به جهل است؛ زیرا مخاطب برای فهم مقصود متکلم، راهی جز از ظاهر این کلام ندارد و قهرا خیال می‌کند که متکلم همین ظاهر را اراده کرده است ولی در واقع مقصود متکلم غیر آن است و به مخاطب هم نفهمانده است و این همان اغراء به جهل و قبیح است و در شأن خدای حکیم نیست.

ثالثا:

بالبداهه درک می‌کنیم که برخی از آیات را می‌فهمیم و عقل ما هم بر اساس اصالة الظهور، حکم می‌کند که همین ظاهر حجت است، پس اینکه بگوییم: ما هیچ از قرآن نمی‌فهمیم و ظواهر حجت نیست بر خلاف قانون عقل است.

و اما نقلا:

آیات و روایات بسیاری است که دلالت دارند بر اینکه ظواهر قرآن حجت است و ما می‌توانیم با تأمل و تدبر و اندیشیدن در آیات قرآن، آن را بفهمیم و به ما دستور تدبر و اندیشیدن در قرآن داده شده است و نمی‌توان گفت: به ما دستور اندیشیدن در چیزی را داده‌اند که اساسا برای ما قابل فهم نیست:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا «۱».

یعنی: «آیا در قرآن نمی‌اندیشند یا بر دلها قفلهاست».

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا «۲».

یعنی: «آیا در قرآن اندیشه نمی‌کنند که چنانچه از جانب غیر خدا بود حتما در آن اختلاف بسیار می‌یافتند».

از این آیات و امثال اینها به روشنی استفاده می‌شود که قرآن برای بشر قابل فهم است و گرنه امر به تدبر و اندیشه، کار لغوی بود. در روایات نیز امر به تدبر شده است چنانکه علی علیه السلام فرمود:

«لا خیر فی قرآنه لیس فیها تدبر» «۳».

یعنی: «تلاوت قرآنی که در آن تدبر نباشد، خیری در آن نیست». (۱) سوره محمد، آیه ۲۴.

(۲) سوره نساء، آیه ۸۲.

(۳) اصول کافی، باب فضل العلم، باب صفة العلماء، ح ۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۸۰

و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: «ویل لمن لا کها فی فکیه و لم يتأمل فیها» «۱».

یعنی: «وای بر کسی که کلمات قرآن را بر زبانش جاری سازد ولی در حقیقت و فهم آن تأمل نکند».

و در روایات دیگر می‌خوانیم احادیث و روایات ما را به قرآن عرضه کنید؛ هر حدیثی که با قرآن قابل تطبیق نباشد، کلام ما نیست؛ چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود:

«کلّ شیء مردود إلی الكتاب و السنّة و کلّ حدیث لا یوافق الكتاب فهو زخرف» «۲».

یعنی: «هر چیزی باید به کتاب و سنت برگردد و هر حدیثی که موافق کتاب (قرآن) نباشد باطل است».

و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود:

«أیها الناس ما جائکم عنی یوافق کتاب الله فأنا قلته و ما جائکم یخالف کتاب الله فلم أقله» «۳».

یعنی: «ای مردم! هر خبری که از ناحیه من به شما رسید و موافق با قرآن بود آن سخن من است و هر کلامی که مخالف قرآن باشد من آن را نگفته‌ام».

از این روایات نیز به خوبی استفاده می‌شود که قرآن برای مردم قابل فهم است؛ زیرا اگر مردم قرآن را نفهمند چگونه می‌توانند روایات را با قرآن عرضه کنند و تشخیص بدهند که موافق قرآن است یا مخالف آن، پس باید اول معنای قرآن را بفهمند و سپس بتوانند روایات را با آن عرضه نمایند.

ج- ظاهر قرآن حجت نیست و فهم باطن آن هم مخصوص عده‌ای است

اشاره

در مقابل اخباریین که اساساً قرآن را محترمانه رها کرده بودند، گروهی دیگر پیدا شدند که آن را وسیله رسیدن به اهداف و

اغراض خود قرار دادند، اینها برای هر چیزی (۱) نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۵.

(۲) کافی، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنّة و بحار، ج ۲، ص ۲۲۷.

(۳) کافی، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنّة و بحار، ج ۲، ص ۲۴۲-۲۴۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۸۱

ظاهری و باطنی قائل شدند از جمله برای قرآن ظاهر و باطن قائل بودند (البته اصل ظاهر و باطن داشتن قرآن مورد پذیرش ما نیز

هست لکن مهم هدفی است که آنها در این رابطه تعقیب می‌کردند و گرنه اصل ظاهر و باطن داشتن قرآن محل بحث نیست) و معتقد بودند تنها آنان هستند که به باطن قرآن راه پیدا می‌کنند و دیگران از این نعمت الهی برخوردار نیستند. و در این راستا در هر زمینه‌ای که منافعشان اقتضا می‌کرد به تأویل آیات قرآن می‌پرداختند و مسائلی را به قرآن نسبت می‌دادند که اساساً روح قرآن از آنها بی‌خبر بود. و در مقابل هر اعتراضی هم پاسخشان این بود که باطن آیات را تنها ما می‌فهمیم و این معانی که می‌گوییم از شناخت باطن آیات به دست می‌آید که شما معترضین، از آن بهره‌ای ندارید!! قهرمانان این جریان در تاریخ اسلام دو گروه‌اند:

اول - گروه اسماعیلیه:

که به آنها «باطنیه» نیز می‌گویند. این گروه بیشتر در هندوستان و کم و بیش در ایران و بعضی از کشورهای عربی هستند و اینها یک دوره حکومت نیز تشکیل دادند که همان حکومت «فاطمیان» در مصر بود.

«اسماعیلیان» به اصطلاح، شیعه امامی مذهب هستند، اما شیعه شش امامی، ولی به طور قطع، اتفاق علمای شیعه دوازده امامی این است که این شش امامی‌ها از هر غیر شیعه‌ای از تشیع دورترند؛ یعنی حتی اهل تسنن که هیچیک از ائمه شیعه را آنگونه که شیعه قبول دارند، اعتقاد ندارند، به تشیع نزدیکترند تا از این شیعه‌های شش امامی، لذا در کنگره «تقریب بین المذاهب الاسلامی» که تقریباً حدود ۴۵ سال قبل تشکیل گردید و طی آن مذاهب مختلف اسلامی برای رفع سوء تفاهمها دور هم جمع شدند، عده‌ای هم به نمایندگی از اسماعیلیان شرکت کردند اما در همانجا شیعه و سنی بالاتفاق آنان را طرد کرده و گفتند: ما اساساً شما را جزو فرق اسلامی به حساب نمی‌آوریم تا شما اجازه شرکت در این مجمع را داشته باشید.

این گروه به واسطه باطنی‌گریشان خیانت‌های بسیاری در تاریخ اسلام مرتکب شده‌اند و نقش بزرگی در ایجاد انحراف در مسائل اسلامی داشتند.

دوم - متصوفه:

این گروه نیز در زمینه تحریف آیات و تأویل آنها مطابق عقاید

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۸۲

شخصی خود، ید طولایی داشته‌اند و در هر مورد هم که به آنها اعتراض می‌شد، می‌گفتند: این معانی دقیق از باطن قرآن و تأویل آن استفاده می‌شود و همگان در فهم باطن و تأویل قرآن حظی ندارند و این تنها ماییم که به باطن قرآن راه داریم!! به عنوان نمونه به یک مورد از این تفسیرها اشاره می‌کنیم، آنگاه تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل:

در قرآن کریم داستان حضرت ابراهیم و پسرش اسماعیل ذکر شده و چنین است که: خداوند به حضرت ابراهیم در عالم رؤیا دستور ذبح اسماعیل را داده است و ابراهیم تسلیم امر پروردگار شده و با پسرش در میان گذاشت و اسماعیل نیز آن را پذیرفته است «۱» و تصمیم بر اجرای فرمان الهی شد ولی اجرای حکم از طرف پروردگار متوقف گردید.

در تفسیر این واقعه، متصوفه می‌گفتند: مقصود از ابراهیم، عقل است و مقصود از اسماعیل، اسماعیل نفس است و عقل در اینجا قصد داشت تا نفس را ذبح کند «۲»!! به هر حال، این دو گروه برای قرآن، باطن و معانی غیر از معانی که از ظواهر آن استفاده می‌شود قائلند و معتقدند که: تنها این دو گروه از باطن و تأویل قرآن سر در می‌آورند و دیگران از آن حظ و بهره‌ای ندارند!!

بررسی:

این نظریه نیز نه بر اساس عقل قابل پذیرش است و نه بر اساس نقل (قرآن و سنت)؛ زیرا این دو گروه ظاهر کلام خدا را طرد کرده و به مفاهیمی بر خلاف ظاهر آن تمسک و عمل می‌کنند، البته عقل هر عاقلی حکم می‌کند اگر بخواهی سخن گوینده‌ای را بر خلاف ظاهرش حمل کنی باید برای این کار قرینه عقلی یا نقلی وجود داشته باشد و گرنه باید به ظاهر کلامش عمل کرد و در آیات تأویل شده از سوی این گروهها قرآنی برای صحت عملشان وجود ندارد. (۱) ... یا بئنی اِنّی اری فی المَنامِ اَنّی اذْبَحُکَ فَانظُرْ ما ذا تَری قالَ یا اَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی اِنْ شاءَ اللهُ مِنَ الصّابِرِینَ، (سوره صافات، آیه ۱۰۲).

(۲) شناخت قرآن، شهید مطهری، ص ۲۷-۲۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۸۳

و در آیات قرآنی می‌خوانیم که قرآن برای هدایت کل بشر آمده است:

کِتَابٌ اَنْزَلْنَاهُ اِلَیْکَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ «۱».

یعنی: «کتابی است که به سوی تو نازل کرده‌ایم تا مردم را از تاریکیها به سوی نور خارج نمایی».

و: یا اَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَکُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ شِفاءٌ لِمَا فِی الصُّدُورِ «۲».

یعنی: «ای مردم! برای شما از طرف پروردگار شما پند و اندرز آمده و شفای امراض قلبهای شماست».

و آیات بسیار دیگری که با صراحت می‌گویند: قرآن برای هدایت ناس «هدی للناس» آمده است نه برای هدایت گروهی خاص، پس به چه دلیلی «ناس» در این آیات را اسماعیلیه و متصوفه به خود تطبیق می‌کنند و می‌گویند: قرآن برای هدایت ما آمده و تنها ماییم که این قرآن را می‌فهمیم؛ زیرا ظواهر قرآن معتبر و حجت نیست تا هر کس بگوید من می‌فهمم و باطن آن را هم جز ما کسی دیگر نمی‌فهمد.

به علاوه، این نوع تفسیر یقیناً مصداق تفسیر به رأی است که در روایات اسلامی شدیداً از آن نهی شد و حتی اگر در تفسیرش راه صواب را رفته باشد باز کار خطایی کرده که قرآن را به رأی خود تفسیر نموده است:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم: من فسر القرآن برأيه فليتبوء مقعده من النار» «۳».

یعنی: «رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله و سلم فرمود: هر کس که قرآن را طبق رأی خود تفسیر نماید، جایگاه او پر از آتش خواهد شد».

و امام صادق علیه السلام فرمود:

«من فسر القرآن برأيه إن أصاب لم يوجر، و إن أخطأ فهو ابعده من السماء» «۴». (۱) سوره ابراهیم، آیه ۱.

(۲) سوره یونس، آیه ۵۷.

(۳) المیزان، ج ۳، ص ۷۵.

(۴) بحار، ج ۹۲، ص ۱۱۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۸۴

یعنی: «کسی که قرآن را با رأی خود تفسیر نماید اگر در تفسیرش راه صحیح را رفته باشد، اجری ندارد و اگر به راه خطا رفته باشد سقوط می‌کند از جایی بلندتر از آسمان» «۱».

البته تفسیر قرآن برای همه طبق شرایطی مجاز است اما تفسیری نه از روی میل و هوای نفس بلکه بر اساس انصاف و صداقت و بدون غرض، وقتی ما در قرآن بدون غرض و مرض و با دید انصاف نظر می‌کنیم، هیچ ضرورتی ندارد که ما بتوانیم همه مسائل آن

را حل کنیم؛ زیرا قرآن از این حیث شبیه طبیعت است همانگونه که در طبیعت چه بسا رازها وجود دارد که حل نشده و در شرایط فعلی نیز برای ما امکان حل همه آنها نیست، اما این مسائل در آینده حل خواهند شد.

به علاوه، در شناخت طبیعت، انسان باید اندیشه خود را با طبیعت آنگونه که هست وفق دهد نه آنکه طبیعت را آنگونه که او می‌خواهد توجیه کند، قرآن نیز این چنین است یعنی قرآن کتابی است که برای یک زمان نازل نشده است و اگر غیر از این بود، می‌بایست همه رازهای آن در گذشته کشف می‌شد و این کتاب آسمانی جاذبه و اثر بخشی خود را از دست می‌داد و حال آنکه استعداد و تدبر و تفکر و کشف جدید همیشه برای قرآن هست و این نکته‌ای است که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرین علیهم السلام آن را در کلماتشان توضیح داده‌اند.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم که فرمود: «مثل قرآن مثل خورشید و ماه است و مثل آن دو همیشه در جریان است یعنی ثابت و یکنواخت نیست و یکجا می‌خکوب نمی‌شود» (۲).

و یا فرمود: «ظاهره اُنِیق و باطنه عمیق» (۳)؛ یعنی: قرآن ظاهرش زیبا و باطنش ژرفاست». (۱) در آینده در رابطه با تفسیر به رأی، به تفصیل سخن خواهیم گفت.

(۲) کافی، ج ۲، کتاب فضل القرآن، ص ۵۹۸، ح ۲.

(۳) کافی، ج ۲، کتاب فضل القرآن، ص ۵۹۸، ح ۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۸۵

و در عیون اخبار الرضا علیه السلام از قول امام رضا نقل کردند که: از امام صادق علیه السلام سؤال شد: چه سری است که قرآن هر چه زمان بیشتری بر آن می‌گذرد و هر چه بیشتر تلاوت می‌شود، بر طراوت و تازگیش افزوده می‌گردد؟

امام در پاسخ فرمود: برای اینکه قرآن تنها برای یک زمان و نه زمان دیگر و برای یک مردم و نه مردم دیگر نازل نشده است:

«لأنَّ الله تبارک و تعالی لم يجعله لزمان دون زمان و لناس دون ناس» (۱) بلکه برای همه زمانها و همه مردم نازل شده است، خدای بزرگ آن را طوری ساخته است که در هر زمان با وجود همه اختلافات که در طرز تفکر و در معلومات و وسعت اندیشه‌ها به چشم می‌خورد، باز هم قرآن بر زمانها و افکار پیشی می‌گیرد، در عین حال که در هر دوره مجهولاتی را برای خوانندگان در بر دارد اما آنقدر معانی و مفاهیم قابل درک و استناد نیز عرضه می‌کند که ظرفیت زمانه را اشباع می‌سازد.

به هر حال، قرآن برای همه قابل فهم و تفسیر است نه برای عده خاصی، آن هم تفسیر باید با معیارهای تفسیری منطبق باشد نه آنکه هر کس هر هدف و غرضی داشت، بخواهد آن را بر قرآن تحمیل نموده و بعد بگوید: سخن خدا این است و وقتی هم که بر او اعتراض شد که شما به چه دلیل چنین می‌گویید، در پاسخ بگوید:

اینها از باطن قرآن است و شما از آن آگاهی ندارید، نه، اینها از باطن قرآن نیست بلکه مصداق تفسیر به رأی است.

د- باطن قرآن دور از دسترس بشر است و بشر، تنها موظف به فهم و عمل به ظاهر آن است

اشاره

در صدر اسلام، در میان عامه، دو جریان متضاد از نظر تدبر و تعمق در مسائل ماورای طبیعت و قرآن و سنت پدید آمد، عده‌ای به نام «اهل حدیث» که معلوماتشان (۱) بحار، ج ۹۲، ص ۱۵ به نقل از عیون اخبار الرضا.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۸۶

در حد نقل و روایت احادیث بود و در رأس آنها حنابله هر گونه بحث و تعمق و تجزیه و تحلیل در این مسائل را ناروا می‌شمردند، ولی «معتزله» اجتهاد و استنباطشان این بود که باید در عمق این مسائل وارد شد و تجزیه و تحلیل کرد. به هر حال، در فرق اسلامی شیعه و معتزله معتقد به تدبر و تفکر در آیات قرآنی و اندیشیدن در مسائل ماورای طبیعی بودند، ولی اشاعره که اکثریت اهل سنت را تشکیل می‌دادند معتقد به تدبر و اندیشیدن در آیات نبودند و اساساً سؤال از مسائل اساسی و حقایق باطنی قرآن را بدعت و کفر می‌دانستند و می‌گفتند: شناخت قرآن معنایش تدبر در آیات قرآن نیست، بلکه معنای آن فهم معانی تحت اللفظی آیات است، معنایش این است که هر چه از ظاهر آیات فهمیده‌ایم همان را قبول کنیم و کاری به باطن آن نداشته باشیم، نه تنها خود برای فهم باطن قرآن وارد میدان نمی‌شدند بلکه اگر کسی از آنان می‌پرسید نیز پاسخ نمی‌دادند و می‌گفتند: سؤال در این رابطه بدعت و کفر و انحراف از مسیر حق است، به عنوان نمونه به دو مورد از کلمات آنان اشاره می‌کنم، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل:

۱- «سفیان بن عیینه» یکی از فقهای عامه در این رابطه می‌گوید: «هر چه خداوند خودش را در قرآن توصیف کرد نباید تفسیر کرد و درباره‌اش بحث نمود، تفسیر اینگونه آیات، تلاوت آنها و سکوت درباره آنهاست»، یعنی ما وظیفه‌ای جز خواندن قرآن نداریم و در رابطه با آیات توحید و صفات الهی هیچ حق تدبر و تعقل و فهمیدن نداریم و جز سکوت در این آیات، وظیفه دیگری نداریم!!
 ۲- درباره «مالک بن انس» یکی از فقهای چهار گانه عامه نوشته‌اند: «شخصی از او درباره آیه شریفه: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى سؤال کرد، وی آنچنان خشمناک شد که هرگز آنچنان خشمناک دیده نشده بود، عرق بر چهره‌اش نشست، جمع حاضر همه سرها را پایین افکندند، پس از چند لحظه مالک سر برداشت و گفت:

کیفیت نامعقول و استواء خداوند بر عرش معلوم و اعتقاد به آن واجب و سؤال هم بدعت است»، مالک آنگاه خطاب به آن سائل گفت: تو که چنین پرسشهایی می‌نمایی

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۸۷

می‌ترسم گمراه باشی و سپس فرمان داد او را از جلسه خارج نمایند «۱»!! این جمله «الکیفیه مجهول و السؤال بدعه»، جمله شایعی بود که در آن زمان همه اهل حدیث در پاسخ پرسش کنندگان گستاخ این گونه مسائل می‌گفتند، عین همین جمله از «احمد حنبل» نیز نقل شده است.

بررسی:

چنانکه ملاحظه می‌کنید در پاسخ از سؤال به آیه فوق الذکر، رهبران عامه با تدبر و اندیشیدن در آیه پاسخ نمی‌دادند بلکه اصل سؤال را بدعت می‌دانستند و استواء خدا بر عرش را هم طبق معنای ظاهر آیه معلوم و اعتقاد به آن را واجب می‌دانستند، با آنکه اگر خدا جسم نیست، پس استواء بر عرش و خود عرش باید معنای دیگری داشته باشد یا در آیه: وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَيِّمًا صَيِّمًا «۲» باید آمدن پروردگار معلوم شود که چه نوع آمدنی است، قطعاً آمدنی همانند آمدن انسانها نخواهد بود؛ زیرا خدا جسم نیست تا رفت و آمدی همانند انسان داشته باشد.

البته معلوم است این شیوه برخورد با قرآن، خیلی زود باعث انحراف و گمراهی می‌شود؛ زیرا اینان ناگزیر از توضیح معنای آیات بودند، اما چون عقل و اندیشه را تعطیل کرده بودند، قهراً نوعی برداشت عوامانه از قرآن برایشان حاصل می‌شد، آنان به دلیل همین طرز تفکر، خیلی زود از جاده صحیح و مستقیم منحرف شدند و اعتقادات نادرستی پیدا کردند؛ به عنوان نمونه بخاطر جمود به ظاهر آیات و ترک تدبر و تعمق در آنها قائل به تجسم یعنی جسمیت خدا شدند و یا قائل به امکان رؤیت خدا با چشم سر و گفتگو با

خدا با زبان بشری و نزول او از آسمان در شبهای چهارشنبه و امثال اینها شدند!!! ولی شیعه به تبعیت از ائمه طاهریین علیهم السلام و دستور خود قرآن، هیچگاه به چنین عقاید فاسدی معتقد نشده و در آیات مربوطه تدبر و تعمق می‌کند و عقل را در فهم (۱) مقدمه اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، ص ۱۸.

(۲) سوره فجر، آیه ۲۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۸۸

مسائل ما ورای طبیعت تعطیل نمی‌داند و سائل این مسائل را کافر و اصل سؤال را بدعت و کیفیت را مجهول نمی‌داند، بلکه پس از تعمق و تدبر در آیات و استمداد از روایات معصومین علیهم السلام پاسخ صحیح را می‌دهد و اساساً مردم را تشویق به پرسش و فهم مسائل می‌نماید.

مرحوم علامه طباطبائی (ره) در جلد هشتم تفسیر قیم المیزان، ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف با الهام از آیات کریمه قرآن و روایاتی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام در این زمینه رسیده است، بحثی ژرف و محققانه درباره همین مطلب انجام داده است و در مقدمه آن بحث، چنین می‌فرماید: «مردم در شرح امثال این آیات (منظور آیاتی است که نمی‌توان به ظاهر آنها معتقد شد مثل: ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ «۱» و جَاءَ رَبُّكَ «۲» و إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ «۳» و امثال این آیات که باید با کمک آیات دیگر و اعتقاد صحیح اسلامی معنای باطنی آن را فهمید و معتقد شد و گرنه معنای ظاهر آن را نمی‌توان اعتقاد داشت؛ زیرا مستلزم جسم بودن خداست) مسلکهای مختلف انتخاب کرده‌اند، اکثر پیشینیان از عامه بر آنند که بحث در این گونه آیات روا نیست، علم آنها را باید به خدا واگذار کرد، این دسته بحث از حقایق دینی و تعمق در ما ورای ظواهر الفاظ کتاب و سنت را ناروا و بدعت می‌شمارند.

اما عقل بر خلاف نظر آنها حکم می‌کند و کتاب و سنت نیز آنان را تأیید نمی‌نمایند، آیات قرآن به شدت تمام، دعوت می‌کند به تدبر و تعمق و کوشش در معرفت خدا و آیات خدا به وسیله تذکر و تفکر و نظر و استدلال عقلی و روایات متواتر بالمعنی نیز در همین معنا آمده است، معنا ندارد که به مقدمه‌ای که مستلزم نتیجه‌ای است امر شود، اما خود نتیجه ممنوع باشد، دعوت به تذکر و تفکر برای (۱) سوره یونس، آیه ۳ و اعراف، آیه ۵۴.

(۲) سوره فجر، آیه ۲۲.

(۳) سوره قیامت، آیه ۲۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۸۹

معرفت است نه برای چیز دیگر... «۱».

و صدر المتألهین در مقدمه اسفار از همین طبقه می‌نالد آنجا که می‌گوید: «مانا گرفتار جماعتی نفهم شده‌ایم که چشمشان از دیدن انوار و اسرار حکمت، ناتوان است و دیدگانشان مانند دیدگان خفاش، تاب نور را ندارد، اینها تعمق در امور ربانی و معارف الهی و تدبر در آیات سبحانی را بدعت و هر گونه مخالفت با عقاید عامیانه را ضلالت می‌شمرند، گویی اینان حنابله از اهل حدیث‌اند که مسئله واجب و ممکن و قدیم و حادث، بر ایشان از متشابهات است و تفکرشان از حدود اجسام و مادیات بالاتر نمی‌رود...» «۲».

نظر ملا صدرا در این عبارت به طبقه اخباریین از شیعه است که همانند حنابله فکر می‌کنند و عقل را کاملاً تعطیل کرده‌اند.

به هر حال، اشاعره از اهل سنت تنها به ظاهر قرآن اکتفا نموده و تدبر در باطن و حقایق آن را بدعت و کفر می‌دانند و حتی در آیاتی که نمی‌توان به ظاهر آنها معتقد شد مثل آیه: ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ به ظاهرش معتقد شده و بحث و اندیشیدن در فهم حقیقت آن را جایز نمی‌دانند، لذا برای خدا تختی قائلند که خداوند همانند سلاطین روی آن نشسته است گرچه این ظاهر، مستلزم تجسیم است، بدتر از اشاعره، اخباریین هستند که نظرشان در مباحث قلبی مطرح و رد شد که حتی فهم ظواهر قرآن را هم برای خود

میسر نمی‌دانند.

ه- ظاهر و باطن قرآن با رجوع به اهلش برای همه قابل فهم و حجت است

با مراجعه به قرآن کریم و روایات اولیای دین روشن می‌گردد که قرآن در حد نیاز (۱) تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۱۵۳. (۲) اسفار، ج ۱، مقدمه ص ۵ و ص ۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۹۰

که از آن هدایت شده و بهره‌مند گردند (با توجه به شرایط بهره‌مندی از قرآن که در درس نهم به آنها اشاره خواهد شد) برای همه قابل فهم است و این چنین نیست که قرآن، فوق فهم بشر باشد و ابدا امکان شناخت برای مردم نباشد، برای اثبات مدعای خود شواهدی داریم که به اختصار به آنها اشاره می‌کنیم «۱»:

۱- خداوند در آیات متعدد، مردم و حتی کفار را به تدبیر در قرآن دعوت فرموده است و فرمود: اگر در قرآن تدبیر نمائید به حقانیت آن پی می‌برید (مانند آیه ۸۲ سوره نساء و آیه ۲۹ سوره ص و آیه ۲۴ سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم) یعنی به جای اینکه در برابر قرآن جبهه‌گیری کنید، درباره آن بیندیشید. اگر قرآن برای آنان قابل فهم نبود چگونه قرآن آنها را دعوت به تدبیر و تعمق در آیات خود می‌نماید.

و در آیه ششم سوره توبه، خداوند به پیامبر دستور می‌دهد که اگر مشرکی خواست بیاید کلام خدا را گوش کند به او اجازه بده تا بشنود:

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ، معلوم است که مقصود تنها شنیدن و گوش کردن مشرک نبود و لو هیچ نفهمد، بلکه مقصود این است که: مشرکین قرآن را از تو بشنوند و وقتی که به حقایق قرآن پی بردند آنگاه تسلیم می‌شوند. و مقصود هم این نیست که قرآن را بخوان و برای آنها تفسیر کن تا بفهمند، بلکه ظاهر آیه این است که اجازه بده آنان کلام خدا را از زبان تو بشنوند تا خود قضاوت کنند.

البته فهم تفصیلی احکام الهی از قرآن جز با مراجعه به اهلش قابل فهم نیست لذا در خود قرآن آمده است که: به پیامبر مراجعه کنید آنچه او گفته عمل کنید و هر چه را نیز نهی کرده ترک نمایید:

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا «۲». (۱) ر. ک: المیزان، ج ۳، ص ۸۳-۸۷ و قرآن در اسلام، ص ۲۹-۳۳. (۲) سوره حشر، آیه ۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۹۱

۲- شأن پیامبر در رابطه با قرآن، شأن معلم و تعلیم است و تعلیم در جایی است که فهم مطلب مشکل و پر زحمت باشد نه آنکه ممتنع باشد؛ زیرا مطلبی که فهمش بدون معلم ممتنع باشد با تعلیم معلم ممکن نخواهد شد چرا که تعلیم معلم ارشاد ذهن متعلم است نسبت به مطلبی که درکش برای او مشکل است نه مطلبی که درکش برای او ممتنع است، لذا در آیات بسیاری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان معلم و مبین قرآن معرفی شده است مثل آیه دوم سوره جمعه و آیه ۴۴ سوره نحل.

به هر حال، قرآن به زبان عرب نازل شده است «۱» و خدای متعال کتاب خود را که به زبان قومی نازل فرموده، قصدش تفهیم شرایع خود به آنان بوده است و الا چه لزومی داشت که به زبان عرب نازل کند، وقتی بنا شد که آنها نفهمند به زبان آنان نازل شود یا به زبان دیگر، اینکه خداوند در آیه چهارم سوره ابراهیم: ما همیشه رسول را به زبان قوم او می‌فرستیم:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِبَلْسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ، و در آیه ۱۹۴ سوره شعرا.

می‌فرماید: ما قرآن را به زبان عربی آشکار فرستادیم:

وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ... بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ معلوم می‌شود که عرب زبانان چیزی از قرآن می‌فهمند، گرچه فهم همه حقایق قرآن نیاز به مراجعه به اهلش دارد.

۳- آیاتی که می‌گویند: قرآن برای بشر، برهان، نور، موعظه، رحمت و فضل، شفاء، بلاغ، مندر، راهنما به استوارترین دین و وسیله هدایت است (۲)، همه این تعابیر و عناوین در صورتی صحیح است که مردم قرآن را بفهمند و فهم قرآن برای بشر میسر باشد اما کتابی که مفهوم نیست و اساساً برای بشر قابل درک نیست چگونه می‌تواند برای او برهان، نور، موعظه، راهنما و بالأخره وسیله هدایتش باشد.

به علاوه، خود قرآن در سوره قمر مکرر در آیه ۱۷، ۲۲، ۳۲ و ۴۰ فرمود: (۱) تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۸۵.

(۲) به سوره نساء، آیه ۱۷۳، ۱۷۴ و ۱۷۵ و یونس، آیه ۵۷ و ابراهیم، آیه ۵۲ و اسراء، آیه ۹ و بقره، آیه ۲ و ۱۸۲ مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۹۲

وَلَقَدْ يَسْرَنَّا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ یعنی: «به تحقیق ما قرآن را برای یادآوری آسان کردیم پس آیا یاد کننده‌ای هست». بنابراین، فهم قرآن آسان است نه ممتنع.

۴- روایاتی که در تمسک به قرآن وارد شده است و ما آن را در درس دوم به تفصیل آورده‌ایم، دلیل روشنی است برای مفهوم بودن قرآن؛ زیرا معقول نیست پیامبر اسلام به امت دستور تمسک و عمل به قرآن را بدهد و بفرماید: هر گاه فتنه‌ها همانند پاره‌های شب تاریک، شما را فرا گرفت «فعلیکم بالقرآن» اما خود قرآن اساساً برای بشر قابل فهم نباشد.

۵- روایاتی که از ناحیه پیامبر و اهل بیت اطهار او علیهم السّلام در رابطه با صحت و سقم احادیث منسوبه به آنها وارد شده است که روایات ما را به قرآن عرضه کنید هر کدام با قرآن قابل تطبیق بود ما آن را گفته‌ایم و هر کلامی هم که منطبق با قرآن نبود آن را ما نگفته‌ایم چنانکه امام صادق علیه السّلام فرمود: «... و کلّ حدیث لا یوافق کتاب اللّٰه فهو زخرف» (۱).

یعنی: «هر حدیثی که موافق کتاب خدا نباشد دروغ و باطل است».

و رسول خدا در ضمن خطبه‌ای فرمود:

«إيها الناس ما جائکم یوافق کتاب اللّٰه فأنا قلتہ و ما جائکم عنی یخالف کتاب اللّٰه فلم أقله» (۲).

یعنی: «ای مردم! هر خبری که از ناحیه من به شما رسیده است اگر موافق قرآن بود من آن را گفته‌ام و اگر نبود، کلام من نیست (بلکه به من بسته‌اند)». (۱) کافی، کتاب فضل العلم، باب الاخذ بالسنة، ح ۳. و به بحار، ج ۲، ص ۲۲۷ مراجعه کنید روایاتی در این رابطه وجود دارد.

(۲) کافی، کتاب فضل العلم، باب الاخذ بالسنة، ح ۵. و به بحار، ج ۲، ص ۲۴۲-۲۴۴ مراجعه کنید روایاتی در این رابطه وجود دارد.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۹۳

پس بر اساس روایات عرضه، معیار و مقیاس تشخیص حق یا باطل بودن کلمات پیغمبر و اهل بیتش قرآن است، اگر قرآن برای مردم قابل فهم نبود چنین دستوری یقیناً لغو بوده و از مصادر امور که معصومند صادر نمی‌شد.

۶- بالاتر از همه قرآن، تبیان کل شیء است: «و نزلنا علیک الكتاب تبیاناً لكلّ شیء» (۱) و بیان هر چیزی به قرآن است چگونه قرآن تبیان کننده خود نباشد. به قول مرحوم علامه طباطبائی در المیزان:

«حاشا أن یکون القرآن تبیاناً لكلّ شیء و لا یکون تبیاناً لنفسه» (۲).

یعنی: «هرگز چنان نخواهد بود که قرآن تبیان کننده همه چیز باشد اما تبیان کننده خودش نباشد». و در تبیین خود محتاج به غیر باشد. علاوه بر همه اینها نامفهوم بودن قرآن، از دیدگاه عقل نیز ممنوع خواهد بود؛ زیرا با کلمات و ترکیبات نامفهوم که نمی‌شود مردم

را تبلیغ کرد و آنها را هدایت نمود در حالی که قرآن خود با صدای رسا اعلان می‌کند که: هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ. و دیگر اینکه قصد هر سخنگو و متکلمی فهماندن مقاصد خود به مخاطب است، سخن نامفهوم گفتن، سفاهت و از شأن حکیم به دور است.

سوم اینکه: پیامبر اسلام قرآن را معجزه و دلیل بر رسالت خود دانسته و مردم را به آن دعوت به تحدی کرده است، اگر قرآن مفهوم مردم نبود، تحدی بیمورد بود و این خود دلیل بسیار متقنی بر مفهوم بودن قرآن است «۳».

به هر حال، مفهوم بودن قرآن برای بشر امری بدیهی بوده و قابل گفتگو نیست.

چند اشکال

اشاره

- پس از اثبات مفهوم بودن قرآن برای همه، منکرین مفهوم بودن قرآن ممکن است (۱) سوره نحل، آیه ۱۶.
- (۲) المیزان، ج ۱، ص ۹ مقدمه کتاب.
- (۳) شناخت قرآن، کمالی، ص ۷۱ و البیان، ص ۲۶۴.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۹۴
- به دلایلی تمسک کنند که باید به آنها پاسخ داد:

الف - اشکال تحریف:

منکرین مفهوم بودن قرآن می‌گویند: اینکه ما می‌گوییم قرآن قابل فهم نیست و ظواهر آن هم حجت نیست به دلیل این است که احتمال آنکه ظواهر قرآنی محفوف به قرائنی بوده است که دال بر مراد بوده است و آن قرائن با وقوع تحریف در قرآن از بین رفته است وجود دارد، قهرا دلالت ظواهر قرآن به مقصود اصلی نیز باطل خواهد شد.

پاسخ:

این ایراد مبتنی بر وقوع تحریف در قرآن است و ما در آینده در درس هفتم به تفصیل در این زمینه صحبت خواهیم کرد و ثابت می‌کنیم که تحریفی در قرآن واقع نشده است.

بنابراین، ظواهر قرآن حجت است و از این جهت، گیری ندارد و اساس شریعت اسلام قرآن است پس اگر قولی یا روایتی بر خلاف این می‌گوید (یعنی قائل به وقوع تحریف است) قابل اعتنا نیست «۱».

ب - حدیث ثقلین:

بر اساس حدیث ثقلین که رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَاَسْلَمَ عترت و اهل بیت خود را ثقل اصغر نامید و آنها را عدل و نظیر

قرآن قرار داد و فرمود: بین آن دو جدایی نیندازید که آنها از هم جدا نمی‌شوند تا زمانی که بر من در حوض کوثر وارد شوند، این خود دلیل بر حجیت قول اهل بیت در قرآن و وجوب متابعت نظرشان در تفسیر قرآن است و باید منحصرأ به سخن آنان در فهم قرآن، گوش فرا داد و گرنه مصداق تفرقه بین قرآن و عترت خواهد بود.

پاسخ:

از این حدیث آنچه که استفاده می‌شود حجیت کلام اهل بیت علیهم السلام است و عدم افتراقشان نیز دلیل بر حجیت هر دو است نه آنکه این حدیث بخواهد ظواهر قرآن را از حجیت ساقط کند و بگوید: قرآن دیگر خود به خود حجت نیست تنها در صورتی می‌توان به قرآن عمل کرد که تفسیری از اهل بیت در آن رابطه رسیده باشد. (۱) البیان، مبحث حجیت ظواهر، ص ۲۷۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۹۵

و اساساً حجیت کلام پیامبر و اهل بیتش علیهم السلام و اصل نبوت و امامتشان باید از قرآن استخراج شود پس چگونه می‌توان حجیت قرآن را وابسته به کلام آنها دانست.

به علاوه، روایاتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در رابطه با تدبیر و اخذ به قرآن و عرض روایات او به قرآن وارد شده است که همگی دلیل بر حجیت ظواهر قرآن و قابل فهم بودن آن است.

مهمتر از همه، روایاتی است از ائمه علیهم السلام که در تفسیر آیات وارد شده است که مشتمل بر استدلال آیه بر آیه و استشهاد معنی بر معنای دیگر قرآن است و این تفسیر آیه بر آیه ممکن نیست مگر در صورتی که مخاطب معنای آیه را بفهمد. روشنتر از همه روایاتی است که در روشن بودن و مبهم نبودن قرآن وارد شده است. از امام باقر علیه السلام نقل شده: «فمن زعم أن کتاب الله مبهم فقد هلک و أهلک» و شبیه این روایت حدیثی است از آن امام که فرمود: «إذا حدّثکم بشیء فاسألونی عنه من کتاب الله» (۱).

ج- روایات مختلف:

در روایات بسیاری وارد شده که برای قرآن بطن است و برای بطن آن ظهر است و هكذا و سپس امام صادق علیه السلام فرمود: ای جابر! هیچ چیزی دورتر از عقل رجال نسبت به قرآن نیست؛ زیرا آیه‌ای نازل شده که اولش در یک وادی و وسطش در وادی دیگر و آخرش به موضوع دیگری اشاره دارد و آیه، کلام متصل است ولی منصرف به وجوه. و در روایات دیگر وارد شده است که قرآن «حمّال ذو وجوه»، و در روایات دیگر وارد شده است که علم قرآن تماماً نزد ائمه اطهار علیهم السلام است اگر دگران بخواهند چیزی از قرآن بفهمند باید به آنها مراجعه کنند (۲). بر این اساس حق با اخباریهاست که می‌گفتند: قرآن برای بشر قابل فهم (۱) تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۸۶-۸۷ و قرآن در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۲۹.

(۲) برای آگاهی به این نوع روایات به کتابهای: بحار، ج ۹۲، باب ۸، ص ۷۸ و تفسیر صافی، ج ۱، مقدمه دوم و تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۸۷ و البیان، ص ۲۶۷ و ... مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۹۶

نیست.

پاسخ:

منظور اهل بیت علیهم السّلام از این نوع روایات این نبود که خواستند اعلام کنند که دیگران حتی با داشتن شرایط و تخصصهای لازم نمی‌توانند از قرآن چیزی بفهمند و اساسا قرآن بدون تفسیر آنان حجت نیست، بلکه آنان از این روایات منظورهای داشتند که ذیلا به آنها اشاره می‌شود:

۱- شناخت کامل قرآن که بتوان با آن در تمام زمینه به ویژه در احکام استفاده کرد مخصوص ائمه علیهم السّلام است.

۲- این نوع روایات اغلب در برابر «حسبنا کتاب الله» و کنار زدن ائمه علیهم السّلام بود.

۳- باطن و تأویل قرآن را جز پیغمبر و امام نمی‌دانند؛ زیرا آنان راسخین در علمند نه دیگران، لذا از امام باقر علیه السّلام نقل شده که فرمود:

«ما يستطيع أحد أن يدعی أن عنده جميع القرآن ظاهره و باطنه غير الأوصياء» (۱).

یعنی: «احدی غیر از اوصیای پیغمبر نمی‌تواند ادعا کند که جمیع قرآن را از ظاهر و باطنش می‌داند».

و در حدیث دیگری فرمود:

«ما ادعی أحد من الناس أنه جمع القرآن كله كما أنزل إلا كذاب و ما جمعه و حفظه كما أنزل الله إلا علي بن أبي طالب و الأئمة من بعده علیهم السّلام» (۲).

یعنی: «احدی از مردم مدعی نیست که جامع قرآن است آنگونه که نازل شده مگر اینکه کذاب است، کسی قرآن را آنگونه که نازل شده جمع و حفظ نکرده است مگر علی بن ابی طالب و ائمه بعد از او علیهم السّلام».

از این نوع احادیث استفاده می‌شود که آن احادیث مورد استدلال نیز مربوط به (۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۱-۱۲ و بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۸۸ با مختصر اختلافی در الفاظ حدیث ۲.

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۱-۱۲ و بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۸۸ با مختصر اختلافی در الفاظ حدیث ۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۹۷

علم کلی و جامع بودن نسبت به علوم قرآنی است نه آنکه دیگران ابداء از قرآن با داشتن شرایط لازم بهره‌مندی از قرآن، چیزی نفهمند.

۴- مقصود این است که با معیارهای از پیش تعیین شده به وسیله عقل بشری، نمی‌توان به حقیقت قرآن رسید؛ زیرا این همان تفسیر به رأی است که ممنوع است.

۵- تحمیل آراء و افکار شخصی یا گروهی بر قرآن ممنوع است.

۶- بسیاری از این روایات که مورد تمسک اخباریهاست مربوط به موارد خاصی است که امام شخص خاصی را که صلاحیت علمی تفسیر قرآن را نداشته نهی فرموده است ولی بعدا این آقایان آن را تعمیم داده و گفته‌اند: احادی حق مراجعه به قرآن و فهم آن را ندارد.

حاصل آنکه منظور از این احادیث این است که یک مفسر نمی‌تواند خود را بی نیاز از اهل بیت علیهم السّلام بداند و بگوید: من قرآن را کاملا می‌فهمم، نه آنکه منظور این باشد که مردم حتی با داشتن شرایط بهره‌مندی از قرآن هیچ چیز و لو از ظاهر آن نمی‌فهمند.

نتیجه:

بنابراین، آنها که می‌گویند: اساسا نیازی به اهل بیت پیغمبر نیست و برای فهم قرآن تخصص نمی‌خواهد و عقل بشر کافی است و شعار «حسبنا کتاب الله» سر دادند، راه را به خطا رفتند.

و در مقابل آنها هم که می‌گویند: بشر عادی کجا و فهم قرآن کجا؟ اساسا قرآن بالاتر از آن است که در دسترس بشر باشد و ما کوچکتر از آنیم که بتوانیم قرآن را بفهمیم، اینها نیز عقل و درک بشر را تعطیل کرده و بر خلاف قرآن و حدیث سخن گفته‌اند؛ زیرا به هر حال انسان مأمور به تدبیر و اخذ و عمل به قرآن است و قهرا چیزهایی از قرآن را می‌فهمد، البته علم کامل آن بدون مراجعه به اهلش حاصل نخواهد شد.

و آنهایی هم که برای قرآن باطنی قائل بوده و تنها گروه خود را قادر بر فهم باطن قرآن می‌دانستند، آنها نیز ادعایی بی دلیل داشته و گزافه گفته و از مسیر اصلی اسلام

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۹۸

منحرف بودند و خواستند آراء فاسد خود را بر قرآن تحمیل کنند؛ زیرا به چه دلیل قرآنی که برای هدایت کل بشر آمده آنها مخصوص خود دانسته و گفتند: تنها ما می‌فهمیم و بقیه باید از ما تبعیت کنند.

و بالأخره آنهایی هم که می‌گفتند: قرآن به لغت عرب نازل شده لذا عرب زبانان قرآن را کاملا می‌فهمند و نیازی به مراجعه به اهلش ندارند، آنان هم راه را به خطا رفته‌اند؛ زیرا صرف اینکه کلام خدا به لغت عرب نازل شده برای فهم عرب زبانان کافی نیست.

پس تنها نظر صحیح، همان نظر آخری است که در حد نیاز قرآن در هر عصری برای همگان در صورت داشتن شرایط، قابل فهم است البته فهم کلی و جامع، نیاز به مراجعه به اهلش دارد.

۲- ضرورت شناخت قرآن

شناخت قرآن برای هر فرد عالم به عنوان یک فرد عالم و برای هر فرد مؤمن به عنوان یک فرد مؤمن، امری ضروری و واجب است؛ اما برای یک عالم انسان شناس و جامعه شناس، شناخت قرآن ضروری است؛ زیرا این کتاب در تکوین سرنوشت جوامع اسلامی بلکه در تکوین سرنوشت بشریت مؤثر بوده است، نگاهی به تاریخ این نکته را روشن می‌کند که عملا هیچ کتابی به اندازه قرآن بر روی جوامع بشری و بر زندگی انسانها تأثیر نگذاشته است به همین جهت است که قرآن خود به خود وارد حوزه بحث جامعه شناسی می‌شود و جزو موضوعات مورد بررسی این علم قرار می‌گیرد، معنای این سخن این است که بررسی و تحقیق پیرامون تاریخ جهان در چهارده قرن عموما، و شناختن جوامع اسلامی خصوصا، بدون شناخت قرآن میسر نیست.

و اما ضروری بودن شناخت قرآن برای یک مؤمن مسلمان، از آن جهت است که منبع اصلی و اساسی دین و ایمان و اندیشه یک مسلمان و آنچه که به زندگی او

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۹۹

حرارت و معنا و حرمت و روح می‌دهد، قرآن است.

قرآن مثل بعضی از کتابهای مذهبی نیست که یک سلسله مسائل رمز آسا در مورد خدا و خلقت و تکوین مطرح کرده باشد و حداکثر یک سلسله اندرزه‌های ساده اخلاقی هم ضمیمه کرده باشد و بس، به طوری که مؤمنین ناچار باشند دستورها و اندیشه‌ها را از منابع دیگر اخذ کنند، قرآن اصول معتقدات و افکار و اندیشه‌هایی را که برای یک انسان به عنوان موجودی با ایمان و صاحب عقیده لازم و ضروری است و همچنین اصول تربیت و اخلاق و نظامات اجتماعی و خانوادگی را بیان کرده و تنها توضیح و تفسیر و

تشریح و احیانا اجتهاد و تطبیق اصول بر فروع را بر عهده سنت و یا بر عهده اجتهاد گذاشته است، این است که استفاده از هر منبع دیگر موقوف به شناخت قبلی قرآن است؛ زیرا قرآن مقیاس و معیار همه منابع دیگر است ما حدیث و سنت را باید با معیار قرآن بسنجیم تا اگر با قرآن مطابق بود بپذیریم و گرنه رد کنیم.

معتبر ترین و مقدس ترین منابع ما بعد از قرآن، در حدیث، کتب اربعه است (یعنی کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب و استبصار) و در خطب، نهج البلاغه و در ادعیه، صحیفه سجادیه است، اما همه اینها فرع بر قرآنند و به اندازه قرآن، قطعیت صدور ندارند؛ یعنی حدیث کافی تا آنجا می‌تواند معتبر باشد که با قرآن منطبق باشد و با تعلیمات آن جور در آید و اختلاف نداشته باشد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السّلام می‌فرمودند: احادیث ما را بر قرآن عرضه بدارید اگر بر قرآن منطبق نبود بدانید که ساختگی و جعلی است و آن را بر ما بسته‌اند؛ زیرا ما چیزی بر خلاف قرآن نمی‌گوییم «۱».

بنابراین، شناخت قرآن به هر حال امری ضروری و اجتناب ناپذیر است. (۱) شناخت قرآن، شهید مطهری، ص ۹-۱۱.
درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۰۰

۳- اقسام شناخت قرآن «۱»

اشاره

پس از بررسی امکان و ضرورت شناخت قرآن، باید راههای شناخت و اقسام آن نیز مورد بررسی قرار گیرد. با دقت در آن راهها معلوم می‌شود که در قرآن سه نوع شناخت ضروری است که هر پژوهشگری باید آن را و لو اجمالا کسب کند و آنها عبارتند از:

الف- شناخت سندی یا انتسابی.

ب- شناخت تحلیلی.

ج- شناخت ریشه‌ای.

الف- شناخت سندی یا انتسابی

در این مرحله می‌خواهیم بدانیم که انتساب کتاب به نویسنده آن تا چه اندازه قطعی است؟ مثلا فرض کنید که می‌خواهیم دیوان حافظ و یا خیام را بشناسیم، اول کاری که باید بکنیم این است که ببینیم آیا آنچه به نام «دیوان حافظ» مشهور شده، همه‌اش مال حافظ است و یا تنها بعضی از قسمتهایش به حافظ تعلق دارد و بقیه‌اش الحاقی است؟ و همچنین در مورد خیام و دیگران، اینجاست که پای نسخه‌ها در میان می‌آید، آن هم قدیمترین و معتبرترین نسخه‌ها و می‌بینیم که هیچیک از این کتابها از این نوع شناخت بی‌نیاز نیستند، حافظی که مرحوم قزوینی چاپ کرده و در آن معتبرترین نسخه‌ها را ملاک قرار داده، با حافظهای معمولی که در ایران یا بمبئی چاپ می‌شد و در خانواده‌ها وجود داشت، بسیار متفاوت است، حافظهایی که در چهل سال قبل چاپ کرده بودند در حدود دو برابر حافظهایی است که امروز نسخه شناسها، معتبر می‌دانند، در حالی که میان اشعاری که نسخه شناسها آنها را مجهول می‌دانند احیانا اشعاری یافت می‌شود در سطح اشعار عالی حافظ. (۱) ر. ک: شناخت قرآن، شهید مطهری.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۰۱

و یا وقتی به رباعیات منسوب به خیام نگاه می‌کنید شاید حدود دویست رباعی پیدا کنید که همه تقریبا در یک سطح قرار دارند و اگر اختلافی هست در همان حدودی است که میان اشعار همه شاعران است، و حال آنکه هر چه از نظر تاریخی به عقب بروید و به عصر خیام نزدیکتر شوید می‌بینید که از این تعداد آنچه قطعاً منسوب به اوست شاید کمتر از بیست رباعی باشد و باقی یا در صحت

انتسابشان تردید هست و یا آنکه قطعا به دیگران تعلق دارد.

بنابراین، اولین مرحله در شناخت یک کتاب این است که ببینیم این که در دست ماست از نظر اسناد به گوینده و آورنده‌اش، چقدر اعتبار دارد؟ آیا اسناد همه آن درست است یا آنکه قسمتی درست است و قسمتی نادرست؟ در این صورت چه درصدی از مطالب را می‌توانیم از نظر انتساب تأیید کنیم؟ به علاوه، به چه دلیل می‌توانیم بعضی را قطعا نفی و برخی را قطعا اثبات و پاره‌ای را مشکوک تلقی کنیم؟

این نوع شناخت چیزی است که قرآن از آن بی‌نیاز است و از این نظر کتاب منحصر به فرد جهان قدیم محسوب می‌شود. در میان کتابهای قدیمی کتاب دیگری نتوان یافت که قرن‌ها بر آن گذشته باشد و تا این حد بلا شبهه باقی مانده باشد، مسائلی از این قبیل که فلان سوره مشکوک است و فلان آیه در فلان نسخه هست و در فلان نسخه نیست و امثال اینها در مورد قرآن اساسا مطرح نیست، قرآن بر نسخه و نسخه شناسی پیشی گرفت، جای کوچکترین تردیدی نیست که آورنده همه این آیات موجود، حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم است که آنها را به عنوان معجزه و کلام الهی آورده و احدی نمی‌تواند ادعا کند و یا احتمال دهد که نسخه دیگری از قرآن وجود داشته و یا دارد.

هیچ مستشرقی هم در دنیا پیدا نشده که قرآن شناسی را بخواهد از این جا شروع کند که بگوید: باید به سراغ نسخه‌های قدیمی و قدیمتر قرآن برویم و ببینیم در آنها چه چیزهایی هست و چه چیزهایی نیست، اگر در مورد تورات و انجیل و اوستا و یا شاهنامه فردوسی و گلستان سعدی و هر کتاب دیگر این نیاز هست، برای قرآن چنین درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۰۲ نیازی نیست.

سر این مطلب همانطوری که گفته شد پیشی گرفتن قرآن بر نسخه و نسخه‌شناسی است، قرآن علاوه بر اینکه یک کتاب مقدس آسمانی بود و پیروان با این دید به آن می‌نگریستند، اساسی‌ترین دلیل و برهان صدق و دعوی پیامبر و بزرگترین معجزه او محسوب می‌شد، به علاوه قرآن مانند تورات نبود که یکباره نازل شود و بعد این اشکال به وجود آید که نسخه اصلی کدام است؟ بلکه آیات قرآن به تدریج و در طول ۲۳ سال نازل شد و از همان روز اول نزول، مسلمین مانند تشنه بسیار سوزانی که به آب گوارایی برسد، آیات قرآن را فرامی‌گرفتند و حفظ و ضبط می‌کردند بخصوص که جامعه آن روز مسلمین جامعه‌ای بسیط بود و کتاب دیگری وجود نداشت تا مسلمانان هم ناگزیر به حفظ آن باشند و هم ناچار از ضبط این، ذهن خالی و حافظه قوی و نداشتن سواد خواندن و نوشتن سبب شده بود تا مسلمانان تنها، اطلاعاتشان را از راه آنچه که می‌دیدند و می‌شنیدند کسب کنند، از این رو پیام قرآن که با احساس و عاطفه آنان سازگار بود همچون نقشی که در سنگ کنده شود، در قلب آنان نقش می‌بست و چون آن را کلام خدا می‌دانستند نه سخن بشر، برایشان مقدس بود و به خود اجازه نمی‌دادند تا حتی یک کلمه یا یک حرف را در آن تغییر دهند و یا پس و پیش کنند و پیوسته تلاششان این بود که با تلاوت این آیات به خدا نزدیکتر شوند.

مزید بر همه اینها ذکر این نکته ضروری است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از همان روزهای اول عده‌ای از نویسندگان خاص را برای قرآن انتخاب کرد که به «کتیاب وحی» معروفند، این خود یک امتیازی است برای قرآن که هیچکدام از کتابهای قدیمی از آن برخوردار نبودند، نگارش کلام خدا از همان آغاز از جمله علل قطعی حفظ و مصون ماندن آن از تحریف است.

به هر حال، مصون ماندن قرآن از تحریف (به زیاده یا نقیصه) از جمله مسلمات است علاوه بر مطالبی که گفته شد، در آینده در یکی از درسها در این رابطه به تفصیل سخن خواهیم گفت و مصون بودن قرآن را از دستبرد دیگران ثابت خواهیم کرد،

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۰۳

بنابراین، قرآنی که در دسترس ماست همان است که از طرف خدا برای پیامبر اسلام نازل شده بدون کمترین تغییری لذا انتساب

قرآن موجود به خدا جای کوچکترین تردید و دغدغه نیست.

ب- شناخت تحلیلی

پس از اثبات سند و انتساب قرآن به خدا، نوبت به بررسی تحلیلی محتوای قرآن می‌رسد؛ یعنی تشخیص اینکه این کتاب مشتمل بر چه مطالبی است و چه هدفی را تعقیب می‌کند؟ راجع به جهان چه نظری دارد؟ نظرش درباره انسان چیست؟ چه دیدی درباره جامعه دارد؟ با عقل چه برخوردی دارد؟ به دید معارض می‌نگرد یا مؤید؟ در رابطه با قلب چه نظری دارد؟ سبک ارائه مطالب در آن و شیوه برخورد آن با مسائل چگونه است؟ آیا دیدی فیلسوفانه و یا به اصطلاح امروز عالمانه دارد؟ و آیا قضایا را از دریچه چشم یک عارف نگاه می‌کند و یا آنکه سبکش مخصوص به خود است؟

و باز سؤال دیگری در این مورد است که آیا این کتاب پیامی و رهنمودی برای بشریت دارد یا نه؟ و اگر پاسخ مثبت است آن پیام چیست؟ در واقع دسته اول این پرسشها به نگرش و دید این کتاب نسبت به جهان و انسان و حیات و مرگ و ... مربوط می‌شود. و به عبارت بهتر: به جهان بینی کتاب مربوط می‌شود و به اصطلاح فلاسفه خودمان حکمت نظری آن، ولی دسته دوم سؤالها در خصوص این است که کتاب چه طرحی برای آینده انسان دارد؟ انسان و جامعه انسانی را بر اساس چه الگویی می‌خواهد بسازد؟ که این را ما به پیام کتاب تعبیر می‌کنیم.

در هر حال این نوع شناخت مربوط به محتوی است و درباره هر کتاب می‌توان از این نظر بحث کرد خواه آن کتاب شفای بو علی باشد یا گلستان سعدی، ممکن است کتابی از «دید» و «پیام» هر دو خالی باشد و یا تنها «دید» داشته باشد نه پیام، یا اینکه هر دو را دارا باشد.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۰۴

در طول تاریخ دانشمندان اسلامی کوشیدند تا این مسائل را روشن نمایند و برای کشف محتوای قرآن کوششها کرده و رنجها متحمل شدند تفاسیر متعدد به صورت موضوعی و غیر موضوعی در پیرامون آن نوشته‌اند، ما نیز امیدواریم در درسهای آینده حد اقل به بخشی از این مسائل پردازیم و در زمینه شناخت تحلیلی نیز قدمی برداشته باشیم، ان شاء الله تعالی.

ج- شناخت ریشه‌ای

در این مرحله بعد از آنکه صحت استناد و انتساب یک کتاب به نویسنده‌اش محرز شد و بعد از اینکه محتوای کتاب به خوبی تحلیل و بررسی شد، باید به تحقیق در این مورد پرداخت که آیا مطالب کتاب از فکر بدیع نویسنده آن است یا آنکه از اندیشه دیگران وام گرفته شده است؛ مثلاً- در مورد دیوان حافظ بعد از طی مراحل شناخت سندی و شناخت تحلیلی، تازه باید ببینیم آیا حافظ، این مطالب و افکار و اندیشه‌هایی را که در قالب کلمات و جمله‌ها و اشعارش آورده و با زبان مخصوص خودش بیان کرده، از پیش خود ابداع نموده یا آنکه فقط الفاظ و کلمات و زیباییها و هنرمندیها از حافظ است، اما فکر و اندیشه از دیگری یا دیگران؟

به عبارت دیگر: پس از آنکه اصالت هنری حافظ محرز شد، باید اصالت فکری او نیز محرز شود، یعنی ممکن است حافظ فقط یک هنرمند باشد نه یک مفکر و عارف.

و ممکن است در عین حال که یک هنرمند است یک مفکر و عارف نیز باشد.

این نوع شناخت درباره حافظ و یا هر مؤلف دیگری، شناختی است از نظر ریشه افکار و اندیشه‌های مؤلف، چنین شناختی فرع بر شناخت تحلیلی است؛ یعنی اول باید محتوای اندیشه مؤلف دقیقاً شناخته شود، آنگاه ریشه‌ای اقدام گردد، در غیر این صورت

حاصل کار، نظیر آثار برخی از نویسندگان تاریخ علوم می‌شود که از علم سر رشته‌ای ندارند و با این حال تاریخ علوم می‌نویسند. در بررسی قرآن و شناخت آن بعد از آنکه مطالعه‌ای تحلیلی درباره قرآن به عمل درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۰۵

آوردیم، آن وقت پای مقایسه و شناخت تاریخی به میان می‌آید، به این معنا که می‌باید قرآن را با تمام محتویاتش با کتابهای دیگری که در آن زمان وجود داشته و بخصوص کتابهای مذهبی آن زمان مقایسه کنیم، در این مقایسه لازم است همه شرایط و امکانات از قبیل میزان ارتباط شبه جزیره عربستان با سایر نقاط، تعداد آدمهای با سواد که در آن هنگام در مکه زندگی می‌کردند و ... را در نظر گرفت، آن وقت ارزیابی کرد که آیا آنچه در قرآن هست در کتابهای دیگر پیدا می‌شود یا نه؟ و اگر پیدا می‌شود به چه نسبت است؟ و آیا آن مطالبی که مشابه سایر کتابها است شکل اقتباس دارد یا آنکه مستقل است و حتی نقش تصحیح اغلاط آن کتابها و روشن کردن تحریفات آنها را ایفا می‌کند؟

نتیجه:

مطالعه پیرامون قرآن، ما را به «اصالتهای سه گانه» این کتاب آشنا می‌کند:

الف- اولین اصالت قرآن، اصالت انتساب است؛ یعنی اینکه بدون شبهه و بدون آنکه نیازی به پیچوئی نسخه‌های قدیمی باشد، روشن است که آنچه امروز به نام قرآن مجید تلاوت می‌شود عین همان کتابی است که آورنده آن حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم به جهان عرضه کرده است.

ب- دومین اصالت قرآن، اصالت مطالب است، به این معنا که معارف قرآن التقاطی و اقتباسی نیست بلکه ابتکاری است تحقیق در این زمینه وظیفه شناخت تحلیلی است.

ج- اصالت سوم، اصالت الهی قرآن است؛ یعنی اینکه معارف از افق ما ورای ذهن و فکر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان افزوده شده است و ایشان صرفاً حامل این وحی و پیام بوده‌اند و این نتیجه‌ای است که از شناخت ریشه‌ای قرآن به دست می‌آید «۱».

ما به خواست خدای سبحان در درسهای آینده در پیرامون مسائل قرآنی مباحثی را مطرح می‌کنیم که این اصالتهای سه گانه روشنتر شود، عمده شناخت تحلیلی (۱) شناخت قرآن، شهید مطهری، ص ۱۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۰۶

و بررسی محتوی قرآن است که در حد توانمان به آن خواهیم پرداخت.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۰۷

سوالات:

- ۱- آیا قرآن برای عرب زبانان بدون مراجعه به اهلش قابل فهم است؟ توضیح دهید.
- ۲- خلاصه‌ای از افکار اخباریون را بیان کرده و آن را نقد و تحلیل کنید.
- ۳- خلاصه‌ای از افکار و عقاید باطنیه (اسماعیلیه) را راجع به ظاهر قرآن بیان کرده و آن را تحلیل کنید.
- ۴- خلاصه‌ای از افکار متصوفه را راجع به ظاهر و باطن قرآن بیان کنید.
- ۵- خلاصه‌ای از افکار و آراء شیعه و معتزله و اشاعره را راجع به درک ظاهر و باطن قرآن بیان کنید.

۶- رهاورد شوم ظاهر گرایی در فهم قرآن برای اشاعره چه بوده است؟ توضیح دهید.

۷- آیا ظاهر و باطن قرآن، با رجوع به اهلش برای بشر قابل درک است یا نه؟

توضیح دهید.

۸- مفاد حدیث ثقلین، آیا تنها حجیت احادیث است یا حجیت ظاهر قرآن و حدیث هر دو؟ چرا؟

۹- در رابطه با ضرورت شناخت قرآن چه می‌دانید؟ بنویسید.

۱۰- پس از توضیح معنای شناخت سندی شناخت تحلیلی را توضیح دهید.

۱۱- مقصود از شناخت ریشه‌ای چیست؟ بیان کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۰۹

درس پنجم قرآن کلام خداست نه قول بشر

اشاره

پس از طی مباحث مقدماتی، در بررسی مسائل قرآنی قبل از هر چیز اثبات این امر که قرآن کلام الهی است نه ساخته و پرداخته فکر بشر، امری ضروری و لازم است؛ زیرا در طول تاریخ از بدو نزول قرآن تا کنون مخالفین قرآن با بیانات گوناگون و توجیهاات بی‌اساس، خواسته‌اند ثابت کنند که قرآن کلام الهی نبوده و اساساً مسئله‌ای به نام وحی و رسالت در میان نبوده و نیست بلکه قرآن ساخته و پرداخته فکر یک بشر است و بخاطر اثر بسزایی که قرآن در روح بشر می‌گذارد، آن را سحر دانسته‌اند نه وحی آسمانی.

در توضیح این مطلب باید بگوییم مخالفین قرآن به چند دسته قابل تقسیمند و هر دسته‌ای در این رابطه با روش خاص به خود سخن گفته‌اند که حاصل سخنان آنها این است که قرآن کلام خدا نیست بلکه از تراوشات مغز یک انسان صاحب نبوغ است و یا از الهامات شیطانی و جن است!! مشرکین و مخالفین پیامبر در صدر اسلام طبق نقل قرآن کریم، آن را سحر و قول بشر معرفی کرده و اساس رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و وحی الهی را منکر شدند. طبق نقل تاریخ مشرکین برای اینکه همنوا و متحد باشند و در مخالفت با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همه یکصدا و یکسان سخن بگویند، نزد شخصی به نام «ولید بن مغیره مخزومی» جمع شده و طرحها و نظراتشان را به او عرضه کردند تا او یکی را پسندیده همگان بر آن متفق شوند، پیشنهاد شاعر، کاهن، و مجنون مورد قبول قرار نگرفت، خود ولید پس

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۱۰

از فکر بسیار، گفت: پیامبر ساحر است و قرآن سحر و کلام بشر است نه وحی آسمانی «۱». قرآن این موضوع را در سوره مدثر از آیه ۱۸ تا ۲۵ به تفصیل نقل کرده است:

إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَىٰ إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ.

یعنی: «او (برای مبارزه با قرآن) اندیشه کرد و مطلب را آماده ساخت، مرگ بر او باد چگونه (برای مبارزه با حق) مطلب را آماده کرد، باز هم مرگ بر او باد چگونه مطلب (و نقشه شیطانی خود را) آماده نمود، سپس نگاهی افکند، بعد چهره در هم کشید و عجولانه دست به کار شد، سپس پشت (به حق) کرد و تکبر ورزید و سرانجام گفت: (این قرآن) چیزی جز یک سحر جالب همچون سحر پیشینیان نیست، این (قرآن) جز سخن انسان نیست».

چنانکه ملاحظه می‌کنید، مشرکین صریحاً قرآن را سحر و کلام بشر می‌دانستند.

دسته دیگر از مخالفین کسانی هستند که ملحد و کافرند و برای نظام هستی آفریدگاری را قائل نیستند (مادیین) اینها اساسا خدا، وحی و رسالت را منکرند نه تنها قرآن را کلام خدا نمی‌دانند بلکه به هیچ کتابی معتقد نبوده و به هیچ پیغمبری اعتقاد ندارند بلکه آنها نبوت و وحی و تکالیف آسمانی و وحی و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ را سیاست دینی و در حقیقت از باب دروغ مصلحت آمیز می‌دانند، می‌گویند: انبیا مردان اصلاح طلبی بودند و مقرراتی برای اصلاح جامعه بشری در شکل دین آوردند و چون مردم اعصار گذشته تاریک و غرق جهالت و خرافه پرست بودند پیامبران نظم دینی را در سایه یک سلسله اعتقادات خرافی از مبدأ و معاد نگهداشته‌اند «۲»، و گرنه، نه از مبدأ خبری است و نه از معاد!! (۱) تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۲۲۹ و سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۸۸.

(۲) قرآن در اسلام، ص ۱۰۸.

درس‌هایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۱۱

دسته سوم از مخالفین (مستشرقین) کسانی هستند که برای جهان هستی خدایی را می‌پذیرند و از روی انصاف برای نظام دینی اسلام ارزشی قائلند و در ادیان و مذاهب به کنجکاوی می‌پردازند ولی به علت غور در مسائل طبیعی می‌خواهند برای هر چیزی حتی وحی و رسالت تفسیر مادی داشته باشند و نتیجه چنین بینشی جز انکار کلام الهی بودن قرآن نخواهد بود، مرحوم علامه طباطبایی (ره) در کتاب شریف «قرآن در اسلام» از زبان این گروه در توجیه و تقریر وحی و نبوت چنین می‌گوید: «پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یک نابغه اجتماعی بوده که برای نجات جامعه انسانی از پرتگاه انحطاط و توحش و استقرارشان در مهد مدنیت و آزادی قیام کرده و به سوی افکار پاک خود که در صورت یک دین جامع و کامل تنظیم کرده بود، دعوت نموده است.

و می‌گویند: وی دارای روحی پاک و همتی بلند بود و در یک محیط تاریک و تیره‌ای زندگی می‌کرد که جز زور گویی و یاهو سرایی و هرج و مرج چیزی در آن حکومت نمی‌کرد و جز خود خواهی و دزدی و غارتگری و هر گونه توحش به چشم نمی‌خورد. او پیوسته از مشاهده این اوضاع ناگوار رنج می‌برد و گاهی که کارد به استخوانش می‌رسید از مردم کناره می‌گرفت و در غاری که در کمر یکی از کوههای تهامه بود، روزی چند خلوت می‌کرد و به آسمان و ستارگان درخشانش و زمین و کوهها و دریا و صحرا و این همه وسائل گرانبهایی که دستگاه آفرینش در اختیار انسان گذاشته است خیره می‌شد و از این همه غفلت و نادانی که دامنگیر انسان شده، افسوس می‌خورد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا حدود چهل سالگی آن درک را داشت و این رنج را می‌برد تا در سن چهل سالگی موفق شد طرحی بریزد که بشر را از آن وضع اسفناک که مظهرش سرگشتگی و لگام گسیختگی و خود خواهی بود، نجات بخشد و آن آیین اسلام بود که راقی‌ترین رژیم مناسب مزاج وقت بود.

درس‌هایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۱۲

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم افکار پاک خود را سخن خدا و وحی الهی فرض می‌کرد که خدای متعال از راه نهاد پاکش با وی به گفتگو پرداخته است و روان پاک و خیرخواه خود را که این افکار از آن تراوش کرده و در قلب آرامش مستقر می‌شد، روح امین و جبرئیل و فرشته وحی نامید و به طور کلی، قوایی را که در جهان طبیعت به سوی خیر و هر گونه خوشبختی دعوت می‌کنند، ملائکه و فرشتگان و قوایی را که به سوی شرّ و هر گونه بدبختی می‌خوانند، شیاطین و جن خواند و وظیفه خود را که به مقتضای ندای وجدان عهده دار قیام و دعوت می‌شد، نبوت و رسالت نام گذاشت «۱».

بررسی:

البته معلوم است کسانی دستگاه وحی و نبوت را این چنین توجیه می‌کنند که به واسطه اشتغال و انس به علوم مادی و طبیعی، همه

چیز جهان هستی را در انحصار قوانین طبیعت دانسته و آخرین ریشه حوادث را نیز همان طبیعت فرض می‌نمایند و از این روی قهرا ادیان آسمانی را نیز پدیده‌های اجتماعی دانسته و با میزانی که از سایر پدیده‌های اجتماعی به دست آمده خواهند سنجد، چنانکه اگر یکی از نوابغ اجتماعی، مانند کوروش و داریوش و اسکندر خود را برانگیخته خدا و کار خود را مأموریت آسمانی و تصمیمات خود را فرمانهای الهی معرفی کند، توجهی جز آنچه درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و رفتار او گفته‌اند نخواهد داشت.

گر چه توجیهاات گروه اخیر که افکار پیامبر به عنوان وحی و روح پاک آن حضرت به عنوان روح امین و جبرئیل و قوای طبیعی جهان طبیعت به عنوان ملائکه و شیاطین و اجنه و ندای وجدان و وظیفه آن حضرت به عنوان رسالت و نبوت معرفی شده است، هر جمله‌اش بحثی جداگانه می‌طلبد و نیاز به بررسی مفصلی دارد، آنچه که برای ما در این درس مهم و مورد نظر است این است که با دقت در نظرات و کلمات هر سه گروه، روشن می‌شود که آنها با داشتن عقاید و روشهای گوناگون در یک جهت (۱) قرآن در اسلام، ص ۱۰۶-۱۰۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۱۳

مشتراکند و آن اینکه نسبت به پیامبر اسلام و آیین او نظر مساعد ندارند، پیامبر را به عنوان یک فرد نابغه و اصلاح طلب که دارای فکری بلند بوده و در مقام استعمار یا نجات قوم خود بر آمده بود می‌دانند و آنچه مسلم است مسئله‌ای به نام نبوت و وحی در میان نبود، قهرا قرآن کریم نیز کلام الهی نخواهد بود بلکه کلام بشر و ساخته فکر خود آن حضرت خواهد بود.

در مقابل گروههای سه گانه فوق، مسلمین معتقدند که قرآن وحی الهی بوده و با همین الفاظ موجود، کلام و سخن خداست که به وسیله امین وحی جبرئیل (که یکی از ملائکه مقرب و از موجودات آسمانی است) به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده شده جبرئیل امین سخن خدا را تدریجا در مدت ۲۳ سال به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسانیده و به موجب آن به آن حضرت مأموریت داده شده که قرآن را با همان الفاظی که به او داده شده برای مردم بخواند و مضامین آنها را به مردم بفهماند و به سوی معارف اعتقادی و مقررات اجتماعی و قوانین مدنی و وظایف فردی که قرآن بیان می‌کند، دعوت نماید.

نام این مأموریت خدایی رسالت و پیامبری است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بی‌آنکه کمترین دخل و تصرفی در مواد دعوت کند و از پیش خود چیزی بر آنها بیفزاید یا بکاهد یا پس و پیش کند، رسالت خود را انجام داده است.

اینکه ما در صدد بررسی همه جانبه سخنان مخالفین نیستیم و یا نمی‌خواهیم جهان ما وراء الطبیعه را ثابت کنیم و یا به اثبات وجود ملائکه و جن و یا مقام نبوت پردازیم (چرا که برای هر یک از آنها مقامی است جداگانه و مباحث در خور خود را می‌طلبند) بلکه تنها در صدد اثبات این جهت هستیم که قرآن کلام خدا و از آن خداوند است که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داده شده و کلام بشر و ساخته و پرداخته فکر پیامبر نیست، بهترین راه برای اثبات مدعا، خود قرآن است که سند نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است؛ زیرا سخنان مخالفین هر چه که بوده در محور قرآن کریم بوده است، پس باید ببینیم آیا این توجیهاات و آن نظرات با قرآن قابل تطبیق هست یا نه؟

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۱۴

با مراجعه به قرآن و آیات مربوطه، می‌توان آیاتی را که در این رابطه در قرآن آمده است به دو دسته تقسیم کرد و هر دسته‌ای با یک بیانی ثابت می‌کند که قرآن کلام الهی است و سخن بشر نیست و اساسا بشر کوچکتر از آن است که بتواند سخنی همانند قرآن بگوید حتی انبیا و اولیا.

ممکن است گفته شود: روشی که شما در پیش گرفته‌اید به اصطلاح مصادره به مطلوب است؛ زیرا همان آیاتی که شما می‌خواهید به آنها استناد کنید، می‌گوییم همانها ساخته فکر بشر است؟

در پاسخ گفته می‌شود که قرآن با استدلال عقلی و برهانی تحدی می‌کند و همه جهانیان را به مبارزه دعوت می‌کند آن هم با روش خاصی که ملاحظه خواهید کرد، لذا با مراجعه به آن آیات برای هر کسی که کمترین انصاف داشته باشد روشن می‌شود که قرآن کلام الهی است و هیچ چیز حتی یک آیه آن از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیست لذا با آن تحدی جهانی که تا کنون احدی نتوانست به مقابله با قرآن بپا خیزد معلوم می‌گردد که قرآن تنها کلام خداست و گرنه دیگران هم می‌بایست بتوانند همانند آن را بیاورند.

دسته اول: آیات تحدی

اشاره

آیات تحدی نیز به نوبه خود به چند قسمت قابل تقسیم است:

الف- تحدی به قرآن.

ب- تحدی به آورنده قرآن.

ج- تحدی به هماهنگی و عدم اختلاف در قرآن.

الف- تحدی به قرآن

بر اساس سخن مخالفین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم افکار پاکی که به ذهنش خطور می‌کرد سخن خدا می‌نامید معنای این سخن این است که این رشته افکار همانند افکار

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۱۵

دیگرش از آن خودش و تراوش مغز او بوده است ولی برای اینکه این افکار پاک و مقدس بود به خدا نسبت داده شد و بالأخره این افکار نسبت طبیعی به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و نسبت تشریفی به خدا دارند؛ یعنی قرآن کلام بشر است نه خدا، در حالی که قرآن کریم تنها کتاب آسمانی است که با صراحت و قاطعیت تمام، اعلام داشته که هیچ کس توان آوردن کتابی همانند آن را ندارند حتی اگر همه آدمیان و جنیان با یکدیگر همکاری کنند قدرت چنین کاری را نخواهند داشت:

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً ﴿۱﴾.

و نه تنها قدرت آوردن کتاب کاملی مثل کل قرآن را ندارند بلکه از آوردن ده سوره مثل آن عاجزند:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲﴾.

و در آیه دیگر، آنان را از آوردن یک سوره یک سطر هم عاجز دانسته و با صراحت اعلام کرده است که:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۳﴾.

آیا این گونه همگان را مورد تحدی قرار دادن و کل جن و انس را به مبارزه طلبیدن و عدم قدرت آنان را بر چنین کاری اعلام داشتن، دلیل بر خدایی بودن قرآن کریم و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نخواهد بود «۴»؟ (۱) سوره هود، آیه ۸۸.

(۲) سوره هود، آیه ۱۳.

(۳) سوره یونس، آیه ۳۸.

(۴) برای توضیح بیشتر به المیزان، ج ۱، ذیل آیه ۲۳ سوره بقره، از ص ۵۶ به بعد مراجعه کنید که مباحث مفیدی دارد.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۱۶

با دقت در این آیات، روشن می‌شود که قرآن کریم در بیان خویش علاوه بر آنکه از نظر عقلی به یک استدلال عقلی و منطقی تکیه کرده است (زیرا تحدی در واقع یک استدلال برهانی عقلی است که با تکیه بر اصول عقلی بویژه اصل: «حکم الأمثال فیما یجوز و فیما لا- یجوز واحد» بیان می‌گردد) از کلیه عوامل تحریک کننده نیز استفاده نموده است؛ زیرا آیات فوق، علاوه بر بعد استدلالی، خود مشتمل بر امور ذیل نیز می‌باشد:

الف- تحدی از اشد به اخف (یعنی از کل قرآن تا یک سوره تحدی نموده است) این نوع سخن گفتن، از جمله عوامل تحریک کننده بشر در همانند خواهی است.

ب- اعلام اینکه حتی اگر تمام جن و انس جمع شوند نمی‌توانند مثل آن را بیاورند.

ج- اگر مخالفین راست می‌گویند همانندش را بیاورند و گرنه بطلان مدعایشان ثابت می‌شود.

د- در مورد قضاوت، گواهانی را از خود دعوت کنید تا قضاوت کنند.

ه- نفی ابدی نمودن به وسیله جمله «و لن تفعلوا» در سوره بقره در آیه بعد که شما هرگز نمی‌توانید مانند قرآن را بیاورید.

جای هیچ گونه شک و تردید نیست که قرآن کریم خود را معجزه دانسته و آورنده آن نیز، آن را به عنوان معجزه‌ای جاوید و برهانی قاطع بر پیامبری خویش بر همه جهانیان و برای همیشه عرضه داشته است و هم اکنون بعد از گذشتن چهارده قرن، این ندای الهی هر صبح و شام به وسیله فرستنده‌های دوست و دشمن به گوش جهانیان می‌رسد و حجت را بر ایشان تمام می‌کند.

از سوی دیگر می‌دانیم که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از نخستین روز اظهار دعوتش با دشمنان سر سخت و کینه توزی مواجه شد که از هیچگونه تلاش و کوشش برای مبارزه با این آیین الهی، کوتاهی نکردند و پس از نوید شدن از تأثیر تهدیدات و تطمیعات، کمر به قتل آن حضرت بستند که با تدبیر الهی، این توطئه نیز با هجرت

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۱۷

شبانه و مخفیانه آن حضرت به سوی مدینه خنثی شد. و بعد از هجرت هم بقیه عمرش را در جنگهای متعدد با مشرکان و همدستان یهودی آنان سپری کرد. و از هنگام رحلت آن حضرت تا امروز نیز همواره منافقین داخلی و دشمنان خارجی در صدد خاموش کردن این نور الهی بوده و هستند و از هیچ کاری در این راه فرو گذار نکرده و نمی‌کنند و اگر آوردن کتابی مانند قرآن کریم، امکان می‌داشت هرگز از آن صرف نظر نمی‌کردند.

در این عصر هم که همه دولتهای بزرگ دنیا، اسلام را بزرگترین دشمن برای سلطه ظالمانه خودشان شناخته و کمر مبارزه جدی با آن را بسته‌اند و همه گونه امکانات مالی، علمی، سیاسی و تبلیغاتی را در اختیار دارند، اگر می‌توانستند اقدام به تهیه یک سطر مشابه یکی از سوره‌های کوچک قرآن می‌کردند و آن را به وسیله رسانه‌های گروهی و وسائل تبلیغاتی خود عرضه می‌داشتند؛ زیرا این، ساده‌ترین و کم هزینه‌ترین و مؤثرترین راه برای مبارزه با اسلام و جلوگیری از گسترش آن است.

بنابراین، هر فرد عاقلی که جویای حقیقت باشد با توجه به این نکات، یقین خواهد کرد که قرآن کریم، کتابی استثنایی و غیر قابل تقلید است و هیچ فرد یا گروهی با هیچ آموزش و تمرینی نمی‌تواند مانند آن را بیاورد؛ یعنی قرآن همه ویژگیهای یک معجزه را داراست، از این روی بهترین دلیل قاطع بر صدق دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حقانیت دین مقدس اسلام می‌باشد.

ب- تحدی به آورنده قرآن «۱»

دسته‌ای از آیات در قرآن کریم است که مردم را به مبارزه می‌طلبد اما از جهت آورنده قرآن؛ یعنی نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم زیرا در آن آیات تکیه بر شخص پیامبر و ویژگیهای او بویژه درس ناخوانده بودنش گردیده است و به مخالفین می‌گوید: اگر (۱) المیزان، ج ۱، ص ۶۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۱۸

این کتاب را محصول تلاشهای فکری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌دانید از شخصی مانند او کتابی چون قرآن بیاورید و یا یک سوره همانند قرآن از شخصی مانند او بیاورید. آیات مربوط به این قسمت عبارتند از:

۱- وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَأْتُوا نَارَ الْآلَتِي ... (۱).

یعنی: «اگر درباره آنچه بر بنده خود (پیامبر) نازل کرده‌ایم شک و تردید دارید (لا اقل) یک سوره همانند قرآن از شخصی همانند پیامبر بیاورید و گواهان خود را غیر از خدا بر این کار دعوت کنید اگر راست می‌گویید، اگر این کار را نکردید- و هرگز نخواهید کرد- از آتشی بترسید...».

این آیه در صورتی دلیل بر مدعای ما خواهد بود که ضمیر در «مثله» به «عبدنا» برگردد نه به «مِمَّا نَزَّلْنَا»؛ زیرا در آن صورت در ردیف آیات مبحث قبل قرار می‌گیرد اما گرچه در ابتدای نظر، هر دو احتمال در ضمیر «مثله» وجود دارد ولی با توجه به کلمه «من» در عبارت «من مثله» و با در نظر گرفتن قانون: «الأقرب يمنع الأبعد» احتمال بازگشت ضمیر به «مِمَّا نَزَّلْنَا» ضعیف می‌گردد.

۲- وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأْتَابَ الْمُضِلُّونَ (۲).

یعنی: «تو هرگز قبل از این کتابی نمی‌خواندی و با دست خود چیزی نمی‌نوشتی تا مبادا کسانی که در صدد ابطال سخنان تو هستند شک و تردید کنند.»

۳- قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيْهِمْ وَلَا أَذْرَأْتُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۳).

یعنی: «بگو ای رسول من! اگر خدا نمی‌خواست هرگز قرآن را بر شما تلاوت نمی‌کردم و شما را به احکام و حقایق آن آگاه نمی‌ساختم، من عمری را از این پیش (۱) سوره بقره، آیه ۲۳-۲۴.

(۲) سوره عنکبوت، آیه ۴۸.

(۳) سوره یونس، آیه ۱۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۱۹

میان شما زیستم آیا عقلمان را به کار نمی‌گیرید.»

بسیار روشن است که آوردن کتابی با این عظمت از نظر محتوا و سطح فصاحت و بلاغت، از شخصی درس ناخوانده؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که در محیطی همچون جزیره العرب رشد یافته، بدون شک جز با استمداد از خدای جهان امکان پذیر نیست و با اندک توجهی به محیط عربستان آن روز و شرایط و ویژگیهای خاص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از یک سو و به محتوای غنی و سرشار قرآن و فصاحت و بلاغت آن از سوی دیگر در اعجاز و از سوی خدا بودن قرآن، هیچ شکی باقی نخواهد ماند.

ج- تحدی به هماهنگی و عدم اختلاف در قرآن

در آیه‌ای از قرآن هماهنگی در محتوا و نحوه بیان، به عنوان یکی از ابعاد اعجاز دانسته شده و چنین می‌فرماید:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (۱).

یعنی: «آیا در قرآن نمی‌اندیشند که هرگاه از ناحیه غیر خدا بود هر آینه در آن نا هماهنگی و اختلاف بسیار یافت می‌شد.»

در این آیه شریفه بین دو امر ملازمه قرار داده شده:

۱- آمدن قرآن از سوی غیر خدا.

۲- مشاهده اختلاف بسیار در آن. برای پی بردن به این ملازمه، از یک سو باید ویژگیهای انسان مورد بررسی قرار گیرد و از سوی دیگر باید به ویژگیهای قرآن آگاهی پیدا کرد تا روشن گردد که آیا انسان با ویژگیهای خاص خودش که از او قابل انفکاک نیست، می‌تواند کتابی با این خصوصیات بیاورد بدون آنکه ناهماهنگی در محتوا و در نحوه بیان داشته باشد؟ یا آنکه تا انسان انسان است و از سوی خدا کمک نشده است از آوردن کتابی با این محتوا و با این روش بیان، ناتوان است و بدون شک (۱) سوره نساء، آیه ۸۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۲۰

در آن اختلاف بسیاری پدید خواهد آمد؟

ویژگیهای انسان به اختصار عبارتند از:

۱- تکامل تدریجی در تمام زمینه‌ها از جمله در بعد علمی.

۲- خطا پذیری.

۳- تأثیر پذیری.

۴- تک بعدی و یک سو نگری.

این چهار ویژگی از چیزهایی است که با هر انسانی همراه است؛ زیرا انسان طبق بیان قرآن (۱) از آغاز تولدش هیچگونه آگاهی اکتسابی را ندارد و سپس با مرور زمان هر روز بر آگاهیهای اکتسابی افزوده می‌شود. و از طرفی دیگر خطا پذیری انسان کاملاً محسوس بوده و کلیه مکاتب بشری و الهی آن را قبول دارند، اصولاً وجود مکاتب مختلف، خود گواه روشنی بر خطا پذیری اوست. تأثیر پذیری انسان از عوامل بیرونی و درونی و از پیش داوریهها و چارچوبه فکری خویش نیز امری ملموس و غیر قابل انکار است. و جالب اینکه تأثیرات در بیشتر موارد به صورت نا آگاهانه انجام می‌گیرد، علاوه بر همه اینها انسان موجودی است که اگر به یک موضوع یا یک بعد از یک مسئله توجه کند از سایر موضوعات یا ابعاد غافل می‌ماند و حتی اگر نوعی هم داشته و یا مهارتی کسب کند آن هم در یکی دو بعد بیشتر نخواهد بود.

این ویژگیها از انسان موجودی می‌سازد که در شرایط مختلف و در زمینه‌های گوناگون و در طول چندین سال خواه ناخواه یکسانی و هماهنگی در نحوه سخن را از دست می‌دهد و از نظر محتوا گفتار یا نوشتار نیز دچار تناقض گوئی و ناهماهنگیهای بسیار می‌شود.

ویژگیهای قرآن نیز عبارتند از:

۱- در طی ۲۳ سال نازل شده است. (۱) سوره نحل، آیه ۷۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۲۱

۲- در موضوعات مختلف و در زمینه‌های گوناگون اظهار نظر کرده سخن گفته است.

۳- در شرایط و حالات گوناگونی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عارض شده، نازل گردیده است.

این خصوصیات قرآن، زمینه‌ای را فراهم می‌سازد که اگر انسانی بخواهد چنین کتابی را بنویسد به طور طبیعی دچار ناهماهنگیهای بسیار در شیوه بیان و در محتوا و مطالب می‌گردد.

با مقایسه این دو ویژگی، روشن می‌شود که قرآن کلام بشر و برخاسته از فکر بشر نیست و گرنه ناهماهنگی و اختلاف در آن قطعی بود.

با دقت در این سه قسمت از آیات تحدی معلوم می‌شود که قرآن، معجزه‌ای الهی و از سوی خداست و بشر عاجز از آوردن همانند آن است.

تذکر:

قرآن کریم در زمینه‌های مختلف معجزه است و بررسی همه جانبه جنبه‌های اعجاز قرآن در درسی جداگانه خواهد شد که آن نیز به نوبه خود دلیل دیگری بر کلام الهی بودن قرآن خواهد بود.

دسته دوم: آیات مربوطه به شهادت کتب گذشته و علمای اهل کتاب به ...

آیاتی در قرآن وجود دارد که مدلولشان این است که در کتب انبیای پیشین از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ویژگیهای سخن گفته شده و دانشمندان اهل کتاب از آن آگاهی داشتند و پس از بعثت رسول اکرم، همگان حقانیت دعوت او و کتابش را فهمیده‌اند ولی بعضی حق پوشی کرده و برخی بر صحت آن گواهی داده‌اند.

این آیات که تعداد آنها زیاد است، دارای مضامین مختلف است و در اینجا به ذکر چند نمونه اکتفا می‌شود و شماره بقیه آیات را نیز یاد آور می‌شویم:

۱- وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأُولِينَ أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱). (۱) سوره شعراء، آیه ۱۹۶-۱۹۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۲۲

یعنی: «و ذکر عظمت این قرآن در کتب انبیای پیشین مسطور است، آیا این خود آیت و برهان روشنی بر کافران نیست که علمای بنی اسرائیل از کتب انبیای سلف بر این قرآن آگاهند؟»

۲- قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَّا مَنْ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱).

یعنی: «(ای رسول! باز) به منکران قرآن بگو چه تصور می‌کنید؟ اگر از جانب خدا باشد و شما به آن کافر شوید در صورتی که از بنی اسرائیل شاهدی (چون عبد الله سلام عالمی) بر مثل قرآن گواهی دهد و ایمان آورد و شما تکبر ورزید آری البته خدا مردم ستمکار را هدایت نخواهد کرد.»

۳- الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۲).

یعنی: «اهل کتاب (یهود و نصاری) محمد صلی الله علیه و آله و سلم و حقانیت او را به خوبی می‌شناسند بدانگونه که فرزندان خود را و لکن گروهی از آنان از راه عناد، حق را کتمان می‌کنند در صورتی که به آن علم دارند.»

۴- فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يُقْرُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۳).

یعنی: «پس هر گاه شک و ریبی از آنچه به تو فرستادیم در دل داری از پیشینیان خود، علمای اهل کتاب پیرس که همانا این کتاب از جانب خدای تو آمده و ابدا در حقانیت آن نباید شک در دل راه دهی.»

در این آیه گرچه خطاب به پیامبر است لکن مقصود، مشرکین‌اند و گرنه پیامبر خود شک و ریبی نسبت به وحی و نبوت خود نداشت پس این خطاب از باب: «إِيَّاكَ (۱) سوره احقاف، آیه ۱۰.

(۲) سوره بقره، آیه ۱۴۷.

(۳) سوره یونس، آیه ۹۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۲۳

أعنى و اسمعى يا جاره» است (به تو می‌گویم ولی همسایه تو بشنو).

۵- وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ

اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ «۱».

یعنی: «و چون کتاب آسمانی قرآن از نزد خدا به سوی آنها آمد که تصدیق (تورات) کتاب آنها را می‌کرد و با آنکه پیش از بعثت پیامبر و نزول قرآن آنان خود به ظهور او امید فتح و نصرت داشتند بر آن کسانی که کافر به آمدن پیغمبر آخر الزمان بودند، پس چون آن پیغمبر آمد و شناختند که این همان پیغمبر موعود است به کفر از نعمت وجود او ناسپاسی کردند که خشم خدا بر کافران باد».

از این آیات و آیات دیگری که ذکر نشد از قبیل: سوره انعام، آیه ۲۰ و ۱۱۴ و اعراف، آیه ۱۵۷ و فتح، آیه ۲۹ و اسراء، آیه ۱۰۷ و سبأ، آیه ۶ و رعد، آیه ۳۶ و سوره قصص، آیه ۵۲ و به خوبی استفاده می‌شود که در کتب انبیای سلف، حقانیت رسول خدا و آمدن او با خصوصیات خاصه آمده بود و علما و دانشمندان اهل کتاب، پیامبر را همانند فرزندان ایشان می‌شناختند گرچه عده‌ای کفر ورزیده و نبوت او را نپذیرفتند و در مجموع اینها خود گواه‌اند که قرآن کلام الهی بوده و از سوی او برای حضرت، به عنوان هدایت بشر آمده است.

ضمناً آیات دیگری نیز در قرآن وجود دارد که مدعای ما را تأیید می‌کند از قبیل آیاتی که می‌فرماید: اگر پیامبر به دروغ چیزی را به خدا نسبت دهد، خداوند با قدرت، رگ حیاتش را قطع می‌نماید و احدی نمی‌تواند مانع آن شود «۲»، بنابراین، پس از اثبات نبوت از طریق اعجاز، آنچه می‌گوئید، کلام حق است و از این آیات، عصمت آن حضرت نیز ثابت می‌شود. (۱) سوره بقره، آیه ۸۹.

(۲) سوره الحاقه، آیات ۴۴-۴۷ و احقاف، آیه ۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۲۴

سؤالات:

- ۱- خلاصه‌ای از افکار مشرکین و کفار را راجع به قرآن بیان کنید.
 - ۲- خلاصه‌ای از آراء و نظریات مستشرقین را راجع به قرآن بیان کرده و نقد کنید.
 - ۳- با چه دلیل می‌توانید ثابت کنید که قرآن کلام خداست؟ توضیح دهید.
 - ۴- تحدی را تعریف کرده و اقسام آن را با توضیح کامل بنویسید.
 - ۵- تحدی به قرآن را با توجه به آیات مربوطه توضیح دهید.
 - ۶- تحدی به آورنده قرآن را با آیات مربوط به آن کاملاً توضیح دهید.
 - ۷- تحدی به هماهنگی و عدم اختلاف در قرآن را با توجه به آیه مربوطه و ویژگیهای انسان و قرآن بیان کنید.
 - ۸- گواهی کتب پیشینیان و دانشمندان اهل کتاب را نسبت به قرآن با توجه به آیات مربوطه توضیح دهید.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۲۵

درس ششم اعجاز قرآن

اشاره

چنانکه در درس پیشین به اثبات رسانده‌ایم، قرآن کلام الهی است نه قول بشر؛ زیرا بشر توان آوردن چنین کلماتی را ندارد. در تعقیب همان بحث در این درس در صدد آنیم که برخی از وجوه اعجاز قرآن را بررسی کنیم تا از این راه نیز ثابت کنیم که قرآن تنها کلام الهی است و هیچگاه از فکر بشر نشأت نگرفته است و اساساً بشر قادر بر انجام چنین کاری نیست. مباحث اعجاز باید در

دو قسمت مورد بررسی قرار گیرد:
الف- اعجاز و مباحث مربوط به آن.
ب- اعجاز قرآن و جوانب آن.

الف- اعجاز و مباحث مربوط به آن

اشاره

در رابطه با اعجاز باید چند مطلب مورد بررسی قرار گیرد:

- ۱- معجزه چیست؟
 - ۲- آیا اعجاز یعنی بر هم زدن قانون علیت؟
 - ۳- آیا اعجاز و خرق عادت به منزله تغییر در سنت الهی است؟
 - ۴- آیا معجزه ممکن است؟
 - ۵- آیا معجزات علل طبیعی دارند؟
 - ۶- فرق میان معجزات و سایر خوارق عادات چیست؟
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۲۶
- اینک به طور اختصار این مباحث مورد بررسی قرار می‌گیرد و بقیه مباحث اعجاز به جای خود موکول می‌شود:

۱- معجزه چیست؟

در رابطه با ماهیت و حقیقت اعجاز، سخنان بسیاری گفته شده ولی به اختصار و واضح اینک: اعجاز در لغت عرب به معنای به عجز در آوردن است (البته این اصطلاح متکلمین در علم کلام است و گرنه قرآن از آن تعبیر به «آیت» دارد) و در اصطلاح، کاری است خارق العاده که مدعی مقام نبوت برای اثبات مدعای خود می‌آورد و مردم را به مقابله و معارضه دعوت می‌کند و کسی را توان و یارای انجام چنان کاری نیست.

با دقت در این تعریف، روشن می‌شود که «اعجاز»، دارای شرایط و قیود ذیل است:

الف- کاری است خارق العاده و گرنه کارهای طبیعی هر چند بزرگ بوده و از توان بشر خارج باشد همانند حرکت خورشید و ماه، معجزه نیست.

ب- کاری است توأم با دعوی نبوت؛ یعنی آورنده آن، آن را به عنوان یک سند زنده برای صدق گفتار خود در دعوی رسالت از طرف خدا انجام می‌دهد.

ج- کاری است توأم با تحدی؛ یعنی آورنده معجزه تمام انسانها را به مقابله و معارضه دعوت می‌کند که اگر می‌توانند مانند آن را بیاورند.

د- کاری است خارج از توانائی بشر؛ یعنی معجزه کاری است بکلی خارج از حدود توانایی نوع بشر و هیچکس حتی نوابغ جهان نمی‌توانند به اتکای نیروی انسانی خویش همانند آن را بیاورند.

ه- مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی در کتاب تجرید الاعتقاد خود، قید پنجمی را تحت عنوان «و مطابقه الدعوی» اضافه کرده، مقصود از این قید این است که: کاری که توسط مدعی مقام نبوت انجام می‌گیرد باید مطابق مدعای او باشد مثلاً مدعی نبوت

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۲۷

اگر گفت برای اثبات مدعای خود کور را شفا می‌دهم، باید کور را شفا بخشد، اگر به جای شفا دادن کور وقتی دست بر سر او کشید فرضاً کور نه تنها شفا نگرفته بلکه کر هم بشود، این کار معجزه نخواهد بود، گرچه کاری خارق العاده است و از دست دیگران بر نمی‌آید، می‌گویند مسیلمه کذاب که به دروغ ادعای نبوت داشت وقتی شنید که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از آب چاه کم آبی در دهان مبارک کرده و سپس آن را در آن چاه ریخت و آب چاه زیاد شد، گفت من هم چنین می‌کنم و او وقتی که چنین کرد آب چاه کاملاً خشکید «۱»، تعبیر «و مطابقه الدعوی» در عبارت خواجه، ناظر به همین شرط و نکته است.

۲- آیا اعجاز یعنی بر هم زدن قانون علیت؟

در پاسخ این پرسش و توضیح آن باید بگوییم: ممکن است بعضیها معجزه را کاری بی‌علت بدانند و بگویند: «معجزه یعنی آنچه که بدون علت رخ می‌دهد». این تعریف یقیناً نادرست و باطل است و از ناحیه مادی مسلکان که منکر معجزه‌اند ارائه شده و سرزبانها افتاده است؛ زیرا کسانی که طرفدار معجزه هستند می‌خواهند آن را دلیل بر چیزی بدانند (صدق ادعای نبوت) و حال اینکه اگر معجزه بدون علت رخ داده باشد، دلیل بر هیچ امری نخواهد بود.

وانگهی با انکار اصل علیت دیگر هیچ چیز حتی خدا را نمی‌توان در عالم اثبات کرد. پس اینکه معجزه را بر خلاف قانون علیت و یا استثنائی از آن قانون بدانیم صحیح نیست بلکه اصل علیت یک اصل عقلی و غیر قابل استثنا است لکن باید توجه داشت که معنا و مفهوم اصل علیت این است که هر چیزی علتی دارد اما این سبب نمی‌شود که علل منحصر شود در علل مادی و عادی شناخته شده به وسیله آزمایشهای علمی؛ زیرا بسیاری از علل تا کنون شناخته نشده و ممکن است در آینده (۱) کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۳۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۲۸

شناخته شود به عنوان مثال اگر تا دیروز تنها آتش و خورشید را کانون حرارت می‌دانستیم به این معنا نبود که ممکن نیست در آینده کانونهای دیگری بر آن افزوده شود.

بنابراین، همانطوری که علل عادی منحصر در علل موجود شناخته شده نیست، همچنین علت منحصر در علل عادی نخواهد بود بلکه علل غیر عادی که خارق العاده نام دارد نیز مشمول قانون علیت است و نسبت به آن استثنا نخواهد بود، پس اعجاز بر اساس نظامی فوق طبیعی انجام می‌گیرد، نه بر خلاف قانون علیت؛ زیرا کاری خارق العاده‌ای که به دست نبی از انبیا یا ولیی از اولیای الهی انجام می‌گیرد علت آن همان نفس قدسی آن شخصیت الهی است؛ چون بنا نیست که علت، منحصر در علل مادی و عادی باشد. نتیجه اینکه: اعجاز نه تنها بر خلاف و ناقض قانون علیت نیست بلکه بر اساس اصل علیت و هماهنگی با آن است.

۳- آیا اعجاز و خرق عادت به منزله تغییر در سنت الهی است؟

در توضیح این سؤال می‌گوییم: ممکن است برای بعضیها شبهه‌ای پیش آید که:

سنت الهی بر این جاری شده که هر پدیده‌ای را از راه علت خاصی به وجود بیاورد (سنخیت) و طبق آیات کریمه قرآن، سنتهای الهی، تغییر و تبدیلی نخواهد داشت «۱»، بنابراین، خرق عادت که به منزله تغییر و تبدیل در سنت الهی است به وسیله چنین آیاتی نفی می‌شود؟

در پاسخ گفته می‌شود: این سؤال نظیر سؤال دوم است با این تفاوت که در آنجا صرفاً از راه عقل، استدلال می‌شد و در نتیجه به آیات قرآنی استناد شده است. و پاسخ آن این است که: انحصار اسباب و علل پدیده‌ها در اسباب و علل عادی را یکی از (۱) سوره

اسراء، آیه ۷۷ و سوره احزاب، آیه ۶۲ و سوره فاطر، آیه ۴۳ و سوره فتح، آیه ۲۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۲۹

سنت‌های تغییر ناپذیر الهی شمردن، سخنی است بی‌دلیل و نظیر این است که کسی ادعا کند که منحصر بودن علت حرارت در آتش یکی از سنت‌های تغییر ناپذیر الهی است!!! و در برابر چنین ادعاهایی می‌توان گفت که: تعدد انواع علل برای انواع معلولها و جانشین شدن اسباب و علل غیر عادی برای اسباب و علل عادی، امری است که همیشه در جهان وجود داشته و از این روی باید آن را یکی از سنت‌های الهی به شمار آورد و منحصر شدن اسباب به اسباب عادی را تغییری برای آن تلقی کرد که در آیات کریمه قرآن، نفی شده است.

به هر حال، تفسیر کردن آیاتی که دلالت بر نفی تغییر و تحول در سنت‌های الهی دارد، به صورتی که جانشین ناپذیری اسباب عادی به عنوان یکی از سنت‌های تغییر ناپذیر به حساب آید، تفسیری بی‌دلیل است، بلکه آیات فراوانی که دلالت بر وقوع معجزات و خوارق عادات دارد دلیل محکمی بر عدم صحت این تفسیر می‌باشد، تفسیر صحیح آیات مزبور را باید از کتب تفسیر جستجو کرد و در اینجا به طور اجمال اشاره می‌کنیم که این دسته از آیات شریفه، ناظر به نفی تخلف معلول از علت است نه نفی تعدد علت و جانشین شدن علت غیر عادی نسبت به علت عادی بلکه شاید بتوان گفت که قدر متیقن از مورد این آیات، تأثیر اسباب و علل غیر عادی است.

۴- آیا معجزه ممکن است؟

پاسخ این سؤال تا حدودی از مطالب قبلی روشن شده است؛ یعنی اینکه معجزه ممکن است یا محال؟ بستگی به تعریف معجزه دارد که ما آن را چگونه توجیه نماییم.

اگر بگوییم: معجزه یعنی کاری که بدون علت تحقق یابد و بر خلاف سنت الهی باشد، بدیهی است که چنین کاری محال است و آنهایی هم که معجزه را به کاری بی‌علت تعریف می‌کردند مقصودشان همین بود که اصل اعجاز را انکار نمایند، اما اگر اعجاز را کاری بر خلاف اصل علیت و سنت الهی ندانستیم بلکه صرفاً کاری خارق

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۳۰

العاده دانستیم که علت آن عادی نبوده و احیاناً برای توده مردم ناشناخته است و عامه مردم از آوردن چنان کاری عاجز بودند، قهراً کاری ممکن خواهد بود و گواه صادق ما بر این مدعا وقوع معجزات در طول تاریخ به دست انبیای بزرگ الهی و پذیرش آن در ادیان است.

۵- آیا معجزات علل طبیعی دارند؟

معمولاً تصور می‌کنند معجزه باید یک علت غیر طبیعی داشته باشد؛ یعنی مستقیماً و بدون هیچ واسطه‌ای از عامل ما و رای طبیعی سرچشمه بگیرد، در حالی که چنین نیست، هیچ مانعی ندارد که معجزه دارای یک سلسله علل طبیعی باشد اما با این قید که دسترسی به آن علل طبیعی از عهده بشری که مرتبط به جهان ماورای طبیعت نیست بیرون باشد، درست است که آن علل طبیعی بالأخره منتهی به ماورای طبیعت می‌شود همانطوری که تمام حوادث جهان هستی به آن مبدأ بزرگ باز می‌گردد ولی در اینجا عامل نزدیک همان عامل طبیعی است.

به عبارت دیگر: در مواردی که معجزه دارای عللی طبیعی است علل مزبور حتماً برای بشر عادی، حتی نوابغ دانشمندان، ناشناخته

است و از طریق علوم عادی کسی نمی‌تواند آن را بشناسد، بدیهی است که انجام چنین کاری (اگر چه عللی طبیعی دارد) معجزه محسوب می‌شود و نشانه آن است که انجام دهنده آن با مبدئی در ماورای جهان طبیعت آشنایی دارد و این علم و دانش را از آنجا دریافته است، به عنوان مثال: ممکن است معجزه پیامبری این باشد که در هر ساعتی که بخواهد دعا کند و باران بیاید، البته نزول باران معلول ابرها، آن هم به نوبه خود معلول تابش آفتاب بر سطح اقیانوسها و حرکات ابرها نیز معلول وزش بادهای است و ... اینها همه یک سلسله علل طبیعی و عادی است ولی دسترسی به عوامل ناشناخته‌ای که جنبش ابرها و شرایط ریزش باران را در جو در کنترل اراده کسی در آورد مسلماً جنبه عادی ندارد و از یک رابطه ماورای طبیعی حکایت می‌کند.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۳۱

منظور از ذکر این مثال ساده این است که لزومی ندارد ما اصرار بورزیم معجزات نمی‌توانند علل طبیعی داشته باشند همانطور که روی طرف مقابل آن هم نمی‌توان اصرار ورزید؛ یعنی برای معجزات یک سلسله علل مادی و طبیعی ناشناخته قائل شد؛ زیرا این موضوع گرچه امر ممکن است ولی دلیلی هم بر لزوم آن نسبت به تمام معجزات در دست نداریم. البته باید توجه داشت که معجزه در هر دو صورت دارای یک رشته شرایط مادی و طبیعی است (مانند مکان، زمان و ماده‌ای که معجزه روی آن واقع می‌شود) آری، اگر نام این شرایط را علل طبیعی بگذاریم در این صورت باید تصدیق کنیم که هر معجزه‌ای خالی از علل طبیعی نیست «۱».

۶- فرق میان معجزات و سایر خوارق عادات چیست؟

اشاره

چنانکه در تعریف «معجزه» گفته شده: معجزه کاری است خارق العاده، اینک سؤال این است که کار خارق العاده منحصر در اعجاز نیست و تنها به دست انبیا صادر نمی‌شود بلکه بسیاری هستند که کارهای خارق العاده از آنها صادر می‌شود در حالی که پیامبر نیستند، پس فرق میان معجزات و سایر خوارق عادات چیست؟

در پاسخ این پرسش گفته می‌شود: امور خارق العاده را می‌توان به دو بخش کلی تقسیم کرد: یکی اموری که هر چند اسباب و علل عادی ندارند، اما اسباب غیر عادی آنها کما بیش در اختیار بشر، قرار می‌گیرد و می‌توان با آموزشها و تمرینهای ویژه‌ای به آنها دست یافت مانند کارهای مرتاضان.

بخش دیگر، کارهای خارق العاده‌ای است که تحقق آنها مربوط به اذن خاص الهی است و اختیار آنها به دست افرادی که ارتباط با خدای متعالی ندارند سپرده نمی‌شود و از این روی دارای دو ویژگی اساسی است: اولاً- قابل تعلیم و تعلم نیست، ثانیاً- (۱) رهبران بزرگ و مسئولیتهای بزرگتر، ص ۱۳۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۳۲

تحت تأثیر نیروی قویتر قرار نمی‌گیرد و مغلوب عامل دیگری واقع نمی‌شود، این گونه خوارق عادات، مخصوص بندگان برگزیده خداست و هرگز در دام گمراهان و هوسبازان نمی‌افتد، البته مخصوص انبیا نیست بلکه گاهی سایر اولیای الهی همانند ائمه اطهار علیهم السلام نیز از این کارها برخوردارند، گرچه در اصطلاح به آنها معجزه نمی‌گویند بلکه «کرامت» نامیده می‌شود «۱».

به هر حال، اگر بخواهیم به طور روشن و واضح، فرقه‌های اساسی این دو نوع خوارق عادات را برشمردیم به اختصار چنین است:

الف - معجزه قید و شرط خاصی ندارد:

کارهای خارق العاده‌ای که از مرتاضان و مانند آنها سر می‌زند از جهات مختلفی محدود و دارای قیود و شرایط خاصی است در حالی که معجزات چنین قید و شرطی را ندارند. توضیح اینکه: از آنجا که نیروی انسانی هر چه باشد محدود است، اموری هم که متکی به آن است طبعاً محدود خواهد بود، بنابراین، کارهای خارق العاده‌ای که صرفاً متکی به نیروی انسانی است از هر جهت محدود می‌باشد مثلاً- مرتاضان برای انجام کارهای حیرت انگیز خود به تعلیم و تعلم و تمرین و تربیت نیازمندند و تا این دوران را طی نکنند قادر به انجام کاری نخواهند بود، لذا شما هرگز یک «مرتاض مادر زاد» پیدا نمی‌کنید.

از طرف دیگر این گونه افراد قادر به انجام هر نوع کاری نیستند، بلکه توانایی هر یک محدود به امور معینی می‌باشد لذا برای همه، همان کارهای معین را تکرار می‌کنند. و باز از طرف دیگر، مرتاضان و مانند آنها در هر شرایطی از زمان و مکان و با هر ابزاری قادر به انجام کارهای خود نیستند، غالباً محتاج به ابزار معین و شرایط خاصی از نظر زمان و مکان یا سایر جهات هستند. در حالی که معجزات پیامبران هیچیک از این قیود و شرایط را ندارد و چون متکی به نیروی لا یزال و نامحدود خداست، پیامبر نیازمند به تعلیم و تربیت و تمرین (۱) آموزش عقاید، آقای مصباح یزدی، ج ۱ و ۲، ص ۲۶۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۳۳

خاصی برای انجام معجزات نیست، حتی ممکن است مانند حضرت مسیح علیه السلام در همان گاهواره با سخن گفتن شیرین و جذاب خود اعجاز کند.

از سوی دیگر معجزات پیامبران بر محور موضوعات خاصی دور نمی‌زند، لذا کرارا اتفاق افتاده که افراد حقیقتجو (نه لجوج و معاند) از پیامبران عصر خود معجزه خاصی می‌خواستند، آنها هم از انجام آن سر باز نمی‌زدند، ولی غیر پیامبران چنین نیستند و نمی‌توانند با هر پیشنهادی موافقت نمایند.

از جهت دیگر: معجزات انبیا علیهم السلام نیازمند به ابزار و شرایط زمانی و مکانی خاصی نبوده است و خلاصه هیچگونه از آن محدودیتها و قیود و شرایط خاصی که در کارهای خارق العاده دیگران وجود دارد در معجزات آنها نیست «۱».

ب - خوارق عادات قدرت تحدی نداشته و قابل معارضه است:

مرتاضان و مانند آنها در کارهای خارق العاده خود جرئت تحدی و معارض طلبیدن را ندارند؛ زیرا ممکن است دیگری نیز همانند آن یا بهتر از آن را بیاورد؛ زیرا قدرت او صرفاً یک قدرت انسانی است و مانند آن بسیارند، ولی معجزات انبیا قابل معارضه نیست چون متکی به یک قدرت لا یزال و نامحدود است، لذا معجزات انبیا همراه با تحدی، انجام می‌گیرد و این جرئت را دارند که به همه جهانیان خطاب کنند اگر می‌توانید مثل آن را بیاورید.

ج - خوارق عادات بشری تاب مقاومت در برابر معجزات را ندارند:

یعنی هنگامی که با آنها در یک میدان وارد شود شکست می‌خورد، چنانکه سحره فرعون در برابر موسای کلیم علیه السلام شکست خورده و به عجز خود اعتراف نموده و به او ایمان آوردند، اما معجزه چون متکی به قدرت لا- یزال الهی است غیر قابل شکست است.

د- امتیاز اساسی بین انبیا و مرتاضان و ساحران و ...:

راه دیگری که می‌توان بدان وسیله، معجزات را از سایر خوارق عادات بشری شناخت، مطالعه در وضع (۱) رهبران بزرگ و مسئولیتهای بزرگتر، ص ۱۴۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۳۴
کردار و صفات آورندگان آنهاست.

کسی که دست به کارهای خارق عادت می‌ماند اعمال مرتاضان و ساحران و کاهنان می‌زند مسلماً دارای یک هدف عالی و روحیه و صفات ممتاز نیست؛ زیرا این گونه کارها را معمولاً برای یکی از چند منظور ذیل انجام می‌دهند:

الف- سرگرمی و کسب درآمد از این راه.

ب- اغفال مردم ساده لوح.

ج- کسب شهرت و مانند آن.

اینکه می‌گوییم انجام این گونه کارها حتماً برای یکی از مقاصد فوق است به این دلیل است که این کارها از قبیل کارهای مفید علمی و تربیتی، تولیدی، صنعتی و خلاصه کارهای مثبت نیست که کسی بخاطر یک هدف عالی مانند خدمت به اجتماع دنبال آن برود.

بنابراین، مرتاضی که عمر خود را صرف فرا گرفتن و تمرین چنین کارهایی می‌کند مسلم از یک روح عالی و صفات برجسته و ممتاز برخوردار نخواهد بود، لذا دیده می‌شود که همواره افراد کم‌مایه، بیسواد و ضعیف گرد این گونه کارهای می‌گردند، هرگز شنیده نشده که یک دانشمند بزرگ و یا یک فیلسوف متفکری، دنبال این گونه کارها باشد.

مطالعه در سوابق زندگی این گونه اشخاص و چگونگی بهره‌برداری از کارهای خوارق عادت می‌دهند، با در نظر گرفتن طرز اخلاق و رفتار آنها در اجتماع، می‌تواند راهنمای خوبی برای پی بردن به وضع آنها باشد و هدف اصلی و نهایی آنها را روشن سازد.

تفاوت اساسی انبیا و معجزاتشان با این گونه اشخاص و کارهایشان خیلی واضح است، انبیا دارای هدف عالی تربیتی بوده‌اند و معجزاتی که می‌آوردند به همین منظور یعنی برای راهنمایی و هدایت نوع بشر و اجرای برنامه‌های اصلاحی بوده و هیچگونه قصد اغفال و سوء استفاده و کسب شهرت و امثال آن را نداشته‌اند.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۳۵

این هدف مقدس از لابلای اعمال و چگونگی سلوک آنها با مردم و سوابق زندگی آنها، به خصوص در طرز بهره‌برداری از معجزاتی که انجام می‌دادند کاملاً مشخص می‌شود.

در رابطه با اعجاز مباحث دیگری قابل طرح است لکن چون اساس بحث ما در اعجاز قرآن است به همین مقدار اکتفا می‌کنیم و طالبین به کتبی که در رابطه با معجزات و اثبات رسالت انبیا نوشته شده مراجعه نمایند.

ب- اعجاز قرآن و جوانب آن**اشاره**

از میان معجزات بی‌شمار و خارق عادت می‌شمارد که از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صادر شده تنها قرآن سند زنده و حقایق

آن حضرت معرفی می‌شود، همه می‌گویند: کتابی است فوق افکار بشر، کسی نتوانسته تا کنون کتابی همانند آن را بیاورد، این کتاب یک معجزه بزرگ آسمانی است.

علت اینکه قرآن را به عنوان سند زنده حقانیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و معجزه بزرگ او از میان تمام معجزاتش انتخاب کرده‌اند این است که:

اولا- قرآن معجزه‌ای است گویا:

زیرا پیامبران پیشین می‌بایست همراه معجزات خود باشند و برای اثبات اعجاز آنها مخالفان را دعوت به مقابله به مثل کنند که در حقیقت معجزات آنها خود زبان نداشت و گفتار پیامبران آن را تکمیل می‌کرد، این گفته در مورد معجزات دیگر پیامبر اسلام غیر از قرآن نیز صادق است، ولی قرآن یک معجزه گویاست نیازی به معرفی ندارد، خودش به سوی خود دعوت می‌کند، مخالفان را به مبارزه می‌خواند، محکوم می‌سازد و از میدان مبارزه پیروز بیرون می‌آید، لذا پس از وفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم همانند زمان حیات او به دعوت خود ادامه می‌دهد، هم دین است و هم معجزه برای اثبات آن، هم قانون است و هم سند صحت آن.

ثانیا- قرآن معجزه‌ای جاودانی و جهانی است:

زیرا مرز «زمان و مکان» را در هم شکسته و ما فوق زمان و مکان قرار گرفته است، بخاطر اینکه معجزات پیامبران درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۳۶

گذشته و حتی معجزات غیر قرآنی خود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم روی نوار معینی از زمان و در نقطه مشخصی از مکان و در برابر عده خاصی صورت گرفته است؛ یعنی سخن گفتن نوزاد مریم علیه السلام و زنده کردن مردگان و مانند آن در زمان و مکان و در برابر اشخاص معینی بوده و چنانکه می‌دانیم اموری که رنگ زمان و مکان به خود گرفته باشند، به همان نسبت که از آنها دورتر شویم، حقیقت آنها کم رنگتر جلوه می‌کند و کهنه می‌گردد، این از خواص حوادث زمانی است. ولی قرآن بستگی به زمان و مکان ندارد، همچنان به همان قیافه‌ای که در هزار و چهارصد سال قبل در محیط تاریک حجاز تجلی کرد، امروز بر ما تجلی می‌کند، بلکه گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش به ما امکاناتی داده که بتوانیم استفاده بیشتری از آن نسبت به مردم اعصار گذشته بنماییم، پیداست که هر چه رنگ زمان و مکان به خود نگیرد تا ابد و در سراسر جهان پیش خواهد رفت. و بدیهی است یک دین جهانی و جاودانی باید یک سند حقانیت جهانی و جاودانی هم در اختیار داشته باشد.

و ثالثا- قرآن معجزه‌ای روحانی است:

بخاطر اینکه امور خارق العاده‌ای که از پیامبران خدا قبل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان گواه صدق گفتار آنها دیده شده، همه جنبه جسمانی داشته است، شفای بیماران غیر قابل علاج، زنده کردن مردگان، سخن گفتن کودک نوزاد در گهواره و ... همه جنبه جسمی دارند یعنی چشم و گوش انسان را تسخیر می‌کنند، ولی الفاظ قرآن که از همین حروف و کلمات معمولی ترکیب یافته آنچنان معانی بزرگ در بر دارد که در اعماق دل و جان انسان نفوذ می‌کند، روح او را مملو از اعجاب و تحسین می‌سازد و افکار و عقول را در برابر خود وادار به تعظیم می‌کند، معجزه‌ای است که تنها با مغزها و اندیشه‌ها و ارواح انسانها سر و کار دارد، برتری چنین معجزه‌ای بر معجزات جسمانی احتیاج به توضیح ندارد «۱». (۱) تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۸۳-۸۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۳۷

وجوه اعجاز قرآن

اشاره

از یک نظر می‌توان اعجاز قرآن را به دو جنبه لفظی و معنوی تقسیم کرد، اعجاز لفظی یعنی جنبه هنر و زیبایی آن و اعجاز معنوی، جنبه فکری و علمی آن است؛ زیرا مقوله هنر و زیبایی غیر از مقوله علم و تفکر است، زیبایی مربوط به فن است ولی علم مربوط به کشف، علم یعنی آنچه که حقیقتی را برای انسان کشف می‌کند ولی زیبایی و جمال یعنی چیزی که یک موضوع جمیل و زیبایی را به وجود می‌آورد.

قرآن به اتفاق نظر هر کس که سخن شناس است و اندکی با زبان قرآن آشنایی دارد، حتی فرنگیها که با زبان عربی آشنایی پیدا کرده‌اند، تصدیق کرده‌اند که از جنبه فصاحت و بلاغت و زیبایی سخن بی‌نظیر است، چرا که قرآن از سبک مخصوصی برخوردار است، نه نثر است و نه شعر، در صورتی که همه سخنها یا نثر است و یا شعر، «اما شعر نیست» به دلیل اینکه وزن و قافیه که در شعر کهن از پایه‌های اصیل شعر محسوب می‌شد ندارد، و علاوه بر وزن و قافیه، از رکن دیگر شعر که تخیل است هیچ استفاده نکرده بلکه مطالب را بدون هیچگونه تخیل بیان نموده است.

مراد از تخیلات همان تشبیهات مبالغه آمیزی است که در اشعار آورده می‌شود تا آنجا که گفته شده «أحسن الشعر أكذبه» یعنی بهترین شعرها دروغترین آنهاست؛ چون هر چه دروغتر باشد قشنگ‌تر می‌شود مثل شعر این شاعر:

یا رب چه چشمه‌ای است محبت که من از آن * یک قطره آب خوردم و دریا گریستم
طوفان نوح زنده شد از آب چشم من * با آنکه در غمت به مدارا گریستم چنانکه ملاحظه می‌کنید این شعر، به همان نسبت که دروغ است شیرین است، قرآن اساساً خود مسائل معنوی را در نهایت روانی و با جذابیت خاصی طرح می‌نماید و نیازی به تشبیهات دروغ ندارد.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۳۸

«و اما نثر نیست» به جهت اینکه هیچ نثری آهنگ بردار نیست و قرآن عجیب آهنگین است، آیا تا کنون دیده‌اید که یک کتاب دینی یا غیر دینی را بتوان با آهنگهای مختلف خواند؟ تنها کتابی که می‌توان آن را با آهنگ قرائت کرد قرآن است، آیات مختلف قرآن آهنگهای مختلف می‌پذیرد؛ یعنی آهنگهای مختلف متناسب با معانی آیات است مثلاً اگر تخویف بکند آهنگی می‌پذیرد که دل را تکان داده و بترساند، و آیات تشویقی آهنگی می‌پذیرد که آرامش ببخشد.

به هر حال، قرآن کریم از جهات مختلف و از جنبه‌های گوناگون معجزه است که در رابطه با اعجاز قرآن و جهات مختلف آن کتابهای بسیار نوشته شده و هر مؤلفی در تألیفش (که بعضیها تماماً در رابطه با اعجاز قرآن است و بعضی دیگر بخشی از مباحث آن کتاب به اعجاز قرآن اختصاص یافته است) تا جایی که امکان بحث اعجاز بود در آن رابطه بحث کرده است، در عین اینکه کتب بی‌شماری در این رابطه تألیف شده، هنوز تمام جنبه‌های اعجاز قرآن بررسی نشده است.

و به تعبیر دیگر: حق قرآن در این راستا (همانند بقیه ابعاد آن) ادا نشده است، و یقیناً ما نیز در این نوشتار که در حد یک درس است نخواهیم توانست حق این مهم را ادا کنیم ولی از باب اینکه:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

به گوشه‌ای از جنبه‌های اعجاز اشاره می‌کنیم «۱».

بعضی از جنبه‌های اعجاز قرآن در درس پیشین مورد بررسی قرار گرفت از قبیل: (۱) برای آگاهی بیشتر به جنبه‌های اعجاز قرآن به این کتابها مراجعه کنید: المیزان، ج ۱ تفسیر نمونه، ج ۱، و البیان، آیت الله خویی، و معجزه بزرگ، محمد ابو زهره، ترجمه محمود ذبیحی، و معارف اسلامی ۲، و وحی و نبوت و آشنایی با قرآن، شهید مطهری، و اعجاز القرآن، رافعی، و اسرار البلاغه و دلائل

الاعجاز، عبد القاهر جرجانی، و رهبران بزرگ و مسئولیتهای بزرگتر، آقای مکارم شیرازی، و شناخت قرآن، دزفولی و آموزش عقاید، آقای مصباح یزدی، درس سی و دوم، و التمهید فی علوم القرآن، محمد هادی معرفت، ج ۴، و اتقان، سیوطی، ج ۲، ص ۱۴۸.

و برهان، زرکشی، ج ۲، و بحار، ج ۱۷، ص ۱۵۹-۲۲۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۳۹

تحدی به مثل، تحدی به آورنده آن، تحدی از جهت هماهنگی و عدم اختلاف و ... و به جنبه‌های دیگر آن به اختصار در این درس خواهیم پرداخت و آنها عبارتند از:
الف- اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت.

ب- اعجاز قرآن از نظر علو معنا و محتوا.

ج- اعجاز قرآن از نظر جاذبه و دلربایی.

د- اعجاز قرآن از نظر اخبار به غیب.

ه- اعجاز قرآن از نظر وسعت معارف.

الف- اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت

اشاره

قرآن به زبان عربی نازل شده است و مانند سایر گفتارهای عربی یا غیر عربی دیگر، از کلمات و کلمات آن نیز از حروف معین و مشخصی ساخته شده است که در اختیار بشر قرار دارد، ولی چگونه است که بشر نمی‌تواند مانند آن را بیاورد، همانند یک گیاه که مواد ترکیبی و فرمول ترکیب آن مشخص شده است ولی بشر نمی‌تواند از ترکیب همان مواد با همان فرمول معین گیاه زنده را بسازد.

هندسه کلمات قرآن، بی‌نظیر است نه کسی توانسته کلمات قرآن را بدون آنکه به زیباییهای آن لطمه وارد کند پس و پیش کند و نه کسی توانسته است مانند آن را بیاورد، اسلوب قرآن نه سابقه دارد و نه لاحق؛ یعنی نه قبلا کسی با این سبک سخن گفته است و نه بعدا کسی توانسته است با آن رقابت و یا از آن تقلید کند. قرآن از انسجام و آهنگ ویژه‌ای برخوردار است که در هیچ نثری تا کنون دیده نشده است و هیچ نثری مانند قرآن، پذیرش آهنگهای متناسب با عوالم معنوی را ندارد «۱».

«عبد القاهر جرجانی» مبتکر علوم بلاغت، علم معانی و بیان را برای درک اعجاز قرآن بنا نهاد و به همین منظور دو کتاب «اسرار البلاغه و دلائل الاعجاز» را به نگارش (۱) معارف اسلامی، ۱-۲، ص ۱۶۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۴۰

در آورد.

رافعی در کتاب اعجاز القرآن خود بلاغت قرآن را مورد سنجش قرار داده است، از جمله سخنان او در این رابطه چنین است:
«فصاحت قرآن، فوق فصاحتهاى فنى است که علوم بلاغتی از آن گفتگو می‌کند، حقیقت اعجاز قرآن یکی از اصول لا-ینحل و مطالب مرموز تاریخ است که تا کنون هیچ کس کاملاً به کشف آن موفق نگشته است...».

«در طول روزگار، عقول بشری بر قرآن برتری نیافته و پیوسته آراء و افکار انسانی نسبت به آن پست و ناچیز به شمار می‌آید و این

خود بهترین وجه برای اعجاز آن است».

«یگانه مبین اهمیت اصول بیانی قرآن، همانا دقت نظر در حقیقت معنی و ارتباط آن با سیاق الفاظ دیگر از اشتباه و نظائر آن است ... و نظر در وجوهی که به مناسبت آنها الفاظ انتخاب شده است و همچنین نظر در روابط الفاظ و معانی و حروف و صیغ و تناسب آنها با ویژگیهای صوتی و موقعیت آن در دلالت وضعی و توجه به سیاق کلام و وجه حذف و ایجاز و تکرار و جز اینها که همه آنها به بهترین وجه در قرآن رعایت شده است و بدون هیچگونه تصنع و تکلف چنان است که همه آن در یک قالب ریخته شده است و این نکات به آن درجه‌ای که در قرآن است در بلاغت انسانی پیدا نمی‌شود ...».

«هر کدام از کلمات قرآن، دارای روحی متناسب با حالات ترکیب و با نظم و روش کلام است که در ترکیبات دیگران وجود ندارد و از آن روح جز اعجاز نمی‌توان تعبیر کرد».

«هر گاه عبارات قرآن تبدیل به عبارات دیگر شود، در حکم ترجمه محسوب می‌شود، هر قدر در کلمات فصحا تفحص کنیم، ترکیبی که قابل مقایسه با قرآن باشد یافت نمی‌شود و به خوبی واضح است که از صنع انسانی است و دارای طراوت کلام الهی نیست و در مقایسه با قرآن انحطاط آن معلوم می‌شود»، (پایان کلام رافعی در

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۴۱

اعجاز القرآن).

گواهی دیگران درباره قرآن

نه تنها دانشمندان اسلامی در رابطه با عظمت و اعجاز قرآن سخن گفته‌اند، دیگران نیز در این باره داد سخن داده و قرآن را فوق درک و فکر بشر معرفی کرده و بشر را ناتوان از آوردن مثل آن دانسته‌اند، به عنوان نمونه به سخن بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- ابو العلاء معری (متهم مبارزه با قرآن) می‌گوید: «این سخن در میان همه مردم اعم از مسلمان و غیر مسلمان مورد اتفاق است که کتابی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم آورده است، عقلها را در برابر خود مغلوب ساخت و تا کنون کسی نتوانسته است مانند آن را بیاورد. سبک این کتاب با هیچیک از سبکهای معمول میان عرب اعم از خطابه، رجز، شعر و سجع کاهنان شباهت ندارد. امتیاز و جاذبه این کتاب بقدری است که اگر یک آیه از آن در میان کلمات دیگران قرار گیرد همچون ستاره‌ای فروزان در شب تاریک می‌درخشد» (۱).

۲- ولید بن مغیره مخزومی، مردی که به حسن تدبیر و فکر سائب شهرت داشت و برای حل مشکلات اجتماعی از فکر و تدبیر او در زمان جاهلیت استفاده می‌کردند و به همین جهت او را «ریحانه قریش» می‌نامند، پس از اینکه چند آیه از اول سوره غافر را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنید به محفلی از طایفه بنی مخزوم حاضر شد و چنین گفت:

«به خدا سوگند از محمد صلی الله علیه و آله و سلم سخنی شنیدم که نه شباهت به گفتار انسانها دارد و نه پریان ... «و إن له لحلاوة و إن علیه لطلاوة و إن أعلاه لمثمر و إن أسفله لمغدق و إنّه لیعلوا و لا یعلی علیه» (۲). (۱) تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۹۰ به نقل از قرآن و آخرین پیامبر.

(۲) مجمع البیان، ج ۱۰، سوره مدثر، و سیره ابن هشام، ج ۱ ص ۲۸۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۴۲

یعنی: «گفتار او شیرینی خاصی و زیبایی مخصوصی دارد، بالای آن (همچون شاخه‌های درختان تنومند) پر ثمر و پایین آن (مانند ریشه‌های درختان کهن) پر مایه است، گفتاری است که بر هر چیز پیروز می‌شود و چیزی بر آن پیروز نخواهد شد».

۳- «کارلایل» مورخ و دانشمند معروف انگلیسی درباره قرآن می‌گوید: «اگر یک بار به این کتاب مقدس نظر افکنیم حقایق برجسته و خصائص اسرار وجود، طوری در مضامین جوهری آن پرورش یافته که عظمت و حقیقت قرآن به خوبی از آنها نمایان می‌گردد و این خود مزیت بزرگی است که فقط به قرآن اختصاص یافته و در هیچ کتاب علمی و سیاسی و اقتصادی دیگر دیده نمی‌شود، بلی خواندن برخی از کتابها تأثیرات عمیقی در ذهن می‌گذارد ولی هرگز با تأثیر قرآن قابل مقایسه نیست، از این جهت بایستی گفت: مزایای اولیه قرآن و ارکان اساسی آن مربوط به حقیقت و احساسات پاک و عناوین برجسته مسائل و مضامین مهم آن است که هیچگونه شک و تردید در آنها راه نیافته و پایان تمام فضائلی را که موجد تکامل و سعادت بشری است در بر داشته و آنها را به خوبی نشان می‌دهد» (۱).

۴- «جان دیون پورت» مؤلف کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن» (۲)، می‌نویسد: «قرآن به اندازه‌ای از نقائص مبرا و منزّه است که نیازمند کوچکترین تصحیح و اصلاحی نیست و ممکن است از اول تا به آخر آن خوانده شود بدون اینکه انسان کمترین ناراحتی از آن احساس کند».

و باز او می‌نویسد: «و همه این معنا را قبول دارند که قرآن با بلیغ ترین و فصیح ترین لسان و به لهجه قبیله قریش که نجیب ترین و مؤدب ترین عربها هستند نازل شده است ... و مملو از درخشنده ترین اشکال و محکمترین تشبیهات است ...» (۳). (۱) تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۹۱ به نقل از مقدمه کتاب سازمانهای تمدن امپراطوری اسلام.

(۲) ص ۱۱۱.

(۳) همان مدرک صفحه ۹۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۴۳

۵- «گوته» شاعر و دانشمند آلمانی می‌گوید: «قرآن اثری است که به واسطه سنگینی عبارت آن خواننده در بادی امر رمیده می‌شود و سپس مفتون جاذبه آن می‌گردد و بالأخره بی‌اختیار مجذوب زیباییهای متعدد آن می‌شود» (۱).

و در جای دیگر می‌گوید: «سالیان درازی کشیشان از خدا بی‌خبر ما را از پی بردن به حقایق قرآن مقدس و عظمت آورنده آن محمد صلی الله علیه و آله و سلم دور نگاه داشته‌اند؛ اما هر قدر که ما قدم در جاده علم و دانش گذارده باشیم، پرده‌های جهل و تعصب نابجا از بین می‌رود و به زودی این کتاب توصیف ناپذیر (قرآن) عالم را به خود جلب نموده و تأثیر عمیقی در علم و دانش جهان کرده، عاقبت محور افکار مردم جهان می‌گردد».

و هم او می‌گوید: «ما در ابتدا از قرآن روگردان بودیم اما طولی نکشید که این کتاب توجه ما را به خود جلب نمود و ما را دچار حیرت ساخت تا آنجا که در برابر اصول و قوانین علمی و بزرگ آن سر تسلیم فرود آوردیم».

۶- «ویل دورانت» مورخ معروف می‌گوید: «قرآن در مسلمانان آنچنان عزت نفس و عدالت و تقوایی به وجود آورده که در هیچ یک از مناطق جهان ... شبیه و نظیر نداشته است».

سخنانی که دانشمندان غیر مسلمان در رابطه با قرآن گفته‌اند بسیار است و ما را یارای نقل همه آنها نیست در این مختصر به همین چند فراز بسنده می‌کنیم.

آیا کسی به معارضه با قرآن برخاسته است؟

تاریخ به خوبی نشان می‌دهد که اعراب اصیل و خالص زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از نظر سخن سرایی و نکته سنجی و ریزه کاریهای ادبی به جایی رسیده بودند که بی‌سابقه بود، به طوری که نسلهای بعد هم نتوانسته‌اند قدم در جای قدم آنها بگذارند

(۱) از کتاب عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۴۴

و می‌توان گفت در فصاحت و بلاغت و محسنات کلام، به آخرین درجات کمال رسیده بودند.

قرآن کریم در این یگانه صفت که عرب جاهلی به آن می‌نازید با آنها به معارضه برخاست و غرور آنها را تحریک کرد تا آن حد که درهم ریختن اساس عقاید دینی آنها را منوط به آن کرد که آنان قدرت آوردن مثل قرآن را ندارند ولی قریش و سایر اعراب در برابر دعوت قرآن به معارضه:

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عِبَادِنَا فَآتُوا بِسُورَةٍ مِّمَّنْهُ ... «۱»، پاسخی جز عجز و ناتوانی نداشتند لذا میدان را خالی کرده و پا به فرار نهادند چنانکه قرآن کریم نقل می‌کند:

أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشَوْنَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ «۲».

یعنی: «آنها دل‌های خود را از قرآن بر می‌گرداندند تا از آن خود را پنهان دارند، بدانید آنگاه که آنها سر در جامه فرو می‌برند، خدا می‌داند آن را پنهان می‌دارند و آن را که آشکار می‌سازند».

تا جایی که تاریخ نشان می‌دهد کمتر افرادی حاضر به معارضه با قرآن شدند و آنهایی هم که به معارضه با قرآن برخاسته‌اند عرض خود بردند و زحمت مسلمین را روا داشتند. در تاریخ نام بعضیها که احتمالاً یا یقیناً به معارضه با قرآن برخاسته بودند، برده شده که آنها پس از اقدام به این کار، بعضیها به عجز خود اعتراف نموده و بعضی دیگر نیز کلماتی را که حقا مایه رسوایی خودشان بود سر هم کرده و به عنوان همانند قرآن عرضه نمودند که هر انسان صاحب فنی می‌داند آن جملات جز اینکه ماهیت گوینده آنها را روشن سازد چیز دیگری را نشان نمی‌دهد: (۱) سوره بقره، آیه ۲۳.

(۲) سوره هود، آیه ۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۴۵

الف- در تاریخ نام عبد الله بن مقفع، ابو شاکر دیصانی، عبد الکریم بن ابی العوجا و عبد الملک بصری و متبئی احمد بن حسین کوفی و ابو العلاء معری و مسیلمه کذاب و ... «۱» را برده‌اند که اینها در مقام معارضه با قرآن بر آمده بودند که احياناً ممکن است این نسبت به بعضیها صحیح نباشد، به هر حال، گفته شد که چهار نفر اول (عبد الله بن مقفع، ابو شاکر دیصانی، عبد الکریم بن ابی العوجا و عبد الملک بصری) که از مادین عرب بودند سالی در مسجد الحرام گرد آمده و در مورد حج و اسلام و پیامبر، سخن می‌گفتند و ناراحتی خود را در نیرومندی اسلام و مسلمانان بازگو می‌کردند، سپس به اتفاق آرا تصمیم گرفتند با قرآن که اساس و محور اسلام است، معارضه کنند، هر یک از آنها تعهد نمودند که تا یک سال، ربع قرآن را مورد نقض قرار دهند، سال دیگر که در موسم حج به همدیگر رسیدند و از عملکرد همدیگر جويا شدند هر کدام آیه‌ای را ذکر کردند که آنها را به حیرت انداخته بود و به زانو در آورده و آنها را از معارضه با قرآن منصرف کرده بود: ابن ابی العوجا گفت آیه:

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا «۲»، مرا به حیرت انداخته است.

دیگری آیه: يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا ... «۳» را خواند و گفت: این آیه مرا متحیر ساخته و به خود مشغول کرده است.

سومی گفت: آیه يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي «۴» چنان مرا متحیر کرده که به آیه دیگر نرسیده‌ام.

چهارمی اظهار داشت من در آیه: فَلَمَّا اسْتَيْسَأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا «۵» متحیر (۱) التمهید فی علوم القرآن، ج ۴ از ص ۲۲۷ - ۲۴۹ را ملاحظه نمایید.

(۲) سوره انبیاء، آیه ۲۲.

(۳) سوره حج، آیه ۷۳.

(۴) سوره هود، آیه ۴۴.

(۵) سوره یوسف، آیه ۸۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۴۶

مانده‌ام، بلاغت توأم با ایجاز این آیه مرا چنان در تفکر فرو برد که به دیگر آیات نپرداخته‌ام در این هنگام که آنان به عجز و ناتوانی خود اعتراف می‌کردند امام صادق علیه السّلام از کنار آنها عبور می‌کرد این آیه را تلاوت کرد: قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا يُؤْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً «۱».

ب- مسیلمه کذاب از مردم «یمامه» نیز به معارضه با قرآن برخاسته و به اصطلاح آیاتی را آورده است که انسان از نقل آنها شرم دارد، در عین حال بد نیست چند جمله از آنها را که زندگی کمتری دارد در اینجا بیاوریم:

۱- در برابر سوره «الذاریات»، این جمله‌ها را آورده است:

«والمبذرات بذرا و الحاصدات حصدا! و الذاریات قمحا! و الطّاحنات طحنا! و العاجنات عجنا! و الخابزات خبزا! و الثّارذات ثردا! و اللاقمات لقمنا! إهالة و سمننا! «۲».

یعنی: «قسم به دهقانان و کشاورزان! قسم به درو کنندگان! قسم به جدا کنندگان گندم از کاه! قسم به خمیر کنندگان! قسم به پخت کنندگان نان! قسم به ترید کنندگان! قسم به افرادی که لقمه‌های چرب و نرم بر می‌دارند!!».

۲- «یا ضفدع بنت ضفدعین! نقی ما تنقین! نصفک فی الماء و نصفک فی الطّین! لا الماء تکدّین و لا الشّارب تمنعین!» «۳».

یعنی: «ای قورباغه دختر قورباغه! آنچه می‌خواهی صدا کن! نیمی از تو در آب و نیم دیگر در گل است! نه آب را گل آلود می‌کنی و نه کسی را از خوردن آب جلو گیری می‌نمایی!!».

و عباراتی هم در میزان و التمهید فی علوم القرآن، نقل شده که نیازی به ذکر این (۱) سوره اسراء، آیه ۸۸ برای آگاهی بیشتر به این داستان، رجوع کنید به احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۴۲ و بحار، ج ۱۷، ص ۲۱۳ و التمهید، ج ۴، ص ۲۴۰.

(۲) اعجاز القرآن، رافعی.

(۳) قرآن و آخرین پیامبر، و تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۸۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۴۷

اضافات نیست «۱».

با مراجعه به تاریخ و روشن شدن این جهت که در طول تاریخ، تعداد افرادی که به معارضه با قرآن برخاسته‌اند به عدد انگشتان نمی‌رسد، معلوم می‌شود که مخالفین با همه عنادی که به اسلام داشتند، قادر بر آوردن مثل قرآن نبودند و گرنه اقدام می‌کردند؛ زیرا این کار آسانترین و کم هزینه‌ترین کار برای مبارزه با اسلام است. در قرون اخیر نیز استعمارگران غرب برای تضعیف مقام قرآن تلاشها کرده‌اند و می‌کنند و مدعیان دروغین پیروی حضرت مسیح علیه السّلام برای پایین آوردن عظمت اسلام در هر سال و هر ماه اموال گزافی خرج می‌کنند، سیاستبازان و گردانندگان سیاست جهان، قرنهایست که برای زیر سلطه در آوردن کشورهای اسلامی و چپاول ثروت آنها به طور آشکار و نهان با قرآن مبارزه می‌کنند، ولی هیچگاه به خود اجازه نداده‌اند که هیأتی از سخنوران جهان را تشکیل دهند که بتوانند به ندای تحدی قرآن پاسخ دهند و یا لا اقل یک سوره مثل قرآن را بیاورند و به جهانیان عرضه نمایند، با اینکه این کار اگر برای بشر میسر بود برای آنها سهلترین و کم‌خرج‌ترین کارها بود؛ زیرا این کار به مراتب از ایجاد ادیان مصنوعی از قبیل، بهاییگری، بایبگری و قادیانگیری آسانتر است.

اعجاز قرآن به گونه‌ای است که حتی کلام پیامبر و امیر المؤمنین علیهما السّلام که سر آمد فصحا و بلغاء بودند همانند آن نخواهد

بود.

ب- اعجاز قرآن از نظر علوم معنا و محتوا

بررسی محتوای قرآن و فهم آن به گستردگی همه جهان است:

وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ «۲». (۱) المیزان، ج ۱، ص ۶۷، و التمهید، ج ۴، ص ۲۲۸ به بعد.

(۲) سوره لقمان، آیه ۲۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۴۸

یعنی: «اگر تمامی درخت روی زمین قلم شود و آب دریا به اضافه هفت دریای دیگر مداد کار گردد، باز نگارش کلمات خدا ناتمام بماند، همانا خدا را اقتدار و حکمت است».

با مراجعه به قرآن کریم و آگاهی از معارف بلند آن و احاطه کلی آن بر مسائل در تمام زمینه‌ها با توجه به آورنده آن که یک شخص امی بود و با در نظر گرفتن زمان و مکان نزول آن، معلوم می‌شود که قرآن کلام الهی است و از طاقت بشر گرچه تحصیل کرده و از نوابغ جهان باشد، خارج است، چه رسد به انسان عادی درس نخوانده و پرورش یافته در محیطی آکنده از جهل (زیرا اگر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر نبود و قرآن از طرف خدا برای هدایت بشر بر او نازل نمی‌شد، او فردی عادی و شخصی درس نخوانده از همان مردم قریش بود، یقیناً توان آوردن چنین کتابی را با محتوای این چنین نمی‌داشت).

قرآن حاوی مطالبی در زمینه معارف و الهیات، و مبدأ و معاد، شناخت انسان از بدو خلقت تا مرگ و پس از مرگ، ماورای طبیعت از روح و ملک و جن، فلکیات و زمین و تاریخ و شئون زندگی انبیای گذشته و آنچه که بین آنها و اممشان گذشته بود، و احتجاجات و امثال و حکم و اخلاقیات و حقوق خانواده و حقوق مدنی و سیاسات و نظام اجتماعی و قوانین جنگ و صلح و قضا و قدر و عبادات و معاملات و نکاح و طلاق و میراث و حدود و دیات و قصاص و ... است و تمامی این امور با دلایل قاطع و براهین واضح بررسی و اثبات شده است به گونه‌ای که نه سابقه داشت و نه لاحق و با گذشتن چهارده قرن هنوز خللی در دستورات و قوانین و احکامی که از ناحیه قرآن ارائه شده است وارد نشده و هنوز کسی نتوانسته به معارضه با آنها برخیزد «۱». و بررسی در محور هر یک از این موضوعات نیازمند به تدوین کتابی است. (۱) البیان، ص ۶۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۴۹

مطالبی که قرآن آنها را مطرح کرده و به بحث در پیرامون آنها می‌پردازد به گونه‌ای است که با مباحث معمولی و به آن کیفیتی که در بین دانشمندان رایج است فرق دارد، به عنوان نمونه:

۱- انسان در مکتب قرآن از انسانی که بشر از راه حس می‌شناسد به مراتب گسترده‌تر است، انسانی که بشر از راه حس می‌شناسد در میان دو پرناتز (تولد و مرگ) قرار دارد و قبل و بعد این پرناترها را تاریکی گرفته است و از نظر حس، مجهول است ولی انسان قرآن، این پرناترها را ندارد، و از دو طرف به مبدأ و معاد می‌پیوندد، برنامه‌های وسیع و پهناور قرآن برای سازندگی انسانهاست که هر یک گوشه‌ای از اعتقادات و اخلاق و اعمال بیرون از شمار، انسانیت را فرا گرفته است و به تمام دقائق و جزئیات آن رسیدگی می‌کند.

قرآن به یک معنا کتاب انسان شناسی است اما به گونه‌ای که خدای انسان او را آفریده است و چون کتاب انسان شناسی است، پس کتاب خدا شناسی نیز هست؛ زیرا سرشت روح انسان از خدا و به سوی خداست و اگر انسان خود را بشناسد خدا را شناخته است و تا خود را نشناسد، خدای خود را به درستی نمی‌تواند بشناسد. و از طرف دیگر تنها از طریق شناختن خداست که انسان به واقعیت

حقیقی خود پی می‌برد.

۲- خدای قرآن غیر از آن خدایی است که مردم عصر نزول قرآن به آن معتقد بودند چرا که: قرآن پیوند و ارتباط با خدا را در همه شئون زندگی انسانها جریان می‌دهد، قرآن، خدا را، یک موجود بیگانه با بشر معرفی نمی‌کند که او را صرفاً محرک اول یا واجب الوجودی که فقط او را آفریده است بشناسد.

در منطق قرآن، خداوند در همه صحنه‌های زندگی بشر حاضر است و به او نزدیکتر از رگ گردن اوست، آنان که به او ایمان دارند، دوست دارد، آنان نیز او را

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۵۰

دوست دارند: «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (۱)، خدای قرآن یک مطلوب و محبوب است، مایه دل بستگی بشر است، روح بشر را مشتعل و آماده فداکاری در راه حق می‌سازد، احیانا خواب شب و آسایش روز را از او می‌گیرد؛ زیرا به صورت عالیتین ایده در زندگی او تجلی می‌کند، او دل‌های بشر را به خود جذب می‌کند و به آنها آرامش می‌بخشد:

«أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۲) چقدر فرق است بین این خدا شناسی و آن خدا شناسی عصر نزول قرآن که می‌گفتند: ما به خدای خالق جهان دسترسی نداریم و او نیز از حالات ما آگاهی ندارد، بنابراین، بتها را پرستش می‌کنیم تا در نزد خدای بزرگ شفیع ما باشند و حالات ما را در نزد آن خدای بزرگ مشروحا بیان کنند.

در منطق قرآن تمام موجودات حتی ریگهای بیابان از عمق و ژرفای وجود خود با او سر و کار دارند، او را ثنا و تسبیح می‌گویند، وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ (۳).

به هر حال، در هر مسئله‌ای از مسائل انسانی که به قرآن مراجعه می‌کنیم می‌بینیم قرآن آن را در سطح عالیتری از آنچه که در بین دانشمندان مطرح است، مطرح و بررسی کرده است و حتی اگر دانشمندی سخن درستی داشته باشد اغلب آن سخن نشأت گرفته از تعلیمات قرآن است.

ج- اعجاز قرآن از نظر جاذبه و دلربایی

قرآن، علاوه بر فصاحت و بلاغت و زیبایی در چینش الفاظ و ترکیب کلمات و تنظیم جملات، از جذابیت خاصی نیز برخوردار است که هر شنونده‌ای که دارای وجدان بیدار است، هنگامی که قرآن به سمعش می‌رسد و یا آن را مطالعه می‌کند می‌فهمد که این سخنان جاذبه فوق العاده‌ای دارد، سخنانی است که از ناحیه خدای بزرگ خطاب به انسانها صادر شده است، همین خود علتی است که بشر از ساختن (۱) سوره مائده، آیه ۵۴.

(۲) سوره رعد، آیه ۲۸.

(۳) سوره اسراء، آیه ۴۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۵۱

و پرداختن مانند آن عاجز مانده است؛ زیرا اگر قرآن ساخته و پرداخته بشر باشد و به خدا منتسب شود، دروغ خواهد بود و دروغ هرگز این همه جاذبه و تأثیر نمی‌تواند داشته باشد.

اینکه کفار، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ساحر (جادوگر) و قرآن را سحر می‌خواندند «۱» این خود (در عین دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و آیین او) یک اعتراف ضمنی بود که از ما ساختن چنین کلامی ساخته نیست و این به خاطر همان جاذبه و دلربایی قرآن بود و به همین خاطر بود که دشمنان عنود و لجوج با شنیدن آیاتی از قرآن کریم تسلیم می‌شدند و به آیین اسلام در می‌آمدند.

و باز به همین جهت بود که وقتی غربا، وارد مکه می‌شدند و می‌خواستند برای طواف به مسجد الحرام بروند، از ناحیه مشرکین مکه توصیه می‌شدند که پنبه در گوششان فرو کنند تا مبادا صدای قرآن پیامبر را بشنوند و مجذوب او گردند!! در همین راستا بود وقتی که دو نفر از قبیله خزرج به نامهای «اسعد بن زراره» و «ذکوان» برای کمک و تنظیم قرارداد نظامی به مکه آمدند و از هم پیمانان خود در جنگ، با قبیله «اوس» کمک خواستند، آنها پاسخ منفی دادند و گفتند: ما خود مبتلا به جنگ داخلی شده‌ایم؛ زیرا شخصی به نام «محمد» در بین ما ادعای پیامبری دارد و خدایان ما را رد کرده و همه را به خدای واحد دعوت می‌کند و عده‌ای از مردم آشکارا و نهان به او ایمان آورده‌اند و فعلا هر روزه بین ما و طرفداران او درگیری وجود دارد، لذا ما را توان کمک شما در جنگ با رقیبتان در مدینه نیست.

وقتی که آن دو نفر خواستند برای طواف خانه خدا به مسجد الحرام بروند، به آنها توصیه کردند که در گوششان پنبه فرو کنند تا مبادا صدای پیامبر را بشنوند؛ زیرا می‌دانستند با شنیدن آوای قرآن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تحت تأثیر قرار می‌گیرند، آنها (۱) و قالوا مهما تأتانا به من آیه لئسحرنا بها فما نحن لك بمؤمنين، (سوره اعراف، آیه ۱۳۲).

فقال الذين كفروا منهم إن هذا إلا سحر مبين، (سوره مائده، آیه ۱۱۰).

و إن يروا آیه يغرضوا و يقولوا سحر مستمر، (سوره قمر، آیه ۲).

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۵۲

می‌گویند: ما طبق سفارش مشرکین مکه در گوشمان پنبه گذاشتیم و وارد مسجد الحرام شدیم، ناگاه در هنگام طواف چشممان به مردی نورانی که قیافه‌ای زیبا و جذاب داشت افتاد و دیدیم که در لب زمزمه‌ای دارد، به خود گفتیم: پنبه از گوش بیرون کنیم، اگر سخنش حق و صحیح بود بپذیریم و اگر باطل می‌گوید که زیر بار نمی‌رویم، وقتی پنبه را از گوش در آورده و به سخن او گوش فرا دادیم دیدیم آهسته آهسته آیات قرآن را می‌خواند، با شنیدن آیات قرآن چنان دلمان نرم شده که سر از پا نشناخته عاشق و شیفته او شدیم، این دو مرد همانهایی هستند که در بازگشت به مدینه، زمینه مهاجرت حضرت را فراهم ساختند و خود از مؤمنین ثابت و پایدار در تاریخ اسلام شدند و در بازگشتشان به مدینه به قبیله خود گفتند که ما در تنظیم قرار داد نظامی موفق نبودیم ولی شخصی را در مکه یافتیم که اگر او را به مدینه بیاوریم او می‌تواند جنگ چندین ساله ما را به پایان برساند و این دشمنیها را به دوستی مبدل سازد و از همینجا زمینه مهاجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به مدینه فراهم ساختند.

به هر حال، گواهی دشمنان اسلام در صدر اسلام به عظمت و جذابیت قرآن همانند سخن ولید بن مغیره مخزومی، بخاطر همین جذابیت و دلربائی قرآن بود؛ زیرا آنان اهل زبان بوده و به تمام جهات، زیبایی قرآن را پی می‌بردند، کم سخن نیست که سر کرده مخالفین با صراحت بگوید که: «من از محمد سخنی شنیدم که نه شباهت به گفتار انسانها دارد و نه پریان ... گفتار او شیرینی خاص و زیبایی مخصوصی دارد، بالای آن (همچون شاخه‌های درختان برومند) پر ثمر و پایین آن (مانند ریشه‌های درختان کهن) پر مایه است، گفتاری است که بر هر چیز برتری داشته و پیروز می‌شود و چیزی بر آن برتری پیدا نکرده و پیروز نخواهد شد» (۱).

انسان وقتی گوش دل به قرآن فرا می‌دهد با جان خود درک می‌کند که خدا از طریق آیات آن، با ما سخن می‌گوید و حلاوت سخن خدا را در روح خود احساس می‌کند، (۱) سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۸۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۵۳

انسان از طریق قرآن خود را در می‌یابد، هستی را معنادار می‌بیند و خود را به ابدیت پیوسته می‌بیند، بر عقده‌های درونی پیروز می‌شود و از اسارت نفس آزاد می‌گردد، وحشت مرگ که انسان به علت هراس از آن تن به ذلت و خواری و تسلیم می‌دهد، از او فرو می‌ریزد و به جای آن، دلش آکنده از ترس عواقب اعمال سوء می‌شود که در زندگانی ابدی دامنگیر او خواهد شد:

اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَفَسَّرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ (۱).

خداوند قرآن را «آیات بینات، نشانه‌های روشن، نور، هدایت، شفا و رحمت» می‌نامد، به همین دلیل است که در دهها آیه امر می‌کند که در قرآن تفکر و تدبر کنید:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا «۲».

علی علیه السلام که پرورش یافته در مکتب قرآن است در خطبه‌ای که متقین را توصیف می‌کند، می‌فرماید:
«یستشرون به دواء دائهم».

یعنی: «اهل تقوا درمان دردهای جانکاه خود را در قرآن جستجو می‌کنند».

هرگز نمی‌توان گفت سخنی که این چنین جاذبه و دلربایی و قدرت تأثیر دارد، راست نیست، بلکه پیامبر آن را برای تأمین موقعیت اجتماعی خود به خدا تهمت بسته است، در همین قرآن، آیاتی به چشم می‌خورد که اگر پیامبر سخنی را پیش خود ساخته و به ما نسبت دهد، رگ حیات او را خواهیم کشید و با قدرت با او برخورد خواهیم کرد:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ، ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ، فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ «۳». (۱) سوره زمر، آیه ۲۳.

(۲) سوره محمد، آیه ۲۴.

(۳) سوره حاقه، آیه ۴۴-۴۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۵۴

به هر حال، هیچ کلامی حتی کلام پیامبر و علی علیه السلام خواه نثر و خواه نظم در جاذبه و دلربایی به پایه قرآن نمی‌رسد و این موضوع بر هیچ اهل فنی پوشیده نیست.

د- اعجاز قرآن از نظر اخبار به غیب «۱»

یکی از وجوه اعجاز قرآن، خبرهای غیبی آن است که نسبت به حوادث گذشته و آینده داده است. منظور از «غیب» در اینجا، امور مخفی و پنهانی است که با وسائل و اسبابی که بشر در اختیار دارد، اطلاع از آنها امکان پذیر نیست و با نیروی اندیشه و فکر و برهان و محاسبات نمی‌توان آن را کشف کرد، در چنین شرایطی خبر دادن از غیب، اعجاز است.
در آیات مختلف قرآنی (خواه مربوط به گذشته و خواه آینده) به اخباری برخورد می‌کنیم که در حین نزول آن آیات، درستی و نادرستی آنها را نمی‌شد معلوم کرد ولی گذشت زمان، صحت و صدق آنها را به ثبوت رسانید و در زمره ادله اعجاز قرآن قرار گرفت.

اینک به بخشی از آیات مربوط به اخبار غیبی که از وقایع گذشته و حوادث آینده خبر داده‌اند می‌پردازیم و آنها عبارتند:

الف- آیات مربوط به سرگذشت انبیای گذشته و امشان و آیات مربوط به حضرت مریم و زندگی او و داستان قوم سبأ و سد مأرب و قصه اسکندر ذو القرنین و امثال اینها که قرآن در بعضی از این موارد پس از نقل داستان، خطاب به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «اینها از خبرهای غیبی است که از طریق وحی به تو اطلاع می‌دهیم و گرنه، نه تو و نه قوم تو از آنها اطلاع نداشتید».

نظیر آیه‌ای که بعد از نقل سرگذشت حضرت نوح می‌گوید: (۱) ر. ک: المیزان، ج ۱، ص ۶۳، و البیان، ص ۶۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۵۵

تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا ... «۱».

و یا پس از نقل داستان حضرت یوسف علیه السلام می‌گوید:

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ «۲».

و پس از نقل داستان و سرگذشت حضرت مریم و اینکه چگونه و چه کسی او را تحت تکفل بگیرد، می‌فرماید:

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿٣﴾.

برای آگاهی به این نوع آیات که از گذشته خبر دادند، به آیات سوره مریم از آیه ۱ تا آیه ۳۴ و آیات سوره کهف از آیه ۸۳ به بعد و آیات سوره سبأ را در رابطه با قوم سبأ و نحوه جان دادن حضرت سلیمان و ... ملاحظه نمایید.

در قرآن کریم از قوم سبأ و سرزمین آنها و ویرانی سد مآرب سخن رفته است، در آن روز احدی اطلاعی از آنها نداشت، و احتمالاً آن را جزء اساطیر می‌پنداشتند تا در سال ۱۷۹۱ یک دانشمند آلمانی با هیأتی در صدد کشف آثار آنها بر آمدند و پس از او هیأتی دنیال کار را گرفته تا در نیمه دوم قرن نوزدهم پس از کاوشهای بسیار و حفريات فراوان، تاریخ سبأ روشن شد و معلوم شد آنچه قرآن گفته است تماماً صحیح و روشن بوده است (۴).

و همچنین راجع به «ذو القرنین» و بسیاری از این وقایع از قبیل ویرانی قوای قوم لوط و سرگذشت عاد و ثمود که غالباً به وسیله حفريات و تحقیقات و کاوشهای محققان روشن شده است: (۱) سوره هود، آیه ۴۹.

(۲) سوره یوسف، آیه ۱۰۲.

(۳) سوره آل عمران، آیه ۴۴.

(۴) تفسیر طنطاوی، ذیل آیات سوره سبأ، و فرهنگ قصص قرآن، ماده سبأ.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۵۶

ب- آیاتی است که از حوادث آینده خبر داده‌اند و آنها بسیارند از قبیل:

۱- آیه‌ای که در جنگ بدر به مؤمنین وعده پیروزی و برای کفار با همه شوکت و مکتی که داشتند شکست را خبر داد و آنچنان شد که قرآن خبر داده بود:

وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِخْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَهٖ تَكُونُ لَكُمْ وَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقَطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ﴿١﴾.

یعنی: «(ای رسول ما!) به یاد آرید هنگامی را که خداوند به شما وعده فتح بر یکی از دو طایفه را داد و شما مسلمین مایل بودید که آن طایفه که شوکت و سلاح همراه ندارند اموالشان نصیب شما شود ولی خداوند می‌خواست که صدق سخنان حق را ثابت گرداند و از بیخ و بن، ریشه کافران را بر کند».

۲- و آیه‌ای که در مکه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که خدا ناصر شماست و دعوت شما پیروز است و دشمنان شما ذلیل و استهزا کنندگان شما خوار خواهند شد، این خبر در زمانی به پیامبر داده شد که احدی احتمال پیروزی پیامبر و شکست مشرکین را نمی‌داد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دوران ضعف دعوت خود را می‌گذراند و مشرکین در اوج قدرت بودند که در آن حال خداوند به پیامبر دستور استقامت و وعده نصرت و شکست دشمنان را داده است:

فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ ﴿٢﴾.

این آیه در موقعی نازل شد که حضرت در مکه روزی از کنار عده‌ای عبور کرد که آنها از پشت سر آن حضرت او را استهزا می‌کردند و می‌گفتند: این مرد مدعی است که پیغمبر است و جبرئیل با اوست، حضرت از این وضع رنجیده خاطر شد، آیه فوق نازل شد که شما به آنچه امر شدی عمل کن و توجهی به مشرکین نداشته باش که چه می‌گویند و چه می‌کنند، ما تو را از (شر) این استهزا کنندگان حفظ خواهیم کرد. (۱) سوره انفال، آیه ۷.

(۲) سوره حجر، آیه ۹۴-۹۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۵۷

۳- آیه‌ای که خبر از ایمان نیاوردن ابو لهب و زنش داده که آنها اهل آتش‌اند یعنی آن دو تا پایان عمرشان ایمان نمی‌آورند، سوره: *كَبُتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ* ناظر به این معناست.

۴- آیاتی که خبر از شکست ایرانیان به دست رومیان را داده‌اند، در حالی که در آن روز، ایرانیان غالب و رومیان شکست‌سختی خورده بودند:

الم غلبت الروم في اذنى الارض وهم من بعد غلبهم سيغلبون في بضع سنين ... «۱».

یعنی: «روم در نزدیکترین زمین خود (یعنی دمشق و انطاکیه که به پایتخت روم شرقی نزدیک بوده است) مغلوب (ایرانیان) شد، رومیان پس از این شکست و مغلوبیت در اندی سال (سه تا نه سال) غالب و پیروز خواهند شد».

وقتی که ایران، امپراطوری روم را در جنگهای خسرو پرویز با هرقل امپراطور روم، شکست داد، این آیه نازل شد، و با قاطعیت اعلام کرد که در کمتر از ده سال دیگر، روم، ایران را شکست خواهد داد. این پیشگویی به قدری برای مسلمانان مسلم بود که در میان بعضی از مسلمین و برخی از کفار بر سر آن شرط بندی شد، بعد همان طور که قرآن خبر داده بود محقق شد و این پیشگویی بزرگ به وقوع پیوست و داستان آن به طور خلاصه این چنین است که:

در سال ۶۱۷ میلادی که مصادف با هفتمین سال بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود، جنگی میان ایران و روم (دو ابر قدرت آن زمان) رخ داد و به حد اعلای خود رسید، روم در آن جنگ، شکست سختی را متحمل شده و بسیاری از شهرها و محدوده قدرت خود را از قیبل: ارمنستان، شهرها و قلعه‌های رومی در بین‌النهرین و تمام ممالک آسیای صغیر و سوریه و فلسطین و مصر را از دست داده و حتی قسطنطنیه که پایتخت بود، مورد تهدید بود و هرقل می‌خواست از پایتخت فرار کند. و در سال (۱) سوره روم، آیه ۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۵۸

۶۲۶ میلادی، هرقل با سپاه عظیمی به ایران حمله کرد و قشون ایران به سرکردگی «شاهین»، شکست خورد و در سال بعد، هرقل قصد «دستگرد» کرد که در بیست فرسخی «تیسفون» پایتخت ایران و اقامتگاه خسرو پرویز بود، شکست خسرو پرویز در «دستگرد» باعث خلع او از سلطنت و سبب قتل او شد «۱».

با توجه به تاریخ فوق، آیا خبر دادن قرآن از چنین حادثه بزرگ آن هم با تعیین تقریبی وقت با این قاطعیت و صراحت، جز از کسی که با جهان غیب و عالم علم خداوند ارتباط دارد امکان پذیر است؟ آیا این خود یک اعجاز روشن نیست؟

موارد دیگری نیز در قرآن از اخبار غیبی وجود دارد که نقل همه آنها را لازم نمی‌بینیم بلکه به همین چند مورد اکتفا می‌کنیم چرا که اگر در خانه کسی هست یک حرف بس است.

ه- اعجاز قرآن از نظر وسعت معارف

قرآن در هر رشته از مقررات و احکام، عالیت‌ترین مکتب را تأسیس کرده است، فقه وسیع اسلامی که مشتمل بر احکام فراوان در شئون مختلف زندگی انسانهاست از قرآن نشأت گرفته است، قوانین حقوقی قرآن که در تمام شئون اجتماعی گسترش دارد در نهایت متانت است و با پیشرفت علوم، روز بروز واقعیت و حقیقت آنها بیشتر جلوه‌گر می‌شود، قرآن چنان از معارف الهی سرشار است که بشر هر چه بیشتر در عرفان و فلسفه پیشرفت کند، به همه اسرار آن احاطه پیدا نخواهد کرد.

به هر حال، قرآن در تمام زمینه‌های اعتقادی، اخلاقی، فقهی اجتماعی، سیاسی، نظامی و بالأخره در تمام شئون بشری سرآمد است و قابل مقایسه با هیچ کتابی نیست، این از یک سو، از سوی دیگر آورنده آن شخصی اتمی و درس ناخوانده است که دو ثلث عمر شریفش را در بین مردم به صورت یک فرد عادی گذراند که برتری (۱) اقتباس از کتاب تاریخ ایران قدیم.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۵۹

فوق العاده‌ای از نظر اطلاعات نسبت به دیگران در او مشاهده نمی‌شد و حقایق علمی و یا حتی شعر و نثر مهمی از وی شنیده نشده، بلکه همانند سایرین به نظر می‌رسید.

اما ناگهان کلمات و حقایقی آورد که بزرگان در برابر او زانو زده و ادبا و سخن‌سنجان عرب در مقابل او عاجز ماندند و چیزی نگذشت که قرآن او در جهان منتشر شد و هیچ دانشمند فرزانه و عالم ماهری، یارای معارضه با آن را نداشت.

با توجه به مطالب فوق و محیطی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن نشو و نما کرد که از بدوی‌ترین و جاهلی‌ترین محیط‌های بشری بوده است و مردم آن محیط به تمام معنا از تمدن و فرهنگ بیگانه بودند و از سوی دیگر به وسعت معارف قرآن، نظر کنیم، یقیناً می‌پذیریم که قرآن معجزه و کلام الهی است که هیچگاه نمی‌تواند ساخته و پرداخته فکر بشر باشد و لو آن شخص از جمله نوابغ جهان باشد.

تازه این سخن در صورتی است که معارف قرآنی همسطح با افکار بشری باشد، در حالی که می‌دانیم قرآن در اغلب مسائل، طوری وارد بحث شده و مسائل را طرح کرده که برای دانشمندان منیع الهام شد، فلاسفه اسلامی در فلسفه، فقها در فقه و علمای علم کلام در کلام و عقاید، علمای علم اخلاق در مسائل اخلاقی و عرفا، در عرفان و دانشمندان حقوق، قضاء و جزاء و مدنی، در این رشته و ... همه و همه در مکتب قرآن زانوی ادب بر زمین زده و از سفره گسترده آن، بهره‌مند می‌شوند و قرآن به عنوان یک راهنما و راهگشا مورد استفاده قرار می‌گیرد.

نموداری از موضوعات مطروحه در قرآن

موضوعاتی که در قرآن کریم طرح شده بسیار است و نمی‌توان به طور جزئی آنها را بر شمرد، ولی در یک نگاه اجمالی مسائل ذیل به چشم می‌خورد «۱»:

۱- توحید و معارف الهیه، قرآن در توحید و مراحل خداشناسی، عالیتین مدارج (۱) ر. ک: وحی و نبوت، شهید مطهری، ص ۱۱۲، و معارف اسلامی ۲، ص ۱۷۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۶۰

را پیموده، به برتر از سطح افکار بشر اوج گرفته است، از ساده‌ترین و روشنترین آیات بینات گرفته تا توصیف خداوند به صفات علیا و اسماء حسنی و نفی صفاتی که شایسته او نیست، چنان به دقت سخن گفته که ژرفترین علمای الهی را به حیرت انداخته است.

۲- معاد و رستاخیز و بهشت و دوزخ و پاداش اعمال نیک و کیفر اعمال نکوهیده.

۳- دعوت به ایمان انسانها به نبوت انبیای الهی و موضعگیری در برابر تحریف کتب آسمانی و افترای به خدا و پیامبران الهی.

۴- دعوت به یگانه پرستی و اخلاص در عبادات و نهی و منع شدید از شرک و پرستش غیر خدا.

۵- توجه دادن به آیات الهیه در طبیعت و آفرینش انسان و آسمانها و زمین و دریاها و کوهها و حیوانات و غیره.

۶- یاد آوری نعمتهای الهی برای ایجاد رضای نفس و دوستی خدا در دلها.

۷- احتجاجات و استدلالات متین و محکم در مورد مبدأ و معاد و سایر معارف الهیه.

۸- تحکیم اساس نبوت سلسله انبیا با ارائه معجزات آنها.

۹- پیوستگی ادیان الهی و تصدیق انبیای سلف در قرآن و بیان تصدیق پیامبر اسلام در تورات و انجیل.

۱۰- تأیید کتب آسمانی پیشین خصوصاً «تورات و انجیل» با تنبیه به وقوع تحریفهای شرک آمیز در آنها.

۱۱- تاریخ و شرح حوادث در ارتباط با پیامبران الهی، به عنوان آزمایشگاهی انسانی که صدق دعوت پیامبران را روشن کند. و

عواقب نیک مردمی که بر سنن رهبران آسمانی رفته‌اند و عاقبت بد تکذیب کنندگان آنها و ظالمان و مستکبران و همچنین تحلیل برخی از حوادث عصر پیامبر اسلام با معیارهای الهی.

۱۲- ارائه شاخه‌های ایمان، از قبیل توکل به خدا، ترس از خدا، نترسیدن از غیر

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۶۱

خدا، حب خدا و رسول و اولیای الهی، حب نعمتهای بهشتی و ترس از عذاب الهی و بغض دشمنان خدا و ظالمان و ستمگران.

۱۳- ارائه معیارها و ارزشهای فردی انسان، مانند تعقل و تفکر و علم و آگاهی و تسلط بر نفس و تقوا و صبر و شکر و استقامت و صدق و امانت و غیر اینها و همچنین ارائه ضد ارزشهای فردی انسان.

۱۴- ارائه معیارها و ارزشهای اجتماعی انسان، مانند اتحاد و جهاد و توصیه یکدیگر به حق و صبر و تعاون بر برّ و تقوا و ترک بغضهای مؤمنان و امر به معروف و نهی از منکر و ایثار و انفاق از تمام امکاناتی که انسان در اختیار دارد و غیر اینها و همچنین ارائه ضد ارزشهای انسان.

۱۵- خطابات مخصوص به خود پیامبر اکرم برای ترفیع مقام عبودیت او.

۱۶- اشاره به اسرار معنوی جهان؛ مانند نیایش و تسبیح همه موجودات برای خدا و غیر آن.

۱۷- ارزیابی زندگی دنیای مادی و تبیین عدم صلاحیت آن جهت آرمانی و کمال مطلوب بودن برای انسان.

۱۸- احکام فقهیه در شئون مختلف انسانها، از جمله احکام مربوط به رابطه با خدا (عبادات) احکام اجتماعی، احکام اقتصادی، احکام سیاسی، احکام قضائی احکام نظارت همگانی (امر به معروف و نهی از منکر) احکام خانواده، احکام مربوط به حقوق محرومان، احکام کیفری، احکام جنائی، احکام جهاد و دفاع احکام مربوط به روابط با غیر مسلمانان، در حال جنگ و صلح و احکام فراوان دیگر.

و دهها موضوع دیگر که ما را یارای بررسی همه آنها در این مختصر نیست.

البته پیداست تنظیم چنین آیین پهناور با محتوای آن همه معارف گسترده و متنوع، حتی تنظیم فهرست آن از عهده یک انسان عادی مخصوصا یک فرد درس نخوانده آن هم در محیطی عاری از فرهنگ و تمدن، در زمان کوتاهی در میان هزاران گرفتاری فردی و اجتماعی و جنگهای خونین و کار شکنیهای داخلی و خارجی، بیرون است

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۶۲

و امکان ندارد بدون الهام از غیب و بدون وحی الهی انجام گیرد.

«دکتر واگلیری» استاد دانشگاه ناپل در این رابطه می گوید: «کتاب آسمانی اسلام نمونه‌ای از اعجاز است ... قرآن کتابی است که نمی‌توان از آن تقلید کرد ... چطور ممکن است این کتاب اعجاز آمیز کار محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد در صورتی که او یک فرد عرب درس ناخوانده بوده است ... ما در این کتاب، مخزنها و ذخایری از دانش می‌بینم که ما فوق استعداد و ظرفیت باهوش‌ترین اشخاص و بزرگترین فیلسوفان و قویترین رجال سیاست است» (۱).

ما در صفحات پیشین، گواهی دانشمندان غیر اسلامی را نسبت به عظمت اسلامی اشاره کردیم و نیازی به تکرار آنها نیست.

اینها نمونه‌هایی از اعجاز قرآن بود که در این نوشتار به آنها اشاره کردیم و گرنه جنبه‌های اعجاز قرآن بیش از اینهاست و بررسی همه جانبه آن نیاز به تألیف کتابی مستقل دارد. جنبه‌های دیگر اعجاز قرآن که در این کتاب بازگو نشده است عبارت است از:

۱- اعجاز قرآن از نظر الفاظ و حروف.

۲- اعجاز قرآن از نظر اسلوب و روش.

۳- اعجاز قرآن از نظر تصریف و بیان.

۴- اعجاز قرآن از نظر نظم و فواصل.

۵- اعجاز قرآن از نظر ایجاز و اطناب.

۶- اعجاز قرآن از نظر جدل و استدلال «۲».

و مباحث دیگری در رابطه با اعجاز که باید اهل تحقیق به کتب مفصله مراجعه نمایند و چنین نوشتاری را یارای بررسی همه آنها نیست. (۱) کتاب پیشرفت سریع اسلام، ترجمه سعیدی، ص ۴۹.

(۲) ر. ک: المعجزة الكبرى، محمد ابو زهره و یا ترجمه آن به وسیله محمود ذبیحی به نام «معجزه بزرگ»، و اعجاز القرآن، رافعی و دیگر کتب.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۶۳

نظریه صرفه و پاسخ آن «۱»

از مباحث گذشته روشن شد که اعراب (بلکه تمام انس و جن) از اینکه بتوانند همانند قرآن را بیاورند، عاجز بودند و علت این امر شیرینی الفاظ و جذابیت معانی و ترکیب و عمق محتوای قرآن است به طوری که خواننده هر گاه به عمق آن نظر کند، خواهد فهمید که بشر از دستیابی به آن عاجز است و هر زمان که به ظاهر و شاخه‌های آن توجه کند، میوه شیرین و تازه‌ای در آن خواهد دید. به هر حال، آنچه که از اعجاز بودن قرآن مورد نظر است این است که قرآن خود ذاتا معجزه است و کسی نمی‌تواند مانند آن را بیاورد نه آنکه اعجاز در خارج از وجود قرآن است؛ یعنی اگر قرآن بود و مردم، هر آینه می‌توانستند همانند آن را بیاورند لکن خداوند آنان را از آوردن مثل آن منع کرده و منصرف نموده است، در حالی که «نظریه صرفه» می‌گوید: ناتوانی عرب از آوردن مثل قرآن نه به خاطر یک امر ذاتی در الفاظ و معانی و بافت و نظم آن بود، بلکه خداوند متعال آنان را از این کار باز می‌داشت. این نظر دو نتیجه در بردارد، اول آنکه: قرآن کریم در آن حد از بلاغت و فصاحت نیست که بتواند دیگران را از آوردن مثل آن عاجز کند، پس عاجز کردن از صفات ذاتی قرآن نیست!! دوم آنکه: این کتاب خدا همانند کلام بشر است و هیچ مزیتی از جهت بلاغت یا معنا بر آن ندارد؛ زیرا ذاتا مردم از آوردن مثل آن عاجز نیستند بلکه خداوند مردم را از آوردن مانند آن منع نموده است. طبق نقل تاریخ، این نظریه در بین مسلمانان از آیین برهمنیان و گفته‌های آنان (۱) برای آگاهی بیشتر به نظریه صرفه و بطلان آن، به این کتابها مراجعه نمایید:

التمهید فی علوم القرآن، ج ۴، از ص ۱۳۷ به بعد، نوشته محمد هادی معرفت. الإیتقان، سیوطی، ج ۲، ص ۱۵۱. برهان، زرکشی، ج ۲، ص ۱۰۴. المعجزة الكبرى، محمد ابو زهره یا ترجمه آن به نام «معجزه بزرگ» از ص ۹۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۶۴

گرفته شده است؛ زیرا آنان معتقدند که «کتاب الفیدا» که مجموعه‌ای از اشعار است مانند ندارد و مردم نمی‌توانند نظیر آن را بیاورند و علت اینکه مردم از آوردن مانند آن عاجزند آن است که «برهما» آنان را از این کار باز می‌دارد نه آنکه آن کتاب ذاتا معجزه باشد.

در دوران «ابو جعفر منصور» خلیفه دوم عباسی، متوفای سال ۱۵۶ هجری و خلفای پس از او، افکار هندی به جامعه اسلامی رسوخ کرد، کسانی که تجدد گرا و دنبال افکار بیگانه بودند، این نظر را به گرمی پذیرفتند و آن را بر قرآن نیز منطبق کردند گر چه قابل انطباق نیست، لذا بعضی از آنان گفتند: ناتوانی عرب از آوردن مثل قرآن نه به خاطر یک امر ذاتی در الفاظ و محتوای قرآن بود بلکه خداوند متعال آنها را از این کار منع کرده بود «۱».

بنابراین، «نظریه صرفه» از آن زمان وارد جامعه اسلامی شده و کما بیش متکلمین و دیگران آن را پذیرفته بودند تا اینکه در اوایل

قرن سوم «ابراهیم بن سیار»، مشهور به «نظام»، متوفای ۲۲۴ هجری قمری، یکی از متکلمین معروف از اهل سنت این نظریه را به طور علنی بیان کرد و آن را ترویج نمود و آن چنان در محور این نظریه بحث و بررسی نمود و از آن دفاع کرد که گویی یکی از مباحث علم کلام است، تا جایی که در سرزبانها این نظریه به او منتسب شده است.

البته غیر از او بعضی از متکلمین دیگر نیز این نظریه را پذیرفته‌اند از قبیل «ابن حزم اندلسی» در کتاب «الفصل فی سبب الاعجاز» و دیگر متکلمین از اهل سنت و سید مرتضی علم الهدی و شاگردش ابو الصلاح تقی الدین حلبی، از علمای شیعه «۲»، لکن کلام علم الهدی قابل توجیه است که ما فعلا در صدد بررسی آن نیستیم «۳». (۱) معجزه بزرگ، ص ۹۹-۱۰۰.

(۲) ر. ک: التمهید، ج ۴، ص ۱۴۱ به بعد.

(۳) التمهید، ج ۴، ص ۱۵۳ به بعد.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۶۵

به هر حال، عده‌ای از متکلمین قائل به نظریه صرفه شدند و چنانکه گفته شد، حاصل نظریه صرفه، انکار اعجاز ذاتی قرآن است.

بررسی و پاسخ این نظریه:

با دقت در نظریه صرفه و مباحثی که در پیرامون آن مطرح شده است، روشن می‌شود که نظریه صرفه بر خلاف عقیده مسلمین و در واقع انکار اعجاز قرآن است در حالی که بر اساس مباحثی که در محور اعجاز قرآن مطرح شده قرآن معجزه دائم رسول خدا و سند صدق دعوی اوست.

اینک به بخشی از ایرادات نظریه صرفه می‌پردازیم و آنها عبارتند از:

۱- قبلا در ضمن بررسی وجوه اعجاز قرآن شرح داده‌ایم که هنگامی که قرآن بر اعراب عرضه شد، بیان و اسلوب و عبارات آن، آنان را شگفت زده کرده و درباره قرآن می‌گفتند: «ما هرگز تا کنون شعر یا نثری به زیبایی کتاب خدا مشاهده نکردیم»، بنابراین، اعجاز، ذاتی قرآن است و نه بخاطر امری خارج از آن (منع الهی از آوردن مثل آن) و چه دلیلی دارد که ما مبنا را بر فرضی قرار دهیم که نه آنان گفته‌اند و نه انجام داده‌اند و نه توان آن را دارند مگر اینکه بخواهیم با یک فرضیه خیالی، یک حقیقت پایدار را انکار کنیم و آن را نادیده بگیریم.

۲- اگر اعجاز قرآن عارضی باشد نه ذاتی؛ یعنی آنان قدرت بر معارضه داشتند ولی از این کار باز داشته می‌شدند، باید نخست ثابت شود که آنان چنین قدرتی را داشته‌اند، و در حالی که خود آنان اظهار ناتوانی کرده‌اند پس ما نباید قدرتی را که خودشان به نداشتن آن اعتراف می‌کنند به آنها نسبت دهیم. و اگر چنین قدرتی داشتند باید قبل از نزول قرآن بر آنها، شعر و یا نثری که از نظر ترتیب و بافت و آهنگ و کیفیت بیان مانند قرآن باشد از آنان بجا مانده باشد، اما با جستجو در آثار بجا مانده از دوران جاهلیت و اسلام، هرگز چنین چیزی به چشم نمی‌خورد، لذا «باقلائی»، متوفای سال ۴۰۳ در کتاب «اعجاز القرآن» خود، در صدد مقایسه بین قرآن و بین معروفترین کلمات دوره جاهلیت از نظر بلاغت بر آمده است و می‌گوید: «اگر واقعا نظریه صرفه درست باشد، نباید اعراب دوره جاهلیت از چیزی که از نظر فصاحت

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۶۶

و بلاغت، حسن ترتیب و زیبایی ترکیب مانند قرآن باشد باز داشته شوند؛ زیرا با آنان تحدی نشده بود و مسئله اتمام حجت در بین نبود، پس از آنجایی که چنین چیزی از آنها باقی نمانده است، آشکارا پی به پوچی این نظریه می‌بریم...».

۳- اگر بپذیریم که «صرفه» مانع از هموردی اعراب شد، دیگر معجزه بودن قرآن، مفهوم نخواهد داشت بلکه باید گفت ناتوانی از خود آنان بوده و آنان هم خود ناتوان نبودند، بلکه خداوند آنان را عاجز ساخت، نه قرآن، در حالی که می‌دانیم که قرآن معجزه

پیامبر است و اعتقاد به «صرفه» باعث نفی اعجاز از قرآن خواهد شد.

به علاوه معجزات پیامبران گذشته چون عصای موسی و نه معجزه دیگر، هرگز از باب صرفه نبود بلکه واقعا مردم از انجام دادن نظیر آنها درمانده بودند، پس چرا معجزه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که بالاترین معجزات است این گونه نباشد؟

۴- سخن کسانی که قائل به «صرفه» هستند همانند سخن کسانی است که قرآن را سحر می‌دانند، این مطلب را رافعی در کتاب «اعجاز القرآن» خود به ثبوت رسانده است، وی می‌گوید: اعتقاد به صرفه، دست کمی از اعتقاد به سحر در مورد قرآن ندارد که خداوند آن را رد فرموده است و اعتقاد به آن را نوعی کوری دانسته چنانکه فرمود:

أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ.

یعنی «آیا این قرآن جادوست یا شما نمی‌بینید؟» وجه تشابه بین این دو نظریه (صرفه و سحر) این است که در هر دو مورد ناتوانی اعراب از معارضه، مربوط به چیزی خارج از قرآن است، بنابراین، معانی صرفه این است که اعراب ناتوان از مماثله نیستند اما چیزی از خارج مانع این کار می‌شود همچنانکه ناتوانی در معارضه با سحر، ناشی از امری خارجی است «۱». (۱) معجزه بزرگ، ص ۱۰۴-۱۰۶. برای آگاهی بیشتر بر پاسخهای این نظریه به کتاب: التمهید، محمد هادی معرفت، ج ۴، از ص ۱۸۰ به بعد مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۶۷

به هر حال، نظریه صرفه بر خلاف عقاید مسلمین در اعجاز ذاتی بودن قرآن و بر خلاف آیات تحدی در قرآن و بر خلاف اظهارات خود مردم عرب است؛ زیرا آیات تحدی ذاتی بودن اعجاز را برای قرآن ثابت می‌نماید و همچنین اظهار ناتوانی مخالفین. درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۶۸

سوالات:

- ۱- معجزه را تعریف کرده و شرایط آن را بیان کنید.
 - ۲- آیا معجزه بر خلاف قانون علیت است؟ اگر نیست چرا؟ توضیح دهید.
 - ۳- آیا معجزات می‌توانند علل طبیعی داشته باشند؟ چگونه؟ توضیح دهید.
 - ۴- فرق بین معجزه و سایر خوارق عادات چیست؟
 - ۵- فرقه‌های بین قرآن و معجزات سایر انبیاء را بیان کنید؟
 - ۶- اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت را بیان نمایید.
 - ۷- آیا کسی به معارضه با قرآن برخاست؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، دو مورد را بیان کنید.
 - ۸- اعجاز قرآن از نظر جاذبه و دلربایی و زمینه تاریخی هجرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم را به مدینه توضیح دهید.
 - ۹- اعجاز قرآن از نظر اخبار به غیب را بیان کنید و سه مورد از اخبار گذشته و سه مورد از حوادث آینده را بیان کنید.
 - ۱۰- اعجاز قرآن را از نظر وسعت معارف توضیح دهید و پنج مورد از معارف قرآن را بیان کنید.
 - ۱۱- نظریه صرفه را توضیح داده و حاصل آن را بیان کنید و سپس آن را تحلیل و نقد کنید.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۶۹

درس هفتم مصونیت قرآن از تحریف

اشاره:

اساسی‌ترین بحثی که منطقی‌ا پس از اثبات از سوی خدا بودن قرآن (در دو درس پیشین) باید مطرح شود، مصونیت قرآن از تحریف و دگرگونی است، به همین جهت است که این بحث، افکار بسیاری از دانشمندان موافق و مخالف را به خود جلب کرده است و مفسرین بزرگ را به تحقیق و تلاش در این زمینه وا داشته است تا آنجا که در این زمینه کتابهایی مستقلاً نگاشته‌اند و یا در ضمن مباحث تفسیری خود به تفصیل آن را بررسی کرده‌اند «۱»؛ زیرا:

اگر پس از اثبات این جهت که قرآن یک کتاب الهی است، ثابت نگردد که قرآنی که هم اکنون در دست ماست دقیقاً همان کتابی است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل گشته است و احتمال کاستی، فزونی یا تغییر در محتوای آن وجود داشته باشد. به طور کلی (۱) برای آگاهی بیشتر به کتب ذیل مراجعه فرماید:

الف- البیان، آیت الله خوئی، ص ۱۹۷. ب- مقدمه ششم تفسیر صافی، ج ۱. ج- فن پنجم از مقدمه تفسیر مجمع البیان طبرسی. د- تفسیر المیزان، ج ۱۲، از ص ۱۰۶ به بعد. ه- صیانه القرآن من التحریف، محمد هادی معرفت. و- تفسیر نمونه، ج ۱۱، از ص ۱۷ به بعد. ز- شناخت قرآن، استاد علی کمالی، از ص ۷۵ به بعد. ح- بحار، ج ۹۲، از ص ۴۰ به بعد. ط- برهان روشن، میرزا مهدی بروجردی. ی- مدخل التفسیر، فاضل لنکرانی. ک- کشف الارتیاب عن تحریف کتاب رب الارباب، محمود بن ابو القاسم طهرانی. ل- التحقیق فی نفی التحریف، سید علی حسینی میلانی. م- افسانه تحریف قرآن، رسول جعفریان، مترجم محمود شریفی و کتابهای بسیار دیگری که در این رابطه نگاشته شده است.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۷۰

این کتاب بزرگ از ایفای رسالت خویش باز مانده و ارزش واقعی خود را از دست خواهد داد. بنابراین، اگر بخواهیم اساسی‌ترین بحث را (پس اثبات از سوی خدا بودن قرآن) مطرح کنیم و در عین حال ترتیب منطقی را در بحث نیز رعایت کرده باشیم، می‌بایست به این بحث (مصونیت قرآن از تحریف) پردازیم.

شک نیست که قرآنی که در اختیار ماست، فی الجمله همان کتابی است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردیده است؛ یعنی چنین نیست که آن کتاب بکلی از بین رفته باشد و کتابی مشابه آن تألیف شده باشد، تا کنون کسی چنین ادعایی نکرده است که قرآن اصلی را تنظیم کرده است، آنچه در بحث مصونیت قرآن مطرح گشته و می‌گردد این است که آیا قرآن فرود آمده از سوی خدا، بدون هیچگونه تغییر (کاهش، افزایش، تقدیم و تأخیر دگرگون کننده معنا...) تا کنون باقی مانده است و قرآن کنونی دقیقاً همان کتاب نازل شده بر رسول خدا است؟ یا آنکه امکان دارد بر آن چیزی افزوده و یا کاسته باشند و یا گونه دیگر از تغییر که با هدف نزول قرآن سازگار نباشد بر آن عارض شده باشد؟

لازم به ذکر است که بررسی این موضوع مهم (مصونیت قرآن از تحریف) در یک درس و در حد این نوشتار معلوم است که یک بررسی کامل نخواهد بود؛ زیرا در این رابطه دانشمندان اسلامی کتابهای مستقل نوشته‌اند، لکن کوشش می‌شود در تحت عناوین ذیل رؤوس مسائل مورد بررسی قرار گیرد در حدی که برای اهل تحقیق مفید واقع شود، عناوین مورد بحث عبارتند از:

۱- تحریف در لغت و اصطلاح.

۲- دلایل مصونیت قرآن از تحریف.

۳- دلایل قائلین به تحریف و پاسخ آنها.

۴- یک افترا و پاسخ آن.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۷۱

«تحریف در لغت»:

به معنای تغییر و عدول شیء از موضع آن به جانب دیگر است، بنابراین، تغییر کلامی به غیر وجه آن و تأویل آن به معنای غیر ظاهر، تحریف به حساب می‌آید مثل اینکه کلامی بر اساس وضع و مجرای طبیعی دارای معنایی است ولی مفسر، آن کلام را از مجرای طبیعی خود منصرف کرده و به یک معنای غیر ظاهر سوق دهد، پس تفسیر به رأی یکی از مصادیق تحریف است، لذا مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان در تفسیر آیه شریفه:

يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ «۱» فرمود: «أَي يَفْسِرُونَهُ عَلَى غَيْرِ مَا أَنْزَلَ وَيَغَيِّرُونَ صِفَةَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَيَكُونُ التَّحْرِيفُ بِأَمْرَيْنِ: أَحَدُهُمَا سُوءُ التَّأْوِيلِ وَالْآخَرُ التَّغْيِيرُ وَالتَّبْدِيلُ» «۲».

یعنی: «کلام خدا را به غیر آنچه که نازل شده تفسیر می‌کنند و در کلمات مربوط به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صفت پیامبر را تغییر می‌دهند پس تحریف به دو معناست: یکی تأویل ناروا و بدون دلیل، دوم: تغییر و تبدیل کلمات و سپس ارائه آن به مردم و اعلام این جهت که کلام خدا همین است، با آنکه آنچه را که به مردم عرضه می‌کردند کلام خدا نبود، بلکه کلام تحریف شده خودشان بود وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ «۳».

راغب می‌گوید: تحریف کلام این است که لفظی که دارای دو احتمال است و به حسب ماده قابل حمل به هر دو معناست ولی گوینده آن یکی از آن دو معنا را اراده کرده شنونده آن کلام را به مبنایی که بر خلاف اراده گوینده است حمل نماید. به هر حال، تغییر کلمات و حروف قرآن و یا اراده معنایی بر خلاف آنچه قرآن (۱) سوره مائده، آیه ۱۳.

(۲) تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۷۳.

(۳) سوره آل عمران، آیه ۷۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۷۲

برای آن نازل شده و توجیه آیات و تصریف آن به سوی معنایی که خدا و رسول آن را اراده نکرده‌اند، مصداق تحریف است «۱».

«تحریف در اصطلاح»:**اشاره**

تحریف، در اصطلاح ابتدائاً به دو قسم لفظی و معنوی قابل تقسیم است و تحریف لفظی نیز به نوبه خود دارای اقسامی است که در مجموع بعضی از اقسام تحریف یقیناً در قرآن واقع شده و بعضی دیگر مانند تحریف به زیاده در آیات و سور قرآن یقیناً واقع نشده و برخی از معانی تحریف مانند تحریف به نقیصه محل اختلاف بین دانشمندان اسلامی است.

بنابراین، بجاست قبل از ورود در اصل بحث اقسام تحریف و لو در حد اختصار مورد توجه و بررسی قرار گیرد تا روشن شود که کدامین قسم از اقسام تحریف و کدام معنا از معانی تحریف، مورد اختلاف و محل نفی و اثبات است:

الف - تحریف معنوی

مقصود از تحریف معنوی این است که الفاظ قرآن، همان الفاظی است که بر رسول خدا نازل شده ولی معانی واقعی آن الفاظ اراده نشده باشد، به عنوان مثال، اهل سنت از بعضی از آیات، معنایی را اراده می‌کنند که شیعه خلاف آن را اراده می‌نماید.

به عنوان نمونه از آیه شوری:

وَ شَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ يَا وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ، مشورت در اصول دین از قبیل ولایت و خلافت را استفاده کرده‌اند، لذا خلافت را با شورا قابل تثبیت دانسته‌اند ولی شیعه، شورا را در این حد معتبر نمی‌داند و آنها بر همین اساس خلافت را از علی علیه السّلام سلب کرده‌اند. امام باقر علیه السّلام در این رابطه فرمود:

«أقاموا حروفه و حروفوا حدوده» (۲). (۱) تفسیر صافی، ج ۱، مقدمه ششم، صیانه القرآن من التحریف، ص ۸ و البیان، ص ۱۹۷.
(۲) وافی، ج ۲، جزء پنجم، ص ۲۷۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۷۳

به هر حال، از این دو معنای مورد نظر شیعه و سنی، قطعاً یکی صحیح است.

و یا تفسیرهای گوناگونی که از آیات قرآن می‌شود بویژه تفسیر به رأی، از مصادیق همین تحریف معنوی است. این نوع تحریف یقیناً در قرآن واقع شده و کسی منکر آن نیست.

ب- تحریف لفظی

چنانکه گفته شد، تحریف لفظی نیز به نوبه خود اقسامی دارد که عبارتند از:

۱- تحریف به زیاده و نقیصه در اعراب و بنا و حروف که این نوع تحریف نیز یقیناً در قرآن واقع شده است؛ زیرا با توجه به اختلاف قرائات قراء و پذیرش این جهت که قرائت همه صحیح و قرآن است، چاره‌ای جز این نیست مگر اینکه بپذیریم تحریف در اعراب و بنا و حروف بر قرآن وارد شده است؛ چون به عنوان مثال در «مالک یوم الدّین» و: «ملک یوم الدّین» و در: «یطهّرن و یطهّرن» در واقع و لوح محفوظ یکی از این دو قرائت صحیح است، اگر «مالک یوم الدّین» صحیح باشد، پس در قرائت «ملک یوم الدّین» نقص وارد شده و اگر به عکس باشد، در «مالک یوم الدّین» زیاده وارد شده است.

در اینکه همه قرائات، قرآن باشند، طبق حدیث نزول قرآن «علی سبعة أحرف» یعنی قرآن تا هفت لغت و زبان هم بخوانند صحیح باشد، طبق نظر شیعه باطل است و بر اساس نظر اهل سنت، این حدیث نقل شده ولی شیعه خلاف آن را از ائمه اهل بیت علیهم السّلام نقل کرده که قرآن بر حرف واحد و از طرف شخص واحد نازل شده است «۱». در آینده در پیرامون این مسئله (نزول قرآن بر هفت حرف) به تفصیل بررسی خواهیم کرد.

۲- تحریف به زیاده در آیات و سور قرآن، یعنی در قرآن فعلی آیات یا سور و یا (۱) وافی، ج ۲، جزء ۵، ص ۲۷۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۷۴

یک سوره‌ای وجود داشته باشد که قرآن واقعی نباشد حال آن زیاده از سوی پیغمبر و اوصیای او اضافه شده باشد یا به وسیله مخالفین و یا مسلمین، این نوع زیاده و تحریف طبق عقیده فریقین در قرآن واقع نشده است؛ زیرا درست بر خلاف آیات تحدی است که در درس پیشین ثابت شد که قرآن معجزه است و جنّ و انس از آوردن همانند آن عاجز و ناتوانند؛ زیرا اگر شخصی (ولو پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم) می‌توانست چند آیه یا یک سوره مانند قرآن را بیاورد و بر آن اضافه نماید، قهراً قرآن دیگر نمی‌توانست تحدی نماید و یا سند نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلّم باشد.

۳- تحریف به نقیصه که قرآن فعلی کمتر از آن قرآن واقعی باشد که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم نازل شده بود یعنی بخشی از آیات و سور و یا کلمات قرآن حذف و ساقط شده باشد «۱».

آنچه محل اختلاف بین طرفداران تحریف و نافین آن است همین قسم از تحریف است که عده‌ای از دانشمندان اهل سنت و شیعه

معتقدند که در قرآن این نوع تحریف واقع شده و اکثریت علمای شیعه و سنی منکر آنند و هر کدام برای اثبات نظر خود به دلایلی تمسک کردند که ما نیز در حد این نوشتار به آن دلایل اشاره می‌کنیم، نظر ما نیز بر این است که در قرآن تحریفی به معنای فوق وارد نشده و دلایل طرفداران تحریف نارسا و باطل است، لذا ابتدا به دلایل کسانی که منکر تحریف‌اند و قرآن را مصون از تحریف می‌دانند می‌پردازیم و سپس دلایل طرفداران تحریف را بررسی می‌کنیم.

۲- دلایل مصونیت قرآن از تحریف

اشاره

معروف و مشهور در میان همه دانشمندان شیعه و اهل سنت این است که هیچگونه تحریفی در قرآن روی نداده است و قرآنی که امروزه در دست ماست، (۱) برای آگاهی بیشتر به معانی و اقسام تحریف در اصطلاح به کتاب البیان آیت الله خوئی از ص ۱۹۷ به بعد و صیانه القرآن آقای محمد هادی معرفت، ص ۱۱ مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۷۵

درست همان قرآنی است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است و حتی کلمه‌ای از آن کم یا زیاد نشده است. در میان علمای بزرگ شیعه از قدما و متأخرین از جمله کسانی که به این حقیقت تصریح کرده‌اند دانشمندان ذیل را می‌توان نام برد:

- ۱- شیخ صدوق در کتاب اعتقادات.
- ۲- شیخ مفید در کتاب اوائل المقالات.
- ۳- سید مرتضی علم الهدی در مسائل طرابلسیات.
- ۴- شیخ طوسی در مقدمه تفسیر تبیان.
- ۵- شیخ طبرسی در مقدمه تفسیر مجمع البیان.
- ۶- علامه حلی در مسائل مهناویه و در تذکره الفقهاء.
- ۷- محقق اردبیلی در کتاب مجمع الفایده.
- ۸- شیخ جعفر کاشف الغطاء در کتاب کشف الغطاء.
- ۹- شیخ محمد حسین کاشف الغطاء در کتاب اصل الشیعه و اصولها.
- ۱۰- شیخ بهائی طبق نقل آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۶.
- ۱۱- فیض کاشانی در کتاب تفسیر صافی و علم یقین و وافی.
- ۱۲- شیخ حرّ عاملی، صاحب کتاب وسائل الشیعه.
- ۱۳- محقق تبریزی صاحب اوثق الوسائل در تحشیه بر رسائل شیخ انصاری.
- ۱۴- محقق آشتیانی در شرح خود بر رسائل شیخ انصاری.
- ۱۵- بلاغی در مقدمه تفسیر آلاء الرحمن.
- ۱۶- فاضل تونی در رساله وافیه.
- ۱۷- آیت الله خوئی در البیان.
- ۱۸- علامه طباطبائی در تفسیر المیزان.

۱۹- محقق یزدی در عروۃ الوثقی.

۲۰- و بسیاری از فقهای شیعه از قبیل: قاضی نور الله تستری و صاحب کشف

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۷۶

الإرتیاب (که این کتاب در رد کتاب فصل الخطاب حاجی نوری نوشته شده) و حاجی کلباسی در کتاب الإشارات و شیخ هادی تهرانی و آیت الله مرعشی نجفی و آیت الله گلپایگانی و آیت الله اراکی و امام خمینی در کشف الأسرار و ملا فتح الله کاشانی صاحب تفسیر منهج الصادقین و میرزا حسن آشتیانی صاحب بحر الفوائد و مامقانی صاحب تنقیح المقال و شیخ محمد نهاوندی صاحب تفسیر نفحات الرحمن و شیخ آغا بزرگ تهرانی صاحب الذریعه و سید عبد الحسین شرف الدین عاملی و دهها عالم بزرگ دیگر که ذکر نام همه آنها در این مقال میسر نیست، اهل تحقیق به کتب مربوطه مراجعه نمایند «۱».

به هر حال، صیانت قرآن از تحریف نزد فقهای شیعه از بدیهیات است گرچه بعضی از اخباریین شیعه و برخی از دانشمندان اهل سنت که اطلاع ناقصی از قرآن داشته‌اند قائل به تحریف شده‌اند و با ابطال نظریه آنها از سوی دانشمندان بزرگ شیعه و سنی امروزه، آن نظریه کاملاً به دست فراموشی سپرده شده و احدی قائل به تحریف قرآن نیست.

مرحوم سید مرتضی در جواب «المسائل الطرابلسیات» می‌گوید: «صحت نقل قرآن آنقدر واضح است که مانند اطلاع ما از شهرهای معروف دنیا و حوادث بزرگ تاریخی و کتب مشهور و معروف است».

آیا فی المثل کسی می‌تواند در وجود شهرهایی همچون مکه و مدینه و یا همچون لندن و پاریس شک کند، هر چند هرگز به هیچیک از این شهرها مسافرت نکرده باشد؟ و آیا کسی می‌تواند حمله مغول را به ایران و یا انقلاب کبیر فرانسه و یا جنگ جهانی اول و دوم را منکر شود؟ چرا نمی‌تواند، بخاطر اینکه همه اینها به تواتر به ما رسیده است آیات قرآن نیز به همینگونه است. (۱) برای آگاهی بیشتر به نظرات بزرگان شیعه به کتابهای: صیانه القرآن عن التحریف، محمد هادی معرفت، از ص ۴۳، و البیان آیت الله خوئی از ص ۲۰۰ و برهان روشن میرزا مهدی بروجردی از ص ۱۰۷ و ... مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۷۷

اینک که معلوم شد مصون بودن قرآن از تحریف، تقریباً اجماعی مسلمین است تنها عده معدودی از شیعه و سنی کم اطلاع و ناآگاه آن را منکر شده و قائل به تحریف شده‌اند، باید به دلایل مصونیت قرآن از تحریف پردازیم و بررسی ما البته در حد این نوشتار و مختصر خواهد بود.

الف- آیات

از آیات بسیاری، می‌توان مصون بودن قرآن از تحریف را استفاده نمود ولی در بین آیات، دو آیه «حفظ و عزت» از همه صریحتر و روشنتر می‌باشند:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ «۱»، این آیه شریفه از دو جمله تشکیل یافته است: در جمله اول، تأکید روی این مطلب شده که قرآن کریم از طرف خدای متعال نازل شده و در هنگام نزول هیچگونه تصرفی در آن صورت نگرفته است. و در جمله دوم و إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ با استفاده مجدد از ادوات تأکید و هیئت که دلالت بر استمرار می‌کند، محفوظ بودن همیشگی قرآن از هر گونه تحریفی تضمین شده است.

و منظور از «حفظ» نیز یقیناً حفظ محتوا در قالب همین الفاظ و تعبیرات است نه آنکه منظور حفظ معانی قرآن بدون محفوظ ماندن الفاظ آن باشد.

وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ «۲».

یعنی: «به راستی که قرآن کتابی گرامی است که باطل از پیش و پس بدان راه نیابد و نازل شده از جانب خدای حکیم پسندیده است».

کلمه «عزیز» از «أرض عزاز» (یعنی زمینی سخت که آب در آن نفوذ نمی‌کند) گرفته شده و به معنای نفوذ ناپذیر و شکست ناپذیری است و در اینجا نفوذ ناپذیری (۱) سوره حجر، آیه ۹.

(۲) سوره فصلت، آیه ۴۱ و ۴۲.

درس‌هایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۷۸

از هر جهت و در تمام زمینه‌ها از این کلمه اراده شده است. کلمه «عزیز» گاهی در مورد حکمرانان و سلاطین قدرتمند به لحاظ اینکه قدرتش مانع از مغلوب شدن آنهاست، به کار می‌رود و به همین دلیل لقب پادشاهان مصر بود: یا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهْلْنَا الضُّرُّ وَ... «۱».

و گاهی برای بیان سخت بودن و غیر قابل تحمل بودن یک امر نیز استعمال می‌شود؛ نظیر آنچه یک عاشق دل‌باخته به امام عصر (عج) در رابطه با هجران و فراق او و مشکل بودن تحمل فراق می‌گوید:

«عزیز علی أن أرى الخلق ولا ترى» «۲».

کلمه «باطل» یعنی چیزی که مایه از بین رفتن، بی‌نتیجه بودن، و به هدف نرسیدن گردد، یا خود امری پوچ، بیهوده و بی‌هدف باشد. با دقت در مفهوم کلمه «عزیز و باطل» و توجه به صدر و ذیل آیه معلوم می‌شود که این آیه به روشنی دلالت دارد بر نفی باطل به جمیع اقسام آن؛ زیرا نفی طبیعت است و افاده عموم دارد و معلوم است که تحریف اشد افراد باطل است.

حاصل اینکه: از این آیه استفاده می‌شود که قرآن غالب غیر مغلوب و نفوذ ناپذیر است نه از قبل (از کلمات حکما و دانشمندان و کتب آسمانی؛ زیرا قرآن مهیمن بر آنهاست و أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ... «۳»). و نه از بعد؛ یعنی برای قرآن ناسخی نخواهد بود چرا که نبوت از پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ختم شده و وحی منقطع گشته است و کلام غیر خدا نیز طبق آیات تحدی نمی‌تواند با قرآن معارضه کند چه رسد به آنکه ناسخش باشد؛ چون نسخ در صورتی معنا دارد که بهتر یا حداقل همانند باشد: (۱) سوره یوسف، آیه ۸۸.

(۲) دعای ندبه.

(۳) سوره مائده، آیه ۴۸.

درس‌هایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۷۹

مَا تَسْبِيحٌ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُسْبَةٍ نَأْتٍ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا «۱» این کدام فکر و مغز است که می‌تواند بهتر از خدا طراح و نقشه بریزد و تا موجب نسخ قرآن گردد.

ب- روایات

اشاره

از روایات بسیاری که از ناحیه اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است می‌توان مصون بودن قرآن را استفاده نمود، و روایات در این رابطه به چند دسته قابل تقسیم است که ما به اختصار به همه آنها اشاره می‌کنیم:

دسته اول:

روایاتی است که انسان را امر می‌کند در مواقع مشکلات و خطر و بروز فتنه‌ها برای حل و نجات از آنها به قرآن تمسک نماید چنانکه رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود:

«فَإِذَا التَّبَسُّتَ عَلَيْكَ مِنَ الْفِتَنِ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمَظْلَمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَ مَاحِلٌ مُصَدَّقٌ...» (۲) و روایاتی از این قبیل (که بخشی از آنها در درس دوم همین کتاب آورده شد).

اگر قرآن تحریف شده باشد، قطعاً پناه بردن به قرآن محرف، نفعی به حال انسان نخواهد داشت پس از این نوع دستورات می‌فهمیم که قرآن به صورت کامل در اختیار ما قرار دارد.

دسته دوم:

حدیث ثقلین و امثال آن است که به امت دستور تمسک به قرآن و عترت را می‌دهد، اگر قرآن تحریف شده باشد قهراً قابل تمسک نخواهد بود؛ زیرا قرآن تحریف شده انسان را از ضلالت و گمراهی نجات نخواهد داد.

دسته سوم:

اخبار عرضه است که در رابطه با صحت و سقم روایات و تشخیص صادق از کاذب دستور دادند که روایات را با قرآن عرضه کنید اگر موافق قرآن بود (۱) سوره بقره، آیه ۱۰۶.

(۲) کافی، ج ۲، کتاب فضل القرآن، ح ۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۸۰

پذیرید و اگر مخالف قرآن بود، طردش کنید؛ زیرا پیامبر و اهل بیت او علیهم السّلام هیچگاه سخنی بر خلاف قرآن نمی‌گویند. این نوع از روایات نیز دلیل هستند بر اینکه قرآن تحریف نشده است؛ زیرا قرآن تحریف شده نمی‌تواند معیار و مناط صحت و سقم روایات قرار گیرد «۱».

دسته چهارم:

روایاتی است در آنها ائمه طاهرين علیهم السّلام به آیات قرآن در موارد مختلف (اعم از اصول و فروع و اخلاقیات و ...) تمسک کرده‌اند. اگر قرآن کریم تحریف شده بود، قرآن محرف هیچگاه مورد استناد و استدلال ائمه علیهم السّلام قرار نمی‌گرفت؛ زیرا ممکن بود که او به آیه‌ای تمسک نماید که ناسخ آن یا مخصص و مقید آن از قرآن حذف شده باشد و اساساً قرآنی که کامل نباشد نمی‌تواند مورد استناد قرار گیرد.

دسته پنجم:

روایاتی است که ائمه طاهرین فرمودند همین قرآنی که در دست مردم است قرآن محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و آن را بخوانید و عمل کنید، اگر قرآن امیر المؤمنین علیه السلام غیر از همین قرآن بود که در دسترس مسلمین بود، می‌بایست به مردم اعلان نماید و نمی‌توانست به مردم دستور خواندن و عمل کردن این قرآن را بدهد در حالی که در کلمات متعدد و در موارد مختلف فرموده این قرآن است که در دسترس شما قرار دارد آن را به حرف آورید و به آن عمل کنید و از آن هدایت شوید «۲».

به هر حال، بررسی کلمات پیشوایان دین نشان می‌دهد که از همان آغاز اسلام همه یک‌زبان مردم را به تلاوت و بررسی و عمل به همین قرآن موجود دعوت می‌کردند و این خود نشان می‌دهد که این کتاب آسمانی به صورت یک مجموعه دست نخورده در همه قرون از جمله قرون نخستین اسلام بوده است. (۱) برای آگاهی به روایات عرضه به کافی، ج ۱، باب الأخذ بالسنه مراجعه کنید.

(۲) بخشی از این کلمات را در درس دوم همین کتاب آورده‌ایم، بدانجا مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۸۱

در مجموع از این روایات به روشنی استفاده می‌شود که قرآنی که در دست ماست همان قرآنی است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است و هیچگونه کم و کاست یا تغییر و تبدیلی در آن نیست و این همان معنای مصونیت قرآن از تحریف است.

ج - شواهد تاریخی

کسانی که اندک آشنایی با تاریخ اسلام و مسلمین داشته باشند و از اهتمام رسول اکرم و جانشینان معصومش علیهم السلام به کتابت و ضبط آیات قرآن آگاه باشند و همچنین از اهتمام مسلمانان به حفظ کردن آیات قرآن، مطلع باشند- به طوری که تنها در یک جنگ، عدد شهدایی که حافظ قرآن بودند به هفتاد نفر رسید- و نیز از نقل متواتر قرآن در طول چهارده قرن و اهتمام به شمارش آیات و کلمات و حروف و مانند آنها با خبر باشند، چنین کسانی احتمال کمترین تحریف در این کتاب شریف را نخواهند داد.

د- اجزاء قرائت هر یک از سوره‌های قرآن در نماز

در باب نماز طبق عقیده شیعه، دستور این است که بعد از حمد، باید یک سوره کامل خواند و هر سوره از سوره‌های قرآن که خوانده شود کافی است در حالی که بنا بر قول به تحریف، لازم می‌آید که قرائت به هر سوره‌ای که احتمال نقیصه در آن می‌رود مجزی نباشد؛ زیرا اشتغال یقینی برائت یقینی می‌خواهد در صورتی که هیچ شکی نیست که اهل بیت علیهم السلام قرائت هر سوره از سوره قرآن را در نماز مجزی دانسته‌اند و همین دلیل می‌باشد که تحریف در قرآن راه نیافته است.

با توجه به دلایل چهار گانه فوق، معلوم می‌شود که قرآن مصون از تحریف است و خداوند طبق وعده‌ای که داده آن را حفظ کرده است. مولوی در این رابطه می‌گوید:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق تو بمیری و نمیرد این سبق درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۸۲

من کتاب معجزت را حافظم بیش کم کن راز قرآن رافضم

من ترا اندر دو عالم رافعم طاغیان را از حدیث دافعم

کس نتاند بیش کم کردن در او توبه از من حافظ دیگر مجو

۳- دلایل قائلین به تحریف و پاسخ آنها

اشاره

طرفداران وقوع تحریف در قرآن به دلایلی تمسک کردند که به طور اختصار و جمع بندی شده عبارتند از:
الف- مخالفت «مصحف ابن مسعود» در قریب شصت مورد با «مصحف عثمانی» و نیز با «مصحف ابی بن کعب» در سی و چند مورد.

ب- حکم عقل به اینکه اجزاء متفرق و متشتت، قهرا بخشی از آنها در هنگام جمع آوری از بین می‌رود، پس جمع قرآن در زمان ابو بکر از همه اجزاء قرآن به عمل نیامده است.

ج- اعتزال و کناره گیری علی علیه السلام برای جمع قرآن و عرضه آن بر قوم و نپذیرفتن ایشان (که در آینده در ضمن بررسی جمع قرآن به تفصیل از آن سخن خواهیم گفت) و رد قرآن علی علیه السلام دلیل بر مخالفت قرآن علی علیه السلام با قرآن آنان بود.

د- اخبار وارده که دال است بر اینکه وقایع امم ماضیه، طابق النعل بالنعل بر این امت نیز خواهد گذشت و چون یکی از وقایع حاصله بر امم گذشته تحریف کتاب مقدس (تورات و انجیل) بود، پس وقوع تحریف بر قرآن هم حتمی خواهد بود.

ه- وجود روایات بسیار، چه از طرق عامه و چه از طرق خاصه که دلالت دارند بر وقوع تحریف، هم به طور کلی و هم با تعیین موارد تحریف به نقیصه؛ مثل روایاتی که می‌گویند آیه رجم در قرآن بود و روایاتی که می‌گویند: اسم علی علیه السلام و ائمه طاهرین علیهم السلام در قرآن بود، و روایاتی که می‌گویند اسامی منافقین در قرآن بود، و روایاتی که می‌گویند در آیه سوم سوره نساء:

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ بَيْنَ شَرَطِ

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۸۳

و جزاء بیش از یک سوم قرآن ساقط شده است!!! و روایاتی که صریحا می‌گویند قرآن را تحریف کرده‌اند. و روایات دیگر «۱».

پاسخ:

بزرگان و مفسرین هر یک به نوبه خود در صدد جواب از این دلایل بر آمده و به تفصیل از این دلایل پاسخ داده‌اند، ما نیز با استفاده از کلمات پیشینیان در حد این نوشتار به آنها پاسخ خواهیم داد.

اما دلیل اول:

ناظر به اختلاف در قرائات و تنظیم آیات و سور است که در بعضی از مصحفها به ترتیب نزول قرآن جمع شده و در بعضی دیگر بر خلاف آن، نه آنکه در قرآن نقیصه‌ای وارد شده باشد.

دلیل دوم:

اینکه گفته شد، عقلا- جمع اجزاء متفرقه بدون ضیاع قسمتی از آنها میسر نیست، به نظر می‌رسد این یک استبعاد عادی است نه عقلی، یعنی عقلا محال نیست که اجزاء متفرقه بدون کم و کاستی جمع شود، بویژه با عنایتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه به ضبط قرآن در حافظه‌ها و صحیفه‌ها داشتند، این استبعاد منتفی است و تفصیل این بحث در مبحث جمع آوری قرآن خواهد آمد.

دلیل سوم:**اشاره**

اعتزال امیر المؤمنین علیه السّلام برای جمع قرآن و عرضه آن به قوم و نپذیرفتن آنها قرآن علی را، می‌گوییم: این طور نبود که قرآن امیر المؤمنین علیه السّلام زیاده بر قرآنی بود که آنان جمع کرده بودند، بلکه فرقی در این جهت بود که:

اولا:

قرآن علی به ترتیب نزول آن بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جمع آوری شده بود و قرآن فعلی این چنین نیست.

ثانیا:

شان نزول هر آیه‌ای در ذیل آن آورده شده بود که این آیه در شأن چه کسی نازل شده و به نفع یا به ضرر چه کسی بوده است.

ثالثا:

آیات را با تفسیر و تأویل آنها در پاورقیها آورده بود که اگر آن قرآن با توجه به (۱) برای آگاهی بیشتر به این دلایل، به این کتابها مراجعه کنید: المیزان، ج ۱۲، ص ۱۱۲، البیان، ص ۲۰۲ و ۲۲۰، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۲۷، بحار الانوار، ج ۹۲، در باب کیفیت جمع قرآن از ص ۴۱ به بعد، شناخت قرآن، استاد علی کمالی، ص ۸۰ و ...

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۸۴

عقیده علمی که مردم به امیر المؤمنین علیه السّلام داشتند در دسترس مردم قرار می‌گرفت، قهرا مردم از اوضاع آگاهی پیدا می‌کردند، عملا- دیگر خلافت دیگران میسر نبود؛ یعنی مسئله حقانیت علی علیه السّلام در موضوع خلافت روشن می‌شد و چون آنان در این رابطه احساس خطر می‌کردند، حاضر نشدند قرآن علی علیه السّلام در دسترس عموم قرار گیرد. و گرنه اگر قرآن علی با قرآن آنان متفاوت بود و بدین وسیله تحریف در قرآن وارد می‌شد، یقینا علی علیه السّلام و بعضی از صحابه، همانند سلمان، اباذر، مقداد و ...

ساکت نمی‌نشستند و حداقل در اعتراضاتشان این موضوع مهم را متذکر می‌شدند و یا در هنگام ذکر مطاعن آنها می‌خواستند از جمله مطاعن آنها تحریف قرآن را بازگو نمایند که هیچگاه این چنین نبود، و می‌بایست امیر المؤمنین در ابتدای خلافت خود که قدرت در دست او قرار گرفته بود در صدد اصلاح آن برآید و قرآن را از حالت تحریف بدر آورد و این نقیصه را از قرآن بر طرف نماید.

به هر حال، قرآن علی علیه السّلام همین قرآن بود و مازادش تفسیرها، تأویلها، شأن نزولها، تمییز ناسخ از منسوخ و مانند آن بوده است.

دلیل چهارم:**اولا:**

بسیاری از این روایات ضعیف‌السند هستند؛ زیرا در سند آنها افرادی همچون ابو هریره، نخعی و حسین بن یوسف هستند که در کتب رجالی توثیق نشده‌اند.

ثانیا:

منظور از اخبار مماثله (یعنی اخباری که می‌گویند تمام حوادثی که در امم ماضیه واقع شده است در این امت نیز مثل آن واقع می‌شود) این نیست که همه آنچه که به طور جزئی در آنجا واقع شده است در اینجا نیز واقع می‌شود بلکه مقصود تشابه در کلیات است، لذا می‌بینیم در بنی اسرائیل گوساله پرستی واقع شده و سرگردانی چهل ساله در بیابان، غرق دشمنان موسی در دریا، یا ولادت عیسی بی‌پدر و مرگ وصی موسی هارون قبل از او و ... ولی در اسلام مشابه هیچیک از اینها واقع نشده است، عمده این روایات ناظر به وقوع اختلاف و منشعب شدن امت اسلامی به ۷۳ فرقه است کما آنکه نصارا به ۷۲ فرقه و یهود به ۷۱ فرقه تقسیم شدند و یا مقصود

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۸۵

مشابعت در گناهان است که در همه امم واقع می‌شود و اگر هم شامل تحریف شود، تحریف معنوی منظور است که تفسیر به رأی و تأویلات ناروی در قرآن واقع شده است.

ثالثا:

بر فرض که آن روایات بخواهند بگویند که در متن قرآن تحریف واقع می‌شود دلالتش بر تحریف از باب عموم است که همه آنچه در امم گذشته واقع شده است و از جمله آنها تحریف کتب است در امت اسلامی نیز واقع می‌شود، ادله‌ای که در مطلب قبل برای مصونیت قرآن از تحریف آورده‌ایم مخصوص این روایات قرار خواهند گرفت؛ زیرا این روایات خصوص تحریف را منع کرده‌اند و آن روایات مماثله، عموم حوادث از جمله تحریف را ثابت می‌کرد.

رابعا:

اگر این روایات به نحو عموم صحیح باشد شامل تحریف به زیاده هم می‌شود، در حالی که طبق آیات تحدی تحریف به زیاده در قرآن نیست ولی در تورات و انجیل تحریف به زیاده است.

دلیل پنجم:**اشاره**

عمده دلیل بر تحریف همان روایات است که باید پاسخ داده شود و آنچه بزرگانی را وادار به ثبوت تحریف در قرآن کرده همین روایات است پس باید پاسخ صحیح به آنها داد:

اولا:

بسیاری از این روایات مجعول و ساخته و پرداخته دشمنان قرآن و منحرفان یا افراد نادان است، مانند روایات متعددی که از «احمد بن محمد بن سیاری» نقل شده است که طبق احصاء نویسنده کتاب «برهان روشن»، این روایات به ۱۸۸ روایت بالغ می‌شود. و مرحوم حاجی نوری در کتاب فصل الخطاب بسیار از او نقل کرده است.

سیاری، راوی این احادیث به گفته بسیاری از بزرگان علم رجال کسی بوده است فاسد المذهب، غیر قابل اعتماد، ضعیف الحدیث و به گفته بعضی اهل غلو و منحرف، معروف به تناسخ و کذاب بوده و به گفته کشی، صاحب رجال معروف، امام جواد علیه السلام در نامه خود ادعاهای سیاری را باطل و بی‌اساس خواند. البته روایات

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۸۶

تحریف منحصر به روایات سیاری نیست ولی قسمت مهمش به او برمی‌گردد «۱».

در میان این روایات مجعول روایات مضحکی دیده می‌شود که هر کس مختصر اهل مطالعه و مراجعه به قرآن باشد فوراً به فساد آن پی می‌برد؛ مانند آن روایتی که می‌گوید در آیه سوم سوره نساء بین شرط و جزاء بیش از یک سوم قرآن ساقط شده است، بیش از یک سوم قرآن یعنی بیش از ده جزو و قرآن حذف و ساقط شده است.

این سخن چقدر مضحک است که کسی ادعا کند قرآن با همه نویسندگان و کتاب وحی و آن همه حافظان و قاریان از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به بعد، بیش از یک ثلث آن بر باد رفته و کسی آگاه نشده است؟! این دروغ‌پردازان به این واقعیت تاریخی توجه نکرده‌اند قرآن که قانون اساسی و همه چیز مسلمانان را از آغاز تشکیل می‌داد، شب و روز در همه خانه‌ها و مساجد تلاوت می‌شد، چیزی نبود که حتی یک کلمه آن را بتوان اسقاط کرد تا چه رسد به بیش از یک ثلث، دروغی به این بزرگی دلیل بر ناشی‌گری جاعلان این گونه احادیث است.

بسیاری از بهانه جویان در اینجا به سراغ کتاب «فصل الخطاب» مرحوم حاجی نوری می‌روند که در زمینه تحریف نگاشته است.

و با توجه به مطالب مذکور، وضع این کتاب نیز روشن می‌شود. و به علاوه، مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی که از جمله شاگردان مرحوم حاجی نوری است در شرح حال استادش در مقدمه جلد اول «مستدرک الوسائل» صفحه ۵۰ و ۵۱، طبع جدید می‌گوید:

«در مورد کتاب فصل الخطاب کرارا از استادم شنیدم که می‌فرمود: مطالبی که در فصل الخطاب است عقیده شخصی من نیست بلکه این کتاب را برای طرح بحث و اشکال نوشتم و اشارتاً عقیده خودم راجع به عدم تحریف را آورده‌ام و بهتر این بود که نام کتاب را فصل الخطاب فی عدم تحریف القرآن می‌گذاردم». (۱) تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۲۹ و ۳۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۸۷

سپس محدث تهرانی می‌گوید: «ما از نظر عمل روش استاد خودمان را به خوبی می‌دیدیم که هیچگونه وزن و ارزشی برای اخبار تحریف قائل نبود بلکه آنها را اخباری می‌دانست که باید بر دیوار کوبید، تنها کسی می‌تواند به استاد ما نسبت تحریف دهد که به مرام و عقیده او آشنا نباشد».

ثانیا:

قسمتی از این روایات، راجع به تحریف معنوی و عملی قرآنست و منظور از تحریف معنوی آن است که آیه‌ای آنچنان تفسیر و معنا شود که خلاف مفهوم واقعی آن باشد و مقصود از تحریف عملی آن است که بر خلاف آن عمل کنند. این نوع تحریف چنانکه در اوایل این درس متذکر شدیم در قرآن واقع شده و در روایات هم به آنها اشاره شده است، از قبیل: حدیثی که علی بن ابراهیم در تفسیر خود از ابو ذر آورده است که ابو ذر می‌گوید هنگامی که آیه:

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ «۱» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: روز قیامت از مردم سؤال می‌کنند که با ثقلین (قرآن و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) چه کردید؟ می‌گویند:

أما الأكبر فحرفناه و نبذناه وراء ظهورنا ... «۲» اما ثقل اکبر را تحریف کردیم و پشت سر انداختیم.

پیدا است که منظور از تحریف در این حدیث تحریف معنوی است نه لفظی؛ زیرا تحریف کردیم و به پشت سر انداختیم، با تحریف معنوی و عملی سازگار است نه با تحریف لفظی.

و یا در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده که پیامبر اسلام روزی مردم را در سرزمین منی دعوت کرده و به آنها دستور تمسک به کتاب و عترت را داده است و نسبت به خانه خدا نیز سفارش کرده است، بعد حضرت باقر علیه السلام فرمود:

أما كتاب الله فحرفوه و أما الكعبة فهدموه و أما العترة فقتلوه (۱) سوره آل عمران، آیه ۱۰۶.

(۲) تفسیر برهان، ذیل آیه ۱۰۶ سوره آل عمران.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۸۸

یعنی: «اما کتاب خدا را تحریف کرده و کعبه را خراب کردند و عترت را به شهادت رساندند و ...».

و در زیارت امام حسین علیه السلام طبق نقل کامل الزیارات آمده است وقتی که وارد حرم مطهر شدی بخوان:

«اللهم العن الذين كذبوا رسلك و هدموا كعبتك و حرفوا كتابك ...».

یعنی: «خدایا! لعنت فرست بر کسانی که رسولان تو را تکذیب کرده و خانه تو را منهدم و خراب کرده و کتاب تو را تحریف کردند ...» بخشی از روایاتی از این قبیل را آیت الله خوئی در البیان، ص ۲۲۶-۲۲۸ آورده است.

ثالثا:

اگر اسماء ائمه اطهار علیهم السلام یا بسیاری از مشرکین و منافقین در قرآن بوده است و سپس حذف و ساقط شده باشد، این تحریف و یا هر نوع تحریف به نقیصه دیگر، باید در یکی از دو زمان باشد یا در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این تحریف صورت گرفته باشد در حالی که معقول نیست که در این زمان تحریف واقع شده باشد و یا در زمان خلفای ثلاثه، آن هم ثابت نشده است.

اما در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم یقیناً تحریفی واقع نشده است؛ زیرا:

اولاً: با آن همه شدت اهتمام حضرت برای قرآن، معقول نیست در زمان حیات او تحریف صورت گرفته باشد.

ثانیا: حضرت در پایان عمر شریفش مردم را به تمسک به قرآن و عترت به عنوان دو مایه نجات دعوت کرد اگر قرآن تحریف شده باشد، دعوت به تمسک و عمل به قرآن محرف کار صحیحی نخواهد بود و اساساً کتاب تحریف شده نمی‌تواند مایه نجات باشد در

حالی که رسول خدا فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ التَّقْلِينِ: كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» «۱». (۱) مسند احمد حنبل، ج ۳، ص ۱۴ و ۱۷ و ۲۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۸۹

و اما در زمان شیخین (ابا بکر و عمر) تحریف واقع نشده است؛ زیرا آنها یا آیاتی را که مربوط به ولایت اهل بیت بود باید ساقط و حذف می کردند و یا آیاتی که در رابطه با رد خلافت آنها بود، چنانکه آشتیانی در حاشیه بر رسائل شیخ انصاری (بحر الفوائد فی شرح الفرائد، ج ۱، ص ۱۰۱) می گوید: یک سوره در قرآن به نام «سوره ولایت» وجود داشته که آن را حذف کردند «۱». پاسخ این سخن این است که با مراجعه به تاریخ و احتجاجات امیر المؤمنین علیه السلام و اصحابشان روشن می شود که چنین چیزی نبوده است و گرنه می بایست به این سوره و آیات اشاره می کردند و از جمله مطاعن آنها تحریف قرآن را بیان کنند، در حالی که چنین چیزی مشاهده نمی شود.

و اما در زمان عثمان تحریفی واقع نشده است:

اولاً: قرآن سوزی عثمان به عنوان یکی از مطاعن او ثبت شده با آنکه او در این کار خود به -اصطلاح- قصد خیر داشت و می خواست مصحف را واحد قرار دهد و از این طریق جلو اختلافات را بگیرد، اگر قرآن را تحریف می کرد به عنوان یکی از مطاعن او ثبت می شد و حافظین قرآن بر او اعتراض می کردند.

ثانیاً: انقلابیون در موقع قتلش نسبت حیف و میل بیت المال را به او می دادند ولی نسبت تحریف قرآن را نمی دادند، اگر چنین چیزی بود بیان آن جهت برای انقلابیون مؤثرتر در نفوس دیگران در توجیه قتل او بود تا حیف و میل بیت المال.

ثالثاً: وقتی علی علیه السلام پس از عثمان روی کار آمد تمام امور خلاف واقع عثمان را تا جائی که ممکن بود اصلاح کرده و مظالم را برگردانده بود ولی هیچگاه سخن از تحریف قرآن و باز گرداندن آیات حذف شده نبود و همین دلیل است که تحریفی در زمان عثمان واقع نشده است. (۱) به کتاب: صیانه القرآن من التحریف، محمد هادی معرفت، ص ۱۵۱ و ۱۵۲ در رابطه با این سوره ولایت مراجعه فرمایید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۹۰

با توجه به پاسخهایی که از این نوع روایات داده شده است روشن می شود که با این روایات نمی توان تحریف قرآن را ثابت کرد پس حق با کسانی است که قرآن را مصون از تحریف می دانند و روایات تحریف را یا مجعول و یا ناظر به تحریف معنوی می دانند.

۴- یک افترا و پاسخ آن

چنانکه از بیانات گذشته روشن شد، مشهور قریب به اتفاق از فقهای شیعه، قرآن را مصون از تحریف می دانند و اساساً مذهب شیعه بر عدم تحریف قرآن است، البته بعضی از اخباریین قائل به تحریف قرآن شده اند، چنانکه نظر مشهور از علمای اهل سنت بر عدم تحریف است لکن عده ای قائل به تحریف اند و روایاتی را نیز در این رابطه نقل کرده اند.

در این بین بعضی از بی خردان اهل سنت و یا مغرضان و کسانی که همیشه تفرقه مسلمین را می خواهند، در کتابهایشان، اعتقاد به تحریف قرآن را از ویژگیها و خصائص شیعه معرفی کرده اند و حتی در ذیل آیات نافی تحریف آن را دلیل بر رد نظر شیعه گرفته اند؛ به عنوان نمونه فخر رازی صاحب تفسیر کبیر در ذیل آیه نهم سوره حجر:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ» می گوید: این آیه دلیل بر بطلان قول شیعه است که قائل به تغییر و زیاده و نقصان در قرآن شده اند.

جالب اینجاست که بعضی از دانشمندان منصف اهل سنت، این نوع نسبتها را به شیعه ناروا و دروغ دانسته اند به عنوان نمونه دانشمند

معروف: «لیب السعید» در کتاب خود «المصحف المرتل»، صفحه ۴۴۹ می‌گوید: من اعتقاد دارم که نسبت دادن چنین دروغهایی به شیعه صحیح نیست و از عدم دقت است و طایفه‌ای از علمای شیعه از این افترا مبریند و معتقدند که همین قرآن حاضر قرآنی است که خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل ساخته است که نه زیاد شده و نه کم.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۹۱

گذشته از همه اینها، روایات تحریفی که در کتب عامه نقل شده به مراتب بیشتر است از روایاتی که از طریق خاصه نقل شده است «۱»، لذا مرحوم طبرسی در مقدمه تفسیر مجمع البیان در فن پنجم می‌فرماید: گروهی از حشویۀ عامه قائل به تحریف‌اند «۲» و جالب اینجاست که این بیان مرحوم طبرسی بر بعضی از علمای اهل سنت گران آمد و در صدد تکذیب مرحوم طبرسی بر آمده و گفتند این نسبت ناشی از قول فاسد شیعه است که قائل به تحریف هستند و او عقیده اصحابش را به ما اهل سنت نسبت می‌دهد «۳».

چنانکه ملاحظه می‌کنید این عالم سنی نیز تحریف قرآن را به شیعه نسبت می‌دهد در حالی که اکثر قریب به اتفاق شیعه و در این دوران اجماعی شیعه است که قرآن مصون از تحریف است.

قول حق این است که اکثریت شیعه و سنی قائل به عدم تحریف هستند ولی عده‌ای از اخباریین شیعه و بعضی از اهل سنت قائل به تحریف می‌باشند و این دلیل نمی‌شود که آنها ما را و یا ما آنها را عموماً متهم به قول به تحریف نماییم، پس به نحو مطلق متهم کردن شیعه بر این که آنها قائل به تحریف قرآنند، افترای محض و سخنی بی‌دلیل است.

بر اهل فن پوشیده نیست که بررسی مسئله تحریف و مصون بودن قرآن از آن، بحثی به مراتب گسترده‌تر از آنی را می‌طلبد که ما در این نوشتار آورده‌ایم لکن همین مقدار نیز برای آگاهی به این نوع مسائل مفید و حتی کافی است. (۱) آیت الله خوئی در البیان از ص ۲۰۲ به بعد بخشی از آن روایاتی که عامه در کتبشان برای تحریف قرآن نقل کرده‌اند را با ذکر سند نقل کرده است، مراجعه نمایید.

(۲) محمد هادی معرفت در کتاب صیانه القرآن من التحریف، نظر عامه را در این رابطه کاملاً آورده است، به ص ۱۲۳-۱۵۶ مراجعه نمایید.

(۳) روح المعانی، آلوسی، ج ۱، ص ۲۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۹۲

سؤالات:

- ۱- تحریف را از نظر لغت و اصطلاح معنا کنید؟
- ۲- مقصود از تحریف لفظی و تحریف معنوی چیست؟ توضیح دهید.
- ۳- دلایل عدم تحریف قرآن را ذکر کنید و راجع به شواهد تاریخی توضیح دهید.
- ۴- مراد از تحریف در روایات، تحریف لفظی است یا تحریف معنوی و عملی؟ توضیح دهید.

۵- دلایل طرفداران تحریف قرآن را نقل کرده و نقد کنید.

۶- آیا قرآن در زمان شیخین و عثمان تحریف شد؟ توضیح دهید.

۷- افترا چه بود و پاسخ آن چیست؟

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۹۳

درس هشتم اهداف قرآن

اشاره

پس از اثبات اینکه قرآن از سوی خداوند بوده و کلام الهی است و اینکه بدون هیچگونه تغییر و تحریفی باقی مانده و به همان کیفیت نزول، به دست ما رسیده است، اینک نوبت آن رسیده که ببینیم قرآن برای چه آمده و هدف نزولش چه بوده است؟ تا در اصالت آن دچار شک و تردید نشویم؛ زیرا هر کتابی که انسان نداند برای چه نوشته شده و هدف آن چیست، نمی‌تواند روی آن اظهار نظر کند، آیا قرآن کتاب طب است؟ فلسفه است؟ تاریخ است؟ ریاضی است؟ ... و یا هیچکدام؟ پس چیست؟ کتاب هدایت است، انسان را به خدا و سعادت ابدی و بالأخره به مقام قرب الهی و دخول در جوار رحمت حضرت حق رهنمون می‌گردد.

این کتاب چه کسانی را هدایت می‌کند؟ آیا همه را؟ یعنی پس از آمدن قرآن، دیگر گمراهی باقی نمی‌ماند و همه به طور جبر هدایت می‌شوند؟ یا نه، نه تنها همه را هدایت نمی‌کند بلکه عده‌ای به وسیله آن گمراه می‌شوند:

«یضَلُّ به کثیرا و یهدی به کثیرا» (۱). به هر حال، باید ببینیم اهداف قرآن چه بوده و برای چه نازل شده است؟

البته معلوم است که بررسی این موضوع نیاز به فرصت بیشتری دارد و این نوع نوشتار را مجال بررسی همه جانبه چنین مبحثی نیست ولی به هر حال باید تا جایی که (۱) سوره بقره، آیه ۲۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۹۴

فرصت را مجال است به آن پرداخت.

در این بحث، بهترین راه این است که برای آگاهی از اهداف قرآن به خود قرآن مراجعه کنیم و ببینیم خود قرآن اهداف خود را چه می‌داند؟ با مراجعه به قرآن کریم می‌بینیم یک سلسله از اوصاف برای قرآن است که از آنها به خوبی می‌توان به اهداف آن پی برد. به علاوه آیاتی در قرآن کریم است که مبین اهداف آن است. بنابراین، ما ابتدائاً به آن اوصاف و آیات می‌پردازیم و سپس به یک نتیجه گیری کلی می‌رسیم و در پایان به بخشی از اهداف قرآن اشاره می‌کنیم، قهراً با این روش به اهداف قرآن آگاه خواهیم شد.

الف- اوصاف قرآن

اشاره

قرآن کریم در آیات متعدد به اوصافی موصف شده که مبین اهداف آن است و آن آیات نیز به چند دسته قابل تقسیم است:

دسته اول:

اشاره

اوصافی است که هدف قرآن را روشنگری و آگاه ساختن مردم می‌داند مانند:

۱- تفصیل: وَ لَکِنْ تَصْدِیقَ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ تَفْصِیلَ کُلِّ شَیْءٍ، (یوسف / ۱۱۱).

۲- مفصل: هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ إِلَیْکُمُ الْکِتَابَ مُفَصَّلًا ...، (انعام / ۱۱۴).

۳- مبین: حَمَّ وَ الْکِتَابِ الْمُبِیِّنِ، (دخان / ۲).

۴- بینه: ... وَ الْمُشْرِکِیْنَ مُنْفَکِّیْنَ حَتَّى تَأْتِیَهُمُ الْبَیِّنَةُ، (بینه / ۱).

- ۵- بَيِّنَاتٍ: وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ، (بقره/ ۵).
- ۶- مَبِيِّنَاتٍ: ... رَسُوْلًا يَتْلُوْا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللّٰهِ مُبَيِّنَاتٍ، (طلاق/ ۱۱).
- ۷- بَيَانَ: هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ، (آل عمران/ ۱۳۸).
- ۸- تَبْيَانٍ: وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ، (نحل/ ۸۹).

توضیح:

«بیان»، مصدر است و دارای معنای لازم و متعدی است (روشن شدن و روشن کردن) و به معنای روشن و روشنگری نیز آمده است (اسم فاعل).

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۹۵

«مبین»، اسم فاعل از اَبَان می‌باشد، «بینه» صفت مشبیه است ولی معنای اسم فاعل لازم و متعدی را دارد. «تبیان»، مصدر سماعی از فعل متعدی است.

این کلمات همگی از یک ماده بوده هم معنای لازم و هم متعدی دارند، در مجموع به معنای روشن و روشنگری است. «تفصیل» نیز مرادف با همان تبیین است و در آن، معنای باز نمودن مطالب و روشن ساختن نهفته است.

اطلاق این نوع اوصاف بر قرآن، به لحاظ آن است که قرآن کریم روشنگر تمام حقایقی است که در مسیر سعادت، انسان باید از آن آگاه باشد و بدون آگاهی از آن نمی‌تواند این راه را پیماید البته مقصود از جامعیت و «تبیان کل شیء» بودن قرآن نیز همین معناست؛ زیرا به تناسب حکم و موضوع و بینش خاص قرآن، روشن می‌گردد که مقصود از «کل شیء» هر چیزی است که در هدایت انسان نقش داشته باشد و آگاهی از آن در رسیدن به کمال او مؤثر واقع شود، نه آنکه مسائل ریاضی، فیزیک، شیمی و امثال آن هم در قرآن مطرح شده باشد، گرچه بعضیها معتقدند که قرآن «تبیان کل شیء» است ولی فهم آن مخصوص پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام است و برای مردم عادی میسر نیست.

دسته دوم:

آیاتی است که در آنها قرآن به عنوان یاد و یاد آوری معرفی شده است.
مانند:

- ۱- ذَكَرْ: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ، (حجر/ ۹).
- ۲- ذِكْرِي: إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْعَالَمِينَ، (انعام/ ۹۰).
- ۳- ذِي الذِّكْرِ: ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ...، (ص/ ۱).
- ۴- تَذَكَّرَ: إِنَّ هَذِهِ تَذَكَّرَةٌ، (دهر/ ۲۹).

قرآن کریم از آن جهت به عنوان یاد، یاد آور و صاحب ذکر نامیده شده است که یاد خدا را در دلها زنده نگه داشته و فطرت ناخود آگاه خدا شناسی را آگاهانه و شکوفا می‌سازد. و یا بدانجهت که نعمتهای فراموش شده الهی را به یاد انسان می‌آورد. و یا بدانجهت که آنچه را که باید به یاد داشت و انسان در اثر انس به مادیات از آنها غافل

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۹۶

گشته است مثل آغاز و انجام آفرینش و هدف از آفرینش انسان و مانند آن، آن را یاد آوری می‌کند تا انسان را از مرز حیوانیت

بلکه پستر از آن به مرز انسانیت برساند.

دسته سوم:

آیاتی است که قرآن را شفا بخش معرفی می‌کند؛ مانند:
وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ، (اسراء / ۸۲).

دسته چهارم:

آیاتی است که قرآن را موعظه، بشارت دهنده و انذار کننده می‌داند مانند:

۱- موعظه: يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمٌ مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ، (یونس / ۵۷).

۲- بشری: ... وَبُشْرَى لِّلْمُحْسِنِينَ، (احقاف / ۱۲).

۳- بشیر و نذیر: بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ، (فصلت / ۴).

بر کسی پوشیده نیست که بیم و امید دو عامل اصلی و انگیزه اساسی برای حرکت و تلاش بوده و واسطه بین علم و عمل می‌باشند، پس از علم به حقانیت یک دستور العمل و یا یک حقیقت، اگر انگیزه‌ای برای عمل بر طبق آن نداشته باشد، آن علم را به مرحله اجرا در نخواهد آورد و به لوازم علمش عمل نخواهد کرد. بیم و امید انگیزه‌ای است که بشر را به حرکت وادار می‌دارد به همین جهت است که قرآن، با آنکه خود را حکمت، برهان، علم و فرقان می‌نامد از خود به عنوان نذیر و بشیر و موعظه هم یاد می‌کند.

دسته پنجم:

آیاتی است که عنوانهای عامی را بر قرآن اطلاق می‌کند که دلالت بر روشنگری قرآن در تمام مراحل (عقلی، قلبی و روحی) دارد مانند:

۱- نور: وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا، (نساء / ۱۷۴).

۲- هدی: هُدًى لِّلنَّاسِ، (بقره / ۱۸۵).

۳- بصائر: قَدْ جَاءَ كُمْ بَصَائِرٌ مِّن رَّبِّكُمْ، (انعام / ۱۰۴).

این عناوین دلالت دارند بر اینکه قرآن کریم هم فکر و عقل را هدایت می‌کند و بینش صحیح و یقینی به انسان می‌دهد و هم به دل روشنی و آگاهی می‌دهد و آن را برای گرایش به حق و پذیرش آن مهیا می‌سازد و هم روح را در سیر صعودی به سوی

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۹۷

کمال نهائیش قدم به قدم همراهی و راهنمایی می‌کند.

دسته ششم:

آیاتی است که نزول قرآن را برای اتمام حجت بر مردم می‌داند مانند:

۱- عذر: عَذْرًا أَوْ نَذْرًا، (مرسلات / ۶).

۲- بلاغ: هَذَا بَلَاغٌ لِّلنَّاسِ، (ابراهیم / ۵۲).

۳- حجه بالغه: حِكْمَةٌ بِالْعَهْدِ فَمَا تُغْنِ التُّذْرُ، (قمر / ۱۵).

کلمه «بلاغ» هم به معنای ابلاغ و هم به معنای کفایت آمده است و هر دو معنا با آیه سازگار است و شاید معنای دوم سازگارتر باشد.

«حجت» نیز بر دلیلی اطلاق می‌شود که حجت را بر انسان تمام کرده و راه عذری برای او باقی نماند. بنابراین، قرآن برای مردم در آگاهاندن آنها به راههای سعادت و سیر الی الله کافی است و حجت بر مردم تمام است و عذری برای احدی نیست که من نمی‌دانستم.

دسته هفتم:

آیه‌ای که در آن قرآن به عنوان «رحمت» معرفی شده است مانند:

و نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ، (اسراء / ۸۲).

از این آیه استفاده می‌شود که خداوند می‌خواسته است که انسان را مشمول رحمت خویش گرداند و به همین منظور قرآن را نازل کرده است. البته می‌دانید اوصاف و عناوین قرآن منحصر به همین چند وصف نیست، ما بخاطر رعایت اختصار از ذکر بقیه صرف نظر کردیم.

دو سؤال:

- ۱- آیا قرآن برای تمام انسانهاست و هدفش نجات تمام بشر است یا در صدد نجات و هدایت گروه خاصی از بشر است؟
- ۲- اگر مخاطب قرآن، تمام انسانها هستند پس مقصود از آیاتی که گروه خاصی را مخصوص هدایت شفاء و ... می‌داند چیست؟ به عبارت دیگر: در آن اوصاف و عناوینی که برای قرآن بیان کردید، نوعی تناقض به چشم می‌خورد؛ زیرا از یک سو قرآن را هدایت و بلاغ و ذکر و موعظه و بیان برای همه انسانها می‌داند، از سوی دیگر در برخی از آیات، شفاء، هدایت، ذکر، تذکره، موعظه و ... بودن قرآن را

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۹۸

اختصاص به گروه خاصی می‌دهد و این همان تناقضی است که به چشم می‌خورد.

پاسخ:

در مورد سؤال اول باید بگوییم: مکاتب مختلف هر یک راه خاصی را برای سعادت بشر پیشنهاد می‌کنند که در این زمینه یکسان نیستند چرا که بعضیها رنگ ملیت دارند و بر طبق اظهارات خودشان، هدفشان نجات و رهایی ملت خودشان می‌باشد. و برخی دیگر هدفشان سعادت مند ساختن نژاد و تیره مخصوصی است. و گاهی طبقه خاصی را مورد خطاب قرار می‌دهند و در صدد سعادت مند ساختن آن طبقه خاص هستند.

اما قرآن این چنین نیست؛ زیرا هر کس که با قرآن آشنا باشد می‌داند که قرآن و اسلام، هدفش نجات تمام انسانهاست و نژاد خاص، ملت خاص و یا طبقه و گروه خاصی را به دعوت خویش اختصاص نداده است و این مطلب از آیات متعدد قرآنی استفاده می‌شود نظیر آیاتی که خطابها با ضمیر «کم» و امثال آن مطرح شده است:

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ «۱» و یا: قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا «۲». و یا آیات مربوط به هدایت که برای همه است نظیر: هُدًى لِّلنَّاسِ وَ: هَذَا بَلَاغٌ لِّلنَّاسِ وَ: يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِّلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَ: إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ.

و یا آیاتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بیم دهنده جهانیان می‌داند نظیر آیه: تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا و آیه: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ و امثال این آیات که بسیارند، از اینها کاملاً روشن می‌شود که خطابات قرآن اختصاص به گروه خاصی ندارد بلکه عام و فراگیر است.

و در مورد سؤال دوم که گفته شد در آیات قرآن نوعی تناقض به چشم می‌خورد؛ زیرا گرچه از آیات بسیاری استفاده عموم می‌شود که خطابات قرآن عام و فراگیر (۱) سوره نور، آیه ۳۴.

(۲) سوره نساء، آیه ۱۷۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۱۹۹

است، ولی از بخشی از آیات دیگر استفاده می‌شود که قرآن برای هدایت گروه خاصی وارد شده است (نظیر آیات ذیل: وَ لِيُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا «۱». و آیه: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ «۲». و آیه: لِيُبَشِّرَ بِهَ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرَ بِهَ قَوْمًا لُدًّا «۳». و آیه: هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ «۴» و امثال این آیات که بسیارند).

پس مخاطب قرآن نیز عموم انسانها نیستند بلکه اقوام خاصی مورد نظر می‌باشند.

باید بگوییم اولاً: از این آیات انحصار و اختصاص قرآن به این گروهها استفاده نمی‌شود.

ثانیاً: در مورد هدایت و ذکر و امثال اینها، منظور از آیات این است که تنها کسانی از قرآن بهره مند می‌شوند که دارای آن شرایط باشند.

ثالثاً: در آغاز بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دعوت جهانی بخاطر کمبود امکانات و عدم دسترسی به آنها، میسر نبود، لذا دعوت از کسانی آغاز شده که در دسترس پیامبر بوده‌اند و همواره دعوتها این چنین است که از صفر آغاز می‌شود و کم کم اوج گرفته و گسترده می‌شود.

رابعاً: در برخی از این آیات به اهداف دیگر نیز اشاره شده و هدف مذکور در آیه تنها هدف نیست مانند آیه: وَ لِيُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَ مَنْ حَوْلَهَا که حرف «واو» دلالت دارد که هدف از نزول قرآن و بعثت پیامبر اموری بوده که یکی از آنها انذار اهل مکه و اطراف آن بوده است.

خامساً: برخی از عناوین یاد شده در آیات خود از نوعی عمومیت برخوردار است نظیر «قوم لُد» (قوم سر سخت) که شامل هر گروه سر سخت از هر طایفه و قبیله و هر زمان باشد می‌شود. و یا حتی آیه: أُمَّ الْقُرَىٰ وَ مَنْ حَوْلَهَا نیز طبق تفسیری شامل کل (۱) سوره انعام، آیه ۹۲.

(۲) سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

(۳) سوره مریم، آیه ۷۹.

(۴) سوره بقره، آیه ۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۰۰

کره زمین است؛ زیرا با توجه به روایات «دحو الأَرْض» (پهن شدن زمین از زیر کعبه) که چون اصل پیدایش زمین از کعبه شده و از آنجا گسترده شده لذا به مکه «ام القری» گفته شد، پس مقصود از «ام القری» مکه و مقصود از «و من حولها» کل کره زمین است، بنابراین، این آیات نیز شامل گروه خاصی نیستند.

به هر حال، بر کسانی که با روش قرآن آشنایی دارند معلوم است که هیچ تناقضی بین این دو دسته از آیات نیست و مخاطب قرآن، کل انسانها هستند هر چند همه آنها واجد شرایط بهره‌مندی از قرآن نبوده و همگان بهره‌مند نشدند؛ زیرا معنای این سخن که قرآن برای هدایت و به سعادت رساندن کل بشر آمده، این نیست که بالاجبار همه انسانها از آن هدایت بهره‌مند می‌شوند، بلکه آن

هدایت شرایطی دارد که هر کس واجد آن شرایط باشد، بهره‌مند خواهد شد. و اختیار انسان خود یکی از ارکان اصلی هدایت اوست که او می‌تواند هدایت را اختیار نماید و یا راه ضلالت را در پیش گیرد.

ب- آیات قرآن

اشاره

پس از بررسی اوصاف و عناوین قرآن که مبین اهداف قرآن بودند اینک نوبت بررسی به آیات قرآن می‌رسد که مبین اهداف آن هستند، آیات قرآن نیز در این رابطه به چند دسته قابل تقسیم است که به اختصار در هر دسته‌ای به بعضی از آیات آن دسته اشاره می‌کنیم:

دسته اول:

آیاتی هستند که هدف قرآن را غفلت زدایی از انسان و وادار کردن او به تفکر، تعقل، تدبیر و تفقه می‌داند از قبیل آیات:

۱- لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ، (نحل / ۴۴).

۲- كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ، (ص / ۲۹).

۳- إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ، (زخرف / ۳).

۴- نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ، (انعام / ۶۵).

دسته دوم:

آیاتی است که قرآن را بشارت دهنده و ترساننده معرفی می‌کنند

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۰۱

مانند: قَيِّمًا لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ، (كهف / ۲).

دسته سوم:

آیاتی است که می‌گویند انزال کتب آسمانی و ارسال رسل برای اتمام حجت است مانند آیه: رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ، (نساء / ۱۶۵).

دسته چهارم:

آیاتی است که هدف قرآن را با تقوا شدن مردم می‌داند، مانند آیه:

قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ، (زمر / ۲۹).

دسته پنجم:

آیاتی است که هدف از نزول کتب آسمانی را بر پایی قسط و عدل در جامعه و حاکمیت و غلبه دین خدا بر مکتبهای الحادی و غیر خدایی می‌دانند، مانند آیات:

- ۱- لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ، (حدید/ ۲۵).
- ۲- إنا أنزلنا إليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما أراك الله... (نساء/ ۱۰۵).
- ۳- هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، (صف/ ۹).

دسته ششم:

آیاتی است که مشتمل بر عناوینی هستند که ناظر به مراحل متعالی تری هستند از قبیل:

- ۱- اخراج از ظلمات به نور: كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ، (ابراهیم/ ۱).
 - ۲- داخل شدن در رحمت خدا و فضل الهی: يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ... فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ، (نساء/ ۱۷۵).
 - ۳- راهنمایی به راههای سلام و صراط مستقیم و به سوی خدا: وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، (نساء/ ۱۷۵).
- و: يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ... يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ،
درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۰۲
(مائده/ ۱۵-۱۶).

اینها و دهها آیات دیگر که می‌توان اهداف عالی قرآن را از آنها به روشنی استفاده کرد که ما را در این مختصر همین مقدار کافی است.

با دقت در این آیات و آیات دیگری که ما متذکر نشدیم، روشن می‌شود که همه این اهداف در عرض هم و همسان نیستند بلکه در طول هم می‌باشند، تنها هدفی که هدف نهایی است و مقصود اصلی قرآن همان هدف است و بقیه اهداف، اهداف متوسط به حساب می‌آیند و برای رسیدن به آن هدف عالی در نظر گرفته شدند، همانا رسیدن انسان به مقام قرب الهی و داخل شدن او در رحمت و فضل خداست و بقیه اهداف همه مقدمه برای رسیدن به این هدف عالی و بزرگ هستند؛ زیرا تا مراحل قبلی طی نشود به مرحله عالی نمی‌توان رسید، لذا می‌توان در یک جمع بندی به ترتیب اهداف قرآن را نام برد، گرچه اهداف قرآن منحصر به همینها نیست ولی هر چه که باشند همه مقدمه برای رسیدن به آن هدف عالی و بزرگ هستند که همانا سعادت ابدی انسان است یعنی مقام قرب و داخل شدن در فضل و رحمت خداوند.

نتیجه گیری کلی:

آنچه از آیات قرآن و اوصاف و عناوین استفاده شد اهداف قرآن عبارت است از:

- ۱- آگاه نمودن انسان نسبت به اموری که در مسیر سعادت او لازم است.
 - ۲- ایجاد انگیزه برای حرکت و عمل بر طبق معلومات صحیحی که به دست آورده است.
 - ۳- از بین بردن موانع و بیماریهای روحی و قلبی و بالآخره پالودن انسان از اموری که مانع حرکت در مسیر سعادت می‌گردند.
 - ۴- برقراری نظام عادلانه و بر طبق حکومت الهی در بعد اجتماعی، و به دست آوردن تقوا در بعد فردی.
 - ۵- خارج شدن و رهایی از ظلمتها و راهیابی به راه مستقیم و امن.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۰۳

۶- راهیابی و رهنمون شدن به سوی خدا از طریق راههای سلام و مستقیم.

۷- داخل شدن در رحمت خدا و فضل او.

اگر دقت شود، معلوم می‌گردد که هدف اصلی همان شماره هفتم است؛ یعنی دخول در جوار رحمت حضرت حق جل و علا و اهداف دیگر مقدمه برای رسیدن به این هدف هستند و سعادت ابدی انسان نیز همان هدف هفتم است، اینکه می‌گوییم بقیه اهداف جنبه مقدماتی برای هدف هفتم دارند دلیلش این است که دستیابی به هدف هفتم جز در سایه تلاش و فعالیت انسان میسر نیست؛ زیرا تا انسان در سایه تلاشهای مستمر شایستگی قرب به خدا را در خود نیافریند هرگز به آن دست پیدا نخواهد کرد و برای اینکه انسان به این شایستگی راه پیدا کند، باید بر طبق قوانین خدا سیر کند و سیر بر طبق قوانین الهی بدون آگاهی از آنها و وجود انگیزه برای عمل به آن میسر نخواهد بود، به همین جهت است که قرآن اهدافی را در طول هم در نظر گرفت اول مرحله آگاهی و شناخت، دوم مرحله انگیزه و عمل، سوم رسیدن به آن هدف والا و اصلی که همان قرب به خدا است که در مجموع می‌توان از آنها به ایمان و عمل صالح و نتایج آن نام برد و این همان سعادت ابدی است.

البته معلوم است که ما در اینجا در صدد احصاء کامل اهداف قرآن نبودیم و بنا نیز این نبود و گرنه اهداف دیگری نیز هست از قبیل:

۱- تهذیب و تزکیه نفوس: *وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ*، (جمعه / ۲).

۲- آزادی از زنجیرهای اسارت داخلی (هوسها و تمایلات نفسانی) و خارجی استثمارگران: *وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ*، (اعراف / ۱۵۷).

۳- مبارزه عملی با ظلم و فساد.

۴- دعوت به توحید و مبارزه با شرک و طاغوت.

۵- اتمام حجت بر بندگان.

۶- استوار ساختن میثاقها و پیمانها.

۷- تکامل مادی و معنوی و بسیاری از اهداف از این قبیل.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۰۴

سؤالات:

۱- اهداف قرآن را با توجه به اوصاف قرآن و آیات مربوط دیگر بیان کنید.

۲- آیا قرآن برای تمام انسانها نازل شده و هدفش نجات تمام بشر است؟ توضیح دهید.

۳- اگر قرآن برای هدایت تمام انسانهاست پس آیات مربوط به گروه خاص چه معنا دارد؟

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۰۵

درس نهم شرایط و موانع بهره‌مند شدن از قرآن

اشاره

پس از آنکه در درس پیشین به اهداف قرآن آگاهی پیدا کرده و فهمیدیم که برای قرآن اهدافی در طول یکدیگر وجود دارد، اینک جای این سؤال است که چگونه و تحت چه شرایطی می‌توان به آن اهداف رسید؟

قرآن کریم خود پاسخ این سؤال را در دو قسمت بیان فرموده است: از یک سو شرایطی برای رسیدن به این اهداف ذکر فرموده است و از سوی دیگر موانعی را که می‌تواند ما را از رسیدن به این اهداف باز دارد، یاد آور شده است که در حد این نوشتار به هر دو جهت خواهیم پرداخت:

قسمت اول: شرایط بهره‌مند شدن از قرآن

اشاره

ناگفته پیداست که شرایط بهره‌وری از قرآن متعدد و ناهمگون است؛ زیرا بخشی از شرایط به صفات و حالات نفسانی و کردار خود شخص مفسر و کسی که در صدد فهم قرآن برمی‌آید برمی‌گردد و برخی دیگر به علوم باز می‌گردد؛ یعنی یک مفسر قبل از مراجعه به قرآن باید به بخشی از علوم آگاهی داشته باشد تا بتواند از قرآن بهره‌مند شود. علاوه بر اینها، آن صفات نفسانی نیز مختلف و هر صفتی مربوط به یک وادی بوده و برای رسیدن به هدفی از اهداف قرآن است؛ چنانکه در بخش علوم نیز، علوم مختلف مورد نیاز است و بالأخره بخش دیگری از شرایط است که مربوط به اتخاذ درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۰۶. روش صحیح در تفسیر و فهم حقایق قرآن است. بنابراین، ما باید شرایط علمی و نفسانی و اتخاذ روش صحیح را جدای از هم بررسی کنیم:

الف - شرایط علمی

اشاره

بدیهی است که تدبر و اندیشه در قرآن هنگامی مفید و سودمند است که با یک سلسله مبادی و مقدمات علمی مربوط به خصوصیات آیات قرآن همراه باشد به طوری که بدون آگاهی از این مبادی و مقدمات، فهم صحیح قرآن ممکن نبوده و هیچ مفسری صلاحیت تفسیر قرآن را نخواهد داشت و قهرا از قرآن بهره‌ای نخواهد برد.

شرایط و مقدمات علمی فهم و تفسیر قرآن (که پایه اساسی تفسیر و فهم قرآن محسوب است) گرچه در حقیقت ابزار و وسایل عقل و فهمند، ولی به جهت احتیاج مبرمی که به آنها برای فهم قرآن است، نقش مؤثری را در این زمینه به عهده دارند؛ چنانکه گفته شد، میزان فهم قرآن با میزان آگاهی مفسر از این مبادی و مقدمات ارتباط کامل دارد، بخشی از این مقدمات مانند آنچه که مربوط به علوم و قواعد زبان عربی و جنبه‌های فصاحت و بلاغت قرآن است، چنان ضرورتی دارد که بدون اطلاع کافی درباره آنها، فهم قرآن امکان پذیر نخواهد بود.

بخشی دیگر نیز، از قبیل دانستن اسباب نزول آیات، در فهم صحیح معانی قرآن مؤثر بوده، شخص مفسر بدون اطلاع از آنها صلاحیت لازم برای تفسیر قرآن را دارا نمی‌باشد، بنابراین، آگاهی نسبت به علوم ادبی و آشنایی با علوم اسلامی و توجه به ویژگیهای قرآن در بیان مسائل و بالأخره تسلط بر کل قرآن و برخورداری از روح حاکم بر قرآن و عنایت داشتن به روایات اهل بیت در تفسیر آیات و در نتیجه آگاهی به علم الروایه و ... اموری است ضروری که بدون این آگاهیها بهره‌گیری از قرآن میسر نخواهد بود.

در توضیح این مطلب باید (و لو در حد اختصار) به علوم مورد نیاز پردازیم تا

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۰۷

برای همه کس روشن گردد که مفسر و محقق در قرآن کریم به چه علومی نیاز دارد (۱):

۱- علم لغت:

اشاره

یعنی دانستن کامل زبان عرب و شرح مفردات آن، هم از جهت وضع لغوی و هم از جهت وضع اصطلاحی عرفی و شرعی، به همان وضعی که در عهد نزول قرآن متداول بوده است.

«مجاهد» در این رابطه گفته است: برای هیچ فرد مؤمن به خداوند و روز جزاء روا نیست در کتاب خدا گفتگو کند، مگر اینکه عالم به لغات عرب به طور کامل باشد و شناسائی ناقص کافی نیست.

«زر کشی» در کتاب برهانش می گوید: «باید مفسر، معانی لغات و مسمیات اسامی را بداند، هر چند برای قاری قرآن دانستن آنها لازم نباشد. و یکی از مراجع فهم شناسائی لغت عرب، دانستن اشعار دوران جاهلیت و استشهاد به آنهاست.

تذکره:

علمای فن برای معانی مفردات قرآن، اعم از اعلام و افعال و حروف کتابهایی نوشته‌اند که ما را از رجوع به کتب لغت و استقصای در آنها بی‌نیاز می‌کند، به عنوان نمونه به کتابهای ذیل مراجعه نمایید:

- مفردات راغب.

- بخشهایی از کتاب «بصائر ذوی التمییز»، تألیف صاحب «قاموس».

- بخشهایی از کتاب «البرهان فی علوم القرآن» زر کشی.

- بخش ادات از «اتقان» سیوطی.

- «دراسات لأسلوب القرآن الکریم»، تألیف «محمد بن عبد الخالق عضیمه» در سه مجلد بزرگ.

- «مجاز القرآن» اثر «ابو عبیده».

- «معانی القرآن» از «فراء».

- بخشهایی از تفسیر «مجمع البیان» طبرسی تحت عنوان «اللغه». (۱) ر. ک: شناخت قرآن، استاد علی کمالی، بخش سیزدهم.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۰۸

۲- علم صرف:

به وسیله این علم، ابنیه و صیغ مختلف کلمه واحد شناخته می‌شود، چه بسا معنای کلمه‌ای در بادی امر فهمیده نشود، اما وقتی آن را به صورتهای مختلف صرف کنند و مصدر آن را بیابند، معنای آن روشن گردد به طور مثال، اگر کسی علم صرف نداند چه بسا در آیه شریفه: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» گمان برد که «امام»، جمع «أمّ» است و ندانند که «أمّ» به «امام» جمع بسته نمی‌شود، بلکه امام مفرد است و به معنای «پیشرو» می‌باشد.

۳- علم اشتقاق:

با این علم، ریشه لغت شناخته می‌شود مانند آنکه بداند کلمه «مسیح» از ریشه «ساح یسیح» نیست بلکه از ریشه «مسح یمسح» است.

۴- علم نحو و اعراب:**اشاره**

زیرا معانی در اثر تغییر در اعراب الفاظ، تغییر می‌کند و همچنین در اثر جا به جا شدن الفاظ در ترکیب جمله‌ها و این عمل را نباید آسان گرفت؛ زیرا بدون دانستن کامل آن، فهم قرآن ممکن نیست، لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تعلّموا القرآن بعربیته». و امام صادق علیه السلام فرمود: «تعلّموا العربیة فإِنَّهَا کلام الله الذی کلم به خلقه» (۱).
بیهقی حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که حضرت فرمود: «رحم الله عبدا أصلح لسانه».

تذکر:

علمای فن در این مورد نیز مجاهدتها کرده و میراثهای کافی و گرانبها برای ما باقی گذارده و ما را از رجوع به کتابهای بسیار بی‌نیاز ساخته‌اند، مهمترین آنها عبارت است از:
- الاعراب فی القرآن مجمع البیان الحدیث، نوشته سمیح عاطف الزین.
- تفسیر مجمع البیان، تحت عنوان اعراب.
- تفسیر بحر محیط از ابو حیان.
- تفسیر روح المعانی از آلوسی. (۱) وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۶-۸۶۵.
درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۰۹
- البیان فی غریب القرآن از ابن انباری.
- املاء ما منّ به الرحمن، از عکبری.

۵- علم اسلوب:

شامل علوم معانی و بیان و بدیع که اصطلاحا آنها را مجموعا «علم اسلوب» می‌نامند.
علم معانی، خواص ترکیبهای گوناگون کلام را از جهت افاده معانی گوناگون به ما یاد می‌دهد. و علم بیان، خواص ترکیبهای گوناگون کلام را از جهت اختلاف در ظهور و خفا و ضعف یا قدرت القاء می‌آموزد. و علم بدیع، صورتهای گوناگون تحسین و آرایش کلام را تعلیم می‌دهد و به هر سه این علوم، «علوم بلاغت» نیز می‌گویند. این سه علم خصوصا معانی و بیان، از اعظم ارکان و اسباب فهم قرآن است؛ زیرا وجوه، احسن و ابین کلام از دانستن لطیفه نهانی عشق است.
یکی از وجوه اعجاز قرآن، بلاغت آن در حد ما فوق امکانات بشری است که مفتاح فهم آن دانستن کامل علوم بلاغت است، بنا بر این، درجاتی از فهم قرآن بدون دانستن علوم بلاغت میسر نیست؛ زیرا فهم کنایات و مجازات و استعارات قرآن به این علوم وابسته

است.

۶- علم قرائات:

اشاره

به وسیله این علم، کیفیت نطق به قرآن و اداء صوتی آن دانسته می‌شود و دانستن وجوه ترجیح بعضی از قرائات بر بعض دیگر و حجیت آن وجوه و متفرع بر آن دانستن موسیقی الفاظ قرآن و تلائم حروف در کلمه و تلائم کلمات در جمله که هر چند در فهم قرآن مؤثر نیست، اما برای دانستن وجوه اعجاز قرآن لازم است.

تذکره:

در این باره نیز کتابهایی نوشته شده که بسیار مفید و ارزشمند است:

- مجمع البیان طبرسی، ذیل عنوان: القرائة و الحجة.

- جامع البیان، از طبری.

- کتاب السبعة، از ابن مجاهد.

- النشر، از جزری.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۱۰

- شرح قصیده، از شاطیبه.

- المصحف المرتل.

۷- علم کلام و اصول عقاید با معانی اسماء الله:

که وجوه جایز و واجب و مستحیل آن را بداند تا هر جا ظاهر قرآن را با مسلمات عقلی مغایر دید، بداند از متشابهات است و آن را بر محکومات قرآن عرضه کند، یا به کتابهای خاص مربوط به این مورد مراجعه کند از قبیل: متشابهات القرآن، ابن شهر آشوب، و متشابه القرآن، قاضی عبد الجبار و الأسماء و الصفات، بیهقی و ابواب توحید کافی و امثال اینها.

۸- علم اصول فقه:

در این علم وجوه استدلال بر استنباط فروع احکام دانسته می‌شود و دانستن بخش مباحث الفاظ آن در فهم قرآن و سنت به طور کلی دخیل است.

۹- علم اسباب نزول:

دانستن اسباب نزول، یکی از ارکان فهم قرآن است تا مبدا سبب نزول مخالف عقل یا کتاب و سنت باشد و اگر چنان بود مفسر نباید آن را قبول کند.

متفرد بر این علم، دانستن قصص قرآن در حدی که آموزنده و عبرت انگیز باشد لازم است، در این بخش است که باید اسرائیلیات را بشناسد و هر قصه و داستانی را با قرآن تطبیق نکند، به هر حال آگاهی به اسباب نزول و داستانهای صحیح در فهم معانی قرآن مؤثر است.

۱۰- علم به ناسخ و منسوخ قرآن:

یقیناً تفسیر قرآن و آگاهی بر حقایق آن بدون دانستن ناسخ و منسوخ قرآن، میسر نخواهد بود.

۱۱- علم الدراییه:

و فقه الحدیث و علم الرجال برای دانستن موارد تعارض و وجوه ترجیح لازم است.

۱۲- علم الروایه:

برای دانستن تفسیر مأثور مورد نیاز است، به هر حال، فهم روایات و آگاهی از روش بهره‌وری از روایات در تفاسیر روایی مهم و سودمند است، در مورد تفسیر روایی قرآن به کتب ذیل مراجعه نمایید:

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۱۱

- جامع البیان، طبری از طرق عامه.

- در المنتور، سیوطی از طرق عامه.

- برهان از طرق خاصه.

- و نور الثقلین از طرق خاصه.

ب- شرایط نفسانی

اشاره

در رابطه با آگاه شدن نسبت به شرایط نفسانی، بهترین منبع، خود «قرآن» است که با مراجعه به آیات آن، روشن می‌شود که در فهم قرآن شرایط بسیاری لازم است و ما نیز در اینجا به بخشی از آنها در حد شرح مختصر و یا ذکر نام با توجه به آیه مربوطه اکتفا می‌کنیم و آنها عبارتند از:

۱- عقل:

بر کسی پوشیده نیست که در وجود انسان، هیچ موهبتی به اندازه موهبت عقل و نیروی فکر، ارزش حیاتی و انسانی نداشته و نخواهد داشت، نقشی که تعقل در زندگی انسان و در سعادت و تکامل و موفقیت وی در بر دارد، قابل مقایسه با نیروهای دیگر انسانی نیست، اساساً قوای خدا دادی و موهبت‌های انسانی، هنگامی برای او سودمند خواهد بود که تحت رهبری و کنترل کامل عقل باشد و مواهب اکتسابی نیز تنها از طریق اعمال نیروی عقل و فکر برای انسان قابل تحصیل می‌باشد.

ناگفته پیداست، شایسته‌ترین و پر سودترین راهی که به کار گرفتن عقل و فکر در آن ضروری است، همانا طریق فهم قرآن، این کتاب حیاتبخش آسمانی است استفاده از موهبت عقل در فهم حقایق و معارف قرآن، غیر از نتایج علمی، سعادت و زندگی واقعی انسانی را به روی هر متدبر درست اندیشی می‌گشاید، این خود مطلبی است که قرآن، بدان دعوت نموده، صریحاً نسبت به آن به عنوان یک وظیفه عمومی تأکید کرده است و کسانی را که در به کار بردن عقل و فکر برای فهم معانی و حقایق آیات قرآن سستی می‌کنند، مورد سرزنش قرار داده و آنان را «قفل بر دل» خوانده است:

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۱۲

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ﴿۱﴾.

یعنی: «آیا در (حقایق و معانی) قرآن اندیشه نمی‌کنند یا بر قلبهایشان قفلها (ی مخصوص آنها) خورده است؟».

به هر حال، در پایان بسیاری از آیات جملاتی از قبیل: لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ و یا:

«وَلَيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ» و جملاتی از این قبیل، به کار گرفته شده است که حاکی از آن است که خطاب قرآن و اهداف تعلیمی و تربیتی آن نسبت به کسانی است که از نعمت عقل برای درک واقعیت و راه سعادت انسانی استفاده می‌کنند:

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿۲﴾.

یعنی: «قرآن کتابی است مبارک و میمون که ما آن را بر تو نازل کردیم تا آنکه (مردمان) در آیات و نشانه‌های آن تدبر کنند و صاحبان خرد (از آن) پند گیرند».

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ هُدًىٰ وَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿۳﴾.

یعنی: «هر آینه ما راه هدایت (مردمان) را به موسی دادیم (آموختیم) و کتاب تورات را میراث بنی اسرائیل قرار دادیم تا (آن کتاب) وسیله هدایت و پند آموز صاحبان خرد گردد».

كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۴﴾.

یعنی: «این چنین، آیات و نشانه‌ها (ی خداوندی خود) را بیان می‌کنیم، برای آن گروهی که تعقل می‌کنند و در می‌یابند».

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ ﴿۵﴾. (۱) سوره محمد، آیه ۲۴.

(۲) سوره ص، آیه ۲۹.

(۳) سوره مؤمن، آیه ۵۳ و ۵۴.

(۴) سوره روم، آیه ۲۸.

(۵) سوره ق، آیه ۳۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۱۳

یعنی: «به تحقیق در آنچه بیان شد عبرت و پندی است برای کسی که او را دلی (عقل و خردی) باشد».

این آیات ضمن دعوت مردم به تدبر و تعقل در آیات قرآن، ارزش عقل و نقش آن را در فهم معانی و مفاهیم بلند قرآن نیز، به بهترین وجه بیان می‌کنند.

از این رو باید گفت رکن اساسی و پایه اصلی در فهم قرآن، همانا استفاده از عقل و فکر و مراجعه به رسول باطنی است و چنانکه

ملاحظه شد تکیه گاه قرآن نیز در تفصیل آیات و تذکرات قرآنی و ارسال کتاب و نشان دادن راه سعادت و تبیین شرایع، بر همین اصل اساسی استوار بوده است.

۲- علم:

کلمه «علم» اصطلاحات متعددی دارد و در اینجا منظور این است که شخصی که می‌خواهد از قرآن بهره گیرد باید اهل علم باشد، نه اوهام و ظنون و شک یعنی در فهم مسائل به ظن و شک و وهم تکیه و اعتماد نکند. و نیز منظور را از اینکه اهل علم باشد یعنی به دنبال هوای نفس و خیالات باطله و منافع شخصی و گروهی نرفته و بر این اساس حرکت نکند و گرنه آیات قرآن را نیز طوری معنا می‌کند که تأمین کننده آراء باطل و منافع خیالی او باشد، قهرا چنین کسی نمی‌تواند به حقیقت قرآن راه یابد، لذا قرآن کریم همواره مخالفین را بخاطر دنبال کردن شک و اوهام و تقلید مذمت کرده و آنها را به اهل علم و یقین بودن دعوت نموده است. با توجه به رفتار بشر و علوم تجربی کنونی پی می‌بریم که اکثر علوم بشر، در حقیقت بیش از یک سلسله اوهام و ظنون نیست. در قرآن کریم آیاتی است که پس از تبیین بعضی از مسائل، به این جهت تذکر می‌دهد که تفصیل این آیات برای عالمان و دانشمندان است، از این جا می‌فهمیم که یکی از شرایط بهره‌گیری از قرآن و یا بهره‌گیری کامل از آن عالمان و دانشمندان است نه آنها که اهل هوا و هوس و یا اهل ظن و اوهام و مقلد کور کوران دیگرانند.

به عنوان نمونه به آیات ذیل مراجعه فرمایید:

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۱۴

و تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ﴿۱﴾.

یعنی: «اینها مثالهایی است که ما برای مردم می‌زنیم و جز عالمان آن را درک نمی‌کنند». یعنی ضرب المثل‌های قرآن را تنها دانشمندان درک می‌کنند نه هر بوالهوسی.

كِتَابٌ فَضَّلْتَ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۲﴾.

یعنی: «کتابی است که آیات جامعش (حقایق و احکام الهی را) با زبان فصیح عربی برای دانشمندان مبین ساخت».

هَذَا بَصَائِرٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿۳﴾.

یعنی: «این (قرآن) برای عموم مردم مایه بصیرت بسیار و برای اهل یقین موجب هدایت و رحمت پروردگار است».

۳- تقوا:

با مراجعه به آیات و روایات روشن می‌شود که همه خیرات و برکات (اعم از مادی و معنوی) در تقواست و این انسان متقی است که جامع سعادت دنیا و آخرت است. در آیات و روایات برای تقوا آثار بسیاری نقل شده که بخشی از آنها را در کتاب اخلاق اسلامی یا آداب سیر و سلوک در ضمن درس هیجدهم آورده‌ایم که یکی از آن آثار روشن بینی و تشخیص حق از باطل است و دیگری هدایت یافتن از قرآن و بهره‌گیری از آن است، بسیاری از افراد هستند که با قرآن سر و کار دارند و تا حدودی اهل اطلاع و دانش نیز هستند لکن در بهره‌گیری از قرآن، بهره‌چندانی ندارند بخاطر اینکه از نورانیت درون و تهذیب باطن برخوردار نیستند و به همین جهت آیات را وارونه می‌فهمند و نمی‌توانند نیازمندیهای خود را در تأمین سعادت خود از قرآن برطرف نمایند؛ چون از تقوا که موجب تشخیص حق از باطل است، بی‌بهره‌اند: (۱) سوره عنکبوت، آیه ۴۳.

(۲) سوره فصلت، آیه ۳.

(۳) سوره جاثیه، آیه ۲۰، ضمناً به آیات ۱۱۸ بقره و ۳۲ اعراف و ۵ یونس نیز مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۱۵

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا ﴿١﴾.

یعنی: «ای اهل ایمان! اگر خدا ترس و پرهیز کار شوید، خدا به شما فرقان (یعنی قدرت تشخیص حق از باطل، و راه از چاه) خواهد بخشید».

و در آیه دیگر می‌فرماید: وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمُكُمْ اللَّهُ ﴿٢﴾ و رسول خدا فرمود: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» ﴿٣﴾.

و در آیه دیگر می‌فرماید:

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤﴾.

یعنی: «این کتاب بدون هیچ تردیدی راهنمای پرهیزکاران است».

و در آیه دیگر می‌فرماید: هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٥﴾.

یعنی: «این کتاب خدا حجت و بیان برای عموم مردم و راهنما و پندی برای پرهیزکاران است».

به هر حال، در عین اینکه قرآن اساساً برای هدایت نوع بشر آمده و همه را تحت پوشش دارد اما تنها کسانی از آن بهره‌مندند که از تقوا برخوردار باشند و گرنه هر تاریک قلب و هر سنگدلی را به حریم قرآن راهی نیست.

۴- فقه:

... قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ، (انعام / ۹۸).

۵- تفکر:

... إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ، (روم / ۲۱).

۶- تدبیر:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا، (محمد / ۲۴).

۷- تذکر:

قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ، (انعام / ۱۲۶).

۸- خوف و خشیت:

وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ (۱) سوره انفال، آیه ۲۹.

(۲) سوره بقره، آیه ۲۸۲.

(۳) بحار، ج ۶۷، ص ۶۱.

(۴) سوره بقره، آیه ۱.

(۵) سوره آل عمران، آیه ۱۳۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۱۶

دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ، (انعام / ۵۱).

و: إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ ...، (فاطر / ۱۸).

و: إِنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ ...، (یس / ۱۱).

و: طه، ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَنْ يَخْشَىٰ (طه / ۱-۳).

۹- به سوی خدا راه در پیش گرفتن:

إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا، (دهر / ۲۹).

۱۰- مستقیم بودن:

إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ، (تکویر / ۲۸).

۱۱- اسلام:

وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبَيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ، (نحل / ۸۹).

۱۲- ایمان:

وَ كَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ، (هود / ۱۲۰).

وَ لَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ «۱»، (اعراف / ۵۲ و ۲).

چنانکه ملاحظه می‌کنید، شرایط همه در یک سطح نیستند بلکه در طول هم قرار دارند، چنانکه اهداف قرآن نیز همه در عرض هم نبودند، بخشی از این شرایط، هدف نزول قرآن را تأمین می‌کنند و موجب می‌گردد که انسان در بعد عقل و بینش سیراب گردد مانند: خوف و خشیت و یقین، ایمان، تقوا، اسلام، مستقیم بودن و به سوی خدا راه در پیش گرفتن و بقیه شرایط مربوط به مرحله عمل است که انسان باید تلاش کند و فعالیت‌هایی در مسیر قرب به خدا انجام دهد تا به هدف نهایی واصل گردد. (۱) شرایط منحصر به موارد فوق الذکر نیست، اینها مهمترین بودند که متذکر شدیم.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۱۷

دو سؤال:

۱- گاهی سؤال می‌شود که مگر قرآن برای سعادت و هدایت همه انسانها نیامده است؟ مگر در بحثهای گذشته به این نتیجه نرسیدیم که مخاطب قرآن همه انسانها می‌باشند؟ اگر چنین است آیا ذکر این شرایط با آن نتیجه تناقض ندارد؟ و آیا معنای این شرایط اختصاص دادن هدایت قرآن به گروه خاصی نیست؟! ۲- به علاوه برخی از این شرایط پس از آشنایی با قرآن و بهره‌مند شدن از این کتاب بزرگ به دست می‌آید، پس چگونه می‌توان گفت شرط بهره‌گیری از قرآن این امور است؟! در پاسخ اول: باید گفت: اینکه قرآن برای هدایت و سعادت همه انسانهاست معنایش این نیست که هر کس بالاجبار و بدون هیچ قید و شرطی به آن خواهد رسید بلکه بدان معناست که هر فردی از انسانها می‌تواند با تحصیل این شرایط به آن اهداف دست یابد. و به عبارت دیگر: قرآن کریم هدایت‌کننده و نجاتبخش همه انسانهاست ولی کسانی می‌توانند از این کتاب بهره‌گیرند و هدایت او را پذیرا شوند که این شرایط را داشته باشند؛ نظیر اینکه دانشگاه برای همه ساخته شده و همگان حق استفاده از آن را دارند اما این بدان معنا نیست که ورود به دانشگاه هیچ قید و شرطی ندارد و حتی کنکور هم ندارد و یا هر بیسوادی می‌تواند بیاید، سر کلاس دانشگاه بنشیند.

در پاسخ سؤال دوم گفته می‌شود که: اهداف قرآن مراتبی دارد و این شرایط برای تمام مراتب آن نیست، برخی برای اهداف عالی یا متوسطه و برخی دیگر برای اولین مرتبه است، شرایطی که برای اولین مرتبه از اهداف قرآن است، متوقف بر بهره‌مندی از قرآن نیست بلکه بهره‌مندی از قرآن متوقف بر آن است، مانند شرط «علم» با توضیحی که گذشت، البته آشنایی با قرآن و فهمیدن آن و عمل به دستورات این کتاب بزرگ، این خصلت را نیز در انسان تشدید و تقویت می‌کند.

درس‌هایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۱۸

ج- اتخاذ روش صحیح**اشاره**

بر اهل فن پوشیده نیست که در تفسیر و فهم قرآن کریم روشهای گوناگون وجود دارد که یقیناً همه آن روشها صحیح نیستند، بلکه اغلب تحمیل آراء و عقاید مفسر بر قرآن است. ما در آینده در ضمن درس، در رابطه با روشهای تفسیری و اینکه کدام روش صحیح است به تفصیل بررسی خواهیم داشت. و مرحوم علامه طباطبائی (ره) در مقدمه تفسیر المیزان به بخشی از آن روشها اشاره کرده و فرموده نام آنها را تطبیق و تحمیل آراء مفسرین بر قرآن گذاشتن سزاوارتر است تا نام تفسیر بر آنها نهادن، پس مقصود ما در اینجا بالفعل این است که یک مفسر و یا هر کسی که می‌خواهد از قرآن بهره‌ای ببرد باید در بین روشها، روش صحیح را انتخاب نماید نه آنکه قبل از مراجعه به قرآن، عقیده‌ای تحصیل کرده و سپس در آیات قرآن بچرخد تا برای عقیده خود دلیلی پیدا کند و یا به هر طریقی که شده عقیده خود را بر قرآن تحمیل کند و سپس اعلام نماید که قرآن نیز با ما موافق است و این همان تطبیق و تحمیل آراء است که متأسفانه در طول تاریخ، هر دسته‌ای خواست قرآن را طبق عقیده خود تفسیر و توجیه و تأویل نماید؛ مانند متکلمین، فلاسفه، متصوفه، باطنیه، ظاهریه، و دانشمندان علوم مادی که همگان در یک ایراد مشترکند و آن همان تطبیق قرآن با عقیده خود و تحمیل آراء خود بر قرآن است، لذا برای اینکه انسان در فهم قرآن اشتباه نکند و در تفسیر آیات آن، راه را به خطا نرود باید به مسائل ذیل توجه داشته باشد تا مبتلا به تفسیر به رأی نشود «۱».

اولا:

نیت خود را از هر قصد و غرضی جز فهم و کشف حقیقت از قرآن خالص نماید و از خداوند در این راه استمداد بطلبد و بگوید:
 رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا «۲». (۱) برای توضیح بیشتر به کتاب شناخت قرآن، علی کمالی از ص ۳۴۷ به بعد مراجعه نمایید.
 (۲) سوره طه، آیه ۱۱۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۱۹

ثانیا:

از شتابزدگی در اتخاذ رأی و فصاحت نهایی قبل از فحص کامل، بشدت پرهیز نماید.

ثالثا:

در مسائلی که علم آنها از آن پروردگار است از قبیل «علم الساعة» غور نکند.

رابعا:

مسائلی که قرآن آنها را مسکون گذارده و دانستن آنها نیز سودی ندارد و ندانستن آنها مستلزم ضرری نیست مانند: رنگ سگ اصحاب کهف و تعداد اصحاب کهف و سن حضرت نوح در هنگام سوار شدن بر کشتی و نام پسر بچه‌ای که خضر نبی او را کشت و نوع درخت و میوه‌ای که آدم و حوا از آن خورده‌اند و امثال اینها، بررسی در پیرامون این امور ضرورتی ندارد و او نیز وارد نشود.

خامسا:

به تفاسیر شیعه و سنی کاملاً مراجعه نماید برای دو فایده: یکی دانستن و پی بردن به محصول مجاهدتهای مفسرین بدون تلاش تازه، و دیگر مقابله و مقایسه میان فهم اجتهادی ایشان برای تسلط ذهنی بر کشف و استنباط.

سادسا:

ذهن خود را از هر گونه ذخیره قبلی مربوط به آراء مذهبی که در شکل گرفتن رأی و قضاوت مؤثر است، خالی نماید و خود را مهیا سازد برای اینکه آنچه از قرآن فهمیده می‌شود تبعیت نماید، نه آنکه رأی از پیش ساخته خود را بر قرآن تحمیل و تطبیق نماید و سپس بگوید این همان است که از قرآن فهمیده می‌شود چنانکه در مکاتب تفسیری بسیار دیده می‌شود.

سابعا:

التزام به حفظ حدود و ترک استخدام در موضوعاتی که مربوط به معارف قرآن نیست و قرآن برای آنها نازل نشده است مانند: استخراج مسائل نجومی، هیوی و طبی، داشته باشد.

نامنا:

از آنجا که قرآن «حَمَلٌ ذُو جَوْهٍ» است در بین وجوه محتمله، احسن وجوه را انتخاب نماید؛ زیرا در آنجا که تفسیر مأثوری از کتاب و سنت برای مورد نباشد و وجوه متعدد محتمل باشد و همه وجوه نیز ممکن باشد، انتخاب احسن وجوه، احسن التفسیر است. درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۲۰

در رابطه با اینکه قرآن ذو وجوه است، علی علیه السلام وقتی که ابن عباس را نزد خوارج فرستاد فرمود با آنها، با قرآن مجادله نکن تنها از طریق سنت وارد بحث شوید؛ زیرا قرآن ذو وجوه است: «لا تخصمهم بالقرآن فإنَّ القرآن حَمَلٌ ذُو جَوْهٍ، تقول و يقولون، و لكن حاججهم بالسنة فأنتهم لن يجدوا عنها محیصا» (۱).

ناسعا:

باید توجه داشته باشد که: گاهی مطلبی قطعی است ولی از آیه نمی‌توان آن را استفاده کرد. و گاهی، مطلب قطعی است و آیه در صدد بیان آن مطلب نیست اما می‌توان مطلب را از آیه به یک طریقی استفاده نمود. و گاهی مطلبی قطعی یا غیر قطعی است لکن آیه در مقام بیان یا اثبات آن است. تنها در صورت سوم است که می‌توانیم بگوییم این آیه در مقام اثبات چنین مطلبی است و در صورت دوم باید بگوییم می‌توان این مطلب را از این آیه استفاده کرد و نباید گفت آیه در مقام بیان این مطلب است و در صورت اول با اینکه مطلب قطعی است نباید آن را به قرآن اسناد داد.

عاشرا:

از روایاتی که مخالف قرآن است اجتناب کند؛ زیرا بر اساس روایات عرضه، باید روایات موافق قرآن باشد و گرنه گفته معصومین نیست. به هر حال، در فهم آیات قرآن ابتدا باید از محکومات قرآن و سپس به روایات وارده در تفسیر آیات استفاده نمود و اگر روایات نبود به کلمات اصحاب تفسیر و اقوال آنها رجوع کرد و بالأخره آنچه قرآن می‌گوید را فهمید نه آنکه نظر خود را بر قرآن تطبیق و تحمیل نمود، چنانکه فیض کاشانی در تفسیر صافی می‌فرماید: «برای تفسیر، نخست اگر شاهی از محکومات قرآن در آن مورد باشد، باید به آن استناد کنیم، چرا که «القرآن یفسر بعضه بعضا» پس از آن اگر اثری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یا ائمه معصومین علیهم السلام در مورد باشد به آن استناد می‌کنیم و پس از آن اگر حادثی از طریق عامه از ائمه معصومین علیهم السلام روایت شده مشروط بر آنکه مخالف اعتقادات و احکام ما نباشد را اخذ می‌کنیم؛ زیرا امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر حادثه‌ای پدید آمد که حکم آن در (۱) نهج البلاغه، نامه ۷۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۲۱

مرویات از ما نباشد، ببینید آنچه عامه از علی علیه السلام نقل می‌کنند به آن عمل کنید».

و بعد از آن اگر از این مورد فهم مراد خدا حاصل نشد، رجوع به اقوال اصحاب تفسیر می‌کنیم و آنچه موافق قرآن و اصحاب امامیه است می‌پذیریم؛ زیرا اگر از جهت استناد اعتمادی نداشته باشیم از جهت موافقت در فحوا اعتماد خواهیم داشت؛ چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقِّ حَقِيقَةً وَ عَلَى كُلِّ صَوَابٍ نَوْرًا مِمَّا وَافَقَ الْكِتَابَ فَخُذُوا بِهِ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ» (۱).

حاصل آنکه: اتخاذ روش صحیح در تفسیر یکی از شرایط بهره‌مند شدن از قرآن است و گرنه ممکن است انسان گمراه شود.

قسمت دوم: موانع بهره‌مند شدن از قرآن

اشاره

همانگونه که بعضی از چیزها جزء شرایط بهره‌مند شدن از قرآن بود که اگر آن شرایط در فردی نبود نمی‌توانست از قرآن سودی ببرد، برخی از امور نیز مانع از درک صحیح معارف قرآنی هستند و اینها نیز از قرآن استفاده می‌شود. بنابراین، صرف تحقق شرایط برای بهره‌مندی از قرآن کافی نیست باید موانع و سد راه فهم، نیز بر طرف شود لذا اگر کسی مبتلا به این موانع باشد نمی‌تواند از قرآن بهره ببرد و اهم آنها عبارت است از:

۱- «نفهمی»:

وَ إِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۲).
یعنی: «هر گاه سوره‌ای نازل شود بعضی از آنها به بعضی دیگر از راه تمسخر و انکار اشاره کرده و می‌گویند آیا شما را کسی از مؤمنان دیده و شناخته یا نه؟ آنگاه همه بر می‌گردند، خدا دل‌هایشان برگرداند که مردمی بسیار بی شعور و نفهم و نادانند». (۱)
تفسیر صافی، ج ۱، مقدمه ۱۲، ص ۴۷.
(۲) سوره توبه، آیه ۱۲۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۲۲

این آیه طبق بیان مفسرین، درباره افرادی است که در جلسه در محضر رسول خدا حضور داشتند، وقتی آیه‌ای نازل می‌شد، تصمیم می‌گرفتند که از جلسه خارج شوند تا این نغمه آسمانی را نشنوند، اما از آن بیم داشتند که به هنگام خروج، کسی آنها را ببیند، لذا آهسته از یکدیگر سؤال می‌کردند آیا کسی متوجه ما نیست؟ آیا کسی شما را می‌بیند؟ «هل یریکم من أحد» و همینکه اطمینان پیدا می‌کردند که جمعیت به سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مشغول می‌باشند و متوجه آنها نیستند از مجلس بیرون می‌رفتند «ثم انصرفوا».

در پایان آیه، به علت این امر اشاره کرده که چرا عده‌ای این چنین هستند و از فراگیری آیات خدا و احکام الهی گریزانند؟ چون قوم نفهم و بی فکرند. بنابراین، نفهمی یکی از موانع بهره‌مند شدن از قرآن است.

۲- «استکبار»:

وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (۱).

یعنی: «اما آنانکه به خدا کافر شدند (چون از شدت عذاب جهنم بنالند به آنها گوئیم) آیا بر شما آیات ما را تلاوت نکردند و شما

تکبر و عصیان کردید و مردمی بد کار و مجرم بودید».

و در آیه دیگر خطاب به کفار، کفر و سرپیچی آنها معلول استکبار و خود بزرگ بینی آنها دانسته شده: **أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ** «۲».

یعنی: «آیا هر گاه پیامبری به شما مبعوث شد که برنامه‌های وی مخالف با امیال شما بود تکبر می‌ورزید پس عده‌ای را تکذیب کرده و عده‌ای را نیز به قتل (۱) سوره جاثیه، آیه ۳۱.

(۲) سوره بقره، آیه ۸۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۲۳

می‌رسانید».

به هر حال، حالت استکباری در انسان مانع از آن است که انسان در برابر انبیا و دستوراتشان سر تعظیم فرود آورد لذا فراعنه (مخالفین موسی علیه السلام و برادرش هارون) می‌گفتند:

أَنْتُمْ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ «۱».

یعنی: «آیا ما به دو بشر همانند خودمان ایمان بیاوریم در حالی که طائفه آنان ما را اطاعت می‌کردند».

و یا سران قوم نوح برای اینکه مردم به آن حضرت ایمان نیاورند به آنها می‌گفتند:

وَلَيْنِ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ «۲».

یعنی: «اگر بشری مثل خود را اطاعت کنید بسیار زیان کار خواهید بود».

اینها همه حکایت از نوعی حالت استکباری در آن افراد داشت که حاضر نمی‌شدند که به پیامبر عصر خود ایمان بیاورند. پس می‌توان این حالت را یکی از موانع فهم حقیقت دانست و کسانی که مبتلا به این حالت هستند قهرا از قرآن بهره‌ای نمی‌توانند داشته باشند.

۳- «کفر»:

اشاره

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ «۳».

یعنی: «و همچنانکه به رسولان پیشین، کتاب آسمانی فرستادیم بر تو هم ای رسول! قرآن را نازل کردیم، پس آنانکه به آن کتب که برایشان فرستادیم ایمان آوردند به این کتاب نیز ایمان آرند و از این گروه (اهل مکه) هم بعضی ایمان آورند و به جز کافران هیچکس آیات ما را انکار نخواهد کرد».

و همچنین از آیه ۴۴ سوره فصلت استفاده می‌شود که اساسا کفار در گوششان بسته (۱) سوره مؤمنون، آیه ۴۷.

(۲) سوره مؤمنون، آیه ۳۴.

(۳) سوره عنکبوت، آیه ۴۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۲۴

بوده و نوعی سنگینی در آن است که صدای رسای قرآن را نمی‌شنوند.

به هر حال، انسان در صورتی می‌تواند از قرآن بهره بگیرد که در سلک مؤمنین قرار گیرد و گر نه شخص در حالی که کافر است

هیچ بهره‌ای از قرآن نخواهد داشت بلکه دائم در خلاف جهت قرآن است و همین باعث سقوط و عذاب او خواهد بود؛ زیرا رسیدن به کمال و آرمیدن در مقام قرب، محصول ایمان و عمل صالح عبد است و ایمان و عمل صالح نیز، فرع بر درک معارف حقه الهیه است و مرکز درک انسان نیز قلب و حقیقت او خواهد بود. و قلب کافر به خاطر کفری که دارد از هیچ نوع لطافتی برخوردار نبوده و در برابر احکام الهی و دستورات او کمترین نرمش و انعطاف را نشان نمی‌دهد، لذا در قرآن کریم قلب کافر به سنگ خارا و یا سخت‌تر از آن تشبیه شده است:

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً ... «۱».

و در آیات دیگر می‌فرماید خداوند به عنوان پاداش کفرشان بر قلب و مجاری ادراکشان مهر زده است به طوری که قادر بر درک و فهم معارف حقه قرآنی نیستند:

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ ... «۲». و در آیه‌ای از زبان خود آنها نقل می‌کند که با صراحت می‌گویند قلب ما بسته و قفل زده است و ما از حرفهای تو چیزی نمی‌فهمیم چنانکه قوم شعیب به آن حضرت می‌گفتند:

يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ «۳». و یا در آیه دیگر آمده است که می‌گفتند:

وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ «۴».

با توجه به این مسائل معلوم است که کفار در حال کفرشان قادر بر درک حقایق قرآنی نیستند تا رستگار شوند پس باید اول به خدا و رسول او ایمان بیاورند و سپس (۱) سوره بقره، آیه ۷۴.

(۲) سوره بقره، آیه ۷.

(۳) سوره هود، آیه ۹۱.

(۴) سوره بقره، آیه ۸۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۲۵

از قرآن بهره‌مند شوند.

تذکره:

باید توجه داشت در این رابطه «نفاق» هم حکم کفر را دارد بلکه از نظر عواقب، عواقبی بدتر از کفر را دارد، لذا منافقین در جهنم در درک اسفل آن قرار دارند:

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ «۱» و قرآن همان تعبیراتی که در رابطه با کفار داشت که مجاری ادراک آنها را مهر زده معرفی می‌فرمود: در رابطه با منافقین نیز مسئله به همین منوال است:

فَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ «۲».

بنا بر این، منافقین نیز تا خود را از کفر باطنی نجات ندهند، از قرآن بهره‌ای نخواهند برد.

۴- «فسق»:

در رابطه با فسق و فاسقین نیز آیاتی در قرآن کریم است که می‌رساند خداوند فاسقین را هدایت نمی‌کند و یا از فاسقین راضی نمی‌شود حتی اگر پیامبر اسلام از آنها راضی شود:

إِنَّ تَرْضَاوًا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ «۳».

و یا در آیه دیگر می‌فرماید:

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ «۴».

و در جای دیگر می‌فرماید: فاسقین اگر اموالشان را (خواه با میل و رغبت و خواه با کراهت) انفاق بکنند، مورد پذیرش قرار نخواهد گرفت:

قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْ كُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ «۵». (۱) سوره نساء، آیه ۱۴۵.

(۲) سوره منافقون، آیه ۳.

(۳) سوره توبه، آیه ۹۶.

(۴) سوره توبه، آیه ۲۴.

(۵) سوره توبه، آیه ۵۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۲۶

با توجه به این وضعی که برای فسقه است و بخاطر فسقشان کاملاً مطرود دربار الهی هستند، قهرا با داشتن چنین حالتی، از قرآن بهره‌مند نخواهند شد؛ زیرا بهره‌مندی از قرآن در نزدیک شدن به خداوند و پذیرش اعمال و کسب رضای خدا ظاهر می‌شود که اینان نداند.

۵- «ظلم»:

ستمگری نیز یکی از موانع بهره‌مند شدن از قرآن است چنانکه در آیه‌ای از قرآن، به این مطلب اشاره شده است: قرآنی که شفاء امراض روحی مؤمنین و مایه نزول رحمت برای آنان است برای ستمگران مایه بدبختی و خسارت است: وَ نَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا «۱».

۶- «پیروی از هوای نفس»:

با مراجعه به آیات و روایات، روشن می‌شود که انسان در اثر تبعیت از هواهای نفسانی، مجاری ادراک او بسته می‌شود و دیگر قادر بر درک حقایق الهیه (هر چند هم که روشن باشد) نخواهد شد. و اساساً در قرآن کریم، شخص تابع هوای نفس بنده نفس و هوا پرست در حدی که نفس را معبود خود قرار داده معرفی شده است:

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصِيرَتِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مَنْ بَعِيدَ اللَّهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ «۲».

یعنی: «ای رسول ما! می‌نگری آن را که هوای نفسش را خدای خود قرار داده و خدا او را دانسته (و پس از اتمام حجت) گمراه ساخته و مهر (قهر) بر گوش و دل او نهاده و بر چشم وی پرده ظلمت کشیده، پس او را بعد از خدا دیگر چه کسی هدایتش خواهد کرد؟ آیا متذکر این معنا نمی‌شوید؟ (که جز راه خدا پرستی دیگر همه راهها گمراهی است)».

بنابر این، برای انسان هوا پرست امکان درک معارف قرآنی و بهره‌وری از آن (۱) سوره اسراء، آیه ۸۲.

(۲) سوره جاثیه، آیه ۲۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۲۷

نیست؛ زیرا خود با اختیار خود، راههای درک حقایق را بروی خود بسته و مسدود کرده است. اینها و دهها موانع دیگر که ما را

یارای بررسی همه آنها در اینجا نیست.

در پایان درس، شرایط بهره‌مند شدن از قرآن و موانع آن بجاست از باب ختامه مسک به کلامی از امام صادق علیه السلام در این رابطه اشاره کنیم که آن حضرت در ضمن حدیثی طولانی چنین فرمود:

«واعلموا- رحمکم الله- أنه من لم يعرف من کتاب الله عزّ وجلّ الناسخ من المنسوخ والخاصّ من العام والمحمک من المتشابه والزّخص من العزائم والمکّی من المدنی وأسباب التّزیل والمبهم من القرآن فی ألفاظه المنقطعة والمؤلّفه وما فیہ من علم القضاء والقدر والتّقدیم والتّأخیر والمبیین والعمیق والظاهر والباطن والإبتداء والإنتهاء والسؤال والجواب والقطع والوصل والمستثنی منه والجار فیہ والصیغۀ لما قبل ممّا یدلّ علی ما بعد والمؤکّد منه والمفصلّ وعزائمہ وخصّۀ ومواضع فرائضه وأحكامه ومعنی حلاله وحرامه الّذی هلک فیہ الملحدون والموصول من الألفاظ والمحمول علی ما قبله وعلی ما بعده، فلیس بعالم بالقرآن ولا هو من أهله...» (۱).

یعنی: «بدانید خدایتان رحمت کند! که هر کس [به هنگام بررسی در کتاب خدای عز و جل ناسخ را از منسوخ، خاص را از عام، محکم را از متشابه، احکام جایز را از احکام قطعی، مکی را از مدنی، اسباب نزول، الفاظ و جملات مبهم قرآن، آیات مربوط به قضا و قدر، تقدیم و تأخیر آیات از یکدیگر، واضح و پر عمق، ظاهر و باطن، ابتدا و انتها، سؤال و جواب، قطع و وصل، مستثنا را از مستثنا منه، تمیز نمی‌دهد و بین خصوصیت حوادث گذشته و ویژگی حوادث آینده، فرق نمی‌گذارد، مؤکد را با مفصل، عزیمت را با رخصت و مواضع واجبات و احکام را مخلوط می‌کند، حلال را به جای حرام می‌گیرد، حرامی که ملحدان در آن هلاک شدند و نمی‌داند فلان جمله مربوط به ما قبل یا ما بعد است و یا اصلاً ربطی به قبل و بعد (۱) مقدمه تفسیر برهان، ص ۱۸ و ۱۹ و تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۸۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۲۸

خود ندارد، چنین کسی عالم به قرآن نبوده، اصلاً اهل قرآن نیست».

از این حدیث شریف استناد می‌شود که برای بهره‌مند شدن از قرآن، شرایطی است که اگر آنها نباشد طرف حق ملاحظه در قرآن و استخراج معانی و مفاهیم بلند آن را نخواهد داشت.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۲۹

سوالات:

۱- شرایط علمی بهره‌مند شدن از قرآن را با ذکر نام علوم مورد نیاز، بیان کنید.

۲- شرایط نفسانی بهره‌مند شدن از قرآن را با توجه به دلایل مربوط به هر یک توضیح دهید.

۳- منظور از اتخاذ روش صحیح در فهم و تفسیر قرآن چیست؟ کاملاً توضیح دهید.

۴- موانع بهره‌مند شدن از قرآن را با توجه به دلایل مربوط به هر یک، بیان کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۳۱

درس دهم وحی یا شعور مرموز

اشاره

در رابطه با «وحی»، مباحث بسیاری قابل طرح است که ما در حد این نوشتار به بخشی از آنها اشاره می‌کنیم و آنها عبارتند از:

- ۱- وحی در لغت.
 - ۲- وحی در قرآن و سنت.
 - ۳- وحی از دیدگاه فلاسفه قدیم.
 - ۴- وحی از دیدگاه فلاسفه جدید.
 - ۵- وحی از دیدگاه دانشمندان مادی.
 - ۶- آیا وحی زائیده نبوغ است؟
 - ۷- حقیقت وحی چیست؟
 - ۸- امکان وحی.
 - ۹- کیفیت وحی به پیامبران.
 - ۱۰- پیامبر چگونه یقین می‌کند که وحی از سوی خداست؟
 - ۱۱- افسانه‌های غرانیق یا افتراهای دیگر بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.
 - ۱۲- آغاز نزول وحی.
 - ۱۳- انقطاع وحی.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۳۲

۱- وحی در لغت

«وحی» در لغت در معانی زیادی به کار رفته است از جمله؛ اشارت، کتابت، نوشته، رساله، پیغام، سخن پوشیده، کلام مخفی، اعلام در خفا، شتاب و عجله، هر چه از کلام یا نوشته یا پیغام یا اشاره که به دیگری القاء و تفهیم شود. و سپس غلبه یافته است به آنچه که خداوند به پیامبران خود القاء می‌کند: وحی آمد سوی موسی از خدا بنده ما را چرا کردی جدا (مولوی)

در آن وقت وحی از جلیل الصفات بیامد به عیسی علیه الصلوة

(سعدی) راغب در مفردات می‌گوید: «وحی» به معنای «اشاره سریع» است و به همین جهت به کارهای سریع وحی گفته می‌شود و به سخنان رمزی و آمیخته با کنایه که با سرعت رد و بدل می‌گردد نیز این واژه اطلاق می‌گردد که گاه با اشاره و گاه با کتابت حاصل می‌شود. و سپس به معارف الهیه که به انبیا و اولیا القاء می‌گردد واژه «وحی» اطلاق شده است (۱). خلیل بن احمد در کتاب «العین» معنای اصلی وحی را «نوشتن و کتابت» گرفته است. و ابن منظور در لسان العرب، «وحی» را به معنای اشاره، کتابت، رسالت و الهام و سخن پنهانی و هر چیزی که به دیگری القاء شود ذکر کرده است. از مجموع این سخنان استفاده می‌شود که وحی در اصل، همان «اشاره سریع» و سخنان رمزی و پیامهای مخفیانه وسیله نامه یا اشاره است و از آنجا که تعلیم معارف الهیه به پیامبران بزرگ به صورت مرموزی انجام گرفته این واژه در آن به کار رفته است. (۱) مفردات راغب، ماده وحی.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۳۳

مرحوم شیخ مفید در «شرح اعتقادات» می‌گوید: اصل «وحی» به معنای کلام مخفی است سپس به هر چیزی که مقصود از آن فهماندن مطلبی به مخاطب است به گونه‌ای که از دیگران پنهان بماند اطلاق شده و هنگامی که «وحی» به خداوند نسبت داده شود،

منظور از آن پیامهایی است که مخصوص رسولان و پیامبران است «۱».

۲- وحی در قرآن و سنت

اشاره

از آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام استفاده می‌شود که «وحی» در معانی مختلفی به کار رفته است که بعضی تکوینی و بعضی تشریحی و روی هم رفته در هفت معنای ذیل به کار رفته است که مولا امیر المؤمنین علیه السلام در پاسخ سؤال شخصی که از «وحی» پرسیده بود، با استعانت از آیات قرآن، آن را در هفت معنا خلاصه و بررسی کرده است:

الف- وحی رسالت و نبوت:

مانند:

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا «۲».

یعنی: «ما به تو وحی فرستادیم همانگونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم. و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (طوایف بنی اسرائیل) و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم و به داوود زبور دادیم».

ب- وحی به معنای الهام:

مانند:

وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ ... «۳».

یعنی: «پروردگارت به زنبور عسل وحی فرستاد ...». (۱) سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۳۸.

(۲) سوره نساء، آیه ۱۶۳.

(۳) سوره نحل، آیه ۶۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۳۴

و مانند:

وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ ... «۱».

یعنی: «ما به مادر موسی وحی (الهام) فرستادیم که او را شیر ده و هنگامی که بر او ترسیدی او را به دریا بیفکن و نترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز می‌گردانیم و او را از رسولان قرار می‌دهیم».

ج- وحی به معنای اشاره:

مانند:

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا «۲».

یعنی: «ذکرها از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد و با اشاره به آنها گفت:

صبح و شام خدا را تسبیح گوید».

د- وحی به معنای تقدیر:

مانند:

وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا «۳».

یعنی: «خداوند در هر آسمانی تقدیر و تدبیر لازم را فرمود».

ه- وحی به معنای امر:

مانند:

وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي «۴».

یعنی: «بخاطر بیاور هنگامی را که به حواریین امر کردم که به من و فرستاده من ایمان بیاورید».

و- وحی به معنای دروغبرداری و القانات شیطانی:

مانند:

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا «۵». (۱) سوره قصص، آیه ۷.

(۲) سوره مریم، آیه ۱۱.

(۳) سوره فصلت، آیه ۱۲.

(۴) سوره مائده، آیه ۱۱۱.

(۵) سوره انعام، آیه ۱۱۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۳۵

یعنی: «این چنین در برابر هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم که سخنان فریبنده و دروغ را به طور سری به یکدیگر می گفتند».

ز- وحی به معنای خبر:

مانند:

وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ «۱».

یعنی: «و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند و انجام کارهای نیک را به آنها خبر دادیم» «۲».

البته بعضی از این اقسام هفتگانه می تواند شاخه‌هایی داشته باشد که بر حسب آن، موارد استعمال «وحی» در کتاب و سنت افزایش

خواهد یافت و لذا «تفلیسی» در کتاب «وجوه القرآن» وحی را بر ده وجه شمرده و بعضیها عدد را از این هم بیشتر دانسته‌اند.

اما از یک نظر از مجموع موارد استعمال «وحی» و مشتقات آن می توان نتیجه گرفت که وحی از سوی پروردگار دو گونه است:

«وحی تشریحی» و «وحی تکوینی»؛ وحی تشریحی همان است که بر پیامبران فرستاده می شد و رابطه خاصی میان آنها و خدا بود که

فرمانهای الهی و حقایق را از این طریق دریافت می داشتند.

«وحی تکوینی» در حقیقت همان غرایز و استعدادها و شرایط و قوانین تکوینی خاصی است که خداوند در درون موجودات مختلف جهان قرار داده است.

۳- وحی از دیدگاه فلاسفه قدیم

اشاره

فلاسفه قدیم بر اساس مقدماتی معتقد بودند که «وحی» عبارت است از اتصال فوق العاده نفس پیامبر با «عقل فعال» که سایه آن بر عالم حس مشترک و خیال نیز گسترده می‌شود «۳». (۱) سوره انبیاء، آیه ۷۳.

(۲) بحار، ج ۱۸، ص ۲۵۴.

(۳) در این رابطه به گوهر مراد لاهیجی، ص ۲۵۷ مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۳۶

در توضیح این مطلب باید گفت: آنها از یک سو معتقد بودند که روح انسانی دارای سه قوه است: «حس مشترک» که با آن صور محسوسات را ادراک می‌کند، و «قوه خیال» که با آن صورتهای جزئیة ذهنی را درک می‌نماید، و «قوه عقلیه» که با آن صور کلیه را درک می‌کند.

از سوی دیگر به افلاک نه گانه بطلموسی معتقد بودند و برای افلاک نفس مجرد (همچون روح برای بدن ما) قائل بودند، و می‌افزودند که: این نفوس فلکی از موجودات مجردی به نام «عقول» الهام می‌گیرند و به این ترتیب «نه عقل» مربوط به «افلاک نه گانه» قائل بودند.

از سوی سوم عقیده داشتند که نفوس انسانی و ارواح آنها برای فعلیت یافتن استعدادها و درک حقایق، باید از وجود مجردی که آن را «عقل فعال» می‌نامیدند کسب فیض کنند که نامش عقل دهم یا «عقل عاشر» است و نام «عقل فعال» را به این مناسبت بر آن می‌گذارند که سبب فعلیت استعدادهای عقول جزئیة بود.

از سوی چهارم: معتقد بودند که هر قدر روح انسان قویتر باشد ارتباط و اتصالش با عقل فعال که منبع و خزانه معلومات است بیشتر خواهد بود، بنابر این، یک روح قوی و کامل می‌تواند در کوتاهترین مدت وسیعترین معلومات را به فرمان خدا از «عقل فعال» کسب کند.

و همچنین هر اندازه قوه خیال قویتر باشد بهتر می‌تواند این مفاهیم را در لباس صورتهای حسی قرار دهد. و هر اندازه حس مشترک قویتر گردد انسان صور محسوسه خارجی را بهتر درک می‌کند.

سپس از مجموع این مقدمات، چنین نتیجه می‌گرفتند: روح پیامبر چون فوق العاده قوی است رابطه و اتصالش با عقل فعال بسیار زیاد است و به همین دلیل می‌تواند در اکثر اوقات معلومات را به صورت کلی از عقل فعال بگیرد و از آنجا که قوه خیال او نیز بسیار قوی است و در عین حال تابع قوه عقلیه است، می‌تواند صورتهای محسوسه مناسبی به آن صور کلیه که از عقل فعال دریافت داشته، بدهد

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۳۷

و در لباسهای حسی در افق ذهن خود ببیند، مثلاً اگر آن حقایق کلی از قبیل معانی و احکام باشد به صورت الفاظی بسیار موزون و در نهایت فصاحت و بلاغت از زبان شخص در نهایت کمال بشنود. و چون قوه خیالیه او تسلط کامل بر حس مشترک دارد می‌تواند به این صور جنبه حسی دهد و پیامبر آن شخص را با چشم ببیند و الفاظش را با گوش بشنود «۱». طبق این نظریه نتایج ذیل به دست

می آید:

اولا:

بیک وحی خدا همان عقل فعال است که به فرمان خدا فیض علم به پیامبر می بخشد.

ثانیا:

وحی چیزی جز ارتباط قوی با عقل فعال و سپس تجسم حقایق عقلی در آستانه «حس و خیال» نیست.

ثالثا:

فرشته‌ای به صورت حسی در واقع وجود ندارد و صدایی در کار نیست، بلکه این قدرت قوه خیالیه پیامبر است که چنین صورت و صدایی را در افق ذهن ایجاد کرده و سپس قدرت حس مشترک آن را به صورت یک امر محسوس در حاسه پیامبر منعکس ساخته است.

رابعا:

طرز ادراک پیامبر هنگام وحی درست و وارونه طرز ادراکات ماست؛ زیرا ما اول از طریق حس چیزی را درک می کنیم، سپس صورت ذهنی آن در قوه خیال ایجاد می گردد و بعد از آن به صورت یک مفهوم کلی عقلی آن را در می یابیم، اما پیامبر، نخست با اتصال و ارتباط با عقل فعال حقایق کلیه را درک می کند، سپس سایه آن بر افق خیال و بعد از آن بر افق حس او می افتد و صورتهایی مناسب آن حقایق در خیال و حس او منعکس می گردد.

بررسی:

اشاره

این تفسیری که فلاسفه پیشین برای «وحی» کرده‌اند با تمام زحماتی که برای جمع و جور کردن مقدمات آن بر خود هموار ساخته‌اند، از جهات گوناگونی (۱) در رابطه با افلاک نه گانه و عقول ده گانه به کتابهای اسفار و منظومه سبزواری و گوهر مراد لاهیجی مراجعه کنید. ضمنا کتابهای تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۴۹۲ و تفسیر موضوعی پیام قرآن، ج ۱، ص ۲۳۲ و رهبران بزرگ و مسئولیتهای بزرگتر، آقای مکارم از ص ۱۹۱ را ببینید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۳۸

قابل ایراد و خدشه است؛ زیرا:

اولا:

این نظریه متکی به یک سلسله مقدماتی است که امروز بسیاری از آنها مردود شناخته شده، از جمله افلاک نه گانه بطلمیوسی و نفوس و عقولی که متعلق به آنهاست جزء اساطیر محسوب می‌شود چرا که هیچ دلیلی بر اثبات آنها در دست نیست و یا حتی دلایلی بر خلاف آن اقامه شده است. فیلسوف معروف خواجه نصیر الدین طوسی ادله وجود عقول عشره را به کلی مردود دانسته و در عبارت کوتاه و فشرده خود می‌گوید: «و أدلّه وجوده مدخوله» (۱) (یعنی دلایل وجود عقول همگی مخدوش است) گرچه اصل وجود عقول منع عقلی نداشته و از محالات نیست.

و در کتاب «ایضاح المقاصد عن حکمة عین القواعد» (۲) نیز بیانات مشروحی در ابطال ادله فلاسفه پیشین در اثبات عقول دیده می‌شود.

ثانیا:

این فرضیه با آنچه از آیات قرآن به روشنی درباره وحی استفاده می‌شود هماهنگ نیست؛ زیرا آیات قرآن با صراحت کامل وحی را یک نوع ارتباط با خدا می‌شمرد که گاه از طریق الهام به قلب و گاه به واسطه فرشته وحی و یا شنیدن امواج صوتی، صورت می‌گیرد و اعتقاد به اینکه اینها نتیجه فعالیت قوه خیالیه و حس مشترک و مانند آن است، بسیار بی‌پایه و ناهماهنگ با آیات قرآن است.

ثالثا:

ایراد دیگر این نظریه این است که پیامبر را همدریف فلاسفه و نوابغ می‌شمرد لکن با عقلی قویتر و روحی نیرومندتر، در حالی که می‌دانیم راه وحی از راه ادراکات عقلیه جداست، این دسته از فلاسفه بی‌آنکه توجه داشته باشند به تخریب مبانی وحی و نبوت پرداخته‌اند و در واقع: چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند.

با توضیحاتی که در مباحث آینده داده می‌شود، ایرادات این نظریه روشنتر (۱) شرح تجرید الاعتقاد علامه، ص ۱۳۱.

(۲) متن این کتاب از دبیران کاتب قزوینی و شرح آن از علامه حلی است.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۳۹

می‌شود.

۴- وحی از دیدگاه فلاسفه جدید

اشاره

این گروه از فلاسفه به طور خلاصه، «وحی» را به عنوان یکی از مظاهر «شعور باطن» یا «شعور ناآگاه» می‌شمردند که گاه از «نبوغ باطنی» و گاه «ریاضت» و تلاش و کوششهای دیگری از این قبیل حاصل می‌شود؛ زیرا روانشناسان جدید برای انسان دو شخصیت قائلند: «شخصیت ظاهر و آگاه» که همان دستگاه ادراک و تفکر و معلومات برخاسته از حواس معمولی است. و «شخصیت نامرئی و ناآگاه» که گاهی از آن به «وجدان مخفی» یا «ضمیر باطن» یا «شعور ناآگاه» تعبیر می‌کنند و آن را کلید حل بسیاری از مسائل روحی و روانشناسی می‌شمردند. آنها معتقدند منطقه نفوذ و فعالیت شخصیت دوم انسان به مراتب بیش از شخصیت اول و ظاهر

اوست.

برای توضیح بیشتر بد نیست گفتار دانشمند معروف مصری «محمد فرید وجدی» نویسنده دایره‌المعارف را درباره تاریخچه این نظریه نقل کنیم و سپس به بررسی در پیرامون آن به پردازیم:

او در ماده «وحی» در دایره‌المعارف می‌گوید: «غریبها تا قرن شانزده میلادی مانند سایر ملتها قائل به وحی بودند؛ چون کتابهای مذهبی آنان پر از اخبار انبیا بود، علم جدید آمد و قلم روی کلیه مباحث روحی و ماورای طبیعی کشید و مسئله وحی نیز جزء خرافات قدیمی شمرده شد و آن را معلول سوء استفاده مدعیان نبوت یا مولود بیماریهای روحی دانستند!!! قرن نوزده میلادی فرا رسید (سال ۱۸۴۶ بود) جهان روح به وسیله دانشمندان به کمک دلایل حسی اثبات گردید، مسئله وحی نیز مجددا زنده شد، این مباحث را روی اسلوب تجربی و عملی دنبال کردند و به نتایجی رسیدند که هر چند با نظریه علمای اسلامی تفاوت داشت اما قدم برجسته بسوی اثبات موضوع مهمی محسوب می‌شود که روزی از خرافات شمرده می‌شود.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۴۰

این جمعیت روی مباحث روحی مطالعه کردند و تا کنون (هنگام تألیف دایره‌المعارف) پنجاه جلد کتاب بزرگ از طرف جمعیت مزبور پیرامون مطالب فوق نگاشته شده و بسیاری از مسائل روحی به کمک آنها حل گردید از جمله مسئله وحی بود «۱».

به هر حال، با مراجعه به آراء آنها معلوم می‌شود که جان کلام آنها این است که «وحی» تجلی شعور ناآگاه است که به مراتب از شعور آگاه قویتر و نیرومندتر است و چون پیامبران مردان فوق العاده‌ای بودند وجدان مخفی آنها نیز بسیار نیرومندتر بوده و تراوشهای آنها فوق العاده مهم و قابل ملاحظه بوده است.

بررسی:

مطابق این فرضیه «وحی» یک رابطه خاص با جهان ماورای طبیعت و مغایر با روابط فکری و عقلی سایر افراد انسان نیست و به وسیله یک موجود روحانی مستقل از وجود ما به نام پیک وحی، یا فرشته، صورت نمی‌گیرد بلکه بازتاب و انعکاس ضمیر مخفی خود پیامبران است.

اولا:

این نظر همانند نظر فلاسفه قدیم که «وحی» را همان ارتباط با عقل فعال می‌دانستند، فاقد هر گونه دلیل است، شاید آنها هم که «وحی» را چنین تفسیر کرده‌اند قصد ندارند آن را به عنوان یک حقیقت اثبات شده معرفی کنند و همین قدر خواسته‌اند بگویند که پدیده وحی با علوم جدید سازگار است و می‌توان آن را به عنوان تجلی شعور ناآگاه پیامبر، تفسیر کرد.

واضحتر بگوییم بسیاری از دانشمندان اصرار دارند که تمام پدیده‌های جهان را با اصولی که از علم شناخته‌اند تطبیق دهند و به همین دلیل به هر پدیده تازه‌ای روبرو می‌شوند تلاش می‌کنند آن را در چارچوب اصول شناخته شده علمی خود جای دهند، حتی اگر دلیلی بر اثبات مقصد خود نداشته باشند به بیان فرضیه‌ها قناعت (۱) دایره‌المعارف قرن بیستم، ج ۱۰، ص ۷۱۲ ماده وحی.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۴۱

می‌کنند «۱».

ولی سخن در این است که این چه اصراری است که تمام حقایق جهان و محتویات فکر انسانی را تنها با همین معلومات تجربی فعلی تفسیر کنیم؟ وقتی ما می‌دانیم حقایق اسرار این جهان منحصر به همین کشفیات علمی امروز نیست و آنچه ما می‌دانیم در برابر

آنچه ما نمی‌دانیم به منزله قطره کوچکی در برابر یک اقیانوس عظیم است، این اصرار و پافشاری بسیار بی‌مورد است. بنابراین، بررسی همه پدیده‌ها بر اساس علوم طبیعی و حتی بررسی رابطه پیامبران الهی با مبدأ، غیب که از امور معنوی است با معیارهای علوم طبیعی امری نامعقول و بی‌نتیجه است.

ثانیا:

علاوه بر بی‌دلیل بودن این نظریه، با اظهارات خود پیامبران نیز سازگار نیست و طرفداران انبیا را قانع نمی‌کند؛ زیرا نخستین نتیجه این توجیه این است که وحی رابطه خاصی با مبدأ جهان هستی نیست و درک پیامبران نسبت به مسائل که به آنها وحی می‌شده مغایرتی با طرز درک ما نسبت به مسائلی که از ضمیر مخفی و شعور ناآگاه ما سرچشمه می‌گیرد، ندارد، جز اینکه آنها در این جهت قویتر و نیرومندتر از ما بوده‌اند.

هر کس که کمترین آشنایی با اظهارات و تعلیمات پیامبران و کتب آسمانی آنها داشته باشد می‌داند که آنها «وحی» را به صورت یک نوع رابطه مخصوص با مبدأ جهان هستی و مغایر با روابط فکری و عقلی دیگر معرفی نموده‌اند بنا بر این، میان اظهارات آنها و آنچه فلاسفه جدید در این زمینه گفته‌اند مناسبتی وجود ندارد.

ثالثا:

در مسائلی که از طریق شعور ناآگاه به انسان القاء می‌شود هر گونه اشتباهی ممکن است رخ دهد؛ زیرا شعور ناآگاه «مانند» شعور ظاهر» مصون از اشتباه و خطا نیست تنها تفاوت میان این دو در محدودیت و توسعه منطقه نفوذ و فعالیت آنهاست، در حالی که خطا و اشتباه در مسائلی که از طریق وحی به پیامبران القاء می‌شده وجود (۱) پیام قرآن، ج ۱، ص ۲۳۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۴۲
ندارد و انبیا از هر جهت معصوم و مصون می‌باشند.

۵- وحی از دیدگاه دانشمندان مادی

اشاره

مادیین که چیزی جزء ماده و خواص آن را نمی‌پذیرند، اساساً مسائل دین (از وجود خدا گرفته تا سازمان نبوت و وحی و تکالیف آسمانی و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ) را، سیاست دینی و در حقیقت از باب دروغ مصلحت آمیز می‌دانند و می‌گویند پیامبران مردان اصلاح طلبی بودند و مقرراتی برای اصلاح جامعه بشری در شکل دین آوردند و چون مردم اعصار گذشته تاریک و غرق در جهالت و خرافه بودند پیامبران نظم دینی را در سایه یک سلسله اعتقادات خرافی از مبدأ و معاد نگهداشته‌اند (۱)».

بررسی:

برای یک فرد مادی که دایره هستی را منحصر به جهان ماده می‌داند و جز ماده و پدیده‌های آن به چیزی اعتقاد ندارد، درک این نوع مسائل، بسیار مشکل است و تا دیگرگونی عمیقی در طرز تفکر یک فرد مادی به وجود نیاید و به جهانی بالاتر از ماده معتقد نشود هرگز قادر به درک این سنخ مسائل نخواهد بود.

کسانی که ابزار تحقیق آنها لابراتوار و یا چاقوی تشریح و میکروسکوب است و اصرار دارند که به هر حادثه و رویدادی رنگ پدیده مادی بدهند، هرگز نخواهند توانست که با یک فرد الهی که افق دید وی بسیار وسیع است و جهان هستی را منحصر به چهار چوب ماده ندانسته و شعاع وجود را تا مجردات و ماورای طبیعت گسترده می‌داند، در این مباحث همگام و همفکر شوند. علت اینکه یک فرد مادی نمی‌تواند به مسائلی مانند وحی، فرشته و ... معتقد گردد، این است که می‌خواهد همه چیز را با ابزار ناقص مادی خود اندازه گیری کند و سپس درباره آنها داوری نماید. در صورتی که با این ابزار با همه نقصی که دارند (۱) قرآن در اسلام، ص ۱۰۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۴۳

فقط می‌توان درباره وجود و عدم قسمتی از امور مادی داوری نمود و امور معنوی و مجرد از ماده از نظر درجه بندی وجود در مرتبه بالاتری از این ابزار قرار دارند و هیچگاه تحت حکومت آنها واقع نمی‌شوند؛ مثلاً هرگز نمی‌توان روح مجرد را با چاقوی تشریح و یا میکروسکوب و یا سایر وسائل مادی مشاهده نمود و از این طریق درباره آن به نفی و اثبات پرداخت. بنا بر این، تا زمانی که ابزار شناخت یک دانشمند، مادی باشد و فکرش غیر الهی نمی‌تواند جز در پیرامون امور مادی قضاوت نماید، پس ابتدا باید به ماورای طبیعت معتقد گردد و سپس ابزار شناختش را عوض کند تا بتوان با او به بحث نشست و گرنه بحث با او ثمری نخواهد داشت «۱».

۶- آیا وحی زائیده نبوغ است؟

اشاره

گروهی «وحی» را مولود نبوغ پیامبران دانسته و از این طریق خواسته‌اند از ارزش آن بکاهند. طبق این نظر، میان پیامبران و دیگر نوابغ جهان تفاوتی نیست و افکار هر دو دسته محصول فکر انسان و زائیده نبوغ آنان است. دارندگان این نظریه چنین می‌گویند: دستگاه آفرینش، افراد نابغه و خیر خواهان بشریت را در دامن خویش پرورش می‌دهد و آنان نیز روی نبوغ ذاتی و افکار عالی خود، جامعه را به اخلاق نیک و اعمال شایسته و رعایت عدالت اجتماعی دعوت نموده و از این رهگذر گامهای مؤثری برای سعادت بشر برمی‌دارند و آنچه را به عنوان دستور و قانون به مردم عرضه می‌دارند جز نتیجه نبوغ و مولود فکر عالی آنان چیز دیگری نیست و هرگز ارتباطی با جهان دیگر ندارد.

«وحی» منبعی جز عقل انسانی و ادراکی جز ادراک معمولی نیست و در طول تاریخ عمر بشر، در هر قرن نوابغی که عالیترین تجلیات افکار انسانی را دارا بودند، (۱) خدا و پیامبران، جعفر سبحانی، تنظیم رضا استادی، ص ۸۸-۸۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۴۴

بروز نموده و خدماتی به جهان انسانیت نموده‌اند.

برخی از آنان گام را فراتر نهاده وجود نبوغ را معلول یک سلسله حوادث و اتفاقات روانی دانسته و کوشیده‌اند که با بررسیهای وهمی و پنداری، این علل را در زندگی پیامبران نیز پیدا کنند.

عواملی که موجب بالا رفتن استعداد و پیدایش نبوغ می‌گردد در نظر آنان به قرار زیر است:

۱- «عشق»:

عشق طولانی سبب می‌شود که عاشق صحنه‌های رؤیایی در سر به پروازند و فکر وی در طول این مدت سریع و پرنرژی شود، این

عامل قویترین و پرانرژی‌ترین افکار را به وجود می‌آورد.

۲- «ستمکشی طولانی»:

این عامل سبب می‌شود که فرد ستم‌دیده فکر خود را برای رفع ستم به کار اندازد و آنی آرام ننشیند.

۳- «در اقلیت و شرایط نامساعد اجتماعی بودن»:

از عوامل شدید این افکار است؛ زیرا یک اقلیت برای پر کردن فاصله‌ای که با اجتماع دارد ناچار است به فکر پردازد و سرانجام آنچه را می‌خواهد به دست آورد.

۴- «کودکی»:

چون در این سن، کودک برای مبارزه با مشکلات آمادگی ندارد، در برابر پیش آمدها و ناملايمات به درونگرایی می‌پردازد، در این صورت افکار کودک تشدید پیدا می‌کند.

۵- «تنهایی»:

زندانی بودن، به افکار انسان شدت می‌بخشد؛ زیرا هنگامی که با افراد دیگر هستیم مجبوریم لا اقل برای مدت کم هم که باشد مغز و افکار خود را در اختیار دیگران بگذاریم.

۶- «پرورش نخستین»:

اشاره

این عامل در پیدایش نبوغ رل بزرگی را بازی می‌کند.

سپس نتیجه می‌گیرند که این علل به اضافه یک اجتماع فاسد و بی قانون، سبب می‌شود که افکار پیامبر درباره مسائل اجتماعی اشتداد یابد و راههای تازه برای درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۴۵ زندگی به مردم نشان دهد «۱».

بررسی:

دارندگان این نظریه بسان کسانی هستند که قبلاً مدعای خود را ساخته و سپس به دنبال دلیل آن می‌روند. آنان چون در جهان هستی به اصالت چیزی جز ماده معتقد نیستند و جهان غیب را زاییده وهم بشر می‌دانند، ناچار همه مطالب مربوط به جهان دیگر را از این طریق توجیه می‌کنند.

یکی از خصائص فکر مادیگری این است که می‌خواهد همه حقایق عالم را با اصول نارسای مادیگری و دانش کوتاه بشر تفسیر نماید و در همین راستاست که می‌خواهند وحی و نبوت را که مظهر تجلی عالیت‌ترین حقایق علمی و فلسفی و قوانین سعادت بخش و استوار انسانی است، توجیه و تفسیر نمایند، غافل از اینکه چنین توجیهی مثل آن است که بگوییم زلزله شدید فلان نقطه از جهان معلول شلیک تیری بوده است که برای شکار حیوانی انجام گرفته بود و یا مولود فرو ریختن اطاقک چوبین از قراء اطراف آنجا بوده است.

ما منکر تأثیر عوامل مزبور در تشدید افکار انسانی نیستیم ولی می‌گوییم این نوع عوامل هرگز نمی‌توانند پیامبر آفرین باشند که کتاب آسمانی او باعث تمدن بشر گردد و همه را در برابر خود به عجز وا دارد.

به علاوه، یک نابغه، افکار خود را به دیگران و یا عوالم دیگر نسبت نمی‌دهد در حالی که در منطق وحی، این چنین است، می‌گوید:

إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ ﴿٢﴾.

یعنی: «من فقط از آنچه که به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم».

یا اینکه می‌گوید:

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿٣﴾. (۱) تلخیص از کتاب «نبوغ و علل آن»، نگارش دکتر عزت الله مجید پور.

(۲) سوره انعام، آیه ۵۰.

(۳) سوره نجم، آیه ۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۴۶

یعنی: «آنچه می‌گوید وحی آسمانی است که بر او نازل می‌گردد».

اساسا ما در جهان دو نوع مصلح داریم: گروهی داعیه اصلاح دارند و تمام طرحها و نقشه‌های خود را معلول فکر خود یا حزبی که به وجود آورده‌اند می‌دانند.

در برابر آنها دسته‌ای هستند که به نام «خدا» قیام می‌کنند و مردم را به سوی او دعوت می‌کنند و با ایجاد شوق به پاداش و بیم از کیفرهای او، برنامه اصلاحی خود را طرح و اجرا می‌نمایند، در این صورت دلیلی ندارد که با این تفاوت هر دو گروه را از شاخه یک درخت بدانیم و همه را زاینده نبوغ معرفی کنیم.

به هر حال، طرفداران این نظریه هیچ دلیلی بر مدعای خود اقامه نکرده‌اند بلکه صرفا یک ادعاست و خواسته‌اند پیامبران را هم‌ردیف با سایر دانشمندان بدانند و این عقیده نشأت گرفته از طرز تفکر مادی آنان است که می‌خواهند برای همه چیز تفسیر مادی بنمایند، در حالی که این طرز تفکر نه تنها در مسئله «وحی» بلکه در بسیاری از مباحث فلسفی و عقیدتی دیگر نیز آثار شومی از خود به جای گذاشته است؛ زیرا این طرز تفکر در مسئله «وحی» در حقیقت انکار صریح نبوت انبیا و تکذیب گفته همه آنها و متهم ساختن آنها به انواع خلاف گوییهاست.

۷- حقیقت وحی چیست؟

چنانکه در مطالب پیشین ملاحظه کرده‌اید درباره حقیقت وحی سخن بسیار گفته شد، ولی ناگفته پیداست که راه یافتن به عالمی که ما را به آن راهی نیست و بکلی از آن بیگانه‌ایم ممکن نیست، حتی اگر شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز برای ما شرح دهد ما جز شبحی از این جهان مرموز و اسرار آمیز نخواهیم دید.

این به آن می‌ماند که یک فرد «بینا» بخواهد برای کسی که «نابینای مادر زاد» است منظره اشعه زیبای آفتاب و امواج لرزان دریا و

بالمهای رنگارنگ طاووس، و منظره جالب گلها و شکوفه‌ها را در یک باغ خرم و سرسبز توضیح دهد، ممکن است از این الفاظ تصورات مبهمی برای او ایجاد کند ولی قطعاً حقیقت این مسائل را نابینا درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۴۷ در نمی‌یابد.

ولی ما می‌توانیم «وحی» را از طریق آثار و اهداف و نتایجش توضیح دهیم و بگوییم «وحی» همان القای الهی است که به منظور تحقق نبوت و بشارت و انذار صورت می‌گیرد. یا بگوییم نوری است که خداوند به وسیله آن، هر کسی از بندگانش را که بخواهد هدایت می‌کند. یا بگوییم وسیله‌ای است برای ارتباط با عالم غیب و درک معارف از آن عالم. و شاید به همین دلیل است که قرآن مجید، تنها از آثار وحی سخن گفته است نه از حقیقت آن.

و ما نباید از این معنا دچار شگفتی شویم و یا عدم درک حقیقت آن را دلیل بر نفی وجود آن بگیریم و یا توجیهات مادی و جسمانی برای آن کنیم. عالم نبوت که سهل است، گاه در جهان حیوانات که ما آنها را موجوداتی پست‌تر از خود می‌دانیم، احساسات و ادراکاتی دیده می‌شود که برای ما قابل درک نیست؛ همه می‌دانیم که قبل از وقوع زلزله بسیاری از حیوانات به وسیله حس مرموزی که ما از آن بیخبریم کاملاً باخبر می‌شوند، حالت اضطراب به آنها دست می‌دهد، گاهی دست جمعی فریاد می‌کشند و صدای دلخراشی که حکایت از حادثه ناگواری که در شرف تکوین است می‌کند، سر می‌دهند، گاه بندها را پاره کرده فرار می‌کنند، در حالی که حتی زلزله‌سنجهای دقیق ما اثری از آن زلزله هنوز ثبت نکرده است! یا اینکه پاره‌ای از حیوانات وضع هوا را از ماهها قبل پیش بینی می‌کنند و خانه‌ها و لانه‌های خود را بر وفق آن می‌سازند و آذوقه‌های لازم را تهیه می‌کنند؛ مثلاً اگر زمستان سخت و بسیار سردی در پیش باشد یک نوع واکنش نشان می‌دهند که موافق آن است و اگر کم باران و کم سرماست واکنش دیگر! حرکت دسته جمعی پرندگان مهاجر و پیمودن مسافتی طولانی از منطقه استوایی به مناطق قطبی، یا از قطبی به منطقه استوایی که گاه حتی شبها در هوای ابری به این حرکت ادامه می‌دهند در حالی که هیچ انسانی بدون وسائل دقیق راهیابی، حتی نمی‌تواند یک صدم آن راه را طی کند. و حرکت شب پرها در تاریکی کامل شب

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۴۸

و عبور از لابلائی موانع و پیدا کردن شکارهای خود در تاریکی و ظلمت مطلق و احیاناً در زیر امواج آب، و امثال آن، مطالبی است که برای ما انسانها باور کردنش بسیار مشکل است در حالی که علم، آنها را ثابت کرده است.

وجود این واقعیتهای نشان می‌دهد که آنها درک و شعور مرموزی دارند که ما از آن بی‌بهره‌ایم، البته راه یافتن به جهان اسرار آمیز حواس حیوانات برای ما ممکن نیست ولی با این حال واقعیتی است که نمی‌توان آن را انکار نمود «۱».

با اینکه حواس حیوانات جنبه مادی و طبیعی دارد نه ماورای طبیعی، ما از حقیقت آن بی‌اطلاعیم با این حال چگونه ما می‌توانیم بخاطر عدم درک جهان اسرار آمیز وحی که مربوط به عالم ماورای طبیعت است آن را نفی کنیم و یا زیر سؤال ببریم «۲».

به هر حال، آنچه که می‌توانیم در رابطه با وحی بگوییم این است که: ادراک منتهی به وحی، از سنخ ادراکهای بشری و معمولی نیست بلکه ادراکی است غیر عادی و به وسیله حس مخصوصی که ویژه پیامبران آسمانی است انجام می‌گیرد.

ادراکات بشر از راههای طبیعی به دست می‌آید که بخش مهم آن به وسیله حواس ظاهری و بخشی هم نتیجه ریاضتهای فکری و ثمره استدلالهای عقلی اوست.

و قسمت سوم از ادراکات بشر، پرتوی از غرایز نفسانی و فطرت انسانی اوست نظیر درک گرسنگی و تشنگی و میل به امور جنسی، علاقه به مقام و منصب و ثروت، گرایش به فضائل اخلاقی و سجایای انسانی و ... که همگی ریشه فطری دارند و پرتوی از تجلی فطرت غرایز اوست. و برخی از آثار ادبی و هنری انسان اثر مستقیم ذوق و استعداد خدایی اوست.

کوتاه سخن اینکه: همه ادراکات یک سلسله درکهای بشری و پدیده‌های طبیعی است که به وسائل گوناگون عادی در محیط فکر انسان وارد می‌شوند، ولی معلومات (۱) به کتاب «حواس اسرار آمیز حیوانات» مراجعه کنید.

(۲) پیام قرآن، ج ۱، ص ۲۲۸ به بعد.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۴۹

پیامبران علیه السلام از طریق وحی شبیه هیچیک از این ادراکات با اختلافاتی که دارند نیست، بلکه ادراکی است غیر عادی که به وسیله حس مخصوصی که دارند انجام می‌گیرد.

۸- امکان وحی

برخی برای افکار بعثت پیامبران، به این دستاویز متوسل شده‌اند که تناسبی بین عالم بالا و عالم پایین وجود ندارد عالم بالا، عالمی روحانی و لطیف و نورانی است ولی عالم پایین مادی و کدر است و لذا علاقه و واسطه‌ای بین عالم بالا و پایین وجود ندارد که بین این دو ارتباط برقرار شود، خلاصه «أین التراب و ربّ الأرباب»؛ انسان خاکی کجا و ارتباط با عالم اله کجا؟ این شبهه از ناحیه کسانی مطرح می‌شود که دنیا را مادی صرف دانسته و انسان را جز مشتی گوشت و استخوان نمی‌دانند، لذا معتقدند که میان او و عالم ملکوت مناسبتی وجود ندارد.

اما اگر وجود برزخی و میانه انسان را که دارای دو جنبه است بشناسند و بدانند که انسان از یک طرف جسمانی و دارای ویژگیهای مادی است و از طرف دیگر روحانی و ملکوتی است، جایی برای این شبهه باقی نمی‌ماند.

انسان در ورای شخصیت ظاهری خود، شخصیت دیگری دارد که باطنی است و همان شخصیت باطنی است که احیاناً موجب صلاحیت او برای ایجاد ارتباط با عالم روحانی بالا خواهد بود؛ زیرا مبدأ وی از آنجاست، این است که مرکب از روح و جسم است و لذا برزخ و واسطه‌ای است بین عالم ماده و ماورای ماده، از یک طرف به عالم بالا مرتبط است و از سوی دیگر به عالم پایین وابسته است، لذا در قرآن کریم در آیات متعدد به هر دو جنبه انسان (جنبه جسمانی و روحانی) و به هر دو خلقت اشاره شده است، در آیات ۱۲ تا ۱۵ سوره مؤمنین پس از اشاره به کیفیت خلقت جسم بشر، به خلقت دیگری که همان خلقت «روح» است اشاره دارد:

ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ....

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۵۰

و یا در سوره سجده آیه ۷ تا ۹ می‌فرماید:

وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ.

یعنی: «آفرینش انسان را از خاک آغاز کرد و سپس خلقت نوع انسان را به وسیله آبی بدون ارزش (نطفه) قرار داد و پس از آن او را بیاراست و از روح خود در او دمید». و آیات و روایات بسیاری که انسان را مرکب از جسم و جان می‌دانند.

بنابراین، چون انسان بخشی از وجود او را عالم بالا تشکیل می‌دهد و به یک تعبیر آنجایی است می‌تواند با آنجا رابطه برقرار کند، به علاوه، هیچ دلیل عقلی بر امتناع ارتباط با عالم بالا اقامه نشده لذا از لحاظ ثبوتی مانعی ندارد که انسان بتواند با عالم بالا ارتباط برقرار کند و در مقام اثبات نیز با معجزات، این ارتباط ثابت شد.

۹- کیفیت وحی به پیامبران

اشاره

همانگونه که قبلاً گفتیم حقیقت «وحی» برای ما ناشناخته است چرا که مربوط به نوعی درک و دید است که از عالم احساس و عقل ما بیرون است، ما تنها آثار وحی را می‌بینیم و از اثر، پی به مؤثر می‌بریم، بنا بر این، تلاش برای راه یافتن به این جهان مرموز بیهوده است، ولی با این حال با مراجعه به آیات و روایات وارده در این باب می‌توانیم شبیحی از آن را در نزدمان ترسیم نماییم:

ما كَانَ لِشَرِّ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ «۱».

یعنی: «هیچ بشری جز از طریق وحی و یا از ورای حجاب و یا به وسیله فرستاده‌ای که به فرمان خدا، آنچه را اراده کرده وحی می‌کند، نمی‌تواند با خدا سخن گوید. بدرستی که اوست خداوند بلند مرتبه و حکیم». (۱) سوره شوری، آیه ۵۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۵۱

از این آیه به روشنی استفاده می‌شود که از سه طریق بشر می‌تواند با خدا رابطه برقرار کند:

۱- «وحی و الهام قلبی»:

به این معنا که سخن خدا به خاطره مخاطب خطور می‌کند و در واقع القاء سخن در باطن کسی است که به او وحی شده و مطلب را احساس می‌کند به طوری که گویا با خطی جلی و نورانی در صفحه ضمیر او نوشته می‌شود.

۲- «وحی از ورای حجاب»:

بدین صورت که سخنی شنیده می‌شود ولی گوینده آن دیده نمی‌شود چنانکه خداوند با ایجاد صدا در هوا، با موسی سخن گفت به طوری که موسی از هر جا آن سخن را می‌شنید و همانگونه که خداوند در شب معراج با پیامبر اسلام سخن گفت. گفتار از ورای حجاب کنایه و یا تشبیه است؛ زیرا گوینده، محجوب و غیر قابل رؤیت است.

۳- «وحی از طریق ارسال رسول»:**اشاره**

یعنی به فرمان خدا فرشته‌ای دستورات خدا را به پیامبر برساند و در قلب او القاء نماید.

چگونگی نزول وحی بر پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ**اشاره**

«وحی» نسبت به پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نیز به سه صورت انجام می‌گرفت: گاهی در خواب به او وحی می‌شد که این بیشتر در اوایل رسالت حضرتش بود. و زمانی نیز بدون وساطت فرشته‌ای، مستقیماً از جانب خدا مورد وحی قرار می‌گرفت. و وقتی هم جبرئیل واسطه وحی بود. قرآن از دو طریق اخیر، یعنی مستقیماً و یا به وسیله جبرئیل به پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

وحی شده است، اینک تفصیل این سه مورد:

الف - رؤیای صادق:

اشاره

اولین وحی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از طریق رؤیای صادق بود، رؤیایی که چون صبح روشن، برای او نورانی و واضح بود و مقدمه‌ای برای وحی از طریق جبرئیل به شمار می‌آمد، آنگاه حضرتش، خلوت را پسندید و در «غار درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۵۲

حراء» خلوت می‌کرد و به عبادت مشغول می‌شد تا آنکه در همین غار، ناگهان فرشته‌ای بر وی وارد شد و گفت: بخوان ... «۱».

علی بن ابراهیم قمی نقل کرده است که: محمد صلی الله علیه و آله و سلم ۳۷ ساله بود که در خواب دید کسی به طرف او می‌آید و خطاب به او می‌گوید: ای رسول خدا! محمد صلی الله علیه و آله و سلم این حادثه را چندی پوشیده نگه داشت. گاهی نیز که در دره‌ها، به چوپانی گوسفندان ابو طالب مشغول بود، کسی را دید که او را به عنوان پیامبر خدا خطاب می‌کند، حضرت از او پرسید تو کیستی؟ او در جواب گفت: من جبرئیل هستم و مرا خداوند فرستاده است تا تو را به پیامبری برگزیند «۲».

امام باقر علیه السلام در این رابطه می‌فرماید: «نبی» کسی است که به نبوت خود از طریق رؤیا آگاه شود مانند رؤیای ابراهیم و رؤیای محمد صلی الله علیه و آله و سلم که مقدمات نبوت خود را قبل از وحی در خواب دید تا اینکه جبرئیل با پیام رسالت از جانب خداوند بر وی نازل شد «۳».

منظور از قبل از «وحی» در این حدیث، آن است که هنوز به محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای رسالتی که مأمور به تبلیغ آن باشد، وحی نشده بود و این بیان تفسیری است برای مفهوم «نبی» پیش از آنکه رسول باشد، چه نبی بشری است که به وی وحی می‌شود قبل از آنکه به تبلیغ آن مأمور باشد؛ یعنی او با عالم بالا رابطه روحی دارد و ملکوت عالم برای او مشهود است ولی مأمور به تبلیغ نیست چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قبل از بعثت این چنین بود.

مرحوم ملا صدرا در این زمینه می‌گوید «۴»: محمد صلی الله علیه و آله و سلم قبل از آنکه به صفت (۱) صحیح بخاری با شرح کرمانی، ج ۱، ص ۳۱، ح ۳، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۷، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۷.

(۲) بحار، ج ۱۸، ص ۱۸۴ و ۱۹۴.

(۳) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۶ و بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۶۶.

(۴) شرح اصول کافی، کتاب الحجّه، ص ۴۵۴، ح ۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۵۳

رسالت متصف شود و یا جبرئیل، همراه با کلام خدایی به طور محسوس بر وی فرود آید، به صفت نبوت متصف شد و در واقع، به طور سری به رسالت از جانب خدا برگزیده شده بود و وقتی جبرئیل به طور محسوس بر وی فرود آمد که تمام مقدمات پیامبری برای او فراهم شده بود، مانند: رؤیای صادق، نشانه‌ها و اعلام‌های پیاپی نسبت به حقایق علوم و امور غیبی که بر دیگر انبیای بزرگ مانند ابراهیم فراهم گردید ...

به هر حال، رؤیای صادق، راهی برای نزول وحی بر پیامبر است و چه بسا در خواب دانستن‌ها به وی القاء می‌شد. علی علیه السلام در این زمینه می‌گوید: «رؤیا الأنبياء وحی؛ «۱» یعنی: خواب پیامبران وحی است».

لازم به ذکر است که گرچه یکی از طرق وحی پیامبر، خواب بود ولی قرآن کریم از این طریق بر پیامبر نازل نشده است، بلکه از دو طریق وحی مستقیم یا به وسیله فرشته وحی به حضرت داده شده است گرچه خوابهای حضرت سبب نزول آیاتی شده است از قبیل

دو آیه ذیل:

۱- لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ...

«۲».

یعنی: «خداوند به پیامبرش در عالم رؤیا برآستی گفت که شما مؤمنان به خواست خدا به مسجد الحرام وارد خواهید شد». پیامبر در عقد و پیمان حدیبیه که ششمین سال هجرت است خواب را دید و در سال فتح مکه که هشتمین سال هجرت است مسلمانان وارد مسجد الحرام شدند و رؤیا، عملی شد.

۲- وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ ...

«۳». (۱) امالی شیخ طوسی، ص ۲۱۵ و بحار، ج ۱۱، ص ۶۴.

(۲) سوره فتح، آیه ۲۷.

(۳) سوره اسراء، آیه ۶۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۵۴

یعنی: «پیامبر در عالم خواب، بنی امیه را بر منبرها دید که برای حضرتش ناخوشایند بود، آنگاه خداوند به او وحی کرد که این دنیاست و به آنان واگذار و آنچه که در خواب دیدی به عنوان امتحان مردم و شجره ملعونه یعنی بنی امیه است» «۱».

بعضیها مدعی شدند که سوره کوثر در عالم رؤیا بر پیامبر داده شده است «۲»، ولی بزرگان از مفسرین شیعه و سنی آن را رد کرده‌اند و گفته‌اند چون در «وحی مستقیم» بر حضرت حالتی شبیه به حالت بیهوشی عارض می‌شد، راوی خیال کرد که حضرت در خواب بوده است «۳».

به علاوه، راوی حدیث، انس بن مالک است و او در موقع فوت پیامبر بیست ساله بود؛ یعنی وقتی که حضرت در مکه بود حدود هفت یا هشت ساله بوده پس چگونه می‌توانست در جلسه‌ای که نزول سوره کوثر بود شرکت داشته باشد «۴».

ب- نزول وحی به وسیله جبرئیل:

فرشته‌ای که بر پیامبر نازل می‌شد و وحی را به وی ابلاغ می‌کرد، جبرئیل بود، جبرئیل کلام خدا را از راه گوش به پیامبر القاء می‌کرد و پیامبر گاهی او را می‌دید و گاهی هم او را نمی‌دید ولی جبرئیل وحی را بر قلب او نازل می‌کرد چنانکه فرمود:

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ «۵».

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دو بار جبرئیل را به صورت و هیأت اصلی او دید و در دیگر موارد جبرئیل به صورت مردی زیبا به نام دهیه بن خلیفه کلبی بر او ظاهر می‌شود.

ابن مسعود می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فقط دو بار جبرئیل را به صورت اصلی خود دید، یک بار از او خواست که وی را در صورت اصلی ببیند و او خود را به صورت (۱) الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۹۱.

(۲) الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۱.

(۳) الإیتقان، ج ۱، ص ۳۰.

(۴) اسد الغابه فی معرفة الصحابه، ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۲۷.

(۵) سوره شعراء، آیه ۱۹۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۵۵

اصلی نشان داد که در آن هنگام تمامی افق را پوشاند، اما بار دوم در شب معراج بود که جبرئیل حضرتش را به عالم بالا برد و آن در افق اعلی بود «۱».

ولی صحیح این است که حضرت یک بار جبرئیل را در ابتدای وحی در غار حراء دید که در آنجا جبرئیل به صورت اصلی ظاهر شد، در حالی که در افق، آسمان را از مغرب تا مشرق پوشانده بود که پیامبر سخت ترسید و از آن پس جبرئیل به صورت آدمیان بر وی نازل می‌شد.

بار دوم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از وی خواست که خود را به صورتی که خداوند او را آفریده است نشان دهد و همینکه جبرئیل به صورت اصلی خود ظاهر شد، سراسر افق را پوشاند، آیه:

وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى نَاطِرٌ بِهِ دِيدُنَ بَارِ أَوَّلِ وَ آيَةٍ:

وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزَلَةً أُخْرَى نَاطِرٌ بِهِ بَارِ دَوْمِ اسْتِ «۲».

پس طبق این تفسیر، آیات سوره نجم از ۳ تا ۱۷ ناظر به دو بار رؤیتی است که پیامبر جبرئیل را به صورت اصلی خود دید؛ یکی در ابتدای وحی در غار حراء، و دیگر در شب معراج، البته نه به این معنا که تمام آیات مربوط به همین رؤیت باشد بلکه به این دو رؤیت در این آیات اشاره شده است.

بنا بر این، حضرت دو بار جبرئیل را به صورت اصلی مشاهده کرد و در غیر این دو مورد به صورت دحیه کلبی «۳» می‌دید.

آیاتی در قرآن کریم است که می‌گوید قرآن به وسیله جبرئیل بر رسول خدا نازل (۱) الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۲۳.

(۲) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۳ و ۱۷۵، و تفسیر صافی، ج ۲، ص ۶۱۸.

(۳) «دحیه بن خلیفه کلبی» برادر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و از زیباترین مردم آن زمان محسوب می‌شود و هنگامی که جبرئیل به سراغ پیامبر می‌آمد در آن چهره نمایان می‌گشت (مجمع البحرین، ماده وحی)، او از مشاهیر صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و به حسن صورت معروف بود، پیامبر اکرم او را به رسالت نزد قیصر روم «هرقل» فرستاد در سال ۶ یا ۷ هجری و تا زمان خلافت معاویه زنده بود (لغتنامه دهخدا).

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۵۶

شده است از قبیل:

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ «۱».

یعنی: «جبرئیل وحی را بر قلب تو نازل کرد».

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ، وَلَقَدْ رَأَاهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ «۲».

یعنی: «همانا این گفته‌های فرستاده ارجمندی است که نزد خدا صاحب عزت و کرامت قدرت و قدرت است و مطاع فرشتگان دیگر می‌باشد این رفیق (محمد ص) دیوانه نیست و او جبرئیل را در افق بالاتر از همه آفاق و در عالم ملکوت مشاهده کرد».

و امیر المؤمنین علیه السلام جبرئیل را چند بار در محضر پیامبر دید در حالی که پیامبر در خواب بود و با او سخن گفت «۳» و امام صادق علیه السلام فرمود:

كان جبرئيل إذا أتى النبي صلى الله عليه وآله وسلم قعد بين يديه قعدة العبيد و كان لا يدخل حتى يستأذنه «۴».

یعنی: «جبرئیل هر گاه به محضر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می‌رسید مؤدب همانند عبدی در برابر مولی می‌نشست و بدون اذن نیز داخل نمی‌شد».

قسمتی از وحی، به طور مستقیم و بدون وساطت فرشته انجام می‌گرفت، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کردند که: هنگام نزول وحی، درد شدیدی به پیامبر دست می‌داد، حالت غش و بیهوشی بر وی عارض می‌شد، سر او به زیر می‌افتاد، رنگ صورتش تغییر می‌کرد و عرق از روی او جاری می‌شد، حاضران در جلسه نیز تحت تأثیر این وضع قرار می‌گرفتند و بر اثر این منظره (۱) سوره شعراء، آیه ۱۹۳.

(۲) سوره تکویر، آیات ۱۹-۲۳.

(۳) بحار، ج ۲۰، ص ۲۱۰ و ج ۲۲، ص ۳۳۲، مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۱.

(۴) بحار، ج ۱۸، ص ۲۵۶ به نقل از علل الشرایع، ص ۱۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۵۷

ترسناک، سرهای آنان نیز به زیر می‌افتاد، خدای بزرگ می‌فرماید:

إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا ﴿۱﴾.

یعنی: «ما گفتار سنگینی را به تو القاء می‌کنیم».

امام صادق علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «كان ذلك إذا جاء الوحي وليس بينه وبين الله ملك فكانت تصبه تلك السببته و يغشاه ما يغشاه لثقل الوحي عليه أما إذا أتاه جبرئيل بالوحي فكان يقول هو ذا جبرئيل أو قال لي جبرئيل...» (۲).

یعنی: «در آن هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مورد خطاب وحی قرار می‌گرفت و بین او و خداوند فرشته‌ای واسطه نبود بر اثر سنگینی وحی بر او حالت غشوه‌ای نزدیک به حالت خواب دست می‌داد، اما وقتی که وحی به وسیله جبرئیل به او می‌رسید (چنین حالتی در کار نبود بلکه) می‌گفت این جبرئیل است و یا می‌گفت جبرئیل به من گفت...».

ابن عباس می‌گوید: «كان النبي صلی الله علیه و آله و سلم إذا نزل عليه الوحي يعالج من ذلك شدة و ألما شديدا و ثقلا و يتصدع رأسه» (۳).

یعنی: «هر گاه که بر پیامبر وحی نازل می‌شد، بر اثر آن، حالتی سخت و سنگین و دردی شدید به او دست می‌داد و به درد سر مبتلا می‌شد».

شخصی به نام «حارث بن هشام» از پیامبر پرسید: «كيف يأتيك الوحي؟»

فقال صلی الله علیه و آله و سلم: أحيانا يأتيني مثل صلصلة الجرس و هو أشده علي فيقضم عني و قد وعيت عنه ما قال و أحيانا يتمثل لي الملك رجلا فيكلمني فأعي ما يقول و هو أهونه علي...» (۴).

یعنی: «وحی چگونه بر شما نازل می‌شود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ فرمود: گاهی آن (۱) سوره مزمل، آیه ۴.

(۲) محاسن برقی، ص ۳۳۸ و بحار، ج ۱۸، ص ۲۷۱ و امالی شیخ، ص ۳۱.

(۳) بحار، ج ۱۸، ص ۲۶۱.

(۴) اتقان، سیوطی، ج ۱، ص ۵۹-۶۰ و بحار، ج ۱۸، ص ۲۶۰ و صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۷ با شرح کرمانی.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۵۸

را به صورت صدای زنگ می‌شنوم و آن شدیدترین نوع آن نسبت به من است که گویی بندهای من از یکدیگر می‌گسلد و در این هنگام مطالب وحی شده را حفظ می‌کنم. و زمانی نیز فرشته در برابر من مجسم می‌شود و با من سخن می‌گوید و گفته‌های او را درک و حفظ می‌کنم که این نوع از وحی بر من آسانتر است».

به هر حال، با مراجعه به روایات وارده در این باب روشن می‌شود که «وحی» بر رسول خدا به سه صورت بود:

الف: در خواب، که این بیشتر قبل از بعثت برای فراهم نمودن زمینه رسالت و یا در اوایل بعثت بود.

ب: در بیداری، در بیداری نیز دو صورت بود، صورتی این بود که فرشته وحی بر او نازل می‌شد، صورت دیگر آنکه: مستقیماً وحی بر او القاء می‌شد که این صورت مشکلترین حالات وحی بود و بر پیامبر بسیار سخت می‌گذشت و حتی در روزهای سرد، عرق از جبین مبارکش جاری می‌شد و به درد سر مبتلا می‌گشت و ...» (۱).

۱۰- پیامبر چگونه یقین می‌کند که وحی از سوی خداست؟

از جمله سؤالاتی که درباره «وحی» مطرح است سؤال فوق است که چگونه نخستین بار که وحی بر پیامبر نازل می‌شود یقین پیدا می‌کند که از سوی خداست، نه القائات شیطانی؟ سرچشمه این علم و یقین کجاست؟

پاسخ این سؤال روشن است؛ زیرا گذشته از اینکه پیامهای رحمانی با القائات شیطانی از نظر محتوا و ماهیت، زمین تا آسمان فرق دارد و محتوای هر یک معرف آن است، باید گفت: هنگامی که پیامبر با جهان ماورای طبیعت یا پیک وحی تماس پیدا می‌کند با شهود درونی این حقیقت را به وضوح در می‌یابد که ارتباط او با خداست، (۱) در این رابطه به کتابهایی همچون بحار، ج ۱۸، از ص ۲۴۴ به بعد و التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، از ص ۵۵ به بعد و اتقان، سیوطی، ج ۱، از ص ۵۸ و صحیح بخاری، ج ۱، از ص ۲۶ به بعد با شرح کرمانی. و ... مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۵۹

درست همانند کسی که قرص خورشید را می‌بیند، اگر کسی بگوید تو از کجا می‌دانی که الان در بیداری قرص آفتاب را می‌بینی؟ شاید خواب باشی؟ مسلماً به چنین گفته هرگز اعتنا نمی‌کند؛ چون احساسی را که دارد برای او قطعی و غیر قابل تردید است. طبق گفته مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر آیه:

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا رَبُّكَ «۱»، هنگامی که پیامبر رسول خدا اولین بار با وحی و رسالت مواجه می‌شود، هیچ شک و تردیدی برای او باقی نمی‌ماند که وحی کننده خدای سبحان است، بی آنکه احتیاج به بررسی و استدلال و اقامه حجت داشته باشد و اگر نیازی به چنین مطلبی داشت وحی، غیبی و بی‌واسطه نبود، بلکه نوعی استدلال و استفاده از برهان عقلی بود «۲».

در حدیثی از زرارة بن اعین می‌خوانیم که می‌گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

«کیف لم یخف رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِيمَا يَأْتِيهِ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ مِمَّا يَنْزِعُ بِهِ الشَّيْطَانُ؟ قَالَ: فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ اللَّهُ إِذَا أَخَذَ عَبْدًا رَسُولًا أَنْزَلَ عَلَيْهِ السَّكِينَةَ وَالْوَقَارَ فَكَانَ يَأْتِيهِ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِثْلَ الَّذِي يَرَاهُ بَعِينُهُ» «۳».

یعنی: «چگونه است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بيم آن را نداشت که آنچه از جانب خدا به او وحی می‌شود، از تلقینات شیطان، باشد؟ حضرت در پاسخش فرمود: وقتی خدای متعال بنده‌ای را به پیامبری خود برگزید، اطمینان و اعتدال در اندیشه او عطا خواهد کرد تا آنچه از جانب خدا به او وحی می‌شود مانند آن چیزی باشد که آن را با چشم می‌بیند».

و به عبارت دیگر: حقیقت آن را برای او آشکار می‌کند به طوری که هیچ جای شک و تردیدی برای او باقی نماند و حق را آنچنان آشکار و واضح مشاهده می‌کند که در اعتقاد و اندیشه او هیچ شک و اضطرابی دست نمی‌دهد، چنانکه در حدیثی از امام (۱) سوره طه، آیه ۱۱-۱۲.

(۲) تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۱۴۹.

(۳) بحار، ج ۱۸، ص ۲۶۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۶۰

صادق علیه السلام سؤال شد که پیامبران به چه کیفیت درک می‌کنند که پیامبر خدایند؟ در پاسخ فرمود: پرده از پیش دیده‌های

آنان برگرفته می‌شود «۱».

خداوند پس از آنکه عقل و ادب محمد صلی الله علیه و آله و سلم را کامل کرد و اسرار ملکوت آسمانها و زمین را به او آموخت، او را برای قیام به امر مهم سفارت و تبلیغ رسالت الهی به جهانیان صالح و شایسته دید، چنانکه نسبت به ابراهیم علیه السلام نیز به همین نحو عمل شد، علی علیه السلام در این رابطه می‌فرماید:

«و لقد قرن الله به صلی الله علیه و آله و سلم من لدن أن كان فطيماً أعظم ملك من ملائکته یسلک به طریق المکارم و محاسن أخلاق العالم ليله و نهاره» «۲».

یعنی: «از وقتی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم دوران شیر خوارگی را به پایان رساند، خداوند یکی از بزرگترین فرشته‌های خود را مأمور کرد که شب و روز، طریق محاسن و مکارم اخلاق را به وی نشان دهد...».

اما عسکری علیه السلام فرمود: خداوند قلب محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برترین قلوب و پر ظرفیت‌ترین دلها یافت و لذا او را به پیامبری خود برگزید:

«إن الله وجد قلب محمد صلی الله علیه و آله و سلم أفضل القلوب و أوعاها فاختره لنبوته» «۳».

به علاوه روایاتی وارد شده که در آستانه بعثت آن حضرت (یعنی در سن ۳۷ سالگی) نشانه‌های پیامبری در وی واضح بود، چنانکه در روایت علی بن ابراهیم قمی آمده است که برای حضرت رؤیاهای صادقه حاصل می‌شد و به او در عالم رؤیا جبرئیل به «یا رسول الله» خطاب می‌کرد و یا حتی در بیابان در بیداری هنگام چراندن گوسفندان، جبرئیل را دید و به او خطاب به «یا رسول الله» نمود «۴» و امثال این روایات که بسیار است. (۱) بحار، ج ۱۱، ص ۵۶.

(۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

(۳) بحار، ج ۱۸، ص ۲۰۶.

(۴) بحار، ج ۱۸، ص ۱۸۱ و ۱۹۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۶۱

امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به توفیق الهی تشخیص می‌داد که جبرئیل از ناحیه خداست: «ما علم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أن جبرئیل من قبل الله إلا بالتوفیق» «۱».

بنا بر این، موضع محمد صلی الله علیه و آله و سلم در اوایل بعثت و در مقابل نزول وحی، موضع انسانی است که با اطمینان کامل و آرامش روحی و شرح صدر، آگاه به حقایق امر و عارف به واقعیت آنچه که بر وی نازل می‌شده، بوده است و هیچ شک و تردید و اضطرابی به او دست نداده که باعث آن شود تا گفته شود حضرت در ابتدای امر نسبت به نبوت خود و اینکه وحی، الهی است یا شیطانی، تردید داشته تا آنکه به وسیله دلداری زنش خدیجه و ورقه بن نوفل نصرانی از او رفع تردید شده باشد؛ یعنی حضرت تا مدتی نمی‌دانست که او پیامبر است و حتی احتمال می‌داد که او جن زده شده باشد و سپس با دلداری آنها متوجه نبوت خود شده باشد «۲»!!!

یک افترا و پاسخ آن

اشاره

آنچه که تا کنون گذشت نظر دانشمندان شیعه است نسبت به نزول وحی و حال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر اساس روایاتی

که از ائمه اهل بیت علیهم السّلام است. اما در کتب اهل سنت در این رابطه روایاتی از طرق مختلف با زبانهای گوناگون وارد شده است که می‌رساند پیامبر در اوایل بعثت یقین نداشت که وحی الهی به عنوان رسالت به او شده بلکه مضطرب و هراسان بود و حتی خواست خود را از بالای کوه پرتاب کند. اینک به بعضی از آن کلمات اشاره می‌کنیم:

۱- پیامبر هنگامی که وارد خانه خدیجه شد با خود فکر می‌کرد شاید آنچه را دیده خطا کرده!!! و یا اینکه کاهن شده باشد! خدیجه با گفتن اینکه تو همواره یتیم نواز (۱) الصّحیح من سیره النّبی الأعظم، ج ۱، ص ۲۳۳.

(۲) بحار، ج ۱۸، ص ۲۵۷ به نقل از توحید صدوق، ص ۲۴۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۶۲

بودی و با خویشان نیکی می‌کردی، شک و تردید را از دل او برد! سپس پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم از دیده حقشناسی به او نگریست و دستور داد گلیمی بیاورد و او را بپوشاند «۱».

۲- طبری و دیگر مورخان می‌نویسند: هنگامی که ندای:

«إِنَّكَ لِرَسُولِ اللَّهِ» به گوش او رسید، سراسر تن او را لرزه فرا گرفت، تصمیم گرفت خود را از بالای کوه پرتاب کند، سپس فرشته با نشان دادن خود، او را از کار باز داشت «۲».

۳- پس از آن روز، محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم برای طواف کعبه رفت، «ورقه بن نوفل» را دید و داستان خویش را برای او شرح داد، ورقه گفت: «به خدا قسم! تو پیامبر این امتی و ناموس بزرگ (یعنی وحی الهی) که به سوی موسی می‌آمد بر تو نازل شده است:

«هذا التّاموس الذی أنزل علی موسی ابن عمران»، بعضی از مردم تو را تکذیب خواهند نمود و آزار خواهند داد و از شهر خود بیرون خواهند نمود و با تو به جنگ بر خواهند خواست و من اگر آن روز را درک کنم خدا را کمک می‌کنم و سپس سر رسول خدا را بوسید. محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم احساس کرد که «ورقه» راست می‌گوید «۳».

بررسی:

اشاره

هر کسی که کمترین آگاهی نسبت به مسائل عقیدتی و نبوت و حالات پیامبر اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم داشته باشد می‌داند که تمام اینها از اسرائیلیات و داستانهای مجهول یهود است که در تاریخ و تفسیر وارد کرده‌اند، ما برای بی‌پایگی و جعلی بودن این روایات به بعضی از ایرادات آنها اشاره می‌کنیم:

اولا:

ما برای ارزیابی این گفتارها باید نظری به تاریخ زندگی پیامبران گذشته بیندازیم، قرآن سرگذشت آنان را بیان کرده است و روایات فراوانی درباره شرح زندگی آنها وارد شده است، ما در زندگی هیچیک از آنها چنین جریان زنده‌ای را (۱) طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۷۹ و حیات محمد، حسنین هیکل، ج ۱، ص ۱۹۵.

(۲) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۷.

(۳) تفسیر طبری، ذیل سوره علق و سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۵۴ و دایرة المعارف قرن بیستم ماده وحی و صحیح بخاری با شرح کرمانی، ج ۱، ص ۳۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۶۳

نمی‌بینیم، قرآن کریم آغاز نزول وحی به موسی کلیم را کاملاً بیان کرده و تمام خصوصیات سرگذشت او را روشن نموده است و ابتدا سخنی از ترس و لرز، وحشت و اضطراب به طوری که خود را بر اثر شنیدن وحی از بالای کوه پرتاب کند، نگفته است، با اینکه زمینه ترس برای موسی آماده‌تر بود؛ زیرا در شب تاریک در بیابان خلوت ندایی از درختی شنید و آغاز رسالت او به این وسیله به او اعلام شد.

طبق نقل قرآن کریم موسی کلیم در آغاز وحی آرامش خود را حفظ کرد و موقعی که خدا به او خطاب نمود که عصا را بیفکن، فوراً افکند، ترس او فقط از ناحیه عصای او بود که به حیوان خطرناکی مبدل گردید، آیا می‌توان گفت که: موسی علیه السلام هنگام آغاز وحی آرام و مطمئن بود اما کسی که بر تمام پیامبران برتری دارد، با شنیدن گفتار فرشته وحی به حدی مضطرب شد که می‌خواست خود را از بالای کوه پرتاب کند؟! آیا این سخن عاقلانه است؟! مسلماً تا روح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از هر نظر آماده برای اخذ سِرِّ الهی (نبوت) نباشد خدای حکیم او را به منصب نبوت مفتخر نمی‌سازد؛ زیرا منظور از برانگیختن پیامبران راهنمایی مردم است.

کسی که تحفظ و متانت او تا حدی باشد که با شنیدن وحی حاضر شود خودکشی کند چگونه می‌تواند در مردم نفوذ کند، دانشمندان در علم کلام به اتفاق نظر می‌گویند: پیامبر باید از کلیه اموری که وسیله دوری مردم را از او فراهم می‌آورد منزّه باشد، آیا با این وضع ما می‌توانیم این گفتارها را که دامن پیشوای بزرگ بشریت از آن پاک و مبری است بپذیریم.

ثانیا:

چطور شد که موسی با شنیدن ندای الهی، اطمینان یافت که از طرف خداست و فوراً از خدا خواست که هارون را به منظور اینکه از او فصیحتر است، یار و کمک کار او سازد، اما سرور پیامبران مدتها در شک و تردید ماند تا ورقه غبار شک و تردید را از آینه دل او برد.

ثالثا:

ورقه بن نوفل به طور مسلم مسیحی بوده ولی هنگامی که می‌خواهد اضطراب و تردید رسول خدا را از بین ببرد، فقط نامی از نبوت موسی بن عمران برده

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۶۴

و می‌گوید: این همان ناموسی است که به موسی بن عمران داده شده است، آیا خود این گواه نیست که دست داستان سرایان اسرائیلی در کار بوده و با غفلت از مذهب قهرمان داستان (ورقه) به جعل آن پرداختند «۱».

رابعا:

اگر این داستان «ورقه» صحیح است، پس چرا او در حالی که به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله و سلم یقین داشت به وی ایمان نیاورده بود، این موضوع مسلم است که ورقه قبل از درگذشت خود، به محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان نیاورده بود و داستان خواب پیامبر نیز که ورقه را در لباس سفید دید دروغ بوده و سند درستی ندارد و اگر او ایمان آورده بود می‌بایست نام او در زمره کسانی که به حضرت ایمان آورده بودند ثبت و ضبط می‌شد.

ابن عساکر می‌گوید هیچکس را نمی‌شناسم که گفته باشد ورقه بن نوفل اسلام آورده است.

ورقه بن نوفل تا چندی پس از بعثت زنده و روایت شده است که او ناظر شکنجه بلال به علت ایمانش به محمد صلی الله علیه و آله و سلم بوده است «۲» و به نقل ابن حجر، این دلیل بر این است که ورقه تا زمان دعوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ظهور اسلام بلال، زنده بوده است بنا بر این، چرا او به کفر خود باقی ماند و مانند دیگران اسلام اختیار نکرد؟ و چرا همانند دیگران به یاری آن حضرت برخاست؟ و چرا به تعهد خود به نحوی که در داستان آمده وفا نکرد «۳»؟ (برای توضیح بیشتر از این موضوع به الصحيح فی سیره النبی، جعفر مرتضی، ج ۱، ص ۲۲۸ به بعد مراجعه نمایید).

خامسا:

اختلافی که در نقلهای مختلف این داستان وجود دارد و برخی با برخی دیگر سازگار نیست، خود دلیل بر کذب این قصه است. در یک روایت آمده است که خدیجه به تنهایی نزد ورقه بن نوفل رفت و ماجرا را برای وی نقل کرد «۴». و روایت (۱) فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۱۸۸-۱۸۹.

(۲) الإصابه، تألیف ابن حجر، ج ۳، ص ۶۳۳.

(۳) التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۸۲.

(۴) سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۵۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۶۵

دیگر حاکی است که با محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیش ورقه رفتند «۱». و در روایت دیگر آمده است که ورقه محمد صلی الله علیه و آله و سلم را دید که گرداگرد خانه کعبه طواف می‌کند، از وی خواست که آنچه دیده و شنیده است برای او بیان کند «۲».

و در نقل چهارم آمده است که ابن عباس از ورقه بن نوفل نقل کرده که وی گفته است از محمد خواستم که چگونگی آن کس را که بر وی نازل می‌شود برای من بیان کند، محمد صلی الله علیه و آله و سلم گفت: او از آسمان فرود می‌آید در حالی که بالهای او از مروارید است و قدمهای او سبز رنگ «۳» و این موضوع در روایاتی که ناظر به ملاقات خدیجه علیها السلام با ورقه بن نوفل است و در صحاح اهل سنت نقل شده است، وجود ندارد.

و بالأخره پنجمین نقل این است که ابو بکر بر خدیجه وارد شد و از وی خواست که محمد را پیش ورقه بن نوفل برد که خدیجه علیها السلام با محمد صلی الله علیه و آله و سلم نزد ورقه رفتند و داستان را برای وی نقل کردند «۴».

سادسا:

ما نمی‌توانیم بپذیریم که اندیشه خدیجه که به اسرار پیامبری آگاه نیست بر اندیشه انسان کاملی همچون پیامبر ترجیح داشته باشد؛ یعنی خدیجه متوجه شد که پیامبر آنچه را دیده و شنیده در رابطه با نبوت اوست و او از طرف خدا مبعوث به رسالت شد ولی خود آن حضرت متوجه این معنا نشد، عجیب‌تر از این، آن است که ورقه بن نوفل مسیحی که تنها چند کتاب تحریف شده را خوانده بود، فهمیده و به پیامبر دل‌داری داد که تو جن زده نشدی بلکه به مقام نبوت راه یافتی ولی خود پیامبر (۱) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۷ و صحیح بخاری با شرح کرمانی، ج ۱، ص ۳۸.

(۲) تفسیر طبری، ج ۳۰، ذیل سوره علق.

(۳) اسد الغابه فی معرفة الصحابه، از ابن اثیر، ج ۵، ص ۸۸.

(۴) اتقان، سیوطی، ج ۱، ص ۲۴ و الصحيح من سیره النبی الأعظم، جعفر مرتضی به نقل از کتب اهل سنت.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۶۶

چنین درکی را نداشته لذا تا ورقه به او دلداری نداده مطمئن نشد «۱».

سابعا:

بر اساس «قاعده لطف» و حساسیت مسئله ما نمی‌توانیم این داستان را بپذیریم؛ زیرا پیامبر در پیشگاه الهی برتر از آن است که در چنین موقع حساسی او را در حال ترس و فزع قرار دهد، موقع حساسی که نقطه عطف در حیات محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و سر آغاز تحولی عظیم است که انسانی کامل که تا کنون تنها مسئولیت خود را داشته، به انسانی تحول پیدا می‌کند که فرستاده خداست و مسئولیت یک اجتماع را به عهده خواهد داشت، هنگام بعثت پیامبر، فرمانی حساس و حلقه وصل بین دو سفر او در رفت و برگشت است (سفر من الخلق إلى الحق و سفر من الحق إلى الخلق) و موقعیت مهمی است که سزاوار نیست خداوند در چنین موقعیتی که حبيب او به قله لقاء رسیده است و هم اکنون اراده کرده که او را به پیامبری برگزیند او را رها کند که به مشقت و سختی دچار شود و گرفتار اشتباهات خطرناکی گردد و به این شدت ترس و فزع بر او دست دهد که حتی بخواهد دست به خودکشی بزند و چنین منظره هولناکی عقل و خرد او را تحت الشعاع قرار دهد.

به علاوه، افراد عادی وقتی به مقام لقاء دست پیدا می‌کنند آرام می‌گیرند چگونه پیامبر معصوم وقتی به مقام لقاء محبوب دست یافت این چنین مضطرب شد؟

۱۱- افسانه غرانیق یا افترائی دیگر بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره

محمد بن جریر طبری در تاریخ خود «۲»، داستان غرانیق را نقل کرده و دیگران از او نقل می‌کنند و دستاویزی برای مستشرقین شده که ما در اینجا ابتدا به نقل اصل داستان پرداخته و سپس به نقد آن خواهیم پرداخت:

می‌گویند سران قریش مانند: «ولید، عاص، اسود و امیه» با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ملاقات (۱) الصحیح من سیره النبی الأعظم، ج ۱، ص ۲۲۵.

(۲) تاریخ طبری، ج ۲، از ص ۷۵-۷۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۶۷

کرده و درخواست نمودند که برای رفع اختلاف بین طرفین، خدایان یکدیگر را بپذیرند، در چنین موقع، در پاسخ آن، سوره «الکافرون» نازل گردید و پیامبر مأمور گشت که در پاسخ آنها بگوید:

لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ.

یعنی: «من آنچه را شما می‌پرستید عبادت نمی‌کنم و شما نیز پرستنده خدای من نیستید».

مع الوصف پیامبر زیاد مایل بود که با قوم خود کنار بیاید و با خود می‌گفت ای کاش! دستوری نازل می‌گردید که فاصله قبیله خود را از هم کمتر می‌ساخت، روزی در کنار کعبه با صدای دلنشین خود سوره «النجم» را می‌خواند، هنگامی که به این دو آیه رسید:

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ

یعنی: «به من خبر دهید آیا بهتای لات و عزی و منات که سومین آنهاست (دختران خدا هستند)»، ناگهان شیطان بر زبان او این دو

جمله را جاری ساخت:

«تلك الغرائق العلی و إن شفاعتهن لرتجی (لترتضی)، یعنی: اینها غرائق «۱» عالمقامند، شفاعت آنها مورد رضایت یا امید است». و سپس باقی آیات سوره را خواند، هنگامی که به آیه سجده رسید خود پیامبر و تمامی حضار اعم از مسلمان و مشرک در برابر بتها سجده کردند، جز ولید که بر اثر پیری موفق به سجده نشد.

غلغله و شادی در میان مسجدیان درگیر شد و مشرکان گفتند محمد صلی الله علیه و آله و سلم خدایان ما را به نیکی یاد کرده است و حتی خبر صلح محمد با قریش به گوش مهاجران مسلمان حبشه رسید و صلح قریش با محمد صلی الله علیه و آله و سلم سبب شد که گروهی از آنها از حبشه برگردند ولی پس از بازگشت دیدند وضع دوباره دگرگون شد.

به هر حال، همینکه شب به سر رسید جبرئیل بر پیامبر نازل شد و به او گفت سوره (۱) «غرائق» جمع غرنوق یا غرنیق است که به معنای یک نوع مرغ آبی یا حیوان خوشرو می‌آید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۶۸

را بخواند، محمد صلی الله علیه و آله و سلم سوره را خواند و همینکه به عبارت مورد بحث رسید، جبرئیل به وی گفت این عبارت را از کجا آورده‌ای؟ محمد صلی الله علیه و آله و سلم پشیمان شد و گفت:

من به خدا افترا زدم و چیزی را که او نگفته به او نسبت دادم.

و یا طبق نقل دیگر، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جبرئیل گفت: کسی به شکل تو بر من وارد شد و این جمله را به من القاء کرد، جبرئیل در پاسخ گفت: معاذ الله! که من چنین گفته باشم، در این حال اندوه شدیدی بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست داد و ترس از خدا سراسر وجودش را فرا گرفت تا اینکه این آیه بر وی نازل شد:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْتِنَتِهِ فَيَسْخُ اللَّهُ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحَكِّمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ «۱».

یعنی: «ما پیامبری را قبل از تو نفرستادیم مگر اینکه هر وقت پیشرفت کار خود را آرزو می‌کرد، شیطان با وسوسه‌های خود در این آرزو دخالت می‌نمود، اما خداوند وسوسه‌ها و تلقینات شیطانی را از میان بر می‌دارد و آیات خود را استوار می‌کند که او دانا و حکیم است».

با نزول این آیه، محمد صلی الله علیه و آله و سلم آرام گرفت و حزن و اندوه او بر طرف شد (زیرا دید او تنها نیست که شیطان در او دخل و تصرف نمود، انبیای پیشین نیز همه این چنین بودند ولی خدا یاور انبیا است!!!).

بررسی:

اشاره

«افسانه غرائق» یقیناً افترا بی است که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بسته‌اند مستشرقان و بدخواهان اسلام، این افسانه ساختگی را دستاویز بدگویی به اسلام قرار داده و به انتشار آن و ایجاد سر و صدا و تنقید از اسلام دست زده‌اند «۲»، در حالی که آن یک افسانه دروغین و ساختگی است که بعضی از قصه‌گویان آن را ساخته و به بعضی از تابعین «۳» و به یکی از اصحاب پیامبر (ابن عباس) نسبت داده‌اند، غافل از اینکه (۱) سوره حج، آیه ۵۲.

(۲) به تاریخ الشعوب الإسلامیه، تألیف کارل بروکلنن مراجعه نمایید.

(۳) «تابعین» کسانی هستند که زمان پیامبر را درک نکرده ولی دوره اصحاب پیامبر را درک کرده‌اند.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۶۹

آثار کذب از آن نمایان است. لذا اگر کسی کمترین آگاهی به مبادی دینی داشته و پیامبر را بشناسد به کذب بودن این داستان یقین پیدا خواهد کرد.

دانشمندان در این رابطه داد سخن داده و به تفصیل از آن پاسخ داده‌اند، البته ما را در این مختصر یارای بررسی مفصل نیست و در حد این نوشتار به آن پاسخ خواهیم داد، اهل تحقیق به کتب مفصله مراجعه نمایند «۱»:

اولا:

سلسله سند حدیث، به هیچیک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متصل نیست و تنها به چند تن از تابعین که زمان پیامبر را درک نکرده‌اند نسبت داده شد. بنا بر این، حدیث، مرسل است و به سندی که شاهد قضیه باشد مستند نیست. ابن عباس نیز که این حدیث از وی نقل شده در سال سوم پیش از هجرت (یعنی سال دهم بعثت پیامبر) متولد شده و لذا او نیز شاهد قضیه نبوده است. بنا بر این، نقل این واقعه به کسانی که مستقیماً شاهد وقوع آن باشند منتهی نمی‌شود و طبق قواعدی که در فن حدیث مورد قبول است. از استدلال به این قبیل احادیث خودداری می‌شود.

ثانیا:

غالب ائمه حدیث به دروغ بودن این خبر شهادت داده‌اند و طرق نقل آن را ضعیف دانسته‌اند. «احمد بن حسن بیهقی» از بزرگترین امامان شافعی که به دقت در بررسی و نقد مشهور است گفته است: این حدیث از جنبه نقل، غیر ثابت است و راویان آن مورد طعن قرار گرفته‌اند «۲».

ابو بکر ابن العربی گفته است: آنچه که در این مورد، طبری نقل کرده است باطل و بدون اصل است «۳».

محمد بن اسحاق بن خزیمه، در رساله‌ای، این حدیث ساختگی را تکذیب کرده (۱) به التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۸۵ و فروغ ابدیت، سبحانی، ج ۱، از ص ۲۷۵ و حیات محمد، حسنین هیکل و ... مراجعه نمایید.

(۲) تفسیر فخر رازی، ج ۲۳، ص ۵۰.

(۳) فتح الباری بشرح البخاری، ج ۸، ص ۳۳۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۷۰

و آن را از مجعولات زنادقه می‌داند «۱».

قاضی عیاض می‌گوید: هیچیک از کسانی که به صحت عمل مشهورند این حدیث را نقل نکردند و هیچ فرد موثقی آن را با سند سالم و متصل روایت نکرده است، تنها مفسران و مورخان که به نشر هر مطلب عجیب و نادر است علاقه دارند به نقل این حدیث دست زده‌اند «۲».

سید مرتضی گفته است: احادیثی که در این باب و به این مضامین وارد شده اساساً قابل توجه نیست؛ زیرا این قبیل احادیث دارای مفاهیمی است که عقول انبیا از آنها منزّه است و لذا چنین احادیثی قابل قبول واقع نمی‌شود و لو آنکه از نظر اهل حدیث مورد خدشه نبوده ضعیف نباشد، چگونه می‌توان چنین نسبتها را درباره پیامبر صحیح دانست در حالی که خدای متعال خطاب به او فرموده: سُنْفِرُكَ فَلَا تَنْسَى و یا فرمود: وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ... و یا فرمود: كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ «۳».

علامه طباطبائی می‌فرماید: دلایلی قاطع مبنی بر عصمت انبیا متن این حدیث را تکذیب می‌کند و اگر فرض شود که سند حدیث هم صحیح است، با اصل مسلم منزّه بودن پیامبران از این قبیل ردائیل و با قدسیت و کرامت انبیا منافات دارد «۴».

ثالثاً:

این حدیث بر خلاف قرآن و مناقض با صریح آن است، بر اساس روایاتی که وارد شده اخبار را باید به قرآن عرضه داشت اگر موافق قرآن بود قابل تمسک و عمل است و گرنه باید طرد شود، این خبر چون مناقض با قرآن است قهراً تمسک به آن روا نخواهد بود.

اینک به چند آیه که مناقض با این حدیث است اشاره می‌کنیم: (۱) تفسیر فخر رازی، ج ۲۳، ص ۵۰.

(۲) الشفاء، تألیف قاضی عیاض، ص ۱۱۷.

(۳) تنزیه الأنبیاء، سید مرتضی، ص ۱۰۷-۱۰۹.

(۴) تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۴۳۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۷۱

الف- آیات سوره نجم خود بهترین شاهد بر جعلی بودن این حدیث است چرا که فرمود:

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّٰ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ (۱).

این آیات، خود شاهد صریح از جانب خداست به اینکه پیامبر گمراه نمی‌شود و به هوای نفس سخن نمی‌گوید و هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد مگر آنکه وحی الهی است که جبرئیل به او آموخته است، پس چگونه می‌توان پذیرفت که شیطان جمله: «تلك الغرائق العلی و إن شفاعتهن لترتجی» را به او القاء کرده باشد.

اگر این حدیث صحیح باشد تکذیب صریح، شهادتی است که خداوند طی این آیات داده است و همین خود دلیل بر غلبه و پیروزی شیطان بر رحمان است. به علاوه، این حدیث مناقض با آیه: إِنْ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا (۲). و آیه: كَتَبَ اللَّهُ لِمَآءِغِبِنَ أَنَا وَرُسُلِي (۳) است.

ب- در آیه‌ای می‌فرماید: وَلَوْ قَوْلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (۴).

این آیه دلالت دارد بر اینکه هیچکس توانائی آن را ندارد که برای پوشاندن حقیقت، چیزی را به دروغ به خدا نسبت دهد مگر آنکه خداوند او را هلاک خواهد کرد، پس از چنین تأکیدی آیا باز می‌توان گفت پیامبر خود بخاطر به دست آوردن دل قبیله مشرک خود، به خدا افترا بسته و یا شیطان که صاحب حيله ضعيف است، ساخته‌های خود را به خدا نسبت داده و به پیامبر القاء نموده است؟ (۱) سوره نجم، آیات ۱-۵.

(۲) سوره نساء، آیه ۷۶.

(۳) سوره مجادله، آیه ۲۱.

(۴) سوره حاقه، آیه ۴۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۷۲

ج- خداوند در آیه دیگر فرموده است: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۱).

به موجب این آیه قرآن از دسیسه معاندین و تحریف محرفین از ناحیه پروردگار تضمین شده که حفظ شود، با این وصف آیا معقول است که ابلیس را در عمل آزاد بگذارد تا قرآن را در وقت نزول آن به پیامبر، این چنین دستخوش تغییر و تحول قرار دهد؟ و با وجود چنین عقیده‌ای آیا دیگر اعتمادی به وعده‌های خداوند مبنی بر حفظ قرآن و یا وعده‌های دیگر او از قبیل پیروزی مؤمنان باقی می‌ماند؟

د- خدای بزرگ در آیات متعدد سلطه و نفوذ شیطان را نسبت به مؤمنین کامل و بندگان خالص خود نفی فرموده است چنانکه

فرمود:

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢﴾.

و: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا ﴿٣﴾.

به علاوه، در آیه‌ای دیگر می‌فرماید شیطان نسبت به هیچکس سلطه ندارد بلکه کارش تنها دعوت و پیشنهاد است، این مردمند که از شیطان تبعیت می‌کنند نه آنکه او سلطه داشته باشد، چنانکه فرمود: ما كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي ... ﴿٤﴾.

شیطان پس از طرد شدن از دستگاه الهی بخاطر عدم سجده آدم قسم یاد کرده که من فرزندان آدم را اغوا می‌کنم، ولی خود اعتراف کرد که نسبت به بندگان مخلص خدا راهی ندارد: فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿٥﴾.

چه کسی خالص‌تر از پیامبر اسلام است، شیطانی که خود معترف به عجز در نفوذ این گونه افراد است چگونه در پیامبر تصرف کرد و القائنات خود را به نام وحی الهی به (۱) سوره حجر، آیه ۹.

(۲) سوره نحل، آیه ۹۹.

(۳) سوره اسراء، آیه ۶۵.

(۴) سوره ابراهیم، آیه ۲۲.

(۵) سوره ص، آیه ۸۲-۸۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۷۳

او قبولانند.

رابعاً:

این داستان منافی با عصمت پیامبر است در حالی که در جای خود با دلایل متقن ثابت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معصوم و مصون از هر لغزش و خطاست؛ چرا که اگر معصوم نباشد به سخنان وی اعتمادی نخواهد بود، آیا معقول است یک پیغمبر معصوم که سالها با بتان و مشرکان مبارزه کرده، آرزوی او این باشد که از طرف خدا در مدح بتها و خدایان مشرکان چیزی بر وی نازل شود تا موجب نزدیکی وی با آنها گردد؟ آیا چنین آرزویی کفر نیست؟ پس اگر گفته شود که پیامبر به عمد خود، این سخنان را ساخته و به خدا افترا بسته کفر است و اگر گفته شود که شیطان بر او القاء کرده است با توجه به عصمت انبیا این نیز ممتنع است ﴿١﴾.

به هر حال، اگر این حکایت صحت داشت، شایع می‌شد و مشرکین آن را دستاویز مقابله با مسلمانان در طول مدت دعوت پیامبر قرار می‌دادند و هیچگاه به او ایمان نمی‌آوردند، صرف نظر از اینکه تاریخ، این داستان ساختگی را ضبط نکرده فقط به نقل از کسانی که بعد از پیامبر به وجود آمدند حکایت کرده است، در تاریخ نقل نشده که کسی ادعا کرده باشد که خود ناظر این واقعه بوده و خود مستقیماً شنیده است لذا از این نظر نیز یقین به دروغ بودن آن حاصل می‌شود و شاید در زمره اسرائیلیاتی باشد که به دست طعن زندگان به اسلام در زیر سایه حکومت بنی امیه و در عهدی که ظلم و ستم سراسر بلاد اسلامی را فرا گرفته بود، ساخته شده است و این توجیه بر دیگر توجیهاات در نظر ما ترجیح دارد ﴿٢﴾. (۱) الشفاء، تألیف قاضی عیاض، ج ۲، ص ۱۱۸.

(۲) التمهید، ج ۱، ص ۹۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۷۴

۱۲- آغاز نزول وحی «۱»

اشاره

متأسفانه روز بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همانند روز ولادت و رحلت او از نظر تاریخ چندان قطعی نیست لذا به قول مرحوم مجلسی پنج قول در این رابطه نقل شده است مانند:

۱- هفدهم ماه رمضان.

۲- هجدهم ماه رمضان.

۳- بیست و چهارم ماه رمضان.

۴- دوازدهم ماه رمضان.

۵- بیست و هفتم ماه رجب که شیعیان به این روز اتفاق نظر دارند «۲».

بلکه می‌توان گفت بعضیها (ابن برهان حلبی) در سیره خود دو قول دیگر را نیز نقل کرده‌اند و آن هفتم و هشتم ربیع الأول است «۳».

در بین این اقوال، شیعه به تبعیت از اهل بیت اطهار علیهم السّلام معتقد است که بعثت رسول گرامی اسلام در روز بیست و هفتم رجب است و برای عبادت در شب بیست و هفتم و روزه در روز بیست و هفتم فضیلت بسیاری را نقل کرده‌اند «۴». و از طرق اهل سنت نیز روایاتی وارد شده که در آنها تصریح شده که روز بیست و هفتم رجب روز بعثت است.

مثل اینکه بیهقی در «شعب الإیمان» از سلمان فارسی (ره) نقل کرده که او گفته (۱) برای توضیح بیشتر این مسئله به کتابهای فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۱۹۱ و التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۰۱ و تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۳ و تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۱ مقدمه نهم و تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۱۸۵ سوره بقره و ذیل سوره علق و تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۱۴۶ به بعد، و ... مراجعه نمایید.

(۲) بحار، ج ۱۸، ص ۱۹۰.

(۳) السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۳۸.

(۴) وسائل، ج ۷، ص ۳۲۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۷۵

است در ماه رجب یک روز و یک شب وجود دارد که اگر کسی در آن روز روزه بگیرد و در آن شب عبادت کند، همانند کسی است که یکصد سال روزه گرفته و یکصد سال به عبادت مشغول باشد، آن شب و روز بیست و هفتم رجب است که خداوند در آن روز محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیامبری مبعوث کرد «۱».

از ابو هریره نیز نقل شده که روزه در روز بیست و هفتم رجب معادل شصت ماه روزه در غیر این روز است؛ زیرا این روز روزی است که جبرئیل به پیامبر فرود آمد و پیام رسالت را به او ابلاغ کرد و این اولین روز فرود آمدن جبرئیل است «۲».

لکن اهل سنت به طور عمدی معتقدند که بعثت در ماه رمضان واقع شده است و عمدی دلیلشان همان آیاتی است که می‌گویند قرآن در ماه رمضان نازل شده است پس بعثت نیز باید در ماه رمضان باشد؛ زیرا بعثت همراه با نزول وحی انجام می‌گیرد، البته اقوال دیگر چون بر اساس بعضی از روایات ضعیف است مورد اعتنا نیستند.

با توجه به این اختلاف در روز بعثت و اینکه باید بعثت همراه با نزول وحی باشد نسبت به آغاز نزول وحی سؤالی مطرح است که

اگر بعثت در بیست و هفتم رجب یا یکی از روزهای هفتم و هشتم ربیع الأول باشد، با نزول قرآن در ماه رمضان چگونه قابل جمع است؟

بنا بر این، چاره‌ای نیست مگر اینکه بگوییم بعثت آن حضرت نیز در ماه رمضان واقع شده است و گر نه چه شیعه و چه آن دسته از اهل سنت که می‌گویند بعثت در ماه ربیع الأول واقع شده است باید از این سؤال پاسخ دهند.

به علاوه، سؤال دیگری نیز در اینجا مطرح می‌شود که: با توجه به اینکه قرآن در مدت بیست یا بیست و سه سال بر پیامبر در مواقع مختلف نازل شده و به تعبیر دیگر:

نزول قرآن تدریجی بوده است، نزول قرآن در شب قدر و به صورت دفعی چه (۱) منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد، ج ۳، ص ۳۶۲.

(۲) السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۳۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۷۶

معنایی می‌تواند داشته باشد؟ آیا آیاتی که نزول قرآن را در شب مبارک و شبی از شبهای ماه رمضان می‌داند منافی با آنچه که در خارج واقع شده نیست؟ زیرا یقیناً قرآن در طول مدت نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر حسب شرایط و مقتضیات و علل و اسباب خاصی، نازل شده است.

جمع بین این آیات و واقع قضیه به چه کیفیت است؟

در مجموع از این دو سؤال جوابهای متعدد داده شده که ما ذیلاً به آنها اشاره می‌کنیم:

پاسخ اجمالی آن این است که آغاز بعثت و آغاز نزول قرآن به عنوان یک کتاب آسمانی همزمان نبوده است گرچه چند آیه از سوره علق در زمان بعثت نازل شده است ولی این منافات ندارد که قرآن به عنوان یک کتاب آسمانی بعداً در شب مبارکی یکجا بر پیامبر نازل شده باشد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از آنکه به نبوت برگزیده شده تا سه سال مأمور به تبلیغ نبوده و فقط مخفیانه و پنهانی به این کار دست زده است تا اینکه آیه:

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُمَشْرِكِينَ «۱»، نازل شد و از این پس، قرآن به عنوان یک کتاب آسمانی، پیاپی و به تدریج نازل گردید و کسانی که قادر بر نوشتن بودن در طول بیست سال به ثبت و ضبط آن پرداختند.

بنا بر این، آغاز نزول قرآن پس از دوره فترت و انقطاع وحی بود که در شب قدر از ماه رمضان نازل شده است و این هیچ منافاتی با بعثت در روز بیست و هفتم رجب ندارد.

اما جواب تفصیلی از آن دو سؤال به قرار ذیل است:

۱- آغاز نزول قرآن در ماه رمضان و در شب قدر بوده است:

گروهی معتقدند اینکه در آیه‌ای از قرآن کریم آمده است که قرآن در شب مبارکی نازل شده «۲» و در آیه (۱) سوره حجر، آیه ۹۴.

(۲) سوره دخان، آیه ۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۷۷

دیگر می‌گویند در ماه رمضان نازل شده «۱» و در آیه سوم می‌گویند در شب قدر نازل شده است «۲» با آنچه که در خارج مسلم است که قرآن در مدت نبوت رسول خدا به مناسبتهای مختلف وارد شده منافاتی ندارد؛ زیرا مقصود از نزول قرآن در شب مبارکی

از ماه رمضان، نزول کل قرآن نیست بلکه منظور آغاز نزول است، محمد بن اسحق «۳»، شعبی «۴»، فخر رازی «۵»، زمخشری «۶»، ابن شهر آشوب «۷» و شیخ مفید در شرح عقاید صدوق «۸» به این قول نظر دارند. و فخر رازی می‌گوید: روش ملت‌ها و دولتها نیز همین است که زمان آغاز هر کاری را، تاریخ آن کار می‌دانند، برای اینکه نسبت به انجام آن کار، زمان آغاز آن کار بهترین زمانهاست و زمانی است که ضبط شده و معلوم و معین است.

بنا بر این، هیچ تنافی بین نزول قرآن در طول مدت نبوت و نزول آن در شب قدر نیست؛ زیرا مقصود از نزول در شب قدر آغاز نزول است نه نزول کلی قرآن.

۲- عده‌ای دیگر معتقدند که:

منظور از نزول قرآن در شب قدر از ماه رمضان، این است که در هر سال، در شب قدر قسمتی از قرآن که در همان سال بدان نیاز بوده و بنا بوده بر پیامبر نازل شود، نازل می‌شده است و سپس جبرئیل بر حسب مورد و در موقع نیاز به موجب امر خدای متعال، آیه مربوطه را بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل می‌کرده است، پس مقصود از نزول قرآن در ماه رمضان، رمضان معینی نبوده است بلکه (۱) سوره بقره، آیه ۱۸۵.

(۲) سوره قدر، آیه ۲.

(۳) مجمع البیان، ج ۲، ذیل آیه ۸۵ از سوره بقره، ص ۲۸۶.

(۴) الإیتقان، ج ۱، ص ۵۴.

(۵) تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۸۵.

(۶) کشاف، ج ۱، ص ۲۲۷.

(۷) مناقب، ج ۱، ص ۱۵۰.

(۸) شرح عقاید صدوق، ص ۵۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۷۸

رمضان هر سال منظور است.

این قول مرضی، فخر رازی «۱»، ابن جریح و السدی «۲» و ابن عباس «۳» و حلیمی و ماوردی «۴» و دیگران است.

طبق این بیان نیز منافاتی بین نزول قرآن در ماه رمضان و نزول آن در مدت بیست و سه سال نیست.

۳- عده‌ای را نیز عقیده بر این است که:

اینکه در قرآن آمده است: *شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ ...* مقصود این نیست که قرآن در ماه رمضان نازل شده و در غیر ماه رمضان نازل نشده است، بلکه منظور این است که قرآن در شأن ماه رمضان نازل شده؛ چنانکه گفته می‌شود قرآن در فلان مورد نازل شده است. بنا بر این، قرآن در فضل ماه رمضان وارد شده است «۵».

۴- برخی را نیز عقیده بر این است که:

اشاره

منظور از نزول قرآن در ماه رمضان و شب قدر این نیست که کل قرآن یکجا در شب مبارک قدر بر پیامبر نازل شده تا منافی با نزول آن در مدت نبوت پیامبر باشد، بلکه منظور نزول قسمت اعظم قرآن در آن شب است و از این جهت می‌توان گفت قرآن در این ماه و در این شب نازل شده است، سید قطب این احتمال را داده است «۶».

بررسی:**اشاره**

حق این است که هیچیک از پاسخهای فوق متین و دقیق و قانع کننده و موافق با ظاهر آیات نیست؛ زیرا:

پاسخ اول

که می‌گوید: منظور از نزول قرآن در ماه رمضان، نزول کل قرآن نیست (۱) تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۵۸.

(۲) الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۸۹.

(۳) مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۷۶.

(۴) الإیتقان، ج ۱، ص ۵۴.

(۵) مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۷۶، الکشاف، ج ۱، ص ۲۲۷، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۸۰.

(۶) فی ظلال القرآن، ج ۲، ص ۷۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۷۹

بلکه آغاز نزول، منظور است، صحیح نیست، اولاً: طبق عقیده شیعه که بعثت را در بیست و هفتم رجب می‌دانند و بر اساس عقیده برخی از اهل سنت که در هفتم یا هشتم ربیع الأول می‌دانند، قهراً آغاز نزول وحی همزمان با بعثت خواهد بود که در غیر ماه رمضان است و روایات بسیاری هم داریم که پنج آیه از سوره علق در شب بعثت بر پیامبر نازل شد. ثانیاً: ظاهر آیاتی که می‌گویند قرآن در شب قدر، یا ماه رمضان و یا در شبی مبارک نازل شده این است که نزول قرآن کاملاً در این ماه و شب واقع شده نه آنکه مثلاً چند آیه در آن ماه یا شب نازل شده که آغاز نزول وحی باشد.

و پاسخ دوم

که می‌گوید: در هر سال در شب قدر آیات متناسب با همان سال یکجا نازل می‌شود، بنا بر این، قرآن در ۲۳ شب قدر نازل شده است نیز صحیح نیست؛ زیرا این نظر نیز مخالف با ظاهر قرآن است چرا که خدای متعال فرمود: ما قرآن را نازل کرده‌ایم و یا اینکه قرآن در ماه رمضان نازل شده است و اگر این عقیده صحیح بود می‌بایست می‌فرمود: ما آن را نازل می‌کنیم؛ یعنی به جای صیغه ماضی گذشته می‌بایست صیغه مضارع و حال به کار می‌برد. به علاوه، چه فایده‌ای از نزول قرآن، قبل از آنکه بدان نیاز باشد.

و ایراد پاسخ سوم

که می‌گفت: قرآن در عظمت و فضیلت ماه رمضان نازل شده است نه آنکه مقصود این باشد که کل قرآن در ماه رمضان نازل شده

است، این است که: بر فرض صحت چنین معنایی برای این آیات (که یقیناً صحیح نیست) این توجیه تنها شامل آیه سوره بقره است؛ یعنی: شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ شَامِلِ دُو آيَةِ دِيْگَرِ يَعْنِي: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ وَ: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ نَمِي شُود.

و در مورد پاسخ چهارم

می‌گوییم:

اولاً: ظهور آیات در نزول کل قرآن است گرچه کلمه قرآن بر کل و جزء و حتی بر یک آیه نیز صادق است.

ثانیاً: ما دلیلی نداریم که قسمت اعظم قرآن در ماه رمضان نازل شده باشد بلکه

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۸۰

دلیل بر خلاف آن قائم است؛ زیرا در طول سال و در تمام مدت نبوت نازل می‌شد.

پاسخ صحیح:

«نزول دفعی و نزول تدریجی قرآن است».

پس از آنکه پاسخهای چهار گانه فوق را برای آن دو سؤال کافی ندانستیم به پاسخ صحیح آن می‌پردازیم و آن بر اساس انزال و نزول یعنی نزول دفعی و تدریجی قرآن کریم است که محققین بسیاری از شیعه و سنی برای دفع اشکال و رفع تنافی، از این راه وارد شده و روایات بیشماری هم در این رابطه وجود دارد. و آن اینکه: قرآن کریم دو گونه نزول دارد و دو بار نازل شده است؛ یکبار به صورت جمعی و دفعی و بار دیگر به صورت پراکنده و آیه به آیه یا سوره به سوره در مدت دوران نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس آیاتی که می‌گوید قرآن در ماه رمضان و یا در شب مبارک و قدر نازل شده است ناظر به نزول دفعی قرآن است و آنچه که در خارج در مدت ۲۳ سال بر پیامبر نازل شده است، نزول تدریجی آن است.

توضیح آن بدین بیان است که: با مراجعه به آیات قرآن در این رابطه به خوبی روشن می‌شود که قرآن یکبار به صورت جمعی نازل شده که پیامبر از کل قرآن آگاهی داشته است لذا در هنگام نزول تدریجی قرآن پیامبر پیشاپیش جبرئیل آن را می‌خواند که دستور آمد چنین نکن بلکه صبر کن تا وحی ما تمام شود: لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ (۱).

یعنی: «پیش از آنکه وحی درباره قرآن بر تو نازل شود نسبت به آن عجله مکن».

و یا در آیه دیگر می‌فرماید: لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ (۲).

یعنی: «زبان خود را برای عجله به قرآن حرکت مده».

و یکبار هم به صورت مفصل و جدا جدا و آیه به آیه یا سوره به سوره در طول مدت نبوت آن حضرت نازل شده است و جالب اینجاست در تمامی آیاتی که (۱) سوره طه، آیه ۱۱۴.

(۲) سوره قیامت، آیه ۱۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۸۱

می‌گوید ما قرآن را یکجا نازل کرده‌ایم، به «انزال» تعبیر کرده است ولی نزول قرآن به صورت مفصل به «تنزیل» تعبیر شده است که ارباب لغت می‌گویند: معمولاً- «انزال» در مواردی است که نزول، دفعی و جمعی باشد ولی «تنزیل»، در مواردی به کار می‌رود که تدریجاً نازل شده باشد (۱).

پس از روشن شدن این جهت که قرآن یکبار به صورت جمعی نازل شده است باید دید این نزول جمعی از کجا و به کجا بوده است؟

در روایات و کلمات شیعه و سنی آمده است که قرآن از ناحیه پروردگار در شب قدر به «بیت المعمور» (طبق تعبیر شیعه) و به «بیت العزّه» (طبق تعبیر اهل سنت) نازل شده است و معمولاً در روایات، گفته شده که بیت المعمور خانه‌ای است به محاذات خانه کعبه در آسمانها که عبادتگاه فرشتگان است و هر روز فرشته‌های بسیاری وارد آن می‌شوند و تا قیامت از آن باز نمی‌گردند ولی در اینکه بیت المعمور در کدام آسمان است، روایات مختلف سخن گفته‌اند در بسیاری از آنها در آسمان چهارم و در بعضیها آسمان اول (آسمان دنیا) و در بعضی دیگر آسمان هفتم دانسته شد.

سؤالی که در اینجا مطرح است، نزول قرآن ابتدائاً به آسمان چهارم یا هفتم و یا اول (بیت المعمور) در حالی که برای عمل نبوده و فرض این است که بنا بوده در مدت ۲۳ سال نازل شود چه فایده‌ای بر آن مترتب بوده است؟

فخر رازی در پاسخ این سؤال گفته است، محتمل است که این امر برای آسانتر شدن کار بر جبرئیل بوده و یا مصلحتی برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داشته که متوقع بوده از نزدیکترین جهت بروی وحی شود (۲).

دانشمندان اهل سنت پاسخهای دیگری نیز داده‌اند که سیوطی در اتقان، ج ۱، ص (۱) مفردات راغب، ماده نزل. (۲) تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۸۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۸۲

۵۴ تحت عنوان تنبیهات آورده است.

البته معلوم است که این جواب در نهایت سستی و بی‌پایگی است لذا مفسرین بزرگ شیعه به گونه دیگری پاسخ داده‌اند مثلاً فیض کاشانی گفته است اساساً منظور از بیت المعمور (خانه آباد) قلب نازنین پیامبر است که جبرئیل، قرآن یعنی حقیقت قرآن را یکجا بر او نازل کرده و لذا پیامبر از حقیقت قرآن آگاهی داشته است (۱).

شیخ ابو عبد الله زنجانی در این رابطه می‌گوید: می‌توان گفت که روح قرآن؛ یعنی مقصود کلی آن در شب قدر بر قلب محمد صلی الله علیه و آله و سلم تجلی کرده: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ و سپس در طی سالها به طور پراکنده بر زبانش ظاهر شده است: وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا (۲).

و مرحوم علامه طباطبائی نیز همین توجیه را پذیرفته و در این رابطه بررسی دقیقی انجام داده است که خلاصه آن این است: قرآن دارای حقیقت دیگری است غیر از آنچه که ما با فهم عادی آن را درک می‌کنیم و آن حقیقت یکپارچه و دارای وحدتی است که قابل جدایی و تجزیه نیست و این عدم تجزیه بازگشتش به معنا و مفهومی است که واحد است که نه دارای اجزاء است و نه دارای فصول، در آن حقیقت، قرآن وجود جمعی دارد نه تفصیلی سوره به سوره و آیه به آیه، این تفصیل و جدائیهایی چیزی است که بعداً عارض قرآن شده و برای تسهیل در امر تعلیم و قرائت است لذا خدای متعال می‌فرماید: كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (۳).

یعنی: «قرآن کتابی است که آیات آن با همه مضامین و مفاهیم مختلف، محکم بهم پیوسته است و مقصد و غرض واحد دارد و پس از این بهم پیوستگی، از یکدیگر جدا شده و مسائل مختلف را بیان کرده است».

بنا بر این، منظور از نازل کردن قرآن در شب قدر نازل کردن حقیقت قرآن، (۱) تفسیر صافی، ج ۱، مقدمه نهم، ص ۴۲.

(۲) تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۱۰.

(۳) سوره هود، آیه ۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۸۳

یکپارچه و یکباره بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، همچنانکه قرآن مجزا و جدا جدا در فواصل و زمانهای مختلف در طی دعوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم تدریجاً بر وی نازل شده است (۱).

با توجه به آنچه در پاسخ فوق گفته شد، پاسخ سؤال اول نیز (که می‌گفت: اگر قرآن در شب قدر بر پیامبر نازل شده پس چگونه طبق روایات مشهور شیعه آغاز بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در ۲۷ رجب صورت گرفته است و یا طبق نظر بعضی از اهل سنت در ماه ربیع الأول واقع شده؟) داده شده است؛ زیرا نزول قرآن در ماه رمضان جنبه جمعی داشته، در حالی که نزول اولین آیات در ۲۷ رجب یا در ماه ربیع الأول، مربوط به نزول تدریجی آن است و به این ترتیب مشکلی از این نظر پیش نخواهد آمد.

۱۳- انقطاع وحی

اشاره

در رابطه با انقطاع وحی مطالبی است که باید مورد بررسی قرار گیرد، گرچه ما را در این مختصر یارای بررسی تفصیلی آن نیست لکن به نحو اختصار به آنها می‌پردازیم و آنها عبارتند از:

الف- انقطاع وحی در چه مدت بوده است؟

در مورد اینکه انقطاع وحی تا چه مدتی ادامه داشته بین مورخین و مفسرین اختلاف است، ابن عباس می‌گوید: پانزده روز گذشت و بر پیامبر وحی نازل نشد.

و بعضیها دوازده روز و بعضی دیگر نوزده روز و برخی ۲۵ روز و عده‌ای چهل روز نوشته‌اند و در بعضی از روایات سه روز نیز آمده است.

ولی معروف از انقطاع وحی که احیانا از آن به دوران فترت نیز یاد می‌کنند سه سال است، لذا در روایات بسیار و کلمات بزرگان گفته شد که قرآن کریم به مدت بیست (۱) المیزان، ج ۲، ص ۱۵ و ۱۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۸۴

سال بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است؛ زیرا سه سال نبوت پیامبر مخفی بوده و حضرت اعلان نمی‌کرده و احدی را نیز دعوت به اسلام نکرده است تا اینکه از طرف پروردگار متعال، دستور دعوت به اقوام و عشیره‌اش آمده، اینک اشاره به بعضی از آن روایات:

علی بن ابراهیم قمی می‌گوید: چون سه سال از بعثت آن حضرت گذشت خداوند خطاب به او فرمود: فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ «۱».

یعقوبی در تاریخ خود می‌گوید: محمد صلی الله علیه و آله و سلم سه سال در مکه نبوت خود را مکتوم نگاه داشت «۲».

محمد بن اسحاق و ابن شهر آشوب می‌گویند: پس از گذشت سه سال از بعثت محمد صلی الله علیه و آله و سلم آیه: فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ ... به وی نازل شد و خداوند او را امر کرد که آشکارا دعوت کند و همگان را از کجرویها بیم دهد «۳».

امام صادق علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «قرآن در طی بیست سال نازل شد» «۴».

و اینکه در بعضی از روایات آمده است که پیامبر ۴۳ ساله بوده که قرآن بر وی نازل شده است، مقصود این نیست که آغاز بعثت در ۴۳ سالگی بوده است بلکه ناظر بر انقطاع وحی در مدت سه سال و نزول قرآن در مدت بیست سال است.

با توجه به این روایات معلوم می‌شود که مدت انقطاع وحی سه سال بوده است جالب اینجاست که وقتی برای اولین بار پس از

انقطاع وحی جبرئیل بر حضرت نازل شد حضرت فرمود چرا دیر کردی در حالی که سخت به تو مشتاق بودم، جبرئیل گفت: و أنا كنت أشد إلیک شوقاً، من به تو مشتاق تر بودم ولی من بنده مأمورم (۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ص ۳۵۳ و بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۵۳ و ۱۷۹.

(۲) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹.

(۳) سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۸۰ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۴۰.

(۴) کافی، ج ۲، ص ۶۲۹ و تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۰ و اعتقادات صدوق، ص ۱۰۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۸۵

و جز به فرمان خدا بر تو نازل نمی شوم: وَمَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ «۱».

ب- انقطاع وحی برای چه بوده است؟

در اینکه علت و فلسفه انقطاع وحی چه بوده است برای ما روشن نیست، شاید مقصود از انقطاع وحی، استراحت پیامبر بوده است، مخصوصاً در آغاز بعثت که روح و روان حضرت تا آن روز با چنین ادراک مرموزی مأنوس نبوده است و به گواه تاریخ نزول وحی همواره با فشار روحی فوق العاده‌ای توأم بوده است «۲».

این فلسفه که انقطاع وحی برای استراحت حضرت بود، صحیح به نظر نمی‌رسد گرچه نزول وحی همراه با فشار روحی بود ولی از تاریخ استفاده می‌شود که حضرت مشتاق آمدن جبرئیل بود (چنانکه در مطلب قبلی بیان شد) و اساساً نیامدن وحی باعث ناراحتی آن حضرت و زخم زبان زدن دشمنان نسبت به آن حضرت شده بود.

بعضیها گفته‌اند مردم از حضرت تقاضای معجزات اقتراحی و به طبق میل خود می‌کردند و احیاناً به او پیشنهاد می‌دادند که شما فلان آیه را تغییر بده و یا فلان حکم را عوض کن یا قرآنی غیر از این قرآن بیاور.

در پاسخ می‌فرمود: من از پیش خود اختیاری ندارم و عنان وحی در دست پروردگار است چنانکه آیه ۱۵ سوره یونس ناظر به این مطلب است:

وَ إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا اِنَّتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا اَوْ بَدَّلْتَهُ فُلٌ مَا يُكُونُ لِيْ اَنْ اُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِيْ اِنْ اَتَّبِعْ اِلَّا مَا يُوْحٰى اِلَيَّ اِنِّيْ اَخَافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبِّيْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ.

شاید فلسفه انقطاع وحی این بود که همه بفهمند که عنان و اختیار وحی در دست خداست و گرنه پیامبر که می‌خواهد وحی بیاید ولی نمی‌آید «۳». (۱) تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۲۷۱ ذیل سوره و الضحی.

(۲) فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۲۰۶.

(۳) تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۰۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۸۶

از بعضی از روایات استفاده می‌شود که جماعتی از یهود خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند و از داستان اسکندر ذو القرنین و اصحاب کهف و خلقت روح پرسیدند، پیامبر فرمود: فردا به شما خبر خواهم داد و کلمه ان شاء الله را نگفت و همین سبب شد که وحی الهی مدتی از او قطع شود و زبان دشمنان به شماتت او باز شود و از این جهت پیامبر غمگین و محزون شد تا وقتی که سوره «و الضحی» بر او نازل شده و به او تسلی داد «۱».

البته این شأن نزول هم بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا ارتباط یهود با آن حضرت عمدتاً در مدینه بوده و طرح این نوع سؤالات در مکه

نمود، مگر آنکه این شأن نزول را بدان گونه که مرحوم ملا فتح الله کاشانی در تفسیر منهج الصادقین نقل کرد، بپذیریم که اهل مکه از مردم مدینه خواستند که در بین ما شخصی ظاهر شده که از حیث حسب و نسب شریف است، منتها مدعی دینی شده که بر خلاف دین آباء و اجدادی ماست و با بتهای ما میانه ندارد، شما که اهل دانش منطق هستید در شناخت او ما را کمک کنید آیا در کتب پیشینیان نامی از چنین شخصی به میان آمده یا خیر؟

آنها در پاسخ گفتند نام پیامبر امی بسیار در کتب پیشینیان آمده و همین ایام باید ایام ظهور او باشد لکن شما او را با این سه مسئله بیازمایید، اگر هر سه را پاسخ داد و یا هیچکدام را پاسخ نداد، این آن پیامبر نیست و اگر بعضیها را جواب داد و برخی را بی پاسخ گذاشت این همان پیامبر امی موعود است «۲».

طبق این نقل، این سؤالات در مکه از آن حضرت شده و اصل این سؤالات از دانشمندان یهود بود لکن به صورت ظاهر سران قریش این سؤالات را مطرح کرده‌اند، قهرا آن ایراد ما بر این نقل وارد نخواهد بود.

در بعضی از روایات علت انقطاع وحی پاکیزه نبودن امت، معرفی شده است (۱) تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ذیل سوره و الضحی. (۲) تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۲۷۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۸۷

می‌گویند جمعی از مسلمانان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردند که چرا وحی بر شما نازل نمی‌شود؟ حضرت در پاسخ فرمود:

و کیف ینزل علیّ الوحی و أنتم لا تتقون براجحکم و لا تفلمون أظفارکم.

یعنی: «چگونه وحی بر من نازل شود در حالی که شما مفاصل انگشتان خود را پاکیزه و تمیز نمی‌کنید و ناخنهای خود را نمی‌گیرید» «۱».

به هر حال، اینها مطالبی بوده که در لابلای کتب به عنوان علت برای انقطاع وحی از سوی بزرگان نقل شده است و ما نیز اشاره کردیم، لکن بر اهل فن پوشیده نیست که فلسفه اصل انقطاع وحی را این امور پنداشتن راهی نیست که انسان به آن کاملاً مطمئن باشد، لذا بهترین راه در این زمینه این است که سر انقطاع وحی بر ما روشن نیست گرچه ممکن است امور مذکوره نیز از جمله اسرار آن باشد، و الله العالم بحقائق الأمور.

ج - انقطاع وحی در چه زمانی از نبوت پیامبر صورت گرفت؟

متأسفانه تاریخ انقطاع وحی نیز کاملاً برای ما روشن نیست، ولی با مراجعه به متون تاریخ و حدیث و دقت در آنها می‌توان نتیجه گرفت که انقطاع وحی، پیش از دعوتهای عموم مردم و پیش از دعوت خویشاوندان خود، بوده است؛ یعنی در هنگامی بود که هنوز پیامبر اقدام به دعوت عمومی نکرده و تماسهای خصوصی نیز با افراد برقرار ننموده بود «۲».

ولی مرحوم علامه مجلسی به نقل از مناقب ابن شهر آشوب، تاریخ انقطاع وحی را پس از دعوت آن حضرت خویشاوندان خود را به اسلام می‌داند «۳». بنا بر این باید گفت که این حادثه در سال چهارم بعثت اتفاق افتاده است؛ زیرا دعوت خویشاوندان (۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۴ و تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۹۵-۹۶.

(۲) فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۲۰۶.

(۳) بحار، ج ۱۸، ص ۱۹۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۸۸

درست پس از سه سال از آغاز بعثت بود.

پذیرفتن نظر علامه مجلسی قدری مشکل است؛ زیرا انقطاع وحی در زمانی که خداوند پیامبرش را مأمور به دعوت خویشان و غیر خویشان نموده و فرمود:

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ يَا أَيُّهَا مُحَمَّدٌ... معقول نیست؛ زیرا این به معنای رها و مهمل گذاشتن پیامبر است مگر آنکه بپذیریم که انقطاع وحی در مدت سه روز بوده است و گرنه چهل روز و یا سه سال در دورانی که حضرت هر روزه محتاج به وحی است کار مشکل و بر خلاف حکمت پروردگار و عنایتی است که خداوند نسبت به آن حضرت داشت می‌باشد، اما اگر بگوییم در اوایل بعثت بوده و در آن سه سال اساساً پیامبر مأمور به تبلیغ نبوده پذیرفتنش مشکل نیست و بر خلاف لطف الهی نیز نخواهد بود.

د- در انقطاع وحی چه کسی بر پیامبر زبان به طعن گشود؟

آنچه از تاریخ صحیح به دست می‌آید این است که پس از انقطاع وحی، مشرکین و مخالفین آن حضرت، نسبت به حضرت، زبان طعن گشوده و می‌گفتند خدای تو، تو را رها کرده و دشمن تو شده است، لکن برخی در اینجا زمزمه دیگری را ساز کرده‌اند که با مسلمات تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و زندگی همسر ارجمند او سازگار نیست و آن اینکه: هنگامی که دنباله وحی قطع گردید اضطراب و شک و تردید آغاز بعثت داشت تجدید می‌شد در اینجا خدیجه نیز مانند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مضطرب گشته و به او گفت: گمان می‌کنم خدا از تو قطع رابطه کرده و با تو دشمن شده است لذا تو را رها کرده است، در اینجا بود که پیامبر متوجه غار حراء شده و در این اثناء وحی از طرف پروردگار آمد که پیامبر را مورد خطاب قرار داد: وَالصُّحَىٰ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ ...

یعنی: «قسم به هنگام ظهور و سوگند به شب هنگامی که تاریکی سراسر آن را

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۸۹

فرا می‌گیرد، خدایت تو را ترک نکرده و دشمن نگرفته است...» (۱).

طبق این نقل، آیات فوق بر رد این سخن خدیجه و برای رفع حزن و اندوه و شک و تردید پیامبر و همسر ارجمندش نازل شده است.

در حالی که نه پیامبر حالت اضطرابی داشته و نه حضرت خدیجه چنین سخنی گفته است، خدیجه‌ای که در آغاز وحی کوشش می‌کرد که اضطراب شوهرش را از بین ببرد، چگونه در این داستان، عامل اضطراب شوهرش می‌گردد. به علاوه اضطراب در پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معقول نیست زیرا او واجد مقام عصمت است و تا شخصی از نظر روحی و ملکات نفسانی آماده پذیرش وحی و تبعات آن نگردد، اساساً به مقام نبوت راه پیدا نمی‌کند.

آیات سوره «ضحی» بویژه جمله: مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ تنها حاکی از این جهت است که گوینده‌ای این سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته است اما گویند آن چه کسی بوده است، معلوم نیست و بعضی از مفسران می‌گویند: گویند این سخن برخی از مشرکان بوده‌اند و مرحوم طبرسی در مجمع البیان نقل می‌کند که گوینده این سخن:

ام جمیل، زن ابو لهب بود که خطاب به پیامبر چنین گفت: «یا محمد! ما أرى شيطانك إلا قد تركك» (۲).

یعنی: «ای محمد! نمی‌بینم شیطان تو را مگر اینکه تو را رها کرده است»، و خدا در پاسخ این سخن، سوره «ضحی» را بر پیامبر نازل کرده است.

بنا بر این، متهم کردن حضرت خدیجه به گفتن این سخن افتزایی بیش نیست و با مقام والا و ارجمند آن زن بزرگ و اول مسلم در

جهان اسلام سازگاری ندارد. (۱) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۸ و ۵۲.

(۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۹۰

سؤالات:

- ۱- «وحی» در لغت به چه معناست؟ توضیح دهید.
 - ۲- معانی «وحی» را در قرآن و سنت با توجه به آیات مربوطه، توضیح دهید.
 - ۳- «وحی» را از دیدگاه فلاسفه قدیم و روش آنها را در تفسیر وحی توضیح داده و نقد کنید.
 - ۴- «وحی» را از دیدگاه فلاسفه جدید توضیح داده و ایرادات این نظر را بیان کنید.
 - ۵- «وحی» را از دیدگاه دانشمندان مادی بیان کرده و ایراد آن را با توضیح کامل بنویسید.
 - ۶- آیا وحی زائیده نبوغ نوابغ است؟ اگر هست چرا؟ و اگر نیست چرا؟ توضیح دهید.
 - ۷- حقیقت وحی چیست؟ از دیدگاه اسلام آن را کاملاً توضیح دهید.
 - ۸- آیا ممکن است انسان خاکی با عالم آله ارتباط برقرار کند؟ و آیا وحی ممکن است؟ توضیح دهید.
 - ۹- کیفیت وحی بر پیامبران و اقسام آن را بیان کرده و چگونگی نزول وحی بر پیامبر اسلام را توضیح دهید.
 - ۱۰- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از کجا و چگونه یقین می‌کند که وحی از سوی خداست؟ و القائنات شیطانی نیست؟ بیان کنید.
 - ۱۱- آیا پیامبر اسلام پس از نزول وحی و مبعوث شدن به نبوت و رسالت، در این مسئله تردید داشت؟ پاسخ آن را بیان کنید.
 - ۱۲- «افسانه غرانیق» را توضیح داده و پاسخ آن را با توضیح کامل بنویسید.
 - ۱۳- آغاز نزول وحی از چه زمان بوده و بعثت در چه وقتی حاصل شده است؟ اقوال را با دلایل آن بیان کنید.
 - ۱۴- نزول دفعی و تدریجی قرآن را با استدلال به آیات مربوطه، توضیح دهید.
 - ۱۵- انقطاع وحی را با مباحث مربوطه به آن کاملاً توضیح دهید.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۹۱

درس یازدهم تاریخ قرآن

اشاره

هر چند بررسی مباحث علوم قرآنی کلاً از یک جهت به تاریخ قرآن مرتبط است و می‌توان اغلب مباحث این کتاب را بررسی تاریخ قرآن نامید، ولی مقصود ما از این درس تحت عنوان «تاریخ قرآن»، سیری در سرگذشت قرآن و بخشی از علوم مربوط به آن است. و معلوم است که این کار در حد گسترده و مفصل، هیچگاه در یک درس نمی‌گنجد و هدف ما تنها بررسی اجمالی آن مسائل است که یکی پس از دیگر تحت عناوین خاص به خود، بررسی می‌شوند و آنها عبارتند از:

- ۱- نزول قرآن.

۲- ترتیب نزول آیات و سوره قرآن.

۳- نظم کلمات قرآن.

۴- اسامی قرآن.

۵- اوصاف قرآن.

۶- آیات قرآن.

۷- سوره قرآن.

۸- حروف مقطعه قرآن.

۹- زبان و لغت قرآن.

۱۰- نگارش قرآن.

۱۱- کاتبان قرآن.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۹۲

۱۲- جمع آوری قرآن.

۱۳- حافظان قرآن.

۱۴- قرائت قرآن.

۱۵- نقطه گذاری و شکل دادن به قرآن.

۱۶- سیر تکامل در خط قرآن.

۱۷- نخستین چاپ قرآن.

۱- نزول قرآن

«قرآن»، کلام الهی است که برای هدایت بشر و به عنوان معجزه ابدی رسول گرامی اسلام ص در مدت ۲۳ سال بر آن حضرت توسط امین وحی، جبرئیل علیه السلام نازل شده است. آنچه از آیات قرآن و روایات مربوطه استفاده می‌شود این است که نزول قرآن به دو نحو بوده است: یک بار به صورت دفعی و جمعی و یکجا، از عرش آله به بیت المعمور (طبق تعبیر شیعه) یا بیت العزه (طبق تعبیر اهل سنت)، و مرتبه دوم، نزول تدریجی و در طول مدت ۲۳ سال.

در قرآن، هم، تعبیر تنزیل وارد شده است و هم تعبیر انزال، انزال مثل:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ «۱» يَا: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ «۲» و امثال اینها که ناظر به نزول دفعی قرآن است.

و تنزیل مانند: وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا «۳» که ناظر به نزول تدریجی است.

ضمناً، هماهنگ نبودن تاریخ بعثت پیامبر ص در شب ۲۷ رجب با نزول قرآن در شب قدر از ماه رمضان، با توجه به نزول دفعی و تدریجی قرآن، قابل حل است، آنچه (۱) سوره دخان، آیه ۳.

(۲) سوره قدر، آیه ۱.

(۳) سوره اسراء، آیه ۱۰۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۹۳

در شب قدر از ماه رمضان نازل شده، مقصود نزول کل قرآن در بیت المعمور است که بسیاری از بزرگان ما گفته‌اند مقصود، قلب نازنین حضرت محمد ص است که خانه آباد است.

برای توضیح و آگاهی بیشتر این بحث، به درس دهم، مطلب دوازدهم (آغاز نزول وحی) مراجعه کنید.

۲- ترتیب نزول آیات و سور قرآن

اشاره

سور و آیات قرآن بدین ترتیب که در مصحف شریف قرار گرفته نازل نشده است، به این معنا که اول، سوره حمد و سپس سوره‌های بقره و آل عمران و نساء و ...

نازل شده باشند و همچنین آیات به ترتیب مضبوط در قرآن؛ زیرا:

علاوه بر شهادت تاریخ قطعی، مضامین خود آیات نیز نشان می‌دهد که برخی از سور و آیات قرآن با مضامینی که مناسب با اوایل زمان بعثت است مانند سوره علق و نون و القلم، در اواخر قرآن مجید ثبت شده و سوره‌ها و آیات بسیاری که مضامین آنها با پس از هجرت و اواخر عهد رسول اکرم ص سازگار است مانند سوره‌های بقره، آل عمران، نساء، انفال و توبه، در اوایل قرآن گذاشته شده است.

بدیهی است که به موجب این مضمونهای مختلف، سور و آیات قرآنی از جهت نزول، ارتباط کامل با حوادث و وقایع و نیازمندیهای گوناگون دارد که در خلال مدت دعوت پیغمبر اکرم ص تحقق یافته و به وقوع پیوسته است؛ مثلاً سور و آیاتی که تنها مشتمل بر دعوت مشرکین و مبارزه با بت پرستی است، با روزگار پیش از هجرت که پیامبر ص در مکه گرفتار دعوت بت پرستان بود، مناسب است و آیات قتال و آیات احکام که به دنبال حوادث و نیازمندیهایی «۱» که پس از هجرت و انعقاد جامعه اسلامی (۱) به کتابهای قرآن در اسلام علامه طباطبائی و التمهید، ج ۱ ص ۲۷۵-۲۸۲ آیت الله معرفت و شناخت قرآن علی کمالی مراجعه کنید. درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۹۴

در شهر یثرب (مدینه) و پیشرفت روز افزون اسلام پیدا شده، نازل گردیده است.

بنا بر این، سور و آیات قرآنی به حسب اختلافاتی که در محل نزول و زمان نزول و اسباب و شرایطی که زمینه نزول را فراهم آورده به چند قسمت قابل تقسیمند:

الف- برخی از سور و آیات «مکی» هستند و برخی دیگر «مدنی». معمولاً آنچه از قرآن قبل از هجرت پیامبر ص به مدینه نازل شده، مکی شمرده می‌شود. بیشتر سوره‌های قرآن بویژه سوره‌های کوچک از این قبیل است. و آنچه بعد از هجرت نازل شده، مدنی خوانده می‌شود گرچه در خارج مدینه و یا حتی در مکه نازل شده باشد.

ب- برخی از سور و آیات در سفر و برخی دیگر در حضر نازل شده‌اند.

و همچنین سور و آیات برخی در شب و برخی در روز نازل شده‌اند. و باز قسمتی از آیات در زمان صلح و بخشی هم در زمان جنگ نازل شده و نیز برخی در آسمان و برخی در زمین و یا بخشی در خلوت و قسمتی در میان مردم نازل شده است. البته اگر انسان شأن نزول اینها را بداند قهراً در فهم آیات مؤثر خواهد بود، ولی متأسفانه، روایات بی‌شماری که در اسباب نزول از طرف اهل سنت وارد و نقل شده است اغلب قابل اعتماد نبوده و یا ارتباطی با آیه ندارد و یا متعارضند «۱». و روایاتی هم که از طرق شیعه نقل شده اولاً: بیش از چند صد حدیث نیست و ثانیاً: اغلب مسند و صحیح نیستند بلکه بعضیها ضعیف می‌باشند.

ج- برخی از سوره‌ها مکرر نازل شده است چنانکه گفته می‌شود که سوره حمد دو مرتبه نازل شده، یک مرتبه در مکه و مرتبه دوم در مدینه. و همچنین برخی از آیات مکرراً نازل شده، چنانکه آیه: **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ** در سوره «الرَّحْمَن» سی مرتبه تکرار شده است و دو آیه: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ** - **وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ**، در سوره شعراء هشت مرتبه تکرار شده

است. (۱) به قرآن در اسلام، علامه طباطبائی (ره) ص ۱۷۲ به بعد مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۹۵

و گاهی یک آیه در بیشتر از یک سوره واقع شده است مانند آیه: وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ در شش سوره مختلف واقع شده است.

و گاهی جمله‌ای معین در جایی آیه کامل و در جای دیگر جزء آیه است مانند:

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ که در اول سوره آل عمران، یک آیه کامل است ولی در سوره بقره، جزء آیه الكرسي است. البته غالب آیات و سوره، یک مرتبه نازل گردیده و از یک محل نیز تعدی نمی‌کنند.

در هر حال، این گونه اختلافات در میان آیات قرآنی معمول اقتضائات مختلف مقام بیان می‌باشد که در جایی تکرار یک جمله را ایجاب می‌کند و آن را تکیه گاه کلام قرار می‌دهد و گاهی نه «۱».

و همچنین اختلاف در سوره و آیات از جهت ایجاز و اطناب و درازی و کوتاهی و امثال اینها بر اساس مقتضیات زمان و بیان مطالب بوده است.

تبصره:

مطالبی که تا کنون در رابطه با ترتیب سوره و آیات قرآن گفته شد نظر جمیع دانشمندان و محققین نیست؛ زیرا بعضیها معتقدند که سوره و آیات قرآن به همان ترتیبی که فعلاً موجود است نازل شده بود؛ زیرا اگر عثمان در هنگام جمع قرآن بر خلاف ترتیب اصلی آن، سوره و آیات را جمع می‌کرد یقیناً مورد اعتراض قرار می‌گرفت «۲» و همچنین آیات قرآن به ترتیب نزول آن جمع آوری شده است.

ولی ترتیب سوره را نمی‌توان پذیرفت؛ زیرا چنانکه در صفحات قبل گفته شد سوره مدنی که یقیناً پس از هجرت نازل شده است در اول قرآن و سوره‌های مکی در آخر قرآن قرار دارند و چون جمع و ترتیب سوره بر خلاف ترتیب نزول آن اشکال و ایرادی را به بار نمی‌آورد لذا مردم هم اعتراضی نکردند، بنا بر این، ترتیب سوره به اجتهاد و رأی صحابه بود نه توقیفی «۳». (۱) قرآن در اسلام، علامه طباطبائی (ره) ص ۱۶۷-۱۷۰.

(۲) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع هجدهم، ص ۸۲-۸۳.

(۳) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع هجدهم، ص ۸۲ و ص ۸۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۹۶

اما نسبت به ترتیب آیات ممکن است گفته شود که آیات در ضمن هر سوره به همان ترتیبی که الان موجود است در زمان پیامبر ص جمع شده بود و در این رابطه دلایلی در کار است که می‌گویند: هر آیه‌ای که نازل می‌شد جبرئیل جای آن آیه را هم که در کدام سوره قرار گیرد، به پیامبر معرفی می‌کرد و حضرت دستور می‌داد که این آیه را در فلان سوره قرار دهید، گرچه از لحاظ مکی و مدنی بودن ممکن است در آیات قرآن تقدیم و تأخیری باشد ولی ترتیب آیات هر سوره توقیفی بوده و به دستور خود پیامبر و معرفی جبرئیل انجام گرفته است، لذا گفته شد که اجماع امت بر آن است که ترتیب آیات به همین وضعی که در مصحف موجود است توقیفی است و مجالی برای رأی و اجتهاد در آن نیست.

هنگامی که جبرئیل بر پیامبر نازل می‌شد و آیاتی می‌آورد، جای آن را هم معین می‌نمود و پیامبر ص بر صحابه می‌خواند و به «کتیاب وحی» دستور می‌داد که آن را در جای معین از سوره معین قرار دهند و پس از آن بارها با همان نظم و ترتیبی که مضبوط شده بود، چه در نماز و چه در خطبه‌ها و مواعظ و موارد دیگر، آن را می‌خواند.

به علاوه، پیامبر هر ساله قرآن را بر جبرئیل عرضه می‌کرد و جبرئیل سالی یک بار آن را باز خوان می‌نمود تا سال وفات پیامبر ص که قرآن دو بار به او عرضه شد و او آن را دو بار بازخوانی کرد که اصطلاحاً آن را «عرضه اخیر» نامیدند. صحابه نیز به همان ترتیب آن را فرا گرفتند، هم نوشتند و هم به حافظه سپردند و هم به دیگران آموختند و هیچ کس در آن نمی‌توانست تصرف نماید. و جمع زمان ابا بکر تنها نقل قرآن از لوحه‌ها و صفحه‌های متفرق بود که آن را متوالیا به همان ترتیبی که از پیامبر ص فرا گرفته بودند در مصحف واحد و آن را در بین الدفتین فراهم آوردند، در حقیقت اوراق همان اوراق و ترتیب و نظم، همان نظم و ترتیب زمان پیامبر ص بود. گویی جمع زمان ابا بکر، چون شیرازه بندی اوراق بود برای حفظ آنها از پراکندگی و نابودی و همین امر مهم را امیر المؤمنین علیه السلام به امر پیامبر ص انجام داده بوده که

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۹۷

روی جهاتی قرآن علی را نپذیرفتند «۱».

در رابطه با توقیفی بودن ترتیب آیات، روایاتی نیز وارد شده است که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌شود «۲»:

۱- ابی العاص می‌گوید: نزد پیغمبر ص نشسته بودم، آن حضرت به بالا و پایین نظر کرد، آنگاه فرمود: جبرئیل بر من نازل شده و به من فرمان داد که این آیه را در موضع معین از سوره نحل قرار دهم و آیه این است: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ** «۳».

۲- مسلم از عمر روایت می‌کند که گفت: چیزی را از پیامبرش بیش از آنچه که درباره فرو ماندگان پرسیدم، نپرسیده‌ام تا جایی که با انگشتش به سینه من زد و فرمود:

آیه صیغ که در آخر سوره نساء است تو را کفایت می‌کند.

می‌بینیم که پیامبر او را به جای مخصوص آیه راهنمایی کرده است و آن آیه ۱۷۶ سوره نساء است: **يَسِّرْ تَقْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ**

۳- سیوطی در اتقان می‌گوید: ثابت شده که پیامبر اکرم ص سوره‌های متعددی را به ترتیب آیات آنها، در نماز یا در خطبه جمعه با حضور صحابیانی می‌خوانده است و همین مطلب دلیل صریحی است بر اینکه ترتیب آیات توقیفی و به دستور پیامبر ص بوده است و هرگز صحابه بر خلاف آن، آیات را جمع نکردند.

زرکشی در برهان و جعفر بن زبیر و جمعی دیگر درباره توقیفی بودن ترتیب آیات ادعای اجماع کرده‌اند.

۳- نظم کلمات قرآن

اشاره

تردید نیست که عامل نظم کلمات قرآن و ساخت جملات و عبارات بدیع آن، (۱) شناخت قرآن علی کمالی دزفولی، ص ۹۹، و اتقان، سیوطی، نوع هجدهم، ج ۱، ص ۸۳.

(۲) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع هجدهم، ص ۸۰ را ملاحظه کنید.

(۳) سوره نحل، آیه ۹۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۹۸

وحی اعجاز آمیز آسمانی است که هیچ بشری در آن دست نداشته است؛ چنانکه در این نظم، در گذشت زمان، هیچ تغییر و تحریفی رخ نداده است: **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** «۱».

اساساً سر این اعجاز دائمی که همواره قرآن بدان تحدی کرده و مدعیان را به مبارزه طلبیده، در همین امر نهفته است و گرنه ماده اصلی و حروفی که از آنها این آیات قرآن تشکیل یافته همان ۲۸ حرف از الف تا یاء است که شب و روز مورد استعمال همه عرب زبانان است، پس چرا در کلمات آنها تحدی نیست؟ معلوم است که اساس تحدی در همان نظم و چینش حروف و کلمات قرآن است.

اینکه گفته‌ایم عامل نظم، وحی آسمانی است و احدی از بشر حتی رسول خدا در آن دستی نداشته است، توضیح این مدعا این است که:

اولاً:

انتساب جمله و عبارتی به شخص معینی به این معناست که او کلماتی را که در این عبارت به کار رفته، به رشته نظم کشیده و با اسلوب خاص خود در قالب جمله و عبارت ریخته است. و اگر کسی مفردات یک جمله را انتخاب کند و دیگری آن را منظم نموده و با اسلوبی خاص، جمله‌ای بسازد، چنین جمله‌ای از آن شخص اخیر است نه منسوب به شخص اول و این چنین است قرآن که کلام خدای عزیز است. و لا محاله «وحی» تنها عامل تنظیم کلمات و ایجاد جمله‌ها و عبارات بدیع آن است و گرنه مفردات جمله فی حد نفسه و بدون در نظر گرفتن ترکیب و تألیف آنها همان حروف و کلمات رایج است و اعجاز تنها در تنظیم آنهاست که از ناحیه وحی آسمانی است.

ثانیاً:

قسمت عمده اعجاز قرآن، در وراء این نظم بدیع و نو و در اسلوب و تعبیرات پر شکوه آن، در هماهنگیهای گوش نواز و پر احساس، نهفته است و قرآن خود همه فصیحان و سخنوران عرب را دعوت کرده است که مانند آن را به وجود (۱) سوره حجر، آیه ۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۲۹۹

آورند ولی از این کار ناتوانند و لو آنکه همه دست به دست یکدیگر دهند: قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا كَأَنْ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً (۱).

ثالثاً:

اتفاق کلمه امت اسلامی در تمامی ادوار تاریخ بر این است که نظم موجود و اسلوبی که در ساخت جمله و ترکیب آیات قرآن به کار رفته است، تنها از ناحیه وحی آسمانی است و تمام فرق اسلامی با همه اختلافاتی که دارند در این موضوع متفقند، لذا هیچیک از علمای ادب و بیان، تردید نکردند که اگر آیه‌ای از قرآن با قواعد دستوری علم ادب، مخالف بود، آیه قرآن را بر قاعده دستوری حاکم بدانند و قاعده را متناسب با ترکیب آیه تأویل کنند، نه آنکه قاعده را بر آیه حاکم نمایند و آیه را طبق قاعده بخوانند؛ زیرا می‌دانند نظم موجود در آیه مبتنی بر وحی الهی است که خطا و اشتباه را در آن راهی نیست و اگر خطا هست در فهم و استنباط از قواعد دستوری است.

بنا بر این، نظم کلمات قرآن و ساخت جملات و عبارات بدیع آن از ناحیه پروردگار است و دست هیچ بشری حتی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در آن دخالت ندارد.

۴- اسامی قرآن «۲»

قرآن کریم با نامهای مختلف در آیات قرآنی نامیده شده است که ذیلا به آنها اشاره می‌شود:

الف- «قرآن»، در ۷۲ مورد به نام «قرآن» خوانده شده است.

ب- «کتاب»، در ۷۵ مورد به نام کتاب، یاد شده است.

ج- «فرقان»، در سه مورد به نام فرقان، یاد شده است. (۱) سوره اسراء، آیه ۸۸.

(۲) برهان، زرکشی، ج ۱، ص ۳۴۳ نوع پانزدهم، گرچه ایشان همه اوصاف قرآن را اسم قرآن به حساب آورده است.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۰۰

د- «تنزیل»، در شش مورد به نام تنزیل یاد شده است.

ه- «وحي»، در دو مورد کلمه وحي بر قرآن اطلاق شده است.

و- «کلام الله»، در یک مورد، بر قرآن کلام الله اطلاق شده است.

ز- «ذکر»، در چند مورد.

اینها اسامی و نامهای قرآنند که این معجزه الهی و وسیله هدایت بشر به این نامها خوانده می‌شود، البته اطلاق کلماتی که جنبه وصفی دارند بسیارند که در مطلب بعدی به آنها اشاره می‌شود.

۵- اوصاف قرآن

اوصافی که برای این کلام الهی در خود قرآن و نهج البلاغه و روایات معصومین علیهم السّلام ذکر شده بسیار است که ما را یارای بررسی همه آنها در این مختصر نیست، قسمتی از این صفات در درس هشتم (اهداف قرآن) در ضمن دسته بندی آنها به هفت دسته بررسی شده است، و در اینجا تنها به ذکر بعضی از آن اوصاف بدون هیچ توضیحی اکتفا می‌کنیم و آنها عبارتند از:

«احسن الحدیث، برهان، بشری، بشیر، نذیر، بصائر، بلاغ، تذکره، بیان، تبیان، بینات، مبینات، بینه، مبین، مفصل، تفصیل، فصل، ذکر، ذکری، ذی الذکر، شفاء، رحمه، موعظه، نور، هدی، هادی، عذر، نذر، حجه بالغه، صدق، صراط مستقیم، عروه الوثقی، علی، غیر ذی عوج، مهیمن، نبأ عظیم، مجید، کریم، مرفوعه، مکرمه، مطهره، عزیز، قصص، مبارک، قیم، قوه، مثانی، روح، عربی، صحف، علم، حق، عدل، و امر و ... «۱»». و دهها از این صفات از خود قرآن و کلمات معصومین علیهم السّلام استفاده می‌شود هر یک از این صفات، عنوان مبشری هستند که به گوشه‌ای از اهداف (۱) به کتاب پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۲۶ و شناخت قرآن، کمالی، ص ۴۷ و برهان، زرکشی، ج ۱ نوع ۱۵، ص ۳۴۳ مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۰۱

و رسالت قرآن اشاره دارند که باید تدبّر در آنها، حقایق را فهمید.

۶- آیات قرآن

اشاره

در رابطه با آیات قرآن، مباحثی قابل طرح و بررسی است که به نحو اختصار ذیلا به آنها اشاره می‌شود:

الف- معنای لغوی آیه

برای آیه چند معنا گفته شده که عبارتند از:

یک- «معجزه»؛ مانند: سَلِّ بِنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيْنَهُ «۱»، یعنی معجزه واضحه و روشن.

دو- «علامت»؛ مانند: إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ «۲»، علامت و نشانه سلطنت طالوت آوردن تابوت است.

سه- «عبرت»؛ مانند: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً «۳».

چهار- «امر عجیب»؛ مانند: وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَ آوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ «۴».

پنج- «جماعت»؛ مانند: خَرَجَ الْقَوْمَ بَايْتَهُمْ أَى بِجَمَاعَتِهِمْ «۵».

شش- «برهان»؛ مانند: وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ «۶». (۱) سوره بقره، آیه ۲۱۱.

(۲) سوره بقره، آیه ۲۴۸.

(۳) سوره نحل، آیه ۱۱.

(۴) سوره مؤمنون، آیه ۵۰.

(۵) النهایه فی غریب القرآن، ماده آیه و روض الجنان، ج ۱، ص ۱۰.

(۶) سوره روم، آیه ۲۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۰۲

ب- معنای اصطلاحی آیه

«آیه»، در اصطلاح، قسمتی از کلام الله است که دارای آغاز و انجامی معین است و در جای معینی از سور قرآن مندرج است. مناسبت بین معنای لغوی و اصطلاحی، روشن است؛ زیرا آیه هم معجزه است و هم علامت، هم عبرت است و هم عجیب (از حیث محتوا و اعجاز)، هم جمع و مؤلف است و هم برهان و دلیل «۱». بنا بر این، همه معنای لغوی آیه، در آیه اصطلاحی جمع است.

شناخت آیه تنها از راه تعیین «شارع» میسر است و به اصطلاح توقیفی است و قیاس و رأی را در آن راهی نیست، بنا بر این، هیچکس نمی‌تواند راجع به حد و مرز آیه‌های قرآن مطابق ذوق و سلیقه شخصی خود اظهار نظر کند. پیامبر اسلام حدود آیات را مشخص فرموده همانطور که حدود سوره‌ها را تعیین نموده است، لذا باید گفت: آیه عبارت است از بخشی از حروف و کلمات و با جمله‌هایی که از طریق نقل و روایت، حدود آنها مشخص شده است. با وجود توقیفی بودن معرفت آیات، باز در میان علما و دانشمندان در مورد برخی از کلماتی که در قرآن به کار رفته و همچنین در مورد بسیاری از آیات، اختلاف نظر وجود دارد؛ زیرا به تعبیر ابن عربی تعداد و شمار آیات و سور قرآن از مسائل مشکل و معضل قرآن است؛ چون در قرآن انواع و اقسام آیات دیده می‌شود که برخی طویل و بلند و برخی دیگر قصیر و کوتاه و دسته‌ای از آیات کاملاً از آیات قبلی خود جدا است و پاره‌ای از آیات به سرانجام مطلب خود می‌رسد و قسمتی از آیات در اثناء مطلب قطع می‌گردد و از نظر محتوا به آیات بعدی مربوط می‌شود «۲».

ابو عمر ودانی می‌نویسد: من در قرآن کلمه‌ای جز «مدهامتان» کلمه دیگری را (۱) شناخت قرآن، دزفولی، ص ۹۸، و اتقان، سیوطی، ج ۱، باب ۱۹، ص ۸۸.

(۲) پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۶۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۰۳

نمی‌شناسم که بتوان آن را به صورت یک آیه تلقی کرد. ولی دیگران می‌نویسند: در قرآن کلماتی غیر از «مدهامتان» هم دیده می‌شود که می‌توان آنها را به عنوان آیه‌ای از قرآن شمرد مانند: «و النجم»، «و الضحی»، «و العصر» و همچنین کلمات و حروف

مقطعه قرآن یا فواتح سور، طبق رأی کسانی که آنها را به صورت یک آیه فرض کرده‌اند.

حل این مشکل را زمخشری این گونه ارائه می‌دهد: شناخت آیات قرآن توقیفی است نه اجتهادی؛ زیرا قیاس و استنباط را در آن مجالی نیست لذا علما «الم» را در هر جای قرآن و «المص» را آیه‌ای از قرآن می‌دانند، لکن «الم» و «الر» را به عنوان یک آیه نمی‌شناسند در حالی که «حم» در تمام سور و «طه» و «یس» را آیه‌ای از قرآن شمرده‌اند ولی می‌گویند: «طس» به عنوان یکی از آیات منظور نمی‌شود.

منظور زمخشری از این سخن این است که مطلب فوق برای ما نقل شده و اساسا اختلافات ناشی از اختلاف روایات است نه آنکه اجتهاد کسی دخالت داشته باشد؛ چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به هنگام تلاوت قرآن در رأس برخی از آیات توقف می‌کرد تا مردم را به حدّ مرز آنها آگاه سازد و پس از آنکه مردم این آگاهی را از رهگذر وقف در مورد برخی از آیات کسب می‌کردند، اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همان آیه را بخاطر ارتباط با آیه بعدی، به آیه بعد وصل می‌کرد، برای بعضیها این تصور پیدا می‌شد که توقف در مورد بعضی از آیات نشانه حد و مرز آن نسبت به ما بعد نیست، لذا در شمار و تعداد آیات قرآن اختلاف پدید آمد «۱».

ج- تعداد آیات قرآن

اشاره

درباره شمار آیات قرآن، نظرهای مختلفی دیده می‌شود و علت اختلاف هم (۱) پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۶۶. اتقان سیوطی، ج ۱، باب ۱۹، ص ۸۸ را نیز در این رابطه ملاحظه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۰۴

(چنانکه قبلا اشاره شد) این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به منظور آگاه ساختن مردم به تمام شدن آیه‌ای، در رأس آیات وقف می‌کرد و سپس همان آیه را به آیه بعدی وصل می‌فرمود، این توهم در مردم پدید آمد که این وصل، علامت انقطاع و تمام شدن آیات نیست، لذا اختلاف روایات در زمینه تعداد آیات باعث اختلاف نظر در شمار آنها گشت و هر فرقه و گروهی بر حسب روایاتی که از نظر آنها بر روایات دیگر، رجحان داشت، عدد خاصی را ذکر کرده‌اند و بالأخره همین اختلاف روایات، منشأ به وجود آمدن مکتبهای مختلف در شمار آیات قرآن گردید که این مکتبها به یک یا چند تن مربوط می‌شود و ما به اختصار راجع به این مکاتب، اطلاعاتی در اختیار خوانندگان عزیز قرار می‌دهیم «۱»:

اول - «عدد اهل کوفه یا عدد کوفی»:

این عدد منسوب به حمزه بن حبيب زینات و ابی الحسن کسائی و خلف بن هشام است، حمزه می‌گفت: عدد مذکور را ابن ابی لیلی از ابو عبد الرحمن سلمی و او از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده است.

دوم - «عدد مدنی»:

از اهل مدینه دو گونه عدد درباره آیات قرآنی نقل شده است که عدد اول منسوب به ابو جعفر یزید بن قعقاع و شیبۀ بن نصاح است که این دو را «مدنی اول» می‌گویند. و عدد دوم، منسوب به اسماعیل بن جعفر بن ابی‌کثیر انصاری است که به «مدنی اخیر» نامیده می‌شود.

سوم - «عدد مکی»:

درباره آن، مرحوم طبرسی در جلد اول مجمع البیان، صفحه ۱۱ معتقد است که منسوب به مجاهد بن جبر مکی و اسماعیل مکی است، ولی برخی معتقدند که این عدد منسوب به کسی نیست بلکه در مصاحف اهل مکه، در رأس هر آیه سه نقطه وجود داشت که علامت مشخصه اهل مکه بود، ولی سیوطی درباره عدد اهل مکه می‌گوید: این عدد از عبد الله بن کثیر، از مجاهد از ابن عباس از ابی بن کعب روایت شده است. (۱) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع ۱۹، ص ۸۹ و مجمع البیان، طبرسی، ص ۱۱ را ببینید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۰۵

چهارم - «عدد بصری»:

مدار این عدد، عاصم بن ابی صباح، یا ابی عجاج جحدری، و ابو ایوب بن متوکل است که این دو جز درباره یک آیه: «فالحقُّ الحقُّ أقول» با هم در عدد آیات اختلافی نداشتند، جحدری آن را آیه‌ای کامل شمرده در حالی که ایوب، آن را آیه‌ای مستقل نمی‌دانست.

پنجم - «عدد شامی»:

این عدد منسوب به عبد الله بن عامر یحصبی است، سیوطی می‌نویسد: این عدد را هارون بن موسی اخفش و دیگران از عبد الله بن ذکوان و احمد بن یزید حلوانی، و عده‌ای دیگر، از هشام ابن عمار روایت کرده‌اند.

ابن ذکوان و هشام، از ایوب بن تمیم زماری و او از یحیی بن حارث زماری نقل کرده است. و یحیی می‌گوید: این عدد که ما آن را عدد اهل شام می‌نامیم، عددی است که اساتید حدیث از صحابه نقل کرده‌اند و عبد الله بن عامر یحصبی و دیگران آن را از ابی الدرداء روایت نموده‌اند.

طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: صحیحترین اعداد آیات قرآن که از لحاظ اسناد از دیگر روایات عالیتر است، عدد کوفی است؛ زیرا این عدد از امیر المؤمنین علی علیه السلام مأخوذ است و روایتی که از رسول خدا نقل شده است آن را تأیید می‌کند و آن حدیث این است که از علی علیه السلام نقل شده که رسول خدا فرمود: مجموع آیات قرآن «۶۲۳۶» آیه است، بنا بر این، عدد کوفی نسبت به سایر روایات و اعداد دیگر، به صواب نزدیکتر است (۱).

به قول ابو عمر و عثمان دانی، در اینکه شمار آیات قرآن کمتر از «۶۲۰۰» آیه نیست، تمام محققان و محدثان اتفاق نظر دارند و اختلاف آنها در بیش از «۶۲۰۰» می‌باشد که برخی بر این عدد اضافه نکرده‌اند و برخی بر آن افزوده‌اند (۲).

و طبق نقل زرقانی، عدد آیات به رأی اهل بصره «۶۲۰۴» و بر اساس نظر اهل (۱) مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۱، و ج ۱۰، ص ۴۰۶.

(۲) برهان، زرکشی، ج ۱، ص ۳۱۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۰۶
 مدینه «۶۲۱۴ یا ۶۲۱۷» و به رأی مکیان «۶۲۲۰» و به رأی شامیان «۶۲۲۶» و به رأی کوفیان «۶۲۳۶» می‌باشد «۱».

۷- سور قرآن

اشاره

در رابطه با سور قرآن نیز مباحثی قابل طرح و بررسی است که ذیلاً به اختصار به برخی از آنها اشاره می‌شود:

الف- معنای لغوی سوره

با توجه به اختلافی که در منشأ اشتقاق آن وجود دارد، برای این کلمه، معانی گوناگونی ذکر کرده‌اند که این معانی با سوره قرآن دارای وجه مناسبتی هست:

یک- برخی آن را مخفف و تسهیل یافته «سوره» و مهموز می‌دانند که عبارت از نیم خورده و باقی مانده آشامیدنی در ظرف است و چون سوره قرآن قطعه و قسمتی از آن است، بدین جهت سوره‌اش نامیدند، منتها به منظور تسهیل در تلفظ، همزه آن را حذف کردند و به صورت «سوره» درآمد.

دو- سوره از «سور» به معنای حصار و باروی شهر است و چون سوره قرآن پیرامون آیاتی را احاطه کرده و آنها را گرد هم و به صورت واحدی در آورده و نیز همچون باروی شهر، بلند مرتبت و رفیع است، آن را «سوره» می‌نامند.

سه- سوره از «سوار» است که معرب «دستواره دستبند» می‌باشد و چون سوره قرآن مانند دستواره‌ای آیاتی از قرآن را در بر گرفته است، «سوره» نامیده شد.

چهار- مقام و منزلت رفیع؛ چون کلام الهی- حتی در حد یک سوره- دارای مقام و منزلت رفیع است، آن را «سوره» می‌نامند «۲». و معانی دیگری که برای آن نقل (۱) مناهل العرفان، ج ۱، ص ۳۳۷.

(۲) پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، ص ۸۳ و اتقان سیوطی، ج ۱ نوع هفدهم، ص ۶۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۰۷

کرده‌اند.

ب- معنای اصطلاحی سوره

«سوره»، بخشی از آیات قرآنی می‌باشد که دارای آغاز و انجامی است. بعضیها گفته‌اند: سوره بخشی از آیات قرآنی است که بین دو بسمله قرار گرفته باشد. کمترین عدد آیات یک سوره سه آیه است مانند سوره کوثر و بیشترین آن ۲۸۶ آیه دارد مانند سوره بقره. ضمناً لازم به یاد آوری است که کلمه «سوره و سور» مانند کلمه «آیه و آیات»، در موارد بسیاری از قرآن به کار رفته است.

ج- ترتیب سور قرآن

در مطلب دوم در این رابطه صحبت شده است که ترتیب موجود سوره‌های قرآنی که از «حمد» آغاز شده و از «سوره ناس» تمام می‌شود، قطعاً با ترتیب نزول آنها هماهنگی ندارد؛ زیرا اولاً: سور مدنی در ترتیب کنونی قبل از سور مکی ضبط شده است، و ثانیاً:

در روایات شیعه و سنی ترتیب نزول بیان شده که اولین سوره‌ای که نازل شده «سوره علق» بود و سپس «سوره ن و القلم» و بعد از آن «سوره مزمل» و پس از آن سوره مدثر و ...

در اینکه این اختلاف ترتیب با ترتیب نزول به امر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده یا به اجتهاد صحابه، بین دانشمندان اختلاف است. عده‌ای معتقدند ترتیب کنونی سوره‌ها همانند ترتیب آیات به دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده و توقیفی بوده است ولی محققین از اهل فن آن را به اجتهاد صحابه مستند می‌دانند و دلیل عمده آن اختلاف مصاحف صحابه و ترتیب سوره قرآن است «۱». (۱) برای توضیح بیشتر این مبحث به کتابهای اتقان سیوطی، ج ۱، نوع هجدهم، ص ۸۲ و مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۰۵ و سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۲۱ و پژوهشی در تاریخ قرآن، حجتی، ص ۸۵ به بعد مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۰۸

د- تعداد سوره‌های قرآن

قرآن دارای ۱۱۴ سوره و بنا بر قولی ۱۱۳ سوره می‌باشد. و عده‌ای شماره‌های کمتر و بیشتر از آن را نیز نوشته‌اند و آنها که برای قرآن ۱۱۳ سوره قائلند، انفال و توبه را یک سوره می‌دانند چون «بسمله» بین آنها فاصله نشده است.

اختلاف در تعداد سوره قرآن ناشی از اختلاف در مصاحف می‌باشد، نوشته‌اند که در مصحف عبد الله بن مسعود در آغاز سوره براءت، «بسم الله» وجود داشت و این مصحف دارای ۱۱۲ سوره بوده است؛ زیرا در این مصحف «معوذتین» یعنی سوره فلق و ناس وجود نداشت. و نیز گفته شده که او «سوره حمد» را در مصحف خود نیاورده بود به دلیل اینکه مردم آن را کاملاً در حافظه خود سپرده و در مورد آن دچار نسیان نمی‌شدند.

به هر حال، گرچه در رقم سوره‌های قرآن در کلمات، بخاطر اختلاف مصاحف، اختلافاتی از قبیل ۱۱۲ سوره، ۱۱۴، ۱۱۵ و ۱۱۶ سوره دیده می‌شود ولی بهترین و صحیحترین عدد، عدد ۱۱۴ سوره است.

ه- نامگذاری سوره‌های قرآن «ا»

اشاره

در اینکه نامگذاری سوره‌های قرآن و وجه تسمیه آنها به اجتهاد صحابه و مسلمین بوده یا به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، بین دانشمندان اهل فن اختلاف است، زرکشی در این باره می‌نویسد: اگر فرض اول را بپذیریم و بگوییم که این نامها بخاطر مناسباتی است که در خود سوره‌ها وجود داشت، فرض قابل قبولی نمی‌تواند باشد؛ زیرا اگر بنا باشد به تناسب مطالبی که در هر سوره است ما نامی را برای آن سوره استخراج کنیم باید (۱) برهان، زرکشی، ج ۱، ص ۳۴۰ و اتقان، سیوطی، ج ۱، ص ۷۳ تنبیه نوع ۱۷، و پژوهشی در تاریخ قرآن، حجتی، ص ۹۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۰۹

برای هر سوره نامهای فراوانی باشد و این مطلب را بدون قید و شرط نمی‌توان پذیرفت و سپس ایشان در پاسخ این سؤال که چرا هر سوره به نام ویژه‌ای شهرت یافت؟ می‌نویسد:

بدون تردید اعراب، همانند غیر اعراب، در مورد بسیاری از اشیاء و امور، موضوع نادر و یا شگفت‌انگیز و جالب آن اشیاء و امور را مد نظر قرار داده و همان را ملاک نامگذاری قرار می‌دهند، لذا مجموع خطبه یا سخنرانی و یا قصیده طولانی را به همان

چیزی نامگذاری می‌کنند که بیش از هر چیز در آن سخن و قصیده چشمگیر و جالب بود.

سوره‌های قرآن نیز به همین منوال نامگذاری شده است، مثلاً سوره بقره بخاطر داستان گاو بنی اسرائیل و داستان جالب آن که بیش از هر مسئله دیگر بیشتر مورد توجه بود، نامگذاری شده. و سوره نساء بدان جهت به این نام موسوم شد که احکام مربوط به زنان به گونه‌ای مفصل در این سوره وجود دارد، گرچه لفظ نساء در سایر سوره‌ها نیز آمده است.

و در سوره انعام، حالات مربوط به انعام به تفصیل آمده، گرچه لفظ انعام در سوره‌های دیگر نیز آمده است ولی در این سوره مفصل از آنها بحث شده است؛ زیرا از آیه: «وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا تَأْتِيهِ: أُمُّ كُنُتُمْ شُهَدَاءَ» (آیه ۱۴۲ تا نیمه ۱۴۴) از انعام گفتگو شده است. و همچنین در سوره مائده، نامی از مائده به میان آمده که در غیر آن سوره دیده نمی‌شود.

و یا در بسیاری از سوره‌های قرآن (که در آنها داستان انبیا و یا نام دیگری آمده است) به نام خود آنها نامگذاری شده است مانند: سوره نوح، هود، ابراهیم، یونس، آل عمران، طس (سلیمان)، یوسف، محمد صلی الله علیه و آله و سلم، مریم، لقمان، مؤمن و همین طور سوره‌هایی که داستان اقوام مختلف در آنها آمده است به نام آن اقوام موسوم گردیده است مانند: سوره بنی اسرائیل، کهف، حجر، سبأ، جن، منافقین، مطففین و امثال اینها.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۱۰

سؤالی که مطرح است این است که در قرآن سوره‌ای به نام موسی علیه السلام نداریم با اینکه نام موسی به صورت چشمگیری در قرآن آمده و حتی بعضیها گفته‌اند همه قرآن از آن موسی است، طبق قاعده مذکور باید سوره اعراف، یا طه و یا قصص به نام موسی علیه السلام نامگذاری می‌شد؛ زیرا داستان او در این سوره‌ها به نحو چشمگیری مطرح شده است و همچنین داستان آدم علیه السلام در چندین سوره به تفصیل آمده ولی سوره‌ای به نام او در قرآن وجود ندارد مگر آنکه بگوئیم صرفاً از او به عنوان سوره انسان یاد شده است.

و باز داستان ذبیح اسماعیل از داستانهای جالب قرآن است ولی سوره صفات که این داستان در آنجا آمده به نام سوره «ذبیح» موسوم نیست و همچنین داستان داوود در سوره «ص» یاد شده ولی آن سوره به نام او موسوم نشده است. پس باید در وجه تسمیه سوره قرآن، تجدید نظر کرد و آنچه که در بالا مطرح شده است نمی‌توان وجه نامگذاری سوره قرآنی باشد.

طبق این ایراد توقیفی بودن اسامی سوره قرآن قوت می‌گیرد، یعنی این نامها صرفاً به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تعیین شده است، علاوه بر آنکه برخی از مناسبات موجود در سوره نیز چنین نامهایی را اقتضا دارد.

و ظاهراً حق نیز همین است که هر سوره‌ای در قرآن کریم، همزمان با حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارای نام و عنوان یا نامها و عناوینی بوده است که از طریق وحی معین و مشخص گردید و پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در طی مرور زمان (هر سوره و حتی بسیاری از آیات بخاطر خصوصیات و مزایا و یا اشتمال آنها بر مسائل و موضوعات خاصی) دارای عناوین و اسامی دیگر گردید که از جانب علما به آن سوره و آیات داده شد مثلاً در فقه و اصول اسلامی بسیاری از آیات دارای اسامی و عنوانهای خاصی شده‌اند که به عنوان نمونه می‌توان این نامها را یاد کرد مانند:

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۱۱

آیات: نفی سبیل «۱»، نبأ «۲»، نفر «۳»، سؤال «۴»، کتمان «۵» و ... «۶» بنا بر این، می‌توان گفت: علاوه بر اینکه سوره قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دارای نام و عنوان بوده‌اند، در طی گذشت زمان نیز ممکن است بخاطر مناسبتهای داستانها و وقایع در هر سوره، سوره‌ها نام و عنوان دیگری به صورت اجتهادی نیز گرفته باشند و ضرورت ندارد که این کار در همه سوره و با همه مناسبتها انجام شده باشد تا این روش مورد نقض قرار گیرد که پس چرا بعضی از مناسبتها در نظر گرفته نشدند و یا برخی از انبیا به نام آنها سوره‌های در قرآن نیست؛ زیرا مسئله این چنین نبود که مثلاً یک کمیته‌ای تشکیل شده بود برای بررسی مناسبتها و

نامگذاری بر اساس آنها تا ایراد وارد باشد، بلکه در طول زمان چنین چیزی اتفاق افتاد که مناسبت‌هایی در نظر گرفته شده و برخی از سوره‌ها به مناسبت‌ها نامگذاری شده‌اند گرچه ممکن است بسیاری از سوره‌ها به همان نامی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تعیین شده بود باقی مانده باشند.

تذکره ۱:

برخی از سوره‌های قرآن بیش از یک نام دارند، گرچه اغلب سوره به یک نام موسومند، به عنوان نمونه به چند سوره که چندین نام دارند اشاره می‌کنیم:

- «سوره حمد» بیش از بیست نام دارد از قبیل: «حمد، فاتحه‌الکتاب، أمّ‌الکتاب، فاتحه‌القرآن، السّبع‌الثانی، کافیه، الکنز، الأساس، النور، الشکر، الحمد‌الأولی، الحمد‌القصوی، الرّاقیه، الصّلوٰه، الدّعا، السّؤال، تعلیم‌المسئله، المناجات و التّفویض و...».

- «سوره توبه» که به «توبه و برائت» خوانده می‌شود. (۱) سوره نساء، آیه ۱۴۱.

(۲) سوره حجرات، آیه ۶.

(۳) سوره توبه، آیه ۱۲۲.

(۴) سوره نحل، آیه ۴۳.

(۵) سوره بقره، آیه ۱۵۹.

(۶) سوره توبه، آیه ۶۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۱۲

- «سوره اسراء» که به سوره بنی اسرائیل نیز خوانده می‌شود.

- «سوره بقره» به نامهای دیگر از قبیل: «فسطاط‌القرآن»، «پوشش و ضمیمه قرآن» و «الفردوس» و «سنام‌القرآن» نیز نامیده شده است.

- «سوره آل عمران» در تورات به «طیبه» نامیده شده و سوره بقره و آل عمران را «زهرآوین» نیز می‌نامند. و همچنین سوره‌های دیگر قرآن که بر حسب مناسبت‌ها نامهای متعدد دارند مثل سوره توحید و اخلاص.

تذکره ۲:

اشاره

با مراجعه به روایات معلوم می‌شود که مجموعه قرآن از جهتی به چند بخش تقسیم شده و برای هر بخشی نام مخصوص به آن بخش قرار داده شده که به اختصار به آنها اشاره می‌شود:

۱- «سبع طوال»:

و این نام هفت سوره است یعنی بقره، آل عمران، نساء، انعام، اعراف و سوره انفال همراه با توبه. وجه تسمیه این سوره به «طوال» این است که اینها طولانی‌ترین سوره‌های قرآنند.

۲- «مئین»:

آنها سوره‌هایی هستند که شامل صد آیه یا کمی بیشتر و کم‌ترند و آنها از سوره یونس تا سوره مؤنون‌اند.

۳- «مثنی»:

مقصود از مثنی، سوری هستند که پس از مئین قرار گرفته و کمتر از صد آیه دارند.

۴- «مفصل»:

منظور از مفصل تمامی سوره‌های کوتاه قرآن است به علت کوتاهی «بسمله» های زیادی بینشان فاصله شده است.

در حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود:

«أعطيت مكان التوراة السبع الطوال و أعطيت مكان الإنجيل المثنی و فضلت بالمفصل» (۱). (۱) اتقان،

سیوطی، ج ۱، نوع ۱۷، ص ۷۵ خاتمه، و روض الجنان، ابو الفتوح رازی، ج ۱، ص ۱۱ و ۱۲ و تبیان، شیخ طوسی، مقدمه.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۱۳

یعنی: «مرا به جای تورات، سبع طوال و به جای زبور، مئین و به جای انجیل، مثنی داده‌اند (و خداوند مرا) به سوره‌های مفصل

برتری داد».

چنانکه ملاحظه کرده‌اید هر بخشی از بخشهای چهار گانه قرآن، به نامی خوانده شدند.

و همچنین در کتب تفسیر و علوم قرآنی، نامها و عناوین دیگری نیز برای بخشهای مختلف سور قرآن دیده می‌شود که به اختصار به آنها نیز اشاره می‌شود:

- «حوامیم»: به سوره‌های حم، مؤمن، زخرف، سجده، جمعسق، احقاف، جاثیه و دخان گفته می‌شود.

- «ممتحنات»: به سوره‌های فتح، حشر، سجده، طلاق، ن و القلم، حجرات، تبارک، تغابن، منافقون، جمعه، صف، جن، نوح، مجادله، ممتحنه و تحریم، اطلاق می‌شود.

- «أل»: به سوره‌های بقره، آل عمران، اعراف، عنکبوت، روم، لقمان و سجده گفته می‌شود.

- «مسیحات»: به سوره‌های اسراء، حدید، حشر، صف، جمعه، تغابن و اعلی گفته می‌شود.

- «حمد یا حامدات»: به سوره‌های فاتحه الكتاب، انعام، كهف، سبأ و فاطر گفته می‌شود.

- «عتاق»: به سوره‌های اسراء، كهف، مریم، طه و انبیا اطلاق می‌شود.

- «عزائم»: به سوره‌های سجده، فصلت، نجم و علق گفته می‌شود.

- «قل»: به سوره‌های کافرون، اخلاص، فلق و ناس گفته می‌شود.

- «طواسین»: به سوره‌های شعراء، نمل و قصص گفته می‌شود.

- «زهرآوان»: به دو سوره بقره و آل عمران گفته می‌شود.

- «قرینتین»: به سوره‌های انفال و توبه گفته می‌شود.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۱۴

- «معوذتین»: به دو سوره فلق و ناس اطلاق می‌شود (۱).

و باز در کتب علوم قرآنی دیده می‌شود که بزرگان گذشته به برخی از سور قرآنی نامهای دیگری نیز داده‌اند و آنها عبارتند از:

- «میادین قرآن»: آنها سور و آیاتی است که با «الم» آغاز می‌شود، «میادین» جمع میدان می‌باشد.

- «بساتین قرآن»: سوری است که با «الم» آغاز می‌گردد. «بساتین» جمع بستان، معرب بوستان است.
- «مقاصیر قرآن»: سوری است که با ماده‌ای از «حمد» آغاز می‌شود، «مقاصیر» به معنای رواق و ایوان و شبستان است.
- «عرائس قرآن»: منظور، سور مسبحات است که با تسبیح آغاز می‌شوند، «عرائس» جمع عروس است.
- «دبایج قرآن»: منظور سوره آل عمران است. «دبایج» جمع دباج به معنای حریر و معرب دیباست.
- «ریاض قرآن»: سوره‌های مفصل قرآن را گویند، «ریاض» جمع روضه به معنای باغ و بوستان است.
- «قوارع قرآن»: منظور آیاتی است که انسان به وسیله آنها خود را از شر شیطان در پناه خدا قرار می‌دهد و قوارع گفته شده‌اند بخاطر کوبنده بودن آن آیات نسبت به شیطان و شیطان از آن بیم دارد و شر او را دفع و قمع می‌کند مانند آیه الكرسي و معوذتین و امثال اینها «۲».

اینها مختصر بحثی بود که در پرتو سور قرآن مطرح کرده‌ایم، برای آگاهی بیشتر به کتب مفصله مراجعه کنید. (۱) پژوهشی در تاریخ قرآن، دکتر محمد باقر حجتی، ص ۱۰۵.

(۲) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع ۱۷، ص ۷۵ خاتمه و پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۱۰۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۱۵

۸- حروف مقطعه قرآن «۱»

اشاره

مسئله «حروف مقطعه یا فواتح سور» که مطلع و سرآغاز ۲۹ سوره از سوره‌های قرآن را تشکیل می‌دهد، از موضوعاتی است که از دیرباز نظر دانشمندان تفسیر و علوم قرآنی را به خود جلب نموده است، لذا این موضوع در جنب سایر موضوعات دیگر، در کتابهای تفسیر و علوم قرآنی، فصلی را به خود اختصاص داده است.

همه مفسران شیعی و محققان علوم قرآنی، متعرض بحث و تحقیق درباره آن شده و با استناد به احادیث و روایات، آراء و اقوال گوناگونی در بخشی از فواتح سور، اظهار داشته‌اند، گرچه آراء و اقوال فریقین در ارائه مدلول حروف مقطعه قرآن در حد وسیعی بهم نزدیک می‌باشد ولی گاهی، در بعضی از این آراء، نوعی تعارض به چشم می‌خورد.

با وجود اینکه سابقه تحقیق درباره «حروف مقطعه قرآن» بسیار طولانی است، معهدا در زمینه ارائه مدلول آن رأی قاطعی را نمی‌بینیم و نوعا علمای تفسیر و دانشمندان معارف قرآنی، محطاطانه در این باره اظهار نظر کرده‌اند. و این حقیقت نشان می‌دهد که ما باید درباره تمام زوایای قرآن کریم، بیش از پیش به منظور باز یافتن ژرفای آن بکوشیم و از محتوای بی‌کران آن، حقایق سازنده‌ای را بیرون کنیم؛ چون هرگز این کلام آسمانی با طرز برداشت علما به انتهای خود نمی‌رسد.

به هر حال، حروف مقطعه قرآن و فهم معانی آن یکی از مسائل پیچیده و غامض (۱) در رابطه با حروف مقطعه در کتب مختلف تفسیر و علوم قرآنی و حتی کتاب مستقل، بحثهای مفصلی شده است که برای آگاهی باید به کتب مفصله مراجعه کرد از قبیل: اتقان، سیوطی، ج ۲، نوع ۳۴ و نوع ۶۰ و مباحث فی علوم القرآن، از ص ۲۳۴. و پژوهشی در تاریخ قرآن، حجتی، از ص ۱۱۱ و تفسیر نمونه در مجلدات مختلف و تمامی کتب تفسیر در ذیل فواتح السور و المیزان، ج ۱۸، از ص ۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۱۶

قرآن محسوب می‌شود لذا دانشمندان در مدلول و معنای این حروف، آراء متنوع ابراز داشته‌اند که مرحوم علامه طباطبائی در جلد ۱۸ تفسیر المیزان یازده نظر در این رابطه نقل کرده است و در پایان فرموده به هیچیک از این نظریات اعتمادی نیست (که یقینا

صحیح باشد) و سپس خود نظریه دیگری را ارائه داده است. و ما به برخی از آن نظریات اشاره می‌کنیم:

۱- حروف ساده و عادی است که معنای خاصی را تعقیب نمی‌کند، بلکه تنها می‌خواهد به این نکته توجه دهد که قرآن از حروفی فراهم شده است که مردم آن حروف را می‌شناسند، منتها این حروف در برخی موارد به صورت مقطع و جدای از هم (مانند فواتح سور) و در برخی موارد دیگر به صورت کلمه و جمله و آیه و سوره، با هم ترکیب یافته است، در عین حال مردم عرب از آوردن کلامی مثل آن عاجزند در حالی که مواد اصلی آن را که همام حروف است در دست دارند و همین دلیل برای اعجاز قرآن است.

۲- حروف مقطعه از اسرار و رازهای نهانی و غیر قابل درک است، لذا بعضی از دانشمندان این حروف را به عنوان سر قرآن معرفی کرده‌اند و گفته‌اند: «فی کل کتاب سرّ و سرّه فی القرآن سائر حروف الهجاء المذكورة فی أوائل السور» (۱).

و از طریق اهل سنت از علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «لکل کتاب صفوة و صفوة هذا الکتاب حروف التهجی» (۲).

یعنی: «هر کتابی دارای گزیده‌ای شاخص و مرموز است و شاخص رمزی قرآن همین حروف مقطعه است».

ابن مسعود گفته است: «إن هذه الحروف علم مستور و سر محجوب استأثر الله به» (۳). (۱) کشاف، زمخشری، ج ۱، ص ۱۷.

(۲) مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۲.

(۳) مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۱۷

یعنی: «این حروف، حقیقتی است نهان، و رمزی است پوشیده که خداوند آنها را برگزیده است».

۳- آینده نگری در این حروف تعبیه شده است، طبق عقیده گروهی، این حروف رمزی است برای مدت بقای امت اسلامی.

۴- حروف مقطعه، نامهای سور و آغاز آنهاست، طبری و ابن کثیر، این حروف را نامهای قرآن یا نامهای برخی از سور دانسته‌اند.

۵- این حروف، نامهای قرآن است از مجاهد بن جبر مکی این معنا روایت شده است.

۶- این حروف، رمز و ایمانی است نسبت به اسماء و صفات خداوند که در این رابطه به تفصیل سخن گفته‌اند، به عنوان نمونه در

مورد «الم» می‌گویند: «الف» اشاره است به «أنا» و «لام»، اشاره است به «الله» و «میم» اشاره است به «أعلم» که مجموعاً می‌شود «أنا الله أعلم» و یا «المص» اشاره است به «أنا الله أعلم و أفضل» و امثال اینها.

۷- حروف مقطعه قرآن، رمزی است به اسم اعظم خدا، البته در صورتی که بتوانیم بدرستی این حروف جداگانه را بهم بیوندیم تا اسم اعظم از آن استخراج گردد.

۸- این حروف، سوگندهای خداوند به نامهای خود می‌باشد؛ زیرا هر یک از حروف فواتح سور نامی از نامهای خداوند می‌باشد.

۹- این حروف نشانه سرانجام و پایان سور قبلی آنهاست.

۱۰- این حروف برای اسکات کفار و جلب توجه آنهاست؛ زیرا مشرکین با هم قرار گذاشته بودند که به قرآن گوش فرا ندهند بلکه

به هنگام قرائت آن سر و صدا کنند چنانکه فرمود: وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ (۱)، خداوند

متعال برای اسکات آنها این حروف را در اوایل سور قرار داد تا آنها با شنیدن حروف نامأنوس، ساکت شوند. (۱) سوره فصلت، آیه

۲۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۱۸

۱۱- اخیراً شخصی به نام «رشاد خلیفه» با استفاده از کامپیوتر به این نتیجه رسید که حروف مقطعه قرآن در سور مختلف، این

حقیقت را نشان می‌دهد که حروف مزبور، در همان سوره‌ای که آمده است، بیش از سایر حروف دیگر تهجی، در آن سوره به کار

رفته است؛ مثلاً- در سوره بقره که با «الم» آغاز شده، «حروف الف و لام و میم» به نسبت، بیشتر از سایر حروف تهجی در این سوره

به کار رفته است و به همین ترتیب در سایر سور قرآنی، البته ایشان تحقیقات گسترده‌ای در آن رابطه دارند که نیازی به نقل آنها

نیست.

لطیفه:

برخی از دانشمندان شیعه، با اعمال ذوق و سلیقه در مورد حروف مقطعه قرآن به این نتیجه رسیده‌اند که این حروف پس از حذف مکررات آن جمله «صراط علی حق نمسکه» استخراج می‌شود.

در مقابل، یکی از اهل سنت بر ردّ آنان با استمداد از ذوق و سلیقه خود گفته است، با حذف مکررات، جمله: «صحّ طریقک مع السینّه» از این حروف استخراج می‌شود «۱»! به هر حال، مرحوم طبرسی می‌گوید: در بین اقوال بهترین آنها قول چهارم است؛ یعنی این حروف نام سور قرآن است که در اول آن سوره قرار گرفته است، برای توضیح بیشتر به مجمع البیان، جلد اول، صفحه ۳۳ مراجعه کنید.

البته نظرات دیگری نیز هست ولی ممکن است گفته شود که هر یک از این نظرها از جهتی صحیح هستند و لوازم تمام جهات صحیح نباشند.

۹- زبان و لغت قرآن

اشاره

در رابطه با زبان و لغت قرآن، مسائل ذیل قابل طرح و بررسی است: (۱) پژوهشی در تاریخ قرآن، حجتی، ص ۱۱۷ به بعد. درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۱۹

الف- زبان قرآن

اشاره

بر احدی پوشیده نیست که قرآن به زبان عرب نازل شده است چنانکه در آیات متعددی در قرآن، به این مسئله اشاره شده است از قبیل:

– إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ «۱».

یعنی: «ما قرآن را عربی نازل کردیم تا شما درک کنید...».

– وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا «۲».

یعنی: «و همچنین ما قرآن را کتابی با حکمت و فصاحت عربی فرستادیم...».

– وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا «۳».

یعنی: «و ما اینگونه قرآن را با فصاحت عربی بر تو فرستادیم...».

– قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ «۴».

یعنی: «این کتاب الهی قرآن عربی است که در آن هیچ ناراستی و حکم ناصواب نیست، باشد که مردم پرهیزگار شوند».

– كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ «۵».

یعنی: «کتابی است که آیات جامعش (حقایق و احکام الهی را) به زبان فصیح عربی برای دانشمندان مبین ساخته است».

– نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ ... بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ «۶».

یعنی: «قرآن به وسیله روح الامین (جبرئیل) بر قلب تو به زبان عربی فصیح (۱) سوره یوسف، آیه ۲.

(۲) سوره رعد، آیه ۳۷.

(۳) سوره طه، آیه ۱۱۳.

(۴) سوره زمر، آیه ۲۸.

(۵) سوره فصلت، آیه ۳.

(۶) سوره شعراء، آیه ۱۹۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۲۰

و آشکار، نازل شده است».

– وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ «۱».

با توجه به آیات مزبور دیگر احدی به خود تردید راه نمی‌دهد که قرآن به زبان عرب نازل شده است. و کلمه «عربی» چنانکه راغب

در مفرداتش می‌گوید: به معنای سخن فصیح و روشن است: «الفصیح المبین من الکلام».

و در وجه این جهت که چرا قرآن به زبان عرب نازل شده دو امر گفته شده:

اول آنکه:

طبق شهادت کسانی که اهل مطالعه در زبانهای مختلف جهانند، زبان عربی، زبان وسیعی است که می‌تواند ترجمان لسان وحی

باشد و مفاهیم و ریزه کاریهای سخنان خدا را بازگو کند.

دوم آنکه:

خورشید اسلام از سرزمین جزیره العرب طلوع کرد، البته معلوم است که در درجه اول می‌بایست مردم آن سامان را گرد خود جمع

کند و قهرا باید آنچنان گویا و روشن باشد که آن افراد بی‌سواد و دور از علم و دانش را تعلیم دهد و در پرتو تعلیمش آنان را

دگرگون سازد و لازمه این کار این بود که باید به زبان همان مردم باشد تا برای آنان قابل فهم باشد؛ زیرا در این عالم یک زبان

مشترک که همه اقوام و قبایل آن را بفهمند وجود ندارد؛ چون هر کسی با زبان خود سخن می‌گوید «۲».

علاوه بر دو وجه فوق، می‌توان وجه دیگری نیز برای آن بیان کرد و آن اینکه، قرآن در عین اینکه برای هدایت بشر آمده است، به

عنوان معجزه و صدق دعوی نبوت پیامبر نیز بود، لذا پیامبر با همین قرآن تحدی کرده و مردم را به آوردن مثل آن به مبارزه طلبیده

است، اگر قرآن به زبان عرب نبود در همان ابتدای دعوت تحدی معنا نداشت؛ زیرا تحدی به کلامی که برای مردم قابل فهم نیست

لغو و بیهوده است. (۱) سوره نحل، آیه ۱۰۳.

(۲) تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۳۰۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۲۱

ب- لغات غیر عربی (معرب) در قرآن «۱»**اشاره**

در اینکه قرآن به زبان عرب نازل شده، تردیدی نیست لکن سؤال در این است که آیا لغات غیر عربی (معرب) هم در قرآن وجود دارد؟ یا تمام لغات آن عربی است؟

در این زمینه بین دانشمندان اسلامی اختلاف نظر وجود دارد که برخی منکر آن و برخی دیگر مثبت آن هستند که ذیلاً به نحو اختصار به آن اشاره می‌شود:

۱- شافعی و گروهی از دانشمندان اهل سنت از جمله آنها محمد بن جریر طبری معتقدند که لغات غیر عربی (معرب) در قرآن وجود ندارد و حتی شافعی معتقدین به آن را به بیسوادی متهم کرده و گفت بعضی از سخنها نگفتنش بهتر است و اینان در مجموع برای نظر خود به وجوهی استدلال کرده‌اند:

اول آنکه:

آیات متعددی از قرآن با صراحت تمام گفته‌اند که قرآن به زبان عربی مبین نازل شده است، چگونه می‌توان گفت که در آن لغات غیر عربی وجود دارد.

دوم آنکه:

در آیه شریفه آمده است: **وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ (۲)**.
یعنی: «ما هیچ رسولی را در میان قومی نفرستادیم مگر به زبان آن قوم تا بر آنها (معارف و احکام الهی را) بیان کند»، و قوم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرب بودند، پس باید پیامبر تنها به زبان عرب با آنها سخن بگوید نه مخلوطی از عرب و عجم.

سوم آنکه:

پیامبر به وسیله قرآن تحدی کرده و عرب را به آوردن مثل آن دعوت نمود، اگر در قرآن لغات غیر عربی وجود داشت تحدی معنا نداشت؛ زیرا معلوم است که هیچ قومی نمی‌تواند با زبان قوم دیگر سخن بگوید و قطعاً مورد اعتراض (۱) به کتابهای البرهان فی علوم القرآن، زرکشی، ج ۱، ص ۳۵۹ نوع ۱۷، و الإیتقان، سیوطی، ج ۱، نوع ۳۸، ص ۲۷۸ و ریشه‌یابی واژه‌ها در قرآن، از دکتر محمد جعفر اسلامی، ترجمه المتوکل سیوطی و لغة القرآن لغة العرب المختاره، از محمد رؤاس قلعه‌جی، مراجعه فرمایید.
(۲) سوره ابراهیم، آیه ۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۲۲

قرار می‌گرفت.

چهارم آنکه:

اشاره

مشرکین مکه از جمله بهانه جویهایشان این بود که چرا قرآن به زبان عجم نازل نشد تا ما برای آن اهمیت بیشتری قائل باشیم و ضمناً مردم غیر عرب نیز از آن بهره‌مند می‌شدند؟ البته آنها هدفشان از این سخن این بود که توده مردم چیزی از قرآن نفهمند و به پیامبر گرایش پیدا نکنند تا آنها محتاج شوند که به مردم بگویند شما گوش به قرآن ندهید: لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوَا فِيهِ «۱»، چون اگر قرآن به زبان غیر عرب نازل می‌شد، قهراً اعراب از آن چیزی نمی‌فهمیدند و سران لجوج و عنود، دیگر قصه گرایش توده مردم به پیامبر را نداشتند.

قرآن در پاسخ چنین پیشنهاد و طرز تفکری فرمود: وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيًّا وَعَرَبِيًّا «۲».

یعنی: «هر گاه قرآن را عجمی قرار می‌دادیم حتماً (بهانه دیگری می‌گرفتند و می‌گفتند): چرا آیاتش روشن نیست؟ چرا پیچیده است؟ و می‌گفتند: راستی عجیب است، قرآنی عجمی از پیامبری عربی!!!».

گرچه این واقعه مستقیماً ربطی به بحث ما ندارد لکن می‌توان از آن فهمید که قرآن عربی بود نه مخلوطی از عربی و عجمی. بنا بر این، تمام لغات و کلمات قرآن عربی است و هر کس بر خلاف این بگوید هم بر خلاف قرآن سخن گفته و هم بی‌سوادی خود را روشن ساخته است.

۲- در مقابل، به ابن عباس و عکرمه و عده کثیری نسبت داده شد که معتقدند لغاتی در قرآن به کار گرفته شده که از لغت عرب نیست. و حتی سیوطی در اتقان از ابو بکر واسطی، در کتاب «الإرشاد فی القرائات العشر» نقل کرده است که در قرآن پنجاه لغت از پنجاه قبیله وجود دارد و نام قبایل را می‌برد و لغاتی که از آن قبایل در قرآن به کار (۱) سوره فصلت، آیه ۲۶. (۲) سوره فصلت، آیه ۴۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۲۳

رفته را بیان می‌کند که بسیاری از آن قبایل، عرب نیستند بلکه عجم می‌باشند.

در این رابطه، زرکشی در برهان «۱» و سیوطی در اتقان «۲»، لغات بسیاری را که از غیر عرب در قرآن به کار رفته است بیان کرده‌اند و ما را در اینجا یارای نقل همه آنها نیست ولی به چند لغت غیر عربی اشاره می‌کنیم؛ مانند:

«الطور» به معنای کوه، سریانی است.

«طفقا» به معنای قصد، لغت رومی است.

«القسط و القسطاس» به معنای عدل، لغت رومی است.

«السجل» به معنای کتاب، لغت فارسی است.

«الرقیم» به معنای لوح، لغت رومی است.

«المهل» به معنای شیء مذاب، لغت اهل مغرب است.

«السندس» به معنای حریر و دیبای نازک، لغت هندی است.

«استبرق» به معنای دیبا و حریر ضخیم، لغت فارسی است.

«طه» به معنای ای مرد، لغت عبری است.

«سنین» به معنای حسن و زیبایی، لغت نبطی است.

«مشکات» به معنای شبکه‌های کوچک و روزنه‌ها، لغت حبشی است.

«درّی» به معنای مزیثی و نور بخش، لغت حبشی است.

«الیم» به معنای مؤلم درد آورنده، لغت عبری است.

«الملة الاخرة» به معنای ملت اولی، لغت قبطی است.

«وراءهم ملک» ای امامهم، به معنای پیشارو، لغت قبطی است.

و همچنین «الیم» به معنای دریا، لغت قبطی است.

«بطائنها» ای ظواهرها، لغت قبطی است. (۱) ج ۱، نوع ۱۷، ص ۳۶.

(۲) ج ۱، نوع ۳۷ و ۳۸، ص ۱۷۶ به بعد.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۲۴

«الأب» مانند و «فاكهة و أبا» به معنای حشیش و گیاه، لغت اهل مغرب است.

«ناشئة الليل» نشأ، لغت حبشی است.

«كفلين من رحمته» یعنی «ضعفین»، لغت حبشی است.

و همچنین «قسورة» به معنای شیر، لغت حبشی است.

و به قول زمخشری «تورات و انجیل» نیز عجمی هستند؛ زیرا انجیل و تورات برای قوم غیر عرب نازل شده بود و قهرا این اسامی نیز از لغت همانها گرفته شده است.

به هر حال، لغات غیر عربی که وارد در کلام عرب شده و به تعبیری معرب شده و در قرآن نیز کاربرد دارد، زیاد است. و دلیل آن را نیز حشر و نشر مردم عرب با غیر عرب بیان کرده‌اند که آنها بخاطر تجارت و جهانگردی و غیر اینها به جاهای مختلف سفر می‌کردند و قهرا در اثر اختلاط و برخورد از لغات دیگران نیز متأثر شده و وارد لغت عرب می‌کردند لذا کلمات فوق و غیر اینها قبل از نزول قرآن در لغت عرب کاربرد فراوان داشتند و با تعبیر روشنتر اعراب قبل از اسلام در زبان و محاوراتشان لغات غیر عربی (معرب) داشتند و قرآن نیز بر همان زبان که قابل فهم آنها بود نازل شده است و این هیچ مانعی را بدنبال نخواهد داشت. و ظاهراً حق با قول دوم است؛ زیرا:

اولاً:

دلایل اقامه شده برای قول اول، قوی و محکم به نظر نمی‌آید چرا که در بین چندین هزار لغت عرب اگر چند صد لغت غیر عرب باشد ضروری به عربی بودن کلامی که مرکب از این لغات است نمی‌زند و احدی آن را مخلوطی از عربی و عجمی نمی‌داند؛ به عنوان مثال: اگر کسی بگوید: من در مسجد نماز را خوانده‌ام و یا بگوید: فلانی به مکه رفت و یا بگوید: فلان شخص زنش را طلاق داد، کسی نمی‌گوید این مرد غیر فارسی سخن می‌گوید بلکه همگان متفقند که او به زبان فارسی سخن گفته است با آنکه در کلام اولش لفظ «مسجد» و در کلام دومش لفظ «مکه» و در کلام سومش لفظ «طلاق» را که هر سه عربی هستند به کار برد و کسی نمی‌گوید

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۲۵

که این مرد مخلوطی از فارسی و عربی سخن گفت؛ زیرا اگر چه این کلمات اصالتاً عربی هستند ولی در اثر کثرت استعمال در زبان فارسی، معانی آنها بر فارسی زبانان روشن و به اصطلاح، «مفرّس» شده‌اند. پس دلایلی که اقامه شد برای اینکه قرآن به زبان عربی نازل شده و یا پیامبر با اعراب به همین قرآن تحدی کرده است، منافی با وجود چند لغت غیر عرب در آن نیست، به هر حال، هر چه بود زبان عرب بود و مردم عرب روزانه به همان زبانی که احیاناً لغات غیر عرب هم در آنها وجود داشت سخن می‌گفتند، و قهرا

تحدی به زبان خود آنها صورت می‌گرفت و صحیح بود.

ثانیا:

اینکه قرآن می‌گوید: کلام خدا بر پیامبر به زبان عربی نازل شده یعنی عربی رایج و لو آنکه برخی از لغات آن اصالتاً غیر عربی باشند و داخل زبان عرب شده و در اثر کثرت استعمال آنها در کلمات و اشعار به منزله عربی فصیح در آمده است و قرآن نیز بر همان اساس نازل شده است پس ممکن است بگوییم برخی از لغات اصلاً غیر عربی و سپس معرّب شدند.

ثالثا:

ممکن است نظر طبری را در برخی از موارد بپذیریم که این لغات عجمی نیستند بلکه برخی از لغات در چندین زبان وجود دارند، لذا می‌توانیم بگوییم بسیاری از این لغات که آنها را معرّب دانسته‌اند، عربی هستند نه معرّب؛ زیرا صرف اینکه این لغات در زبان عجم هم کاربرد دارد دلیل بر این نمی‌شود که آنها عجمی می‌باشند بلکه می‌توان گفت عرب و عجم در برخی لغات با هم توافق در لغت دارند و هر دو در استعمالشان آن را به کار می‌گیرند.

ج- لهجه قرآن

اشاره

در اینکه قرآن به زبان عربی، نازل شده تردیدی نیست، ولی سخن در این است که به کدامیک از لهجه‌های عرب نازل گردیده است؟ آیا به تمام لغات لهجات نازل شده و یا به برخی از آنها؟ زیرا تمام اقوام و قبایل عرب، در عرب بودن شریک و مساوی هستند ولی در برخی از لغات و لهجه‌ها و طرز تعبیر و سخن گفتن با هم اختلاف

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۲۶

دارند، چنانکه این مسئله در مورد زبان فارسی نیز صادق است، به عنوان مثال: کلمه «کرد» را در قالب ماضی مطلق ملاحظه کنید در اداهای مختلف چند جرس صوتی از آن پدید می‌آید که تا حد تغییر در اعراب و حتی حروف می‌رسد: تهرانی که زبانش زبان فرهنگ ایرانی است می‌گوید: «کرد» به فتح کاف، شیرازی می‌گوید: «کرد» به کسر کاف، ملایری می‌گوید: «کرده» با هاء کشیده در اداء، دزفولی می‌گوید: «کورد» با اضافه واو ساکن، شوشتری می‌گوید: «کرد» به ضم کاف، مازندرانی می‌گوید:

«ها کرده» با اضافه هاء در اول و آخر کلمه و به طور قطع دهها لهجه دیگر از سمنانی، اصفهانی، بلوچی و دیگران هست.

اعراب نیز هر قبیله‌ای برای خود لهجه‌ای دارد که با لهجه دیگران فرق دارد و چه بسا قبایلی که اساساً با لهجه دیگران آشنا نبوده و نمی‌توانستند با آن لهجه سخن بگویند و در این رابطه اختلاف فراوان دارند تا جایی که یکی از علل اختلاف قرائات را همین اختلاف لهجه‌ها دانسته و نمونه‌هایی از این اختلاف را در قرآن در درس چهاردهم در بررسی علل و عوامل اختلاف قرائات، ضمن بررسی تأثیر لهجه در اختلاف قرائات، آورده‌ایم (به آنجا مراجعه کنید که ده نمونه از اختلاف لهجه در آنجا ارائه شده است).

و اهل سنت بهترین توجیه را برای حدیث نزول قرآن بر هفت حرف، همان توجیه به هفت لهجه دانسته و گفته‌اند که قرآن بر هفت لهجه از هفت قبیله عرب نازل شده است آنها عبارتند از: لهجه قریش، هذیل، ثقیف، هوازن، کنانه و یمن. و در بعضی از کلمات به جای این هفت قبیله به بعضی از قبایل دیگر اشاره شده است.

بررسی:

البته می‌دانید که در قرآن تنها چیزی که آمده است این است که قرآن به زبان عربی نازل شده اما با کدام لغت و لهجه؟ چیزی از آن استفاده نمی‌شود. تنها راه برای تشخیص این جهت مراجعه به روایات است که احیاناً به نحو عام یا خاص در این رابطه سخنی گفته است، پس باید دید از روایات چه استفاده می‌شود؟

متأسفانه با مراجعه به روایات، روایات نیز در این زمینه مشکلی را حل نمی‌کنند؛

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۲۷

زیرا در بعضی از روایات آمده است که قرآن به زبان دو کعب، یعنی کعب بن عمرو، جدّ قبیله خزاعه و کعب بن لؤی، جدّ قریش نازل شده است و در بعضی از روایات آمده است که قرآن به لغت «مضر» نازل شده و چندین قبیله را از قبیل: هذیل، کنانه، قیس، ضبّه، تیم الزّبات، اسد بن خزیمه و قریش را که به هفت لهجه می‌رسد، از قبیله «مضر» معرفی کردند و بعضیها نزول قرآن بر هفت حرف را به هفت قبیله از قبایل عرب توجیه کرده‌اند. و در بعضی از روایات، تصریح شده است که قرآن به زبان قریش نازل شده است.

با توجه به این اختلاف نمی‌توان اعتماد و اطمینان پیدا کرد که بالأخره قرآن به لهجه کدام قبیله نازل شده است، لذا بعضیها گفته‌اند قرآن، ابتدای نزولش به لهجه قریش و قبایلی که در مجاورت قریش می‌زیستند و از فصحای عرب به شمار می‌آمدند نازل شده است، ولی بعداً قبایل دگر عرب نیز اجازه یافتند که برای سهولت امر قرائت، هر قبیله‌ای به لغت و لهجه خود قرآن را بخواند و لازم نیست از لهجه مأنوس خود دست برداشته و به لهجه قریش قرآن بخواند.

ولی با دقت در اختلاف قرائت معلوم می‌شود که اختلاف آن در حدی نبوده است که قبایل دیگر نتوانند آن را بخوانند تا برای سهولت امر، این همه اختلاف در قرائت مجاز شمرده شود، پس باید علت دیگری قویتر از این، در کار باشد.

به هر حال، آنچه که بیشتر سر زبانها و معروف است، این است که قرآن به لغت قریش نازل شده است و در این رابطه دلایلی نیز اقامه شده است، گرچه این نظر نیز خالی از ایراد نبوده و اشکالاتی را بر آن وارد کرده‌اند ولی در مجموع بهترین نظر است.

دلایل نزول قرآن به لهجه قریش

دانشمندانی که معتقدند قرآن به لهجه قریش نازل شده به دلائل ذیل استناد می‌کنند:

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۲۸

الف- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از قبیله قریش بوده و آن حضرت و قبیله او در مکه بسر می‌بردند، بنا بر این بر اساس آیه شریفه:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ «۱»، باید قرآن به زبان قوم و قبیله پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده باشد تا بتواند حجّت بر آنها و حاکی از اعجاز و فصاحت قرآن باشد «۲».

ب- قریش، فصیحترین و بلیغ‌ترین قبایل عرب بوده‌اند، لذا در موسمهای خاص که قبایل دیگر عرب به مکه می‌آمدند، سعی می‌کردند تا سخنانی از قریش بشنوند و از میان آن سخنها، شیواترین الفاظ و واژه‌ها و تعبیرات را انتخاب کنند. و آنچه را که بر می‌گزیدند برای آنها فطری شده تا جایی که دارای فصیحترین لهجه‌ها شدند «۳».

ج- قبیله قریش به مسافتی دور از عجمها بسر می‌بردند، به همین جهت زبان و لهجه آنها از دگرگونی (که نتیجه اختلاط و آمیزش

با بیگانگان است) مصون مانده و اسلوب عربی خود را حفظ کرده بود، لذا قرب و بعد قبایل دیگر به قبیله قریش، در استشهاد آنها مورد توجه دانشمندان لغت بوده است، به این معنا که هر چه به قبیله قریش نزدیکتر بودند، سخنان آنها ارزش و اعتبار بیشتری کسب می‌کرد «۴».

د- در این رابطه اخباری است که نزول قرآن را به لهجه قریش تأیید می‌کند، به این معنا که قریش، شیواترین الفاظ و تعبیرات را در لغات و لهجه خود گزین کرده بود، یکی از آن اخبار، خبر منسوب به قتاده است؛ چون قتاده گفته بود: قریش بهترین لغات را انتخاب کرده بود تا در نتیجه دارای فصیحترین لغات و لهجه‌ها گردید و قرآن نیز به لهجه آنها نزول یافت «۵». (۱) سوره ابراهیم، آیه ۴.

(۲) اعجاز القرآن، رافعی، ص ۶۳.

(۳) فقه اللغة، صاحبی، ص ۲۸ و غریب القرآن، ج ۱، ص ۱۰.

(۴) مقدمه ابن خلدون، فصل هشتم، قسم ششم.

(۵) لسان العرب، ج ۱، ص ۷۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۲۹

گرچه در رابطه با نزول قرآن به لهجه قریش نیز ایراداتی مطرح است که در کتب مفصله به آنها اشاره شده است ولی در مجموع، طبق شهادت تاریخ قریش افسح عرب بودند و قرآن نیز بر اساس عربی فصیح نازل شده است، اگر بنا باشد قرآن به لهجه قبیله‌ای از قبایل عرب نازل شده باشد، باید بر اساس لغت و لهجه قریش باشد، گرچه، به هیچیک از اقوال نمی‌توان اطمینان کامل پیدا کرد و لزومی هم ندارد که ما معتقد باشیم که قرآن به لهجه کدام قبیله نازل شده است؛ زیرا آنچه مسلم و لازم است این است که بدانیم قرآن به زبان عربی فصیح و بلیغ نازل شده است «۱».

۱۰- نگارش قرآن

اشاره

چنانکه بر اهل فن پوشیده نیست، یکی از عواملی که علاوه بر حفظ و ضبط قرآن در سینه‌ها، به حفظ و صیانت قرآن از هر گونه تصحیف و تحریف مدد می‌کرد، نگارش قرآن بوده است، لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نگارش وحی، سخت اهمیت می‌داد و همزمان با بعثت و زندگانی آن حضرت تعداد اندکی از مردم به خواندن و نوشتن، آشنایی داشتند، در عین حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عده‌ای از آنها را به تدریج برای کتابت وحی، انتخاب و گزینش فرمود.

دانشمندان اهل سنت، بر اساس حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است معتقدند: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مردم، جز قرآن، چیزی را نمی‌نوشتند و بر حسب دستور آن حضرت، حتی از نگارش حدیث نیز خودداری می‌کردند؛ چون پیامبر فرمود: «لا تکتبوا عنی غیر القرآن شیئا و من کتب عنی غیر القرآن شیئا فلیمحه» «۲».

یعنی: «از گفتار من چیزی جز قرآن را ننویسید و اگر کسی جز قرآن چیزی به نقل (۱) برای این بحث به کتابهای: اتقان، سیوطی، ج ۱، برهان زرکشی، ج ۱ و پژوهشی در تاریخ قرآن، حجتی، ص ۲۷۷ و شناخت قرآن، علی کمالی، ص ۱۳۲ و التمهید، ج ۲، ص ۱۶ و البیان، ص ۱۹۵ مراجعه کنید.

(۲) المصاحف، ابن ابی داوود، ص ۴. و اتقان، سیوطی، نوع ۱۸، ص ۷۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۳۰

من بنویسد باید آن را محو و نابود نماید».

ولی محققان شیعه معتقدند که همزمان با حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردم حدیث را هم می‌نوشتند و می‌گویند در این رابطه هیچ نهی و منعی نرسیده بود «۱». و بعید نیست روایت فوق، بعداً برای تصحیح منع خلیفه دوم از نوشتن حدیث، جعل شده باشد.

به هر حال، اصل نگارش قرآن بر نوشت افزار رایج آن زمان، در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مورد تردید احدی از شیعه و سنی نیست، گرچه نسبت به نگارش حدیث بین شیعه و سنی اختلاف است، اینک به برخی از مسائل مربوط به نگارش قرآن به صورت سؤال و پاسخ اشاره می‌کنیم:

الف- قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با چه نوع خطی نگارش می‌یافت؟

پاسخ:

طبق نقل تاریخ، تازیان به دو نوع خط (در بین انواع خطوط) آشنایی داشتند: خط نسخ و خط کوفی، از خط نسخ در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای نامه نگاری و یاد داشتهای عادی و احیاناً برای نگارش قرآن استفاده می‌شد، ابو عبد الله زنجانی می‌نویسد: کتاب وحی، در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را با خط نسخ می‌نوشتند «۲» ولی عقیده دیگران بر این است که برای نگارش قرآن بیشتر از خط کوفی استفاده می‌شد «۳».

از کسانی که در خط کوفی از خوشنویسان به حساب می‌آمد، امیر المؤمنین علیه السلام بود و می‌گویند: خط زیبای نسخ پس از خط کوفی در نگارش قرآن، معمول گردید؛ یعنی قرآن را تا اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم به خط کوفی می‌نوشتند و سپس نگارش قرآن با خط نسخ و انواع خطوط مشتق از آن معمول شد و شاید از آن جهت که خط نسخ در این قرن، خط کوفی را در نگارش قرآن و جز آن، منسوخ ساخت به خط نسخ نامگذاری شد. (۱) تأسیس الشیعه، ص ۲۷۸ و ۲۷۹.

(۲) تاریخ القرآن، ص ۴۲.

(۳) پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، حجتی ۲۱۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۳۱

ما امروز، از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آثاری قطعی در دست نداریم که بتوانیم درباره نوع خطی که همزمان با حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مورد استفاده قرار می‌گرفت با قطعیت اظهار نظر نماییم.

دکتر حجتی می‌گوید: نامه‌هایی که از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در موزه اسلامبول و وین موجود است شباهتی کافی به خط کوفی ندارد. و نیز کهنه‌ترین نسخه قرآن که مورد بازدید نگارنده در موزه بریتانیای لندن قرار گرفت با خط کوفی معمول در قرن سوم و چهارم همانندی ندارد، این قرآن که احتمالاً در مکه و یا مدینه بر روی پوست، تحریر یافته است مربوط به اواخر قرن دوم هجری است و با خطی تحریر یافته است که نمی‌توان آن را کوفی یا نسخ نامید و اکثر حروف عمودی آن بلندتر از خط معمول نگارش یافته است و چون خواندن آن برای کسانی که به خط نسخ آشنایی دارند، ظاهراً، آسانتر از خط کوفی است، به همین جهت می‌توان گفت که خط قرآن مزبور به خط نسخ، بیشتر از خط کوفی، شباهت دارد «۱».

ب- نوشت افزار معمول برای نگارش وحی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه بود؟

پاسخ:

در قرآن و حدیث عموماً ابزارهایی برای نگارش یاد شده است که اکثر آنها - کم و بیش - مورد استفاده کتاب وحی در نگارش قرآن همزمان با حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است، در قرآن کریم، نام نوشت افزارهای ذیل را به مناسبت‌هایی ملاحظه می‌کنیم:

- «قرطاس (کاغذ)»:

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٢﴾.

یعنی: «هرگاه ما نوشته‌ای را در کاغذی بر تو نازل می‌کردیم و آن را با دستهای (۱) پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۲۱۳. (۲) سوره انعام، آیه ۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۳۲

خود لمس می‌کردند، کفار می‌گفتند این جز سحر و افسون چیز دیگری نیست.»
- «قلم»:

که هم به صورت مفرد و هم به صورت جمع یعنی «اقلام» در چهار مورد از قرآن به کار رفته است «۱»، البته لفظ اقلام در آیه ۴۴ از سوره آل عمران به معنای نوشت افزار نیست.

- «صحف»:

به معنای برگهایی از کاغذ که روی آن نوشته شده است و برگگی که از دور و مکتوب باشد «صحف» خوانده می‌شود. این واژه در چندین آیه از قرآن به همان صورت جمع به کار رفته است «۲».

- «سجّل»:

به معنای پیمان نامه و کتابی که قاضی صورت دعاوی و احکام را در آن می‌نویسد و اسناد معاملات و نامه دان است و این واژه در آیه: يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِّلْكَتُبِ ﴿٣﴾ دیده می‌شود.

- «رق»:

به معنای پوست نازک و ظریفی که بر آن می‌نویسند و برگ سفید، این کلمه در آیه: فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ ﴿٤﴾ به کار رفته است.

- «مداد»:

به معنای مرکب مصطلح که در آیه ۱۰۹ سوره کهف آمده است: لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا.

این واژه‌ها که ابزار متنوعی برای نگارش می‌باشند در قرآن دیده می‌شود، البته نه به معنای اینکه این نوشت افزارها برای نگارش قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به کار می‌رفت.

نوشت افزار معمول برای نگارش قرآن

در احادیث مربوط به نگارش قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، نوشت افزارهای جالب (۱) سوره علق، آیه ۴. سوره‌های: لقمان، آیه ۲۷، ن و القلم، آیه ۱ و آل عمران، آیه ۴۴.

(۲) سوره‌های: طه، آیه ۱۳۳، نجم، آیه ۳۶، عبس، آیه ۱۳، تکویر، آیه ۱۰ و ...

(۳) سوره انبیاء، آیه ۱۰۴.

(۴) سوره طور، آیه ۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۳۳

دیگری به چشم می‌خورد که مورد استفاده کتاب وحی بوده است و ما به استناد همان احادیث، اسامی زیر را گزارش می‌کنیم:
- «عسب»:

جمع «عسیب» عبارت از جریده و چوبه نخل است که بر گهای آن را می‌کنند و در قسمت پهنای آن، قرآن را می‌نوشتند.
- «لخاف»:

جمع «لخفه» به معنای سنگهای سفید نازک و ظریف می‌باشد.
- «اكتاف»:

جمع «کتف» به معنای استخوان شانه است، معمولاً استخوان شانه شتر و گوسفند را پس از خشک شدن به صورتی آماده می‌ساختند که بتوانند روی آنها بنویسند.
- «أقتاب»:

جمع «قتب»، چوبهایی بود که بر اشتران می‌نهادند تا بر آنها سوار شوند.
- «رقاع»:

جمع «رقعه» که دارای معنای گسترده‌ای است و شامل برگ کاغذ یا درخت و گیاه و پوست حیوانات می‌شود.
- «حریر»:

پارچه، که گاهی قرآن را بر روی آنها می‌نوشتند.
- «قراطیس»:

جمع «قرطاس»، به معنای کاغذ است.

این اصطلاحات را می‌توان از روایات مربوط به نگارش قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم استفاده کرد از باب نمونه: ابن ندیم می‌نویسد وقتی به زید بن ثابت در زمان ابا بکر پیشنهاد شد که به جمع آوری و تدوین قرآن اقدام نماید گفت: «فو الله لنقل جبل من الجبال ما كان أثقل علي من المذی أمرني به من جمع القرآن، أجمع من الرقاع و اللخاف و العسب و صدور الرجال» (۱).

یعنی: «سوگند به خدا که جابجا کردن کوهها، سخت‌تر از آن نبود که مرا مأمور به جمع آوری قرآن کردند، من قرآن را از روی برگها و سنگها و چوبه خرما و محفوظات (۱) الفهرست، ص ۳۶ و ۳۷ و تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۶۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۳۴

مردم جمع آوری می‌کنم».

و باز ابن ندیم تحت عنوان «الكلام على الأوراق» می‌نویسد: «و العرب تكتب في أكتاف الإبل و اللخاف و هي الحجارة الرقاق و العسب: عسب النخل» (۱).

یعنی: «عرب بر روی استخوان شانه شتر و لخاف که عبارت است از سنگهای ظریف و نیز بر روی جریده خرما می‌نوشتند».

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: یا علی! قرآن در پشت سر خوابگاه من در صحیفه‌ها و حریرها و کاغذهاست، آن را جمع کنید و نگذارید قرآن ضایع گردد چنانکه یهودیان تورات را ضایع و تباه کرده‌اند (۲).

بخاری از زید بن ثابت نقل می‌کند که می‌گفت: من راجع به قرآن به تتبع و جستجو پرداختم و قرآن را از روی نوشته‌هایی بر چوبه‌های نخل و تخته سنگهای ظریف و محفوظات سینه‌های مردم گردآوری کردم (۳).

به هر حال، نویسندگان وحی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را بر هر چیزی که قابل نوشتن بود نگارش می‌کردند و نوشت افزارهای فوق الذکر، اقلام و اصطلاحاتی بود که در روایات مختلف از انواع دیگر ابزار نگارش بیشتر جلب نظر می‌کند، و به هر قسم از نوشته‌های قرآنی که در نگارش آنها از نوشت افزارهای مذکور استفاده می‌شد، کلمه صحیفه را اطلاق می‌نمودند.

از مجموع بحثهای گذشته به این نتیجه می‌رسیم که قرآن کریم در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با تمام دقت نگارش یافته و خود آن حضرت ناظر بر آن بوده است «۴». (۱) الفهرست، ص ۳۱.

(۲) بحار، ج ۹۲، ص ۴۸.

(۳) تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۴۴.

(۴) پژوهشی در تاریخ قرآن، دکتر حجتی، ص ۲۱۲-۲۱۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۳۵

۱۱- کاتبان قرآن «۱»

اشاره

در این مبحث به چند مسئله اشاره می‌کنیم:

الف: کتاب وحی

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده بود که علاوه بر حفظ قرآن، افراد با سواد، آیات قرآن را بنویسند، لذا کاتبان وحی، آیات قرآن را بر چوبه‌های صاف شده درخت خرما، قطعات سنگ، پارچه مخصوص، پوستهای دباغی شده برای نوشتن، و استخوان شانه حیواناتی مانند گوسفند و شتر، می‌نوشتند، این قطعات را صحف می‌نامیدند و یک نسخه از تمام صحف در خانه: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نگهداری می‌شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا علی! قرآن در پشت رختخواب من است (که در میان صحیفه‌ها و حریر و قرطاسها و غیره نوشته شده است) پس آنها را بردارید و ضبط کنید و قرآن را به دقت جمع آوری نمایید و نگذارید تباه شود، چنانکه قوم یهود تورات را ضایع کردند «۲».

نویسندگان وحی را «کتاب وحی» می‌نامیدند و تعداد آنها با ازدیاد مسلمین رو به فزونی می‌رفت و تا پایان عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عدد آنها به بیش از چهل نفر تجاوز می‌کرد که نام آنها را در اینجا می‌آوریم:

«خلفای راشدین یعنی علی علیه السلام و ابی بکر، عمر و عثمان، زید بن ثابت، ابی بن کعب، زبیر بن عوام، ابو سفیان و دو فرزند او معاویه و یزید، سعید بن عاص بن امیه و دو فرزند او ابان و خالد، خنظله بن ربیع اسدی، معیقب بن ابی فاطمه سدوسی، (۱) به کتابهای: بحار، ج ۹۲، ص ۳۵. و پژوهشی در تاریخ قرآن، حجتی، ص ۲۰۱ به بعد.

و شناخت قرآن، علی کمالی، ص ۹۴. و آشنائی با قرآن، واحد عقیدتی سیاسی سپاه، ص ۹۰.

و تاریخ القرآن، زنجانی فصل ششم، ص ۴۳، مراجعه کنید.

(۲) مقدمه ششم تفسیر صافی.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۳۶

عبد الله بن ارقم ازهری، شرحبیل بن حنه، عبد الله بن رواحه، طلحه بن عبید الله، سعد بن ابی وقاص، عامر بن فهیره، عبد الله بن سعد بن ابی سرح، ثابت بن قیس، علاء بن حضرمی، خالد بن ولید، عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه، حذیفه بن یمان، حویطب بن عبد العزیز عامری، فاطمه سدوسی، علاء بن عقبه، جهیم بن صلت، حصین بن نمیر، ارقم بن ابی ارقم حاطب بن عمرو، ابو سلمه بن عبد الأشهل، مصعب بن عمیر، عبد الله بن حجش، عبد الله بن زید و محمد بن سلمه انصاری» (۱).

ب- نخستین کتاب وحی در مکه و مدینه

درباره اولین کتاب وحی در مکه، محققان، نام «عبد الله بن سعد بن ابی سرح» را می‌برند و راجع به نخستین نویسنده وحی در مدینه، نام «ابی بن کعب» را به میان می‌آورند و لذا نوشته‌اند: نخستین کسی که از قریش در مکه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نوشت، عبد الله بن ابی سرح، برادر رضاعی عثمان بود که بعداً مرتد شده و سپس در فتح مکه به اسلام بازگشت. و اولین کسی که در مدینه نگارش وحی را به عهده گرفت «ابی بن کعب» بوده که پیش از «زید بن ثابت» به این مهم در مدینه اشتغال داشت (۲). یعنی در غیبت ابی بن کعب، زید بن ثابت، به جای او وحی را می‌نوشت (۳).

ولی بر اساس روایات، آنکه بیش از همه به نگارش وحی، موفق بود، در مرحله اول علی بن ابی طالب علیه السلام و سپس زید بن ثابت بود؛ چون این دو، بیش از دیگران ملازم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده‌اند (۴).

البته نباید فراموش کرد که «ابی بن کعب» نیز از کسانی است که بیش از دیگران به (۱) تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۴۲.

(۲) موقف القرآن من المشرکین بمکه، ص ۵۴.

(۳) حاشیه تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۴۲.

(۴) تاریخ القرآن، دکتر عبد الصبور، ص ۱۶۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۳۷

نگارش وحی توفیق یافت و مایه‌های فراوانی از نصوص قرآنی را در اختیار داشت.

و طبری در این رابطه چنین می‌نویسد: «این قرآن جمله متفرق بوده است به دست خلق اندر، یک یک آیت و یک یک سورت، کم یا بیش. و هیچکس را بیشتر از ابی بن کعب نبود، از بهر آنکه او پیوسته در صحبت و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودی، و هر گاه وحی آمدی اگر به شب بود و اگر به روز بودی او بنوشتی، و یاران دیگر پیوسته با او نبودندی...» (۱).

در رابطه با «زید بن ثابت» نیز نوشته‌اند: عده‌ای بر زید وارد شدند و از او خواستند حدیث و داستانی را از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کند، او گفت چه داستانی را نقل کنم؟ من همسایه آن حضرت بودم و هر وقت وحی نازل می‌گردید مرا احضار می‌فرمود و من آن را می‌نوشتم (۲).

این تاریخچه‌ها و سایر روایات مشابه آنها نشان می‌دهد که این سه نفر، یعنی «علی بن ابی طالب علیه السلام و ابی بن کعب و زید بن ثابت» بخاطر ملازمت مداوم آنها با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ترتیب، دارای موقعیت و مقامی برجسته در امر نگارش وحی و احاطه به نصوص قرآنی بوده‌اند. البته هیچیک از کتاب وحی به پایه امیر المؤمنین علیه السلام نمی‌رسید. زیرا همه می‌دانند ملازمت او با رسول خدا بیش از ملازمت دیگران بوده و علم و کمالات دینی او نیز طبق شهادت تاریخ دوست و دشمن بیش از دیگران بوده است، لذا ابن الندیم در کتاب الفهرست خود تحت عنوان «الجماع للقرآن علی عهد النبوی صلی الله علیه و آله و سلم» نخست از علی بن ابی طالب نام می‌برد و سپس از دیگران یاد می‌کند (۳). (۱) ترجمه تفسیر طبری (جامع البیان)، ج ۱ ص ۷.

(۲) المصاحف، ص ۳.

(۳) الفهرست، ص ۴۱ (ط مصر).

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۳۸

ج - کاتبان وحی که مورد غضب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند

اشاره

اگر عده‌ای از کتاب وحی مورد محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دائم ملازم رکاب آن حضرت بودند مانند: امیر المؤمنین و ابی بن کعب و زید بن ثابت، در مقابل، برخی از کتاب و نویسندگان وحی نه تنها مورد رضایت خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبوده‌اند بلکه به عللی، سخت مورد نفرت و غضب آن حضرت بوده‌اند و به جهاتی از جمله افراد نابسامان و بی بند و بار معرفی شدند و آنها عبارتند از معاویه بن ابی سفیان و عبد الله بن سعد بن ابی سرح.

درباره «معاویه» می‌نویسند: ابن محبوب از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی معاویه در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نگارش وحی مشغول بود، با دست خود و شمشیر به بر و پهلوی معاویه اشاره کرده و فرمود: اگر کسی روزگاری را درک کند که این شخص، امیر و فرمانروای مردم باشد، او را سزااست که بر و پهلوی وی را با شمشیر بدرد «۱».

مرحوم مجلسی پس از نقل این روایت، از مرحوم صدوق نقل می‌کند که فرمود:

«در مورد معاویه، امر بر مردم مشتبه شد [یعنی برخی از مردم او را از رجال صالح به شمار آوردند] چرا که وی را کاتب وحی می‌شناختند، ولی باید دانست که این سمت برای او حاکی از هیچگونه فضیلت نیست، زیرا معاویه در این زمینه هیچ فرقی با عبد الله بن سعد بن ابی سرح ندارد، یعنی این دو در عین اینکه کاتب وحی بودند، از منافقین زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شمار می‌رفتند» «۲».

- درباره عبد الله بن سعد بن ابی سرح، برادر رضاعی عثمان، می‌نویسند: آیه ۹۳ سوره انعام که می‌گوید: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ، (۱) بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۳۶.

(۲) بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۳۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۳۹

در شأن او نازل شده است: «و کیست ستمگرتر از کسی که بر خدا دروغ ببندد و یا گوید: به من وحی شده است در حالی که بدو چیزی وحی نشده است و کسی که گوید بزودی همانند آنچه خدا فرو فرستاده است نازل می‌کنم».

عبد الله بن سعد کسی بود که وحی را تحریف می‌کرد به این معنا که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او می‌فرمود: بنویس: «و الله غفور رحیم» او می‌نوشت: «و الله عزیز حکیم»، یا به وی دستور می‌داد که بنویسد: «و الله عزیز حکیم» ولی او می‌نوشت: «و الله علیم حکیم»، رسول خدا چون می‌دانست که عبد الله سخن خدا را تحریف می‌کند، می‌فرمود: «هو واحد» یعنی او یکی از نویسندگان وحی است و تفاوتی ایجاد نمی‌کند. یعنی خللی در وحی حاصل نمی‌شود، ولی عبد الله می‌گفت: محمد صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌داند چه می‌گوید!! او چیزی می‌گوید و من چیز دیگری می‌نویسم ولی در عین حال به من می‌گوید: «هو واحد هو واحد»، اگر گفته او با نوشته من یکی باشد پس من هم می‌توانم همانند آیاتی که خدا نازل می‌کند، نازل سازم!!! بهمین جهت خداوند متعال، پیامبر خود را از گفته‌های او آگاه ساخت و آیه ۹۳ انعام را در توبیخ عبد الله بر او نازل کرد، آنگاه که عبد الله از نزول این آیه آگاهی یافت، متواری شد و پیامبر را هجو می‌کرد و حضرت درباره او فرمود: هر که عبد الله بن سعد را بیابد، اگر چه به پرده کعبه چنگ زده باشد، باید او را بکشد؛ یعنی حضرت با این فرمان، او را مهدور الدم ساخت «۱».

به هر حال، چنانکه به اختصار اشاره شد، معاویه و عبد الله، دو نفر از کتاب وحی بودند که مورد نفرت و غضب رسول خدا بودند و حضرت، عبد الله بن سعد را در عصر خود، مهدور الدم ساخت و نسبت به معاویه نیز فرمود هر کسی زمان امارت او را درک کرد او را سزاست که بر و پهلوی وی را با شمشیر بدرد. (۱) بحار، ج ۹۲، ص ۳۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۴۰

سؤال:

اگر این دو نفر منفور پیامبر بوده و مهدور الدم و منافق بودند، چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنها را برای نگارش وحی انتخاب کرده بود؟

پاسخ:

مرحوم مجلسی در پاسخ چنین سؤالی فرمود: چون در میان کفار و مشرکین این توهم پدید آمده بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آیات قرآنی را، به مناسبت وقایع و حوادث، از پیش خود می‌سازد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن دو را که از منافقین بودند، برای کتابت وحی انتخاب کرده تا حقیقت امر بر آنها آشکار گردد که این آیات از جانب خداست و دارای اسلوب و سبک خاص و ویژه‌ای می‌باشد [و هر گونه تغییری در آن، از نظر پنهان نمی‌ماند] به همین جهت همه کتاب و نویسندگان وحی از سنخ سلمان پاک و ابا ذر پارسا و راستین نبوده‌اند، بلکه امثال معاویه و عبد الله یاد شده را نیز در جمع کتاب وحی قرار داد تا صدق و راستی و حقانیت دعوت او بر همگان آشکار گردد «۱».

۱۲- جمع آوری قرآن

جمع قرآن دارای دو معناست که راجع به هر دو معنا نصوصی در قرآن و احادیث وارد شده است، چنانکه خداوند در قرآن می‌فرماید: **إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ «۲»**.

یکی از معانی جمع قرآن، حفظ کردن و بخاطر سپردن آن است و لذا حفاظ قرآن را «جماع القرآن» می‌گفتند.

معنای دوم جمع قرآن، نگارش آن است و این گونه جمع ممکن است به چند صورت باشد:

الف- تمام قرآن نوشته شده ولی آیات و سوره آن نامرتب و متفرق و پراکنده باشد.

ب- قرآن به صورتی نگارش یافته باشد که فقط آیات آن در سوره‌ها مرتب باشد (۱) بحار، ج ۹۲، ص ۳۷.

(۲) سوره قیامت، آیه ۱۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۴۱

و هر سوره‌ای در صحیفه‌ای جداگانه تحریر شده باشد.

ج- قرآن با حفظ ترتیب آیات و سوره‌های آن، مجموعاً در یکجا مرتب شده و سوره‌ها نیز مانند آیات، یکی پس از دیگری تنظیم گردیده باشد.

جمع قرآن به معنای حفظ کردن و بخاطر سپردن آن که به جمع «اول» قرآن معروف است، در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به طور قطع انجام گرفت و عده‌ای به نام «حفاظ» یا «قرءاء» یا «جماع قرآن» از آغاز تا پایان، آن را کاملاً و با دقتی در خور،

بخاطر سپردند و آن را حفظ کردند که در رأس همه آنها پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به عنوان نخستین حافظ قرآن قرار داشت.

و ابن الندیم در کتاب الفهرست خود تحت عنوان، «الجماع للقرآن علی عهد النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» از گروهی یاد می‌کند که در رأس آن گروه، نام امیر المؤمنین علیه السَّلام را می‌برد و سپس به ترتیب از: سعد بن عبید بن نعمان بن عمرو بن زید و ابو الدرداء و عویمر بن زید و معاذ بن اوس و ابو زید بن ثابت بن زید و ابی بن کعب بن قیس و عبید بن معاویه و زید بن ثابت، یاد می‌کند (۱).

اما جمع قرآن به معنای نگارش آن به صورت اول و دوم (الف و ب) کاری بود که طبق گواهی اسناد و شواهد با ارزش و معتبر، قطعا همزمان با حیات رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به ثمر رسید و هیچ محققى در علوم قرآنی نسبت به آن تردید به خود راه نداده است.

مسئله‌ای که محققان علوم قرآنی را به خود مشغول ساخته و بر دوش تحقیقات و پژوهشهای آنها سنگینی می‌کند مسئله نگارش و جمع قرآن به معنای سوم است (ج) که آیا در حیات رسول خدا قرآن به صورتی که سوره‌های آن مانند آیات، مرتب شده باشد، جمع آوری و تدوین گردیده بود و یا چنین امری در حیات آن حضرت صورت نگرفت و پس از او بسامان رسید؟ اختلاف است (۲) و روایات نیز متعارض (۱) الفهرست (طبع مصر)، ص ۴۷. و تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۴۶.

(۲) پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۴۲

است، این مبحث و جمع قرآن در زمان خلفای بعدی را انشاء الله در درسی مستقل در آینده به تفصیل بررسی خواهیم کرد.

۱۳- حافظان قرآن «۱»

چنانکه در مطلب ۱۲ اشاره شد، گروه قابل ملاحظه‌ای از یاران رسول خدا در حیات او قرآن را حفظ کردند و چنانکه از بیان قرطبی استفاده می‌شود، شمار حفاظ قرآن در زمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از هفتاد نفر متجاوز بود. وی می‌نویسد: تنها در «جنگ یمامه»، هفتاد نفر به شهادت رسیدند و همزمان با حیات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ همین تعداد در جنگ بئر معونه، شهید شدند و این موضوع نشان می‌دهد که شمار حفاظ قرآن در عصر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از هفتاد نفر نیز متجاوز بوده است که از میان آنها این تعداد به شهادت رسیده‌اند.

حافظان قرآن، صرفا حافظ نبودند بلکه مقرر و معلم قرآن نیز بودند. زیرا صحابه پس از آنکه قرآن را در محضر رسول خدا فرا گرفته و با دقت آن را حفظ می‌کردند، به نشر قرآن می‌پرداختند و آن را به فرزندان خود و به مسلمانها تعلیم می‌دادند. و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مکه پس از اقرار برخی از بزرگان صحابه و اطمینان نسبت به قرائت آنها، آنان را به مدینه گسیل می‌داشت تا قرآن را به مردم مدینه تعلیم دهند. و طبق نقل بخاری، نخستین کسانی که به همین منظور وارد مدینه شدند مصعب بن عمیر و عبد الله بن امّ مکتوم بوده‌اند که بعدها عمّار و بلال نیز برای تعلیم قرآن به مدینه رفتند.

پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پس از فتح مکه، معاذ بن جبل را برای تعلیم قرآن در آنجا گماشت و نیز هر کسی از مکه به مدینه مهاجرت می‌کرد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وی را برای فرا (۱) پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۳۲۸ به بعد و تاریخ القرآن، زنجانی ص ۳۸-۴۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۴۳

گرفتن به یکی از قراء و حفاظ قرآن می‌سپرد (۱).

همزمان با حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرکزی شبیه به کانون تعلیم و قرائت قرآن و حفظ و تمرین آن به وجود آمد که آن حضرت بر آن نظارت داشت و مردم را به آن تشویق و ترغیب می‌کرد و صحابه نیز سخت در این راه می‌کوشیدند. و حتی اکثر اوقات و فرصتهای زندگانی بعضی از آنها به قرائت و حفظ قرآن مصروف می‌گشت.

از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هفت نفر به عنوان مقرئ و استاد قرائت، کسب شهرت نمودند و آنان عبارتند از: امیر المؤمنین علیه السلام، عثمان بن عفان، ابی بن کعب، زید بن ثابت، عبد الله بن مسعود، ابو الدرداء و ابو موسی اشعری. شاعری نام عده‌ای از حفاظ و قراء قرآن را در دو بیت خلاصه کرده است که اسامی‌شان کم بیش با آنها که در بالا نامبرده شد، تفاوت دارد:

لقد حفظ القرآن فی عهد احمد علی و عثمان و زید بن ثابت

ابی، ابو زید، معاذ و خالد تمیم، ابو الدرداء و ابن لصامت

با مراجعه به تاریخ معلوم می‌شود که حافظان قرآن در عهد حضرت، همین ده نفر نبودند که در این شعر آمده است. در اتقان سیوطی، نام یک زن نیز به نام «امّ ورقه» دختر عبد الله بن حارث، به عنوان حافظ قرآن برده شده «۲».

در پایان بحث از حفظ قرآن، باید یادآور شویم که حفظ و نگهداری قرآن در حافظه، مهمترین و مطمئن‌ترین عامل صیانت قرآن از تصحیف و تحریف بود. زیرا در جمع و تدوین قرآن، صرفاً به نوشته‌های قرآنی، اعتماد نمی‌شد، بلکه از مخزونات ذهنی و محفوظات قرآنی در کنار نوشته‌ها استمداد می‌گردید. و حتی «ابن الجزری» مؤکداً یادآور می‌شود که اعتماد در نقل و روایت قرآن به حافظه قراء، از ویژگیها و مزایای عالی است که خداوند متعال به ملت اسلامی مرحمت فرموده (۱) تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۴۰.

(۲) اتقان، نوع بیستم، ص ۹۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۴۴

است، لذا در نقل قرآن تنها به خطوط کتابت قرآن اکتفا نمی‌شد.

شاید علت آنکه قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به صورت مصحفی مدون میان دفتین فراهم نگردید، این بود که یکی از ملاکهای نقل قرآن، محفوظات قراء و حفاظ قرآن بوده است و پیش از جمع آوری قرآن توسط علی علیه السلام و ابا بکر و عثمان، در مسئله تعلیم قرآن و قرائت و حفظ آن از حافظه در کنار نوشته‌ها نیز استمداد و استفاده می‌شد.

به هر حال، در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عده کثیری از صحابه حافظ و مقرئ و معلم قرآن بودند.

۱۴- قرائت قرآن

قرائت قرآن عبارت است از ادای کلمات آن به قسمی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است و حکمت آن نگهداری و حفظ الفاظ قرآنی از تحریف و تبدیل می‌باشد.

در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جمعیت متشکلی در مدینه به قرائت قرآن و تعلیم و تعلم آن اشتغال داشتند، آیات قرآنی را که تدریجاً نازل می‌شد از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم استماع می‌کردند و گاهی در محضر آن حضرت خوانده و قرائت خود را به او عرضه می‌کردند.

عده‌ای در قرائت، مصدر تعلیم و آموزش بوده‌اند و کسانی که از ایشان اخذ می‌کردند کیفیت قرائت خود را در شکل روایت، به استاد خود اسناد می‌دادند و غالباً به حفظ آنچه که اخذ کرده بودند می‌پرداختند و طبعاً وضع موجود نیز چنین حفظ و روایتی را اقتضاء می‌کرد؛ زیرا از یک طرف خطی که آن روز برای کتابت رایج و دایر بود خط کوفی بود که نقطه و اعراب نداشت و هر

کلمه را می‌شد به اشکال مختلف خواند.

و از طرف دیگر، عامه مردم، بی‌سواد بودند و راهی جز حفظ و روایت برای ضبط

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۴۵

کلام نداشتند و همین روش سنت متبّع شده و برای اعصار آینده به یادگار مانده است «۱».

همت مسلمانان صدر اسلام و قاریان آن زمان بر آن بود که عین الفاظ قرآن بدون زیاده و نقصان و همان قسم که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌اند بر زبانها جاری گردد و در تلاوت آیات قرآن و تلفظ کلمات و نقل و سماع آن دقت و اهتمام لازم داشتند تا در آینده همه بدانند آنچه به عنوان قرآن فرا گرفته‌اند منقول از رسول خداست.

بنا بر این، تاریخچه قرائت قرآن به زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم منتهی می‌شود و از آن زمان، قرائت قرآن به وجود آمد و تعداد زیادی از اصحاب، در قرائت قرآن مهارت کافی یافتند ولی چند تن معروفتر و در صحت قرائت مورد اعتمادتر بودند. و آنها طبق نقل سیوطی در اتقان، عثمان، علی علیه السلام، ابی بن کعب، زید بن ثابت، ابن مسعود، ابو الدرداء و ابو موسی اشعری بودند «۲».

در رابطه با علم قرائت قرآن و تدوین آن، به وسیله دانشمندان و اینکه چه کسی و در چه قرنی برای اولین بار اقدام به تألیف کتابی در علم قرائت نموده است؟ تا حدودی بین دانشمندان اختلاف است، برخی قاسم بن سلام از قراء طبقه ششم را اولین مؤلف دانستند و برخی ابان بن تغلب شاگرد امام سجاد علیه السلام را معرفی کردند. برای توضیح این بحث به درس دوازدهم مطلب سوم، مراجعه فرمایید.

۱۵- نقطه گذاری و شکل دادن به قرآن «۳»

اشاره

مصاحف عثمانی و تمامی مصحفهایی که صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از رحلت (۱) قرآن در اسلام، ص ۲۰۳.

(۲) الاتقان، سیوطی، ج ۱، نوع بیستم، فصل ۱.

(۳) در این رابطه به این کتابها مراجعه کنید: التمهید فی علوم القرآن، معرفت ج ۱، ص ۳۵۶ به بعد، و پژوهشی در تاریخ قرآن، حجتی، ص ۴۶۵، و تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۸۷ و ۸۹، و سرّ البیان فی علم القرآن، بیکلری، ص ۴۸، و اتقان، سیوطی، نوع ۷۶، ج ۲، و دایرة المعارف قرن بیستم، ج ۳، و مناهل العرفان، زرقانی، ج ۱، ص ۴۰۰، و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، سید حسن صدر، ص ۵۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۴۶

آن حضرت نگاشتند از هر گونه نشانه‌های مشخص کننده خط از قبیل شکل یا اعراب و اعجام، یعنی نقطه‌های حروف متشابه، عاری بود؛ چون خطی که در اختیار تازیان زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داشت بسیار ساده و ابتدایی و فاقد علائم و نشانه‌هایی بود که هم اکنون از آنها برای نمایاندن حرکات یا سکون و یا باز یافتن حروف متشابه، استفاده می‌شود.

لذا بین «ب» و «ت» و «ث» تفاوتی نبود و نیز «ج» و «ح» و «خ» از همدیگر تشخیص داده نمی‌شدند، همچنین حرکت و اعراب حروف و کلمات، بوسیله فتحه و کسره و ضمّه و تنوین، نشان داده نمی‌شد. و خواننده خود باید، به هنگام قرائت با توجه به قرائن، آنها را از یکدیگر تشخیص و تمیز دهد و وزن کلمه و چگونگی اعراب آن را شخصا بشناسد.

از این رو، در صدر اول، قرائت قرآن فقط به سماع و نقل موکول بود و جز از طریق شنیدن، خواندن و قرائت قرآن تقریباً ممتنع بود و تنها از روی مصحف قرائت قرآن میسر نبود؛ مثلاً بین کلمه‌های: «تبلوا» و «نبلوا» و «تتلوا» و «تتلوا» و «یتلوا» هیچ فرقی نبود و همچنین کلمه: «یعلمه» از «تعلمه» و از «نعلمه» و از «بعلمه» تمیز داده نمی‌شد.

چه بسا، در هنگام قرائت آیه: «لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً» بصورت: «لمن خلقک» خوانده می‌شد، لذا در درس چهاردهم، در بررسی علل و عوامل اختلاف قرائتها، خواهید دید که یکی از عوامل اختلاف، همین خالی بودن خط قرآنی از نقطه و شکل است. علاوه بر اینکه برای خود اعراب مشکلاتی به وجود آمده بود ولی باز ممکن بود بر اساس قواعدی که در دستشان به طور طبیعی بود مثلاً بین «کتب» در آیه شریفه «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» و «کتب» در آیه «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» که در اولی به صورت معلوم و در دومی به صورت مجهول خوانده می‌شود، فرق بگذارند، ولی مسلمانان غیر عرب که هر روز تعدادشان رو به فزونی می‌نهاد، خواندن قرآن بر

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۴۷

ایشان با این وضع میسر نبود، لذا مسئولین امر آن روز در صدد اصلاح خط و نگارش قرآن بر آمدند که به تدریج یکی پس از دیگری اقدام به اصلاح آن نموده تا به صورت فعلی در آمد که ذیلاً سیر آن را به نحو اختصار در ضمن دو عنوان اشاره می‌کنیم:

الف - شکل و نقط اعراب گذاری قرآن

اشاره

در تاریخ آورده‌اند که زیاد بن ابیه، والی بصره از ابو الأسود دؤلی - متوفای ۶۹ هـ ق - (که از شاگردان امیر المؤمنین علیه السلام بوده و قبلاً قواعد علم نحو را با اشاره و راهنمایی امیر المؤمنین علیه السلام برای صیانت زبان عرب از غلط و خطا وضع کرده بود) درخواست کرد تا قاعده و راه و رسمی برای اصلاح زبان عربی و بویژه روشی برای قرائت صحیح قرآن وضع نماید و به وی یادآور گردید که: اختلاط عجم و تازیان رو به فزونی نهاده و زبان تازی را به تباهی کشانده است.

و سپس به وی گفت: چقدر بجا و به مورد بود، روش و قاعده‌ای فراهم آوری تا مردم بتوانند بدان وسیله زبان و لغت خود را اصلاح نموده و کلام الهی را با اعراب و نشانه‌های حرکات و سکون بخوانند، ولی ابو الأسود از انجام این کار امتناع ورزید، زیاد بن ابیه (یا زیاد بن سمیه و یا زیاد بن ابی سفیان. زیرا پدر او معلوم و شناخته شده نبود) شخصی را مأمور کرد که بر سر راه و مسیر رفت و آمد ابو الأسود بنشیند تا وقتی که به وی نزدیک شد، قرآن را با صدای بلند قرائت کند [و طوری وانمود کند که منظورش این نیست که ابو الأسود صدای او را بشنود] وقتی ابو الأسود، نزدیک شد این شخص کلمه «رسوله» را در آیه «أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ» به کسر لام، قرائت کرد این قرائت که معنای نادرست و زنده‌ای را ارائه می‌کرد، بر ابی الأسود گران آمد و گفت خداوند منزه و بزرگتر از آن است که از رسول و فرستاده خویش بیزار گردد.

ابو الأسود، بلافاصله نزد زیاد بن ابیه آمده و به وی اعلام کرد که هم اکنون آماده‌ام که به درخواست شما جامه عمل بپوشانم و این کار به نظرم پسندیده است، بنا بر این،

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۴۸

نویسنده‌ای برای من فراهم آور تا به اعراب گذاری قرآن آغاز نمایم.

زیاد بن ابیه، سی نفر نویسنده برای ابو الأسود تهیه دید و آنها را نزد وی فرستاد و او نیز از میان آنها یک نویسنده که از قبیله «عبد

قیس» بود را انتخاب کرد و به وی گفت: قرآن را بر گیر و با رنگی متفاوت از رنگ خط قرآن طبق گفته‌های من نشانه گذاری کن، ابو الأسود به او گفت: وقتی دیدی لبه‌ایم را در مورد حرفی گشوده و بالا- بردم، یک نقطه روی آن حرف قرار ده (فتحه) و هرگاه درباره حرفی لبه‌ایم را پایین آوردم، نقطه‌ای زیر آن بگذار (کسره) و اگر لبه‌ایم را در مورد حرفی بستم، یک نقطه در وسط آن بنویس (ضمّه) و در صورتی که همراه با این حرکات حرفی را با غنه (آواز و صدایی که از کام بیرون آید) ادا کردم دو نقطه در همان مواضع بگذار (تنوین) «۱».

ابو الأسود با تأنی و شمرده آیات قرآن را می‌خواند و نویسنده مذکور حروف و کلمات قرآن را به منظور نشان دادن اعراب آنها نقطه گذاری می‌کرد، و هر برگی از قرآن که نقطه گذاری آن انجام می‌گرفت، ابو الأسود، در آن تجدید نظر می‌کرد و به همین ترتیب تمام قرآن نقطه گذاری شد و دیگران نیز از این روش در نگارش قرآن پیروی می‌کردند.

سه نکته:

نکته ۱:

برخی از مورخان و دانشمندان علوم قرآنی معتقدند که اعراب‌گذاری قرآن به دستور عبد الملک بن مروان و با همت ابو الأسود دؤلی انجام گرفت «۲».

نکته ۲:

البته توجه دارید که نقطه گذاری ابو الأسود، برای تعیین اعراب و حرکات و شکل قرآن بود یعنی به جای فتحه کنونی نقطه‌ای در بالا و بجای کسره، نقطه‌ای در (۱) تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۸۷ و مناهل العرفان زرقانی، ج ۱، ص ۴۰۱. (۲) تاریخ القرآن زنجانی، ص ۸۸ نقل به معنا.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۴۹

پایین و بجای ضمه نقطه‌ای در قسمت آخر آن حرف در بالا قرار داده می‌شد، پس نباید خوانندگان عزیز این نقطه‌ها را با نقطه‌های حروف متشابه قرآن، اشتباه کنند مثلاً- نقطه پایین حرف «ب» و بالای حرف «ن» غیر از آن نقطه‌هایی است که ابو الأسود به جای حرکات قرار داد.

نکته ۳:

از آنجا که این نقطه‌های معرف حرکت، با نقطه‌های حروف متشابه قرآن که بعداً شاگردان ابو الأسود در عصر عبد الملک بن مروان، برای قرآن قرار داده بودند احیاناً مشتبه می‌شد و برای خوانندگان و قاریان قرآن آنچنانکه باید راهگشا نبود، بعداً خلیل بن احمد نحوی شیعی، علاوه بر وضع تشدید [] و همزه «ا» نشانه‌های ابو الأسود را که برای حرکات با نقطه معین شده بود تغییر داده و نشانه‌های کنونی یعنی به حروف کوچک مبدل ساخت نظیر: ا و اا که قرآنهاى فعلی برای اعراب‌گذاری از این روش بهره می‌گیرند و به این ترتیب روش ابو الأسود تکمیل و متمیم شد و دیگر در خواندن قرآن اشتباهی از لحاظ اعراب رخ نمی‌دهد.

ب- اعجام و نقطه گذاری حروف متشابه قرآن «۲»

«اعجام» از نظر لغت به معنای بر طرف ساختن عجمه و گنگی و ابهام می‌باشد و چون با نقطه گذاری حروف متشابه و همانند یکدیگر، از قبیل: باء، تاء، ثاء، یاء، و جز آنها، از آنها رفع ابهام می‌شود و شخص، به هنگام خواندن آنها امتیازی میان آنها برقرار می‌سازد، این کار را اعجام و یا تعجیم می‌نامند، لذا عرب حروف نقطه دار را «حروف معجمه» و حروف بی نقطه را «حروف مهمله» می‌نامد.

لازم به ذکر است که ابتکار ابو الأسود دلی و دیگران گرچه برای نشان دادن اعراب و حرکات و سکون حروف و کلمات قرآن کافی و راهگشا بود، ولی برای قرائت (۱) اتقان، سیوطی، نوع ۷۶، ص ۲۱۸.
(۲) پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۴۶۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۵۰

صحیح قرآن، کاری کامل و تمام شده نبود. زیرا صرف این ابتکار نمی‌توانست قاری قرآن را از لغزش و اشتباه در قرائت حفظ کند؛ چون حروف متشابه قرآن از قبیل: باء و تاء و ثاء و یاء، و جیم و حاء و خاء، و دال و ذال، و راء و زاء، و امثال آنها دارای مشخصات لازم نبود، یعنی فاقد نقطه‌های ممیزه بوده است، لذا احساس می‌شد که برای تشخیص و امتیاز آنها ابتکار جدیدی می‌بایست صورت گیرد. زیرا قاری و خواننده قرآن نمی‌دانست «نشزها» بخواند، یا «نشرها» و «لمن خلفک» بخواند، یا «لمن خلقک».

در این مورد، مورخین و دانشمندان علوم قرآنی می‌نویسند که در زمان خلافت عبد الملک بن مروان، حجاج بن یوسف ثقفی که فرماندار عراق بود، از نویسندگان زمان خود در خواست کرد که برای باز یافتن حروف متشابه قرآن، از یکدیگر، نشانه‌هایی وضع کنند، یحیی بن یعمر عدوانی (متوفای ۱۲۹ هـ ق) قاضی خراسان و نصر بن عاصم لیثی (متوفای ۷۹ هـ ق) که هر دو از پارسایان زمان خود به شمار می‌رفتند و ضمناً از شاگردان ابو الأسود بوده‌اند، در تعقیب کار استاد خود، به نقطه گذاری حروف متشابه قرآن دست زدند.

در اینکه این دو کدامیک پیشقدم در این کار بودند اختلاف نظر وجود دارد، برخی را عقیده بر این است که نصر بن عاصم لیثی، اول شروع به این کار کرده و سپس یحیی آن را تکمیل نمود ولی با توجه به ادله‌ای که در دست است، باید یحیی بن یعمر را نخستین کسی بدانیم که به این مهم آغاز کرده است و نصر بن عاصم که شاگرد ابو الأسود و نیز شاگرد یحیی بوده، کار دو استاد خود را در اصلاح شیوه نگارش قرآن، دنبال کرد؛ چون «نصر» این موضوع را از آن دو فرا گرفته بود.

بنا بر این، نمی‌توان رأی ابو احمد عسکری را در کتاب «التصحیف و التحریف» پذیرفت. زیرا او نصر بن عاصم را نخستین کسی می‌داند که به درخواست حجاج بن

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۵۱

یوسف، به نقطه گذاری حروف متشابه قرآن آغاز کرد (۱).

بهر حال، با قاطعیت نمی‌توان حکم کرد که یحیی، یا نصر بن عاصم، به این کار ابتدائاً اقدام کرد، بلی تنها چیزی که می‌توان گفت این است که هر یک از این سه نفر [ابو الأسود و یحیی بن یعمر و نصر بن عاصم لیثی در اصلاح نگارش قرآن، خدماتی را انجام داده‌اند و دانستن این جهت که کدامیک از دیگری در این کار سبقت گرفته است نفعی را برای انسان در بر ندارد، آنچه که مهم است دانستن اصل کار توسط آن بزرگان شیعه است؛ زیرا این هر سه نفر از ارادتمندان امیر المؤمنین علیه السلام بوده‌اند.

پس از ابتکار این سه نفر، اکثر مردم از بیم آنکه مبادا در رسم الخط قرآنی بدعتی راه یابد، از نقطه گذاری قرآن چه برای نشان دادن اعراب (که به وسیله ابو الأسود انجام گرفته بود) و چه برای ممتاز و مشخص نمودن حروف متشابه، (که به وسیله یحیی و عاصم انجام گرفته بود) خودداری می‌کردند و از آن چندان استقبال نمودند، تا اینکه سالها بر این منوال گذشت و به مرور زمان همگان به فایده این کار پی بردند و به آن تن دادند.

۱۶- سیر تکاملی در خط قرآن «۲»

قرآن از صدر اول به خصوص از ناحیه کتابت و زیبایی خط، سیر تکاملی داشته است و خطاطان بزرگ، در زیبایی قرآن و تکمیل خط آن، سهم بسزایی داشته‌اند.

نخستین کسی که در راه تکمیل کتابت مصحف و زیبایی خط آن، قدم برداشت، خالد بن ابی الهیاج از اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام بود که در حدود سال صدم هجری در گذشته است. او به خوشنویسی و داشتن خط زیبا معروف بود و گفته‌اند که (۱) وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج ۱ ص ۱۲۵.

(۲) التمهید، ج ۱، از ص ۴۰۳ و آموزش علوم قرآن، ترجمه کتاب التمهید، ج ۱، ص ۴۸۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۵۲

سعد مولى و حاجب ولید بن عبد الملک، وی را برای کتابت مصحف و شعر و اخبار در دربار ولید بن عبد الملک، استخدام کرد. او کسی است که پس از تجدید بنا و توسعه مسجد نبوی در مدینه، به دست عمر بن عبد العزیز که از جانب ولید والی مدینه بود، سوره «و الشمس» را با طلا، بر محراب آن مسجد نوشت این تجدید بنا در سال ۹۰ هجری پایان یافت «۱».

عمر بن عبد العزیز از خالد خواست که مصحفی با همین خط برای او بنویسد و او مصحفی را با زیبایی تمام نوشت عمر بن عبد العزیز وی را پذیرفت و بر او آفرین گفت، اما خالد پول زیادی را برای انجام این کار می‌خواست که عمر از پرداخت آن خودداری کرده و مصحف را به او پس داد. و ظاهراً این واقعه در زمان خلافت عمر بن عبد العزیز اتفاق افتاده بود که در کارها زهد می‌ورزید.

محمد بن اسحاق (ابن الندیم) می‌گوید: مصحفی را به خط خالد بن ابی الهیاج از اصحاب علی علیه السلام دیدم، این مصحف در مجموعه خطوط تاریخی محمد بن الحسین معروف به ابن ابی بعره بود که پس از او به عبد الله بن حانی رسید «۲».

خطاطان تا اواخر قرن سوم هجری، مصحفها را با خط کوفی می‌نوشتند، از این پس در اوایل قرن چهارم، خط زیبای نسخ، جای خط کوفی را گرفت و اولین مصحف به خط نسخ به دست خطاط معروف، محمد بن علی بن حسین بن مقله (متوفای ۳۲۸ ه ق) نوشته شد.

گفته شده: وی اول کسی است که به خط ثلث و نسخ نوشت او که در علم هندسه، ید طولایی داشت، به رسم حروف هندسی دست زد و قواعد و اصول آن را بنیان نهاد و تمام محققان بر آنند که افتخار بزرگ، از نظر تغییر و تحسین و زیبایی خط عربی اسلامی منحصر به اوست و تا کنون در بین امت اسلامی، خطاطی با این عظمت ظهور (۱) تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۳۰ و ۳۶.

(۲) الفهرست، فن اول از مقاله اول، ص ۹ و فن اول از مقاله دوم، ص ۴۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۵۳

نکرده است.

تعدادی از مخطوطات تاریخی، مانند: مصحف موجود، در موزه هرات در افغانستان منسوب به اوست و گفته‌اند که او دو بار قرآن را نوشت «۱».

خط نسخ عربی، در قرن هفتم هجری به دست یاقوت بن عبد الله موصلی (متوفای ۶۸۹ ه ق) به حد اعلی کمال خود رسید، او با خط زیبای خود هفت مصحف نوشت، این مصحفها با انواع خطوط بود و مورد تقلید دیگر نویسندگان قرار گرفت «۲».

کلیه مصحفها تا قرن یازدهم هجری بر اسلوب خط یاقوت بن عبد الله موصلی نوشته می‌شد، ولی در اول قرن دوازدهم، ترکهای عثمانی، به خصوص پس از فتح مصر به دست سلطان سلیم، خط عربی اسلامی را مورد توجه قرار دادند و به دست خطاطان فارسی

که در امپراطوری عثمانی خدمت می‌کردند، در پیشبرد و تکمیل این خط کوشیدند، سلطان سلیم تمام خطاطان و نقاشها و هنرمندان را در پایتخت خود گرد آورد اینان، انواع جدیدی از خطوط عربی، مانند: خط رقیعی و خط دیوانی و خط طغرائی و خط اسلامبولی و غیر اینها را به وجود آوردند که همچنان در نوشته‌ها متداول است.

برخی از خطاطان عثمانی که شهرت بسیار یافتند عبارتند از: حافظ عثمان (متوفای ۱۱۱۰) و سید عبد الله افندی (متوفای ۱۱۴۴) و استاد راسم (متوفای ۱۱۶۹) و ابو بکر ممتازبک مصطفی افندی که خط رقیعی را اختراع کرد و این خط سهلترین و ساده‌ترین خطوط عربی است، او قواعد این خط را وضع نمود و برای اولین بار با این خط کتابت کرد، ابو بکر ممتازبک در زمان سلطان عبد المجید خان و در سال ۱۲۸۰ هجری، این خط را عرضه کرد. (۱) الخط العربی الإسلامی، از ترکی عطیه، ص ۱۵۵.

(۲) الخط العربی الإسلامی، از ترکی عطیه، ص ۱۷۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۵۴

۱۷- نخستین چاپ قرآن «۱»

چاپ مصحفها نیز مانند کتابت خطی آن، در دوره‌های مختلف رو به کمال داشته است، نخستین بار در حدود سال ۹۵۰ هجری مطابق با ۱۵۳۰ میلادی، قرآن در بندقیه به چاپ رسید ولی پس از چاپ، مقامات کلیسا به معدوم کردن آن دستور دادند.

پس از آن در سال ۱۱۰۴ هجری مطابق با ۱۶۹۴ میلادی «هنلکمان» در شهر هامبورگ به چاپ قرآن همت گماشت و پس از وی در سال ۱۱۰۸ هجری مطابق ۱۶۹۸ میلادی «مواکی» در «بادو» به چاپ قرآن دست زد.

در سال ۱۲۰۰ هجری، مطابق با ۱۷۸۷ میلادی مولی عثمان در پترزبورگ روسیه قرآن را چاپ کرد و این اولین چاپ اسلامی قرآن بود و نظیر آن در «قازان» نیز به چاپ رسید.

«فلوگل» نیز در سال ۱۲۵۲ هجری مطابق با ۱۸۳۴ میلادی، در شهر «لنینبورگ» به چاپی مخصوص از قرآن دست زد، این چاپ از قرآن به علت املاء ساده آن با استقبال بی نظیر اروپائیان روبرو شد، اما مانند دیگر چاپهای اروپایی در جهان اسلام توفیقی به دست نیاورد.

اولین دولت اسلامی که به چاپ قرآن اقدام کرد و اقدام آن با موفقیت روبرو شد دولت ایران بود، این دولت اسلامی، دو چاپ سنگی زیبا و منقح، از قرآن تهیه دید که در حجمی بزرگ و با ترجمه که ذیل هر سطر نوشته شده بود و فهرستهای متعددی همراه داشت. یکی از آن دو در سال ۱۲۴۳ هجری مطابق با ۱۸۲۸ میلادی در تهران و دیگری در سال ۱۲۴۸ هجری مطابق با ۱۸۳۳ میلادی در تبریز به چاپ رسید.

همزمان با این در هند نیز قرآن چاپ و منتشر شد.

آنگاه از سال ۱۲۹۴ هجری مطابق با ۱۸۷۷ میلادی، ترکیه عثمانی به چاپهای (۱) التمهید، ج ۱، ص ۴۰۵ و آموزش علوم قرآن، ج ۱، ص ۴۸۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۵۵

مختلفی از قرآن در نهایت زیبایی و استواری دست زد.

در سال ۱۳۲۳ هجری، روسیه تزاری به چاپ قرآنی به خط کوفی و به حجمی بزرگ همت گماشت که تصور می‌رفت یکی از مصحفهای اولیه عثمانی است، این قرآن خالی از نقطه و علائم فتحه و کسره بود، چند ورق از اول آن افتاده و آخر آن نیز ناقص بود. این قرآن از آیه هشتم سوره بقره: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ آغاز و با آیه چهارم از سوره زخرف: وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَمَدِينًا لَعَلِّي حَكِيمٌ پایان می‌یافت. این قرآن در سمرقند، پیدا شده بود و در اختیار کتابخانه سلطنتی در

پطروزبورگ بود و انستیتوی آثار در تاشکند، با همان حجم اصلی و خصوصیات دیگر، در پنجاه نسخه فتوگرافی کرده و به مهمترین دانشگاههای کشورهای اسلامی هدیه کرد و نسخه‌ای از آن در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است که شماره آن ۱۴۴۰۳ می‌باشد.

اخیرا در سال ۱۳۴۲ هجری مطابق با ۱۹۲۳ میلادی، مصر به سرپرستی مشایخ الأزهر و به وسیله کمیته‌ای که وزارت اوقاف آن کشور تعیین کرده بود، قرآن را به چاپی نفیس رساند که با قبول جهان اسلام، روبرو شد و چاپهای بسیاری بر آن اساس انجام گرفت.

و در سال ۱۳۷۰ مطابق با ۱۹۵۰، عراق نیز به چاپ نفیسی از قرآن دست زد و همچنین سراسر جهان اسلام به چاپ و نشر قرآن به بهترین صور و زیباترین انواع چاپ، همت گماشتند و این روش همچنان در جهان اسلام رو به گسترش است.

گرچه مباحث بسیاری را می‌توان در ضمن بررسی تاریخ قرآن مورد بحث قرار داد ولی ما در اینجا به همین مقدار اکتفا می‌کنیم و بقیه مباحث را که از اهمیت بیشتری برخوردارند در دروسهای آینده به تفصیل مورد بررسی قرار خواهیم داد، اجمالا آن مباحث عبارتند از:

نسخ در قرآن، خدا در قرآن، انبیا در قرآن، نبوت در قرآن، امامت در قرآن، قیامت در قرآن، انسان در قرآن، عقل و قلب در قرآن، جامعه و تاریخ در قرآن، تشبیهات

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۵۶

و کنایات در قرآن، داستانها و مثلها در قرآن و ... که بسیارند و انشاء الله تعالی هر یک از اینها را در درسی مستقل و جداگانه مورد بررسی قرار خواهیم داد.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۵۷

سوالات:

- ۱- اقسام نزول قرآن و ترتیب نزول آیات و سوره را با توضیح کامل بنویسید.
- ۲- آیا نظم و چینش کلمات قرآن از وحی سرچشمه گرفته است؟ بیان کنید.
- ۳- برخی از اسامی و اوصاف قرآن را بیان کنید.
- ۴- معانی لغوی و اصطلاحی سوره را بیان کرده و وجه تسمیه سوره‌ها را توضیح دهید.
- ۵- مقصود از حروف مقطعه قرآن چیست؟ نظرات پیرامون آن را بیان کنید.
- ۶- زبان و لغت قرآن کدام است؟ و آیا در قرآن لغات غیر عربی هم وجود دارد؟ توضیح دهید.
- ۷- نگارش قرآن از چه زمانی و به چه وسیله‌ای و با چه خطی بوده است؟ توضیح دهید.
- ۸- کاتبان وحی چند نفر و چه کسانی بوده‌اند؟ و آیا همه آنان مورد محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند و یا برخی از آنها مورد نفرت و غضب آن حضرت بوده‌اند؟ کاملا بیان کنید.
- ۹- مقصود از جمع آوری قرآن چیست؟ و آیا در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرآن جمع شده بود؟
- ۱۰- قرائت قرآن را تعریف کرده و بگویید از چه زمانی قرائت آغاز شده است؟
- ۱۱- نقطه گذاری و شکل دادن به قرآن از چه زمانی و به فرمان چه کسی و به وسیله چه کسانی انجام گرفت؟
- ۱۲- سیر تکاملی در خط قرآن را تشریح نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۵۹

درس دوازدهم قرائت و طبقات قرآن

اشاره

در رابطه با قرائت، مطالب بسیاری است که قابل بحث و بررسی است ولی ما در اینجا (در این درس و درسهای بعدی) به مهمترین آنها اشاره می‌کنیم و شما را برای آگاهی بیشتر به کتب مفصله ارجاع می‌دهیم «۱». مطالب این درس عبارت است از:

- ۱- تعریف قرائت.
 - ۲- تاریخچه قرائت قرآن و حفظ و روایت آن.
 - ۳- علم قرائت قرآن و تدوین آن.
 - ۴- معرفی کتبی که در باب قرائت، تألیف شده است.
 - ۵- طبقات قرآن.
 - ۶- انحصار قرائتها در هفت قرائت.
 - ۷- قراء سبعة و راویان آنان.
 - ۸- چند نکته. (۱) ر. ک: البیان، آیت الله خوئی، التمهید فی علوم القرآن، محمد هادی معرفت، ج ۲. و مقدمه تفسیر منهج الصادقین، از علامه شعرانی، سر البیان فی علم القرآن از حسن بیگلری. قرآن در اسلام، علامه طباطبائی، و شناخت قرآن، علی کمالی دزفولی، و آشنایی با قرآن، واحد آموزش عقیدتی سیاسی سپاه، و ...
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۶۰

۱- تعریف قرائت

قرائت قرآن، اصطلاحاً همان خواندن قرآن است، با اخراج صوتی حروف و کلمات آن از مخارج صوتی، با ضم حروف و کلمات در غالب اتساق و انتظام لغوی خود، بر وفق وجه یا وجوه مرفوعه آن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. و تعریف روشنتر آن این است که «قرائت قرآن» عبارت است از ادای کلمات آن به قسمی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است. البته قرائت مجازاً یا مشترکاً، بر مرور نظری فکری در حروف و الفاظی که متسقا و منضمّما به یکدیگر ردیف شده‌اند، هم اطلاق می‌شود و نتیجه حاصله از آن، صور ذهنی معانی الفاظی است که در آنها مرور شده، مانند صور ذهنی معانی الفاظی که مسموع شده‌اند «۱».

۲- تاریخچه قرائت قرآن و حفظ و روایت آن

چنانکه بارها اشاره شد در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جمعیت متشکلی در مدینه به قرائت قرآن و تعلیم و تعلم آن اشتغال داشتند، آیات قرآنی را که تدریجاً نازل شد از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم استماع می‌کردند و گاهی نزد حضرت، خواننده و قرائت خود را به آن حضرت عرضه می‌کردند.

عده‌ای در قرائت مصدر تعلیم و آموزش بودند و کسانی که از ایشان اخذ می‌کردند کیفیت قرائت خود را در شکل روایت، به استاد خود اسناد می‌دادند و غالباً به حفظ آنچه اخذ کرده بودند می‌پرداختند و طبعاً وضع موجود نیز چنین حفظ و روایت را اقتضا

می‌کرد؛ زیرا از یک طرف، خطی که آن روز برای کتابت رایج و دایر بود خط کوفی بود که نقطه و اعراب نداشت و هر کلمه را می‌شد با اشکال مختلف خواند. (۱) شناخت قرآن، علی کمالی، ص ۲۲۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۶۱

و از طرف دیگر، عامه مردم بی‌سواد بودند و راهی جز حفظ و روایت برای ضبط کلام نداشتند و همین روش سنت مبعه شده و برای اعصار آینده نیز بیادگار ماند «۱».

همت مسلمانان صدر اسلام و قاریان آن زمان، بر آن بود که عین الفاظ قرآن، بدون زیاده و نقصان و همان قسم که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌اند، بر زبانها جاری گردد و در تلاوت آیات قرآن و تلفظ کلمات و نقل و سماع آن دقت و اهتمام لازم داشتند تا در آینده همه بدانند آنچه به عنوان قرآن فرا گرفته‌اند منقول از آن حضرت است.

بنا بر این، تاریخچه قرائت قرآن منتهی می‌شود به زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و از آن زمان قرائت قرآن به وجود آمد، و تعداد زیادی از اصحاب در قرائت قرآن مهارت یافتند ولی چند تن معروفتر و در صحت قرائت مورد اعتمادتر بودند، طبق نقل سیوطی در اتقان آنها، عثمان، علی، ابی، زید بن ثابت، ابن مسعود، ابو الدرداء و ابو موسی اشعری بودند «۲».

۳- علم قرائت قرآن و تدوین آن

علم قرائت، عبارت است از بیان طریقه خواندن قرآن مجید مطابق قرائت قرآنی که سند قرائت آنان به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم منتهی می‌شود و غرض و فایده آن، نیکو خواندن قرآن کریم به کیفیت مذکور است.

طبق نقل تاریخ، در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جماعتی به اذن و اجازه آن حضرت، معلم قرآن بودند و پس از رحلت آن بزرگوار اگر یکی از صحابه می‌گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فلان کلمه را چنین تلاوت می‌فرمود، هر چند در تقوا به بالاترین مقام رسیده بود از وی نمی‌پذیرفتند، مگر آنکه چندین نفر آن کلمه را به یک روش نقل و قرائت کنند تا یقین حاصل شود که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، آن قسم تلاوت فرموده و این (۱) قرآن در اسلام، ص ۲۰۳.

(۲) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع بیستم، فصل ۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۶۲

معنا را تواتر گویند، یعنی در قرائت، مسلمانان از همان ابتدا به خبر واحد ترتیب اثر نمی‌دادند و می‌گفتند هر قرائتی که متواتر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شود معتبر است و خبر واحد معتبر نیست.

پس از عهد صحابه نیز، معلمین قرآن تا یقین به نقل قرائتی نمی‌کردند آن را نمی‌پذیرفتند و در حقیقت مسلمانان جهان، نگهبان قرآن و مواظب قرائت یکدیگر بوده و هستند تا در آن تغییری رخ ندهد و سهو و خطایی در آن راه نیابد و اگر یک (واو) یا (الفی) در قرائتی زاید بر قرائت دیگر باشد، علمای علم قرائت آن را در کتب خاصی به عنوان (اختلاف قرائات) ذکر کرده‌اند.

بنا بر این، قرائت قرآن، موقوف بر سماع است و مدرک و سند قرائت، شنیدن و نقل به تواتر می‌باشد و رأی و اجتهاد را در آن راهی نیست و حتی صورت کتابت و رسم الخط در آن تأثیری ندارد آنچه که در نزد قراء معتبر است کیفیت و چگونگی تلفظ و تکلم است «۱».

در اینکه علم قرائت از چه زمانی به رشته تحریر در آمده و اولین مؤلف در این زمینه چه کسی است؟ اختلاف است.

مرحوم علامه طباطبائی در کتاب قرآن در اسلام، صفحه ۲۰۷ به نقل از ریحانة الأذب، جلد ۲، صفحه ۱۴۱ در شرح حال حمزه زیات و محمد هادی معرفت و کتاب «التمهید»، ج ۲، ص ۲۱۶ به نقل از کتاب: «النشر فی القرائات العشر»، ابن جزری، ج ۱، ص ۳۴ نوشته است که اول کسی که در فن قرائت کتاب تألیف کرد، شخصی به نام: ابو عبید، قاسم بن سلام، از قراء طبقه ششم است. و

پس از وی، احمد بن جبیر کوفی و سپس اسماعیل بن اسحاق مالکی (از اصحاب قالون) و پس از وی ابن جریر طبری می‌باشد. ولی پاره از مؤلفین، ابان بن تغلب شاگرد امام سجاد علیه السلام و پس از وی حمزه بن (۱) سر البیان فی علم القرآن، حسن بیکلری، ص ۵۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۶۳

حیث زیات (یکی از قراء سبعة) را اولین و دومین مؤلف این فن دانسته‌اند «۱».

و حسن بیکلری در کتاب «سرّ البیان فی علم القرآن» ص ۵۵ می‌نویسد: «علم قرائت از قرن دوم هجری به بعد از طرف دانشمندان به رشته تحریر در آمده که از جمله مؤلفین این علم، در قرآن مزبور عبارتند از:

۱- ابو سعید ابان بن تغلب ربعی کوفی است که از عاصم علم قرائت را آموخته است و او از فقهای بزرگ و جزء صحابه امام چهارم و پنجم و ششم علیهم السلام می‌باشد و از شاگردان برازنده حضرت سجاد علیه السلام به شمار می‌رفته و آداب خواندن قرآن را در کتابی به نام «قراءت‌های قرآن» به مسلمانان آموخت.

۲- عمر بن موسی بن وجیه شامی است که کتابی از قرائت زید بن علی بن الحسین علیه السلام نقل و تدوین نموده و این کتاب در واقع مطابق قرائت مولا علی بن ابی طالب علیه السلام نوشته شده است.

۳- ابو الحسن علی بن حمزه کسائی کوفی (یکی از قراء سبعة) که در علم قرائت کتابی تألیف نموده است».

بنا بر این، طبق نظر این محقق هم، ابو عبید قاسم بن سلام، اولین مؤلف در علم قرائت نیست نجاشی نیز در الفهرست خود در ترجمه احوال ابان بن تغلب از کتاب «القراءة» او یاد کرده است.

با توجه به مطالب فوق، حافظ ذهبی در کتاب «معرفة القراء الکبار» اشتباه نخستین مدون کتاب علم قرائت را ابو عبید قاسم بن سلام معرفی کرد و همچنین صاحب ریحانة الأبد و دیگران. زیرا به اتفاق مورخین ابو عبید قاسم ابن سلام، در سال ۲۲۴ هـ ق، از دنیا رفته است و ابان بن تغلب در سال ۱۴۱ هـ ق، یعنی ۸۳ سال پیش از ابو عبید، وفات کرد، لذا ابو عبید، نمی‌تواند مؤلف نخستین کتاب قرائت باشد مگر آنکه منظور ذهبی از این سخن این باشد که ابو عبید، نخستین مدون کتاب قرائت از (۱) پژوهشی در قرآن، دکتر حاجتی، ص ۳۱۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۶۴

اهل سنت است و یا نخستین مدونی است که کتاب او فعلا موجود است نه آنکه نخستین مدون در اسلام باشد؛ زیرا چنانکه ملاحظه کردید اولین مدون ابان بن تغلب است و طبق نقل حجّتی دومی حمزه بن حبیب زیات است که ابن ندیم در کتاب خود الفهرست می‌نویسد: «کتاب القراءة لحمزه بن حبیب و هو احد السبعة من اصحاب الصادق علیه السلام» حمزه نیز در سال ۱۵۶ یا ۱۵۸ هـ ق از دنیا رفته است «۱». به هر حال، ابو عبید نمی‌تواند اولین مدون کتاب قرائت باشد، اگر هم هست سومین نفر است.

۴- معرفی کتب تألیف شده در باب قرائت

در علم قرائت و در پیرامون اختلاف قرائت کتب بسیاری از قرن دوم هجری تا کنون تألیف شده که ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- کتاب «القراءة» ابان بن تغلب، متوفای ۱۴۱ هـ ق.

۲- کتاب «القراءات» ابو عبید قاسم بن سلام انصاری متوفای ۲۲۴ هـ ق.

۳- کتاب «القراءة» قاضی اسماعیل بن اسحق متوفای ۲۸۲ هـ ق که در آن کتاب قرائت بیست تن از ائمه قرائت را جمع کرد.

۴- کتاب «الجامع» ابو جعفر طبری متوفای ۳۱۰ هـ ق که قرائت بیست تن را در آن کتاب آورد.

- ۵- کتابی در قرائت، مال ابو بکر محمد بن احمد داجونی متوفای ۳۲۴ ه. ق.
- ۶- کتاب «جواهر القرآن فی علوم القرآن» محمود بن محمد علوی فاطمی حافظ تبریزی.
- ۷- «التیسیر فی القرات السبع» ابو عمرو عثمان بن سعید دانی، متوفای ۴۴۴ ه. ق.
- ۸- «جامع البیان فی القرات السبع» ابو عمرو عثمان بن سعید دانی، متوفای ۴۴۴ ه. ق. (۱) تأسیس الشیعه، ص ۳۱۹.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۶۵
- ۹- «الکافی» ابو عبد الله محمد بن شریح الرعینی، متوفای ۴۷۶ ه. ق.
- ۱۰- «النشر فی القرات العشر» حافظ ابو الخیر محمد بن محمد دمشقی شافعی مشهور به ابن جزری، متوفای ۸۳۳ ه. ق.
- ۱۱- «اتحاف البشر فی القرات العشر» عبد الخالق بن علی بن محمد باقی زبیدی یمنی، متوفای ۱۱۹۵ ه. ق.
- ۱۲- «الاتقان فی علوم القرآن» جلال الدین عبد الرحمن سیوطی شافعی، متوفای ۹۱۱ ه. ق.
- ۱۳- «شافیه» جمال الدین ابو عمرو عثمان بن حاجب.
- ۱۴- «شاطیبه» قصیده‌ای مسّی به حراز الأمانی، از قاسم بن احمد الرعینی آندلسی شاطبی، متوفای ۵۹۰ که بر آن شرحها نوشته شد.
- کتابهایی که در پیرامون قرائت نوشته شده بسیار است ولی ما به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

۵- طبقات قراء

اشاره

در رابطه با طبقات قراء نیز اختلافاتی وجود دارد هم در اصل طبقات و هم در افرادی که در آن طبقات نام برده می‌شوند، گرچه این نوع اختلافات ضروری برای اصل بحث ندارد، مرحوم علامه طباطبائی (ره) پنج طبقه از طبقات قراء را نام برده و در این طبقه‌بندی از سیوطی در کتاب اتقان تبعیت کرده است و جناب محمد هادی معرفت در جلد دوم التمهید، هشت طبقه از طبقات قراء را نام برده و شرح حال قراء معروف را نیز آورده است. ما در اینجا بر اساس کتاب «التمهید» مشی می‌کنیم ولی برای رعایت اختصار تنها به ذکر نام قراء در هر طبقه و شرح مختصری از زندگی آنها اکتفاء می‌کنیم و بررسی و شرح تفصیلی حال آنها را به عهده خوانندگان عزیز درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۶۶

می‌گذاریم، البته منابع برای آگاهی شرح حال این قراء را معرفی می‌کنیم «۱».

طبقه اول:

در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بزرگان از صحابه، قرآن را به همان نحوی که نازل می‌شد، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرا می‌گرفتند و چه بسا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برخی از آنان را به بلاد دیگر و به سوی قبائل می‌فرستاد تا مردم را به اسلام بخوانند و آیاتی از قرآن را برای (۱) برای آگاهی به شرح زندگی قراء به کتابهای ذیل مراجعه نمایید:

۱- «غایة النهایه فی طبقات القراء» و «النشر فی القرات العشر»، تألیف ابن الجزری.

۲- «معرفة القراء الکبار» و «میزان الاعتدال» و «المغنی فی الضعفاء» تألیف ذهبی.

۳- «تاریخ ابن خلکان».

۴- «طبقات»، ابن سعد.

۵- «کامل»، ابن اثیر.

۶- «الإصابة» و «تهذیب التهذیب» و «لسان المیزان» از ابن حجر عسقلانی.

۷- «الاستیعاب»، ابن عبد البرّ.

۸- «اسد الغابه»، ابن اثیر.

۹- «المعجم»، کحّاله.

۱۰- «الأعلام»، زرکلی.

۱۱- «قاموس الرجال»، علامه تستری.

۱۲- «الکنی و الألقاب»، محدث قمی.

۱۳- «روضات الجنات»، خوانساری.

۱۴- «مجالس المؤمنین»، قاضی نور الله شوشتری.

۱۵- «تاسیس الشیعه لعلوم الاسلام»، از صدر.

۱۶- «الفهرست»، شیخ طوسی.

۱۷- «سفینه البحار»، محدث قمی.

۱۸- «المجمع»، قهبائی.

۱۹- «المعجم»، آیت الله خوئی.

۲۰- «تنقیح المقال»، مامقانی.

۲۱- «التمهید فی علوم القرآن»، محمد هادی معرفت، ج ۲.

۲۲- «ترجمه التمهید»، به نام آموزش علوم قرآن، ج ۲، ابو محمد و کیلی و کتب رجالی دیگر که به شرح حال رجال اختصاص دارند.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۶۷

آنان قرائت کنند و قرآن را به آنان بیاموزند، شأن صحابه برگزیده و به خصوص بزرگان صحابه در آن زمان این بود، ولی تعدادی از آنان به این کار اختصاص داشتند و در نشر و تعلیم قرآن، مرجع دیگران بودند، اینان پنج تن بودند و آنها عبارتند از:

۱- علی بن ابی طالب علیه السلام، شهادت او در سال ۴۰ از هجرت در مسجد کوفه در هنگام نماز صبح به دست عبد الرحمن ابن ملجم، بود.

۲- عبد الله ابن مسعود، متوفای ۳۳ ه ق، در اثر ضربه‌ای که به امر عثمان به او زدند به قتل رسید.

۳- ابی بن کعب، متوفای ۳۰ ه ق.

۴- ابو الدرداء، متوفای ۳۲ ه ق.

۵- زید بن ثابت، متوفای ۵۴ یا ۵۵ ه ق. البته زید بن ثابت از نظر سن از همه کوچکتر و از نظر شأن و عنوان نیز از آنان پایین تر بود. این گروه، طبقه اول قراء هستند که در عهد پیامبر، امر قرائت برای مردم را به عهده داشتند و اسناد قرائتها در زمانهای بعدی، به اینان منتهی می شود. اما کسان دیگری که در عهد آن حضرت و پس از وفات او، به جمع آوری قرآن، دست زده‌اند، اهمیت چندانی در امر قرائت نداشته‌اند از آن جمله‌اند، ابو موسی اشعری، معاذ بن جبل، سالم مولای ابو حدیفه، مقداد بن اسود، ابو ذر، جندب بن جناده، اینان بیشتر به حفظ و جمع آوری قرآن در سینه‌ها و صحیفه‌ها، اشتغال داشتند تا تصدی قرائت قرآن برای مردم به عنوان یک کار اختصاصی، لذا قرائت آنان به ما نرسیده و اسناد قرائتها بعدی نیز، مستند به آنان نیست.

طبقه دوم:

طبقه دوم از قراء کسانی هستند که حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرده‌اند ولی قرآن را از صحابه نخستین فرا گرفته‌اند از آن جمله‌اند:

۱- ابن عباس، متوفای ۶۸ ه ق. او از ملازمان خاص امیر المؤمنین در طول حیاتش بود.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۶۸

۲- ابو الأسود، ظالم بن عمرو الدؤلی از اصحاب امیر المؤمنین، متوفای ۶۹ ه ق.

۳- علقمه بن قیس النخعی الکوفی، از خواص ابن مسعود و از افراد مورد وثوق امیر المؤمنین علیه السلام بود (متوفای ۶۲ ه ق).

۴- عبد الله بن السائب المخزومی، او و پدرش از صحابه به شمار می‌آمدند و در حکومت عبد الله بن زبیر سال ۷۰ در گذشت.

۵- أسود بن یزید النخعی الکوفی، از بزرگان اصحاب ابن مسعود به شمار می‌آمد و در سال ۷۵ ه ق در گذشت.

۶- ابو عبد الرحمان، عبد الله بن حبيب اسلمی، وی قرائت را از ابن مسعود فرا گرفت و به امیر المؤمنین علیه السلام عرضه کرد و او چهل سال در مسجد کوفه به مردم قرائت می‌آموخت و در سال ۷۴ در گذشت.

۷- عبد الله بن عیاش ابن ابی ربیعہ المخزومی، وی در مهاجرت اول مسلمانان در حبشه متولد شد و قرائت را از ابی بن کعب و پدرش فرا گرفت و در سال ۶۴ ه ق در گذشت.

۸- مسروق بن الأجدع الهمدانی، او در کوفه بود و از اصحاب مسعود به شمار می‌آید و از کسانی بود که علاوه بر قرائت به کار فتوا نیز اشتغال داشت و در امر فتوا از شریح قاضی، اعلم بود و در سال ۶۲ ه ق در گذشت.

۹- زر بن حبیش الأسدی، وی دوره جاهلیت را درک کرده و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ندید و از بزرگان تابعین به شمار می‌آمد و از افراد مورد وثوق علی علیه السلام بود و قرآن را از آن حضرت و ابن مسعود فرا گرفت و در سال ۸۳ ه ق در سن ۱۲۷ سالگی در گذشت.

۱۰- ابو العالیه رفیع بن مهران الزیاحی، وی پس از درگذشت پیامبر، اسلام را پذیرفت و از بزرگان تابعین و امامی در دانش و قرآن و تفسیر بود و علوم خود را از علی و ابن مسعود و ابی بن کعب و ابن عباس فرا گرفت و در سال ۹۳ ه ق در گذشت.

۱۱- عبید بن فضیله الخزاعی الکوفی، او قرآن را از ابن مسعود و علقمه فرا گرفت و در زمان خود قاری مردم کوفه بود و در سال ۷۴ ه ق در گذشت.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۶۹

۱۲- عمر بن شرحبیل الهمدانی «ابو میسره الکوفی» او یکی از خواص ابن مسعود و قاری قرآن و از بزرگان و رؤسا، به شمار می‌آمد و در زمره عبّاد بود و در سال ۶۳ در گذشت.

طبقه سوم:

طبقه سوم از قراء کسانی هستند که حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درک نکرده‌اند و قرآن را از صحابه نخستین و از طبقه‌ای از تابعین که مقدم بر آنان بودند فرا گرفته‌اند، اینان نیز خود از تابعین، به شمار می‌آیند ولی در مرتبه دوم از آنان هستند و آنها عبارتند از:

۱- سعید بن جبیر، او به مکه سفر کرد و در آنجا مقیم شد و قرآن را از ابن عباس فرا گرفت و او یکی از خواص زین العابدین علیه السلام بوده و امام صادق فرمود که او جلیل و همنشین علی بن حسین علیه السلام بود و مورد محبت امام قرار داشت و به همین علت

حجاج بن یوسف ثقفی او را در سال ۹۵ هـ ق به شهادت رساند.

۲- نصر بن عاصم الیثی البصری، وی شیخ قراء در بصره بود، بیشتر قراء طبقه چهارم قرائت را از وی آموختند و او شاگرد ابو الأسود الدؤلی از صحابه امیر المؤمنین علیه السلام بود و در سال ۱۰۰ هـ ق در گذشت.

۳- مجاهد بن جبر المکی ابو الحجاج المخزومی، از وی نقل شد که سه مرتبه قرآن را نزد ابن عباس خواندم و قرائت خود را بر او عرضه کردم، و وی در تفسیر نقش بیشتری داشت تا قرائت مع الوصف بسیاری از مردم قرائت را از وی فرا گرفته‌اند و در حدود سال ۱۰۲ هـ ق در گذشت.

۴- یحیی بن وثاب الأسدی، او قاری اول کوفه به شمار می‌آمد و جزء بهترین قراء عرب بود، و وی قرائت را از علقمه بن قیس و اسود بن یزید و مسروق بن الأجدع آموخت و در نهایت زهد و عبادت بسر می‌برد و او در سال ۱۰۳ هـ ق در گذشت.

۵- مسلم بن جندب القارئ المدنی، مسلم قرائت را از ابن عیاش فرا گرفت و نافع قرائت را از وی آموخت و عمر بن عبد العزیز به دست او تربیت شد و از فصحای

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۷۰

زمان خود بود و در سال ۱۱۰ هـ ق در گذشت.

۶- طلحه بن مصرف، طلحه قاری مردم کوفه بود و قرائت را از سعید بن جبیر آموخت و او سید القراء نامیده می‌شد، او از مذهب حقه روگردان بود و در سال ۱۱۲ هلاک شد.

۷- عبد الرحمن بن هرزم المدنی الأعرج، وی دانشمندی بزرگ بود و در قرآن و سنت، شخصیتی بارز به شمار می‌آمد و نخستین کسی است که علوم عربی را در مدینه رواج داد. وی عربیت را از ابو الأسود دؤلی آموخته بود و در قرائت شاگرد ابن عیاش به شمار می‌آمد و نافع مدنی قرائت را از وی آموخت او به اسکندریه رفت و در سال ۱۱۷ هـ ق در همانجا در گذشت.

۸- عبد الله بن عامر الیحصبی، وی در قرائت، امام مردم شام و یکی از قراء سبعة است و نزدیکترین آنان به زمان تابعین به شمار می‌آید. او دو سال پس از رحلت پیامبر متولد شده و در سن نه سالگی به شام منتقل شد و قرآن را از معاویه بن ابو سفیان آموخت، می‌گویند او قرائت را از مغیره بن ابی شهاب گرفته است اما معلوم نیست که این مغیره کیست و در سال ۱۱۸ هـ ق در گذشت.

۹- یحیی بن یعمر، ابو سلیمان البصری، وی از علمای نحو و عربیت و قرآن بود، قاضی مرو و یمن بود و از فصحاء مردم زمان خود به شمار می‌آمد. دانش او نسبت به لغت بیشتر از دیگران بود، تقوا و ورع شدیدی داشت. او و رفیقش نصر بن عاصم از شاگردان ابو الأسود الدؤلی بودند و از معارف شیعه به شمار می‌آمدند، لذا حجاج او را به مرو تبعید کرد و قتیبه بن مسلم، منصب قضاء را در آنجا به وی سپرد و در سال ۱۲۰ هـ ق در گذشت.

۱۰- عبد الله بن کثیر بن .. ابن المطلب، وی امام مردم مکه در قرائت بود، او یکی از قراء سبعة و در اصل فارسی تبار است و در مکه عطار بود و قرائت را از ابن السائب و مجاهد و درباس مولای ابن عباس آموخت و در سال ۱۲۰ هـ ق در گذشت.

۱۱- محمد بن عبد الرحمن السهمی ابن محیصن، وی یکی از قراء ثلاثه مکه بود

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۷۱

که عبارت بودند از: ابن کثیر و ابن محیصن و حمید الأعرج، و قرائت وی آمیخته با شواذ مورد قبول بوده است ولی اهل مکه از قرائت وی اعراض کرده و قرائت ابن کثیر را پذیرفتند، وی در سال ۱۲۳ هـ ق در گذشت.

۱۲- عاصم بن ابی النجود الکوفی، وی قاری و امام به شمار می‌آمد و او یکی از قراء سبعة است و قرآن را نزد ابو عبد الرحمن السیلمی و زر بن حبیش خواند و گروه بیشماری از وی قرائت را فرا گرفتند، قرائت وی از ابو عبد الرحمن و آن هم از علی علیه السلام گرفته بود. و نکته قابل توجه اینکه تمام مصحفهای کنونی، بر مبنای قرائت حفص، از عاصم، از السیلمی، از علی علیه السلام

و عاصم شیعی مذهب بود و علاقه شدیدی نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داشت.

۱۳- شیبۀ بن نصّاح سرجس المدنی، شبیه قاری و امام بود، او مولای ام سلمه بود، و یکی از شیوخ نافع به شمار می‌آید. و وی در قرائت شهرت و معروفیت چندانی نداشت، تبعیت نافع از شبیه بیشتر از تبعیت وی از ابو جعفر بود و او در سال ۱۳۰ هـ ق در گذشت.

۱۴- حمید بن قیس الأعرج المکی، وی یکی از سه قاری مکه بود و هیچیک از قاریان بهتر از او و ابن کثیر نبودند و وی در سال ۱۳۰ هـ ق در گذشت.

۱۵- یزید بن القعقاع، وی قاری و یکی از قراء عشره به شمار می‌آمد، از معاریف مدینه و از افراد خوشنام بود، قرائت را از مولای خود عبد الله بن عیاش فرا گرفت و مدتی طولانی منصب قرائت را به عهده داشت و در حدود سال ۱۳۰ هـ ق در گذشت.

۱۶- یزید بن رومان المدنی، وی فقیه و محدث و قاری بود و او یکی از شیوخ نافع، در قرائت است و در سال ۱۳۰ هـ ق در گذشت.

۱۷- حمران بن اعین الشیبانی، وی از تابعین و از مردم کوفه بود، وی قرائت خود را طبق نقل ابو عمر الدانی از عبید بن فضل و ابو حرب بن ابو الأسود الدؤلی و یحیی بن وثاب و حمزه که یکی از قراء سبعة است اخذ نموده و قرائت خود را به حمزه

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۷۲

عرضه کرده است و از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام و از خواص آنان بود و کشتی او را از حواریون آن دو امام بر شمرده است و امام صادق علیه السلام شهادت داده است که او به حق از اهل بهشت است و در حدود سال ۱۳۰ در گذشت.

طبقه چهارم قراء:

عبارتند از:

۱- ابان بن تغلب بن رباح ابو سعید البکری الجریری، او یک قاری بزرگ و در رأس قراء قرار داشت، و فقیه و لغوی برجسته بود. و او صاحب قرائتی منحصر به فرد بوده که نزد قراء، معروف است و سه تن از ائمه اطهار علیهم السلام را درک کرد؛ امام زین العابدین، امام باقر و امام صادق علیهم السلام و از خواص آنان به شمار می‌آمد و امام صادق علیه السلام به او فرمود: در مسجد بنشین و برای مردم فتوا بده که من دوست دارم در بین شیعیان خود، کسی را همانند تو بینم. «اجلس فی المسجد و افت للناس، فانی احب ان اری فی شیعتی مثلک»، و او در سال ۱۴۱ در ایام امامت امام صادق علیه السلام در گذشت و امام در عزای او شرکت کرد و فرمود: «أما و الله لقد اوجع قلبی موت ابان؛ یعنی قلب مرا مرگ ابان به درد آورد».

۲- سلیمان بن مهران الأعمش، از مردم کوفه و اصالتاً از اهل ری بود و قرائت را از علی بن وثاب و زر بن حبیش، فرا گرفت و قرائت خود را بر ابو العالیه و مجاهد و ابن بهدله عرضه کرد و بهترین قاری زمان خود بود. و او در ایمان و ثباتش بر مذهب حق، استوار و سر سخت و دوستدار آزاده امام امیر المؤمنین علیه السلام به شمار می‌آمد و در سال ۱۴۸ هـ ق در گذشت.

۳- ابو عمرو بن العلاء المازنی، نام وی «زبّان» و قاری بصره بود و یکی از قراء سبعة است که امامت بصره به او ختم شد. و از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده و از عده‌ای قرائت خود را فرا گرفت و در سال ۱۵۴ هـ ق در گذشت.

۴- یحیی بن الحارث الذماری، وی امام جامع دمشق و قاری آن شهر بود، وی جانشین ابن عامر در دمشق به شمار می‌آمد و به منصب قرائت منصوب شد و به سال

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۷۳

۱۴۵ هـ ق در گذشت.

۵- نافع ابن عبد الرحمن ابو نعیم، وی در بعضی از اقوال، ابو رویم الّلیثی، نامیده شده است و او از قراء سبعة است و قاری مدینه و اصل او از اصفهان است و قرآن را نزد بیش از هفتاد تن که همه آنان از تابعین بودند فرا گرفت و در قرائت امام بلا منازع بود و در

سال ۱۶۹ در گذشت.

۶- حمزه بن حبيب الزيات، وی یکی از قراء سبعة است وی قرآن را نزد اعمش و حمران بن اعین و ابن ابی لیلی فرا گرفته و خود بر صدر منصب قرائت نشست و کسائی و دیگران از وی قرائت آموختند و طبق نظر شیخ طوسی او از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده و ارباب تراجم او را از شخصیت‌های معروف شیعه می‌دانستند و او در سال ۱۵۶ ه ق در گذشت.

۷- عیسی بن عمر الهمدانی، وی قرآن را نزد عاصم و اعمش خواند، کسائی و گروهی دیگر قرائت را از وی فرا گرفتند. او در غیاب حمزه، قاری مردم کوفه بود و در سال ۱۵۶ ه ق در گذشت.

۷- ابو الحارث، عیسی بن وردان المدنی الخداء، وی قاری و امامی، حاذق بود و قرائت خود را بر ابو جعفر و شیبیه بن نصاح، عرضه کرد و از بزرگان اصحاب نافع بود و در سال ۱۶۰ ه ق در گذشت.

۹- سلیمان بن مسلم جماز، ابو الربیع الزهری المدنی، وی قرائت خود را بر زید بن القعقاع و شیبیه بن نصاح عرضه کرده است و او در سال ۱۷۰ ه ق در گذشت.

۱۰- ابو الحسن، علی بن حمزه بن عبد الله بن بهمن بن فیروز الکسائی، کسائی یکی از قراء سبعة است او از دانشمندان علم نحو به شمار می‌آمد، او از مردم کوفه و یکی از شخصیت‌ها و معاریف بود، قرآن را نزد گروهی بخواند و گروهی نیز از وی قرآن را آموختند، وی در بین قرائت‌ها برای خود قرائتی خاص انتخاب کرد و قرائت علم و فن او بود. و کسائی از شخصیت‌های شیعه به شمار می‌آید و آثاری علمی، در تاریخ و ادب از خود بجا گذاشته و در سال ۱۸۷ ه ق در گذشته است.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۷۴

۱۱- سلام بن سلیمان ابو منذر المزنی البصری، وی به خراسانی معروف بود، نخست در بصره و سپس در کوفه زندگی می‌کرد. او قاری و از دانشمندان علم نحو به شمار می‌آمد و قرآن را نزد عاصم بخواند و امام جامع بصره بوده و در سال ۱۷۱ ه ق در گذشت.

۱۲- افراد دیگری غیر از افراد مذکور بودند که نامشان معروف است از قبیل:

ابو بکر شعبه بن عیاش الأسدی کوفی و سلیم بن عیسی أبو عیسی الکوفی و حفص بن سلیمان الأسدی الغاضری الکوفی و اسماعیل بن عبد الله بن قسطنطین ابو اسحاق المخزومی المکی و اسماعیل بن جعفر الانصاری المدنی که در سال ۱۸۰ هجری در بغداد در گذشت و امثال اینها.

طبقه پنجم قراء:

عبارتند از:

۱- ابو محمد، اسحاق بن محمد المسیبی المخزومی المدنی، او قرائت را از نافع بن ابی نعیم فرا گرفت و از بزرگان اصحاب وی بود و خلف بن هشام البزاز و گروهی دیگر قرائت را از وی آموختند، احمد حنبل و ابن ذکوان از وی روایت کردند و او در سال ۲۰۰ ه ق در گذشت.

۲- ایوب بن المتوکل البصری الصیدلانی، وی قرائت خود را بر سلام و ابو الحسن کسائی و گروهی دیگر عرضه کرد و بهترین قاری زمان خود به حساب می‌آمد و در سال ۲۰۰ ه ق در گذشت.

۳- یحیی بن المبارک الیزیدی امام ابو احمد البصری، شهرت او به یزیدی از جهت ارتباط او با یزید بن منصور دانی مهدی عباسی است که آموزش و پرورش فرزندان او را به عهده داشت و او از قراء و از دانشمندان علم نحو بود. و او قرآن را از ابو عمرو آموخت و وی دارای تألیفاتی بوده که نوشته‌های او بالغ بر ده هزار برگ بوده است و در سال ۲۰۲ ه ق در گذشت.

۴- عثمان بن سعید، ابو سعید المصری، وی ملقب به «ورش» بوده و اصل او از

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۷۵

آفریقا است و او در حدود سال ۱۵۵ ه ق، چند بار قرآن را نزد نافع ختم کرد و نافع او را «ورش» نامید؛ زیرا وی به غایت سفید بود و «ورش» نیز یکی از مشتقات شیر و لبن است و او در زمان خود در مصر، ریاست قرائت را به عهده داشت و او پس از بررسی علم نحو به کار قرائت پرداخت و در سال ۱۹۷ ه ق در گذشت.

۵- قالون، ابو موسی بن مینا، وی در زمان خود قاری مدینه بود و او ربیب (پسر زن) نافع بود و به علت قرائت عالی او، وی را «قالون» لقب داده‌اند؛ زیرا «قالون» لغت رومی است و به معنای نیکو و عالی است او قرائت را از نافع آموخت و دارای عمری طولانی بود و در سال ۲۲۰ در گذشت.

۶- یعقوب بن اسحاق الحضرمی، یعقوب در عصر خود قاری بصره بود و نسبت به قرآن شناختی کامل داشت و او از همگان اعلم بوده و امام جامع بصره نیز بود و در سال ۲۰۵ ه ق در گذشت.

۷- ابو یوسف الأعشی یعقوب بن محمد الکوفی، او قرائت را از ابن عیاش آموخت و در کوفه بر صدر منصب قرائت قرار داشت و صیرفی و شمونی در زمره شاگردان او بودند و وی در حدود سال ۲۰۰ ه ق در گذشت.

۸- شجاع بن ابی نصر البلخی، وی قاری زاهدی بوده و قرائت را از ابو عمرو فرا گرفت و در سال ۱۹۰ ه ق در بغداد در گذشت.

۹- حسین بن علی الجعفی الکوفی، ابو عبد الله الزاهد، وی یکی از اعلام به شمار می‌آمد و قرآن را نزد حمزه خواند و پس از حمزه تصدی قرائت با او بود و احمد حنبل قرائت را از وی آموخت جعفی در رأس قرائت قرار داشت و مردم را آموزش می‌داد و در سال ۲۰۳ در سن ۸۴ سالگی در گذشت.

۱۰- ابو احمد، عبد الله بن صالح العجلی الکوفی، وی از بزرگان قراء به شمار می‌آمد و قرائت را از حمزه آموخت و در اواخر عمر خود در بغداد اقامت کرد و در آنجا به کار قرائت پرداخت و در حدود سال ۲۲۰ در گذشت.

۱۱- یحیی بن آدم، امام ابو ذکریا القرشی الکوفی الاحول، وی قاری و حافظ قرآن

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۷۶

بود و به قرائت عاصم عالم بود و در سال ۲۰۳ در گذشت.

۱۲- ابو محمد، عبد الله بن موسی العبسی الکوفی، وی قاری و حافظ قرآن و دارای مذهب شیعه بود، قرآن را نزد عیسی همدانی خوانده و در قرائت شاگردی علی بن صالح را داشته و لغت را از حمزه و کسائی فرا گرفت، عبسی در ذی القعدة سال ۲۱۳ ه ق در گذشت.

طبقه ششم از قراء:

عبارتند از:

۱- ابو عبید قاسم بن سلام، او یکی از اعلام و برگزیدگان بود که تألیفات بسیار داشت و قرائت را از کسائی و شجاع بن ابو نصر و دیگران فرا گرفت. او امامی مجتهد بود و در آراء از کسی تقلید نمی‌کرد. وی در هرات متولد شد و پدرش سلام بنده بود.

و او به تعلیم مشغول شد تا اینکه در ادبیات صاحب نظر شد، وی در سال ۲۲۴ ه ق در مکه در گذشت.

۲- خلاد بن خالد، ابو عیس شیبانی صیرفی کوفی احول، او مصاحب سلیم و زمانی چند تصدی منصب قرائت را داشت و در سال ۲۲۰ در گذشت.

۳- خلف بن هشام البزاز، وی از قراء بغداد بود و قرائت را از سلیم آموخت و سلیم از شاگردان حمزه بود و در حدود سال ۲۳۰ ه ق در گذشت.

- ۴- روح بن عبد المؤمن الهذلی، و او از قراء بصره بود و قرائت را از یعقوب الحضرمی فرا گرفت و ابن حیان او را در زمره ثقات بر شمرد و او در سال ۲۳۳ ه ق در گذشت.
- ۵- رویس محمد بن المتوکل اللؤلؤ البصری، او قاری حاذق و ضابطی معروف بود و قرائت خود را بر یعقوب الحضرمی عرضه داشت و در سال ۲۳۸ ه ق در گذشت.
- ۶- اسحاق بن ابراهیم، ابو یعقوب المروزی، و او به ابن راهویه، معروف بود و در نیشابور می‌زیست و از امامان به شمار می‌آمد و به مناطق مختلف سفر کرد
درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۷۷
و با حافظه‌ترین مردم زمان خود بود و در سال ۲۳۸ ه ق در گذشت.
- ۷- لیث بن خالد، ابو الحارث البغدادی، او قرائت خود را بر کسائی، عرضه کرد و در زمره بزرگترین اصحاب او به شمار می‌آمد و در سال ۲۴۰ ه ق در گذشت.
- ۸- ابو یعقوب الازرق، یوسف بن عمر، او در مدینه و سپس در مصر می‌زیست و او روزگاری را با «ورش» بسر می‌برد و اداء حروف را به خوبی از وی فرا گرفت و ۲۵ بار، قرآن را با دقت و تحقیق پیش «ورش» خواند و بالأخره در مصر به جانشینی ورش نائل آمد و در سال ۲۴۰ ه ق در گذشت.
- ۹- ابن ذکوان، عبد الله بن احمد بن بشیر ابو عمرو الدمشقی، او قاری دمشق و امام جامع آن دیار بود و در زمان خود در قرائت اعلم از همه بود و در سال ۲۴۲ ه ق در گذشت.
- ۱۰- احمد بن محمد القواس، وی قاری مکه بود، ابن مجاهد می‌گوید: قنبل برای من نقل کرد که قواس در سال ۲۳۷ مرا مأمور کرد که «البزّی» را ملاقات کنم و به او بگویم که القواس گفته که تو و «ما هو بمیت» را مخفف می‌خوانی در حالی که این قرائت با قرائت ما منطبق نیست ... این موضوع نشان می‌دهد که قواس برتر از قنبل و البزّی بود و وی در سال ۲۴۵ ه ق در مکه در گذشت.
- ۱۱- ابو عمرو الدّوری، حفص بن عمر الأزدی، او علاوه بر قرائت، در علم نحو هم دست داشت از مردم بغداد بود ولی در سامراء می‌زیست و قاری اسلام و شیخ عراق به شمار می‌آمد و قرائت را از اسماعیل بن جعفر کسائی و یزیدی فرا گرفت و می‌گویند اول کسی است که قرائتهای مختلف را جمع کرده و در این زمینه تألیفی به وجود آورد و وی در سال ۲۴۶ ه ق در گذشت.
- ۱۲- ابو الحسن البزّی، احمد بن محمد، او در زمان خود قاری مکه و مؤذن مسجد الحرام بود و اصل او فارسی و از همدان بود و قرائت را از علی بن سلیمان و اسماعیل القسط که از شاگردان ابن کثیر بودند. فرا گرفته بود و او چهل سال مؤذن مسجد الحرام بود و در سال ۲۵۰ ه ق در گذشت.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۷۸
- ۱۳- محمد بن عیسی الرّازی، وی قرآن را نزد نصیر و خلّاد که از اصحاب کسائی بودند خوانده است و کتاب «الجامع فی القرائات» از تألیفات اوست، او در سال ۲۵۳ ه ق در گذشت.
- ۱۴- ابو الولید، هشام، عمار السلمی، وی از مردم دمشق و خطیب مسجد جامع آن دیار بود و پس از در گذشت ابن ذکوان، مردم به او روی آوردند و وی در سال ۲۵۳ ه ق در گذشت.
- ۱۵- احمد بن جبیر، ابو جعفر الکوفی، وی ساکن انطاکیه بود و در زمره قراء بزرگ و با هوش بود قرائت را از کسائی آموخت، سلیم و یزیدی و اعشی و مسیبی و چند نفر دیگر از اساتید او بودند و او از معمرین قراء بود و در سال ۲۵۸ ه ق در گذشت.
- ۱۶- ابو العباس، فضل بن شازان بن عیسی، او از مردم ری بود (و او غیر از فضل بن شازان نیشابوری است) وی یکی از اعلام و برگزیدگان و بزرگ قاریان در ری بود و ابو عمرو الدّانی درباره او می‌گوید: در زمان خود از نظر علم و فهم همانندی نداشت و او

در سال ۲۹۰ ه ق در گذشت.

طبقه هفتم از قراء:

عبارتند از:

۱- محمد بن یحیی، کسائی صغیر، وی در زمره بزرگترین اصحاب کسائی کبیر بود، و کیع و ابو بکر مجاهد قرائت را از وی آموختند و او در حدود سال ۲۹۰ ه ق در گذشت.

۲- ابو عمر، محمد بن عبد الرحمن، مشهور به قنبل، قنبل قاری مکه بود و ریاست قرائت در حجاز به او منتهی شد. او قرائت را از «القواس» و «البزی» فرا گرفت، جمع کثیری را قرائت آموخت که از آن جمله‌اند: ابن مجاهد و ابن شنبوذ، قنبل مسؤلیت شهربانی مکه را نیز به عهده داشت و سیره او رو به فساد گذاشت و در پایان دچار اختلال حواس شد و در مورد قرآن سخنان بی رویه گفت و مردم از وی دوری جستند و لذا هفت سال قبل از مرگ خود، قرائت را رها کرد و در سال ۲۹۱ در ۹۶ درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۷۹ سالگی در گذشت.

۳- ابو ایوب، سلیمان بن یحیی الضبی، او اهل بغداد و از بزرگان قراء و از دانشمندان آنها به شمار می‌آمد و شصت سال در جامع المدینه در بغداد متصدی امر قرائت بود و در سال ۲۹۱ در ۹۰ سالگی در گذشت.

۴- هارون بن موسی، ابن شریک الأخفش، وی اهل فضل بوده و کتب فراوانی در قرائت و عربیت تألیف کرد و جمع کثیر از قبیل جعفر بن ابی داوود، ابو الحسن ابن شنبوذ و بلخی و بعلبکی از وی قرائت آموختند و وی در سال ۲۹۲ در سن ۹۲ سالگی در گذشت.

۵- ابو الحسن، ادریس بن عبد الکریم الحداد، وی از بغداد بود و قرائت را از خلف آموخت و چون در فن قرائت متبحر بود عده‌ای از وی قرائت آموختند و در سال ۲۹۳ ه ق در گذشت.

۶- جعفر بن عبد الله الأنصاری الاصفهانی، وی در جامع اصفهان امام و قاری بود و در علوم قرآن و تجوید بر دیگران مقدم بود و قرائت را از الدوری فرا گرفت و محمد بن احمد کسائی از وی قرائت آموخت و در سال ۲۹۴ ه ق در گذشت.

۷- محمد بن عبد الرحیم اصفهانی، وی در زمان خود استاد قرائت بود و قرائت «ورش» را از عامر الجرشلی آموخت و نسبت به قرائت نافع شناختی کامل داشت، ابن مجاهد از وی قرائت را فرا گرفت و او برای آموختن قرائت به مصر سفر کرد و هشتاد هزار واحد پولی که داشت برای هشتاد ختم قرآن انفاق کرد و در سال ۲۹۶ ه ق در گذشت.

۸- حسن بن علی بن حمّاد بن مهران، او قاری مردم در قزوین بود، ابن شنبوذ و ابو بکر النقاش و المطوعی، از وی قرائت آموختند در آخر، در اهواز، مقیم شد و در حدود سال ۳۰۰ ه ق در گذشت.

۹- احمد بن فرح بن جبرئیل، ابو جعفر البغدادی، وی قرائت را از الدوری و البزی فرا گرفت، وی چندی در کوفه اقامت گزید و مردم از وی استفاده کردند،

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۸۰

امین و مورد وثوق بود و در سال ۳۰۳ در سن ۹۰ سالگی در گذشت.

۱۰- عده کثیری در این طبقه از قراء به نام هستند که ذکر همه آنها به طول می‌انجامد از قبیل: جعفر بن محمد بن اسد، ابو الفضل الضریر النّصیبی، متوفای ۳۰۷ و ابو العباس، احمد بن سهل بن فیروزان، الشیخ الأشنانی، متوفای ۳۰۷. و ابو بکر بن عبد الله بن مالک المقرئ المصری، معروف به ابن سیف متوفای ۳۰۷. و اسحاق بن احمد، ابو محمد الخزاعی المکی متوفای ۳۰۸ و عباس بن فضل بن

شاذان الرازی متوفای سال ۳۱۰. و موسی بن جریر بن عمران الرقی، متوفای ۳۱۰ و محمد بن هارون بن نافع التمار متوفای ۳۱۰ و حسن بن حسین بن علی الصوّاف، متوفای ۳۱۰ و محمد بن جریر، ابو جعفر الطبری مفسر و مورخ اهل آمل طبرستان، متوفای ۳۱۰ و حسن بن علی، ابو بکر العلاف البغدادی، متوفای ۳۱۸ و امثال اینها که بسیارند.

طبقه هشتم:

طبقه هشتم از قراء، کسانی هستند که در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم می‌زیستند اینان آخرین کسانی هستند که قرائتی مستقل داشتند و تعداد آنان بسیار است و ما در اینجا به برخی از آنان که مهمتر و معروفترند اشاره می‌کنیم:

۱- الزینبی، محمد بن سلیمان الهاشمی، ابو بکر البغدادی، وی یکی از کسانی است که به قرائتها توجه داشته و در قرائت اهل مکه، امام به شمار می‌آمد. قرائت را از اسحاق الخزاعی و گروهی دیگر فرا گرفت و او نزدیک سال ۳۲۰ هـ ق در گذشت.

۲- نبطویه، ابراهیم بن محمد بن عرفه ابو عبد الله العتکی الواسطی، طبق گفته ذهبی وی از ازکیاء جهان به شمار می‌آمد و او قرائت را در واسط از محمد بن عمرو فرا گرفت و از شعیب بن ایوب و ابن الجهم استفاده کرد و عده از قراء معروف از وی استفاده کردند و او در سال ۳۲۳ در گذشت.

۳- ابن مجاهد، احمد بن موسی بن العباس ابو بکر البغدادی العطشی، وی قاری و استاد بود و در بغداد متولد شد و خانواده‌اش در بازار العطش بغداد بسر می‌بردند، لذا وی منسوب بدانجا است. و او تألیفی دارد به نام «السبعة» که درباره قرائتهای هفتگانه درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۸۱

بحث کرده و قرائت را در عدد هفت، منحصر کرده است و از آن وقت اعتقاد عمومی بر آن شد که قرائتها به هفت موج منحصر است و حدیث «احرف سبعة» اشاره به این موضوع دارد. و بنا به گفته دکتر صبحی صالح: گناه این شایعه دروغ به گردن ابن مجاهد است و اول کسی است که بر سد باب اجتهاد و منع انتخاب قرائت مستقل، کوشیده است و او در سال ۳۲۴ هـ ق در گذشت.

۴- الداجونی الکبیر محمد بن احمد، وی یکی از کسانی است که به امر قرائت، توجه داشت و برای استفاده از اساتید به مناطق مختلف سفر می‌کرد و به جمع آوری قرائتها می‌پرداخت و در سال ۳۲۴ در گذشت.

۵- موسی بن عبید الله بن یحیی بن خاقان امام ابو مزاحم الخاقانی، وی از خاندان وزراء بود و در قرائت کسائی شناخت کاملی داشت و در زمره دانشمندان بود و در سال ۳۲۵ در گذشت.

۶- احمد بن محمد بن اسماعیل معروف به الحمزی، معروفیت او به «الحمزی» از این جهت است که وی نسبت به قرائت حمزه بن حبيب الزیات، شناختی کامل داشت و در بغداد به امر قرائت اشتغال داشت و مردم به علت زهد و استواری وی به او اقبال داشتند. و در سال ۳۲۷ هـ ق در گذشت.

۷- ابن شنبوذ، محمد بن احمد، ابو الحسن البغدادی، وی استاد قرائت در عراق بود و برای کسب دانش به مناطق مختلف سفر کرد. وی معاصر ابن مجاهد بود و در قرائت و اصول و فنون آن، اعلم از وی بود و وی بر خلاف ابن مجاهد در انتخاب قرائت، آزادی قائل بود و به قرائت مشهور توجه داشت و گاهی نیز طبق قرائت شاذ که از نظر عامه نامأنوس بود، قرآن را می‌خواند.

و او فی حدّ نفسه مورد وثوق بود و از نظر دیانت، فردی صالح و در فن قرائت متبحر بود و «ابن مجاهد» را به علت کمی دانش تحقیر می‌کرد و همین باعث حسد ابن مجاهد شد و علیه او نزد وزیر وقت (ابن مقله) سعایت کرد و او به عنوان اعتقاد به قرائتهای شاذ، مورد آزار قرار گرفت و در سال ۳۲۸ هـ ق در گذشت.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۸۲

۸- ابو بکر ابن الانباری، محمد بن القاسم، وی قاری و نحوی و از مردم بغداد است و درباره او گفته شده که سیصد هزار بیت به

عنوان شواهد قرآن از حفظ بود و آنچه که بیان می‌کرد از حفظ املاء می‌نمود و الدانی کتاب «الوقف و الأبتداء» را از تألیفات وی بر شمرده. و در سال ۳۲۸ در گذشت.

۹- محمد بن نصر الربعی الامام ابو الحسن ابن الأحمز الدمشقی، ریاست قرائت در شام به وی منتهی شد، وی جلسه درس بزرگی داشت و عمر طولانی داشت و مردم به او اقبال داشتند و در سال ۳۴۱ ه ق در گذشت.

۱۰- محمد بن احمد، ابو عبد الله کسائی، او از مردم اصفهان بود، قرائت را از گروهی، من جمله ابن عساکر و ابن الصباح، آموخت گروهی از جمله: ابن اشته که مقیم مصر بود از وی قرائت آموخت و او در سال ۳۴۷ در اصفهان در گذشت.

۱۱- ابو طاهر عبد الواحد بن عمر، وی بغدادی است و یکی از اعلام قراء به شمار می‌رود و کتاب الیابان را تألیف کرد، ریاست در قرائت به وی منتهی شد و او پس از استادش ابن مجاهد طبق تقاضای مردم منصب قرائت را به عهده گرفت و بزرگان از هر سو به طرف او می‌آمدند و در سال ۳۴۹ در گذشت.

۱۲- محمد بن الحسن بن محمد، ابو بکر النقاش، او در اصل از موصل بود ولی در بغداد متولد شد و در آنجا نشو و نما کرد. او قاری و مفسر و یکی از اعلام بود، وی به تشیع شناخته شده بود و از اهل بیت احادیثی را از شیوخ خود با سندهای عالی نقل می‌کرد و از همین جهت وی را در حدیث متهم کردند و او به قرائت ابن کثیر و ابن عامر به علت صحت سندهای آن دو توجه داشت. و دهها نفر دیگر که در این طبقه در قرائت معروف و مشهور و صاحب نظر بودند که به علت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌شود و به کتب مفصله از جمله به التمهید، جلد دوم، مبحث طبقات قراء، مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۸۳

۶- انحصار قرائتها به هفت قرائت «۱»

در مبحث قبل، نمونه‌هایی از توجه مسلمانان در تمام دوره‌ها نسبت به قرائتهای معروف، منسوب به ائمه بزرگ و حفظ و تدوین و قبول همه آنها نقل شد و گفته شد که مردم هر منطقه‌ای به قاری محلی و منطقه خود، توجه بیشتری داشتند. و هیچ کس اعم از عامه و خاصه بر این سیره مستمر، اعتراض نکرده است، همان طوری که در کتب تاریخ ثبت و ضبط است.

بدین ترتیب، اجتهاد و تحقیق و بررسی و انتخاب و اختیار قرائت، مورد توجه همه مسلمانان قرار داشت و در چار چوب شروط خاصی قرائت را فرامی‌گرفتند و می‌پذیرفتند.

این روش همیشگی در مورد قرائت و آموختن آن تا اوایل قرن چهارم، ادامه داشت تا اینکه نابغه بغداد!!، یعنی ابن مجاهد که در جذب قلوب مردم و نفوذ در بین امراء و مقامات، نبوغی داشت، ظهور کرد، وی کرسی شیخ القراء را به طور رسمی به خود اختصاص داد و حکومت، وی را به این مقام، منصوب کرد و عامه مردم به او روی آوردند. او رقیبانی داشت که افضل و اعلم از وی بودند و در علوم قرآنی سابقه‌ای بیشتر داشتند، آنان ابن مجاهد را به علت کمی دانش و کمی روایت از شیوخ و سفر نکردن برای طلب علم و بی‌اطلاعی از فنون قرائت و انواع قرائتهای منقول از ائمه بزرگ، تحقیر می‌کردند «۲».

ابن مجاهد خیلی خشک و غیر قابل انعطاف و سخت، پایبند به تقلید از قرائت پیشینیان بود. و عبد الواحد بن ابی هاشم می‌گوید: کسی از ابن مجاهد پرسید، چرا قرائتی خاص برای خود اختیار نمی‌کنی؟ او در پاسخ گفت: نیاز ما در حفظ (۱) ر. ک: التمهید، محمد هادی معرفت، ج ۲ از ص ۲۱۸ به بعد و آموزش علوم قرآن، ترجمه آن از ابو محمد و کیلی، ج ۲، از ص ۲۶۴ به بعد.

(۲) النشر فی القراءات العشر، ج ۱ ص ۳۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۸۴

دستاوردهای ائمه پیشین، بیشتر از آن است که قرائتی اختیار کنیم که پس از ما مورد استفاده قرار گیرد «۱».

و ابن مجاهد کسی است که ابن مقله وزیر را بر آن داشت که ابن شنبوذ و ابن مقسم (دو نفر از قراء هم عصر او و اعلم از او) را احضار کند و در محضر جمعی از فقها محاکمه نماید تا مانع اجتهاد و اختیار قرائت شود «۲».

ابن شنبوذ و ابن مقسم، سخت به روش ابن مجاهد و سدّ باب اجتهاد و اختیار قرائت، اعتراض و انکار داشتند و می‌گفتند همانطوری که پیشینیان می‌توانستند قرائتی را اختیار کنند و این کار برای آنان مباح بود، دیگران نیز که پس از آنان آمده‌اند باید بتوانند به همان نحو عمل کنند «۳».

دکتر صبحی صالح می‌گوید: بیشترین سهم از گناه این عمل، متوجه امام کبیر، ابو بکر احمد بن موسی بن العباس، معروف به «ابن مجاهد» است که در اتمام قرن سوم هجری و اول قرن چهارم در بغداد به جمع آوری هفت قرائت از هفت تن از ائمه مکه و مدینه و بصره و کوفه و شام، دست زد و اینان به وثوق و امانت و انطباط و ملازمت قرائت معروف شدند، در حالی که این عمل ملاکی واقعی نداشته و صرفاً یک تصادف و اتفاق است؛ زیرا در بین ائمه قراء بسیاری هستند که از قراء سبعة برترند «۴».

در زمانی که دانشمندانی مانند: ابو عبید قاسم بن سلام و ابو جعفر طبری و ابو حاتم سجستانی، کتبی در فن قرائت می‌نوشتند اصطلاح «قرائتهای هفتگانه» مشهور نبود و آنان در تألیفات خود، قرائتهای بیشتری را تشریح کرده‌اند و این عبارت «قرائتهای هفتگانه» در اول قرن چهارم، بوسیله ابن مجاهد که کمتر متکی به روایت بود و در راه (۱) معرفه القراء الکبار، ذهبی، ج ۱، ص ۲۱۷.

(۲) غایه النهایه، ج ۲، ص ۵۲ و ص ۱۲۳ شرح حال ابن شنبوذ و ابن مقسم.

(۳) مباحث فی علوم القرآن، دکتر صبحی صالح، ص ۲۵۱.

(۴) مباحث فی علوم القرآن، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۸۵

کسب دانش، به مناطق مختلف نرفته بود، رواج یافت و در نتیجه، مردم عوام تصوّر کردند که منظور از قرائتهای هفتگانه همان «احرف سبعة» است که در حدیث نبوی آمده است.

از این رو منقّدین از ائمه، سرزنش و ملامت تند خود را متوجه ابن مجاهد کردند که عمل او این توهم را به وجود آورده است، توهمی که عظمت و شئون ائمه دیگر را که برتر و بالاتر از عظمت و شئون قراء سبعة بود، ناچیز بینگارند «۱».

۷- قراء سبعة و راویان آنان

چنانکه در مطلب قبل گفته شد، انحصار قرائتها در قرائات سبعة، صرف یک تصادف و اتفاق بود که مبتنی بر تألیف ابن مجاهد است که به هفت قرائتی که به او رسیده بود اکتفا کرده است و آن هم به گفته زرکشی، علت آن این است که ابن مجاهد در راه کسب علم، رنج سفر را به خود هموار نکرده و روایتهای زیادی در اختیار نداشته است «۲» و گر نه نباید قرائتها را در هفت قرائت منحصر نماید.

و چنانکه در ضمن بررسی طبقات قراء ملاحظه کرده‌اید، تا اول قرن چهارم (زمان تدوین کتاب سبعة ابن مجاهد) قراء بسیاری در بلاد اسلامی وجود داشتند و بسیاری از آنها اعلم از قراء سبعة بودند، ولی به هر حال در اثر کاری که ابن مجاهد کرده، این هفت تن، در قرائت در بین مسلمین مشهور شدند و بعضیها سه نفر دیگر را نیز بر آنها افزوده‌اند. و شرح حال این ده نفر در ضمن بررسی طبقات قراء (هر چند به طور اختصار) گذشت ولی در اینجا نیز به طور خلاصه به معرفی راویان آنها می‌پردازیم، گر چه هر یک از آنها راویان متعدد داشتند ولی ما به دو نفر از راویانی که از شهرت بیشتری برخوردار بودند و در کتاب سبعة ابن مجاهد آمده است، اشاره می‌کنیم (۱) الأبانة، ص ۵-۸ و المرشد الوجیز، ص ۱۵۱ و التمهید، ج ۲، ص ۲۲۱.

(۲) البرهان فی علوم القرآن، زرکشی، ج ۱، ص ۳۲۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۸۶

و شما برای آگاهی بیشتر به کتب مفصله مراجعه کنید «۱».

۱- عبد الله بن عامر الیحصبی،

قاری شام، متوفای ۱۱۸، (مختصری از شرح حالش در ضمن شماره ۸ از طبقه سوم قراء گذشت) و دو راوی او عبارتند از: هشام بن عمار و ابن ذکوان، این دو راوی، ابن عامر را درک نکرده‌اند؛ زیرا هشام در سال ۱۵۳ متولد شد و در سال ۲۴۵ در گذشت و ابن ذکوان نیز در سال ۱۷۳ متولد شده و در سال ۲۲۴ وفات یافته است، از این رو معلوم نیست که به چه مناسبت، ابن مجاهد، این دو را به عنوان راویان ابن عامر ذکر کرده است.

۲- عبد الله بن کثیر الداری،

قاری مکه، متوفای ۱۲۰ (مختصری از شرح حال او در ضمن شماره ۱۰ از طبقه سوم قراء گذشت) دو راوی او عبارتند از: البری و قبل، این دو نیز ابن کثیر را درک نکرده‌اند، زیرا البری در سال ۱۷۰ قدم به عرصه وجود گذارده و در سال ۲۵۰ در گذشت و قبل نیز در سال ۱۹۵ به دنیا آمده و در سال ۲۹۱ دنیا را بدرود گفت.

۳- عاصم بن ابی النجود الاسدی،

قاری کوفه، متوفای ۱۲۸ (مختصری از شرح حالش در شماره ۱۲ از طبقه سوم قراء گذشت) و دو راوی او عبارتند از: حفص بن سلیمان، متولد سال ۹۰ و متوفای ۱۸۰. و شعبه ابو بکر بن عیاش، متولد سال ۹۵ و متوفای ۱۹۳. و حفص به قرائت عاصم غبطه می‌برد.

۴- ابو عمرو بن علاء المازنی،

نام وی «زبان» و او قاری بصره بود و در سال ۱۵۴ در گذشت (مختصری از شرح حالش در ضمن شماره ۳ از طبقه چهارم قراء گذشت) و دو راوی او الدوری حفص بن عمر، متوفای ۲۴۶ و السوسی صالح بن زیاد، متوفای ۲۶۱ می‌باشند، البته این دو راوی او را درک نکرده‌اند و به واسطه الیزیدی از او روایت کردند. (۱) ر، ک: البیان، آقای خوئی و التمهید، محمد هادی معرفت، ج ۲، ص ۲۲۶ و سر البیان، بیکلری و قرآن در اسلام، علامه طباطبائی و اتقان، سیوطی، ج ۱، باب بیستم و ...

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۸۷

۵- حمزه بن حبيب الزیات،

قاری کوفه، متوفای ۱۵۶ (کمی از شرح حالش در ضمن شماره ۶ از طبقه چهارم قراء گذشت) و دو راوی او خلف بن هشام البزاز متوفای ۲۲۹ و خلاد بن خالد الشیبانی، متوفای ۲۲۰ هستند و به واسطه ازدی روایت کردند.

۶- نافع بن عبد الرحمن الیثی،

قاری مدینه، متوفای ۱۶۹ (شرح حالش در ضمن شماره ۵ از طبقه چهارم قراء گذشت) و دو راوی عبارتند از: قالون ربیب نافع که نام او عیسی بن مینا است و در سال ۲۲۰ در گذشت و ورش عثمان بن سعید، متوفای ۱۹۷ است.

۷- علی بن حمزه الکسانی،

قاری کوفه، متوفای ۱۸۹ (کمی از شرح حالش در ضمن شماره ۱۰ از طبقه چهارم قراء گذشت) و دو راوی او عبارتند از: لیث بن خالد بغدادی، متوفای ۲۴۰ و الدوری حفص ابن عمر، متوفای ۲۴۶، الدوری راوی ابو عمر بن علاء المازنی نیز بوده است.

علاوه بر این هفت نفر که مشهورند، سه نفر دیگر نیز در قرائت مشهورند و روایاتی از آنها نیز روایت کرده‌اند لذا این سه نفر را بر آن هفت نفر اضافه کرده‌اند و عدد قراء را به ده رسانده‌اند و آنها عبارتند از:

۱- خلف بن هشام،

راوی حمزه و قاری بغداد، متوفای ۲۲۹ (شرح حالش در ضمن شماره ۳ از طبقه ششم قراء گذشت) و دو راوی او عبارتند از: ابو یعقوب المروزی اسحاق بن ابراهیم، متوفای ۲۸۶- و ابو الحسن ادريس بن عبد الکریم، متوفای ۲۹۲.

۲- یعقوب الحضرمی، ابن اسحاق،

قاری بصره، متوفای ۲۰۵ (شرح حالش در ضمن شماره ۶ از طبقه پنجم قراء گذشت) دويس محمد بن متوکل اللؤلؤ، متوفای ۲۳۸ و روح بن عبد المؤمن الهمدلی متوفای ۲۳۵ دو راوی او به شمار می آیند.

۳- ابو جعفر یزید بن القعقاع المخزومی،

قاری مدینه، متوفای ۱۳۰ (کمی از شرح حالش در ضمن شماره ۱۵ از طبقه سوم قراء گذشت) و راویان او عبارتند از: ابن درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۸۸

وردان عیسی الحداء، متوفای ۱۶۰ و ابن جَمّاز سلیمان بن مسلم الزهری، متوفای ۱۷۰.

۸- چند نکته:

در پایان درس بررسی طبقات قراء و معرفی قراء مشهور، تذکر چند نکته مهم و مفید است:

۱- نژاد قراء

ابو عمرو الدانی صاحب کتاب «التیسیر» می گوید: در بین قراء سبعة، تنها دو تن از مردم عرب هستند که عبارتند از: عبد الله بن عامر الیحصبی، قاری دمشق و ابو عمرو بن العلاء المازنی، قاری بصره و بقیه از موالی می باشند «۱»؛ یعنی ایرانی هستند.

در رابطه با «ابن عامر» گفته شده که از قبیله «حمیر» است ولی ابن حجر می گوید:

وی در زمره کسانی است که نسب او مورد تردید است «۲».

و درباره «ابو عمرو بن علاء» گفته شده که از «مازن تمیم» است، اما قاضی اسد الیزیدی می گوید او از فارس است از قریه کازرون که هم اکنون موجود و آباد است «۳».

و چهار نفر از این هفت نفر یقیناً ایرانی الاصل و از نژاد آریا هستند و آنها عبارتند از: عاصم بن ابی النجود و نافع که اصفهانی الاصل بود و ابن کثیر و کسائی «۴». و اگر ادعای قاضی اسد الیزیدی که گفته است «ابو عمرو بن علاء» نیز از اهل کازرون فارس است، قهراً پنج نفر از قراء ایرانی می باشند. (۱) التیسیر فی القرائات السبع، ص ۶.

(۲) تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۷۴، شماره ۴۷۰.

(۳) غایه النهایه فی طبقات القراء، ج ۱، ص ۲۸۸.

(۴) خدمات متقابل اسلام و ایران، شهید مطهری، ص ۴۵۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۸۹

و طبق نقل دکتر سید محمد باقر حجّتی در کتاب پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، صفحه ۳۲۸، حمزه بن حبیب بن عماره نیز ایرانی است، بنا بر این، پنج یا شش نفر از قراء سبعة ایرانی هستند و تنها یک نفر یعنی «ابن عامر» عرب است.

۲- مذهب قراء

چهار تن از قراء سبعة، شیعه اهل بیت علیه السلام بودند که مذهب آنان ثابت و مورد قبول ارباب سیره است. این چهار تن که از ثقات به شمار می آیند عبارتند از: عاصم بن ابی النجود، ابو عمرو بن العلاء، حمزه بن حبیب و علی بن حمزه الکسائی، و سه نفر دیگر: عبد الله بن عامر الیحصبی از پیروان معاویه است که از فسق و دروغ پرهیزی نداشته است لذا حتی انتسابش به حمیر و ادعای

اخذ قرائت از کسانی که اصولاً آنها را ندیده و از کسانی مانند عثمان و معاویه که اصولاً قاری نبوده‌اند همه دروغ است و به همین جهات بود که سلیمان بن عبد الملک، مهاجر را مأمور کرد که وی را از امامت جامع دمشق بر کنار کند و خود به جای او نماز بخواند (۱).

و مذهب دو تن دیگر یعنی ابن کثیر مکی و نافع مدنی، پوشیده و نامعلوم است، اما آن دو به فارس نسبت داده شده‌اند (۲) که شاید بتوان همین مستور بودن مذهب آنها را دلیل بر شیعه بودن آنان دانست. زیرا هیچ فلسفه‌ای در مخفی نگه داشتن مذهب اهل سنت وجود نداشت اما شیعیان در محرومیت و احیانا در اذیت و آزار بسر می‌بردند، لذا بعید نیست که آن دو نیز شیعی مذهب باشند.

۳- صحیحترین قرائت قراء

ابو محمد مکی بن ابی طالب می‌گوید: صحیحترین قرائتها قرائت نافع و عاصم (۱) معرفه القراء الکبار، ج ۱، ص ۶۷.

(۲) التیسیر، ص ۴ و غایه النهایه، ج ۲، ص ۳۳۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۹۰

و فصیحترین آنها قرائت ابو عمرو و کسائی است (۱).

ابن خلکان نیز گفته است: عاصم در قرائت، مورد توجه همگان و انگشت‌نما بود (۲).

و احمد بن حنبل نیز گفته است: مردم کوفه، قرائت عاصم را پذیرفته‌اند و من نیز آن را اختیار کرده‌ام (۳).

خوانساری می‌گوید: قرائت «عاصم» متداول بین مسلمانان است و از این رو قرائت او همه جا با مرگب سیاه نوشته می‌شود و قرائتهای دیگر را با رنگهای دیگر می‌نویسند که با قرائت عاصم خلط نشود (۴).

یحیی بن معین نقل کرده است: روایت صحیحی که قرائت عاصم را نقل کرده است روایت حفص است (۵)، لذا قرائتی که در تمام ادوار از عاصم، معروف بود، قرائتی است که به روایت حفص بوده و این مسئله خود در خور بحث است که در نکته بعدی به آن اشاره می‌کنیم.

۴- قرائت متداول، قرائت عاصم به روایت حفص است

از صدر اول تا عصر ما، قرائت متداول بین مسلمانان، قرائتی است که منطبق با قرائت عاصم، به روایت حفص است و این به دو علت بود:

اول آنکه:

حفص و استاد او عاصم، شدیداً به آنچه که با قرائت عامه و روایت صحیح و متواتر بین مسلمانان موافق بود، سخت پایبند و علاقه‌مند بودند و آن قرائتی است که عاصم از شیخ خود ابو عبد الرحمن السلمی و او از امام امیر المؤمنین علیه السلام اخذ (۱) اتقان، ج ۱، باب بیستم.

(۲) و فیات الاعیان، ج ۳، ص ۹.

(۳) تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۹.

(۴) روضات الجنات، ج ۵، ص ۴.

(۵) النشر فی القرائات العشر، ج ۱، ص ۱۵۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۹۱

کرده است و علی علیه السلام به هیچ قرائتی جز آنچه با نصّ اصلی وحی که بین مسلمانان متواتر است متمسک نمی‌شد.

این قرائت را عاصم به شاگرد خود حفص آموخته است و از این رو در تمام ادوار، مورد اعتماد مسلمانان قرار گرفته است و این اعتماد عمومی، صرفاً برای این جهت بود که با نصّ اصلی و قرائت متداول بین مسلمانان، توافق و تطابق داشته است تا جایی که

گفته شد قرائت حفص، قرائت عامه مسلمانان نیست بلکه قرائت عامه مسلمانان، قرائت حفص است.

ممکن است گفته شود پس چرا این قرائت را به حفص نسبت دادند؟ گفته می‌شود نسبت این قرائت به حفص، به این معنا نیست که این قرائت مبتنی بر اجتهاد حفص است بلکه این یک نسبت رمزی است برای تشخیص این قرائت و قبول قرائت حفص به معنای قبول قرائتی است که حفص اختیار کرده و پذیرفته است؛ زیرا این قرائت از اول بین مسلمانان متواتر بوده است. دوّم آنکه:

عاصم در بین قراء معروف، به خصوصیات و خصائلی، ممتاز بوده که به او شخصیتی قابل توجه بخشیده است، وی بی‌نهایت ضابطی استوار و در اخذ قرآن از دیگران محتاطتر بوده است و لذا قرائت را از کسی غیر از ابو عبد الرحمن السلمی که از علی علیه السلام فرا گرفته بود اخذ نمی‌کرد و آن را به زر بن حبیش که قرائت را از ابن مسعود آموخته بود عرضه می‌کرد، لذا در تمام دوره‌های تاریخ، قرائت عاصم، قرائتی بوده که بر همه قرائتها، ترجیح داشته و بین عامه مسلمانان، رواج داشته و همگان بدان توجه داشتند «۱». به عنوان نمونه به بعضی از کلمات و عمل بعضی از بزرگان فن اشاره می‌کنم تا روشن شود که مسلمانان عمدتاً به قرائت عاصم عمل می‌کردند و بقیه قرائت را در جنب آن اشاره می‌کردند: (۱) التمهید، ج ۲، ص ۲۳۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۹۲

- قاسم بن احمد خَیّاط که از افراد حاذق و مورد وثوق بود و در سال ۲۹۲ درگذشت، در قرائت عاصم امام به شمار می‌آمد و از این جهت اجماع مردم، قرائت او را بر دیگر قرائتها ترجیح می‌دادند «۱».

- در اول قرن چهارم، در جلسه درس ابن مجاهد قاری بغداد، پانزده تن متخصص ص قرائت عاصم، وجود داشته و ابن مجاهد تنها این قرائت را برای آنان تشریح می‌کرد «۲».

- نبطویه ابراهیم ابن محمد، متوفای ۳۲۳ که پنجاه سال آموزش قرائت قرآن را به عهده داشت، هر وقت که درس خود را آغاز می‌کرد، قرآن را به قرائت عاصم می‌خواند و آن وقت به قرائتهای دیگر اشاره می‌کرد «۳».

- امام احمد حنبل نیز قرائت عاصم را بر دیگر قرائتها ترجیح می‌داد؛ زیرا مردم کوفه که اهل علم و فضل بودند، قرائت عاصم را پذیرفته بودند «۴».

- تمام ائمه قرائت کوشش کردند که اسناد قرائت خود را به روایت حفص و قرائت عاصم متصل کنند، امام شمس الدین ذهبی می‌گوید: بالا-ترین چیزی که برای ما رخ داده، وجود قرآن کریم از طریق عاصم است و عاصم از ابو عبد الرحمن السلمی و او از علی علیه السلام و از زر بن حبیش و او از ابن مسعود گرفته است و آنها از نفس پیامبر و پیامبر از جبرئیل و به واسطه او از خدا گرفته است «۵».

- علامه بزرگوار جمال الدین حسن بن یوسف حلّی متوفای ۷۲۶ هـ ق در کتاب قیم خود «منتهی»، قرائت عاصم را بر دیگر قرائتها ترجیح داده و فرموده: (۱) الطبقات، ابن الجزری، ج ۲، ص ۱۱.

(۲) معرفة القراء الکبار، ذهبی، ج ۱، ص ۲۱۷.

(۳) لسان المیزان، ابن حجر، ج ۱، ص ۱۰۹.

(۴) تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۵، ص ۳۹.

(۵) معرفة القراء الکبار، ج ۱، ص ۷۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۹۳

«محبوبترین قرائتها نزد من قرائت عاصم است «۱»».

- ابن شهر اشوب، متوفای ۵۸۸ هـ ق در کتاب «مناقب آل ابو طالب» فرموده است:

عاصم قرائت را از ابو عبد الرحمن السلمی فرا گرفته که او هم قرآن را نزد امام علی علیه السلام قرائت کرده است و از اینجاست که گفته‌اند: «افصح القرائت قرائه عاصم؛ یعنی:

شیواترین قرائتها قرائت عاصم است»؛ زیرا او قرائت اصلی را آورده است (۲).

- عالم بزرگوار تقی الدین ابو الصلاح حلبی، متوفای ۴۴۷ هـ ق، کتابی در ادله قرائت عاصم و درستی آن نوشته و فرمود: قرائت عاصم قرائت قریش است (۳).

- ذهبی در تاریخ اسلام، متذکر شده است که عماد الدین علی قاری استرآبادی کتابی در قرائت عاصم دارد که برای دختر شاه طهماسب صفوی نوشته است (۴).

به هر حال، کتب فراوانی در موضوع امتیاز و برتری قرائت عاصم نوشته شده است و همین دلیل است که قرائت عاصم، رایجترین قرائتها بین مسلمانان بوده است. و ما را همین چند نمونه کافی است.

۵- نقش شیعه در ترویج قرآن کریم

البته معلوم است که در این نوع مباحث علمی، نباید بحث جنبه فرقه‌ای به خود بگیرد ولی چکنیم که تهمتهای ناروا نسبت به شیعه از ناحیه بعضی از افراد مغرض و کینه توز که آزادی اندیشه را رها کرده و به تقلید پیشینیان می‌پردازند و می‌خواهند همیشه بین مسلمین تفرقه باشد، ما را وادار کرده که از شیعه مظلوم که تنها جرمش تمسک به ولایت اهل بیت در راه اجابت قرآن کریم (۵) و رسول گرامی اسلام (۶) است، (۱) منتهی المطلب، علامه حلی، ج ۱، ص ۲۷۳ الفرع السادس.

(۲) مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۳.

(۳) مقدمه کتاب کافی لابی الصلاح الحلبی، ص ۱۸۰.

(۴) الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱۷، ص ۵۵.

(۵) آیه: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (سوره شوری، آیه ۳۳).

(۶) حدیث ثقلین، سفینه، منزلت، غدیر و ...

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۹۴

دفاع کنیم و مختصری در این رابطه سخن بگوییم گرچه آزاد مردان حتی از غیر مسلمانان می‌دانند چنین اتهاماتی به شیعه نمی‌چسبد.

اینان به دروغ و افتراء، به شیعه نسبت می‌دهند که «شیعه» مصحفی خاص به خود دارد به نام «المصحف الشیعی»!! (۱) در حالی که شیعه خود در طول تاریخ، چنین موضوعی را نشنیده است. گروهی از محققان متأخر، در برابر این ادعا شدیداً اعتراض کرده‌اند (۲) که مهمترین آنان «گلدزیهر» است که علاقه خاص شیعه را به نصّ رسمی قرآن که در دست مسلمانان است تشریح و تأیید می‌کند (۳).

ما در اینجا به منظور توضیح بیشتر درباره علاقه شیعه به نصّ قرآن کنونی، ناگزیر از بیان مطالب ذیل هستیم:

وقتی تاریخ قرآن کریم و دوره‌هایی را که نسلاً بعد نسل بر قرآن گذشت بررسی می‌کنیم، می‌یابیم که نصّ کنونی قرآن با وضع موجود، اساساً مولود کوششهای شیعه است و اینان بودند که در حفظ و ضبط آن تلاش کردند و در تنظیم آن به نحو احسن و شکل‌گذاری و زیبایی آن از هیچ اقدامی خودداری نکردند. و در حقیقت اگر قرآنی وجود داشته باشد که بتوان آن را مصحف شیعی نامید همین قرآن موجود است که باید آن را با توجه به نقش ائمه شیعه و قرّاء و حفّاظ و هنرمندان شیعه در طول تاریخ نسبت به مصحف، آن را به شیعه منسوب کرد.

علی علیه السّلام اولین کسی است که فکر جمع آوری قرآن را پس از درگذشت پیامبر اظهار کرد، گرچه قرآنی را که وی جمع

کرده بود، طبقه حاکم نپذیرفته و رد کردند، (۱) ر. ک: القرآن و علومه فی مصر، ص ۸۱، تألیف دکتر عبد الله خورشید که این نسبت را تشریح کرده و با دلایل تاریخی روشن، آن را رد کرده است.

(۲) ر، ک: تاریخ آداب العرب، ج ۲، ص ۱۵ و مقدمه حیات محمد صلی الله علیه و آله و سلم ص ۳۵ از مویر و تاریخ المساجد الأثریه، ص ۹۲ از حسن عبد الوهاب و حاشیه فضائل القرآن، ابن کثیر به قلم رشید رضا، ص ۴۸ شماره ۲ و ۳. (۳) مذاهب التفسیر، گلدزیهر، ص ۹۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۹۵

ولی فکر جمع آوری قرآن در همان وقت، اثر خود را در جامعه بجا گذاشته و نسبت به جمع آوری آن اختلافی به وجود نیامد. مصحفهای مهمی که در آن زمان و قبل از توحید مصاحف (به وسیله عثمان) تهیه شد و قرآن‌ها جمع آوری شد، عبارتند از مصحفهای: عبد الله بن مسعود، ابی بن کعب، ابو الدرداء و مقداد بن اسود که به ولای خاص، نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شناخته شده‌اند.

و دیگر مصحفها از اعتبار این مصاحف بر خوردار نبودند و مصحف ابو بکر نیز بین دو جلد منظم نشده بود.

اول کسی که توحید مصحفها را در عهد عثمان مطرح کرد، «حذیفه بن یمان» بود که شیعه بود. و ابی بن کعب که تصدی املاء قرآن را برای کمیته استنساخ مصحفهای یگانه، به عهده داشت و در اشکالات خود، نسبت به ضبط کلمات به او مراجعه می کردند، او نیز شیعه مذهب بود.

شکل گذاری مصحف و نقطه گذاری آن به دست ابو الأسود دؤلی و دو شاگرد او نصر بن عاصم و یحیی بن یعمر انجام گرفت. و اول کسی که در تحسین کتابت قرآن و تجوید خط آن، اقدام کرد «خالد بن ابی الهیاج» از اصحاب علی علیه السلام بود، ضبط حرکات به شکل کنونی، کار استاد بزرگ «خلیل بن احمد فرا هیدی» است و او اول کسی است که «همزه و تشدید و روم و اشمام» را وضع کرد که در کتب تاریخ مربوطه ضبط است.

شیعه بود که اصول قرائت را مورد تحقیق و بررسی قرار داد و قواعد آن را بیان کرد و با نهایت امانت و اخلاص، ابتکاراتی در فنون قرائت و تغییراتی در آن به کار برد.

اگر نگوییم شش تن، دست کم چهار تن از قراء سبعة، شیعه بودند، علاوه بر آنکه گروهی از ائمه قراء بزرگ، از شیعیان به شمار می آیند که از آن جمله‌اند: ابن مسعود، ابی بن کعب، ابو الدرداء، مقداد، ابن عباس، ابو الأسود، ابن السائب، ابی النجود، حمران بن اعین، ابان بن تغلب، اعمش، ابو عمرو بن العلاء، حمزه کسائی، ابن

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۹۶

عیاش، حفص بن سلیمان و امثال اینان که همگی از ائمه بزرگند و در مناطق و دوره‌های مختلف، در رأس امر قرائت قرار داشتند که مختصری از شرح حالشان در ضمن بررسی طبقات قراء گذشت.

اما قرائت کنونی که قرائت «حفص» است، یک قرائت شیعی خالص است که آن را حفص از استادش عاصم و او از استادش ابو عبد الرحمن السلمی و او هم از امیر المؤمنین علیه السلام گرفته بود «۱» (حفص و استادش و استادش همگی شیعی مذهبند) و طبق نقل شیخ طوسی و ابن ندیم، حفص از اصحاب امام صادق علیه السلام بود «۲».

آیا هیچ انسان منصفی که در قلب او مرض نباشد به چنین قومی که این همه برای حفظ و صیانت و ترویج این قرآن رایج بین مسلمین، کوشش کرده‌اند افترا می‌بندد و می‌گوید که آنان از قرآن مسلمانان اعراض دارند و برای خود قرآنی خاص به خود دارند؟ چکنیم که فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ ... «۳». (۱) التمهید فی علوم القرآن، محمد هادی معرفت، ج ۲، ص ۲۳۸.

(۲) تاریخ قرآن کریم، دکتر سید محمد باقر حجتی، ص ۳۲۵.

(۳) سوره آل عمران، آیه ۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۹۷

سؤالات:

- ۱- قرائت را تعریف کرده و تاریخچه قرائت را بیان کنید.
 - ۲- علم قرائت، از چه زمانی پدید آمده و تدوین شد و اولین مؤلف در علم قرائت چه کسی است؟
 - ۳- چند نفر از قراء معروف طبقه اول را نام ببرید.
 - ۴- طبقه دوم و سوم قراء چه کسانی بودند و از هر طبقه چند نفر را نام ببرید.
 - ۵- در طبقه چهارم چند نفر از قراء سبعة وجود دارند، نام ببرید.
 - ۶- از طبقه پنجم و ششم قراء چه می‌دانید؟ و از هر طبقه چند نفر را نام ببرید.
 - ۷- برخی از قراء طبقه هفتم و هشتم را نام ببرید.
 - ۸- انحصار قرائت در قرائتهای هفتگانه از چه زمانی و به وسیله چه کسی انجام گرفته است؟
 - ۹- عبد الله بن عامر و عبد الله بن کثیر قاری کجا و چه عصری بوده‌اند و راویان آنها چه کسانی هستند؟
 - ۱۰- عاصم و ابو عمرو قاری کجا بوده و در چه زمانی می‌زیستند و دو راوی آنها چه کسانی هستند؟
 - ۱۱- نافع، کسائی و حمزه، قاری کجا بوده و در چه زمانی می‌زیستند و دو راوی آنها را نام ببرید.
 - ۱۲- سه قاری معروف دیگر را با دو راوی آنها نام ببرید و بگویید آنها در چه مراکزی قاری بودند.
 - ۱۳- قراء معروف سبعة از چه نژادی هستند؟
 - ۱۴- قراء معروف سبعة، چه مذهبی از مذاهب اسلامی را دارا بودند، تشیع یا تسنن؟
 - ۱۵- به چه دلیل قرائت عاصم، بین مسلمانان رواج یافت؟ توضیح دهید.
 - ۱۶- چگونگی نقش شیعه را در ترویج قرآن کریم بیان کنید.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۳۹۹

درس سیزدهم اختلاف قرائات و مباحث مربوط به آن

اشاره

در قرائت قرآن کریم بین قراء، اختلاف بود و هر یک از قراء به سبک و روش خاص به خود قرآن را قرائت می‌کرد و مسلمین هر منطقه‌ای نیز تابع همان کسی بود که تصدی منصب قرائت را داشت، لذا وجود اختلاف در قرائت بین قراء امری مسلم است. مباحثی چند در رابطه با اختلاف قرائات قابل طرح و بررسی است که عبارتند از:

- ۱- اختلاف قرائات.
- ۲- انواع اختلاف قرائات.
- ۳- معیار صحت قرائت و تشخیص آن از قرائت شاذ از نظر اهل سنت.
- ۴- حدیث «سبعة احرف» و قرائات هفتگانه.
- ۵- انواع قرائات به حسب تواتر و مشهور و ...

۱- اختلاف قرائات

البته معلوم است که قرآن کریم به یک طریقه از جانب پروردگار بر خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردیده و در زمان آن حضرت، هیچگونه اختلافی در کیفیت تلاوت قرآن وجود نداشت، لکن پس از رحلت آن بزرگوار، روایات صحابه از آن حضرت درباره بعضی از حروف و کلمات و کیفیت ادای آنها به طرق گوناگون نقل شده و از جانب سلسله راویان آنان نیز نقل و امتداد یافته است.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۰۰

بنا بر این، ریشه اختلاف قرائات تا به زمان صحابه می‌رسد؛ زیرا گروهی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از رحلت آن بزرگوار، به جمع آوری قرآن در مصحفهایی اقدام نمودند که از آن جمله‌اند: عبد الله بن مسعود، ابی بن کعب، معاذ بن جبل و مقداد بن اسود، اینان در مواردی، درباره ضبط نصی از قرآن و یا چگونگی قرائت آن، با یکدیگر اختلاف داشتند و از آنجا مصحفهای صحابه با یکدیگر اختلاف پیدا کرده‌اند و مردم هر منطقه از مناطق جهان اسلام، قرآن را بر حسب مصحف آن صحابی که نزد آنان بسر می‌برد، قرائت می‌کردند.

به عبارت دیگر: مردم کوفه، قرائت ابن مسعود و اهل بصره، قرائت ابو موسی اشعری و مردم شام، قرائت ابی بن کعب را پذیرفته بودند و دیگر مناطق نیز به همین نحو از قرائت یکی از صحابه تبعیت می‌کردند.

تا زمان عثمان، وضع به همین منوال ادامه داشت تا اینکه دامنه این اختلاف رو به گسترش نهاده و تنی چند از آگاهان امت، مانند حذیفه بن یمان، اظهار نگرانی کردند و از عثمان خواستند که قبل از آنکه کتاب خدا، در معرض اختلاف قرار گیرد و به چند گونه تبدیل شود، مصحفها را یکی کند، عثمان نیز گروهی را مأمور کرد تا نسخه‌هایی هماهنگ از این مصحف تهیه کنند و آنها را به مراکز اسلامی بفرستند و مسلمانان را تنها به خواندن این مصحف و محو مصحفها و قرائت‌های دیگر تشویق نمایند «۱».

البته معلوم است که عوامل بسیاری در ایجاد این اختلاف دخیل بوده است، لذا حتی پس از توحید مصاحف نیز این اختلاف کاملاً بر طرف نشده است و به همین جهت، در زمانهای بعدی قرائات به هفت یا ده و یا چهارده منحصر گشته و به مردم گفته شد که بر طبق یکی از این قرائات بویژه قرائات هفتگانه قرائت کنند و ما در آینده در درس چهاردهم به تفصیل در پیرامون علل و عوامل اختلاف در قرائات بررسی به عمل خواهیم آورد. (۱) التمهید، ج ۲، ص ۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۰۱

۲- انواع اختلاف قرائات «۱»

انواع اختلاف قرائتها، بیش از حدّ شمارش است، از جمله آنهاست: اختلاف در حرکات از نظر اعراب و بناء، تقدیم و تأخیر، زیادت و نقصان، مد و قصر، تحفیف و تشدید، ترقیق و تفخیم، اخفاء و اظهار، فک و ادغام، اماله و روم و اشمام به انواع مختلف و جز اینها که کتب قرائت به تفصیل به ذکر آنها پرداخته است و بین ائمه قراء پیشین و متأخر نسبت به آنها اختلاف وجود دارد. برخی از مؤلفان کوشش کرده‌اند که این اختلافات را در هفت نوع، معنا کنند که نمونه‌ای از این کوششها که اطلاع از آنها بی‌فایده نیست، ذیلاً ذکر می‌شود:

ابن قتیبه می‌گوید «۲» انواع وجوه اختلافی در قرائتها را بررسی کردم و آنها را به هفت نوع یافتم:
اول:

اختلاف در اعراب کلمه و یا در حرکت بنای آن، به طوری که کلمه از صورت اصلی و ثبت شده در کتاب خارج نشده، و نیز معنای آن تغییر نکند مانند:

«هُؤْلَاءِ بِنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ» (۳) که برخی کلمه «اطهر» را مرفوع و برخی منصوب خوانده‌اند.

و آیه ۱۷ سوره سباء: «وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكُفُورَ» که برخی آن را «و هل یجازی» به صیغه غایب و مبنی للمفعول خوانده‌اند.

و آیه ۳۷ از سوره نساء: «وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ» را حمزه و کسائی «البخل» به فتح «باء» و «خاء» و دیگران، آن را به ضمّ باء و سکون خاء خوانده‌اند.

و یا در آیه ۲۸۰ سوره بقره: «فَنَظَرُوهُ إِلَىٰ مَيْسِرَةٍ» نافع، «میسره» را به ضمّ «سین» و دیگران آن را به فتح سین قرائت کرده‌اند. (۱) التمهید، ج ۲، ص ۹۸.

(۲) ر. ک: تأویل مشکل القرآن، ص ۳۶-۳۸.

(۳) سوره هود، آیه ۷۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۰۲

دوم:

اختلاف در اعراب و حرکات بنای کلمه به نحوی که صورت آن را تغییر ندهد ولی معنای آن را تغییر دهد مانند: آیه ۹ سوره سباء:

«رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا» که یعقوب کلمه «باعد» را به صیغه فعل ماضی «باعد» و دیگران آن را به صیغه فعل امر «باعد» خوانده‌اند.

و نیز آیه ۱۵ سوره نور: «إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ» که بعضی از قراء آن را «تلقونه» به تخفیف «قاف» و دیگران به تشدید «قاف» خوانده‌اند. و همچنین آیه ۴۵ از سوره یوسف: «وَأَذْكَرَ بَعِيدَ أُمَّةٍ» که «امه» با همزه و میم مفتوح و حرف سوم آن به صورت «ها» خوانده شده است و این قرائت منسوب به ابن عباس است.

سوم:

اختلاف در حروف کلمه به نحوی که معنا را تغییر می‌دهد ولی در شکل کلمه تغییری حاصل نمی‌شود؛ مانند آیه ۲۵۹ سوره بقره که دارد: «وَأَنْظُرْ إِلَىٰ الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِئُهَا» این قرائت بر اساس قرائت عاصم و ابن عامر و حمزه و کسائی است ولی دیگران آن را «نشرها» با «راء» خوانده‌اند.

و مانند آیه ۲۳ سوره سباء: «حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ» که حسن آن را «حَتَّىٰ إِذَا فَرَّغَ عَن قُلُوبِهِمْ» خوانده است.

و همچنین در آیه ۵۷ انعام: «يَقْضُ الْحَقَّ» که قرائت نافع و ابن کثیر و عاصم است را دیگران «يقضی الحق» خوانده‌اند.

چهارم:

اختلاف در شکل کلمه به نحوی که شکل و صورت کلمه در کتاب تغییر می‌کند ولی در معنا تغییری حاصل نمی‌شود؛ مانند آیه

۲۹ سوره یس: «إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً» که ابن مسعود آن را: «ان كانت ألاً زقية واحدة» خوانده است.

و نیز در آیه ۵ سوره قارعه: «كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» که ابن مسعود آن را: «كالصوف المنفوش» قرائت کرده است.

پنجم:

اختلاف در کلمه به نحوی که شکل و معنای آن را تغییر می‌دهد مانند: آیه ۲۹ سوره واقعه «وَطَلَّحِ مَنْضُودٍ» که به «طلع منضود» خوانده شده است.

ششم:

اختلاف در تقدیم و تأخیر است؛ مانند آیه ۱۹ سوره ق «وَجَاءَتْ سَكْرَةٌ»

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۰۳

الْمَوْتِ بِالْحَقِّ» که به: «و جاءت سكرة الحق بالموت» نیز خوانده شده است.

هفتم:

اختلاف در زیادت و نقصان است؛ مانند: آیه ۳۵ یس: «وَمَا عَمَلَتْهُ أَیْدِيهِمْ» که به: «و ما عملت ایدیهم» نیز قرائت شده است. و نیز آیه ۲۴ سوره حدید: «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» که به: «إِنَّ اللَّهَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» خوانده شده است. و در آیه ۲۳ سوره ص: «إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعَجَةً» بر اساس قرائت حسن و ابن مسعود، کلمه «انثی» در دنباله آن اضافه شده است.

و در آیه ۱۵ سوره طه: «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا» طبق بعضی از قرائات با اضافه:

«من نفسی فکیف اظهرکم علیها» خوانده شده است.

امام بدر الدین زرکشی تمام این مباحث را بدون ذکر مأخذ اصلی آن در کتاب خود به نام «البرهان» آورده «۱» و قرطبی آن را از قاضی ابن طیب در تفسیر خود نقل کرده «۲» و ابن جزری نیز در کتاب «النشر» خود آورده است «۳».

ابن جزری می‌گوید: اگر ابن قتیبه، موارد زیر را نیز در زمره آیات مورد اختلاف ذکر می‌کرد، تحقیق خود را به حد کمال رسانده بود و آن موارد این است: «وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ» (تکویر/ ۲۴) که به صورت «... بظنین» نیز خوانده شده است.

و نیز آیه ۲۱ سوره غافر: «أَشَدُّ مِنْهُمْ» که آن را «أَشَدُّ مِنْكُمْ» نیز خوانده‌اند، اما وی این موارد را فراموش کرده است؛ چنانکه او و دیگران نیز که در این زمینه بحث کرده‌اند، بیشتر اصول قرائتها را مانند: ادغام، اظهار، اخفاء، اماله، اشمام، تفخیم، مد، قصر، و برخی از احکام همزه را که در زمره اختلاف قرائتها و مورد اختلاف ائمه قراء می‌باشد، نادیده گرفته‌اند «۴». (۱) البرهان، ج ۱، ص ۴۱۰.

(۲) تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۴۵.

(۳) النشر فی القرائات العشر، ج ۱، ص ۲۷.

(۴) النشر فی القرائات العشر، ج ۱، ص ۲۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۰۴

در این زمینه غیر از ابن قتیبه دیگران نیز در صدد دسته بندی اختلافات قرائات به هفت نوع اقدام کرده‌اند و در کتب مفصّله این دسته بندیها موجود است «۱»، از جمله آنها: ابن جزری در کتاب «النشر» جلد اول خود مجموعه اختلافات قراء را به هفت نوع بر گردانده است. و دیگری، امام ابو الفضل رازی است که ایشان نیز به نحوی تلاش کرده که انواع قرائتها را به هفت نوع منحصر کند. البته هر یک از این بزرگان به گونه‌ای آن را دسته بندی کرده‌اند که شیوه کاری آنها با هم تفاوت دارد ولی نقل همه آنها را در این نوع نوشتار که اساسش بر اختصار است، لازم نمی‌بینم و اهل تحقیق را به منابع اصلی آنها ارجاع می‌دهم.

لازم به ذکر است که اختلاف اساسی قراء به همین هفت نوع که با شیوه‌های مختلف نقل شده است بر می‌گردد و بقیه اختلافات از قبیل: اظهار، ادغام، روم، اشمام، تفخیم، ترقیق، مد و قصر، اماله، فتح و تحقیق، تسهیل، ابدال، و نقل در زمره اختلافاتی نیست که موجب تغییر در لفظ و یا معنا گردد و این صفات متنوع در تلفظ و ادای کلمه باعث نمی‌شود که کلمه‌ای بیش از یک وجه خوانده شود «۲».

۳- معیار صحت قرائت و تشخیص آن از قرائت شاذ از نظر اهل سنت «۳»

بر اهل فن پوشیده نیست که قرائتها به دو قسم صحیح و شاذ تقسیم شده و تبعیت از قرائت شاذ تجویز نشده است و گفته شد که باید قرائت با قرائت صحیح منطبق باشد و قرائت شاذ در نماز و امور دیگر کافی نیست.

اینک سؤال این است که چه معیاری برای تشخیص قرائت صحیح از قرائت شاذ وجود دارد که ما قرائت صحیح را از قرائت شاذ بشناسیم؟ (۱) برای آگاهی کامل به این بحث و منابع متعدد آن به کتاب: التمهید، ج ۲، مراجعه کنید.

(۲) النشر، ابن الجزری، ج ۱، ص ۲۶ و ۲۷.

(۳) در رابطه با این بحث به التمهید، ج ۲، ص ۱۱۱ به بعد و تلخیص التمهید، ج ۱، ص ۳۴۱ به بعد مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۰۵

در پاسخ به این پرسش، ائمه و پیشوایان فن قرائت، برای قرائت صحیح و مورد قبول سه شرط قائل شدند و گفته‌اند هر قرائتی که واجد این سه شرط باشد صحیح است و لو از قراء سبعة نباشد و اگر فاقد هر یک از این سه شرط باشد جزء قرائت شاذ محسوب شده و به کار بردن آن در نماز و موارد دیگر جایز نیست، گرچه آن قرائت از قراء سبعة باشد.

و آن سه شرط عبارتند از: ۱- صحت سند. ۲- انطباق و موافقت با رسم الخط مصحف. ۳- موافقت و عدم مخالفت با قواعد و ضوابط زبان عرب.

در اینجا به برخی از کلمات امامان و پیشوایان فن قرائت که این سه شرط را به عنوان معیار صحت قرائت تعیین کرده‌اند اشاره می‌کنیم:

- مکی بن ابی طالب قیروانی می‌گوید: «اگر قرائتی دارای سه شرط (یعنی تطبیق با قواعد زبان و توافق با مصحف و اجماع عامه) بود، قرائتی صحیح به شمار می‌آید، منظور از عامه در اینجا اهل مدینه و اهل کوفه‌اند و چه بسا که از عامه، مردم مکه و مدینه اراده شود و یا به عقیده بعضی، منظور اتفاق نافع و عاصم است که قرائتهای این دو، فصیحترین قرائتها در زبان عرب و صحیحترین آنها از نظر سند است و قرائتهای ابو عمرو و کسائی، بخصوص از جنبه، فصاحت، پس از قرائت نافع و عاصم و در مرتبه دوم قرار دارد» (۱).
- ابو شامه گفته است: هر قرائتی که با رسم الخط مصحف، موافق باشد و طیّ سندی صحیح، نقل شده باشد و با لغت فصیح عربی، منطبق باشد، قرائتی صحیح و معتبر به شمار می‌آید و اگر در یکی از این ارکان ثلاثه خللی وارد آمد، چنین قرائتی، شاذ و ضعیف خواهد بود.

شیخ و استاد قرائت، مکی بن ابی طالب قیروانی در کتاب «الأبانه» خود، به این موضوع تصریح کرده است. و همچنین شیخ ما ابو الحسن در کتاب خود به نام «جمال (۱) البرهان، زرکشی، ج ۱، نوع ۲۲، ص ۴۰۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۰۶

القراء» همین نظر را مورد تأیید قرار داده، وی معتقد است که تواتر در نقل، لزومی ندارد بلکه اخبار آحاد صحیح یا استفاضه کافی است (۱).

- ابو الخیر محمد بن محمد بن الجزری در این رابطه می‌گوید: «هر قرائتی که با یکی از وجوه عربیت و یا یکی از مصحفهای عثمانی (و لو به احتمال) موافق بوده و سند آن نیز صحیح باشد، قرائتی صحیح به شمار می‌آید و رد آن جایز نیست، بلکه یکی از احرف سبعة‌ای است که قرآن بدان نازل شده است و اعم از آنکه از ائمه سبعة و یا عشره باشد و یا مورد قبول دیگر ائمه واقع شده باشد، بر مردم قبول آن واجب است. و هر گاه یکی از ارکان ثلاثه مختل باشد قرائتی ضعیف و یا شاذ و باطل شمرده می‌شود و فرقی هم نیست بین اینکه آن قرائت از ائمه سبعة باشد یا از کسانی برتر و بزرگتر از آنان».

وی سپس اضافه می‌کند که تمام علمای محقق، اعم از پیشینیان و متأخران، بر همین عقیده‌اند، امام ابو عمرو عثمان بن سعید الدانی و امام ابو محمد مکی بن ابی طالب و امام ابو العباس احمد بن عمّار المهدوی و ابو القاسم عبد الرحمن بن اسماعیل معروف به ابو شامه، همه در تحقیقات خود بر این عقیده تصریح کرده‌اند و این، مذهب و روش همه پیشینیان بوده و از هیچیک از آنان عقیده‌ای بر خلاف این عقیده شنیده نشده است (۲).

به هر حال، طبق عقیده پیشوایان فن قرائت، اگر این شرایط سه گانه که از آن به «ارکان ثلاثه» تعبیر شده است در هر قرائتی موجود باشد، صحیح و مورد قبول است و اگر قرائتی فاقد یکی از این شرایط باشد شاذ و مردود به حساب می‌آید.

در عین اینکه همه پیشوایان فن قرائت چنین گفته‌اند، برخی از مؤلفین غیر متخصص در این فن به جای صحت سند، تواتر سند را

شرط اعتبار قرائت (۱) المرشد الوجیز، صفحات ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۸ تألیف ابو القاسم عبد الرحمن ابن اسماعیل، معروف به ابو شامه. (۲) النشر فی القرائات العشر، ج ۱، ص ۹. درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۰۷. دانسته‌اند، شیخ ابو القاسم النویری در این زمینه گفته است: عدم لزوم تواتر در صحت قرائت، نظر جدیدی است که با اجماع فقها و محدثان مخالف است.

ولی امام شهاب الدین القسطلانی، در جواب وی گفت: اگر درباره قرائتی، تواتر وجود داشته باشد به دو رکن دیگر (توافق با رسم الخط و قواعد زبان عرب) نیازی نیست؛ زیرا اگر به تواتر ثابت شد که جمله‌ای، از قرآن است، اعم از اینکه با رسم الخط مصحف موافق باشد یا نباشد، به طور قطع قرآن به شمار می‌آید «۱».

و همچنین استاد محمد سالم محیسن (مدرّس معهد قرائات در دانشگاه الأزهر) تواتر را به جای صحت سند، شرط قبول قرائت می‌داند «۲»، در حالی که این عقیده با عقیده پیشینیان و محققان این فن مخالف است و باید گفت: کسانی که تواتر را شرط صحت قرائت قرار دانسته‌اند به اصول فن قرائت آگاهی ندارند؛ زیرا لزوم این شرط در مورد تمام حروف مورد اختلاف، بسیاری از قرائتهای مورد قبول (اعم از قرائتهای قراء سبعة و یا غیر آنان) را از اعتبار ساقط می‌کند، چنانکه قسطلانی به این موضوع تصریح کرده است «۳».

تحقیق پیرامون شرایط سه گانه

چنانکه ملاحظه کرده‌اید، سه شرط را ائمه فن قرائت معیار صحت قرائت قرار دادند، اینک باید بینیم مقصود از این سه شرط چیست؟ مثلاً مقصود از موافقت با قواعد زبان عرب چیست؟ و یا منطبق بودن با رسم الخط مصحف به چه معناست؟ زیرا مصاحف متعددی وجود داشت و یا خود اعراب در قواعد زبان عرب اختلاف دارند، باید دید در این شرایط با کدام قاعده و یا با کدام مصحف باید منطبق باشد؟

در این رابطه، ابن الجزری توضیحاتی داده است که اشاره به آن در اینجا هر چند به (۱) لطائف الاشارات لفنون القرائات، قسطلانی، ج ۱، ص ۶۹.

(۲) المهدّب فی القرائات العشر، محمد سالم محیسن، ج ۱، ص ۲۷.

(۳) لطائف الاشارات لفنون القرائات قسطلانی، ج ۱، ص ۷۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۰۸

نحو اختصار، مفید و لازم است:

ابن الجزری می‌گوید: منظور ما از شرط تطبیق قرائت با قواعد زبان این است که با وجهی از وجوه نحو، موافق باشد، اعم از اینکه وجه مورد نظر از وجوه فصیح باشد یا افصح، مورد اجماع باشد یا مورد اختلاف. زیرا اگر قرار باشد که فقط با وجهی که مورد اجماع است، تطبیق کند با بسیاری از قرائتهای معروف که سند آنها صحیح بوده و مورد قبول قراء واقع شده است منافی خواهد بود، چرا که سند صحیح، اصل مهمتر و رکن استوارتر در صحت قرائت است. و این نظری است که محققان درباره رکن توافق قرائت با ضوابط زبان عربی پذیرفته‌اند.

و در رابطه با رکن دیگر از ارکان قرائت صحیح، یعنی موافقت با رسم الخط می‌گوید: منظور این است که قرائت مورد نظر به همان شکل در یکی از مصحفهای اولیه وجود داشته باشد، گرچه آن قرائت مخالف با مصحف دیگر باشد، به عنوان مثال آیه شریفه «قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» در قرائت عامر و در مصحف شام، بدون «واو» آمده است در حالی که در مصحفهای دیگر «و قالوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» آمده است.

و یا در قرائت ابن کثیر و در مصحف مکه آیه «جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» با زیادت حرف «من» آمده است در حالی که در مصاحف دیگر بدون «من»، «تجری تحتها الأنهار» ثبت شده است، منظور از این شرط این است که قرائت باید با یکی از مصحفهای عثمانی منطبق باشد و اگر نباشد شاذ و خلاف قاعده است؛ زیرا با رسم الخط مورد اجماع مخالف است.

و در رابطه با صحت سند می‌گوید: منظور ما آن است که قرائت مورد نظر را شخصی عادل و منضبط از شخصی مانند خود نقل کرده باشد و همچنین شخص اخیر از شخص دیگر با همین صفات تا اینکه نقل، به مبدأ منتهی شود.

وی سپس اضافه می‌کند که برخی از متأخرین، تواتر را در نقل قرائت شرط دانسته‌اند و معتقدند که اخبار آحاد، موجب اثبات قرآن نیست، در حالی که واضح است که اگر در نقل قرائتی، تواتر به اثبات رسید، به دو رکن دیگر نیازی نخواهد بود؛

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۰۹

چرا که قرائتی که متواتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسیده باشد، قبول آن واجب است خواه با رسم الخط موافق باشد یا مخالف و اگر تواتر را در هر حرفی از حروف مورد اختلاف شرط بدانیم، بسیاری از قرائتهای مختلف که مورد تأیید ائمه سبعه و دیگران است منتفی خواهد شد، بنا بر این شرط تواتر، شرط صحیحی نخواهد بود (۱).

آنچه که تا کنون در رابطه با شرایط سه گانه گفته‌ایم، سخن همه اهل فن قرائت است و کلمات ابن الجزری نیز به عنوان تحقیقی کامل به شمار آمده و در نزد ائمه این فن، خلفا عن سلف، معروف است و تا جایی که اطلاع حاصل شده دیگران چیزی بر تحقیقات او نیفزوده‌اند و در دوره‌های مختلف، همه دانشمندان نظر او را پذیرفتند.

اینک باید ببینیم که آیا این ارکان سه گانه با توجه به توضیحی که ابن الجزری داده است واقعا معیار صحیح و شاذ از قرائت است؟ یا اینکه هیچیک از این سه شرط مورد پذیرش نیست و همه قابل تشکیک و رد است، آنگاه باید به این فکر افتاد پس معیار صحت قرائت چیست؟ و تشخیص صحیح از شاذ به چه وسیله است، اینها مطالبی است که در ضمن بررسی بعدی به آن خواهیم پرداخت.

نقد و بررسی شرایط سه گانه

سؤال ما در رابطه با شرایط سه گانه و یا به تعبیری ارکان سه گانه این است که آیا این ارکان سه گانه (سند، رسم الخط و عربیت) که پیشینیان بیان کرده و متأخران بدون هیچ تحقیقی و از روی تقلید صرف، از آنان تبعیت کرده‌اند، در حل مشکل اختلاف قرائتها، صلاحیت دارند؟ یا نه اگر با دیدی علمی و نظری تحقیقی به این مشکل بنگریم، این قبیل مسائل غیر واقعی، نمی‌توانند این مشکل را حل کنند.

برخی از ائمه پیشین به این نقیصه پی برده و فهمیدند که این ارکان نمی‌توانند ملاک قرائت صحیح قرار گیرند، لذا تلاش کرده‌اند که در چهار چوب همین ارکان، (۱) النشر فی القرائات العشر، ج ۱، ص ۱۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۱۰

ملاک درستی پیدا کنند ولی از تلاش خود نتیجه‌ای نگرفته‌اند؛ زیرا تنها کاری که کرده‌اند به جای کفایت صحت سند تواتر را که بین عوام از مردم رایج بود، شرط کرده‌اند، اما نگفتند که اگر برای برخی از قراء سندی به دست نیامده است چه باید کرد؟ به علاوه در مبحث صفحات پیشین ملاحظه کردید که قسطلانی و ابن الجزری شرط تواتر را رد کرده‌اند و گفتند با این شرط بسیاری از قرائتهای مورد قبول، اعتبار خود را از دست می‌دهد و با وجود این شرط، نیازی به دو شرط دیگر نخواهد بود.

به هر حال، نظر ما این است که هیچیک از این سه شرط، صحیح نیستند و نمی‌توانند معیار قبولی و یا ناقبولی قرائتی قرار گیرند؛ زیرا:

در رابطه با موافقت قرائت با رسم الخط مصحف که مهمترین شرط از شروط سه گانه بود، تصریح کرده‌اند که منظور، مطلق مصحفهای اولیه عثمانی است، نه تنها مصحف مخصوص به عثمان و یا مصحفی که در مدینه نگهداری می‌شد. و در این رابطه

شهاب الدین قسطلانی می‌گوید: کسانی که گفته‌اند منظور از موافقت قرائت با رسم الخطّ مصحف، موافقت با رسم الخطّ مصحف امام است، گفته آنان صحیح نیست؛ زیرا مصحف امام، خاصّ عثمان بوده و آن را نزد خود نگه می‌داشت و آنچه که مورد نظر است، موافقت قرائت با یکی از مصحفهای عثمانی است چنانکه در کتاب «النشر» و دیگر مأخذ آمده است (۱).

بنا بر این، مقیاس موافقت قرائت با رسم الخطّ مصحف، مصحف امام نیست بلکه منظور موافقت با هر یک از مصحفهای عثمانی است که به مراکز مهم اسلامی فرستاده شده و تعداد آنها پنج یا هفت است، اما بر اهل فن پوشیده نیست که مصاحف عثمانی همگی قبل از پایان قرن اول از میان رفته و تنها کمتر از نیم قرن در دست مسلمانان بوده است و بعدا اثری از آنها باقی نمانده است، پس چگونه می‌توان آنها را مقیاس قرار داد و موافقت یا عدم موافقت قرائتی را با آنها به دست آورد؟ (۱) لطائف الاشارات لفنون القرائات، ج ۱، ص ۶۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۱۱

این حادثه به هنگام تحوّل خط، به خصوص خط مصحف از وضع ابتدائی خود به مراحل دیگر که مقارن با حکومت حجاج بن یوسف ثقفی بر عراق (سال ۷۴ هـ ق به بعد) بود، اتفاق افتاد در این وقت دگرگونی‌هایی در مصاحف و بهبودی در خط و نوشتن آنها رخ داد و نقطه و شکل و دیگر محسنات در مصحفها به کار رفت و حجاج مصحفهای جدید را به مناطق مختلف فرستاد و امر کرد که دیگر مصاحف و از جمله مصحفهای اولیه عثمانی را جمع آوری کنند و حتی مصحف امام را که در محفظه‌ای در مسجد نبوی نگهداری می‌شد، آل عثمان، آن را بردند و مخفی کردند.

ابو احمد العسکری در کتاب «التصحیف» خود آورده است که مردم طی چهل و چند سال از مصحف عثمان بن عفان، استفاده می‌کردند تا اینکه در زمان عبد الملک بن مروان که خطها در قرائت رو به فزونی گذاشته بود و این غلطها در عراق رو به انتشار داشت، حجاج بن یوسف، به نویسندگان خود در این زمینه اظهار ناراحتی کرده و از آنان خواست برای حروفی که با یکدیگر قابل اشتباه هستند، علائمی وضع کنند (۱).

محرز بن ثابت مولای سلمه بن عبد الملک، از پدر خود نقل می‌کند که وی گفته است: در زمره محافظان حجاج بن یوسف بودم، حجاج به وسیله نصر بن عاصم اللیثی و یحیی بن یعمر، شاگردان ابو الأسود الدؤلی، مصحفهایی دارای نقطه و شکل و علائم لازم که به پنج و برخی به ده بخش تقسیم شده بود تهیه کرد (۲)، و آنها را به شهرهای مختلف فرستاد و مصحفی را نیز به مدینه فرستاد که برای آل عثمان خوشایند نبود و لذا به آنان گفته شد که مصحف عثمان را بیرون بیاورند تا بخوانند و آنان گفتند: مصحف عثمان به هنگام قتل او از میان رفته است.

و محرز می‌گوید: شنیدم که مصحف عثمان، در اختیار خالد بن عمرو بن عثمان (۱) التصحیف، ص ۱۳ و تاریخ ابن خلکان، ج ۲، ص ۳۲، شرح حال حجاج.

(۲) معرفه القراء الکبار، ذهبی، ج ۱، ص ۵۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۱۲

قرار گرفت. وی اضافه می‌کند: چون مهدی عباسی، به خلافت رسید، مصحفی را به مدینه فرستاد که در زمان خود، مورد قرائت بوده و مصحف حجاج را به کنار گذاشتند.

ابن وهب می‌گوید: از مالک بن انس (امام مذهب مالکی) درباره مصحف عثمان پرسیدم گفت: از میان رفته است (۱).

به هر حال، وضع مصحفهای اولیه عثمانی این بود که اشاره شد که از آنها اثری در روزگار باقی نمانده است و اما مصاحف دیگر اساسا صلاحیت آن را نداشته‌اند که مقیاس برای تشخیص قرائت صحیح از غیر صحیح قرار گیرند برای اینکه ارزش مصحفهای اولیه، از نظر منسوب بودن آنها به صحابه پیامبر بوده و مصحفهای دیگر دارای چنین اعتباری نبوده‌اند.

علاوه بر اینکه مصحفهای اولیه عثمانی برای مطابقه و مقابله در دست نیست، قید تطبیق قرائت با مصحف «و لو به احتمال» فایده این شرط را منفی می‌کند؛ زیرا با توجه به این قید، بیشتر قرائتهای شاذ بلکه قرائتهایی که به اتفاق آراء، مردود است، با ظاهر رسم الخط مصحف قابل انطباق است چه همانطوری که تشریح شده است، مصحفهای اولیه خالی از نقطه و شکل و الف و دیگر علائم ممیزه بوده است. بنا بر این، شرط موافقت قرائت با رسم الخط مصحف بدین ترتیب قابل پذیرش نیست، زیرا اساساً امکان چنین کاری نیست.

و اما شرط صحت سند:

به این معنا که تمام قرائتها، سندشان متصل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد، چیزی است که نمی‌توان آن را تعقل کرد تا چه رسد به اثبات آن؛ زیرا:

اولاً:

قرائتهای قراء با یکدیگر مختلف است و هر قاری، اسلوب و روش خاص به خود را دارد که با هم متفاوت است و هر کدام در مورد هر آیه‌ای، فنونی از انواع (۱) البرهان فی علوم القرآن، زرکشی، ج ۱، ص ۲۲۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۱۳

قرائت را ملاک قرار می‌دهند، بلکه هر کلمه‌ای را طبق روشهایی که به عنوان فن، ابداع کرده‌اند، قرائت می‌کنند.

آیا درست است که تمام این قرائتهای متنوع و مختلف را از هر یک از این قراء در مورد تمام آیات قرآن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داد؟ و آیا ممکن است قرائتهای عجیب و نامأنوس را به نام قرائتهای هفتگانه و یا حروف سبعة به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم منسوب دانست؟ آیا این ظلم و جفا به ساحت مقدس آن حضرت نیست؟

تنها چیزی که می‌توان گفت این است که صاحبان کتب قرائت، به ناحق برای هر یک از قراء اسنادی متصل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قائل شده‌اند در حالی که این امر نیز بر آن دلالت ندارد که تمام قرائتهای آنان و تمام شاخه‌ها و تنوعات آنها مستند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، صرف نظر از اینکه سندهای قراء، اسنادی تشریفاتی و ساختگی است و اساساً بعضیها مانند ابن عامر، سندی را ذکر نکرده‌اند.

ثانیاً:

چگونه ممکن است سندی طی دهها سال مخفی و ناشناخته بوده است تا اینکه به وسیله یکی از این قراء ارائه گردد؟ کسانی که به سال ۱۹۸ در گذشته است دارای قرائت خاصی است که بعضی از آنها ناشناخته بود تا اینکه وی بدان دست یافته و آن را بیان کرده است؟

ثالثاً:

این همه ایرادات و اعتراضات بر بسیاری از این قرائتهای سبعة چگونه قابل توجیه است، اگر همه آنها به سند صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است، این همه دلیل تراشی و استدلال و حجت‌های اجتهادی برای توجیه این قرائتها چه لزومی دارد مادام که طی سند صحیح، منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است؟

و اما موافقت با قواعد زبان عرب:

این شرط نیز با قید «و لو به وجهی از وجوه» ارزش خود را از دست می‌دهد و اثر آن بکلی خنثی می‌شود، به خصوص با تعمیمی که قسطلانی قائل شده و معتقد شده که توافق قرائت با یکی از وجوه عربیت، اعم از

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۱۴

آنکه آن وجه راجح باشد یا مرجوح، کافی است «۱»، قهرا دیگر ارزشی برای این شرط باقی نمانده است؛ زیرا قرائت هر چه بر

خلاف قاعده و شاذ باشد، این چنین نیست که به وجهی از وجوه قابل توجیه با قواعد عرب نباشد و قواعد زبان عرب طوری است که قابل انعطاف و تطبیق با وجوه مختلف است.

آنچه مسلم و مشهود است این است که این شرایط در پرتو روحیه تسلیم در مقابل قرائتهای هفتگانه و یا دهگانه وضع شده و لذا باید آنها را به نحوی تقریر کرد که با قرائتهای مختلف هماهنگ باشد و در واقع این قرائتها نیستند که در پرتو این ارکان مورد بررسی قرار می‌گیرند بلکه این ارکان هستند که منطبق با قرائتهای هفتگانه یا دهگانه بنا نهاده شده‌اند.

الدانی، پس از نقل اعتراض سیبویه به ابو عمرو، در مورد ساکن خواندن کلماتی مانند «بارئکم» و «یامرکم» می‌گوید: ساکن خواندن این قبیل کلمات چه از جهت نقل و چه از جهت ادای کلمه، صحیحتر است و لذا ابو عمرو، این قرائت را اختیار کرده است.

وی سپس اضافه می‌کند که ائمه قراء مقید نیستند که حتما قرائت آنان بر اساس لغت مشهورتر و حتما منطبق با قواعد معروف تر زبان عربی باشد بلکه اصل مورد نظر آنان انطباق هر چه بیشتر باشد با مأخذ و نقل صحیحتر است و اگر قرائتی به موجب روایت ثابت باشد، به انطباق با عربیت و لغت مشهور توجهی ندارند؛ زیرا قرائت سنت متبعی است که قبول آن لازم است (۲).

ابن الجزری می‌گوید: منظور ما از تطبیق قرائت با قواعد زبان عربی این است که قرائت با وجهی از وجوه نحو اعم از اینکه فصیح باشد و یا افصح، مورد اجماع باشد یا مورد اختلاف، تطبیق کند و وقتی که قرائت معروف باشد و سند آن را صحیح تلقی (۱) لطائف الاشارات، ج ۱، ص ۶۸.

(۲) التیسیر، ص ۱۰ به نقل از جامع البیان ابن قتیبه.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۱۵

کرده باشند ضرورت ندارد که حتما با قواعد و ضوابط زبان عربی مورد اجماع تطبیق کند؛ زیرا سند صحیح اصل مهمتر و رکن استوارتر در تشخیص قرائت صحیح از قرائت غیر صحیح و شاذ است. و همه محققان درباره رکن عربیت بر همین عقیده‌اند. و چه بسیار قرائتهایی که مورد اعتراض برخی و یا بسیاری از علمای علم نحو واقع شده ولی اعتراض آنان مورد توجه و قبول قرار نگرفته است؛ زیرا ائمه پیشین که دیگران تبعیت از آنان را پذیرفته‌اند بر قبول این قرائتها اجماع کرده‌اند (۱).

با توجه به این مطالب چگونه می‌توان موافقت قرائت را با قواعد زبان عرب، مقیاس و ملاک تعیین قرائت صحیح از قرائت شاذ دانست، در حالی که هر قرائتی به هر میزانی که شاذ باشد به نحوی که موافق با وجهی از وجوه عربیت و قواعد زبان باشد قابل توجیه است و بسیاری از پیشینیان و متأخران، تألیفاتی برای توجیه قرائتهای شاذ و تطبیق آنها با قواعد زبان عرب، به وجود آورده‌اند و این موضوع خود، شرط عربیت را برای مقیاس تشخیص قرائت صحیح از غیر صحیح، به شرطی بی‌فایده تبدیل می‌کند.

حاصل آنکه: شرایط سه گانه برای تشخیص قرائت صحیح از قرائت شاذ و غیر صحیح با توجه به ایراداتی که درباره هر یک گفته شد، ارزش معیار و مقیاس بودن را ندارند و نمی‌توان با این شرایط قرائت صحیح را از شاذ تشخیص داد. پس باید بینیم معیار صحیح برای این امر خطیر چیست؟ در صفحات بعدی به این جهت خواهیم پرداخت.

ملاک صحت قرائت مورد قبول از نظر ما

از نظر ما «قرآن»، دارای حقیقتی ثابت و به ذات خود مستقل و به طور کلی مغایر با قرائتها است و لذا مسئله قرائت صحیح از نظر ما حل شده است و آن قرائتی است که (۱) النشر، ج ۱، ص ۱۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۱۶

با نقل متواتر بین مسلمانان، از صدر اول تا کنون، موافق و هماهنگ باشد و اختلاف قرائتها چیزی جز اختلاف قراء در کیفیت تعبیر از این نصّ، بر حسب اجتهاد خود آنان نیست و به هیچ وجه اعتبار ندارد و آنچه که معتبر است، نصّ اصلی قرآن است که به طور کامل، به دست امت اسلامی نسلا بعد نسل باقی و محفوظ مانده است.

و مسلمانان نیز در طی قرون، با تمام امانت و اخلاص، نص قرآن را با تمام خصوصیات آن، اعم از نظم و ترتیب و رسم الخط و قرائت، از طریق نقل متواتر، حفظ کرده‌اند و هر نسلی به نسل بعد از خود سپرده است و این همان معجزه همیشگی قرآن است که: *إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ* (۱) یعنی: «ما قرآن را (به دست این امت) برای همیشه حفظ خواهیم کرد».

نکته اصلی این است که باید توجه داشته باشیم که بین قرآن و قرائتها فرق قائل باشیم و این قرآن است که به تواتر به ما رسیده است نه قرائت؛ زیرا قرائت و قرآن دو حقیقت متغایرنند و نباید بین آنها خلط کرد، چنانکه آیت الله خوئی - رحمه الله علیه - در کتاب شریف البیان خود فرموده: «تواتر قرآن مستلزم تواتر قرائتها نیست؛ زیرا اختلاف در کیفیت ادای کلمه، با وجود اتفاق در مورد آن، منافات ندارد...» (۲).

و امام بدر الدین زرکشی در همین زمینه می‌گوید: «قرآن و قرائتها، دو حقیقت مغایر یکدیگرند...» (۳).

بنا بر این آنی که متواتر است اصل قرآن است نه قرائت قراء، و فعلا در این مبحث آنچه که مورد نیاز است این است که قرآنی که در دسترس مسلمین قرار دارد همانی است که بر پیامبر نازل شده و نسلا بعد نسل و دست به دست تا به ما رسیده است و قرائت صحیح آن است که منطبق با همین قرآن موجود باشد و اگر بر خلاف آن باشد غلط و باطل است. (۱) سوره حجر، آیه ۹. (۲) البیان، ص ۱۵۸.

(۳) البرهان فی علوم القرآن، نوع ۲۲، ص ۳۹۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۱۷

اما اینکه قرآن متواتر است و قرائتها متواتر نیستند و تواتر قرآن مستلزم تواتر قرائتها نیست بحثی است که ما در آینده در یک درس مستقل (درس ۱۵) به تفصیل در پیرامون آن بررسی به عمل خواهیم آورد و فعلا- از باب اصل موضوعی بپذیرید که نص اصلی قرآن متواتر است.

پس از پذیرفتن این مسئله که قرآن متواتر است و قرائتی صحیح و مجزی است که منطبق با همان نصی باشد که در دست عامه مسلمین است، اینک جای این سؤال است که کدام قرائت منطبق با نص مورد توافق مسلمین است؟ و با چه معیاری می‌توانیم بفهمیم که قرائت ما صحیح و منطبق با نص اصلی قرآن است؟ قهرا باید شرایطی باشد که در صورت وجود آن شرایط، قرائت منطبق با متن اصلی شناخته شود و در صورت فقدان آن شرایط، قرائت منطبق نباشد، و به تعبیر دیگر: ملا-ک و معیار صحت قرائت در نظر ما چیست؟

شرایط سه گانه برای صحت قرائت

گفتیم که قرائت در صورتی صحیح است که موافق با نص موجود در نزد عامه باشد و وقتی یک قرائت مطابق و موافق با نص مورد بحث است که دارای شرایط ذیل باشد:

الف- موافقت قرائت با قرائت مضبوط نزد عامه.

ب- موافقت قرائت با قواعد رایج زبان و فصیحترین لغت عرب.

ج- معارض نبودن قرائت با دلیلی استوارتر.

در هر قرائتی که این سه شرط تحقق داشته باشد، قرائت صحیح و اگر نداشته باشد، باطل خواهد بود و قهرا خواندن آن در نماز و یا موارد دیگر به عنوان قرآن جایز نخواهد بود. و ما اینک به نحو اختصار به شرح هر یک از این شرایط می‌پردازیم:

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۱۸

الف: موافقت قرائت با قرائت مضبوط نزد عامه

منظور از موافقت قرائت با آنچه که نزد عامه مسلمین است، موافقت در سه امر است و آنها عبارتند از: ۱- موافقت با ماده اصلی

کلمه ۲- موافقت با صورت کلمه ۳- موافقت با جا و موضع کلمه و شرح هر یک بدین قرار است:

۱- موافقت با ماده اصلی کلمه:

در مورد ماده اصلی کلمه، این سؤال مطرح است که وقتی کلمه‌ای به دو گونه قرائت شده و هر دو نیز نقل شده و در ماده اصلی با هم اختلاف دارند، نص اصلی کدام است؟ و باید بر طبق کدامیک قرائت شود، به عنوان نمونه به بعضی از آن کلمات اشاره می‌کنیم:

- «فتینوا» از «التین» صحیح است و یا «فتبتوا» از ماده «التبت»؟

- «نشرها» به زاء و یا «نشرها» به راء؟

- «اذ تلقونه» به فتح لام و قاف مشدد از «التلقى» به معنای اخذ و گرفتن صحیح است و یا «اذ تلقونه» به کسر لام و ضم قاف از «ولق یلق» به معنای کذب و سخن ساختگی؟

- «و اذکر بعد امة» به ضم همزه و تشدید میم مفتوح در امة، یا «بعد امة» به فتح همزه و تخفیف میم مفتوح و هاء به معنای سفه؟

- «فرع» به زاء و عین از تفریع به معنای خوف و ترس صحیح است و یا «فرغ» به راء و غین، از تفریح به معنای «اخلاء».

- «یقض الحق» به صاد و یا «یقضی الحق» به ضاد با یاء؟

- «و ما هو علی الغیب بضنین» به ضاد به معنای بخیل و یا به «طاء» به معنای متهم؟

و همچنین در کمی و زیادی حرفی از کلمات قرآن مانند:

- «و ما عملت ایدیهم» یا «و ما علمته ایدیهم» با زیادت هاء ضمیر؟

- «فان الله هو الغنی الحمید» یا «فان الله الغنی الحمید» با اسقاط ضمیر فصل؟

و امثال این آیات که اختلاف قرائت در آنها موجب تغییر ماده اصلی کلمه در قرآن

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۱۹

است و یقیناً یکی از دو قرائت صحیح است و دیگری باطل. زیرا وقتی مصحف، شکل گذاری و نقطه گذاری شد بر حسب یکی از

دو وجه بوده است، اینک سؤال این است که نص اصلی کدام است که ما باید قرائت‌مان بر طبق آن باشد؟

در پاسخ این سؤال گفته می‌شود چنانکه در ضمن سؤال مطرح شد، تردیدی نیست که در این قبیل موارد یکی از دو قرائت صحیح

است و دیگری باطل. زیرا وقتی مصحف شکل و نقطه گذاری شد بر حسب یکی از دو وجه بوده است و قهراً همان وجهی که

معروف و متداول بین مسلمانان بوده رعایت شده است و ابو الأسود الدؤلی و دو شاگردش که به این کار دست زده‌اند در وضع

علائم و ثبت کلمات و حروف، تردیدی به خود راه نداده‌اند که ثبت آنها بر وفق آنچه مورد قبول و متداول بین مسلمانان بوده و هر

نسلی از نسل قبل از خود گرفته است عمل کنند.

از این رو وقتی فضیل بن یسار از امام صادق علیه السّلام درباره حدیث نزول قرآن بر اساس حروف هفتگانه سؤال کرد، حضرت

فرمود: دشمنان خدا دروغ گفته‌اند، قرآن بر حرف واحد و از سوی خدای واحد نازل شده است. و از طرفی امام صادق علیه السّلام

مقیاس و ملاک تعیین حرف واحد را همان می‌داند که بین عامه مسلمین رایج و متداول است؛ زیرا فرمود: «اقرأ كما يقرء الناس»

یعنی: «همانطور که مردم می‌خوانند بخوانید».

و در روایت دیگر فرمود: «اقرأ كما علمتم» (۱) یعنی: «همانگونه که آموختید قرائت کنید».

بنا بر این، ملاک قرائت صحیح از نظر امام صادق علیه السّلام همان قرائت عامه مسلمانان است و به هیچ وجه برای قرائت قراء،

اعتباری قائل نیست. و روایت سوم که می‌گفت: همانطوری که آموختید بخوانید، صریح‌تر است؛ زیرا مفهوم آن این است که

همانطوری که هر نسلی از نسل قبل از خود فرا گرفته، بخوانید نه اینکه بر وفق (۱) وسائل الشیعه، ج ۴، باب ۷۴، از ابواب القرائه،

ص ۸۲۱ و ۸۲۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۲۰
قرائت افراد که آحاد به شمار می‌آیند، قرآن قرائت شود.

در پرتو این ملاک، آیات مطرح شده در سؤال: «ننشزها» بزاء، صحیح است و همچنین «فتبینوا» و «بعد امه» و «فزع» و «يقص الحق» صحیح می‌باشد و قرائت دیگر از نظر ما باطل و مطلقاً غیر جایز است.

اما دیگران که قرائتهای هفتگانه را حجت می‌دانند وقتی در مقابل این سؤال قرار می‌گیرند برای رهایی از تنگنا، مطابقت قرائت را با مصحف تأویل می‌کنند و قید «و لو به احتمال» را به آن اضافه می‌نمایند و این چیزی جز دلیل تراشی پس از وقوع، نیست و در واقع تطبیق ملاک و مقیاس با قرائتهاست نه تطبیق و عرضه قرائتها با ملاک و معیار، ولی ما چون فقط یک قرائت را صحیح می‌دانیم و تنها برای یک قرائت حجیت قائلیم و آن همان قرائت معروفی است که با ضبط در مصحف موافق و مطابق است، قهراً در این تنگنا قرار نمی‌گیریم.

۲- موافقت با صورت کلمه:

منظور از صورت کلمه، بنای آن از نظر اشتقاق است مانند کلماتی که در شکل و صورت، مختلفند ولی اصل آنها واحد است و به عبارت دیگر مشتق از یک اصل و ماده هستند مانند: «رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا» که کلمه «باعد» به صیغه امر و طلب «باعد» و صیغه ماضی «باعد» قرائت شده است در اینجا ماده کلمه واحد است و اختلاف در بنای کلمه از نظر اشتقاق است و ناگزیر یکی از این دو قرائت صحیح خواهد بود.

و همچنین آیه: «وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكُفُورَ» صیغه متکلم مع الغیر معلوم و یا «یجازی» به صیغه غائب مجهول است. و نظیر آیه: «حَتَّى يَطْهَرُونَ» ثلاثی مجرد که به معنای انقطاع خون است و یا «يَطْهَرُونَ» مزید فیه از باب تفعّل که معنای آن تطهر و پاک شدن به وسیله آب است.

و یا آیه: «أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ» از باب مفاعله که کنایه از جماع است و یا «او لمستم النساء» که به معنای مطلق تماس است.

و همچنین است اختلاف در اعراب کلمه که به اختلاف در معنا منجر می‌شود؛

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۲۱

مانند: «فَتَلَقَى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» که «آدم» به اعتبار اینکه فاعل است، مرفوع و «کلمات» به اعتبار اینکه مفعول به است منصوب خوانده شد. و در قرائت دیگر «آدم» منصوب و «کلمات» مرفوع خوانده شده است و معنای آیه طبق قرائت اول این است که آدم از پروردگار خود کلماتی را دریافت و بر حسب قرائت دوم «کلمات»، آدم را از غضب پروردگار نجات داد.

و مانند آیه شریفه: «فَاعْسِبُوا وُجُوهَكُمْ وَأُيُودِكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ...»، «ارجلکم» مجرور و نیز منصوب خوانده شده، در صورت اول که به جرّ خوانده شود به گمان برخی، مسح و در صورت دوم، شستن پا واجب است.

و در آیه: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» به رفع «الله» و نصب «العلماء» و یا بر عکس در این گونه موارد نیز بر حسب اصول مورد قبول ما، یکی از دو قرائت صحیح است و دیگری باطل اما دلیل و طریق انتخاب یکی از دو قرائت در این قبیل موارد، با دلیل و طریقی که در مورد اختلاف دو قرائت از نظر ماده اتخاذ شده بود فرق می‌کند.

در این قبیل موارد گاه همان عرف عامه مردم معیار است و گاه روایت صحیح و گاه، اعتبار قطعی ملاک است:

مثلاً در مورد کلمه «باعد» آن را به صیغه امر و طلب می‌خوانیم؛ زیرا این صورت مورد اجماع قراء معروف است و اجماع آنان طریقی است برای شناخت نص اصلی معروف بین عامه مسلمانان.

و در مورد کلمه «نجازی» آن را با نون قرائت می‌کنیم به قرینه صدر آیه که می‌گوید «ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا

الْكَفُورَ».

و کلمه «لا مستم» ترجیح داده می‌شود که با «الف» خوانده شود؛ زیرا محققین از فقهاء بر آن اجماع کرده و روایات اهل بیت علیهم السلام نیز مؤید آن است.

و در مورد نصب «آدم» و رفع «کلمات» باید گفت هیچ ذوق سلیمی آن را نمی‌پذیرد، علاوه بر اینکه این قبیل ترکیبها از نظر اذهان عمومی نیز ناخوشایند است و در «ارجلکم» ما نصب را اختیار می‌کنیم ولی نه بخاطر وجهی که جمهور فهمیده‌اند

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۲۲

که دلیل بر غسل است، بلکه بخاطر آن چیزی است که رضی الدین استرآبادی بیان کرده است و آن عطف بر محل «برؤسکم» و در روایات ائمه علیهم السلام نیز به این جهت اشاره شده است.

۳- موافقت با جا و موضع کلمه:

قرائت با عوض کردن جای کلمه، اعم از تقدیم و یا تأخیر، باطل است؛ زیرا از رسم و روش بین مسلمانان خارج است مانند «فَيَقْتُلُونَ وَيَقْتُلُونَ» (۱) حمزه و کسائی مبنی للمفعول را بر مبنی للفاعل مقدم داشته و دیگران، فاعل را به مفعول و قرائت مشهور، قرائت دوم است.

و در آیه: «و جئت سكوه الحق بالموت» که مطابق قرائت ابو بکر است معروف همان «و جئت سِكْرَةَ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ» است، شکی نیست که در این قبیل اختلافات نیز، همان قرائت معروف، ترجیح داده می‌شود و قرائت دیگر، به علت مخالفت با رسم متداول بین عامه مسلمانان باطل است.

ب- موافقت قرائت با قواعد رایج زبان و فصیحترین لغت عرب

از آنجا که قرآن در درجه اعلائی از بلاغت نازل شده، محال است که کلمه‌ای در آن به کار رفته باشد که ذوق سلیم عرب، آن را نپذیرد و یا با ملاکهایی که عرب فصیح به حسب عادت طبیعی و متعارف خود، پذیرفته است مخالف باشد، در غیر این صورت در اول امر، قرآن در نظر مردم عرب، عجیب و نامأنوس به شمار می‌آمد و منکر تحدی و مبارز طلبی آن می‌شدند که به صراحت و آشکارا، آن را اعلام کرده است.

مجاز دانستن قرائتهای ضعیف و نسبت دادن آنها به عهد اول، خیانتی است که نسبت به قرآن اعمال می‌شود و کوششی است برای درهم شکستن عظمت آن، ما نمی‌توانیم نظرات ابداعی و اختراعی قراء را در قرآن بپذیریم؛ زیرا این ابداعات (۱) سوره برائت، آیه ۱۱۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۲۳

اغلب از روش متعارف عرب به دورست و قرآن با همان اسلوب متداول و فصیح زبان عرب نازل شده است؛ چنانکه خود قرآن، مکرر به این حقیقت توجه داده است مانند: «قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عِوَجٍ» (۱) و یا «كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (۲) و یا «وَهَذَا كِتَابٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانِ عَرَبِيًّا» (۳) و امثال این آیات. بنا بر این، خداوند اراده فرموده است که هیچ کجی در قرآن نباشد ولی قراء با تکلفهای خود، بسیاری از کلمات مستقیم آن را به کجی قرائت کرده‌اند.

با توجه به آنچه گفته شد، باید به صراحت گفت که بسیاری از قراء معروف که قرآن را بر خلاف اسلوب و روش لغت فصیح عرب قرائت کرده‌اند، به خطاء رفته‌اند و رعایت کتابی که به امت بزرگی تعلق دارد، اولی از رعایت چند تنی است که شناخت آنان نسبت به کلام فصیح، ناچیز است، لذا ما وقتی در قرائت یکی از قراء، غلطی را مشاهده کنیم، به منظور دفاع از صحت و عدم تحریف قرآن آن را رد می‌کنیم. زیرا یقین داریم که قرآن بر اساس صحیحتر و بر مبنای لغت فصیحتر نازل شده؛ زیرا گفته قرآن شاهد بر این مدعاست که می‌گوید: «قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عِوَجٍ».

اما اهل سنت وقتی که در مقابل چنین امری واقع می‌شوند چون همه قرائتها را صحیح می‌دانند، دست به دلیل تراشی می‌زنند و گمان می‌کنند که هر قرائت، سنتی است متَّبِع و فراموش می‌کنند که هیچ دلیلی برای این تعبد کورکورانه وجود ندارد. و نمی‌دانند که قرآئیت قرآن به قرائتی که از فلان شخص یا فلان کس نقل شده، ثابت نمی‌شود. و اساساً قرائتهای آحاد دارای سند نیست که متصل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد و با تواتر قرآن ربطی ندارد. بنا بر این، حکومت کردن قواعد بر قرائتها غیر از حاکم بودن آنها بر قرآن است بلکه این حاکمیت قواعد، راهی برای نیل به واقع قرآن و نص اصلی است و هر (۱) سوره زمر، آیه ۲۸.

(۲) سوره فصلت، آیه ۳.

(۳) سوره احقاف، آیه ۱۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۲۴

قرائتی که با لغت فصیحتر و قواعد رایجتر زبان عرب منطبق باشد و سایر شرایط نیز در آن موجود باشد آن را صحیح می‌دانیم و به موجب همین انطباق و توافق، آن را به عنوان قرآن می‌پذیریم.

قواعدی را که ملائک شناخت قرآن می‌دانیم، قواعدی است که مورد قبول همگان است و علمای لغت و ادب آنها را پذیرفته‌اند و مأخوذ از کلام اصیل عرب است که نحویان کوفه آن را جمع آوری کرده‌اند و با این کیفیت، عجیب است که شخص مثل «الدانی» که از مردم مغرب است، در مقابل نظر شخصی مانند سیبویه می‌ایستد. ما از آنها می‌پرسیم به چه علت امام احمد حنبل، قرائتهای حمزه را مورد اعتراض قرار می‌دهد؟ آیا علتی جز این دارد که آن را مغایر با روش و قواعد متداول و اصیل زبان عربی می‌داند و مدهای زاید و توالی سکنت او و امثال اینها را خارج از این قواعد می‌شمارد؟

به هر حال، قرائتهای ضعیف از قراء، ناشی از ضعف و عدم توانایی، علمی قاریان آن است که محققان و علمای منقذ، چه در میدان فقهات و چه در زمینه ادب آنها را مورد اعتراض قرار داده‌اند و ما چگونه می‌توانیم تمام اصول و قواعد را نادیده بگیریم و این قرائتها را صحیح فرض کنیم؟

اقتضای روش تحقیق و قواعد علمی، توجه به منشأ قرائت است اگر قرائتی مبتنی بر سندی موثق و درایتی با اصول صحیح، باشد مورد قبول است و به قرآئیت آن می‌توان اعتراف کرد و هر قرائتی که با روش صحیح تحقیق و قواعد علمی، مخالف باشد، آن قرائت ضعیف و شاذ است و رد آن واجب، اعم از اینکه از قراء سبعة باشد یا از دیگران.

ج- معارض نبودن قرائت با دلیلی استوارتر

یکی دیگر از شرایط صحت قرائت، عدم معارضه آن با دلیلی اقوا و استوارتر است و وقتی قرائتی حجت است که بر حسب قانون «تعادل و ترجیح» در باب

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۲۵

تعارض ادله، حجت و دلیلی قویتر، با آن معارضه و مقابله نکنند، فی المثل وقتی کلمه «ارجلکم» در آیه: «فَاعْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ اَيِّدِيكُمْ اِلَى الْمَرَافِقِ وَ اَمْسِكُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَ اَرْجُلَكُمْ» هم به نصب و هم به کسر قرائت شده است و هر دو قرائت نیز از نظر تعداد و سند، مساوی هستند، ولی ما نصب را ترجیح می‌دهیم (نصب قرائت حفص و نافع و کسائی و ابن عامر است)؛ زیرا کسر با قواعد و اصول و دلیل قویتر مخالف است، چرا که مجرور خواندن بخاطر اینکه به مدخول باء عطف شده است با لزوم استیعاب طولی مسح پاها منافات دارد؛ چون مسح فعلی است که بنفسه متعدی است و لکن اطلاق اقتضا می‌کند که همه ممسوح، مسح شود ولی چون همه سر، لازم نیست مسح شود «باء» دلالت می‌کند به اینکه فقط صدق عرفی مسح، کافی است در حالی که همین صدق عرفی در مورد پا کفایت نمی‌کند چون محدوده مسح پا با کلمه «الی الکعبین» مشخص شده است و اما روایاتی که در این باب وارد شده (۱)

به بیش از اصل مسح، دلالت نمی‌کند و منافاتی هم ندارد.

۴- حدیث «سبعه احرف» و قرائنه‌های هفتگانه «۲»

از طرق اهل سنت و احوانا از طرق شیعه، حدیثی به این شکل روایت شده است که: «نزل القرآن علی سبعه احرف» و در بعضی از نسخه‌ها به دنبال آن آمده است: «کُلُّهَا (۱) و مسائل الشیعه، ج ۱، باب ۲۵ از ابواب وضوء، ص ۲۹۵.

(۲) برای آگاهی کامل از حدیث نزول قرآن به هفت حرف و معنای مقصود از آن به کتب ذیل مراجعه کنید: مقدمه مجمع البیان، فن ۲، ص ۱۱ و ۱۲، مقدمه هشتم تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۸، البیان آیت الله خوئی، ص ۱۶۰ و ۱۷۱، التمهید، ج ۲، محمد هادی معرفت و آموزش علوم قرآن، ترجمه التمهید، ج ۲، ص ۱۰۳، قرآن در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۲۱۲، اتقان، سیوطی، نوع شانزدهم و بیستم، ج ۱، و المرشد الوجیز ابو شامه، صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۷۷ و صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۰۲، خصال صدوق، ابواب السبعه و البرهان فی علوم القرآن، زرکشی، ج ۱، نوع یازدهم: از ص ۲۶۹، و پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، دکتر حجتی، ص ۲۵۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۲۶

شاف کاف» یا «کاف شاف» در رابطه با این حدیث مباحث بسیاری مطرح است و اینکه مقصود از نزول قرآن به هفت حرف چیست؟ نظرات گوناگون ارائه شده است تا جایی که سیوطی در اتقان چهل معنا برای آن نقل کرده و ۳۵ قول از آنها را به تفصیل نگاشته است، در اینجا ما به چند مسئله در پیرامون این حدیث می‌پردازیم:

اول:

آنچه را که می‌توان در رابطه با معنای این حدیث احتمال داد و ممکن است این احتمالات صحیح باشد، سه احتمال است که مناسبترین احتمالات نسبت به آن حدیث است:

الف- مقصود اقسام مطالب قرآن است چنانکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود: «نزل القرآن علی سبعه احرف: زجر و امر و حلال و حرام و محکم و متشابه و امثال، فاحلوا حلاله و حرّموا حرامه...» (۱) یعنی: «قرآن بر هفت حرف نازل شده است: نهی و امر، حلال و حرام، محکم و متشابه و مثل، پس حلال آن را حلال و حرام آن را حرام بدانید».

و در حدیثی دیگر از امیر المؤمنین علیه السلام می‌خوانیم: «انّ الله تبارک و تعالی انزل القرآن علی سبعه اقسام کلّ قسم منها کاف و شاف و هی: امر و زجر و ترغیب و ترهیب و جدل و مثل و قصص» (۲) یعنی: «خدای بزرگ قرآن را بر هفت قسم نازل فرموده است: (و آنها عبارتند از: امر و نهی و تشویق و ترهیب و موعظه و مثل و قصص».

ب- مقصود بطنهای هفتگانه در معانی آیات است چنانکه از طریق شیعه روایت شده است که: «انّ القرآن انزل علی سبعه احرف لکلّ آیه منها ظهر و بطن...».

و در حدیث دیگر آمده است که: «انّ للقرآن ظهرا و بطنا و لبطنه بطننا الی سبعه ابطن» (۳).

طبق این حدیث برای هر آیه‌ای می‌توان هفت معنا کرد، البته معانی بطنی را باید به (۱) البیان، ص ۱۸۳ به نقل از تفسیر طبری، ج ۱، ص ۲۳.

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۹، مقدمه هشتم.

(۳) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۹، مقدمه هشتم.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۲۷

کمک راسخین در علم فهمید.

ج- مقصود لهجه‌های مختلف عرب در حین نزول قرآن است که بعضی از اصطلاحات آنها با یکدیگر متفاوت بوده است به عنوان مثال برای امر به آمدن یکی می گفت «تعال؛ بیا» و دیگری می گفت «اقبل» و سومی می گفت: «هلم» و در «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ» در لهجه بعضیها! «أَنَا أَنْطِينَاكَ» تلفظ می شد و یا عراقیها «قاف» را به صورت «گاف» اداء می کردند و قبیله «قیس»، کاف تأنیث را «شین» تلفظ می کردند؛ مثلاً «جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتِكَ سَرِيًّا» را «جعل ربّش تحتش» می خواندند. و قبیله تمیم «ان» را با «عین» تلفظ می کردند مثلاً «فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنَّ» را «عن یأ تیه» می گفتند.

اهل سنت در انتخاب معانی محتمله «سبعة احرف» معنای سوم یعنی نزول قرآن به لهجه‌های هفتگانه عرب را پذیرفتند و می گویند برای اینکه قرائت قرآن بر همه قبایل آسان باشد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه داد تا با هر یک از لهجه‌های مأنوس خود، آن را تلاوت کنند (۱).

و لذا می گویند قرآن بر هفت لهجه نازل شده و آنها عبارتند از: لهجه قریش، هذیل، ثقیف، هوازن، کنانه، تمیم و یمن.
دوم:

عده زیادی از دانشمندان شیعی اساساً روایت نزول قرآن را بر هفت حرف قبول ندارند و در این باره ادله زیادی اقامه کردند از قبیل اینکه:
اولاً:

این حدیث مخالف با روایت صحیح‌های است که از ائمه معصومین علیهم السلام به ما رسیده است که قرآن بر یک حرف نازل شده است و این اختلافات از ناحیه راویان و قراء ایجاد شده است و حدیث سبعة احرف هم جعلی و کذب است، زراره از امام باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: «ان القرآن واحد نزل من عند واحد و لكن (۱) البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، نوع یازدهم، ص ۲۸۶. اگر واقعا علت همین است که گفته‌اند، پس تکلیف ملل و اقوام دیگر غیر عرب که با هیچیک از لهجات مختلف عربی انس نداشته و ندارند چه بوده و چه خواهد بود؟

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۲۸

الأختلاف یجیی من قبل الرواة» (۱).

یعنی: «قرآن یکی است و از نزد خدای واحد آمد و لکن اختلاف از ناحیه راویان پدید آمد».

و در حدیث دیگر فضیل بن یسار می گوید از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که مردم می گویند قرآن بر هفت حرف نازل شده است، امام در پاسخ فرمود: «کذبوا، اعداء الله و لکنه نزل علی حرف واحد من عند الواحد» (۲).
ثانیاً:

این روایت با بهترین تفسیری که در مورد «سبعة احرف» بیان شده (یعنی نزول قرآن بر هفت لهجه که مورد قبول اهل سنت بود) با روایتی که از عمر و عثمان نقل شده منافات دارد؛ زیرا در آن روایت آمده است که قرآن به لغت و زبان قریش نازل گشته است و حتی عمر ابن مسعود را که «حتی حین» را به لغت هذیل «عتی حین» می خواند، نهی کرده و گفت باید طبق لغت قریش «حتی حین» بخوانی (۳).

ثالثاً:

تفسیر «سبعة احرف» را به هفت لهجه اصولاً با موارد برخی از روایات، صریحاً منافی است؛ زیرا در آنها سخن از اختلاف در جوهر لفظ است نه کیفیت و چگونگی ادای آن.

رابعاً:

لازمه تفسیر مزبور آن است که قرائت قرآن به هفت لهجه و لغت سابق الذکر جایز و صحیح باشد در حالی که این امر بر خلاف

سیره تمام مسلمین، اعم از شیعه و سنی است «۴».

بر اساس ایرادات چهار گانه فوق، روایت نزول قرآن بر هفت حرف (با بیش از چهل تفسیری که درباره آن شده و حتی با تفسیر مورد پذیرش عده کثیری از دانشمندان اهل سنت) به هیچ وجه از نظر شیعه قابل استناد و قبول نیست و از نظر (۱) کافی، ج ۲، کتاب فضل القرآن، باب النوادر، ح ۱۲.

(۲) همان مدرک، حدیث ۱۳.

(۳) التبیان، محدث جزائری.

(۴) پژوهشی در تاریخ قرآن، محمد باقر حجتی، ص ۲۵۹ تا ص ۲۶۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۲۹

حکم نیز دارای ارزشی نمی‌باشد، بخصوص اینکه با دو روایت امام باقر علیه السّلام و امام صادق علیه السّلام منافات دارد که می‌گفتند: «نزل القرآن علی حرف واحد من عند الواحد».

و روایاتی که از طرق شیعه احیانا در این رابطه (نزول قرآن بر هفت حرف) وارد شده است، اولاً از نظر سند ضعیف هستند. و ثانیاً بر فرض صحت باید به دو معنای دیگر (یعنی بطون سبعة و یا انواع مطالب هفتگانه) حمل نمود.

سوم:

ما چه حدیث سبعة احرف را پذیریم یا نپذیریم و خواه پس از پذیرش، توجیهاات سه گانه را صحیح بدانیم یا ندانیم، آنچه در این درس به بحث ما مرتبط است این است که این حدیث هیچ ربطی به قرائتهای هفتگانه ندارد، گر چه بین اهل سنت مشهور شده و سر زبان عوام الناس افتاده که مقصود از نزول قرآن به هفت حرف، همان هفت قرائت معروف است، ولی محققین از اهل سنت و تمامی دانشمندان شیعه این سخن را مردود می‌دانند و هیچ رابطه‌ای بین این حدیث و قرائتهای هفتگانه قائل نیستند و اینکه به چند نمونه از نظرات محققین از اهل سنت اشاره می‌کنیم:

- ابن الجزری در این رابطه می‌گوید: این سخن مردم جاهل و عوام است که هیچ دانشی ندارند «۱».

- ابو محمد مکی گفته است: هر کس که گمان می‌کند قرائت هر یک از این قراء، یکی از حرفهای هفتگانه است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر آن تصریح کرده، در اشتباهی بزرگ است «۲».

- ابو شامه گفته است: گروهی گمان کرده‌اند که منظور از «احرف سبعة» که در حدیث آمده است، قرائتهای سبعة‌ای است که هم اکنون موجود است، در حالی که این گمان بر خلاف اجماع قاطبه اهل علم است و این گمان، تنها از ناحیه برخی از (۱) تحبیر التیسیر، سیوطی، ص ۱۰.

(۲) کتاب الأبنه، ص ۳ و المرشد الوجیز، ص ۱۵۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۳۰

جاهلان است «۱».

و باز گفته است: گروهی که هیچ تخصصی در علم قرائت ندارند، تصور کرده‌اند که قرائت ائمه سبعة، همان است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث «انزل القرآن علی سبعة احرف» از آن تعبیر کرده است و قرائت هر یک از آنان حرفی از این حرفهای هفتگانه است و آنان که این موضوع را به ابن مجاهد نسبت می‌دهند به خطا رفته‌اند «۲».

- ابن تیمیه می‌گوید: کلیه علمای دارای اعتبار و ارزش، متفقند که منظور از حروف هفتگانه‌ای که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته است قرآن با آن نازل شده، قرائتهای هفتگانه معروف نیست اول کسی که این موضوع را جمع آوری کرد، ابن مجاهد بود و او این منظور را داشت که قرائتها موافق و هماهنگ با عدد حرفهایی باشد که قرآن بر آن اساس نازل شده است نه اینکه وی اعتقاد

داشته است که قرائتهای هفتگانه همان حروف هفتگانه است و یا اینکه هیچ کس نمی‌تواند به غیر از قرائت قراء سبعة، قرائت دیگری را بپذیرد، این چیزی است که مورد اعتقاد هیچیک از علما و از جمله ابن مجاهد نیست (۳).
 - ابو محمد هروی می‌گوید: این سخن درستی نیست که حدیث مربوط به حروف هفتگانه مربوط به قرائتهای هفتگانه است که قراء آن در زمانهای بعد متولد شده‌اند.

زیرا این سخن منجر به آن می‌شود که حدیث بدون فایده باشد تا اینکه این حادثه (تولد هفت قاری مورد بحث) رخ دهد و نیز لازمه این سخن این است که برای هیچیک از صحابه جایز نبوده است قرآن را قرائت کنند، مگر اینکه از پیش بدانند که قراء سبعة بعدا چه نحوه قرائتی را اختیار کرده و بدان معتقد خواهند شد، وی اضافه می‌کند من این مطلب را بیان کردم. زیرا گروهی از عوام مردم به این سخن دل (۱) الاتقان، ج ۱.

(۲) المرشد الوجیز، ص ۱۴۶.

(۳) ابن الجزری این سخن را از ابن تیمیه در کتاب الشرح ج ۱، ص ۳۹ ثبت کرده است.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۳۱

بسته‌اند (۱).

به هر حال، محققین از اهل سنت رابطه‌ای بین نزول قرآن بر هفت حرف و قرائتهای هفتگانه قائل نیستند و آن را به عوام و جهال نسبت داده‌اند و دانشمندان شیعه (چنانکه گذشت) اساساً قرائتهای هفتگانه را به وجهی که رایج است قبول ندارند و برای آنها ارزشی قائل نیستند، چه رسد به اینکه بخواهند آن را با آن حدیث تطبیق کنند، به علاوه، محققین شیعه اصولاً نزول قرآن را بر هفت حرف نپذیرفتند تا آن را بخواهند سند قرائتهای هفتگانه قرار دهند، بنا بر این، این سخن که قرائتهای هفتگانه مستند به این حدیث است، اساسی ندارد و تنها یک شهرتی بین عوام الناس دارد که قابل اعتنا نیست.

۵- انواع قرائات به حسب تواتر و ...

سیوطی در کتاب اتقان خود، انواع قرائات را از لحاظ سنت و قابلیت عمل به شش دسته تقسیم کرد و آنها عبارتند از: (۲)
 یک: قرائت متواتر

قرائت متواتر عبارت از قرائتی است که جمعی از دیگر آن را روایت کرده که تواطؤ و اتفاق چنین جماعتی بر کذب و دروغ سازی غیر قابل قبول بوده و امکان پذیر نباشد.

دو: قرائت مشهور

و آن عبارت از قرائتی است که سند آن صحیح است به این معنا که شخص عادل (۱) الکافی، ابو محمد هروی و البرهان فی علوم القرآن، زرکشی ج ۱، ص ۳۳ (چاپ قدیم).

(۲) اتقان، سیوطی، ج ۱، از نوع ۲۲-۲۷، ص ۱۰۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۳۲

و ضابطی از مانند خود و بدینسان تا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آن را نقل کرده باشند و با قواعد دستوری زبان عربی و یکی از مصاحف عثمانی هماهنگی داشته باشد اعم از آنکه از قرائات قراء سبع و یا جز آنها باشد، منتها آن قاری مشهور و روایت او مورد قبول باشد و از قرائات نادرست و شاذ محسوب نباشد.

تنها نقصی که در قرائت مشهور است این است که متواتر نیست به عنوان نمونه قرائاتی با طرق مختلف از قراء سبعة نقل شده است که بعضی از روایات و ناقلان، آن را از قراء سبعة نقل کرده‌اند ولی برخی دیگر چنین قرائاتی را نقل نکرده‌اند، این گونه قرائات با

وجود صحت اسناد، فاقد تواتر می‌باشد.

این دو نوع قرائت (متواتر و مشهور) از جمله قرائتی است که باید قرآن را بر آن اساس تلاوت نمود و هرگز نمی‌توان آنها را انکار کرد «۱».

مهمترین کتابها درباره شناسائی قرائات متواتر و مشهور، کتاب «التیسیر» دانی و «الشاطیبه» ابو محمد قاسم بن فیره شاطبی معروف به امام القراء و «طیبه التشر فی القرائات العشر» ابن الجزری است.

سه: قرائت آحاد

و آن قرائتی است که سند آن صحیح است ولی مخالف با رسم الخط مصاحف عثمانی و یا ناهماهنگ با قواعد دستور زبان عربی است و یا آنکه واجد شهرتی همانند شهرت قرائات مشهور نمی‌باشد این نوع از قرائات را نباید در تلاوت قرآن- چه در نماز و چه جز آن- مورد استفاده قرار داد. اینک نمونه‌ای از این قرائت را می‌آوریم: (۱) مباحث فی علوم القرآن، ص ۲۵۷. البته این نظر اهل سنت است، ما در درس بعدی ثابت خواهیم کرد تنها، نص خود قرآن متواتر است نه قرائتها و انکار قرائات نیز ضرری ندارد چنانکه محققین از اهل سنت و دانشمندان بزرگ شیعه تواتر قرائات را منکرند، گرچه عده‌ای از شیعه و سنی معتقد به تواتر قرائات قراء سبعه یا عشره هستند.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۳۳

حاکم از طریق عاصم جحدری از ابی بکره در کتاب خود آورده است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم قرائت کرده بود: «متکین علی رفر ف خضر و عبقری حسان» «۱» در حالی که حفص می‌خواند: «متکین علی رفر ف خضر و عبقری حسان» یا قرائت: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ» «۲» به فتح فاء، در حالی که حفص به ضم فاء قرائت می‌کرد.

چهار: قرائت شاذ

و آن قرائتی است که سند آن صحیح نمی‌باشد از قبیل قرائت «ابن سمیع»:

«فالیوم ننحیک بیدنک لتکون لمن خلفک آیه» «۳» که «ننحیک» را با حاء بی نقطه و «لام» خلفک به فتح قرائت می‌کرد، در حالی که حفص آن را به روال متداول می‌خواند.

پنج: قرائت موضوع و مجعول

و آن قرائتی است که صرفاً به قائل و گوینده آن منسوب است و هیچگونه اساس روایی ندارد از قبیل قرائتی که محمد بن جعفر خزاعی «۴» به ابو حنیفه نسبت داده است که وی در آیه «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» «۵» آن را به رفع «الله» و نصب «العلماء» قرائت می‌کرد. (۱) سوره الرحمن، آیه ۷۶.

(۲) سوره توبه، آیه ۹۲.

(۳) سوره یونس، آیه ۹۲.

(۴) امام ابو الفضل محمد بن جعفر خزاعی، متوفای ۴۰۸ ه ق، مؤلف کتاب «المنتهی» است.

(۵) سوره فاطر، آیه ۲۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۳۴

شش: قرائت شبیه به حدیث مدرج

و آن عبارت از قرائتی است که برای تفسیر کلمه یا عبارتی، بر قرائات معمول و متداول اضافه شده است. مانند قرائت سعد بن ابی وقاص که بر پایان «و له اخ او اخت»، کلمه «من ام» اضافه کرده است. و یا در آیه لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ، جمله «فی مواسم الحج» را بر آن اضافه نمود «۱». (۱) پژوهشی در تاریخ قرآن، دکتر سید محمد باقر حجتی، ص ۳۷۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۳۵

سؤالات:

- ۱- اختلاف قرائتها از چه زمانی و به وسیله چه کسانی پیدا شده است؟
 - ۲- انواع اختلاف قرائتها را بیان کرده و دسته بندی در هفت نوع را توضیح دهید.
 - ۳- شرایط سه گانه ذکر شده برای تشخیص قرائت صحیح از شاذ را توضیح داده و نقد کنید.
 - ۴- ملاک و معیار صحت قرائت از دیدگاه ما چیست؟
 - ۵- شرایط سه گانه برای صحت قرائت از دیدگاه ما را کاملاً توضیح دهید.
 - ۶- ارتباط قرائتهای هفتگانه را با حدیث «سبعة احرف» بیان کنید.
 - ۷- معانی محتمله در حدیث نزول قرآن بر هفت حرف را با توضیح کامل بیان کنید.
 - ۸- دلایل منکرین نزول قرآن بر اساس حدیث «سبعة احرف» را بیان کنید.
 - ۹- انواع قرائات را به حسب توأتر و شهرت و ... توضیح دهید.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۳۷

درس چهاردهم علل و عوامل پیدایش اختلاف در قرائات

اشاره

در این درس کوشش می‌شود که در رابطه با پیدایش قرائتهای مختلف و علل این اختلافها بررسی به عمل آید. برای ورود به بررسی علل و عوامل عمده پیدایش اختلاف، توجه به یک مقدمه که در همین راستاست و زمینه پیدایش اختلاف اولیّه را از لحاظ تاریخی تشریح می‌کند، امری لازم و مفید است و آن مقدمه این است:

علل پیدایش قرائتهای اولیّه

قرائت، (یعنی وجهی از وجوه احتمالی نص قرآن کریم) اصطلاحی قدیمی است که بازگشت آن به عهد صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. زیرا گروهی از اصحاب پیامبر، پس از رحلت آن حضرت، به جمع آوری قرآن در مصحفهایی دست زده‌اند که از آن جمله‌اند:

عبد الله بن مسعود، ابی بن کعب، معاذ بن جبل و مقداد بن اسود. اینان در مواردی، درباره ضبط نصّی از قرآن و یا چگونگی قرائت آن، با یکدیگر اختلاف داشتند و از اینجا مصحفهای صحابه با یکدیگر اختلاف پیدا کردند و مردم هر منطقه‌ای از مناطق جهان اسلام، قرآن را بر حسب مصحف آن صحابی که نزد آنان بسر می‌برد قرائت می‌کردند، قهراً مسلمانان هر منطقه‌ای با قرائتی غیر از قرائت منطقه دیگر آشنا بودند.

و به عبارت دیگر: مردم کوفه قرائت ابن مسعود و اهل بصره، قرائت ابو موسی اشعری و مردم شام قرائت ابی بن کعب را پذیرفته بودند و هکذا ...

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۳۸

تا زمان عثمان وضع به همین منوال ادامه داشت تا اینکه دامنه این اختلاف رو به گسترش نهاده و تنی چند از آگاهان امت، مانند: حذیفه بن یمان، اظهار نگرانی کردند و از عثمان خواستند قبل از آنکه کتاب خدا در معرض اختلاف قرار گیرد و به چند گونه

تبدیل شود مصحفها را یکی کند. عثمان نیز گروهی را مأمور کرد تا نسخه‌هایی هماهنگ از مصحف تهیه کنند و آنها را به مراکز اسلامی بفرستند و مسلمانان را تنها به خواندن این مصحف و محو مصحفها و قرائتهای دیگر تشویق نمایند. اما گروهی را که عثمان برای انجام این امر خطیر انتخاب کرده بود، صلاحیت انجام آن را نداشتند، از این رو در مصحفهایی که اینان تهیه کرده بودند، غلطهای املائی و تناقضات و برخی اختلافات وجود داشت و این خود موجب ایجاد اختلافاتی بین مسلمانان، در مورد قرائت قرآن گردید.

عثمان پس از تکمیل چند نسخه از قرآن هر کدام را به یکی از مراکز اسلامی فرستاد و با هر مصحفی که به یکی از مراکز اسلامی فرستاده می‌شد کسی را همراه می‌کرد که مردم را به روش واحد قرائت این مصاحف که تصوّر می‌رفت هماهنگ باشند، آموزش دهد از جمله: عبد الله بن سائب، با مصحف مکه، مغیره بن شهاب، با مصحف شام و عامر بن قیس با مصحف بصره و ابو عبد الرحمن السلمي، با مصحف کوفه به مناطق مذکور اعزام گردیدند (۱).

این فرستادگان، هر یک مردم منطقه را به حسب مصحفی که به همان منطقه فرستاده شده بود، آموزش دادند و با توجه به وجود اختلاف بین این مصحفها، وجود اختلاف قرائت، در مناطق مختلف امری اجتناب ناپذیر بود. عوامل دیگری نیز که بعداً درباره آنها بحث خواهد شد، به این اختلافات کمک کرد. مردم هر منطقه نیز ملزم بودند که قرآن را طبق مصحفی که برای آنان فرستاده شده بود قرائت کنند از (۱) التمهید، ج ۲، ص ۵ به نقل از تهذیب الاسماء، نووی، و التمهید، ج ۱، ص ۳۵۰ به نقل از مناهل العرفان، ج ۱، ص ۳۹۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۳۹

اینجا قرائت مناطق مختلف علاوه بر اختلافاتی که از پیش، بین قراء وجود داشت، به وجود آمد و تا این زمان قرائت، به جمع کنندگان مصحفها نسبت داده می‌شد و از این پس، به شهرهایی که مصحفهای ناهماهنگ عثمان بدان نواحی فرستاده شده بود، منسوب گردید و قرائتهای مکه، شام، مدینه، کوفه، بصره و غیر اینها مشهور گردید.

از این رو، منظوری که برای نیل به آن، تلاشهای بسیار به عمل آمد و در راه انجام آن اعتراضاتی مانند اعتراض طرفداران عبد الله بن مسعود رخ داد، به حاصل نیامد و عوامل اختلاف و تفرقه همچنان باقی ماند.

اختلافات در طی زمان، گسترش یافت و این همه ناشی از سهل انگاری خلیفه در امر توحید مصاحف بود که این امر مهم را که با اساس زندگی مسلمانان در طول تاریخ همیشگی آنان، ارتباط دارد جدی نگرفت، خلیفه خود، این اشکالات را در مصحفی که به نزد او بردند مشاهده کرد، اما آن را مهم تلقی نکرد و در اصلاحش سهل انگاری نشان داد که این روش، ایرادی است بزرگ بر او. این سهل انگاری علاوه بر آن است که او افراد بی صلاحیتی را برای انجام این کار مهم انتخاب کرد و با این وجود، خود نیز در کار آنان تجدید نظر نکرد و شاید علت آن عجله و شتابی بوده که بدون دلیل به آن معتقد بود.

ممکن است گفته شود پس از عثمان چرا خلفای بعدی به خصوص امیر المؤمنین علیه السلام در این مورد سهل انگاری کرد در حالی که علی علیه السلام اعلم صحابه به قرآن و علاقه‌مندترین آنان درباره جمع و حفظ قرآن بود.

در پاسخ گفته می‌شود: پس از عثمان مصلحت امت این بود که به هیچ وجه و لو به عنوان تصحیح، به قرآن دست نزنند و گرنه برای دشمنان و اهل بدعت، وسیله‌ای برای تحریف قرآن می‌شد و کتاب خدا را در هر چند صباحی به عنوان تصحیح و اصلاح، بازیچه دست خود قرار می‌دادند و قرآن به حسب دیگر گونیهای زمان، در معرض طمع و دستخوش سیاستهای گوناگون واقع می‌شد.

پس از روشن شدن زمینه پیدایش اختلاف اولیه در قرائت، اینک به تک تک

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۴۰

عوامل اختلاف اشاره می‌کنیم و آنها عبارتند از: «۱»

عوامل اختلاف در قرائت

اشاره

- ۱- اختلاف مصحفهای عثمانی.
- ۲- ابتدائی بودن خط.
- ۳- خالی بودن حروف از نقطه.
- ۴- خالی بودن حروف از شکل و علائم.
- ۵- حذف الفهای ممدوده.
- ۶- تأثیر لهجه.
- ۷- حکومت رأی و اجتهاد.
- ۸- روحیه‌های غیر متعارف.

۱- اختلاف مصحفهای عثمانی

تردیدی نیست که اختلاف مصحفهای مناطق مختلف، مهمترین عامل پیدایش اختلاف در قرائت به شمار می‌آید. مردم هر منطقه به تبعیت از قرائتی که منطبق بر مصحف آنان بود، ملزم بودند و می‌بایست از قاری ویژه خود، پیروی کنند، نافع، قاری مدینه و ابن عامر که قاری شام بود، آیه ۱۳۳ آل عمران را بدون واو قرائت می‌کردند: «سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ» زیرا این آیه در مصحف مدینه و شام بدون واو ضبط شده بود ولی قراء دیگر مناطق، این آیه را با واو: «و سارعوا» می‌خواندند زیرا در مصحفهای آنان با واو ضبط شده بود «۲».

و ابن عامر، قاری شام، آیه ۱۸۳ سوره آل عمران را به این نحو می‌خواند: «جاؤوا بالبینات و بالزبر» چون در مصحف او این چنین نوشته شده بود. اما باقی قراء، این آیه (۱) برای آگاهی بیشتر به این عوامل اختلاف، به کتاب التمهید، ج ۲، از ص ۴ تا ص ۳۹ مراجعه کنید.

(۲) الکشف، ج ۱، ص ۳۷۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۴۱

را بدون «باء» می‌خواندند «جاؤوا بالبینات و الزبر «۱»».

۲- ابتدائی بودن خط

خط در جامعه عرب آن روز، در مراحل ابتدائی خود بود و از این رو اصول آن استوار نشده بود و مردم عرب، فنون خط و رسم و روش نوشتن صحیح را نمی‌دانستند و بسیاری از کلمات را به قیاس تلفظ می‌نوشتند و هنوز آثاری از آن در رسم الخط کنونی باقی است.

در آن رسم الخط، کلمه به شکلی نوشته می‌شد که به چند وجه قابل خواندن بود، نون آخر را به شکلی می‌نوشتند که با «ر» فرقی

نداشت. و نیز شکل «واو» با «یاء» یکی بود، چه بسا میم آخر را به شکل «واو» و «دال» را به صورت کاف کوفی و عین وسط را به شکل «هائ» می‌نوشتند. گاهی حروف یک کلمه را جدای از یکدیگر می‌نگاشتند «یاء» را از کلمه جدا می‌کردند مانند: «یستحی» و «نحی» و «احی»، یا اینکه «یاء» را اصولاً حذف می‌کردند چنانکه در «ایلافهم» به شکل «الإفهم» نوشته می‌شد که خود برای قراء ایجاد اشکال می‌کرد و لذا برخی آن را همانطور که نوشته شده بود، بدون «یاء» می‌خواندند «۲».

و چه بسا تنوین را در کلمه به شکل نون می‌نوشتند و نون را به صورت الف؛ مثلاً در «لنسفعن بالتأصیة» «۳» به صورت «لنسفعا» و آیه: «و لیکوننّ من الصّیّ اغرین» به شکل «لیکونا من الصّیّ اغرین» نوشته می‌شد. و به عبارت دیگر: الف تنوین را به جای نون تأکید خفیفه به کار می‌بردند، آیه: «و اذن لآتیناهم من لدنا اجرا» به صورت «و اذا...»

نوشته می‌شد، «واو» و «یاء» بدون هیچ علت معقولی حذف می‌شد که یکی از مهمترین عوامل ابهام و اشکال در قرائت بلکه در تفسیر به شمار می‌آمد؛ مثلاً در آیه: (۱) الکشف، ج ۱، ص ۳۵۶.

(۲) شرح مورد الظمان، ص ۱۴۳.

(۳) سوره علق، آیه ۱۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۴۲

«و صالحوا المؤمنین» «واو» را حذف و به صورت «و صالح المؤمنین» می‌نوشتند و لذا معلوم نبود که این کلمه مفرد است یا جمع «۱».

۳- خالی بودن حروف از نقطه

حرف نقطه دار مانند حرف بدون نقطه نوشته می‌شود و لذا بین سین و شین، عین و غین، راء و زاء، باء و تاء و ثاء و یاء، فاء و قاف، جیم و حاء و خاء، دال و ذال، صاد و ضاد، طاء و ظاء، در نوشتن و کتابت هیچ فرقی نبود و خواننده خود باید با توجه به قرائن موجود، تشخیص دهد که حرف مورد نظر «باء» است یا «یاء» و جیم است یا «حاء» و همچنین درباره دیگر حروف مشابه یکدیگر.

از این جهت است که آیه ۶ از سوره حجرات، در قرائت کسائی «ان جاء کم فاسق نبأ ففتبتوا» ثبت و ضبط شده و در قرائت‌های دیگر «... ففتبتوا» آمده است.

ابن عامر و کوفیها، در آیه ۲۵۹ بقره: «ننشرها» با «زاء» و دیگران، «نشرها» با «راء» خوانده‌اند.

ابن عامر و حفص در آیه ۲۷۱ سوره بقره: «و یكفّر عنکم» و دیگران «و نکفّر» خوانده‌اند.

ابن السمیقع، آیه ۹۲ سوره یونس را «فالیوم ننحیک بدنک» با حاء و دیگران «ننجیک» با جیم قرائت کرده‌اند.

کوفیین بجز عاصم در آیه ۵۸ عنکبوت: «لثوینهم من الجنه غرفا» و دیگران «لنبوتهم من الجنه...» خوانده‌اند. و از این قبیل اختلاف قرائتها بسیار است که نشأت گرفته از این علت است. (۱) شرح مورد الظمان، ص ۱۸۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۴۳

۴- خالی بودن حروف از شکل و علائم

«کلمه»، از علائمی که وزن و اعراب او را نشان دهد، خالی بود و اگر کلمه‌ای به صورتهای مختلف قابل خواندن بود، خواننده، نمی‌دانست که کدامیک از صور آن باید خوانده شود؛ مثلاً در آیه ۲۹۵ بقره: «قال اعلم ان الله على كل شیء قدير» معلوم نیست که «اعلم» فعل امر (اعلم) و یا فعل مضارع (اعلم) می‌باشد و لذا حمزه و کسائی آن را به صیغه امر و دیگران به صیغه متکلم خوانده‌اند.

و یا اینکه نافع، «تسأل» را در آیه ۱۱۹ بقره «وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ» به صیغه نهی «لا- تسأل» و دیگران به صیغه مضارع مجهول «و لا تسأل» خوانده‌اند.

و نیز حمزه و کسائی: «و من یطوع» را به یاء و تشدید طاء یعنی مضارع مجزوم و دیگران به تاء و فتح طاء یعنی ماضی خوانده‌اند «و من تطوع» «۱». در مصحف اولیه از این قبیل شواهد زیاد است.

لذا آیت الله خوئی (ره) در این رابطه می‌گوید: مسلم نیست که اختلاف در قرائت، مبتنی بر روایت باشد و چه بسا اجتهاد خود قاریان بوده است و تصریحات برخی از بزرگان فن، مؤید این احتمال است و اگر علت اختلاف قراء را در قرائت که خالی بودن مصحفها از نقطه و شکل است مورد توجه قرار دهیم، این احتمال بیشتر تقویت می‌شود «۲».

۵- حذف الفهای ممدوده

منشأ خط کوفی عربی، خط سریانی بوده است، در خط سریانی و به تبع آن در خط کوفی، الفهای ممدوده در اثنای کلمات، حذف می‌شده است و قرآن کریم را نیز (۱) الکشف، ج ۱، ص ۳۱۲ و ۲۶۲ و ۲۶۸. (۲) البیان، ص ۱۶۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۴۴

با خط کوفی و با همین روش نوشتند و این خود در بسیاری از کلمات ایجاد اشتباه کرده است، برخی از کلمات را که بدون الف بوده است به تصور اینکه الف آن در کتابت حذف شده است با الف خوانده‌اند و بسیاری از کلمات، همانطور که نوشته شده به غلط بدون الف خوانده و ضبط شده است که نمونه‌ای از آنها را متذکر می‌شویم:

- در آیه ۹ سوره بقره: «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ»، کلمه «یخادعون» نیز در قرائت نافع و ابو عمر و ابن کثیر «یخادعون» خوانده شده است به تصور اینکه این دو کلمه در آیه مذکور از یک باب است «۱».

- کلمه «حرام» در آیه: «وَحَرَامٌ عَلَى قَوْمٍ عَلَى قَوْمٍ أَهْلُكُنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يُزِجُونَ» به صورت «حرم» نوشته شده و لذا حمزه و کسائی و شعبه آن را بدون الف و به کسر «حاء» و سکون «راء» قرائت کردند «۲».

- کوفین کلمه «مهادا» را در آیه ۶ نبأ: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهَادًا» به صورت «مهدا» خوانده‌اند «۳».

- مردم بصره و ابو جعفر، آیه ۵۱ سوره بقره را به صورت: «و اذ وعدنا موسی اربعین لیلۃ» و دیگران به صورت «و اذ واعدنا...» خوانده‌اند «۴».

- ابو عمرو ابن کثیر در آیه ۶۶ سوره نمل آن را به صورت: «بل ادرك علمهم فی الآخرة» و دیگران به صورت «بل ادرك...» خوانده‌اند «۵».

- نافع، «فی غیابات الجب» «۶» خوانده است ولی دیگران، «فی غیابۃ الجب»؛ زیرا (۱) الکشف، ج ۱، ص ۲۳۴.

(۲) شرح مورد الظمان، ص ۱۲۶.

(۳) شرح مورد الظمان، ص ۱۲۷.

(۴) مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۰۸.

(۵) الکشف ج ۲، ص ۱۶۴ و ص ۵.

(۶) سوره یوسف، آیه ۱۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۴۵

در مصحف اصلی به صورت «غیبت» نوشته شده بود «۱».

۶- تأثیر لهجه

بدیهی است که هر ملتی و لو آنکه زبان واحد داشته باشند، بر حسب تعدد قبایل و تیره‌های منشعب از آنها، دارای لهجه‌های متعدد و مختلف خواهند بود، عرب نیز از این قاعده مستثنا نیست و قبیله‌های عرب لهجه‌های مختلف داشتند و هر کدام کلمات را به گونه‌ای اداء می‌کردند که با یکدیگر تفاوت داشت که ذیلاً به برخی از این تفاوتها که چه بسا منشأ اختلاف در قرائتها شدند اشاره می‌شود:

الف- «تفاوت در حرکات کلمات است»: فی المثل برخی «نستعین» را به فتح نون و بعضی به کسر نون می‌خواندند. فراء می‌گوید: این نون در لغت قیس و اسد مفتوح است و دیگران آن را به کسره می‌خوانند «۲». و نیز برخی «معکم» را به فتح عین و بعضی به سکون عین خوانده‌اند.

ب- «تبدیل حرفی به حرف دیگر است»: مانند: «اولئک» که بعضی آن را «اولالک» خوانده‌اند.

ج- «تفاوت در خواندن و نوشتن همزه است»: که برخی آن را تلفظ می‌آورند مثل: «مستهزؤن» که برخی آن را «مستهزون» می‌خواندند «۳».

د- «اختلاف در تقدیم و تأخیر در حروف یک کلمه است»: مانند «صاعقه» و «صواعق» که لغت مردم حجاز است و قرآن نیز به این لغت نازل شده است ولی قبیله بنو تمیم، آن را «صاقعه» و «صواقع» تلفظ می‌کردند، اثبات و حذف حروف نیز از این قبیل است مانند: «استحییت» و «استحیت» «۴». (۱) الکشف، ج ۲، ص ۱۶۴ و ۵.

(۲) کتاب سیبویه، ج ۲، ص ۲۷۵.

(۳) الکامل، ج ۲، ص ۱۹۸، باب ۵۱.

(۴) الصاحبی، ص ۴۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۴۶

ه- «اختلاف در تذکیر و تأنیث است»: که برخی «هذه البقره» و بعضی «هذا البقر» و یا «هذه البقر» و یا «هذه النخیل» و «هذا النخیل» استعمال کردند.

و- «اختلاف در ادغام است»: مانند اینکه بعضیها «مهتدون» و برخی هم «مهّدون» به تشدید دال خوانده‌اند.

ز- «اختلاف در اعراب است»: مانند: «ما زید قائما» و «ما زید قائم» این اختلاف ناشی از این جاست که حجازیها «مای» نافیه را از حروف عامله می‌دانند که عمل آن مانند «لیس» است ولی قبیله تمیم، آن را غیر عامل می‌دانند.

و یا آنکه بعضی «انّ هذین» و بعضی دیگر «انّ هذان» خوانده‌اند و دومی لغت بنی حارث بن کعب است که هر «یاء» ساکن ما قبل مفتوحی را به الف تبدیل می‌کنند.

ح- «اختلاف در شکل جمع است»: مانند «اسری» و «اساری».

ط- «اختلاف در تحقیق و اختلاس است»: تحقیق به معنای مبالغه در ظاهر کردن حرف و یا حرکت آن و اختلاس در مقابل آن است مثلاً در کلمه «یا امرکم» بعضی ضمّه «راء» را کاملاً ظاهر می‌کنند و برخی ظاهر نمی‌کنند. و همچنین در «فمن عفی له»، برخی کسره فاء را ظاهر می‌کنند و بعضی بر عکس از ظاهر کردن آن خودداری می‌کنند.

ی- «اختلاف در اشباع است»: بعضیها اشباع تا حد تولید یک حرف را دارند و برخی ندارند مانند: «انظور» بجای «انظر».

این قبیل اختلافات، اعم از اختلاف در مفردات و ترکیبات و یا در لهجه‌ها بین قبایل عرب گسترش می‌یافت، چنانکه بین قبایل عدنانی در حجاز و قحطانی در یمن، این اختلاف تا آنجا گسترش یافت که ابو عمرو بن العلاء المازنی گفت: زبان حمیر و نقاط

دور افتاده یمن، همانند زبان ما نیست و عربیت آنان به عربیت ما نمی‌ماند «۱». (۱) الخصائص، ابن جنی، ج ۲، ص ۳۹۲ و ضحی الاسلام، احمد امین، ج ۲، ص ۲۴۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۴۷

به هر حال، لهجه‌های مختلف عرب، نه تنها در صدر اسلام و در ایام زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قرائت قرآن اثر گذاشت، بلکه در زمانهای اخیر نیز برخی از قراء، قرآن را به لهجه‌های قبیله‌ای خود قرائت می‌کردند و دکتر شاهین، موارد زیادی از این قبیل قرائت را نقل کرده که منشأ آنها لهجه‌های مختلف است که در قرائت قرآن اثر گذاشته و موجب اختلاف در قرائت شده است «۱».

بدیهی است که اگر لهجه‌ای معروف و مأنوس باشد به کار بردن آن منعی ندارد چنانکه در حدیث ابو العالیه آمده است که پنج نفر در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آیاتی از قرآن را قرائت کردند و لغت هر پنج نفر تفاوت داشت و پیامبر قرائت هر پنج تن را تأیید کرد ولی بهترین آنان از نظر قرائت بنو تمیم بودند.

در حدیث زید بن ارقم آمده است که در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم، مردی آمد و گفت: سوره‌ای را عبد الله بن مسعود و زید و ابی بن کعب برای من قرائت کردند و قرائت هر سه با یکدیگر متفاوت بود، من کدامیک را انتخاب کنم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همچنان ساکت بود، ولی علی علیه السلام که در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود گفت: هر کسی به طریقی قرآن را می‌خواند که می‌داند و همه آنها خوب و زیباست «۲».

مضمون این حدیث به اختلاف لهجه‌ها در ادای کلمات حمل شده است. در درس قبل در ضمن بررسی حدیث نزول قرآن بر هفت حرف، و قرائتهای هفتگانه گفته‌ایم که در بین احتمالات چهار گانه که برای این حدیث داده‌اند بهترین و مناسبترین احتمال همانا سه احتمال است که یکی از آن سه احتمال این بود که قرآن را می‌توان تا به هفت لهجه خواند و اهل سنت عمدتاً به این احتمال نظر دارند گرچه دلیلی که برای آن اقامه کردند چندان محکم نیست. (۱) القراءه القرآنیه فی ضوء علم اللغه الحدیث، ص ۲۶۷.

(۲) تفسیر طبری، ج ۱ (چاپ اول) ص ۴۵ و ۱۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۴۸

۷- حکومت رأی و اجتهاد

آراء و اجتهادات شخصی قراء، از بزرگترین عوامل اختلاف آنان در قرائت قرآن بشمار می‌آید، هر قاری قرآن، عقیده‌ای در قرائت داشت که بدان اعتماد نموده و احیاناً با تعصب و استبداد تمام به عقیده خود پایبند بود و لو آنکه عقیده او با عقیده عمومی و آراء ارباب تحقیق، مخالف بود.

داستان کسائی و قرائت خلاف قاعده او در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اعتراض مردم به او، معروف و مشهور است «۱». بسیاری از قرائتهای حمزه نیز مورد اعتراض قرار گرفت ولی او به این اعتراضات، به علت اعتقاد به دلایل خود، توجه نمی‌کرد «۲».

همچنین ابن شنبوذ، نسبت به آنچه صحیح می‌پنداشت و لو آنکه بر خلاف قاعده و روش عثمانی بود سخت تعصب می‌ورزید و در مجلسی که با حضور وزیر «ابن مقله» برای توبیخ او تشکیل دادند، سخت نسبت به حاضران در جلسه پرخاش کرد تا آنجا که وزیر امر کرد او را شلاق بزنند و او را به توبه مجبور کنند «۳».

علاوه بر اجتهادات شخصی قراء، عجیب‌تر آنکه برخی کتابهای قرائت، نحوه قرائت را بدون آنکه به یکی از قراء معروف یا غیر معروف منسوب باشد، نقل می‌کنند و علت آن را اجازه فلان نحوی ذکر می‌کنند، مانند «محمد بن ابی نصر کرمانی» که می‌گوید:

زجاج، اجازه داده است که «من تفاوت» آیه ۳ سوره ملک به صورت «من تفاوت» یعنی با همزه خوانده شود. و هم او اجازه داده است که «کفوا احد» را به صورت «کفئا» بخوانند، آیا اجازه یک نحوی می‌تواند ملاک قرائت صحیح آیه‌ای قرار گیرد؟! در حالی که ملاک تعیین قرائت صحیح، تواتر در قرائت است و باید دید که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به چه نحو نقل شده است نه اینکه به ملاک‌هایی (۱) نهایی، ابن اثیر، ج ۵، ص ۷.

(۲) تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۷.

(۳) طبقات القراء، ج ۲، ص ۵۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۴۹

متوسل شویم که پیشینیان و متأخران، آنها را نپذیرفته‌اند.

۸- روحیه‌های غیر متعارف

گفته‌اند: یکی از علل پیدایش قرائتهای شاذ و خلاف قاعده، روحیه‌های افراد غیر متعارفی بوده که از طریق مخالفت با روشهای معروف و مورد قبول همگان، می‌خواسته‌اند برای خود شهرتی کسب کنند و یا عقده‌های روحی و روانی این افراد بوده است که در مقابل روشهای شناخته شده به مخالفت تجلی می‌کرده و به صورت اعتقادات شاذ و خلاف قاعده مجسم می‌شده است.

از جمله آنان، محمد بن الحسن بن مقسم ابو بکر العطار (متوفای ۳۵۵) است وی از قاریانی است که در علم نحو نیز دست داشته است. او علاقه داشته که بعضی از کلمات قرآن را بر خلاف آنچه اجماع دیگر اهل فن خوانده‌اند، بخواند، در حالی که قرائت او نه مأخذی از طریق نقل داشته و نه وی از شیخ و استادی فرا گرفته بود.

او در بسیاری از آیات قرآن، کلماتی را از نظر اشتقاق و ماده، بر خلاف قرائت معروف، قرائت می‌کرده است، هر چند آن کلمه فقط از نظر رسم الخط یا آنچه در مصحف ضبط شده بود، منطبق بوده است؛ مثلاً کلمه «نجیا» از آیه «فَلَمَّا اسْتَيْسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا» را «نجبا» (جمع نجیب) می‌خوانده است، آخر الأمر روش او شهرت یافت و سلطان وقت او را احضار کرد و با زور و فشار، وی را بر آن داشت که توبه کند و توبه او در صورت مجلسی ضبط شد. اما گفته‌اند که وی از روش خود دست برداشته و تا زنده بود بر آن روش باقی بود.

«الدانی» می‌گوید: او عالم به عربیت و حافظ لغت و به علم و دانش شهرت داشت جز اینکه از روش ابن شنبوذ، پیروی می‌کرد و کلمات قرآن را با حروفی که مخالف نظر همه دانشمندان بود، قرائت می‌کرد، او معتقد بود هر قرائتی که با رسم الخط مصحف موافق باشد جایز و صحیح است و لو آنکه آن قرائت از نظر اشتقاق و ماده با

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۵۰

کلمه ضبط شده در مصحف موافق نباشد «۱».

قرائت محمد بن حسن، معروف به ابن شنبوذ (معاصر ابن مجاهد و اعلم از او و مخالف او) نیز احیاناً با قرائتهای شاذ و خلاف قاعده، موافق بود، او نماز را بر وفق آنچه که در مصحف ابی بن کعب و ابن مسعود و آنچه در احادیث، صحیح دانسته شده، جایز می‌دانست در حالی که اختلاف در جواز آن بین فقهای جدید و قدیم وجود دارد و او این موضوع را آشکارا بیان می‌کرد و ابن مجاهد از این نقطه ضعف وی استفاده کرده و موضوع را با خلیفه در میان گذاشت و آخر الأمر به فرمان رسمی شیخ القراء، ابن مجاهد، همانند مجلسی که برای ابن مقسم تشکیل شده بود تشکیل دادند و این در سال ۳۲۳ هجری بود.

به هر حال، یکی از علل اختلاف قرائتها این روحیه‌های غیر متعادل بود. اینها که ذکر شد علل عمده اختلاف قرائتها هستند گرچه علل جزئی‌تری نیز نقل شده است «۲». (۱) بغیة الوعاة، ص ۳۶ و معرفة القراء الکبار، ج ۱، ص ۲۴۶.

(۲) به التمهید، ج ۲، ص ۳۷، عوامل اخیری مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۵۱

سؤالات:

- ۱- علت اختلاف اولیه در قرائت قرآن را بیان کنید.
 - ۲- نقش سه علت اول را در اختلاف قرائت توضیح دهید.
 - ۳- تأثیر لهجه را در اختلاف قرائت بیان کنید.
 - ۴- نقش اجتهاد و روح خود خواهی و شهرت طلبی قاری را در اختلاف قرائت بیان کنید.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۵۳

درس پانزدهم تواتر قرآن یا تواتر قرائت؟

اشاره

چنانکه از عنوان درس پیداست، مباحث این درس در محور دو مطلب است:

۱- تواتر قرآن.

۲- تواتر قرائتها.

پس ما باید در این دو موضوع بررسی به عمل آوریم، ولی قبل از ورود در این دو مبحث، توضیح اصطلاح «تواتر» در بین فقها و محدثین، امری ضروری و لازم است گرچه در پایان درس سیزدهم به آن اشاره شده است.

«اصطلاح تواتر»: «تواتر» اصطلاحی است در فن «شناخت حدیث» زیرا حدیث، به اقسامی از قبیل: متواتر، مشهور، مستفیض، آحاد، صحیح، حسن، مرسل و ضعیف، تقسیم می‌شود. «حدیث متواتر» به آن حدیثی گفته می‌شود که راویان آن در تمام طبقات، در حدی از کثرت و انتشار باشند که یقین حاصل شود تبانی همه آنان بر ساختن آن حدیث و نقل آن به دروغ، ممتنع باشد. از این رو حدیث متواتر باید دارای شرایط ذیل باشد:

- اتصال کامل سند حدیث از آخرین راوی تا منبع اولیه حدیث.

- تعداد راویان و ناقلان حدیث از نظر کثرت و انتشار در حدی باشند که بیش از تعداد راویان حدیث مستفیض و مشهور به شمار آیند. به نحوی که احتمال تبانی آنان بر دروغ داده نشود.

- کثرت راویان در هر زمان و دوره و طبقه شرط است، به نحوی که در هر زمانی

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۵۴

حدیث را گروهی از گروه قبل از خود نقل کرده باشند تا حدیث به منبع اولیه برسد.

بنا بر این، اگر در یک طبقه از این طبقات، تعداد راویان کم باشد و یا در یک مورد به یک راوی منتهی شود و مجدداً تعداد راویان آن حدیث رو به کثرت و انتشار گذارد، چنین حدیثی اصطلاحاً «متواتر» نخواهد بود و در زمره اخبار آحاد به شمار می‌آید.

۱- تواتر قرآن

آنچه مایه افتخار امت اسلامی است، حفظ نص کتاب خدا در طول تاریخ است به همان کیفیت که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و

سَلَم نازل شده است.

شکی نیست، قرآن که نصّ وحی الهی است، به تواتر قطعی، متواتر بین همه مسلمانان است و این تواتر شامل، کلیه سوره‌ها و آیه‌ها و هر کلمه‌ای از قرآن است به طوری که اگر کلمه‌ای از قرآن را تغییر دهیم و یا جای آن را عوض کنیم، مورد ایراد همه مسلمانان قرار خواهیم گرفت؛ زیرا چنین کاری را دور از اسلوب کلام خدای عزیز و حمید می‌دانند.

مسلمانان، با تمام اختلافات عقیدتی و تباین در آراء و مذاهب، از صدر اول و از عهد صحابه نخستین تا کنون نسلاً بعد نسل در یک مورد اتفاق کامل داشته و دارند و آن همان نصّ اصلی قرآن است که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرا گرفته و با احاطه کامل و احتیاطی تمام دست به دست به نسلهای پس از خود سپردند و آنچه که امروز به عنوان قرآن قرائت می‌کنیم، همان است که مسلمانان صدر اول، قرائت می‌کردند و نصّی را که هم اکنون در مجلدی به نام «قرآن» در اختیار داریم، همان است که پیشینیان ما از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اخذ نموده و بدون هیچ تحریف و دیگرگونی، آن را حفظ کرده‌اند.

- محمد بن سیرین (متوفای ۱۱۰ هـ ق) به نقل از عبیده سلمانی (متوفای ۷۳) می‌گوید: قرائتی که در سال در گذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر وی عرضه شد، همان است که

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۵۵

امروز مردم قرائت می‌کنند.

- مرحوم بلاغی در مقدمه تفسیر آلاء الرحمن، می‌گوید: علت اینکه قرآن کریم به طور متواتر از هر نسلی به نسل دیگر مسلمانان منتقل شده ماده و صورت و قرائت متداول آن بر خطی واحد، استمرار داشته و آنچه که برخی از مردم در مورد اختلاف قرائتها از قراء سبعة و غیر آنان نقل کرده‌اند، در ماده و صورت قرآن تأثیری نداشته است، و روایتهای مربوط به قرائتهای بی‌شمار مخالف و مختلف که در کتب حدیث و روایت مانند جامع بخاری و مستدرک حاکم آمده به هیچ وجه بر نص قرآن، غالب نیامده و تغییری در آن نداده است.

وی سپس اضافه می‌کند که قرائتهای هفتگانه و یا دهگانه ناظر به اختلافاتی درباره صورت برخی از کلمات است و به هیچ وجه به زیادت کلمه‌ای و یا نقص آن، قائل نیست و با این وصف، این قرائتها مبتنی بر روایات آحاد از آحاد است که به هیچ وجه موجب اطمینان و وثوق نیست، علاوه بر آنکه تعارض آنها با یکدیگر و مخالفت آنها با رسم متداول و متواتر بین عامه مسلمانان در سالیان بی‌شمار، موجب سستی آنها است «۱».

آیت الله خوئی در کتاب البیان خود، تواتر نص قرآن را پذیرفته و بین تواتر قرآن و تواتر قرائتها فرق گذاشته است: «قد اطبق المسلمون بجمع نحلهم و مذاهبهم علی ان ثبوت القرآن ینحصر طریقہ بالتواتر و استدلال کثیر من علماء السنّه و الشیعۀ علی ذلک...» «۲».

- و زرکشی در کتاب البرهان فی علوم القرآن خود، پس از فرق گذاشتن بین قرآن و قرائات و اینکه اینها دو حقیقت متغایرنند، می‌گوید: «تواتر قرآن» دلیل بر تواتر قرائتها نیست لذا تواتر را در اصل نص قرآن کریم می‌پذیرد ولی تواتر قرائتها را رد (۱) آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۳۰ فصل سوم از مقدمه تفسیر.

(۲) البیان، ص ۱۲۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۵۶

می‌کند «۱».

به هر حال، «تواتر قرآن» مورد اتفاق همه مسلمین است و احدی در آن تردید به خود راه نداده است و اگر مصحفهای تاریخی قدیم را ملاحظه کنید و آنها را با مصحفهای خطی و چاپی کنونی مقایسه کنید تمامی آنها را در اسلوب و خط و ضبط کلمات، چه از

نظر ساخت و چه از نظر شکل، یکسان می‌یابید، گرچه در قرائتهای مختلف اختلاف در حرکات وجود دارد و آن نیز ضروری را به متواتر بودن نصّ قرآن متوجه نمی‌کند.

۲- تواتر قرائتها

اشاره

در این رابطه زیباترین بحث را مرحوم آیت الله خوئی در البیان مطرح کرده است که ادله طرفین (قائلین به تواتر و عدم تواتر) را مستوفا آورده و بررسی کرده است و خود نظر به عدم تواتر قرائات داده است گرچه دیگران نیز در این زمینه مستوفا بحث کرده‌اند (۲).

آنچه می‌توان به طور خلاصه و روشن بیان کرد این است که در باب تواتر قرائات و عدم تواتر آنها بین دانشمندان (اعم از شیعی و سنی) اختلاف است، محققین از اهل سنت و شیعه قائل به عدم تواتر قرائتها حتی قرائات قراء سبعة می‌باشند و در مقابل، عده‌ای قائل به تواتر قرائتها شده و حتی بعضیها منکر آن را کافر دانسته‌اند و هر دسته‌ای هم برای ادعای خود دلیل آورده‌اند و نگارنده نیز نظر به عدم تواتر دارد و دلایل قائلین به تواتر را برای اثبات مدعایشان کافی نمی‌داند و احیانا مسئله تواتر اصل قرآن با تواتر قرائتها اشتباه شده است و گر نه انکار قرائت یک قاری که نشأت (۱) البرهان، ج ۱، نوع ۲۲، ص ۳۹۵.

(۲) ر. ک: البیان، ص ۱۵۱ به بعد و التمهید، ج ۲، ص ۶۰ به بعد و آموزش علوم قرآن، ج ۲، ص ۷۳ به بعد، و پژوهشی در تاریخ قرآن، دکتر حجتی، ص ۳۵۸ به بعد و مقدمه تفسیر منهج الصادقین، از علامه شعرانی و پایان مقدمه هشتم از تفسیر صافی و ... درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۵۷ گرفته از اجتهاد اوست نباید موجب کفر باشد که بعضیها گفته‌اند.

به هر حال، متناسب و بجا این است که دلایل طرفین را (هر چند به نحو اختصار) نقل کنیم تا خواننده گان عزیز از کم و کیف قضایا کاملا آگاه شوند و سپس خود به قضاوت بنشینند و هر کدام را که خواستند بپذیرند.

الف- دلایل عدم تواتر قرائات قراء سبعة

منکرین تواتر قرائات قراء سبعة (و به طریق اولی قرائت دیگران) به دلایلی تمسک کرده‌اند:
اولا:

استقراء و تتبع حال روات و ناقلان قرائات قراء سبعة ما را به این رأی قطعی می‌رساند که قرائات آنها از طریق اخبار آحاد به دست ما رسیده است؛ چون ما این حقیقت را ضمن مطالعه ترجمه احوال قراء سبعة، به روشنی می‌بینیم، بنا بر این، چگونه می‌توانیم ادعای تواتر قرائات قراء سبعة را صحیح بدانیم با وجود آنکه حتی وثاقت برخی از این روات و ناقلان قرائات سبع به ثبوت نرسیده است.
ثانیا:

بررسی طرقی که قراء، قرائات خود را از آن طرق اخذ کرده‌اند ما را به این حقیقت مسلم واقف می‌سازد که این قرائات نیز از طریق اخبار آحاد برای آنها نقل شده است (۱).

ثالثا:

اتصال و پیوستگی اسانید قرائات، به خود قراء سبعة و ارتباط آنها به قراء مذکور، تواتر اسانید را قطع می‌کند حتی در صورتی هم که روات و ناقلان قرائات در تمام طبقات از کسانی باشند که تواطؤ و اتفاق قراردادی آنها بر کذب محال باشد؛ زیرا هر قاری از

قراء سبعة، قرائت خود را به عنوان قرائت شخصی و منسوب به خود برای دیگران نقل می‌کند. (۱) برای توضیح بیشتر دلیل اول و دوم به کتاب التمهید، ج ۲، ص ۶۳ «آحاد لا تواتر» مراجعه کنید که رجال روایات قراء را که حد اکثر به سه تا دوازده نفر می‌رسند (وثاقت بعضیها نیز روشن نیست) کاملاً بررسی کرده و توضیح داده است.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۵۸

رابعا:

استدلال هر قاری از قراء سبعة بر صحت قرائت خود و احتجاج پیروان آنان بر صحت قرائت آنها و نیز اعراض و روگردان شدن آنها از قرائت دیگران، دلیل قاطعی است بر اینکه قرائت مذکور، مستند به اجتهاد قراء و آراء شخصی آنهاست.

زیرا اگر این قرائت از طریق اخبار متواتر از خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دست آنها می‌رسید، برای اثبات صحت آنها احتیاج به احتجاج و استدلال نبود.

خامسا:

انکار برخی از محققان علوم قرآنی نسبت به عده‌ای از وجوه قرائت قراء سبعة دلیل بارزی بر عدم تواتر این قرائت است؛ زیرا اگر این قرائت، متواتر می‌بود، انکار آنها موردی نداشت. می‌دانیم که محمد بن جریر طبری، قرائت ابن عامر را انکار کرده و در بسیاری از موارد، قرائت برخی از قراء را مخدوش دانسته و عده‌ای از علماء، برخی از وجوه قرائت حمزه و گروهی دیگر، برخی از قرائت ابن عمرو و دسته‌ای قرائت ابن کثیر را نادرست می‌دانسته‌اند (۱).

سادسا:

علاوه بر همه این دلایل و تصریحات بزرگان فن بر نفی تواتر، وقتی قدری در اسناد روایات قراء فحص و جستجو شود، به طور وضوح معلوم می‌شود که اسناد آنها تشریفاتی است که مؤلفان بعدی در کتبشان این اسناد را با چه تکلفی ثابت کرده‌اند در حالی که خود قراء در بیشتر قرائتهای مورد انتخابشان، چنین ادعایی را ندارند.

حقیقت این است که اسناد مذکور در برخی از کتب قرائت مانند: التیسیر و التّحییر و المکرّر، اسناد تشریفاتی است که بخاطر بزرگداشت قراء که از شئون قرآن کریم است تلاش شده است که آنها را به پیامبر نسبت دهند و گرنه کمترین تحقیق درباره این اسناد، از واقعیت ناخوشایندی پرده بر می‌دارد.

به عنوان نمونه در قرائت عبد الله بن عامر الیحصبی، (متوفای ۱۱۸ هـ ق) که (۱) البیان، ص ۱۵۱ و التبیان، تألیف طاهر بن صالح بن احمد جزائری و پژوهشی در تاریخ قرآن، دکتر حجتی، ص ۳۵۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۵۹

نزدیکترین قراء سبعة به زمان صحابه است، سندی متصل به یکی از صحابه که متخصص در قرائت باشد، نمی‌یابیم، ابن الجزری، هفت قول را در سندهای او ذکر می‌کند و آخر الأمر ترجیح می‌دهد که او قرائت را از مغیره بن ابی شهاب مخزومی آموخته و قرآن را نزد او خوانده و او نیز از عثمان و عثمان از پیامبر آموخته است و از برخی دیگر نقل می‌کند که نمی‌دانند ابن عامر، قرائت را از که آموخته است و قرآن را نزد چه کسی خوانده است (۱).

از طرفی باید پرسید: مغیره مخزومی که ابن عامر قرائت قرآن را از وی آموخته است کیست؟ ذهبی می‌گوید: تصوّر می‌کنم که او در حکومت معاویه قاری دمشق بوده است و او جز از طریق قرائت ابن عامر شناخته نشده است (۲). چه سخنی سست و چه دوری

مبتذل، سند قرائت ابن عامر به استادی مجهول نسبت داده می‌شود که جز از جانب خود او شناخته نشده است؟

و از طرف دیگر، از کجا بدست آمده که مغیره قرآن را از عثمان آموخته و کدام سندی برای این استادی و شاگردی ساختگی وجود دارد و چه وقت عثمان به آموزش قرائت قرآن اشتغال داشته است؟

در زمان پر اضطراب خلافتش یا قبل از آن؟ و یا چه کسی عثمان را به عنوان استاد قرائت توصیف کرده است؟ و درباره او گفته است که وی در حال حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا بعد از آن حضرت به این کار اشتغال داشته است؟ آری چنین سند مبتدلی، نه تنها نمی‌تواند متواتر باشد بلکه حتی مبنای تعصب کورکورانه نیز نمی‌تواند واقع شود. اسناد بقیه قراء نیز اگر ایرادی در حدّ ایراد اسناد ابن عامر نداشته باشند دست کمی از آن هم ندارد و بر فرض صحت سند، حد اکثر روایات آنها به سه و پنج تا هفت و دوازده نفر می‌رسد و این تعداد هیچگاه مثبت تواتر (۱) معرفه القراء الکبار، ج ۱، ص ۴۳.

(۲) التمهید، ج ۲، ص ۶۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۶۰

نخواهد بود «۱».

سابقاً:

از همه اینها گذشته، وجود قرائتهای شاذ و خلاف قاعده در قرائات قراء سبعة و وجود تناقض در بین قرائات خود بهترین گواه بر عدم تواتر قرائتهای آنهاست و مبین این معناست که این قرائتها به اجتهاد این قراء بر می‌گردد نه به نقل متواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، لذا دانشمندان محقق و حافظان با انضباط قرآن چنین قرائتهایی را نپذیرفتند و آنها را به قرائتهای شاذ وصف کرده‌اند و فقهاء از خواندن آنها در نماز و به عنوان قرآن در غیر نماز منع کرده‌اند.

به عنوان نمونه به بعضی از قرائتهای شاذ اشاره می‌کنیم:

- جمع بین دو ساکن، نسبت به «تاء» اول فعل مستقبل که مورد اعتقاد «اللبزی» است (یکی از روایان ابن کثیر) او در ۳۱ مورد از قرآن «تاء» اول فعل مستقبل را در حال وصل، مشدد خوانده است مانند: «وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ» (۲) (بقره / ۲۶۷).

- ادغام ابو عمرو بن علاء مازنی، به هنگام اجتماع دو حرف همانند در یک و یا در دو کلمه، مثال مورد اول که تنها در دو مورد در قرآن آمده عبارت است از: مناسککم (بقره / ۲۰۰) و: «ما سلککم» (مدثر / ۴۲) و مثالهای مورد دوم عبارتند از: «فیه هدی» و «شهر رمضان» و «ان یأتی یوم» و «لا ابرح حتی» و «یشفع عنده» وی در این موارد دو حرف همانند را اعم از آنکه ما قبل آن ساکن باشد و یا متحرک، در یکدیگر ادغام می‌کند «۳».

- و قرائت حمزه در مورد کلمه «فما استطاعوا» (کهف / ۹۷) که «تاء» را به «طاء» قلب و آن را ساکن و در «طاء» ادغام می‌کند و آن را «فما استطاعوا» با سکون سین می‌خواند «۴». (۱) التمهید، ج ۲، ص ۶۳.

(۲) الکشف عن وجوه القرائات السبع، ج ۱، ص ۳۱۴.

(۳) الکشف، ج ۲، ص ۸۰.

(۴) الکشف، ج ۲، ص ۸۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۶۱

- و قرائت ابن کثیر در مورد «یا بنی لا تشرک بالله» با سکون (یاء) در «بنی».

- و قرائت قبل، در کلمه سباء در آیه «من سباء بنبا یقین» (نمل / ۲۲) به سکون همزه «۱».

- و قرائت قبل، در «یتقی و یصبر» (یوسف / ۹۰) به اثبات «یاء» پس از «قاف» «۲».

- و قرائت هشام، به صورت «أَفْئِدَةٌ مِنَ النَّاسِ» (ابراهیم / ۳۷) به اثبات یاء پس از همزه «۳».

و امثال این قبیل قرائتهای شاذ که در کتابهای قرائت بسیار یافت می‌شود و چه بسیار که قراء سبعة و روایان آنان، قرائتهای شاذی را نقل کرده‌اند که بر خلاف قرائتهای صحیح و مورد قبول بوده و مورد ایراد کلیه علما واقع شده، به طوری که آن را در زمره قرآن ندانسته و قرائت آن را در نماز جایز نشمرده‌اند «۴».

با توجه به دلایل فوق، محققین و دانشمندان از علوم قرآنی تواتر قرائتها را نپذیرفته و آن را در کلماتشان با صراحت رد کرده‌اند که ما در اینجا به برخی از آن کلمات اشاره می‌کنیم:

کلمات بزرگان فن در نفی تواتر قرائتها

۱- ابن الجزری، پس از بیان ملاک و معیار صحت قرائت (مطابقت با دستور (۱) التیسیر، ص ۱۶۷.

(۲) التیسیر، ص ۱۳۱.

(۳) التیسیر، ص ۱۳۵.

(۴) برای آگاهی به این قرائتهای شاذ به کتابهای: التیسیر، تألیف ابو عمرو الدانی، النثر از ابن الجزری، الکشف عن وجوه القرائات السبع، از مکی بن ابی طالب، اتحاف البشر از دمیاطی رجوع کنید و در مورد خلاف قاعده بودن این قرائتها رجوع کنید به کتاب: المرشد الوجیز، ص ۱۷۴-۱۷۶ نوشته ابو شامه.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۶۲

و قواعد زبان عرب، منطبق بودن با رسم الخط یکی از مصاحف عثمانی و صحت سند) اضافه می‌کند که برخی از متاخران علاوه بر صحت سند، تواتر را نیز شرط اعتبار قرائت می‌دانند و چنین می‌پندارند که قرانیت چنین قرائتی جز در صورت نقل آن از طریق تواتر قابل اثبات نیست و قرائتی که از طریق آحاد به دست ما رسیده است برای اثبات قرانیت آن رسا نیست.

این سخن را نمی‌توان سخن درست و غیر قابل ایراد دانست؛ زیرا در صورتی که تواتر قرائتی برای ما ثابت گردد به هیچ شرط و ضابطه دیگر نیازی نخواهیم داشت؛ زیرا اگر قرائتی از طریق اخبار متواتر و منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دست ما رسیده باشد ناگزیر باید آن را پذیرفته و قرانیت آن را قبول کنیم اعم از آنکه موافق با رسم الخط مصحف عثمانی باشد و یا هیچگونه توافقی با آن نداشته باشد. و نیز اگر ما تواتر را صرفاً شرط اعتبار قرائات بدانیم، بسیاری از قرائات، به علت فاقد بودن از چنین شرطی، فاقد اعتبار و ارزش خواهند گشت، در حالی که همین قرائات از قراء سبعة و دیگران نقل و ثابت شده است.

ابن الجزری سپس یادآور می‌شود که من قبلاً به همین نظرها [یعنی تواتر قرائات قراء سبعة متمایل بودم ولی بعداً فساد و بطلان آن بر من ظاهر گشت «۱»].

۲- سیوطی در اتقان، رأی ابن الجزری را مورد تأیید قرار داده و می‌نویسد:

بهترین کسی که در این نوع از پژوهشها، سخن گفته است امام القراء زمان، استاد اساتید ما، ابو الخیر بن جزری است که در آغاز کتاب «النشر» خود حق مطلب را اداء کرده است و در این باره سخنی بسزا و در خور را بیان نموده است «۲».

۳- ابو شامه در کتاب «البسملة» می‌نویسد: ما نباید خود را ملترم و پایبند به این امر ببینیم که کلیه قرائات متفاوت و منقول، حائز شرط تواتر باشند، بلکه قرائات منقول (۱) النشر، ج ۱، ص ۱۳.

(۲) الاتقان، ج ۱، نوع ۲۳-۲۷، ص ۹۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۶۳

را می‌توان [دست کم به متواتر و غیر متواتر تقسیم کرد و این حقیقت بر هیچ شخص منصفی پوشیده نیست «۱»].

۴- عده‌ای از دانشمندان یادآور شده‌اند از هیچیک از استادان اصول فقه راجع به تواتر قرائات قراء سبعة بیان صریحی به ما نرسیده است و برخی از علما نیز آشکارا می‌گویند: حق این است که ممکن است نقل قرائات قراء سبعة از طریق تواتر باشد ولی این مطلب حاکی از آن نیست که نقل قراء سبعة نیز از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با اخبار متواتر صورت گرفته باشد بلکه اثبات این امر به تأمل و غور و بررسی بیشتر نیازمند است؛ زیرا اسناد قرائات قراء سبعة در کتب قرائات کاملاً معرفی شده است و با مطالعه

آن هر کسی می‌تواند دریابد که این نقل از طریق نقل آحاد از آحاد صورت گرفته است «۲».

۵- از جمله کسانی که معترف به عدم تواتر قرائات قراء سبعة است شیخ محمد عریان می‌باشد که در تعلیقات خود می‌نویسد: هیچیک از قرائات از قرائتهای شاذ خالی نیست حتی قرائات قراء سبعة که معروف و مشهور می‌باشند؛ زیرا در این قرائات تعداد قابل ملاحظه‌ای از قرائات شاذ به چشم می‌خورد. و نیز همان عریان می‌نویسد: صحیحترین قرائات از لحاظ اعتبار و توثیق سند، قرائت نافع و عاصم است و قرائاتی که با وجوه صحیح قواعد زبان و فصاحت، هماهنگی دارد، قرائت ابو عمرو و کسایی است «۳».

۶- آیت الله خوئی (ره) در کتاب شریف البیان و محمد هادی معرفت در کتاب التمهید، ج ۲، به تفصیل در این زمینه بحث کرده و تواتر قرائتها را رد کرده‌اند. برای آگاهی به نظرات آنها به دو کتاب فوق مراجعه فرمایید.

حاصل آنکه با توجه به دلایل هفتگانه و تصریحات اهل فن بر عدم تواتر قرائات، (۱) التبیان، جزائری، ص ۱۰۲ و ۱۰۵.

(۲) التبیان، جزائری، ص ۱۰۲ و ۱۰۵.

(۳) اعجاز القرآن، رافعی، ص ۵۲-۵۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۶۴

پذیرفتن تواتر امری مشکل است. و در بحث بعدی دلایل قائلین به تواتر را نیز بررسی خواهیم کرد و خواهید دید که دلایل آنها کافی به نظر نمی‌رسد.

ب- دلایل طرفداران تواتر قرائات سبع

«۱» طرفداران عقیده به تواتر قرائات سبع برای اثبات نظریه خود به دلایلی تمسک کرده‌اند که در اینجا به آنها اشاره می‌شود و آنها عبارتند از:

۱- دعوی اجماع متقدمان و متأخران بر تواتر قرائات.

پاسخ:

بدیهی است که این دعوی از نظر همه دست اندر کاران قرائت قرآن، سخت، سخیف و نادرست است، به علاوه، اجماع هرگز با اتفاق نظر و اتحاد در رأی اهل یک مذهب (با وجود مخالفت دیگران) محقق نمی‌گردد.

۲- اهتمام صحابه و تابعین به خود قرآن، تواتر قرائات را ثابت می‌کند و این موضوع بر هر شخص منصف و محق بی‌غرض، واضح و روشن است.

پاسخ:

با این دلیل، تواتر قرآن ثابت می‌شود نه تواتر قرائات، بویژه آنکه مسئله قرائت نزد گروهی از قراء، مبتنی بر اجتهاد و یا سماع است و لو آنکه از یک نفر ثابت شود و این مطلب طبق اعتقاد مدعیان تواتر قرائات نیز مورد قبول است، اگر قرائت از دیدگاه مدعیان تواتر قرائات بر اظهار نظر شخصی و اجتهاد و سماع مبتنی نمی‌بود، جای آن داشت که تواتر تمام قرائات را بپذیریم و علاوه بر این، هیچ وجه و علتی وجود نمی‌داشت که مسئله تواتر را در قرائات سبع و یا قرائات عشر، منحصر بدانیم، ولی ما (چنانکه قبلاً متذکر شدیم) جمع و تدوین و حصر قرائات در قرائات سبع، از رخدادهای تاریخ قرائت آن هم در آخر قرن سوم هجری است و ما پیش از این تاریخ راجع به قرائات قراء سبعة هیچ اثر و نشانی را سراغ نداریم که منحصر از آنها بحث کرده باشد. (۱) البیان، آیت الله خوئی،

ص ۱۵۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۶۵

بنا بر این، طبق این دلیل یا باید همه قرائات (اعم از قرائات قراء سبعة و جز آنها) را متواتر بدانیم و فرقی بین قرائات قائل نشویم و یا آنکه معتقد گردیم که تمام قرائاتی که مورد اختلاف است متواتر نمی‌باشند.

نظریه اول (تواتر همه قرائات) به طور قطع باطل و نادرست است، پس باید نظریه دوم صحیح باشد که هیچیک از قرائات قراء سبعة یا عشره متواتر نمی‌باشند.

۳- اگر قرائات سبع، متواتر نباشد، قرآن نیز متواتر نخواهد بود و چون عدم تواتر قرآن، غیر قابل قبول است، ناگزیر باید عدم تواتر قرائات را باطل دانست. یعنی ناچار باید گفت: قرائات سبع نیز مانند خود قرآن متواتر است. زیرا قرآن کریم به وسیله حفاظ و قراء معروف به دست ما رسیده است، اگر قرائات این قراء متواتر نباشد قهرا قرآن نیز متواتر نخواهد بود پس ناگزیر، باید تواتر قرائات را پذیرفت.

پاسخ:**اشاره**

این دلیل نیز مردود است زیرا:

اولا:

هیچگونه ملازمه و همبستگی بین تواتر قرآن و تواتر قرائات وجود ندارد؛ زیرا اختلاف در کیفیت ادای کلمه‌ای، منافی با اتفاق در وجود اصل آن کلمه نیست.

و لذا می‌بینیم اختلاف راویان و ناقلان قصائد- مثلا- درباره برخی از کلمات قصائد متنبی شاعر، منافی با تواتر خود قصیده از آن متنبی نیست و یا اختلاف مورخان و ناقلان اخبار در بیان خصوصیات و کیفیت هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مکه به مدینه هیچ منافاتی با تواتر اصل هجرت آن حضرت ندارد.

ثانیا:

قرائاتی که از قراء به ما رسیده است، نمایانگر ویژگیهای کیفیت خوانش و قرائت آنها است و ما می‌دانیم اصل متن قرآن از طریق اخبار متواتر در دسترس ما قرار دارد و آن را خلف از سلف برای ما نقل کرده‌اند و قرآن را در سینه‌ها نگاه داشتند، قراء [منهای اشخاصی که حافظ قرآن بوده‌اند] سهمی در نگهبانی متن قرآن نداشتند به همین جهت تواتر متن خود قرآن قابل اثبات است، حتی اگر هم فرض کنیم که قراء سبعة یا عشره اصلا از مادر متولد نمی‌شدند و عظمت قرآن والا تر از آن است که به نقل گروه معدودی از قراء متکی باشد.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۶۶

۴- اگر قرائات، متواتر نباشد، باید بخش زیادی از لغات و واژه‌های قرآن، فاقد تواتر باشد، امثال واژه‌های «ملک» و «مالک» و غیر اینها. زیرا اگر یکی از دو قرائت را متواتر و دیگری را غیر متواتر بدانیم، نوعی داوری نادرست را اظهار کرده‌ایم، در حالی که حقیقت این چنین نیست. این دلیل را ابن حاجب برای اثبات تواتر قرائات آورده و دیگران نیز از او تبعیت کرده‌اند.

پاسخ:

اشاره

این دلیل نیز از دو جهت نارسا و مردود است:

اولا:

لازمه چنین استدلالی آن است که باید تمام قرائات را متواتر بدانیم و تخصیص تواتر به قرائات سبع نیز نوعی تحکم و زورگویی است. بویژه آنکه- غیر از قراء سبعه- قراء دیگری وجود دارند که به درجاتی از آنها بالاتر و موثوق‌تر بوده‌اند، چنانکه مدعیان تواتر قرائات سبع نیز به این حقیقت معترفند، بر فرض اگر قبول کنیم که قراء سبعه بیش از دیگران مورد اعتماد و از هر قاری دیگری نسبت به وجوه مختلف قرائات، آگاهتر بوده‌اند، این دلیل نمی‌تواند انحصار تواتر را در قرائات سبع، اثبات نماید، تنها نتیجه‌ای که از این دلیل عائد ما می‌گردد اعتقاد به ترجیح قرائات قراء سبعه‌تر قرائات دیگر است.

مسئله: ترجیح قرائات قراء سبعه بر قرائات دیگران و مسئله تواتر قرائات قراء سبعه دو امر متفاوت و جدای از هم می‌باشند و میان این دو هیچگونه ملازمه و پیوندی وجود ندارد پس حکم به تواتر قرائات، رأساً باطل است و قهراً انحصار تواتر به قرائات قراء سبعه نیز سخت بی‌بنیاد و بی‌اساس است.

ثانیا:

اختلاف قرائات، موجب اختلاط قرآن با غیر قرآن و عدم تشخیص قرآن (از لحاظ صورت و شکل کلمه و یا از لحاظ اعراب) می‌گردد، ولی این مسئله با تواتر اصل قرآن، منافاتی ندارد، پس اصل و ماده قرآن، متواتر است اگر چه هیئت و شکل کلمه و یا اعراب و یا کیفیت ادای آن در قرآن، اختلافی جسته و گریخته به چشم می‌خورد.

به طور کلی تواتر قرآن، مستلزم تواتر قرائات نمی‌باشد، زرقانی نیز به همین

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۶۷

حقیقت اعتراف نموده و می‌گوید: برخی از علما در تأیید و تثبیت قرائات سبع، دچار مبالغه و گزافه‌گویی شده و می‌گویند: اگر کسی تصوّر کند و یا بگوید: قرائات سبع، متواتر نیست دچار تصوّر و گفتاری کفر آمیز شده است؛ چون می‌پندارند این سخن منجر به عدم تواتر مجموع قرآن می‌گردد «۱».

و زركشى نیز در کتاب: البرهان فی علوم القرآن خود می‌نویسد: قرآن و قرائات، دو حقیقت متفاوت هستند، قرآن مجموعه‌ای از وحی خداوند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است به برای بیان اعجاز، نزول یافته است، ولی قرائات، عبارت از اختلاف

در گونه و چهره و کیفیت الفاظی است که وحی شده است از قبیل: تخفیف، تشدید، همزه، مدّ و جز آنها «۲».

و جزائری می‌نویسد: استاد اسماعیل بن ابراهیم بن محمد قراب در کتاب «الشّافی» آورده است: تمسک به قرائات قراء سبعة و اغماض و نادیده گرفتن قرائات دیگران، از جمله مسائلی است که هیچ اثر و خبر و یا سنتی درباره آن دیده نمی‌شود این قرائات قراء سبعة دستاورد یکی از متأخران (ابن مجاهد) است که بیش از هفت قرائت نخوانده و یا ندیده بود و بر اساس آنچه که خوانده و یا دیده بود، کتابی پرداخت و آن را «السبعة» نامید که میان توده مردم انتشار یافت.

امام ابو محمد مکی می‌گوید: ائمه و استادان قرائت، در کتب خود، بیش از هفتاد قرائت را از کسانی یاد کرده‌اند که مقام آنان در قرائت، برتر و بالاتر از قراء سبعة می‌باشد، پس چگونه ممکن است کسی تصوّر کند که هر یک از قرائات قراء سبعة (که متأخر از قاریان عالیمقام هستند) نمایانگر «احرف سبعة» مندرج در حدیث پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم باشد؟! و چگونه قائل می‌شویم که قرآن، بر طبق قرائات آنها نازل گردید؟ و این کار یعنی محدود ساختن قرائات در قرائتهای قراء سبعة، تخلف (۱) مناهل العرفان، ص ۴۲۸.

(۲) الاتقان، ج ۱، نوع ۲۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۶۸

و بدعتی بزرگ بوده است.

ابن مجاهد، یعقوب حضرمی را (که هفتمین قاری بود) از میان قراء سبعة بر داشته و کسائی را در این مقام نشانده است و این کار حادثه‌ای بود که در حدود سال سیصد هجری پدید آمد «۱».

آیت الله خوئی، پس از بیان دلایل مدعیان تواتر و رد آنها در پایان می‌فرماید:

معلوم نیست که قرائات سبع از طریق اخبار متواتر از خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یا از خود قراء سبعة، روایت شده باشد و ما نمی‌توانیم میان قرائات قراء سبعة و قرائات دیگران در این جهت و حتی در جهات دیگر فرقی بگذاریم و بر فرض تواتر قرائات سبع از خود قراء، تواتر آن از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مورد تردید و حتی قابل انکار است، پس قرائات قراء سبعة مبتنی بر احادیث آحاد خواهد بود و یا آنکه اجتهاد و اعمال نظر خود قراء، بخشی از این قرائات را به ثمر رسانده است «۲».

تکفیر منکرین تواتر قرائات سبع

بعضی از طرفداران «تواتر قرائات سبع» آنچنان در این زمینه دچار مبالغه و گزافه‌گویی شده‌اند که حتی منکرین تواتر را کافر دانسته و از ربه مسلمین خارج دانسته‌اند، این فتوا به مفتی بلاد اندلس: ابی سعید فرج بن لب، منسوب است و مرحوم آیت الله خوئی پس از نقل فتوای این شخص می‌فرماید:

«ما فرض می‌کنیم که قرائات سبع، از دیدگاه کلیه علما متواتر است (گرچه دیدید که محققین از علما قائل به عدم تواتر هستند) آیا تواتر قرائات، سبب می‌شود که آن جزء ضروری دین باشد؟ و آیا منکر آن کافر می‌شود؟ و بر فرض که قرائات سبع با چنین تواتر موهومی، در عداد ضروریات دین باشد، آیا می‌توان هر کسی را که منکر (۱) التبیان، جزائری، ص ۸۲.

(۲) البیان، ص ۱۶۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۶۹

آن است کافر تلقی کرد، حتی آن کسی که تواتر قرائات نزد او ثابت نشده باشد؟! مگر اینکه بگوییم: دعوی عدم تواتر قرائات سبع، جسارت و جرأت بر خدا و دین و تجاوز به حدود او و موجب تفرقه میان اهل دین او می‌باشد».

به هر حال، با توجه به مطالب گذشته روشن شد که قرائات سبع و نه قرائات دیگر، متواتر نیستند و ادله طرفداران تواتر، مخدوش و

مردود است و تواتر اصل قرآن، غیر از تواتر قرائت است.

اینک باید در پایان برای متمیم مطلب به چند مسئله اشاره کنیم و آنها را به صورت سؤال و پاسخ مطرح می‌کنیم:
سؤال اول:

اگر همه قرائتها غیر متواتر است پس بعضی از آیات قرآن که قرائت آنها مختلف است، غیر متواتر خواهد بود؛ مانند: «مالک یوم الدین» و «ملک یوم الدین» که بر هر دو وجه قرائت شده است، کدامیک از این دو نصّ اصلی است؟
ابن حاجب، در کتاب مختصر الأصول خود، برای اثبات تواتر قرائتها به همین موضوع استدلال کرده و می‌گوید: اگر تواتر قرائتها را نپذیریم ناگزیر قسمتهایی از قرآن غیر متواتر خواهد بود؛ مثلاً- قراء در کلماتی مانند: «غیابۀ» و «غیابات» یا «آیه» و «آیات» و یا «مالک» و «ملک» اختلاف دارند و از این قبیل کلمات زیاد است که به دو وجه و یا بیشتر خوانده شده است، اگر ما به تواتر قرائت ملزم باشیم همه آنها قرآن به شمار می‌آید و در غیر این صورت کدامیک از دو وجه قرآن است تا وجه دیگر را غیر قرآن بدانیم و اگر در انتخاب یکی از وجوه تردید داشته باشیم، معنای آن تردید در نصّ اصلی است و این امر با اعتقاد به تواتر نصّ قرآن منافات دارد.

پاسخ:

در پاسخ این سؤال گفته می‌شود که نصّ اصلی همان است که در مصحف رایج بین مسلمین ضبط شده و به عنوان نصّ واحد بر آن اجماع کرده‌اند و اما اختلاف، از جهت کیفیت قرائت و اسلوب تعبیر است و این با ثبوت تواتر اصل قرآن منافاتی ندارد.
و در سابق گفته‌ایم که اختلاف قراء، ناشی از اجتهاد خود آنان در تعبیر از کلمه درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۷۰

بوده، در حالی که وحدت نصّ در مصحف ثابت است و اختلاف قاریان به علت خالی بودن مصحف اولیّه از هر علامت ممیزه و از شکلهای و نقطه و الف بوده است و چه بسا در خطّ اولیّه اضافاتی خارج از روش و اسلوب خطّ صحیح وجود داشته است و این همه بخاطر بی‌اطلاعی اعراب آن زمان، نسبت به اصول کتابت صحیح رخ داده است.

آنان، «ملک» را با میم و لام و کاف می‌نوشتند، اما طبق قاعده متداول در خط سیریانی «الف» را از کلمات دارای الف حذف می‌کردند و لذا بعضی از قراء به تصوّر اینکه طبق قاعده از «ملک» نیز الف حذف شده است، آن را «مالک» خوانده‌اند و این از روی اجتهاد خود آنان بوده است و دلایلی هم برای قرائت مورد انتخاب خود آورده‌اند، عاصم و کسائی این کلمه را با الف خوانده و به آیه: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمَلِكِ» (۱) استناد کرده‌اند. و دیگران این کلمه را بدون الف «ملک» خوانده و از ظاهر رسم الخط تبعیت کرده‌اند و نیز به آیه «الملك القدوس» (۲) استدلال کرده‌اند (۳).

و همچنین کلمه «غیابۀ الجب» طبق قاعده آن روز، «غیبت الجب» در مصحف نوشته می‌شد، نافع تصوّر کرده که علاوه بر آنکه بعد از یاء الفی وجود داشته و حذف شده، پس از «باء» نیز الف بوده و حذف گردیده است لذا آن را به صورت «غیابات الجب» یعنی به صورت جمع خوانده و استدلال کرده است که بهر قسمت از ناپیدای چاه «غیابه» گفته می‌شود. اما دیگران این کلمه را بر وفق رسم الخط «غیابه» خوانده و استدلال کرده‌اند که یوسف فقط در یک قسمت ناپیدای چاه یعنی قعر آن انداخته شد (۴).

بنا بر این، اختلاف قرائت در وحدت نصّ اولیه و اصل ثابت در مصحف که در (۱) سوره آل عمران، آیه ۲۶.

(۲) سوره حشر، آیه ۲۳.

(۳) الکشف فی القرائات السبع، ج ۱، ص ۲۵ و ۲۶.

(۴) الکشف، ج ۲، ص ۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۷۱

طول تاریخ، تمام امت آن را پذیرفته‌اند خللی وارد نمی‌آورد (۱)».

سؤال دوم:

اگر درباره نصّ واحد اختلاف قرائت موجود است با توجه به اینکه طبق رسم الخطّ مصحف، هر دو قرائت صحیح است، نصّ اصلی کدام است؟

پاسخ:

در این رابطه در درس قبلی، در ضمن معیار صحت قرائت و تشخیص آن از قرائت شاذ، به تفصیل سخن گفته‌ایم، معیارهایی که دانشمندان اهل سنت بیان کرده بودند را بررسی و ردّ کرده‌ایم و سپس خود برای تشخیص نصّ اصلی و قرائت صحیح، معیارهایی را بیان کرده‌ایم که مهمترین آنها، همان موافقت با قرائت معروف و مشهور بین مردم است که آن را در طول تاریخ، امت اسلامی پذیرفته‌اند و لذا هر قرائتی که از حدود قرائت مورد قبول عامه تجاوز کرده، مورد ایراد و اعتراض مردم قرار گرفته و مردود دانسته شد؛ مثلاً مصحف شام با مصحف کوفه اختلاف داشته و در مصحف شام آیه ۱۳۲ از سوره بقره به این نحو است: «و اوصی بها ابراهیم» و در مصحف کوفه «و وصی ...» ضبط شده است، اما امت اسلامی دومی را پذیرفته و اولی را رد کرده است و در مصحف‌های فعلی رایج بین مسلمانان «و وصی» ضبط شده و همین اجماع امت بر این قرائت، دلیل بر این است که، همین قرائت صحیح است و دیگری غلط.

و یا در مصحف کوفه و بصره در آیه ۱۳۳ آل عمران «و سارعوا» با واو ثبت شده و در مصحف مدینه و شام این کلمه بدون واو «سارعوا» آمده است ولی اجماع امت بر صحت قرائت اول است.

و در مصحف مدینه و شام، «قال المأء؟» (۲) بدون واو آمده ولی در مصحف عراقین (بصره و کوفه) «و قال المأء» با واو ثبت شده است ولی اجماع امت اولی (بدون واو) را پذیرفته است. (۱) التمهید، ج ۲، ص ۷۸.

(۲) سوره انعام، آیه ۳۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۷۲

و در مصحف عراقین، آیه ۲۲ سوره یونس «هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ» و در مصحف مدینه و شام «هُوَ الَّذِي يَنْشُرُكُمْ» ضبط شده ولی اجماع امت بر صحت قرائت اول است و تمام موارد اختلاف بین قرائتها و مصحفها از همین قبیل است.

به هر حال، روش ما (چنانکه در ضمن درس پیشین گفته‌ایم) در شناخت نصّ اصلی قرآن اجماع امت در دوره‌های مختلف تاریخ است که با وجود اختلافات مذهبی، نسبت به قرآن کتاب آسمانی خود متفق‌اند و بر تمام عوامل اختلاف (اعم از اختلاف قرائتها و یا اختلاف ضبط مصاحف اولیه عثمانی در بلاد مختلف و ...)

غالب شده و نصّ اصلی قرآن را حفظ کرده‌اند و این جز معجزه قرآن نیست که: «أَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَأَنَا لَهُ لِحَافِظُونَ» (۱)»

سؤال سوم:

آیا قرائات سبع گرچه متواتر نیستند، دارای حجیت و اعتبار هستند؟ آیا می‌توان بر طبق آن قرائات نسبت به حکم شرعی استدلال نمود؟ یا نه قرائات هفتگانه همچنانکه متواتر نیستند، حجیت و اعتبار نیز ندارند؟

پاسخ:

بر اساس رأی عده‌ای از دانشمندان، قرائات سبع، دارای حجیت و اعتبار و ارزش هست، لذا بر اساس همین قرائات تجویز کرده‌اند که می‌توان بر طبق آنها نسبت به حکم شرعی، استدلال و استناد نمود، چنانکه به حرمت آمیزش با حائض، پس از قطع عادت و قبل از غسل، بر طبق قرائت کوفین «(۲)»، فتوا داده و بر اساس قرائت «یَطْهَرْنَ» در آیه: «وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ» با تشدید طاء و هاء حکم فقهی مذکور را صادر کردند.

ولی حق مطلب این است که چنین قرائتی نمی‌توانند از مزایا و ارزش و حجیت برخوردار باشند، لذا نمی‌توان بر اساس آن حکم شرعی صادر نمود؛ زیرا ممکن است هر یک از قراء کوفی احتمالاً دچار نوعی لغزش و اشتباه شده باشند و هیچ دلیل (۱) التمهید، ج ۲، ص ۸۰ و ۸۱.

(۲) النشر، ج ۱، ص ۳۳-۳۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۷۳

عقلی و شرعی وجود ندارد که ما را به تبعیت از قرائت قاری خاصی ملزم سازد بلکه عقل و شرع ما را از تبعیت ظن و غیر یقینی بر حذر می‌دارد «۱».

سؤال چهارم:

ممکن است گفته شود که: قرائات گرچه متواتر نیستند لکن به عنوان قرائات منقول از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تلقی می‌گردند، بنا بر این، ادله قطعی که حجیت خبر واحد را اثبات می‌کند، شامل روایات آحاد مربوط به قرائات نیز می‌گردد، علی هذا استناد به قرائات در استنباط حکم شرعی، مشمول عمل به ظن نخواهد بود، یعنی همچنانکه استنباط حکم از خبر واحد منع شرعی ندارد، استنباط حکم شرعی به استناد قرائات نیز نباید منع شرعی داشته باشد؛ زیرا ادله حجیت خبر واحد، شامل قرائات نیز می‌شود.

پاسخ:

در پاسخ چنین استدلالی گفته می‌شود:

اولاً:

این مسئله روشن نیست که قرائات به عنوان روایات منقول باشد تا مشمول ادله حجیت خبر واحد قرار گیرد؛ زیرا چنانکه در مباحث گذشته مکرر گفته شد، برخی از این قرائات بازده اعمال ذوق و اجتهاد خود قراء می‌باشد و این مطلبی است که در کلمات بزرگان، فن بالّصیراحه تأیید شده که پاره‌ای از قرائات، ساخته و پرداخته اجتهاد و استنباط خود قراء است و هیچگونه اساس روایی ندارد، ما اگر عامل اختلاف برخی از قرائتها را بررسی کنیم، احتمالاً به این نتیجه برسیم که این عامل می‌تواند عبارت از عاری بودن مصاحف از نقطه و اعراب و مشخصات املائی باشد.

ثانیاً:

بر فرض که عنوان روایات منقول از پیامبر بر قرائات صادق باشد، باز ایراد دیگری در کار است و آن اینکه: روایات و ناقلان هر یک از قرائات قراء سبعة در شرایطی قرار دارند که وثاقت همه آنها به ثبوت نرسیده است، پس ادله حجیت خبر واحد و اعتبار خبر ثقه، شامل روایات و ناقلان قرائت قراء سبعة نمی‌شود.

ثالثاً:

بر فرض که اکثر قرائات، مستند به روایت بوده و همه راویان و ناقلان آن (۱) البیان، ص ۱۶۴ و پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۲۷۱ و ۲۷۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۷۴

دارای وثاقت باشند، در عین حال باز نمی‌توان به حجیت قرائات معتقد شد؛ زیرا از طریق علم اجمالی، یقین داریم که برخی از این قرائت از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل نشده است، بدیهی است با وجود چنین علم اجمالی، بین قرائات تعارض حاصل می‌شود به طوری که برخی از این قرائات برخی دیگر را تکذیب می‌کند، در نتیجه همه قرائات از درجه اعتبار ساقط می‌شوند؛ زیرا تخصیص برخی از این قرائات به برخورداراری از حجیت و ارزش، دون بعض دیگر، ترجیح بلا مرجح است، لذا در این مورد باید به مرجحات باب معارضه روایات، رجوع کرد و بدون مرجح، نمی‌توان به یکی از قرائات خاص احتجاج و استناد

نمود. حتی در صورتی که قائل به تواتر باشیم، باز مواجه با تعارض روایات و ترجیح بلا مرجح خواهیم شد؛ زیرا تواتر دو قرائت مختلف و متضاد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ایجاد قطع و یقین می‌کند که هر دو قرائت از جانب خداوند نازل شده است، پس میان آن دو از نظر سند نباید تعارضی باشد، پس تعارض دو قرائت مربوط به دلالت روایت است، در نتیجه می‌فهمیم آنچه از ظاهر این دو روایت استفاده شده منظور خدا نیست «۱».

سؤال پنجم:

آیا خواندن قرآن بر طبق قرائت قراء سبعة در نماز و غیر نماز، مورد تأیید علمای شیعه هست یا خیر؟ یعنی اگر کسی حمد و سوره را در نماز طبق قرائت یکی از قراء سبعة بخواند، صحیح و مجزی است یا خیر؟

پاسخ:

آیت الله خوئی در پاسخ این سؤال می‌فرماید: «جمهور علمای شیعه و اهل سنت، قرائت بر طبق قرائت یکی از قراء سبعة را در نماز مورد تأیید قرار دادند، بلکه از ناحیه گروه زیادی از علماء، درباره جواز قرائت بر طبق یکی از قرائت قراء سبعة، ادعای اجماع شده است، حتی برخی از علماء، قرائت حمد و سوره نماز، بر طبق هر یک از قرائت قراء دهگانه را نیز تجویز کرده‌اند.» و نیز می‌گویند: قرائت حمد و سوره نماز، بر طبق هر قرائتی که به وجهی از وجوه (۱) البیان، ص ۱۶۵ و ۱۶۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۷۵

مطابق دستور زبان عربی و احتمالاً موافق با رسم الخط مصحف و در عین حال، سند آن نیز صحیح باشد، درست است و اساساً علماء، جواز قرائت حمد و سوره نماز و اصولاً قرائت قرآن را به عدد و شمار معینی از قرائت منحصر نساخته‌اند.

ولی حق مطلب این است که قرائت بر طبق هر قرائتی که قرآنیست آن از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام ثابت نشده است، صحیح نبوده و جایز نمی‌باشد؛ زیرا آنچه که در نماز واجب است قرائت قرآن می‌باشد، پس قرائتی که قرآنیست آن محرز نشده است، روا و جایز نخواهد بود و عقل نیز حاکم است که پس از اشتغال ذمه یقینی، باید فراغ یقینی و قطعی را احراز نمود.

بنا بر این، ناگزیر باید نماز را- به تعداد قرائت گوناگون و یا به تعداد موارد اختلاف قرائت- تکرار نمود تا امثال قطعی، حاصل گردد.

اما نسبت به قرائاتی که به طور قطع صدور آن از طرف معصوم علیه السلام محرز است و نیز معصومین شیعیان خود را به قرائت قرآن، بر طبق قرائت متداول و معمول و معروف عصر خود، مأمور فرمودند، بدون هیچ تردیدی هر یکی از این قرائت معروف و متداول برای خواندن نماز کافی و مجزی است؛ زیرا معصومین علیهم السلام نه تنها پیروان خود را از خواندن این قرائت معروف نهی و منع نکرده‌اند، دستور خواندن قرآن بر طبق قرائت معمول و متداول را نیز داده‌اند چنانکه فرمودند: «اقرأ كما يقرأ الناس» و یا: «اقرأوا كما تعلمتم» «۱».

بنا بر این، هیچ دلیل و مرجحی برای منحصر ساختن قرائت در قرائت سبع یا قرائت عشر وجود ندارد، لکن نباید این حقیقت را فراموش کرد که قرائت حمد و سوره در نماز نباید از جمله قرائت شاذّه باشد، فی المثل قرائت «ملک يوم الدين» به صیغه ماضی و نصب یوم، از قرائت شاذّ به شمار می‌آید و قرائت آن در نماز روا نیست و نیز نباید قرائت در عداد قرائت موضوع و مجعول باشد مانند قرائت: (۱) وافی، جزء ۵، باب اختلاف القرائت، ص ۲۷۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۷۶

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» به رفع «الله» و نصب «العلماء» که گویند چنین قرائتی را خزاعی از ابو حنیفه نقل کرده است. خلاصه آنکه: قرائت قرآن، چه در نماز و چه در غیر نماز، بر طبق هر یک از قرائت متعارف و معمول زمان اهل بیت پیامبر صلی

اللّه علیه و آله و سلم روا و جایز می‌باشد، چنانکه هم اکنون نیز قرائات، معروف و مورد عمل می‌باشد «۱».

یادآور می‌شوم که در درس قبل، ضمن بررسی قرائت صحیح و شاذ و تشخیص صحیح از شاذ ملاک و معیار مقبولیت قرائت را از دیدگاه خودمان، متذکر شدیم و گفتیم هر قرائتی که دارای آن ملاکات باشد، قرآن و صحیح است و خواندن آن در نماز جایز و رواست و آن ملاکات عبارت بودند از:

الف- موافقت قرائت با قرائت مضبوط نزد عامه.

ب- موافقت قرائت، با قواعد رایج زبان و فصیحترین لغت عرب.

ج- معارض نبودن قرائت با دلیلی استوارتر.

و توضیح این سه شرط در آنجا به تفصیل گذشت، مراجعه کنید. (۱) البیان، ص ۱۶۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۱، ص: ۴۷۷

سؤالات:

۱- معنای تواتر چیست؟ آن را تعریف کنید.

۲- متواتر بودن قرآن را با توضیح کامل بنویسید.

۳- پنج دلیل از دلایل هفتگانه عدم تواتر قرائات را با توضیح کامل بنویسید.

۴- نظریه چهار نفر از اساتید فن را در رابطه با عدم تواتر قرائات، بنویسید.

۵- دلایل چهار گانه طرفداران تواتر قرائات را بیان کرده و پاسخ دهید.

۶- فتوای کفر منکرین تواتر از کیست؟ و پاسخ آن چیست؟ بیان کنید.

۷- آیا انکار تواتر قرائات موجب انکار تواتر قسمتی از کلمات قرآن است؟ اگر نیست چرا؟ پاسخ دهید.

۸- بر فرض عدم تواتر قرائات سبع آیا از اعتبار لازم برخوردارند؟ و می‌توان بر طبق آنها حکم کرد و یا در نماز خواند یا نه؟ پاسخ آن را کاملاً بنویسید.

۹- بر فرض که قرائات سبع متواتر نباشند حد اقل منقول به خیر واحد که هستند، آیا مشمول ادله حجیت خبر واحد بوده و معتبر خواهند بود؟ پاسخ این سؤال را با توضیح کامل بنویسید.

۱۰- آیا خواندن قرآن در نماز و غیر نماز بر اساس قرائات سبع در دیدگاه علمای شیعه صحیح است یا نه؟ پاسخ آن را بیان کنید.

[جلد دوم]

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

تقدیم به:

ساحت مقدس نبی اعظم اسلام: حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت معصوم و پاک او علیهم السلام و تقدیم ثواب آن به روح پر فتوح پدر بزرگوارم «شیخ حسین طاهری» که معلم قرآن من بود و دهها نفر از محضر پر فیضش، قرآن را فرا گرفته و با کلام الهی آشنا شدند، اللهم تقبل منا إنک أنت السميع العليم.

مؤلف

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۷

پیشگفتار

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله الطاهیرین و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین إلى یوم الدین. بر کسی پوشیده نیست که قرآن کریم، کتاب هدایت و انسان سازی و ملجأ و پناهگاه انسان در هنگام هجوم فتنه‌ها و تاریکیهاست، قرآن نسخه شفابخش دردهای بشری و بزرگترین دستور العمل زندگانی مادی و معنوی بشریت است، قرآن طرح جامع مکتب اسلام است که از سویی دیدگاه‌های الهی نسبت به آنچه که هست را بیان می‌کند و از سوی دیگر راه وصول به سعادت و کمال فرد و جامعه انسانی را با تبیین آنچه که باید باشد، مشخص می‌سازد.

امام خمینی - رحمه الله علیه - در رابطه با عظمت قرآن، سخنان بسیار دارد که به عنوان تیمن و تبرک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

«قرآن کریم که در رأس همه مکاتب و تمام کتب است، حتی سایر کتب الهیه، آمده است که انسان را بسازد، انسان بالقوه را انسان بالفعل و موجود بالفعل کند، تمام دعوت انبیا هم بر حسب اختلاف مراتبشان، تمام دعوتها هم بر همین معناست که انسان را انسان کند، انسان بالقوه را انسان بالفعل کند و تمام علوم و تمام عبادات و تمام معارف الهیه و تمام احکام عبادی و همه این چیزهایی که هست، همه اینها برای این معناست که انسان ناقص را انسان کامل کند، قرآن کتاب انسان سازی است، کتابی است که با این کتاب اگر کسی توجه به آن کند، تمام مراتبی که از برای انسان

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۸

است، این کفایت دارد و همه مراتب آن را در نظر دارد» (۱).

و در کلام دیگرش می‌فرماید: «... در هر صورت انبیا آمدند که همه مردم را آدم کنند، علم انبیا علم آدم سازی است، قرآن هم یک کتاب آدم سازی است، نه کتاب طب است و نه کتاب فلسفه و نه کتاب فقه و نه کتاب سایر علوم است، هر چه در قرآن هست اگر کسی مطالعه کند، درست می‌بیند، آن چیزی که در قرآن هست، آن جنبه الوهیتش است، همیشه هر چیزی طرح شده، به جنبه الوهیت طرح شده است، همه چیز در آن است، اما به جنبه الوهیتش، اسلام برای خدمت به خدا آمده است، انبیا خدمه خدا هستند و برای خدا آمده‌اند و برای توجه دادن همه موجودات اینجا و همه انسانهای اینجا به خدای تبارک و تعالی» (۲).

و در کلام دیگرش در این رابطه که قرآن حرکت آفرین است و سدی در برابر بیگانگان و اینکه می‌گویند دین افیون جامعه است و انبیا عمال استعمارگران بوده‌اند، می‌فرماید:

«ما باید یک مطالعه سطحی (لازم نیست خیلی مطالعه دقیق) در قرآن بکنیم، یک مطالعه سطحی در آنهایی که مردم را دعوت کردند و پیامبرانی که مردم را دعوت کردند، بکنیم ببینیم که آیا آنهایی که دعوت کردند مردم را، اینها یک اشخاصی بودند که آمدند و توده را ضعیف کردند؟ توده را خواب کردند؟ برای خراب کردن توده آمده‌اند؟ و اینها عمال قدرتمندها هستند؟ یک مطالعه‌ای در حال آنها بکنیم و ببینیم که قرآن آمده است برای ذکر و دعا و برای حرز و امثال ذلک، یا نه قرآن را نشناختند؟

اگر در قرآن مطالعه کنید می‌بینید که آنقدر آیات در جنگ هست که وادار به جنگ است، وادار به جنگ با کی؟ با قدرتمندان، قرآن آیات زیادی در کیفیت جنگ و جنگهایی که در صدر اسلام بوده است، بین قدرتمندها و بین پیغمبر اسلام بوده (۱) - صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۳۶.

(۲) - صحیفه نور، ج ۸، ص ۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۹

است، دارد و قرآن یک کتابی است که از آن تحریک بیشتر استفاده می‌شود تا چیزهای دیگر، یک کتابی است مردم را حرکت داده است از این خمودی که دارند حرکت داده است و با همه طاغوت‌ها در انداخته است «۱» (پس چگونه می‌توان قرآن را مایه خمودی دانست).

و در کلام دیگرش می‌فرماید: «دشمنان ما تنها به آخوند اکتفا نکردند بلکه گفتند:

اسلام افیون است!! دین اسلام افیون است!! این دینی که همه تحرکها بواسطه آن است، قرآنی که آیات قتال آن طور روشن است، آیات تحرک آن طور روشن است، اسمش را می‌گذارند افیون! یعنی می‌خواهند مردم بیچاره را بخوابانند تا قدرتمندها بخورند، قرآنی که به جنگ قدرتمندها آمده است، اینها می‌گویند قدرتمندها درست کرده‌اند که بیچاره‌ها بخوابند! آن نبی اکرم و سایر کسانی که اسلامی هستند جنگهایش با همین قدرتمندها بوده است، معذک تزیق کرده که اینها را قدرتمندها روی کار آورده‌اند، اینها نقشها است که شما را جدا کنند خودتان را از هم و شما را از قرآن جدا کنند، قرآن یک سدی است که اگر به آن تشبث کنند و کرده بودند مسلمین به این گرفتاری (مبتلا) نمی‌شدند ما قرآن را رها کردیم و به این سد محکم تشبث نکردیم، رسیدیم به اینجا که از هر طرف تو سر ما دارند می‌زنند، از هر جا که سر بلند کنید یک مأمور گذاشتند تو سر ما می‌زنند» «۲».

به هر حال، قرآن کتابی است که در تمام زمینه‌ها راهگشاست سعادت بشر را در همه مراحل و خیر بشر را در دنیا و آخرت تأمین و تضمین می‌کند ولی متأسفانه در اثر سهل انگاری مسلمین در طول تاریخ، قرآن مورد تهاجم بوده و کوشش شده است که مردم از فهم قرآن عقب بمانند و در نتیجه به آن عمل نکنند و تأسف اینجاست که ضربه‌های هولناک قبل از آنکه از ناحیه دشمنان اسلام از خارج بر پیکر قرآن وارد (۱) - صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۶۴.

(۲) صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۵۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۰

شود از داخل به وسیله خود مسلمین وارد شده است، وقتی انسان دقت می‌کند می‌بیند تمامی یا اکثر گرفتاریهای مسلمین نشأت گرفته از جدایی قرآن از عترت است و این جدایی از ناحیه خود مسلمین در صدر اسلام انجام گرفته است، با آنکه حدیث ثقلین متواتر بین جمیع مسلمین است و در کتب صحاح اهل سنت و کتب دیگرشان با زبانهای مختلف از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که آن حضرت نجات امت اسلامی را تنها در پرتو تمسک به قرآن و عترت دانست و فرمود که بین آنها جدایی نیندازید که آنها از یکدیگر قابل جدایی نیستند، ولی با کمال تأسف هنوز جسد مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خاک دفن نشده بود که شعار «حسبنا کتاب الله» بلند شده و به مرور زمان صاحبان اصلی و مفسران واقعی قرآن خانه نشین شده و جاهلان و ناهلان، زمام امور مسلمین را در دست گرفته و هر کسی به هوای خود قرآن را تفسیر نموده است و بدین وسیله مسلمین را پراکنده و متفرق نموده و اساس قدرت را از آنها گرفته و به جای آنکه آنها به جبل الله المتین تمسک نموده و پشتوانه یکدیگر باشند دشمن یکدیگر شدند و به جان هم افتادند و دشمنان اسلام نیز فرصت را غنیمت شمرده و از این اختلاف نهایت بهره‌مندی را داشتند و حتی کار را به جایی رساندند که به خود اجازه دهند و بگویند اسلام و قرآن در جامعه به منزله افیون و تریاک است و جامعه مذهبی، جامعه افیونی است و بدتر از آن این است که برخی از مسلمین که حتی ادعای روشنفکری را داشتند و دارند، این سخن را پذیرفته و حتی به جای استعمارگران آنها آن را ترویج می‌کنند و می‌گویند قرآن برای تأمین زندگی بشر کافی نیست، برخی از کلمات امام خمینی را که در بالا ذکر کردیم ناظر به همین جهت بوده است.

پس ما باید بیدار باشیم که یکی از توطئه‌های شوم دشمنان اسلام جدا کردن مسلمین از قرآن کریم است که برای رسیدن به این هدف به شیوه‌های گوناگون متوسل می‌شوند که از جمله این شیوه‌ها همان تبلیغات دروغین کافی نبودن قرآن برای اداره امور مسلمین است، تأویلها و تفسیرهای یک بعدی و انحرافی و خلاف

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۱

واقع آیات قرآن از ناحیه آنان متأسفانه خیلی‌ها را به دام انداخت و از طرفی دیگر شعار جدایی دین از سیاست نیز قرآن کریم را از زندگی و شئون مختلف مردم خارج کرده و آن را مهجور نموده است.

پس بر همه لازم است که در حد توان خود به معرفی قرآن کریم پردازند و تا جایی که ممکن است مردم را به قرآن آشنا سازند. و نگارنده با بضاعت اندکش سعی کرده با تألیف این کتاب در این راستا قدمی بردارد، به امید اینکه مقبول درگاه حضرت حق قرار گیرد انشاء الله.

قم مقدسه حبیب الله طاهری اول ذیحجه ۱۴۱۵ برابر با ۱۱/۲/۷۴

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۲

درس شانزدهم تفسیر و طبقات مفسرین

اشاره

در این درس کوشش ما بر این است که در پیرامون مطالب ذیل بررسی به عمل آوریم:

۱- مفهوم تفسیر.

۲- آغاز پیدایش تفسیر و نخستین مفسر قرآن.

۳- تفسیر در دوران صحابه.

۴- تفسیر در دوران تابعین.

۵- طبقات مفسرین.

۱- مفهوم تفسیر «۱»

تفسیر در لغت:

دانشمندان لغت، کلمه «تفسیر» را از ریشه «فسر» می‌دانند که در اشتقاق کبیر مأخوذ از «سفر» و مقلوب آن است و هر دو به معنای کشف و برداشتن پرده و پوشش است، با این تفاوت که «فسر» در کشف باطنی و معنوی و «سفر» در کشف ظاهری و مادی به کار می‌رود. (۱) برای توضیح بیشتر به کتابهای: مجمع البیان، طبرسی، ج ۱، ص ۱ و کتاب: سه مقاله در تفسیر و نحو، مقاله اول، سیری در تفسیر قرآن، دکتر سید محمد باقر حجتی و شناخت قرآن، علی کمالی و قرآن در اسلام، علامه طباطبائی و تفسیر المیزان، ج ۱، مقدمه و برهان، زرکشی، ج ۲، باب ۴۱، ص ۱۶۲-۱۶۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۳

ابو الفتوح رازی در این باره می‌گوید: «ابو الحمد حارنجی» گفت: این کلمه مقلوب است از «سفر» چون جذب و جذب و بض و ضب و اصل «سفر» هم کشف بود و «سفرت المرأة» آن باشد که زن رو باز کند و «اسفر الصبح» آن باشد که صبح روشن باشد.

و ابن زید گفت: اصل کلمه از «تفسره» است و آن آب بیمار است (ادرار بیمار) که بر طبیب عرضه کنند تا در آن نگرند و دستور خود سازد تا به علت (مرض) بیمار راه برد و چنانکه طبیب به نظر در آن آب، کشف کند از حال بیمار، مفسر نیز کشف کند از شأن آیه و قصه و معنا و سبب نزوله آیه «۱».

تفسیر در اصطلاح:

اشاره

در اصطلاح برای تفسیر تعاریف گوناگون و مختلفی است که مرحوم طبرسی در مقدمه مجمع البیان به آنها اشاره کرده و فرمود از اختلاف تعاریف پیداست که دانشمندان در صدد بیان تعریفی بودند که جامع افراد و مانع اغیار باشد، ولی این علم، آن علمی نیست که بتوان برای آن چنین تعریفی را پیدا کرد، زیرا این علم حاوی مسائل مختلف و علوم مختلف است، لذا هر تعریفی که شما برای آن پیدا کنید، می‌بینید که بعضی از آن علوم داخل ولی بعضی دیگر خارج است «۲». به هر حال تعاریف منقوله عبارت است از:

«التفسیر علم بأصول تعرف به معانی کلام الله تعالی من الأوامر و النواهی و غیرها، یعنی: تفسیر علمی است به یک سلسله از اصول و قواعد که به کمک آنها به معانی کلام خدا از اوامر و نواهی و غیر اینها، آگاهی حاصل می‌شود».

فخر رازی گفته است: «التفسیر ما یبحث فیه عن مراد الله تعالی من قرآنه المجید، یعنی تفسیر، آن چیزی است (آن علمی است) که در آن از تشخیص و درک مراد خدا از قرآن مجیدش بحث می‌شود». (۱) ابو الفتح رازی، روض الجنان، ج ۱، ص ۱۵.

(۲) مجمع البیان، ج ۱، ص ۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۴

تفتازانی گفته است: «هو العلم الباحت عن احوال الفاظ کلام الله تعالی من حیث الدلاله علی مراد الله تعالی، یعنی: تفسیر علمی است که در پیرامون الفاظ کلام خدا از جهت دلالت بر مراد خدا بحث می‌کند».

زرکشی گفته است: «هو علم يفهم به کتاب الله تعالی المنزل علی نبیه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بیان معانیه و استخراج احکامه و حکمه و استمداد ذلك من علم اللغه و النحو و التصريف و البیان و احوال الفقه و القرائات و یحتاج الی معرفه اسباب النزول و التاسخ و المنسوخ» «۱».

چنانکه ملاحظه می‌کنید در این تعریف، علمی که در علم تفسیر به آنها احتیاج است نیز در تعریف علم تفسیر اخذ شده است، ولی اصل علم تفسیر آن است که برای فهم مراد خدا از آیات قرآن است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است. علامه فناری در کشف الظنون خود، چون این نوع تعریفات را نپسندیده برای خود تعریف دیگری را اختیار کرده و آن این است: «التفسیر معرفه احوال کلام الله تعالی من حیث القرآنیة و من حیث دلالتہ علی ما یعلم او یظن أنه مراد الله تعالی بقدر الطاقه البشريه». یعنی: «تفسیر، شناخت کلام خداست از آن حیث که قرآن است و از آن حیث که دلالت بر مراد و مقصود خدا دارد خواه دلالت قطعی و خواه دلالت ظنی، به قدر طاقت بشری».

چنانکه ملاحظه می‌کنید این تعاریف با همه اختلافاتی که دارند در یک امر مشترکند و آن این است که علم تفسیر برای فهم مراد و مقصود خدای بزرگ از آیات قرآنی است، و حق این است که این تعاریف هر یک به نوبه خود تعریف درستی هستند گرچه ممکن است جامع همه جهات نباشند و یا منع از اغیار نکنند و اساسا تعریف به ذاتیات برای علوم اعتباری میسر نیست و به تعبیر مرحوم آخوند خراسانی (۱) برهان، زرکشی، ج ۱، ص ۳۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۵

اینها تعاریف شرح الأسمی هستند.

علامه طباطبائی فرمود: «التفسیر هو بیان معانی الآيات القرآنیة و الكشف عن مقاصدها و مدالیها» «۱».

تذکره:

برای آگاهی از معنای اصطلاحی تفسیر باید توجه داشت که این کلمه در طول تاریخ علوم اسلامی در میان علوم عقلی و نظری و احیاناً علوم تجربی دارای معنای خاصی بوده و غالباً به مفهوم شرح و گزارش کتب علمی و فلسفی و یا شرح کتب یونانی و یا گزارش ترجمه‌های عربی کتب ارسطو و دیگر فلاسفه و یا شرح کتب طبی و غیره به کار می‌رفته است، به عنوان مثال می‌گفتند: «تفسیر طیماس لافلاطون» که این کتاب به «تفسیر التفسیر» نیز معروف می‌باشد «۲».

یا «تفسیر اربع مقالات» بطلمیوس از علی بن رضوان در ستاره شناسی. و «تفسیر التحریر» نظام نیشابوری که شرحی است بر تحریر مجسطی. و «تفسیر حی بن یقظان» از ابن زیلا و غیر اینها.

ولی کلمه تفسیر در میان علوم نقلی منحصر در شرح و کشف معانی قرآن و گزارش لغات و تعابیر آن استعمال می‌شود.

تفسیر در قرآن:

در قرآن کریم، این کلمه تنها در یک مورد به کار رفته است که به معنای شرح و تفصیل است مانند آیه مبارکه: **وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا** «۳».

یعنی: «کافران برای تو هیچ مثل باطل (ایراد و اشکال) را نیاورند مگر آنکه ما در مقابل برای تو سخن حق را و با بهترین تفسیر و توضیح بیاوریم».

ولی استعمال کلمه «سفر» که «فسر» مغلوب آن است و مشتقات آن، در حدود یازده مورد از قرآن به کار رفته است که اساساً مفهوم کشف در مدلول آنها مستتر است (۱) تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴ (مقدمه).

(۲) دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۵، ص ۳۴۶ و ۳۴۷.

(۳) سوره فرقان، آیه ۳۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۶

گر چه همه موارد مربوط به بحث ما نخواهد بود.

تفسیر در حدیث:

در احادیث نبوی و ائمه اطهار علیهم السلام کلمه تفسیر و مشتقات آن بسیار به چشم می‌خورد، به عنوان نمونه رسول خدا فرمود: **«من فسر القرآن برأيه ان اصاب لم يوجر و ان اخطا فليتبوء مقعده من النار»** «۱».

یعنی: «اگر کسی قرآن را به رأی خود تفسیر کند گر چه به واقع رسیده باشد پاداشی نمی‌برد و اگر به خطا رفته باشد جایگاه او از آتش آکنده خواهد شد».

و امام علی علیه السلام فرمود: **«ایناک ان تفسر القرآن برأیک حتی تفقهه من العلماء»** «۲».

و امام صادق علیه السلام فرمود: **«من فسر القرآن برأيه فأصاب لم يوجر و ان اخطأ کان اثمه علیه»** «۳».

۲- آغاز پیدایش تفسیر و نخستین مفسر قرآن

اکثر مفسران و محققان علوم قرآنی، بی‌تردید معتقدند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نخستین مفسر قرآن بوده است و برای تأیید آن ادله و شواهدی ذکر می‌کنند که ما ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

در زمان رسول خدا قرآن به طرز ساده‌ای - که در خور فهم همگان بود - تفسیر می‌شد و چون در برخی از آیات، تعبیر و الفاظ پیچیده‌ای به نظر می‌رسید که حتی خود زبان شناسان کار آمد تازی، درست مفاهیم و مقاصد آنها را درک نمی‌کردند، لذا احساس می‌کردند که این گونه تعبیر و الفاظ نیاز به تفسیر و شرح و توضیح دارد.

شواهد تاریخی و حدیثی نیز بسیار است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نخستین مفسر و شارح قرآن است، زیرا هر گاه برای صحابه و معاصران مشکلی در فهم قرآن پیدا می‌شد به آن حضرت مراجعه می‌کردند و طبیعی قضیه نیز باید این چنین باشد. (۱) ر. ک: بحار، ج ۹۲، ص ۱۰۷-۱۱۲.

(۲) ر. ک: بحار، ج ۹۲، ص ۱۰۷-۱۱۲.

(۳) ر. ک: بحار، ج ۹۲، ص ۱۰۷-۱۱۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۷

از خود قرآن نیز استفاده می‌شود که تبیین و توضیح معانی قرآن و تشریح مقاصد آن از طرف خدای بزرگ به پیامبر و گذار شده است چنانکه فرمود: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (۱).

یعنی: «بر تو قرآن را نازل کردیم تا بر امت آنچه فرستاده شده است بیان کنی تا باشد که عقل و فکرشان را بکار گیرند».

سیوطی در خاتمه کتاب «اتقان» خود، بخش قابل ملاحظه‌ای از آیات قرآنی را که به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر شده با شرح و گزارش خود پیامبر درباره آیات ضبط نموده است، در این بخش به ترتیب از سوره بقره تا پایان قرآن بسیاری از آیات تفسیر شده است که صریحاً آن را به پیامبر ص منسوب می‌داند، این روایات جزء روایاتی است که از رسول خدا درباره اسباب نزول نقل شده است (۲).

شاید بتوان گفت این قسمت از کتاب سیوطی در صورت صحت روایات آن کهن‌ترین مأخذ تفسیر قرآن است.

اینک به بخشی از تفسیرها که به پیامبر اسلام ص منسوب است می‌پردازیم:

۱- وقتی آیه شریفه الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ (۳)، نازل شد و به مردم ابلاغ گردید، مردم از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که کدامیک از ما هستیم که به خود ظلم نکرده‌ایم؟ پس ما مشمول امن و هدایت نیستیم؟

رسول خدا در پاسخ فرمود: منظور از ظلم در این آیه، شرک است و سپس برای تأیید نظر خود به آیه دیگر استشهاد فرمود: يَا بَنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۴)، یعنی: «فرزندم! به خدا شرک نیاور که شرک ستم بزرگی است».

۲- از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که در سوره فاتحه الكتاب «المغضوب عليهم» را (۱) سوره نحل، آیه ۴۴.

(۲) اتقان، ج ۲، نوع ۸۰، طبقات المفسرین.

(۳) سوره انعام، آیه ۸۲.

(۴) سوره لقمان، آیه ۱۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۸

به یهود و «الضالین» را به نصارا تفسیر فرمودند. ابو الفتح رازی در این رابطه نقل می‌کند که: عبد الله شقیق روایت کرد از بعضی از صحابه که گفت: رسول خدا در «وادی القری» با جهودان کارزار می‌کرد، مردی از اهل یقین گفت: اینان کیستند که با تو کارزار می‌کنند؟ فرمود: «المغضوب علیهم»، گفت: دیگران کیستند؟ و اشاره به ترسایان کرد و فرمود: «هم الضالون» (۱).

۳- عدی بن حاتم، مقصود از خیط ایض و اسود در آیه حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ «۲»، را متوجه نشد، از رسول خدا سؤال کرد، حضرت فرمود: منظور از خیط ایض سفیدی روز و خیط اسود سیاهی شب است «۳».

این سه روایت نمونه‌ای از دهها حدیث است که منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

و برای آگاهی بیشتر به کتاب اتقان سیوطی، پایان کتاب، باب ۸۰ و کتب تفسیری دیگر مراجعه نمایید که در ذیل هر آیه، حضرت تفسیر آن آیه را بیان نموده است.

بنابر این، آغاز تفسیر از زمان خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده و اولین مفسر نیز خود آن حضرت بوده است. و پس از آن، در دوران صحابه و سپس در دوران تابعین و بالاخره تاکنون مفسرین بزرگی آمده‌اند و قرآن را تفسیر کرده و پرده از ابهامات برداشته‌اند.

۳- تفسیر در دوران صحابه

اشاره

گروهی از صحابه و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همزمان با آن حضرت و یا پس از رحلت او در امر تفسیر قرآن از شهرت چشمگیری برخوردار بودند که طبق آراء فریقین می‌توان از مفسران زیر نام برد:

امیر المؤمنین علیه السلام، عبد الله بن عباس، عبد الله بن مسعود، ابی بن کعب، زید بن (۱) روض الجنان، ج ۱، ص ۵۳.
(۲) سوره بقره، آیه ۱۸۷.

(۳) التفسیر و المفسرون، ذهبی، ج ۱، ص ۳۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۹

ثابت، جابر بن عبد الله انصاری، و عده دیگر از قبیل: ابی بکر، عمر، عثمان، ابو موسی اشعری، عبد الله بن زبیر و غیر اینها که آثار تفسیری آنها ناچیز است.

الف- امیر المؤمنین علی علیه السلام (متوفای ۴۰ ه ق)

اکثر محققان اهل سنت، خلفای راشدین را از مفسران معروف عصر صحابه معرفی کرده‌اند و ضمناً یادآور می‌شوند که در میان آنها آنکه بیش از همه، احادیث و روایات در تفسیر، از وی نقل شده است، علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد و احادیث مربوط به تفسیر قرآن از دیگر خلفا بسیار کم و ناچیز است، برای این نکته (عوض اینکه به حقیقت مطلب توجه کنند و آن ناآگاهی آن سه نفر نسبت به مسائل قرآنی است) چنین استدلال کرده‌اند که خلفای دیگر پیش از علی علیه السلام از دنیا رفته‌اند «۱».

سیوطی می‌نویسد: از ابی بکر، جز آثار اندکی در تفسیر به یاد ندارم و این آثار از شمار ده تجاوز نمی‌کند، ولی درباره امیر المؤمنین علیه السلام چنین می‌نگارد: «أما عليّ فروى عنه الكثير» و راجع به خلفاء می‌گوید: «أما لخلفاء فاکثر من روى عنه منهم عليّ بن ابی طالب» «۲» یعنی اما از خلفا کسی که بیشتر از همه روایت تفسیری از او نقل شده است علی بن ابی طالب علیه السلام است.

با توجه به شواهد تاریخی و مدارک کهن اسلامی باید گفت: نخستین مفسر قرآن پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد، چنانکه یکی از محققان قرن ششم از اهل سنت می‌نویسد: گروه بسیاری از پیشینیان، قرآن را تفسیر کرده‌اند، اما «صدر المفسرین» که تفسیر او مورد تأیید صحابه بوده است علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد و پس از او ابن عباس قرار دارد که عمری را در تفسیر قرآن مصروف داشته (۱) اتقان، سیوطی، ج ۲ پایان کتاب، نوع ۸۰، طبقات مفسرین. و مناهل

العرفان، زرقانی، ج ۱، ص ۴۸۲ و ۴۸۳، و مباحث فی علوم القرآن، صبحی صالح، ص ۲۸۹.

(۲) اتقان، سیوطی، ج ۲، باب ۸۰، طبقات مفسرین.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۰

و آن را به کمال رسانید «۱».

اعلمیت علی علیه السلام مورد گواهی مفسران بزرگ عصر تابعین بوده است مانند:

عطاء بن ابی رباح که می‌گوید: من اعلم از علی را در قرآن نمی‌شناسم.

سعید بن جبیر می‌گوید: اگر چیزی از علی برای ما محرز می‌شد از آن عدول نمی‌کردیم «۲» و تفسیر ابن عباس تفسیری است که از علی فراهم آمده است.

ب- عبد الله بن عباس (متوفای ۶۸ ه ق)

مورخان و محققان اسلامی، علی رغم سن کم ابن عباس به هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، او را از اصحاب و یاران رسول خدا معرفی کرده‌اند «۳» و نوشته‌اند: او از کودکی بویژه هنگامی که به سن تمیز و تشخیص رسید، همواره ملازم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده و به اسراری از مسائل نبوت و رسالت، وقوف و آگاهی یافته بود «۴».

مسلم این عامل در نبوغ او در تفسیر بی‌تأثیر نبوده است.

علاوه بر این، ابن عباس از شاگردان برجسته امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و معارف تفسیری خود را از محضر او فراهم آورده است، چنانکه خود کرارا این نکته را گوشزد کرده و با تعابیر متنوعی بدان تصریح نموده است: «ما اخذت من تفسیر القرآن فعن علی بن ابی طالب علیه السلام» «۵».

و می‌گفت: آنچه علی علیه السلام بیان و گزارش فرموده آموختم و سپس به این نتیجه رسیدم که علمم و آگاهی من نسبت به دانش و علم او همچون برکه آبی است در کنار دریا «۶». (۱) مقدمه الجامعة المحرر، ابن عطیه، ص ۲۶۳.

(۲) التفسیر و المفسرون، ذهبی، ج ۱، ص ۹۰.

(۳) منتهی المقال، ابو علی، ص ۱۶۸، خلاصه الأقوال، علامه حلی، ص ۵۱، اتقان، سیوطی، ج ۲، باب ۸۰، طبقات مفسرین.

(۴) سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۵۰.

(۵) التفسیر و المفسرون، ذهبی، ج ۱، ص ۸۹ و ۹۰.

(۶) سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۱۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۱

اهمیت تفسیر ابن عباس تا آن پایه بود که مکتبی در تفسیر بوجود آورد و این مکتب نخست در مکه ظهور کرد و سپس در اکثر بلاد اسلامی رو به گسترش نهاد، لذا ابن تیمیه می‌گوید: «آگاهترین مردم به تفسیر قرآن، اهل مکه بودند، زیرا آنان یاران ابن عباس و از شاگردان او به شمار می‌روند مانند مجاهد، عطاء، عکرمه غلام ابن عباس، و غیر اینها «۱»، به همین جهت «ابن عباس» در طول تاریخ تفسیر، به القاب و عناوین خاص علمی شهرت یافت از قبیل: ترجمان القرآن، فارس القرآن، حبر الأمة، بحر الأمة، رئیس المفسرین، شیخ المفسرین و الأب الأول لتفسیر القرآن «۲».

ج- عبد الله بن مسعود (متوفای ۳۲ ه ق)

وی از لحاظ کثرت احادیث تفسیری، تالی تلوی ابن عباس بوده و دارای مقامی بس ارجمند در تفسیر قرآن است. محققان، وی را از جمله دوازده نفر بزرگانی می‌دانند که به ولایت و دوستی خاندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در زمان صحابه معروف بوده‌اند.

ابن مسعود از آن جهت که دقیقاً حافظ قرآن بوده، سخت مورد توجه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفته و پیامبر دوست داشت که تلاوت قرآن را از زبان وی استماع نماید «۳».

آگاهی ابن مسعود در قرائت و تفسیر قرآن و نیز وسعت معارف و گسترش اطلاع او در این زمینه، مورد تأیید محققان و مفسران اسلامی است «۴». (۱) مقدمه فی اصول التفسیر، ص ۵.

(۲) اتقان، سیوطی، ج ۲، باب ۸۰، تأسیس الشیعه، صدر، ص ۳۲۲، مقدمه التفسیر، مراغی ص ۶، سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۵۰ و ۱۵۴ و مذاهب التفسیر الاسلامی، گولد زیهر، ص ۸۹ و ...

(۳) سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۳۷ و ۴۱۴، و مقدمه مجمع البیان.

(۴) أسد الغابه، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۵۶ و ۲۶۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۲

د- ابی بن کعب (متوفای میان ۱۹ تا ۳۲ ه ق)

گویند: وی نخستین کاتب وحی بوده و از جمله دوازده نفر کسانی است که خلافت اولی را نپذیرفت، به همین جهت خواستند وی را از منبر پائین آورند «۱».

نوشته‌اند که «ابی بن کعب» دارای نسخه بزرگی در تفسیر بوده که آن را ابو جعفر رازی از ربیع بن انس، از ابی العالیه و او از ابی بن کعب روایت کرده است، ابن جریر طبری و ابن ابی حاتم در مستدرک و احمد حنبل در مسند، مقادیر فراوانی از این تفسیر را آورده‌اند «۲». و چون ابی بن کعب از احبار یهود بوده و به اسرار کتب یهود و محتوای آنها آشنائی داشته و نیز خود از کتاب وحی بوده و اضافه بر آن، هر آیه‌ای که در قرآن به نظر وی، مشکل و پیچیده تلقی می‌شد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌پرسید، او را از مفسرین بنام عصر صحابه به شمار می‌آورند «۳».

مفسرین عصر تابعین در مدینه غالباً از ابی بن کعب در امر تفسیر قرآن پیروی می‌کردند، چون وی بیش از دیگر مفسران صحابی در این شهر از شهرت برخوردار بوده است علاوه بر اینکه روایات نسبتاً زیادی در تفسیر از او نقل شده است و در واقع می‌توان «ابی بن کعب» را بنیانگذار مکتب تفسیری اهل مدینه دانست.

ه- زید بن ثابت بن ضحاک انصاری (متوفای ۴۵ ه ق)

وی از بزرگان صحابه و از کاتب وحی بوده و به کنیه «ابو خارجه» معروف بود، زید در مدینه در امور قضا و فتوا و قرائت و فرائض، سرآمد دیگران بود و هموست که با تشویق عمر و به امر ابو بکر پس از جنگ یمامه به جمع آوری و تدوین قرآن (۱) سفینه البحار، ج ۱، ص ۸ و تأسیس الشیعه، صدر، ص ۳۲۴.

(۲) اتقان، سیوطی، ج ۲، باب ۸۰، طبقات مفسرین.

(۳) التفسیر و المفسرون، ذهبی، ج ۱، ص ۹۲. ضمناً برای آگاهی بیشتر از احوال ابی بن کعب به اسد الغابه ابن اثیر، ج ۱، ص ۴۹ و ۵۰ مراجعه نمائید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۳

پرداخت، و عثمان نیز مردم را به قرائت زید متحد ساخت و برخی نوشته‌اند که زید، عثمانی بوده و مردن را به سب و ناسزای علی علیه السلام تحریص می‌کرد «۱».

ابن عباس با وجود جلالت قدر و وسعت دانش، برای کسب علم، به خانه زید می‌رفت و می‌گفت: «به نزد علم باید رفت چون علم نزد کسی نمی‌آید» یک بار این عباس رکاب زید را گرفت تا او سوار شود، زید او را از این عمل باز داشت، ابن عباس گفت: به ما اینچنین امر شده است که با دانشمندان خود رفتار کنیم.

وقتی زید بن ثابت از دنیا رفت، ابو هریره گفت: خبر امت و دانشمندان عالی مقام این امت در گذشت، امید است که خداوند ابن عباس را جانشین او قرار دهد «۲».

شهرت علمی زید در کتابت وحی و قرائت بوده است و در تفسیر آثار کمتری از وی به نظر می‌رسد.

و- جابر بن عبد الله انصاری (متوفای ۷۴ ه ق)

ابی الخیر در طبقات المفسرین، وی را از مفسران طبقه اول به شمار آورده است «۳». چنانکه سیوطی نیز او را از مفسران عصر صحابه می‌داند «۴» وی در هجده غزوه همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شرکت کرده و در جنگ صفین نیز جزء یاران علی علیه السلام بود. جابر یکی از برجستگان حفاظ حدیث و سنن بوده است «۵» و در کتب رجال شیعی از بزرگان شیعه و ثقات محدثین معرفی شده است «۶». (۱) سفینه البحار، محدث قمی، ج ۱، ص ۵۷۵.

(۲) لغتنامه دهخدا، زدن، ص ۶۱۱.

(۳) تأسیس الشیعه، ص ۳۲۳.

(۴) اتقان، سیوطی، ج ۲، باب ۸۰، طبقات مفسرین.

(۵) اسد الغابه، ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۹۵.

(۶) سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۴۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۴

ویژگیها و امتیازات تفسیر صحابه

اشاره:

تفسیر قرآن در دوره صحابه بصورت روایت و حدیث بیان می‌شد و غالباً با طرخی بسیار ساده و بسیط برگزار می‌گردید و می‌توان گفت: تفسیر صحابه در واقع روایت و نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است، نه تفسیر به معنای اصطلاحی آن، در این دوره (که از نیمه دوم قرن اول تجاوز نمی‌کند) تفسیر شاخه و شعبه‌ای از علم الحدیث بوده است، لذا رجال حدیث دارای اطلاعات گسترده‌تری در تفسیر قرآن بوده‌اند، چنانکه ما این روابط و پیوندهای عمیقی را که میان تفسیر و حدیث وجود داشت در اعصار بعدی، در مورد تدوین حدیث مشاهده می‌کنیم، یعنی محدثان بخش مهمی از کتب حدیث خود را به ابواب تفسیر قرآن اختصاص می‌دادند.

تفسیر قرآن که بعدها در تدوین علوم اسلامی بصورت علمی مستقل و جداگانه در آمد و به تدریج از حدود و قیود تفسیر اثری و نقلی، خارج گردید و بالمآل بر حسب تخصص مؤلفان، دارای روشهای متنوعی شد، مطلبی است که با مساعی محققان متأخر از

زمان صحابه تدریجاً در تفسیر راه یافت. اگر چه عده زیادی از محققان اسلامی اظهار کرده‌اند که تفسیر صحابی صرفاً در مسائلی که رأی و نظر را در آنها مجال نیست - از قبیل اسباب نزول - در حوزه نقل و حدیث محدود بوده است و الا در مسائل دیگر در همین دوره، نوعی اجتهاد و اظهار رأی و نظر در مورد تفسیر قرآن می‌بینیم، چنانکه ملاحظه کرده‌ایم ابن عباس و ابن مسعود و غیر آنها از خود نیز مایه‌هایی بر نقل و حدیث در امر تفسیر قرآن افزودند و مورخان آنها را پایه‌گذاران مکاتب تفسیری معرفی کردند. ولی ناگفته نماند که اجتهاد و اظهار نظر صحابه از نظر مفسر، هیچگونه تنافی و تعارضی با تقریر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نداشت بلکه تحقیقات یک مفسر در عصر صحابه

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۵

همانگ با تفسیر و تقریر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش می‌رفت (۱).

پس از ذکر مقدمه اینک به ویژگیها و امتیازات تفسیر این دوره می‌پردازیم (۲):

الف - اختلاف میان مفسرین در این دوره بسیار اندک و ناچیز بوده است، چون هنوز عوامل اختلاف که عبارت از منازعات در مسلک و عقاید مذهبی بوده چندان عمیق و گسترده نبود و نمی‌توانست آنچنان در تفسیر راه یابد که در آن اختلاف چشمگیری ایجاد کند.

ب - به شرح و تفسیر اجمالی و گزارش کوتاهی در توضیح آیات قرآن اکتفا می‌شد، یعنی قرآن با زمینه‌های علمی و به عبارت دیگر با ضوابط ادبی و کلامی و فلسفی و عرفانی و غیر اینها تفسیر نمی‌شد، چون اینگونه ضوابط هنوز در آن دوره مدون نشده و صورت علمی بخود نگرفته بود اگر چه ما می‌بینیم که ابن عباس با سایر مفسرین صحابی در گزارش مفردات قرآن و یا تأیید عربیت آن به اشعار کهن جاهلی و یا به کیفیت تعبیر عرب بادیه نشین و طرز برداشت آنها از واژه‌های تازی استشهاد و احتجاج می‌کردند ولی هنوز اینگونه اظهار نظرها و مباحث جنبه علمی بخود نگرفته و با موازین و مقیاسها و ضوابط همراه نبود.

ج - بر اساس همان ویژگی و امتیاز نخستین (الف) می‌توان گفت: استنباط احکام فقهی از قرآن بصورتی که بتوان ضمن آن از مذهب خاصی حمایت نمود معمول نگردیده، چون هنوز مذهب خاص و روش ویژه‌ای در فقه بوجود نیامده بود، لذا نمی‌توان گفت که: در اوائل این دوره مفسران صحابی از روش و مذهب خاصی چه از نظر اعتقادی و کلامی و چه از لحاظ احکام و مسائل فرعی و فقهی جانبداری می‌کردند.

و به عبارت دیگر: ما در این دوره امثال تفسیر کشاف زمخشری و مفاتیح الغیب (۱) سه مقاله در تاریخ تفسیر و نحو، دکتر سید محمد باقر حجتی، ص ۳۸.

(۲) به سه مقاله در تاریخ تفسیر و نحو، دکتر سید محمد باقر حجتی، مقاله سیری در تفسیر قرآن، مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۶

امام رازی را - که از مسائل و مواضع خاصی در کلام حمایت می‌کند - نمی‌بینیم چنانکه تفسیری امثال: احکام القرآن جصاص و یا کنز العرفان فاضل مقداد را نمی‌یابیم که از مذهب فقهی خاصی جانبداری کند، اگر چه نسبت به هر دو موضوع اشارات و رموزی در برخی از روایات تفسیری این عصر به چشم می‌خورد و بطور جسته و گریخته و به ندرت و بدون هیچگونه طرح علمی دیده می‌شود.

د - اینطور به نظر می‌رسد که در این عصر جز خود قرآن، کتاب دیگری تدوین نشد و یا اینکه می‌توان گفت: شواهد و دلائل قطعی برای تدوین تفسیر جامعی برای قرآن در این دوره وجود ندارد. اگر چه یک سلسله روایات، تدوین تفسیر را در این دوره تأیید می‌کند؛ از ابن ابی ملیکه روایت شده است که می‌گفت: من دیدم مجاهد از ابن عباس راجع به تفسیر قرآن پرس و جو می‌کرد در حالی که الواحی با خود داشت، ابن عباس به وی می‌گفت: بنویس و مجاهد تا آنجا این پرسش را ادامه داد تا از تمام تفسیر سؤال

کرد «۱».

از این روایت با اینکه کاملاً رسا نیست، چنین استفاده می‌شود که تفسیر قرآن در حیات ابن عباس بوسیله مجاهد تدوین شد، ولی این روایت علاوه بر اینکه از یک طریق نقل شده است، صراحتی قاطع در تدوین کتاب تفسیر کامل ندارد. تفسیرهای موجود و منسوب به ابن عباس نیز با وسایطی از وی نقل شده است که نزدیکترین واسطه به ابن عباس از اواخر قرن اول هجری تجاوز نمی‌کند، و در نتیجه از دوره صحابه می‌گذرد و به عصر تابعین می‌رسد، عصر تدوین تفسیر به قرن دوم یا اواخر قرن اول مربوط است که عصر تابعین را تشکیل می‌دهد، بنابر این تفسیر مدون منسوب به ابن عباس، عبارت از روایاتی است از او که در دوره‌های بعدی جمع و تدوین گردید.

ه- چنانکه در مقدمه تفسیر صحابه یاد آور شدیم، مفسرین در این دوره برای (۱) مقدمه فی اصول التفسیر، ابن تیمیه، ص ۲۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۷

تفسیر آیات، از نقل و اثر استمداد می‌کردند و تفسیر مانند فقه و سایر معارف اسلامی بخشی از علم الحدیث بوده است و حتی اگر تفسیر آیه‌ای را در حدیث نمی‌یافتند باز هم به مرجعی پناه می‌بردند که این مرجع نیز از حدیث استمداد می‌کرد (اقوال صحابه) این رویه کم و بیش تا قرن‌ها ادامه یافت، حافظ ابن کثیر می‌گوید: «وقتی ما تفسیر آیه‌ای را در قرآن و حدیث نمی‌یافتیم به اقوال صحابه مراجعه می‌کردیم، زیرا آنها از همه عالمتر بودند به جهت آنکه شاهد قرائن و اوضاع و شرایطی بودند که ویژه خود آنها بود» «۱»، زیرا آنان همزمان با این شرایط و اوضاع می‌زیستند و از نزدیک و بدون واسطه، موطن نزول آیات را شاهد بودند. بهر حال، تفسیر در عصر صحابه از حدود تفسیر به مأثور خارج نشده بود و کمتر درباره آیات اجتهاد و اظهار نظر می‌شد و حتی این روش را گروهی از مفسران مانند طبری و دیگران در قرنهای بعد ادامه دادند.

تذکر:

در پایان تذکر نکته‌ای را مفید می‌دانم و آن اینکه، گفته‌ایم در دوران صحابه تفسیر مدونی نبود ولی باید گفت: یک تفسیر مدون بوده که قرآن را با ترتیب نزول و تفاسیر مرفوع به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بطور کامل تدوین نموده بود، ولی هیأت حاکمه با کمال شدت و وقاحت از نشر آن جلوگیری نموده است و آن مصحف علی بن ابی طالب علیه السلام است که حضرت پس از رحلت پیامبر قسم خورد که دست به هیچ کاری نزنند تا قرآن را بطور کامل جمع نماید و کار حضرت تنها جمع آیات قرآن نبود بلکه با بیان معانی و اسباب نزول و نقل روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر آیات همراه بود، و به همین جهت نخواستند قرآنی با تفسیر و توضیح در دست مردم قرار گیرد و با جلوگیری آن خواستند عترت را بدست فراموشی بسپارند!! (۱) مقدمه التفسیر، ابن کثیر، ج ۱، ص ۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۸

۴- تفسیر در دوران تابعین «۱»

اشاره

گروهی از تابعین که صحابه و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درک کردند- با استفاده از همنشینی با آنان و مطالبی که از آنان شنیدند- به تفسیر قرآن پرداختند، در این دوره، تابعین علاوه بر مطالبی که در تفسیر قرآن کریم از صحابه فرا می‌گرفتند، تدریجاً به اظهار نظر و اجتهاد در آن آغاز کردند، بیش از آنچه که در میان مفسران صحابی، این تفسیر به رأی دیده می‌شود، شاید

علت آن فزونی قابل ملاحظه مفسران در این دوره یعنی عصر تابعین می‌باشد که بازده آن، پیدایش طبقات و یا مکتبهای تفسیری است که این طبقات، از نظر مشایخ و استادان تفسیر، ممتاز و مشخص بودند و بر حسب بلاد و شهرهای مهم اسلامی نام بردار بودند، مانند مفسران مکه، مفسران مدینه و مفسران عراق (بصره و کوفه).

مفسران معروف مکه در دوره تابعین

در این دوره- چون اغلب مفسران مکه از شاگردان ابن عباس بودند- از روش او در تفسیر پیروی می‌کردند و گزارشهای او را درباره آیات قرآنی نقل می‌نمودند، در میان این مفسران چند تن بیش از دیگران در تفسیر قرآن مشهور بودند مانند: سعید بن جبیر، مجاهد بن جبر مکی، عکرمه (غلام ابن عباس)، عطاء بن ابی رباح، طاووس بن کیسان یمانی و غیر اینها.

مفسران معروف مدینه در دوره تابعین

می‌دانیم که بسیاری از صحابه در مدینه مقیم شدند و مانند عده دیگر به سایر بلاد اسلامی رو نیاوردند و اینان برای تعلیم کتاب خدا و تفسیر قرآن، مجالس درس در (۱) سه مقاله در تاریخ تفسیر و نحو، مقاله سیری در تفسیر قرآن، سید محمد باقر حجتی.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۹

مدینه داشتند که بسیاری از تابعین در تفسیر قرآن از این مجالس مستفیض می‌شدند و در نتیجه مکتبی در تفسیر بوجود آمد که اهل مدینه از آن پیروی می‌کردند و چون ابی بن کعب در مدینه بسر می‌برد و در نتیجه در این منطقه بیش از دیگران در کار تفسیر شهرت یافت مفسران دوره تابعین در مدینه غالباً از تفسیر او پیروی می‌کردند، عده‌ای از مشاهیر تفسیر در مدینه عبارتند از: ابو العالیه رفیع بن مهران ریاحی و زید بن اسلم و محمد بن کعب قرظی، (از نژاد یهود بنی قریظه بود).

مفسران معروف دوره تابعین در عراق (کوفه و بصره)

مفسران عراق در تفسیر خود از ابن مسعود پیروی می‌کردند، چون ابن مسعود در آنجا بیش از دیگران در تفسیر قرآن شهرت یافت بدان جهت که وقتی عمار بن یاسر بوسیله عمر به عنوان والی کوفه منصوب گشت، عبد الله بن مسعود را به سمت معلم قرآن و تفسیر و نیز معاون عمار، همراه وی گسیل داشت.

مفسران عراق بخاطر وجود مسائل خلافتی و کثرت اختلاف میان آنها، اهل رأی و نظر بودند و می‌گویند: ابن مسعود اساس این طریقه و روش تفسیری را بنیاد کرد که بصورت مبدأ و زمینه‌ای برای روش تفسیری اهل کوفه در آمد. لذا بیش از پیش برای تفسیر آیات قرآن از رأی و نظر او استمداد می‌کردند و اختلاف آنان در مسائل فقهی و دینی بازده اظهار نظر و اجتهاد آنها در فهم نصوص و متون دینی یعنی قرآن و حدیث بوده است.

مفسران معروف کوفه در دوره تابعین

آنان عبارت بودند از: ابو اسماعیل مرّه بن شراحیل، معروف به مرّه الطیب همدانی کوفی، علقمه بن قیس بن عبد الله نخعی کوفی، مسروق بن اجدع کوفی، عامر بن شراحیل شعبی کوفی، اسود بن یزید نخعی، جابر بن یزید جعفی تابعی و اسمعیل بن عبد الرحمن کوفی، معروف به «سدی کبیر».

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۰

مفسران معروف بصره در دوره تابعین

آنان عبارت بودند از: ابو سعید حسن بصری، قتاده بن دعامة سدوسی و ابو صالح بازان یا بازام بصری.

مفسران معروف کمی پس از دوره تابعین

در دوره تابعین و کمی پس از آن، علاوه بر افراد فوق الذکر، گروهی از مفسران را می‌بینیم که در تفاسیر قرآنی در طول تاریخ تفسیر جایی برای خود باز کرده و آراء آنها شرح و گزارش آیات مورد استفاده بوده است و آنان عبارتند از: عطاء بن ابی سلمه خراسانی، محمد بن سائب کلبی، علی بن ابی طلحه هاشمی، قیس بن مسلم کوفی، سلیمان بن مهران اعمش، مقاتل بن سلیمان ازدی خراسانی، ضحاک بن مزاحم هلالی و عطیه بن سعید عوفی جدلی کوفی.

مشخصات و ویژگیهای تفسیر در عصر تابعین**الف- راه یافتن اسرائیلیات و نصرانیات در تفسیر قرآن:**

ابن خلدون می‌نویسد: اقوال اهل کتاب و آراء آنها که به اسرائیلیات از یهودیان و نصرانیات از ترسایان شهرت یافتند، در تفسیر قرآن راه یافته است و مطالب غث و سمین و مردود و مقبول، جایی را در تفسیر قرآن برای خود باز نموده‌اند (۱). علت و انگیزه این امر یک سلسله عوامل اجتماعی و فرهنگی و دینی بوده که مفسران را واداشت که اینگونه مطالب بیگانه را در تفسیر بگنجانند، ابن خلدون یکی از این عوامل را در غلبه بی‌سوادی بر ملت تازی آن روز جستجو می‌کند و می‌نویسد: تمایل و گرایش عرب آن روز به شناخت و اسباب و علل و مبدأ آفرینش و بالآخره (۱) مقدمه ابن خلدون، مقدمه العبر، ص ۴۳۹.

درس‌هایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۱

اسرار وجود و نیز شناخت هر حقیقتی که مآلاً با حوادث و رویدادها پیوند دارد سبب گشت تا برای فهم و پاسخ آنها به اهل کتاب مراجعه کنند و از آنها- بخاطر اینکه تصور می‌کردند که دارای احاطه بیشتری در این مطالب می‌باشند- استمداد نمایند. شاید مجوز مفسرین در رجوع به اهل کتاب و قبول روایات و آراء آنها این بود که اینگونه مطالب هیچگونه پیوند و رابطه‌ای با احکام و مسائل اعتقادی خاص اسلام نداشته تا درباره قبول آنها احتیاط و تعمق بیشتری مبذول دارند و اخبار نادرست را باز شناسند (۱). به همین جهت مفسرانی در این عصر، سهل‌انگاری و مسامحه را در قبول این روایات و آراء اهل کتاب روا دانسته و ناخود آگاه آنها را در تفسیر قرآن وارد کرده‌اند.

ابن الندیم می‌نویسد: تورات در قرن سوم هجری بوسیله احمد بن سلام به زبان عربی ترجمه شد (۲). قهرا این می‌تواند عامل دیگری برای ورود اسرائیلیات در تفسیر ما باشد.

ما می‌دانیم که در کتب تفسیر قرآن، روایات کعب الأخبار، وهب بن منبه، عبد الله بن سلام و عبد الملک بن عبد العزیز بن جریح و دیگران بسیار دیده می‌شود، آنان یهودیانی بودند ساکن بلاد یمن که اسلام آوردند و بخاطر اینکه از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بشمار می‌آمدند و برخی از آنان نیز مشقتی را از رهگذر اسلام آوردن خود، تحمل کردند، مقام و موقعیت ویژه‌ای را در میان مسلمین بدست آوردند.

وقتی از اینگونه افراد جدید الاسلام در مورد غیر احکام شرعی یعنی درباره قصص و داستانهای قرآن سؤالی می‌شد، طبق مأنوسات

ذهنی خود- که از فرهنگ و معارف دینی یهود رنگ گرفته بود- پاسخ می‌دادند و هماهنگ با مطالعاتی که در دین یهود داشتند، قصص و داستانهای قرآن را گزارش می‌کردند، سپس این مطالب (۱) مقدمه العبر، ص ۴۳۹ و ۴۴۰.

(۲) فهرست ابن الندیم (ترجمه فارسی) ص ۳۷ و ۳۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۲

در میان مسلمین رایج می‌گشت و آنان نیز بدون اینکه در ریشه اینگونه مطالب مطالعه کنند و مأخذ آنها را باز یابند، آنها را به عنوان یک حقیقت بطور ناخود آگاه در تفسیر خود آورده‌اند.

علاوه بر همه اینها، منافقین صدر اسلام که غالباً متشکل از همین یهودیان بودند عامدا و آگاهانه به منظور ایجاد تزلزل در ایمان مردم و از میان بردن شکوه و عظمت اسلام روایات مجعول و ساختگی را به اذهان آنها تحمیل می‌کردند.

به همین جهت در قرن سوم هجری، نقد اخبار و احادیث بصورت علمی در آمد و نخستین کسی که این کار را آغاز کرد، «محمد بن سلام جمحی» (متوفای ۲۳۲ ه ق) در آغاز کتاب طبقات الشعراء می‌باشد و سپس محققان اسلامی به تنظیم مسائل مربوطه پرداختند و قواعد و ضوابطی را برای شناخت احادیث و مأخذ آنها تنظیم کردند «۱».

ب- گسترش نسبی روش تفسیر به رأی:

گر چه تفسیر در عصر تابعین، کاملاً از حدود تفسیر اثری و نقلی بیرون نرفت بلکه قرآن غالباً بر اساس نقل و اثر، تفسیر می‌شد، ولی نتوانست مانند عصر صحابه رنگ روایتی و نقلی خود را حفظ کند و چنانکه دیدیم تفسیر در بلاد مختلف تابع مکتبهای خاصی گشت، در مکه از ابن عباس در مدینه از ابی بن کعب و در عراق از عبد الله بن مسعود پیروی می‌کردند.

در میان مفسران این عصر افرادی همچون سعید بن جبیر، طاووس یمانی و عامر شعبی، سخت از تفسیر به رأی خود داری می‌کردند ولی درباره مجاهد و عطاء بن ابی رباح و زید بن اسلم و قتاده و اصولاً اکثر مفسران اهل کوفه نوشته‌اند که از تفسیر به رأی ابایی نداشتند!!

ج- آماده شدن زمینه برای تفسیرهای مذهبی:

ذهبی می‌نویسد: اختلافات مذهبی در عصر تابعین ریشه گرفته و تفسیرهایی پدید آمد که در خلال آن، حمایت (۱) سه مقاله در تاریخ تفسیر و نحو، مقاله سیری در تفسیر قرآن، دکتر سید محمد باقر حجتی.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۳

از آراء خاصی در مسائل مذهبی دیده می‌شد و چنانکه دیدیم قتاده در مسئله قضا و قدر، خوض می‌کرد و متهم بود که دارای مذهب قدری است و بی‌شک گرایش شدیدی او به بحث از قدر، روش او را در تفسیر دگرگون ساخته و دیگران را نیز تحت تأثیر قرار داد، لذا گروهی از مفسران اسلامی تفسیر او را به علت قدری مذهب بودن او نپذیرفتند، و همچنین حسن بصری نیز بر اساس زهد و عقیده به قدر، آیات قرآنی را توجیه می‌کرد و حتی منکر قدر را تکفیر می‌نمود.

نخستین اختلافی که میان مسلمین پس از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خودنمایی کرد و پیش از وفات او نیز تا حدودی ریشه دار بود، بنا به گفته ابو الحسن اشعری (م ۳۲۴ ه ق) همان اختلاف در امامت و خلافت است وی می‌نویسد: «و اول ما حدث من الاختلاف بین المسلمین بعد نبیهم صلی الله علیه و آله و سلم اختلافهم فی الامامه» «۱» و این اختلاف قطعاً بصورت

مؤثرترین و نیرومندترین منشأ و مظهر منازعات و مجادلات میان فرق اسلامی در آمده و زمینه اختلافات فرعی دیگر گردید که احیاناً در برخی از مظاهر عقاید و یا فروع احکام این اختلاف ریشه‌دار گردید و به تدریج در تفسیر قرآن راه یافت، به طریقی که در عصر تابعین بطریق جالبی خودنمایی کرد.

عصر صحابه و پس از آن اختلاف قدریه پدید آمد که معتزلیها درباره آنها می‌گویند قدریه کسانی بودند که بر این اساس می‌اندیشیدند که کلیه خیرات و شرور و حوادث خوب و بد از جانب خداوند به تقدیر و مشیت اوست و روایتی در نکوهش آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کردند که فرمود: «القدریة مجوس أمتی» (۲)، یعنی: قدریه و پیروان این مکتب، مجوسی امت من به شمار می‌آیند.

این مذهب و سایر مذاهب گرچه در زمان صحابه دارای سابقه بوده ولی در زمان تابعین، اختلافات مذهبی رو به شدت نهاد و ما می‌بینیم که گروهی از صحابه از قبیل (۱) مقالات الاسلامیین، اشعری، ج ۱، ص ۲. (۲) سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۰۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۴

ابن عباس، جابر، انس و امثال آنها راجع به قدریه زبان انتقاد گشودند و سفارش کردند که به آنها سلام نکنند و اگر بیمار شدند به عیادتشان نروند و به هنگام مرگ بر آنان نماز نگرارند (۱).

د- آغاز تدوین تفسیر:

چنانکه در صفحات پیشین در رابطه با زمان صحابه گفتیم، تدوین تفسیر در دوران صحابه واقع نشده ولی در زمان تابعین نوشتن تفسیر آغاز شده و کتب تفسیر از آن زمان به وجود آمد، از اینکه اولین تفسیر قرآن را چه کسی نوشته است بین مورخین و مفسرین اختلاف است و طبق تحقیقی که دکتر سید محمد باقر حجتی در مقاله سیری در تفسیر قرآن خود انجام داده است، سعید بن جبیر (م ۹۴ هـ ق) نخستین مدون تفسیر قرآن است، مفسران دیگر پس از او اقدام به چنین کاری نموده‌اند. و سعید بن جبیر به علت تشیع و فاداری او نسبت به امیر المؤمنین علی علیه السلام با شکنجه‌ای دردناک به وسیله حجاج به شهادت رسید.

۵- طبقات مفسرین «۲»

اشاره

پس از بررسی دو طبقه از طبقات مفسرین (یعنی صحابه و تابعین) اینک به مورد است که طبقات مفسرین را در طول تاریخ به طور کلی اعم از شیعه و سنی بررسی نمایم هر چند بررسی بسیار مختصر و کوتاه:

طبقات مفسرین از اهل سنت

اشاره

با مراجعه به تاریخ و دوران زندگی مفسرین و شیوه تفسیری آنها می‌توان آنها را به چندین طبقه تقسیم کرد: (۱) التبصیر فی الدین، ابو المظفر اسفرائی، طبق نقل مصطفی عبد الرزاق در کتاب: تمهید لتاریخ الفلسفه الاسلامیه، ص ۲۸۵.

(۲) ر. ک: مجمع البیان، ج ۱، ص ۷ و تفسیر المیزان، ج ۱، مقدمه و قرآن در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۷۲.
درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۵

طبقه اول:

اشاره

صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تفسیر اشتغال داشتند مانند: ابی بن کعب، عبد الله بن مسعود، جابر بن عبد الله، ابو سعید خدری، عبد الله زبیر، عبد الله بن عباس، عبد الله بن عمر، ابو هریره، ابو موسی و دیگران.

روش تفسیری این گروه این بود که گاهی آنچه را که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در معانی آیات شنیده بودند در شکل روایت مسند نقل می‌کردند «۱»، این احادیث از اول تا آخر قرآن جمعا ۲۴۰ و اندی حدیث است که بسیاری از آنها ضعیف و متن برخی از آنها منکر است.

و گاهی تفسیر آیات را در صورت اظهار نظر بی آنکه به پیامبر نسبت دهند القاء می‌کردند ولی متأخرین اهل تفسیر از اهل سنت این قسم را هم جزء روایات نبوی در تفسیر می‌شمارند، زیرا صحابه قرآن را از مقام رسالت آموخته‌اند و مستبعد است که خودشان از پیش خود چیزی گفته باشند.

دلیل قاطع بر این سخن نیست، علاوه بر اینکه مقدار زیادی از این نوع روایات، روایاتی است که در اسباب النزول آیات و قصص تاریخی آنها وارد شده است و همچنین در میان روایات صحابه بسیاری از سخنان علمای یهود که مسلمان شده بودند مانند کعب الاحبار و غیره بدون اسناد یافت می‌شود.

علاوه بر همه اینها ابن عباس در اکثر اوقات در معنای آیات به شعر تمثل می‌کرد، بنابر این نمی‌توان گفت صحابه آنچه را می‌گفتند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و از خود اظهار نظری نمی‌کردند و کلام آنها کلا کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

تذکره:

بعضی از افرادی که در بالا نامشان در این طبقه برده شد از شیعیان هستند مانند: ابی بن کعب، جابر بن عبد الله انصاری، عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس ولی چون هم طبقه با دیگران و روششان در تفسیر یکی بود و در زمان صحابه جدایی (۱) سیوطی در اتقان، ج ۲، باب ۸۰، طبقات مفسرین.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۶

نیز آن چنان مشهود نبود اینها را در یک طبقه و در ضمن طبقات مفسرین از اهل سنت آورده‌اند.

طبقه دوم:

جماعت تابعین هستند که شاگردان مفسرین طبقه اول هستند مانند:

مجاهد، سعید بن جبیر، عکرمه و ضحاک و حسن بصری و عطاء بن ابی رباح و عطاء بن مسلم و قتاده و محمد بن کعب قرظی.

طبقه سوم:

شاگردان طبقه دوم می‌باشند مانند: ربیع بن انس، عبد الرحمن بن زید بن اسلم، ابو صالح کلبی و نظر ایشان.

طبقه چهارم:

اولین گروهی هستند که در تفسیر، کتاب نوشتند و به تعبیر دیگر گروه اول مؤلفین تفسیر را تشکیل می‌دهند مانند: سفیان بن عیینه، وکیع بن جراح، شعبه بن حجاج و عبد بن حمید و از همین طبقه است محمد بن جریر طبری صاحب تفسیر معروف. این طبقه در قرن دوم به بعد می‌زیستند. طریقه این طبقه نیز اینگونه بود که اقوال صحابه و تابعین را در صورت روایتهای معنعن در تألیفات تفسیری خود وارد می‌کردند و از اظهار نظر استقلالی خود داری می‌کردند جز آنکه ابن جریر طبری در تفسیر خود گاهی در ترجیح میان اقوال اظهار نظر می‌کند «۱»، طبقات متأخرین از این طایفه شروع می‌شود.

طبقه پنجم:

اینها کسانی هستند که روایات را با حذف اسناد در تألیفات خود درج کردند و به مجرد نقل اقوال قناعت کردند. سیوطی در اتقان «۲» می‌گوید: اختلال نظم تفسیر از همین جا شروع گردیده و اقوال زیادی در این تفاسیر بدون مراعات صحت و اعتبار نقل و تشخیص سند به صحابه و تابعین نسبت داده شده و در اثر این هرج و مرج روایات جعلی بسیاری داخل در تفسیر شد و اعتبار اقوال، متزلزل شده است. (۱) اتقان، سیوطی، ج ۲، ص ۲۴۳.

(۲) اتقان، سیوطی، ج ۲، ص ۲۴۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۷

با دقت در آن روایات معلوم می‌شود قصص و حکایات قطعی الکذب بسیار دیده می‌شود، اسباب نزولی که با سیاق آیات موافق نیست فراوان به چشم می‌خورد، احمد حنبل که خود قبل از این طبقه است گفته است: سه چیز اصل ندارد: مغازی، ملاحم و روایات تفسیر. و از امام شافعی نقل شده که از ابن عباس تنها نزدیک به صد حدیث ثابت شده است «۱»، پس این همه احادیث منقوله از او مجعول است.

طبقه ششم:

مفسرینی هستند که پس از پیدایش علوم مختلفه و نضح آنها در اسلام به وجود آمدند و متخصصین هر فنی از راه فن مخصوص خود به تفسیر پرداختند:

نحوی، از راه نحو مانند: زجاج (م ۳۱۰ ه ق) و واحدی نحوی (م ۴۶۸ ه ق) و ابی حیان (م ۷۴۵ ه ق) که این گروه از راه اعراب و بناء آیات بحث نموده‌اند.

و بیانی: از راه بلاغت و فصاحت مانند: زمخشری در کشاف (م ۵۳۷ ه ق).

و متکلم: از راه علم کلام مانند: فخر رازی در تفسیر کبیرش (م ۶۰۶ ه ق).

و اخباری، از راه نقل اخبار مانند: ثعلبی در تفسیر خود (م ۴۲۶ ه ق).

و عارف، از راه عرفان مانند: ابن عربی و عبد الرزاق کاشی در تفسیر خودشان.

و فقیه، از راه فقه مانند: قرطبی (م ۶۶۸ ه ق) در تفسیر خود.

و جمعی دیگر تفاسیری مختلط از علوم متفرقه نوشتند مانند: تفسیر روح البیان، تألیف اسماعیل حقی اسلامبولی (م ۱۱۳۷ ه ق). و

تفسیر روح المعانی تألیف محمود آلوسی بغدادی (م ۱۲۷۰ ه ق). و تفسیر نیشابوری به نام غرائب القرآن.

تألیف نظام الدین حسن قمی نیشابوری (م ۷۲۸ ه ق).

خدمت این طبقه به عالم تفسیر این شد که تفسیر را از حالت جمود و رکودی که در طبقات پنجگانه قبلی داشت بیرون آورده، وارد

مرحله بحث و نظر نموده‌اند، گرچه کسی که با نظر انصاف نگاه کند خواهد دید که در اغلب بحثهای تفسیری این (۱) قرآن در

اسلام، ص ۷۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۸

طبقه، نظریات علمی به قرآن تحمیل شده و خود آیات قرآنی از مضامین خودشان استنتاج نشده است در عین حال زحمات این

گروه قابل تقدیر است.

طبقات مفسرین شیعه

طبقه اول: کسانی هستند که روایات تفسیر را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام گرفته‌اند و در اصول

خود به طور غیر مترتب ثبت کرده و به روایت آنها پرداخته‌اند مانند: زراره و محمد بن مسلم و معروف و جریر و امثال اینها که اینها

از خواص اصحاب امام پنجم و ششم بوده و زراره و محمد بن مسلم از فقهای شیعه نیز بوده‌اند.

طبقه دوم: کسانی هستند که اقدام به تألیف تفسیر نموده و به تعبیر بهتر جزء اولین گروه مؤلفین شیعه در تفسیر به حساب می‌آمده‌اند

مانند: فرات بن ابراهیم کوفی، ابو حمزه ثمالی، عیاشی، علی بن ابراهیم قمی و نعمانی صاحب تفسیر.

شیوه این طبقه مانند طبقه چهارم از مفسرین اهل سنت این بود که روایات مأثوره را که از طبقه اول اخذ کرده بودند با اسناد در

تألیفات خودشان درج می‌کردند و از هر گونه اعمال نظر خودداری می‌نمودند و نظر به اینکه زمان دسترسی به ائمه اهل بیت علیهم

السلام طولانی بود و تقریباً سیصد سال ادامه داشت، طبعاً این دو طبقه ترتب زمانی نداشته متداخل بودند.

کسانی که روایات را با حذف اسناد درج کنند بسیار کم بودند و در این باب به عنوان نمونه تفسیر عیاشی موجود را باید نامبرد که

یکی از شاگردان عیاشی از تألیف عیاشی اسناد روایات را اختصاراً حذف نموده و نسخه او به جای نسخه عیاشی دایر گشته است.

طبقه سوم: طبقه سوم، طبقه ارباب علوم متفرقه است. مانند سید رضی (م ۴۰۴-۴۰۶) در تفسیر ادبی. و شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه ق) در

تفسیر کلامی خود (تبیان) و صدر المتألهین شیرازی (م ۱۰۵۰ ه ق) در تفاسیر فلسفی خود مثل اسرار الآیات و مجموعه تفاسیر. و

میبیدی و گنابادی در تفسیرهای عرفانی خود. و شیخ عبد علی

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۹

حویزی (م ۱۱۱۲ ه ق) در تفسیر نور الثقلین و سید هاشم بحرانی (م ۱۱۰۷ ه ق) در تفسیر برهان و فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ه ق) در

تفسیر صافی که این تفاسیر، تفاسیر حدیثی و روایی هستند.

کسانی هم هستند که میان عده‌ای از علوم در تفاسیرشان جمع کرده‌اند مانند: شیخ طبرسی (م ۵۴۸ ه ق) در مجمع البیان که از راه

مختلف لغت، نحو، قرائت، کلام و حدیث بحث می‌کند، شکر الله مساعیهم الجمیلة.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۰

سؤالات:

- ۱- تفسیر در لغت و اصطلاح به چه معناست؟ توضیح دهید.
 - ۲- آغاز پیدایش تفسیر و نخستین مفسر قرآن را بیان کنید.
 - ۳- کیفیت تفسیر در دوران صحابه را توضیح داده و افراد معروف از آنها را در تفسیر معرفی کنید.
 - ۴- ویژگیها و امتیازات تفسیر صحابه را بیان کنید.
 - ۵- مفسران معروف در دوران تابعین را در شهرها و مراکز اسلام معرفی کنید.
 - ۶- مشخصات و ویژگیهای تفسیر در عصر تابعین را بیان کنید.
 - ۷- طبقات مفسرین از اهل سنت را توضیح داده و نام چند تن را از هر طبقه ذکر کنید.
 - ۸- طبقات مفسرین شیعه را توضیح داده و در هر طبقه چند تن را نام ببرید.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۱

درس هفدهم روشهای تفسیری

طرح مسئله

با مراجعه به کتب تفسیر، معلوم می‌شود که در بین مفسرین از نظر اسلوب و سلیقه بحث در مورد معانی و مفاهیم آیات قرآن، اختلافات بسیاری وجود دارد، به این معنا که هر یک از آنان معمولاً قرآن را از زاویه‌ای خاص و دیدگاهی محدود مورد مطالعه قرار داده، بر اساس بینش محدود خود، به تفسیر و توضیح آیات آن پرداخته‌اند. به عنوان مثال: نحوی از راه نحو و بیانی از راه بلاغت و فصاحت و متکلم از راه کلام، عارف از راه عرفان و اخباری از راه نقل اخبار و فقیه از راه فقه و ... هر کسی بر اساس بینشی که خود داشته از قرآن بهره‌ای گرفته است.

مقصود ما از روشهای تفسیری که در این درس به آن خواهیم پرداخت این گونه اسلوبها و روشها نیست زیرا که اختلاف روشهای مزبور اصولی نبوده و مربوط به کیفیت و طریق استخراج و کشف معانی و مقاصد قرآن نمی‌باشد، و به همین جهت از موضوع بحث ما بیرون است. و اساساً اختلاف تفاسیر به سبک مزبور ایرادی هم ندارد، زیرا قرآن تبیان کل شیء است لکن هر کسی مطابق فهم خود می‌تواند از قرآن بهره گیرد، قهراً فقیه آنچنانکه از آیات الاحکام بهره‌مند می‌شود و آنگونه که این آیات (۱) مبانی و روشهای تفسیری قرآن تألیف عمید زنجانی، فصل دوم و شناخت قرآن، استاد علی کمالی را در بخش مکاتب بشری ملاحظه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۲

را تفسیر می‌کند، نحوی نمی‌تواند و به عکس، لذا ممکن است شخصی هم ادیب باشد و هم فقیه و هم متکلم، او می‌تواند در هر سه زمینه از قرآن بهره‌مند شود. و در همین راستاست که راغب اصفهانی می‌گوید: «من كان حظّه من العلوم اوفر كان نصيبه من علم القرآن اكثر؛ یعنی: آنکه از دانش بیشتر بهره دارد از قرآن بیشتر بهره گیرد».

بنابر این، صرف اینکه تفاسیر مختلف نوشته شده و هر کسی مطابق فهم و درک خود از قرآن بهره گرفته، ایرادی ندارد، لکن آنچه که مورد بحث ماست عبارت از مبانی و روشهایی است که به طور اصولی در چگونگی کشف معانی و مقاصد آیات قرآن دخالت داشته، اساس و مبنای تفسیر و زیر بنای استخراج مفاهیم قرآنی محسوب است.

اختلاف در تفسیر قرآن، چه از نظر اعتقادی و چه از نظر محتوا و مفاهیم قرآنی همواره با اختلاف در شیوه استخراج معانی و روش تفسیر و چگونگی تحصیل مقاصد قرآن، همراه بوده است.

استاد علامه طباطبائی (ره) در مقدمه تفسیر خود پس از اشاره‌ای کوتاه بر علل و عوامل اختلاف مفسران قرآن می‌گوید: «این عوامل موجب شد که مفسران در تفسیر قرآن کریم، روشهای گوناگونی را که هر یک با دیگری اختلاف بسیار داشت به کار گیرند». و سپس به شرح بعضی از این روشها می‌پردازد و ضمن نقد روش محدثان و متکلمان، فلاسفه و صوفیه و ارزیابی نظریه جدیدی که در قرن حاضر در باب تفسیر قرآن مبنی بر تطبیق آیات با تئوریهای علمی جدید عرضه شده است می‌گوید:

«اینان که خود بر دیگران خرده گرفته‌اند و اظهار داشته‌اند که تفسیر آنان تطبیق آیات قرآن با آراء پیش ساخته است، نه تفسیر، در حقیقت عینا به خودشان بر می‌گردد، هر دو به جای تفسیر عمل تطبیق انجام داده‌اند، با دقت و تأمل در این روشها و مکتبهای گوناگون به وجود آمده در تفسیر قرآن کریم خواهیم یافت که همه آنها در این نقص و اشکال بزرگ یکسان و مشترکند».

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۳

نتیجه این انحراف (در شیوه تفسیر قرآن کریم) آن بود که قرآنی که خود را هدی للعالمین نور مبین تبیان لکل شیء معرفی کرده بود، جز به کمک غیر خودش هدایت نباشد و به جای آنکه خود نور بخش دیگران باشد، نور پذیر دیگران شود. و به جای آنکه بیان کننده دیگری گردد، بیان شده دیگری باشد، حال آن دیگری چیست؟ شأن و مقامش کدام است؟ به کدامین دلیل قرآن باید هدایت بودن خویش را وامدار آن باشد؟ و اگر خود آن دیگری مورد اختلاف واقع شد، آنگاه چه باید کرد؟ و به چه چیزی باید پناه برد؟ دیگر پاسخی نخواهید داشت».

به هر حال، مخفی نیست که در تفسیر قرآن کریم روشهایی گوناگون اعمال شده و هر کسی هم برای صحت روش خود به دلائلی تمسک جسته و روش دیگران را باطل دانسته است پس ما باید ابتدا در پیرامون این روشها به بررسی بپردازیم و سپس روش صحیح در استفاده از آیات قرآن کریم و تفسیر آن را ارائه دهیم. روشهای تفسیری موجود عبارتند از:

- ۱- روش تفسیر نقلی.
- ۲- روش تفسیر به رأی.
- ۳- روش تفسیر رمزی.
- ۴- روش تفسیر عقلی و اجتهادی.
- ۵- روش تفسیر قرآن با قرآن.
- ۶- صحیحترین روش برای تفسیر قرآن.

تذکر:

لازم به ذکر است که این روشها این چنین نیست که کاملاً- مردود و باطل باشند بلکه هر یک در جای خود ممکن است صحیح باشد ولی منحصر کردن فهم کامل قرآن را تنها در تک تک این روشها صحیح نیست، به عنوان مثال این طور نیست که تفسیر نقلی، تفسیر غلط و باطل باشد بلکه آنچه با اهل حدیث از اهل سنت و اخباری از شیعه باید گفت این است که منحصر کردن فهم قرآن را به حدیث، کار صحیحی نیست و همچنین کسی منکر نقش عقل و اجتهاد در فهم مقاصد قرآنی

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۴

نیست بلکه ایراد آن است که متکی شدن به عقل عادی و کوششهای مفسر و خود را بی‌نیاز از اخبار و احادیث دیدن و بر همین اساس در خانه اهل بیت را بستن که ما را نیاز به تفسیر شما نیست، روش صحیحی نخواهد بود و یا کسی منکر این جهت نیست که

در قرآن اسرار و رموزی است که فهم آن در وسع همگان نیست اما سخن این است که ظاهر قرآن را از کار بر کنار کردن و تنها به باطن آن چسبیدن و فهم باطن را نیز مخصوص گروه خاصی دانستن مورد پذیرش نیست و یا تفسیر قرآن به قرآن روش درست و صحیحی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت اطهارش به ارث رسیده است ولی این تنها کافی نیست بلکه باید از عقل و حدیث نیز کمک گرفت. به هر حال، نمی‌خواهیم بگوییم این روشها به طور کامل مردود است بلکه هر یک از این روشها به نوبه خود صحیح و قابل استفاده است تنها روشی که درست مردود است، روش تفسیر به رأی است که در احادیث، ممنوع اعلام شده است.

۱- روش تفسیر نقلی

اشاره

بر اهل فن پوشیده نیست که «تفسیر نقلی» به عنوان اصیل‌ترین شکل تفسیر و ریشه‌دارترین طریق درک معانی و معارف آیات قرآن، در میان دانشمندان اولیه علوم اسلامی به شمار می‌آمد، چرا که بررسی تحولات و تطورات بحثهای تفسیری و علوم قرآنی، به خوبی نشانگر آن است که اعتماد مسلمانان صدر اسلام و دانشمندان اسلامی آن دوران در درک و فهم قرآن، به آن سلسله احادیث و روایاتی بوده که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام و اصحابشان در مورد تفسیر قرآن نقل شده است و به جهت اتصال آن روایات و احادیث، به سرچشمه وحی همچون متن قرآن، همگان بی‌چون و چرا، پذیرای آنها بوده‌اند. از طرف دیگر، مسلمانان به جهت حساسیت موضوع تفسیر قرآن و نیز به جهت اتصال تفسیر نقلی به منبع وحی، طریق نقل و سماع (شنیدن) حدیث را نزدیکترین و سالمترین راه وصول به حقایق و معارف بلند قرآنی می‌دانستند و به همین علت،

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۵

برای درک و فهم معانی و مقاصد قرآن، کمتر احتیاج به اجتهاد شخصی و تعقل و تفکر داشتند.

بررسی منحنی نوسانات تاریخ علم تفسیر، روشنگر این واقعیت است که گرچه روش «تفسیر نقلی» به جهت شرایط فکری و تحولاتی که بر اثر جنبش علمی آن زمان پدید آمد، پس از مدتی نفوذ و موقعیت خود را از دست داده و جای خود را به روش «تفسیر به رأی» سپرد، ولی طولی نکشید که به سبب تندرویهایی که در زمینه اعمال نظر به اصالت عقل و اعتماد به آرای ظنی و اجتهادی به عمل آمد، بار دیگر روش «تفسیر نقلی» به عنوان عکس العمل تندرویهای مزبور احیا شده و از نو جانی تازه به خود گرفت، در حقیقت رواج بی‌رویه روشهای تطبیقی و تفسیر به رأی و بیشتر شدن اختلافات مفسرانی که به آراء و نظریات ظنی خود اعتماد می‌نمودند، خواه ناخواه، موجب آن شد که در موضوع حساسی چون تفسیر قرآن طریق احتیاط در پیش گرفته شده از ارتکاب هر نوع تفسیری که احتمال انطباق عنوان «تفسیر به رأی» بر آن رود، خودداری گردد.

از این رو عده‌ای بر آن شدند تا در فهم و بیان معانی و مقاصد قرآنی، روش تفسیر نقلی را اتخاذ نموده، اعمال هر نوع فکر و رأی و اجتهاد شخصی را در استخراج مفاهیم قرآنی تحت عنوان تفسیر به رأی ممنوع تلقی کنند و سرانجام کار این احتیاط افراطی به جایی رسید که جمعی از مفسران به پیروی از این روش قرآن را کتابی سر بسته و مبهم و غیر قابل فهم شمردند و تنها کلید فهم آن را سماع و اخبار وارد شده از سرچشمه وحی دانستند و برای این روش خود دلایلی نیز اقامه کرده‌اند از قبیل:

الف- استدلال به روایات تفسیر به رأی

اشاره

اینها با تمسک به روایات وارده در ممنوعیت تفسیر به رأی «۱»، مدعی شدند که (۱) بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۷، و سنن ترمذی، ج ۲، ص ۱۵۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۶

تفسیر قرآن با استفاده از اجتهاد شخصی و نیز هر گونه تفسیری که از راه سماع و نقل نباشد، مشمول این روایات بوده و محکوم به بطلان و موجب تحریف معنوی قرآن است.

و اینان در توضیح استدلالشان اظهار داشتند که رأی همان نظریه‌ای است که از راه عقل و مبادی ظنی به دست آمده باشد لذا هر گونه بیان و تفسیری در مورد آیات قرآن که بر اساس رأی و نظر شخصی عرضه شود، مصداق تفسیر به رأی بوده و طبق روایات مزبور ممنوع است.

بررسی:

پاسخ تفصیلی آن نیاز به بررسی روایات تفسیر به رأی دارد و ما در روش دوم به آن خواهیم پرداخت، به طور اختصار و اجمال می‌گوییم که هر تفسیر اجتهادی، مصداق تفسیر به رأی نیست و ممنوعیت تفسیر به رأی، به آن معنا که بیان خواهیم کرد مستلزم صحت و درستی روش تفسیر نقلی، به تنهایی و منحصر دانستن آن به نقل و سماع حدیث نخواهد بود.

ب- بیان قرآن تنها به رسول خدا واگذار شده است

اشاره

صلاحیت و مسئولیت تبیین آیات قرآن به شخص رسول خدا واگذار شده است چنانکه فرمود: **وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ** «۱» یعنی: «ما ذکر (قرآن) را بر تو فرو فرستادیم تا برای مردم روشن سازی آنچه را که بر ایشان نازل شده است». و همچنین آیه دوم سوره جمعه که می‌گوید: ... **وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ**.

بررسی:

پاسخ این دلیل این است که معنای این آیات این نیست که غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دیگر حق تدبر در قرآن را نداشته و اگر هم تدبر کنند نمی‌فهمند، زیرا (۱) سوره نحل، آیه ۴۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۷

اولاً: قرآن به زبان عرب و به لغت آنان نازل شده است: **وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ** «۱» و: **كِتَابٌ فَضَّلْتَ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ** «۲». و قهرا عربها از آن چیزهایی می‌فهمند.

و ثانیاً: در خود قرآن مردم مأمور به تدبر و تفکر در قرآن شدند و عدم تدبر امری قبیح دانسته شد: **أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ** أم علی **قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا** «۳». آیا خداوند مردم را به تدبر در قرآنی دعوت می‌کند که هیچ از آن نمی‌فهمند؟ قطعاً این چنین نیست پس مقصود

آن آیاتی که می‌گویند بیان قرآن به تو واگذار شده، این است که فهمیدن تمام و کمال آیات و اطلاع از مقاصد و معانی باطنی و ظاهری قرآن بدون مراجعه به پیامبر امکان پذیر نیست نه آنکه هر فهمی و لو از ظاهر قرآن چون مستند به روایت نیست مردود و باطل باشد.

ج- خطاب قرآن خصوصی و مخاطب آن افراد خاص اند

اشاره

عده‌ای از طرفداران تفسیر نقلی مدعی‌اند که: خطابات قرآن بر خلاف آنچه که تصور می‌شود عمومی نبوده و مقصود، از آن اشخاص معین هستند، به همین جهت مقاصد و معانی خطابات قرآن تنها برای کسی مفهوم است که مخاطب آن باشد و اما آنان که طرف گفتگو نیستند، تنها از راه بیان و توضیح افرادی که مورد خطاب هستند می‌توانند به مفهوم واقعی بیانات قرآن برسند. و در این رابطه به روایاتی تمسک جسته‌اند:

امام باقر علیه السلام به قتاده مفسر معروف فرمود: «یا قتاده ائما يعرف القرآن من خوطب به» «۴». (۱) سوره نحل، آیه ۱۰۳.

(۲) سوره فصلت، آیه ۳.

(۳) سوره محمد، آیه ۲۴.

(۴) تفسیر مرآة الأنوار، ص ۱۶ و تفسیر صافی، ج ۱، مقدمه ۲، ص ۱۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۸

یعنی: «ای قتاده! کسی قرآن را می‌فهمد که مخاطب او باشد».

و در حدیثی دیگر امام باقر علیه السلام به ابو حنیفه فقیه معروف گفتگویی دارد که در قسمتی از آن چنین آمده است: «... قد ادّعت علما ویلک ما جعله الله ذلک الا عند اهل الکتاب المذین انزل علیهم ویحک و لا هو الا عند الخاص من ذریة نبینا صلی الله علیه و آله و سلم و ما اراک تعرف من کتابه حرفا» «۱».

یعنی: «ادعای علم به قرآن کردی وای بر تو! خداوند آن را تنها در نزد آشنایان به کتاب، کسانی که کتاب بر آنها نزول یافته قرار داده است، وای بر تو! (علم قرآن را) تنها عده خاصی از فرزندان پیامبر ما که درود خدا بر آنها باد دارا می‌باشند و من در تو نمی‌بینم که حرفی از کتاب خدا را بدانی».

بررسی:

به نحو اختصار باید گفت:

اولا:

این نوع روایات چون بر خلاف قرآند بر اساس روایات عرضه، از درجه اعتبار ساقطاند.

ثانیا:

این روایات معارض روایاتی هستند که متواترند و ظواهر قرآن را حجت می‌دانند و حجیت استناد به ظواهر قرآن مستلزم امکان درک معانی آن نیز می‌باشد.

ثالثا:

چنانکه ملاحظه کردید، این هر دو روایت خطاب به دو نفر از سران اهل سنت است که مخالف اهل بیت بوده و دیگران را در اطراف خود جمع کرده بودند و نمی‌خواستند از علوم آل محمد استفاده کنند و خود را بی‌نیاز از مراجعه به ائمه اطهار علیهم السلام می‌دانستند، امام به آنان فرمود: شما از علوم قرآنی سر در نمی‌آورید، البته این مطلب مورد پذیرش است که بدون اهل بیت که طبق حدیث ثقلین عدل و نظیر قرآنند، فهم قرآن میسر نخواهد بود، پس این روایات ناظر به دانشمندی که از علوم اهل بیت بهره می‌گیرند نیست.

رابعا:

حضرت نخواست بفرماید که شما هیچ از قرآن نمی‌فهمید بلکه می‌خواست (۱) تفسیر مرآة الأنوار، ص ۱۶ و تفسیر صافی، ج ۱، مقدمه ۲، ص ۱۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۹

بفرماید آشنا به جمیع معانی و مقاصد قرآن نیستید و این نیز مطلبی غیر قابل تردید است و مقصود حضرت از اینکه به ابو حنیفه فرمود: «تو حتی یک حرف از حروف قرآن را نمی‌دانی»، این است که حرفی از حروف هفتگانه را که قرآن بر آن هفت حرف نازل شده است «ا» را نمی‌دانی، یعنی گمان ندارم تو وجهی از وجوه هفتگانه قرآن را بدانی.

و جالب اینجاست که در روایت از امام محمد باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده که بیانات قرآن بر اساس ایّاک اعنی و اسمعی یا جاره است یعنی درست است که خطابات متوجه به پیامبر است ولی در واقع مقصود همگانند و همه مردم مخاطب به خطاب قرآن هستند «۲».

د- ناتوانی عقل از تفسیر قرآن

از جمله روایاتی که مورد استفاده معتقدان به تفسیر نقلی است، روایاتی است که صریحا فهم و عقل مردم را از درک معانی و مقاصد قرآن، ناتوان شمرده‌اند و به این ترتیب راه فهم قرآن را منحصر در پیروی از سنت و شنیده‌های روایی از سرچشمه وحی دانسته‌اند.

در کتاب محاسن برقی، روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که حضرت در یکی از مراسلاتش فرمود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «انه لیس شیء بأبعد من قلوب الرجال من تفسیر القرآن» «۳».

یعنی: «هیچ چیز بیش از تفسیر قرآن از قلوب مردم دورتر نیست».

و عیاشی در تفسیر خود از جابر نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمودند: «ان للقرآن بطناً و للبطن ظهراً ثم قال: یا جابر! و

لیس شیء ابعده من عقول الرجال منه ان الایة لتنزل (۱) تفسیر مرآة الانوار، ص ۵.

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، مقدمه ۴، ص ۱۸.

(۳) بحار، ج ۹۲، ص ۱۰۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۵۰

اولها فی شیء و اوسطها فی شیء و آخرها فی شیء و هو کلام متصل ینصرف علی وجوه» (۱).

یعنی: «همانا قرآن باطنی دارد و باطنش ظاهری، سپس فرمودند: ای جابر! هیچ امری چون قرآن، از عقول مردم دورتر و ناآشنا تر نیست، آیه قرآن سر آغازش درباره امری و وسطش درباره امری دیگر و آخرش پیرامون مطلبی دیگر نازل گردیده است، قرآن کلامی است متصل و بهم پیوسته که به وجوه متعدد قابل تصرف بوده (بحث انگیز و جالب است)».

بررسی:

با دقت و تأمل در این نوع روایات و روایات ابواب دیگر که علم به باطن قرآن و احاطه به جمیع علوم و معارف و مقاصد قرآن و تفصیل خصوصیات تنزیل و تأویل را از مدعیان علم به قرآن نفی می‌کند و از تفسیر به رأی منع شدید به عمل می‌آورد و در مقابل طرفداران تفکر «حسبنا کتاب الله» و جدائی کتاب و عترت از یکدیگر علم حقیقی به تنزیل و تأویل و تفسیر قرآن را از مختصات ائمه اهل بیت علیهم السلام می‌شمارد، معلوم می‌شود که مراد از دوری عقول رجال از قرآن بیان این نکته است که امکان درک و تعقل معانی آیات قرآن در خور شأن هر کس نیست و به اصطلاح منطقی، منظور اثبات سلب کلی نبوده است بلکه مقصود نفی علم به مجموع قرآن بدون مراجعه به ائمه معصومین علیهم السلام است، بدیهی است شناخت بسیاری از معارف قرآن همچون برخی از بطون تأویلات و تفصیل آیات مربوط به احکام و معاد و قصص و نظایر آنها بدون استمداد و استفاده از بیانات عترت طاهره امکان پذیر نیست. به هر حال مقصود فهم کامل قرآن بدون استمداد از سر چشمه وحی است که در این روایات نفی شده است نه فهم فی الجمله.

در خاتمه تذکر این جهت مفید است که در کلام طرفداران «تفسیر نقلی» دو ادعاست: (۱) تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۹۰ و بحار، ج ۹۲، ص ۹۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۵۱

اول: لزوم تبعیت از روایات تفسیری و دوم: بطلان هر گونه تفسیری که متکی به روایت و سماع نباشد.

ادعای اول کاملاً صحیح بوده و به هیچ وجه مورد تردید و نزاع نیست، آنچه مورد نظر ماست ادعای دوم است که هر تفسیر غیر متکی به روایت باطل است، این سخن صحیح نیست، زیرا در مجموع از کلمات این گروه استفاده می‌شود که قرآن که خود را «نور مبین و تبیان کل شیء و هدی للناس» معرفی کرده باید در رابطه با خود محتاج به روایات باشد در حالی که صحت و سقم روایات خود به مقیاس سنجش آیات باید فهمیده شود، اگر قرآن مبهم و غیر قابل فهم برای بشر بوده پس چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام فرمودند: روایات ما را با قرآن عرضه کنید، اگر مخالف بود ما آنها را نگفته‌ایم؟ چرا خدای بزرگ در آیات متعدد، عامه مردم را به تدبر و تفکر و اندیشیدن در قرآن دعوت فرموده است؟ چرا قرآن خود را نور مبین و تبیان کل شیء و وسیله هدایت مردم معرفی کرده است؟ و... از همه این امور استفاده می‌شود که قرآن فی الجمله برای همه قابل فهم و ظواهر قرآن نیز حجت است. البته فهم کامل آن نیازمند به مراجعه به اهل بیت علیهم السلام است.

اشاره

نظریه دیگری که در باب استخراج و کشف معانی آیات قرآن، در میان برخی از مفسران دیده می‌شود، روش تفسیر به رأی است که در آن، نظر و اندیشه مفسر است که محور استنباط قرار می‌گیرد و در فهم معانی و مقاصد آیات آزاد بوده، مقید به تفکر و تعقل در محدوده خاصی نیست، این نظریه درست در مقابل نظریه تفسیر نقلی است.

روایات بیشماری با لحن شدید در تقبیح تفسیر به رأی و منع از آن، از ناحیه معصومین وارد شده است که بخاطر این روایات، این روش تفسیری در نظر تمام مفسران، طریقی ممنوع و مذموم و غیر قابل قبول تلقی می‌شود، این مطلب از لحاظ درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۵۲

جنبه نظری به علت صحت و تواتر این روایات، امری مسلم و مورد اتفاق جمیع علمای اسلام می‌باشد، اما در عمل بسیاری از مفسران - دانسته یا ندانسته - تحت عناوین مختلف، از روش انحرافی و ممنوع تفسیر به رأی، پیروی نموده، مرتکب اشتباه بزرگ شده‌اند و در این میان عده‌ای از مفسران نیز، هر یک دیگری را به اعمال تفسیر به رأی متهم نموده است و درست به همین علت است که علما در مفهوم تفسیر به رأی نیز اختلاف کرده‌اند و معانی مختلفی برای روایات مربوط به تفسیر به رأی ابراز نموده‌اند. در رابطه با تفسیر به رأی باید چند مطلب گفته شود:

الف - معانی تفسیر به رأی.

ب - روایات مربوط به تفسیر به رأی.

ج - نمونه‌هایی از تفسیر به رأی.

الف - معانی تفسیر به رأی

قبل از هر چیز باید معنای رأی معلوم شود که مقصود از رأی چیست که تفسیر به رأی ممنوع است و بخاطر همین روشن نبودن معنای رأی است که بعضیها می‌گویند تفسیر به رأی جایز است پس باید دید کدام رأی است که تفسیر بر آن اساس ممنوع است. رأی، بر اعتقاد و اجتهاد و قیاس اطلاق می‌شود و اصطلاح اصحاب رأی که منظور از آن اصحاب قیاس است از همین قسم سوم است، چنانکه کلینی در کافی بابی را به آن تحت عنوان «الرأی و المقاییس» اختصاص داده است.

اما مراد از رأی در اینجا اجتهاد شخص است اعم از آنکه با شرایط خاص خود باشد یا بدون آن، صحیح باشد یا فاسد، بنابر این اگر منظور از تفسیر به رأی، تفسیر قرآن به اجتهاد باشد در مقابل تفسیر نقلی، این یقیناً دو قسم خواهد بود قسمی صحیح و قسمی فاسد. اما باید دانست که منظور از تفسیر به رأی که در روایات از آن منع شده و مفسرین

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۵۳

عموماً می‌خواهند از آن بر کنار باشند، قسم فاسد تفسیر به رأی است و گر نه به صرف اینکه تفسیری بر اساس نقل نبوده و با اجتهاد و کوشش طرف و با تمام شرایط صورت گرفته باشد، نمی‌توان آن را فاسد و باطل دانست، زیرا شرط صحت تفسیر این نیست که حتماً از ناحیه نقل و خبر باشد، پس از تذکر این مطلب، باید دید منظور از تفسیر به رأی چیست؟

در رابطه با تفسیر به رأی نظرات گوناگون داده شده که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- حاجی خلیفه در کتاب کشف الظنون پس از آنکه تفسیر به رأی را بر پنج نوع تقسیم بندی می‌کند در توضیح آن چنین می‌گوید:

اول: تفسیر نمودن قرآن با فقدان علومی که به یاری آنها می‌توان تفسیر کرد.

دوم: تفسیر کردن تشابهات قرآن که جز خداوند کسی را از آن آگاهی نیست.

سوم: تفسیری که به منظور تأیید مذاهب انجام می‌گیرد، به این معنا که شخص تفسیر را تابع مذهب خویش قرار دهد و آیات قرآن را به هر طریقی که ممکن است به آن برگرداند (بر آن تطبیق دهد).

چهارم: تفسیر نمودن به این ترتیب که شخص مفسر گوید این یقیناً مراد خداوند است بدون آنکه دلیلی بر اثبات آن داشته باشد.

پنجم: تفسیر کردن قرآن بر اساس استحسان عقلی و هوی و هوس «۱».

۲- طرفداران تفسیر نقلی بر اساس نظریه تفسیری خود، تفسیر به رأی را به معنای تفسیر بر اساس غیر سماع و روایت توجیه نموده‌اند، بر طبق این توجیه، تفسیر به رأی، شامل هر گونه تفسیری است که در آن از غیر روایات استمداد شده باشد.

۳- در تفسیر صافی در رابطه با تفسیر به رأی می‌خوانیم: ممکن است مفسر، رأی خاص و یا مذهب و هدف معینی داشته باشد و آنگاه آیه‌ای را بر آن تطبیق دهد و یا بر (۱) مبانی و روشهای تفسیر قرآن، عمید زنجانی، ص ۱۳۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۵۴

دیگران مطلب را وارونه جلوه دهد، چنانکه نظایر این گونه تفسیر در میان بدعتگذاران و پیروان مذاهب ساختگی مشاهده می‌شود، همچنین ممکن است تطبیق مزبور بدان جهت صورت گیرد که امر بر خود مفسر مشتبه شده باشد چنانکه کسی دارای نظریه خاصی باشد و این نظریه خواه ناخواه او را بسوی چنین تفسیر و تطبیقی رهنمون شود. و نیز امکان دارد که تفسیر و تطبیق به این منظور صورت گیرد که مفسر به جهت مطلب حق مورد پسند خود به آیه‌ای تمسک جوید مانند آنچه وعاظ و سخنوران انجام می‌دهند ...

در تمام موارد فوق، اگر آن رأی خاص یا آن هدف مشخص مقصود نبود هرگز چنین تفسیری صورت نمی‌گرفت ... «۱»

۴- طرفداران روش تفسیر قرآن به قرآن، طبق مبنایشان تفسیر به رأی را چنین معنا کرده‌اند: «تفسیر به رأی یعنی استمداد از غیر قرآن، در فهم و بیان معانی و مقاصد قرآن».

استاد علامه طباطبائی در تأیید نظر فوق می‌فرماید: «از روایات و آیات چنین استفاده می‌شود که نهی از تفسیر به رأی، متعلق به روش تفسیر و استخراج مقاصد قرآن می‌باشد، نه به مدلول و معنای متخذ از قرآن، بدین معنا که مفسر می‌کوشد در فهم کلام الهی همان روش را بکار گیرد که در فهم بیان مخلوق با آن مأنوس می‌باشد ... بدیهی است اختلاف بین کلام خالق و مخلوق در بلاغت نیست، زیرا کلام خدا نیز به زبان عربی بوده و تمام جهات بلاغت کلام عرب در آن ملحوظ است ... بلکه اختلاف بین آن دو، تنها از نظر مراد و مصداقی است که کلام بر آن انطباق می‌یابد ... برای فهم مدلولهای کلام استخراج معانی از الفاظ، اسلوب و قواعدی وجود دارد که مردم همواره در گفتگوهای خود از آن پیروی می‌کنند و هنگامی که مفسر همین اسلوبها و قواعد را در فهم معانی و مقاصد قرآن بکار (۱) تفسیر صافی، مقدمه پنجم.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۵۵

می‌گیرد، خواه ناخواه از روش و اسلوب خاص قرآن خارج می‌گردد، زیرا قرآن در تفهیم مطالب، اسلوب خاصی دارد که لازم است مفسر کاملاً آن را رعایت کرده و از حدود آن تجاوز نکند، بالاخص با توجه به اینکه قرآن در زمان حیات پیامبر گرامی به آن معنا که در بین ما شهرت دارد جمع آوری نشده بود بلکه بصورت سوره‌ها و آیه‌های پراکنده نزد مسلمانان وجود داشت، بنابر این هر گاه کسی بخواهد معانی و مقاصد آیه‌ای را درک کند روا نیست که تنها به مدلول آن آیه توجه کند و از سایر آیات چشم ببوشد، چنانکه درباره فهم مدلولها و معانی کلام مردم این چنین عمل می‌کند ... «۱».

گر چه ممکن است هر یک از معانی فوق از جهتی صحیح باشد لکن به نظر می‌رسد بهترین معنا برای تفسیر به رأی (چنانکه در ضمن بعضی از معانی گذشته نیز به آن اشاره شد) به طور اختصار و اجمال این باشد که انسان آراء و نظراتی را به عنوان پیش فرضهایی تردید ناپذیر کسب نموده و سپس به قرآن کریم مراجعه نماید تا بخواهد برای رأی و نظر خود شاهی از آیات پیدا کند

و بعد آیاتی را که متناسب یافت، رأی خود را بر آن تطبیق نماید.

و به تعبیر بهتر، رأی و نظر خود را که از قبل آماده کرده بود بر قرآن تحمیل نماید، نظیر اینکه فیلسوف بخواهد آراء متخذه از فلسفه خود را به قرآن تحمیل و تطبیق کند و یا هر فرقه و مذهب دیگری، اینان به جای اینکه قرآن را در پیشاپیش خود قرار داده و همراه آن حرکت نمایند و از نور وجودش بهره گیرند، خود جلو افتاده و قرآن را تابع عقاید و آراء خود قرار می‌دهند، این نوع تفسیر در نوشته‌های کسانی که عقاید التقاطی دارند و نیز علم زدگان که مقهور پیشرفت دانش بشری گشته‌اند و متصوفه و فرق ضاله زیاد به چشم می‌خورد. (۱) تفسیر المیزان، ج ۳، از ص ۷۷ به بعد.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۵۶

ب- روایات مربوط به تفسیر به رأی «۱»

در روایات بسیاری از تفسیر به رأی منع شدید شده و حتی در صورت صحت آن نیز، مفسر، مأجور نبوده بلکه راه را به خطا رفته است و در روایتی تفسیر به رأی به عنوان یک خطر جدی که مسلمین را تهدید می‌کند مورد توجه رسول خدا بوده است چنانکه فرمود: «اکثر ما اخاف علی امتی من بعدی رجل یناول القرآن یضعه علی غیر مواضعه».

یعنی: «آنچه بیش از هر چیز نسبت به آن بر امت خویش پس از خود بیمناکم، کسانی هستند که قرآن را برداشته به رأی خود تفسیر کنند (و به غیر آنچه هست آن را تطبیق نمایند)».

و در حدیثی رسول خدا فرمود: «من فسر القرآن برأیه فلیتوبوا مقعده من النار».

یعنی: «کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند، جایگاهش آتش جهنم خواهد بود».

و در حدیثی دیگر از مقام قدس خبر داد که خداوند فرمود: «ما آمن بی من فسر برأیه کلامی».

یعنی: «آن کس که کلام مرا به رأی خویش تفسیر کند (هرگز) به من ایمان نیاورده است».

امام باقر علیه السلام به قتاده (مفسر معروف) فرمود: «ویحک یا قتاده: ان کنت انما فسر القرآن من تلقاء نفسک فقد هلکت و اهلکت و ان اخذته من الرجال فقد هلکت و اهلکت».

یعنی: «وای بر تو ای قتاده! اگر قرآن را از پیش نفس خود تفسیر می‌کنی به یقین (۱) برای آگاهی به این روایات، به کتاب بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۷ به بعد و تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۷۷ و تفسیر صافی، مقدمه پنجم، ج ۱ و ... مراجعه نمائید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۵۷

هلاک می‌شوی و دیگران را نیز هلاک خواهی کرد و اگر تفسیر قرآن را از دیگر مردم (درست مانند حالتی که از پیش خود تفسیر کنی) فراگیری، سرانجام هلاک شده و دیگران را نیز به هلاکت خواهی کشاند».

و امام صادق علیه السلام فرمود: «من فسر القرآن برأیه ان اصاب لم یوجر و ان اخطأ فهو ابعده من السماء».

یعنی: «کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند اگر درست مطابق با واقع باشد، اجر و پاداشی برایش نیست و اگر به خطا رود، هر آینه (از مرز حق و حقیقت) بیش از فاصله آسمانها از یکدیگر دور شده است».

به هر حال روایات در این رابطه زیاد است و ما به همین قدر اکتفا می‌کنیم.

آنچه از این روایات استفاده می‌شود، این است که تفسیر به رأی به هر معنایی که باشد به شدت ممنوع و یقیناً باطل و روشی نادرست است، لذا هیچیک از مفسرین نیامده بگویند که تفسیر به رأی صحیح است و حتی اگر تفسیر او مصداق تفسیر به رأی باشد خود اصرار دارد که تفسیر من، تفسیر به رأی نیست و این روش تنها روشی است که در بین روشهای تفسیری درست و به طور مطلق باطل و نادرست است اما بقیه روشها اگر بالجمله باطل باشند، فی الجمله صحیح می‌باشند.

ج- نمونه‌هایی از تفسیر به رأی

۱- فخر رازی در تفسیر آیه: **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** «۱»، می‌گوید: این آیه دلالت بر جواز تکلیف به محال دارد، زیرا با فرض کفر و علم خدا به کفر، امر به ایمان محال است و در آیه به این محال مسلم امر شده است. وی با این تفسیر به رأی، مستند به استدلال ناقص و نادرست، به تصور خود، (۱) سوره بقره، آیه ۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۵۸

ارکان عقاید معتزله را ویران می‌کند «۱».

۲- اخوان الصفا و برخی دیگر از فلاسفه کلمه «ثمانیه» را در آیه: **وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةَ** «۲»، به افلاک هشتگانه بطلمیوسی تفسیر می‌کردند «۳» و آیات جنت و نار را بیان رمزی و اشاره‌ای از نتایج روحانی و معنوی اعمال انسان می‌دانستند «۴».

۳- قشیری که به تطبیق تصوف با موازین شرعی شهرت دارد، آیه: **فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ** «۵» را به سماع صوفیه تفسیر می‌کند. و محی الدین عربی نیز در فصوص الحکم و در تأویلات ملا عبد الرزاق کاشی که منسوب به محی الدین است، تعداد زیادی از آیات را تأویل و تفسیر به رأی و احیانا به گونه‌ای تفسیر رمزی بیان کرده است.

۴- در تفسیر غرایب القرآن نیشابوری نیز نمونه‌هایی از تفسیر به رأی دیده می‌شود، به عنوان نمونه تفسیر اژدها (ثعبان) در داستان موسی علیه السلام به اژدهای نفس و «ید بیضاء» که به معنای روشنی و نورانیت دست حضرت موسی علیه السلام به عنوان معجزه است به اینکه دستها قبل از تماس با اشیاء مادی و دنیوی پاک و نورانی هستند و تفسیر جمله **يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ** (که فرعون به قوم خود گفت: موسی می‌خواهد شما را از سرزمینتان براند) به اینکه موسی می‌خواست آنها را از سرزمین بشر مادی به نور روحانیت بیرون کند. و تهدید ساحران از سوی فرعون با جمله **لَأَصْلَبَنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ** (شما را بر شاخه‌های درخت خرما به دار خواهم آویخت) به اینکه فرعون گفت شما را بر شاخه‌های تعلقات و پیوندهای دنیا و زر (۱) تفسیر کبیر، ج ۱، ذیل آیه، ص ۴۲.

(۲) سوره حاقه، آیه ۱۷.

(۳) گزیده رسائل اخوان الصفا، علی اصغر حلبی، ص ۷۸.

(۴) رسائل اخوان الصفا، ج ۳، رساله ۳۰، ص ۹۳-۹۵.

(۵) سوره روم، آیه ۱۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۵۹

و زیور آن گرفتار می‌سازم «۱».

همچنین تفسیر آیات مربوط به حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام آنجا که خداوند در پاسخ او مبنی بر چگونگی زنده شدن مردگان، دستور می‌دهد چهار پرنده را گرفته سر ببرد و گوشت و استخوان آنها را درهم آمیزد: «به اینکه خداوند به خلیل خود ابراهیم دستور داد طاووس بخل، کلاغ حرص، کرکس غضب و خروس شهوت را سر ببرد، هنگامی که او با کارد صدق این پرنده‌گان را سر برید و آثار آنها از وجود آنها بریده شد وسیله‌ای برای گناه و دری بسوی آتش در وجود او باقی نماند و لذا آتش بر او سرد و سالم شد...» «۲».

۵- تفسیر سوره ناس از دیدگاه یک مفسر مارکسیسم زده (منافقین) را توجه کنید:

«بگو پناه می‌برم به سر رشته‌داران مردمان، زمامداران، ایده‌آل مردمان، از شر افسون نظام افسونگر خود ناپیدا که همی در سینه مردمان می‌دمد» «۳».

و تفسیر سوره فلق را از زبان همین نویسنده بشنوید: «بگو پناه می‌برم به نوزائی قوانین سر رشته‌دار سپیده دمان، سپیده دمان انقلاب، سپیده دمان سیاهی، شکافی تاریکی شکن اغوا شکن، تزویر شکن، اوهام شکن، خرافه شکن، بیداد شکن، از شر آنچه کهنه شده است ... و از شر هر نظام سیاهی که با فضای هستی انسانها را فرا گیرد و از شر قدرتهای افسونگر و رمنده در گروههای اراده خلقها، با وسائل تبلیغی، رسانه‌های گروهی ...» (۴).

تفسیر به رأی بسیار است و کسانی که پایبند به دستورات دین نبوده و واجد شرایط یک مفسر نیستند و از سوی دیگر اغراض سیاسی و هوای نفسی دارند برای (۱) جزوه تفسیر به رأی، آقای مکارم، ص ۴۴ و ۴۶ به نقل از تفسیر غرائب القرآن که در حاشیه تفسیر طبری چاپ شده، ج ۹، ص ۲۴ و ۲۵.

(۲) جزوه تفسیر به رأی، آقای مکارم، ص ۴۷ به نقل از تفسیر غرائب القرآن، ج ۳، ص ۴۴.

(۳) جزوه تفسیر به رأی، ص ۴۹.

(۴) جزوه تفسیر به رأی، ص ۵۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۶۰

پیاده کردن اغراض و اهداف خود در بین مسلمین، بهترین راهها را همان تمسک به قرآن دیدند که عقاید فاسد خود را به عنوان مفاهیم و مقاصد قرآنی به خورد مردم بدهند و لذا می‌خواهند همه چیز را به حساب قرآن جای بگذارند.

۳- روش تفسیر رمزی

اشاره

«۱» صوفیه و باطنیه که دین را از قید و بند ظواهر شرع و جهات خشک و تقیدات مذهبی، آزاد می‌دانستند، جهت استحکام تشکیلات مذهبی خود، دو مطلب را بیش از هر چیز دیگر مورد توجه قرار می‌دادند و سران این دو مذهب، سعی بلیغ داشتند که از این دو مطلب اساسی و قرآنی، حداکثر استفاده را به منظور تأیید و تحکیم مبانی مذهبی خود بنمایند. یکی از آن دو مطلب، مربوط به اشتغال قرآن بر بطون عمیق و معانی دقیق بود که احیاناً از حدود فهم و درک عادی بشر بیرون و ادراک آن خالی از صعوبت نبود.

و دیگری عبارت از امثال و کنایات و اشارات موجود در آیات قرآن بود که حقایق دقیق و نکات عمیقی را در برداشت. چیزی که طرفداران صوفیه و باطنیه را در بهره برداری از این دو اصل تشویق و تأیید می‌کرد، اعتراف جمیع مسلمانان مبنی بر اشتغال قرآن بر این دو موضوع بود، ولی آنچه را که دانشمندان اسلامی و مفسران در توجیه و توضیح آیات مربوط به دو اصل مزبور بیان می‌نمودند، برای سران صوفیه و باطنیه قانع کننده نبود، اینان برای تأیید مبانی اعتقادی و زیر بنای فکری خاص مذهب خود، می‌بایست تحت عنوان تفسیر معارف دقیق و حقایق عمیق آیات با تکیه بر آن دو اصل و بهانه قرار دادن آنها، شالوده‌ای اسلامی و اساسی قرآنی، برای مذهب خویش بسازند. و از آنجا که حفظ (۱) به کتاب صافی و روشهای تفسیر قرآن، عمید زنجانی، ص ۱۴۷ به بعد، تفسیر رمزی و شناخت، علی کمالی، مکتب صوفیه و مکتب باطنیه و اخوان الصفا، بخش بیست و یکم و بیست و دوم مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۶۱

ظواهر و تقیدات لفظی را بکلی الغاء کرده، اساس و مبنای درک و استخراج مقاصد قرآن را بر پایه رمز و اشاره و رازگویی قرار دادند و از طرف دیگر آمادگی آیات مربوط به دو اصل فوق برای اعمال «روش تفسیر رمزی» خود، زمینه را برای هر گونه بهره

برداری به منظور تأمین مقاصد مذهبی آنان، آماده می‌نمود، سران صوفیه و باطنیه می‌توانستند تعلیمات عرفانی و ذوقی و اسرار و مبانی مذهبی خویش را به عنوان تفسیر بطنی قرآن و بیان و توضیح بطون عمیق آیات و همچنین به عنوان معانی امثال و کنایات و اشارات قلمداد نمایند.

این نوع روش تفسیر قرآن که ما در اینجا از آن به تفسیر رمزی، تعبیر کرده‌ایم گرچه در حقیقت، خود یک نوع تفسیر به رأی محسوب است ولی نظر به مبنای خاص و ویژگی‌هایی که در آن وجود دارد، می‌تواند در ردیف مبانی و روش‌های دیگر تفسیری مستقلاً مورد بحث قرار گیرد.

در اینجا برای توضیح بیشتر مکتب صوفیه و باطنیه مناسب است اشاره‌ای به آن دو مکتب داشته باشیم و برخی از نظرات آنان را بیاوریم تا معلوم گردد در عین اینکه دو اصل مذکور، مورد استناد آنها صحیح و مورد قبول مسلمین است، روشی که این دو گروه برای تفسیر قرآن در پیش گرفتند، روش نادرستی است:

تفسیر رمزی در مکتب محی الدین عربی

محی الدین عربی متوفای ۶۳۸، با اینکه در موارد زیادی، تأویلات مخالف با ظاهر را مردود می‌شناسد و در این باره بر باطنیان اعتراض می‌کند می‌گوید: «فقد ضلّ و اضلّ الباطنیون الذین اخذوا الاحکام الشرعیة من جانب واحد و صرفوها الی بواطنها و لم یترکوا من حکم الشریعة فی الظاهر شیئا».

و متقابلاً به اهل ظاهر نیز می‌گوید: «و کذلک اهل الظاهر الذین اکتفوا بفهم الأحکام فهما قطعياً ناقصا و ان کانوا افضل من الأولین و لم یحرموا من السعادة، و السعادة کلّ السعادة مع الطائفة الّتی جمعت بین الظاهر و الباطن و هم العلماء باللّه درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۶۲ و احکامه» (۱).

در عین حال خود کلماتی دارد که بصورت ظاهر بسیار زننده و عمدتاً از تمسک به باطن و طرد ظواهر سرچشمه می‌گیرد، یعنی کلامی که از ایشان در عبارت فوق نقل کردیم صحیح و در نهایت استحکام است اما متأسفانه خود به این سخنش پایبند نماند و از آن گذشت، به عنوان نمونه به برخی از کلمات او اشاره می‌کنیم:

۱- «به پرهیز از اینکه خود را به اعتقادی مقید سازی و به غیر آن کفر ورزی و از این راه خیر کثیر از تو فوت گردد بلکه علم به آنچه واقع است از تو پنهان شود، نفس و روانت را همچون هیولی و ماده اولی برای قبول نمودن تمام الوان و اشکال اعتقادات آماده نما، خداوند وسیعتر از آن است که در اعتقاد خاصی گنجیده و محصور گردد، زیرا خود او می‌فرماید: فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ (۲) خداوند مکان خاصی را ذکر نکرده است بلکه همه وجه خدایند و وجه شیء حقیقت اوست از اینجا بر تو معلوم شد که خداوند هر جانبی که روی شود وجود دارد و کلمه «ثم» در آیه نیامده مگر برای اشاره به همان اعتقادات مخالف، پس همه مصیبتند و مطابق با واقع و همه مأجورند و هر مأجوری رستگار و هر رستگاری مورد رضایت خداوند» (۳).

می‌توان گفت: ایشان قائل به وحدت ادیان بود و فرقی میان آسمانی و زمینی قائل نبود چنانکه شبستری در گلشن راز می‌گوید:

مسلمان گر بدانستی که بت چیست یقین کردی که دین در بت پرستی است

۲- محی الدین عربی، داستانها و قصص قرآن را که درباره سرگذشت پیامبران آمده است به حالات نفس و مراتب تکامل نفسانی و کیفیت فیض یابی و مطالب عرفانی و تخیلی تفسیر می‌کند و در هیچ موردی، خود را به قیود الفاظ آیات و دلالتها و قرائن لفظی مقید نمی‌سازد و مناسبات معنا با لفظ را عملاً انکار می‌کند و یک سلسله (۱) فتوحات مکیه، ابن عربی، ج ۱، ص ۳۳۴.

(۲) سوره بقره، آیه ۱۱۵.

(۳) فصوص الحکم، آخر فصل هودی، ص ۲۶۱ و ۲۶۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۶۳

معانی تخیلی و مطالب عرفانی و ذوقی را که کوچکترین ارتباط با الفاظ و مدلول آیات ندارد، همه را از رشحات (الهامات) فیض الهی و تشعشعات انوار ربوبی در مرحله تنزیل ثانوی آیات، معرفی می‌کند «۱».

۳- ایشان در تفسیر آیات مربوط به کعبه و بیت و حج می‌گویند: «بیت قلب است و مقام ابراهیم مقام روح است و مصلی مشاهده و مواصله الهیه است و بلد امن صدر انسانی است و طواف، اشاره به رسیدن به مقام قلب و بیت معمور، قلب عالم است و حجر الاسود روح است» «۲».

۴- در رابطه با فهم قرآن می‌گویند: همانطور که تنزیل اصل قرآن بر پیامبران از پیش خداوند بوده است، تنزیل فهم آن بر قلوب مؤمنان نیز، از ناحیه حضرت حق صورت می‌گیرد و پس از سخنانی در رابطه با فهم باطن قرآن و اینکه آن موهبتی الهی است می‌گویند: «ابو یزید بسطامی، خطاب به علمای ظاهری می‌گویند: شما علوم خود را از مردگانی که آنان نیز از مردگان دیگر نقل می‌کنند، فرا گرفته‌اید ولی ما علوم خود را از زنده‌ای که هرگز گرد مرگ و نیستی بر دامنش نمی‌نشیند، فرا گرفته‌ایم، ما می‌گوییم: «حدثنی قلبی عن ربی» و شما می‌گویید: «حدثنی فلان» سؤال می‌شود آن فلانی کجاست؟ می‌گویید: مرده است (می‌پرسیم) او از چه کسی فرا گرفته است؟ می‌گویند: از مرده دیگری ...»

فیض الهی و بشارتهای روحانی هرگز مسدود نگشته است و این خود، از مراتب و شئون نبوت است، راه روشن است، باز و عمل مشروع ...» «۳».

به هر حال تفسیر رمزی در مکتب صوفیه اختصاص به محی الدین عربی ندارد لکن چون او از مشایخ آنان بوده و ما نیز خواستیم به چند جمله اکتفا کنیم بنا را بر نقل (۱) به مقدمه کتاب «تفسیر القرآن الکریم» منسوب به محی الدین عربی، ص ۵ و ج ۱، ص ۴۲۵-۴۳۰، ص ۵۹۵ و ۷۴۴ و ج ۲، ص ۳۰۴ مراجعه کنید.

(۲) همان تفسیر، ج ۱، ص ۸۴ و ۸۶.

(۳) فتوحات مکیه، ج ۱، باب ۵۴، در معرفت اشارات، ص ۲۸۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۶۴

اقوال او گذاشتیم و گر نه دیگر مشایخ صوفیه نیز اصرار بر فهم رموز و اسرار قرآن را دارند و می‌گویند: آن را می‌توان با علم لدنی الهی بدست آورد و معتقدند که تنها آنان به این اسرار می‌رسند، هر چند که اینان همانند باطنیه و اخوان الصفا ظواهر قرآن را کاملاً بر کنار نمی‌دانند، و مقصود ما از نقل این مکتب، این است که چنین روش رمزی نیز برای تفسیر وجود دارد.

تفسیر رمزی در مکتب باطنیه

باطنیان طایفه‌ای از شیعیان هستند که به فرقه‌ای سیاسی شبیه‌ترند تا فرقه‌ای مذهبی، امامت را بعد از حضرت صادق علیه السلام حق اسماعیل فرزند ارشد او می‌دانستند و برای بدست گرفتن قدرت، عقاید خاص مذهبی را بهانه کرده و مخفیانه تبلیغ می‌نمودند. و در اندک مدتی، دعوت ایشان نمونه کامل خلع شریعت، به استناد تأویل دلخواه در قرآن و سنت و احکام شد.

این طایفه منکر ظواهر شرع و قرآن بوده و معتقدند که قرآن را ظاهری است و باطنی و مراد و مقصود حقیقی همان باطن است و نسبت باطن به ظاهر همچون نسبت مغز است به قشر پوشاننده آن، زیرا اگر دقت شود منظور و مقصود اصلی خود مغز است و قشر محیط بر آن برای حفاظت و صیانتش بکار می‌آید.

باطنیه معتقدند که هر کس به ظاهر تمسک کند گمراه است و تمسک نمودن به باطن نیز خود موجب ترک عمل به ظاهر است و برای تأیید این اصل اساسی به آیه ۱۳ سوره حدید تمسک نموده‌اند که خدای بزرگ فرمود: *فَضْرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ*.

به عقیده باطنیه حتی ظواهر عبادات نیز، رموزی از یک سلسله مطالب و اسرار دقیق بوده و بهشت و جهنم، کفر و ایمان، معجزات، ملائکه و جن و یاجوج و ماجوج، شیطان، قصص انبیا و ... همه و همه، رموز اشارات حاکی از اسرار مذهبشان می‌باشد.

درس‌هایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۶۵

اینان همه چیز را حلال و آزاد و مطلق می‌دانند و این مطلب غلط را تفسیر آیه شریفه ۱۵۷ سوره اعراف می‌دانند که خداوند فرمود: *وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ*.

یعنی: «بار گران و غل و زنجیرهایی که بر دوش آنان سنگینی می‌کرده است از گرده آنان بر دارد، آنان را از اسارت‌های جسمی و معنوی نجات بخشد».

باطنیان در فکر نبودند که برای آراء تفسیری خود، مستندی از عقل یا نقل داشته باشند و تفسیر قرآن تابع اراده رهبران ایشان (به اصطلاح امام یا معلم) بود که در هر وقت بر حسب میل و اراده و تشخیص او هم قابل تغییر بود.

در قدم اول، هر لفظی از افاده معنای لغوی خود معزول بود و به طریق اولی الترام به عقل و نقل در کار نبود، ایشان با کمال گستاخی می‌گفتند مراد از کلام الله ظواهر نصوص آن نیست بلکه بواطن و اسرار آن است.

تفتازانی در شرح عقاید می‌گوید: باطنیان را از آن جهت باطنی گفتند که می‌گویند: نصوص را نباید به ظاهرشان معنا کرد و آنها معانی‌ای باطنی دارند که جز معلم کسی آن را نمی‌داند و قصد ایشان نفی کلی شریعت است.

غزالی در رابطه با این گروه می‌گوید: «چون باطنیان از مبارزه با قرآن و منحرف ساختن مردم از آن و از سنت عاجز شدند، بهتر آن دیدند که برای ابطال شرایع اسلام و هر شریعت دیگر که تکالیفی بر مردم بار کرده است به تأویل پردازند و تأویل چون حدود و ضابطه‌ای ندارد و دلخواهی است، این کار را آسان ساخت تا هر قسم صلاح بدانند قرآن را تأویل کنند».

البته باید گفت: هدف باطنیان انهدام اسلام و شرایع نبود بلکه هدف انهدام قدرتهای موجود و بدست گرفتن قدرت بود هر چند که در راه رسیدن به این هدف معارف اسلامی تحریف یا منهدم شده باشد، نظیر خوارج که هدفشان تنها به دست گرفتن قدرت بود اما تا سرحد خشونت و جنگ با امام معصوم، لذا علی علیه السلام درباره آنان فرمود: «من يطلب الحق فيخطئه».

درس‌هایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۶۶

به هر حال، اینها گروهی هستند که هم از طرف ائمه اطهار علیهم السلام که رهبر شیعیان‌اند طرد و نفی شدند و هم از طرف اهل سنت و بنا به نقل شهید مطهری در حدود ۴۵ سال قبل، کنگره‌ای در مصر به نام «تقریب المذاهب الاسلامی» تشکیل گردید و تمام فرق اسلامی در آنجا جمع شدند تا برای رفع سوء تفاهمات پیشینیان تصمیمی بگیرند، در این میان گروهی به نمایندگی از فرقه اسماعیلیه (باطنیه) برای شرکت در آن کنگره آمده بودند که مسلمین (شیعه و سنی) بالاتفاق آنها را طرد کرده و گفتند ما اساساً شما را مسلمان نمی‌دانیم (۱)».

این گروه بخاطر باطنی‌گری‌شان خیانت‌های بسیاری در تاریخ اسلام مرتکب شدند و نقش بزرگی در ایجاد انحراف مسائل اسلامی داشته‌اند (۲)».

تفسیر رمزی در مکتب اخوان الصفا

در قرن چهارم، مکتب دیگری بر مبنای باطنیان به نام اخوان الصفا تأسیس یافت، دانشمندانی با ترجمه آثار افلاطون، ارسطو و

افلاطونیان جدید و اقتباسات دیگر حتی از فرهنگ هندو، افق تازه‌ای برای مسلمانان متفکر باز کردند و به نوبه خود، پلی رابط میان فلسفه یونان و شرق بودند.

اخوان الصفا گمان کرده بودند می‌توانند در همه جا مبانی دینی را با آراء فلسفی هماهنگ سازند و البته چنین کاری ممکن نبود. لذا دست به سوی تأویل ناروا دراز کرده و از مآثرات چشم پوشیدند، در حقیقت ایشان تدوین کنندگان معتدل مکتب باطنی بودند با وضعی ملایمتر و علمی‌تر ظاهراً دورتر از سیاست، اما سیاست وقت موافق ایشان بود، دولت عباسی رو به ضعف گذارده بود و علویان برای دعوت نیرو می‌گرفتند «ادارسه» در مغرب اقصی، فاطمیون در مصر، قرامطه در بحرین، داعیان (۱) شناخت قرآن، شهید مطهری، ص ۲۷ و ۲۸.

(۲) برای شناخت بیشتر این دو گروه (صوفیه و باطنیه) به کتابهای شناخت قرآنی کمالی مکتب صوفیه و باطنیه و مبانی و روشهای تفسیر قرآن، عمید زنجانی، مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۶۷

در طبرستان، حمدانیان در سوریه شمالی، آل بویه در فارس و عراق.

اخوان الصفا گمان می‌کردند با توافق میان فلسفه یونان و اسلام و روگردانی از سلطه بنی عباس و رو آوردن به علویان، مکتب مهمی برای رهبری جامعه باز کرده‌اند، اما تعصبی برای مذهب خاصی نداشتند، می‌گفتند: وحی صفای نفس است، شعائر دینی برای عامه است و خواص ملزم به آن نیستند، انبیا رهبران عامه و فلاسفه رهبران خواصند، قرآن به ظاهرش نیست بلکه رموزی برای عارفان است (۱).

در سال ۳۸۲ ه ق، گروهی که خود را به شیعه اسماعیلی منسوب می‌ساختند، دایرة المعارفی بنام «رسائل اخوان الصفا» نوشتند که در آن سعی شده بود تمام مبانی دینی با آراء فلسفی توجیه شود، از مؤلفین آن، «ابو سلیمان محمد بن مشیر البستی و ابو الحسن علی بن هارون الزنجانی و محمد بن احمد الزهرجوری و زید بن رفاعه» بودند (۲).

انجمن سری ایشان در سال ۳۷۳ در بصره تشکیل شده بود، ایشان دعوات خود را به اطراف می‌فرستادند و بیشتر در پی نفوذ در جوانان بودند (۳).

اخوان الصفا معتقدند که کتابهای آسمانی تنزلات ظاهری حقایق‌اند به صورت الفاظ قابل اداء و استماع، اما تأویلاتی باطنی و پنهانی دارند که همان مفاهیم معانی عقلی‌اند، همچنین در تشریح، موضوعاتی هست که هم احکام آشکار دارند هم رازهای پنهانی، در به کار بردن احکام ظاهری صلاح امر دنیا است و در شناسائی رمزها و اسرار پنهانی صلاح امر معاد و آخرت است.

آنان معتقدند که قرآن عبارت از رموزی است برای حقایقی دور از افهام عامه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اسرار آن را به خواص امت گفته است و برای عوام از آنها به الفاظ مشترک (۱) فجر الاسلام، ص ۲۷۳.

(۲) دائرة المعارف الاسلامیه، اخوان الصفا.

(۳) ظهر الاسلام، ج ۲، ص ۱۴۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۶۸

و معانی قابل تأویل اشاره کرده است تا جمهور آن را بفهمند، و معلوم است که این همان مذهب باطنیان است که می‌گویند: ظواهر قرآن مراد نیست.

و اخوان الصفا معتقدند، بسیاری از اسرار قرآن، جز برای معلم قابل کشف نیست و قصدشان از معلم همان امام است و این نیز عین عقیده باطنیان است.

از اخوان الصفا تفسیر کاملی برای قرآن سراغ نداریم اما از مجموع آراء ایشان سبک ایشان در تفسیر معلوم می‌شود و آن قربانی

کردن بی‌قید و شرط نصوص ظاهر الدلالة است در پای آراء خودشان با وضعی ملایمتر و عالمانه‌تر از باطنیان، گویی آراء اخوان الصفا همان شکل تدوین یافته آراء باطنیان و روش آنان، تنظیم روش عالمانه روش ایشان است. البته اخوان الصفا گرچه از دعوت کنندگان به باطن بودند، اما با قرامطه و اسماعیلیه وجوه فارقه داشتند، از جمله اینکه ایشان خروج بر امام و امیر را جایز نمی‌دانستند و از ترور و ایجاد وحشت ابا داشتند و منتظر وقت مناسب و مساعد برای انقلاب بودند و برای هیچ مذهبی تعصبی نداشتند و مبانی مشترک ادیان را تبلیغ می‌کردند «۱».

ارزیابی تفسیر رمزی

در اینکه برای قرآن در وراء ظاهر، باطنی است و اینکه در قرآن فی الجمله اسراری نهفته است که با درک عادی بشر قابل فهم نیست بلکه تنها را سخین در علمند که آنها را می‌فهمند، سخنی نیست، نکته‌ای که هست، صوفیه و باطنیه روشی را در تفسیر اتخاذ کردند که ظواهر را تعطیل و از کار بر کنار کردند و در فهم باطن نیز بسیار غلو کرده و روشی را در پیش گرفته‌اند که مرضی دانشمندان اسلامی نبوده و نیست و ادعائی کردند که تنها آن ادعا در خور شأن معصومین و راسخین در علم است (۱) مقدمه رسائل اخوان الصفا، چاپ بیروت.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۶۹

و بالا-خره تنها خود و رهبران خود را قادر بر درک رموز و اسرار دانستند و دیگران را کاملاً از فهم قرآن بر کنار دانستند که گویا تنها آنان مخاطب قرآن بودند و بر بقیه لازم است که از مذهب و روش آنان پیروی نمایند. البته در بی‌اعتبار دانستن ظواهر شرع، صوفیه در حد باطنیه نیستند بلکه صوفیه ظواهر را هم حجت می‌دانند، لکن هر دو مذهب در اینکه مقصود اصلی و مراد واقعی آیات را مطالب رمزی و اشارات گونه مذاهب خود می‌دانند، توافق نظر دارند و همچنین در این جهت نیز مشترکند که مفسران هر دو مذهب در استخراج مقاصد و معانی مورد نظر خود از آیات تقیدات و مناسبات لفظی و قواعد و سایر شرایط و مقدمات لازم برای تفسیر را نادیده گرفته خود را مقید به چنین قید و بندها نمی‌بینند.

از این رو با توجه به نمونه‌هایی که از تفسیر رمزی صوفیه و باطنیه نقل شده باید گفت اصولاً-اینان در فهم و درک و استخراج مقاصد قرآن، از حدود تفسیر بیرون بوده و کاملاً با معنای تأویل تطبیق دارد، زیرا با نظر به معنایی که برای تفسیر و تأویل ذکر شد جهت صدق عنوان تفسیر بر یک نظریه خاص، مراعات جهات لفظی و مناسبات دلالتی ضروری است، در صورتی که در تأویل تنها حکایت به طریق اشاره و کنایه و رمز کافی است.

ناگفته پیداست آنچه مفسران صوفیه و باطنیه به عنوان تفسیر آورده‌اند، از حدود دلالت لفظی و مناسبات آن بیرون بوده، تنها امری که می‌تواند مورد ادعای ایشان باشد، این است که معانی مورد نظر آنان مقصود آیات می‌باشد و این خود چیزی نیست جز تأویل آنها و نظر به اینکه تأویلات آنها متکی به وحی و سر چشمه علوم رسالت نیست، قهراً مصداق تأویل باطل بوده و مشمول آیه شریفه: *فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زُرْعٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ* «۱» می‌باشد.

بدیهی است هیچ فتنه‌ای خطرناک‌تر، زیانبارتر و جبران ناپذیرتر از فتنه در دین (۱) سوره آل عمران، آیه ۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۷۰

نیست، آنان که از تأویل قرآن به منظور ایجاد فتنه در دین و انحراف عقیده مردم و جعل مسائل نادرست به عنوان دین استفاده می‌کنند، گمراهترین و گمراه کننده‌ترین و آلوده‌ترین مردمانند که در دلشان مرض وجود دارد، اعاذنا الله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا.

۴- روش تفسیر عقلی و اجتهادی

اشاره

مشهورترین روش و مبنای تفسیری که طی قرون اسلامی همواره در میان دانشمندان اسلامی و مفسران قرآن معمول بوده تفسیر اجتهادی است، این نوع تفسیر را می‌توان حد وسط بین دو نوع تفسیر دیگر، یعنی تفسیر به رأی (طبقه افراطی) و تفسیر نقلی (طبقه تفریطی) دانست.

گرچه طبقه معتقد به تفسیر مبتنی بر روایت، عرضه کننده قدیمی‌ترین روش در تفسیر قرآن محسوب است ولی ملاحظه روش مفسران صدر اسلام و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تابعانی همچون ابن عباس، ابن مسعود، قیس بن مسلم، مجاهد و نظایر آنان، بخوبی بیانگر آن است که اولین گروه مفسران معروف، پیرو تفسیر اجتهادی بودند و با وجود عنایت و توجه فراوان به روایات تفسیری، تأمل و تدبر و اجتهاد را پایه و اساس فهم آیات و استخراج معانی آنها قرار داده، از طریق روایت و سماع، به عنوان یکی از وسائل و مقدمات فهم قرآن، استفاده می‌نمودند، همچنین در مورد آیاتی که روایتی در تفسیر آنها وارد نشده بود، از راه تدبر و اجتهاد، معانی و مقاصد قرآن را به دست می‌آوردند.

روش تفسیر اجتهادی، اعتماد به تدبر و عقل را توأم با تقید به روایات تفسیری مورد استفاده قرار می‌دهد و به همین جهت است که با روش تفسیر به رأی و همچنین با تفسیر نقلی فرق اصولی دارد، به علاوه در تفسیر اجتهادی امکان استخراج صحیح معانی آیات از طریق تدبر و تعقل با اینکه سنت و روایت نیز یکی از ارکان ضروری آن است، اما در عین حال نیازمند به شرایط و مقدمات دیگری است که مفسر باید به

درس‌هایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۷۱

قدر کفایت از آنها اطلاع داشته باشد به عنوان مثال دانستن ادبیات عرب در سطح بالا، آگاه بودن از نکات و دقایق فصاحت و بلاغت زبان، اطلاع از کیفیت تنزیل، اسباب نزول و شأن نزول آیات ناسخ و منسوخ، مجمل و مبین، مطلق و مقید، عام و خاص، علم حدیث و ... از جمله این شرایط محسوب می‌گردد.

بدیهی است حساسیتی که در تفسیر اجتهادی از نظر صلاحیت و مسئولیت مفسر در احراز شرایط و مقدمات علمی لازم وجود دارد، موجب آن شده که مرز میان تفسیر اجتهادی و تفسیر به رأی همواره مبهم و تاریک مانده و تشخیص این دو از یکدیگر برای مفسران دشوار باشد و باعث لغزش و انحراف آنان شود.

آری بسیاری از مفسرانی که تحت عنوان تفسیر اجتهادی دچار لغزشها و اشتباهات عجیب و دور از انتظار گردیده، مرتکب بدترین شکل تفسیر به رأی شده‌اند و عده‌ای دیگر بی‌آنکه شرایط تفسیر اجتهادی را دارا باشند اقدام به تفسیر قرآن کرده‌اند. برای اینکه ملاکی روشن در این زمینه عرضه کرده باشیم، بطور خلاصه مشخصات تفسیر اجتهادی را بر می‌شمریم:

۱- قرآن کتابی است همگانی و مقصود از خطابات آن عموم مردم و تفهیم تمامی آنان می‌باشد.

۲- تمام آیات قرآن قابل فهم بوده از راه تدبر و تأمل می‌توان به درک معانی و مقاصد آن نایل آمد.

۳- روایات تفسیری جنبه ارشادی دارند و منظور از بیان آنها توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام توضیح مطالبی نیست که بدون وجود آنها درک معانی آیات قرآن غیر ممکن باشد.

۴- روایاتی که در تفسیر آیات وارد شده است، به عنوان یکی از مقدمات لازم و مهم در توضیح معانی آنها مورد استفاده قرار می‌گیرند.

۵- همه شرایط و مقدماتی که ذکر شد همراه با تجربه و ممارست کافی، در صلاحیت مفسر معتبر بوده، باید در این باره به مقدار

لازم و ضروری آمادگی داشته

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۷۲

باشد.

۶- در این روش مفسر باید از تحمیل رأی و نظریه بدست آمده از غیر قرآن به آیات و تطبیق آن با مطالبی که مناسبت لفظی و معنوی با ظاهر آیات ندارد، اکیدا خودداری نماید.

البته طرفداران این روش برای صحت و درستی این روش به دلایلی از آیات و روایات و عقل و سیره علما و روش عقلاء استدلال کرده و به اصطلاح صحت این روش را اعلام نموده‌اند «۱».

ارزیابی روش اجتهادی و عقلی

اشاره

در صحت این روش بحثی نیست منتها باید به چند نکته توجه نمود:

اولا:

در تفسیر قرآن توجه به عقل و تدبر در آیات لازم است ولی این تنها کافی نیست.

ثانیا:

مفسر در روش عقلی و اجتهادی باید کوشش نماید در دام تفسیر به رأی گرفتار نشود و تفسیر به رأی خود را تفسیر اجتهادی ننماید و آراء خود را بر قرآن تحمیل نکند.

ثالثا:

توجه به عقل و اجتهاد او را از مراجعه به روایات اهل بیت علیهم السّلام باز ندارد و خیال نکند که عقل به تنهایی کافی است و روایات تنها جنبه ارشادی دارند چنانکه در مشخصات سوم گفته شد، این طور نیست که تمامی آیات بدون مراجعه به پیامبر و اهل بیت علیهم السّلام برای بشر کاملا قابل فهم باشد و روایات تنها جنبه ارشادی داشته باشند، چنانکه اصحاب قیاس و رأی می‌پنداشتند، البته ما نظر اهل حدیث و اخباریین را که آیات را بدون حدیث و روایت اصلا قابل فهم نمی‌دانند، صحیح (۱) به کتاب مبانی و روشهای تفسیری، عمید زنجانی، قسمت تفسیر عقلی و اجتهادی، مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۷۳

نمی‌دانیم ولی از این طرف نیز تنها عقل را کافی نمی‌دانیم بلکه مراجعه به احادیث اهل بیت علیهم السّلام در فهم معانی و مقاصد قرآن چه معانی ظاهری و چه معانی باطنی را از ارکان یک تفسیر صحیح و بهره‌مندی از قرآن کریم می‌دانیم.

۵- روش تفسیر قرآن با قرآن

اشاره

از روشهای نوینی که در عصر حاضر، در باب تفسیر قرآن معمول و متداول شده است، روش تفسیر قرآن به قرآن و استخراج معانی آیات به کمک آیات مشابه که موضوع و محتوای آنها یکسان یا نزدیک بهم است می‌باشد، مبنای این روش تفسیری بر اساس استغنائی قرآن از غیر قرآن بوده و طرفداران آن مدعی‌اند هر نوع ابهام و اجمال ابتدائی که در بادی امر نسبت به پاره‌ای از آیات قرآن مشاهده می‌شود، معلول بی‌توجهی به سایر آیات مشابه بوده، با مراجعه و تدبر در مجموع آیاتی که موضوع آنها با موضوع آیات مورد نظر یکسان یا نزدیک به آنهاست بر طرف خواهد شد.

از این رو در تفسیر آیات و فهم مقاصد قرآن نیازی به سنت و روایات تفسیری نیست و هر مفسری می‌تواند در کمال آزادی، بدون آنکه خود را به امری جز قرآن مقید نماید، معانی و مقاصد هر آیه را با تدبر در آن و آیات مشابه آن استخراج نماید. طرفداران این روش، روش مزبور را تنها روش صحیح برای فهم و درک معانی و مقاصد قرآن می‌دانند و برای اثبات صحت مبنا و روش تفسیری خود چنین استدلال می‌کنند:

«قرآن برای هدایت توده مردم و طبقات مختلف نازل شده است و خود نیز صریحا به این حقیقت اعتراف نموده، آن را کتاب هدایت برای عموم مردم معرفی کرده است پر واضح است کتابی که برای هدایت مردم از گمراهی و تباهی و جهل و بی‌ایمانی و نیز به منظور رفع ابهام و شبهات و غموض در امر دین و بیان راه و رسم فلاح و رستگاری نازل گردیده است، چگونه می‌تواند خود مبهم و غامض و غیر قابل

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۷۴

فهم باشد؟! قرآن که خود را نور و تبیان کل شیء و لسان آشکار و نظایر آنها معرفی می‌کند، چگونه می‌توان تصور کرد که نور خود، تاریک و غیر واضح باشد و برای مشاهده آن احتیاج به نوری دیگر باشد؟ و نیز چگونه می‌توان پذیرفت کتابی را که بیان کننده همه چیز است خود با چیز دیگری بیان شود و با داشتن لسان آشکار و واضح، خود به زبان دیگری نیازمند باشد؟! در جایی که قرآن با کمال صراحت، وحدت مقاصد و اهداف آیات را بیان می‌دارد و کوچکترین اختلافی را از خود نفی می‌کند، آیا قرینه‌ای شایسته‌تر، بهتر و مفیدتر از خود آیات برای توضیح آیات دیگر می‌توان یافت؟!».

ارزش سنت در تفسیر قرآن به قرآن

بررسی:

در اینکه تفسیر قرآن به قرآن جایز و صحیح است امری مسلم است و کسی نمی‌تواند آن را انکار نماید. لکن آنچه که مورد سؤال است این است که آیا در این روش جایی برای تفسیر بر اساس سنت هست یا نه؟ و به تعبیر دیگر: سخن در ارزش سنت در تفسیر قرآن و نیاز به روایات تفسیری است که آیا در این روش احتیاجی به روایت هم پیدا می‌شود و یا اساسا نیازی به روایات تفسیری نبوده و فهم کامل قرآن به کمک آیات مشابه حاصل می‌شود؟

در پاسخ این سؤال باید گفت: در این رابطه طرفداران روش تفسیر قرآن به قرآن، دو نظر دارند:

۱- بعضی‌ها را عقیده بر این است که هیچ احتیاجی به سنت و روایات تفسیری نیست و اساسا اعتمادی به روایات تفسیری نیست.

۲- عده‌ای دیگر می‌گویند درست است که قرآن خود واضح و نور و مبین خویش است لکن روایات صحیح نیز می‌توانند ما را در توضیح و تبیین پاره‌ای از آیات کمک دهند و همچنین به منظور تشریح آیات احکام و قصص و تشریح بعضی از اموری که درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۷۵

در قرآن به اختصار بیان شده است روایات مورد استفاده قرار می‌گیرند.

به علاوه گر چه قرآن نسبت به مفاهیم و مقاصدی که در صدد بیان آن است، کامل و واضح و مستغنی از بیان غیر است، اما خود قرآن تفصیل پاره‌ای از امور و معارف آیات را به عهده سنت و بیان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گذارده و آن حضرت را معلم و مبین قرآن معرفی نموده است «۱» و پیروی از امر و نهی و توضیحات ایشان را واجب «۲» و منطق بیانش را منطق وحی «۳» دانسته است.

بدیهی است در جایی که قرآن خود به توضیحات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ارجاع داده باشد، نباید بیان وحی را جدای از قرآن به شمار آورد و استفاده از آن را به معنای عدم استغناء قرآن تلقی نمود.

ارزش سنت در دیدگاه صاحب تفسیر «الهدایة و العرفان فی تفسیر القرآن بالقرآن»

از تفاسیری که بر اساس نظریه اول (عدم نیاز به روایات) تألیف شده است و مؤلف آن سر سخنان از این نظریه دفاع کرده، کتاب تفسیر «الهدایة و العرفان فی تفسیر القرآن بالقرآن» تألیف دکتر محمد حسین ذهبی از دانشمندان اهل سنت است که مؤلف آن کوشیده به اصطلاح قرآن را با حذف پیرایه‌های اضافی تنها از راه مراجعه به متن قرآن تفسیر نماید. و در مقدمه این تفسیر درباره ارزیابی و بررسی تفاسیر دیگر و توضیح و روش صحیح و مختار خود چنین می‌گوید:

«کار دستبرد و پیرایه بندی در کتب تفسیری به آنجا کشید که هیچ اصلی از اصول قرآن نمانده است مگر آنکه در کنارش روایت ساخته شده‌ای به منظور از بین بردن قرآن و تبدیل و تحریف آن مشاهده می‌شود و مفسران نیز بی‌آنکه به حقیقت امر (۱) سوره جمعه، آیه ۲ و سوره نحل، آیه ۴۴.

(۲) سوره حشر، آیه ۷.

(۳) سوره نجم، آیه ۳ و ۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۷۶

واقف باشند همه این مطالب ساختگی را در کتاب خود آورده‌اند ...

همین دستبردها و پیرایه‌ها مرا بر آن داشت که این تفسیر را به رشته تحریر در آورم و روش خود را در تفسیر قرآن، بر اساس کشف معنای آیه از راه تدبر در آیات و سوره‌های مشابه و متحد‌الموضوع قرار دهم تا با بررسی کامل آیات مشابه تمام مواضع قرآن معلوم گردد و به این ترتیب قرآن- چنانکه خداوند خبر داده است- خود مفسر خویش باشد و نیازی به هیچ امر خارجی جز واقعیتی که قرآن بر آن منطبق است و سنن آفرینش و نظام جهان آن را تأیید می‌کند، در میان نباشد ...».

مفسر مزبور بر این اساس روایات را بکلی کنار گذارده، ارزش تفسیری آن را به یک باره انکار نموده است تا آنجا که در مورد آیات احکام و قصص نیز از توضیحات روایات صرف نظر کرده به استناد ظواهر آیات قسمتی از مسلمات و مطالب اتفاقی مسلمانان را انکار و ادعاهای عجیبی را به قرآن نسبت داده است، به خصوص درباره احکام و قصص قرآن، هر آنچه را از مدلول ظاهری آیات قرآن بیرون می‌باشد (گر چه از مسلمات فقه و تاریخ باشد) سخت مورد انتقاد قرار داده و آنها را انکار نموده است، در این قسمت به عنوان نمونه به برخی از آن نظریات تفسیری اشاره می‌کنم:

۱- در ذیل آیه: وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا «۱» می‌نویسد: «بدان، لفظ «سارق و سارقه» معنای اعتیاد به دزدی را در بر دارد

و مراد از آن کسانی هستند که سرقت از اوصاف و عادات، غیر قابل انفکاک از شخصیت آنان گشته است و از اینجا معلوم می‌شود کسی که برای یک بار یا دو بار مرتکب سرقت گردد، در صورتی که اعتیاد به دزدی نداشته باشد، دست او بریده نمی‌شود، زیرا قطع دست وی مایه ناتوانی اوست و این در صورتی صحیح است که از وی یأس حاصل شود». (۱) سوره مائده، آیه ۳۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۷۷

۲- در مورد آیه‌های: «وَالَّذِينَ هُمْ يُفْرَوْنَ هُمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ» (۱) می‌گوید: «مراد از فروج، عیوب و نقایص است که مردم از اظهار آن شرم دارند، لکن در مورد کنیزان اطلاع بر آنها محذوری ندارد».

۳- در مورد آیه زکات می‌گوید: «زکات زراعتی است که از زمین بدست می‌آید و بر طبق این آیه واجب است، ولی مقدار آن بیان نشده و به رأی و نظر امت واگذار شده است».

۴- در تفسیر آیه تشریح طلاق می‌نویسد: «به مقتضای آیات ۲۲۶-۲۴۲ از سوره بقره و آیه ۴۹ از سوره احزاب و آیه ۱۵ از سوره تحریم و آیات ۵-۱۰ سوره نور، طلاق تنها در صورتی واقع می‌شود که علت موجهی که موجب به هم خوردن نظم زندگی خانوادگی و زناشویی می‌گردد وجود داشته باشد».

۵- در تفسیر آیاتی که در آنها ذکری از ملائکه و شیطان و جن به میان آمده است نظریات عجیبی ابراز می‌نماید، ملائک را به معنای مسخر بودن جهان آفرینش در برابر انسان و شیطان را به معنای قوای نافرمان طبیعت و جن را نوع حاد سرکش انسان که آتشی مزاج است تفسیر می‌کند.

از این نمونه‌هایی که نقل شد، می‌توان به اشتباه مؤلف پی برد و در ضمن علت پیوند واقعی کتاب و سنت و به تعبیر صحیحتر همبستگی کتاب و عترت را که درباره آن تأکید فراوان شده است به خوبی دریافت.

اشتباه عمده این مؤلف از آنجا ناشی شده است که سنت را به عنوان اینکه غیر قرآن است و قرآن از غیر خود استغنا کامل دارد، کنار گذارده، به این ترتیب از قرآن واقعی که توأم با سنت و عترت می‌باشد، بدور مانده است.

پیوند قرآن و سنت و عترت، نه تنها از نظر روایات متواتر در این زمینه مسلم و غیر قابل انکار است، بلکه خود قرآن، بر این حقیقت دلالت کافی و وافی دارد چنانکه اشاره شد قرآن خود رسول خدا را به عنوان معلم و مبین و مفسر قرآن معرفی (۱) سوره مؤمنون، آیه ۵ و ۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۷۸

فرموده است.

جای بسی تأسف است که مفسر این کتاب، در بسیاری از موارد برای آیات، معانی و تفاسیری ذکر کرده است که روایات متواتر و به یقین رسیده بر خلاف آنها در دسترس است. این مطلب به خوبی نشانگر آن است که موضوع اختلاط احادیث با اکاذیب، بهانه‌ای بیش نبوده مفسر مزبور برای اینکه بتواند آزادانه نظریات خود را بر آیات تحمیل نماید و قرآن را بر آنها تطبیق دهد، ناگزیر متوسل به چنین بهانه‌ای شده است و به این وسیله خود را از قید روایات، رها نموده است.

نمونه‌های ذکر شده از تفسیر نامبرده را می‌توانید بهترین گواه برای این مدعا بدانید، زیرا مفسر عملاً ثابت نموده است که نه تنها پایبند به روایات مسلم و متواتر نیست بلکه اساساً مقید به مفاهیم و مدالیل آیات هم نبوده است، سلیقه و رأی وی مقدم بر دلالت و ظهور آیات می‌باشد و در حقیقت این مفسر «تفسیر به رأی» را در پشت «تفسیر قرآن به قرآن» مخفی نموده و عملاً آراء خویش را بر قرآن تحمیل نمود.

از جمله تفاسیری که بر اساس نظریه دوم تألیف شده و روایات را نیز از نظر دور نداشته، تفسیر قیم «المیزان فی تفسیر القرآن» است. مرحوم علامه طباطبائی با وجود اینکه در این تفسیر روش تفسیر قرآن به قرآن را مورد تأیید قرار داده و آن را به عنوان مبنای اساسی و پایه اصلی تفسیر خود معرفی نموده است، اما در عین حال ارزش تفسیری سنت را نیز نادیده نگرفته و رجوع به روایات را در پاره‌ای موارد لازم و از مقدمات ضروری تفسیر صحیح قرآن به شمار آورده است.

علامه طباطبائی پس از بررسی روشهای تفسیری و مورد ایراد قرار دادن همه آنها و پذیرفتن روش تفسیر قرآن به قرآن و اینکه ارجاع فهم قرآن به فهم صحابه و تابعین و حتی به بیان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غیر معقول است، فرمود: «آری تفاسیل کلام از اموری

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۷۹

است که تنها راه فهم آنها بیان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده و جز از طریق ایشان راه دیگری برای دست یافتن به آنها وجود ندارد چنانکه قرآن این گونه امور را به توضیحات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ارجاع داده و فرمود: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۱).

یعنی: «آنچه را پیامبر برایتان آورده است بگیرید و در مورد آنچه شما را از آن نهی کرده است نهی او را پذیرفته و از آن دوری کنید».

و همچنین است در مورد تفصیل داستانهای قرآن و حالات و خصوصیات معاد (۲).

و استاد طباطبائی عملاً در تفسیر خود بحث روائی را دایر فرموده و نشان داد که ما در تفسیرمان از روایات معتبر کمک گرفتیم و لذا نظراتی نظیر نظرات مؤلف «الهدایة و العرفان فی تفسیر القرآن بالقرآن» را ارائه نداده و آرائی بر خلاف روایات متواتر و یا مسائل مورد اتفاق مسلمین در المیزان دیده نمی‌شود.

بنابر این علامه طباطبائی برای روایات نیز ارزش تفسیری قائل بوده است و حق نیز همین است.

۶- صحیحترین روش برای تفسیر قرآن

چنانکه در ابتدای درس تذکر دادیم، در بین روشهای پنجگانه تنها روشی که کاملاً- مردود است «روش تفسیر به رأی» است و روشهای چهارگانه دیگر گرچه بالجمله مورد پذیرش نبودند ولی فی الجمله صحیح و قابل قبولند. ما در اینجا در صدد ارائه روش جدیدی که کاملاً متفاوت با آن روشها باشد نیستیم در عین اینکه از جهتی غیر آن روشهاست و آن عبارت است از:

۱- بکارگیری عقل و تدبر در آیات. (۱) سوره حشر، آیه ۷.

(۲) به مقدمه تفسیر المیزان، ج ۱، و ج ۳، ص ۸۷ مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۸۰

۲- مراجعه به آیات مشابه.

۳- ارتباط با مجاری وحی.

بنابر این یک مفسر برای فهم و درک مقاصد آیات قرآنی پس از داشتن شرایط علمی و غیر علمی (که در درس نهم به آنها اشاره شد) نخست باید با تفکر و تدبر در خود آیات و بکارگیری عقل سعی خود را در فهم معانی بکار گیرد (چنانکه در روش عقلی و اجتهادی گفته شد) و سپس به اجتهاد و محصول فکر خود اکتفا نکند بلکه به آیات مشابه مراجعه کند چرا که «القران یفسر بعضه بعضا» و پس از همه اینها به روایات مربوطه صادره از مقام عصمت و عترت مراجعه نماید. و در مجموع حاصل فهم خود را به عنوان تفسیر آن آیه اعلام نماید در این صورت امید است راه را به صواب رفته باشد.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۸۱

سؤالات:

- ۱- آیا روشهای تفسیری مذکور کاملاً مردودند؟
 - ۲- روش تفسیر نقلی را با ذکر دلایل آن توضیح دهید.
 - ۳- ایراد روش تفسیر نقلی را بیان کنید.
 - ۴- مقصود از تفسیر به رأی چیست؟ دیدگاههای مختلف در آن را بیان کنید.
 - ۵- روایات مربوط به تفسیر به رأی را بررسی کرده و مقصود آن را بنویسید.
 - ۶- چند نمونه از تفسیر به رأی را بنویسید.
 - ۷- تفسیر رمزی را با دو اصل مورد اتکاء آن توضیح دهید.
 - ۸- پس از نقل قسمتی از تفسیر رمزی صوفیه و باطنیه ایراد تفسیر رمزی را بیان کنید.
 - ۹- اخوان الصفا چه کسانی هستند؟ و در تفسیر از چه روشی استفاده می‌کنند؟
 - ۱۰- روش تفسیر اجتهادی را با مشخصات آن بیان کنید.
 - ۱۱- در ارزیابی روش تفسیر اجتهادی به چه نظری رسیده و چه نکاتی را در آن لازم می‌دانید؟
 - ۱۲- روش تفسیر قرآن با قرآن را توضیح دهید.
 - ۱۳- ارزش سنت را در روش تفسیر قرآن به قرآن بیان کنید.
 - ۱۴- صحیحترین روش برای تفسیر قرآن را با توضیح کامل بیان کنید.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۸۳

درس هیجدهم مصادر تفسیر (۱)

اشاره

منظور از مصادر تفسیر همان چیزی است که مفسر پس از دانستن علوم تفسیر و آگاهی نسبت به علوم مورد نیاز در تفسیر، به آنها رجوع کرده و برای فهم مراد خداوند از آیات قرآنی از آنها استمداد و به آنها استناد می‌کند و آنها عبارتند از:

- ۱- قرآن ۲- سنت ۳- قول صحابی ۴- قول تابعین

اشاره:

قبل از ورود در بررسی این مصادر، توجه به نکته‌ای لازم است و باید توضیح داده شود و آن اینکه: چنانکه در درس چهارم این کتاب توضیح داده‌ایم، بخش مهمی از قرآن برای مردم (البته با شرایطی که در درس نهم توضیح داده شد) قابل فهم است و مردم با تدبر در آیات قرآنی مقاصد آن را درک می‌کنند و اگر قرآن کاملاً از درک و فهم بشر خارج بود خداوند امر به تدبر و تفکر در قرآن را صادر نمی‌کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مردم را امر به تمسک و عمل به قرآن نمی‌نمود و اساساً قرآنی که طبق آیات بسیاری خود نور مبین و فرقان و هدایت و تبیان کل شیء است و مردم (۱) در رابطه با مصادر تفسیر به کتاب: برهان زرکشی، ج ۲، باب ۴۱، ص ۱۷۳، به بعد و شناخت قرآن، استاد علی کمالی، ص ۳۰۰ به بعد بحث مصادر تفسیر، و ... رجوع کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۸۴

در تمام نیازمندیهای خود باید به آن مراجعه نمایند چگونه می‌توان آن را کاملاً محتاج به چیز دیگر و لو احادیث نبوی و ائمه اطهار علیهم السلام دانست «۱» و همانند اخباریها گفت:

اساساً فهم قرآن مخصوص به معصومین علیهم السلام است و دیگران هیچ چیز نمی‌فهمند در حالی که بر اساس روایات عرضه «۲»، صحت و سقم روایات را باید از قرآن به دست آورد، پس باید قرآن برای بشر قابل فهم باشد تا روایات را به آن عرضه نمود و گر نه عرضه بر چیزی که خود برای بشر قابل فهم نیست کاری لغو خواهد بود.

به هر حال اگر انسان با شرایط مقرر در علم تفسیر به قرآن مراجعه کند، اغلب مقاصد و مدالیل آیات را می‌فهمد و اگر جایی برای او مجمل و ناشناخته ماند و یا خواست برای اطمینان به صحت فهم خود به شواهدی دست یابد، بهترین راه، مراجعه به آیات دیگر قرآن است، چون قرآن هر بخشی مفسر بخش دیگر است که این همان تفسیر قرآن به قرآن است که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرین علیه السلام به ارث رسیده است و اگر از قرآن شواهدی نیافت به سنت و کلمات پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام مراجعه نماید و اگر در آن زمینه روایتی را نیافت به اقوال صحابه و تابعین مراجعه کنند (البته در اینکه اقوال صحابه و تابعین تا چه حد حجت و دلیل بر فهم مراد قرآن می‌توانند باشند، سخنی است که در ضمن بررسی آنها توضیح خواهیم داد) لذا ما مصادر تفسیر را چهار چیز معرفی کردیم. اینک پس از بیان این مقدمه، وارد بررسی اصل مطلب می‌شویم:

مصدر اول: قرآن کریم

اشاره

هر کس به قرآن مراجعه کند می‌بیند که قرآن دارای ایجاز و اطناب، عام و خاص، اطلاق و تقیید، اجمال و تبیین، مجاز، تشبیه، استعاره و امثال اینها از فنون بیانی (۱) تفسیر المیزان، ج ۱، مقدمه، ص ۹ و مقدمه تفسیر منهج الصادقین از مرحوم تهرانی، ج ۱، ص ۱۸.

(۲) بحار، ج ۲، ص ۲۲۷، و ۲۴۲ و ۲۴۴ را ملاحظه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۸۵

و بلاغی کلام و همچنین ناسخ و منسوخ است.

بنابر این مفسر باید نخست به سراغ قرآن رفته و در آن نظر کند و همه آیاتی که در باره موضوع واحد است یکجا فراهم سازد و میان آنها به دقت مقابله کند تا بیان مجمل و تقیید مطلق و تخصیص عام و قرینه مجاز و مرجع ضمائر و وجه شبه و حسن ایجاز و اطناب و ناسخ منسوخ را از خود قرآن دریابد، چرا که «القرآن یفسر بعضه بعضاً».

پس اگر یک مفسر با دقت در قرآن بنگرد در اغلب موارد فهم مراد قرآن از خود قرآن حاصل می‌شود و نیازی به روایات و یا قول صحابی و تابعی نخواهد بود و این همان تفسیر قرآن به قرآن است که از اهل بیت علیهم السلام به ارث رسیده و اخیراً مرحوم علامه طباطبائی (ره) در تفسیر شریف المیزان، خود از این روش کاملاً استفاده نموده است.

نموداری از تفسیر قرآن به قرآن

الف- اجمال آیه: وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ «۱».

یعنی: «مؤمن آل فرعون گفت: اگر این مرد راستگو باشد از وعده‌های او بعضی به شما خواهد رسید و شما را هلاک خواهد کرد»،

به بیان آیه شریفه فَمَا نُرِيْنَكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفِّيْكَ فَأَلَيْنَا يُرْجَعُونَ «۲»، تبیین شده است که منظور عذاب ادنی و معجل است در همین دنیا.

و یا آنکه اجمال لفظ خیط با کلمه فجر تبیین شده است: كُلُّوْا وَ اشْرَبُوْا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ «۳».

ب- عموم عام آیه: (۱) سوره مؤمن، آیه ۲۸.

(۲) سوره مؤمن، آیه ۷۷.

(۳) سوره بقره، آیه ۱۷۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۸۶

یا أَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبْعُ فِيْهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ «۱»، که نفی خلت در آن عام است، با آیه: الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ «۲»، تخصیص یافته و متقین از شمول عام «و لا خله» خارج شده‌اند.

ج- اطلاق رقبه در آیه فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ «۳» با آیه فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ * «۴» تقيید خورده است.

د- تشابه و مشکل ظاهر آیه وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ «۵» که افاده رؤیت می‌دهد که نامعقول است، با آیه شریفه لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ «۶» که از آیات محکمت است حل می‌شود.

ه- معنای آیه شریفه الَّذِيْنَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبَسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ «۷» با تفسیر ظلم به شرک، در آیه یا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ «۸» روشن شده است و امثال این آیات که بسیار است و اینها از باب نمونه نقل شد.

از آیات قرآنی و روایات اهل بیت علیهم السّلام به روشنی استفاده می‌شود که همه چیز در قرآن است لکن همه کس قدرت فهم آن را ندارند چنانکه فرمود: قرآن تبیان کل شیء و نور مبین بینة و فرقان است.

هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَىٰ وَ الْفُرْقَانِ «۹». (۱) سوره بقره، آیه ۲۵۴.

(۲) سوره زخرف، آیه ۱۷.

(۳) سوره مجادله، آیه ۲.

(۴) سوره نساء، آیه ۹۲.

(۵) سوره قیامت، آیه ۲۲.

(۶) سوره انعام، آیه ۱۰۳.

(۷) سوره انعام، آیه ۸۲.

(۸) سوره لقمان، آیه ۱۳.

(۹) سوره بقره، آیه ۱۸۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۸۷

وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا «۱».

وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ «۲» و امثال این آیات یعنی چگونه می‌توان قرآن را هدایت و بینة و فرقان و نور برای مردم در جمیع نیازمندیهایشان دانست اما گفت نسبت به نیاز مردم به خود قرآن، قرآن بر آورنده این نیاز نیست و حال آنکه این نیاز از همه نیازها شدیدتر است «۳».

و در روایات وارد شده است که امام صادق علیه السّلام فرمود: «ما من امر یختلف فیهِ اثنان الا و له فی کتاب الله اصل و لکن لا تبلغه

عقول الرجال» (۴).

یعنی «هیچ امری نیست که در آن دو کس اختلاف کنند مگر اینکه در کتاب خدا برای آن ریشه‌ای هست اما عقول مردمان به آن نمی‌رسد».

و از ابن مسعود نقل شده که: «من اراد العلم فليثور بالقرآن، فإنّ فيه علم الأولين و الآخرين» (۵).
یعنی «هر کس اراده علم دارد خود را به نور قرآن منور نماید، زیرا در آن علم اولین و آخرین موجود است».

مصدر دوم: سنت

دومین مصدری که برای فهم و تفسیر قرآن باید به آن رجوع کرد «سنت» است و «سنت» عبارت است از قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فعل و تقریر او و همچنین قول و فعل و تقریر ائمه معصومین علیهم السلام. هر گاه برای صحابه در فهم قرآن مشکلی پیش می‌آمد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رجوع می‌کردند و از آنجا که وظیفه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تبیین و توضیح (۱) سوره نساء، آیه ۱۷۴.

(۲) سوره نحل، آیه ۸۹.

(۳) تفسیر المیزان، ج ۱، مقدمه، ص ۹.

(۴) بحار، ج ۹۲، ص ۱۰۰.

(۵) الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۲۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۸۸

و ارشاد بود طبق آیه شریفه و أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ ... ایشان راهنمایی می‌فرمود.

و کلام پیامبر نیز طبق آیه فوق و آیه و مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ و مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا و آیه و مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ و لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ حجت و اطاعت او لازم است و کسی حق تخطی از فرموده او را در هیچ زمینه‌ای ندارد.

با مراجعه به تفسیر، معلوم می‌شود که در موارد بسیاری رسول خدا آیاتی را برای صحابه تفسیر کرده و معنایش را توضیح داده است، اما اینکه آیا رسول خدا همه آیات قرآن را برای اصحاب تبیین کرده و یا تنها موارد مشکل و مورد سؤال را، محل خلاف بین مفسرین است ولی به هر حال آنچه قطعاً صحیح است این است که سنت نبوی در تفسیر و فهم مراد خدا از قرآن حجت و مورد تمسک مفسرین از فریقین است.

اما اینکه تفسیر قرآن از ناحیه ائمه معصومین علیهم السلام حجت و صحیح و مورد تمسک است در آنجا نیز هم از قرآن و هم از روایات نبوی، حجیت کلام آنها بلکه عصمت آنها در تمام زمینه‌ها استفاده می‌شود.

اما از قرآن، در آیه‌ای فرمود: لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (۱)، تنها پاکان و معصومین هستند که به حقیقت قرآن آگاهی پیدا می‌کنند. و در آیه دیگر، مصادیق این پاکان را مشخص کرد که اهل بیت اطهارند که فرمود: يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (۲)، وقتی که این دو آیه در کنار هم گذاشته شود، معلوم می‌شود که آنها قرآن را بدرستی می‌فهمند و مصداق اهل ذکر در آیه فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۳) خواهند بود که مردم می‌توانند در فهم آیات الهی به آنها (۱) سوره واقعه، آیه ۷۹.

(۲) سوره احزاب، آیه ۳۳.

(۳) سوره نحل، آیه ۴۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۸۹

مراجعه کرده و از آنها بپرسند.

و اما از روایات، روایات بسیاری در حجیت کلام آنها وارد شده است که بهترین و مستندترین آنها، «حدیث ثقلین» است که در این حدیث حضرت اهل بیت را عدل قرآن قرار داده و عدم افتراق آنها را گوشزد فرموده و تمسک به اهل بیت را همانند تمسک به قرآن، معتبر و مایه نجات دانسته و اعراض از آنها را سبب هلاکت معرفی فرموده است:

«أَنْتِ تَارِكٌ فَيَكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَ عَرْتِي أَهْلَ بَيْتِي، مَا أَنْ تَمَسَّ يَكْتُمُ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي أَبَدًا وَ أَنْهَمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ» «۱»، البته این حدیث با عبارات مختلف و از منابع مختلف شیعه و سنی نقل شده است.

از این حدیث علاوه بر حجیت قول عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عصمت آنها نیز ثابت می‌شود.

و در حدیثی دیگر، امام باقر علیه السلام به جابر بن عبد الله انصاری می‌گوید: ای جابر! اگر ما به رأی و هوای خود برای شما حدیث کنیم از هالکین خواهیم بود، اما ما شما را به احادیثی حدیث می‌کنیم که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گنجینه کرده‌ایم همانطور که اینان زر و سیم خود را گنجینه می‌کنند: «یا جابر! لو كُنَّا نَفْتِي النَّاسِ بِرَأْيِنَا وَ هُوَ أَنَا لَكُنَّا مِنَ الْهَالِكِينَ وَ لَكُنَّا نَفْتِيهِمْ بَأْثَارَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أَصُولَ عِلْمٍ عِنْدَنَا نَتَوَارِثُهَا كَابِرًا عَنِ كَابِرٍ نَكْتُزُهَا كَمَا يَكْتُزُ هَوْلَاءُ ذَهَبِهِمْ وَ فَضْتَهُمْ» «۲».

و در حدیث دیگر می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود: «حدیثی حدیث ابی و حدیث ابی حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین و حدیث الحسین حدیث الحسن و حدیث الحسن حدیث امیر المؤمنین و حدیث امیر المؤمنین حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حدیث کلام ائمه همه (۱) عبقات الأنوار، میر حامد حسین.

(۲) بحار، ج ۲، ص ۱۷۲، باب ۳۳، حدیث ۳.

(۳) بحار، ج ۲، ص ۱۷۲، باب ۳۳، حدیث ۲۸، البته در این باب روایات زیادی است مربوط به همین بحث بدانجا مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۹۰

به کلام رسول خدا باز می‌گردد و کلام رسول خدا نیز کلام خداست.

روایات بسیاری در این رابطه وجود دارد که کلام ائمه بازگشتشان به کلام رسول خداست. بنابر این، حجیت کلام ائمه نیز مفروغ عنه است.

مصدر سوم: قول صحابی

«۱» سوم از مصادری که برای فهم قرآن در بعضی از موارد به آن رجوع می‌شود، قول صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که آنها اغلب به عنوان نقل خبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کردند و اگر در موردی هم خبر و اثری وجود نداشت، از خود استنباط و اظهار نظر می‌کردند.

به تعبیر دیگر آنجا که صحابی با دانستن لغت مادری خود به معانی و مقاصد قرآن پی می‌بردند، دیگر نیازی به رجوع به پیامبر یا استنباط و اظهار نظر نبود و هر جا را که نمی‌فهمیدند به اخبار پیامبر در بیان آن آیه مراجعه می‌کردند و اگر به خبری در آن زمینه دست پیدا نمی‌کردند به اجتهاد و رأی خود پناه می‌بردند، البته اگر نصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بیان و تفسیر آیه‌ای در دسترس داشتند، اجتهاد در مقابل نص را روا نمی‌دانستند.

مصدر چهارم: قول تابعی

اشاره

«۲» تابعی به کسی اطلاق می‌گردد که صحابی را درک کرده و از او معارف دینش را دریافت نموده است و آنان اقوال صحابی را کاملاً- در حکم خبر مأثور نبوی (۱) «صحابی» کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرده و در مصاحبت او احکام و دستورات دینی را از خود حضرت گرفته است.

(۲) «تابعی» کسی است که پیامبر را درک نکرده است ولی صحابی را درک کرده و در محضر او معارف دینش را فرا گرفته است. درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۹۱

می‌دانستند خواه صحابی آن را از پیامبر نقل کرده باشند و خواه از خود اظهار نظر کرده باشند و دلیلشان این بود که صحابی هر چه می‌دانستند از پیامبر بوده است، لذا هر چه می‌گفتند در حکم خبر منقول از پیامبر است.

ارزش قول صحابی و تابعی

بررسی:

اهل سنت- چنانکه گفته شد- نسبت به قول صحابی تسلیم محض اند و می‌گویند هر چه از صحابه به ما برسد، خواه در صورت نقل خیر باشد و خواه بصورت اظهار نظر از خود، حکم روایات مأثوره از پیامبر را دارد، چرا که آنها شاهد قرائن و احوال زمان نزول بوده به علاوه که از خود کسی چیزی نمی‌دانست، هر کس هر چه می‌دانست از رسول خدا فرا گرفته بود، لذا همه کلماتشان در حکم حدیث منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و ارزش خبری دارد. و در یک بینش دیگر: کل صحابه را عادل می‌دانند، لذا عمل به خبر آنها به نحو مطلق از باب خبر عادل جایز است.

ولی نسبت به «تابعین» چنین اتفاق نظری وجود ندارد، لذا از ابو حنیفه نقل شده که: «آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ما رسیده بر سر و چشم قبول داریم و آنچه از صحابه رسیده اختیار می‌کنیم، اما آنچه از تابعین رسیده، آنان رجالی هستند و ما هم رجالی».

برخی این قول را به شافعی هم نسبت داده‌اند «۱». و برای احمد حنبل در این رابطه دو قول قبول و عدم قبول، نقل شده است. و احياناً بعضیها استدلال می‌کنند به اینکه تابعی، سماعی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نداشته پس گفته او را نمی‌توان بر سماع از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حمل کرد آنسان که در قول صحابی محتمل است. دیگر آنکه: قرائن و احوال زمان نزول را مشاهده نکرده و در این صورت جایز الخطا است در فهم مراد، مضافاً به آنکه عدالت تابعی منصوص نیست (البته عدالت صحابی نیز منصوص نیست) بنابر این قول تابعی، تابع قوانین (۱) صحیح الإسلام، ج ۲، ص ۱۸۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۹۲

جرح و تعدیل است و بر فرض تعدیل باز هم اخذ به قول او الزامی نیست، زیرا قول او رأی و اجتهاد اوست نه حکایت از قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

حاصل آنکه: اهل سنت آنچنانکه خود را ملزم به اخذ قول صحابه می‌دانند، ملزم به قول تابعین نمی‌دانند، و اگر هم در مواردی به آن تمسک می‌کنند بخاطر موافقت آن قول با لغت عرب و معارض نبودن آن با کتاب و سنت و عقل و اجماع است.

اما شیعه تنها به قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت اطهارش علیهم السلام اعتماد می‌کند، نه به قول صحابه اتکائی دارد و نه به رأی تابعی، زیرا هیچ دلیلی بر حجیت کلام آنها وجود ندارد و مسئله عدالت صحابه به طور کلی نیز اساسی نداشته و

مدرکی قابل اعتماد ندارد، به علاوه زندگی بسیاری از آنها در تاریخ مضبوط است که نشان دهنده آن است که تنها چیزی که نداشتند عدالت بود و آنها هم که عادل بودند تنها از باب خبر عادل باید حجت باشند که در صورت داشتن شرایط خبر عادل حجت است و آنچه را که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند اگر شرایط خبری را داشته حجت است و گر نه رأی و اجتهاد آنها برای ما حجت نخواهد بود و اینکه گفته شد آنها هر چه می‌گفتند از پیامبر بوده است نیز مدرکی ندارد، زیرا آنها در بسیاری از موارد برای فهم آیات قرآن به شعر شعراء جاهلیت مراجعه می‌کردند چنانکه سیوطی در اتقان موارد کثیری را از ابن عباس نقل می‌کند که ابن عباس در توجیه نظر خود در تفسیر به شعر شعراء تمسک می‌کرد و داستان محاجه نافع بن ازرق با ابن عباس در کنار خانه کعبه معروف است «۱». وقتی قول صحابی در نظر شیعه اینچنین باشد، قول تابعی دیگر معلوم است.

به هر حال، ما تنها قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه را حجت می‌دانیم، چون کلام آنها مورد تأیید خدا و رسول است چنانکه (در ضمن مصدر دوم، سنت) توضیح داده‌ایم، ولی نسبت به قول صحابه و تابعین تنها از باب خبر مأثور به آن می‌نگریم، اگر شرایط (۱) ر. ک. به اتقان، سیوطی، ج ۱، باب ۳۶، فصل ۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۹۳

پذیرش خبری در قول آنها بود (آن هم نسبت به آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کنند نه نسبت به رأی و استنباط خودشان) می‌پذیریم و گر نه، نخواهیم پذیرفت.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۹۴

سؤالات:

- ۱- با توجه به مصدر اول (قرآن) چند نمونه از تفسیر قرآن به قرآن را بنویسید.
 - ۲- با توجه به مصدر دوم (سنت) دلایل حجیت سنت را در تفسیر قرآن بیان کنید.
 - ۳- در رابطه با مصدر سوم و چهارم (قول صحابی و تابعی) ارزش نظر آنها را در تفسیر قرآن بیان کنید.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۹۵

درس نوزدهم علل پیدایش اختلاف در تفسیر

طرح مسئله

در زمان حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان آیات قرآن را از زبان ایشان فرا می‌گرفتند و تا آنجا که ظرفیت علمی و فکری آنان اجازه می‌داد، در فهم معانی و مقاصد آن می‌کوشیدند و از دریای بی‌کران فیض حضرتش بهره می‌بردند و اگر مشکلاتی در فهم آیات پیش می‌آمد و یا احیاناً اختلافی در تفسیر آیات بین مسلمانان روی می‌داد، با مراجعه به آن حضرت، در کمال سهولت، حل و فصل می‌شد:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ «۱».

یعنی: «ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه را که برای آنها نازل شده است توضیح داده و تبیین نمائی تا شاید بیندیشند». افرادی که دچار انحراف فکری بودند و نیز کسانی که هنوز افکار فاسد و آلوده دوران جاهلیت را در سر داشتند و بر اثر افکار شیطانی خود مترصد فرصتی برای ابراز مقاصد شوم و بدعت‌های ناروا از راه سوء استفاده از آیات قرآن بودند، هرگز در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یارای اظهار نظر و عقیده، بر خلاف گفتار و رفتار حضرتش را نداشته و با شرایط خاص آن زمان،

نقشه‌های شیطانیشان محکوم به شکست بود.

اما این وضع آرام و شرایط مناسب دوامی نداشت و دیری نپایید که بر اثر بوجود (۱) سوره نحل، آیه ۴۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۹۶

آمدن انحرافات بسیار در جامعه اسلامی، اوضاع و شرایط کاملاً دیگرگون شده و بصورت نابسامان و رقت بار در آمد، آن آرامش و حالت تقیید به حدود دینی، جای خود را به هرج و مرج فکری و عقیدتی و انحرافات و فسادهای اجتماعی بخشید و به این ترتیب زمینه‌ای مناسب و مساعد برای ظهور هر نوع انحراف و بدعت و تجدید حیات سنتهای دیرین جاهلیت، فراهم آمد، این وضع درست از هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چشم از جهان فرو بست آغاز شد و هر روز بیشتر از روز قبل بر آشفتگی فکری و اعتقادی و نابسامانی اوضاع دینی افزوده شد و در میان این جنجالهای فکری و اختلافات اعتقادی و مذهبی، مسائل سیاسی محور اصلی تمام جریانها گشته همه موضوعات دیگر را تحت نفوذ خود در آورد.

در این میان، قرآن، کلام خدا و مظهر وحی و میراث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیش از هر چیز دیگر، به منظور تأیید اینگونه انحرافات، مورد سوء استفاده قرار گرفت و هر گروه و دسته خاصی با تمام انحرافات که داشتند در صدد بودند تا با تفسیرها و توجیها خود که مؤید تمایلات و مقاصد آنان باشد، برای درستی مسلک خود و گمراه جلوه دادن دیگران اقامه برهان نمایند. اختلاف در معنا و تفسیر آیات قرآن، به آنجا کشید که اکنون کمتر آیه‌ای را می‌توان یافت که خالی از بحث و جدال بوده و مورد اتفاق میان اندیشمندان این فن باشد و از مفاهیم بلند و عالی اسلام و قرآن، تنها شهادتین بود که این مسلکها و مذاهب و عقاید گوناگون را به هم پیوند می‌داد و تازه در مفهوم آن دو و تفسیر توحید و رسالت نیز اختلافات آشکار و پنهان وجود داشت. به هر حال، کار به جایی کشیده بود، قرآنی که می‌بایست در فتنه‌ها و اختلافات و درگیریها، راهگشای مسلمانها و وسیله هدایت جامعه اسلامی بوده و عروۀ الوثقای وحدت کلمه و اتفاق نظر امت گردد، به تدریج به قلمرو مسائل اختلاف آمیز کشانده شده و وسیله‌ای برای تفرقه بین مسلمانان گشت.

آری، علی رغم تأکیدات فراوان از ناحیه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به تمسک به قرآن

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۹۷

و اینکه در مواقع فتنه به قرآن پناه برید، کار قرآن به جایی رسیده بود که هر کس به نحوی که خود می‌خواست آن را تفسیر و تأویل می‌نمود و به گفته امیر المؤمنین علیه السلام آنچه‌ان گرفتار توجیها گوناگون شده بود که حتی اهل حق و صواب نیز دیگر توان استدلال به آن و احتجاج در برابر خصم را نداشتند، چنانکه خود امیر المؤمنین علیه السلام وقتی ابن عباس را برای احتجاج با خوارج اعزام نمود به او توصیه کرد که با آنها با قرآن احتجاج نکن که بگو مگو بسیار دارد و سخن به جایی نمی‌رسد: «و لا تخاصمهم بالقرآن فان القرآن حمال ذو وجوه تقول و یقولون» (۱).

پس از بیان این مقدمه کوتاه تا حدی روشن شد که بالأخره در قرآن اختلافاتی پیدا شده و مفسرین هر کدام آیات را به نوعی تفسیر می‌کردند و امروزه نیز این اختلاف به نحو چشم گیری در تفاسیر موجود، مشاهده می‌شود. اینک باید به تفصیل وارد این بحث شویم که چه علت یا عللی باعث اختلاف شده است با اینکه قرآن از ناحیه شخص واحد بر نبی واحد و برای هدایت بشر آمده بود، چرا در آن اختلاف پدید آمد؟ با پیگیری این مطلب و بررسی تاریخ تحولات و تطورات، در زمینه بحثهای تفسیری، روشن می‌شود که یک یا دو علت نیست که باعث این همه اختلافات شده است بلکه علل گوناگون و مختلف دارد که ما در حد این نوشتار به آنها اشاره می‌کنیم و برای توضیح بیشتر به کتب مفصله مراجعه کنید (۲).

علل و عوامل اختلاف در تفسیر عبارتند از:

۱- جدائی قرآن از عترت.

- ۲- حذف اسناد حدیث.
- ۳- پیدایش مذاهب مختلف.
- ۴- نفوذ افکار و انتقال علوم به بلاد اسلامی. (۱) نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۷۷.
- (۲) ر. ک. به مبانی و روشهای تفسیر قرآن، عمید زنجانی و شناخت قرآن، علی کمالی. درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۹۸
- ۵- اصالت عقل و اعتماد به رأی.
- ۶- اختلاف افهام در درک معارف قرآن.
- ۷- مسئله روانی نو خواهی و تجدّد طلبی.
- ۸- وضع حدیث.
- ۹- نقل به معنا.
- ۱۰- اسرائیلیات.

۱- جدائی قرآن از عترت

به حق می‌توان یکی از علل و عوامل اختلاف در تفسیر قرآن را جدا کردن قرآن از عترت و شعار «حسبنا کتاب الله» دانست. علی‌رغم توصیه اکید رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث ثقلین و اینکه عترت عدل و نظیر قرآن است و شما به هر دوی آنها تمسک کنید و بین آن دو جدائی نیندازید که آنها ابدال قابل جدائی از یکدیگر نیستند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند «۱». به محض درگذشت رسول خدا، شعار «حسبنا کتاب الله» سر زبانها افتاد و صریحا با کلام پیامبر مخالفت شد. توطئه ماهرانه عناصری چند در یک فرصت استثنائی که بر اثر مرگ ناگهانی و دور از انتظار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و غافلگیر شدن مسلمین، مسیر تاریخ اسلام و طریق هدایت امت مسلمان را از شاهراه نجاتبخش «کتاب و عترت» منحرف ساخته و سرنوشت مسلمانان و مقدرات جامعه اسلامی را به دست کسانی سپرد که با تفکر «کتاب منهای عترت» یعنی «قرآن بدون حافظ و مبین بی‌روح»، اسلام و قرآن را بصورت کالبدی بی‌جان در آورند که هر لحظه قادر بودند آن را همچون موشی موم به هر شکل و قیافه‌ای که بخواهند جلوه دهند و از این طریق به نفع دنیای خود سودی (۱) «آئی تارک فیکم الثقلین، ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی ابدال، کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض»، کنز العمال، ج ۱، ص ۴۴، و مسند احمد حنبل، ج ۵، ص ۱۸۲ و ۱۸۹ و مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۸ و دیگر محدثان عامه.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۹۹

سرشار نصیب خود نمایند.

معلوم است که در چنین حالتی اولین ضربه بر پیکر قرآن وارد می‌شود، زیرا وقتی مسلمین قرآن ناطق را رها ساخته و بخواهند با فهم قاصر خود از قرآن صامت بهره بگیرند روشن است که هر کسی چیزی می‌فهمد غیر آنی که دیگری فهمیده است و با دخالت اغراض سیاسی بویژه اغراض گروهی و حزبی و اینکه تنها ما حقیق و دیگران همه باطل معلوم است که چه خواهد شد. زیرا هر کسی می‌خواهد برای حقیقت مذهب و مسلک خود از قرآن تأیید بیاورد و به تعبیر بهتر، هر کسی می‌خواهد عقیده از پیش پذیرفته خود را بر قرآن تحمیل نموده و بگوید از قرآن همانی فهمیده می‌شود که ما فهمیدیم و فرض این است که عترتی هم که رسول خدا آنها را محور قرار داده بود بر کنار شدند بدیهی است در چنین صورتی پیدایش اختلاف امری قطعی و اجتناب ناپذیر خواهد بود. از اینکه افهام مردم مختلف و گروههای مختلفی هستند که می‌خواهند حقیقت خود را بر اساس قرآن ثابت نمایند سخنی ندارد و

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز با پیش بینی چنین روزهایی بود که عترت را در کنار قرآن قرار داده و مردم را به تمسک به هر دو دعوت فرموده است. یعنی محور فهم قرآن فهم عترت است، گرچه مردم نیز از قرآن می‌فهمند ولی باید یک معیار و مقیاسی باشد که مردم فهم خود را از درک معانی و مقاصد قرآن با آن بسنجند و همه فهم خود را با آن مقیاس و معیار اساسی تعیین شده از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تطبیق دهند و گر نه اگر چنین مقیاسی در میان نباشد، معلوم است که اختلاف قطعی خواهد بود، زیرا هر صاحب‌نظر و اندیشمندی می‌خواهد بر اساس مقدمات عقلی و امکانات علمی که در اختیار دارد کلام خدا را تفسیر کرده و از حقایق و معارف آن آگاه شود.

بنابر این، جدائی قرآن صامت از قرآن ناطق نخستین عامل اختلاف مسلمین در تفسیر قرآن بود ولی تنها عامل نبود بلکه عوامل دیگری نیز به مرور زمان پیدا شده که هر کدام به نوبه خود باعث اختلاف در فهم مقاصد قرآن شدند که به آنها نیز خواهیم درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۰۰ پرداخت، لکن با دقت در همه آن علل معلوم می‌شود که آنها نیز نشأت گرفته از جدائی قرآن از عترت است، چرا که اگر عترت به عنوان حافظ قرآن از تحریف معنوی و فهم عترت در تمام زمینه‌ها محور بود قهراً اختلافی هم پیدا نمی‌شد.

۲- حذف اسناد حدیث

تقریباً تا عهد تابعین، علمای تفسیر، خود را به حفظ سند روایت و نقل آن ملزم می‌دانستند و این کار بسیار مهم بود. زیرا وسیله‌ای بود برای تمییز میان روایات نبوی و آراء صحابی و نیز سدی بود برای جلوگیری از احادیث موضوعه. وقتی تابعین دیدند که احادیث موضوعه شیوع یافته و باب فتنه باز شده است، حدیثی را که سندش ذکر نشده و وثاقت روات آن ثابت نشده بود، نمی‌پذیرفتند.

«مسلم» از «ابن سیرین» نقل می‌کند که وی گفت: قبلاً از اسناد نمی‌پرسیدند اما وقتی فتنه پدیدار گشت، می‌گفتند: رجال خود را نام ببرید تا بدانیم حدیث از کیست.

بعد از تابعین، کسانی به جمع تفسیر پرداختند که اقوال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه را با ذکر اسناد یاد می‌کردند، مانند تفسیر «سفیان بن عیینه» و «وکیع بن جراح» اما بعد از ایشان قومی آمدند که برای اختصار اسناد حدیث را حذف نمودند و صحیح را از علیل جدا نمی‌کردند و از اینجاست که اخبار دخیل و موضوع در تفسیر راه یافت.

پس از ایشان اشخاصی بودند که هر گفتار را می‌شنیدند به نام تفسیر وارد می‌کردند و هر چه به فکر ایشان می‌آمد بر آن اعتماد می‌کردند و دیگران نیز به گمان اینکه اقوال ایشان اصلی دارد آنها را به عنوان تفسیر فراهم می‌ساختند.

در حقیقت حذف اسناد، یکی از خطرناکترین اسباب و عوامل ضعف تفسیر مآثور است. زیرا چه بسا اشخاصی که گمان می‌کردند هر چه موجود و در دسترس است صحیح است و آنها را به نام «تفسیر» نقل کردند که از آن جمله اسرائیلیات و قصه‌های ساختگی است که هم بر خلاف نقل صحیح‌اند و هم بر خلاف عقل سلیم.

اگر اخبار با اسناد نقل می‌شد گرچه در صحت و سقم آنها بحث نمی‌شد نظیر آنچه

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۰۱

طبری در تفسیر و تاریخ خود انجام داده و یا مجلسی در بحار عمل کرده باز هم به طبقات بعدی این مجال داده می‌شد که بررسی کنند صحیح را از سقیم تشخیص دهند، اما متأسفانه در تفسیر این چنین عمل نشده و روایات بدون اسناد ذکر شدند و بعدیها همه را حدیث نبوی تلقی کردند در حالی که اسرائیلیات بسیار و همچنین آراء و افکار مفسرین به نام اخبار نبوی پذیرفته شده است، اینجاست که سیوطی در اتقان می‌گوید: اختلال نظم تفسیر از همین جا شروع گردیده و اقوال زیادی در تفاسیر بدون مراعات

صحت و اعتبار نقل و تشخیص سند، به صحابه و تابعین نسبت داده شده و در اثر این هرج و مرج دخیل بسیاری بوجود آمده و اعتبار اقوال متزلزل شده است «۱».

۳- پیدایش مذاهب مختلف

همزمان با فتنه‌ها و کشمکشهای سیاسی صدر اسلام و به دنبال انحراف جامعه اسلامی از مدار دو کانون به هم پیوسته «کتاب و عترت» اختلافات عقیدتی و درگیریهای فکری آغاز شده و در مدت کوتاهی دامنه آن به مسائل اساسی و اعتقادی و درگیریهای فکری کشیده شده و به طور شگفت‌انگیزی گسترش یافت، به دنبال این جریان تاریخی، مذاهب و روشهای گوناگون در زمینه‌های مختلف اسلامی، چون قارچ، از هر سو شروع به رویدن کرد.

بحث و جدال در موضوعات اسلامی گرچه از مسائل ساده و کاملاً عادی و معمولی آغاز گردید (نظیر اینکه کلام خدا حادث است یا قدیم و بر سر بحث قدم و حدوث کلام خدا غوغایی پیاپی شد و حوادثی به بار آمد) ولی به عللی که گفته شد و نیز به جهت شرایط خاص سیاسی، اجتماعی که بر سده‌های اول بعد از صدر اسلام حاکم بود، اختلافات و درگیریهای فکری اجتناب‌ناپذیر بود، دیری نپایید که دامنه (۱) اتقان، سیوطی، ج ۲، باب ۸۰، طبقات مفسرین، ص ۲۴۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۰۲

این اختلافات و جناح‌بندیها به جایی کشید که تمام امکانات علمی، دینی، اجتماعی و سیاسی در پی ریزی اساس مذاهب نوپا و ترمیم و نقض و تأیید و اثبات و ابطال آنها مورد استفاده قرار گرفت و حتی عوامل سیاسی که خود در ایجاد و بنیانگذاری این مذاهب نقش بسزا داشت، چندی بعد به استخدام آن در آمد.

در این میان، قرآن بهترین وسیله و مؤثرترین حربه‌ای بود که در این کشمکشها مورد سوء استفاده قرار می‌گرفت، سردمداران و متفکران این مذاهب، تحت عنوان فریبنده و نقاب دروغین «تمسک به کتاب خدا»، آیات قرآن را بر وفق رأی و نظر از پیش ساخته ذهن خود، تفسیر می‌کردند. و آیات تفسیر شده (یا صحیحتر بگوییم تحریف شده) را به میل و هوای و هوس خود و در تأیید و پشتیبانی از مبانی اعتقادی و تشکیلات مذهبی‌شان به گونه‌ای مورد استفاده قرار می‌دادند که هر یک با دیگری تفاوت و تضادی آشکار داشت و از همین رهگذر بود که انواع تفسیرها و روشهای گوناگون در تفسیر قرآن کریم - که تعدادشان از تعداد خود مذاهب بیشتر است - پا به عرصه معارف اسلامی و قرآنی گذاشت.

و بی‌تردید می‌توان گفت که همین روشها و سلیقه‌های متفاوت، به نوبه خود، بر دامنه اختلافات در زمینه‌های تفسیر قرآن، افزوده و در درک مفاهیم و مقاصد آیات قرآن، بیش از پیش، اختلاف نظرهای بسیار را سبب گشت «۱».

۴- نفوذ افکار و انتقال علوم به بلادی اسلامی

انتقال تدریجی علوم و فرهنگهای گوناگون از سرزمینهای مجاور به محافل علمی مسلمانان که توأم با شور و هیجان خاصی بوده، از طرف زمامداران وقت، به شدت تأیید می‌شد، جنبش علمی وسیعی را در میان جوامع اسلامی، به دنبال داشت.

گرچه سبب اصلی پیدایش و شکل‌گیری این جنبش علمی، قبل از هر چیز، (۱) مبانی و روشهای تفسیر قرآن، عمید زنجانی، ص ۹۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۰۳

روحیه پژوهندگی ناشی از دستورات قرآن بود، اما نفوذ علوم و فرهنگهای غیر اسلامی نیز، به نوبه خود، در رشد و توسعه این نهضت علمی، خصوصاً در اواخر دوران بنی امیه و اوایل دوران حکومت بنی عباس، سهمی بسزا داشت. در عین حال اصالت

ریشه‌های اسلامی این نهضت وسیع و دامنه‌دار، موجب آن گردید که مسائل فکری و علمی دریافت شده بزودی شکل غیر اسلامی خود را از دست داد، بسان مباحث اسلامی، جای خود را در فرهنگ جدید اسلام باز نماید.

آهنگ رشد نهضت علمی اسلامی در همان سده‌های اولیه، آنچنان سریع و گسترده و موفقیت آمیز بود که فرهنگ اصیل اسلامی، در مدت کوتاهی، توانست در رشته‌های مختلف علمی از قبیل: کلام، فلسفه، ریاضیات، طبیعیات، هیئت، نجوم، تاریخ، طب، جغرافی، علم اعداد، جفر، رمل و ... نفوذ چشمگیری داشته و بزرگترین مکتب علمی را در جهان آن روز به وجود آورد.

به هر حال، پس از رو آوردن فرهنگها و علوم مختلف به سوی مسلمین و تفسیر کتب ایرانی و یونانی و تدوین کتب لغت و صرف و نحو و مذاهب مختلف فقهی، اصطلاحات تازه و آراء گوناگونی در تفسیر وارد شده و هر مؤلفی در هر فنی که مهارت داشت، سعی می‌کرد قرآن را از قریحه ادوات فهم خود تفسیر کند که آثار آن در تألیفات ایشان آشکار است.

«معتزلی» در تأویل افراط می‌کرد، «اشعری» ظاهر غیر معقول را بی‌تأویل می‌پذیرفت، «باطنی» ظاهر را رفض می‌کرد، «ظاهری» در سر حدّ تجسّم خود را به ابله‌ی می‌زد، «صوفی» تفسیر را مستند به کشف انحصاری خود می‌نمود. امثال «زجاج» و «ابو حیان» فهم قرآن را در نحو جستجو می‌کردند، و «فخر رازی» از فلسفه یونان که پانزده قرن در جا زده بود مدد می‌جست و امثال «ابن عربیها» می‌خواستند میان توحید و بت پرستی آشتی برقرار نمایند و مظهر صلح کل باشند.

بطور کلی، حرکات فکری در مسلمانان سبب شده بود که برای فهم قرآن و تفسیر آن تنها به لغت و مآثورات اکتفاء نکرده و از علوم دیگر برای بسط فهم قرآن استمداد

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۰۴

می‌کردند تا بتوانند متقابلاً برای اثبات آراء خود از قرآن مدد بگیرند، البته اگر این کار در محدوده قانونی و جایز انجام می‌گرفت نه تنها بسیار خوب بود بلکه واجب هم بود. زیرا فرا گرفتن بخشی از علوم در نطق وسیعتری و تطبیق اصول آن با قرآن برای جدال احسن با علمای غیر مسلمان در ردّ شبهات ایشان واجب کفایی بود و همان است که علمی به نام کلام درباره آن تدوین یافته است که همه عقاید اسلامی را فرا می‌گیرد، به علاوه، کشف عجایب قرآن و معارف عالیّه آن محتاج به تدبری است که محصول ذخایر ذهنی است. ولی تمام سخن در اینجاست که این کارها در محدوده مجاز و قانونی انجام نمی‌گرفت و نتیجه کار این می‌شد که طرفداران علوم نظرات خود را بر قرآن تطبیق و تحمیل می‌کردند و اینها یقیناً یکی از اسباب اختلاف تفسیر بودند.

۵- اصالت عقل و اعتماد به رأی

به دنبال عملی شدن نقشه خائنان «جدائی قرآن از عترت» کار هرج و مرج فکری و اختلاف در اعتقادات و احکام و سایر معارف دینی و نظری، به آنجا کشید که عده‌ای به منظور پیدا کردن پناهگاهی مطمئن و اساسی و محکم در گیر و دار اختلافات فکری، به فلسفه «اصالت عقلی» گرائیده و تکیه بر رأی و اندیشه شخصی را پایه اصلی بحثهای دینی قرار دادند.

اساس این نوع تفکر، ابتدا در زمینه احکام شرعی و مسائل فقهی پی ریزی شده عده‌ای از علمای اسلامی که در رأس آنان ابوحنیفه قرار داشته احکام شرعی را بر طبق آراء شخصی و با تکیه بر عقل و استحسان و استنتاج منطقی، در صدد فتوا دادن بر آمدند، اینان که به «اصحاب رأی» شهرت یافته‌اند با کمک استحسانات عقلی و قیاسهای منطقی، مکتب نوینی را در علم فقه بنیان نهادند «۱». (۱) در روایات اهل بیت علیهم السلام نکوهش زیادی درباره این روش شده است و مردم را از پیروی چنین

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۰۵

بدیهی است وقتی احکام شرعی که صد در صد تعبدی بوده و محدود به مسائلی چند است از نفوذ این نظریه در امان نباشد، چگونه می‌توان انتظار داشت که تفسیر آیات قرآن با آن همه گستردگی و با آن همه احساس نیاز شدید به وجودش جهت رفع ابهامات از

قرآن کریم، از نفوذ چنین طرز تفکر آزادانه در امان باشد، و درست همین دلیل بود که تفسیر به رأی (با وجود منع شدید ائمه علیهم السّلام از آن) رونق گرفت و از این راه مفاهیم، معانی و مقاصد قرآن بار دیگر دستخوش تحریف شد و این یکی از عوامل مهمّ در به وجود آمدن اختلاف بسیار در تفسیر قرآن کریم بود.

واکنش این نوع آزادی و بی‌قیدی در تفسیر قرآن، ظهور مکتب و روش جدیدی در تفسیر آیات قرآن بود که خود مشکل جدیدی را بر مشکلات بسیار موجود در زمینه تفسیر آیات افزود.

آری در مقابل تفسیر آزاد و بی‌قید و شرط «اصحاب رأی» بود که مکتب و روش دیگری به وجود آمد که مبنایش قبول بی‌چون و چرا روایات تفسیری بوده و فهم قرآن را از دایره تفکرات بشر بیرون می‌دانست و هر نوع اعمال نظر شخصی را درباره درک معانی و مقاصد قرآن ممنوع می‌شمرد و جز آیاتی که در تفسیر آنها روایتی از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم یا امامان علیهم السّلام وارد شده است بقیه را غیر مفهوم و درک آن را غیر ممکن تلقی می‌نمودند.

این گروه نیز کار را به جایی رساندند که با استناد به پاره‌ای از آیات و روایات، قائل به تجسّم خداوند و مرتکب اظهار سخیفترین خرافات در تفسیر آیات مربوطه به توحید و صفات خداوند و دیگر معارف دینی شدند. روشی به شدت منع کردند، تا جایی که یکی از امامان معصوم به یکی از شاگردانش که در یک مورد برای استفاده از قیاس و استحسان تمایلی از خود نشان داده بود، فرمود: «اگر دین خدا با قیاس و استحسان عقلی سنجیده شود بکلی پایمال می‌شود»، برای آگاهی از این روایات به کتاب کافی، کتاب فضل العلم، باب البدع و الرأی و المقائیس، مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۰۶

۶- اختلاف افهام مردم در درک معارف قرآن

نظر به اینکه قرآن برای گروه خاصی و دسته معینی نازل نشده است و عموم مردم، از دانشمندان متفکر و نوایغ بزرگ گرفته تا افراد عادی عامی، همه و همه مورد خطابات قرآنی می‌باشند، لذا در قالب ریزی آیات آن، عمق مفاهیم و معارف قرآن همراه با وضوح دلالت آیاتش، یکجا منظور شده است و در عین اعجاز و مافوق فهم بشری بودن، چنان تناسبی در ترکیب الفاظ و جملات آن به کار رفته که هر متدبّر و متفکّر به تناسب میزان درک و دانش خویش، می‌تواند از دریای ژرف و بیکران معارف آن بهره‌مند گردد.

بدیهی است تفاوتی که از نظر قدرت فهم و میزان دانش، همواره در میان اقشار مختلف مردم حکمفرماست، با وجود اختلاف و کثرت مراتب در بطون آیات و عمق معانی آنها و نیز اختلاف آیات از نظر میزان ظهور و وضوح دلالت آنها بر معانی مقصود و نیز وجود محکّمات و متشابهات، خواه ناخواه موجب بروز اختلاف نظرهای بسیار و آراء گوناگون، در زمینه فهم آیات قرآن و استخراج معانی و معارف ارزنده آن خواهد بود خصوصاً با توجه به این حقیقت اسفبار که عموم مردم راه صحیح درک بطون و معانی عمیق قرآن را از همان روزهای نخستین طرح شوم «جدائی بین قرآن و عترت» از دست داده و در فهم قرآن به بیراهه رفته بود. البته روشن است در چنین مواردی که زمینه بروز اختلاف فراهم بوده و اختلاف قطعی است باید معیار و مقیاسی برای سنجش افکار مختلف و تشخیص صحیح از سقیم، وجود داشته باشد که افکار همگان در محور آن فکر صائب و مصون از خطا، بچرخند و پیامبر فکر چنین چیزی را کرده و عترت را در کنار قرآن معرفی فرموده بود، ولی خیانتکاران از همان روزهای نخست این وسیله مطمئن را از دست مردم گرفتند، لذا مردم هر کسی برای خود پناهی گزیده و در نتیجه، اختلاف حتمی بود.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۰۷

۷- مسئله روانی نخواستاری و تجدّد طلبی

یکی از عوامل اختلاف تفاسیر، مسئله روانی نخواستاری است، هم از جانب شنونده و خواننده و هم از جانب گوینده و مفسر. طالب فهم قرآن گمان می‌کند که تفسیر مانند هر چیز دیگر کهنه و نو دارد و جویای تفسیر نوینی است که جوابگوی نخواستاری او باشد و مفسر گمان می‌کند که برای ارضای انبوه علاقمندان، باید انقلابی در تفسیر پدید آورد تا مشتری را به کالای خود مشتاق سازد. البته این طرز عمل بیشتر در حوزه مجالس وعظ و ارشاد است و کمتر در کتب تفسیر. زیرا به هر جهت کتاب تفسیر سندی است موجود و ثابت که می‌تواند در مورد خودش مؤلف را محکوم سازد اما کلمات شفاهی سیالی است قابل تعدیل و انکار. متأسفانه این طرز عمل و فکر، همواره مخصوصاً در قرن حاضر، مردم بی‌اطلاع را تسخیر کرده و می‌کند، مگر نه این همه یاوه سراییها بر خلاف قرآن و سنت و بیگانه از معارف اسلامی محصول تأویلات دلخواه و نارواست؟! چه بسا افراد کم سواد و ناآگاه و بی‌شخصیتی که در برابر آراء و افکار قرن معاصر، مرعوب شده و احساس زبونی می‌کنند و گمان دارند به هر قیمتی که شده باید قرآن را با آن افکار و عقاید تطبیق دهند، به طور مثال اگر ملاحظه شود ذهن مستمع وجود جن را نمی‌پذیرد، واعظ مفسر که راه دیگر را نمی‌داند، آنجا که خبر از جن در قرآن آمده را یا تأویل می‌کند و آن را از باب تشبیه و تمثیل به حساب می‌آورد یا نسنجیده می‌گوید که همه علوم را از قرآن می‌توان استخراج کرد و جهال را در تالی فاسدهائی قرار می‌دهد که خروج از آنها بس دشوار است.

البته معلوم است قصد ما افرادی هستند که بدون مایه علمی در بهم بافتن رطب و یا بس افراط می‌کنند و گر نه چه بسا کلیاتی از علوم مؤثر در تربیت جامعه است که می‌توان آنها را از قرآن استخراج کرد.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۰۸

۸- وضع حدیث

تقریباً می‌توان گفت وضع حدیث از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وجود داشته است «۱» لکن در زمان معاویه شکوفا شد، وقتی که معاویه قدرت را در شام بدست گرفت با توجه به سابقه بدی که این خاندان داشتند و با کشتن «عمار یاسر» که پیامبر در حقش فرموده بود: «تقتلک الفئه الباغیه»، خیلی نمانده بود که کلا- از درجه اعتبار ساقط شود، زیرا مسلمین برای او ارزشی قائل نبودند.

در چنین حالتی، حزب معاویه همچنانکه نیازمند به پول و نفوذ و سرباز و حيله و شیطنت بودند، بیش از آن نیازمند به شستشو دادن لکه‌های ننگ و پاک جلوه دادن خود در افکار عمومی بودند و این امر خطیر به طور مستقیم امکان نداشت و تا محلل و واسطه‌ای در کار نمی‌آمد هضم آن برای افکار آسان نبود.

به همین جهت در مرحله اول به پایین آوردن سطح امتیازات، کمر بسته و بعد از آن، به تحریف امتیازات پرداختند و در این راستا فضائل اصیل اسلامی که ایمان کامل، جهاد، اخلاص، ایثار، علم، تقوا، استقامت و عدم تذبذب بود، جای خود را به شهرتهای ظاهر فریب داد.

هزاران نفر را بی‌قید و شرط به نام صحابی پذیرفتند و حال اینکه در میان ایشان منافق و منحرف فراوان بود، عقیده ارجاء «۲» را که ضد جرح و تعدیل بود، رواج دادند، شخصیت‌های قلابی به نام اعلم، افقه، افرض، ازهد و اقرأ ساختند!! خالد بن (۱) طبق نقل امیر المؤمنین علیه السلام پیامبر روزی برخاست و خطبه خواند و فرمود: «ایها الناس! قد کثرت علی الکذابه فمن کذب علی متعمدا فلیتوبه مقعده من النار ثم کذب علیه من بعده» یعنی:

«ای مردم! دروغ نسبت دهندگان به من زیاد شده‌اند پس بدانید که هر کس از روی عمد و قصد بر من دروغ باند باید بداند که

جایگاهش آتش جهنم خواهد بود، سپس بعد از رحلتش نیز بر حضرتش دروغ بستند...»، کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث، حدیث ۱.

(۲) ناظر به گروه «مرجئه» است که معتقد بودند اعمال خلاف و گناهان و لو کبیره باشند ضرری به ایمان نمی‌زنند.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۰۹

ولیدها که مالک بن نویره را به ناحق کشته و در همان شب با زنش آمیزش کرد!! لقب سیف الله دادند و گفتند این لقبی است که پیغمبر به او داده است!! بنا به قاعده ظروف مرتبطه، وقتی رجال اسلام را در مایع «ارجاء» شناور ساختند، معاویه که در قعر جا داشت بالا آمد و هم سطح رجال ممتاز گردید!! هم صحابی شد و هم کاتب وحی و هم خال المؤمنین و می‌دانیم که هیچیک از این سه لقب از امتیازات اسلامی نبودند چرا که در اسلام امتیاز به تقوا دانسته شده است.

در این میان چند تن از صحابیان مصطلح هم دور او را گرفته‌اند تا شوکتی برای او فراهم کنند، «ابو هریره» و «نعمان بن بشیر» را عدیل «ابوذر» و «عمّار» قرار دادند که در اطراف علی بودند و گفتند: «بایهم اقتدیتم اهتدیتم!!» و اگر به او ایراد قتل «عمار» را می‌گرفتند، می‌گفت: من از طریق هدایت خارج نشدم، زیرا به صحابی «نعمان بن بشیر» اقتدا کردم.

با این مقدمه کوتاهی که گفتیم معلوم می‌شود که راه برای وضع حدیث در تفسیر مآثور و بالتبع تأویلات ناروا باز شده و یکی از علل مهم اختلاف در تفسیر را بوجود آورده است.

برای آگاهی بیشتر و شناخت جاعلین حدیث، به جلد ۵ الغدیر از صفحه ۲۰۹ تا صفحه ۲۷۵ مراجعه کنید که مرحوم امینی حدود هفتصد نفر از حدیث سازان را نام برده و در پیرامون آنها بررسی کرده است.

۹- نقل به معنا

اشاره

از آنجا که بخش عظیمی از منابع تفسیری را احادیث تشکیل می‌دهد و بسیاری از احادیث نیز به دلیل نقل به معنا اختلاف پیدا کرده‌اند، از این رو، در تفسیر قرآن اختلاف نظرهای بسیاری رخ داده است.

تذکره:

اصل نقل به معنا ایرادی ندارد و از طرف مبادی عالیله اجازه داده شد لکن چون همه، قدرت نقل به معنای کامل را ندارند و به علاوه در نقل به معنا زیاده

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۱۰

و نقیصه رخ می‌دهد، قهرا زمینه اختلاف را پدید خواهد آورد. در ذیل دو نمونه از احادیث دالّ بر صحت نقل به معنا را می‌آوریم:

۱- «عن محمد بن مسلم قال قلت لابی عبد الله علیه السلام: اسمع الحدیث منك فأزید و انقص، قال علیه السلام: ان كنت تريد معانيه فلا بأس» «۱».

یعنی: «محمد بن مسلم می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: حدیث را از زبان شما می‌شنوم، سپس به آن مطلبی اضافه یا کم می‌کنم، امام فرمود: اگر معانی آن مراد تو باشد اشکالی ندارد».

۲- «عن داوود بن فرقد قال قلت لابی عبد الله علیه السلام: انی اسمع الکلام منك فأزید ان ارويه کما سمعته منك فلا یجئی، قال فتعمد ذلک؟ قلت: لا، فقال: تريد المعانی؟ قلت نعم، قال: فلا بأس» «۲».

یعنی: «داوود بن فرقد می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام گفتم: من گفتار شما را می‌شنوم و می‌خواهم آن را همانگونه که از شما شنیده‌ام روایت کنم ولی چنین نمی‌شود.

حضرت فرمود: آیا در این کار تعمّدی داری؟ گفتم: خیر، فرمود: آیا مراد تو از این کار (تفهیم) معانی است؟ گفتم: بله، فرمود: پس اشکالی ندارد».

از این دو حدیث به نحوی استفاده می‌شود که نقل به معنا مانعی ندارد و در نقل به معنا زیاده و نقیصه قطعی و حتمی است، وقتی این مطلب را در کنار مطلب دیگر ملاحظه کنیم، یعنی روایات از منابع و مصادر تفسیرند و نقل به معنا هم امری رایج بوده، قهرا عامل بودن نقل به معنا برای اختلاف در تفسیر روشن می‌شود.

۱۰- اسرائیلیات

وجود یک سلسله از ابهامات در مورد بسیاری از آیات قرآن از قبیل: تعداد (۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱، ح ۲. (۲) همان مدرک، ح ۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۱۱

اصحاب کهف و رنگ موی سگ آنان، طول و عرض کشتی نوح: نام غلامی که بدست حضرت خضر علیه السّلام کشته شد، نام پرنده‌گانی که ابراهیم علیه السّلام آنها را زنده کرد، نوع چوب عصای حضرت موسی علیه السّلام و ... موجب می‌شد که مسلمانان کنجکاو، به کتابها، نوشته‌ها و توضیحات یهودیان مراجعه کنند و یا از یهودیان مسلمان شده مطالبی را بشنوند که این مسئله به نوبه خود، باعث اختلافات بسیار در تفسیر قرآن شد، در صورتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرین علیهم السّلام مردم را از رجوع به اهل کتاب نهی فرموده بودند چنانکه در حدیث نبوی آمده: «اذا حدّثکم اهل الکتاب فلا تصدّقوهم و لا تکذبوهم» (۱).

یعنی: «هر گاه اهل کتاب (درباره مطلبی) با شما سخن گفته‌اند، نه تصدیقشان کنید و نه تکذیب».

علل دهگانه مذکور، هر یک به نوبه خود سبب پیدایش اختلاف در تفسیر قرآن کریم شدند لکن همه آنها- چنانکه ملاحظه کردید- در یک سطح نبودند، بعضیها بیشتر و برخی کمتر، ولی اگر دقت شود، ریشه همه این علل و عوامل همان علت اولی است یعنی «جدائی قرآن از عترت»، زیرا اگر عترت در کنار قرآن باقی می‌ماندند و مردم فهم عترت را محور فهم خود در آیات قرآن قرار می‌دادند هیچگاه چنین اختلافاتی که امروزه مشاهده می‌شود، وجود پیدا نمی‌کرد و یا اگر هم اختلافی پیدا می‌شد بسیار اندک بود پس باید به حق گفت: «اللهم العن اول ظالم ظلم حقّ محمّد و آل محمّد و آخر تابع له علی ذلک» و: «اللهم احینا حیاة محمّد و آل محمّد و امتنا ممات محمّد و آل محمّد». (۱) علوم القرآن، ص ۳۴۹، و «الاسرائیلیات و اثرها فی التفسیر»، ص ۲۳ به نقل از صحیح بخاری.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۱۲

سوالات:

۱- وضع تفسیر قرآن در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از او را توضیح دهید.

۲- علت بودن جدائی قرآن از عترت در بروز اختلاف در تفسیر را کاملا توضیح دهید.

۳- حذف اسناد حدیث چگونه باعث اختلاف در تفسیر شد؟

۴- نقش پیدایش مذاهب مختلف را در ایجاد اختلاف در تفسیر قرآن بیان کنید.

- ۵- نقش نفوذ افکار و انتقال علوم به بلاد اسلامی را در ایجاد اختلاف در تفسیر بنویسید.
- ۶- پس از بیان نقش اصالت عقل و اعتماد به رأی در ایجاد اختلاف در تفسیر عکس العمل این نظریه را نیز توضیح دهید.
- ۷- اختلاف افهام مردم در فهم قرآن چگونه باعث اختلاف در تفسیر شد؟
- ۸- نقش احادیث جعلی را در ایجاد اختلاف در تفسیر بیان کنید.
- ۹- نقش نقل به معنا و اسرائیلیات را در ایجاد اختلاف در تفسیر بیان کنید.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۱۳

درس بیستم آشنایی با کتب تفسیر «۱»

اشاره

کتب تفسیری که در شیعه و سنی نوشته شده از حدّ احصاء خارج است، ما در اینجا تنها به ذکر معروفترین تفاسیری که هم اکنون در میان شیعه و سنی رایج است اکتفا می‌نماییم و بحث خود را از تفاسیر شیعه شروع می‌کنیم:

تفاسیر شیعه:

مفسرین شیعه به دو قسم تقسیم می‌شوند: مفسرین عصر ائمه علیهم السّلام و مفسرین عصر غیبت. بسیاری از اصحاب ائمه تفسیر نوشته‌اند از قبیل: ابو حمزه ثمالی، ابو بصیر اسدی، یونس بن عبد الرّحمن، حسین بن سعید اهوازی، علی بن مهزیار اهوازی، محمد بن خالد برقی قمی، حسین بن شاذان نیشابوری.

مفسرین عصر غیبت فراوانند، ما در اینجا به عنوان نمونه تنها به ذکر نام کتب تفسیر معروف میان شیعه می‌پردازیم:

۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی:

این تفسیر از معروفترین تفاسیر شیعه است، پدر علی بن ابراهیم از کوفه به قم (۱) در این رابطه به کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران شهید مطهری، بخش قرائت و تفسیر، ص ۳۵۷ به بعد و آشنایی با قرآن، واحد آموزش عقیدتی سپاه، مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۱۴

منتقل شد، بعید نیست که علی بن ابراهیم یک ایرانی عرب نژاد باشد و وی از مشایخ کلینی است و تا سال ۳۰۷ در قید حیات بوده است.

۲- تفسیر عیاشی:

مؤلف این تفسیر، «محمد بن مسعود سمرقندی» است، اول مذهب اهل تسنن را داشت و سپس به تشیع گرایید و معاصر شیخ کلینی است، از پدرش سیصد هزار دینار به او به ارث رسید که همه را صرف نسخ و مقابله و استنساخ و جمع کتب کرد، خانه‌اش به شکل یک مدرسه در آمده بود، هر کس به یک کار علمی گماشته شده بود و کار خود را انجام می‌داد و هزینه همه را عیاشی تأمین می‌کرد، عیاشی علاوه بر تفسیر و حدیث و فقه، در طب و نجوم نیز دستی داشت.

ابن الندیم در الفهرست از او یاد کرده و کتابهای فراوانی از او نام برد و مدعی شده که کتب عیاشی در خراسان رواج زیادی دارد، عیاشی، ایرانی است ولی ظاهراً عرب نژاد است، ابن الندیم می‌گوید: گفته شده که تمیمی الأصل است و وی از علمای قرن سوم هجری محسوب می‌شود.

۳- تفسیر نعمانی:

مؤلف این تفسیر «ابو عبد الله محمد بن ابراهیم» است و احیاناً به نام «ابن ابی زینب» خوانده می‌شود، شاگرد شیخ کلینی است. صاحب تأسیس الشیعه می‌گوید:

نسخه‌ای از تفسیر نعمانی در کتابخانه ایشان هست، در اینکه نعمانی اهل کجاست؟

اختلاف است که ایشان اهل عراق (حدود واسط) است یا اهل مصر. و ایشان از علمای قرن چهارم محسوب می‌شود.

نعمانی دختر زاده‌ای دارد به نام «ابو القاسم حسین، معروف به ابن المرزبان»

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۱۵

و وزیر مغربی «۱»، این مرد به یزدجرد ساسانی نسبت می‌برد و نظر به اینکه چند نوبت به وزارت رسیده است به «وزیر مغربی» معروف است. «ابن المرزبان» در چهارده سالگی قرآن مجید را حفظ کرده و در نحو و لغت و حساب و جبر و هندسه و منطق و برخی فنون دیگر ماهر، و ادیب و نویسنده‌ای توانا بود.

ابن المرزبان کتابی دارد به نام «خصائص القرآن» و در سال ۴۱۸ و یا ۴۲۸ در گذشته است و طبق وصیت خودش جنازه‌اش را از بغداد به نجف منتقل کرده و در جوار مرقد امیر المؤمنین علیه السلام دفن نمودند.

۴- تفسیر تبیان:

مؤلف این تفسیر، «شیخ الطایفه» (۲) ابو جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی است که در ادبیات و کلام، فقه، تفسیر و حدیث امام و پیشوا بوده است. و در سال ۳۸۵ تولد یافت و بنابر این، اکنون بیش از هزار سال از تولد این ستاره درخشان اسلام می‌گذرد. شیخ طوسی در سال ۴۶۰ هجری در گذشته است و این مرد بزرگ در ۲۳ سالگی از خراسان به عراق رفته و از محضر شیخ مفید و سپس سید مرتضی علم الهدی استفاده کرد و بعد خود پیشوای تشیع در عصر خود گشت، در اعصار بعد نیز همواره در صف مقدم علمای شیعه قرار داشته است، دوازده سال آخر عمر خود را بخاطر حوادث ناگواری که در بغداد رخ داد از آنجا به نجف منتقل شد.

۵- تفسیر مجمع البیان:

نام مؤلف او «ابو علی فضل بن حسن طبرسی» ملقب به امین الدین یا امین الاسلام می‌باشد و نام کتابش «مجمع البیان لعلوم القرآن» است. (۱) تأسیس الشیعه، صدر، ص ۳۳۶ و ریحانه الأدب، ج ۸، ص ۲۰۱ و ص ۲۰۲.

(۲) برای آگاهی به زندگی شیخ طوسی، دایره المعارف فارسی، کلمه طوس و فوائد الرضویه، ج ۲، ص ۴۶۹ و اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۰۲ را ملاحظه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۱۶

نسبت وی را بعضی به طبرستان و برخی به تفرش دانسته‌اند و در مقدمه جوامع الجامع کوشش شده که طبرس را معرب «تفرش» (که شهری است نزدیک کاشان) بدانند.

«طبرسی» در سال ۵۲۳ در سبزوار ساکن شده و در همانجا در سال ۵۴۸ وفات یافته و جنازه‌اش به مشهد مقدس منتقل و نزدیک حرم مطهر رضوی، مدفون گردیده است «۱».

در روایات الجنات آمده است که تألیف مجمع البیان در ذیقعد ۵۳۴ به پایان رسیده است و پس از فراغ از مجمع البیان، به تفسیر کشاف که توسط معاصر نامدارش جار الله زمخشری تألیف یافته بود وقوف یافت و پسندید و در آن نکاتی از جنبه‌های ادبی یافت که از خودش در مجمع البیان فوت شده بود، تفسیر جوامع الجامع را با توجه به لطائف کشاف نگاشت «۲». و بعضیها می‌گویند «کشاف» را خلاصه کرده و «الکافی الشافی» نامیده است و در بعضی از جاها از آن به «تفسیر الوجیز» تعبیر کرده است «۳».

طبری، تفسیر مجمع البیان را بدون مطالب زاید و با نظم و اسلوبی عالی نگاشته و به ترتیب درباره قرائت، حجت آن، اعراب، لغت، غوامض و مشکلات، وجوه معانی و شأن نزول و قصص و ... بحث کرده است، در ضمن تفسیر در اثبات حقانیت مذهب شیعه

کوشیده است بدون اینکه به فرقه‌ای از فرق اسلامی توهین کرده باشد.

و در آغاز هر سوره مکی یا مدنی بودن و عدد آیات و قرائات و ... را ذکر کرده است و در نتیجه این کتاب، برای هر صاحب فنی از نحوی و قاری و ... مفید است. (۱) دایرة المعارف فارسی، کلمه طبرسی.

(۲) خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۴۵۹.

(۳) التفسیر و المفسرون، ج ۲، ص ۹۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۱۷

۶- تفسیر روض الجنان و روح الجنان

(باغهای بهشت و آرام بخش قلب):

این تفسیر، معروف به تفسیر «ابو الفتوح رازی» است، مؤلف آن، ابو الفتوح حسین بن علی، مفسر معروف شیعه است. این تفسیر به زبان فارسی و از معروفترین و غنی‌ترین تفاسیر شیعه است که فخر رازی و به ادعای بعضی طبرسی از این تفسیر زیاد استفاده کرده‌اند. و طبق گفته قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین، فخر رازی اساس تفسیر خود را از این کتاب گرفته و پاره‌ای از تشکیکات را بر آن افزوده است «۱».

و صاحب ریحانة الأدب در رابطه با ابو الفتوح رازی می‌نویسد که او از اعظام علمای امامیه اواسط قرن ششم هجرت و با زمخشری و طبرسی صاحب مجمع البیان و نظایر ایشان معاصر بوده است و او عالمی است عامل، متکلم کامل، فقیه، ادیب، فاضل، واعظ و مفسر مشهور او است و در کلمات بزرگان به امام سعید و ترجمان قرآن مجید و قدوة المفسرین و نظایر اینها توصیف شده است «۲».

و ایشان از لحاظ نسب از ایرانیان عرب نژاد است و نسبش به جناب عبد الله بن بدیل بن ورقاء می‌رسد که از صحابه امیر المؤمنین علیه السلام بود و در صفین افتخار حضور رکاب آن حضرت را داشت.

تاریخ دقیق وفات او روشن نیست و قبرش در شهر ری در جوار مرقد حضرت عبد العظیم حسنی است.

۷- تفسیر صافی:

مؤلف این تفسیر «محمد بن مرتضی معروف به مولی محسن فیض کاشانی» (۱) مقدمه، ج ۱، تفسیر ابو الفتوح.

(۲) ریحانة الأدب، ج ۵، ص ۱۴۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۱۸

است، وی شاگرد و داماد ملا صدرا بوده و لقب فیض را هم او داده است.

او حکیم، عارف و محدث بزرگ و از مشاهیر علمای شیعه است و در قرن یازدهم هجری می‌زیسته است، این مرد بزرگ، عمر پر برکتی داشته و به کثرت و جودت تألیف، معروف است و به قول شاگردش سید نعمت الله جزائری، کتب و رسائل فیض، قریب دویست جلد است.

مرحوم فیض در آغاز عمر شریفش در قم اقامت داشت، مدرسه فیضیه به نام او معروف شد و سپس از قم به شیراز مسافرت کرد و علم حدیث را نزد سید ماجد بحرانی و فلسفه و عرفان را نزد حکیم و عارف بلند قدر، صدر المتألهین آموخت و دختر صدرا را به زنی گرفت و بالأخره در سال ۱۰۹۱ در کاشان وفات یافت «۱».

۸- تفسیر ملا صدرا:

نام مؤلف «محمد بن ابراهیم بن یحیی شیرازی ملقب به صدر المتألهین» و معروف به «ملا صدرا» است، این دانشمند تمام قرآن را تفسیر نکرده، بلکه بعضی از سوره‌های کوچک را تماماً و بعضی از سوره‌های بزرگ را به صورت ناتمام تفسیر کرده است: سوره بقره را تا آیه ۶۵: «کونوا قرده خاسئین» و سپس آیه الكرسی و آیه نور و آیه: «و تری الجبال تحسبها جامدة...» و سوره‌های الم

سجده، یس، واقعه، حدید، جمعه، طارق، اعلی و اذا زلزلت را تفسیر کرده است. ضمناً اصول کافی را شرح کرده است، این مرد شهرتش در فلسفه و عرفان و خود در فلسفه دارای مکتب است و در تفسیر و شرح احادیث، تبحری بسزا داشته است. مرحوم «ملا صدرا» هفت مرتبه با پای پیاده به زیارت خانه خدا رفته و در سفر (۱) برای آگاهی بیشتر به کتاب دایره‌المعارف فارسی، کلمه صافی و روضات الجنات مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۱۹
هفتم بود که در سال ۱۰۵۰ ه ق در بصره وفات یافت «۱».

هوای کعبه چنان می‌کشاندم به نشاط که خارهای مگیلان حریر بنماید ۹- تفسیر منهج الصادقین:

نام کامل این تفسیر، «منهج الصادقین فی الزام المخالفین» و نام مؤلف آن، «ملا فتح الله ابن ملا شکر الله بن لطف الله کاشانی» است که این مرد در اکثر علوم اسلامی بویژه در تفسیر، ید طولانی داشته، وفاتش در سال ۹۸۸ اتفاق افتاد.

مؤلف کتاب، تفسیر خود را تلخیص نموده و تفسیر مختصری به نام «خلاصه المنهج» تهیه کرده است. و علاوه بر این دو تفسیر فارسی، کتابی هم به عربی به نام «زبدۃ التفاسیر» نوشته و در آن از کشف زمخشری و تفسیر بیضاوی و مجمع البیان و جوامع الجامع طبری نقل می‌کند.

صاحب ریحانه‌الأدب درباره وی می‌نویسد: «عالمی است جلیل، فقیه، محقق متکلم، مدقق، مفسر، متبحر، از اکابر علمای اواخر قرن دهم هجرت و در تمامی علوم دینیته متداول متبحر... و در سال ۹۸۸ وفات یافته است. در این تفسیر، قصص و داستانهای مربوطه به تفصیل آمده است که بسیار نیازمند نقد و بررسی می‌باشد».

۱۰- تفسیر شبر:

مؤلف این تفسیر «سید عبد الله شبر» است. این مرد شریف، معاصر کاشف الغطاء و میرزای قمی بوده و مردی بسیار متتبع و متبحر و متعبد بوده است و از وی تألیفات زیادی در فقه و اصول و کلام و حدیث و رجال و تفسیر بجا مانده است، وی در سال ۱۲۴۲ هجری وفات یافت و در جوار کاظمین دفن گردید. (۱) برای توضیح بیشتر به کتاب ریحانه‌الأدب، تألیف محمد علی تبریزی (مدرّس)، ج ۲، کلمه «صدرا» مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۲۰

۱۱- تفسیر برهان:

مؤلف آن، سید هاشم بن سلیمان بحرانی است، وفاتش در سال ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹ می‌باشد، نام این تفسیر «البرهان فی تفسیر القرآن» می‌باشد، این تفسیر طبق مذاق اخباریین است که قرآن را آنها با حدیث قابل تفسیر می‌دانند، بدون هیچ توضیح دیگری و حتی بدون کوچکترین توضیحی درباره همان احادیث و کیفیت تفسیری آن احادیث داده شود.

مرحوم محدث قمی می‌نویسد: «کتب آن بزرگوار مجرد جمع و تألیف است و در آن بیان مطلبی و بحثی یا ترجیح قولی و اختیار مذهبی نشده، یا اگر شده خیلی کم است. معلوم نیست که این از قصور درجه سید اجل بوده یا از جهت ورع و احتیاط او، چنانکه این مطلب از سید زاهد علی بن طاووس نقل شده است...» «۱».

۱۲- تفسیر نور الثقلین:

نویسنده این تفسیر، یکی از علمای حویزی است که در شیراز مسکن داشته است و معاصر مرحوم مجلسی و شیخ حر عاملی است، در این تفسیر نیز عنایت به نقل اخبار و احادیث است و نام مؤلف آن، «شیخ عبد العلی ابن جمعه» است و تاریخ دقیق وفاتش معلوم نیست.

۱۳- تفسیر آلاء الرحمن:

نویسنده این تفسیر، محمد جواد بن حسن بلاغی نجفی، متوفای ۱۳۵۲ ه ق و نام این تفسیر «آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن» است. (۱) فوائد الرضویه، ج ۲، ص ۷۰۵، عنوان هاشم بن سلیمان. و برای آگاهی بیشتر به کتاب ریحانة الأدب، ج ۲ و مقدمه، ج ۱، برهان، ص ۵. و ج ۱، ص ۱۴۸ کلمه بحرانی مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۲۱

این تفسیر از اول قرآن تا آیه ۵۶ سوره نساء است و عمر مؤلف به پایان رسیده است و روش تفسیری مؤلف چنانکه در مقدمه می‌نویسد: «روشن من چنین خواهد بود که به اختصار کوشم و در عین حال با اصول علمی پیش روم و هر سخنی را از پیشینیان که دلیلی همراه ندارد رد کنم و کنار بگذارم و از خداوند بزرگ برای توفیق در این امر یاری می‌طلبم».

صاحب کتاب ریحانة الأدب در رابطه با بلاغی می‌نویسد: «... بلاغی نجفی، فقیه اصولی، حکیم متکلم، عالم جامع، محدث بارع، رکن رکن علمای امامیه و حصن حصین حوزه اسلامی و مروج علوم قرآنی و کاشف حقایق دینی و حافظ نوامیس شرعی و از مفاخر شیعه و از شاگردان میرزا محمد تقی شیرازی و حاج آقا رضای همدانی و آخوند خراسانی ... است کتابهایی در موضوعات مختلفه با اصول طریقه (اعجاب انگیز و ابتکاری) که در همه آنها مبتکر می‌باشد- تألیف نموده که هر یکی در رشته خود بی‌نظیر و مایه افتخار است ... و ولادت شیخ محمد جواد بلاغی در سال هزار و دویست و هشتاد و چند از هجرت در نجف و وفاتش هم در شب دوشنبه بیست و دوم شعبان ۱۳۵۲ از هجرت در آن ارض اقدس واقع گردیده است» (۱).

۱۴- الکاشف:

نام کتاب «تفسیر الکاشف» است و نام مؤلف آن، علامه محمد جواد مغنیه می‌باشد که از دانشمندان معاصر شیعه در لبنان می‌باشد که اخیراً وفات کرده است.

و روش این مفسر چنانکه خود در مقدمه کتابش می‌نویسد: «روش من در تفسیر، آن است که اگر حدیث معتبری در دست باشد از آن استفاده می‌کنم و آن را راهنمای خود قرار می‌دهم و اگر نه از ظاهر آیه و سیاق آن و آیات دیگر قرآن مدد می‌گیرم» (۲). (۱) ریحانة الأدب، ج ۱، ص ۱۷۹ (کلمه بلاغی).

(۲) مقدمه، ج ۱، ص ۵-۱۷ را ملاحظه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۲۲

چاپ اول این تفسیر در هفت جلد در سال ۱۳۴۶ هجری شمسی در بیروت به طبع رسیده است. یکی از محاسن این تفسیر این است که از اسرائیلیات دوری جسته و مطالب را مختصر و مفید و با قلم عصری نگاشته است.

۱۵- تفسیر المیزان:

نویسنده آن، علامه فقیه «سید محمد حسین طباطبائی (ره)» است. علامه طباطبائی از مفاخر علمای شیعه و از ذخائر عالم اسلام بود که در علوم مختلفه وارد و در علوم اسلامی متبحر بود، به هیئت قدیم و جدید کاملاً آشنایی داشت و در فلسفه سرآمد اقران و یگانه دوران به شمار می‌آمد.

در رابطه با ایشان در مجله مکتب اسلام چنین می‌خوانیم: «استاد فقیه علامه طباطبائی در بیست و نهم ماه ذی الحجه سال ۱۳۲۱ ه ق در شهرستان تبریز چشم به جهان گشود و روز یکشنبه، هیجدهم محرم الحرام سال ۱۴۰۲ برابر بیست و چهارم آبانماه ۱۳۶۰ در ساعت ۹ صبح به دنبال یک کسالت طولانی چشم از جهان بر بست.

و در مجموع عمر هشتاد سال و هیجده روز خود، مفاخری آفرید، آثاری به یادگار گذاشت، شخصیهایی را پرورش داد، تحولاتی در علوم اسلامی پدید آورد و تألیفات بس ارزنده‌ای بجا گذارد و با رحلت خود، قلبها و دلهایی را داغدار کرده و جهانی را از عشاق علم و فضیلت به سوگ خود نشاناند و با تشییع کم نظیری که در آن شخصیهای علمی و فرهنگی و سیاسی و دیگر طبقات و

در پیشاپیش همه، مراجع عظام حوزه شرکت داشتند، در بالای سر حضرت معصومه - سلام الله علیها - در کنار قبر مرحوم آیت الله خوانساری به خاک سپرده شد، تو گویی وقتی جسد مطهر او را به خاک می‌نهادند، کوهی از علم و دانش را در دل خاک پنهان می‌کردند» (۱).

روش علامه در «تفسیر المیزان» این است که ایشان کوشیده که آیه قرآن را به (۱) مجله مکتب اسلام، سال بیست و یکم، شماره دهم، ص ۱۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۲۳

کمک آیات دیگر تفسیر نماید و این همان روش تفسیر قرآن به قرآن است. و روایات مورد اعتماد عامه و خاصه را نیز از نظر دور نداشته و در تفسیر قرآن دخالت داده است و در پایان هر مبحثی، فصلی تحت عنوان «بحث روائی» باز کرده روایات مربوطه را ارزیابی نموده است که اگر کسی در روایات معتبر تتبع کند، خواهد دید که روش تفسیر قرآن با قرآن را ارائه می‌نماید. و به مناسبت موضوعات مورد بحث، در موارد متعددی، مباحث علمی، فلسفی، تاریخی، اخلاقی و ... را منعقد ساخته و در هر یک جداگانه خوض نموده است، ولی هرگز تفسیر آیه‌ای را بر پایه یک فرضیه یا کشف علمی یا نظر فلسفی یا مکاشفه استوار نساخته است چنانکه خود در مقدمه جلد اول می‌نویسد: «از این اجتناب کردیم که در تفسیر آیه به یک دلیل عقلی فلسفی یا فرضیه علمی یا مکاشفه عرفانی تکیه کنیم»، ضمناً از مباحث فقهی که موضوع آیات مربوط به احکام است نیز صرف نظر نموده و آن را به علم فقه موکول ساخته است.

۱۶- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام:

می‌گویند: دو نفر از شیعیان به نامهای «یوسف بن محمد بن زیاد» و «علی بن محمد بن سیار» مطالب این تفسیر را در مدت هفت سال با املاي حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشته‌اند (۱). ولی به نظر اهل فن این کتاب مجعول است و اعتباری ندارد و این نسبت نادرست می‌باشد.

شیخ محمد جواد بلاغی در مقدمه تفسیر خود «آلاء الرحمن» می‌نویسد: «اما تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام - همچنانکه در ضمن رساله مستقلی روشن ساخته‌ایم - مجعول است و به دروغ به آن حضرت نسبت داده شده است. اصولاً محتویات این تفسیر بر صدق این سخن گواهی می‌دهد و تناقضات و منافات سخنان (۱) التفسیر و المفسرون، ج ۲، ص ۷۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۲۴

دو راوی آن و نیز مطالب قرآن شاهد مجعولیت آن می‌باشند همچنانکه علامه در کتاب خلاصه و بعضی دیگر از دانشمندان به این موضوع اشاره کرده‌اند» (۱).

علمای شعرانی در مقدمه‌ای که بر تفسیر منهج الصادقین دارد، در ضمن بحث «تفسیر قرآن وظیفه امام معصوم است» پس از طی سخنانی می‌فرماید: «از جمله تفاسیری که اخباریان بدان اعتماد بسیار دارند، تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام است که با مقام عصمت آن حضرت شایسته نیست که این تفسیر را بدو نسبت دهیم و علامه حلی - رحمه الله علیه - در کتاب خلاصه در ذیل محمد بن قاسم استرآبادی که راوی این تفسیر است می‌گوید: این تفسیر موضوع است و احادیث آن منکر است و سهل بن احمد دیباجی واضع این کتاب است» (۲).

و سپس مرحوم شعرانی یکی از خبرهای منکر آن را نقل می‌کند و می‌گوید: این یک نمونه از باب اینکه مشت نمونه خروار است کافی است که این کتاب از امام معصوم نباشد.

۱۷- تفسیر نمونه:

در ۲۶ جلد، نویسندگان آن جمعی از فضیلاي حوزه علمیه قم زیر نظر آیت الله مکارم شیرازی هستند.

۱۸- تفسیر موضوعی پیام قرآن:

در هشت جلد، نویسندگان آن نیز جمعی از فضلاء حوزه علمیه قم زیر نظر استاد عالیقدر آیت الله مکارم شیرازی می‌باشند. (۱) مقدمه تفسیر آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۴۹.

(۲) مقدمه تفسیر منهج الصادقین، ج ۱، ص ۲۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۲۵

۱۹- تفسیر البصائر:

در شصت جلد، نویسنده آن، یعسوب الدین رستگار جویباری است.

۲۰- تفسیر پرتوی از قرآن:

از مرحوم آیت الله طالقانی است.

۲۱- تفسیر نوین:

از محمد تقی شریعتی مزینانی.

۲۲- تفسیر موضوعی قرآن مجید:

از آیت الله جوادی آملی، در چندین جلد.

و دهها تفسیر دیگر که نیاز به ذکر همه آنها نیست و ذکر همین نمونه از تفاسیر کافی است و اگر کسی بخواهد آماری تا حدود امکان از تفاسیر شیعی بدست آورد، باید به کتاب پراج «الدَّرِيعَةُ إِلَى تَصَانِيفِ الشَّيْعَةِ»، تألیف علامه جلیل القدر حاج شیخ آقا بزرگ- اعلی الله مقامه- مراجعه کند.

تفاسیر اهل سنت

در بین دانشمندان اهل سنت نیز تفاسیر بسیاری نوشته شده که ما به عنوان نمونه به برخی از آنها که معروفترند از گذشته و حال در اینجا اشاره می‌کنیم و آنها عبارتند از:

۱- جامع البیان فی تفسیر القرآن:

این تفسیر، معروف به تفسیر طبری است، مؤلف این تفسیر «ابو جعفر محمد بن جریر طبری» مورخ و محدث و فقیه معروف است که در سال ۲۲۴ هـ ق در آمل

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۲۶

مازندران به دنیا آمده و به سال ۳۱۰ در بغداد در گذشت. وی کتاب تاریخی به نام «تاریخ الأمم و الملوک» نوشته که به تاریخ طبری شهرت یافته است.

«طبری» از علمای طراز اول اهل تسنن به شمار می‌رود، در بسیاری از علوم زمان خود امام و پیشوا بوده است، طبری در ابتدا از نظر روش فقهی، تابع شافعی بود، اما بعدها خود مکتب فقهی مستقلی تأسیس کرد و از هیچیک از پیشوایان فقه اهل تسنن پیروی نکرد و مذهب فقهی طبری تا مدتی پیرو داشت و تدریجا از بین رفت و ابن الندیم عده‌ای از فقها را نام می‌برد که پیرو مذهب فقهی طبری بوده‌اند.

تفسیر طبری در سال ۲۷۰ به پایان رسید و به زودی شهرت یافت و در زمان منصور بن نوح سامانی به فارسی ترجمه گردید «۱»، بنابر این، یکی از قدیمی‌ترین متنهای فارسی به شمار می‌آید.

۲- تفسیر کشاف:

نام کتاب «الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» است و این کتاب معروفترین و متقنترین تفاسیر اهل سنت است و از نظر نکات ادبی و بالخصوص نکات بلاغتی در میان همه تفاسیر ممتاز است و مؤلف این تفسیر، ابو القاسم محمود بن عمر زمخشری خوارزمی و ملقب به «جار الله» است که در سال ۴۶۷ هجری قمری به دنیا آمده، ولادت وی در قریه زمخشر از آبادیهای خوارزم بود و وی از اکابر علمای اسلام به شمار می‌رود. کتابهای زیادی در ادب، حدیث و موعظه تألیف نموده است، با اینکه این مرد از بلاد شمال ایران و سرزمینهای سردسیر بود، سالها در مکه معظمه مجاور شد و گرمای طاقت فرسای آنجا را تحمل کرد، زیرا معتقد بود مجاورت بیت الله آثار معنوی فراوانی دارد. و ظاهراً در همان زمان مجاورتش در مکه، تفسیر کشاف را نوشت. و در سال ۵۳۸ در جرجانیه (۱) دایرة المعارف فارسی (کلمه طبری).

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۲۷

خوارزم وفات یافت و وی از مدافعین سرسخت معتزله بود و به آن افتخار می‌کرد (۱).

۳- تفسیر مفاتیح الغیب یا تفسیر کبیر:

تألیف محمد بن عمر بن حسین بن حسن بن علی معروف به «امام فخر رازی» است. فخر رازی از مشاهیر علمای اسلام است. خود و تفسیرش و برخی آراء او در فلسفه و کلام میان شیعه و سنی معروف است. و او در مازندران متولد شد و در ری سکنی گزید و به هرات و خوارزم مسافرت کرد و در زمان خود از شهرت و اعتبار کامل برخوردار بود، فخر رازی، در سال ۵۴۳ متولد و در سال ۶۰۶ در هرات در گذشت.

به هر حال، تفسیر وی حاوی مطالبی است که ربط زیادی به علم تفسیر ندارد و به همین جهت سیوطی در اتقان می‌گوید: در این کتاب همه چیز جز تفسیر پیدا می‌شود (۲).

۴- غرائب القرآن:

معروف به «تفسیر نیشابوری» است، این تفسیر نیز در ردیف تفاسیر درجه اول اهل سنت قرار دارد، مؤلف این تفسیر، «حسن بن محمد بن حسین، معروف به نظام نیشابوری یا نظام اعرج» است، نظام اهل قم و ساکن نیشابور بوده است، وی مردی جامع بوده و در ریاضیات و ادبیات تألیفاتی داشته است و وفات او در حدود ۷۳۰ واقع شده است. (۱) التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۴۲۹-۴۳۱.

(۲) اتقان، ج ۲، نوع هشتم، طبقات مفسرین.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۲۸

۵- کشف الأسرار:

این تفسیر به فارسی و ده جلد است و مؤلف آن «ابو الفضل رشید الدین میبیدی یزدی» است که در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم می‌زیسته است. و این تفسیر در سال ۵۲۰ ه ق نوشته شده. و این تفسیر با اینکه نویسنده آن معلوم است به تفسیر «خواجه عبد الله انصاری» معروف شده است و علت آن هم چنانکه مؤلف در مقدمه کتاب می‌گوید: این است که بر تفسیر خواجه عبد الله نظر داشته و چون آن را مختصر و موجز دید، خواست بر آن شرح و بسطی دهد، لذا در این کتاب از درد کلمات پیر هرات برای استشهاد، بسیار تمسک جسته است (۱).

۶- انوار التنزیل و اسرار التأویل:

معروف به تفسیر بیضاوی است و مؤلف آن «ناصر الدین عبد الله بن عمر بن احمد، معروف به بیضاوی» متوفای ۶۸۵ ه ق است که قسمت ادبی آن را از کشاف زمخشری و مطالب مربوط به کلام و فلسفه را از تفسیر فخر رازی و مطالب دیگر را از تفسیر راغب اصفهانی استفاده کرده و خود نیز نکات جالبی را بر آن افزوده است.

و همچنین از اقوال صحابه و تابعین نیز استفاده کرده و یکی از محاسن آن این است که اسرئیلیات بسیار کم دارد. در اول تفسیر

بیضاوی چاپ مصر وفات وی را ۷۹۱ آورده است ولی ظاهراً این تاریخ درست نباشد.

این تفسیر مورد استفاده مرحوم فیض کاشانی در تفسیر صافی بوده و شیخ بهائی بر آن حاشیه نوشته است و بیضاوی معاصر محقق طوسی و علامه حلّی است. ضمناً «بیضا» نام یکی از آبادیهای اطراف شیراز است که این دانشمند بدانجا منسوب (۱) برای آگاهی بیشتر به سبک این کتاب به مقدمه ج ۱، ص ب و ج مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۲۹

است «۱».

۷- بحر المحيط:

تألیف «اثیر الدین ابو عبد الله محمد بن یوسف بن علی بن یوسف بن حیان اندلسی» است که در سال ۶۵۴ ه ق به دنیا آمده است. این کتاب به نحو، شبیه‌تر است تا به تفسیر، زیرا عمده مباحث در محور وجوه اعراب الفاظ قرآن است ولی با این حال مطالب تفسیری آن نیز قابل ملاحظه است «۲».

۸- تفسیر ابن کثیر:

مؤلف این تفسیر همان «ابن کثیر» معروف مورّخ است که بیشتر به کتاب تاریخش به نام «البدایه و النهایه» معروف است، کنیه‌اش «ابو الفداء» است. ابن کثیر اصلاً قرشی است و ساکن شام و شاگرد ابن تیمیه بوده و در سال ۷۷۳ در گذشته است.

۹- تفسیر الدر المنثور:

تألیف جلال الدین سیوطی که از متبحرترین و پرتألیف‌ترین علمای اسلام است.

و برخی از تألیفات او از قبیل «الإتقان فی علوم القرآن» از کتب نفیس شمرده می‌شود.

در المنثور تفسیر به مأثور است یعنی آیات را با اخبار و روایاتی که در احادیث آمده تفسیر نموده است و از این جهت که جامع احادیث تفسیری اهل سنت است، بی نظیر می‌باشد، این تفسیر در بین اهل سنت نظیر «تفسیر برهان» در شیعه است.

سیوطی اهل مصر است، گویند در هفت سالگی قرآن را حفظ کرد و در ریحانه الأدب ۷۹ تألیف از وی نام می‌برد و به قولی در سال ۸۴۹ متولد و در سال ۹۱۰ (۱) به دایرة المعارف فارسی، کلمه انوار التنزیل و المفسرون، ج ۱، ص ۲۹۷ مراجعه نمایید.

(۲) التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۳۱۷ و ۳۱۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۳۰

یا ۹۱۱ وفات کرد «۱».

۱۰- تفسیر جلالین:

این تفسیر، تألیف دو نفر است: از حمد تا سوره کهف را که حدود نصف قرآن است، «جلال الدین محمد بن احمد بن ابراهیم محلّی» که اصلاً اهل یمن است و از اکابر علمای شافعیه می‌باشد، تألیف نموده است و وی در سال ۸۶۴ در گذشت و موفق به اتمام آن نشد و از سوره کهف تا آخر قرآن را «جلال الدین سیوطی و صاحب اتقان» به همان سبک جلال الدین محلّی تکمیل کرد و از همین رو به تفسیر جلالین معروف شد «۲».

۱۱- تفسیر قرطبی:

مؤلف این تفسیر ابو بکر صائِن الدین یحیی بن سعدون اندلسی است که گویند در حدیث و نحو و لغت و تجوید و قرائت و تفسیر از اکابر وقت و مرجع استفاضه مشایخ عصر خود بوده است.

قرطبی اهل قرطبه اندلس (اسپانیا) می‌باشد و در سال ۵۶۷ در گذشته است.

۱۲- تفسیر ابو السعود:

نام این تفسیر «ارشاد العقل السليم الى مزايا القرآن الكريم» است و مؤلف وی از اکابر علمای عثمانی در قرن دهم است، سلطان بایزید دوم از او به واسطه تألیف این تفسیر قدر دانی و تجلیل فراوان کرده، پس از اشتغال به مقام قضا و جلوس به مسند قاضی القضاتی در سال ۹۵۲ هجری قمری و شیخ الإسلام بلاد عثمانی شد و ابو السعود در (۱) ریحانه الأدب، ج ۳، چاپ سوم، ص ۱۴۸ و التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۲۵۱.

(۲) دایرة المعارف فارسی، کلمه جلالین و التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۳۳۵ را ببینید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۳۱

سال ۹۸۲ در گذشت.

۱۳- تفسیر روح البیان:

این تفسیر به فارسی و عربی مخلوط است، اشعار فارسی عرفانی بسیاری در آن گنجانیده شده است. مؤلف این تفسیر، «شیخ اسماعیل حقی» از علمای عثمانی است و او در اسلامبول به وعظ و ارشاد مشغول بود و بعد به شهر «بروسه» از شهرهای ترکیه رفت، این مرد صوفی منش و تفسیرش نیز ذوقی و عرفانی است و به واسطه عقاید صوفی مآبانه‌اش مورد آزار معاصرینش قرار گرفت و او در سال ۱۱۲۷ در گذشته است.

۱۴- تفسیر روح المعانی:

این تفسیر، تألیف سید محمود بن عبد الله بغدادی حسنی، حسینی معروف به «آلوسی» است، آلوسی، شافعی مذهب بوده اما در بسیاری از مسائل از فقه حنفی پیروی کرده است. آلوسی قصیده عیثیه معروف عبد الباقي موصلی عمری در مدح امیر المؤمنین علیه السلام را شرح کرده است، این قصیده همان است که سید کاظم رشتی معروف نیز آن را شرح کرده و کتابش به «شرح القصیده» معروف است.

آلوسی، اهل عراق است. گویند طایفه‌ای هستند در عراق به این نام که مشهورند و آلوس، نام نقطه‌ای است در ساحل فرات «۱» و آلوسی در سال ۱۲۱۷ در کرخ بغداد متولد شد و در سال ۱۲۷۰ در گذشت.

۱۵- تفسیر فتح الغدیر:

این تفسیر، تألیف «محمد بن علی بن محمد بن عبد الله شوکانی یمنی» است، (۱) ریحانه الأدب، ج ۱، چاپ سوم، ص ۵۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۳۲

«شوکانی» در شهر صنعای یمن بزرگ شد و در همانجا به مقام تدریس و افتاء رسید.

شوکانی کتابی به نام «نیل الأوطار من اسرار منتقى الأخبار» دارد و شهرت او نیز بیشتر بخاطر همین کتاب است و وی در سال ۱۲۵۰ در گذشت.

۱۶- تفسیر المنار:

این تفسیر در واقع بیانات «شیخ محمد عبده» رئیس دانشگاه الأزهر مصر است که به وسیله شاگردش سید محمد رشید رضا، مدیر مجله «المنار» تنظیم شده و پیش از چاپ، به نظر شیخ رسیده است.

و سخنان شیخ عبده، با علامت «قال الأستاذ» و نظرات «سید» با کلمه «اقول» تعیین شده است، و سید رشید رضا یکی از دانشمندان غفلت زده‌ای بود که صدای رعد آسای سید جمال الدین اسد آبادی به وسیله مجله «العروة الوثقی» به گوشش رسید و وی را از خواب غفلت بیدار کرد و به میدان جهاد علمی کشانید و وی معتقد است که این خروش مردانه سید جمال، خیلی از علما را بیدار کرده است، وی این مطلب را در مقدمه تفسیر المنار، جلد اول متعرض است «۱».

۱۷- تفسیر طنطاوی:

نام این تفسیر «الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم» است که شامل عجایب طبیعت و ریزه کاریهای دستگاہ خلقت نیز می‌باشد. مؤلف کتاب، شیخ جوهری طنطاوی، جامع علوم گوناگون است. و تفسیر او در واقع دایره‌المعارفی است که مؤلف به مناسبت کلمات و جملات قرآن مجید، معارف گوناگون علمی و ادبی و اجتماعی و تاریخی و ... را در آن گرد آورده است، به همین جهت، مطالعه این تفسیر بدون (۱) برای شناخت عبده و سید رشید رضا به کتاب التفسیر و المفسرون، ج ۳، ص ۲۱۸ به بعد مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۳۳

آشنایی به علوم معاصر از یک طرف و نگارش سبک عربی از طرف دیگر، میسر نیست، این کتاب در ۲۵ جلد و یک جلد ملحق نوشته شده و چاپ دوم آن در سال ۱۳۵۰ انجام گرفته است.

۱۸- تفسیر فی ظلال القرآن:

سید قطب بر خلاف مفسران دیگر در این کتاب به جای نقل اقوال و کنجکاوی در لغت و قرائت و ... برداشتهای خود را از قرآن بیان می‌کند و خود را در سایه نورانیت آن احساس می‌نماید، همچنانکه تفسیر خود را «فی ظلال القرآن» (در زیر سایه قرآن) نامیده است. وی در مقدمه جلد اول می‌گوید: «زندگی در سایه قرآن نعمتی است که تا کسی آن را نپسند نمی‌تواند آن را بشناسد و نعمتی است که عمر را پاکیزه و پر برکت می‌گرداند، خدا را سپاس می‌گویم که با بخشیدن این نعمت بر من منت نهاده و طعم شیرین آن را به من چشاند».

این کتاب در سی قسمت که شامل سی جزء قرآن است تنظیم شده است و به ترجمه فارسی آن به نام «در سایه قرآن» اقدام گردیده است.

اگر کسی بخواهد به آیات قرآن مسلط شود و مراد آیات را بفهمد باید به سراغ تفسیرهای گوناگون برود اعم از تفسیر شیعه و سنی، گر چه مدعی نیستیم که همه آنچه که در کتب تفسیری آمده، واقعا تفسیر است ولی در مجموع برای آگاهی به آیات قرآن چاره‌ای جز مراجعه به تفاسیر موجود نیست.

«الهی منک ما یلیق بکرمک و منی ما یلیق بلؤمی، فعاملنی بفضلک و شفّع فی اولیائک الذین جعلتہم ذخرا لعبادک العاصین».

«الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين و لعنة الله علی اعدائهم اجمعين».

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۳۴

سؤالات:

- ۱- چند نمونه از تفاسیر شیعه را با توضیحاتی در پیرامون نویسندگان آنها بنویسید.
 - ۲- چند نمونه از تفاسیر اهل سنت را با مختصر توضیحی در پیرامون نویسندگان آنها بیاورید.
 - ۳- چند نفر از مفسرین شیعه در عصر ائمه علیهم السلام را نام ببرید.
 - ۴- آیا نسبت تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام به آن حضرت صحیح است؟ اگر نیست چرا؟
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۳۵

درس بیست و یکم توضیح برخی از لغات و اصطلاحات قرآن

اشاره

در قرآن کریم کلماتی به کار رفته است که فهم مراد از آنها نیاز به بررسی بیشتری دارد و فهم آن لغات در تفسیر آیات نیز دخیل

بوده و مورد نیاز است و آنها عبارتند از:

- ۱- تفسیر.
- ۲- تأویل.
- ۳- محکم و متشابه.
- ۴- ناسخ و منسوخ.
- ۵- تنزیل و انزال.
- ۶- نزول و نزل.
- ۷- جری و تطبیق.
- ۸- ظاهر و باطن.

۱- تفسیر

واژه تفسیر در لغت عرب از ماده «فسر» گرفته شده است و از نظر وزن فعل، از باب «نصر ینصر» و «ضرب ینضرب» آمده است و لغت دانان، معمولاً کلمه «تفسیر» را با کلماتی مانند: ابانه، تبیین، تفصیل، ایضاح و کشف، مترادف دانسته‌اند و درباره معنای لغوی ماده «فسر» اختلافی ندارند.

و در اصطلاح برای آن معانی بسیاری گفته شد ولی اکثر مفسرین آن را علمی درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۳۶

دانسته‌اند که در آن از مراد خدای متعال در خصوص قرآن کریم بحث می‌شود.

از آنجا که کلمه «تفسیر از نظر لغت و اصطلاح» در یکی از درسهای گذشته (درس شانزدهم) به تفصیل مورد بررسی قرار گرفت، در اینجا از بررسی مجدد آن خودداری می‌شود. به آن درس مراجعه کنید.

۲- تأویل

اشاره

«۱» مباحث مربوط به تأویل، یکی پس از دیگری مورد بررسی قرار می‌گیرد و آنها عبارتند از:
الف- تأویل در لغت.

ب- موارد استعمال تأویل در قرآن.

ج- آراء مفسران درباره مفهوم تأویل.

د- تأویل از نظر روایات.

ه- آیا همه آیات قرآن تأویل دارند؟

و- تأویل حق چیست؟ و تأویل باطل کدام است؟

ز- چه کسی تأویل صحیح را می‌داند؟

ح- راسخون در علم چه کسانی هستند؟

الف- تأویل در لغت

کلمه تأویل مصدر باب تفعیل و از ریشه «اَوَّل» گرفته شده است و «اَوَّل» به معنای بازگشت دادن و بازگرداندن چیزی به اصل است. صاحب کتاب قاموس می‌گوید: کلام را تأویل نمود، یعنی آن را بر گردانیده، (۱) در رابطه با تأویل به کتابهای: المیزان، ج ۳، ذیل آیه هفتم آل عمران، و قرآن در اسلام، علامه طباطبائی و مبانی و روشهای تفسیر قرآن، عمید زنجانی و التمهید فی علوم القرآن، محمد هادی معرفت، ج ۳ و ... مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۳۷

ارزیابی نمود و تفسیر کرد و کلمه تأویل بر معنای تعبیر خواب نیز اطلاق می‌شود.

ابن منظور در لسان العرب هیمن معنای قاموس را ذکر کرده است.

ثعلب می‌گوید: تأویل و تفسیر به یک معناست «۱» از ابو العباس میرد نیز همین معنا نقل شده است.

به هر حال، تأویل در تمام موارد به معنای «باز گردانیدن» به کار می‌رود. منتها نه هر باز گردانیدنی، بلکه نوعی بازگشت خاص است به عنوان مثال تمامی اعداد به واحد برمی‌گردند اما واحد هیچگاه تأویل و مرجع اعداد معرفی نشده است و یا مرنوس به رئیسش باز می‌گردد.

هیچگاه بر رئیس کلمه تأویل اطلاق نمی‌شود، بنابر این، نسبت تأویل به ذی التأویل نسبت معنا با صورت و یا مثل با ممثّل است.

ب- موارد استعمال تأویل در قرآن

کلمه تأویل در هفده آیه از قرآن کریم ذکر شده است و در همه آنها به معنای ارجاع و بازگشت است، گرچه در هر موردی مرجعی خاص و ارجاعی مخصوص به خود است.

اینک به بعضی از آن آیات اشاره می‌کنیم:

۱- هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ «۲».

یعنی: «او کسی است که کتاب (قرآن) را بر تو نازل کرد، از میان آیات آن (تعدادی) محکم است که آنها اصل کتابند و (تعدادی) دیگر متشابه، پس اما کسانی (۱) مقدمه تفسیر مجمع البیان، ص ۱.

(۲) سوره آل عمران، آیه ۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۳۸

که در دل‌هایشان کجی (و انحراف از راه راست) وجود دارد به جهت فتنه جویی و یافتن تأویلی ساختگی (برای آیات متشابه) به پیروی از آیات متشابه آن می‌پردازند در حالی که جز خدا و راسخان در علم و دانش، تأویل آن را نمی‌دانند (راسخان در علمی که) گویند ما به آن (کتاب) ایمان آورده‌ایم (و اعتقاد داریم) که همه آن (محکم یا متشابه) از جانب پروردگاران می‌باشد و (از این حقیقت) جز خردمندان و صاحبان فکر و اندیشه پند نمی‌گیرند.

۲- وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا «۱».

یعنی: «یوسف گفت: ای پدر! این تعبیر و تفسیر خوابی است که پیش از این دیده بودم که پروردگرم آن را حق و آشکار گردانید».

۳- قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا «۲».

یعنی: «بنده خدا خضر گفت: این (زمان) هنگام جدائی میان من و توست به زودی تو را از تأویل (باطن و نهان) چیزی که توان صبر

و شکیبایی بر آن را نداشتی آگاه می‌سازم».

برای آگاهی به بقیه آیاتی که در آنها لفظ تأویل به کار رفته است به سوره نساء آیه ۵۹ و سوره اعراف، آیه ۵۳ و سوره یونس، آیه ۳۹ و سوره یوسف، آیات ۶، ۲۱، ۳۶، ۳۷، ۴۴، ۴۵، ۱۰۱ و سوره اسراء، آیه ۳۵ و سوره کهف، آیه ۸۲ مراجعه کنید. با دقت در این آیات و ان حقایق عینی و خارجی که تأویل این آیات به حساب می‌آیند معلوم می‌شود که در تمامی موارد استعمال کلمه تأویل، این لفظ از معنای لغوی خود دور نشده بلکه در همه جا معنای ارجاع و بازگشت در آن محفوظ مانده است. و به تعبیر دیگر: حقایق و واقعیات در لباس الفاظ آمده و هر یک از این الفاظ حاکی از آن حقایق عینی و خارجی است. مثلاً حضرت یوسف، به خاک افتادن پدر (۱) سوره یوسف، آیه ۱۰۰. (۲) سوره کهف، آیه ۷۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۳۹

و مادر و برادران را در عالم رؤیا به صورت سجده خورشید و ماه و ستارگان دیده بود.

و یا ملک مصر، قحطی هفت ساله مصر را در شکل هفت گاو لاغر که هفت گاو چاق و فربه را می‌خورند و هفت سنبل سبز و هفت سنبل خشک دیده بود و یا رفقای یوسف در زندان، ساقی گری ملک و صلب را در هیئت فشردن خوشه انگور و سرگرفتن طبق نان و خوردن مرغان از آن دیده بودند. و یا در قصه موسی و خضر علیهما السّلام از سوره کهف پس از آنکه خضر کشتی را سوراخ می‌کند و پسری را می‌کشد و دیوار کجی را راست می‌کند و در هر مرحله با اعتراض موسی علیه السّلام مواجه می‌شود، در مقام جواب به موسی بر آمده و حقیقت و منظور اصلی کارهایی را که به امر خدا انجام داده بود بیان و تأویل بازگو می‌نماید، معلوم می‌شود که حقیقت کار و منظور واقعی آن کارها به صورت کارهای خضر ظهور کرده بود که به منزله روح این کارها به حساب می‌آمد و همان را تأویل نماید و فرمود: **سَأْتِبُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا**.
بنابر این منظور از تأویل یک معنای خلاف ظاهر لفظ نیست که بعضیها پنداشته‌اند بلکه یک واقعیتی است که الفاظ حاکی و ناظر به آن واقعیت است چنانکه در این چند نمونه ملاحظه کرده‌اید.

ج- آراء مفسران درباره مفهوم تأویل

قدمای از مفسران، معمولاً تأویل را به جای تفسیر و معنایی مترادف با آن به کار می‌بردند چنانکه ابن جریر طبری، در موارد مختلف از تفسیر خود چنین تعبیر می‌کند که: «القول فی تأویل قوله تعالی کذا کذا، بحث در تأویل فرموده خداوند است...» و مراد او از تأویل در این گونه موارد، همان تفسیر است. ابو عبیده و ثعلب و ابو العباس مبرّد نیز تفسیر و تأویل را به یک معنا دانسته‌اند.

ولی متأخرین در بیان معنای تأویل معانی مختلفی را گفته و نظریات گوناگونی را ارائه دادند که با دقت در آنها معلوم می‌شود که عده‌ای تأویل را کاملاً همانند قدما به معنای تفسیر گرفته و آن را از قبیل مفهوم و مدلول به شمار می‌آوردند البته معنایی که درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۴۰

با کمک قرائن، لفظ به آنها دلالت دارد. ولی عده‌ای نیز تأویل را از سنخ مفاهیم و مدالیل الفاظ ندانسته بلکه آن را حقیقت و واقعیت عینی به حساب آورده‌اند که الفاظ حاکی از آنهاست چنانکه مثل نسبت به ممثّل و یا صورت نسبت به معنا. اینک به برخی از معانی نقل شده از متأخرین برای تأویل اشاره می‌کنیم:

الف- انصراف دادن [بر گرداندن لفظ از معنای راجح به معنای مرجوح به جهت اقتران کلام به قرائن و شواهدی که دلالت بر این انصراف دارد.

ب- تعیین یکی از احتمالات لفظ با استفاده از قرائن.

ج- بیان معنای مشکل لفظ [طبق این معنا، تأویل مخصوص متشابهات خواهد بود].

د- تفسیر باطن لفظ.

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید در این چهار معنا، تأویل کاملاً به معنای تفسیر گرفته شده و از قبیل مدالیل و معانی لفظی به شمار آمده و این معنا با نتایج به دست آمده از بررسی موارد کلمه تأویل در قرآن، مطابق نیست، زیرا در ذیل آیات فوق گفته شده که اساساً تأویل از قبیل مفاهیم و مدالیل نیست بلکه واقعیتی است عینی که الفاظ حاکی از آن است همانند مثل و ممثّل که خضوع پدر و مادر و برادران یوسف که یک واقعیت عینی است به عنوان تأویل خواب او به حساب می‌آید.

عده‌ای دیگر تأویل را به گونه‌ای دیگر توجیه و تبیین کردند که با معنای مورد نظر ما قابل تطبیق است.

الف- احمد بن تیمیه درباره تأویل قرآن که در آیه ۷ سوره آل عمران آمده است می‌نویسد: تأویلی که جز خداوند از آن آگاهی ندارد، همانا واقعیت‌هایی است که مرجع و برگشت آیات به آنهاست مانند: کیفیت صفات خدا و کیفیت عالم غیب از بهشت و جهنم گرفته تا دیگر متعلقات آن ...

تأویل را به غلط به معنای اصطلاحی ساخته خود گرفته‌اند و چه بسیار اشتباهاتی که از این راه ناشی شده است ...

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۴۱

کلام، لفظی است و برای آن معنایی که در قلب و ذهن حاصل می‌گردد و آن لفظ نیز نوشته می‌شود، ولی هنگامی که ما کلام را می‌شنویم و معنای آن را تصور کرده و به زبان می‌رانیم، تمام این مراتب [چیزی غیر از حقیقت و واقعیت خارجی است که اصل و مرجع واقعی آن کلام می‌باشد و نه چنین است که هر کس مراحل اول را درک نمود، توانایی فهم واقعیت دوم را نیز داشته باشد. نمونه این سخن آنکه اهل کتاب، اوصاف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را در کتابهای خود خوانده و صورتهای ذهنی آن اوصاف را به ذهن آورده بودند و این «تفسیر» آن کلام بود، لکن «تأویل» آن همانا وجود خارجی و اوصاف واقعی و عینی حضرتش بود که پیشینیان از درک آن عاجز بودند.

همچنین ممکن است انسان، «حج، مشعر، منی، عرفات و مزدلفه» را از نظر تصورات ذهنی درک کند ولی تا هنگامی که اماکن مذکور را ندیده است از واقعیت عینی آنها که در حقیقت کلام حاوی اسامی آن مکانها محسوب می‌گردد بی‌اطلاع می‌باشد ... «۱».

ب- استاد علامه طباطبائی - رحمه الله علیه - در توضیح و تبیین معنای تأویل و کیفیت ارتباط آن با الفاظ آیات می‌فرماید:

«تأویل آیه امری عینی و خارجی است که نسبت آن به مدلول [مفهوم آیه همچون نسبت ممثّل است به مثل. بنابر این، تأویل، گرچه از جهت دلالت، مدلول [لفظی آیه نیست لکن نوعی حکایت آیه محسوب می‌شود به طوری که همواره بین آنها ارتباط خاصی وجود دارد، درست نظیر این ضرب المثل «فی الصّیف ضیعت اللّبن» «۲» در مورد کسی که می‌خواهد کاری را انجام دهد ولی زمینه و اسباب آن کار را (۱) به نقل از تفسیر المنار، ج ۳، تفسیر آیه ۷ آل عمران.

(۲) ریشه این مثل آن است که یکی از امرا با دختر صاحب ثروتی ازدواج کرد و پس از مدّتی او را طلاق داد. و سپس در هنگام خشکسالی از وی شیر طلبید و وی در پاسخ، این مثل را بر زبان آورد، اصمعی آن را چنین معنا کرده است: آنچه را که در گذشته می‌خواستی رها کردی و حال که وقتش نیست مطالبه می‌کنی (مجمع البحرین، ماده صیف).

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۴۲

قبلاً از بین برده است، زیرا مفهومی که کلمات این ضرب المثل بر آن دلالت دارد (یعنی از بین بردن شیر توسط کسی که با آن کار دارد) آن معنایی نیست که در مورد ذکر شده منظور گردیده است ولی با این همه بیانگر حال مخاطب است و تصویر کننده آن در ذهن به گونه‌ای که مفهوم حاصل از کلام [مثل بر اساس مدلول لفظیش در بردارنده معنای مقصود می‌باشد بدون آنکه لفظاً بر آن

دلالت نماید».

همچنین است تأویل آیات قرآن، زیرا آن حقیقت خارجی که موجب تشریح حکمی از احکام یا بیان معرفتی از معارف الهی و یا وقوع حادثه‌ای می‌گردد، همان مضمون قصه‌ای از قصه‌های قرآنی است و اگر چه مدلول لفظی آن، امر و نهی یا بیان و یا واقعه مشخصی نمی‌باشد ولی در عین حال نظر به ارتباط خاص علت و معلولی که بین آن احکام و بیانها و حوادث و این الفاظ وجود دارد الفاظ مذکور در حقیقت، اثر حاکی از واقعیت نفسی خاصی است، همچنانکه وقتی کسی به خدمتکارش می‌گوید: «به من آب بده» این گفته او ناشی از اقتضای طبیعی انسانی در جهت کمال طبیعی اوست، زیرا این حقیقت خارجی است که استمرار حیات و بقای وجود آدمی را اقتضا دارد ...

بنابر این «تأویل» از قبیل امور عینی والائی است که از قلمرو تقییدات لفظی برتر بوده و تنها نسبت آن با الفاظ به جهت نزدیک ساختن آن به اذهان می‌باشد، چنانکه در آیه ۱-۲ سوره زخرف آمده است: وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ (۱). و در آیه ۲۲ سوره بروج می‌فرماید:

بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ (۲)، پس برای قرآن برتر از آنچه که ما می‌خوانیم و در آن تفکر می‌کنیم، واقعیتی است که نسبت آن به قرآن به مثابه نسبت (۱) «قسم به کتاب آشکار، همانا ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم، شاید که شما تعقل کنید، محققاً آن (قرآن) در اصل کتاب، در نزد ما بلند مرتبه‌ای استوار است».

(۲) بلکه آن قرآن مجید است در لوحی نگاه داشته شده.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۴۳

روح است به تن و ممثّل به مثال و این واقعیت همان چیزی است که در قرآن به نام کتاب حکیم خوانده می‌شود و هم اوست که اساس و معتمد معارف و مضامین قرآنی است، این واقعیت والا نه از سنخ الفاظ پراکنده و متقاطع است و نه از قبیل مدلولات لفظی، از همینجا حقیقت تأویل آشکار شده و روشن می‌گردد که چرا فهم عادی و نفس ناپاک، نمی‌تواند به درک آن نائل آید. از آیه سوره زخرف به خوبی استفاده می‌شود که قرآن نازل شده نزد خدا، مرتبه‌ای بس شامخ داشته که از قلمرو عقل بشری بیرون بود، لکن خداوند جهت عنایت به بندگان، آن را به صورت کتابی خواندنی قرار داد و لباسی از الفاظ عربی بر تن آن کرد تا شاید مردمان از این راه تا حدودی آن را تصور کنند. زیرا این قرآن مادام که در امّ الکتاب قرار داشته باشد، از دسترس فهم و عقل بشر دور خواهد بود و اساساً بشر عادی را در آنجا راهی نیست (۱).

ج- استاد مصباح یزدی در درس معارف قرآنی در این رابطه می‌گوید: «در وراء آیات قرآن یک سلسله حقایق وجود دارد که آیات قرآن، حاکی از آنهاست و به گونه‌ای به آنها باز می‌گردد، آیاتی که از خدا و معاد و برزخ و عالم ذر و نظایر آن سخن می‌گویند تأویلهای همان حقایق خارجی است که در این گونه آیات از آنها سخن به میان آمده است.

و آیات احکام که به صورت امر و نهی ذکر شده است در وراء شکل ظاهریشان از حقایق و روابطی بین عمل انسان و کمال نهائی او (قرب به خدا) حکایت دارد، مثلاً آیه: أقم الصلاة حکایت از یک رابطه مثبت بین نماز خواندن و رسیدن به مقام قرب، دارد. و یا آیه: وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ (۲) از یک رابطه منفی بین قتل (۱) المیزان، ج ۳، ص ۵۲-۵۵ را ملاحظه کنید. (۲) سوره هود، آیه ۱۱۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۴۴

نفس محترمه و نزدیک شدن به خدا، حکایت دارد».

تأویل این گونه آیات همان روابط مثبت یا منفی است که یک رابطه حقیقی بوده و بر اعمال انسان حکمفرماست.

و آیاتی که مشتمل بر بیان داستانها و قصص است نیز، در واقع بیانگر یک سلسله قوانین حاکم بر جهان هستی هستند. مثلاً داستان

موسی علیه السلام و فرعون، علاوه بر اینکه یک داستان واقعی است، بیانگر پیروزی حق بر باطل نیز می‌باشد یعنی این یک قانون کلی حاکم بر نظام هستی است که حق پیروز است، و تأویل این گونه آیات همان قوانین حاکم بر نظام هستی است. به هر حال، این حقایق و روابط و قوانین، و برای همگان در این عالم دسترسی به آنها میسر و ممکن نیست، البته پس از مرگ، پرده‌ها از چشمها گرفته می‌شود: فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ «۱» و آن همان مرحله تَبْلَى السَّرَائِرُ است که همه این حقایق و روابط و قوانین آشکار می‌گردد و بالأخره همه آن را می‌بینند، دیدنی از سنخ علم حضوری که تشکیک پذیر نیست. در این عالم رسیدن به آن حقایق تنها برای پاکان چرا که لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ «۲».

جمع بندی نظرات سه گانه

اشاره

- ۱- قدما تأویل را مرادف تفسیر و همان معنای ظاهری لفظ می‌دانند.
 - ۲- عده‌ای از متأخرین همانند قدما تأویل را از سنخ مفهوم و معنا دانسته‌اند اما نه معنای ظاهری لفظ بلکه معنای خلاف ظاهر که لفظ با کمک قرینه باید به آن معنا دلالت نماید.
 - ۳- عده‌ای دیگر از متأخرین اساساً تأویل را از سنخ مفهوم و معنا نمی‌دانند بلکه آن را از حقایق خارجی و عینی به شمار می‌آورند.
 - (۱) سوره انعام، آیه ۱۵۱.
 - (۲) سوره واقعه، آیه ۷۹.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۴۵

تذکره:

چنانکه ملاحظه کرده‌اید، قائلین به قول سوم هم گر چه از یک نظر هم عقیده‌اند که تأویل، امری عینی و خارجی است و از سنخ مفهوم نیست، ولی در تبیین معنای خارجی باز با هم اختلاف دارند، یعنی نمی‌توان تأویل قرآن به نظر علامه را همان تأویل به نظر ابن تیمیه دانست، زیرا ابن تیمیه مصادیق این جهانی داستانها و یا مصداق خدا و معاد را تأویل آیات مربوطه دانست، در حالی که مرحوم علامه حقیقت متعالی و بسیط قرآن را که در ام‌الکتاب و لوح محفوظ است و از دسترس عموم به دور است، تأویل قرآن دانست.

و همچنین آقای مصباح یزدی، حقایقی که در ماورای احکام اعتباری وجود دارد و همچنین حقایق ماورای طبیعی مانند خدا و معاد را تأویل به حساب آورد. پس می‌توان گفت که این سه نظر در عین اینکه وجه مشترک دارند، باز با هم در معنای حقایق عینی اختلاف دارند.

به هر حال، با دقت در موارد استعمال لفظ تأویل در قرآن و توجه به معنای لغوی آن می‌توان دریافت که معنای سوم، نزدیکترین معنا به اصل معنای لغوی کلمه «تأویل» است که در همه موارد تأویل، کاملاً با هم قابل تطبیق‌اند که به نمونه‌هایی از آن در صفحات پیشین در داستان حضرت موسی و خضر و ماجرای حضرت یوسف اشاره شد، و روایات هم مؤید این نظر هستند.

د- تأویل از نظر روایات

در روایات نیز تأویل قرآن به معنای حقایق خارجی و واقعیت‌های عینی که مقاصد واقعی آیات می‌باشد به کار برده شده است و از جهت معنا و کیفیت استعمال با آیاتی که کلمه تأویل در آنها به کار رفته، کاملاً مطابقت دارد، اینک به عنوان نمونه به بعضی از آن روایات برای توضیح مطلب اشاره می‌کنیم:

۱- «سألت ابا عبد الله عليه السلام عن هذه الرواية: ما في القرآن الّا و لها ظهر و بطن و ما فيه حرف الّا و له حدّ و لكلّ حدّ مطلع» ما یعنی بقوله «لها ظهر و بطن»؟ قال: ظهره تنزیه درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۴۶

و بطنه تأویله، منه ما مضی و منه ما لم یجئ بعد، یجری کما تجری الشمس و القمر لكلّ ما جاء منه شیئی وقع، قال الله تعالی: و ما یعلم تأویله الّا الله و الزاسخون فی العلم، نحن نعلمه» (۱).

یعنی: «[فضیل بن یسار می‌گوید] از امام صادق علیه السلام درباره این حدیث [نبوی که: هیچ چیز در قرآن نیست مگر اینکه ظاهری دارد و باطنی و هیچ حرفی در قرآن یافت نمی‌شود مگر آنکه برای آن تعریفی است و برای هر تعریفی آغازی، سؤال کردم که منظور از قرآن ظاهری دارد و باطنی چیست؟

امام فرمود: ظاهرش تنزیل آن و باطنش تأویل آن است، از قرآن مطالبی قبلاً واقع شده است و مسائلی هنوز تحقق خارجی پیدا نکرده است، قرآن چون خورشید و ماه جریان دارد و [هر زمان چیزی از آن بیاید و تحقق پذیرد، خدای متعال فرموده است: جز خدا و راسخان در علم و دانش [کسی دیگر] تأویلش را نمی‌داند ما [تأویل قرآن را] می‌دانیم».

بی‌تردید، بر طبق مضمون این روایت، مصداق‌های خارجی و حوادث عینی که در خارج به عنوان تأویل، منطبق بر آیات قرآن می‌باشد، از قبیل مفاهیم، معانی و مدلول‌های لفظی آیات قرآن نمی‌باشد و انطباق آنها بر آیات، در طول زمان صورت می‌گیرد، این معنا در عین اینکه شامل معنای لغوی تأویل است، با سایر موارد استعمال آن نیز تطبیق می‌نماید.

۲- امام صادق در حدیثی دیگر فرمود: «انّ القرآن حیّ لا یموت، و الأیة حیة کما یجری اللیل و النهار و کما تجری الشمس و القمر، یجری علی آخرنا کما یجری علی اولنا» (۲).

یعنی: «قرآن زنده است و هر آیه‌ای از آن نیز زنده، آنچنانکه شب و روز گردش (۱) تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱، (چاپ قم). (۲) مرآة الأنوار، ص ۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۴۷

می‌کنند و خورشید و ماه در جریانند، قرآن، همانگونه که بر گذشتگان گذشت بر آیندگان نیز جریان خواهد یافت».

۳- امام معصوم علیه السلام درباره آیه: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْرَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ «۱»، فرمود: تأویل آیه چنین است که اگر امام خود را از دست دادید و از مشاهده او محروم شدید چه خواهید کرد؟

و نیز درباره آیه: سَتِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّامًا آمِنِينَ «۲»، فرمود: تفسیر آن این است که در میان آبادیهای سبأ و شام، شبها و روزها با آسودگی و اطمینان خاطر سیر و گردش کنید و اما تأویل آن این است که در علوم اهل بیت و در سایه آنها سیر کنید.

و همچنین در بسیاری از روایات وارد شده، قسمتی از آیات، بدون هیچگونه دلالت و ظهور لفظی، بر ائمه اهل بیت علیهم السلام و شیعیان‌شان تطبیق گردیده و پاره‌ای دیگر از آیات، مصداق معاندین، اهل ضلالت، اصحاب بدعت و کسانی که بعد از نزول قرآن به وجود آمده‌اند، بیان شده است، به علاوه در مورد بسیاری از آیات، مصداق‌های بیان شده از حدود دلالت لفظی بیرون بوده و بیشتر آنها بعد از نزول قرآن بوده است «(۳)».

بدیهی است تمام موارد مذکور از باب تأویل بوده و این خود دلیل بر آن است که تأویلات قرآن، از سنخ مدلولها و مفاهیم لفظی

نمی‌باشد و دلالت آیات قرآن بر آن دسته حقایق خارجی و واقعیت‌های عینی که «تأویل» نامیده می‌شود از طریق دلالت لفظی صورت نمی‌پذیرد.

ه- آیا همه آیات قرآن تأویل دارد؟

در میان گفته‌های مفسران، دو نظریه بیش از نظریات دیگر مطرح است گر چه هر (۱) سوره ملک، آیه ۳۰.

(۲) سوره سبأ، آیه ۱۸.

(۳) ر. ک. به مقدمه تفسیر برهان (مرآة الأنوار) تألیف ابو الحسن بن محمد طاهر، ص ۳۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۴۸

دو نظریه از نظر ما مردود می‌باشد.

الف- تأویل به معنای نوعی تفسیر است که محصل معنای کلام است.

ب- تأویل به معنای امری خلاف ظاهر لفظ است که آن، مقصود کلام است، مانند آیاتی که در زمینه تجسم خدا و لغزش انبیا، نازل شده است.

بنابر معنای اول، تمام آیات قرآن تأویل دارد و بنابر معنای دوم، فقط بعضی از آیات (متشابهات) دارای تأویل می‌باشند.

صرف نظر از اینکه هیچیک از دو معنای فوق برای تأویل با حقیقت آن سازگار نیست (زیرا چنانکه گفته شد اساساً تأویل از سنخ مفهوم نیست بلکه از حقایق عینی و خارجی است) اصولاً- مفاد آیاتی که «تأویل» در آنها به کار رفته است می‌رساند که تأویل اختصاص به آیات خاصی ندارد بلکه برای همه آیات تأویل متصور است، زیرا «تأویل» در آیاتی همچون: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ وَ: بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَكَمَا يَأْتِيهِمْ تَأْوِيلُهُ و نظایر آنها، اطلاق داشته، همه آیات قرآن را شامل می‌شود.

از سوی دیگر: اختصاص آیاتی مشخص تحت عنوان، «متشابه» به داشتن تأویل، به آن معناست که این آیات به دلیل آنکه جز خدا کسی بر آنها علم ندارد، مجمل و نامفهوم بوده است چنین کلامی را نمی‌توان بلیغ شمرد، تا چه رسد به کلامی که با بلاغت خود در برابر جهان سخنوری تحدی و اعلام برتری نماید.

به علاوه، در هیچیک از موارد هفدهگانه که کلمه «تأویل» در آیات قرآن به کار رفته است، معنای خلاف ظاهر مقصود نبوده و مفهوم مدلول لفظی از آن مراد نگشته است تا آنکه تنها به برخی از آیات اختصاص داده شود.

استعمال تأویل در مورد رؤیا و امثال آن، نشان می‌دهد که تأویل هر چیزی حقیقتی است که آن چیز از آن حقیقت سرچشمه می‌گیرد و به نحوی تحققش

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۴۹

می‌بخشد و ظاهر نشانه تأویل است «۱».

این معنا در مورد قرآن مجید نیز جاری است، زیرا این کتاب مقدس از یک سلسله حقایق و معنویاتی سرچشمه می‌گیرد که از قید ماده و جسمانیت آزاد بوده و از مرحله حس و محسوس بالاتر می‌باشد و از مرز الفاظ و عبارات که مشخص زندگی مادی ماست، بسی فراتر می‌رود.

این حقایق و معنویات به حسب حقیقت، در قالب الفاظ نمی‌گنجد، نهایت آنکه از ناحیه غیب توسط این الفاظ، هشیاری به جهان بشریت داده شده که: هان ای آدمیان! با ظواهر اعتقادات حق و اعمال شایسته، خود را مستعد درک سعادت کنید که روز قیامت

حقایق آن به طور کامل هویدا خواهد شد. چنانکه دو آیه سوره اعراف و سوره یونس «۲» بر این معنا دلالت دارند «۳».

به هر حال، تأویل، اختصاص به آیات مشخصی ندارد بلکه همه آیات قرآن حاکی از حقیقتی عینی و واقعی هستند که آن حقیقت

را جز خدا و راسخین در علم نمی‌دانند.

و- تأویل حق چیست؟ و تأویل باطل کدام است؟

تأویل آیات قرآن، به معنایی که بیان گردید، همانگونه که ممکن است به طور صحیح و مطابق با مضامین قرآن کریم صورت گیرد، همچنین ممکن است بر خلاف مضامین قرآن بوده و مطابق با واقع آیات نباشد، این نکته را می‌توان از آیه ۷ سوره آل عمران استنباط نمود، زیرا در آیه مذکور، در عین اینکه از تأویل اهل ظلالت نکوهش شده است، تأویل به حق و مطابق واقع نیز تثبیت گشته و با صراحت بیان شده است که چه تأویلی حق و صحیح است: **وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ**. (۱) مبانی و روشهای تفسیر قرآن، عمید زنجانی، ص ۷۶ و ۷۷.

(۲) سوره یونس، آیه ۳۹ و اعراف، آیه ۵۳.

(۳) قرآن در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۶۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۵۰

بنابر این، تأویل صحیح و واقعی آیات قرآن، آن سلسله حقایق است که از منبع وحی و علم الهی سرچشمه می‌گیرد و قهرا تأویل باطل آن است که گمراهان به منظور ایجاد فتنه و منحرف ساختن مردم از طریق حق، بر خلاف مضامین درست قرآن، اظهار کرده، آیات آن را طبق خواسته‌های شیطانی، بر مقاصد گمراه کننده خود حمل می‌نمایند.

و از آنجا که ارتباط تأویلات قرآن با جنبه‌های لفظی، خارج از قواعد و قوانین عادی مربوط به دلالت‌های لفظی بوده، با مقاصد واقعی قرآن کاملاً تطبیق می‌نماید، از این رو تشخیص تأویل حق از تأویل باطل با میزان سنجش عقلی، بسیار دشوار بوده، جز با استعانت از سنجش نقلی که متکی بر وحی خداوندی و علم یقینی به حقایق قرآن باشد، امکان پذیر نخواهد بود.

ز- چه کسی تأویل صحیح را می‌داند؟

پس از طی مسائل گذشته ممکن است سؤالی مطرح شود که «تأویل» را چه کسی می‌داند و چه کسی بر تأویل صحیح و درست آیات قرآن واقف است؟

در پاسخ به سؤال فوق محققین از مفسرین می‌گویند: تأویل صحیح و درست را خدای متعال و راسخین در علم [که مصداق اتم آن معصومین علیهم السلام هستند] می‌دانند و آیه شریفه: **وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ** دلیل بر این مدعا بوده و روایات وارده از ائمه معصومین نیز مؤید همین معناست، چنانکه در مطلب قبلی اشاره کردیم، چون تأویل به ظاهر لفظ و قواعد لفظی مربوط نیست، فهم آن برای مردم عادی مشکل است و ممکن است هر کسی به دلخواه خود آیه را به یک معنایی تطبیق دهد و بگوید: این همان تأویل قرآن است و دیگری نیز به علت نبودن قرائن و شواهد نتواند آن را رد کند با آنکه آن معنا، معنای نادرستی باشد. پس در فهم تأویل قرآن باید به مکتب وحی و خاندان عصمت و رسالت مراجعه کرد و گر نه دیگران فهمشان مورد اعتماد نیست.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۵۱

در مقابل این قول عده‌ای از مفسرین می‌گویند: تأویل صحیح و درست را تنها خدا می‌داند و راسخون در علم نیز آن را نمی‌دانند و در اثبات ادعای خود به ظاهر آیه ۷ سوره آل عمران تمسک کردند و گفتند: آیه شریفه دارد: **وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ** و جمله بعد از آن را که دارد: **وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا** را جمله مستقل و مستأنف می‌دانند یعنی این جمله را عطف به الله در جمله قبل نمی‌دانند و با این استدلال چنین استفاده کرده‌اند که: علم به تأویل، مخصوص خداست و راسخین در علم

می‌گویند: گر چه تأویل آیات متشابه را نمی‌دانیم اما در برابر همه آنها تسلیم هستیم و همه از طرف پروردگار ماست و اساساً ایمان راسخین در علم را در صورتی قابل ستایش و ارج نهادن می‌دانند که اینان نسبت به تأویل آیات متشابه عالم نباشند، یعنی با اینکه نمی‌دانند، تسلیم‌اند اما در غیر این صورت، ایمان و تسلیم در مقابل چیزی که بر آن علم و آگاهی دارند این چنین قابل ستایش نیست.

ولی این پندار از چند جهت مردود است زیرا:

اولاً: بسیار بعید به نظر می‌رسد که در قرآن، آیاتی باشد که اسرار آن را جز خدا، احدی نداند، مگر این آیات برای تربیت و هدایت مردم نازل نشده است؟ چگونه ممکن است حتی پیامبری که قرآن بر او نازل شده از معنا و تأویل آن بی‌خبر باشد؟! این درست به آن می‌ماند که شخصی کتابی بنویسد که مفهوم بعضی جملات آن را جز خود کسی نفهمد.

ثانیاً: همانطور که مرحوم طبرسی، در مجمع البیان می‌گوید: هیچگاه در میان دانشمندان اسلام و مفسران قرآن دیده نشده است که از بحث درباره تفسیر آیه‌ای خودداری کنند و بگویند: این آیه از آیاتی است که جز خدا معنای نهانی آن را نمی‌داند بلکه دائماً در کشف اسرار و معانی قرآن همگی تلاش و کوشش داشتند.

ثالثاً: اگر منظور این باشد که راسخین در علم در برابر آنچه نمی‌دانند تسلیم هستند مناسبتر این بود که گفته شود: راسخون در ایمان چنین هستند، زیرا راسخ در علم بودن با دانستن تأویل قرآن متناسب است نه با ندانستن و تسلیم بودن.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۵۲

رابعاً: روایات فراوانی که در تفسیر آیه نقل شده همگی تأیید می‌کنند که راسخین در علم، تأویل آیات را می‌دانند «۱»، بنابر این، جمله: «و الراسخون فی العلم» باید عطف بر کلمه «اللّه» باشد، تنها چیزی که در اینجا باقی می‌ماند این است که از جمله‌ای در نهج البلاغه در خطبه اشباح (۹۰) استفاده می‌شود که راسخین در علم، تأویل آیات را نمی‌دانند و به عجز و ناتوانی خود معترفند: «و اعلم ان الراسخین فی العلم هم الذین اغناهم عن اقتحام السدد المضروبه دون الغیوب فلزموا الإقرار بجملة ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب».

یعنی: «بدان! راسخین در علم، کسانی هستند که اعتراف به عجز در برابر اسرار غیبی و آنچه از تفسیر آن عاجزند آنان را از کاوش در پیرامون آنها بی‌نیاز ساخته است».

ولی علاوه بر اینکه این جمله با بعضی از روایات که از خود آن حضرت نقل شده که «و الراسخون فی العلم» را در آیه، بر «اللّه» معطوف دانسته و آنها را آگاه از تأویل قرآن معرفی نموده، سازگار نیست «۲»، با دلایل فوق نیز سازگار نیست، بنابر این، باید این جمله از خطبه اشباح را چنان توجیه و تفسیر کرد که با مدارک دیگری که در دست ماست منافات نداشته باشد «۳».

در اینجا به عنوان تیمن و تبرک به یک روایت اشاره می‌کنیم: در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از امام باقر علیه السلام نقل شده که حضرت در رابطه با آیه: «و ما یعلم تأویله إلا اللّه و الراسخون فی العلم»، فرمودند: «ان رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم افضل الراسخین فی العلم قد علم جمیع ما انزل اللّه علیه من التزیل و التاویل و ما کان اللّه لینزل علیه شیئاً لم یعلمه تأویله و اوصیاءه من بعده یعلمونه» «۴». (۱) رجوع کنید به تفسیر نور الثقلین و برهان و صافی که روایات را جمع کرده‌اند.

(۲) تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۱۵.

(۳) تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۲۷ و ۳۲۸.

(۴) تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۶ و ۹۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۵۳

یعنی: «به حقیقت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم برترین راسخان در علم است، او تزیل و تأویل نازل شده از سوی خداوند

یکتا را به تمامیت آن، دانست و قرار خداوند بر این نبود که چیزی را بر او نازل کند که تأویلش را به او نیاموخته باشد و اوصیا و جانشینان بعد از او نیز آن (تنزیل و تأویل) را می‌دانند».

البته تعیین پیامبر و ائمه علیهم السّلام از باب تعیین اظهر مصداق است و گرنه ممکن است دیگران هم تا حدودی به برکت تعلیم آنان جزء راسخین در علم باشند چنانکه از ابن عباس نقل شده که می‌گفت: «من از راسخین در علم هستم و تأویل قرآن را می‌دانم».

به هر حال، نمی‌توانیم بگوییم: در قرآن آیاتی وجود دارد که جز خدا کسی آن را نمی‌فهمد چرا که این با هدف قرآن سازگار نیست.

ح- راسخون در علم چه کسانی هستند؟

پس از بررسی این جهت که تأویل قرآن را جز خدا و راسخون در علم نمی‌دانند جای این سؤال است که راسخین در علم چه کسانی هستند که بر تأویل قرآن آگاهند؟

در پاسخ این سؤال گفته می‌شود که: این کلمه در قرآن کریم در دو مورد به کار رفته، یکی در آیه ۷ سوره آل عمران و دیگری در آیه ۱۶۲ سوره نساء آنجا که می‌فرماید:

لَكِنَّ الرّٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ.

یعنی: «دانشمندان و راسخان در علم از اهل کتاب و مؤمنین به آنچه بر تو نازل شده و آنچه بر انبیای پیش از تو نازل شده، ایمان می‌آورند».

همانطوری که از معنای لغوی این کلمه استفاده می‌شود، منظور از آن کسانی هستند که در علم و دانش، ثابت قدم و استوار و صاحب نظر می‌باشند.

البته مفهوم این کلمه یک مفهوم وسیع است که همه دانشمندان و متفکران را در بر می‌گیرد ولی در میان آنها افراد ممتازی هستند که درخشندگی خاصی دارند و طبعا در

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۵۴

درجه اول در میان مصداق این کلمه قرار گرفته‌اند و هنگامی که این تعبیر ذکر می‌شود قبل از همه نظرها متوجه آنان می‌شود، لذا در روایات، گاهی راسخان در علم را به نحو عام معنا می‌کنند و گاهی هم بر مصداق اتم و اظهر تطبیق می‌کنند:

امام باقر علیه السّلام می‌فرماید: «انّ الرّٰسِخِیْنَ فِی الْعِلْمِ مِنْ لَا یَخْتَلِفُ فِی عِلْمِهِ» (۱).

و از طرق عامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم نقل شده که فرمود: «من برّت یمینه و صدق لسانه و استقام قلبه، و من عَفَّ بطنه و فرجه فذلک من الرّٰسِخِیْنَ فِی الْعِلْمِ» (۲).

یعنی: «کسی که نیکوکار و راستگو و دارای قلب مستقیم و ثابت باشد و بطن و فرج خود را پاک و عفیف نگه دارد او از جمله راسخین در علم است».

و از ابن عباس نقل شده که می‌گفت: «من از راسخان در علم هستم» (۳).

بنابر این، راسخین در علم افراد معینی و محدودی نیستند، لکن در بین مصداق، معمولاً نظرها به اظهر مصداق متوجه است، پس اگر مشاهده می‌کنیم در روایات متعددی «و الرّٰسِخُوْنَ فِی الْعِلْمِ» تفسیر به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلّم و ائمه هدی علیهم السّلام شده روی همین نظر است زیرا آیات قرآن مفاهیم وسیعی دارند که در میان مصداق آن، افراد نمونه و فوق العاده‌ای دیده می‌شود، لذا امام باقر علیه السّلام در تعیین مصداق راسخ در علم فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم از بزرگترین راسخان در

علم بود و تمام آنچه را که خداوند بر او نازل کرده بود از تأویل و تنزیل قرآن می‌دانست خداوند هرگز چیزی بر او نازل نکرد که تأویل آن را به او تعلیم نکند و او و اوصیای او همه اینها را می‌دانستند (۴).

و روایات فراوان دیگری در کتاب اصول کافی و سایر کتب حدیث در این زمینه آمده است که نویسندگان تفسیر «نور الثقلین» و تفسیر «برهان» در ذیل آیه ۷ سوره آل عمران، آنها را جمع آوری نموده‌اند که در همه آنها پیامبر و ائمه معصومین علیهم السّلام به (۱) المیزان، ج ۳، به نقل از اصول کافی.

(۲) المیزان، ج ۳، به نقل از الدر المنثور، سیوطی.

(۳) تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۲۶.

(۴) تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۹۶ و ۹۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۵۵

عنوان مصداق راسخان در علم معرفی شدند.

ولی باید توجه داشت که تفسیر «راسخان در علم» به پیامبر و ائمه علیهم السّلام منافاتی با وسعت مفهوم این تعبیر ندارد، لذا در آیه ۱۶۲ سوره نساء کلمه «راسخون در علم» به دانشمندان اهل کتاب اطلاق شده، و یا چنانکه گفته شده ابن عباس خود را از مصادیق راسخان در علم می‌دانست، منتها هر کس به اندازه وسعت دانش خود از اسرار و تأویل آیات قرآن، آگاه می‌شود و آنان که علمشان از علم بی‌پایان پروردگار سر چشمه می‌گیرد طبعا به همه اسرار و تأویل قرآن آشنا هستند در حالی که دیگران تنها قسمتی از این اسرار را می‌دانند.

۳- محکم و متشابه

محکم:

واژه «محکم» در اصل از «احکام»، به معنای ممنوع ساختن گرفته شده است و به همین دلیل به موضوعات پایدار و استوار، «محکم»، می‌گویند، زیرا عوامل نابودی را از خود دور می‌کند و نیز به سخنان روشن و قاطع که هر گونه احتمال خلافی را از خود دور می‌سازد، «محکم» می‌گویند.

بنابر این، منظور از آیات محکّمات، در آیه ۷ سوره آل عمران، آیاتی است که مفهوم آن به قدری روشن است که جای گفتگو و بحث در معنای آن نیست، مثلا آیه قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ لِلذَّكْرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ وَ هزاران آیه مانند آنها درباره عقاید و احکام و مواعظ و تواریخ همه از «محکّمات» می‌باشند.

این آیات محکّمات، در قرآن «امّ الکتاب» نامیده شده‌اند؛ یعنی اصل و مرجع و مفسّر و توضیح دهنده آیات دیگر هستند، پس در فهم آیات متشابه باید به آیات محکم مراجعه کرد و با ارجاع متشابه به محکم، معانی صحیح آنها را فهمید.

متشابه:

واژه «متشابه» در اصل به معنای چیزی است که قسمتهای مختلف آن شبیه یکدیگر باشند، به همین جهت به جمله‌ها و کلماتی که معنای آنها پیچیده باشد

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۵۶

و احیانا احتمالات مختلف درباره آن داده شود «متشابه» می‌گویند. و منظور از متشابهات قرآن همین است یعنی آیاتی که معانی آن

در بدو نظر پیچیده است و در آغاز احتمالات متعدد در آن می‌رود، اگر چه با توجه به آیات محکم تفسیر آنها روشن است. به عنوان نمونه، آیه **يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ** جزء آیات متشابه است چرا که معنایش این است که «دست خدا بالای دست آنهاست» و آیه: **وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** نیز جزء متشابهات است زیرا معنای آن این است که: «خداوند شنوا و داناست» و آیه: **وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ** یعنی: «ترازوهای عدالت را در روز رستخیز قرار می‌دهیم». و آیه: **الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى** و یا آیه: **إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ** که در بدو امر ظهور در جسمیت خدا دارد که بر تختی نشسته و یا قابل رؤیت با چشم سر است.

اینها نمونه‌هایی از آیات متشابه‌اند که باید با ارجاع آنها به آیات محکم، معنای اصلی آنها روشن شود؛ مثلاً با مراجعه به آیه محکم **لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ** و آیه: **لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ** مسئله جسمانیت خدا و قابل رؤیت بودن او با چشم سر و یا دست داشتن به معنای عضو مخصوص نظیر دست انسان، منتفی می‌شود و با دقت در روایات و آیات وارده در محاسبه اعمال عباد، روشن می‌شود که منظور از ترازوی نصب شده در قیامت، مفاهیم کلی قدرت و علم و سنجش می‌باشد، یعنی ترازویی متناسب با سنجش اعمال نه ترازویی شبیه ترازوی سنجش اجسام. به هر حال، متشابه با ارجاع به محکم، قابل فهم و درک است.

درباره محکم و متشابه، مفسران احتمالات زیادی داده و بحثها در پیرامون آن احتمالات کرده‌اند، ولی آنچه ما در بالا گفتیم، هم با معنای اصلی این دو واژه کاملاً مناسب است و هم با شأن نزول آیه و هم با روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده است و هم با خود آیه مورد بحث (آیه ۷ سوره آل عمران)، زیرا در ذیل آیه می‌خوانیم که افراد مغرض و فتنه‌جو، همیشه آیات متشابه را دستاویز خود قرار می‌دهند، بدیهی

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۵۷

است آنها از آیاتی سوء استفاده می‌کنند که در بدو نظر تاب تفسیرهای متعدد را داشته باشد و این خود می‌رساند که متشابه، به آن معناست که در بالا گفته شد.

نکته:

لازم به یادآوری است که محکم و متشابه، به معنای دیگری نیز در قرآن آمده است چنانکه در اول سوره هود می‌خوانیم: **كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ** در این آیه تمام آیات قرآن محکم معرفی شده است در حالی که در آیه ۷ از سوره آل عمران گفته شد که آیات دو دسته‌اند بخشی محکم و بخشی متشابه‌اند، پس منظور از «محکم بودن» تمام آیات در این آیه، ارتباط و به هم پیوستگی و استحکام حقایق قرآنی است. و یا در آیه ۳۳ سوره زمر می‌خوانیم: **كِتَاباً مُتَشَابِهاً** یعنی کتابی که تمام آیات آن متشابه است، قهراً متشابه در اینجا نیز غیر از متشابه به معنای مورد نظر و بحث ماست، در اینجا مقصود همانند یکدیگر از نظر درستی و صحت محتوا و تنظیم الفاظ است.

با توجه به توضیحاتی که در محور محکم و متشابه داده‌ایم، روشن شده که در فهم معانی و مقاصد قرآن، یک انسان واقع بین، راهی جز این ندارد که همه آیات را در کنار هم بچیند و با کمک آیات نسبت به یکدیگر، حقایق آنها را دریابد (تفسیر قرآن به قرآن) و اگر در ظواهر پاره‌ای از آیات، در ابتدای نظر، ابهام و پیچیدگی بیابد، با توجه به آیات دیگر، آن ابهام را بر طرف سازد و به کنه آن برسد. در حقیقت «آیات محکم» از یک نظر، همچون شاه راههای بزرگ و «آیات متشابه» همانند جاده‌های فرعی هستند، روشن است اگر کسی در جاده‌ای فرعی سرگردان شد، سعی می‌کند که خود را به جاده اصلی برساند و از آنجا مسیر خود را اصلاح کرده و راه را پیدا کند.

تعبیر از «محکومات» به «ام‌الکتاب» نیز مؤید همین حقیقت است، زیرا واژه «ام» در لغت به معنای اصل و اساس هر چیزی است و اگر

مادر را «ام» می‌گویند بخاطر این است که ریشه خانواده و پناهگاه فرزندان در حوادث و مشکلات می‌باشد و به این ترتیب، محکمت، اساس و ریشه و مادر آیات دیگر محسوب می‌گردد.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۵۸

دو سؤال

سؤال اول:

علت تشابه در کلام چیست؟

گفته می‌شود علل و عوامل تشابه و چند پهلو شدن یک عبارت چیست؟ و کدام عامل در قرآن سبب تشابه در آیات شده است؟

پاسخ:

اشاره

در جواب این سؤال گفته می‌شود که به طور خلاصه پنج عامل را می‌توان منشأ تشابه دانست و آنها عبارتند از:

۱- «عجز متکلم از تبیین مراد»:

یکی از عوامل تشابه این است که گوینده قادر بر بیان مطالب و مقصود درونی خود نیست و یا بر قوانین محاوره و یا بر زبانی که می‌خواهد با آن زبان سخن بگوید تسلط ندارد، قهراً عباراتی را چند پهلو به کار می‌برد و همین سبب «تشابه» کلامش می‌شود.

۲- «هدف، معماً گویی است»:

یعنی گاهی گوینده سخن در عین اینکه مسلط بر آن زبان است ولی مقصود او معماً گویی است و می‌خواهد به صورت طعن و لغز گویی سخن بگوید.

هندو به طعنه گفت که یاران خدا دو تاست لعنت بر آن کس که بگوید خدا یکی است

۳- «گروه خاصی مورد نظرند»:

گاهی گوینده سخن قصدش این نیست که همگان سخن او را بفهمند بلکه مقصود، گروه خاصی هستند که آنها نیز می‌فهمند، لذا مطلب را به صورت رمزی القاء می‌کند و کسانی که به مفاد رمزها آگاه نیستند برای آنها کلام متشابه می‌شود، این نوع تشابه در بین سیاستمداران کار برد زیادی دارد.

۴- «حذف قیود کلام یا غفلت از آن»:

گاهی قیود کلام را گوینده روی جهاتی ذکر نمی‌کند و یا در جای دیگر ذکر کرده است. و یا در ضمن کلام گفته ولی شنونده یا خواننده از آن غفلت کرده است و در نتیجه عبارات برای او چند پهلو و متشابه شده است.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۵۹

۵- «مطالب، عمیق و الفاظ قاصرد»:

گاهی مطالب آنقدر عمیق و متعالی است که رساندن آن به تمام و کمال، از عهده لفظ خارج است، به قول مولوی:

معانی هرگز اندر لفظ ناید که بحر بی کران در ظرف ناید

در نتیجه کسانی که از طریق دیگر با الهامات غیبی از آن معانی بلند آگاه نشدند، ابتداء همان معانی مادی به ذهنشان می‌رسد و یا چندین معنا در ذهنش خطور می‌کند و لفظ برای او متشابه می‌شود و سرش هم این است که الفاظ را بشر نوعا برای معانی مادی وضع کرده و بعد به معانی و مفاهیم اعتباری و معنوی قابل لمس، توسعه داده است، به قول شاعر:

چو محسوس آمد این الفاظ مسموع نخست از بحر محسوس است موضوع

ندارد عالم معنی نهایت کجا بیند مر او را چشم، غایت

و حافظ می‌گوید:

سخن عشق نه آن است که آید به زبان ساقیا می‌ده و کوتاه کن این گفت و شنود

از این پنج عامل، عامل اول و دوم در مورد قرآن معنا ندارد چرا که خداوند در نهایت قدرت بیان برخوردار است و ثانيا قرآن کتاب سرگرمی نیست که بخوانید و در آن معما بگویند و وقتی را بگذرانند.

و در عامل چهارم هم که ممکن است قیدی از نظر مخاطب دور مانده و یا او غفلت کرده باشد، درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «بخاطر عصمتش» متصور نیست اما بقیه وجوه عامل چهارم در قرآن متصور است.

بنابر این، سه عامل ممکن است در قرآن سبب تشابه آیات شده باشند، حروف مقطعه قرآن را می‌توان جزء بیانات رمزی قرآن به حساب آورد. و عامل چهارم در مورد عامها، منسوخها و مطلقها صادق است که عامی در جایی ذکر شده باشد ولی خاص آن در جای دیگر و همچنین ناسخ و منسوخ و مطلق و مقید. و آیاتی که از جهان غیب و مجردات سخن می‌گویند مانند آیات توحید، و معاد و ... عامل نوع پنجم در آنها ظهور دارد، زیرا آن حقایق بلند احیانا در غالب الفاظ نمی‌گنجند

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۶۰

و موجب تشابه می‌شوند.

سؤال دوم:

فلسفه آیات متشابه در قرآن چیست «۱»؟

با اینکه قرآن نور و روشنایی و سخن حق و آشکار است و برای هدایت عموم مردم آمده است، چرا آیات متشابه دارد و چرا محتوای بعضی از آیات آن پیچیده است که موجب سوء استفاده فتنه انگیزان شود؟

پاسخ:

این موضوع بسیار با اهمیتی است که شایان هر گونه دقت است و در پاسخ این سؤال سخنها گفته شده که برخی صحیح و برخی نادرست است. مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر قیّم المیزان به برخی از آن پاسخها اشاره کرده و رد نموده و سپس خود پاسخهایی

داده است و در تفسیر نمونه نیز این ایراد مطرح شده و پاسخهایی داده شد و همچنین در کتب دیگر، لکن چون بنای ما بر تطویل و تفصیل نیست، به نحو اختصار به چند جواب اشاره می‌کنیم:

۱- ممکن است برخی از تشابهات را معلول حفظ اسلام از خطرات و تهدیدات دشمن دانست، زیرا در برخی از آیات مطالبی به صورت مجمل و متشابه بیان شده که اگر آشکارا بیان می‌شد، دشمن به طرح دراز مدت اسلام برای غلبه بر دشمنان پی می‌برد و نیروهایش را جمع می‌کرد و علیه اسلام وارد جنگ می‌شد و ممکن بود از این راه اسلام مواجه با خطر شود لذا اسلام طرح خود را سر بسته اعلام می‌کرد، مانند آیه ۱۰۹ سوره بقره که به صورت اشاره و متشابه درباره اهل کتاب سخن گفته ولی همین مطلب را در سوره توبه در آیه ۲۹ به صورت آشکار مطرح کرده است.

۲- آزمایش و روشن شدن ماهیتهای واقعی افراد نیز می‌تواند یکی از فلسفه‌های آیات متشابه باشد.

۳- الفاظ و عباراتی که در گفتگوهای انسانها به کار می‌رود، تنها برای نیازمندیهای روزمره بوجود آمده، و به همین دلیل، به محض اینکه از دایره زندگی محدود مادی (۱) المیزان، ج ۳، ص ۵۶ و تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۲۳. درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۶۱

بشر خارج شود و مثلاً درباره آفریدگار که نامحدود از هر جهت است سخن به میان آید، به روشنی می‌بینیم که الفاظ ما قالب آن معانی نیست و ناچاریم کلماتی را بکار بریم که از جهات مختلفی نارسایی دارد و همین نارساییهای کلمات (چنانکه در ضمن بررسی علل و عوامل تشابه گفتیم) سر چشمه قسمت قابل توجهی از تشابهات قرآن است، آیات *يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ* یا *الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى* یا *إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ* یا *وَجَاءَ رَبُّكَ* و امثال اینها از این نمونه‌اند.

و نیز تعبیراتی همچون «سمیع و بصیر» همه از این قبیل می‌باشند. نتیجه اینکه بخشی از تشابهات معلول نارساییهای الفاظ برای رساندن معانی و مقاصد اصلی است، لذا باید بر فهم این آیات به آیات محکم ارجاعشان داد.

۴- بسیاری از حقایق مطرح شده در قرآن، مربوط به جهانی دیگر، یا جهان ماورای طبیعت است که از افق فکر ما دور است و ما به حکم محدود بودن در زندان زمان و مکان، قادر به درک عمق آن حقایق نیستیم، این نارسایی افکار ما و بلند بودن افق آن معانی، سبب دیگری برای تشابه قسمتی از آیات است مانند آیات مربوط به قیامت و امثال آن.

و این درست به این می‌ماند که کسی بخواهد برای کودکی که در عالم جنین زندگی می‌کند مسائل این جهان را تشریح کند، اگر سخنی نگوید، کوتاهی کرده و اگر هم بگوید، ناچار باید مطالب را به صورت سر بسته ادا نماید زیرا شنونده در آن شرایط توانائی و استعداد بیشتر از این را ندارد.

۵- یکی دیگر از اسرار وجود متشابه در قرآن به کار انداختن افکار و اندیشه‌ها و بوجود آوردن جنبش و نهضت فکری در مردم است و این درست به مسائل فکری پیچیده‌ای می‌ماند که برای تقویت افکار اندیشمندان، طرح می‌شود تا بیشتر به تفکر و اندیشه و دقت و بررسی در مسائل پردازند.

۶- نکته دیگری که در ذکر متشابه در قرآن وجود دارد و اخبار اهل بیت علیهم السّلام نیز آن را تأیید می‌کند، این است که وجود اینگونه آیات در قرآن، نیاز شدید مردم را به

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۶۲

پیشوایان الهی و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیای او روشن می‌سازد و سبب می‌شود که مردم به حکم نیاز علمی به سراغ آنها بروند و رهبری آنها را عملاً به رسمیت بشناسند و از علوم دیگر و راهنمائیهای مختلف آنان نیز استفاده کنند. و این درست به آن می‌ماند که در پاره‌ای از کتب درسی شرح بعضی از مسائل به عهده معلم و استاد گذارده می‌شود تا شاگردان، خود را بی‌نیاز از استاد نبینند و رابطه خود را با استاد قطع نکنند و بر اثر این نیاز، در همه چیز از افکار او الهام بگیرند، و در واقع در مورد قرآن به

مصدق وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «أنتي تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي اهل بيتي و انهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض» (۱)، مردم موظف به مراجعه به اهل بیت در فهم قرآن شدند. به هر حال، دلایل بسیاری برای وجود آیات متشابه ذکر کرده‌اند که ما به همین مقدار اکتفا می‌کنیم البته در بین این شش پاسخ، سومی و چهارمی و ششمی قویتر به نظر می‌رسند، گرچه همه پاسخها صحیح می‌باشند. «اللهم لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب».

روش ائمه اهل بیت علیهم السلام در محکم و متشابه

آنچه از بیانات مختلف ائمه اهل بیت علیهم السلام بدست می‌آید این است که در قرآن مجید، «متشابه» به معنای آیه‌ای که مدلول حقیقی خود را بهیچ وسیله‌ای به دست ندهد وجود ندارد بلکه هر آیه‌ای اگر در افاده مدلول حقیقی خود مستقل نباشد، به واسطه آیات دیگر می‌توان به مدلول حقیقی آن پی برد و این همان ارجاع متشابه است به محکم، چنانچه آیه: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۲)، (خدا بر تخت خود قرار (۱) یعنی: دو چیز گرانمایه را در میان شما به یادگار می‌گذارم: کتاب خدا و خاندانم و این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در قیامت در کنار کوش بر من وارد شوند (مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۸).

(۲) سوره طه، آیه ۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۶۳

گرفت) و آیه: وَ جَاءَ رَبُّكَ (۱)، (خدای تو آمد) ظاهرند در جسمیت و مادیت ولی با ارجاع این دو آیه به آیه کریمه: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (۲) معلوم می‌شود مراد از قرار گرفتن و آمدن که به خدای متعال نسبت داده شده، معنایی است غیر از استقرار در مکان و انتقال از مکان به مکان.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در وصف قرآن مجید می‌فرماید: «و ان القرآن لم ينزل ليكذب بعضه بعضا و لكن نزل يصدق بعضه بعضا فما عرفتم فاعملوا به و ما تشابه عليكم فامنوا به» (۳).

یعنی: «بدرستی قرآن نازل نشده برای اینکه برخی از آن برخی دیگر را تکذیب کند ولی نازل شده که برخی از آن برخی دیگر را تصدیق نماید پس آنچه را فهمیدید به آن عمل کنید و آنچه به شما متشابه شد به آن - تنها - ایمان بیاورید».

و در کلمات امیر المؤمنین علیه السلام است: «يشهد بعضه على بعض و ينطق بعضه ببعض» (۴).

یعنی: «شهادت می‌دهد برخی از قرآن بر برخی دیگر و به نطق می‌آید برخی از آن به سبب برخی دیگر».

و امام ششم علیه السلام می‌فرماید: «و المحکم ما يعمل به و المتشابه ما اشتبه على جاهله» (۵).

یعنی: «محکم قرآن آن است که بتوان به آن عمل کرد و متشابه آن است که به کسی که نداند مشتبه شود».

و از روایت استفاده می‌شود که محکم و متشابه نسبی می‌باشند و ممکن است آیه‌ای نسبت به کسی محکم و نسبت به کس دیگر متشابه باشد. (۱) سوره فجر، آیه ۲۲.

(۲) سوره شوری، آیه ۱۱.

(۳) الدر المنثور، ج ۲، ص ۸.

(۴) نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

(۵) تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۶۴

و از امام هشتم علیه السلام منقول است که فرمود: «من ردّ متشابه القرآن الی محکمه هدی الی صراط مستقیم - ثم قال: ان فی اخبارنا متشابهات کمتشابه القرآن فردوا متشابهها الی محکمها و لا تتبعوا متشابهها فتضلوا» (۱).
یعنی: «کسی که متشابه قرآن را به محکم آن رد کرد به راه راست هدایت یافت.
پس از آن فرمود: بدرستی که در اخبار ما متشابه هست مانند متشابه قرآن پس متشابه آنها را بسوی محکم آنها برگردانید و از خود متشابه پیروی نکنید که گمراه می شوید».

چنانکه مشاهده می شود، روایات و خاصه خبر اخیر، صریح است در اینکه متشابه آیه‌ای است که استقلال در افاده مدلول خود نداشته باشد و به واسطه ردّ به سوی محکّمات روشن خواهد شد، نه اینکه هیچگونه راهی برای فهم مدلول آن در دسترس نباشد (۲).

با توجه به روایات فوق، روش ائمه علیهم السلام در محکم و متشابه روشن شد که همان ارجاع متشابه به محکم است.

۴- ناسخ و منسوخ

اشاره

«۳» مباحث مربوط به نسخ و آیات ناسخ و منسوخ بسیار است و بررسی همه آنها در حد گسترده در خور چنین نوشتاری نیست، لذا بر آن شدیم که به برخی از آن مباحث که از اهمیت بیشتری برخوردارند به طور اختصار پردازیم و آنها عبارتند از: (۱) عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۰.

(۲) قرآن در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۵۲.

(۳) در رابطه با ناسخ و منسوخ به این کتابها مراجعه کنید: البیان، آیت الله خوئی، التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، محمد هادی معرفت، ص ۲۷۳، آموزش علوم قرآن، ج ۲، ترجمه التمهید، از ابو محمد و کیلی، از درس هشتادم. و تفسیر نمونه در چند جلد، مانند ج ۱، ۱۱، ۷، ۱۷، ۲۶ و ...

و المیزان، ج ۱، ص ۲۵۲، و البرهان، زرکشی، ج ۲، ص ۳۵ به بعد و سیوطی، در اتقان، ج ۲، ص ۲۷، نوع ۴۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۶۵

الف- طرح مسئله.

ب- تعریف نسخ.

ج- فرق میان نسخ و بداء.

د- اهمیت شناخت ناسخ و منسوخ در استنباط احکام و قضاء.

ه- شرایط نسخ.

و- فرق بین نسخ و تخصیص.

ز- امکان نسخ.

ح- اقسام نسخ.

ط- آیات منسوخه.

الف- طرح مسئله

بطور کلی طبیعت هر نهضت و جنبش اصلاحی که رو به پیشرفت دارد، ایجاب می‌کند که بر حسب پیشرفت تدریجی خود در جهت قلمه کمال، تغییراتی در مقررات و قوانین خود به وجود آورد. و به عبارت دیگر: بعضی از مقررات خود را نسخ کند و مقرراتی متناسب با شرایط موجود، وضع نماید. این طبیعت حتمی و قطعی هر حرکت اصلاحی است، بویژه اگر آن حرکت و جنبش، در بین ملت‌های به وجود آمده باشد که آن ملت در وادی گمراهی سقوط کرده و از تمدن دور باشد، چون بیدار کردن چنین مردمی و جلب توجه آنان به زندگی نکبت بار خود و لزوم دگرگونی آن، کاری است بس مشکل و باید در مراحل مختلف و متعدد انجام گیرد.

به همین جهت، از بدو ظهور اسلام در مکه مکرمه و حتی پس از هجرت به مدینه منوره، ایجاب می‌نمود که تشریحات اسلامی نیز به تناسب تغییراتی که در وضع به وجود می‌آمد، تغییر کند و پیاپی نسخ شود و این نسخ مقررات در مورد آیات قرآنی، با در گذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پایان می‌یابد، زیرا با در گذشت حضرتش وحی پایان می‌پذیرد.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۶۶

پدیده نسخ و تغییر مقررات در هر تشریح و هر سیستم قانونگذاری که می‌خواهد اثری عمیق بجای گذارد و ملت نادان و عقب مانده‌ای را به سطحی عالی از تمدن و ترقی رهنمون گردد، پدیده‌ای است که گریزی از آن نیست و با توجه به سیر تدریجی و مستمر و قدم به قدم چنین سیستمی، نادیده گرفتن پدیده نسخ و تغییر مقررات، امری محال است «۱».

از این رو «نسخ» یک ضرورت واقعی است که مصلحت هر ملت، آن را ایجاب می‌کند و فواید آن برای ملت، قابل انکار نیست و هیچکس نمی‌تواند نتایج این پدیده دینی را که از حکمت‌های الهی است، منکر شود و لذا حکمت و فواید پدیده نسخ بر دانشمندان پوشیده نبوده و به اهمیت آن واقف بوده‌اند و به همین جهت، سخت بدان توجه کرده و به تحقیق و بررسی جمیع جوانب آن دست زده‌اند، لذا در طول قرون و اعصار یعنی از قرن دوم تا کنون دانشمندانی دست به قلم برده و جوانب این موضوع مهم را مورد بررسی قرار داده و آن را تدوین نموده‌اند.

اولین کسی که این موضوع را مورد بررسی قرار داده و تحقیق فنی در این باره انجام داده و اصول آن را مدون کرده است، ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن الاصم المسمعی، از اصحاب امام صادق علیه السلام بود که مجموع تحقیقات خود را در رساله‌ای به نام: «ناسخ و منسوخ» گرد آورده است.

پس از وی تنی چند از اصحاب امام رضا علیه السلام وارد بحث شده و رساله‌هایی در این رابطه نوشته‌اند. و همچنین در قرن سوم، دانشمندانی مانند: علی بن ابراهیم قمی، مفسر بزرگ شیعه و محمد بن عباس معروف به ابن الحجام و ابو عبید القاسم بن سلام و احمد حنبل و سعد بن ابراهیم اشعری قمی، رسائل ویژه‌ای در پیرامون ناسخ و منسوخ نوشتند «۲». و این کار تا کنون ادامه دارد. (۱) التمهید، ج ۲، ص ۲۷۳ و تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۰۶ را ملاحظه کنید.

(۲) برای شناخت افرادی که از قرن دوم تا قرن چهاردهم در این رابطه نوشته و رساله‌ای دارند، به کتاب التمهید، ج ۲، ص ۲۷۴ به بعد مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۶۷

ب- تعریف نسخ

اشاره

قبل از ورود در تعریف «نسخ»، تذکر نکته‌ای را مفید و لازم می‌دانم و آن اینکه نسخ دارای دو معناست که یک معنای آن در رابطه با دستورات و شرایع الهی جاری نیست بلکه مخصوص شارعان و قانونگذارانی است که به مصالح و مفاسد ناپیدا، احاطه کامل ندارند و آن معنا این است که «نسخ» به معنای پیدایش رأی جدید باشد بدین معنا که شارع مقدس پس از پی بردن به وجود خطا و یا نقص در تشریح قبلی خود، آن را به تشریح دیگری تبدیل نماید که تشریح دوم، ناسخ تشریح اول باشد و تشریح اخیر صحیح و کامل باشد.

نسبت چنین نسخی به خدای سبحان محال و ممتنع است، زیرا این نوع نسخ نشأت گرفته از جهل آن قانونگذار است و خدای عالم علی الإطلاع درباره او چنین چیزی فرض ندارد، بلی در رابطه با قانونگذاران دنیا و انسانهای جاهل به مصالح و مفاسد در تمام جهات به چنین نسخی ممکن است.

با توجه به این نکته، نسخی که به خدای متعال نسبت داده می‌شود، نسخ ظاهری است که در واقع نسخ به شمار نمی‌آید، بلکه از اول امر، حکمی موقت و تشریحی محدود بوده که خدای سبحان، در همان هنگام تشریح به این موضوع، واقف بوده و وقت انتها و پایان آن را می‌دانسته است و یک مصلحت واقعی تشریح این چنین را ایجاب می‌کرده و خداوند از همان اول به مقتضای آن مصلحت محدود، چنین حکمی را تشریح کرده است و بنا به مصلحتی نیز زمان پایان آن را مخفی نموده تا آنکه آن زمان فرا رسد و به مردم طی بیان جدیدی اعلام شود که چنین تشریحی در این وقت پایان یافته است.

پس نسخ در حقیقت، چیزی غیر از تأخیر در بیان مدتی که از پیش معین بوده است، نیست و چه بسا در تأخیر بیان آن، مصلحتی نسبت به مردم، منظور بوده است که از جمله می‌توان گفت: آزمایش مردم در میزان اطاعت خدا در انجام تکالیف شاقی درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۶۸

است که قبلاً تشریح شده و یا مصالحی دیگر که منظور نظر خداوند حکیم بوده است.

بنابر این، تعبیر «نسخ» از این پدیده دینی یک تعبیر ظاهری و به مقتضای تصور مردم است که برای تشریح قبلی، بقا و استمرار قائل بودند و پس از آنکه با تشریح بعدی پایان تشریح قبلی اعلام گردید، آن را یک نسخ واقعی برای تشریح قبلی به حساب آوردند، زیرا مشخصات نسخ را در آن احساس می‌کردند، در حالی که «نسخ» به معنای حقیقی خود که نشأت گرفته از جهل است، در خدای سبحان راه ندارد.

با در نظر گرفتن مسائل مذکور، اینک به تعریف نسخ می‌پردازیم، گر چه برای نسخ، دانشمندان تعاریف متعددی کرده‌اند که هر کدام از جهتی کامل و از نظری ناقص است و اساساً برای امور اعتباری، تعریف جامع افراد و مانع اغیار به طور دقیق میسر نیست لذا ما به یک تعریفی که تعاریف دیگر همگان به آن نظر دارند اشاره می‌کنیم و آن این است: «نسخ، بر طرف شدن تشریح قبلی است که بر حسب ظاهر، اقتضای دوام و همیشگی دارد، به وسیله تشریح بعدی، به نحوی که جمع بین آن دو ممکن نباشد». این عدم امکان جمع بین آن دو، یا ذاتی است و آن وقتی است که آن دو به وضوح با یکدیگر منافی باشند و یا به دلیل خاصی اعم از اسماع و یا نص صریح، قابل جمع نباشند. به عنوان نمونه به دو مورد از موارد نسخ اشاره می‌کنیم:

الف -

مسلمانان، پس از مهاجرت به مدینه، مدت شانزده ماه به سوی «بیت المقدس» نماز می‌خواندند پس از آن دستور تحویل و تغییر قبله صادر شد که می‌بایست هنگام نماز بسوی کعبه بایستند.

ب-

در سوره نساء، آیه ۱۵ راجع به زنان زناکار دستور داده شده بود که: در صورتی که چهار شاهد شهادت به زنا زنی دادند آنها را در خانه‌ای حبس کنید تا زمانی که مرگ آنان فرا رسد یا خداوند طریق دیگری برای آنان مشخص نماید. این آیه به وسیله آیه ۲ سوره نور «نسخ» شده است، زیرا در آنجا می‌خوانیم که درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۶۹ می‌بایست به زنان زانیه صد تازیانه زد. با توجه به تعریف نسخ، مطالب ذیل قابل فهم و درک است:

الف- رفع حکم از بعضی از افراد موضوع کلی، در اصطلاح، نسخ به شمار نمی‌آید، زیرا تشریح سابق، به طور کلی و نهایی رفع نشده و نسبت به سایر افراد، باقی است و لذا آن را تخصیص در عام یا تقیید در حکم مطلق می‌نامند.

ب- اگر حکمی از اول، به صراحت محدود به زمان معینی باشد، رفع آن به پایان آن زمان و مدت، اصطلاحاً نسخ نامیده نمی‌شود، زیرا نسخ رفع حکمی است که اگر نسخ آن، با بیان جدیدی نمی‌آمد، طبیعتاً اقتضای بقا را می‌داشت.

ج- اگر از روی ضرر شخصی و حرج و اضطرار و یا به علت مصلحت زمانی، تکلیفی مرتفع گردد، آن را نیز نسخ نمی‌گویند، زیرا در تمام این موارد، تشریح مرتفع نمی‌شود بلکه با عارض شدن یکی از این عناوین، موضوع تغییر می‌کند، چنانکه انسان مضطر، مجاز است که به اندازه سدّ جوع، از گوشت میت استفاده کند، بدیهی است چنین اجازه‌ای، نسخ حرمت اصلی گوشت میت که موضوع آن انسان مختار است که به انسان مضطر، تغییر حال داده نیست «۱».

ج- فرق میان نسخ و بدهاء

چنانکه برای نسخ دو معنا بود که یکی از آن دو معنا درباره خدای سبحان روا نبود، زیرا حاکی از جهل بود که در خدا نیست، در باب «بدهاء» نیز عیناً همان دو معنا متصور است، بدهاء به معنای پیدایش رأی جدید و پی بردن به اشتباه و خطای حکم قبلی، در خداوند معنا ندارد ولی بدهاء به معنای ظهور آنچه که بر مردم مخفی بود یا پایان مدت عمر چیزی که مردم خیال بقاء و استمرار آن را داشتند درباره خداوند جاری است.

به هر حال، نسخ و بدهاء عین همنند و تنها فرقیان این است که «نسخ» اصطلاحاً (۱) آموزش علوم قرآن، ج ۲، ص ۳۳۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۷۰

مخصوص امور تشریحی است ولی بدهاء ویژه امور تکوینی است. و هر یک از این دو به معنای اصلی خود که تغییر رأی و پی بردن به خطای حکم قبلی است، نسبتش به خدای متعال ممتنع است.

پس همانطوری که نسخ به معنای مستعمل در شریعت، ظهور شیء پس از مخفی بودن آن بر مردم است بدهاء نیز ظهور امر پس از پنهان بودن آن است، جز اینکه در مورد اول، ظهور پایان حکمی است که بر خداوند معلوم و بر مردم مخفی بوده و در مورد دوم، ظهور امر و یا اجلی است که از ازل نزد خداوند حتمی بوده و بر مردم پوشیده بوده است و بعداً حقیقت و سرّ آن برای آنان، روشن شده است.

خلاصه آنکه: «بدهاء» در تکوین مانند نسخ در تشریح دارای دو معناست که نسبت یکی از آنها بر خداوند روا نیست.

یک افترای رسوا

بدائی که مورد اعتقاد شیعه است، مستند به آیات قرآن، از جمله آیه ۳۲ سوره رعد: **يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ** است و توضیح دادیم که بدهاء دارای دو معناست که یک معنای آن درباره خدای سبحان روا نیست، زیرا مستلزم جهل خداست که خدا از جهل میزاست، ولی معنای دوم آن که هیچ مانع عقلی و شرعی ندارد و همانند نسخ در تشریح است را شیعه درباره خدا عقیده دارد.

و دانشمندان شیعه در موارد مختلف معنای بدائی که معتقدند را توضیح داده‌اند ولی در عین حال اهل سنت که دشمنی دیرینه نسبت به شیعه و طرفداران اهل بیت داشته‌اند در عقیده شیعه به «بدهاء» سخت به شیعه حمله کرده‌اند که شما خدای جاهل را معتقدید و با اعتقاد به بدهاء معتقد به جهل خدا شدید، فخر رازی در ذیل آیه ۳۲ سوره رعد در تفسیر کبیرش و زرقانی در کتاب مناهل العرفان، جلد دوم، صفحه ۱۸۲ تا ۱۸۴ و علی حسن العریض در کتاب فتح المنان فی نسخ القرآن، صفحه ۵۳ تا ۵۶ و دیگران، سخت به شیعه تاختند که شیعه با عقیده‌اش به «بدهاء» خدا را جاهل

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۷۱

می‌داند.

در حالی که اگر کمترین مراجعه به نوشته‌های شیعه می‌کردند و حداقل معنایی را که شیعه برای «بدهاء» قائل است را می‌دیدند، شاید چنین تهمت ناروایی را به شیعه وارد نمی‌کردند. برای آگاهی به عقیده شیعه، به کتاب بحار الأنوار مجلسی، جلد چهارم، صفحه ۹۲ به بعد و البیان آیت الله خوئی و تفسیر نمونه، جلد دهم، صفحه ۲۴۵ و اصول کافی، جلد اول باب البدهاء و ... مراجعه کنید.

د- اهمیت شناخت ناسخ و منسوخ در استنباط احکام و قضاء

شناخت ناسخ و منسوخ، در زمره مقدمات اولیه شناخت تشریح ثابت و مستمر اسلامی است و مادام که ناسخ از منسوخ، شناخته نشود و احکام ثابت و باقی، از احکام زائل و متروک تشخیص داده نشود، استنباط احکام شرعی ممکن نخواهد بود، لذا در کلمات ائمه اطهار علیهم السّلام مشاهده می‌شود که به قضات و فقها می‌فرمودند که آیا شما ناسخ را از منسوخ شناخته‌اید که متصدی این منصب شده‌اید؟

ابو عبد الرحمن السلمی می‌گوید: علی علیه السّلام به یکی از قضات برخورد کرد و از وی پرسید: آیا ناسخ را از منسوخ می‌شناسی؟ وی گفت: خیر، علی علیه السّلام فرمود: خود و دیگران را به هلاکت انداخته‌ای، هر حرفی از قرآن دارای جوهری است «۱».

امام صادق علیه السّلام به یکی از فقیه نماهای کوفه فرمود: آیا تو فقیه مردم عراق هستی؟

وی گفت: آری، امام پرسید: به چه استنادی فتوا می‌دهی؟ وی گفت: به کتاب و سنت پیامبرش، آنگاه امام فرمود: آیا کتاب خدا را آن طور که باید می‌شناسی؟ و آیا ناسخ را از منسوخ تشخیص می‌دهی؟ گفت: آری، امام به او فرمود: مدعی دانشی هستی که خداوند آن را جز به اهلش نسپرده است «۲». (۱) تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲، شماره ۲ و اتقان، سیوطی، ج ۲، ص ۲۷، نوع ۴۷.

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، مقدمه دوم، ص ۱۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۷۲

امام صادق علیه السّلام در حدیث احتجاج به صوفیه فرموده: آیا شما ناسخ و منسوخ قرآن را می‌دانید؟ تا آنجا که فرمود: در پی شناخت ناسخ قرآن از منسوخ آن و محکم آن از متشابه آن باشید، خداوند چیزی را که حرام است در آن حلال نکرده است، این

امر موجب نزدیکی شما به خدا و باعث دوری شما از جهل است، جهل و نادانی را برای اهلش بگذارید که اهل جهل، بسیارند و اهل علم، کم و خداوند فرمود: **فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ** (۱).
 بنابر این، علاوه بر اینکه برای پاسخ به شبهات منکرین اسلام و مغرضین که وجود آیات منسوخه را در قرآن ایراد می‌گیرند، برای فهم مسائل اسلامی و استنباط احکام فرعی و متصدی شدن منصب قضا، نیز شناخت ناسخ از منسوخ و همچنین آیات متشابه و ... برای یک فقیه امری ضروری و لازم است.

ه- شرایط نسخ

اشاره

«۲» برای نسخ در قرآن شرایطی است که با توجه به آن شرایط تشخیص نسخ از نظایر آن آسان می‌گردد و آن شرایط عبارتند از:

الف- تنافی دو حکم ناسخ و منسوخ:

منافات داشتن دو تشریحی که در قرآن آمده است به گونه‌ای که جمع آن دو در یک تشریح مستمر ممکن نباشد، اعم از آنکه منافات بین دو تشریح، ذاتی باشد مانند: منافی بودن «آیات وجوب صفع و بخشش» «۳» با آیات «وجوب قتال و جنگ» «۴» و یا دلیل قاطعی نقض تشریح قبلی را به وسیله تشریح بعدی ثابت کند، مانند: منافی بودن آیه «امتناع» «۵» با دو آیه «اعتداد (۱) وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۳۵.

(۲) التمهید، ج ۲، ص ۲۸۲.

(۳) آیه ۱۴ سوره جاثیه و آیه ۱۰۹ سوره بقره.

(۴) آیه ۳۹ سوره حج و ۲۹ سوره توبه و ۶۵ سوره انفال.

(۵) آیه ۲۴۰ سوره بقره.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۷۳

و مواردی «۱» که دلیل قاطع (اجماع) قائل بر نسخ آیه اولی به وسیله دو آیه اخیر است.

چنانچه دو آیه، با یکدیگر منافی نباشند، اصطلاح نسخ در آن مورد صادق نیست مانند آیه «انفاق» «۲» و آیه «زکات» «۳» که بر خلاف تصور بعضی، با هم منافات ندارند، زیرا تشریح انفاق در راه خدا ثابت و همیشگی است و تا ابد در اسلام، عملی مستحب و پسندیده است و زکات نیز واجب است و هرگز منافاتی بین استحباب اول و وجوب دومی، وجود نخواهد داشت تا دومی ناسخ اولی باشد.

ب- کلیت تنافی بین دو حکم:

شرط نسخ اینست که بین تشریح قبلی و بعدی تنافی کلی باشد و اگر تنافی در بعضی از جوانب و برخی از مصادیق باشد، نسخ صادق نیست بلکه تخصیص در حکم عام محسوب می‌شود. بنابر این، نمی‌توان آیه «قواعد» «۴» را ناسخ آیه «غصّ» «۵» به حساب آورد، زیرا آیه اول اخصّ از آیه دوم است و خاص عام را نسخ نمی‌کند.

ج- محدود نبودن حکم سابق به زمان معین:

اگر حکم سابق محدود به زمان معین باشد با پایان مدت، حکم، خود به خود مرتفع می‌شود و نیازی به نسخ نیست، بنابر این، در آیه: «فقاتلوا الّتی تبغی حتّی تفیئ الی امر اللّهِ» (۶) که می‌گوید: با ستمگر نبرد کنید تا به فرمان خدا باز گردد، حکم قتال با بازگشت ستمگر به فرمان خدا، خود به خود مرتفع می‌گردد و این برطرف شدن حکم قتال، نسخ به حساب نمی‌آید.

د- مرتبط بودن نسخ به تشریح و قانونگذاری:

یعنی اساساً نسخ به تشریح (۱) آیه ۲۳۴ سوره بقره.

(۲) آیه ۲۱۵ سوره بقره.

(۳) سوره توبه، آیه ۶۰.

(۴) سوره نور، آیه ۶۰.

(۵) سوره نور، آیه ۳۱.

(۶) سوره حجرات، آیه ۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۷۴

و قانونگذاری ارتباط دارد و در این زمینه است که نسخ تحقق پیدا می‌کند و گر نه در اخبار نسخ صادق نیست لذا آیه: **ثَلَاثَةٌ مِنَ الْمَأْوِلِينَ وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ** (۱) نمی‌تواند ناسخ آیه: **ثَلَاثَةٌ مِنَ الْمَأْوِلِينَ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ** (۲) باشد چنانکه بعضیها از قبیل مقاتل بن سلیمان تصور کرده‌اند، زیرا آیه از واقعیتش خبر می‌دهد که به وجوه و اعتبار تغییر پذیر نیست.

ه- ثبات موضوع:

یکی از شرایط نسخ این است که موضوع حکم ثابت باشد، زیرا در مواردی که موضوع حکم تغییر می‌کند، ناگزیر حکم نیز تغییر خواهد کرد چرا که حکم وابسته به موضوع است و تغییر حکم در چنین مواردی نسخ به شمار نمی‌آید، نظیر اینکه بر انسان مختار گوشت میتة حرام است ولی اگر همان انسان، مضطر شود، بقدر ضرورت اکل میتة حلال خواهد بود و این نسخ نیست بلکه تغییر موضوع مختار به مضطر است.

غرض از بیان شرایط نسخ این است که در جایی نسخ صادق است که این شرایط حاصل باشد، با توجه به این شرایط می‌توان ادعا کرد که مجموع آیاتی که حکمش نسخ شده در قرآن شاید به چند ده آیه نرسد ولی بعضیها آیات منسوخه را تا حدود دویست آیه دانسته و آنها را در کتاب ناسخ و منسوخ خود جمع کرده‌اند از جمله آنها:

ابن حزم اندلسی و عبد الرحمن عتائقی را می‌توان نام برد.

لکن با توجه به شرایط یاد شده معلوم می‌شود که آنها عام و خاص و یا مطلق و مقید و یا موارد تغییر موضوع و حتی مواردی که مدت حکم تمام شده بود و یا آیاتی که در مقام اخبار بوده نه تشریح، همه و همه را از مصادیق ناسخ و منسوخ گرفته‌اند که با در نظر گرفتن این شرایط دیگر این اشتباه رخ نخواهد داد. (۱) سوره واقعه، آیه ۳۹ و ۴۰.

(۲) سوره واقعه، آیه ۱۳ و ۱۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۷۵

و- فرق بین نسخ و تخصیص:

در بین پیشینیان اطلاق نسخ بر تخصیص رایج و متداول بوده است، از این رو تعداد آیات منسوخه، بیش از حد واقعی آن شمارش

شده است، لذا بر محققان لازم است که تفاوت این دو اصطلاح را به دقت بشناسند و دیگر آیه مخصیص را منسوخ نخوانند و بین این دو خلط نکنند.

فرق بین نسخ و تخصیص این است که: «نسخ» عبارت است از قطع استمرار تشریح سابق به طور کلی، پس از آنکه زمانی کوتاه و یا دراز، مورد عمل مسلمانان بوده است.

اما «تخصیص»، عبارت است از منحصر کردن حکم عام و کلی بر بعضی از افراد موضوع و خارج کردن بقیه از شمول آن حکم، قبل از آنکه افراد مکلف به آن تکلیف عام، عمل کرده باشند.

بنابر این، «نسخ» اختصاص حکم به بعضی از زمانها و تخصیص، اختصاص آن به بعضی از افراد است، یعنی آن، تخصیص زمانی و این تخصیص افرادی است، پس نباید یکی را با دیگری اشتباه کرد، تنها وجه مشترکی که بین آن دو وجود دارد، این است که در هر دو مورد، بر خلاف ظاهر ابتدائی آن عمل می‌شود تشریح اول به حسب ظاهر خود، اقتضای استمرار را دارد و ناسخ به منظور رفع این توهم می‌آید تا روشن کند که حکم از اول محدود بوده است هر چند که مردم به این محدودیت واقف نبوده‌اند، همچنین تخصیص، مقصود و منظور حقیقی لفظ را بیان می‌کند که از آن ظاهراً عمومیت فهمیده می‌شود و مخصص برای کشف از مقصود واقعی می‌آید، پس نسخ و تخصیص، در حقیقت ابزار کشف از منظور حقیقی و اولییه شارع حکیم است.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۷۶

ز- امکان نسخ «ا»

اشاره

در رابطه با امکان نسخ بررسی ما در دو محور خلاصه می‌شود:

الف- نسخ در شریعت.

ب- نسخ در آیات قرآن.

الف- نسخ در شریعت:

اشاره

یهود و نصاری اساساً نسخ را منکرند و می‌گویند:

«نسخ» در شریعت مستلزم جهل در خداست و آن محال است، زیرا نسخ به این معناست که برای خداوند رأی جدیدی پیدا شده و به مصلحتی پی برده که در ابتدا برای او مخفی بوده است، در حالی که علم خدای متعال ازلی است و در رأی او تبدل و تغییری رخ نمی‌دهد و علم جدیدی برای او دست نمی‌دهد و معقول نیست که بگوییم خداوند بر خطایی در تشریح خود، واقف شده و آن را به وسیله تشریح جدیدی نسخ کرده است.

بر اساس چنین استدلالی یهود حاضر نشد شریعت حضرت عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بپذیرد و نصاری نیز شریعت اسلام را به عنوان ناسخ شریعت مسیح علیه السلام نپذیرفتند.

ولی ما در پاسخ این استدلال و روش می‌گوییم:

اولاً:

قائل شدن به نسخ مستلزم نسبت دادن جهل به خدای سبحان نیست زیرا چنانکه در ضمن تعریف نسخ در مطلب دوم گفتیم، «نسخ» به معنای پیدایش رأی جدید و کشف خطای گذشته نیست بلکه نسخ اعلام پایان حکمی است که در واقع موقت بوده و خداوند می‌داند که این حکم موقت است ولی روی مصلحتی آن را به صورت حکم مطلق و مستمر بیان کرده و مردم خیال می‌کردند که این حکم دائمی است ولی خداوند در موعد مقرر حکم را برداشته است مردم خیال کرده‌اند که حکم دائمی برداشته شده است و حال آنکه این حکم در واقع از اول نزد خداوند محدود به (۱) ر. ک. به: البیان، آیت الله خوئی مبحث نسخ و التمهید، محمد هادی معرفت، ج ۲، ص ۲۷۹ و اتقان، سیوطی، ج ۲، نوع ۴۷ و برهان، زرکشی، ج ۲، نوع ۳۴، ص ۳۳ به بعد.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۷۷

مدت معین بوده و آن مدت محدود برای مردم معلوم نبوده است.

«نسخ» به این معنا مستلزم جهل خداوند نیست بلکه مستلزم جهل مردم است نسبت به مدت حکم منسوخ.

اما اینکه چرا حکم از اول محدودیت داشته است اگر مصلحت داشت باید دائمی باشد نباید تشریح شود، در پاسخ باید گفت: مصلحت، بر حسب شرایط و مقتضیات و ظروف و احوال، مختلف است، چه بسا مصلحت ایجاب می‌کرده که حکمی متناسب با محیطی خاص و یا شرایط و مقتضیات ویژه‌ای، تشریح گردد و وقتی که آن محیط و شرایط و مقتضیات تغییر کرد، مصلحت ایجاب می‌کند که حکم قبلی تغییر کند و حکمی تشریح شود که با شرایط و مقتضیات جدید، سازش داشته باشد. اما اینکه چرا شارع از اول، این محدودیت را اعلام نکرده است، از این جهت بوده که مصلحتی، اخفای آن را ایجاب می‌کرده که ممکن است از جمله آنها ترغیب مردم به اطاعت و انقیاد باشد.

ثانیا:

شواهدی در کتاب مقدس (تورات و انجیل) وجود دارد که دلالت می‌کنند بر اینکه نسخ در دین یهود و نصاری نیز وجود داشته است، این طور نیست که نسخ، تنها در قرآن راه پیدا کرده باشد. و اساسا پذیرش آیین مسیح علیه السلام چیزی جز نسخ آیین حضرت موسی علیه السلام نیست (گرچه در آیین بعدی تمام دستورات آیین قبلی نسخ نمی‌شود ولی نسخ بسیاری از احکام خواهد بود) به عنوان نمونه به برخی از موارد نسخ در کتاب مقدس اشاره می‌کنیم:

۱- در باب چهارم، سفر اعداد، آیه ۲ و ۳- سنّ خدمت در خیمه اجتماع، برای بنی قهات از میان قبیله بنی لاوی، سی سال تعیین شده است، ولی این حکم در باب هشتم از سفر اعداد در آیه ۲۳ و ۲۴، نسخ شده و سنّ ۲۵ سال برای خدمت تعیین شده است. و این حکم نیز در باب ۲۳ از کتاب اول تواریخ ایام، آیه ۲۴ نسخ شده و سن بنی لاوی برای خدمت، ۲۰ سال تعیین شده است.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۷۸

۲- در باب ۲۸ از سفر اعداد، در آیات ۳ تا ۷، قربانی آتشین برای خدا هر روز دو بَرّه نر یک ساله بی‌عیب تعیین شده که یکی را در صبح و دیگری را در عصر قربانی نمایند، ولی این حکم در کتاب حزقیال نبی در آیه ۱۳ تا ۱۵، نسخ شده و برای هر روز، یک قربانی تعیین شده است.

۳- و در باب ۳۰ از سفر اعداد، آیه ۲، در رابطه با قسم می‌گوید: اگر کسی برای خدا قسم خورده، نباید بر خلاف قسم خود عمل نماید بلکه باید بر طبق قسم عمل نماید، ولی این حکم در باب پنجم از انجیل متی آیه ۳۳ و ۳۴ نسخ شده و اساسا از اصل قسم نهی شده است.

۴- در باب ۲۱ از سفر خروج در آیات ۲۳ تا ۲۵ مسئله قصاص مطرح شده آنچنانکه در قرآن آمده است که جان در برابر جان و چشم در برابر چشم و دندان در برابر دندان و دست در عوض دست و پا در عوض پا و ... ولی این حکم در شریعت عیسی علیه

السَّلام نسخ شده و اساساً قصاص برداشته شده است، آیه ۳۸ از باب پنجم از انجیل متی بر نفی قصاص تصریح دارد: «شنیده‌اید که گفته شده است چشمی به چشمی و دندانی به دندانی، لکن من به شما می‌گویم با شریر مقاومت نکنید بلکه هر که به رخساره راست تو طپانچه زند دیگری را نیز بسوی او بگردان و اگر کسی خواهد با تو دعوی کند و قبای تو را بگیرد عبای خود را نیز بدو واگذار...».

۵- در باب ۲۴ از سفر تثبیه، آیات ۱-۳ صریحاً به جواز طلاق پرداخته و گفت:

مرد اگر نسبت به زنش بی‌علاقه است می‌تواند او را طلاق داده و آن زن، با دیگری ازدواج نماید، ولی اگر شوهر دوم بمیرد دیگر آن شوهر اولی حق ازدواج با این زن را ندارد، ولی این حکم طلاق در باب پنجم از انجیل متی، آیات ۳۱ و ۳۲، کاملاً نسخ شده و اساساً طلاق ممنوع، اعلام شده است، این حکم منع طلاق در آیه ۱۱ و ۱۲، باب دهم از انجیل مرقس و آیه ۱۸ از باب شانزده انجیل لوقا نیز آمده

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۷۹

است «۱».

بنابر این، «نسخ» از جمله مسائلی نیست که تنها در قرآن و شریعت اسلامی پیدا شده باشد، بلکه در دین یهود و نصاری نیز وجود دارد و انکار یهود و نصاری وجهی ندارد.

ب- نسخ در آیات قرآنی:

اشاره

در رابطه با نسخ در آیات قرآن و در متن شریعت اسلامی نیز بعضیها شبهه کرده‌اند و گفته‌اند اساساً نسخ امکان ندارد و برای ادعای خود به دلایلی (شبهاتی) نیز تمسک کرده‌اند، بهترین دلیلشان همان بود که در مطلب اول بررسی شده است و آن اینکه، پذیرش نسخ در شریعت مستلزم پذیرش جهل در خداست، پاسخ آن داده شده که نیازی به تکرار نیست. شبهه دیگری را مطرح می‌کنند که وجود آیه‌ای نسخ شده در قرآن چه بسا موجب اشتباه مردم شود و گمان کنند که چنین آیه‌ای در زمره آیات محکم است و به مفاد آن عمل کنند و این خود، اغراء به جهل است که قبیح و زشت به حساب می‌آید.

پاسخ:

بازگشت تبعات جهل هر انسان به خود اوست و هیچگاه جهل، عذری مقبول نزد عقلا نبوده است و اگر مصلحتی ایجاب کند که تشریح قبلی به وسیله تشریح بعدی نسخ شود، بر مکلفین است که همواره چنین احتمالی را درباره تشریح وارد بدانند به خصوص اگر تشریح در مراحل اولیه یک جنبش اصلاحی باشد که تدریجاً رو به کمال دارد و از این جهت در قرآن، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، اطلاق و تقیید، محکم و متشابه وجود دارد و هیچکس نباید در اخذ آیه‌ای عجله و شتاب به کار برد و باید تحقیق کند تا نوع آن را به دست آورد و به همین جهت در احادیثی که از ائمه معصومین علیهم السَّلام وارد شده، به این موضوع توجه داده‌اند، چنانکه علی علیه السَّلام به یکی از قضات فرمود: آیا ناسخ را از منسوخ می‌شناسی؟ قاضی گفت: نه، (۱) در اینجا ما به همین مقدار از نقل آیات منسوخه در کتاب مقدس اکتفا می‌کنیم برای آگاهی بیشتر به دو کتاب: اظهار الحق، از شیخ رحمه الله بن خلیل الرحمن الهندی، و الهدی الی دین المصطفی، از امام بلاغی مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۸۰

حضرت به او گفت: با این کیفیت خود و دیگران را به هلاکت افکنده‌ای «۱».

شبهه دیگر اینکه: ثبت و ضبط آیه‌ای در قرآن که حکم آن نسخ شده، چه فایده‌ای دارد؟ آیا این امر، جز این است که الفاظی باقی بماند و در طی قرون، قراء، به خواندن اکتفا کنند؟

پاسخ، اولاً:

فایده آیات قرآن، تنها در حکم تشریحی آنها نیست، بلکه تشریح، یک هدف از اهداف متعدد و متنوعی است که قرآن، به خاطر آنها نازل شده است دلیل بر این امر این است که آیات حقوقی قرآن که مشتمل بر احکام است، بیشتر از پانصد آیه نیست، در حالی که آیات قرآن، بیش از شش هزار است که مربوط به شئون مختلف است که به طور کلی مربوط به هدایت عمومی است و معجزه‌ای همیشگی است که قرآن در تمام ادوار تاریخ بدان تحدی کرده است.

ثانیاً:

بسیاری از آیات قرآن، به مناسبت‌های خاصی نازل شده و مربوط به حوادث زمانی است و غیر از اعجاز و تحدی عام، اثری که بر آن مترتب است این است که بر مراحل دعوت اسلامی آنها را پیموده و حوادثی که در این رهگذر رخ داده، دلالت دارد و این مطالب به عنوان نصوص تاریخی ثابت و مسلم تعیین کننده مراحل است که سیر زمان آنها را طی کرده و عبرت برای مردم حاضر و آینده است.

بالاخره، مشخص بودن مراحل تشریح اسلامی، از مرحله‌ای به مرحله دیگر، بر حسب استعداد امت که دوره‌های مختلفی را در سیر خود از ضعف، به سوی نیرومندی و قدرت و عظمت طی کرده، بزرگترین فایده این قبیل آیات است که بر هیچکس پوشیده نیست. به هر حال، وجود آیات منسوخه در قرآن بهترین شاهد بر امکان نسخ است که در مطلب بعدی به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد.

(۱) بحار، ج ۹۲ ص ۹۵ و اتقان، سیوطی، ج ۳، نوع ۴۷، ص ۲۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۸۱

ح- اقسام نسخ «۱»

اشاره

نسخ در قرآن، بر چند نوع فرض شده که پیشینیان و متأخران آن را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند، ولی همگان با غمض عین، بدان نگریسته‌اند، در حالی که بعضی از انواع مفروض نسخ، در میدان تحقیق، مردود است و از کرامت قرآن به دور است. ما در اینجا عیناً همان تقسیم بندی را در اینجا ذکر کرده و نقد آن را نیز به دنبال آن بیان خواهیم کرد.

الف- نسخ حکم و تلاوت آیه:

منظور از این نوع نسخ، این است که آیه‌ای در قرآن مشتمل بر حکم تشریحی بوده که مسلمانان آن را قرائت کرده و به حکم آن عمل می‌نمودند، ولی آیه متنا و حکما نسخ شده و کاملاً از صفحه روزگار محو شده است.

این نوع نسخ، از نظر ما مردود است، زیرا این همان تحریف به نقیصه است که در جای خود ابطال شده است و چنین نسخی از کتاب عزیزی که: لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ «۲» به دور است.

گر چه بعضی از محدثان پیشین و گروهی از محدثان غیر محقق کوشش کرده‌اند که این نوع نسخ را در قرآن ثابت کنند «۳» و

روایتی را در رابطه با نسخ آیه‌ای از عایشه نقل کرده‌اند، ولی محققین، آن را نمی‌پذیرند، زیرا این جز تحریف قرآن چیز دیگری نیست.

ب- نسخ آیه و ابقاء حکم:

منظور از نسخ آیه و ابقاء حکم، این است که آیه‌ای از قرآن حکیم که مورد قرائت بوده و مشتمل بر حکمی تشریحی بوده، از قرآن ساقط (۱) ر. ک. به: البیان، آیت الله خوئی، ص ۲۸۵ و التمهید، ج ۲، ص ۲۸۵ و آموزش علوم قرآن، ترجمه التمهید، ص ۳۴۲ و التبیان، شیخ طوسی، ج ۱، مقدمه، ص ۱۳.

(۲) سوره فصلت، آیه ۴۲.

(۳) مناهل العرفان، زرقانی، ج ۲، ص ۲۱۴، سنن ترمذی، ج ۳، ص ۴۵۶، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۶۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۸۲

شده و سپس مورد فراموشی قرار گرفته و از صفحه روزگار محو شده است، اما حکم آن، منسوخ نشده و برای همیشه باقی است و برای اثبات مدعایشان به حکم رجم در زنا محصنه تمسک می‌کنند که آیه‌ای وجود داشت و نسخ شد ولی حکمش باقی ماند. لیکن این نوع از نسخ، گرچه مورد پذیرش برخی از محققین اهل سنت و برخی از علمای شیعه «۱» قرار گرفته و بخاطر خبر واحدی، این نوع نسخ را پذیرفتند، لکن در بینش اکثر علمای شیعه، همانند نوع اول از نسخ، باطل و مردود است و آنهایی هم که پذیرفتند دلیلی جز خبرهای واحد ندارند که در بینش ما با خبر واحد، نسخی واقع نخواهد شد. و اساساً پذیرش این نوع نسخ، پذیرش تحریف قرآن است که از نظر ما مردود است.

ج- نسخ حکم بدون نسخ آیه:

اشاره

منظور از نسخ حکم بدون نسخ آیه، این است که آیه‌ای در قرآن، مضبوط و در تمام ادوار مورد قرائت مسلمانان قرار داشته است، منتها از ناحیه مفاد تشریحی، منسوخ گردیده و پس از آمدن ناسخ آن، عمل به آن آیه دیگر جایز نیست.

این نوع از نسخ است که بین علما و مفسران، معروف است و همگان امکان آن را پذیرفته و با تحقق آن بالفعل قائلند زیرا در قرآنی که در دست ماست آیات ناسخ و منسوخ وجود دارد.

این نوع از نسخ خود به سه گونه است که در مورد امکان بعضی از آنها نیز عقایدی وجود دارد که ذیلاً به آن اشاره می‌شود:

اول اینکه:

مفاد آیه‌ای به استناد سنت قطعی و یا اجماع مسلم، نسخ شده باشد، مانند آیه «امتناع» «۲» که به ظاهر با آیه: «العدد» «۳» و «المواریث» «۴» منافات ندارد اما با (۱) سرخسی در اصول السرخسی، ج ۲، ص ۸۱ و شیخ طوسی در مقدمه تبیان، ص ۱۳.

(۲) سوره بقره، آیه ۲۴.

(۳) سوره بقره، آیه ۲۳۴.

(۴) سوره نساء، آیه ۱۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۸۳

سنت قطعی و اجماع مسلمانان، نسخ آن، به وسیله آیه: «العدد» و «المواریث» است.

برخی گفته‌اند: نسخ قرآن قطعی به وسیله سنت که ظنی است روا نیست، پاسخ آن این است که اگر سنت متواتر و صدور آن قطعی باشد و اجماع امت در تمام ادوار آن را تأیید کرده باشد، مانند قرآن قطعی خواهد بود و نسخ قرآن با سنت قطعی مانعی ندارد.

دوم اینکه:

مفاد آیه‌ای به وسیله آیه دیگری نسخ شده باشد به طوری که آیه دوم ناظر به مفاد آیه اول و به صراحت، رافع حکم مذکور در آیه اول باشد و اگر غیر از این باشد موردی برای نزول آیه دوم نیست و کار بیهوده‌ای به شمار می‌آید، مانند آیه نجوی «۱» که به موجب آن، بر کسانی که با پیامبر نجوی و مذاکره می‌کردند، دادن صدقه واجب بود و به وسیله آیه «اشفاق» «۲» نسخ گردید، این نوع از نسخ مورد اختلاف نیست.

سوم اینکه:

آیه‌ای به وسیله آیه دیگری نسخ شود بدون آنکه یکی از آن دو ناظر به دیگری باشد، غیر از آنکه دو آیه منافعی با یکدیگرند و جمع بین آن دو از نظر تشریح ممکن نیست و لذا آیه دوم را که متأخر از آیه اولی است ناسخ آیه اولی می‌دانند. در این مورد لازم است که منافات بین دو آیه کلی باشد نه جزئی و در بعضی از وجوه؛ زیرا در این صورت، به تخصیص شبیه‌تر است تا به نسخ مصطلح.

در مورد نوع سوم، وجود نص صحیح و دلیل قطعی صریح که مورد قبول اجماع پیشینیان باشد، لازم و ضروری است؛ زیرا به دست آوردن تاریخ آیه و تعیین تقدم و تأخر آن کاری بس دشوار است و به هیچوجه ثبت آیه‌ای قبل از آیه دیگر در مصحف دلیل بر نسخ آن نیست؛ زیرا بسیاری از آیات ناسخ، از نظر ثبت در مصحف بر آیات منسوخ مقدم است مانند آیه «العدد» که آیه ۲۳۴ سوره بقره است و ناسخ آیه (۱) سوره مجادله، آیه ۱۲.

(۲) سوره مجادله، آیه ۱۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۸۴

«امتاع» است که آیه ۲۴۰ از همین سوره است و اجماع مؤید این نظر است؛ چنانکه یقین بر وجود منافات بر وجه کلی بین دو آیه از قرآن حاصل نمی‌شود مگر به موجب نصی که از معصوم وارد شده باشد، به همین جهت آیت الله خوئی در البیان این نوع سوم از نسخ را رد کرده و می‌گوید: این نوع از نسخ در قرآن وجود ندارد چون اساساً تنافی بین آیات نیست و دلیل آن آیه: أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا «۱» می‌باشد.

ط - آیات منسوخه

اشاره

در رابطه با تعداد آیات منسوخه بین مفسرین اختلاف است، برخی آیات منسوخه را بیش از دویست آیه دانسته‌اند مانند: ابن حزم اندلسی و عبد الرحمن عثاقی، ولی حق این است که تعداد آیات منسوخه بسیار کم است و آنها که این تعداد آیات را منسوخ دانستند به شرایط نسخ توجه نکردند لذا خاص را ناسخ عام و مقید را ناسخ مطلق فرض کردند و یا در برخی از موارد خواستند با خبر واحد حکم آیه‌ای را نسخ کنند در حالی که نسخ با خبر واحد ظنی صحیح نیست. به هر حال، ما به عنوان نمونه در حد این

نوشتار به برخی از آیات منسوخه و ناسخ آنها اشاره می‌کنیم، برای توضیح بیشتر به کتب مفصله مراجعه نمائید (۲)».

الف - آیه نجوی:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ، ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ، فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳)».

یعنی: «ای اهل ایمان! هر گاه بخواهید با رسول خدا سخن سری بگوئید (یا سؤال کنید) پیش از این کار (مبلغی) صدقه دهید که این صدقه برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است و اگر بخاطر فقر و ناداری، چیزی برای صدقه نیابید در این صورت خداوند (۱) البیان، ص ۲۸۷.

(۲) البیان، آیت الله خوئی و التمهید، ج ۲، از محمد هادی معرفت را ملاحظه نمایید.

(۳) سوره مجادله، آیه ۱۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۸۵

البته آمرزنده و مهربان است».

در شأن نزول آیه آمده است که مسلمانان، سؤالات بسیاری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌کردند که اهمیت آن را نداشت که وقت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به بیان پاسخ آنها صرف شود، لذا آیه فوق نازل گردید و به موجب آن، بر کسانی که توانائی مالی داشتند، فرض گردید که هر وقت می‌خواهند مطلبی را با پیامبر در میان بگذارند، صدقه‌ای که عبارت از یک درهم بود پرداخت کنند، ولی اکثریت صحابه، به علت نداشتن پول، از پرداخت آن، معاف شدند.

مفسران می‌گویند: غیر از امیر المؤمنین علیه السلام هیچکس به این فریضه عمل نکرد، وی یک دینار داشت که به ده درهم تبدیل کرد و در ازای هر مسئله‌ای که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌پرسید یک درهم صدقه می‌داد تا اینکه این فریضه به وسیله آیه بعدی نسخ گردید:

أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ، فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱)».

یعنی: «آیا از اینکه پیش از راز گفتن با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صدقه دهید (از فقر) ترسیدید پس حال که (ادای صدقه) نکردید باز هم خدا شما را بخشید، اینک نماز را بپا دارید و زکات بدهید و خدا و رسول خدا را اطاعت کنید و خدا به هر چه کنید آگاه است».

نسخ آیه قبلی توسط این آیه، از نوع سخنی است که مفهوم دو آیه، ناظر به یکدیگر است و لذا هیچکس در این مورد مناقشه نکرده است. (۱) سوره مجادله، آیه ۱۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۸۶

ب - آیه مربوط به تعداد جنگجویان:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ، إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يُغْلِبُوا مِائَتِينَ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يُغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۱)».

یعنی: «ای پیامبر! مؤمنین را بر جنگ ترغیب نما که اگر بیست نفر از شما صبور و پایدار باشید بر دویست نفر از دشمنان غالب خواهید شد و اگر صد نفر بود بر دو هزار نفر از کافران غلبه خواهید کرد؛ زیرا آنان گروهی ناآگاه و نفهمند».

نیروی ایمان به خدا و اتکای به او ایجاب می‌کرد که یک تن از مؤمنان بتواند با ده تن از کفار، مقابله کند و لذا آیه مذکور نازل

شد و به موجب آن اگر تعداد جنگجویان مسلمان به یک دهم تعداد جنگجویان کفار می‌رسید، جهاد بر آنان واجب می‌گردید، اما همین که مسلمانان ضعف نشان دادند، خداوند به موجب آیه دیگری فرمود: در صورتی که تعداد جنگجویان مسلمان، نصف تعداد جنگجویان کفار باشد، جهاد بر آنان واجب است و آن آیه این است:

الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (۲).

یعنی: «اکنون خدا بر شما تخفیف داد (و در حکم جهاد آسان گرفت) و دانست که در شما ضعف راه یافته، پس اگر صد نفر باشید صبور و پایدار، بر دویست نفر و اگر هزار نفر باشید بر دو هزار نفر به اذن خدا غالب خواهید شد و خدا با صابران است».

آیت الله خوئی در البیان، ناسخ بودن آیه دوم را نسبت به آیه اول بعید دانسته و نپذیرفته است؛ زیرا وقوع آیه ناسخ بلافاصله بعد از آیه منسوخ بعید است چرا که قبول نسخ، مستلزم وجود فاصله زمانی بین دو آیه از نظر نزول آن دو است و باید ثابت شود که آیه دوم پس از آنکه آیه اول مورد عمل واقع شده، نازل گردیده است تا اینکه قبول نسخ قبل از رسیدن موقع نیاز به آن، لازم نیاید و گر نه تشریح اولی کاری (۱) سوره انفال، آیه ۶۵-۶۶.

(۲) سوره انفال، آیه ۶۵-۶۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۸۷

است بیهوده. بنابر این، حکم آیه اول حکم استحبابی بوده نه وجوبی تا نسخ واقع شده باشد (۱).

ولی باید گفت صرف ترتیب ثبت و ضبط آیات، دلیل بر ترتیب نزول آنها نیست؛ زیرا چه بسا آیاتی که به ترتیب نزول در مصحف ثبت نشده است و آیاتی هم با گذشت زمان طولانی نازل شده است ولی در مصحف بدون هیچ فاصله ثبت شده است، گرچه ایشان فرمودند سیاق آیه نشان می‌دهد که این دو آیه با هم نازل شده است، لکن با دقت در آیه معلوم می‌شود که سیاق عکس آن را می‌رساند، زیرا در آیه دوم دارد: «هم اکنون خداوند درباره شما تخفیف داده و دانست که شما ضعیف هستید...» و همین دلیل بر تأخر این آیه از آیه پیشین است، اما ممکن است زمان آن کوتاه بوده که در خلال آن، ضعف مسلمانان ظاهر شده و سنگینی تکلیف اولی روشن گردیده است و کلمه «الآن» به وضوح بر چنین فاصله زمانی دلالت دارد و اگر چنین فاصله‌ای وجود نداشت موردی برای بکار بردن این کلمه نبود، علاوه بر این، تعبیر به تخفیف نیز بر این مطلب دلالت دارد که تکلیف قبلی، شاق و سنگین بوده و با تکلیف سبک بعدی، نسخ شده است و این نشان می‌دهد که تکلیف قبلی الزامی بوده نه استحبابی؛ زیرا اساساً تکلیف استحبابی شاق نیست تا نیاز به جعل تخفیف باشد (۲).

ج- آیه امتناع:

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۳).

یعنی: «آنانکه از شما فوت می‌کنند و زنانی را بجا می‌گذارند، نسبت به زنان ایشان وصیتی است ثابت که تا یک سال بهره‌مند باشند، آنان را از خانه بیرون نکنید و اگر (۱) البیان، ص ۳۵۴.

(۲) التمهید، ج ۲، ص ۳۰۴.

(۳) سوره بقره، آیه ۲۴۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۸۸

خود بیرون رفتند در این کار که به میل خود انجام می‌دهند، بر حسب قاعده بر شما باکی نیست و خداوند عزیز و حکیم است».

در دوره جاهلی، عده زنی که شوهر وی مرده بود، یک سال تمام بود و در این سال چنین زنی سرمه به چشم نمی‌کشید، شانه بر سر نمی‌زند، عطر استعمال نمی‌کرد و شوهر دیگری اختیار نمی‌نمود، ورثه متوفا نیز او را از خانه شوهر بیرون نمی‌کردند و در طی سال مخارج او را از ترکه شوهرش می‌پرداختند و همین، ارث زن از اموال شوهر در گذشته او بود (۱).

با نزول آیه امتناع، قسمتی از این عادت دوره قبل مورد تأیید و تصویب قرار گرفت تا اینکه این حکم به وسیله آیه ارث و همچنین آیه عدد، نسخ گردید. لذا سید عبد الله شبر می‌گوید: این آیه به اجماع، از آیات منسوخه است (۲).

و در روایاتی از امیر المؤمنین علیه السلام و امام باقر و امام صادق علیهم السلام نقل شده «۳» که آیه امتناع، به وسیله آیه: وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا «۴» نسخ شده است و آیه مواریث «۵» نیز که مقدار ارث زن را تعیین کرده است، ناسخ این آیه است.

د- آیه توارث از طریق ایمان:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أَوْلِيَّكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ «۶».

یعنی: «آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند و با جان و مال خود در راه خدا جهاد نمودند و کسانی که پناه دادند و یاری کردند، گروهی از اینان دوستان گروه دیگرند». (۱) بحار، ج ۹۳، ص ۶ به نقل از رساله اصناف القرآن، نعمانی.

(۲) تفسیر شبر، ص ۷۶.

(۳) صافی، ج ۱، ص ۲۰۴.

(۴) سوره بقره، آیه ۲۳۴.

(۵) سوره نساء، آیه ۱۲.

(۶) سوره انفال، آیه ۷۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۸۹

مسلمانان صدر اول، از طریق برادری دینی نه از طریق خویشاوندی، از یکدیگر ارث می‌بردند و اگر مؤمنی در می‌گذشت، برادر ایمانی و کسی که از نظر مهاجرت، برادر وی بشمار می‌آمد، وارث او بود و برادر نسبی و رضاعی او، از وی ارث نمی‌برد تا اینکه به اتفاق همه مفسران، این حکم به وسیله آیه «اولو الأرحام» نسخ گردید.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «مسلمانان، به وسیله برادری دینی، از یکدیگر ارث می‌بردند» (۱). روایات زیادی در این رابطه وارد شده است که مسلمانان صدر اسلام به وسیله برادری دینی با یکدیگر ارث می‌بردند (۲).

به هر حال، گرچه در متن آیه صراحتی نسبت به توارث مؤمنین نسبت به یکدیگر نیست ولی با کمک روایات وارده و اجماع مسلمین، این حکم ثابت است و پس از جنگ بدر و نزول آیه: وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ، این حکم نسخ شده و توارث در خویشاوندان نسبی مقرر شده است.

البته آیات منسوخه بیش از اینهاست که ما به آنها اشاره کرده‌ایم ولی چون اساس کار ما در این نوشتار بر اختصار است و غرض ارائه طریق نسبت به مسائل علوم قرآنی است نه بررسی تفصیلی مسائل، به همین مقدار بسنده کرده و اهل تحقیق به کتابهای مفصل که در ابتدای بحث به آنها ارجاع داده شد، مراجعه نمایند تا روشن شود که برخی از آیات که در کتب اهل سنت جزء آیات منسوخه به حساب آمد رأساً خارج از آیات منسوخه است و برخی دیگر حتی بین علمای شیعه مورد اختلاف است.

راغب اصفهانی در مفرداتش می‌گوید: «تنزیل» در جایی است که شیئی تدریجاً (۱) مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۶۱.
 (۲) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۶۷۸ و تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۲۸۰ و الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۰۶، المیزان، ج ۱۶، ص ۲۹۲ و ...

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۹۰
 نازل شود، ولی «انزال» اعم از نزول دفعی و تدریجی است.
 و اقرب الموارد می‌گوید: به قولی تنزیل تدریجی و مرّه بعد اخری است و انزال اعم می‌باشد.
 و در صحاح اللغة، ترتیب را از معانی تنزیل شمرده است ولی عده‌ای از اهل لغت بین انزال و تنزیل فرقی قائل نشده‌اند.
 در قرآن کریم نیز آیاتی وجود دارد که می‌شود از آن آیات فرق انزال و تنزیل را فهمید که انزال ناظر به نزول دفعی قرآن است
 نظیر: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ «۱» و يَا إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ «۲» و يَا شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ «۳» و تنزیل ناظر به نزول
 تدریجی در مدت بیست و سه سال است نظیر آیات وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَلْنَاهُ تَنْزِيلًا «۴» کلمه «فرقتاه» و
 «علی مکث» قرینه است بر اینکه مراد از «نزلناه»، نزول تدریجی است.
 بنابراین «تنزیل»، ناظر به نزول تدریجی قرآن و «انزال» به معنای نزول دفعی قرآن است و هیچ تناقض هم بین این دو دسته آیات
 نیست، زیرا نزول جمعی غیر از نزول تفصیلی است، تفصیل این بحث در درس دهم گذشت.

۶- نزول و نزل

نزول:

در اصل به معنای فرود آمدن است چنانکه در مفردات راغب و اقرب الموارد آمده است: «التزول في الأصل هو انحطاط من علو؛
 یعنی: نزول در اصل به معنای فرود آمدن از بلندی است»، لذا در رابطه با آمدن باران که از ناحیه بالا می‌آید در آیه شریفه تعبیر به
 نزول شده: (۱) سوره قدر، آیه ۱.
 (۲) سوره دخان، آیه ۳.
 (۳) سوره بقره، آیه ۱۸۵.
 (۴) سوره اسراء، آیه ۱۰۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۹۱
 أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ (ابر) أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ «۱»، و یا در رابطه با فرود آمدن مائده از طرف خدا دارد: رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ
 السَّمَاءِ ... «۲».

و یا در رابطه با فرود آمدن جبرئیل از طرف خداوند دارد: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ «۳»، بنابراین، ماده نزول و لغات اشتقاقی
 آن به معنای فرود آمدن، پائین آمدن از ناحیه بالا و بلند و مرتفع است و چون قرآن از ناحیه مقام رفیع و منبع آمده است در آنجا نیز
 تعبیر به «نزول» شده است.

نزل:

آنچه برای مهمان مهیا شده تا مهمان بر آن نازل شود را «نزل» تعبیر می‌کنند.
 راغب در مفردات می‌گوید: «النزل: ما يعد للنازل من الرّاد» و در قرآن کریم نیز به همین معنا به کار رفته است، آنچه در بهشت برای

مؤمنین مهیا شده تا بر آن وارد شوند و آنچه در جهنم برای اهل جهنم آماده شده تا پس از مرگ بر آن نازل شوند را قرآن تعبیر به «نزل» کرده است چنانکه فرمود: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا** «۴». و در رابطه با اهل جهنم فرمود: **وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ وَتَصْلِيَةٌ لَهُمْ جَحِيمٍ** «۵»، البته ممکن است در این دو آیه، منظور از «نزل»، منزل و مأوی و مسکن باشد چنانکه بعضی از مفسرین گفته‌اند، ولی باز منافاتی با آن معنای نزل که گفته شد ندارد؛ زیرا این منزل قبلا برای اینان مهیا شده است تا آنها بر آن وارد و نازل شوند؛ زیرا تنها به خوراک و پوشاک و نوشیدنی که قبلا برای مهمان مهیا می‌کنند، «نزل» نمی‌گویند گرچه عمدتاً این چنین است. (۱) سوره واقعه، آیه ۶۹.

(۲) سوره مائده، آیه ۱۱۴.

(۳) سوره شعراء، آیه ۱۹۳.

(۴) سوره کهف، آیه ۱۰۷.

(۵) سوره واقعه، آیه ۹۲-۹۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۹۲

۷- جری و تطبیق

منظور از «جری و تطبیق» که در علوم قرآنی مصطلح است این است که قرآن برای فرد خاصی یا گروه خاصی و یا زمان خاصی نازل نشده است، مثلاً- اگر آیه‌ای مربوط به قوم بنی اسرائیل نازل شده و بیان حال آنهاست، این دلیل نمی‌شود که آیه مخصوص آنهاست و دیگر با هیچکس قابل تطبیق نیست. و به تعبیر دیگر: اگر آیه‌ای در رابطه با منافقی در عصر پیامبر نازل شده است با مرگ آن منافق، آیه نیز بمیرد؛ زیرا موضوع آیه مرد بلکه آیات قرآن طبق روایات وارده از اهل بیت عصمت علیهم السلام همانند شمس و قمر جریان دارند و مخصوص به زمان خاص نیستند، به عنوان نمونه آیه شریفه: **وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ، وَنُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ** «۱». یعنی: «ما اراده کردیم بر آن طایفه ضعیف و ذلیل در آن سرزمین منت گذارده و آنها را پیشوایان خلق قرار دهیم و وارث ملک و جاه فرعونیان گردانیم و در زمین به آنها قدرت و تمکین بخشیم و به چشم فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را که از آن اندیشه‌ناک و ترسان بودند، بنماییم».

چنانکه معلوم است این آیه مربوط به حضرت موسی و قوم بنی اسرائیل و فراعنه می‌باشد و خدا موسی را برای نجات بنی اسرائیل از ستم فراعنه فرستاد و آنها را بدین وسیله نجات داد. اما آیا آیه مخصوص آنهاست و دیگر قابل تطبیق به احدی و قومی و فرعون نماهایی در بین مسلمین نیست؟ و یا اینکه آیه عیناً قابل تطبیق با آمدن حضرت ولی عصر- عجل الله تعالی فرجه الشریف- و نجات بشر از چنگال دژخیمان و ستمگران عصر نیز می‌باشد؟ مسئله جری و تطبیق این است که آیه قابل تطبیق (۱) سوره قصص، آیه ۵-۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۹۳

هست، چنانکه در روایات ما وارد شده و حتی فرعون و هامان نیز با بعضی از صحابه تطبیق شده است، بنابر این، جری و تطبیق در تفسیر و علوم قرآنی امری مسلم بوده و دلیل آن روایاتی است که می‌گویند: قرآن «یجری کما تجری الشمس و القمر»، ما در اینجا به عنوان نمونه به یکی از آن روایات اشاره می‌کنیم و برای آگاهی بیشتر به المیزان، جلد اول، صفحه ۳۹، بحث روائی و بحار، جلد ۹۲ باب «ان للقرآن ظهرا و بطناً» مراجعه کنید که در آن باب، روایاتی نقل شده که قرآن همانند شمس و قمر جریان دارد و در هر عصری برای خود مصادیق دارد، این گونه نیست که با مرگ یک مصداق در یک زمانی آیات نیز بمیرند.

فضیل بن یسار می‌گوید از امام محمد باقر علیه السلام از این روایت پرسیدم که دارد: «ما من القرآن آیه أُلّا و لها ظهر و بطن»، حضرت در پاسخ فرمود: «ظهره تنزیله و بطنه تأویله منه ما قد مضی و منه ما لم یکن یجری کما تجری الشمس و القمر کَلّما جاء تأویل شیء منه یكون علی الأموات کما تكون علی الأحياء، قال الله تعالی: و ما یعلم تأویله أُلّا الله و الرّاسخون فی العلم، نحن نعلمه» (۱).

یعنی: «ظاهر قرآن همان تنزیل آن و باطن قرآن تأویل آن است و بعضی از آن تأویلها گذشت ولی بعضی دیگر هنوز نیامده (زیرا قرآن) همانند شمس و قمر جریان دارد و به زمان خاصی مقید نیست و هر تأویلی که بیاید برای اموات است آنچنانکه برای زنده‌هاست و خداوند فرمود: تأویل قرآن را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند و ما (چون از راسخان در علم هستیم) آن را می‌دانیم».

۸- ظاهر و باطن

اشاره

در روایات متعدده وارد شده است که برای قرآن ظاهر و باطن است بلکه باطنها دارد تا هفت بطن یا هفتاد بطن، به عنوان نمونه ابتدا به برخی از آن روایات اشاره (۱) بحار، ج ۹۲، ص ۹۷ به نقل از بصائر الدرجات، ص ۱۹۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۹۴

می‌کنیم و سپس به بررسی معنای ظاهر و باطن می‌پردازیم:

«عن جابر سألت ابا جعفر علیه السلام عن شیء من تفسیر القرآن ... فقال لی: یا جابر: انّ للقرآن بطناً و للبطن بطناً، و ظهراً و للظّهر ظهراً...» (۱).

یعنی: «جابر می‌گوید: از امام محمد باقر علیه السلام از تفسیر قرآن پرسیدم ... حضرت در پاسخ فرمود: ای جابر! برای قرآن بطن است و برای آن بطن نیز بطنی دیگر و برای قرآن ظهر است و برای آن ظهر، ظهری دیگر ...».

«سألت ابا جعفر علیه السلام عن هذه الروایة: ما فی القرآن آیه أُلّا و لها ظهر و بطن ... ما یعنی بقوله لها ظهر و بطن؟ قال: ظهره تنزیله و بطنه تأویله...» (۲).

یعنی: «راوی می‌گوید: از امام باقر سؤال کردم از حدیث (نبوی) که می‌گوید برای هر آیه از قرآن ظاهر و باطنی است؟ (منظور از ظاهر و باطن چیست؟) حضرت فرمود: منظور از ظهر، تنزیل قرآن و مقصود از بطن، تأویل آن است».

«عن امیر المؤمنین علیه السلام قال: ما من آیه أُلّا و لها اربعة معان: ظاهر و باطن و حدّ و مطّلع، فالظاهر التلاوة و الباطن الفهم و الحدّ هو احکام الحلال و الحرام و المطّلع هو مراد الله من العبد بها» (۳).

یعنی: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: برای هر آیه‌ای چهار معناست: ظاهر، باطن، حد و مطلع، همان تلاوت است و باطن، فهم آن و حدّ، احکام حلال و حرام است و مطلع، مراد خدا از عبد به آن آیات است».

بر اساس این نوع روایات، برای آیات قرآن ظهر و بطن است بلکه در بعضی روایات تا هفت بطن و یا هفتاد بطن گفته شده ولی معانی بطنی قرآن از ظاهر لفظ و بر اساس محاوره عرفی فهمیده نمی‌شود. (۱) بحار، ج ۹۲، ص ۹۵.

(۲) صافی، ج ۱، ص ۱۷، مقدمه ۴.

(۳) صافی، ج ۱، ص ۱۸، برای آگاهی بیشتر به روایات باب، به کتاب بحار، ج ۹۲، باب «انّ للقرآن ظهراً و بطناً» و صافی، ج ۱، مقدمه ۴ مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۹۵

معنای «ظاهر» آن است که: وقتی که قرآن را مطالعه می‌کنیم با دقت و تدبر در آیات مطالبی را می‌فهمیم که مطابق با ظاهر آیات بوده و طبق اصول محاوره می‌توان به آن احتجاج نمود و هر کسی که با اصول محاوره زبان عرب آشنا باشد از عبارات قرآن همان معانی و مطالب را می‌فهمد و به تعبیر بهتر: ظاهر لفظ قرآن معنایی ساده دارد که با مراجعه به آن برای افراد آشنا به محاوره زبان عرب قابل فهم است.

اما «باطن» این چنین نیست که هر کسی آشنا به محاوره زبان عرب باشد بفهمد زیرا معنای باطنی مدلول لفظ قرآن نیست بلکه با مراجعه به آیات دیگر و روایات باید فهمیده شود؛ به عنوان نمونه به دو مورد از مواردی که آیه دارای بطن است و می‌توان از آن معانی متعدد را فهمید، اشاره می‌کنیم:

۱- آیه شریفه: *وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا* «۱» معنای ظاهری این آیه این است که برای خدا شریک قرار نداده و بت پرستی نکنید، چنانکه در آیه دیگر فرمود:

«و اجتنبوا الرّجس من الأوثان» «۲»؛ یعنی: «از بتها اجتناب کرده و از پلیدی بت کناره گیرید».

اما وقتی به همین آیه با توجه به آیات دیگر، با دقت بیشتری نگاه می‌کنیم و فکر می‌کنیم که چرا از بت پرستی منع شده‌ایم؟ می‌بینیم فلسفه آن این است که اساساً خضوع در برابر غیر خدا به عنوان عبادت جایز نیست، نه آنکه چون معبود، بت است جایز نیست پس اگر غیر بت باشد جایز است، با توجه به آن فلسفه معلوم می‌شود که پرستش شیطان هم جایز نیست چنانکه فرمود: *أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ ...* «۳»، نه تنها شیطان، بلکه پرستش جن، ملائکه و انسان نیز جایز نیست.

و قدری دقیقتر که می‌شویم نه تنها حق پرستش دیگران را نداریم بلکه تبعیت از هوای نفس خودمان نیز شرک به خدا معرفی شده است چنانکه فرمود: (۱) *سوره نساء، آیه ۳۶.*

(۲) *سوره حج، آیه ۳۰.*

(۳) *سوره یس، آیه ۶۰.*

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۹۶

أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ «۱». و با تأمل بیشتر معلوم می‌شود کارهای زیانی نیز شرک به خدا محسوب می‌شود و با نظری عمیق‌تر و با دیدی خالصانه‌تر معلوم می‌شود که حتی عبادت از ترس جهنم و یا طمع بهشت، شرک و بر خلاف اخلاص است «۲».

۲- درباره نماز در قرآن، آیات فراوانی هست که می‌توان آنها را مورد مطالعه قرار داده و سیری در معانی آنها کرد. نماز اگر در حالت کسالت خوانده شود مذموم است:

وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى «۳».

یعنی: «هنگامی که به نماز بر می‌خیزند، کسل و بی‌حوصله هستند».

اگر این کسالت به شکل اعراض معنوی باشد بدتر و در خور کلمه «ویل» خواهد بود: *فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ* «۴».

یعنی: «پس وای بر نماز گزارانی که در نتیجه اعراض معنوی از نماز، سهو و اشتباه می‌کنند».

بنابر این، در حالت سستی و کسالت و نیز مستی و بی‌خبری نباید نماز خوانده شود: *لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى* «۵»، بلکه نماز باید با حضور قلب انجام گیرد.

درباره حضور قلب می‌خوانیم: *الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ* «۶».

یعنی: «مؤمنین کسانی هستند که در نمازها حضور قلب دارند».

این خشوع یا حضور قلب، عبارت از یاد خداست که با نماز ارتباط کامل دارد:

وَيُضِدُّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ (۷).

یعنی: «شیطان می‌کوشد تا شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد». (۱) سوره جاثیه، آیه ۲۳.

(۲) قرآن در اسلام، ص ۳۳.

(۳) سوره نساء، آیه ۱۴۲ و نیز سوره توبه، آیه ۵۴.

(۴) سوره ماعون، آیه ۴.

(۵) سوره نساء، آیه ۴۳.

(۶) سوره مؤمنون، آیه ۲.

(۷) سوره مائده، آیه ۹۱ و نیز سوره نور، آیه ۳۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۹۷

اصولاً باید نماز به منظور یاد خدا خوانده شود و أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱).

یعنی: «(ای موسی!) نماز را برای یاد من بخوان».

این ذکر نه فقط در حال نماز است بلکه باید از نماز سرچشمه گیرد و بعد از آن ادامه یابد تا حالات مختلف زندگی را در بر گیرد:

فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ (۲).

یعنی: «هنگامی که نماز را گزارید پس خدا را در همه حال یاد کنید، چه ایستاده و چه نشسته و چه دراز کشیده باشید».

چنین نمازی است که قرین تقوی است: وَ أَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّقُوا (۳)؛ که «نماز را بر پا دارید و نسبت به خدا تقوا داشته باشید».

این امر به طور کلی چنین آمده است یا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۴).

یعنی: «ای مردم پروردگارتان را بپرستید همان خدایی که شما و پیشینیان را آفرید تا شاید پرهیزکار شوید».

و نیز نماز همچون صبر نیرو بخش و مددکار انسان است و در مشکلات زندگی، انسان را یاری می‌کند: وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ

(۵)؛ یعنی: و از صبر و نماز یاری بجوئید».

از نیرو در پیوند با نماز و همراهی تقوا و صبر، انسان می‌تواند علاوه بر انجام وظایف، از کارهای زشت خودداری کند: إِنَّ الصَّلَاةَ

تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ (۶). (۱) سوره طه، آیه ۱۴.

(۲) سوره نساء، آیه ۱۰۳.

(۳) سوره انعام، آیه ۷۲.

(۴) سوره بقره، آیه ۲۱.

(۵) سوره بقره، آیه ۴۵.

(۶) سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۹۸

یعنی: «راستی که نماز انسان را از کارهای زشت باز می‌دارد».

به همین جهت آنانکه نماز را تباه می‌سازند مرتکب فحشا و منکر می‌شوند و تابع شهوات می‌گردند أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ

(۱).

یعنی: «آنان نماز را تباه ساختند و تابع شهوات گردیدند».

پس هدف از نماز یاد خدا و آنگاه ادامه آن است به طوری که تقوا حاصل کند و صبر بیافریند که نتیجه‌اش دوری از شهوات و

امتناع از فحشا و منکر می‌باشد و بالأخره نماز گزار به تزکیه نفس، دست می‌یابد:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى «۲».

یعنی: «رستگار شد آنکه تزکیه کرد و نام خدا را یاد کرد و نماز خواند». تزکیه، فلاح و رستگاری و سعادت را نصیب انسان می‌گرداند: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا «۳».

یعنی: «راستی کسی که نفس خود را تزکیه نمود به فلاح و رستگاری رسید».

در یک آیه قرآن اول و آخر این سلسله مراتب را بدون ذکر مراحل به هم پیوسته و فرموده است: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ «۴».

یعنی: «پس نماز برای سعادت و فلاح و رستگاری است (مؤمنانی که در نماز حضور قلب دارند رستگارند)».

برای تقریب ذهن می‌توان چنین گفت که ظاهر نماز چند عمل و سخن است و باطنش یاد خدا و باطن آن ایجاد تقوا و پس از آن صبر و نتیجه آن دوری از فحشا و منکر و باطن آن تزکیه نفس و نتیجه آن فلاح و رستگاری است. اینها همه مراحل است که از آیات نماز استفاده می‌شود.

با دقت در روایاتی که برای قرآن بطن یا بطون قائل هستند و توضیح و تفسیری که (۱) سوره مریم، آیه ۵۹.

(۲) سوره اعلیٰ، آیه ۱۴ و ۱۵.

(۳) سوره شمس، آیه ۹.

(۴) سوره مؤمنون، آیه ۱ و ۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۱۹۹

برای «بطن» انجام داده‌اند، مطالب ذیل در رابطه با بطن استفاده و استنباط می‌شود:

۱- بطن قرآن پنهان است و از دسترس همگان به دور می‌باشد.

۲- بطنهای قرآن هر یک نسبت به بطن پیشین مخفی‌تر است.

۳- بطون قرآن را به طور کامل جز خدا و راسخین در علم نمی‌دانند.

۴- با تحلیل عقلی و ادبی نمی‌توان به بطن قرآن پی برد.

۵- سر اینکه قرآن به زبان باطن سخن گفته است، این است که برخی از حقایق متعالی و مهم اگر آشکارا بیان می‌شد، موجب

می‌گشت که کسانی که قابلیت و ظرفیت درک آن را ندارند یا تاب تحمل آن را ندارند به گمراهی کشیده شوند و یا در آن

عکس العمل نشان دهند که باعث زیان اسلام و یا مسلمین گردد.

چرا قرآن با دو زبان ظاهر و باطن سخن گفته است؟

اشاره

اگر سؤال مطرح شود که چه لزومی داشت که قرآن علاوه بر ظاهر باطن نیز داشته باشد؟ اگر فقط از طریق ظاهر سخن گفته می‌شد

و برای همگان قابل فهم بود چه عیبی داشت؟

در پاسخ این سؤال باید گفت:

اولا:

انسان به علت دارا بودن پیکر مادی، در میان مادیات غوطه‌ور بوده و اکثر توجه او به امور مادی است، لذا در تمام حالات، آمادگی درک معنویات را ندارد، بویژه که مطالب عمیقی باشد.

ثانیا:

علاوه بر حالات مختلف یک فرد، سطح فکر مردم و توجه معنوی آنان با هم متفاوت است و میزان فهم و درک آنان یکسان نیست. به همین جهت لازم بود که در قرآن مطابق فهم عموم مردم معانی ظاهری وجود داشته باشد و برای حالات خاص یک فرد و یا افراد آماده، نکات دقیقی نیز در کار باشد که جوابگوی نیازهای معنوی آنان در سطوح مختلف باشد تا برای آنانکه روحی حساس دارند و می‌توانند در عالم معنوی اوج بگیرند و حتی در عوالم ملکوتی سیر کنند، معانی بسیار دقیق

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۰۰

و مفاهیم بسیار ظریفی به عنوان غذای روحی در دسترسشان قرار گیرد.

مرحوم علامه طباطبائی پس از طرح سؤال فوق چنین پاسخ می‌دهد «۱»:

۱- انسان در زندگی ابتدائی خویش که دنیوی و موقتی است مانند یک حبابی، خیمه هستی خود را روی دریای بیکران ماده زده، در همه فعالیت‌هایی که در مسیر وجود می‌کند سر سپرده امواج خروشان این دریای بیکران است و سر و کار با ماده دارد. حواس بیرونی و درونیش به ماده و مادیات مشغول و افکارش نیز پایبند معلومات حسی‌اش می‌باشد، خوردن و آشامیدن و نشستن و برخاستن و گفتن و شنودن و رفتن و آمدن و جنیندن و آرمیدن و بالاخره همه فعالیت‌های زندگی را روی ماده انجام می‌دهد و فکری جز این ندارد.

و گاهی که پاره‌ای از معنویات را مانند دوستی و دشمنی و بلندی همت و بزرگی مقام و نظایر آنها تصور می‌کند، اکثریت افهام آنها را به واسطه مجسم ساختن مصداق‌های مادی در نظر تصور می‌کنند چنانکه شیرینی پیروزی را با شیرینی قند و شکر و جاذبه دوستی را با کشش مغناطیس و بلند همتی را با بلندی مکان یا جای یکی از ستارگان و بزرگی مقام را با بزرگی کوه یا نظیر آن حکایت می‌نمایند.

در عین حال، افهام در توانایی درک و تفکر معنویات که از جهانی وسیعتر از ماده می‌باشند مختلفند و مراتب گوناگون دارند؛ فهمی است که در تصور معنویات هم افق صفر است و فهمی است که کمی بالاتر از آن می‌باشد و به همین ترتیب تا برسد به فهمی که با نهایت آسانی وسیعترین معنویات غیر مادی را درک می‌کند.

و در هر حال، هر چه توانائی فهمی در درک معنویات بیشتر باشد به همین نسبت تعلقش به جهان ماده و مظاهر فریبنده‌اش کمتر و همچنین هر چه تعلق کمتر توانائی درک معنویات بیشتر می‌باشد و با این وصف افراد انسان با طبیعت انسانی که دارند (۱) قرآن در اسلام، ص ۳۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۰۱

همگی استعداد این درک را دارند و اگر استعداد خود را ابطال نکنند قابل تربیتند.

۲- از بیان گذشته این نتیجه بدست می‌آید که معلومات هر یک از مراتب مختلف فهم را به مرتبه پایین‌تر از خود نمی‌شود تحمیل کرد و گر نه نتیجه معکوس خواهد داد و مخصوصا معنویاتی که سطحشان از سطح ماده و جسم بسی بالاتر است اگر بی‌پرده و

پوست کنده بفهم عامه مردم که از حس و محسوس تجاوز نمی‌کنند تحمیل شود بکلی ناقص غرض خواهد بود. اینجا به عنوان نمونه مذهب و ثنیت را می‌توان ذکر نمود: کسی که با تأمل عمیق در بخش او پانیشاد ویدای هندی دقت کند و همه اطراف سخنان این بخش را پاییده، برخی را با برخی تفسیر کند خواهد دید که هدفی جز توحید خالص و یگانه پرستی ندارد ولی متأسفانه چون بی‌پرده و لفافه بیان شده وقتی که نقشه توحید خدای یگانه که در او پانیشادها تنظیم شده در سطح افکار عامه پیاده می‌شود جز بت پرستی و اعتراف به خدایان بسیار از آب در نمی‌آید.

پس در هر حال، اسرار ماورای طبیعت و ماده را به پای بنیان عالم ماده در پس برده باید گفت.

۳- در عین حال که در مذاهب دیگر برخی از مردم از مزایای دینی محرومند مانند صنف زن در مذهب برهمنی و کلیمی و مسیحی و مانند محرومیت عامه از مداخله در معارف کتابهای مقدس در وثنیت و مسیحیت، اسلام هیچگونه محرومیتی در مزایای مذهبی برای کسی قائل نیست و عامه و خاصه و مرد و زن و سیاه و سفید در امکان دست یافتن به امتیازات مذهبی پیشش مساوی می‌باشند چنانکه خدای متعال می‌فرماید: *أَنْتِي لَا أُضِيعُ عَمَلِ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ* «۱». یعنی: «من تباه نمی‌کنم عمل عمل‌کننده‌ای را از شما، از مرد یا زن همه از همدیگرید (از یک نوعید)». (۱) سوره آل عمران، آیه ۱۹۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۰۲

و می‌فرماید: *يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ* «۱».

یعنی: «ای مردم! ما همه شما را از مردی و زنی آفریدیم و شما را به گروههای بزرگ و کوچک تقسیم کردیم که شناسائی حاصل کنید، تحقیقا گرامی‌ترین شما پیش خدا پرهیزکارترین شماست».

پس از بیان این مقدمات می‌گوییم قرآن مجید به اینکه خود انسانیت را مورد نظر قرار داده یعنی هر انسانی را از آن جهت که انسان است قابل تربیت و تکمیل می‌داند تعلیم خود را در جهان بشریت بسط و توسعه داده است.

و نظر به اینکه افهام در درک معنویات اختلاف شدید دارند و چنانکه دانسته شد القاء معارف عالیه از خطر مأمون نیست، تعلیم خود را مناسب سطح ساده‌ترین فهمها که فهم عامه مردم است قرار داده و با زبان ساده عمومی سخن گفته است.

البته این روش این نتیجه را خواهد داد که معارف عالیه معنویه با زبان ساده عمومی بیان شود و ظواهر الفاظ مطالب و وظایفی از سنخ حس و محسوس القاء نماید و معنویات در پشت پرده ظواهر قرار گیرد و از پشت این پرده خود را فرا خور حال افراد مختلفه به آنها نشان دهد و هر کس به حسب حال و اندازه درک خود از آنها بهره‌مند می‌شود.

خدای متعال در کلام خود می‌فرماید: *إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ* «۲».

یعنی: «به درستی، آن را قرآن عربی-عربی مقرر و خواندنی-قرار دادیم تا شاید شما تعقل کنید و بدرستی آن در حالی که پیش ما در ام‌الکتاب است بلند (دست افهام بشری به آن نمی‌رسد) و محکم است (افهام در آن رخنه نمی‌کنند)». (۱) سوره حجرات، آیه ۱۳.

(۲) سوره زخرف، آیه ۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۰۳

و باز در مثلی که برای حق و باطل و ظرفیت افهام می‌زند می‌فرماید: *أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا* «۱».

یعنی: «خدا از آسمان آبی نازل کرد پس-آب در-مسيلهای مختلف هر کدام بقدر ظرفیت خود روان شدند».

و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث معروف خود می‌فرماید: *إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ نَكَلِّمُ النَّاسَ عَلَىٰ قَدْرِ عَقُولِهِمْ* «۲».

یعنی: «ما پیغمبران با مردم به اندازه عقلهاشان سخن می‌گوییم».

نتیجه گیری که از این روش گرفته می‌شود این است که بیانات قرآن مجید نسبت به بطونی که دارند جنبه مثل به خود می‌گیرند یعنی نسبت به معارف الهیه‌ای که از سطح افهام عادی به بسی بلندتر و بالاتر می‌باشد مثلثی هستند که برای نزدیک کردن معارف نامبرده به افهام زده شده‌اند، خدای متعال در کلام خود می‌فرماید: **وَلَقَدْ صَيَّرْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرَ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا** (۳).

یعنی: «و سوگند می‌خورم ما در این قرآن برای مردم از هر گونه مثلی گردانیدیم ولی بیشتر مردم امتناع ورزیدند جز اینکه نپذیرند و کفران کنند».

و باز می‌فرماید: **وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ** (۴).

یعنی: «و آن است مثلها برای مردم می‌زنیم ولی آنها را تعقل نمی‌کند مگر کسانی که دارای علمند».

و قرآن مجید امثال بسیار ذکر می‌کند ولی آیات بالا و آنچه در این مضمون است مطلق می‌باشند و در نتیجه باید گفت: همه بیانات قرآنی نسبت به معارف عالی که مقاصد حقیقی قرآند امثال می‌باشند. (۱) سوره رعد، آیه ۱۷.

(۲) بحار، ج ۱، ص ۳۷.

(۳) سوره اسراء، آیه ۸۹.

(۴) سوره عنکبوت، آیه ۴۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۰۴

سؤالات:

۱- «تأویل» را در لغت توضیح داده و موارد استعمال تأویل را در قرآن بیان کنید.

۲- آراء مفسران را در رابطه با تأویل با توضیح کامل، بیان کنید.

۳- تأویل از دیدگاه روایات با کدامیک از معانی سه گانه تأویل در نظر مفسرین قابل تطبیق است، توضیح دهید.

۴- توضیح دهید که آیا تأویل مخصوص بعضی از آیات است یا همه آیات تأویل دارند؟

۵- آیا تأویل قرآن را جز خدا کسی نمی‌داند؟ یا آنکه راسخین در علم هم می‌دانند؟ دلیل نظر اول را با توجه به آیه هفتم سوره آل عمران و دلایل نظر دوم را کاملاً بیان کنید.

۶- راسخین در علم چه کسانی هستند؟ آیا تنها پیامبر و ائمه اطهار علیهم السّلام راسخین در علمند یا آنها اظهر مصداقند؟ توضیح دهید.

۷- محکم و متشابه را توضیح داده و برای آنها از آیات شاهد و مثالی بیاورید.

۸- آیا محکم و متشابه در قرآن همه جا به یک معناست؟ یا معنای دیگری نیز دارند؟ توضیح دهید.

۹- چه عواملی باعث تشابه در کلام می‌گردد؟ و کدام عامل از آن عوامل در قرآن وجود دارد؟

۱۰- فلسفه وجود آیات متشابه را در قرآن بیان کنید.

۱۱- روش ائمه اهل بیت علیهم السّلام را در برخورد با محکم و متشابه بیان کنید.

۱۲- نسخ را تعریف کرده و فرق بین نسخ و بداء را بیان کنید.

۱۳- پس از بیان اهمیت شناخت ناسخ و منسوخ در استنباط احکام و قضاء، شرایط نسخ را توضیح دهید.

۱۴- پس از توضیح فرق بین نسخ و تخصیص امکان نسخ را با توجه به دلایل آن

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۰۵

بیان کنید.

۱۵- اقسام نسخ را بیان کنید.

۱۶- چند نمونه از آیات منسوخه را بنویسید.

۱۷- فرق بین انزال و تنزیل را با ذکر شواهدی از آیات قرآنی بیان کنید.

۱۸- معنای نزول و نزل را با توجه به آیات مربوطه توضیح دهید.

۱۹- منظور از جری و تطبیق چیست؟ با ذکر شواهدی از روایات آن را کاملاً توضیح دهید.

۲۰- ظاهر و باطن را با ذکر شواهدی از آیات قرآن، بیان کنید.

۲۱- فلسفه دو زبان داشتن قرآن (ظاهر و باطن) را با توضیح کامل بیان کنید.

درس‌هایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۰۷

درس بیست و دوم حجیت ظواهر قرآن «۱»

اشاره

در اینکه آیا ظواهر آیات قرآن برای مسلمین حجت است یا نه؟ بین دانشمندان علوم قرآنی اختلاف است. اکثر علمای اسلامی معتقد به حجیت آن هستند و ظواهر کلام الهی را همانند سایر کلمات انسانی در مقام افاده و تفهیم، قابل فهم می‌دانند، ولی گروهی از دانشمندان اسلامی همانند اخباریها و باطنیه (اسماعیلیه و اخوان الصفا) معتقدند که ظواهر قرآن برای مردم حجت نیست یعنی یک فرد مسلمان گر چه واجد شرایط باشد (شرایط بهره‌مندی از قرآن در درس نهم به تفصیل مورد بررسی قرار گرفت) از قرآن چیزی نمی‌فهمد منتها باطنیه معتقدند که قرآن ظاهری دارد و باطنی و هدف اصلی قرآن باطن آن است و باطن قرآن را هم جز ما و رهبران ما کسان دیگر نمی‌فهمند. و در همین راستا تأویلات فاسد بسیاری دارند و طبق دلخواه خود هر طوری که خواستند آیات قرآن را معنا و تأویل کردند، وقتی هم که به آنها اعتراض می‌شد، می‌گفتند این نوع معانی از باطن قرآن فهمیده می‌شود که شما از آن حظ و بهره‌ای ندارید. (۱) در رابطه با حجیت ظواهر قرآن معمولاً فقها در علم اصول در مبحث ظن به تفصیل سخن می‌گویند و شاید مفصل‌تر از همه، مرحوم شیخ انصاری در کتاب رسائل، مبحث ظن آن را مطرح نموده است. و علمای علم تفسیر و کسانی که در علوم قرآنی هم مسائل را مطرح می‌کنند به حجیت ظواهر قرآن پرداخته‌اند به عنوان نمونه به کتاب: البیان، آیت الله خوئی (ره) و شناخت قرآن، علی کمالی، رجوع کنید.

درس‌هایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۰۸

ولی اخباریین اساساً فهم بشر را ناقص‌تر از آن دانستند که بتواند از قرآن چیزی بفهمد بلکه فهم ظواهر قرآن را نیز به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت اطهارش علیهم السلام واگذار نموده‌اند و معتقدند هر آیه‌ای که در تفسیر آن و بیان مراد آن، از ناحیه معصومین حدیثی وارد شده باشد می‌توان آن آیه را در پرتو آن حدیث فهمید و گرنه آیه قابل فهم برای بشر عادی نیست گر چه آن شخص از فقها و دانشمندان باشد!! به هر حال، در این رابطه در درس چهارم تا حدی به تفصیل و در درس هفدهم قدری بحث و بررسی به عمل آمد لذا در رابطه با نظر باطنیه به درس چهارم مراجعه کنید و چون قهرمان میدان انکار حجیت ظواهر کتاب، «اخباریین» هستند و برای مدعای خود به روایاتی نیز تمسک جسته‌اند. در این درس که اساساً برای اثبات حجیت ظواهر قرآن تدوین می‌شود، نظر آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد تا روشن شود که نمی‌توان این گونه محترمانه قرآن را بوسید و به کناری گذاشت و به بهانه اینکه ما از قرآن چیزی نمی‌فهمیم خود را از زحمت تدبر و تأمل در قرآن و سپس از عمل به آن راحت نمود، بلکه قرآن برای

همه واجدین شرایط قابل فهم و بر همه لازم است در آن تدبر نمایند و سپس به آن عمل کنند. بنابر این، عده‌ای طرفدار حجیت ظواهر قرآن و عده‌ای نیز منکر آن هستند.

دلایل طرفداران حجیت ظواهر قرآن

اشاره

طرفداران حجیت ظواهر قرآن می‌گویند: بی‌تردید خدا و رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای تفهیم مقاصد خود به دیگران همان راه عموم مردم را پیموده و برای خود روش خاص به خود را ابداع نفرموده‌اند، لذا قرآنی را که برای هدایت مردم آمده و برای آنها خوانده می‌شد، مقصودش این بود که مردم آیات قرآن را بفهمند و به اهداف عالی آن پی ببرند؛ زیرا هدف معماگویی و یا القای سخنان به صورت سرگرمی نبود که اگر هم چیزی نفهمیدند، مهم نباشد، بلکه آن حضرت برای هدایت و راهنمایی قوم خود آمده بود و راهنمایی فرع بر فهم کلام اوست.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۰۹

خوشبختانه هم در آیات قرآن و هم در روایات شواهد بسیاری است که قرآن برای بشر قابل فهم است و آنهایی که قرآن را قابل فهم نمی‌دانند و از این طریق محترمانه قرآن را کنار زدند، باید گفت خسارتی که از این راه وارد می‌شود به مراتب بیشتر از خسارتی است که دشمنان وارد کرده‌اند، اینک به دلایل حجیت اشاره می‌کنیم:

۱- معجزه بودن قرآن و تحدی به آن فرع بر فهم آن است

بر کسی پوشیده نیست که قرآن سند نبوت و رسالت رسول خداست و در آیات متعددی به قرآن تحدی شده و از مردم خواسته شده که اگر منکر وحی و رسالت هستند ده سوره و یا حتی یک سوره همانند آن را بیاورند ولی مردم از آوردن همانند آن عاجز ماندند.

سخن در اینجاست که اگر قرآن برای مردم عرب قابل فهم نبود، چگونه می‌توانست سند نبوت و رسالت باشد و اساساً تحدی چگونه می‌توانست صورت گیرد؟ پس معلوم است که قرآن برای آنها قابل فهم بوده است.

۲- آیات قرآن

در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارد که می‌رساند قرآن برای بشر قابل فهم است؛ زیرا در آیه‌ای می‌فرماید: ما در قرآن برای مردم از هر بابی مثلی زدیم تا شاید متذکر شوند: **وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ** «۱»، اگر مثل‌های قرآن برای مردم قابل فهم نبود چگونه می‌خواستند متذکر شوند و به حقایق پی ببرند.

و در آیه دیگر مردم را بخاطر عدم تدبّر و تأمل در قرآن سرزنش می‌کند و می‌فرماید: مگر بر دل‌هایشان قفل زده است؟ (۱) سوره زمر، آیه ۲۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۱۰

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا «۱».

و در آیه دیگر می‌فرماید: «ما قرآن را بر قلب تو نازل کردیم تا شما با زبان عربی فصیح و آشکار مردم را از عواقب بد اعمال

زشت‌شان بترسانی» وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ «۲».

اگر قرآن برای مردم و امت اسلامی قابل فهم نباشد، چگونه می‌توان به وسیله آن انذار کرد؟

و در آیه‌ای دیگر، قرآن وسیله هدایت و تبیین حق از باطل و پند و اندرز برای متقین معرفی شده است و همین نشانه آن است که قرآن قابل فهم است: هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ «۳».

و در آیه‌ای دیگر، تشخیص عدم اختلاف در آیات قرآن را به فهم مردم واگذار نموده است؛ یعنی مردم نه تنها از ظواهر قرآن مقاصد قرآن را می‌فهمند، بلکه اختلاف نداشتن قرآن و هماهنگی بودن آیات قرآن در مضامین و تشریح احکام را هم می‌فهمند، لذا می‌فرماید: أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا «۴».

و در آیه دیگر می‌فرماید: اگر مشرکین خواستند که ابتدا به آیات قرآن گوش فرا دهند و بفهمند که قرآن چه می‌گوید و سپس با درایت و اندیشه وارد اسلام شوند، شما به آنها اجازه چنین کاری را بده و این خود دلیل است که آنها از قرآن، مقاصد اسلام را می‌فهمیدند؛ چنانکه می‌فرماید: وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ... «۵»، و گر نه شنیدن کلام خدا چه سودی داشت؟ (۱) سوره محمد، آیه ۲۴.

(۲) سوره شعرا، آیه ۱۹۲-۱۹۵.

(۳) سوره آل عمران، آیه ۱۳۸.

(۴) سوره نساء، آیه ۸۲.

(۵) سوره توبه، آیه ۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۱۱

۳- روایات

اشاره

روایاتی که دلالت بر حجیت ظواهر آیات قرآن دارند به نوبه خود به چند دسته قابل تقسیمند:

دسته اول:

روایات بسیاری است که امر به تمسک به قرآن دارند و می‌گویند در حوادث و فتنه‌ها برای رهایی از آنها به قرآن تمسک کنید و معنای تمسک به کتاب، گرفتن دستور از کتاب و عمل بر اساس آن است و این معنا بدون فهم معنای قرآن ممکن نیست و برخی از روایات مربوطه در درس دوم از همین سلسله درسها آورده و بررسی شده است، دیگر نیازی به تکرار آن نیست.

دسته دوم:

روایات متواتر عرضه اخبار بر کتاب است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام به امت اسلامی دستور داده‌اند که اخبار ما را به کتاب خدا عرضه کنید. هر خبری که موافق کتاب بود ما گفته‌ایم و هر خبری که مخالف کتاب خدا باشد،

ما نگفته‌ایم و آن باطل و مردود است و آن را رد کنید و یا روایاتی در باب شروط ضمن عقد وارد شده است که هر شرطی که مخالف کتاب باشد باطل است و اگر موافق بود صحیح است.

همه این روایات ضمناً و با صراحت کامل دلالت بر حجیت ظواهر قرآن دارند؛ زیرا اگر مردم از ظواهر قرآن نتوانند مقاصد آن را بفهمند، چگونه می‌توانند کلمات معصومین یا شرایط ضمن عقد را با آن تطبیق کنند و موافق را از مخالف تشخیص دهند، پس معلوم می‌شود که قرآن برای مردم عادی قابل فهم است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «كُلُّ شَيْءٍ مَرْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَكُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ الْكِتَابَ فَهُوَ زَخْرَفٌ» (۱).

یعنی: «هر چیزی باید به کتاب و سنت برگردد و هر حدیثی که موافق کتاب (۱) کافی، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنة و بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۱۲

(قرآن) نباشد باطل است».

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِيهَا النَّاسُ! مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قَلْتُهُ وَ مَا جَاءَكُمْ يَخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ» (۱).

یعنی: «ای مردم! هر خبری که از ناحیه من به شما رسیده و موافق با قرآن بود، سخن من است و هر کلامی که مخالف قرآن باشد، من آن را نگفتم».

و روایات دیگری در این رابطه که از نقل آنها صرف نظر می‌شود.

دسته سوم:

روایاتی است که در آن روایات ائمه اطهار علیهم السلام برای اثبات احکام شرعی به ظواهر آیات تمسک کرده و خواستند به شاگردانشان بفهمانند که این نوع مسائل از آیات قرآن قابل فهم است و راه تمسک به ظواهر قرآن و شیوه استدلال به قرآن را برای اثبات احکام به شاگردانشان نشان می‌دادند و این خود دلیل است که ظواهر، حجت است. اینک چند نمونه از این روایات را می‌آوریم (۲):

الف- وقتی زراره از امام صادق علیه السلام پرسید از کجا فهمیدید که مسح سر در یک قسمت آن است؟ حضرت در پاسخ فرمود: «لمكان الباء؛ یعنی در آیه: وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ از حرف «باء» استفاده تبعیض می‌شود و نباید کل سر را مسح کرد.

ب- حضرت صادق علیه السلام در نهی منصور دوانیقی از پذیرش خیر تمام، فرمود زیرا تمام، فاسق است و طبق صریح آیه قرآن قول فاسق قابل پذیرش نیست چنانکه فرمود: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» (۳).

ج- امام صادق علیه السلام به کسی که در بیت الخلاء زیادتراً از حد معمول توقف می‌کرد (و علت توقف هم شنیدن غنا از خانه همسایه بود و عذرش هم این بود که من قصد استماع غنا را ندارم و غنا در خانه همسایه است و به گوشم می‌خورد پس من گناهی ندارم) فرمود: آیا کلام خدا را نشنیده‌ای که فرمود: (۱) کافی، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنة و بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۴۲ و ۲۴۴.

(۲) ر. ک: البیان، آیت الله خوئی و رسائل شیخ انصاری در مبحث حجیت ظواهر.

(۳) سوره حجرات، آیه ۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۱۳

إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا «۱».

د- یکی از شاگردان امام صادق علیه السلام در رابطه با مسح پای کسی که زمین خورده و انگشت پایش مجروح شده و باند پیچی شده، سؤال کرد که آیا مسح بر همان جبیره و باند واقع می‌شود یا باید پارچه و باند را باز کند و روی انگشت زخمی مسح کند و این کار نیز مستلزم عسر و حرج است.

حضرت در پاسخ فرمود: این مسئله و امثال آن از قرآن فهمیده می‌شود، یعنی اگر خود به قرآن مراجعه کنید، این نوع مسائل را خود می‌فهمید و نیازی به سؤال از من نیست و آیه دال بر این مطلب این است: «وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (۲) یعنی وقتی مسح بر انگشت پا حرجی و ضرری بود حکم حرجی طبق این آیه شریفه برداشته شده است، پس باید مسح روی همان پارچه و باند پیچیده شده بر انگشت پا، کشیده شود.

استدلال ائمه علیهم السلام به قرآن برای اثبات احکام و راهنمایی دیگران برای استفاده از این راه در فقه موارد بسیاری دارد که می‌توانید آن را در ابواب مختلف فقه پیدا کنید.

به علاوه طبق آیه ۸۹ سوره نحل: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» بیان همه چیز با قرآن، است، پس چگونه قرآن خود در تبیین مقاصد خود محتاج به روایات است لذا مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان می‌فرماید: «حاشا ان یکون القرآن تبیاناً لکل شیء ولا یکون تبیاناً لنفسه» (۳).

بنابر این، با دلایل عقلی و نقلی، حجیت ظواهر قرآن ثابت است، زیرا پیامبر به زبان قوم خود سخن می‌گوید و عقلا در محاورات عرفی خود اگر خلاف ظاهر کلام خود را اراده کنند، قرینه می‌آورند و گر نه بر اساس اصالة الظهور، مخاطبین به ظاهر کلام متکلم تمسک کرده و بر طبق آن عمل می‌کنند و چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز برای خود (۱) سوره اسراء، آیه ۳۶. (۲) سوره حج، آیه ۷۸.

(۳) تفسیر المیزان، ج ۱، مقدمه، ص ۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۱۴

روش جدیدی را در القاء و تفهیم مقاصد خود به امت، ابداع نکرده است، پس بر همان روش و محاورات عرفی عمل نموده است و اصالة الظهور در کلمات قرآن و پیامبر نیز حاکم است.

دلایل طرفداران عدم حجیت ظواهر قرآن

اشاره

اخباریین که منکر حجیت ظواهر قرآن بوده و عمل به ظواهر را برای مردم عادی ممنوع می‌دانند، برای اثبات مدعای خود به دلایلی تمسک کرده‌اند که می‌توان آنها را در عناوین ذیل خلاصه نمود:

۱- فهم قرآن مخصوص اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است

برای اثبات این جهت که فهم مقاصد قرآن ویژه کسانی است که قرآن بر آنها نازل شده و به تعبیر دیگر: مخاطب قرآنند، به روایاتی تمسک کرده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

امام صادق علیه السلام به ابی حنیفه فرمود: «انت فقیه اهل العراق؟ قال: نعم، قال (ع):

فبای شیء تفتیهم؟ قال: بکتاب الله و سنه نبیه قال علیه السلام: یا ابا حنیفه تعرف کتاب الله حق معرفته و تعرف التاسخ من المنسوخ؟

قال: نعم، قال عليه السّلام: يا ابا حنيفه لقد اذعيت علما (ويلك) ما جعل الله ذلك الا عند اهل الكتاب الذي انزل عليهم ويلك ما هو الا عند الخاص من ذرية نبينا عليه السلام و ما ورتك الله تعالى من كتابه حرفا» (۱).

یعنی: «امام صادق به ابی حنیفه فرمود: تو فقیه اهل عراقی؟ گفت: آری، فرمود:

به چه چیزی برای آنها فتوا می‌دهی؟ گفت: به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، فرمود:

ای ابا حنیفه، آیا کتاب خدا را آنگونه که هست شناخته‌ای؟ و آیا ناسخ را از منسوخ می‌شناسی؟ گفت: آری، فرمود: ای ابا حنیفه وای بر تو! ادعای علمی را کرده‌ای که (۱) البیان، ص ۲۶۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۱۵

خداوند آن علم را جز در نزد اهل قرآن یعنی کسانی که قرآن بر آنها نازل شده قرار نداد، وای بر تو! آن اهل قرآن جز عدّه خاصی از ذریّه پیامبر نیستند (ائمه معصومین علیهم السلام) و خداوند تو را وارث حتی یک حرف قرآن قرار نداد.

و در حدیث دیگر امام باقر علیه السّلام سخنی با قتاده (یکی دیگر از فقهای اهل سنت) دارد که از آن هم فهمیده می‌شود که علم مقاصد قرآن تنها در نزد اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و آن حدیث این است:

«دخل قتاده على ابي جعفر (ع) فقال له: انت فقيه اهل البصرة؟ فقال: هكذا يزعمون، فقال (ع): بلغني أنك تفسر القرآن قال: نعم، الي ان قال: يا قتاده ان كنت قد فسّرت القرآن من تلقاء نفسك فقد هلكت و اهلكت، و ان كنت قد فسّرته من الرّجال فقد هلكت و اهلكت، يا قتاده- و يحكك- انما يعرف القرآن من خوطب به» (۱).

یعنی «قتاده وارد بر امام باقر علیه السلام شد، حضرت به او فرمود: تو فقیه اهل بصره‌ای؟

گفت: مردم این چنین می‌پندارند، فرمود: به من خبر رسیده که تو برای مردم، قرآن را تفسیر می‌کنی! گفت: آری، ... فرمود: ای قتاده! اگر تفسیر قرآن از نزد خود و با برداشتهای خود باشد، هم خود را هلاک کردی و هم دیگران را به هلاکت انداخته‌ای و اگر تفسیرت از زبان این و آن باشد، باز هم خود هلاک شدی و هم دیگران را به هلاکت انداخته‌ای، وای بر تو ای قتاده! قرآن را کسی می‌شناسد که مخاطب آن باشد (یعنی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم).

از این قبیل روایات به خوبی استفاده می‌شود که علم قرآن و فهم مقاصد آن تنها در نزد اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و دیگران را در فهم معانی و مقاصد قرآن راهی نیست.

این است که می‌گوییم ظواهر قرآن حجت نیست مگر اینکه از ناحیه ائمه معصومین حدیثی در فهم و تفسیر آن رسیده باشد. پاسخ:

در جواب چنین استدلالی (با توجه به دلایلی که برای حجیت ظواهر (۱) البیان، ص ۲۶۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۱۶

قرآن اقامه شد و اینکه فهم ظواهر مخصوص اهل بیت علیهم السّلام نیست) گفته می‌شود با دقت در این نوع روایات معلوم می‌شود که مقصود امام علم به حقایق و باطن قرآن است. و به تعبیر دیگر: مردم قرآن را آنگونه که هست و حق شناسائی است نمی‌شناسند نه آنکه حتی فهم ظواهر قرآن مخصوص اهل بیت علیهم السّلام باشد چنانکه در روایت اول حضرت از ابو حنیفه سؤال از معرفت کتاب خدا حق معرفت، را نموده و تمییز ناسخ از منسوخ و ابو حنیفه ادعای شناخت کامل قرآن را نمود، حضرت آن را رد کرد و در حدیث دوم سخن از تفسیر قرآن است و تفسیر به معنای کشف قناع و پرده برداری و اظهار باطن است و این غیر از فهم ظاهر قرآن است، بنابر این طبق این روایات فهم کامل و شناخت همه جانبه قرآن مخصوص اهل بیت است نه فهم ظواهر آن، چنانکه خودشان دیگران را نسبت به فهم ظواهر قرآن ترغیب می‌کردند (به دلایل حجیت ظواهر مراجعه کنید).

۲- تفسیر به رأی ممنوع است

دومین دلیلی که اخباریها برای عدم حجیت ظاهر قرآن اقامه کرده‌اند، روایات متواتری است که ما را از تفسیر به رأی منع می‌کند و فهم معانی قرآن از ظواهر بدون مراجعه به احادیث وارده از اهل بیت اطهار علیهم السلام مصداق تفسیر به رأی است. روایات تفسیر به رأی در حد تواتر نزد شیعه و سنی است و ما قسمتی از آنها را در درس هفدهم ضمن بررسی و ردّ تفسیر به رأی، آورده‌ایم بدانجا مراجعه کنید.

و ضمناً به کتابهای بحار الأنوار مجلسی، جلد ۹۲ از صفحه ۱۰۷ به بعد و تفسیر المیزان، جلد سوم، صفحه ۷۷ و مقدمه پنجم تفسیر صافی، ج ۱ و ... مراجعه نمایید.

در اینجا تنها به یک حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اکتفا می‌کنیم که فرمود: «من فسّر القرآن برأیه فلیتوء مقعده من النار».

یعنی: «کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر نماید، جایگاهش آتش جهنم خواهد بود».

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۱۷

بنابر این، طبق نظر اخباریها فهم مقاصد و معانی از ظواهر قرآن، از مصادیق تفسیر به رأی است و از تفسیر به رأی نیز به شدت نهی شده است.

پاسخ:

در پاسخ به این دلیل باید گفت:

أولاً:

حمل لفظ بر معنای ظاهری آن مصداق تفسیر نیست، زیرا تفسیر، کشف قناع و پرده برداری از روی معنای مخفی و باطنی است و در معنای ظاهر لفظ چنین چیزی متصور نیست.

ثانیاً:

بر فرض که حمل لفظ بر معنای ظاهری آن مصداق تفسیر باشد، تفسیر به رأی نیست، بلکه تفسیر به معنایی است که عرف از آن لفظ می‌فهمد، زیرا فهم معانی از ظواهر الفاظ به حسب قرائن متصله و منفصله یقیناً مصداق تفسیر به رأی نخواهد بود.

ثالثاً:

با دقت در روایات نهی از تفسیر به رأی روشن می‌شود، مقصود از آن روایات، نهی از تفسیر قرآن به وسیله کسانی است که می‌خواهند خود را بی‌نیاز از نظیر قرآن یعنی اهل بیت اطهار علیهم السلام بدانند.

به تعبیر دیگر: شعار «حسبنا کتاب الله» دارند، زیرا عمل به ظواهر قرآن بدون مراجعه و فحص از مخصّص و مقید در کلمات ائمه علیهم السلام نوعی تفسیر به رأی است چرا که طبق تحقیق، عمومات و اطلاقات قرآن با روایات معصومین علیهم السلام تخصیص و تقیید می‌خورد و عامّه که خود را بی‌نیاز از اهل بیت پیامبر می‌دانند در تفسیر قرآن به کلمات آنها مراجعه نمی‌کنند قهراً به عام یا مطلق عمل می‌کنند بدون اینکه خود را ملزم به فحص و جستجو از خاص و قید آن در کلمات ائمه اطهار بدانند اگر عمل به ظواهر مصداق تفسیر به رأی باشد، ناظر به این نوع عمل به ظواهر است نه عمل به ظواهر کسانی که اساساً فهم تفسیریشان را از اهل بیت علیهم السلام گرفته‌اند (۱).

حاصل آنکه: حمل لفظ بر معنای ظاهر آن بعد از جستجو از قرائن متصله (۱) البیان، خوئی، ص ۲۶۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۱۸

و منفصله از کتاب و سنت و دلایل عقلی، مصداق تفسیر به رأی نخواهد بود.

۳- فهم معانی قرآن مشکل است

قرآن از مصدر غیب و از مقام منیع ربوبی نازل شده و مشتمل بر معانی مشکل و مطالب عمیق و بلند است. احاطه بر چنین کتابی برای افراد عادی غیر معصوم، ممکن نیست، آگاهی بر کتب پیشینیان از قبیل افلاطون و ارسطو و ... که حاوی مطالب غامض و مشکلند برای هر کس جز علمای آگاه میسر نیست، چه رسد به کتاب خدا که جامع علم اولین و آخرین است.

پاسخ:

در پاسخ این دلیل گفته می‌شود: گرچه قرآن جامع علوم اولین و آخرین است و گرچه احاطه کلی به آن علوم مخصوص اهل بیت علیهم السلام است لیکن این، منافات ندارد که دانشمندان غیر معصوم هم، از ظواهر قرآن بعد از فحوص از قرائن، طبق فهم عرفی از ظواهر هر کلامی، چیزی از معانی قرآن را بفهمند، زیرا خدای بزرگ در این کلامش برای تفهیم مقاصد خود، روشی غیر از روش عرف مردم را در پیش نگرفته است، لذا ظاهر کلام هر متکلمی که در مقام بیان مقاصد خود باشد برای شنونده، حجت است، قهرا خدا و رسول هم که روش خاصی را ابداع نکرده‌اند، کلماتشان برای شنونده در حدی که معانی از آن فهمیده می‌شود، حجت خواهد بود.

۴- علم اجمالی به اراده خلاف ظاهر در قرآن

از جمله دلایل این است که ما اجمالا- می‌دانیم عموماً و اطلاقات قرآن تخصیص و تقييد خوردند، پس می‌دانیم که برخی از ظواهر یقیناً مراد نیست و چون موارد تخصیص و تقييد مشخص و معلوم و مجزاً از سایر ظواهر نیستند، ما نمی‌توانیم به هیچ ظاهری عمل کنیم، زیرا به هر ظاهری که دست پیدا کنیم و بخواهیم بر طبق آن عمل کنیم، احتمال تخصیص یا تقييد را در آن می‌دهیم، بنابر این، گرچه عموم و اطلاق قرآن در حد ذات خود مجمل نیستند ولی از این نظر مجمل می‌باشند

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۱۹

و ما نمی‌توانیم طبق آنچه که از ظاهر فهمیدیم عمل کنیم، چون ممکن است ظاهر مراد شارع نباشد.

پاسخ:

در بررسی این دلیل باید بگوئیم که تنها کاری که از این دلیل ساخته است این است که قبل از فحوص از مراد، نمی‌توان به ظواهر عمل کرد، اما بعد از فحوص از قرینه دستیابی به مواردی از تخصیص و تقييد، علم اجمالی منحل می‌شود و به علم تفصیلی (در بعضی موارد) و شك بدوی (نسبت به باقیمانده) و پس از انحلال علم اجمالی اصل عدم تخصیص و تقييد و یا به تعبیر دیگر: اصالة العموم و اصالة الطلاق جاری خواهد شد و هیچ مانعی از تمسک به ظواهر نیست.

به علاوه، این دلیل تنها در ظواهر قرآن نیست بلکه ظواهر سنت نیز مشمول همین دلیل است و راه علاج نیز همین است که گفته‌ایم و جریان اصالة البراهین در شبهات حکمیة نیز مشمول همین دلیل است و راه علاج نیز همان فحوص است.

۵- ظواهر از مشابهاست

می‌گویند در آیه ۷ سوره آل عمران، آیات قرآن به دو دسته محکم و متشابه تقسیم شده و گفته شد کسانی از متشابه پیروی می‌کنند که در قلبشان مرض است و انحراف:

مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ وَعَلَىٰ ظَوَاهِرٍ جُزْءٍ مُّتَشَابِهَاتٍ اسْتَبْرَأَ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ مَا أَشْتَابَ وَلَدَلَّ أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ رَأَوْا آيَاتِنَا لَعَدُوًّا أَلَمْ نَجْعَلِ لَكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّتُبَيِّنَ لِقَوْمٍ يُخَالِفُونَ

این، عمل به ظواهر ممنوع است.

پاسخ:

بر کسی پوشیده نیست که ظواهر جزء محکّمات است نه متشابهات که برای مخاطب قابل فهم نباشد، لذا سیره عقلاء بر پیروی از ظواهر کلام است و صرف احتمال، مانع و رادع از عمل به سیره نیست.

۶- وقوع تحریف در قرآن

گفته‌اند با وقوع تحریف در قرآن عمل به ظواهر ممنوع است، زیرا ممکن است قرینه‌ای بوده و حذف شده باشد، یعنی مراد شارع از این ظاهر بر خلاف ظاهر است

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۲۰

و قرینه هم بوده ولی حذف و ساقط شده است و قهرا چنین ظاهری حجت نخواهد بود.

پاسخ:

بر اهل فن پوشیده نیست که قرآن تحریف نشده و این سخن اساساً باطل است و ما بحث تحریف قرآن را در درس هفتم به تفصیل بررسی کرده و مصونیت قرآن را از تحریف ثابت کردیم و روایات وارده در وقوع تحریف را بررسی کرده و پاسخ دادیم بدانجا مراجعه کنید.

حاصل آنکه: ظواهر قرآن همانند سنت و سایر کلمات برای همه حجت است البته بعد از فحوص و جستجوی از قرائن عقلی و نقلی و عدم وجود آن.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۲۱

سوالات:

- ۱- نظر باطنیه و اخباریها را در رابطه با حجیت ظواهر قرآن بیان کنید.
- ۲- دلایل طرفداران حجیت ظواهر قرآن را بر حجیت ظواهر بیان کنید.
- ۳- روایات داله بر حجیت ظواهر قرآن به چند دسته قابل تقسیمند؟ و کیفیت دلالت آنها را بر حجیت توضیح دهید.
- ۴- دلایل اخباریها بر عدم حجیت ظواهر را بیان کنید.
- ۵- مقصود از روایاتی که می‌گویند فهم معانی قرآن مخصوص اهل بیت علیهم السلام است چیست؟ بیان کنید.
- ۶- آیا عمل به ظواهر مصداق تفسیر به رأی است؟ با توضیح کامل بنویسید.
- ۷- آیا فهم معانی قرآن برای افراد غیر معصوم میسر نیست؟ و اگر هست چرا؟
- ۸- آیا علم اجمالی به راده خلاف ظاهر در قرآن، مانع از فهم معانی آن است؟
- ۹- آیا ظواهر جزء متشابهات است؟ یا نه جزء محکّمات است؟ توضیح دهید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۲۳

درس بیست و سوم نگارش و جمع آوری قرآن «۱»

تألیف و جمع آوری قرآن به شکل کنونی، اعم از تنظیم آیات و ترتیب سوره‌ها و نیز شکل‌گیری و نقطه گذاری و مجزاً کردن آن به اجزاء مختلف، ناشی از یک عامل نبوده و این همه، در دوره اولیه وحی، تکمیل نشده است، بلکه طی دوره‌هایی انجام گرفته که از دوره رسالت آغاز شده و به زمان یکی کردن مصحفهای مختلف در عهد عثمان منتهی شده است، بلکه می‌توان آن را به زمان خلیل بن احمد نحوی منتهی دانست، زیرا وی شکل‌گیری قرآن را به شکل کنونی تکمیل کرد.

بحث و بررسی در این زمینه، بیشتر شبیه به بررسی یک موضوع گسترده تاریخی است که عبارت است از اوضاع و احوالی که بر این کتاب آسمانی گذشته است، ولی مقصود ما در اینجا بررسی همه جانبه آن نیست، زیرا اولاً: بررسی همه جانبه چنین موضوعی در خور یک درس در این نوع نوشتار نیست. ثانیاً: قسمتی از مباحث (۱) در این رابطه به کتب ذیل مراجعه نمایید: ۱- اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع ۱۸، ص ۷۶ به بعد. ۲- برهان، زرکشی، ج ۱، نوع ۱۳، ص ۲۹۵. ۳- تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۶۲ به بعد. ۴- البیان، آیت الله خوئی، ص ۲۳۹ به بعد. ۵- التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، محمد هادی معرفت. ۶- آموزش علوم قرآن، ج ۱، ترجمه التمهید، از ابو محمد و کیلی. ۷- شناخت قرآن، استاد علی کمالی، ص ۹۳ به بعد. ۸- قرآن در اسلام، علامه طباطبائی. ۹- آشنایی با قرآن، واحد آموزش عقیدتی سیاسی سپاه. ۱۰- پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، دکتر سید محمد باقر حجتی. ۱۱- تفسیر صافی، ج ۱، مقدمه ششم، از فیض کاشانی. ۱۲- بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۴۰ به بعد، از مجلسی. ۱۳- صحیح بخاری، باب جمع القرآن.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۲۴

مربوطه از قبیل: نگارش قرآن و کاتبان آن و نوع خطی که بر اساس آن نگارش یافت و نوشت افزار معمول در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اعرابگذاری و شکل‌گیری قرآن و بسیاری از مباحث مربوط به این بحث (و لو در حدّ اجمال و اختصار) در درس یازدهم تحت عنوان «تاریخ قرآن» مورد بررسی قرار گرفت، بلکه مقصود تنها بررسی قرآن از ناحیه تألیف و جمع آوری آن به عنوان مصحفی در یک مجلد است و آن هم باید در دو قسمت یکی مربوط به دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دیگری پس از رحلت آن بزرگوار، مورد بررسی قرار گیرد. بنابراین، عنوان بحث به دو صورت ذیل ترسیم می‌شود:

- ۱- جمع آوری قرآن در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.
- ۲- جمع آوری قرآن پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

۱- جمع آوری قرآن در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره

جمع قرآن دارای دو معناست که راجع به هر دو معنا نصوصی در قرآن و احادیث وارد شده است چنانکه خداوند در قرآن می‌گوید: **إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ.**

یکی از معانی جمع قرآن، حفظ کردن و به خاطر سپردن آن است، لذا حفاظ قرآن را «جَمَاع القرآن» و حفظ قرآن را جمع اول می‌نامیدند.

معنای دیگر جمع قرآن، نگارش آن است و این گونه جمع ممکن است به چند صورت باشد:

الف- تمام قرآن نوشته شده ولی آیات و سوره‌ها نامرتب و متفرق و پراکنده باشد.

ب- قرآن به صورتی نگارش یافته باشد که فقط آیات آن در سوره‌ها مرتب باشد و هر سوره‌ای در صحیفه‌ای جداگانه تحریر شده باشد.

ج- قرآن با حفظ ترتیب آیات و سوره‌های آن، مجموعاً در یکجا مرتب شده و سوره‌ها نیز مانند آیات، یکی پس از دیگری تنظیم گردیده باشد.

جمع قرآن به معنای حفظ کردن و بخاطر سپردن آن، که به جمع اول قرآن معروف

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۲۵

است به طور قطع در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام گرفت و عده‌ای به نام «حفاظ یا قراء و یا جماع قرآن» از آغاز تا پایان آن را کاملاً و با دقتی در خور، به خاطر سپردند و آن را حفظ کردند که در رأس همه آنها پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان نخستین حافظ قرآن قرار داشت.

ابن الندیم در ذیل عنوان «الجماع للقرآن علی عهد النبی (ص)» از گروهی یاد می‌کند که در رأس آن گروه، امیر المؤمنین علیه السلام قرار دارد و سپس از سعد بن عبید بن نعمان بن عمر و بن زید و ابو الدرداء و عمو یمر بن زید و معاذ بن اوس و ابو زید بن ثابت بن زید و ابی بن کعب بن قیس و عبید بن معاویه و زید بن ثابت، یاد می‌کند.

اما جمع قرآن به معنای نگارش آن، به صورت اول و دوم (الف و ب) کاری بود که طبق گواهی اسناد و شواهد با ارزش و معتبر قطعاً همزمان با حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ثمر رسید و هیچ محققى در علوم قرآنی نسبت به آن تردیدی به خود راه نمی‌دهد.

ولی مسئله‌ای که محققان علوم قرآنی را به خود مشغول ساخته و بر دوش تحقیقات و پژوهشهای آنها سنگینی می‌کند، مسئله نگارش و جمع قرآن به معنای سوم (ج) است که آیا در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرآن به صورتی که سوره‌های آن همانند آیات، مرتب شده باشد، جمع آوری و تدوین گردیده یا اینکه چنین امری پس از رحلت آن حضرت به سامان رسید؟ یعنی علاوه بر آنکه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آیات قرآن در سوره‌ها منظم شد، سوره‌ها نیز یکی پس از دیگری در نگارش قرآن منظم و مرتب گشت یا نه «۱»؟

پاسخ قطعی به چنین سؤالی در آغاز امر- با توجه به روایات متعارض و متضاد- سخت مشکل و ناهموار به نظر می‌رسد و به همین جهت بین دانشمندان علوم قرآنی اختلاف است، گرچه اکثریت قریب به اتفاق، جمع به این معنا را در دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پذیرفتند، لکن عده‌ای آن را امری ثابت و مسلم می‌دانند و برای خود (۱) پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، دکتر سید محمد باقر حجّتی، ص ۲۱۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۲۶

دلایلی را اقامه می‌کنند که برخی از آن دلایل به صورت مستقل و برخی دیگر، به صورت ایراد بر روایات داله بر جمع قرآن پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، به نظر نگارنده حق با کسانی است که می‌گویند چنین جمعی در حیات آن حضرت تحقق نیافته است، زیرا ادله آنها کافی به نظر نمی‌رسد و یا قابل توجیه است. بنابراین، باید نظر موافق و مخالف را با توجه به دلایلشان ملاحظه نمود.

اول - نظر مخالفان جمع و تدوین قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

نظر اکثریت قریب به اتفاق محققان علوم قرآنی و راویان اخبار در این رابطه این است که جمع آوری و مرتب کردن سوره‌ها در یک مجلد، پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انجام گرفته است، دوره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پایان یافت در حالی که قرآن بر قطعاتی از چوب و سنگ و پوست و استخوان و حریر و کاغذ ضبط شده و در دست مردم پراکنده بود و از هر کدام یک نسخه در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وجود داشت و گروهی از حافظان قرآن نیز آن را در سینه

داشتند، در دوره حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آیات سوره‌ها مرتب و سوره‌ها تکمیل و نامهای آنها تعیین شده بود ولی جمع آنها در یک مجلد در اوراق به هم پیوسته بعدا انجام گرفت، زیرا در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هر آن در انتظار نزول آیه‌ای بودند و تا وقتی وحی قطع نشده بود، جمع آوری آیات و سوره‌ها در یک مجلد کار درستی به شمار نمی‌آمد و انجام آن جز با انقضای دوره پیامبری و تکمیل وحی میسر نبود (۱).

سیوطی می‌گوید: تمام قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نوشته شده بود، ولی سوره‌ها مرتب نشده و آنها را در محل واحدی جمع نیاورده بودند (۲). امام صادق علیه السلام نیز فرمود: که پیامبر به علی علیه السلام فرمود: قرآن در صفحاتی در ورای فراش من است آن را (۱) التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، محمد هادی معرفت، ص ۲۸۰-۲۸۱.

(۲) اتقان، ج ۱، نوع ۱۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۲۷
بگیر و جمع آوری کن و از بین مبر (۱).

بر اساس روایات وارده، اول کسی که پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حسب وصیت او، مستقیماً به جمع آوری قرآن قیام کرد، امام علی بن ابی طالب علیه السلام بود و پس از وی زید بن ثابت به امر ابو بکر به این کار پرداخت و چند تن دیگر از جمله ابن مسعود و ابی بن کعب و ابو موسی اشعری نیز دست به این کار زدند تا اینکه زمان عثمان فرا رسید و او به یکی کردن مصحفهای مختلف دستور داد و نسخه‌هایی از آن را به نقاط دیگر فرستاد تا مردم تنها از این مصحف استفاده کنند و مصحفهای دیگر را کنار بگذارند.

به هر حال، روایاتی که در رابطه با جمع قرآن پس از رسول خدا توسط امیر المؤمنین علیه السلام و زید بن ثابت و ابابکر و عثمان است بسیار است و همگی حاکی از این هستند که قرآن در مصحف واحد (خواه با ترتیب نزول و خواه بی ترتیب) در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جمع نشده بود و این کار پس از آن حضرت انجام گرفت.

دوم- نظر موافقان جمع و تدوین قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

عده‌ای از دانشمندان علوم قرآنی معتقدند که قرآن با همین نظم و ترتیبی که فعلاً موجود است مربوط به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و از طرفداران این نظریه در بین اهل سنت می‌توان قاضی، ابن انباری، کرمانی و طیبی را نام برد (۲) و در بین علمای شیعه از قداما، سید مرتضی (۳) و از متأخرین، آیت الله خوئی را می‌توان نام برد، این گروه نیز برای خود به دلایلی تمسک جستند که به طور خلاصه عبارتند از:

۱- سید مرتضی می‌گوید: قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تماماً حفظ و تدریس می‌شد تا آنجا که گروهی از صحابه برای حفظ آن تعیین شده بودند و قرآن را نزد حضرتش (۱) بحار، ج ۹۲، ص ۴۸.

(۲) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع ۱۸.

(۳) مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵ و سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۲۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۲۸

می‌خواندند و گروهی دیگر از اصحاب، مانند عبد الله ابن مسعود و ابی بن کعب به کزات قرآن را نزد پیامبر ختم کردند و این همه بی‌گمان دلیل بر آن است که قرآن در همان وقت، جمع آوری شده و مرتب و بدون پراکندگی بوده است (۱).

۲- از بیان زید بن ثابت که می‌گفت: «کنا عند رسول الله نؤلف القرآن من الرقاع» (۲)، استفاده می‌شود که کتاب وحی علاوه بر نگارش قرآن به جمع و تألیف و ترتیب آن نیز در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سرگرم بوده‌اند، چون تألیف تنها به معنای

نگارش نیست بلکه این واژه علاوه بر نگارش تنظیم و ترتیب قرآن را نیز ارائه می‌دهد. و روایات دیگری نیز هست که می‌توان از آنها این مطلب را استفاده کرد.

۳- دلایلی را آیت الله خوئی در البیان اقامه کرده که در مجموع می‌خواهد بفرماید:

نظر کسانی که می‌گویند قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جمع نشده است صحیح نیست و روایاتی که دلالت بر جمع قرآن در پس از رحلت پیامبر را دارند متعارض هستند و آن دلایل عبارتند از:

الف- احادیث مربوط به جمع آوری قرآن، پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فی حد نفسه متناقض با یکدیگرند، بعضی از این احادیث، زمان جمع آوری قرآن را به زمان ابابکر و بعضی به زمان عمر و برخی به عهد عثمان محدود می‌کنند چنانکه بعضی از این احادیث تصریح می‌کند که اول کسی که قرآن را جمع آورد زید بن ثابت بود و برخی این عمل را به ابو بکر و برخی دیگر به عثمان نسبت می‌دهند و مواردی دیگر از این قبیل که دارای تناقضات آشکار می‌باشند.

ب- این نظر، معارض با احادیثی است که دلالت دارد بر اینکه قرآن در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جمع آوری شده که از آن جمله حدیث شعبی است که می‌گوید: شش نفر (أبّی بن کعب، زید بن ثابت، معاذ بن جبل، ابو الدرداء، سعد بن عبید و ابو زید) در (۱) مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵.

(۲) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع ۱۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۲۹

زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را جمع آوری کردند و در حدیث انس، تعداد آنان چهار نفر (با اسقاط ابو الدرداء و سعد بن عبید) به شمار آمده است.

ج- این نظر منافی با آیات تحدّی است که دال بر تکمیل سوره‌های قرآن و تشخیص آنها از یکدیگر و همچنین با اطلاق لفظ «کتاب» بر قرآن که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود اطلاق فرموده، منافی است، زیرا کتاب به نوشته‌ای جمع آوری شده در یک مجلد اطلاق می‌شود.

د- این نظر مخالف با حکم عقل است، زیرا نمی‌توان پذیرفت که پیامبری که آن همه اهتمام نسبت به کتاب خدا در جمع و ضبط آن داشته تا از ضایع شدنش جلوگیری نماید، این کتاب را همچنان پراکنده در بین مردم گذاشته و رفته است.

ه- این نظر مخالف با اجماع مسلمانان است که معتقدند نص قرآن به تواتر از خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است، حال آنکه برخی از این روایات حاکی است که جمع آورندگان قرآن پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شهادت یک یا دو تن نسبت به آیه‌ای اکتفاء کرده‌اند.

و- لازمه آن، تحریف در نصوص قرآنی است، زیرا طبیعت جمع آوری قرآن پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مقتضی وقوع کمی یا زیادتی در آن است و این با ضرورت دین مخالف است «۱».

۴- بعضیها گفته‌اند که تناسب موجود بین هر سوره با سوره‌های قبل و بعد خود، دلیل بر آن است که این نظم و ترتیب به موجب امر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است، زیرا جز او، دیگران بر این نظم نو و بدیع که در حدّ اعجاز است واقف نیستند «۲».

با توجه به دلایل فوق الذکر این گروه معتقد شدند که قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به صورت کنونی جمع و مرتب و منظم شده بود و جمع بعد از پیامبر اساسی ندارد. (۱) البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۴۹ به بعد.

(۲) التمهید، ج ۱، ص ۲۸۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۳۰

بررسی:**اشاره**

در بررسی دلایل فوق باید توجه داشت که موضوع جمع آوری قرآن یک حادثه تاریخی است، نه یک مسئله عقلی که قابل بحث و جدل باشد، لذا در چنین مورد باید صرفاً به نصوص تاریخی مستند مراجعه شود. همانطور که گفته شد، تمام مورخان و نویسندگان سیره و اخبار، متفقند که ترتیب سوره‌های قرآن، پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام گرفته و به ترتیب نزول آنها نیست و کلیه اصحاب حدیث نیز با مورخان در این مورد، موافقت دارند. با توجه به این مقدمه کوتاه، به طور اجمال به یکایک ادله می‌پردازیم:

پاسخ دلیل اول اینکه:

سید مرتضی فرمود: قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تماماً حفظ و تدریس می‌شد و گروهی از صحابه برای حفظ آن تعیین شده بودند، صحیح است ولی حفظ تمام قرآن ملازم با جمع آن در یک مجلد به صورت کنونی نیست، چرا که حفظ قرآن به معنای حفظ سوره‌های آن است که آیات آن مرتب و تکمیل شده باشد، اعم از اینکه بین سوره‌ها ترتیبی وجود داشته باشد یا خیر و همچنین ختم قرآن به معنای قرائت تمام سوره‌های آن است بدون رعایت ترتیب خاصی بین آنها. و یا اینکه حفظ به معنای حفاظت تمام قرآن و نگاهداری آن به منظور جلوگیری از ضایع شدن و از بین رفتن آن است که اگر مقصود این معنا باشد هیچ دلیلی بر وجود ترتیب خاصی بین سوره‌های آن به شکل کنونی نیست «۱».

پاسخ دلیل دوم اینکه:

اگر از روایت زید بن ثابت خواستید استفاده کنید که قرآن در زمان پیامبر جمع آوری شده و لفظ تألیف را در آن حدیث که زید گفت: «کننا عند رسول الله نؤلف القرآن من الرقاع» شاهد بیاورید، می‌گوییم اگر تنها همین یک روایت بود شاید می‌شد چنین برداشتی را از آن حدیث کرد ولی چکنیم که احادیثی مخالف این حدیث حتی از خود زید بن ثابت نقل شده است که می‌گفت: «پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت در حالی که قرآن در مصحف واحدی جمع آوری نشده (۱) التمهید، ج ۱، ص ۲۸۳. درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۳۱ بود».

پس ما نمی‌توانیم از آن حدیث اول، تألیف مصطلح را استفاده کنیم و بگوییم قرآن در زمان پیامبر جمع آوری شده بود که بلکه مقصود همان نگارش و ترتیب آیات و سوره بود نه آنکه در مصحف واحد جمع شده باشد.

پاسخ دلیل سوم اینکه:

دلایل ششگانه‌ای که آیت الله خوئی - رحمه الله علیه - برای رد نظریه کسانی که قائل به جمع آوری قرآن در دوران پس از رحلت

آن حضرتند نیز وافی به نظر نمی‌رسد، زیرا

اولاً:

تناقضی بین روایات مربوط به جمع آوری قرآن نیست چرا که شکی نیست که به اشاره عمر، ابو بکر زید بن ثابت را به جمع آوری قرآن مأمور کرد و به این اعتبار می‌توان جمع آوری اولیه را به هر سه آنها نسبت داد و اما نسبت دادن جمع آوری قرآن به عثمان، به اعتبار یکی کردن مصحفها و نسخه‌های مختلف است و نسبت دادن آن به عمر یقیناً ناشی از اشتباه راوی است، زیرا به اجماع مورخان، عثمان بود که به این کار دست زد نه عمر.

ثانیاً:

حدیث مربوط به اینکه شش یا چهار نفر در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را جمع کرده‌اند، به معنای حفظ کردن قرآن است که آیات قرآنی را تا آنجا که نازل شده بود حفظ کرده و بخاطر سپرده‌اند و این امر بر وجود نظم و ترتیب بین سوره‌ها دلالت ندارد.

ثالثاً:

مسئله تحدی به وسیله خود آیات و سوره‌هاست، نه به وسیله ترتیب موجود بین سوره‌ها تا بتوان به آن استدلال کرد، به علاوه، تحدی در سوره‌های مکی (سوره یونس، آیه ۳۸ و سوره هود، آیه ۱۳) است و به طور قطع قرآن قبل از هجرت جمع آوری نشده بود. بنابراین، مسئله تحدی را نمی‌توان دلیل بر جمع قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد.

رابعاً:

اهتمام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به قرآن قابل انکار نیست و به همین جهت پس از نزول هر آیه، نسبت به ضبط آن در سوره مربوطه، علاقه شدید داشت و لذا نظم بین

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۳۲

آیات هر سوره در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام گرفت، اما جمع سوره‌ها و ترتیب آنها به عنوان مصحف واحد در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام نشد، زیرا وحی به پایان نرسیده بود و هر آن نزول آیه‌ای انتظار می‌رفت و جمع آوری قرآن در آن وقت در یک مجلد به عنوان یک کتاب عمل درستی به شمار نمی‌آمد و به همین جهت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به هنگام وفات خود که به انقطاع وحی یقین پیدا کرد علی علیه السلام را به جمع آوری قرآن وصیت نمود.

خامساً:

معنای تواتر نص قرآنی، حصول یقین به وحی بودن آن، از هر مستند موثق و محکم است و در اینجا تواتر شاید به معنای مصطلح بین علمای علم اصول نباشد.

سادساً:

اینکه جمع آوری قرآن پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با تحریف آن ملازمه داشته باشد، صرف یک احتمال است که سندی بر تأیید آن وجود ندارد و با شناختی که نسبت به متصدیان جمع آوری قرآن و انضباط آنان داریم و با توجه به قریب عهد آنان به زمان نزول آیات و احتیاط شدید آنان نسبت به وحی، محلی برای چنین احتمالی که در آیات قرآنی نقصان یا زیادتی رخ داده باشد باقی نمی‌گذارد «۱».

پاسخ دلیل چهارم اینکه:

مطرح کردن تناسب بین سوره‌ها چیزی بیش از یک خیال واهی نیست، زیرا هیچ مناسبت ذاتی بین هیچ سوره‌ای با سوره‌های قبل و بعد خود وجود ندارد جز آنچه مفسران متکلف تصور کرده‌اند که پس از اجماع امت بر اینکه ترتیب سوره‌های قرآن، بی‌شک بر خلاف ترتیب نزول آنهاست، تصور باطلی است.

با توجه به مطالب فوق روشن است که حق با کسانی است که می‌گویند قرآن در زمان پیامبر بصورت کنونی جمع نشده بود، گر چه تمامی قرآن در زمان پیامبر بر روی نوشت افزارهای معمول آن زمان نگارش یافته بود ولی به صورت مصحف و دفتری (۱) التمهید، ج ۱، ص ۲۸۵ و ۲۸۶ و آموزش علوم قرآن، ص ۳۴۳ و ۳۴۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۳۳

واحد جمع آوری نشده بود و شاید امکان جمع آن در یکجا با توجه به نوشت افزار آن، ممکن و میسر هم نبود، لذا پس از رحلت پیامبر امیر المؤمنین علیه السلام و همچنین ابا بکر اقدام به نوشتن قرآن روی نوشت افزارهای مانند پوست کرده‌اند که تا قرآن قابل جمع در یک مجموعه و دوختن اجزاء آن با هم ممکن باشد و گر نه سنگ و چوب و استخوان و پوست و کاغذ را که در زمان پیامبر قرآن بر روی آنها نوشته شده بود، نمی‌توان با هم دوخت و مصحف واحد را تشکیل داد.

۲- جمع آوری قرآن پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب اقدام به جمع آوری قرآن نمودند و آنها عده‌ای هستند که این کار را بلافاصله پس از رحلت، آغاز نموده و به دوران خلافت عثمان پایان پذیرفت که دیگر بعد از آن احدی به خود اجازه در به هم زدن نظم و ترتیب قرآن جمع شده توسط عثمان را نداده است. و در تاریخ علوم قرآنی این جمعها را به چند قسمت و به نام چند نفر معرفی کرده‌اند که عبارتند از:

الف- جمع آوری قرآن توسط امیر المؤمنین علیه السلام.

ب- جمع آوری قرآن به دستور ابا بکر توسط زید بن ثابت.

ج- جمع آوری قرآن توسط بعضی از صحابه.

د- جمع آوری قرآن به دستور عثمان.

الف- جمع آوری قرآن توسط امیر المؤمنین علیه السلام

اشاره

چنانکه اشاره شد پس از رسول خدا بلافاصله عده‌ای از صحابه بر اساس احساس وظیفه به جمع آوری قرآن مشغول شدند و هر کدام مصحفی را تهیه نمودند، اما اینکه چه کسی قبل از همه اقدام به این کار نموده، بین اهل سنت تا حدودی اختلاف است و هر کدام یکی از این چهار نفر (علی علیه السلام، ابا بکر، عمر و سالم، غلام حدیفه) را سابق بر دیگران در این کار معرفی کرده‌اند، ولی با دقت در کلمات و روایات آنها

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۳۴

علی علیه السلام در رأس این چهار تن قرار دارد و روایاتی که ذیلاً از کتب آنها نقل می‌شود مبین این معناست.

ولی از دیدگاه علمای شیعه بالاتفاق، اول کسی که اقدام به جمع آوری قرآن نموده است، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و احدی در آن تردید ندارد، برای اثبات این مدعا به روایات ذیل اشاره می‌شود:

- طبق نقل علی بن ابراهیم قمی، اول کسی که پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جمع آوری قرآن را به طور مستقیم و به وصیت آن حضرت به عهده گرفت علی بن ابی طالب علیه السلام بود «۱» وی در خانه نشست و به جمع آوری قرآن و مرتب کردن آن، حسب نزول، با شرح و تفسیر موارد مبهم از آیات و بیان علل و زمان نزول، پرداخت و آن را بر این روش بدیع تکمیل کرد.

- ابن ندیم به صورت مستند نقل کرده است: علی علیه السلام پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سوگند یاد کرد که تا قرآن را جمع نیاورد، عبا بر دوش نگیرد، او سه روز «۲» در خانه نشست تا قرآن را جمع آورد و آن اولین مصحفی است که تمامی قرآن از قلب او در اینجا جمع آمده است، این مصحف در خاندان «جعفر» نگاهداری می‌شد «۳».

و ابن ندیم سپس می‌گوید: به عهد خود مصحفی را به خط علی بن ابی طالب علیه السلام که اورا قی از آن از بین رفته بود، نزد ابو یعلی حمزه حسینی، دیده است که به ارث در خاندان حسن حفظ می‌شد «۴».

- سیوطی از طریق ابن سیرین نقل می‌کند که علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر فرمود: (۱) تفسیر قمی، ص ۷۴۵ و بحار، ج ۹۲، ص ۲۸ و ۵۲.

(۲) شاید اشتباه از راوی باشد، زیرا درست آن است که آن حضرت قرآن را در شش ماه جمع آورد و در این مدت رداء بر دوش نگرفت مگر برای ادای نماز (مناقب، ج ۲، ص ۴۰).

(۳) فهرست، ص ۳۰.

(۴) فهرست، ص ۳۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۳۵

«سوگند یاد کردم که رداء در بر نگیرم جز برای نماز جمعه تا آنگاه که قرآن را جمع آوری نمایم و در نتیجه به جمع آوری آن موفق شدم» «۱».

سیوطی پس از نقل این روایت اضافه می‌کند، پس از بیعت مردم با ابی بکر، علی علیه السلام در خانه نشست، به ابی بکر گفتند علی علیه السلام نمی‌خواهد با تو بیعت کند، ابو بکر شخصی را نزد آن حضرت فرستاد و به او گفت: آیا بیعت با مرا مکروه می‌داری؟ علی علیه السلام فرمود: «من دیدم که در کتاب خداوند چیزهایی افزوده می‌شود، پس با خود گفتم که جز برای نماز، رداء در بر نگیرم تا قرآن را جمع آوری کنم»، ابو بکر گفت: کار شایسته‌ای را انجام دادی «۲».

- در اینکه نخستین جامع و مدون قرآن پس از رحلت رسول گرامی اسلام علی علیه السلام بود، روایات بسیاری از طرق شیعه و سنی وجود دارد که نیاز به نقل همه آنها نیست، مرحوم محدث نوری در کتاب فصل الخطابش روایات زیادی را نقل کرده است و مرحوم محدث قمی نیز حدیث سوگند امیر المؤمنین علیه السلام را به این عبارت:

«اقسمت ان لا اضع ردائی علی ظهري حتى اجمع ما بين اللوحين»، نقل کرده است و همین مطلب را به صورت روایت دیگر به این تعبیر: «آلی علی ان لا یضع ردائه علی عاتقه الا للصلوة حتى يؤلف القرآن او یجمعه» نقل کرد «۳».

توصیف مصحف علی علیه السلام

مصحف امیر المؤمنین علیه السلام از ویژگیهای خاصی برخوردار است از قبیل:

- ۱- ترتیب موضوع بر حسب ترتیب نزول، به نحوی که از اول بوده است با دقتی تمام.
- ۲- ضبط نصوص کتاب به شکلی که بوده بدون هیچ تغییر و تحریفی و بدون آنکه (۱) اتقان، ج ۱، نوع ۱۸. (۲) اتقان، ج ۱، نوع ۱۸. (۳) سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۱۴.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۳۶
- در ضبط کلمه یا آیه‌ای از آن، از این قاعده عدول شده باشد.
- ۳- ضبط قرائت آن، آنگونه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حرف به حرف قرائت کرده است.
- ۴- در برداشتن توضیحات (قهررا در حاشیه) و ذکر مناسبتی که موجب نزول آیه بوده و مکانی که آیه در آنجا نازل شده و ساعت نزول آن و افرادی که آیه درباره آنان نازل شده است.
- ۵- تشریح جوانب عمومی آیات، به نحوی که به زمان و مکان و شخص معینی اختصاص ندارد و عام و همیشگی است و مقصود از تأویل در گفته آن حضرت:
- «و لقد جئتهم بالكتاب مشتملا على التنزيل و التأویل» «۱» همین است، «تنزیل» همان مناسبت زمانی است که موجب نزول آیه‌ای بوده و «تأویل»، بیان مجرای عمومی آن است «۲».
- مصحف علی علیه السلام مشتمل بر دقایقی این چنین بوده که همه آن دقایق را علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرا گرفته بود بدون آنکه در ضبط آن کوچکترین تغییری و یا کمترین اشتباهی رخ داده باشد چرا که خود علی فرمود:
- «آیه‌ای بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل نشده است مگر آنگه آن را برای من قرائت کرده و به املائی آن حضرت، آن را به خط خود نوشتم و تأویل و تفسیر، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه آن را به من آموخت و از خدا خواست که فهم و حفظ آن را بر من ارزانی دارد و من آیه‌ای از کتاب خدا و مختصات آن را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من املا کرده و من نوشتم، از اول که درباره من دعا فرمود، فراموش نکردم» «۳».

سرنوشت مصحف علی علیه السلام

- سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی روایت کرده است که چون امیر (۱) آلاء الرحمن، بلاغی، ج ۱، ص ۲۵۷.
- (۲) التمهید فی علوم القرآن، محمد هادی معرفت، ج ۱، ص ۲۹۲.
- (۳) تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۶.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۳۷
- المؤمنین علیه السلام با عدم وفای خلق مواجه شد، در خانه نشست و به جمع و تألیف قرآن پرداخت و تا پایان کار از خانه بیرون نیامد و تمام قرآن را در صفحاتی از انواع مختلف، گرد آورد، در این خلال نمایندگان از مردم به وی مراجعه کردند تا به خلافت با او بیعت کنند و او به عذر اشتغال به جمع آوری قرآن، آن را نپذیرفت، تا اینکه قرآن را در یک جا جمع آورد و این کار را به پایان برد و آنگاه از خانه بیرون آمد و به سوی مردم رفت. و به روایت یعقوبی، اوراق قرآن را بر شتری حمل کرد و نزد مردمی که در مسجد، اطراف ابو بکر جمع بودند رفت و خطاب به آنان فرمود:
- «من پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فراغ از دفن او، به جمع آوری قرآن مشغول شدم تا اینکه آن را در یک جا جمع کرده‌ام و آیه‌ای از قرآن نیست مگر آنکه پیامبر بر من قرائت کرد و تأویل آن را به من آموخت، فردا نگویند که ما از چنین

امری غافل بوده‌ایم»، آنگاه مردی از بزرگان قوم ایستاد و به روایت اباذر «۱» (عمر) نگاهی به قرآن علی علیه السّلام کرده و گفت آن را باز گردان که ما را به آن نیازی نیست و آنچه از قرآن پیش ماست ما را از آنچه تو می‌گویی بی‌نیاز می‌کند!!! و علی به خانه خود باز گشت «۲».

و در روایت دیگر آمده است که علی علیه السّلام گفت: «قسم به خدا که از این پس هرگز آن را نخواهید دید، من پس از آنکه آن را جمع آوردم، خواستم به شما خبر دهم تا در قرائت از آن استفاده کنید» «۳».

در زمان عثمان که مصحفهای مختلف را جمع می‌کردند، طلحه به امیر المؤمنین علیه السّلام گفت: اگر مصحفی را که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جمع آورده‌ای به مردم عرضه کنی، مردم آن را خواهند پذیرفت، ولی علی علیه السّلام آن را رد کرد. طلحه گفت: چه چیز مانع شماست که کتاب خدا را بر مردم عرضه کنی؟ (۱) بحار، ج ۹۲، ص ۴۲، ح ۲ و احتجاج طبری، ج ۱، ص ۲۲۵-۲۲۸.

(۲) سلیم بن قیس، ص ۷۲.

(۳) صافی، ج ۱، مقدمه ششم.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۳۸

علی علیه السّلام پاسخی نداد. طلحه گفته خود را تکرار کرد و گفت: من معتقدم پاسخی جز اینکه قرآن را به مردم عرضه کنی نداری، آنگاه علی علیه السّلام به طلحه گفت: من تمدا از دادن جواب خودداری کردم، به من بگو آنچه را این مردم نوشته‌اند، تمامی آن قرآن نیست؟ یا هست؟

طلحه پاسخ داد که تمامی آن قرآن است، علی علیه السّلام گفت: بنابر این اگر به همان عمل کنید از آتش جهنم نجات می‌یابید و به بهشت داخل می‌شوید.

و در این وقت طلحه گفت: مرا کافی است اگر آن قرآن است مرا کفایت می‌کند «۱».

نظر عده‌ای از محدثان و محققان شیعه بر آن است که مصحف علی علیه السّلام به عنوان سپرده امامت به فرزندش امام مجتبی علیه السّلام رسید و به تدریخ به همان عنوان «میراث امامت» از امامی به امام دیگر منتقل گشت که سرانجام در اختیار امام دوازدهم شیعیان حضرت حجه بن الحسن - عجل الله فرجه الشریف - قرار گرفت که پس از ظهور خود، آن را به مردم ارائه خواهد فرمود «۲». و در این رابطه مرحوم کلینی روایتی از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: «وقتی که قائم (عج) قیام کند، کتاب خدا را در حد واقعی آن خواهد خواند و مصحفی را که علی علیه السّلام نوشته بود ارائه خواهد داد...» «۳».

روایاتی که دلالت دارند بر اینکه قرآن امیر المؤمنین علیه السّلام اکنون در دست ولیعصر (عج) می‌باشد و حضرت پس از ظهورش آن قرآن را به مردم عرضه می‌کند، بسیار است و عقیده اکثر علمای شیعه نیز بر این است.

ب- جمع آوری قرآن به دستور ابا بکر توسط زید بن ثابت

اشاره

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت، ابی بکر بن ابی قحافه به عنوان خلیفه (۱) سلیم بن قیس، ص ۱۱۰ و بحار، ج ۹۲، ص ۴۲.

(۲) بحار، ج ۹۲، ص ۴۲ و مقدمه ششم تفسیر صافی.

(۳) اصول کافی، ج ۴، ص ۴۴۴ (ترجمه سید هاشم رسولی).

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۳۹

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زمام امور مسلمین را در دست گرفت و همزمان با خلافت او مسیلمه کذاب در یمامه ظهور کرده و علیه مسلمین وارد جنگ شد، ابی بکر سپاهی را- از گروهی که عده‌ای از حفاظ و قراء قرآن از جمله آن گروه بودند- برای نبرد با مسیلمه گسیل داشت، این جنگ گرچه با پیروزی مسلمین و قتل مسیلمه پایان یافت ولی عده‌ای از قراء و حفاظ قرآن به شهادت رسیدند که مورخان تعداد آنها را تا هفتاد نفر که همگی از صحابه بودند، نوشته‌اند. همه مورخان و محققان، تاریخچه ذیل را- که نشان دهنده انگیزه ابی بکر در جمع آوری قرآن بوده است- در کتاب خود یاد کرده و نوشته‌اند:

زید بن ثابت می گفت: پس از رخداد نبرد یمامه، مرا احضار کردند و من وارد بر ابا بکر شدم در حالیکه عمر بن خطاب در جلسه حضور داشت، ابی بکر گفت: عمر نزد من آمده و به من گزارش کرد که [جنگ یمامه به قیمت شهادت عده‌ای از قراء و حافظان قرآن و دیگر مسلمین تمام شد و] کشتاری سخت بر حافظان قرآن وارد آمد، بیم آن دارم که جنگهای فرساینده و شدید دیگری پدید آید [و در نتیجه آن، بسیاری دیگر از قراء و حافظان به شهادت برسند] و بخش مهمی از قرآن از میان برود. عمر گفت: به نظر من مصلحت در آن است که فوراً به جمع آوری قرآن اقدام شود. زید بن ثابت می گوید: من به عمر گفتم: چگونه دست اندر کار عملی گردیم که خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدان دست نیازید؟

عمر گفت: سوگند به خدا! این عمل، کار نیکویی است، عمر همواره به من [زید بن ثابت مراجعه می کرد و اصرار خود را درباره جمع آوری قرآن به من یاد آوری می کرد تا اینکه خداوند سینه‌ام را برای این کار گشود و به من شرح صدی عنایت فرمود، و بالاخره به مصلحت اندیشی عمر، هم عقیده شدم و رأی او را ستودم و قبول کردم.

زید بن ثابت می گوید ابی بکر به من گفت: تو مرد جوان و در عین حال شخص خردمندی هستی و ما درباره شخصیت تو هیچگونه تهمت را روا نمی بینیم و تو بودی که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وحی و کلام الهی را می نگاشتی، بدین جهت باید به

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۴۰

تتبع و پی جوئی از قرآن پردازای و آن را فراهم آوری.

زید بن ثابت می گوید: اگر به من تکلیف می کردند که یکی از کوهها را از جای برکنم برای من سنگین تر و فرساینده تر از آن نبود که مرا به جمع آوری قرآن مأمور ساختند [باز تکرار کردم چگونه به کاری آغاز کنم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را انجام نداد؟]

ابا بکر نیز در آغاز کردن به این کار اصرار می ورزید و پیوسته به من مراجعه می کرد تا آنکه به انجام آن راضی گشتم و به تتبع و جستجوی قرآن برآمدم و قرآن را از روی نوشته‌های روی شاخه‌های خرما و قطعات سنگ سفید ظریف و نیز با استمداد از سینه‌ها و حافظه مردم، فراهم آوردم تا آنگاه که سوره توبه- یا پایان سوره توبه، یعنی آیه: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ ... تا آخر سوره مذبور را نزد خزیمه انصاری یافتم که نزد شخص دیگری نیافته بودم [در سایه کوششهای پیگیر من، صحیفه‌هایی از قرآن فراهم آمد] و تا زمانی که ابو بکر در قید حیات بود این صحیفه‌ها با او بود و پس از مرگ ابو بکر در اختیار عمر قرار گرفت و بعد از فوت عمر، نزد دخترش حفصه باقی ماند «۱».

درباره جمع آوری قرآن، همزمان با خلافت ابی بکر، مطالب تاریخی دیگری به چشم می خورد که از مجموع آنها چنین برمی آید که ابی بکر پس از نبرد یمامه، از بیم آنکه مبادا قرآن ضایع گردد، به وسیله عمر در مدینه به مردم اعلام کرد: آنچه از آیات قرآنی

که نزد آنهاست و یا آن را در حافظه خود سپرده‌اند، نزد او بیاورند «۲»، چون در جنگ یمامه عده زیادی از قراء و حفاظ قرآن شهید شدند و چنانکه یادآور شدیم گویند: هفتاد یا چهار صد نفر «۳» از حافظان قرآن به قتل رسیدند، به همین جهت (۱) پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، حجتی، ص ۴۱۹، تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۶۲، سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۱۴، فهرست، ابن ندیم، صحیح بخاری، باب جمع القرآن، المصاحف، ابن اشته، ص ۶، الاتقان، سیوطی، ج ۱، نوع ۱۸، البیان، ص ۲۴۰.

(۲) تاریخ القرآن، زنجانی ص ۶۳ و ۶۴ و البیان ص ۲۴۳ و ۲۴۴.

(۳) البیان، ص ۲۴۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۴۱

ابی بکر به عمر و زید بن ثابت دستور داد تا بر در مسجد بنشینند و اگر کسی با یک یا دو شاهد، آیه یا آیاتی از قرآن را برای آنها آورد، آن را بنویسند «۱». زید بن ثابت [همه این دستورات را انجام داد] و پایان سوره توبه را نزد ابی خزیمه یا خزیمه بن ثابت انصاری یافت «۲».

چنانکه از تاریخ، مشهود است، پس از آنکه مسئولین امر، مصحف علی علیه السلام را پذیرفتند و با خشونت آن را رد کردند، با توجه به وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در رابطه با جمع قرآن و شهادت عده کثیری از حافظان قرآن در جنگ یمامه، ضرورت جمع قرآن در یکجا احساس می‌شد، لذا اقدام به جمع قرآن شد و معقول هم نبود که قرآن همچنان بر قطعات چوب و استخوان و در سینه مردم پراکنده باشد زیرا قرآن مرجع اولیه تشریح اسلامی و بنیان محکم، ساخت حیات اجتماعی در تمام شئون مختلف آن در آن زمان به شمار می‌آمد و نباید همچنان پراکنده باشد.

روش و مبنای کار زید بن ثابت در جمع آوری قرآن

زید بن ثابت که با تشویق عمر و دستور ابا بکر، کار خود را در نگارش و جمع قرآن آغاز کرد، از منابع و مصادر متنوعی (که همه آنها مؤید یکدیگر بودند) استفاده کرد و ما به این منابع، اشاره می‌کنیم:

الف- زید بن ثابت خود از کتاب و حفاظ وحی بوده و نخست برای جمع آوری و نگارش قرآن، از مایه‌هایی که شخصا اندوخته بود بهره‌مند می‌گردید.

ب- پس از آنکه به مردم اعلام شد، محفوظات و نوشته‌های قرآنی را بیاورند، زید بن ثابت نوشته‌های قرآنی را با تأیید یک یا دو گواه در صحیفه‌ها می‌نوشت، یعنی در حقیقت، زید صرفاً به منبع اول یعنی محفوظات و مکتوبات شخصی اکتفا نکرد (۱) تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۶۴.

(۲) فهرست، ابن ندیم، اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع ۱۸، مباحث فی علوم القرآن، ص ۷۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۴۲

بلکه در صورت تأیید این محفوظات و مکتوبات به وسیله نوشته اصحاب و گواهی شهود بر نگارش آن در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آنها برای فراهم آوردن قرآن، مدد می‌گرفت و این خود نشانه دقت و احتیاط زید در جمع و تدوین قرآن بوده است.

و مجموعاً زید بن ثابت از دو منبع مطمئن یعنی حافظه مردم و نگارشهای قرآنی - به شرط آنکه با هم هم‌آهنگی می‌داشتند - مستفیض بود.

ج- بعضی از محققان نوشته‌اند: علاوه بر منابع فوق، یکی از اهم منابع زید بن ثابت در جمع آوری و تدوین قرآن، نسخه‌ای از قرآن

بود که در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داشت، چون کتاب و نویسندگان وحی، وقتی قرآن را می‌نوشتند، نسخه‌ای را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌دادند، لذا حارث محاسبی می‌گوید: جمع آوری قرآن در زمان ابا بکر، کار بی‌سابقه‌ای نبوده است و مردم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را روی رقعها (برگها) و استخوانها و جریده خرما به طور پراکنده می‌نوشتند و ابی بکر دستور داد آنها را بر روی برگهای کاغذ و پوست منتقل سازند و بالاخره روی نوشت افزارهای قابل ضبط و تنظیم، استنساخ نمایند و گرد آورندگان قرآن در زمان ابا بکر این کار را به انجام رساندند و با رشته‌ای نخ، آنها را به هم دوختند تا چیزی از آن ساقط نگردد (۱).

این کار جمع آوری قرآن در ظرف مدت یک سال انجام گرفت و زید با کوششهای فراوان خود، صحیفه‌ها را آماده ساخت، چون او پس از جنگ یمامه به این کار مشغول شد و از آن تاریخ تا وفات ابا بکر بیش از یک سال به طول انجامید. با توجه به مطالب فوق، روشن است که این جمع آوری طبق پیشنهاد و تحریک عمر و دستور ابا بکر و فعالیت‌های زید بن ثابت که در حقیقت مجری طرح بود، انجام گرفت. ضمناً باید توجه داشت که جمع قرآن در این زمان به صورت مجلد واحد نبود بلکه چندین صحیفه بود. (۱) برهان، زرکشی، ج ۱، نوع ۱۳، ص ۳۰۰. درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۴۳.

سرنوشت صحیفه‌های قرآنی ابا بکر

صحیفه‌های قرآنی که در زمان ابا بکر فراهم آمد و دارای آیات مرتبی در سوره‌ها بود، نزد خود او حفظ و نگاهداری می‌شد و پس از فوت او به عمر رسید و پس از عمر نزد دختر او حفصه ماند، سپس برای جمع آوری قرآن در زمان عثمان، آن را از حفصه به عاریت گرفتند و دوباره به او عودت دادند و طبق برخی از روایات، تا هنگام مرگ حفصه نزد خود او بود و گویند مروان خواست این صحیفه‌ها را از حفصه بگیرد تا آن را بسوزاند، ولی حفصه از تسلیم آن خودداری کرد تا آنگاه که حفصه از دنیا رفت و مروان بر آن صحیفه‌ها دست یافت و آنها را سوزاند، مروان انگیزه خود را در سوزاندن آنها بدینگونه توجیه می‌کرد: آنچه در صحیفه‌های مذکور وجود داشت در «مصحف امام» عثمان پیاده شد و در نتیجه بدانها نیازی نیست و برای اینکه مبادا در طی مرور زمان در «مصحف امام» تردیدی راه یابد من آنها را سوزاندم (۱)!! ولی زهری در سرنوشت صحیفه‌های مذکور چنین می‌گوید: وقتی حفصه از دنیا رفت، عثمان از عبد الله بن عمر خواست صحیفه‌های مذکور را برای او بیاورد، وقتی آورد، عثمان آن را سوزاند و یا طبق برخی از روایات، آن را با آب شست و محو ساخت (۲).

چرا ابا بکر زید را برای جمع آوری قرآن انتخاب کرد؟

زرقانی در این رابطه می‌گوید: ابا بکر به هدایت خداوند، مردی را از بهترین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای انجام این کار انتخاب کرد که او زید بن ثابت است، زیرا او دارای خصوصیتی در کار جمع آوری قرآن بوده که مجموعه این خصوصیات در فرد (۱) برهان، زرکشی، ج ۱، ص ۲۳۹، و المصاحف، ابن اشته، ص ۲۴، پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، ص ۴۳۳ و ارشاد الساری، در شرح بخاری، از قسطلانی، ج ۷، ص ۴۴۹. (۲) مقدّمات، ص ۲۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۴۴.

دیگری وجود نداشت، زیرا: او از «حافظان» قرآن و از «نویسندگان» وحی به شمار می‌آمد و در آخرین عرضه قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بوده است. علاوه بر آنکه به وفور عقل، پرهیزگاری شدید، امانت کامل، خلق در حد کمال و پایداری در دین، شهرت داشته است (۱).

بررسی:

اشاره

چنانکه ملاحظه کرده‌اید، زرقانی هشت صفت برای زید قائل شد که به عقیده او این مجموعه در بقیه اصحاب نبود، لذا ابا بکر بخاطر این خصوصیات زید را انتخاب کرده است، ولی این نظر به دلایلی که ذیلا اشاره می‌شود مورد قبول ما نیست، زیرا

اولا:

کسانی که در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را جمع کرده و آن را حفظ کرده و در سینه سپردند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مردم را در مورد قرآن به آنها ارجاع می‌داد، چهار نفر بودند که «زید» جزء آنها نبود و آنها عبارتند از: «عبد الله بن مسعود، ابی بن کعب، معاذ بن جبل و سالم غلام حدیفه» (۲).

ثانیا:

بقیه صفاتی که زرقانی برای زید بر شمرد در این افراد نیز وجود داشت، پس چرا ابا بکر یکی از آنها را اختیار نکرد؟

ثالثا:

عبد الله بن مسعود بود که در آخرین عرضه قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حضور داشت نه زید بن ثابت، ابن عباس می‌گوید: در رمضان هر سال یکمرتبه قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرضه می‌شد و فقط در سال در گذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود که دو بار قرآن بر وی عرضه شد که عبد الله بن مسعود در این مراسم شرکت داشت و شاهد نسخ و بدل آن بود (۳).

به هر حال، سابقه ابن مسعود نسبت به قرآن و اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معارف آن را به وی آموخته، معروف است (۴). (۱) مناهل العرفان، زرقانی، ج ۱، ص ۲۴۳.

(۲) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۴ و ج ۶، ص ۲۲۹.

(۳) طبقات، ابن سعد، ج ۲، ص ۳۴۲.

(۴) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۵ و ج ۶، ص ۲۲۹ و طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۵۵ و مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۲۲۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۴۵

رابعا:

بقیه صحابه از شهرت بیشتری برخوردار بودند، به عنوان نمونه: «ابی بن کعب» بزرگترین قاری قرآن در بین اصحاب پیامبر بوده و

خداوند امر کرده که تمام قرآن بر وی عرضه گردد و او به «سید القراء» شهرت داشته است (۱).
و همچنین «معاذ بن جبل» که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌اش فرموده است: او در علو رتبه، پیشوای همه دانشمندان است و او را در مکه باقی گذاشت تا به مردم فقه بیاموزد و برای آنان قرآن قرائت کند (۲).

خامسا:

یکی از امتیازات زید کاتب وحی بودن او بود، خوشبختانه طبق روایات صحیح کتابت وحی او در هنگامی بود که ابی بن کعب حاضر نبوده است: یعنی در غیاب ابی بن کعب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کتابت وحی را به زید محول می‌کرد (۳).
بنابر این، با وجود چنین صحابه‌ای، قطعاً نوبت به زید نمی‌رسید و جالب اینجاست که زرقانی در بیان صفات و ویژگی‌های هشتگانه برای زید مدرکی ارائه نداده است.

واقع امر این است که موضوع قبل از آنکه به صفات زید مرتبط باشد، جنبه سیاسی داشته است و آنچه که موجب امتیاز زید گشته همان است که بخاری در صحیحش آورده است که ابو بکر به زید گفت: «أنتك شاب عاقل لا نتهمك»، یعنی: «تو جوان عاقلی هستی که مورد اتهام ما نیستی».

و به عبارت دیگر: تو مورد اعتماد نظام حاکم هستی و بحق با مراجعه به تاریخ روشن می‌شود که مسئله این چنین بوده و زید در مبارزه مهاجرین و انصار در سقیفه با اینکه خود از انصار بود، جانب مهاجرین را گرفته بود و گفته بود چنانکه پیامبر از مهاجران بود، امام نیز باید از آنها باشد و ما انصار موظف به اطاعت هستیم!! این سخن بکر زید، موجب خشنودی ابا بکر شده و به انصار گفته بود: خداوند به شما (۱) بخاری، ج ۶، ص ۲۳۰ و طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۴۱.

(۲) طبقات، ج ۲، ص ۳۴۷ و ۳۴۸.

(۳) اسد الغابه، ج ۱، ص ۵۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۴۶

پاداش خیر دهد و گفته گوینده‌ای از خودتان را تأیید کنید و قسم به خدا! اگر جز این بگویند با شما مصالحه نخواهیم کرد (۱).
ابو بکر این صمیمیت زید را در آن موقع حساس و خطیر فراموش نکرده و به همین جهت او را برای جمع آوری قرآن برگزید، نه آنکه او از بقیه صحابه افضل بود (۲).

به علاوه، طبق شواهد تاریخی، زید با علی علیه السلام نیز میانه‌ای نداشت (۳) و این جهت نیز می‌تواند برای او نزد ابا بکر مزیتی باشد.

ج- جمع آوری قرآن توسط بعضی از صحابه «۴»

اشاره

پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گروهی از بزرگان صحابه، اقدام به تألیف و جمع آوری قرآن در یک مجلد کردند که هر یک نظم و ترتیب خاص به خود را داشته و آن را «مصحف» می‌نامیدند.

گفته شده است: اول کسی که قرآن را در مصحف جمع آوری کرده، یعنی سوره‌های آن را همچون کتابی منظم مرتب کرده است، «سالم»، غلام حدیفه بود (۵) و چون برای نامگذاری آن مشورت‌هایی صورت گرفت، بعضی نام «سفر» را برای آن (۱) تهذیب، ابن

عساکر، ج ۵، ص ۴۴۶ و ۲۴۴.

(۲) التمهید، ج ۱، ص ۳۰۵ به بعد.

(۳) برای آگاهی به زندگی «زید» به کتابهای مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۲ و طبقات، ابن سعد، ج ۲، ص ۳۵۸ و تهذیب، ابن عساکر، ج ۵، ص ۴۴۳-۴۴۶ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۵ و فتح الباری، ج ۹، ص ۱۶، و ... مراجعه کنید.

(۴) التمهید، ج ۱، ص ۳۰۷ به بعد.

(۵) در اینکه اول کسی که قرآن را پس از رسول خدا به صورت یک کتاب جمع کرده چه کسی است بین اهل سنت اختلاف است ولی چنانکه ما قبلا در ضمن جمع قرآن توسط امیر المؤمنین علیه السلام گفته‌ایم، آنچه در مجموع از روایات شیعه و سنی به دست می‌آید، اول کسی که قرآن را بدین صورت جمع کرد، امیر المؤمنین علیه السلام بود، زیرا طبق وصیت پیامبر بلافاصله پس از دفن آن حضرت، مشغول جمع آوری قرآن شد.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۴۷

انتخاب کردند، ولی «سالم» خود این نام را نپسندید، زیرا نامگذاریهای یهود است و گفت: در حبشه دیده‌ام که نظیر آن را «مصحف» می‌نامند و بر این نظر اتفاق کردند که آن را «مصحف» بنامند. این روایت را سیوطی در اتقان، از ابن اشته در کتاب مصاحف نقل کرده است (۱).

همچنین، ابن مسعود، ابی بن کعب و ابو موسی اشعری، قرآن را جمع آوردند و ابو موسی مصحف خود را «لباب القلوب» نام نهاد و از جمله اینها مقداد بن اسود و معاذ بن جبل هستند. از حدیث عراقی که وی از عایشه خواسته که مصحف خود را به وی نشان دهد بر می‌آید که عایشه نیز مصحفی خاص خود داشته است، بخاری از ابن ماهک روایت می‌کند که وی گفته است: من نزد عایشه بودم که عراقی به آنجا آمد و مسائلی از عایشه پرسید، از جمله تقاضا نمود که مصحف او را ببیند، عایشه گفت:

برای چه؟ و عراقی پاسخ داد: شاید بخواهم بر آن اساس قرآن را جمع آوری کنم چه در حال حاضر به صورت تألیف نشده یعنی بدون نظم و ترتیب مورد استفاده است و یا اینکه مردم در نظم آیات و تعداد آن اختلاف دارند.

عایشه می‌گوید: به هر نحوی که می‌خواهند بخوانند برای تو چه ضرری دارد؟

و آخر الأمر مصحفی را به وی ارائه داد و آیات (تعداد آیات) آن را بر وی املا کرد (۲).

بنابر این، چندین مصحف وجود داشت که بعضی از این مصاحف در جامعه اسلامی آن روز از موقعیت ممتازی برخوردار شده بودند، از جمله «مصحف عبد الله بن مسعود» بود که مورد استفاده مردم کوفه قرار گرفت، مردم بصره، مصحف «ابو موسی» را برای خود انتخاب کردند و مردم شام به مصحف «ابی بن کعب» مراجعه می‌نمودند، مردم دمشق خصوصا مصحف «مقداد بن اسود» را برگزیدند و در روایت کامل ابن اثیر است که مردم حمص، قرائت «مقداد» را پذیرفته (۱) اتقان سیوطی، ج ۱، نوع ۱۸، و مصاحف، سجستانی، ص ۱۱-۱۴.

(۲) صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۲۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۴۸

بودند (۱).

اوصاف مشترک مصحفهای صحابه

همه مصحفهای آن زمان در یک جهت مشترک بودند و آن این بود که سوره‌های بزرگ بر سوره‌های کوچک مقدم بوده و با نظم

و ترتیبی خاص تنظیم شده بودند:

۱- سوره‌های طوال، یعنی هفت سوره بزرگ: «بقره، آل عمران، نساء، اعراف، انعام، مائده و یونس»، به ترتیب در اول مصحف قرار داشت.

۲- پس از آنها سوره‌های «مثنی» یعنی سوره‌هایی که حدود یکصد آیه دارند و تقریباً دوازده سوره است، ضبط شده بود.

۳- و سپس «مثنی» یعنی سوره‌هایی که تعداد آیات آنها کمتر از یکصد آیه است و حدود بیست سوره است، قرار می‌گرفت. وجه تسمیه و نامگذاری این سوره‌ها به «مثنی» گفته‌اند از این جهت است که قرائت دوباره آنها بیشتر از سوره‌های بزرگ است.

۴- و پس از مثنی، «حوامیم» قرار داشت، یعنی سوره‌هایی که با «حم» آغاز می‌شوند و آن هفت سوره است.

۵- «ممتحنات» که نزدیک به بیست سوره است پس از «حم» ها قرار دارند.

۶- آخرین قسمت «مفصلات» است که الرحمان تا آخر قرآن، در این قسمت است. و علت نامگذاری آنها به این نام، نزدیکی فواصل آنها و زیادتی فصول آنهاست.

این است وصف عمومی همه مصحفهای صحابه که بیشتر با مصحف ابن مسعود، تطبیق می‌کند و دیگر مصحفها از نظر تقدم و تأخر بعضی از سوره‌ها و یا تعداد آنها (۱) کامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۵، صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۲۵، المصاحف، ابن ابی داوود سجستانی، ص ۱۱ و ۱۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۴۹

اختلافاتی با یکدیگر دارند «۱» که نیازی به ذکر همه آنها نیست.

زمان و سرنوشت این مصحفها

مدت عمر این مصحفها بسیار کوتاه بود و به زمان عثمان، با یکی کردن مصاحف مختلف، پایان یافت و مصحفهای صحابه را سوزاندند و یا پاره کرده‌اند.

انس بن مالک می‌گوید: عثمان نسخه‌ای از مصحفی را که استنساخ کرده بود، به مناطق مختلف فرستاد و دستور داد غیر از این نسخه، هر چه از قرآن در صحیفه و یا مصحف دیگری است بسوزانند «۲».

بعضی از این مصاحف عمری درازتر داشتند از جمله، مصحفی که در اختیار حفصه بود و عثمان از وی خواست که آن را در اختیار او بگذارد تا برای مقابله با نسخ دیگر مورد استفاده قرار گیرد که وی از تسلیم آن به عثمان امتناع کرد و عثمان تعهد کرد که آن را به وی باز گرداند «۳» و به همین جهت آن را به وی مسترد داشت که تا هنگام مرگ حفصه در اختیار او بود و پس از مرگ وی به امر مروان پاره شد.

از روایت ابو بکر بن داوود بر می‌آید که فرزندان ابی بن کعب، نسخه‌ای از مصحف پدر خود را پنهان از دیگران نگهداری می‌کردند، چه او می‌گوید: گروهی از مردم عراق از محمد بن ابی خواستند که مصحف پدر خود را به آنان نشان دهد که او در پاسخ گفت: عثمان آن را گرفت و هر چه این گروه اصرار کردند نتیجه‌ای نگرفتند و این بر میزان ترس محمد از نظام حاکم دلالت دارد «۴».

در روایت طبری است که ابن عباس، مصحفی را به ابو ثابت تسلیم کرد و گفت:

این مصحف، بر اساس قرائت ابی بن کعب است و موجود بود تا اینکه در اختیار (۱) آموزش علوم قرآن، ترجمه التمهید، ج ۱، ص ۳۷۲ از ابو محمد و کیلی.

(۲) بخاری، ج ۶، ص ۲۲۶.

(۳) مصاحف، سجستانی، ص ۹.

(۴) مصاحف، سجستانی، ص ۲۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۵۰

نصیر بن ابی الأشعث اسدی کوفی قرار گرفت و روزی یحیی بن عیسی الفاخوری، پیش او رفت و به این مصحف مراجعه کرد «۱»، طبق این روایت، این مصحف دست کم تا اواخر قرن دوم باقی بوده است، زیرا یحیی بن عیسی در سال ۲۰۱ در گذشت «۲». در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده که امام صادق علیه السلام فرمود: ما قرآن را به قرائت ابی (ابی بن کعب) می‌خوانیم «۳». اما ابن مسعود از تسلیم مصحف خود به فرستاده خلیفه، خودداری کرد و با سر سختی تمام در مقام حفظ آن بر آمد که به مشاجره شدید بین او و عثمان منجر شد.

و این سرسختی برای وی عواقب ناخوشایندی داشت. او علاوه بر خورداری از تسلیم مصحف خود به فرستاده خلیفه، به مردم اعلام کرد که من مصحف خود را نگه می‌دارم و از مردم نیز خواست مصحف خود را خود حفظ کنند «۴» و مردم را به مخالفت با حکم خلیفه وقت تشویق کرد و همین امر موجب احضار او از کوفه به مدینه شد و در مدینه بین او و عثمان سخنان تندی رد و بدل گردید که به کتک زدن و اخراج ذلتبار او از مسجد و شکسته شدن استخوانهای پهلو و سینه او منجر شد.

«ابن مسعود» بر اثر این حادثه علیل شد، عثمان به عیادت او رفت و از وی پرسید: درباره من چه گفته‌ای؟ ابن مسعود گفت: آنچه با من کرده‌ای؟ به امر تو مرا معلول کرده‌اند که به ادای نماز ظهر و عصر قادر نیستیم و تو عطیه مرا قطع کردی، عثمان گفت: آنچه با تو شده با من تلافی کن و این نیز عطیه توست که تسلیم می‌کنم.

ابن مسعود گفت: آن روز که نیازمند آن بودم به من ندادی و امروز که از آن بی‌نیازم به من می‌دهی! نه، من به آن احتیاجی ندارم.

ابن مسعود از عثمان ناراضی بود تا مرگ او فرا رسید، عمار یاسر پنهان از عثمان بر (۱) تفسیر طبری، ج ۵، ص ۹.

(۲) تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۲۶۳.

(۳) وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۲۱.

(۴) مصاحف، سجستانی، ص ۱۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۵۱

جنازه او نماز گذارد و همچنین وقتی «مقداد» در گذشت بر حسب وصیت او، بر جنازه وی نماز خواند و بر اثر آن، غضب عثمان بر عمار شدت گرفت و او را سخت تهدید کرد «۱».

با این همه، مصحف ابن مسعود تا دیر زمانی در دست بوده و ابن ندیم می‌گوید:

مصحفهای متعددی را دیده‌ام که نساخ و نویسندگان آنها می‌گفتند که مصحف عبد الله بن مسعود است که برخی از آنها در دوست سال قبل نوشته شده بود «۲».

از عبارت زمخشری در کشاف نیز به دست می‌آید که این مصحف تا قرن ششم در دست بوده است، زیرا او می‌گوید: در مصحف ابن مسعود چنین آمده است ...

و ظاهر این عبارت این است که خود، مطلب منقول را در این مصحف دیده است و صرف نقل از این مصحف نیست «۳».

برای هر یک از مصحفهای صحابه مشخصات مخصوص به آنها بوده است که برای آگاهی به آنها به کتاب: التمهید فی علوم القرآن، تألیف محمد هادی معرفت، جلد اول، از صفحه ۳۱۲ تا ۳۳۱ مراجعه کنید.

د- جمع آوری قرآن به دستور عثمان «۴»

اشاره

همانطور که گفته شد: دوره پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دوره جمع آوری قرآن به شمار آمده است، بزرگان صحابه بر حسب دانش و کفایت خود، به جمع آوری آیات و مرتب کردن سوره‌های قرآن دست زدند و هر یک، آن را در مصحفی خاص (۱) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۰ و شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۴۱-۴۵ را ملاحظه کنید. (۲) فهرست، ابن ندیم، ص ۴۶.

(۳) کشاف، زمخشری، ج ۲، ص ۴۱۰، آیه ۷۱ از سوره هود و ج ۴، ص ۴۹۰، آیه ۷ از سوره مجادله.

(۴) ر. ک. التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۳۴ به بعد.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۵۲

خود گرد آوردند و برخی که خود از عهده این کار بر نمی‌آمدند به دیگران متوسل شدند تا مصحفی برای آنها استنساخ کنند و یا آیات و سوره‌های قرآن را در مصحفی برای آنان گرد آوردند، به این ترتیب و با گسترش قلمرو حکومت اسلام، تعداد مصحفها رو به فزونی گذاشت، مسلمانان هر روز در گسترش و در کشورهای اطراف پراکنده بودند و به نسخه‌هایی از کتاب خدا، احساس احتیاج می‌کردند، چه این کتاب، تنها دستور آسمانی بود که مسلمانان، تمام جوانب زندگی خود را بر اساس آن تنظیم می‌کردند و برای آنان منبع احکام و قانونگذاری و تشکیلات به شمار می‌آمد.

بعضی از این مصحفها به تبع موقع و پایگاه جمع کننده آن در جهان اسلام آن روز، مقام والایی را کسب کرده بود، مانند: مصحف عبد الله بن مسعود، صحابی بزرگوار که مرجع اهل کوفه به شمار می‌آمد که کوفه در آن روز، مرکز علم و درس و بحث معارف اسلامی در سطح عالی بوده و مصحف ابی بن کعب که مورد توجه مردم، در بلاد شام قرار داشت و مصحف ابو موسی اشعری که در بصره و مصحف مقداد بن اسود که در دمشق مورد توجه بود.

اختلاف مصحفها با یکدیگر

چون جمع کنندگان مصحفها متعدد بودند و ارتباطی با یکدیگر نداشتند و از نظر کفایت و استعداد و توانایی انجام این کار یکسان نبودند، نسخه هر کدام، شامل همان بود که خود جمع آوری کرده بودند و آنچه در این مصحفها جمع آورده بودند از نظر روش و ترتیب و قرائت با یکدیگر یکسان نبودند و طبیعی بود که در این قبیل کارها انفرادی، اختلافاتی نیز وجود داشته باشد.

بدون شک، این اختلاف در مصحفها و قرائتها، اختلاف بین مردم را ایجاد می‌کرد و در اجتماعاتی که به مناسبتهای مختلف با یکدیگر داشتند، این اختلافات مورد بحث واقع می‌شد و چه بسا مسلمانان ساکن نقاط دور از یکدیگر که به مناسبت شرکت در جنگ و یا مناسبات دیگر با هم جمع می‌شدند، بر اثر تعصبی که نسبت به

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۵۳

مذهب و یا عقیده و رأی خود داشتند، در این مورد به محکوم کردن یکدیگر دست می‌زدند و همین امر به نزاع و جدال بین آنان منجر می‌شد.

نمونه‌هایی از این اختلافات بین مردم

در اینجا به عنوان نمونه به برخی از اختلافات مردم و تعصب آنها نسبت به قرائتهای صاحبان این مصحفها اشاره می‌کنیم:

۱- در بازگشت از جنگ سرزمین آذربایجان، حذیفه به سعید بن عاص - که با او بود - گفت: در این سفر به موضوعی برخورد کردم که اگر نادیده گرفته شود، موجب اختلاف مردم در مورد قرآن خواهد شد که هیچگاه نمی‌توان آن را چاره کرد. سعید پرسید: موضوع چیست؟ گفت: مردمی را از حمص دیدم که تصور می‌کردند قرائت آنان بهتر از قرائت دیگران است و آنان قرآن را از «مقداد» فرا گرفته‌اند. مردم دمشق را دیدم که می‌گفتند: قرائت آنان بهتر از دیگر قرائتهاست. اهل کوفه را دیدم که قرائت ابن مسعود را پذیرفتند و همین عقیده را درباره قرائت او دارند. همچنین مردم بصره که قرآن را طبق قرائت ابو موسی اشعری قرائت می‌کنند و مصحف او را «لباب القلوب» می‌نامند. چون حذیفه و سعید به کوفه رسیدند، حذیفه این موضوع را با مردم در میان گذاشت و از آنچه بیم داشت به مردم هشدار داد، صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بسیاری از تابعین با وی موافقت کردند، اصحاب ابن مسعود به وی اعتراض کردند که: چه ایرادی به ما داری؟ مگر جز این است که ما قرآن را وفق قرائت ابن مسعود، قرائت می‌کنیم؟ حذیفه و موافقان او به خشم آمده به آنان گفتند: ساکت باشید که به خطا می‌روید. حذیفه گفت: به خدا سوگند! اگر زنده باشم این موضوع را با خلیفه مسلمین (عثمان) در میان می‌گذارم تا چاره‌ای بیندیشد. ابن مسعود با حذیفه به درشتی سخن گفت:

سعید، سخت عصبانی شد و مجلس را ترک گفت: مردم نیز پراکنده شدند و حذیفه با

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۵۴

عصبانیت برای ملاقات با عثمان حرکت کرد «۱».

۲- یزید نخعی می‌گوید: در زمان ولایت ولید بن عقبه - که از جانب عثمان والی کوفه بود - به مسجد کوفه رفتم، در آنجا گروهی گرد هم جمع بودند که حذیفه بن یمان در آن جمع بود، در آن وقت، کسی فریاد بر آورد: هر کس که پیرو قرائت ابو موسی اشعری است به زاویه نزدیک باب کنده؟ و آنان که پیرو قرائت ابن مسعودند به زاویه نزدیک خانه عبد الله بیابند، دو گروه درباره آیه‌ای از سوره بقره با هم اختلاف داشتند یکی می‌گفت: «و اتموا الحج و العمره للیت» و دیگری می‌گفت: «و اتموا لحج و العمره لله»، حذیفه سخت ناراحت شده و چشمان او سرخ شده گریبان چاک داد و گفت: همین اختلافات قبل از شما نیز وجود داشت و موضوع مراجعه به عثمان را برای رفع این اختلافات مطرح کرد. ابن حجر نقل کرده که ابن مسعود به حذیفه گفت: به من خبر دادند که تو چنین گفته‌ای؟ حذیفه گفت: آری من دوست ندارم که بگویند: قرائت فلان و قرائت فلان و همانند اهل کتاب دچار اختلاف شوند «۲».

۳- ابن اشته از انس بن مالک، روایت کرده است که در کوفه و در زمان عثمان نسبت به قرآن اختلاف داشتند، معلمی قرآن را طبق قرائت یکی از صاحبان مصحفها تعلیم می‌داد و معلمی دیگر طبق قرائت دیگر و این به اختلاف بین جوانان منجر می‌شد و این اختلاف به معلمان می‌رسید و هر یک قرائت دیگری را غلط می‌شمرد، این خبر به عثمان بن عفان رسید و گفت: با حضور من قرآن را تکذیب می‌کنید و آن را به غلط می‌خوانید هر کس (در چاره اندیشی این مشکل) از من دوری گزیند به تکذیب و غلط شدیدتری گرفتار آمده است «۳».

از بکیر الاشبح روایت شده که در عراق کسی از کس دیگر قرائت آیه‌ای را (۱) کامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۵.

(۲) فتح الباری، در شرح بخاری، ج ۹، ص ۱۵.

(۳) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع ۱۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۵۵

می‌پرسید و چون آیه را قرائت می‌کرد، می‌گفت: این قرائت درست و قابل قبول نیست و این موضوع بین مردم شایع شد تا آنکه در این باره با عثمان مذاکره کردند «۱».

به هر حال، حوادثی از این قبیل پیرامون قرائت قرآن و اختلاف درباره آن اگر بوسیله مردانی همچون حذیفه پیش بینی و تدارک نمی‌شد به حوادثی ناخوشایند و فتنه‌هایی بدفرجام منجر می‌شد.

ورود حذیفه به مدینه

حذیفه پس از بازگشت از جنگ آذربایجان و آمدنش به کوفه و مشورت با اصحاب و تابعین برای پیشنهاد به عثمان در توحید مصحفها برای رفع اختلاف و به دست آوردن موافقت اکثر آنها جز ابن مسعود، به سرعت طرف مدینه حرکت کرد تا عثمان را بر انگیزد که امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را قبل از پراکندگی دریابد.

حذیفه پس از ورود به مدینه به نزد عثمان رفته و چنین گفت: ای خلیفه مسلمین! من بدون پرده پوشی هشدار می‌دهم، این امت را دریاب پیش از آنکه گرفتار همان اختلافی شوند که یهود و نصاری به آن گرفتار آمدند.

عثمان پرسید: موضوع چیست؟ حذیفه گفت: در جنگ سرزمین آذربایجان شرکت داشتم، در آنجا مردم شام، قرآن را به قرائت «ابی ابن کعب» می‌خواندند که مواردی از آن را مردم عراق شنیده‌اند، مردم عراق از قرائت «ابن مسعود» پیروی می‌کردند که در مواردی مردم شام از آن بی‌اطلاع بودند و هر گروه، گروه دیگر را تکفیر می‌کرد «۲». (۱) فتح الباری، ج ۹، ص ۱۶.

(۲) صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۲۵، المصاحف، ص ۱۹-۲۰ و الکامل، ج ۳، ص ۵۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۵۶

مشورت عثمان با صحابه

این حوادث و مشابه آن که از نهایت وخیمی حکایت کرد، عثمان را بر آن واداشت که بدان توجه کند و به جدّ در تدارک آن بکوشد که کاری بوده است بس بزرگ و پدیده‌ای بوده است جدید که هیچیک از پیشینیان به چنین کاری دست نزده است، علاوه بر آن مشکلات و موانعی که در مرحله اجرای این کار دیده می‌شود، زیرا نسخه‌های متعددی از این مصحفها در اطراف و اکناف منتشر شده و در ورای هر یک رجالی از بزرگان صحابه ایستاده‌اند که نادیده گرفتن شئون آنها در اجتماع آن روز اسلامی، بسی دشوار بوده و چه بسا که اینان به حمایت و دفاع از آن قیام کنند و در این راه موانعی بزرگ به وجود آورند، از این جهت بود که عثمان آن عده از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را که در مدینه بودند، جمع آورد و با آنان در این کار به مشورت پرداخت و آنان همه با هم، بر ضرورت قیام به این کار، به هر قیمتی که تمام شود، اتفاق نظر داشتند.

ابن اثیر می‌گوید: عثمان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را جمع آورد و موضوع را با آنان در میان گذاشت و همگی نظر حذیفه را تأیید کردند «۱».

تشکیل کمیته برای توحید مصاحف

عثمان، پس از مشورت با صحابه، در پیرامون یکی کردن مصاحف، به سرعت در اجرای این عمل اقدام کرد، نخست در پیامی عام، خطاب به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنان را به مساعدت در انجام این عمل دعوت نمود «۲» و سپس چهار تن از خواص خود را برای اجرای این کار برگزید که عبارت بودند از: زید بن ثابت که از انصار بود و سعید (۱) الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۵۵.

(۲) سیوطی در اتقان، ج ۱، نوع ۱۸، به نقل از مصاحف ابن اشته و مصاحف ابن ابی داوود، ص ۲۱.
درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۵۷

بن عاص و عبد الله بن زبیر و عبد الرحمن بن حارث بن هشام که از قریش بودند، این چهار تن، از اعضای اولیه «کمیته توحید» مصحفها به شمار می آمدند «۱» که زید بر آنان ریاست داشت، همانگونه که از اعتراض و مخالفت ابن مسعود نسبت به انتخاب زید بر می آید که او گفت: مرا از این کار کنار می زنند و آن را به مردی (زید) می سپارند که قسم به خدا! آنگاه که او در صلب مردی کافر بود، من اسلام را پذیرفته بودم «۲».

عثمان خود مسئولیت این چهار تن را پذیرفت «۳»، ولی آنان از عهده انجام چنین کاری برنیامدند و برای انجام کاری در این حد مهم نیاز به افراد کاردان و با کفایت بود، لذا از ابی بن کعب، مالک بن ابی عامر، کثیر بن افلج، انس بن مالک، عبد الله بن عباس، مصعب بن سعد و عبد الله بن فضیمه، و به روایت ابن سیرین و ابن سعد و دیگران از پنج تن دیگر که جمعاً دوازده نفر بودند، کمک گرفتند «۴».

در این دوره، ریاست با «ابی بن کعب» بود که او آیات قرآن را املا می کرد و دیگران می نوشتند، به نقل ابو العالیه، اینان قرآن را از مصحف ابی بن کعب گرد آوردند، ابی بن کعب خود املا می کرد و دیگران می نوشتند «۵».

ابن حجر می گوید: گویا در اول، کار با زید و سعید بود چون عثمان پرسید: کدام بهتر می نویسند؟ گفتند: زید، سپس پرسید: کدام فصیحترند؟ گفتند: سعید، آنگاه گفت: سعید املا کند و زید بنویسد.

ابن حجر اضافه می کند: به افرادی نیاز داشتند که مصحفها را به تعدادی که باید به مناطق مختلف فرستاده شود بنویسند و افراد مذکور را اضافه کردند و برای املا، از (۱) صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۳۶.

(۲) فتح الباری، ج ۹، ص ۱۷ و المصاحف، سجستانی، ص ۱۵.

(۳) المصاحف، سجستانی، ص ۲۵.

(۴) طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۶۲.

(۵) طبقات، ج ۳، ص ۳۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۵۸

ابی بن کعب کمک گرفتند «۱».

چند سؤال

۱- کمیته توحید مصاحف از چه منبعی استفاده می کرد؟

پاسخ:

با مراجعه به تاریخ، روشن می شود که این کمیته از منابع متعدد بهره می جست که عبارتند از:

الف- صحیفه‌هایی که به دستور ابا بکر تحت اشراف زید بن ثابت قبلاً فراهم آمده بود.

ب- «مصحف ابی بن کعب»، طبق نقل طبری غنی‌ترین منبع، مصحف ابی بن کعب بود چنانکه گوید: «چون عثمان به خلیفتی بنشست خواست که این قرآن را جمع کند تا این اختلاف از میان خلق برخیزد، پس مصحف ابی بن کعب را بیاوردند و هیچ مصحف نیافتند درست‌تر از آن و عثمان از آن نسخه‌ی برداشت» (۲).

ج- «حافظه و نوشته‌های قرآنی»، چون عثمان و کسانی که تحت نظر او به جمع آوری قرآن، آغاز کرده بودند، به منابع فوق اکتفا نکردند، بلکه عثمان، «منادی را بانگ کردن فرمود که هر کسی از قرآن چیزی دارید بیاورید و همی آوردند هر آنچه درست می‌گشت عثمان آن را نسخه می‌کرد و نیز منادی را می‌فرمود کردن» (۳).

د- «خزیمه بن ثابت»، این کمیته علاوه بر بهره‌گیری از منابع فوق‌الذکر دیدند که صحیفه‌ای در دست دارند فاقد آیه‌ای از سوره احزاب است که خود، آن آیه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بودند در صدد یافتن مأخذی برای آن آیه برآمدند تا آنکه آن را نزد خزیمه بن ثابت انصاری یافتند و آیه مذکور را در جای خود در سوره احزاب (۱) فتح الباری، ج ۹، ص ۱۶ و طبقات، ج ۳، ص ۶۲.

(۲) ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۸.

(۳) ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۵۹

نوشتند «۱» و آن، آیه ۲۳ سوره احزاب است: مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا بَدِيلًا.

ه- «نظارت امیر المؤمنین علیه السلام»، بر حسب گواهی روایاتی از اهل سنت و نیز احادیثی از شیعه، مأخذ مهم کار این کمیته نظارت امیر المؤمنین علیه السلام بود که می‌توان آن را- بر حسب این روایات- اهم منابع مصحف عثمانی تلقی نمود. سید بن طاووس در کتاب «سعد السعود» خود به کیفیت جمع آوری قرآن در زمان ابا بکر و عمر اشاره کرده و نیز مسئله نگارش مصحف را در زمان عثمان به طور فشرده یاد می‌کند و می‌نویسد: عثمان قرآن را با رأی علی علیه السلام جمع آوری کرد و در حقیقت پشتوانه کار عثمان در جمع و ترتیب قرآن، آگاهیهای امیر المؤمنین علیه السلام درباره قرآن بوده است (۲).

۲- آیا اعضای کمیته در نگارش قرآن هماهنگ بودند؟

پاسخ:

در نگارش و جمع آوری قرآن، اعضای کمیته (خواه کمیته اول به سرپرستی زید، و خواه کمیته دوم به سرپرستی ابی بن کعب) با هم تشریک مساعی نموده و از همبستگی و اتحاد ویژه‌ای در مورد قرآن برخوردار بودند و در شیوه نگارش بین آنها ابدا اختلاف نبود جز در کلمه «التابوت» در آیه: إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ... درباره رسم و نگارش این کلمه سه نفر از قریش یعنی عبد الله بن زبیر و سعید بن عاص و عبد الرحمن بن حارث، معتقد بودند که تاء آخر «التابوت» باید به صورت تاء مبسوط «ت» نوشته شود ولی زید بن ثابت می‌گفت: به صورت «التابوة» نگارش یابد، تا آنکه موضوع اختلاف به عثمان گزارش شد، عثمان گفت باید «التابوت» نوشته شود، چون این شیوه کتابت و نگارش با لغت و زبان (۱) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع ۱۸، ص ۷۹ و تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۶۶.

(۲) تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۶۷ و ۶۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۶۰

قریش هماهنگی دارد (۱).

۳- توحید مصاحف در چه سالی واقع شده است؟

پاسخ:

در اینکه اقدام عثمان برای یکی کردن مصحفها در چه سالی واقع شده است، تا حدودی بین مورخین اختلاف است. ابن حجر می‌گوید: آغاز این امر در سال بیست و پنجم هجری بود (۲)، ولی ابن اثیر در الکامل می‌گوید: این از حوادث سال سی‌ام است، یعنی جمع قرآن را از حوادث سال سی‌ام بر شمرده است، او می‌گوید: در این سال (سال سی‌ام) حذیفه به کمک عبد الرحمن بن ربیع به جنگ رفت و در آنجا متوجه اختلاف فراوان مردم درباره قرآن شد و در بازگشت، از عثمان خواست که در این باره چاره‌ای بیندیشد و عثمان نیز چنین کرد (۳).

ظاهراً ابن اثیر در تعیین این سال اشتباه کرده و حق با ابن حجر است، زیرا:

اولاً:

طبق روایت ابی مخنف جنگ آذربایجان و ارمنستان در سال بیست و چهار اتفاق افتاد که طبری آن را نقل کرده است (۴).

ثانیاً:

جنگ عبد الرحمن بن ربیع در سال بیست و دوم واقع شده و کسی که با او بوده حذیفه بن اسید الغفاری بوده نه حذیفه بن یمان عنسی (۵).

ثالثاً:

در سال سی‌ام، سعید به جای ولید، به حکومت کوفه منصوب شد و در این وقت برای جنگ طبرستان آماده می‌شد و ابن زبیر و ابن عباس و حذیفه در این جنگ همراه او نبودند (۶) و سعید تا سال سی و چهارم به مدینه باز نگشت و در سال بعد (۱) پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، حجتی، ص ۴۴۷ به نقل از مقدمتان، ص ۱۹.

(۲) فتح الباری، ج ۹، ص ۱۵.

(۳) کامل، ج ۳، ص ۵۵.

(۴) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۴۶ و ۲۴۷.

(۵) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۵۵.

(۶) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۶۱

عثمان به قتل رسید (۱) و این با عضویت سعید برای «کمیته توحید مصاحف» در سال سی‌ام سازگار نیست (۲).

۴- آیا صحابه در توحید مصاحف با عثمان همراه و موافق بودند؟

پاسخ:

همانطوری که گذشت، حذیفه بن یمان اول کسی بود که درباره توحید مصاحف سخن گفت و سوگند یاد کرد که به نزد خلیفه خواهد رفت و از او خواهد خواست که فقط یک قرائت بین مسلمانان معمول باشد (۳) و او بود که در کوفه در این باره با صحابه پیامبر به مشورت پرداخت و همه آنان بجز ابن مسعود با پیشنهاد او موافقت کردند (۴).

عثمان نیز آن گروه از صحابه که در مدینه حضور داشتند را فرا خوانده و درباره توحید مصاحف با آنها مشورت کرد و همه با

پیشنهاد او موافقت کردند، ابن اثیر می‌گوید: عثمان، صحابه را گرد آورد و این موضوع را با آنان در میان گذاشت و همگان با حدیفه هم عقیده بودند «۵».

همچنین امام امیر المؤمنین علیه السّلام رأی موافق خود را با این برنامه به طور اصولی اظهار کرد، ابن ابی داوود از سوید بن غفله روایت کرده که علی علیه السّلام فرمود: سوگند به خدا که عثمان درباره مصاحف (قرآن) هیچ عملی را انجام نداد مگر اینکه با مشورت ما بود، او درباره قرائتها با ما مشورت کرد و گفت: به من گفته‌اند که برخی می‌گویند:

قرائت من بهتر از قرائت توست، و این چیزی نزدیک به کفر است، به او گفتم: نظرت چیست؟ گفت: نظرم این است که فقط یک مصحف در اختیار مردم باشد و در این (۱) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۰ و ۳۶۵.

(۲) برای توضیح بیشتر و پاسخهای مفصل‌تر به التمهید، ج ۱، ص ۳۴۳ به بعد مراجعه کنید.

(۳) فتح الباری، ج ۹، ص ۱۵.

(۴) الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۵۵.

(۵) الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۵۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۶۲

زمینه تفرقه و اختلاف نداشته باشند، گفتم: نظر خوبی است «۱».

در روایت دیگر آمده است که علی علیه السّلام فرمود: «اگر امر مصحفها به من نیز سپرده می‌شد من همان می‌کردم که عثمان کرد» «۲».

پس از آنکه علی علیه السّلام به خلافت رسید، مردم را تشویق کرد که به همان مصحف عثمان ملزم باشند و تغییری در آن ندهند و لو آنکه در آن غلطهای املائی وجود داشته باشد و این از آن نظر بود که از آن پس هیچکس به عنوان اصلاح قرآن، تغییر و تحریفی در آن به وجود نیارد و از این رو حضرتش تأکید کرد که از امروز، هیچکس نباید به قرآن دست درازی کند «۳».

مردی در حضور امام صادق علیه السّلام حرفی از قرآن را بر خلاف آنچه مردم قرائت می‌کردند قرائت کرد، امام صادق علیه السّلام به او گفت: دیگر این کلمه را به این نحو قرائت مکن و همانطور که همگان قرائت می‌کنند تو نیز قرائت کن. و نیز در پاسخ کسی که از نحوه تلاوت قرآن سؤال کرده بود فرمود: «قرآن را به همان نحوی که آموخته‌اید بخوانید» «۴».

از این رو اجماع شیعه بر این عقیده است که آنچه امروز در دست ماست، همان قرآن کامل و تمام است که هرگز دچار تحریف و تغییری نشده است و قرائت مشهور همان قرائت صحیح و درستی است که خواندن آن در نماز صحیح است و استناد به نص موجود در تمام موارد درست است و همان است که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وحی شده و چیزی جز این نیست.

تنها کسی که در بین صحابه به مخالفت برخاست «عبد الله بن مسعود» بود که نزاع بینشان بالا کشید به طوری که عثمان دستور داد او را از مسجد بیرون کنند و او را (۱) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع ۱۸.

(۲) النشر فی القرائات العشر، ج ۱، ص ۸.

(۳) تفسیر طبری، ج ۱۷، ص ۹۳، مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۱۸.

(۴) وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۲۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۶۳

کتک زدند به گونه‌ای که دو دنده پهلوی را شکستند، ولی ظاهراً مخالفت ابن مسعود نیز مخالفتی اصولی نبوده است، زیرا او از این جهت ناراضی و ناراحت بوده که افرادی را برای انجام این امر مهم انتخاب کرده بودند که صلاحیت این کار را نداشته‌اند، کاری که خود ابن مسعود برای انجام آن شایستگی کامل داشته است، او می‌گفت: اینان کسانی هستند که حق ندارند به خودی

خود در قرآن تصرف کنند «۱» و از این رو از تسلیم مصحف خود به فرستاده خلیفه به شدت امتناع کرد.

۵- مصاحف عثمانی در چند نسخه تنظیم شده بود؟

پاسخ:

مورخان در شماره مصحفهای عثمانی که تهیه شده و به اطراف و اکناف بلاد اسلامی فرستاده شده است، اختلاف دارند، ابن ابی داوود سجستانی تعداد آنها را شش مجلد بر آورد کرده که به شماره شش مرکز مهم اسلامی آن روز بوده است، ابن شش مرکز عبارتند از: «مکه، کوفه، بصره، شام، بحرین و یمن» وی اضافه می‌کند که علاوه بر این شش مجلد، یک جلد نیز در مدینه نگه داشته می‌شد که آن را به نام «ام» یا «امام» می‌نامیدند «۲». و یعقوبی دو جلد دیگر را بر این تعداد اضافه کرده که به مصر و الجزیره فرستاده شده است «۳».

بنابر این، تعداد مصحفهایی که «کمیتة توحید مصاحف» تهیه کرده بود بر نه جلد بالغ می‌شد که یکی از آنها به نام «ام» یا «امام» در مدینه حفظ شده و هشت جلد دیگر به مراکز اسلامی آن زمان فرستاده شده است.

مصحفی که به هر منطقه‌ای فرستاده شده بود در مرکز منطقه حفظ می‌شد و از روی آن نسخه‌های دیگر استنساخ می‌شد تا در دسترس مردم باشد و تنها قرائت این مصحفها رسمیت داشت و هر نسخه و یا قرائت که با این مصحفهای هماهنگ (۱) طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۷۰.

(۲) المصاحف، ص ۳۴ و اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع ۱۸، ص ۸۰.

(۳) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۶۴

مخالف بود، غیر رسمی و ممنوع شناخته می‌شد و استفاده از آنها موجب مجازات بود.

مصحف مدینه، مرجع عمومی بود و اگر بین مصحفهای موجود در بلاد دیگر اختلافی پیدا می‌شد، برای رفع اختلاف و تصحیح آنها، مصحف مدینه ملاک قرار می‌گرفت و بر وفق آن، مصحفهای دیگر تصحیح می‌شد «۱».

عثمان همراه هر مصحف یک قاری قرآن نیز به منطقه مورد نظر اعزام می‌کرد تا قرائت قرآن را مطابق با آن مصحف، به مردم بیاموزند، از جمله، «عبد الله بن سائب» را همراه قرآن مکه، و «مغیره بن شهاب» را همراه با مصحف شام و «عبد الرحمن السلمی» را با مصحف کوفه و «عامر بن عبد القیس» را با مصحف بصره، به مناطق مذکور اعزام کرد و «زید بن ثابت» نیز از جانب خلیفه به عنوان قاری مدینه تعیین شد «۲».

البته بعضیها همانند سیوطی معتقدند که قرآنی که از ناحیه عثمان به بلاد اسلامی فرستاده شد پنج نسخه بود و یک نسخه هم برای خود در مدینه نگاهداشت که جمعا شش نسخه شد «۳».

ابن ابی داوود سجستانی می‌نویسد: بعضی از افراد توانستند همزمان با نگارش مصاحف عثمانی، مصاحفی از روی آن استنساخ کنند، چنانکه عبد الله بن زبیر و عایشه و حفصه و ام سلمه از روی مصحف عثمان مصحفی برای خود پرداختند «۴».

۶- آیا مصاحف عثمانی با هم اختلاف داشتند؟

پاسخ:

علیرغم اختلاف نظری که در تعداد این مصاحف وجود دارد، همه آنها از (۱) التمهید، ج ۱.

(۲) مناهل العرفان، زرقانی، ج ۱، ص ۳۹۶ و ۳۹۷.

(۳) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع ۱۸، ص ۸۰.

(۴) المصاحف، ص ۸، ۸۳ و ۸۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۶۵

نظر اشتغال و احتواء بر تمام قرآن هیچگونه تفاوتی با هم نداشتند و همه آنها مشتمل بر یکصد و چهارده سوره بودند و طبق دستور عثمان که به اعضای کمیته گرد آورندگان قرآن گفته بود: «جَرَدُو الْقُرْآنَ» یعنی قرآن را از هر گونه مشخصات املائی تجرید کنید، مصاحف را عاری از هر گونه علائم املائی (اعم از اعراب و نقطه گذاری حروف متشابه و اسماء سور و علائم جدائی آیات و مشخصات قرائات) می‌نوشتند، چون صحیفه‌های ابو بکر نیز مجرد از هر گونه مشخصات املائی و علائم برای ارائه قرائات خاص بوده است.

علاوه بر همه این مطالب، مصاحفی که به دستور عثمان فراهم آمده بود از هر گونه گزارش و تفسیر و توضیح نیز عاری بود، چون برخی از صحابه در مصحف خود، آنچه از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در تفسیر آیه‌ای می‌شنیدند، می‌نگاشتند، مثلاً ابن مسعود آیه شریفه: لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ را چنین نوشته بود: «لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلا من ربکم [فی مواسم الحج] و جمله: «فی مواسم الحج» را به عنوان تفسیر و توضیح آورده بود لکن برای برخی این توهم پیش آمده بود که جمله مذکور یکی از وجوه قرائات است «۱». و یا قرآن امیر المؤمنین علیه السلام همراه با حاشیه و توضیحات و بیان شأن نزول و غیره بود.

۷- آیا عثمان دستور احراق بقیه مصاحف را داد؟

پاسخ:

داستان احراق مصاحف و صحیفه‌های قرآنی به وسیله عثمان را اکثر قریب به اتفاق محققان شیعه و سنی تأیید کردند «۲»، لذا این عمل عثمان به صورت (۱) پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، حجتی، ص ۴۵۱.

(۲) ر. ک. الفهرست، ابن ندیم، ص ۲۸، مقدمتان فی علوم القرآن، ص ۱۱۷-۱۳۳ و صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن، باب ۲ و ۳ و المصاحف، ص ۱۸، جامع البیان، ج ۱، ص ۲۱، مباحث فی علوم القرآن، ص ۷۸ و سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۱۴ و تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۶۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۶۶

وسيله‌ای برای هجوم سیل انتقاد و خرده گیری نسبت به وی در آمد که حتی او را همزمان با زندگانش ملامت و نکوهش می‌کردند و این کار پس از مرگ او نیز، دستاویزی برای حمله و نکوهش به او بود. و علمای اهل سنت نیز در مقام دفاع از او بر آمده که او این کار را با مشورت صحابه انجام داد و حتی روایتی را از علی علیه السلام نیز در این رابطه نقل می‌کنند «۱».

در برخی از روایات دیده می‌شود که عثمان به منظور از میان بردن سایر مصاحف از وسیله‌ای غیر از احراق و سوزاندن استفاده می‌کرد، چنانکه یعقوبی می‌نویسد:

عثمان قرآن را جمع آوری کرده و مرتب ساخت ... و به اطراف و اکناف نوشت که نوشته‌های قرآنی را بدست آورند تا آنگاه که همه آنها به دست آمد و سپس دستور داد آنها را با آب گرم و سرکه بجوشانند و به قولی آنها را سوزانید و بجز مصحف عبد الله بن مسعود با همه مصاحف، چنین عمل کرد «۲».

به هر حال مسئله احراق تقریباً بین مسلمین مسلم است و به عنوان یکی از مطاعن عثمان در تاریخ ضبط و ثبت شد «۳» و بعید نیست که حدیث فوق و امثال آن برای تطهیر عثمان از احراق مصاحف جعل شده باشد و واقع همان بود که او دستور سوزاندن بقیه مصاحف را صادر کرد. (۱) تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۶۸.

- (۲) نقل به مضمون از ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۴.
- (۳) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۴۶، طعن هفتم.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۶۷

سؤالات:

- ۱- دو معنای متصور برای جمع قرآن را با توضیح کامل بیان کنید.
- ۲- آیا قرآن کریم در حیات پیامبر به صورت منظم در یکجا جمع و نگارش یافته بود؟
- ۳- نظر مخالفان جمع و تدوین قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را با توضیح کامل بیان کنید.
- ۴- نظر کسانی که می‌گویند قرآن با همین نظم و ترتیب در زمان حیات پیامبر جمع شده بود را با توضیح کامل بیان کنید.
- ۵- دلیل سید مرتضی بر جمع قرآن، در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیست، توضیح دهید.
- ۶- دلایل ششگانه آیت الله خوئی بر جمع قرآن در حیات پیامبر و ایراد بر جمع آن در دوران پس از رحلت، را با توضیح کامل بیان کنید.
- ۷- آیا تناسب بین سوره‌های قرآن دلیل بر جمع آن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است؟
- ۸- پاسخ دلیل سید مرتضی چیست؟ بیان کنید.
- ۹- پاسخ دلایل آیت الله خوئی را با توضیح کامل بنویسید.
- ۱۰- پاسخ دلیل تناسب بین سوره‌ها را بیان کنید.
- ۱۱- اول کسی که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اقدام به جمع آوری قرآن نمود چه کسی بوده است؟
- ۱۲- مشخصات مصحف علی علیه السلام را بیان کنید.
- ۱۳- سرنوشت قرآن علی علیه السلام چه شد؟ با توضیح کامل بیان کنید.
- ۱۴- چه عاملی باعث وارد شدن ابا بکر به جمع آوری قرآن شده است؟
- ۱۵- روش و مبنای کار زید بن ثابت در جمع قرآن چه بود؟ توضیح دهید.
- ۱۶- سرنوشت صحیفه‌های قرآنی جمع شده به دستور ابا بکر چه بود؟ توضیح دهید.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۶۸
- ۱۷- چه عاملی باعث انتخاب زید برای جمع قرآن توسط ابا بکر شد؟ توضیح دهید.
- ۱۸- چه کسانی از صحابه پس از رحلت پیامبر، اقدام به جمع آوری قرآن نمودند؟
- ۱۹- اوصاف مشترک مصحفهای صحابه چه بود؟ توضیح دهید.
- ۲۰- مدت عمر و سرنوشت مصحفهای صحابه را بیان کنید.
- ۲۱- چرا پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مصحفهای متعدد به وجود آمد؟
- ۲۲- معروفترین آنها کدامند و در چه مناطقی مورد توجه مردم بودند؟
- ۲۳- چرا مصحفها با هم اختلاف داشتند و چه آثاری بر این اختلاف مترتب بود؟
- ۲۴- نمونه‌هایی از این اختلاف را بیان کنید.
- ۲۵- نقش حدیقه را در یکی کردن مصحفها بیان کنید.
- ۲۶- عکس العمل عثمان در برابر پیشنهاد حدیقه مبنی بر توحید مصاحف چه بود؟

- ۲۷- کمیته توحید مصاحف از چه افرادی تشکیل شده بود؟
- ۲۸- کمیته توحید مصاحف از چه منابعی استفاده می‌کرد؟
- ۲۹- آیا اعضای کمیته در نگارش قرآن هماهنگ بودند؟
- ۳۰- توحید مصاحف در چه سالی واقع شده است؟
- ۳۱- آیا صحابه در توحید مصاحف با عثمان همراه و موافق بودند؟
- ۳۲- آیا مصاحف عثمانی با هم اختلاف داشتند؟
- ۳۳- آیا عثمان دستور احراق بقیه مصاحف را داد؟
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۶۹

درس بیست و چهارم اسباب نزول

اشاره

بر اهل فن پوشیده نیست که اسباب نزول و یا به تعبیر دیگر، شأن نزول آیات یا سور، از جمله مباحث علوم قرآنی است که صاحبان این فن در این رابطه مباحث بسیاری را مطرح کرده‌اند، البته برخی در ضمن بررسی و تفسیر هر سوره یا آیه‌ای، شأن نزول آن را نیز بیان کرده‌اند که معمولاً دأب و روش مفسرین در کتب تفسیر این است، ولی برخی دیگر از دانشمندان، کتاب مستقل در این رابطه نوشته‌اند و بعضی دیگر در ضمن مباحث علوم قرآنی یک فصل را به این بحث اختصاص داده‌اند. و این نشانه عظمت و اهمیت این بحث قرآنی است.

شما دانش پژوهان علوم قرآنی، علاوه بر اینکه در کتابهای تفسیری در ذیل هر آیه‌ای که شأن نزول دارد، می‌توانید به آن مراجعه کنید، به کتابهایی که مستقلاً در این رابطه نوشته شده می‌توانید مراجعه کنید «۱».

معلوم است بررسی تفصیلی مباحث اسباب نزول، در این نوع نوشتار که اساسش (۱) از قبیل: لباب النقول فی اسباب النزول، از جلال الدین سیوطی. و کتاب علی بن مدینی، استاد و شیخ روایت بخاری. و اسباب النزول، ابو الحسن علی بن احمد واحدی نیشابوری. و اسباب النزول، جعبری. و اسباب النزول، ابو الفضل بن حجر. البته مؤلف موفق به اتمام و تکمیل این کتاب نشده. و اتقان، سیوطی، نوع نهم، ج ۱. و البرهان فی علوم القرآن، زرکشی، ج ۱، نوع اول. و قرآن در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۱۷۱. و اسباب النزول، دکتر سید محمد باقر حجتی. و شناخت قرآن، علی کمالی دزفولی، بخش هفتم. و شأن نزول آیات، ترجمه اسباب النزول واحدی و لباب النقول سیوطی از دکتر محمد جعفر اسلامی و ...

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۷۰

بر اختصار و در حد یک درس است، میسر نیست، لذا بر آن شدیم که مطالب مهم و اساسی آن را تلخیص نموده و به صورت مختصر، تحت عناوین ذیل بیاوریم:

- ۱- معانی لغوی و اصطلاحی اسباب نزول.
- ۲- انواع آیات و سور قرآنی در رابطه با اسباب نزول.
- ۳- انواع اسباب نزول.
- ۴- ارزش و اهمیت شناخت اسباب نزول و فواید آن.
- ۵- آیا در اسباب نزول، معیار عموم لفظ است یا خصوص سبب؟

۶- در صورت تعدد اسباب نزول، معیار کدامیک از آنهاست؟

۷- مصدر اسباب نزول چیست؟ عقل یا نقل؟

۱- معانی لغوی و اصطلاحی اسباب نزول

معانی لغوی اسباب

«اسباب»، جمع سبب است و در لغت «۱» دارای معانی ذیل است: ریسمان و هر چه بدان به دیگری پیوسته شود، پیوند، خویشاوندی، حیات، ناحیه و راه، باعث و موجب، دستاویز، آلت و وسیله و امثال اینها.

مرحوم طبرسی می‌نویسد: «سبب» عبارت از هر چیزی است که می‌توان به وسیله آن به هدف رسید و از این جهت است که به ریسمان و راه و در، «سبب» می‌گویند «۲».

کلمه «سبب و اسباب»، در قرآن کریم بر طبق پاره‌ای از مفاهیم یاد شده به کار رفته است:

الف- به مفهوم رسن و ریسمان و هر چیزی که می‌توان به وسیله آن به چیزی (۱) مفردات، راغب اصفهانی، صحاح اللغه، قاموس و اقرب الموارد را ملاحظه کنید.

(۲) مجمع البیان، ج ۷، ص ۷۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۷۱

دست یافت: مَنْ كَانَ يَطُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمِذُ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لَيَقْطَعَنَّ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُدْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ (۱).

یعنی: «اگر کسی چنین می‌پندارد که خداوند پیامبرش را در دنیا و آخرت هرگز یاری نخواهد کرد، پس ریسمانی به سوی آسمان بکشد و آن را به سقف آسمان ببندد آنگاه آنقدر آن را بکشد تا از هم گسسته گردد، پس او باید ببیند که آیا حيله و چاره او می‌تواند غیظش را فرو نشاند. [یعنی اگر او از کینه خفه گردد و بمیرد خدا هم پیامبرش را یاری خواهد کرد]».

ب- وسیله و ابزار و یا طریق و راه: وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا (۲).

یعنی: «ما به ذی القرنین هر وسیله‌ای که بتواند از رهگذر آن به مراد خویش برسد عطا کردیم [و یا در هر چیزی، راه و ناحیه آن را به وی نشان دادیم]».

ج- پیوند و خویشاوندی: إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوْا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ (۳).

یعنی: «آنگاه که رهبران و رؤساء، از پیروان خدا اظهار تنفر و بیزاری می‌کنند و همه آنان- اعم از تابع و متبوع- عذاب خدا را مشاهده می‌نمایند و رابطه و پیوندها میان آنها از هم گسسته می‌شود».

د- ابواب و درها: أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ (۴).

یعنی: «آیا سلطه و اقتدار بر آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو قرار دارد، از آن آنهاست [آری اگر مدعی چنین سلطه و اقتداری هستند] پس در ابواب و طرق آسمانها صعود کرده بدانسو بالا روند». (۱) سوره حج، آیه ۱۵.

(۲) سوره کهف، آیه ۸۳.

(۳) سوره بقره، آیه ۱۶۶.

(۴) سوره ص، آیه ۱۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۷۲

ه- طرق و راهها: یا هاماُن اِبْنِ لَی صَرَحًا لَعَلَّی اُبْلَغَ الْأَسْبَابَ «۱».

یعنی: «فرعون به هاماُن دستور داد برای من کاخ بلند و استوار بنا کن تا شاید بتوانم به راههای آسمان دست یابم [یا به اسباب و وسایلی دسترسی پیدا کنم که بتواند مرا به مقصود و هدفم نائل سازد]».

معنای اصطلاحی اسباب نزول

«اسباب نزول» در اصطلاح دانشمندان علوم قرآنی و مفسرین، عبارت است از اموری که یک یا چند آیه و یا سوره‌ای در پی آنها و بخاطر آنها نازل شده باشد و این امور در زمان رسول گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ روی داده است. و آن امور بر سه قسم قابل تقسیم است و به تعبیر بهتر سه نوع اسباب نزول متصور است و آنها عبارتند از:

الف- حادثه‌ای که نسبتاً مهم و جالب و یا سخت خطرناک و یا زشت بود، روی می‌داد.

ب- مردم سؤالاتی را با رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ در میان می‌گذاشتند.

ج- اوضاع و شرایطی برای مسلمین پدید می‌آمد که باید موضعگیری آنان در برابر این اوضاع و شرایط مشخص می‌گردید.

به دنبال این امور، آیات و احیاناً سوره‌هایی نازل می‌شد، این آیات و سوره‌ها مطالبی را درباره آن حادثه و یا در جهت پاسخ به سؤالات مردم و یا تعیین موضع مسلمین بیان می‌کرد و بالاخره نزول این آیات و سور از این گونه امور ریشه می‌گرفت «۲». (۱) سوره مؤمن، آیه ۳۶.

(۲) اسباب النزول، دکتر سید محمد باقر حجتی، ص ۱۷-۲۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۷۳

۲- انواع آیات و سور قرآنی در رابطه با اسباب نزول

اشاره

در قرآن کریم با دو نوع از آیات و سور مواجه هستیم که برای پاره‌ای از آنها نمی‌توان شأن نزول خاصی جستجو کرد، ولی عده‌ای از آیات و سور دیگر، دارای شأن نزول خاصی می‌باشند، لذا می‌توان گفت که آیات و سور قرآن از این لحاظ به دو نوع قابل تقسیم می‌باشند:

الف- آیات و سوری که فاقد اسباب نزول خاصی می‌باشند

اشاره

بسیاری از آیات و سور قرآن کریم، ابتدائاً و بدون اینکه مسبوق به موجب و انگیزه خاصی باشند، نازل شده‌اند و به هیچ حادثه و واقعه و یا سؤالی که همزمان با نزول وحی روی داده باشد، مربوط نیستند تا در زمینه آنها ناگزیر به بررسی و تفحص از اسباب نزول و موجبات و انگیزه خاصی باشیم، بلکه فقط می‌توان سبب و انگیزه عام و کلی برای آنها جستجو کرد و آن عبارت از نیاز همه انسانها به رهنمودهای الهی و جبران نارسائی اندیشه‌های بشری به وسیله وحی می‌باشد تا از این رهگذر حق را از باطل در سراسر شئون حیاتی خویش تشخیص دهد. این نوع آیات و سور که فاقد اسباب نزول خاص هستند، شامل بخشی از قرآن می‌گردند که ما

ذیلا به آنها اشاره می‌کنیم:

یک

- آیات و سوری که تاریخ زندگانی و حوادث و رویدادهای مربوط به امت‌های گذشته در طی آنها مطرح است، البته باید یادآور شد که بخشی از قصص و تاریخ زندگانی امت‌های گذشته احیانا دارای سبب خاص و شأن نزول مخصوص از لحاظ نزول می‌باشد مانند تاریخ زندگانی «ذو القرنین» که از پی سؤال مردم در قرآن کریم بازگو شده است، این قبیل از مسائل تاریخی که دارای سبب خاص نزول هستند از محل بحث ما در این قسمت خارجند، زیرا گفتار ما راجع به آن سلسله از حوادث تاریخی قرآن کریم است که فاقد سبب نزول خاص هستند و آنها تنها به منظور اینکه

درس‌هایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۷۴

مردم عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین تمام انسانها در هر عصر و دوره‌ای از این حوادث آگاه گردند و آنها را در گنجور خاطره خویش بسپارند و از لابلای این حوادث عبرت آموز رمز سعادت و یا شقاوت و بدبختی و تعالی و یا انحطاط ملت‌ها را باز یافته و در زندگانی فردی و یا اجتماعی خود از این رموز بهره گیرند و به عوامل سعادت و سرافرازی ملت‌ها روی آورند و از عوامل سعادت سوز و شقاوت ساز پرهیزند، اینگونه حوادث تاریخی در قرآن کریم بازگو شده است.

دو

- آیات و سور دیگری نیز در قرآن کریم به چشم می‌خورد که شامل بسیاری از اخبار غیبی و ترسیم دور نمای عالم برزخ و بهشت و دوزخ و حالات روز قیامت و گزارش احوال بهشتیان و دوزخیان و امثال آنها می‌باشد که سبب نزول خاصی را برای آنها نمی‌توان

جستجو

کرد.

ب- آیات و سوری که دارای اسباب نزول خاص هستند

در قرآن کریم با آیات و سوری مواجه هستیم که دارای سبب نزول خاص هستند و این آیات و سور، در پی آن سبب نازل شده که آن سبب و علت نیز همزمان با نزول وحی روی داده است.

این بخش از آیات و سور، عبارت از همان بخشی است که معمولا در کتب تفسیر و یا در کتابهای مستقل راجع به «اسباب النزول» آنها گفتگو می‌شود و در موضوع بحث ما نیز عبارت از بررسی اسباب نزول چنین آیات و سور می‌باشد «۱».

۳- انواع اسباب نزول

اشاره

چنانکه در ضمن مطلب اول اشاره شد، اسباب نزول به سه نوع قابل تقسیم است که می‌توان آنها را تحت عناوین ذیل، معنون نمود و آنها عبارتند از: (۱) اسباب النزول، حجتی، ص ۱۹ و ۲۰، و شناخت قرآن، علی کمالی، ص ۱۸۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۷۵

الف- حوادث و رویدادهای مهم.

ب- سؤالات و پرسشهای مردم از رسول اکرم- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

ج- مشخص کردن موضع مسلمین در مسائل حساس و مهم.

الف- حوادث و رویدادهای مهم

اشاره

در این بخش نمونه‌هایی چند از سور و آیاتی را یادآور می‌شویم که حوادث و رویدادهای مهم باعث نزول آنها گردید، این حوادث به نوبه خود، به دو دسته قابل تقسیمند:

اول: حوادث جالب و سازنده و الگو پرداز.

دوم: حوادث زشت و ویرانگر.

اول: حوادث جالب و سازنده و الگو پرداز

بخشی از حوادث و رویدادهایی که همزمان با حیات رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و سلم به وقوع می‌پیوست، آنچنان جالب و سازنده و بارز بود که در جهت تأیید آنها از سوی خداوند آیه و یا آیات و یا سوره‌هایی نازل می‌شد که به عنوان نمونه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- خاتم بخشی علی علیه السلام در رکوع نماز و نزول آیه ولایت:

یکی از حوادثی که باعث نزول آیاتی از قرآن کریم شد، حادثه‌ای بود که همگامی صلوات با زکات را- که در اکثر قریب به تمام آیات قرین یکدیگر ذکر شدند- تجسم بخشید، یعنی آنگاه که امیر المؤمنین علیه السلام در حال رکوع نماز، توجه به خلق و مستضعفان را به عنوان نتیجه و لازمه توجه به حق اعلام کرد، از پی آن آیات ذیل نازل شد:

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۷۶

إِنَّمَا وَثِقُكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ «۱».

یعنی: «ولی و سرپرست واجب الطاعه شما صرفاً عبارتند از خدا و رسول او و نیز آن کسانی که دارای ایمان هستند، کسانی که اقامه نماز می‌کنند و صدقه و زکات خویش را در حال رکوع به تهیدستان می‌پردازند. آنکه دوستی با خدا و رسول او و مؤمنان را می‌گزیند [باید بداند] که حزب الله و پیروان مکتب الهی پیروز هستند».

روایات بسیاری از طرق شیعه و سنی وارد شده که دلالت می‌کند بر اینکه این دو آیه در شأن امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده و نزول آن پس از خاتم بخشی امیر المؤمنین علیه السلام در رکوع نماز بوده است.

مرحوم طبرسی، روایتی را در همین رابطه از «اباذر» نقل کرده است که اباذر می‌گوید: روزی در معیت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و سلم نماز ظهر را به جماعت می‌خواندیم، مرد تهیدست و بینوایی از مردم کمک خواست، کسی به او چیزی نداد، این مرد

دستها را سوی آسمان برگرفت و گفت: خدایا! تو گواه باش که من در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مردم درخواست کمک مالی نمودم، لکن کسی چیزی به من نداد.

علی علیه السلام همزمان با این جریان در حال رکوع نماز بسر می‌برد و انگشت دست راست خود را به طرف آن سائل نشانه رفت و بدو اشاره کرد تا انگشتر را از انگشت او بیرون کشد [تا حاجت و نیاز خود را از این رهگذر بر آورد] سائل انگشتر را از دست آن حضرت بیرون کشید و رسول خدا نیز شاهد و ناظر این صحنه دل‌انگیز بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از مشاهده این صحنه، سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: خدایا! برادرم موسی علیه السلام درخواستی را با تو در میان گذاشت و گفت:

رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يُفْقَهُوا قَوْلِي وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَاشْرِكْهُ فِي أَمْرِي «۲». (۱) سوره مائده، آیه ۵۵-۵۶.

(۲) سوره طه، آیه ۲۵-۳۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۷۷

یعنی: «پروردگارا! سینهام را گشاده ساز و به من شرح صدر مرحمت فرما و کارم را سهل و هموار گردان و گره از زبانم بگشا و آن را گویا ساز تا مردم گفتارم را درست دریابند، برایم وزیری از خاندانم فراهم آور، برادرم هارون را وزیرم قرار ده و به وسیله او پشتم را استوار دار تا بدو مستظهر گردم و او را شریک کارم گردان تا در این نهضت با من همیاری کند».

رسول خدا عرض کرد: خدایا! موسی علیه السلام این درخواست را با تو در میان گذاشت و تو به او جواب مثبت دادی که: سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكَ سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا «۱».

یعنی: «به زودی بازویت را به وسیله برادرت، سخت و استوار خواهیم داشت و برای شما دو نفر آنچنان سلطه و فرمانروایی مقرر خواهیم کرد تا [دشمنان شما] به شما نرسند و نتوانند بر شما چیره شوند».

پس از آن رسول خدا عرض کرد: «اللهم فانا محمد نبيك و صفيك اللهم فاشرح لي صدري و يسر لي امري و اجعل لي وزيرا من اهلي عليا، فاشدد به ازري».

یعنی: «بار خدایا! من محمد پیامبر تو و برگزیده تو [در میان خلق هستم، بار خدایا! به من شرح صدر عنایت فرما و کارم را بر من سهل و آسان گردان و برای من وزیری از خاندانم- یعنی علی- فراهم کن ...».

ابوذر می‌گوید: سوگند به خدا هنوز سخن آن حضرت به پایان نرسیده بود که جبرائیل علیه السلام از سوی خداوند متعال بر وی فرود آمد و گفت: بخوان، گفت: چه بخوانم؟ عرض کرد: بخوان: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا ...

این شأن نزول را برای این آیه، ابو اسحق ثعلبی در تفسیرش و ابو بکر رازی در احکام القرآن و ربیانی و طبری در جامع البیان آورده‌اند «۲». (۱) سوره قصص، آیه ۳۵.

(۲) مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۷۸

فریقین قبول دارند که آیات فوق درباره علی علیه السلام نازل شده است، به عنوان نمونه:

به الدر المنثور، جلد دوم، صفحه ۲۹۳ و ۲۹۴ و الجامع لأحكام القرآن قرطبی، جلد ششم، ص ۲۲۲ و مفاتیح الغیب فخر رازی، جلد دوازدهم، صفحه ۲۶ و روح المعانی، جلد ششم، صفحه ۱۶۶ و المنار، جلد ششم، صفحه ۴۴۲ و مفسرین شیعه بالاتفاق در تفاسیرشان به این مطلب اشاره کرده‌اند.

۲- بخشش و ایثار علی و اهل بیتش و نزول سوره هل اتی:

تمام مفسران شیعه و سنی یادآور شدند که سوره «هل اتی دهر، انسان»، درباره امیر المؤمنین علی و فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام و فضّه خادمه آنها نازل شده و غالباً این سوره را مدنی می‌دانند.

ابن عباس گفته است: امام حسن و امام حسین علیهم السلام بیمار شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جمعی از مردم به عیادت آنها رفتند، یاران آن حضرت به امیر المؤمنین علیه السلام عرض کردند: یا ابا الحسن! به نظر می‌رسد که درباره شفای فرزندانان نذری کنید، علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و فضّه کنیز آنها نذر کردند اگر حسنین علیهما السلام از این بیماری بهبودی یابند، سه روز را روزه بگیرند، آن دو بهبودی یافتند، اما چیزی برای خوردن در اختیار نداشتند.

امیر المؤمنین علیه السلام سه صاع (حدود سه من) جو از شمعون خیبری یهودی قرض کرد، فاطمه زهرا علیها السلام آنها را دستاس کرده و به تعداد افراد، پنج قرص نان فراهم ساخت، این نانها را در برابر خود نهادند تا با آنها افطار کنند که سائل بینوایی بر آنها در آمد و عرض کرد: «السلام علیکم اهل بیت محمد»، من بینوایی از بینوایان مسلمان هستم، مرا از غذای خود اطعام کنید که خدا شما را از موائد بهشتی سیر گرداند، آنان این بینو را بر خویشان ترجیح داده و تمام قرصهای نان را به او دادند و شب را- در حالی که جز آب چیزی نچشیده بودند- به سر آورده و بامداد آن را با روزه آغاز کردند.

آنگاه که شب دوم فرا رسید و غذا را در مقابل خود نهادند [تا افطار کنند] یتیمی بر

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۷۹

آنها وارد شد، بدون آنکه از این نانها چیزی تناول کنند آنها را در اختیار این یتیم قرار دادند و باز شب را گرسنه به سر بردند در حالی که فقط آب نوشیدند، به هنگام افطار در شب سوم نانها را در مقابل خود نهادند که اسیری بر آنها وارد شد و همان معامله را با او در پیش گرفتند که با بینو و یتیم، یعنی همه نانها را به او دادند.

چون بامدادان روز سوم فرا رسید امیر المؤمنین دست حسنین علیهما السلام را گرفت و به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روان شدند، وقتی آن حضرت آنان را دید که از شدت گرسنگی مانند جوجه‌ها می‌لرزند فرمود: چقدر بر من ناگوار و رنج آور است که شما را بدینسان می‌بینم؟! رسول خدا از جا برخاست و با آنها به راه افتاد، دید فاطمه علیها السلام در محراب عبادت قرار دارد و شکمش از گرسنگی آنچنان تهی گشته که به پشت چسبیده و از ناتوانی چشمان مبارکش فرو رفته است، دیدن این منظره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را متأثرتر ساخت.

در چنین لحظاتی بود که جبرائیل علیه السلام فرود آمد و گفت: ای محمد! این را بستان و بگیر، خدا تو را درباره خاندانت تهنیت گفته، آنگاه جبرائیل سوره «هل اتی» را بر آن حضرت خواند (۱).

ابن شهر آشوب سوری در کتاب مناقب آل ابی طالب (۲)، همین شأن نزول را برای سوره «هل اتی» از کثیری از روایات اهل سنت و شیعه، با مختصر تفاوتی نقل می‌کند.

و آن تفاوت این است که شمعون یهودی مردی پشم باف بود، مقداری پشم و سه صاع جو به علی علیه السلام داد و گفت: به عوض این سه صاع گندم، دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم این پشمها را بریسد، حضرت زهرا علیها السلام یک سوم آن پشمها را ریسندگی می‌کرد و سپس یک صاع از آن جو را آسیا کرده و خمیر می‌کرد. (۱) مفاتیح الغیب، تفسیر کبیر، فخر رازی و الغدیر، ج ۳، ص ۱۱۱.

(۲) مناقب، ج ۳، ص ۳۷۳-۳۷۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۸۰

اینک کسانی که ابن شهر آشوب روایت را از آنها نقل کرده است بدانها اشاره می‌کنیم:

ابو صالح، مجاهد، ضحاک، حسن بصری، عطا، قتاده، مقاتل، لیث، ابن عباس، ابن مسعود، ابن جبیر، عمرو بن شعیب، حسن بن

مهران، نقاش، قشیری، ثعلبی و واحدی در تفاسیرشان. و صاحب اسباب النزول و خطیب مکی در «الأربعین» و ابو بکر شیرازی در نزول القرآن فی امیر المؤمنین (ع)، و اشنه‌ی در «اعتقاد اهل السنه» و ابو بکر محمد بن احمد بن فضل نحوی در «العروس فی الزهد». و همچنین اهل بیت علیهم السّلام از اصبح بن نباته و دیگران از امام باقر و صادق علیهما السّلام همگی روایت کرده‌اند که سوره «هل اتی» در شأن «امیر المؤمنین» و پس از آن ایثار عظیم، نازل شده است.

همین قضیه را با تفاوت‌هایی می‌توانید در تفسیر روح البیان، شیخ اسماعیل حقی، جلد اول، صفحه ۲۶۸ و ۲۶۹ ملاحظه کنید. بنابراین، نزول سوره «هل اتی» پس از آن بخشش و ایثار، در شأن اهل بیت علیهم السّلام امری مسلم نزد شیعه و سنی است و انکار آن جز آنکه حاکی از حقد و کینه شخصی باشد، چیز دیگری را ارائه نخواهد داد «۱».

۳- اعراض و روی برتافتن از شخص نابینا و فقیر و نزول سوره عبس:

عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزْكَى أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى أَمَا مَنِ اسْتَعْنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكَى وَ أَمَا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى وَ هُوَ يَخْشَى فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى «۲».

یعنی: «چهره در هم کشیده و روی برتافت، از اینکه نابینایی به سراغ او آمده است، تو چه می‌دانی شاید او پاکی و تقوا پیشه کند؟ یا متذکر گردد و این تذکر بحال (۱) برای آگاهی بیشتر به کتب اهل سنت در رابطه با نزول سوره هل اتی درباره علی علیه السّلام و اهل بیتش به کتاب قیم «الغدیر»، ج ۳، ص ۱۰۶-۱۱۱ مراجعه کنید.

(۲) سوره عبس، آیه ۱-۱۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۸۱

او مفید باشد، اما آن کس که مستغنی است، تو به او روی می‌آوری، در حالی که اگر او خود را پاک نسازد چیزی بر تو نیست، اما کسی که به سراغ تو می‌آید و کوشش می‌کند و از خدا ترسان است، تو از او غافل می‌شوی». این آیات اجمالاً- نشانگر این جهت هستند که خداوند کسی را در آنها مورد عتاب قرار داده به خاطر اینکه فرد یا افراد غنی و ثروتمندی را بر نابینای حق طلبی مقدم داشته است، اما این شخص مورد عتاب کیست؟ از خود آیات چیزی استفاده نمی‌شود و در بین مفسرین و حتی در روایاتی که در شأن نزول این آیات نقل شده، اختلاف است.

مشهور میان عامه و خاصه این است که منظور شخص رسول خداست، در مقابل، عده‌ای از مفسرین و بزرگان از قبیل: سید مرتضی و طبرسی صاحب مجمع البیان و علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان و ... معتقدند که مقصود، مردی از بنی امیه است که در هنگام ورود «عبد الله بن ام مکتوم»، در محضر پیامبر بود و با دیدن این مرد نابینای فقیر، چهره در هم کشید و خود را جمع و جور کرد و در این رابطه روایتی هم از امام صادق علیه السلام وارد شده است، اصل قضیه طبق قول مشهور چنین است:

عده‌ای از سران قریش مانند: عتبه بن ربیع، ابو جهل، عباس بن عبد المطلب و جمعی دیگر خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند و پیامبر مشغول تبلیغ و دعوت آنها به اسلام بود و امید داشت که این سخنان در دل آنها مؤثر واقع شود، در این میان «عبد الله بن ام مکتوم» که مرد نابینا و ظاهراً فقیری بود وارد مجلس شد و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تقاضا کرد آیاتی از قرآن را برای او بخواند و به او تعلیم دهد و پیوسته سخن خود را تکرار می‌کرد و آرام نمی‌گرفت، زیرا دقیقاً متوجه نبود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با چه کسانی مشغول صحبت است، او آنقدر کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را قطع کرد که حضرت ناراحت شد و آثار ناخشنودی در چهره مبارکش نمایان گشت و در دل گفت: «این سران عرب پیش خود می‌گویند: پیروان محمد صلی الله علیه و آله و سلم نابینایان و بردگانند» و لذا رو از عبد الله برگرداند و به سخنانش با آن گروه ادامه داد.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۸۲

در این هنگام، آیات فوق نازل شد (و در این باره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مورد عتاب قرار داد) رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم بعد از این ماجرا «عبد الله» را پیوسته گرامی می‌داشت و هنگامی که او را می‌دید می‌فرمود: «مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی». یعنی: «مرحبا! به کسی که پروردگارم بخاطر او مرا مورد عتاب قرار داد» و سپس به او می‌فرمود: «آیا حاجتی داری آن را انجام دهم» و پیامبر او را دو بار در غزوات اسلامی در مدینه جانشین خویش قرار داد (۱).

شأن نزول دومی که برای آیات فوق نقل شده و مورد پسند سید مرتضی و بعضی دیگر قرار گرفته است این است که این آیات درباره مردی از بنی امیه نازل شده که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود و در همان حال «عبد الله بن ام مکتوم» وارد شد، هنگامی که چشمش به عبد الله افتاد خود را جمع کرد مثل اینکه می‌ترسید آلوده شود و قیافه در هم کشیده و صورت خود را برگردانید، خداوند در آیات فوق، عمل او را نقل کرده و مورد ملامت و سرزنش قرار داده است، این شأن نزول در حدیثی از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است (۲).

در آیات، چیزی که صریحا دلالت کند که منظور شخص پیامبر است، وجود ندارد الا ظهور خطابها در این آیات، ولی سید مرتضی (ره) و مرحوم طبرسی و علامه طباطبائی نظرشان این است که طبق قرائن و شواهدی، شأن نزول دوم صحیح است و مورد عتاب آن شخص بنی امیه است نه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زیرا:

اولا:

همانطور که گفته شد، حالات مذکور در آیات سوره عبس به هیچ وجه در خور شأن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌باشد.

ثانیا:

خداوند متعال قبل از نزول این سوره در سوره «ن و القلم» خلق و خوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را عظیم و شگرف بر شمرده و فرموده است: إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ، (۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

(۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۸۳

و سوره «ن و القلم» بلافاصله پس از سوره علق نازل شده است و معقول نیست خداوند متعال خلق و خوی پیامبرش را در آغاز بعثتش عظیم بر شمرد و سپس او را از رهگذر بعضی از حالات ناخوش آیند اخلاقی مورد سرزنش قرار دهد و وی را بخاطر توجه به اغنیا- آن هم اغنیایی کافر- و نیز به علت بی‌اعتنایی به فقرا- آن هم فقرایی مؤمن و پویای هدایت- نکوهش کند؟!

ثالثا:

علاوه بر دو دلیل قبلی، ترجیح غنای غنی و مال و مکت دولت‌مند- که نمی‌توان آن را در فرهنگ اسلامی معیار هیچگونه فضیلتی بر شمرد- بر فقر فقیر و تهیدستی و نیز اعراض از فقیر و اقبال بر غنی و ثروتمند، آن هم بخاطر غنا و ثروت، عقلا- زشت بوده و با کرامت خلق و خوی انسانی ناسازگار می‌باشد، تا چه رسد به خوی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که سخت از او به دور است و حتی برای احتراز از چنین عمل زشتی به نهی و ممانعت نیازی نبوده است (۱).

نگارنده نیز با توجه به دلایل و قرائن مزبور (گرچه ظواهر آیات می‌رساند که مورد خطاب پیامبر است) معتقد است که آنکه مورد خطاب عتاب است شخصی غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

اینها نمونه‌هایی از حوادث جالب و سازنده‌ای بود که برخی از آیات و سوره، پس از تحقق آن حوادث، نازل شده‌اند و اینکه به برخی از حوادث زشت و ناپسند که موجب نزول آیات شده‌اند اشاره می‌کنیم:

حوادث ناگواری که سبب نزول آیاتی از قرآن شده است بسیار است که به عنوان نمونه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- دسیسه یهودیان و فتنه انگیزی آنان در میان مسلمین:

یهودیان مدینه (۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۷ و المیزان، ج ۲۰، ص ۲۰۳ و ۲۰۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۸۴

(بخاطر زنده کردن خاطره جنگهای دو قبیله اوس و خزرج در دوران جاهلیت، در ذهن آنها) باعث ایجاد خصومت و درگیری بین مسلمین می‌شدند و یهودیان، در این راستا تا حدودی موفق شده بودند، زیرا با دسیسه‌ها و ترفندهای خود توانستند بین این دو قبیله مسلمان، درگیری ایجاد کنند و کار به جایی کشیده بود که این دو گروه برای جنگ با یکدیگر به حالت آماده باش در آمده بودند و دستور گرفتن سلاح دریافت کرده بودند «۱». در پی این ماجرا آیات ذیل نازل گردید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يُوَدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «۲».

خداوند متعال در این دو آیه از پذیرا شدن و تسلیم مؤمنان در برابر کفار و گزارشهای دسیسه آمیز یهودیان، آنان را بر حذر داشته و می‌فرماید:

«ای مؤمنان و ای کسانی که خدا و رسولش را باور دارید! و دستاوردها را تأیید می‌کنید، یعنی ای گروه اوس و خزرج و بالاخره ای اهل ایمان و مسلمین جهان (زیرا شأن نزول، مخصص آیه نیست چنانکه خواهیم گفت) اگر سخنان فتنه انگیز یهودیان و تلاش آنها را در احیاء کینه‌هایی که در دوران جاهلیت میان شما وجود داشت، پذیرا گردید، و از آنان فرمان برید، شما را پس از آنکه ایمان آوردید، به کفر برگردانده و به حالات دوران جاهلیت رجعت می‌دهند».

آیا چگونه چنین ارتجاع و انعطافی در شما پدید می‌آید و به حالت کفر باز می‌گردید در حالی که هنوز آیات خداوند بر شما خوانده می‌شود و هنوز ادله و براهینی که وحدانیت خداوند و نبوت رسولش را روشن‌گر است به گوش شما می‌رسد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان شما حضور دارد. (۱) مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۸۰.

(۲) سوره آل عمران، آیه ۱۰۰-۱۰۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۸۵

یعنی کفر در هر شرایطی فاجعه است، اما کفر شما در چنین شرایطی که آوای قرآن کریم به گوش شما می‌رسد و رسول خدا میان شما حاضر و ناظر است و معجزاتش مشهود شماست، باید به عنوان هولناکترین فاجعه تلقی گردد.

به هر حال، این آیات گر چه بخاطر آن شأن نزول در رابطه با دو قبیله اوس و خزرج در مدینه نازل شده است ولی دو آیه می‌توانند خطاب به همه مسلمین جهان در هر دوره و زمانه و هر منطقه‌ای به عنوان فریادی بیدارگر و هشدار دهنده تلقی شوند که هیچگاه امت اسلامی نباید تحت تأثیر تبلیغات و نیرنگهای یهود و ترفند بازان آنها قرار گیرند و با اینکه قرآن در بین آنها حاکم و داور است و نیز افرادی از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آنها سخن می‌گویند، در میان آنها وجود دارند، نباید پذیرای دسیسه یهودیان بوده و در برابر گزارشهای آنان و تبلیغات سوء آنها تسلیم شوند، تا مبادا کینه‌های جاهلی میان آنها تجدید گردد «۱».

چنانکه دیدیم صدام خبیث، تحت تأثیر اندیشه ویرانگر یهودیان و دسیسه صهیونیسم جهانی، ملت مسلمان عراق را به دوران کفر رجعت داده و به جان ملتی انداخت که از جان و دل برای احیای اسلام و قرآن پیا خواستند تا با ایجاد درگیری، امتهای اسلامی را گرفتار ارتجاع به دوره طاغوت و جاهلی سازند و در نتیجه بتوانند هر چه بیشتر و بهتر در عرصه جهل و استعمار و پشت سنگر حکومت طاغوتی به غارت و چپاول میراث مادی و معنوی این ملت‌های ستمدیده دست یابند و یا حداقل از پیشرفت سریع اسلام و

مسلمین جلوگیری نمایند. نتایج هشت سال جنگ خانمان سوز علیه ملت مسلمان ایران (که به ویرانی دو کشور اسلامی منجر شد) بهترین شاهد بر صدق این مدعاست.

آری، اگر مسلمانان منطقه به این دو آیه از قرآن کریم گوش فرا دهند و فریب دسیسه‌های صهیونیسم بین الملل را نخورند و هر روز علیه یکدیگر وارد نزاع (۱) مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۸۰ و ۴۸۱ و اسباب النزول، حجتی، ص ۵۲-۵۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۸۶

و کشمکش و ادعاهای واهی ارضی و غیره نشوند، یقیناً وضع مسلمانان غیر از این خواهد شد که امروز است، زیرا این دو آیه مسلمانان را به وحدت و همبستگی دعوت کرده و از تفرقه و درگیری بر حذر داشته است.

۲- لغزش و اشتباه فاحش و غیر قابل اغماض:

پاره‌ای از حوادث که به عنوان سبب نزول شناخته شده، عبارت است از لغزش و اشتباهی که بسیار فاحش و نابخشودنی بود که فردی یا افرادی دچار آن می‌گشتند و در نتیجه، نزول آیه یا آیات و یا سوره‌ای را موجب می‌شد، مثلاً گویند: شخصی در حال مستی، بر مردم در نماز امامت می‌کرد و با حالتی مخمور و بی‌خبری پس از سوره فاتحه چنین می‌خواند: «قل یا ایها الکافرون اعبد ما تعبدون...» کلمه «لا» را در لا اَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ حذف می‌کرد که مفهوم بسیار زننده و شکننده‌ای ارائه می‌کرد، به دنبال این جریان آیه ذیل نازل شد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ ... «۱».

یعنی: «ای مؤمنین! در حالی که مست و مخمور هستید، به نماز رو نیاورید تا بدانید آنچه را که بر زبان می‌آورید...» «۲».

البته راجع به این آیه تفسیرهای دیگری هم گفته شده که طبق آن تفاسیر دیگر از محل بحث ما که اشتباه فاحش امام جماعت در حال مستی است، خارج می‌شود مثل اینکه نقل شده منظور از سکر و مستی عبارت از سکر خواب و نشأت آن می‌باشد و چنین تفسیری از امام باقر علیه السلام نقل شده است «۳». و یا منظور از صلوات، عبارت از مسجد می‌باشد که مجازاً به کار رفته است به قرینه: وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ ذِيل آیه «۴». (۱) سوره نساء، آیه ۴۳.

(۲) مناهل العرفان، عبد العظیم زرقانی، ج ۱، ص ۱۰۰.

(۳) مجمع البیان، ج ۳، ص ۵۲.

(۴) المیزان، ج ۴، ص ۳۶۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۸۷

۳- افشاء و خنثی سازی ترفندهای منافقین «مسجد ضرار»:

گاهی پاره‌ای از این حوادث عبارت از دسیسه‌ای بود که منافقین در سر می‌پروراندند و می‌خواستند عملاً هدف آن دسیسه را تحقق بخشند و سرانجام آیه یا آیاتی در افشاء ثبت پلید آنها نازل می‌گردید به عنوان مثال:

بنی عمرو بن عوف، مسجد «قبا» را بنا کردند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواستند در آن مسجد اقامه نماز نماید، حضرت به درخواست آنان پاسخ مثبت داد و نماز را در آن مسجد اقامه می‌فرمود.

جماعتی از منافقان که از «بنی غنم بن عوف» بودند، نسبت به بنی عمرو بن عوف، در قلبشان احساس حسادت کرده و به هم می‌گفتند ما هم مسجدی بنا می‌کنیم و نماز خود را در آنجا اقامه می‌نماییم و لزومی ندارد که در جماعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم حضور به هم رسانیم!! گویند: این جماعت منافقان، متشکل از دوازده و یا پانزده نفر بودند که می‌توان افراد ذیل را نام برد، افرادی که بانی این چنین مسجد بودند که به «مسجد ضرار» نامبردار شد:

«حذام بن خالد بن عبید بن زید، ثعلبه بن حاطب، هلال بن امیه، معتب بن قشیر، ابو حبیبه بن ازعر، عباد بن حنیف، جاریه بن عامر،

فرزندان مجمع و زید، بتل بن حارث، بجاد بن عثمان، ودیعۀ بن ثابت و...».

وقتی این گروه منافق چنین مسجدی را سر پا کردند، به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند، آن هم در حالی که آن حضرت عازم غزوه تبوک بود، آنها به عرض رساندند که ما به منظور رعایت حال بیماران و نیازمندان و با توجه به اینکه گاهی شبها بارانی و سرد می‌گردد، مسجدی را بنیاد کردیم و دوست می‌داریم شما به این مسجد تشریف بیاورید و در آنجا با ما نماز گزارید. فرمود: من هم اکنون عازم سفر هستم آنگاه که از سفر برگشتم به خواست خدا نزد شما آمده و برای شما در این مسجد اقامه نماز خواهم کرد.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۸۸

وقتی آن حضرت از غزوه تبوک مراجعت فرمود، آیه ذیل و آیاتی که پس از آن قرار دارد نازل گردید: وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۱﴾.

یعنی: «آنانکه به منظور گزند و زیان رسانی و کفر ورزی و ایجاد تفرقه میان مؤمنین و تمهید کمینگاه برای کسانی که قبلاً با خدا و رسول به محاربه و نبرد برمی‌خواستند، مسجدی بنا و انتخاب کردند و سوگند آوردند که جز خیر خواهی نظر دیگری نداشتیم، خدا گواهی می‌دهد که تحقیقاً آنها دروغگویانی بیش نیستند».

این آیه تا آیه ۱۱۰ سوره توبه در جهت افشاء نیت پلید منافقین در پشت سنگر مسجد ضرار نازل شد که می‌توان اهداف پلید آنها را در مسائل ذیل خلاصه کرد:

۱- آسیب رساندن به مسجد قبا.

۲- تقویت کفر.

۳- ایجاد تفرقه بین مؤمنینی که در مسجد قبا گرد هم آمده بودند.

۴- تهیه سنگر و کمینگاه برای ابو عامر راهب که از پیش در جنگ با خدا و رسول به سر می‌برد. اینها اهدافی است که از آیه فوق استفاده می‌شود.

خداوند متعال با نزول آیه فوق، به پیامبرش اعلام فرمود که گر چه آنها سوگند یاد می‌کنند که ما در بنای این مسجد، جز خیر خواهی، هدفی دیگر نداشتیم ولی خداوند گواهی می‌دهد که آنها دروغ می‌گویند و خیر خواهی و دلسوزی نسبت به ضعفها و دسترسی نیازمندان به مسجد و امثال اینها ظاهر قضیه را تشکیل می‌دهد و باطن آن همان اهداف چهار گانه فوق است.

رسول خدا پس از بازگشت از غزوه تبوک و نزول این آیه، به عاصم بن عوف و جلانی و مالک بن دحشم، دستور داد که بسوی این مسجد روند و آن را در هم (۱) سوره توبه، آیه ۱۰۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۸۹

کوبیده و به آتش کشند، برخی هم نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمار یاسر و وحشی را مأمور چنین کاری ساخته بود و آن دو نیز مسجد ضرار را به آتش کشیدند و سرانجام آن حضرت دستور داد و آن مکان را «کناسه» و زباله دان قرار دهند.

این مسجد، طبق درخواست ابو عامر منافق و پیغام او، به وسیله منافقین داخل مدینه بنا شده بود و او می‌خواست از طائف به نزد پادشاه روم برود از آنجا با سپاهی به پیامبر حمله کند ولی در بین راه مرد و دو مرتبه به دین نصرانیت در آمده بود. ضمناً او پدر حنظله غسیل الملائکه، شهید در جنگ احد می‌باشد «۱».

ب- سؤالات و پرسشهای مردم از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

گاهی سبب نزول آیه یا آیات، عبارت از پرسشهایی بود که مردم آنها را با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در میان می‌گذاشتند. این پرسشها را که سبب نزول آیات بودند، از یکجمله می‌توان به سه بخش تقسیم کرد:

۱- پرسشها مربوط به مطالبی بود که دوران آنها سپری شده بود، مانند پرسش از داستان اصحاب کهف و ذو القرنین که در سوره کهف در آیات متعدد مثل آیه ۹ تا ۲۳ (مربوط به داستان اصحاب کهف) و آیه ۸۳ تا ۹۸ (مربوط به داستان اسکندر ذو القرنین) آمده است.

مفسران برای آیات مربوط به این دو قصه، شأن نزولی را نقل کرده‌اند که خلاصه‌اش چنین است: جمعی از سران قریش، دو نفر از یاران خود را برای تحقیق درباره دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سوی دانشمندان یهود در مدینه فرستادند تا ببینند آیا در کتب پیشین چیزی در این زمینه یافت می‌شود؟

آنها به مدینه آمدند و با علمای یهود، تماس گرفتند و گفتار قریش را بازگو کردند. (۱) در رابطه با شأن نزول آیه به کتابهای: مجمع البیان، المیزان، المنار، تفسیر ابو الفتوح رازی و تفسیر نور الثقلین و اسباب النزول حجتی و غیره مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۹۰

علمای یهود به آنها گفتند: شما سه مسئله را از محمد صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کنید، اگر همه را پاسخ کافی داد پیامبری است از سوی خدا (و طبق بعضی از روایات گفتند: اگر دو سؤال از آن را پاسخ کافی داده و یک سؤال را سر بسته جواب داد پیامبر است) و اگر نه مرد کذابی است که شما هر تصمیمی درباره او می‌توانید بگیرید.

نخست، داستان گروهی از جوانان که در گذشته دور از قوم خود جدا شده بودند (اصحاب کهف) و سپس داستان مردی که زمین را طواف کرده و به شرق و غرب جهان رسید (ذو القرنین) سؤال کنید و نیز از حقیقت «روح» پرسید.

آنها حرکت کرده و به مکه باز گشتند و سران قریش را ملاقات کردند و گفتند: ما معیار سنجش صدق و کذب محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پیدا کردیم، سپس سرگذشت خود را بازگو کردند و بعد به خدمت پیامبر رسیدند و سؤالات را مطرح کردند. پیامبر فرمود: فردا پاسخ شما را خواهم داد (ولی ان شاء الله نفرمود) و بخاطر همین معلق نکردن کار فردا به مشیت الهی، حدود پانزده شبانه روز وحی قطع گردیده و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی نازل نمی‌شد و همین امر باعث شد که اهل مکه شایعاتی بسازند و مطالب ناموزون بسیاری نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بگویند.

و این امر بر پیامبر گران آمد ولی سرانجام جبرائیل فرا رسید و سوره کهف را از سوی خداوند آورد که در آن هم داستان اصحاب کهف و هم داستان اسکندر ذو القرنین هست و ضمناً آیه «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ...» را نیز بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد (۱).

۲- پرسشها به مسائل روز و زمان نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ارتباط داشت. نظیر سؤالی که در رابطه با «روح» مطرح شده بود و در آیه‌ای پاسخ آن داده شده است: يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۲). (۱) تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۳۵۲ و مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۵۱ و ۴۵۲.

(۲) سوره اسراء، آیه ۸۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۹۱

یعنی: «تو را درباره «روح» مورد سؤال قرار می‌دهند، در پاسخ آنها بگو: روح از امر «کن» که از سوی پروردگرم صادر شده است پدید آمد و درباره روح، جز اطلاعات ناچیز، معلوماتی کافی و رسا در اختیار شما قرار نگرفته است».

۳- پرسشها مربوط به آینده بود. نظیر سؤالهای مکرر مشرکین مکه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره زمان و لحظه وقوع قیامت که سؤال آنها با یک تعبیر در دو جای قرآن، یعنی سوره اعراف و سوره نازعات مطرح شده است: *يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَفِّيهِ إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً* «۱».

یعنی: «از تو راجع به لحظه وقوع قیامت سؤال می‌کنند که لنگر اندازی، یعنی وقوع آن در چه زمانی صورت می‌گیرد، ای پیامبر بگو: علم و آگاهی از وقوع ناگهانی این لحظه و زمان، نزد پروردگرم (در مخزن و گنجور غیب) محفوظ و مستور است و وقت و زمان وقوع آن را جز خود او ظاهر نمی‌سازد، وقوع قیامت بخاطر عظمت و شدت آن، بر اهل آسمانها و زمین گران و طاقت فرساست که نمی‌توانند آن را تحمل کنند، این لحظه هولناک و سنگین فقط به صورت دفعی و ناگهانی و پیش بینی نشده بر شما فرا می‌رسد تا هر چه بیشتر هول انگیزتر باشد» «۲».

و در سوره نازعات بدین صورت مطرح شده است: *يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا* «۳». یعنی: «از تو راجع به لحظه وقوع قیامت سؤال می‌کنند که در چه زمانی فرا می‌رسد؟ از یاد کردن لحظه وقوع آن چه اطلاع و آگاهی دستگیر تو می‌گردد؟ یعنی اگر راجع به زمان وقوع قیامت هر چه بیشتر سخن به میان آوری هیچ اطلاعی نصیب تو نخواهد شد، به این دلیل که فرجام و منتهای سرآمد مربوط به قیامت به سوی (۱) سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

(۲) با استفاده از مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۰۶.

(۳) سوره نازعات، آیه ۴۲-۴۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۹۲

پروردگار تو آماج رفته است، بنابر این، جز پروردگار تو هیچکس نمی‌تواند حقیقت و صفات و وقت فرارسیدن آن را مشخص سازد» «۱».

اصولاً آیاتی که از پی سؤال مردم نازل می‌شد، در قرآن کریم فراوان است که در بسیاری از این آیات، عبارت «یَسْئَلُونَكَ»، «یَسْتَفْتُونَكَ»، «یَسْتَسْئَلُونَكَ» و مشتقات دیگر آمده است از قبیل:

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْآهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ، (بقره، ۱۸۹).

يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّهِ الدِّينِ، (بقره، ۲۱۵).

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ، (بقره، ۲۱۷).

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ، (بقره، ۲۱۹).

يَسْئَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ، (مائده، ۴).

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ، (بقره، ۲۲۰).

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلْ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ، (انفال، ۱).

يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلْ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ، (نساء، ۱۲۷).

يَسْتَفْتُونَكَ قُلْ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكُلَالَةِ، (نساء، ۱۷۶).

يَسْتَسْئَلُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ، (یونس، ۵۳).

و امثال این آیات در قرآن زیاد است که این چند آیه به عنوان نمونه ذکر شده است.

چنانکه ملاحظه کردید در این آیات به ترتیب از مسائل زیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شده و در زمینه آنها به عنوان پاسخ، آیاتی از قرآن کریم نازل شده است:

اهلبه ماهها و هلالها. انفاق هزینه رسانی. شهر الحرام ماهی که قتال در آن حرام است. خمر و میسر باده و قمار. یتامی افراد

بی سرپرست. طبیات خوراکیهای حلال، انفال غنائم. ارث کلاله، حقانیت قیامت و ... «۲». (۱) المیزان، ج ۸، ص ۳۷۲ و ۳۷۳.

(۲) اسباب النزول، دکتر حجتی، ص ۲۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۹۳

ج- مشخص کردن موضع مسلمین در مسائل حساس و مهم

در این زمینه آیات بسیاری در قرآن کریم جلب نظر می‌کند که وظیفه امت اسلامی را در مواقع حساس مشخص می‌کند، مانند بسیاری از آیات از قبیل: آیات ظهار، لعان، قذف و امثال آنها که فراوانند، مثلاً ظهار در جاهلیت موجب حرمت دائمی زن بر شوهر بود در اسلام، اصل ظهار کردن حرام اعلام شد «۱» و اگر کسی ظهار کرد با پرداخت كفاره ظهار زن دو مرتبه بر او حلال می‌گردد، ما در مباحث آینده روی این مسئله صحبت خواهیم کرد.

به هر حال ظهار و لعان و قذف و زناى محصنه و امثال اینها در ادیان گذشته حکم مشخصی داشتند لازم بود که در اسلام هم موضع مسلمین و اسلام در این مسائل روشن گردد و ما از شرح و بسط این مسائل در اینجا صرف نظر می‌کنیم و در مباحث آینده توضیح این مسائل خواهد آمد.

۴- ارزش و اهمیت شناخت اسباب نزول و فواید آن

مقدمه

در این رابطه، زرکشی در برهان و سیوطی در اتقان و به تبع آنها دکتر حجتی در کتاب «اسباب النزول» به تفصیل سخن گفته و اهمیت آگاهی بر اسباب النزول را تحت عنوان: «فواید شناخت اسباب النزول»، بررسی کرده‌اند. ما نیز در اینجا به تبعیت از آنها چند فایده از آن فواید را می‌آوریم:

سیوطی می‌گوید: برخی بر این پندارند که بحث و بررسی درباره «اسباب النزول» فاقد هر گونه فایده و بهره علمی است، چون تصور می‌کنند که بررسی «اسباب النزول» به منزله یک بحث تاریخی و کشف رویدادها در زمان گذشته است (۱) جواهر الکلام، ج ۳۳، ص ۹۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۹۴

و از این حد فراتر نمی‌رود و انسان از رهگذر شناخت «اسباب النزول» تنها از زمینه‌های تاریخی نزول آیات و سور، آگاه می‌گردد و معرفت آن با چنین منزلتی، نمی‌تواند دارای عواید و بازده علمی باشد.

سیوطی در پاسخ چنین پنداری می‌گوید: اینان در چنین پنداری، دچار اشتباه هستند و تصور آنها سخت لغزان و نادرست می‌باشد، چرا که آشنایی با اسباب النزول، فواید و آثار سودمندی را از پی خود برای هر فرد علاقمند به فهم قرآن کریم، به ارمغان می‌آورد که شمار این فواید و آثار سودمند، نسبتاً فراوان می‌باشد.

دکتر حجتی در این رابطه می‌گوید: تردیدی نیست که وقوف و آگاهی به اسباب النزول دارای نقش عمده و اساسی در فهم مدلول و فهم آیات قرآن کریم است و هر محققى از رهگذر آشنایی با اسباب النزول، می‌تواند حکمتی را باز یابد که این حکمت بیانگر علت و سرّ و راز تشریح و وضع احکام و قوانین بوده است، چون علم به سبب زمینه و مقدمه علم به مسبب می‌باشد.

بدون تردید، ساختمان تعبیر و رده بندى الفاظ و عبارات و سبک و اسلوب تعبیر قرآن کریم در حد گسترده‌ای تحت تأثیر سبب نزول آن قرار دارد، به عنوان مثال:

استفهام دارای مفاهیم و معانی متفاوتی از قبیل: استفهام حقیقی و مجازی است که استفهام مجازی نیز به نوبه خود دارای انواع و مفاهیم گوناگونی می‌باشد، اگر ما بخواهیم نفی و یا تقریر و یا معانی دیگر را از استفهامی که در آیات قرآن کریم مطرح شده است باز یابیم، ناگزیر باید از قرائن حالی و یا مقالی و یا علائم و نشانه‌های دیگری مدد بگیریم.

اطلاع بر اسباب النزول است که می‌تواند ما را در رسیدن به این هدف یاری دهد.

اساساً آن مفسری را می‌توان از لحاظ صحت تفسیر و تحقیقش ارزیابی کرد و در نتیجه به اعتبار و ارزش تفسیرش واقف شد که هر چه بیشتر از اطلاعات گسترده

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۹۵

و عمیق‌تری درباره اسباب النزول در خود به هم رسانده باشد «۱».

در بین مسلمین پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طبق عقیده فریقین (شیعه و سنی) امیر المؤمنین علیه السلام تواناترین و آگاه‌ترین فرد در تفسیر قرآن کریم بود، چرا که آن حضرت به طور دقیق و عمیق و گسترده، بیش از دیگران از اسباب النزول آگاهی داشت لذا خود فرمود:

«و الله لم تنزل آیه الا و انا اعلم فیما نزلت و فیمن نزلت و این نزلت» «۲».

یعنی: «سوگند به خدا، هیچ آیه‌ای نازل نشد جز آنکه درست می‌دانم درباره چه موضوع و مسئله‌ای و درباره چه کسی و در کجا و در کدام نقطه از سرزمین نزول یافته است».

و همچنین شخصی به نام ابی الطفیل می‌گوید: من خود شاهد و ناظر و حاضر بودم که امیر المؤمنین علیه السلام ایراد سخن می‌فرمود و می‌گفت: «سلونی فوالله لا- تسألونی عن شیء الا اخبرتکم و سلونی عن کتاب الله فوالله ما من آیه الا و انا اعلم ابلیل نزلت ام بنهار ام فی سهل ام فی جبل» «۲».

یعنی: «مردم! پرسشهای خود را با من در میان گذارید چرا که سوگند به خداوند هر چه از من بپرسید، گزارش آن را بازگو می‌کنم و شما را از آن مطلع می‌سازم و هر گونه سؤالی راجع به قرآن کریم را نیز با من مطرح سازید، چون سوگند به خدا! هیچ آیه‌ای در قرآن وجود ندارد که من ندانم که آیا در شب نازل شده و یا در روز و یا در سرزمین هموار و دشت و هامون و یا در کوه و درّه نازل شده است».

با توجه به مسائل مزبور، معلوم است که ناآگاهی به اسباب النزول، موجب می‌گردد که مفهوم و مقصود و پیام آیه‌ای را درست باز نیابیم و چه بسا امکان دارد، به (۱) اسباب النزول، حجتی، ص ۷۱-۷۳.

(۲) برای آگاهی به این نوع روایات در رابطه با امیر المؤمنین علیه السلام به کتابهای: اتقان، سیوطی، ج ۲، نوع هشتم و مناهل العرفان، زرقانی، ج ۲، ص ۴۸۳ و تفسیر برهان، بحرانی، ج ۱، ص ۱۷ و بحار الأنوار، مجلسی، ج ۹۲، ص ۷۸ و ۷۹ مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۹۶

علت عدم آشنایی به اسباب النزول، مفهومی را بر خلاف منظور الهی در گنجور خاطر اندیشه خویش ذخیره کرده و برداشت نادرستی را به خود تلقین کنیم، چرا که روند صحیح و هماهنگ با واقع در تفسیر قرآن کریم و شناخت درست مفاهیم این کتاب آسمانی، بدون اطلاع از قصه و سبب نزول آیات، امکان پذیر نیست.

پس از تمهید این مقدمه در رابطه با اهمیت شناخت اسباب النزول، هم اکنون سزااست سخن را در بحث و بررسی فواید شناخت اسباب النزول، آغاز کرده و فواید آن را یکی پس از دیگری برشمیریم:

فایده اول:

آگاهی و بازیافتن راز و رمز حکمت الهی در نحوه تشریح و قانونگذاری:

انسان، از طریق آشنایی با اسباب النزول، می‌تواند به حکمت الهی در مورد قوانینی که از رهگذر نزول آیات به مردم اعلام شده است، آگاهی پیدا کند. و این آگاهی هم، به حال مؤمنین سودمند است و هم کافران را به کار می‌آید. اما مؤمنین، این آگاهی بر مراتب ایمان آنها می‌افزاید و شوق و تمایل آنان را در اجرای این قوانین و عمل به مضامین قرآن کریم بر می‌انگیزد، چون در صورت اطلاع بر اسباب النزول، مصالح و مزایا و حکمت‌هایی که به این احکام و قوانین مربوط است برای آنها کاملاً روشن می‌گردد.

اما کافر، در صورتی که منصف باشد، به این نتیجه می‌رسد که قانونگذاری اسلام بر اساس رعایت مصالح انسانی پی ریزی شده است، نه بر استبداد و زورگوئی و طغیان و ارضای هوس، بویژه اگر همین کافر، خط سیر این قانونگذاری و حرکت (۱) این فواید در اتقان سیوطی و برخی از آنها در برهان زرکشی آمده است، لکن بطور اختصار و سرفصلی، ولی تفصیل این فواید در اسباب النزول دکتر حاجتی آمده است بدانجا مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۹۷

تدریجی آن را مورد مطالعه قرار دهد، احیاناً با رقه ایمان در قلبش راه یافته و محیط و فضای جان و روانش روشن شده و پرده ابهام و انکار از روی آن به یکسو می‌افتد.

فایده دوم:

تخصیص حکم به سبب از دیدگاه کسانی که ملاک را عبارت از خصوص سبب می‌دانند نه عموم لفظ:

در توضیح این فایده می‌توان گفت: گاهی آیاتی نازل می‌گشت که دارای تعبیری عام بوده و حکم آن ظاهراً به همه مردم مربوط می‌شد، اما سبب نزول آن آیه و یا آیات، عبارت از جریانی بود که به فرد و یا افراد خاصی ارتباط داشت. بر طبق نظریه دانشمندانی که معیار حکم را عبارت از خاص بودن سبب می‌دانند و عام بودن تعبیر را ملاک قرار نمی‌دهند حکم آیه را به مورد سبب نزول آیه محدود می‌سازند و علیرغم آنکه عبارت آیات عام است، آن را به همه مردم تعمیم نمی‌دهند.

به عنوان نمونه، آیات ظهار «۱» که در آغاز سوره مجادله به چشم می‌خورد، و دارای تعبیر عام: *الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ* ... می‌باشد، سبب نزول آن، عبارت از جریانی بود که میان زن و شوهری رخ داده بود.

تفصیل قضیه این است که مردی به نام «اوس بن صامت» همسری داشت به نام «خوله» دختر خویلد (و یا خوله دختر حکیم بن ثعلبه) و چون اوس بن صامت (۱) «ظهار» در دوران جاهلی به منزله «طلاق» در اسلام بود. و آنگاه که صیغه ظهار به صورتی که در متن یاد شده است، از سوی شوهر نسبت به زن جاری می‌شد، میان آن دو رشته زن و شوهری گسیخته می‌گشت و از آن پس، زن بر شوهر خود برای همیشه حرام بوده و هیچگاه شوهر نمی‌توانست به او رجوع نموده و یا مجدداً ازدواج نماید. و برای نخستین بار بود که پس از ظهور اسلام بین زن و شوهر یاد شده مسئله «ظهار» روی داد و آن دو در صدد چاره جویی بر آمدند و می‌خواستند پیوند خانوادگی را دوباره در زندگیشان اعاده کنند. و سرانجام - چنانکه خواهیم دید - آیاتی در جهت حلّ این مشکل نازل شد و برای اعاده این پیوند گسیخته شده و خنثی کردن تحریم ابدی، حکم کفاره ظهار، نازل شد که پس از اجرای حکم کفاره نسبت به یکدیگر حلال می‌گشتند (برای آگاهی بیشتر در مورد ظهار و احکام و شرایط آن، رجوع کنید به: جواهر الکلام، ج ۳۳، ص ۹۷ به

بعد و شرح لمعه، ج ۲، کتاب الظهار و کشاف اصطلاحات الفنون، ذیل کلمه «ظهار» و لغت نامه دهخدا، ج ۱۹، ص ۲۲ و ۲۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۹۸

مردی عجول و تندرو بود و در یکی از ایام با عدم تمکین همسرش از لحاظ زناشویی مواجه گشت به شدت ناراحت و عصبی شد و به وی گفت: «انت علیّ کظهر امّی» یعنی تو بر من بسان پشت مادرم بوده و بر من حرام هستی (این جمله صیغه ظهار است که با گفتن چنین جمله‌ای بین زن و مرد جدائی همیشگی واقع می‌شد).

این مرد پس از آنکه خشمش فرو نشست و به حالت طبیعی بازگشت از این سخن یعنی «ظهار» پشیمان شد و در حالی که سخت افسرده خاطر بود به همسرش گفت:

از این پس تو بر من حرام هستی و پیوند ما از یکدیگر گسیخته است، زن به او گفت:

دست از این سخن بردار و چنین مگو، تو می‌توانی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بروی و مشکل خود را با او در میان گذاری.

آن مرد گفت: من در خود احساس شرم و حیا می‌کنم و جرأت طرح چنین مسئله‌ای را در محضر آن حضرت ندارم.

زن گفت: پس راضی شو که من شخصا نزد آن حضرت بروم و از او در این باره پرسش کنم، مرد راضی شد.

این زن به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید در حالی که عایشه به شستشوی سر خود سرگرم بود، زن به آن حضرت عرض کرد: شوهرم اوس بن صامت، آنگاه که مرا به همسری خویش درآورد، من دختر جوان و شاداب و صاحب اهل و مال و مکنت بوده‌ام، اما او اموالم را صرف کرده و جوانیم تباہ گشته و اهل و خویشاوندانم را از پیرامونم پراکنده است، اکنون که سالخورده شده‌ام مرا «ظهار» کرده، لکن از کار خویش پشیمان است، آیا برای حلال شدن ما نسبت به یکدیگر و بازگشت به زندگانی نخست، راهی وجود دارد؟

فرمود: اکنون تو بر او حرام می‌باشی، آن زن عرض کرد: آن خدایی که قرآن کریم را نازل کرد، مگر سخنی از طلاق و جدایی به میان نیاورد، او مرا طلاق نداده و رهایم نکرده است او پدر فرزندان من و محبوبترین افراد از دیدگاه من می‌باشد.

رسول اکرم فرمود: آنچه هم اکنون می‌توانم بگویم این است که تو بر وی حرام

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۲۹۹

هستی و در زمینه کار و مشکل تو هیچ حکم جدیدی از جانب خداوند به من نرسیده است.

این زن پیاپی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مراجعه می‌کرد و همان پاسخ نخست را می‌شنید که تو بر او حرام هستی، زن از این وضع سخت دچار افسردگی خاطر شده و آه از نهاد می‌کشید و بانگ و ناله بر می‌آورد و می‌گفت: از پریشانی و بینوائی و نگوئبختی و نیاز و گرفتاری خویش به درگاه خدا شکوه می‌برم، بار خدایا! به زبان پیامبر خود [راهی فراسوی مشکل و گرفتاری من بگشا و] حکم و دستوری در این باره فرو فرست.

باری، آنگاه که عایشه از شستشوی سرش فارغ شد این زن، به پیامبر عرض کرد:

ای پیامبر خدا! راجع به حل مشکل من چاره‌ای بیندیش. عایشه گفت: سخن کوتاه کن و از ادامه مجادله با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست نگهدار، آیا به چهره رسول خدا نمی‌نگری که به هنگام نزول وحی، حالت رخوت و سستی در آن پدیدار می‌گردد و [هم اکنون آن حضرت در حال گرفتن وحی به سر می‌برد بنابراین سکوت اختیار کن .

آنگاه که وحی به پایان رسید حضرت به آن زن گفت: برو شوهرت را بیاور، وقتی شوهر به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد آن حضرت آیات سوره مجادله را بر وی خواند «۱»:

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ تَحَاوَرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ

نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكَمُ تُوَعُّظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصَةَ يَوْمَ شَهْرَيْنِ مُتْتَابِعِينَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا فَمَنْ لَمْ يَشِدَّ تَطْعَمَ فَأَطْعَامَ سِتِّينَ مِثْلِكِنَا ذَلِكَ لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ

«۲». (۱) تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۴۶ و ۲۴۷.

(۲) سوره مجادله، آیه ۱-۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۰۰

یعنی: «تحقیقا خداوند متعال سخن زنی که با تو درباره شوی خویش مجادله می‌کرد، شنید، زنی که شکوه به درگاه پروردگار خود برده و از او داوری و مدد می‌جست، آری خدا گفتگوی شما را با یکدیگر شنید و خدا شنوای بیناست، آن کسانی که از زمره شما مسلمین از زنان و همسران خویش از طریق «ظهار» بیزاری می‌جویند، این زنان به عنوان مادرانشان به شمار نمی‌آیند، مادران آنها فقط عبارت از کسانی هستند که آنها را زاییده‌اند، اینان سخن زشت و ناپسند و دروغین و تهی از واقعیت را بر زبان می‌رانند و خداوند دارای گذشت بوده و آمرزشگر است. آن کسانی که از رهگذر «ظهار» زنان و همسران خویش را از نظر زناشویی از خود بیگانه می‌سازند و آنگاه نادم و پشیمان شده و از گفته خویش باز می‌گردند، باید قبل از تماس جنسی با یکدیگر برده‌ای را آزاد سازند، این سخنی است که شما از طریق آن پند گیرید [و شتابزده تحت تأثیر خشم تصمیم نگیرید] و خداوند به کردار شما آگاه است، اگر کسی در خود توانایی برای آزاد کردن برده را نیابد [و یا نتوانست برده‌ای در دسترس بیابد] باید قبل از تماس با همسر خویش، دو ماه پیاپی روزه گیرد و اگر کسی قادر بر روزه گرفتن نبود، باید به شصت فرد مسکین و بینوا اطعام کند و این حکم و کیفر برای آن است که به خدا و رسول او ایمان بیاورید [و سراسیمه به «ظهار» دست نیازید] و این است حدود و مرزهای قوانین الهی [که نباید از راه ناسپاسی از آنها تجاوز کرد، چرا که برای کافران و ناسپاسان شکنجه‌ای درد آور و رنج آفرین در پیش است]. پس از نزول این آیات بود که عایشه گفت: بزرگ است خدایی که همه اصوات و آواها و گفته‌ها را می‌شنود و نیروی شنوایی او بس گسترده و نامحدود می‌باشد، چرا که این زن با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به گفتگو نشسته بود، در حالی که من در زاویه منزل نشسته و نزدیک آنها جای داشتم لکن فقط پاره‌ای از سخنان و گفتگوی آنها را با یکدیگر می‌شنیدم و پاره‌ای دیگر از گفتارشان به گوشم نمی‌رسید.

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیات را بر آن مرد خواند به او فرمود: آیا می‌توانی

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۰۱

برده‌ای را آزاد سازی؟ عرض کرد: اگر چنین کنم باید تمام اموال را به فروش رسانم چون قیمت برده گران است. فرمود: آیا می‌توانی دو ماه پشت سر هم روزه بگیری؟

عرض کرد: یا رسول الله! اگر من در روز سه وعده غذا نخورم دیدگانم ضعیف گشته و از کار می‌افتد و از آن بیم دارم که نابینا شوم. فرمود: آیا می‌توانی شصت فرد مسکین را اطعام کنی؟ گفت: سوگند به خداوند توان چنین کاری را ندارم مگر آنکه در این امر مرا کمک کنی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به تو پانزده صاع «۱» کمک می‌کنم و از خدا نیز می‌خواهم که برکت و فزونی مطلوبی در اموال تو به هم رساند، آن حضرت پانزده صاع خوراکی مزبور را به او بخشیده و دعا کرد و در نتیجه برکاتی در مکتب مالی او فراهم آمد و سرانجام خواسته این زن و شوهر برآورده شده و پریشی و گسیختگی زندگانی آنها به سامان رسید «۲».

محل شاهد در فایده دوم، در این شأن نزول این است که «آیات ظهار» در این سوره عام است، چون به صورت «الذین یظاهرون...» بیان شده است، ولی سبب نزول آن خاص است که «اوس بن صامت و همسرش» می‌باشند. حال طبق نظر کسانی که عموم آیه را

ملاک قرار نمی‌دهند، حکم این آیات را مخصوص همین زن و شوهر می‌دانند پس باید حکم مردان و زنان دیگر را اگر ظاهر کنند در دلیل دیگر اعم از قیاس و استحسان و یا جز آن جستجو کرد و با این آیات نمی‌توان مشکلشان را حل کرد. بدیهی است که پی بردن به هدف این حکم و نیز قیاس کردن بر آن، جز از راه (۱) «صاع»، پیمانهای معادل با چهار مد است و هر مد تقریباً معادل با یک چهارم «من» یعنی سه کیلو می‌باشد.

(۲) اسباب النزول، حجتی، ص ۷۹، به نقل از مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۴۶. و با مختصر اختلافی این شأن نزول در این کتب نیز آمده است از قبیل: جامع البیان، طبری، روض الجنان، ابو الفتوح رازی، اسباب النزول واحدی، الدر المنثور، سیوطی و کشاف، زمخشری و ...

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۰۲

شناسائی سبب نزول «آیات ظهار» ممکن نیست و اگر سبب نزول این آیات شناسائی نشود، آیات مزبور عاطل و باطل خواهد گشت.

فایده سوم:

عدم خروج سبب نزول از حکم آیه در صورتی که حکم عام آیه مشمول تخصیص باشد:

یعنی لفظ و تعبیر آیه عام است، لکن طبق دلیل، این عام، مورد تخصیص واقع شده است و آنگاه که سبب نزول آیه، مورد شناسائی قرار گیرد، دایره تخصیص به مواردی محدود می‌گردد که مورد سبب نزول را در بر نمی‌گیرد، زیرا شمول تعبیر عام آیه بر مورد سبب نزول، قطعی و مسلم است و استثنای مورد سبب نزول از حکم عام آیه - آن هم از طریق اجتهاد - ممنوع و نادرست است، چنانکه قاضی ابو بکر باقلانی اتفاق و اجماع نظر علما را بازگو کرده است مبنی بر اینکه در صورت تخصیص حکم عام آیه، مورد سبب نزول در شمار مستثنیات و مصادیق افرادی که از حکم آیه اخراج شده‌اند قرار نمی‌گیرد، بلکه مشمول قانون کلی و حکم عام آیه می‌باشد.

بنابر این، اگر سبب نزول، مورد شناسائی قرار نگیرد، احتمال خروج مورد سبب نزول از حکم عام آیه در میان است، با اینکه می‌دانیم اخراج مورد سبب نزول، به وسیله دلیل مخصّص، از حکم عام آیه، بخاطر اجماعی که یاد کردیم به هیچ وجه درست نیست.

عبد العظیم زرقانی در کتاب خود برای این فایده مثالی را از کتاب «المستصفی» غزالی آورده که ما نیز آن را در اینجا می‌آوریم و آن اینکه: رسول گرامی اسلام که فرمود: «الولد للفراش وللعاهر الحجر»، یعنی: «فرزندی که از همسر کسی زاده شود از آن شوهر است و زناکار از این فرزند نصیبی ندارد بلکه بهره او از رهگذر زنا سنگ است».

این حدیث درباره کنیز «زمعه» وارد شده است، زیرا عبد بن زمعه می‌گفت:

فرزند این کنیز برادر من و پسر کنیز پدرم می‌باشد و در فراش پدرم زاده شد، یعنی وقتی این پسر به دنیا آمد که این کنیز - در طی مدت مناسبی برای حمل و آبستنی - در

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۰۳

اختیار پدرم قرار داشت، لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الولد للفراش ...» بنابر این، آن حضرت طبق این بیان، ثابت کرد که کنیز نیز مانند زنهای آزاد است و فرزندى که از او به دنیا می‌آید از آن شوهر اوست و لو آنکه قبل از آن، این کنیز زناکار بوده و پیش از حداقل مدت حمل در اختیار دیگری قرار داشت.

اما چون ابو حنیفه از سبب و موردی که موجب گشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این سخن را یعنی: «الولد للفراش ...»

را بیان کند اطلاعی نداشت، کنیز را از عموم و شمول این حکم عام خارج دانسته و گفته است قانون فراش، شامل موردی که «امه» یعنی برده و کنیز، همسر انسان باشد نمی‌گردد، لذا باید گفت: رأی ابو حنیفه درست نیست «۱».

پس اشتباه ابو حنیفه بخاطر عدم آگاهی و شناخت نسبت به شأن نزول حدیث فراش بود که اگر چنین آگاهی را می‌داشت چنین حکمی را نمی‌داد.

فایده چهارم:

آگاهی به مدلول صحیح آیات و رفع ابهام از چهره مفاهیم ظاهری آنها.

آگاهی به اسباب النزول، یکی از عواملی است که انسان را در فهم معانی و مقاصد آیات قرآن کریم کمک می‌دهد. به عبارت دیگر: اگر بخواهیم مفاهیم و مدالیل آیات و سور را- منهای شناخت اسباب النزول- باز یابیم، در حقیقت راهی بسیار ناقص را طی کرده و در بیراهه‌ای کور و منحرف از مقصد و مقصود قرار گرفته و به هدف صحیحی نمی‌رسیم، بلکه حتی گاهی نتیجه‌ای معکوس و واژگونه از بررسی آیات و سور، عاید ما می‌گردد.

بنابر این، از راه شناسائی سبب نزول، می‌توان بر معنا و مقصود آیات و سور دست یافت و غبار اشکال و ابهام را از چهره معنا و مقصود آنها سترد. در همین رابطه، شخصی به نام «ابن دقیق العید» می‌گفت: «بیان و گزارش سبب نزول آیات، راه (۱) مناهل العرفان، عبد العظیم زرقانی، ج ۱، ص ۱۰۶.

درس‌هایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۰۴

و روش استوار و مطمئن برای فهم معانی قرآن کریم می‌باشد» «۱».

ابن تعمیم نیز می‌گفت: «شناسائی سبب نزول، به فهم و درک صحیح آیه مدد می‌رساند، زیرا علم به سبب موجب علم به مسبب یعنی علم به خود آیه می‌گردد»

«۲».

نمونه‌هایی از برداشتهای نادرست بخاطر عدم آگاهی به سبب نزول:

اشاره

۱- مروان بن حکم بن العاص، درباره آیه زیر، خود را مواجه با اشکال می‌دید:

«لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُجِبُونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» «۳».

یعنی: «مپندار آن کسانی که به کار منافقانه خویش شادمان می‌گردند و علاقه‌مند هستند در برابر کاری که انجام ندادند و یا در خور آن نبوده‌اند مورد ستایش قرار گیرند، آری، مپندار که آنان از عذاب خدا می‌رهند، بلکه برای آنان عذابی درد آور در پیش است».

مروان، پس از نزول این آیه می‌گفت: چنانچه بنابر این باشد- که اگر کسی در برابر کاری که انجام داده شادمان گردد و بخاطر کاری که انجام نداده علاقه‌مند به ستایش دیگران باشد، اگر بخاطر داشتن چنین حالت روانی در روز قیامت دچار عذاب الهی شود- پس باید همه ما در قیامت به عذاب الهی دچار گردیم، چرا که تمام مردم در چنین حالتی به سر می‌برند.

مروان دچار چنین نگرانی بود تا آنگاه که ابن عباس برای او توضیح داد که آیه یاد شده درباره اهل کتاب نازل گردیده، چرا که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آنها راجع به موضوعی سؤال کرد و آنان حقیقت امر را کتمان نمودند و پاسخی دگرگونه به آن حضرت می‌دادند و چنان وانمود می‌کردند که مطابق با واقع به سؤال آن حضرت پاسخ داده‌اند (۱) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع نهم، ص ۳۸.

(۲) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع نهم، ص ۳۸.

(۳) سوره آل عمران، آیه ۱۸۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۰۵

و می‌خواستند از طریق این کار منافقانه و واژگونه خویش، ستایش آن حضرت و مسلمین را به خود جلب کنند. و با نیرنگی که در پاسخ خود به کار بردند و وظیفه‌ای که درست آن را ایفا نکردند، سخت شادمان بودند که آن حضرت را قانع نموده‌اند و کاری را که انجام نداده‌اند، انجام شده جلوه داده و از این رهگذر مورد ستایش قرار گیرند، لذا آیه مذکور در جهت افشای رفتار مکارانه چنین منافقانی نازل گردید «۱».

به هر حال، ناآگاهی و اشکال مروان نشأت گرفته از جهل او به سبب نزول بود و اگر آگاه به سبب نزول بود دچار چنین نگرانی نمی‌شد.

۲- عثمان بن مظعون و عمرو بن معدیکرب می‌گفتند که: شرب خمر، حلال و مباح است!! و برای اثبات نظر خود به این آیه استشهاد می‌کردند: لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ... «۲».

یعنی: «بر کسانی که دارای ایمان و کردار شایسته‌ای بودند چنانچه قبل از نزول تحریم خمر، چیزی از خمر چشیده باشند، جرم و بزه‌ی بر آنها نخواهد بود اما به شرط اینکه از کفر بپرهیزند و ایمان را از دست ندهند و کردار شایسته‌ای در پیش گیرند، آنگاه به تقوای خویش، تداوم بخشیده و بر ایمان خود پایدار بمانند...».

اگر آن دو، از سبب نزول این آیه آگاه می‌بودند، چنین سخنی را بر زبان نمی‌آوردند، زیرا از آیه، حکم حلیت شرب خمر استفاده نمی‌شود بلکه با توجه به سبب نزول آن، آیه، مربوط به شرب خمر قبل از نزول حکم حرمت آن است، چرا که سبب نزول آیه این بود که:

عده‌ای از مردم- آنگاه که آیه حرمت خمر نازل گردید- می‌گفتند: چه خواهد شد حال کسانی که در راه خدا کشته شدند اما خمر که پلید و رجس بود را می‌چشیدند؟! (۱) اسباب النزول، حجتی، ص ۸۳ و ۸۴.

(۲) سوره مائده، آیه ۹۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۰۶

در پی چنین تردید و نگرانی بود که آیه مذکور نازل شد مبنی بر اینکه چون هنوز حکم تحریم خمر، ابلاغ نشده بود، بر کسانی که قبلاً خمر نوشیده بودند، جرمی نیست.

بنابر این، این دو نفر اگر به سبب نزول این آیه واقف بودند هیچگاه حکم به حلیت شرب خمر نمی‌کردند «۱».

۳- از جمله آیاتی که اگر به سبب نزول آن آگاهی نداشته باشیم، باعث ابهام معنا و مقصود آن آیه می‌شود این آیه است: وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ «۲».

یعنی: «و از آن خداست مشرق و مغرب، پس به هر جا و هر سو روی آرید، همانجا و همان سو، عبارت از جهتی است که خدای تعالی شما را بدان جهت برای نماز گزاردن فرا خواند و خداوند دارای شریعتی گسترده و آسان و نیز به اعمال شما آگاه است».

اگر ما به ظاهر آیه واگذار شویم به این نتیجه می‌رسیم که بر نماز گذار واجب نیست، آن را رو به قبله اقامه کند، خواه در سفر و خواه در حضر و خواه نماز واجب و خواه نمازهای مستحب، چون آنچه از ظاهر آیه مذکور استفاده می‌شود این است که اگر به هنگام نماز خواندن به هر سو روی آورید رو به سوی خداست و اقامه نماز در برابر قبله واجب نمی‌باشد. اما باید دانست که چنین رأی و سخن بر خلاف اجماع علمای اسلام است.

لکن اگر ما به سبب نزول آیه مورد بحث آشنایی داشته باشیم معلوم می‌گردد که جواز اقامه نماز به هر سو، مربوط به نماز نافله و مستحب است و یا این رخصت و جواز راجع به کسانی است که در مورد تشخیص قبله از تفتیش اجتهاد خود مدد می‌گیرند و آنگاه انحراف آنان از سمت قبله کشف می‌شود. و یا مربوط به نماز نافله بر (۱) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع نهم، ص ۳۸. (۲) سوره بقره، آیه ۱۱۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۰۷

روی مرکب در سفر است و یا امثال آنها.

جناب آقای حجتی در کتاب اسباب النزول خود، هشت نوع شأن نزول برای این آیه از کتب تفاسیر شیعه و سنی نقل کرده است که به هر حال با آگاهی به این شأن نزولها روشن می‌شود آنچه از ظاهر آیه استفاده می‌شود مقصود و منظور نیست ما به برخی از آن سبب نزولها اشاره می‌کنیم:

الف- عده‌ای می‌گویند: یهودیان تحول قبله مسلمین از بیت المقدس به کعبه را مورد انکار و انتقاد قرار می‌دادند و می‌گفتند: مسلمین به سوی خدا نماز نمی‌گزارند، لذا این آیه بر رد نظریه آنان نازل شده مبنی بر اینکه نماز خواه به سوی بیت المقدس باشد و خواه به سوی کعبه، هر دو به سوی خداست چون همه جا از آن خداست.

ب- ابن عباس گفت: جماعتی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سفری بودند و ابر بر آمد و قبله بر ایشان مشتبه شد، هر کس به اجتهاد خود روی به جانی نماز گزارد، چون ابر باز شد بدانستند که همه در اشتباه بودند، قضیه را در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرضه داشتند در حال، آیه مزبور نازل شد.

ج- بعضیها را عقیده بر این است که آیه مربوط به نماز نافله در سفر است که بر روی مرکب خوانده می‌شود.

د- مرحوم میرزا ابو الحسن شعرانی- رحمه الله علیه- می‌نویسد: «آنچه درست به نظر می‌رسد این است که هدف آیه این است که کسی نپندارد حکمت استقبال- یعنی رو به قبله قرار گرفتن- عبارت از مواجهه حقیقی با خداوند متعال می‌باشد، به همین جهت مردم در نماز نافله و یا به هنگام اضطرار، یعنی به گاه عدم تشخیص قبله، مجازند نماز را به هر سو برگزار نمایند، با چنین تفسیر است که مفهوم آیه و مضمون آن عملاً تحقق یافته و مدلول آن روشن می‌گردد، منظور از نزول آیه مذکور درباره نماز نافله یا در مورد اضطرار عبارت از همین نکته‌ای است که آن را بازگو ساختیم.

بنابر این، اگر برای کسی در این دو مورد کشف شود که بر خلاف جهت قبله نماز

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۰۸

خوانده است نماز او مورد قبول و عذر او پذیرفته است «۱».

۴- از جمله آیاتی که اگر به شأن نزول آن آگاهی نداشته باشیم نمی‌توانیم به حقیقت آن پی ببریم، این آیه است: **إِنَّ الصَّفاَ وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ** «۲».

یعنی: «صفا و مروه از شعائر الهی است، پس اگر کسی حج و یا عمره به جای آورد، جرم و گناهی بر او نیست که به آن دو طواف کند [یعنی میان صفا و مروه سعی به عمل آورد] اگر کسی حج یا عمره یا هر کار خیری را تطوعاً و بدون هیچگونه الزام شرعی، انجام دهد باید بداند که خداوند سپاسدار عمل اوست و به وی پاداش می‌دهد و او از اعمال همه شما آگاه می‌باشد».

از ظاهر آیه نمی‌توان وجوب سعی بین صفا و مروه را استفاده کرد لذا عده‌ای با تمسک به این آیه گفته‌اند سعی واجب نیست. اما عایشه با توجه به آگاهی به سبب نزول آیه، آنگاه که عروه از این آیه عدم وجوب سعی را استنتاج کرد، در مقام ردّ نظریه او بر آمد و نظریه عروه را مردود اعلام کرد، زیرا سبب نزول آیه این بود که صحابه، به خاطر اینکه سعی میان صفا و مروه را از شعائر جاهلی می‌پنداشتند، از انجام آن سر باز زده و احساس گناه می‌کردند لذا آیه فوق نازل شد که گناهی ندارید.

امام صادق علیه السلام فرمود: «مسلمین در آغاز تصوّر می‌کردند که سعی میان صفا و مروه ساخته و پرداخته افکار جاهلی و از مناسکی است که مردمان جاهلی آن را وضع کرده‌اند، لذا برای رفع این توهم، آیه مذکور نازل شد مبنی بر اینکه این کار بلا مانع بوده و از شعائر الهی است که باید «حاج و معتمر»، آن را انجام دهند». (۱) ر. ک: مجمع البیان و حاشیه آن، ج ۱، ص ۱۹۱، تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۵۸ و تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۴، ص ۱۸ و ۱۹ و الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ثعلبی، ج ۱، ص ۱۰۱ و المیزان، ج ۱، ص ۲۵۹ و ۲۶۰ و جامع البیان، طبری، ج ۱، ص ۳۹۹ و ۴۰۳. (۲) سوره بقره، آیه ۱۵۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۰۹

به هر حال، آیات بسیاری در قرآن وجود دارد که بدون آگاهی به شأن نزول آنها، فهم مقاصد و مفاهیم آنها به صورت صحیح میسر نخواهد بود، این است که آگاهی به شأن نزول آیات و سور، یکی از عوامل مهم فهم آیات و سور است.

فایده پنجم:

دفع توهم حصر و اختصاص در مواردی که ظاهراً مفید حصر و اختصاص می‌باشد.

فایده دیگری که از رهگذر شناخت اسباب النزول عاید انسان می‌شود، دفع توهم حصر و اختصاص است که در بعضی از آیات ممکن است احتمالش داده شود به عنوان نمونه آیه ذیل را ملاحظه کنید: قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱). یعنی: «ای پیامبر بگو: در آنچه به من وحی شده است چیزی را نمی‌یابم که خوردن آن حرام گردیده باشد جز مردار یا خونی که ریخته شده یا گوشت خوک، چون آلوده و پلیدی است، یا حیوانی که از روی فسق و نافرمانی، هنگام کشتن آن نام غیر خدا یعنی بتها بر زبان رانده شده است. بنابر این، اگر کسی به خوردن آنها ناگزیر گردد و ستم گرانه و فراتر از حد نیاز به خوردن آن دست نیازد، باید بداند که خداوند متعال آمرزنده مهربان است».

کسانی که به شأن نزول این آیه آگاهی ندارند می‌گویند: آیه در مقام حصر و بر شمردن محرّمات است، بنابر این، خوراکیهای حرام منحصر به همین چند امری است که در آیه ذکر شده است، و دیگر چیزی غیر از این چند چیز حرام نخواهد بود. در حالی که اگر به شأن نزول آیه توجه می‌کردند از آیه، حصر نمی‌فهمیدند، زیرا آیه در مقام مخالفت و ردّ نظر مشرکان و کفار است که بعضی از خوردنیهای حلال را بر خود حرام کرده بودند مانند «بحیره» و «سائبه» یعنی شتر و گوسفندی که پنج و یا ده (۱) سوره انعام، آیه ۱۴۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۱۰

شکم زاییده باشد را بر خود حرام کرده بودند و از خوردن گوشت آنها خودداری می‌کردند. و برخی از محرّمات را بر خود حلال کرده بودند مانند: گوشت خوک و میتة و حیواناتی که بدون بردن نام خدا بلکه با نام بتها ذبح می‌شدند.

آیه مبارکه فوق، بر ردّ چنین نظریه‌ای نازل شده است نه آنکه در مقام حصر و شماره مأكولات حرام باشد تا غیر از این چهار چیز

(میته، گوشت خوک، خون ریخته شده و ذبیحه بدون بسم الله) چیز دیگری حرام نباشد. و به تعبیر دیگر اگر از آیه، حصر هم استفاده شود، حصر اضافی و نسبی است یعنی حصر تحریم نسبت به نحوه تصور مشرکان است که پاره‌ای از اقلام مأکول را بر خود حرام کرده بودند، نه حصر حقیقی که دیگر حرام دیگری نباشد، زیرا در آیات دیگر محرمات دیگر هم ذکر شدند «۱».

فایده ششم:

کسب اطلاع راجع به کسانی که آیه درباره آنها نازل شده است.

یکی از فوایدی که بر شناخت اسباب النزول مترتب است عبارت از پی بردن به نام شخص و یا اشخاصی است که آیه و یا آیاتی درباره آنها نازل گردیده است و نیز ضمناً از رهگذر شناخت «اسباب النزول» فردی که در آیه مبهم و یا متهم به نظر می‌رسید مشخص خواهد شد و فردی که در رابطه با آیه مبری و بی‌گناه است شناخته می‌شود.

برای ارائه چنین فایده‌ای می‌توان به این آیه استشهاد نمود آنجا که خداوند فرمود:

وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أَفِ لَكُمْ أْتِعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَكْبِرَانِ اللَّهُ وَبَلَّغَ اللَّهُ حَقَّ قَوْلِهِ مَا هَذَا إِلَّا الْأَسَاطِيرُ الْأُولَى «۲».

یعنی: «و آن کسی که به پدر و مادر خود می‌گفت: وای بر شما! آیا به من وعده می‌دهید که مرا از گور بیرون آورده و دوباره زنده کنند، در حالی که قرن‌ها قبل از من روزگاری سپری گشت و گروه زیادی از مردم از دنیا رفتند، لکن تا کنون هیچیک از (۱) ر. ک: مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۰۵ و مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۶۸.

(۲) سوره احقاف، آیه ۱۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۱۱

آنان سر از گور خویش برنیاورده و زنده نشدند. این پدر و مادر از خدا درخواست می‌کردند که فرزندشان را مشمول لطف قرار داده تا از نعمت ایمان برخوردار گردد.

و نیز به همین فرزندشان می‌گفتند: وای بر تو! به قیامت و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آور، چرا که وعده خدا حق است و روز قیامت و حیات دوباره و ثواب و عقاب اخروی قطعاً تحقق خواهد یافت، لکن این فرزند در برابر سخن پدر و مادر می‌گفت: قرآن و همه آنچه را که شما مرا بدانها می‌خوانید، جز افسانه پیشینیان چیز دیگری نیست».

معروف این است که این آیه درباره «عبد الرحمن ابن ابی بکر» نازل شده و داستان مروان حکم و گفتن اینکه این آیه در شأن عبد الرحمن بن ابی بکر نازل شده و تکذیب مروان توسط عایشه، معروف است. در تفسیر در المنثور سیوطی و مجمع البیان طبرسی و همچنین تفسیر المیزان و تفاسیر دیگر آمده است که آیه مربوط به پسر ابی بکر است، گرچه عایشه انکار می‌کرد.

فایده هفتم:

تسهیل حفظ و درک آیات و تثبیت آنها در ذهن.

از جمله فوایدی که برای شناخت اسباب نزول ذکر کرده‌اند، حفظ آیات و درک و نیز تثبیت آنها در ذهن، آسان می‌گردد، زیرا ربط اسباب به مسببات و پیوند احکام با حوادث و ارتباط حوادث با اشخاص و زمانها و مکانهای خاص، همگی از دواعی و عواملی به شمار می‌آیند که حقایق را در ذهن آدمی تثبیت کرده و موجب انتقاش آنها در خاطر انسان می‌گردد و آنگاه که مقارنات آنها را

به یاد می‌آورد، خود آنها را به آسانی در فکر خویش احضار می‌کند و این همان قانون «تداعی معانی و افکار و خاطرات» می‌باشد که در روانشناسی به ثبوت رسیده است «۱». (۱) اسباب النزول، حجتی، ص ۱۰۲، به نقل از مناهل العرفان، زرقانی، ج ۱، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۱۲

۵- آیا در اسباب نزول، معیار عموم لفظ است یا خصوص سبب؟

اشاره

یکی از مسائل مهم و شایان توجه در «مبحث اسباب النزول» عبارت از اختلافی است که بین دانشمندان اصول فقه پدید آمده است مبنی بر اینکه آیا عموم لفظ، ملاک و معتبر است یا خصوص سبب نزول؟ به عبارت دیگر: آیا خاص بودن سبب و موجبی که انگیزه نزول آیه تلقی می‌شود- در صورت عام بودن آیه- موجب تخصیص حکم آن آیه به مورد نزول می‌گردد یا اینکه تعبیر عام آیه ملاک و معتبر است و مورد مخصص نمی‌شود و در نتیجه حکم آیه عام و شامل همه افراد می‌باشد؟

در این مورد، بین دانشمندان علوم قرآنی و عالمان علم اصول فقه اختلاف است عده‌ای معتقدند که شأن نزول و مورد، مخصص آیه است یعنی آیه تنها مربوط به همان کسی است که در شأن او نازل شده است، اگر بخواهیم حکم آیه را به افراد دیگر سرایت بدهیم باید با قرینه و دلیل دیگری این کار انجام گیرد، ولی اکثر دانشمندان از جمله سیوطی در اتقان، معتقدند که معیار عموم آیه است نه خصوص سبب.

به نظر نگارنده نیز حق با همین قول است، زیرا هیچگاه مورد و شأن نزول یک آیه نمی‌تواند مخصص حکم آن آیه به همان مورد باشد. و اساساً چنین اندیشه‌ای، با عالمی بودن و استمرار دستور قرآن تا قیامت، سازگار نیست، مگر در مورد خاصی دلیل خاصی اقامه شود که آیه مخصوص همان موردی است که برای آن نازل شده است و گر نه آیات عام هستند و شأن نزول نمی‌تواند حکم آیه را منحصر در همان مورد خاص بداند. به عنوان نمونه به چند آیه اشاره می‌کنیم که در آنها عموم لفظ معتبر است نه خصوص سبب:

الف- آیه ظهار:

در مباحث قبلی دیدیم که آیه ظهار درباره «اوس بن صامت» و همسر او نازل شده ولی لفظ آیه عام است: «الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ...» با اینکه آیه مذکور در پی سبب خاصی نازل گردید، حکم آن عام می‌باشد و شامل هر فردی

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۱۳

می‌گردد که نسبت به همسر خود با اجرای صیغه ظهار، جدایی و بیگانگی به هم رسانده باشد.

ب- آیه لعان:

آیه مذکور درباره شخصی به نام «هلال بن امیه» نازل گردید لکن حکم موجود در آن- به خاطر تعبیر عام آن- شامل دیگران که اوضاعی مشابه اوضاع هلال بن امیه برای آنها پدید آمده است می‌گردد، زیرا تعبیر آیه چنین است:

وَالَّذِينَ يَزْمُونَ أَرْوَاحَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَيَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ، وَلَوْ لَا فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتَهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ «۱».

یعنی: «آنانکه همسران خویش را به زنا متهم می‌سازند و برای آنها شاهدانی جز خود آنها نباشد [که صحت ادعای آنها را تأیید و گواهی کند] شهادت یکی از آنها [که حدّ قذف را از میان بردارد] چهار شهادت است که به خداوند سوگند یاد کند در رابطه با ادعایش از راستگویان است، و با شهادت پنجم بدین صورت که لعنت خدا بر او اگر در این ادعا دروغگو باشد. و در صورتی از زن حدّ زنا بر داشته می‌شود که چهار بار بدین صورت شهادت دهد: سوگند به خداوند همسر او در ادعای خود کاذب است. و شهادت پنجم او بدین صورت می‌باشد که خشم خدا بر من اگر شوهرم در ادعای خود از راستگویان باشد، اگر فضل و رحمت خداوند شامل حال شما نمی‌گشت و خداوند توبه پذیر نمی‌بود [و شما را در سایه چنین فضلی و رحمت خود از زنا و کارهای زشت دیگر نهی نمی‌کرد و به اقامه حدود فرمان نمی‌داد، دچار نابودی و هلاک گشته و نسلها رو به تباهی گذاشته و نسب مردم دچار هرج و مرج و گسیختگی می‌شد]».

چنانکه ملاحظه می‌کنید، گر چه آیه در رابطه با هلال بن امیه و همسرش و لعان (۱) سوره نور، آیه ۶ تا ۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۱۴

آنها همدیگر را در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است، ولی فقها این حکم را عام و فراگیر برای هر مردی که زنش را متهم به زنا کند و شاهدی برای اثبات آن نداشته باشد، می‌دانند که شوهر اگر می‌خواهد حدّ قذف در حقش جاری نشود باید لعان کند «۱».

ج- آیه قذف:

یکی از آیات که عموم لفظ در آن معتبر است نه خصوص سبب آیه قذف است، زیرا گر چه این آیه درباره حدّ قذف رمات و تهمت زندگان بر عایشه می‌باشد ولی حکم آن عام و فراگیر است و شامل هر فردی که زنی را متهم به زنا کند و نتواند با چهار شاهد آن را اثبات نماید، می‌شود و باید حدّ قذف (هشتاد تازیانه) بر او جاری شود:

وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعِهِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ، إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ «۲».

یعنی: «کسانی که زنان شوهر دار را به زنا متهم می‌سازند چنانچه چهار شاهد در تأیید و اثبات اتهام خود اقامه نکنند [مبتنی بر اینکه شهادت دهند این زنان را در هنگام ارتکاب زنا دیده‌اند] بر تهمت زندگان هشتاد ضربه تازیانه وارد سازید و از این پس برای همیشه شهادت آنها را نپذیرید و علاوه بر این باید آنها را فاسقان و دست اندرکاران گناه کبیره و جرم سنگینی بر شمرد، مگر کسانی که از این تهمت زدن توبه کنند و اعمال خود را به شایستگی و درستی انجام دهند که خداوند متعال آمرزنده و مهربان است.»

در این دو آیه سه حکم درباره تهمت به زنا صادر شده است:

۱- حدّ قذف، هشتاد تازیانه. (۱) در رابطه با حکم لعان و کیفیت اجرای آن در محضر حاکم، به کتب فقهی «کتاب اللعان» از قبیل شرح لمعه، ج ۲ و تحریر الوسیله و جواهر الکلام، ج ۳۴، و ... مراجعه کنید.

(۲) سوره نور، آیه ۴ و ۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۱۵

۲- عدم قبول شهادت برای همیشه.

۳- حکم فسق، یعنی تهمت زندگان از رهگذر این تهمت به عنوان فاسقان بر شمرده می‌شوند، اما اگر توبه کنند حدّ قذف در مورد آنها اجرا می‌شود، لکن شهادت آنها از آن پس قابل قبول بوده و عنوان فاسق بودن از آنها لغو می‌گردد. چنانکه می‌دانید آیات حد قذف در مورد تهمت زندگان بر عایشه نازل گردید ولی فقها حکم آیه را (چنانکه لفظ آن عام است: «و الذین یرمون...») عام و فراگیر می‌دانند.

این چند آیه به عنوان نمونه ذکر شد و گر نه در همه مواردی که سبب خاص است و لفظ عام، معیار و ملاک عموم لفظ است نه خصوص سبب مگر در موردی که دلیل خاصی بر اختصاص حکمی بر همان مورد خاص داشته باشد و نتوان آن را به جای دیگر سرایت داد «۱». نظیر اینکه برخی از آیات درباره خصوص اهل کتاب یا مشرکین نازل شده بود که شامل مسلمانان نمی‌شود، گرچه آنها هم نسبت به شمولشان به اهل کتاب و مشرکین عامند یعنی آیه شامل هر اهل کتاب مشرکی که در شرایط آن مورد باشد می‌شود.

۶- در صورت تعدّد اسباب نزول، معیار کدامیک از آنهاست؟

اشاره

غالباً مفسرین برای نزول آیه اسباب متعددی را یاد می‌کنند، مثلاً برای آیه:

فَإِنَّمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ وَ يَا آيَةَ: نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَاتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَ يَا سوره: وَالصُّحَى وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى وَ امثال اینها، شأن نزول متعددی را نقل کرده‌اند، اینک می‌خواهیم ببینیم در این گونه موارد به کدامیک از این اسباب می‌توان اعتماد کرد؟ و با چه ضابطه و قاعده‌ای می‌توان یکی از آن اسباب را بر دیگری مقدم داشت؟ (۱) برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع نهم مسئله دوم و اسباب النزول، حجتی، ص ۱۰۳ به بعد.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۱۶

سیوطی در اتقان، برای این مسئله حالاتی را تصور کرده و راههایی را برای تقدیم بعضی از اسباب بر بعضی دیگر ارائه داده است که ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

حالت اول آنکه:

در صورت تعدد سبب، یعنی مفسری سببی را برای نزول آیه‌ای نقل کرده ولی مفسر دیگر، سبب دیگری را یاد آور شده، در این مورد باید اسناد آن دو روایت را بررسی کرد، هر کدام که سندش صحیح بود پذیرفت و دیگری را رد کرد، البته این روش، یعنی ترجیح سندی، یکی از راههای رایج روایات متعارض است که در همه جا مورد عمل است، از جمله اینجا.

حالت دوم آنکه:

اگر هر یک از مفسرین یا محدثین بگویند: «نزلت فی کذا» ولی در موقع بیان و نقل آن سبب هر کدام سببی را نقل کند که منافی با سبب دیگری است و فرض هم این است که آیه قابل تفسیر با هر دو معنا و سبب هست، در این صورت باید گفت هر یک از این دو مفسر یک وجه از تفسیر آیه را نقل کرده‌اند نه سبب نزول را. و به تعبیر دیگر: باید از این گونه نقل سببها تفسیر آیه را اراده کرد

نه شأن نزول را، به عنوان مثال اگر در آیه ۵۱ سوره مدثر که می‌گوید: **كَانَتْهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ** مفسرین اختلاف کنند و هر کدام معنایی را از این آیه استفاده کنند، از باب اینکه لفظ «قسوره» مشترک لفظی است هم معنای «رامی و تیر انداز» را دارد و هم معنای «اسد و شیر درنده» را ما نمی‌توانیم این را دو سبب نزول به حساب آوریم، بلکه دو معنا و دو تفسیر از آیه است و آیه نیز تاب تحمل هر دو معنا را دارد و هر دو معنا نیز صحیح است. و یا در کلمه «عسعس» در آیه **وَ اللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ** که هم به معنای ادبار و پشت کردن می‌آید و هم به معنای اقبال و روی آوردن، یعنی سوگند به شب! آنگاه که پشت کند یا آنگاه که روی آورد، در این گونه موارد گرچه ممکن است هر مفسر یا محدثی یکی از این دو معنا را نقل کند و بپذیرد، ولی در واقع هر کدام آیه را به یک معنایی که صحیح بود، تفسیر کرده است، پس هر دو معنا صحیح است نه اینکه دو سبب و دو شأن نزول داشته باشد که قابل جمع نباشد.

حالت سوم آنکه:

اگر یکی از مفسرین یا محدثین درباره آیه‌ای بگوید: «نزلت

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۱۷

فی کذا» (آیه درباره این قضیه نازل شده است) ولی مفسر یا محدث دیگر، صریحا سبب نزول دیگری را که بیان کننده مطلب دیگری است درباره همان آیه ذکر کند، در این صورت سخن آن دیگری که صریحا قضیه سبب نزول را نقل کرده است باید به عنوان سبب نزول پذیرفته شود، اما آنکه می‌گوید: «نزلت فی کذا» و سخنش صراحت در بیان سبب نزول ندارد، باید به عنوان استنباط گوینده و تفسیر وی درباره آیه تلقی گردد نه به عنوان شأن نزول.

به عنوان نمونه، بخاری در صحیح خود از عبد الله بن عمر نقل کرده که می‌گفت:

نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ، انزلت فی اتیان النساء فی ادبارهنّ، یعنی این آیه در مورد موافقه با همسر از پشت نازل شده است.

ولی قبلا روایتی را از جابر بن عبد الله انصاری نقل کرد که او سبب نزول این آیه را بر خلاف گفته ابن عمر، تصریح کرده است، مبنی بر اینکه سبب نزول آیه، سخن یهودیان بوده است که می‌گفتند: «اگر مردی با همسر خود از پشت سر در جلو او موافقه کند فرزند آنها چپ چشم و احوال (دو بین) به دنیا می‌آید».

در اینجا چون «جابر» به سبب نزول تصریح کرده است باید حدیث او را به عنوان سبب نزول آیه، معتبر و قابل اعتماد دانست، چون سخن او به صورت نقل و روایت است اما سخن ابن عمر را باید به عنوان برداشت از آیه تلقی کرد. ابن عباس نیز تفسیر ابن عمر را تخطئه کرده و حدیثی مانند حدیث جابر را درباره آیه مذکور یاد نموده است.

حالت چهارم آنکه:

در رابطه با تعدد اسباب نزول این است که نزول آیه از پی دو و یا چند سبب که طی روایاتی یاد شده است، امکان پذیر باشد، به این معنا که این اسباب متعدد از لحاظ زمان از هم دور نباشند و میان رویدادهایی که موجب نزول آیه گشته است فاصله زمانی زیادی وجود نداشته باشد در این صورت ممکن است همه آن اسباب، سبب نزول یک آیه باشند، زیرا تعدد اسباب در صورت وجود قرب زمانی میان آنها با وحدت مسبب منافاتی نخواهد داشت و موجب هیچگونه تهافت

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۱۸

و ناسازگاری نخواهد بود.

به عنوان نمونه، در رابطه با شأن نزول آیه لعان: **وَالَّذِينَ يَزُمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ ...** دو شأن نزول نقل شده شبیه هم و در دو زمان نزدیک به هم، یکی داستان هلال بن امیه است که بخاری آن را از طریق عکرمه از ابن عباس نقل کرده که در ضمن بررسی آیه لعان در صفحات پیشین به آن اشاره شده. و دیگری روایتی است که بخاری و مسلم، هر دو در کتاب خود از سهل بن سعد نقل کرده‌اند که داستان شخصی به نام «عویمر» را آورده‌اند که شبیه داستان هلال بن امیه است که: اگر کسی ببیند مرد بیگانه‌ای دارد با همسر او همبستر می‌شود چه کند؟ اگر او را بکشد، شوهر را عوض شخص زانی می‌کشند و اگر نکشد و در جامعه مطرح کند، باید حدّ قذف بر او جاری شود و اگر سکوت کند و با همان وضع بسازد، غیرتش به او چنین چیزی را اجازه نمی‌دهد، پس چه باید کرد؟ در این رابطه بود که آیه لعان نازل شد.

به هر حال، اگر اسباب متعدد باشند و شبیه هم و با متن آیه نیز قابل تطبیق باشند و همزمان نیز واقع شوند، مانعی ندارد که چند سبب، باعث نزول یک آیه یا سوره گردند.

حالت پنجم آنکه:

تعدد اسباب نزول، به گونه‌ای است که نمی‌شود همه آنها باعث نزول یک آیه در یک زمان گردد، لذا باید در آن صورت ملتمز به تکرار نزول شد که در هر شأن نزولی، یک بار آن آیه نازل شده باشد، زیرا هیچ مانعی نیست که یک آیه یا سوره‌ای دو یا چند مرتبه به مناسبت‌های مختلف نازل شده باشد «۱».

به عنوان نمونه در رابطه با آیه «روح»، دو شأن نزول نقل شده که طبق یکی از آنها مردم قریش طبق راهنمایی یهودیان در مکه از پیامبر از «روح» سؤال کردند و آیه نازل شد. و طبق شأن نزول دوم، یهودیان در مدینه از حضرت پرسیدند و آیه (۱) ر. ک: اتقان سیوطی، ج ۱، ص ۴۷، نوع یازدهم، ما تکرر نزوله.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۱۹

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي «۱» نازل شد، پس باید این آیه دو مرتبه نازل شده باشد.

۷- مصدر اسباب النزول چیست؟ عقل یا نقل «۲»؟

اشاره

معلوم است که اسباب نزول چیزی نیست که عقل را در آن راهی باشد و آن جز از طریق نقل و روایت میسر نیست، لذا بزرگان فن در این رابطه همین نظر را تأیید کرده‌اند:

- واحدی نیشابوری در کتاب «اسباب النزول» خود هشدار می‌دهد که سخن و اظهار نظر درباره اسباب نزول آیات، جز از طریق روایت و سماع و شنیدن، آن هم از کسانی که شاهد و ناظر نزول قرآن کریم بوده و همزمان با وحی می‌زیستند و بر اسباب النزول آگاهی یافتند و در علم اسباب النزول، به بحث و کاوش و تحقیق و پژوهش پرداختند، جایز و روا نیست.

- محمد بن سیرین می‌گفت: از عیبیده راجع به آیه‌ای از قرآن کریم سؤال کردم گفت: از خدا بترس و سخن به حق بر زبان آور، آنانکه از علم به اسباب النزول، آگاه بودند و می‌دانستند خداوند آیات قرآنی را درباره چه امر و از پی چه سبب و موجبی نازل کرده است همگی از دنیا رفتند.

- حاکم در علم الحدیث خود یاد آور شد که اگر یکی از اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ که شاهد وحی و نزول

قرآن کریم بوده است، راجع به آیه‌ای از قرآن کریم گزارشی بدینگونه بیان کند که: «نزلت فی کذا» یعنی آیه درباره فلان امر نازل شده است، باید خبر و گزارش او را به عنوان مسند بر شمرد.

چنانکه می‌دانیم گروه کثیری از محدثین صحابه و تابعین در صدر اسلام به ضبط (۱) سوره اسراء، آیه ۸۵.

(۲) ر. ک: اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع نهم، مسئله چهارم و اسباب النزول، حجتی، ص ۱۶۷ به بعد و قرآن در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۱۷۱ به بعد.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۲۰

و روایت اسباب نزول همت گماشته بودند و اخبار بی‌شماری را در این باره نقل نمودند.

این روایات از طرق اهل سنت بسیار زیاد است و به چند هزار روایت می‌رسد و از طرق شیعه کم و شاید از چند صد بیشتر نباشد، البته همه روایات هم مسند و صحیح نیستند بلکه بسیاری از آنها غیر مسند و ضعیف‌اند «۱».

بر کسی فواید آگاهی به اسباب النزول پوشیده نیست و ما خود در گذشته چندین فایده بر آن مترتب کردیم و این موضوع نیز بین دانشمندان علوم قرآنی مسلم است که اسباب النزول تنها از طریق سماع و روایت است نه برداشتها و تحلیلهای عقلی، ولی آنچه در بالا از کتاب علامه طباطبائی - که از صاحب نظران این فن است - نقل شد که روایات اسباب النزول عمدتاً از روایات اهل سنت و آن هم به صورت غیر مسند نقل شده و حتی اسباب نزول هم که شیعه نقل کردند بسیاری از آنها صحیح نبوده و ضعیفند، ما را به حقیقتی رهنمون می‌گردد و آن اینکه وظیفه یک محقق در تفسیر و علوم قرآنی و شناخت اسباب نزول، تشخیص روایت صحیح از غیر صحیح است و گر نه صرف اینکه شخصی سبب نزولی را روایت کرده کافی نیست، زیرا چه بسا دیگری درست به عکس او و متناقض با روایت او را نقل کرده است، لذا مرحوم علامه طباطبائی نسبت به روایات اسباب النزول صورت خوشی نشان نمی‌دهد و می‌فرماید: نمی‌توان به آنها اعتماد کرد، چنانکه فرمود:

«ولی تتبع این روایات و تأمل کافی در اطراف آنها انسان را نسبت به آنها بدبین می‌کند چرا که:

اولاً:

از سیاق بسیاری از آنها پیداست که راوی ارتباط نزول آیه را در مورد حادثه و واقعه به عنوان مشافهه و تحمل و حفظ، به دست نیاورده بلکه قصه‌ای را حکایت می‌کند، سپس آیاتی را که از جهت معنا مناسب قصه است به قصه ارتباط می‌دهد و در (۱) قرآن در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۱۷۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۲۱

نتیجه سبب نزولی که در حدیث ذکر شده سبب نظری و اجتهادی است نه سبب نزولی که از راه مشاهده و ضبط به دست آمده باشد.

گواه این سخن این است که در خلال این روایات، تناقض بسیار به چشم می‌خورد به این معنا که در بسیاری از آیات قرآنی در ذیل هر آیه چندین سبب نزول متناقض همدیگر نقل شده که هرگز با هم جمع نمی‌شوند، حتی گاهی از یک شخص مانند ابن عباس یا غیر او در یک آیه معینی چندین سبب نزول نقل شده است.

ورود این اسباب نزول متناقض و متهافت یکی از دو محمل بیشتر ندارد یا باید گفت: این اسباب نزول، نظری هستند نه نقلی محض و هر یک از روایات متناقضه آیه را به یکی از قصه‌های مناسب خوابانیده که غیر از قصه‌ای است که در روایت دیگر می‌باشد و همچنین یک شخص مثلاً که دو سبب نزول متخالف را روایت می‌کند، گرفتار دو نظر مخالف گردیده و پس از نظر اولی مثلاً به سوی نظر دومی عدول نموده است. و یا باید گفت: همه روایات و یا بعضی از آنها جعل یا دس شده است.

با تحقق چنین احتمالاتی، روایات اسباب نزول اعتبار خود را از دست خواهد داد و از این روی حتی صحیح بودن خبر از جهت سند سودی نمی‌بخشد، زیرا صحت سند احتمال کذب رجال سند را از میان می‌برد یا تضعیف می‌نماید ولی احتمال دسّ و یا اعمال نظر در جای خود باقی است.

ثانیا:

از راه نقل به ثبوت رسیده که در صدر اسلام مقام خلافت از ثبت حدیث و کتابت آن شدیداً مانع بوده و هر جا ورقه و لوحی که حدیثی در آن نوشته شده بود به دست می‌آوردند، توقیف کرده می‌سوزانیدند و این قدغن بودن تا آخر قرن اول هجری یعنی تقریباً نود سال ادامه داشت.

این رویه راه نقل به معنا را بیشتر از حدّ ضرورت به روی روایت و محدّثین باز کرد و تغییرات ناچیز را که در هر مرتبه نقل روایت پیش می‌آمد کم کم روی هم متراکم نموده آگاهی اصلی مطلب را از میان می‌برد، و این معنا با مراجعه به مواردی که در درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۲۲

یک قصه یا مطلب روایات از طرق مختلفه وارد شده است، بسیار روشن است. انسان گاهی به روایاتی بر می‌خورد که در قصه‌ای که مشترکاً به شرح آن می‌پردازند، هیچ جهت جامعه ندارند. البته شیوع نقل به معنا با این گلو گشادی، اعتباری برای اسباب النزول باقی نمی‌گذارد یا دست کم از اعتبارشان می‌کاهد.

وقتی که شیوع جعل و دسّ و مخصوصاً دخول اسرائیلیات و آنچه از ناحیه منافقین که شخصاً شناخته نمی‌شدند، ساخته شده و داخل روایات گردیده است به مسئله نقل به معنا و آنچه در اشکال اول ذکر شد اضافه شود، اعتمادی به اسباب نزول باقی نخواهد ماند» (۱).

«بنابر این، باید در اسباب نزول، روشی را در پیش گرفت که به حق و حقیقت راه یافت پس اولاً: باید دقت کرد که اسباب النزول عقلی و نظری نباشد، یعنی شخصی قصه یا داستانی را متناسب با آیه‌ای پیدا نکرده و سپس همان قصه را سبب نزول آیه معرفی نکرده باشد و ما همان را بپذیریم، بلکه سبب نزول باید صرفاً نقلی و روایتی باشد.

ثالثاً:

پیامبر و ائمه هدی علیهم السلام در روایات عرضه فرمودند که روایات ما را با قرآن بسنجید و عرضه کنید اگر مطابق بود صحیح و گر نه باطل است، سپس ما باید سبب نزولی که در ذیل آیه‌ای وارد شده اگر قطعی الصدور و متواتر نباشد، آن را به آیه مورد بحث عرضه کنیم و تنها در صورتی که مضمون آیه و قرائنی که در اطراف آیه موجود است با آن سازگار بود به سبب نزول نامبرده اعتماد کنیم و بالاخره باید روایت را با آیه تأیید نموده و تصدیق کنیم نه آنکه آیه را تحت حکومت روایت قرار داده و معنا کنیم.

به این ترتیب، گر چه مقدار زیادی از اسباب نزول سقوط می‌کند ولی آنچه از آنها باقی می‌ماند کسب اعتبار می‌کند و اساساً مقاصد عالیّه قرآن مجید که معارفی جهانی و همیشگی است در استفاده خود از آیات کریمه قرآن نیازی قابل توجه و یا هیچ (۱) قرآن در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۱۷۳-۱۷۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۲۳

نیازی به روایات اسباب نزول ندارد» (۱).

گر چه روایات اسباب نزول پس از فراغ از صحت آن، می‌تواند به انسان در فهم مقاصد عالیّه کمک کند، چنانکه قبلاً به برخی از

فواید آگاهی به شأن نزول اشاره کرده‌ایم، یعنی آنچه مرحوم علامه طباطبائی متذکر شدند این است که قرآن در معرفی مقاصد و مفاهیم خود به چیزی حتی روایت نیاز ندارد، این روایت است که در کسب اعتبار خود به قرآن نیازمند است، این سخن بسیار بجا و صحیح است اما معنایش آن نیست که روایت نمی‌تواند ما را در فهم مقاصد عالیه قرآن کمک نماید، زیرا نیازمند بودن قرآن به روایات، مطلبی است و کمک کردن روایات ما را در فهم معانی قرآن مطلبی دیگر.

به هر حال، تمام مطالبی که از اول درس تا اینجا گفته‌ایم منوط به این است که روایات اسباب نزول را تام و صحیح بدانیم آنگاه همه آثار و فوایدی که برای اسباب نزول گفته شد بر آن مترتب خواهد بود و گر نه اسباب نزول کاذب و یا نظری و تحلیلی یک محدث و راوی نمی‌تواند ما را به حقیقت رهنمون گردد. (۱) همان مدرک، ص ۱۷۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۲۴

سوالات:

- ۱- معانی اسباب را بیان کرده و پس از توضیح معنای اسباب النزول، اقسام آن را بیان کنید.
 - ۲- انواع آیات و سور قرآنی را در رابطه با اسباب النزول بیان کنید.
 - ۳- انواع شأن نزولها را همراه با مثال، بیان کنید.
 - ۴- چند نمونه از حوادث جالب را که سبب نزول آیات شدند بر شمرید.
 - ۵- مورد خطاب عقاب آمیز در سوره «عَبَسَ وَ تَوَلَّى...» کیست؟ پیامبر یا شخصی دیگر؟ با توضیح کامل بنویسید.
 - ۶- به چند نمونه از حوادث زشت که سبب نزول آیاتی از قرآن شده است، اشاره کنید.
 - ۷- پرسشهایی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌شد و سبب نزول آیات بود، به چند قسم قابل تقسیم هستند برای هر یک از آنها شاهی را از سبب نزول و آیات بیان کنید.
 - ۸- ارزش و اهمیت آگاهی به اسباب النزول را با توضیح کامل بیان کنید.
 - ۹- فایده اول و دوم شناخت اسباب النزول را کاملاً توضیح دهید.
 - ۱۰- فایده سوم و چهارم شناخت اسباب النزول را با ذکر مثال برای هر کدام بیان کنید.
 - ۱۱- فایده پنجم و ششم شناخت اسباب النزول را با ذکر شاهی در هر یک از آنها بیان کنید.
 - ۱۲- آیا در اسباب نزول، معیار عموم لفظ است یا خصوص سبب؟ با ذکر نمونه‌هایی از آیات نظرتان را بیان کنید.
 - ۱۳- در صورت تعدد اسباب نزول، معیار کدامیک از آنها است؟ با ذکر چند نمونه مطلب را بیان کنید.
 - ۱۴- مصدر اسباب نزول چیست؟ عقل یا نقل؟ با توجه به نظرات صاحبان فن مسئله را با توضیح کاملی بیان کنید.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۲۵

درس بیست و پنجم مقایسه معارف قرآن با تورات و انجیل «۱»

مقدمه

در بحث اعجاز و کلام خدا بودن قرآن (درس پنجم) در ضمن بررسی تحدی قرآن، یکی از اقسام تحدی، تحدی به آورنده قرآن بود، که شخصی امّی و درس ناخوانده توانست این همه معارف را به عالم بشریت عرضه کند و این بهترین گواه است که قرآن، وحی و کلام الهی است، زیرا از یک انسان درس ناخوانده (امّی) آوردن این همه معارف، ممکن و میسر نیست.

ولی دشمنان اسلام همانند همه مسائل در این مسئله نیز تشکیک کرده و دست از تبلیغات مسموم خود بر نداشته‌اند. در این مورد نیز سخنان واهی بسیار گفته‌اند از قبیل اینکه: پیامبر نزد دانایان عرب و راهبان مسیحی و یا دانشمندان یهود، این مسائل را تعلیم گرفته و سپس در بین مردم عرب جاهلی ادعای پیامبری کرده و آنچه فرا گرفته بود را به عنوان وحی آسمانی و سند نبوت خود، به مردم عرضه کرده (۱) در این رابطه به این کتابها مراجعه کنید: قرآن کریم، کتاب مقدس (تورات و انجیل)، البیان آیت الله خوئی، بحث اعجاز قرآن، قسمت قرآن و معارف، قرآن و آخرین پیامبر، آیت الله ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱، ۶، ۱۸ و ۱۹، قرآن و کتابهای دیگر آسمانی، از شهید هاشمی نژاد، مقایسه‌ای میان: تورات، انجیل، قرآن و علم، از دکتر بوکای، مترجم مهندس ذبیح الله دبیر، انجیل و مسیح از آیت الله شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، ترجمه از سید هادی خسرو شاهی.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۲۶

است!!! لذا معارف قرآنی نمی‌تواند سندی برای نبوت او باشد! و اساسا امی بودن آن حضرت را منکرند و او را یک فرد تحصیل کرده معرفی می‌کنند.

در پاسخ چنین ادعایی گفته می‌شود اولاً: رسول گرامی اسلام تمام عمر خود را در مکه در بین قبیله خود گذرانده و مردم کاملاً آگاه به امی بودن او بوده‌اند و اساساً افراد با سواد تعداد انگشت شماری شناخته شده بودند، لذا مردم مکه همه نوع تهمت‌ها را بر آن حضرت روا داشتند اما اینکه این دستورات را تو از دانشمندان و اساتید خود فرا گرفته‌ای هیچگاه بر زبان نیاورده‌اند و در تاریخ ثبت نشده که کسی ادعای استادی و معلمی نسبت به آن حضرت را داشته باشد.

ثانیاً: بر فرض که این ادعا درست و مقرون به صحت باشد، اساتید و معلمین آن حضرت، قهراً باید از دانشمندان همان عصر باشند که حضرت در نزد آنها تعلیم گرفته باشد، مشرکین و بت پرستان عرب که جز یک مشت خرافات و اوهام، چیز دیگری نداشتند. و به علاوه که اساس دعوت پیامبر بر اموری بر خلاف عقاید بت پرستان بود، پس نمی‌توان قرآن را که منادی توحید و نفی شرک و بت پرستی است محصول تعلیمات بت پرستان دانست.

و اما راهبان مسیحی و دانایان یهود، آنها نیز تعلیماتشان نمی‌تواند منشأ پیدایش قرآن باشد، زیرا تعلیمات آنها بر اساس تورات و انجیل بود و خوشبختانه بسیاری از مسائل و معارف قرآنی اساساً در تورات و انجیل وجود ندارد و آن مسائلی هم که مشترکاً هم در قرآن آمده و هم در تورات و انجیل، شباهتی بین آنها وجود ندارد بلکه معارف قرآنی (خواه در رابطه با خداوند و خواه در پیرامون انبیا و مسائل دیگر) درست بر خلاف آنچه در تورات و انجیل آمده، تبیین شده است، وقتی که انسان، معارف قرآن را با معارف تورات و انجیل مقایسه می‌کند می‌بیند که هیچ تناسبی بین آنها نیست و هر عاقل متفکر منصفی که قرآن را در کنار تورات و انجیل مطالعه کند به وضوح می‌بیند که رابطه‌ای بین مطالب آنها وجود ندارد، با آنکه اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستورات دینی خود را از آنها گرفته باشد، باید یا عین همان دستورات تورات

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۲۷

و انجیل رونویس شده باشد و یا اگر کلمات و اصطلاحاتش هم عوض شده، در معنا باید شبیه هم باشند چنانکه این موضوع در نوشته‌های هر شاگردی نسبت به مطالب درس استادش مشاهده می‌شود.

ما در این درس گرچه توان بررسی همه جانبه و مقایسه کامل بین معارف قرآن و تورات و انجیل را نداریم ولی از باب مشت نمونه خروار، به مقایسه برخی از مسائل می‌پردازیم و ضمناً معتقدیم که تورات و انجیل فعلی از جمله کتب تاریخی نوشته افراد عادی از دانشمندان یهود و نصاری است نه وحی و کلام الهی که به حضرت موسی و عیسی علیهما السلام وحی شده است، لذا مباحث ما تحت عناوین ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱- اثبات تحریف تورات و انجیل و عدم تحریف قرآن.

- ۲- خدا در دیدگاه تورات، انجیل و قرآن.
- ۳- پیامبران در دیدگاه تورات، انجیل و قرآن.
- ۴- گناه بخشی در کتاب انجیل و قرآن.
- ۵- موضوع صلب و به دار کشیدن عیسی در انجیل و قرآن.
- ۶- نسب عیسی مسیح در انجیل و قرآن.

۱- اثبات تحریف تورات و انجیل و عدم تحریف قرآن

اشاره

برای اثبات تحریف تورات و انجیل و مصونیت قرآن کریم از هر نوع تحریف و تغییر، بررسی تاریخ و سرگذشت این کتابهای آسمانی لازم است، لذا ما به سرگذشت هر یک از این سه کتاب می‌پردازیم و ضمناً شواهدی برای تحریف و یا مصونیت از تحریف می‌آوریم:

الف- قرآن و سرگذشت آن

در رابطه با تاریخ و سرگذشت قرآن و مصونیت آن از تحریف و اینکه قرآن

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۲۸

تحقیقا همان کلام الهی و وحی آسمانی است که به وسیله امین وحی، جبرئیل از ناحیه پروردگار جلیل، بر نبی اعظم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است، در اینجا سخن تازه‌ای را مطرح نخواهیم کرد، زیرا تمامی درسها و مطالبی که تا کنون در این کتاب نوشته شده در همین راستا بوده است بویژه درس پنجم، ششم، هفتم و یازدهم که مستقیماً در رابطه با کلام الهی بودن قرآن و عدم تحریف آن تنظیم شده است.

بنابر این، نیازی به تکرار آنها نیست و اهل تحقیق به آن درسها مراجعه کنند به خصوص درس هفتم و یازدهم که در رابطه با عدم تحریف و تاریخ قرآن، تهیه و تدوین شده است. به هر حال، اینکه قرآن، کلام الهی و وحی پروردگار به پیامبر اسلام است، در آن تردیدی وجود ندارد.

ب- تورات و سرگذشت آن

آنچه اکنون به نام «کتاب مقدس» یهود و نصاری در دسترس عموم است بر دو بخش تقسیم می‌گردد: عهد عتیق و عهد جدید. پیروان کلیسا و مسیحیان عالم عموماً این هر دو بخش را آسمانی دانسته و به آن با نظر احترام می‌نگرند، اما مردم یهود، تنها عهد عتیق را محترم شمرده و فقط آن را کتاب آسمانی می‌دانند و به «عهد جدید» هیچگونه ایمانی ندارند چرا که به آورنده آن عیسی علیه السلام مؤمن نیستند.

ما ابتدائاً بحثمان را در بیان سرگذشت کتاب مقدس و اثبات تحریف آن از عهد عتیق آغاز می‌کنیم و سپس به سرگذشت عهد جدید می‌پردازیم:

عبارت است از تورات حضرت موسی علیه السلام و ۳۴ کتاب دیگر، تورات، خود دارای پنج سفر (کتاب) است: سفر پیدایش، سفر خروج، سفر لاویانی، سفر اعداد و سفر تثئیه.

قسمت عمده عهد عتیق را سی و چهار کتاب دیگر تشکیل می‌دهند که نامهای آنها بدین قرار است: صحیفه یوشع بن نون، کتاب داوران، کتاب روت، کتاب اول

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۲۹

سموئیل نبی، کتاب دوم سموئیل نبی، کتاب اول پادشاهان، کتاب دوم پادشاهان، کتاب اول تواریخ ایام، کتاب دوم تواریخ ایام، کتاب عزرا، کتاب نحمیا، کتاب استر، کتاب ایوب، کتاب مزامیر، یعنی زبور داوود، کتاب امثال سلیمان، کتاب جامعه سلیمان، کتاب غزل غزلهای سلیمان، صحیفه اشعیاء نبی، کتاب ارمیای نبی، مراثی ارمیاء نبی، کتاب حزقیال نبی، کتاب دانیال نبی، کتاب هوشع نبی، کتاب یوئیل نبی، کتاب عاموس نبی، کتاب عبودیاء نبی، کتاب یونس نبی، کتاب میکاه نبی، کتاب ناحوم نبی، کتاب حبقوق نبی، کتاب صغنیاء نبی، کتاب حجیء نبی، کتاب زکریای نبی و کتاب ملاکیء نبی «۱».

تورات کنونی که در اولین قسمت عهد عتیق قرار دارد، در اعتقاد مردم یهود و نصاری همان وحی آسمانی است که خداوند بر موسی بن عمران علیه السلام نازل کرده و به صورت الواحی آن حضرت آن را از کوه طور آورده است. اما شواهد و مدارک قطعی نشان می‌دهد که متأسفانه آن تورات اصلی از دست رفته و آنچه اکنون به آن نام وجود دارد نوشته دست خاخامها و زاییده فکر رهبران دینی یهود است.

این حقیقت به حدی روشن است که نه تنها شخصیت‌های برجسته یهود و نصاری مانند «ریشادسیمون» به آن اعتراف می‌کنند، بلکه هر محقق منصفی که قدری در این باره بررسی نماید، این واقعیت تلخ را خواهد پذیرفت.

«ویل دورانت» می‌نویسد «ولتر» فیلسوف معروف فرانسوی با یک انتقاد عالی در صحت و اصالت تورات تردید کرده است «۲». و همین نویسندگان در جای دیگر می‌گویند: اینکه آن اسفار چگونه و چه وقت و کجا نوشته شده سؤالی است که پرسیدن آن عیبی ندارد و سبب آن شده که پنجاه هزار جلد کتاب در این باره نوشته (۱) فهرست اسفار عهد عتیق.

(۲) تاریخ فلسفه، ص ۲۲۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۳۰

شود و ما آن را در یک بند از این کتاب نقل می‌کنیم و البته جوابی هم در مقابل نخواهد داشت «۱».

شواهدی بر تحریف تورات

برای اثبات تحریف تورات و اینکه تورات کنونی همان وحی آسمانی که بر حضرت موسی نازل شده نیست، شواهد و قرائن بسیاری در دست است که ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- بزرگترین و عالیترین سند در این رابطه مطالعه متن تورات است چرا که تورات، داستان مرگ موسی و حوادث بعد از آن و عزاداری مردم بنی اسرائیل را بر وی و مدت عمر او را آشکارا شرح می‌دهد: «پس موسی بنده خداوند در آنجا به زمین مو آب بر حسب قول خداوند مرد و او را در زمین مو آب در مقابل بیت فعور در درّه دفن کرد و احدی قبر او را تا امروز ندانسته است و موسی چون وفات یافت صد و بیست سال داشت و نه چشمش تار و نه قوتش کم شده بود بنی اسرائیل برای موسی علیه السلام در عربات مو آب سی روز ماتم گرفتند پس روزهای ماتم و نوحه گری برای موسی سپری گشت» «۲».

وجود چنین داستانی در تورات که مربوط به مرگ موسی و عزاداری بنی اسرائیل در مدت سی روز برای اوست به خوبی نشان

می‌دهد که این کتاب یک سند تاریخی است که پس از مرگ حضرت موسی علیه السلام به دست رهبران دینی یهود درباره آن حضرت و حوادث زندگی وی نوشته شده است، آیا با این شاهد روشن و صریح، باز هم می‌توان گفت که تورات فعلی همان مجموعه آسمانی است که بر موسی بن عمران در کوه طور نازل گردیده بود؟! و آیا این وحی خداوند است که بر موسی نازل شده (۱) تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۱، ص ۴۸۶.

(۲) تورات فارسی، سفر تثنیه، باب ۳۴، آیه ۶ (چاپ لندن، سال ۱۹۰۱ میلادی).

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۳۱

و درباره مرگ او و عکس العمل بنی اسرائیل نسبت به آن سخن می‌گوید؟! ۲- تورات (بنا به اعتراف خود) تنها در یک نسخه در الواحی قرار داشت و موسی آن را به دست قبیله و جمعی به امانت سپرده بود تا در هر هفت سال در وقت معین، آن را بر بنی اسرائیل بخوانند، آنگاه همین کتاب نقل می‌کند که موسی بن عمران امانت تورات را خائن و فاسد و گردنکش و فتنه جو خوانده است، اینک به متن این قسمت توجه فرمایید: «و موسی این تورات را برداشته و آن را به «بنی لاوی کهنه» که تابوت عهد خداوند را بر می‌داشتند و به جمیع مشایخ اسرائیل سپرد و موسی ایشان را امر فرموده گفت که در آخر هر هفت سال در وقت معین سال انفکاک در عید خیمه‌ها، چون جمیع اسرائیل بیایند تا به حضور «یهوه» خدای تو در مکانی که او برگزید حاضر شوند، آنگاه این تورات را پیش جمیع اسرائیل در سمع ایشان بخوان قوم را از مردان و زنان و اطفال و غریبانی که در دروازه‌های تو باشند جمع کن تا بشنوند و تعلیم یافته از «یهوه» خدای شما بترسند و به عمل نمودن جمیع سخنان این تورات هوشیار باشند» (۱).

طبق آیات فوق، نبی لاوی و مشایخ بنی اسرائیل امنای تورات و حافظ و نگهبانان آن هستند و هم آنهاست که باید در هر هفت سال یک بار در وقت معین این کتاب را بر مردم بخوانند، اما متأسفانه در همین سفر تثنیه در آیات بعدی، این امنا و حافظان تورات، خائن، سرکش و فاسق معرفی شدند: «موسی به لاویانی که تابوت عهد خداوند را بر می‌داشتند وصیت کرده گفت: این کتاب را بگیرید و آن را در پهلوی تابوت عهد یهوه خدای خود بگذارید تا در آنجا برای شما شاهد باشد، زیرا من تمرد و گردنکشی شما را می‌دانم، اینک امروز که من هنوز با شما زنده هستم بر خداوند فتنه انگیزته‌اید پس چند مرتبه زیاده بعد از وفات من، جمیع مشایخ اسباط و سروران خود را نزد من جمع کنید تا این سخنان را در گوش ایشان بگویم و آسمان (۱) تورات سفر تثنیه، آیه ۹-۱۳ (چاپ لندن، سال ۱۹۰۱ میلادی).

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۳۲

و زمین را بر ایشان شاهد بگیرم، زیرا می‌دانم که بعد از وفات من خویشتن را بالکل فاسد گردانیده از طرقی که به شما امر فرمودم خواهید برگشت و در روزهای آخر بدی بر شما عارض خواهد شد، زیرا آنچه در نزد خداوند به دست، خواهید کرد و از اعمال دست خود خشم خداوند را به هیجان خواهید آورد» (۱).

با دقت در آیات فوق شما خود قضاوت کنید، آیا توراتی که نسخه آن منحصر به فرد است و نگهبانان و امنای آن بنا به تصریح همان تورات، گردنکش، متمرد، فاسد، فتنه انگیز هستند باز هم می‌توان نسبت به سرنوشت این کتاب آسمانی اطمینان داشت؟! آیا نمی‌توان مطمئن بود که آن تورات با دست همان امنای فاسد و فتنه انگیز دچار قلب شده و یا حداقل نسخه اصلی آن از دسترس مردم خارج گردیده باشد؟

۳- سومین شاهد اطمینان بخشی که می‌توان از متن تورات برای اثبات آسمانی نبودن آن ارائه داد آیات فراوانی است از این کتاب که داستانها و حوادث را از قول حضرت موسی علیه السلام نقل می‌کند و مانند یک شاهد و ناظر بیگانه آن را حکایت می‌نماید به عنوان نمونه در سفر اعداد می‌گوید: «و برای جماعت آب نبود پس بر موسی و هارون جمع شدند و قوم با موسی منازعت کرده گفتند کاشکه می‌مردیم وقتی که برادران ما در حضور خداوند مردند ... موسی و هارون از حضور جماعت، در خیمه اجتماع آمدند

و بر روی خود در افتادند و جلال خداوند بر ایشان ظاهر شد ...» (۲).

و یا در مورد سپردن تورات به امانت به نبی لاوی و مشایخ بنی اسرائیل، بارها از گفتار موسی چنین تعبیر می‌کند: «و موسی ایشان را امر فرموده» و یا می‌گوید:

«موسی کلمات این سرود را در گوش تمامی جماعت اسرائیل تماما گفت» (۳).

آیا این گونه تعبیرات و وجود این نمونه از آیات در تورات گواه روشنی نیست بر (۱) سفر تثئیه، باب ۳۱، آیات ۲۵-۳۰.

(۲) سفر اعداد، باب ۲۰، آیات ۳-۷.

(۳) سفر تثئیه، باب ۳۱، آیه ۳۰ (چاپ لندن، سال ۱۹۰۱ میلادی).

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۳۳

اینکه این کتاب به دست افراد بشر و پیروان موسی بعد از وفات او نگارش یافته و فقط جنبه تاریخی دارد که حوادث زندگی آن بزرگوار و مرگ او را نقل می‌کند؟! ۴- شاهد چهارم برای اینکه تورات اصلی مفقود گردیده و مجموعه آن اکنون در دسترس نیست، آیاتی است که در شاهد دوم برای اثبات تحریف نقل کرده‌ایم، زیرا طبق آن آیات، موسای کلیم آن الواح را به نبی لاوی و مشایخ بنی اسرائیل داده تا در کنار تابوت عهد یهوه آن را جای دهند.

بنابر این، تورات در آن صندوق جای داشت اما بالأخره سرنوشت آن چه شد؟ از زبان یکی دیگر از کتابهای عهد عتیق بشنوید، در آنجا چنین نوشته است:

«آنگاه سلیمان مشایخ اسرائیل و جمیع رؤسای اسباط و سروران خانه‌های آبای بنی اسرائیل را نزد سلیمان پادشاه در اورشلیم جمع کرد تا تابوت عهد خدا را از شهر داوود که صهیون باشد بر آورند ... و جمیع مشایخ اسرائیل آمدند و کاهنان تابوت را برداشتند و تابوت خداوند و خیمه اجتماع و همه آلات مقدس را که در خیمه بود آوردند و کاهنان و لاویان آنها را بر آوردند و سلیمان پادشاه و تمامی جماعت اسرائیل که نزد وی جمع شده بودند پیش روی تابوت همراه وی ایستادند و اینقدر گوسفند و گاو ذبح کردند که به شمار و حساب نمی‌آمد و کاهنان تابوت عهد خداوند را به مکانش در محراب خانه، یعنی در قدس الأقداس زیر بالهای کزویمان در آوردند ...

و در تابوت چیزی نبود سواي آن دو لوح سنگ که موسی در حوریب در آن گذاشت» (۱).

طبق این آیات، کاهنان تابوت عهد خداوند (یعنی صندوقی که تورات در آن قرار داشت) را نزد سلیمان آوردند اما هنگامی که آن را گشودند از تورات در آن اثری نبود و جز دو سنگ در آن چیز دیگری یافت نشد، این است سرنوشت توراتی که در صندوق نزد کاهنان بنی لاوی نگه‌داری می‌شد. (۱) کتاب اول پادشاهان، باب هشتم، آیات ۱-۱۰ (چاپ لندن، سال ۱۹۰۱ میلادی).

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۳۴

۵- از جمله مدارک معتبر و مورد اعتمادی که از نظر مسیحیان دارای ارزش و اعتبار خاصی است، اعتراف «قاموس کتاب مقدس» در این باره است:

مسترهاکس - که مترجم کتاب مذکور از انگلیسی به فارسی است - ضمن بحثی که درباره عهد عتیق و عهد جدید دارد با آنکه می‌خواهد از آسمانی بودن این دو عهد حمایت کند با این حالت تحت عنوان «الهامیت کتاب مقدس» چنین می‌نویسد: «در کلام خداوند بر انبیا و رسلی نازل شده که ایشان نیز بر حسب اصطلاح لغایت بنی نوع بشر، بر آن وحی مقدس متکلم شدند و وحی مسطور را یا خود بنی و رسول بنفسه می‌نوشت و یا به کاتب دیگر رجوع می‌فرمود اما از نسخه‌های اصلی که خود ایشان یا کاتبان ایشان نوشته باشند در دست ما نیست بلکه آنچه فعلا در دست داریم از نسخه‌های اصلی استنساخ شده و هر چند که ایشان در کار خود نهایت دقت و اهتمام را داشتند باز اختلافات جزئی، در آنها دیده می‌شود ...» (۱).

چنانکه ملاحظه می‌فرمائید نویسنده قاموس، چگونه با صراحت اعتراف می‌کند که نسخه‌های اصلی عهدین در دسترس نیست و آنچه اکنون در اختیار ماست از نسخه‌های اصلی استنساخ شده است.

توراتی که بنا به اعتراف قاموس کتاب مقدس، قدیمی‌ترین نسخه آن، نسخه‌ای است که در قرن دوازدهم یعنی هزار و دویست سال پس از میلاد مسیح به دست جمعی از یهودیان طبریه و سوره نوشته شده باشد آیا هیچگونه تضمینی به اصالت و صحت آن می‌توان یافت؟! و آیا باز هم می‌توان آن را درست، همان تورات آسمانی دانست که صدها سال قبل از عیسی مسیح بر موسی علیه السلام نازل گردیده بود؟! تا اینجا ما به قسمتی از شواهد و مدارک قطعی که برای اثبات تحریف تورات کنونی و آسمانی نبودن آن وجود دارد، اشاره کرده‌ایم ولی مدارک منحصر به همین پنج مدرک نیست بلکه مدارک مهم دیگری نیز هست که بیانگر محرف بودن تورات (۱) قاموس کتاب مقدس، ص ۷۱۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۳۵

کنونی باشد، مهمتر از همه بررسی محتویات این کتاب و خرافات و موهومات بی‌شماری که در آن گنجانده شده است می‌باشد که به خوبی روشن می‌سازد که چگونه آن حقایق آسمانی که بر موسی بن عمران نازل گردیده بود با گذشت زمان و در اثر حوادث به دست رهبران یهود دچار تحریف گردیده و چه مطالب شاخه‌داری را به نام گفتار خداوند در تورات کنونی جای داده‌اند که نه با هیچ حقیقت علمی منطبق است و نه با اصول تعلیمات انبیا سازش دارد. و این موضوع در مباحث آینده در مبحث «خدا و انبیا در دیدگاه عهدین» روشن تر می‌گردد که بر احدی پوشیده نمی‌ماند که این کتاب ابدًا ارتباطی با وحی و خدا و خود حضرت موسی علیه السلام ندارد و جز خرافاتی دستنویس مشتی یهود نمی‌باشد.

تحریف در کتابهای دیگر عهد عتیق

با توجه به مطالبی که در رابطه با اثبات تحریف تورات نقل کردیم، ماهیت کتابهای دیگر عهد عتیق هم به خوبی روشن شد، زیرا قسمتی از این مطالب مانند اعتراف نویسنده (قاموس کتاب مقدس) درباره عهد عتیق به طور کلی عام و شامل تمام کتابهایی بود که تحت این عنوان جمع آوری گردیده است.

علاوه بر این، محتویات این کتابها و مطالبی که در آنها طرح شده گاهی به حدی رسوا و ننگین است که انسان، شرم دارد آن را به یک انسان معمولی نسبت دهد چه رسد به آفریدگار جهان یا فرستادگان و برگزیدگان او، ما در اینجا به خاطر رعایت اختصار از نقل آن کلمات صرف نظر می‌کنیم ولی به شما می‌گوییم: به برخی از آن کتابها حد اقل برای آگاهی از صحت مدعای ما مراجعه کنید از قبیل: کتاب غزل غزلهای سلیمان، باب سوم و چهارم و پنجم و کتاب حزقیال، باب چهارم و کتاب دوم سموئیل، باب یازدهم و کتاب اول پادشاهان باب یازدهم و اول و دوم پادشاهان باب بیست و سوم و ...

در کتاب غزل غزلهای سلیمان، بدترین مطالب جنسی را به آن پیامبر بزرگ خدا

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۳۶

نسبت داده و سخنان بی‌شرم عاشق دلداده‌ای را به معشوقه خود به خدای بزرگ منتسب دانسته و به حساب مطالب آسمانی می‌گذارد و البته باید بگوییم در عین حال در تورات کنونی مطالب حق نیز وجود دارد ولی آن دلیل نمی‌شود که این کتاب همان تورات اصلی موسای کلیم است.

ج - عهد جدید و سرگذشت آن

اشاره

عهد جدید عبارت است از انجیل‌های چهار گانه و ۲۳ کتاب دیگر بدین ترتیب: انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا و انجیل یوحنا، این چهار کتاب، اسکلت بندی و اصول عهد جدید را تشکیل می‌دهند و بقیه که به منزله فروع آن هستند بدین قرارند: رساله‌های پولس رسول به: رومیان، قرنتیان اول، قرنتیان دوم، غلاطیان، افسسیان، فیلیپیان، کولسیان، نسالو نیکیان اول، نسالو نیکیان دوم، تیمو تاؤس اول، تیمو تاؤس دوم، نیطس، فلیمون، رساله به عبرانیان، رساله یعقوب، رساله اول پطرس، رساله دوم پطرس، رساله اول یوحنا، رساله دوم یوحنا، رساله سوم یوحنا، رساله یهودا و مکاشفه یوحنا «۱». مجموع این بیست و هفت کتاب، عهد جدید را تشکیل می‌دهد و از نظر مردم مسیحی همه آنها آسمانی و مقدسند.

تاریخچه انجیلها و نویسندگان آنها

بین کتابهای عهد جدید از همه مقدستر که از نظر مسیحیت به منزله «مادر» هستند انجیل‌های چهار گانه‌اند، ولی متأسفانه آنها هم آسمانی نیستند بلکه زائیده فکر انسانهای عادی و نوشته دست افراد معمولی هستند. (۱) فهرست اسفار عهد جدید (چاپ لندن، سال ۱۹۰۱ میلادی).

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۳۷

مدارک و شواهدی که دلالت دارند این انجیلها سالها بعد از عیسی مسیح علیه السلام به دست دیگران نوشته شده‌اند به حدی قطعی و غیر قابل انکارند که حتی برای متعصبین از نصاری هم جای هیچگونه انکاری باقی نمی‌گذارند.

دکتر پست، پس از آنکه لغت انجیل را به مژده و بشارت ترجمه می‌کند صریحا می‌نویسد: «معجزات و وفات و قیام و صعود و تعلیم آن حضرت (عیسی) است که به اناجیل موسوم گردیده است» «۱».

ملاحظه می‌کنید که این نویسنده متعصب مسیحی هم اعتراف دارد که این انجیلها، کتابهای تاریخی هستند و نویسندگان آنها (همچون مورخین دیگر) این کتابها را درباره حضرت عیسی علیه السلام و شرح زندگانی او و داستان به دار زدن و حوادث بعد از آن نوشته‌اند.

«لوقا» که از نویسندگان انجیل است، در ابتدای کتابش با صراحت نوشته خویش را تاریخی معرفی می‌کند و صریحا می‌گوید: مطالب کتاب را به نقل از دیگران نوشته، نه با الهام از خداوند. وی می‌نویسد: «از آن جهت که بسیار دست خود را دراز کردند بسوی تألیف حکایت آن اموری که نزد ما به اتمام رسید، چنانچه آنانی که از ابتدا نظارگان و خادمان کلام بودند به ما رسانیدند، من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را من البدایه به تدقیق در پی رفته به ترتیب به تو بنویسم ای نیوفس عزیز!» «۲».

از اینگونه اعترافات هم صرف نظر کنیم، اصولا یک مطالعه اجمالی در متن اناجیل کافی است که تاریخی بودن (نه آسمانی بودن) این کتابها را کاملا روشن سازد، زیرا در تمام این اناجیل از شب صلب عیسی و حوادث بعد از صلب به تفصیل یاد می‌شود «۳». (۱) قاموس کتاب مقدس، لغت انجیل، ص ۱۱۱.

(۲) انجیل لوقا، باب اول، آیه ۱-۴.

(۳) انجیل متی، باب ۲۷، مرقس، باب ۱۵، لوقا، باب ۲۳ و ۲۴ و یوحنا، باب ۱۹ و ۲۰ را ملاحظه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۳۸

با این حال، آیا باز هم می‌توان این نوشته‌ها را همان انجیل واقعی دانست که روح القدس آنها را بر شخص عیسی علیه السلام نازل کرده بود، زیرا اگر این انجیلها همانها باشد که بر عیسی علیه السلام نازل شده بود، چگونه از حوادث شب صلب و وقایع پس از آن سخن می‌گویند؟ اناجیل چهار گانه‌ای که در دسترس ماست قسمتی از دهها انجیل است که بعد از صعود عیسی علیه السلام به دست افراد مختلف نوشته شده بود.

این اناجیل که تعداد آنها را جمعی از مورخین بیش از صد و بیست ضبط کرده‌اند با یکدیگر اختلاف فراوان و بی‌شماری داشتند «۱» تا بالا-خره شورای کلیسا تصمیم گرفت طبق مصالحی، تمام انجیلها را بی‌اعتبار اعلام کرده و تنها به چهار انجیل از بین آنان رسمیت بخشید از این نظر دکتر پست (نویسنده قاموس کتاب مقدس) هنگامی که درباره انجیل تفصیلاتی را نقل می‌کند از این چهار انجیل، به «انجیلهای قانونی» تعبیر کرده و می‌نویسد: «چهار انجیل قانونی داریم یعنی متی، مرقس، لوقا و یوحنا و نه اینکه کلیسا آنها را قبول کردند بلکه به زودی پذیرفتند» (۲).

از این قسمتها هم که چشم پوشیم با در نظر گرفتن موقعیت نویسندگان این اناجیل، نمی‌توان این کتابها را همان انجیل عیسی علیه السلام دانست که بر شخص مسیح نازل شده بود، زیرا دو نفر از این نویسندگان چهار گانه، یعنی متی و یوحنا اگر چه (بنا به عقیده مسیحین) از حواریین بودند ولی «مرقس و لوقا» از حواریین عیسی علیه السلام هم نبودند و از میان آن دو نفر حواری هم با آنکه «متی»، مقدم بود و اولین انجیل را او به نگارش در آورده، با اینحال تاریخ نگارش آن بعد از داستان صلب عیسی علیه السلام و ناپدید شدن آن حضرت از بین اجتماع بوده است.

دکتر پست درباره انجیل متی می‌نویسد: «زمان تصنیف آن انجیل معلوم نیست (۱) قاموس کتاب مقدس، ص ۷۱۹ در لغت کتاب مقدس، به کثرت اختلاف بین اناجیل اعتراف کرده و صریحا می‌نویسد: «چون نسخه عهد جدید یونانی بسیار شد بدان لحاظ اختلافات آن بیشتر از اختلافات عهد عتیق گردیده است».

(۲) قاموس کتاب مقدس، ص ۱۱۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۳۹

ولی به هر صورت همه تصدیقات قدیم دلالت می‌کنند که پیش از اناجیل دیگر انتشار یافت، برخی بر آنند که در سال ۳۸ میلادی و بعضی بر اینکه ما بین سال پنجاه و شصت تصنیف شد «۱»، و تاریخ نگارش انجیل لوقا را هم بعد از صعود عیسی در سال ۶۳ میلادی ضبط کرده‌اند «۲».

درباره مرقس هم هر چند تاریخ احتمالی انجیل او در دست نیست اما با در نظر گرفتن آنکه او از حواری عیسی علیه السلام نبوده و انجیل وی قطعا بعد از انجیل متی بوده است، طبعاً باید نگارش آن بعد از ۳۸ یا ۶۰ میلادی باشد، زیرا تاریخ نوشتن انجیل متی (اولین انجیل که به نگارش در آمده بود) بین سال ۳۸ و ۶۰ میلادی مردد بود.

اما یوحنا گر چه بنابر احتمال بیشتر که مورخین می‌دهند وی یوحنا حواری است (نه یوحنا شیخ) ولی با این حال با شواهدی که در دست است به طور اطمینان انجیل او آخرین انجیل است که نوشته شده است «۳». و با این حساب باید حتماً این کتاب بعد از سال ۶۳ میلادی نوشته شده باشد (که تاریخ نگارش انجیل لوقاست).

بنابر این، اناجیل چهار گانه و یا به عبارت صحیحتر: این چهار کتاب تاریخی که به نام «انجیل» درباره عیسی علیه السلام نوشته شده، سالها بعد از صعود عیسی علیه السلام و ناپدید شدنش از بین اجتماع بوده است، با این حال و با گذشت آن همه زمان و فاصله طولانی که بین ناپدید شدن عیسی مسیح علیه السلام از بین مردم و نوشتن انجیلها وجود داشت، آیا باز هم می‌توان آنها را همان کتاب آسمانی دانست که به وسیله روح القدس بر حضرت مسیح علیه السلام نازل گردیده بود «(۴)؟! به هر حال، گر چه مسیحیها این اناجیل را کتاب آسمانی می‌دانند ولی با توجه به مطالب یاد شده و مراجعه به متن این اناجیل، روشن می‌شود که یقیناً اینها

کتابهایی (۱) قاموس کتاب مقدس، ص ۷۸۲.

(۲) قاموس کتاب مقدس، ص ۷۷۲.

(۳) قاموس کتاب مقدس، ص ۹۶۴.

(۴) قرآن و کتابهای آسمانی دیگر، از شهید سید عبد الکریم هاشمی نژاد.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۴۰

هستند که بعد از عیسی مسیح نوشته شده و جنبه تاریخی دارند احیانا مشتمل بر وحی آسمانی نیز هستند اما نه آنکه کاملاً یک کتاب آسمانی باشند.

۲- خدا در دیدگاه تورات، انجیل و قرآن

اشاره

پس از بررسی عهدین و قرآن از لحاظ اصالت آنها و اینکه قرآن همان وحی و کلماتی است که بر پیامبر اسلام نازل شده و بدون هیچ تغییر و تحریفی به اصالت خود باقی مانده است ولی عهدین تحریف شده و اساساً تغییر یافته‌اند و نمی‌توان آن را همان کتابهای آسمانی حضرت موسی و عیسی علیهما السلام دانست.

اینک در مطلب دوم نوبت به بررسی محتوای عهدین و قرآن رسیده و می‌خواهیم ببینیم از چه محتوایی برخوردارند؟ در این بررسی (که هم شامل این بحث و هم مباحث بعدی است) متأسفانه به حقایق بسیار تلخ و دردناکی درباره عهدین بر می‌خوریم و به خوبی می‌بینیم که چگونه در طول تاریخ، دهها مطالب خرافی، موهوم، کفر آمیز و گاهی هم کودکانه را جمعی از خدا بی‌خبران در این کتابها جا داده و آنها را به آفریدگار جهان و فرستادگان پاک و معصوم او نسبت داده‌اند.

البته موضوع بحث ما (خدا در دیدگاه تورات و انجیل و قرآن) بسیار دامنه‌دار است که بررسی تفصیلی آن از دیدگاه این کتب، یقیناً از حوصله این نوع نوشتار خارج است ولی ما از باب اینکه «مشت نمونه خروار است» به بعضی از مطالب مربوط اشاره و مقایسه می‌کنیم تا استحکام و عظمت قرآن و بی‌پایگی و سستی عهدین در این رابطه روشن شود، بقیه را «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل».

خدایی که در تورات معرفی شده

اشاره

متأسفانه تصویری که تورات از خدا می‌دهد، موجودی است مانند انسان راه می‌رود! آواز می‌خواند! جاهل و نادان است! دروغ می‌گوید! ناتوان و ضعیف است!

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۴۱

مکر و حيله دارد! حسود و بخیل است! بی‌دلیل مجازات می‌کند! کار قبیح از او صادر می‌شود! بالاخره جسم است و برای او شریک متصور است و ...!

ممکن است سخنان فوق، ابتدائاً چندان آزر و نادرست تلقی شود ولی پس از مراجعه به آیات تورات معلوم می‌شود که وضع، بدتر از اینهاست که ما به تصویر کشیده‌ایم، اینک به برخی از آیات عهد عتیق (تورات) در این رابطه می‌پردازیم:

الف-

تورات هنگامی که داستان خلقت آدم و حوا را نقل می‌کند، پروردگار قادر و توانای عالم را چنین معرفی می‌کند: «و خداوند خدا باغی در عدن به طرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود در آنجا گذاشت. و خداوند خدا، هر درخت خوشنما و خوشخوراک را از زمین رویانید و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد را ... و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت: از همه درختان باغ بی‌مانعت بخور اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد ...»

و ما از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود هوشیارتر بود و به زن گفت: آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟ زن به مار گفت: از میوه درختان باغ می‌خوریم لکن از میوه درختی که در وسط باغ است خدا گفت از آن مخورید و آن را لمس نکنید، مبادا بمیرید. مار به زن گفت: هر آینه نخواهید مرد، بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکو است و به نظر خوشنما و درختی دلپذیر دانش افزا، پس از میوه‌اش گرفته بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد، آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند پس بر گهای انجیر به هم دوخته سترها برای خویشتن ساختند، و آواز خداوند خدا را شنیدند که هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می‌خرامید و آدم و زنش خویشتن را از خداوند خدا در میان درختان باغ نماندند و خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت: کجا هستی؟ گفت: چون آواز تو را در

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۴۲

باغ شنیدم، ترسان گشتم، زیرا که عریانم پس خود را پنهان کردم، گفت: که تو را آگاهانید که عریانی؟ آیا از این درختی که تو را قدغن کردم که از آن نخوری خوردی؟

آدم گفت: این زنی که قرین من ساختی وی از میوه درخت به من داد که خوردم، پس خداوند خدا به زن گفت: این چه کار است که کردی؟ زن گفت: ما را اغوا نمود که خوردم ... خداوند خدا گفت: همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردید اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات گرفته و بخورد و تا به ابد زنده ماند، پس خداوند خدا او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمین را که از آن گرفته شده بود بکند، پس آدم را بیرون کرد و به طرف شرقی باغ عدن کزویان را مسکن داد و شمشیر آتشی را که به هر سو گردش می‌کرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند «۱».

با دقت در آیات فوق، علاوه بر اینکه این مطالب بر خلاف عقل و افسانه به نظر می‌رسد مطالب ذیل به روشنی از آن استفاده می‌شود:

الف- نسبت دروغ به خداوند، چرا که می‌گفت: خداوند گفت از این درخت مخورید که می‌میرید!، در حالی که نمی‌مردند بلکه دانا و عارف به نیک و بد می‌شدند! ب- نسبت بخل به خداوند، چرا که خدا نمی‌خواست آدم و حوا از درخت علم و حیات بخورند و دانا شوند و زندگی جاوید پیدا کنند! ج- امکان مثل و شریک برای خداوند، چرا که خدا می‌گفت: همانا انسان مثل یکی از ماها شده است ...!

د- نسبت حسد به خداوند، چنانکه از جمله فوق استفاده می‌شود که خداوند بر این علم و دانشی که برای آدم پیدا شده بود رشک می‌برد و لذا به سرعت او را از (۱) سفر پیدایش (تکوین) باب دوم و سوم، ص ۲ و ۳ و ۴ تورات فارسی (کتاب مقدس) چاپ لندن،

سال ۱۹۰۱ میلادی.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۴۳

بهشت اخراج کرد که تا مبادا دست به درخت حیات دراز کند و زندگی جاوید هم نصیب او شود! ه- نسبت جسم به خداوند، چرا که می‌گفت: خداوند هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می‌خرامید! و- نسبت جهل به خداوند، زیرا خداوند از حوادثی که در نزدیکی او می‌گذرد بی‌خبر است، لذا صدا زد: آدم کجا هستی و آدم و حوا را در لابلای درختان نمی‌دید و از جای آنها باخبر نبود! ز- نسبت کار قبیح به خداوند، زیرا از جملات مختلف این دو فصل استفاده می‌شود که خداوند اصرار داشت که آدم و حوا، برهنه باشند و ندانند و به زشتی آن آگاه نباشند! ح- مار از خداوند دلسوزتر است، خواه مراد از مار شیطان باشد یا همان حیوان معروف چه اینکه او انسان را به علم و دانش دعوت می‌کرد در حالی که خداوند اصرار داشت که آن دو همچنان جاهل باشند.

ط- مار از انسان عاقلتر و فهمیده‌تر است، چون او خاصیت درخت معرفت را می‌دانست ولی انسان به آن آگاهی نداشت! ی- آدم به جرم آدم شدن و آگاه شدن از بهشت اخراج شد. و مطالبی دیگر که باز با دقت در جملات فوق از آنها استفاده می‌شود.

از چنین خدایی البته جای تعجب نیست، هنگامی که آدم را از بهشت بیرون می‌راند، فرشتگانی را با شمشیر آتشبار که به هر سوی گردش می‌کرد، در سر راهی که به درخت حیات می‌رسند بگمارد تا مبادا آدم به طور مخفیانه و قاچاقی خود را به درخت حیات برساند و از آن هم تناول کند و در نتیجه خدا گردد!!!

ب-

خدایی که تورات معرفی می‌کند، کشتی هم می‌گیرد و متأسفانه مغلوب می‌شود، یعنی تورات خدا را به صورت مردی معرفی کرده که وارد خیمه یعقوب پیغمبر می‌گردد و از سر شب تا صبح با او کشتی می‌گیرد ولی از بس ضعیف است درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۴۴

مرتب در برابر یعقوب کشتی را می‌بازد و به زمین می‌خورد!!، تورات می‌نویسد:

«و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می‌گرفت و چون او دید که بر وی غلبه نمی‌یابد، کف ران یعقوب را لمس کرد و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد، پس گفت مرا رها کن زیرا که فجر می‌شکافد، گفت تا مرا برکت ندهی تو را رها نکنم، به وی گفت: نام تو چیست؟ گفت: یعقوب، گفت: از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل، زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی و یعقوب از او سؤال کرده گفت: مرا از نام خودت آگاه ساز؟ گفت: چرا اسم مرا می‌پرسی و او را در آنجا برکت داد و یعقوب آن مکان را «فینییل» نامیده گفت: زیرا خدا را روبرو دیدم و جانم رستگار شد» (۱).

این هم تصویر دومی بود که تورات فعلی از خدا ترسیم کرده است، خدایی هوسباز که هوس قهرمانی کرده و به صورت مردی بر یعقوب ظاهر شده که شاید او را بر زمین بکوبد ولی متأسفانه در دست یعقوب مغلوب می‌شود و بالاخره با دادن رشوه‌ای به یعقوب خود را از چنگال او می‌رهاند!!! شما را به خدا در دنیای علم و فرهنگ و صنعت و پیشرفته کنونی می‌توان توقع داشت مردم در برابر چنین خدایی کرنش کنند و آن را به خدایی بپذیرند و عبودیت در برابر او را برای خود مایه افتخار و کمال بدانند؟ مردم اروپا و غرب از چنین خدایی گریختند، اگر خدایی سبحان برای آنها معرفی می‌شد شاید این گونه از خدا نمی‌بریدند.

خدای تورات، بت پرستان را نیز به پیامبری بر می‌گزیند. کتاب تورات خدا را تا آنجا نادان و بی‌اطلاع از آینده معرفی می‌کند که می‌گوید: آفریدگار جهان، فردی را به مقام پیامبری بر می‌انگیزد و او را مأمور هدایت خلق به سوی خویش می‌نماید که همان پیامبر بعدا بت ساز و بت پرست از کار در می‌آید و به جای دعوت نمودن مردم (۱) سفر پیدایش، باب سی و دوم، آیات ۲۴-۳۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۴۵

به عبادت خدا، آنان را به پرستش بت دعوت می‌کند!! این داستان طبق نقل تورات، مربوط به حضرت هارون، برادر حضرت موسی علیه السلام است که هر دو برای هدایت بنی اسرائیل مبعوث شدند و همواره مورد خطاب وحی خداوند بوده‌اند ولی بعدا هارون بت ساز و بت پرست از کار در آمد.

در تورات داستان ساختن گوساله را برای بنی اسرائیل و دعوت آنان را برای پرستش به هارون نسبت می‌دهد:

«و چون قوم دیدند که موسی در فرود آمدن از کوه تأخیر نمود، قوم نزد هارون جمع شده وی را گفتند برخیز و برای ما خدایان

بساز که پیش روی ما بخرامند، زیرا این مرد موسی که ما را از زمین مصر بیرون آورد نمی‌دانیم او را چه شده است؟

هارون به ایشان گفت: گوشوارهای طلا را که در گوش زنان و پسران و دختران شماسبت بیرون کرده نزد من بیاورید، پس تمامی قوم، گوشواره‌های زرین را که در گوشهایشان بود بیرون کرده نزد هارون آوردند و آنها را از دست ایشان گرفته با قلم نقش کرد و از آن گوساله‌ای ریخته شده ساخت و ایشان گفتند: ای اسرائیل این خدایان تو می‌باشند که تو را از زمین مصر بیرون آوردند و چون هارون این را بدید مذبحی پیش آن بنا کرد و هارون ندا در داده گفت: فردا عید یهوه می‌باشد و بامدادان برخاسته قربانیهای سوختنی گذرانیدند و هدایای سلامتی آوردند و قوم برای خوردن و نوشیدن نشستند و به جهت لعب بر پا شدند و خداوند به موسی گفت روانه شده به زیر برو، زیرا که این قوم تو که از زمین مصر بیرون آورده‌ای فاسد شدند...» (۱).

آری، این آن خدای جاهل و نادانی است که تورات کنونی به بشر معرفی می‌کند!!! خدائی که حتی از مال کار پیامبران خود آگاه نیست، زیرا هارون را به مقام نبوت بر می‌گزیند اما این پیغمبر بر خلاف تشخیص خدا بت ساز، از کار در می‌آید (۱) تورات سفر خروج، باب ۳۲، آیات ۱-۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۴۶

و گوساله می‌سازد و بنی اسرائیل را به پرستش آن دعوت می‌کند و آن روز را روز عید یهوه خدای بنی اسرائیل معرفی می‌کند.

البته می‌دانید که در قرآن کریم داستان گوساله مربوط به سامری است که هارون با او به مبارزه برخاسته و سپس موسی او را دستگیر کرده و نقشش را بر آب نمود.

خدایی که در انجیل معرفی شد

خدا را از دیدگاه تورات ملاحظه کرده‌اید که حتی از انسانهای معمولی هم کمتر و ضعیف‌تر بود، اینک می‌خواهیم خدا را از دیدگاه انجیل و عهد جدید ملاحظه کنیم، متأسفانه خدا در عهد جدید وضع بهتری از آنچه در عهد قدیم داشت ندارد و در اینجا نیز خدا در حد انسان پایین آورده شده و برای او شریک و حتی پسر معرفی شده که همانند انسانها زاد و ولد دارد!! انجیل، حضرت عیسی مسیح را به نام خدا معرفی می‌کند، همان عیسی مسیحی که از مادر زاییده شده راه می‌رفت، غذا می‌خورد، گرسنه و تشنه می‌شد، قضاء حاجت می‌نمود، در دست یهودیان گرفتار می‌گردید و بر بالای دار می‌رفت!!! انجیل از قول عیسی درباره خداوند چنین می‌نویسد:

«من و پدر یک هستیم، آنگاه یهودیان باز سنگها را برداشتند تا او را سنگسار کنند، عیسی بدیشان جواب داد از جانب پدر خود: بسیار کارهای نیک به شما نمودم به سبب کدامیک از آنها مرا سنگسار می کنید؟ یهودیان در جواب گفتند: به سبب عمل نیک تو را سنگسار نمی کنیم بلکه به سبب کفر، زیرا تو انسان هستی و خود را خدا می خوانی، عیسی در جواب ایشان گفت: آیا در تورات شما نوشته نشده است که من گفتم شما خدایان هستید، پس اگر آنان را که کلام خدا بدیشان نازل شد خدایان خواند و ممکن نیست که کتاب معو گردد، آیا کسی را که پدر تقدیس کرده به جهان فرستاد بدو می گوید کفر می گویی از آن سبب که گفتم پسر خدا هستم، اگر اعمال پدر خود را بجا نمی آورم به من ایمان می آورید و لکن چنانچه بجا می آورم هر گاه به من ایمان درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۴۷

نمی آورید، با اعمال ایمان آورید تا بدانید و یقین کنید که پدر در من است و من در او ...» (۱).

در آیات فوق، عیسی خود را پسر خدا معرفی می کند ولی خود را با پدر یکی می داند و در برابر اعتراض مردم یهود (که چرا خود را خدا خوانده‌ای) نه تنها هیچگونه انکاری از خود نشان نمی دهد بلکه صریحا برای اثبات مدعای خویش داد سخن داده و در پایان می گوید: «من و پدر یک هستیم!!!».

در عهد جدید و کتب دیگر، علاوه بر انجیل از الوهیت عیسی و یا پسر خدا بودن عیسی بسیار سخن گفته شد که ما به خاطر رعایت اختصار به دادن آدرس آنها اکتفا می کنیم، به عنوان نمونه مراجعه کنید به: انجیل مرقس، باب ۱۲ از آیه ۳۵ به بعد، انجیل متی، باب ۲۲ از آیه ۴۲ به بعد و باب ۲۱ آیه ۱ به بعد و باب ۱۶ از آیه ۱۵ به بعد.

و انجیل یوحنا باب اول. و رساله پولس به رومیان باب اول و مکاشفه یوحنا باب ۲۲ از آیه ۲۱ به بعد.

به هر حال، خدای انجیل یا خود عیسی است و یا پدر عیسی، این است که دانشمندان حاضر نیستند خدای انجیل را پرستند. «موریس مترلینگ» نویسنده معروف بلژیکی در یکی از نوشته‌های خود می گوید: من به آن خدایی که کلیسا به بشر معرفی می کند ایمان ندارم، من آن خدایی را ستایش می نمایم و به او ایمان دارم که او را در زوایای قلب خود جستجو می کنم».

دانشمندان غربی با صراحت گفته‌اند که: یکی از عوامل مهم انکار خداوند به وسیله برخی از دانشمندان، معرفی غلط و نادرست کلیسا و مکتب انجیلیهای موجود از آفریدگار بزرگ جهان است.

دانشمند معروف «والتر اوسکار لندبرگ» می نویسد: در خانواده‌های مسیحی، اغلب اطفال در اوایل عمر به وجود خدایی شبیه انسان، ایمان می آورند مثل اینکه (۱) انجیل یوحنا، باب دهم، آیات ۳۰-۳۹ (چاپ لندن، سال ۱۹۰۱ میلادی).

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۴۸

بشر به شکل خدا آفریده شده است، این افراد هنگامی که وارد محیط علمی می شوند و به فرا گرفتن و تمرین مسائل علمی اشتغال می‌ورزند، این مفهوم انسانی شکل و ضعیف خداوند نمی تواند با دلایل منطقی و مفاهیم علمی جور در بیاید و بالتیجه بعد از مدتی که امید هر گونه سازش از بین می‌رود مفهوم خدا نیز بکلی متروک و از صحنه فکر خارج می‌شود و احساس اینکه در ایمان به خدا قبلا اشتباه شده و همچنین عوامل دیگر روانی باعث می‌شوند که شخص از نارسائی این مفهوم بیمناک می‌شود و از خدا شناسی اعراض و انصراف حاصل کند (۱).

خدایی که در قرآن معرفی شد

با مراجعه به قرآن، روشن می‌شود خدایی که قرآن معرفی می‌کند، نه تنها هیچیک از آن نقایص را که در کتب عهدین به خدا نسبت داده می‌شد، ندارد بلکه واجد همه کمالات است. و به تعبیر بهتر: خدای قرآن از هر عیب و نقصی مبرا و واجد همه کمالات است. و از هر صفتی که سبب تشبیه او به مخلوق و یا نشانه جسمیت او و یا جهل و عجز او باشد مبرا و منزّه است، اینک به برخی از آیات اشاره می‌کنیم:

۱- خداوند، همانند و مثل ندارد:

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ «۲»، یعنی: «هیچ چیزی شبیه و مانند خداوند نیست و او شنوا و بیناست». این آیه، مردم را بر حذر داشت از اینکه خدا را به موجودی از موجودات جهان هستی تشبیه کنند و خدا را برتر از هر چیز دانسته است، زیرا موجودات این عالم یا ماده‌اند و یا نیرو و انرژی و این دو از سنخ هم هستند و طبق این آیه خداوند نه مانند ماده است و جرم، و نه مانند انرژی و نیرو و لذا خواص عالم مادی در او نیست.

۲- چشمها او را نمی‌بینند ولی او به همه چیز احاطه دارد:

(۱) اثبات وجود خدا، ص ۵۱ (چاپ اول).

(۲) سوره شوری، آیه ۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۴۹

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ «۱».

یعنی: «دیده‌ها او را درک نمی‌کنند ولی او دیده‌ها را درک می‌کند و لطیف و خبیر است».

۳- خداوند قادر مطلق است:

در قرآن کریم آنجا که از قدرت خداوند سخن به میان می‌آید، نه تنها مانند تورات و انجیل او را موجودی ضعیف و ناتوان معرفی نمی‌کند بلکه وی را قادر بر انجام همه چیز و فرمانروای آسمان و زمین می‌خواند و می‌گوید: وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «۲»؛ یعنی: «او بر انجام هر کاری تواناست».

فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ «۳»؛ یعنی: «پدید آورنده آسمانها و زمین است».

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ «۴»؛ یعنی: «کلیدهای آسمانها و زمین در دست اوست».

وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ «۵»؛ یعنی: «وقتی به کاری فرمان داد جز این نیست که بگوید باش، پس می‌شود».

۴- خداوند عالم مطلق است:

وقتی قرآن کریم درباره علم خداوند سخن می‌گوید می‌فرماید: إِنْ تُبْذُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفَوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا «۶».

یعنی: «اگر چیزی را آشکار سازید یا پنهان دارید، همانا خداوند به همه چیز دانا و عالم است».

- و در آیه دیگر می‌فرماید: **عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ... «(۷)»**. (۱)
- سوره انعام، آیه ۱۰۳.
- (۲) سوره شوری، آیه ۹.
- (۳) سوره شوری، آیه ۱۱.
- (۴) سوره شوری، آیه ۱۲.
- (۵) سوره بقره، آیه ۱۱۷.
- (۶) سوره احزاب، آیه ۵۴.
- (۷) سوره سبأ، آیه ۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۵۰

یعنی: «خداوند عالم به امور پنهانی است و از او مثقال ذره‌ای نه در آسمانها و نه در زمین و نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن، مستور نمی‌شود».

۵- خداوند فرزند ندارد:

در محیطی که افکار همگان آکنده از سخنان انجیل درباره خداست و مسیحیت با صدایی رسا عیسی را فرزند خدا می‌خواند، قرآن با صراحت تمام می‌گوید: **مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ «(۱)»**.

یعنی: «در شأن خدا نیست که برای خود فرزند بگیرد».

و در آیه دیگر می‌گوید: **مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ «(۲)»**.

یعنی: «خدا برای خود فرزندی اختیار نکرده و با او خدایی (که شریک وی باشد) نیست».

و در آیه دیگر می‌فرماید: **وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ «(۳)»**.

یعنی: «ای پیامبر! بگو ستایش می‌کنم خدایی را که برای خود فرزندی انتخاب نکرده و برای او در حکومت بر جهان هستی شریکی نیست».

در روایات اسلامی وارد شده که: جمعی از یهود از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ تقاضا کردند که خدای خود را برای ما توصیف نما، در پاسخ آنان سوره توحید از جانب خداوند بر آن حضرت نازل شده و خطاب به پیامبر می‌گوید: **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ**.

یعنی: «ای پیامبر! بگو: او خدای یگانه است، صمد است نه فرزند کسی است و نه دارای فرزند است و هیچ موجود، کفو و همتای او نیست».

در این سوره قرآن با بیانی رسا و صراحتی کافی درباره خداوند سخن گفته است، ابتدا او را یگانه معرفی کرد، یعنی نه موجودی همانند اوست و نه او دارای ترکیب (۱) سوره مریم، آیه ۳۵.

(۲) سوره مؤمنون، آیه ۹۱.

(۳) سوره اسراء، آیه ۱۱۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۵۱

و اجزاء است تا از این رهگذر عقیده خرافی و کفر آمیز تثلیث را که از مکتب انجیلیهای ساختگی (نه انجیل واقعی) سر چشمه گرفته

بود از صحنه دلها و مغزهای مردمان پاک گرداند.

و سپس می‌گوید خدا «صمد» است، در روایات اسلامی درباره «صمد» معانی گوناگونی نقل شده است «۱» لکن جالبتر از همه تفسیری است که درباره این کلمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین از حضرت باقر و صادق علیهما السلام نقل شده است، طبق این نقل «صمد» این گونه تفسیر و معنا شده است: «الصَّمَدُ الَّذِي لَا جُوفَ لَهُ ...» یا فرموده‌اند: «الَّذِي لَيْسَ بِمَجُوفٍ» «۲» یعنی چیزی که تو خالی نیست و جوف ندارد آن را «صمد» می‌گویند.

این تفسیر جزء معجزات قرآنی است، چون در روزگاری که بشر به علم دست نیافته بود این سخن جز از سر چشمه وحی ممکن نبود، زیرا در عصر علم روشن شد که آنچه کلمه «ماده» بر آن اطلاق می‌شود و تو خالی و مجوف است، چون همه چیز از اتمها تشکیل شده و داخل اتم را خلأ عجیبی در بر گرفته و بین هسته مرکزی- پروتون و نوترون- و الکترونها که به گرد آن در گردشند، خلأ و فاصله فراوانی وجود دارد.

با این حساب قرآن می‌گوید: خدا «صمد» است یعنی مجوف و تو خالی نیست یعنی از جنس ماده نیست.

آری بی‌جهت نیست که امام باقر علیه السلام ضمن حدیثی می‌فرماید: «... لو وجدت لعلمی الذی اتانى الله عزّ و جلّ حملةً لنشرت التّوحد و الاسلام و الايمان و الدّین و الشّرايع من الصّمَد ...» «۳».

یعنی: «اگر برای علمی که خدا به من عنایت فرموده حمله و افراد آماده‌ای را می‌یافتم هر آینه تمام مباحث توحید و اسلام و همه شرایع و دین را از کلمه «صمد» (۱) ر. ک: بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۲۳ به بعد.

(۲) بحار، ج ۳، ص ۲۲۳.

(۳) بحار، ج ۳، ص ۲۲۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۵۲

استخراج و بیان می‌نمودم».

بنابر این، کشف معنای واقعی «صمد» و تحقیق پیرامون این حقیقت خود کلیدی است که با استفاده از آن می‌توان به حقایق بسیاری دست یافت.

آیاتی که در قرآن کریم در توصیف حضرت حق تعالی وجود دارد بسیار است و اسماء حسنی حضرت حق تعالی خود در حدی است که بررسی همه آنها نیاز به تدوین کتاب مستقل دارد، مقصود ما در اینجا تنها اشاره‌ای بود بر اینکه بین آنچه در قرآن آمده با آنچه در عهدین وجود دارد تفاوت از آسمان تا زمین یا بیشتر از آن است و بالاخره خدای قرآن، خدایی است که از هر عیب و نقص منزّه و مبرا و واجد همه کمالات است و هر صفتی که شایسته نقص در آن باشد بر خدا روا نیست، بر خلاف خدای عهدین که واجد همه نقایص بوده است.

۳- پیامبران در دیدگاه تورات، انجیل و قرآن

اشاره

پس از بررسی و مقایسه مطالبی که در عهدین و قرآن در رابطه با خدا وجود داشت اینک می‌خواهیم نظر تورات و انجیل و قرآن را در پیرامون انبیای الهی بررسی و مقایسه کنیم تا معلوم شود که تورات و انجیل کنونی تحریف شده، چه نظرات ناروایی نسبت به انبیای عظام علیهم السلام دارد ولی قرآن کریم دامن همه آنها را از نقایص و بدیها پاک و منزّه می‌داند و برای آنها مقام عصمت قائل است:

تورات و انجیل درباره انبیا چه می‌گویند؟**اشاره**

متأسفانه با مراجعه به تورات و انجیل، مشاهده می‌شود که بدترین گناهان به انبیای الهی نسبت داده شده، یعنی همانهایی که از طرف پروردگار عالم برای هدایت و تهذیب نفوس بشر مبعوث شده بودند، خود مرتکب بدترین و شنیع‌ترین گناهان می‌شدند!!! چه حقیقتی دردناکتر از این که کتابی که به نام کتاب آسمانی یهود و نصاری در دسترس مردم قرار دارد و مورد احترام همه آنهاست و توقع هم این

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۵۳

است که بقیه ملل نیز به این کتاب، با دیده احترام و کتاب آسمانی بنگرند، این همه گناهان را به انبیا نسبت می‌دهد، یعنی همانهایی که مأمور بودند که به مردم بگویند گناه نکنید و گناه پلیدی است، در اینجا به عنوان نمونه به برخی از آن مطالب اشاره می‌کنیم:

الف - لوط پیغمبر با دختر خود زنا کرده است!!!

حضرت لوط یکی از پیامبران بزرگ و از فرستادگان الهی است و از نظر قرآن همانند همه انبیای پاک و معصوم است، اما با کمال تأسف، تورات به این برگزیده خداوند، ننگین‌ترین گناه یعنی زنا با دختر را در حال مستی نسبت می‌دهد در حالی که این نوع گناه حتی از کثیف‌ترین انسان معمولی هم ممکن است سر نزنند. به هر حال تورات می‌نویسد:

«و لوط از صوغر بر آمد و با دو دختر خود در کوه ساکن شد، زیرا ترسید که در صوغر بماند پس با دو دختر خود در مغاره سکنی گرفت و دختر بزرگ به کوچک گفت: پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که بر حسب عادت کلّ جهان، به ما در آید، بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او همبستر شویم تا نسلی از پدر خود نگاه داریم!! پس در همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ با پدر خویش همخواب شد و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد و واقع شد که روز دیگر، بزرگ به کوچک گفت: اینک دوش با پدرم همخواب شدم، امشب نیز او را شراب بنوشانیم و تو بیا با وی همخواب شو تا نسلی از پدر خود نگاه داریم!!! آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر کوچک همخواب وی شد و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد، پس هر دو دختر لوط از پدر حامله شدند و آن بزرگ، پسری زایید او را «موآب» نام نهاد و او تا امروز پدر موآبیان است و کوچک نیز پسری بزاد و او را «بن عمّی» نام نهاد وی تا به حال پدر بنی عمّون است!!» (۱).

ملاحظه می‌کنید که تورات با تمام وقاحت چه نسبت ناروایی به این پیامبر معصوم (۱) تورات، سفر پیدایش، باب ۱۹، آیه ۳۰-۳۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۵۴

می‌دهد، آیا راستی این کتاب با این محتویات، ممکن است آسمانی باشد و آیا می‌توان آن را به خدا نسبت داد؟ و آیا غیر از این است که اگر چنین عملی را به شخصی آلوده و پلید نسبت دهند، اهانت است چه رسد به پیامبر معصوم!؟

ب - هارون پیغمبر بت ساز و مشرک است!!!

یکی از عظیم‌ترین گناهان که مهم‌ترین هدف انبیا، مبارزه با آن بود، «شُرک» است و اولین اصلی که در مکتب همه انبیا وجود

داشت، دعوت به سوی خدای یگانه و پیکار نمودن با مشرک و کفر بوده است، ولی متأسفانه تورات کنونی، پس از آنکه هارون برادر حضرت موسی را شریک نبوت وی دانسته و او را پیامبر معرفی می‌کند «۱»، آنگاه او را نه تنها مشرک و گوساله پرست می‌شمرد بلکه ساختن گوساله و دعوت بنی اسرائیل را برای پرستیدن آن به هارون، یعنی همان شریک موسی در نبوت نسبت می‌دهد و چنین می‌گوید:

«و چون قوم دیدند که موسی در فرود آمدن از کوه تأخیر نمود، قوم نزد هارون جمع شده وی را گفتند بر خیز و برای ما خدایان بساز...» «۲».

ما چون عینا همین عبارت را در ضمن مطالب قبلی (خدا در دیدگاه عهدین و قرآن) در صفحات پیشین (۳) - خدای تورات، بت پرستان را نیز به پیامبری بر می‌گزیند) آورده‌ایم، از نوشتن دوباره آن صرف نظر می‌کنیم، بدانجا مراجعه کنید.

ج - نوح نبی، شراب می‌نوشد!!!

از جمله گناهانی که تورات به انبیا نسبت می‌دهد، نوشیدن شراب است، از جمله به شیخ المرسلین حضرت نوح نسبت می‌دهد که شراب می‌نوشد، آن هم نه تنها شراب می‌نوشید بلکه در این کار چنان افراط می‌کرد که مست و بیهوش شده بر روی زمین می‌افتاد. اینک متن تورات را در این باره می‌آوریم: (۱) سفر لایوان، باب یازدهم، آیه یک و باب چهاردهم، آیه ۳۳.

(۲) تورات، سفر خروج، باب ۳۲، آیات ۱-۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۵۵

«و نوح به فلاحت زمین شروع کرد و تاکستانی غرس نمود و شراب نوشیده مست شد و در خیمه خود عریان گردید و حام پدر کنعان برهنگی پدر خود را دید و دو برادر خود را بیرون خبر داد و سام و یافث ردا را گرفته بر کتف خود انداختند و پس رفته برهنگی پدر خود را پوشانیدند و روی ایشان باز پس بود که برهنگی پدر خود را ندیدند و نوح از مستی به هوش آمده دریافت که پسر کهترش با وی چه کرده بود» «۱».

د - ابراهیم در برابر حاکم ستمگر، ساری زنش را خواهر خود دانست!!!

در تورات آمده است وقتی ابراهیم خواست وارد مصر شود، به زنش «سارا» گفت:

چون تو زن زیبا و نیکو منظری، اگر مردم مصر بدانند که تو زن من هستی مرا می‌کشند و تو را زنده نگه می‌دارند، پس بهتر اینکه من می‌گویم تو خواهر من می‌باشی تا شاید مرا نکشند، ولی وقتی که وارد مصر شدند، مردم سارا را دیدند و از زیبایی او برای فرعون حاکم وقت سخن گفتند، فرعون ابراهیم را به دربار طلبد و بخاطر سارا به ابراهیم احسان بسیار کرده اموال فراوان از گاو و گوسفند و خر و عیب و اماء داده است و سارا را به زنی گرفت، لکن خداوند فرعون و اهل خانه او را به بلاهای بسیار مبتلا ساخت و فرعون ابراهیم را خواست و گفت: «این چیست که به من کردی؟ چرا مرا خبر ندادی که او زوجه توست؟ چرا گفتی او خواهر من است؟ که او را به زنی گرفتم و الآن اینک زوجه تو او را برداشته و روانه شو...» «۲».

شما را به خدا یک انسان معمولی عادی مال پرست چنین می‌کند که زن جوان خود را به دروغ خواهر خود بخواند و دیگری آن را به زنی بگیرد و به او مال بسیار دهد تا ابراهیم پیغمبر چنین کند؟ از لحن کلام فرعون پیداست که اگر از اول می‌دانست که سارا زن ابراهیم است با او کاری نداشت چون با زن شوهردار کاری نداشتند، به هر حال، فرعون از ابراهیم، با غیرت تر بود!!! (۱) تورات،

سفر پیدایش، باب نهم، از آیه ۲۰ به بعد.

(۲) تورات، سفر پیدایش، باب دوازدهم، آیات ۱۱-۲۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۵۶

۵- داستان عجیب تقلب در نبوت!!!

از همه زنده‌تر و عجیب‌تر، داستان پیامبری یعقوب (اسرائیل) است که با چه حقه و کلکی این مقام را از پدرش «اسحاق» گرفته و برادر بزرگترش «علیو» را از آن محروم ساخته است! ما به خاطر رعایت اختصار از آوردن متن عبارات تورات در اینجا خود داری می‌کنیم و حاصل مطلب را بیان می‌کنیم «۱»:

حاصل داستان این است که اسحاق دو پسر داشت، بزرگتر به نام «علیو» و کوچکتر به نام «یعقوب» در اواخر به هنگامی که نابینا شده بود تصمیم گرفت پسر بزرگتر را وصی و جانشین خود کند و به او برکت دهد یعنی مقام نبوت و رسالت و راهبری خلق را به او واگذارد ولی یعقوب حيله‌ای به کار زد و لباس برادر بزرگتر را به فرمان مادرش (که به او علاقه بیشتر داشته و مایل بود او جانشین اسحاق گردد) در بر کرد و قطعه پوست گوسفندی را به دستها و گردن خود بست، زیرا بدن برادرش پشمالود بود و ممکن بود راز او نزد پدرش فاش گردد (انسانی تا این اندازه پشمالود که بدنش مثل گوسفند باشد در نوع خود، راستی عجیب است) بالاخره با دروغ و تردستی و حيله و نیرنگ، خود را به جای برادر بزرگتر جا زد و پدر پیر هم با اینکه صدای او را شناخت تنها با لمس دست پشمالود او قناعت کرده و در حق او دعا کرد و به او برکت داد، یعنی او را وصی و جانشین و سرپرست خانواده خود ساخت.

برادر بزرگتر هنگامی که از ماجرا آگاه شد، گریه تلخی سر داد اما کار از کار گذشته بود و وقتی که از پدر تقاضا کرد به او هم برکت دهد، پاسخ شنید که برکت دیگری باقی نمانده و آنچه بود برادرش یعقوب برده است و قابل تجدید نظر نیست! عجب این است که خدای اسحاق نیز عمل او را تأیید نمود و مقام نبوت را به مردی حيله‌گر و دروغگو و مزور داد و به گفته تورات او را بارور و بسیار گردانید و صاحب جماعت و امتهای و وارث ملک و افتخارات ابراهیم پیغمبر بزرگ خود (۱) ر. ک: تورات، سفر تکوین، فصل ۲۷، آیات ۱-۳۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۵۷

ساخت، نه تنها خاندان اسحاق بلکه سایر مردم نیز موظف به پیروی از او و کرنش در برابر وی شدند.

این افسانه دروغین و مضحک را چگونه می‌توان به عنوان وحی آسمانی معرفی کرد؟ اگر یک مقام ساده معمولی را کسی به دروغ و حيله تصاحب کند، فی‌المثل یک لباس ساده افسری بپوشد، پس از کشف حقیقت نه تنها از او سلب می‌کنند و لباس را از تنش بیرون می‌آورند بلکه او را بخاطر این عمل مجازات می‌کنند، ولی مقام نبوت و برکت الهی و رهبری جمعیت را چگونه ممکن است به حقه و تقلب تحصیل کرد و پس از کشف حقیقت نیز آن را ادامه داد؟! در قرآن کریم حضرت یعقوب در چندین مورد به عنوان یکی از انبیای الهی به عظمت یاد شده و سرگذشت او نقل شده و کوچکترین مطلب زنده‌ای در تاریخ این پیامبر بزرگ نقل نشده است.

۶- عشق داوود به زن اوربناه و بتخانه سازی سلیمان!!!

به حضرت داوود نبی، نسبت عشق بازی و زنا با همسر «اوریا» یکی از افسران ارشد لشکر داوود را می‌دهد و سپس چون زن از داوود حامله شد، داوود از ترس اینکه این جنایت فاش شود، به فرمانده لشکر خود «یوآب» دستور داد که در جنگ، «اوریا» را بخطر مقدم جبهه بفرستد و لشکر عقب نشینی کنند تا اوریا کشته شود و داوود زنش را رسماً تصاحب کند «۱»!! خواننده عزیز! چنین کار زشتی حتی از افراد عادی بلهوس به دور است چه رسد به پیامبر خدا.

طبق نقل تورات، حضرت سلیمان به خاطر عشق و علاقه به دختران بت پرست دستور ساختن بتخانه را می‌دهد و سلیمان را مرد بلهوس و شهوترانی معرفی می‌کند که هفتصد زن دائم عقدی و سیصد زن متعه‌ای دارد!! در عین حال چشمش به دختران (۱) کتاب دوم، سموئیل، باب ۱۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۵۸

جوان و زیبای بت پرستان دوخته و قلبش برای آنها می‌تپد و خدا چنین کاری را دوست ندارد و سلیمان مورد غضب خداست «۱»!! آیا با وجود چنین مطالب زننده‌ای در تورات، باز هم می‌توان گفت اینها وحی الهی و سخن خداست؟! یقیناً این کتابها ساخته و پرداخته انسانهای ناپاک و ناشایسته است، زیرا انسانهای عادی وارسته هیچگاه به خود اجازه چنین جسارتی را نسبت به انبیای الهی نمی‌دهند.

ز - حضرت عیسی در دیدگاه انجیل:

با مراجعه به انجیل، روشن می‌شود که این کتاب نیز در رابطه با انبیا، وضع بهتری از تورات ندارد چنانکه در رابطه با عیسی مسیح علیه السّلام سخنانی دارد که کمتر از سخنان تورات درباره انبیای پیشین نیست، به عنوان نمونه:

انجیل می‌گوید: عیسی ادعای خدایی کرده و مردم را به پرستش خود دعوت نمود. به انجیل متی، باب ۲۱ از آیه ۳ به بعد. و انجیل یوحنا باب دهم از آیه ۳۰ به بعد مراجعه کنید.

انجیل می‌گوید: عیسی شراب می‌نوشد: «و پیاله را گرفته شکر نمود و بدیشان داد گفت: شما از این بنوشید زیرا که این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری به جهت آموزش گناهان ریخته می‌شود اما به شما می‌گویم که بعد از این از «میوه مو» دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدر خود تازه آشامم!!» «۲».

در این آیات به «عیسی» نسبت می‌دهد که در شب صلب خود هنگامی که به شاگردانش گذشت، پیاله شراب در دست گرفت ولی از آن بنوشید بلکه آن را به شاگردانش داد تا از آن بنوشند و به آنها گفت بعد از این از میوه مو یا عصیر انگور نخواهم نوشید، از این جمله استفاده می‌شود که عیسی علیه السّلام (نستجیر بالله) قبلاً به (۱) کتاب اول، ملوک و پادشاهان، باب ۱۱.

(۲) انجیل متی، باب ۲۶، آیه ۲۷، لوقا، باب ۲۲، آیه ۱۷، مرقس، باب ۱۴، آیه ۲۴ با این تفاوت که در مرقس بجای میوه مو، عصیر انگور دارد.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۵۹

طور کافی و مرتب از همان میوه مو و عصیر انگور می‌نوشید و این عمل برای او کاملاً جنبه عادی داشته است!! انجیل شرابسازی را به عنوان نخستین معجزه حضرت عیسی نقل می‌کند: در انجیل نه تنها به عیسی پیغمبر، نسبت شرابخوری می‌دهد بلکه شرابسازی را نخستین معجزه او می‌شمرد!! در انجیل یوحنا باب دوم، به تفصیل مجلس جشن عروسی را در یکی از شهرهای بیت المقدس نزدیک ناصره به نام «قانا جلیل» نقل می‌کند که مادر عیسی و خود آن حضرت با شاگردانش در آن مجلس دعوت بودند، ولی شراب تمام شد و مادرش از او خواست که برای آنها شراب بسازد و او بالاخره شرابی ساخت بهتر از شرابهای معمولی یعنی آن را به

شرابی ناب تبدیل کرد!! انجیل می گوید: عیسی ملعون است: لعنت یعنی دوری از رحمت خداوند و مورد غضب وی قرار گرفتن و لذا نمی توان بر کسی که مؤمن است لعنت فرستاد و او را ملعون خواند ولی متأسفانه در عهد جدید، عیسی مورد لعنت قرار گرفته است!!! پولس می نویسد: «مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد، چون که در راه ما لعنت شد چنانکه مکتوب است ملعون است هر که بر دار آویخته شود» (۱)!! عیسی حکم خدا را اجرا نمی کرد، اجرای مقررات آسمانی و احکامی که از ناحیه خداوند برای سعادت بشر می آید بر همه کس واجب است و اگر کسی از اجرای آن سرباز زند، گنهکار و آلوده است، ولی متأسفانه انجیل می گوید: عیسی مسیح حکم خدا را تعطیل ساخته و دستور آسمانی را به کار نسبت، انجیل با اینکه از قول عیسی علیه السلام نقل می کند که وی درباره تورات گفت: «گمان میرید که آمده ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم، نیامده ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم، زیرا هر آینه به شما می گویم تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه یا نقطه ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود، پس هر که یکی از این احکام کوچکترین را بشکند و به مردم (۱) رساله پولس به غلاطیان، باب ۳، آیه ۱۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۶۰

چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود اما هر که به عمل آورد و تعلیم نماید، او در ملکوت آسمان، بزرگ خوانده خواهد شد» (۱).

با این حال در انجیل یوحنا داستانی را نقل می کند که: جمعی از فریسیان زنی را در حال زنا دیدند و به نزد وی آوردند تا حکم تورات را درباره او اجرا سازد، عیسی امتناع ورزید و از به کار بستن دستوری که تورات درباره زن زانیه داد خودداری نمود (۲)!! با اینکه طبق نقل انجیل متی خود عیسی فرمود اگر کسی حکم تورات را اجرا نکند در ملکوت آسمان کمترین شمرده می شود. به هر حال، اینها و دهها نمونه دیگر که همگی شاهدند که این کتاب، ساخته و پرداخته دست بشر است.

قرآن درباره انبیا چه می گوید؟

با مراجعه به قرآن کریم، روشن می گردد که انبیای الهی، برگزیدگان حضرت حق تعالی بوده و انسانهای منزّه و وارسته و پاک، از هر نوع آلودگی و از هر نقصی مبری می باشند و بالاخره:

– انبیا، برگزیدگان خداوند و راه یافتگان صراط مستقیم حق می باشند: وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۳).

یعنی: «و نیز برخی از پدران و فرزندان و برادران آنها را فضیلت داده و بر دیگران آنان (انبیا) را برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم».

– انبیا از اخیار خوبان و نیکان هستند: ... كُلُّ مِنَ الْأَخْيَارِ (۴). (۱) انجیل متی، باب ۵، آیه ۱۷ به بعد.

(۲) انجیل یوحنا، باب ۸، آیه ۲ به بعد.

(۳) سوره انعام، آیه ۸۷.

(۴) سوره ص، آیه ۴۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۶۱

وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ (۱).

– انبیا هدایت یافتگان خدا هستند: أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدُهُ (۲).

– انبیا، نعمت دادگان خدا هستند: أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ ... (۳).

– انبیا، معصوم هستند، زیرا مقام نبوت و امامت طبق صریح قرآن کریم به افراد غیر معصوم داده نمی شود و اساسا انسانهای غیر

معصوم، لایق مقام نبوت و یا امامت نبوده و قدرت تلقی وحی را نخواهند داشت، وقتی ابراهیم، مقام امامت و رهبری خلق را برای ذریه خود خواست، خداوند فرمود این مقام به افراد ستمگر از ذریه تو نمی‌رسد:

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ «۴».

وقتی مقام امامت به غیر معصوم داده نمی‌شود، مقام نبوت و رسالت به طریق اولی.

و اساساً اعتماد مردم و در نتیجه پیاده شدن اهداف انبیا در متن جامعه، منوط به عصمت انبیاست، زیرا اگر مردم به پیامبر اعتماد نداشته باشند به فرمایش عمل نمی‌کنند و در نتیجه هدایت و رستگار نمی‌شوند.

به علاوه، اطاعت مطلقه از انبیا منوط به عصمت آنهاست، زیرا اگر معصوم نباشند احتمال اینکه دستوری بر خلاف حکم خدا صادر نمایند (خواه عمداً و خواه سهواً) هست آنگاه دستور اطاعت بی‌چون و چرا از انسانی خطا کار قبیح است در حالی که در قرآن کریم خدای بزرگ اطاعت پیامبر و اولی الامر را همانند اطاعت خود لازم (۱) سوره ص، آیه ۴۷.

(۲) سوره انعام، آیه ۹۰.

(۳) سوره مریم، آیه ۵۸.

(۴) سوره بقره، آیه ۱۲۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۶۲

و واجب دانسته است: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ «۱».

و عقل بشر نیز حکم می‌کند کسی که زمام امور بشر را در دست می‌گیرد باید از هر جهت مورد اعتماد باشد و آن تنها با عصمت میسر است.

– علاوه بر اینکه قرآن، به نحو کلی انبیا را ستوده و آنها را معصوم و واجب‌الاطاعه دانسته است، برخی از انبیا را بشخصه نام برده و حالات زندگی آنها را در قرآن همراه با قداست نقل کرده و آنها را در تمام دوران عمرشان، منزّه دانسته است. خوشبختانه برخی از انبیا که در تورات و انجیل از آنها به ناپاکی و دروغ‌پردازی و خیانت و حيله‌گری نام برده شد، در قرآن کریم از آنها به عظمت یاد شده و دامن جان آنها از هر نوع پلیدی و گناه پاک و منزّه دانسته شد، به عنوان نمونه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

– داستان گوساله بنی اسرائیل در سوره طه، آیات ۸۵ تا ۹۶ به تفصیل آمده و قرآن، سامری را سازنده گوساله و دعوت کننده مردم به پرستش آن معرفی می‌کند و می‌گوید هارون تلاش فراوان کرده که مردم را از گوساله پرستی باز دارد ولی سخن او در آنها اثر نکرد، در حالی که، در تورات، ساختن گوساله و دعوت بنی اسرائیل را به پرستش آن، به حضرت هارون نسبت می‌دهد و این قطعاً یک تهمت ناروا بر پیامبری از برگزیدگان خداست.

– داستان داوود در سوره ص، آیه ۲۱ تا ۲۶ آمده و هیچ سخنی از عشق آتشین او نسبت به زن «اوریا» در میان نیست، تنها چیزی که در قرآن آمده این است که خداوند داوود را در امر قضاوت امتحان کرده و داوود در قضاوت خود عجله و شتاب نمود و فوراً به اشتباه خود پی برده و از خدا طلب مغفرت کرد و خداوند نیز او را مورد عفو خود قرار داده و برای او عاقبت خوشی را مقرر فرمود، البته آن هم یک «ترک اولی» بود نه یک گناه دلیلش هم این است که در آیه بعد بلافاصله خداوند (۱) سوره نساء، آیه ۵۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۶۳

او را خلیفه خود در زمین قرار داده و فرمود:

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ.

یعنی: «ای داوود! ما تو را جانشین در روی زمین قرار دادیم، بنابر این، از روی حق و عدالت در میان مردم قضاوت کن و از هوی و هوس پیروی مکن که تو را از راه خداوند گمراه می‌سازد».

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که لغزش داوود تنها در طرز قضاوت و حکومت بوده و نه در چیز دیگر، بنابراین، باید کاملاً مراقب اصول عدالت در مسئله قضاوت باشد.

آیا معقول است کسی که مرتکب چنان جنایتی (زنا با زن شوهر دار و سپس به کشته دادن شوهر آن زن و تصاحب او، طبق نقل تورات) شده باشد باز به عنوان خلیفه خدا در زمین منصوب گردد تا در بین مردم حکم براند؟! پس قرآن به داوود نبی علیه السلام به دید خلیفه الله می‌نگرد نه به دید یک انسان آلوده و گنه کار.

- داستان سرگذشت حضرت سلیمان به عنوان یک پیامبر بزرگ الهی، در چند جای قرآن از قبیل: بقره، نساء، انبیا، نمل، سبأ و ص، آمده است و در سوره ص، آیه ۳۰ او را به عنوان یک بنده خوب و متوجه در گاه پروردگار معرفی نموده و فرمود:

وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ.

و در آیه ۴۰ برای او آینده‌ای بس نیکو و مقام و منزلتی مقربانه در درگاه الهی بیان فرمود: وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ. بنابراین، قرآن کریم نه تنها سلیمان را مردی بلهوس و دارای حرمسرا همانند پادشاهان هوسران و متمایل به بت پرستان نمی‌داند، بلکه او را مردی وارسته و شایسته و بنده خوب و مقرب در گاه خدا می‌داند، این بینش درباره سلیمان کجا و بینش تورات کجا؟! - قرآن کریم در سوره‌های مختلف از قبیل: بقره، آل عمران، نساء، انعام، انبیا،

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۶۴

هود، یوسف، ص، عنکبوت و مریم، اشاراتی به سرگذشت حضرت یعقوب علیه السلام داشته و در همه جا از او به احترام یاد می‌کند و کوچکترین مطلب زنده‌ای در تاریخ زندگی این مرد بزرگ ذکر نکرده است و نه تنها از او به بدی یاد نکرده بلکه او را ستوده و با عباراتی تحسین آمیز از او یاد کرده است و اساساً وجود یعقوب را یکی از موهبت‌های الهی به ابراهیم معرفی کرده و او را از صلحا و عباده می‌داند:

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ﴿۱﴾.

یعنی: «ما به ابراهیم، اسحاق را بخشیدیم و یعقوب را نیز (بدون اینکه درخواست کند) به او بخشیدیم و همه را شایسته (برای نبوت) قرار دادیم و آنها را پیشوایانی که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کنند نمودیم، ما به آنها کارهای نیک و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات را الهام نمودیم و آنها بندگان عبادت کننده ما بودند».

چنانکه ملاحظه می‌کنید در این دو آیه از ابراهیم و اسحق و یعقوب نهایت تجلیل و احترام به عمل آمده است و در سوره ص اینها جزء برگزیدگان خدا و بندگان خالص او معرفی شده‌اند که خداوند آنها را از هر نوع پلیدی خالص گردانده است که این نوع تعبیرات مساوی با عصمت است چنانکه فرمود: وَادْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ ﴿۲﴾.

یعنی: «بخاطر بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که همگی صاحب قدرت و بصیرت و علم بودند، ما آنها را خالص و پاکیزه ساختیم که با خلوص به یاد سرای دیگر بودند و آنها نزد ما برگزیدگان و نیکانند». (۱) سوره انبیا، آیه ۷۲ و ۷۳.

(۲) سوره ص، آیه ۴۵-۴۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۶۵

قضاوت قرآن درباره یعقوب و سایر انبیای الهی غالباً از همین قبیل است، شما خواننده عزیز می‌توانید نظر قرآن را درباره یعقوب و آنچه از تورات قبلاً درباره‌اش نوشته‌ایم مقایسه کنید و آنگاه قضاوت کنید که بین یعقوب قرآن و یعقوب تورات چه مقدار فرق و فاصله است؟! - سرگذشت نوح نبی شیخ المرسلین در چندین جای قرآن آمده و حتی در قرآن، سوره‌ای به نام «نوح» وجود دارد که

از این مرد جز به نیکی و عظمت و تحمل و بردباری و صداقت و فداکاری در راستای هدف و بندگی خداوند یاد نشده و ابدأ از آن گزافه‌گوییها و سخنهای ناروا که در تورات نسبت به این پیامبر الهی بود، در قرآن خبری نیست.

- چنانکه ملا-حظه کرده‌اید، نخستین معجزه‌ای که در انجیل برای عیسی علیه السّلام نقل شده موضوع شرابسازی او بود، ولی در قرآن کریم اثری از این داستان ساختگی نیست بلکه قرآن، معجزات این پیامبر عظیم الشان را شفای بیماران صعب‌العلاج، زنده کردن مردگان و نازل گردانیدن مائده از آسمان و امثال اینها ذکر می‌کند، می‌توانید برای آگاهی به این مطلب به سوره‌های: بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، توبه، مریم، مؤمنون، احزاب و غیر اینها مراجعه کنید، زیرا سرگذشت و شرح حال این راد مرد الهی در این سوره‌ها آمده است.

از جمله نسبهای ناروای انجیل به حضرت عیسی علیه السّلام ادعای الوهیت و خدائی او بود ولی قرآن او را از چنین ادعایی میرا دانسته و در آیات ۱۱۶ و ۱۱۷ سوره مائده، این مسئله را به صورت سؤال از طرف خدا و پاسخ از ناحیه عیسی علیه السّلام مطرح کرده که اساساً چنین ادعایی صورت نگرفته است و عیسی به خداوند عرض کرد اصولاً من بنده‌ام و حق ادعای الوهیت را ندارم: قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ ... مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ...

یعنی: «خداوندا تو منزهی از اینکه شریک داشته باشی، من هرگز حق ندارم آنچه شایسته من نیست بگویم ... من به آنها جز آنچه به من امر فرمودی نگفتم (بلکه)

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۶۶

گفتم: تنها خدا را پرستید که پروردگار من و شماست ...».

و اصولاً در قرآن، عیسی و مادرش به نیکی و پاکی یاد شده‌اند و به عنوان آیت حق معرفی گردیدند و او «کلمه و روح» خداوند قلمداد شده است نه پسر خدا، زیرا خدا منزّه از داشتن فرزند می‌باشد و به عنوان انسانی موجه و صاحب آبرو در دنیا و آخرت و از مقربین در گاه حضرت حق معرفی شده: يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿۱۱﴾.

۴- گناه بخشی در کتاب انجیل و قرآن

بر اساس آیاتی در انجیل، مسیحیان معتقدند گناهان آنها به واسطه صلب و به دار کشیده شدن عیسی مسیح علیه السّلام بخشیده شده و عیسی اساساً به خاطر آموزش گناهان آنان کشته شد و حتی یکی از القاب حضرت عیسی را «فادی» یعنی فدا شده در راه گناه امت، می‌دانند!! در رساله پولس به افسیسیان باب ۱، آیه ۷ چنین آمده است: «که در وی به سبب خون او فدیة یعنی آموزش گناهان را به اندازه دولت فیض او یافته‌ایم».

و در باب ۹ رساله پولس به عبرانیان آیه ۲۸ آمده است: «همچنین مسیح نیز چون یک بار قربانی شد تا گناهان بسیاری را رفع نماید ...».

و در باب ۱ همین رساله، آیه ۳ آمده است: «... گناهان را به اتمام رسانید ...».

و در رساله اول یوحنا رسول، باب ۲، آیه ۱ و ۲ چنین آمده است: «ای فرزندان من این را به شما می‌نویسم تا گناه نکنید و اگر کسی گناهی کند شفیع داریم نزد پدر یعنی عیسی مسیح عادل و اوست کفار به جهت گناهان ما و نه گناهان ما فقط بلکه به جهت تمام جهان نیز».

و در انجیل متی، باب بیستم آیه ۲۸ می‌گوید: «... و جان خود را در راه بسیاری (۱) سوره آل عمران، آیه ۴۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۶۷

فدا سازد» و عین همین عبارت در آیه ۴۵، باب دهم از انجیل مرقس نیز آمده است.

و در باب دوم رساله اول پولس به تیموتاؤس آیه شش چنین آمده است: «عیسی مسیح خود را در راه همه فدا داد...».

این موضوع آن قدر غیر منطقی و غیر عقلایی است که بر احدی مخفی نیست که گناه را مردم مرتکب شوند و عیسی مسیح به جرم آنان به دار کشیده شود و یا گناه بر خدا و نافرمانی از دستورات خدا شود ولی کشیشان مسیحی گناه را ببخشند آن هم در عوض مالی که می گیرند.

خوشبختانه در خود انجیل آمده است که بنده حق بخشش گناه ندارد حتی حضرت عیسی و تنها راه بخشش توبه و پشیمانی از گناه و بازگشت به خدا و طلب آمرزش کردن خود عبد عاصی است. در انجیل مرقس، باب دوم از آیه ۵ به بعد آمده است که حضرت عیسی وقتی به مرد فلجی با ایمان گفت گناهان تو بخشیده شده، بعضی از کاتبان این سخن را کفر می دانستند که جز خدا احدی حق بخشش گناهان را ندارد پس عیسی چه می گوید؟ «عیسی چون ایمان ایشان را دید مفلوج را گفت: ای فرزند گناهان تو آمرزیده شده لکن بعضی از کاتبان که در آنجا نشسته بودند در دل خود تفکر نمودند که چرا این شخص چنین کفر می گوید، غیر از خدای واحد کیست که بتواند گناهان را بیاورد».

ولی کشیشان و رهبران کلیسا بهشت فروشی راه انداخته و گناهان امت را به حساب اینکه حضرت عیسی فدای گناهان شده، می بخشند.

و در قاموس کتاب مقدس، صفحه ۱۰۴ نیز آمده است که می گوید: «موافق کتب مقدسه تورات و انجیل کسی را جز حضرت اقدس الهی حق آمرزش گناه نمی باشد».

بنابر این، تنها راه برای بخشش گناهان در این عالم، «توبه» است که هم در قرآن کریم به آن دستور داده شده و هم در کتاب مقدس، اما در قرآن به آیه ۱۱۹ سوره نحل و آیه ۸۲ طه و آیات ۲۶ و ۲۷ سوره نساء و آیه ۵۴ سوره انعام و آیه ۸ سوره تحریم و آیه ۲۵ سوره شوری و آیه ۹۰ آل عمران مراجعه کنید که در این آیات، با صراحت تمام، درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۶۸

توبه مقرر شده و اگر شخص واقعا از کرده خود پشیمان شود و به خدا باز گردد خداوند توبه پذیر و غفور و رحیم است.

و در کتاب مقدس، انجیل متی، باب نهم، آیه ۱۳ می گوید: «... زیرا نیامده‌ام تا عادلان را بلکه گناهکاران به توبه دعوت نمایم».

و در رساله دوم پولس به قرنثیان، باب هفتم آیه دهم می گوید: «الحال شادمانم نه از آنکه غم خوردید بلکه از اینکه غم شما به توبه انجامید، زیرا که غم شما برای خدا بود ... غمی که برای خداست منشأ توبه می باشد به جهت نجات که از آن پشیمانی نیست...».

و در رساله دوم پولس به تیموتاؤس باب دوم آیه ۲۵ می گوید: بندگان خدا باید حلیم و بردبار باشند تا خدا توبه آنان را بپذیرد».

بنابر این، گناه بخشی در انجیل و کلیسا طبق قرآن، مورد پذیرش نیست ولی متأسفانه در انجیل، اصل اعدام شدن عیسی مسیح برای بخشش گناهان امت معرفی شده است.

۵- موضوع صلب و به دار کشیدن عیسی در انجیل و قرآن

یکی از عقاید مسلم مسیحیان این است که عیسی مسیح توسط یهود پس از جسارت‌های بسیار به دار کشیده شد، زیرا پس از دستگیری، تاجی از خار بر سرش گذاشتند و لباس قرمز بر بدنش پوشیدند و آب دهن به صورتش می ریختند و با استهزا می گفتند: ای پادشاه یهود! به پدرت بگو تو را نجات دهد و او هم از پدرش تقاضای کمک کرد ولی دعای او مستجاب نشد!! چنانکه در انجیل متی، باب ۲، آیه ۴۷ آمده است که عیسی در بالای دار می گفت: «الهی! الهی! مرا چرا ترک کردی».

و در آیات ۲۷ به بعد سرگذشت عیسی را در مصلوب شدن چنین می نویسد:

«آنگاه سپاهیان والی، عیسی را به دیوانخانه برده تمامی فوج را گرد وی فراهم آوردند و او را عریان ساخته لباس قرمزی بدو پوشانیدند و تاجی از خار یافته بر سرش

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۶۹

گذاردند و نی‌ای به دست راست او دادند و پیش وی زانو زده استهزا کنان او را می‌گفتند: سلام ای پادشاه یهود! و آب دهن بر وی افکنده نی را گرفته بر سرش می‌زدند و بعد از آنکه او را استهزا کرده بودند آن لباس را از وی کنده، جامه خودش را بر وی پوشانیدند و او را به جهت مصلوب نمودن بیرون بردند ... و تقصیر نامه او را نوشته بالای سرش آویختند که این است عیسی پادشاه یهود، آنگاه دو دزد یکی بر دست راست و دیگر بر چپش با وی مصلوب شدند و راهگذران سرهای خود را جنبانیده کفر گویان می‌گفتند: ای کسی که هیکل را خراب می‌کنی و در سه روز آن را می‌سازی خود را نجات ده، اگر پسر خدا هستی از صلب فرود بیا، همچنین رؤسای کهنه با کاتبان و مشایخ، استهزا کنان می‌گفتند: دیگران را نجات داد اما نمی‌تواند خود را برهاند، اگر پادشاه اسرائیل است اکنون از صلب فرود آید تا بدو ایمان آوریم ... و همچنین آن دو دزد نیز که با وی مصلوب بودند او را دشنام می‌دادند ...!!».

و در باب بیست و هشتم انجیل متی، داستان زنده شدن عیسی پس از سه روز و بیرون آمدن از قبر و عروج به آسمان، تشریح شده است.

در انجیل مرقس، باب ۱۴ از آیه ۳۴ به بعد و باب ۱۵ آیه ۳۵ به بعد نیز داستان مصلوب شدن عیسی علیه السلام به تفصیل آمده است.

اما در قرآن کریم اساساً مصلوب شدن عیسی مردود دانسته شد و خداوند هیچگاه برای پیامبرش این همه ذلت و خواری را نمی‌خواهد، بلکه عیسی مسیح قبل از آنکه یهود به او دست پیدا کنند به عالم بالا برده شده. وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا «۱».

یعنی: «یهود می‌گویند: ما مسیح عیسی بن مریم پیامبر خدا را کشتیم در صورتی که آنها او را نه کشته‌اند و نه به دار کشیده‌اند بلکه امر بر آنها مشتبه شد، آنانکه درباره (۱) سوره نساء، آیه ۱۵۷ و ۱۵۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۷۰

انتقال عیسی مسیح به عالم بالا اختلاف و گفتگو می‌نمایند در شک و تردیدند، تکیه گاه آنها در سخنان خود، خیال و ظن است و (شما مؤمنین بدانید که) یقیناً عیسی کشته نشده، بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برده و خدا پیوسته مقتدر و کارش از روی حکمت است».

و در آیه دیگر می‌فرماید: إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ نَحْنُ اللَّهُ فَمَنْ تَعْبُدُ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ تَعْبُدُونَ لِمَا لَيْسَ بِشَيْءٍ اللَّهُ يَخْتَلِفُ فِيهِ الْقَوْلُ لِسُلُوكِ الْإِنسَانِ وَالْحَقُّ لِلَّهِ أَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْبَنَاتُ عَلَى الْبَنَاتِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ بَلِ اتَّبَعَتِ الْغَايِبَاتُ أَهْلَ الْبَيْتِ إِذْ جَاءَهُمْ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱۷۱﴾

یعنی: «به یاد آور وقتی که خداوند فرمود: ای عیسی! همانا من روح تو را قبض نموده و بر آسمان بالا بردم و تو را پاک و منزّه از معاشرت و آرایش کافران گردانم و پیروان تو را بر کافران تا روز قیامت برتری دهم ...».

چنانکه ملاحظه می‌کنید، قرآن کریم صریحاً کشتن عیسی را منکر است یعنی می‌گوید هیچگونه دست تعدی به سوی او بدین ترتیب دراز نگشته است.

از مجموع مطالب بالا آنچه به دست می‌آید این است که اگر شما درباره مسیحی که قرآن توصیف می‌کند و مسیحی که انجیلها معرفی می‌کنند دقت و موشکافی کنید کاملاً متوجه می‌شوید که میان این دو مسیح، چقدر فاصله وجود دارد و چه اندازه با هم

اختلاف و تفاوت دارند.

قرآن مجید عیسی مسیح را یک شخص با برکت و جَعَلَنِي مُبَارَكًا ﴿۲﴾ آرام، نیکوکار پرهیزکار، یگانه پرست، فروتن و آبرومند در دنیا و آخرت و مقرب در گاه خدا معرفی می کند و می گوید: او سخن بیهوده نگفته و مدعی امر نامعقولی نبود، از خدایی و اتحاد و حلول سخن نمی گفت، بسیار عزیز و محترم بود، خدایش او را به آسمان برد از ریشخند و اهانت مصون بود، چیزی که مایه عار و اهانت باشد به او نرسیده است، چون روح الله و کلمه الله است که به قدرت کامله پروردگار تربیت یافته (۱) سوره آل عمران، آیه ۵۵.

(۲) سوره مریم، آیه ۳۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۷۱

و مخزن اسرار و حکمت‌های باری تعالی گشته است و خدای قادر متعال بزرگتر از آن است که بندگان خالص و دوستان صمیمی خود را به آن حد از خواری و مذلت و ریشخند (که در انجیل آمده است) تسلیم نماید و پروردگار کریم، مهربانتر از آن است که مؤمنین و گروندگان عالیقدر خود را در آن حد از مذلت و بی‌نوایی قرار دهد، مرگ مؤمنین، مرگ عزت و عظمت است، قتل آنها قتل شرافتمندانه و مجد و شهادت است، عزت و عظمت مخصوص خدا و مؤمنین و پیامبران الهی است.

خداوند نوح را از طوفان و ابراهیم را از آتش و موسی را از کید فراعنه و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از شر گردنکشان و مشرکین عرب نجات می دهد ولی عیسی را رها می کند به طوری که حتی دعای او را مستجاب نمی کند و او در پایان کار از بالای دار می گوید: «الهی! الهی! چرا مرا ترک کردی!!» چنین برخوردی نه در شأن خداست و نه در خور پیامبر خدا، البته شهادت در راه خدا شیوه مؤمنان و بندگان خالص خداست لکن مرگ ذلت‌بار هرگز.

این بود عیسی مسیح قرآن، اما در انجیل، عیسی مردی حيله گر جنایتکار! ظالم! عاق مادر! تفرقه انداز! شرابخوار و بچه باز است! و به جایی تکیه می زند که خانمی با گیسوان خود قدم‌هایش را پاک می کند! و حد زنا را از زن زانیه رفع و این حکم خدا را تعطیل می کند و وقتی هم که در دست یهود گرفتار می شود مانند یک دزد عاجز و ترسو و فراری به پای دار مجازات کشیده می شود و پس از سه روز از دار پایین کشیده می شود و دفن می گردد و سپس مادر و خاله‌هایش گمان می کنند که قبر را شکافته و به آسمان پرواز و صعود نموده است!! آیا صعود به آسمان قبل از این جریانات و خواریها نمی شد؟ آیا نمی شد عیسی با صحت و سلامتی به آسمان کشانده شود؟ کدامیک از این دو حال بهتر است؟ کدام صاحب عقل و شعوری است که پس از مطالعه این همه قضایا باور کند این مسیح همان مسیحی باشد که قرآن مجید حکایات و داستانها از او نقل نموده و وحی منزل، اوضاع او را روشن کرده است، مگر اینکه بگویند همه این ماجراها مقدمه بوده که

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۷۲

عیسی مسیح علیه السلام فدای گناهان امت شود و امت هر چه بخواهند بکنند و دیگر ترسی از عذاب آخرت نداشته باشند، چون عیسی قبلا در عوض جنایات آنها با آن همه خواری و خفت به دار کشیده شد!

۶- نسب عیسی مسیح علیه السلام در انجیل و قرآن

اشاره

یکی از مباحثی که بین اناجیل و قرآن و بالاخره بین مسیحیان و مسلمین اختلاف است موضوع نسب و پدر عیسی مسیح است که با مراجعه به کتاب مقدس روشن می گردد که در مجموع، مسیحیان برای حضرت عیسی چهار پدر قائل هستند:

۱- خدا:

در انجیل متی، باب ۱۱، آیه ۲۵ و انجیل مرقس، باب ۱، آیه ۱ و انجیل لوقا، باب ۴، آیه ۴۱ و انجیل یوحنا، باب ۱، آیه ۱۸ و رساله اول یوحنا، باب ۳، آیه ۹، عیسی پسر خدا معرفی شده است.

۲- روح القدس:

در انجیل متی، باب ۱، آیه ۱۹ و ۲۰، عیسی پسر روح القدس معرفی شده است.

۳- خدا و یوسف نجار (?):

در رساله اول پولس به رومیان، باب ۱، آیه دو، عیسی پسر خدا و روح القدس دانسته شده است.

۴- یوسف نجار:

در انجیل لوقا، باب ۴، آیه ۲۲ و انجیل متی، باب ۱۳، آیه ۵۵، حضرت عیسی به عنوان پسر یوسف نجار معرفی شده است. و در آیات متعدد از اناجیل، عیسی پسر داوود خوانده شده است.

اما در قرآن کریم، «عیسی» هیچگاه به عنوان پسر خدا یا روح القدس و یا یوسف نجار معرفی نشده است بلکه دائم به عنوان پسر مریم خطاب شده و خلقت عیسی همانند خلقت آدم دانسته شده: *إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ...* «۱». و دامن مادر عیسی را از لمس بشر (خواه یوسف نجار و خواه غیر او) (۱) سوره آل عمران، آیه ۵۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۷۳

پاک و عیسی را تنها به مادرش منسوب می‌داند، لذا قرآن در حدود ۱۵ مورد عیسی را پسر مریم معرفی کرده:

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ «۱».

یعنی: «فرشتگان به مریم گفتند که خدا تو را به کلمه‌ای که نامش مسیح پسر مریم است بشارت می‌دهد که او در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان درگاه خداست».

برای آگاهی به آیاتی که در آن آیات، عیسی پسر مریم خوانده شده به آیات ذیل مراجعه کنید: نساء، آیه ۱۵۷ و ۱۷۱ و مائده، آیه ۱۷ و مؤمنون، آیه ۵۳ و حدید، آیه ۲۷ و صف، آیه ۶ و ۱۴ و ...

البته بکرزایی در نظام طبیعت، امری ممکن است، در این رابطه به کتاب «نظری به طبیعت و اسرار آن» از «لئون برتن فرانسوی» مراجعه کنید.

بنابر این، در آیات متعدد قرآنی، عیسی مسیح، «کلمه الله و روح الله» معرفی شده که در مریم القاء گردیده نه پسر خدا بلکه تنها پسر مریم است و نسب او تنها از مادر است و این هم امری ممکن است نظیر خلقت آدم که حتی مادر هم نداشت بلکه از قدرت کامله الهی ایجاد شده و به امر «کن» خلق شده بود. (۱) سوره آل عمران، آیه ۴۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۷۴

- ۱- دشمنان اسلام نسبت به قرآن و سند نبوت پیامبر چه می‌گویند؟ توضیح دهید.
 - ۲- کتابهای تورات و برخی از کتب دیگر عهد عتیق را نام ببرید.
 - ۳- چند شاهد از شواهد تحریف تورات را با توضیح کامل بیان کنید.
 - ۴- مهمترین شاهد بر تحریف تورات چیست؟ بیان کنید.
 - ۵- دلایل و شواهد بر تحریف اناجیل اربعه را با توضیح کامل بیان کنید.
 - ۶- خدایی که در ضمن داستان آدم و حوا در تورات معرفی شده را توصیف نمایید و بگویید منظور از شجره؟؟ چه بود؟
 - ۷- خدایی که تورات از آن دم می‌زند را با توجه به مطالب یاد شده، توصیف نمایید.
 - ۸- خدایی که در انجیل معرفی شده را توصیف نمایید.
 - ۹- صفات خدایی که در قرآن معرفی شده است را بر شمرید.
 - ۱۰- خدا صمد است یعنی چه؟ و صمد به چه معناست؟ توضیح دهید.
 - ۱۱- انبیا را در دیدگاه تورات و انجیل با ذکر نمونه و شواهد تعریف و معرفی نمایید.
 - ۱۲- کارهایی که تورات به انبیا نسبت می‌دهد را بیان کنید.
 - ۱۳- عیسی مسیح را از دیدگاه انجیل توصیف و معرفی کنید.
 - ۱۴- انبیا را در دیدگاه قرآن توصیف کنید.
 - ۱۵- آیا در قرآن درباره انبیایی که در تورات و انجیل به آنان نسبت ناروا داده شده سخنی به میان آمده یا نه؟ و اگر آمده چه بود؟ کاملاً توضیح دهید.
 - ۱۶- موضوع گناه بخشی در انجیل و راه بخشش گناه را در قرآن بیان کنید.
 - ۱۷- موضوع صلب و بدار کشیدن عیسی را از دیدگاه انجیل و قرآن توضیح دهید.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۷۵
- ۱۸- در رابطه با نسب عیسی مسیح علیه السلام از دیدگاه انجیل و قرآن چه می‌دانید؟ بیان کنید.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۷۷

درس بیست و ششم تشبیهات، مثالها و کنایات قرآن

اشاره

بخش وسیعی از آیات قرآن را مثالها، تشبیهات و کنایات تشکیل می‌دهند و در قرآن از هر مثلی و ذکر نمونه‌ای استفاده شده تا شاید این بشر مادی به سوی ماورای عالم ماده متوجه شود و حقایق جهان هستی را بفهمد، لذا در قرآن کریم چنین آمده است: وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا «۱».

یعنی: «ما در این قرآن هر گونه مثلی را برای مردم بیان کرده‌ایم، ولی انسان بیش از هر چیز به جدل می‌پردازد». یعنی: از تاریخ تکان دهنده گذشتگان، نمونه‌های مختلفی آوردیم، از حوادث دردناک زندگی آنها و خاطره‌های تلخ و شیرین تاریخ، در گوش مردم فرو خواندیم و آن قدر مسائل را زیر و رو کردیم (صرفنا) تا دلهایی که آماده پذیرش است، پذیرای حق گردد و بر سایرین نیز اتمام حجت شود و جایی برای ابهام باقی نماند، ولی با این حال، گروهی طغیانگر و سرکش هرگز ایمان نیاوردند چرا که انسان بیش از هر چه به جدل می‌پردازد.

و در آیه دیگر می‌فرماید: وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا «۲».

یعنی: «ما در این قرآن برای مردم از هر چیزی نمونه‌ای آوردیم (و همه معارف در (۱) سوره کهف، آیه ۵۴. (۲) سوره اسراء، آیه ۸۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۷۸

آن جمع است) اما اکثر مردم (در برابر آن مثل اینکه) جز انکار حق، کاری ندارند».

و در آیه دیگر می‌فرماید: وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْتَطَلُونَ «۱».

یعنی: «ما برای مردم در این قرآن از هر گونه مثال و مطلبی بیان کردیم و اگر آیه‌ای برای آنها بیاورید، کافران می‌گویند شما اهل باطل هستید (و آنها سحر و جادوست)».

منظور از هر گونه مثال که در قرآن برای مردم آورده شده: وعد و وعید، امر و نهی، بشارت و انداز، آیات آفاقی و انفسی، دلایل مبدأ و معاد، اخبار غیبی، تشبیهات و کنایات و خلاصه هر چیزی که در نفوس انسانها ممکن است مؤثر واقع شده و اثر مثبت بگذارد می‌باشد و در حقیقت قرآن مجموعه‌ای است از مسائل بیدار کننده برای هر قشر و گروه و برای هر طرز تفکر و عقیده و مجموعه‌ای است از درسهای عبرت و مسائل اخلاقی و برنامه‌های عملی و امور اعتقادی به گونه‌ای که از تمام طرق ممکن برای نفوذ در فکر انسانها و دعوتشان به راه سعادت، استفاده شده است.

ولی با این حال، گروهی هستند که هیچیک از این امور در قلوب تاریک و سیاهشان اثری نمی‌گذارد و لذا هر آیه و نشانه‌ای که برای آنها بیاوری باز این گروه کافر می‌گویند: شما اهل باطل هستید و اینها اموری بی‌اساس است.

با دقت در آیات فوق، معلوم می‌شود که در قرآن کوشش شده که از هر چیزی نمونه و مثلی آورده شود و حقایق عقلی و ماورای طبیعی که برای بشر در جهان طبیعت قابل فهم نبوده به صورتی محسوس و ملموس مجسم گردد تا شاید این بشر، به خود آمده و به خدای خود باز گردد و از شقاوت و تیرگی رهانیده شده به سعادت و نور ایمان در آید، ولی متأسفانه این انسان لجوج عنود کفر ورزیده و به راه باطل خود ادامه می‌دهد. (۱) سوره روم، آیه ۵۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۷۹

به هر حال، بحث و بررسی مثالها، تشبیهات و کنایات در قرآن خود بحثی گسترده و قابل تحقیق در یک درس نیست و در این رابطه علاوه بر بررسیهای تفسیری در کتب تفاسیر، کتابهای مستقل نیز نوشته شد اما گر چه ما را یارای بررسی همه جانبه آن نیست لکن به برخی از آن مباحث اشاره می‌کنیم:

۱- تعریف مثل و امتیاز آن با مثل.

۲- انواع مثل.

۳- ارزش و فواید مثل.

۴- نموداری از تشبیهات و مثالهای قرآن.

۵- کنایات و اهمیت آن در کلام عرب.

۶- نموداری از کنایات قرآن.

۱- تعریف مثل و امتیاز آن با مثل

«مثل» در لغت عرب به این معانی آمده است: مانند و شبهه، صفت، حدیث، قول یا گفتاری که میان مردم شایع باشد و بدان مثل

زند، عبرت و پند و تنبه از احوال گذشتگان، جمع مثل، امثال است «۱».

زمخشری در کشاف، جلد اول درباره مثل چنین می‌گوید: «مثل در اصل کلام عرب به معنای «مثل» است یعنی نظیر و مثل و مثل و مثل مانند شبه و شبه و شبیه است. و اگر کلامی را بر سیل تمثیل در جای خود ایراد کنند آن را «مثل» گویند و در نزد عرب زبان، ضرب امثال و تکلم علما به امثال و نظایر، شأنی رفیع دارد که پرده از روی معانی مخفی بر می‌دارد و نکات تاریک را روشن می‌کند...».

تا اینجا معانی که برای «مثل» گفته شد، مثل با مثل یکی دانسته شد بویژه در کلام (۱) ر. ک: امثال القرآن، دکتر اسماعیل اسماعیلی، ص ۱۱۴ و در رابطه با بحث امثال قرآن به البرهان، زرکشی، ج ۱، نوع ۳۱ ص ۵۷۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۸۰

زمخشری تصریح شده که مثل به معنای مثل است، ولی با دقت در این دو کلمه روشن می‌شود که اینها در معنا عین هم نیستند بلکه فرق دارند، زیرا مثل اعم از مثل است بدین بیان: کلماتی به عنوان ادات تشبیه وجود دارند که هر کدام شباهت دو چیز را به هم از یک جهت می‌رسانند مانند: «ند» که به چیزی گفته می‌شود که فقط در جوهر و ذات با چیز دیگر مشابه باشد. و «شبه» که به مشابه در کیف گفته می‌شود. و «مساوی» که به مشابه در کم به کار می‌رود و «شکل» که به مشابه در قدر و اندازه اطلاق می‌کنند. و «مثل» گاهی از وصف شیء تعبیر می‌شود مثل اینکه در قرآن در وصف بهشت می‌گوید: مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ و گاهی به مشابهت چیزی با چیز دیگر در معنا گفته می‌شود.

اما «مثل» اعم از همه اینهاست و لذا خدای متعال وقتی خواست در قرآن کریم از وجود خود از تمام جهات نفی شبیه نماید فرمود: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ بنابر این، مثل از لحاظ معنا اخص از مثل است گر چه عام و خاص در مواردی هر دو با هم قابل تطبیق هستند.

۲- انواع مثل «۱»

اشاره

مثلهای قرآن از جهات مختلف و به عناوین گوناگون قابل تقسیم و تنوع می‌باشند:

الف-

به یک اعتبار می‌توان مثلهای قرآن را به سه نوع تقسیم نمود:

نوع اول:

صورت تشبیه دارد یعنی پروردگار عالم موضوعی را که درکش آسان نیست به امری که جنبه مادی و تجسمی دارد تشبیه می‌نماید تا فهمش برای همگان (۱) برای این بحث به کتاب امثال القرآن، دکتر اسماعیلی، صفحات: ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹ و ۶۴۳ مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۸۱

آسان گردد. «تشبیه» یکی از صنایع علم بدیع است و از جمله دانشهایی است که شاید ابتدا از قرآن مجید اقتباس شده باشد و در آن چیزی را با چیزی دیگر مانند می‌سازند.

مهمترین عواملی که در تشبیه وجود دارند پنج چیز است: مشبّه، مشبّه به، وجه شبه، ادات تشبیه، غرض از تشبیه مثل زید کالأسد، زید مشبّه و اسد مشبّه به و کاف ادات تشبیه و شجاعت و قدرت وجه شبه و غرض، تعریف زید از حیث شجاعت و صولت و قدرت

است.

نوع دوم:

مقصود از ذکر مثل بیان داستانی است از آنچه برای اقوام گذشته اتفاق افتاده است تا مردم از آن پند گیرند و دچار اشتباه و انحراف و تحمل عذاب نگردند، از باب «ادب از کی آموختی از بی ادبان».

نوع سوم:

حق تعالی برای تفهیم موضوع در مقام مقایسه بر می آید و دو واقعه را با هم می‌سنجد.

ب-

به اعتبار دیگر می‌توان گفت که در قرآن مثلها به چهار صورت زیر بیان شده:

یک:

کلمه «مثل» ضمن آیاتی صریحا ذکر شده است مانند: مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا الثَّورَةَ ... «۱».

دو:

با ذکر «ک» که به معنای مثل و مانند و شبیه و نمودار می‌باشد، توضیح داده شده است مانند: أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ ... «۲» و: ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ «۳».

سه:

هم کلمه «مثل» و هم حرف «کاف» هر دو در کلام آمده است مانند مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِينَ اسْتَوْفَدَ نَاراً ... «۴». (۱) سوره جمعه، آیه ۵.

(۲) سوره بقره، آیه ۱۹.

(۳) سوره بقره، آیه ۷۴.

(۴) سوره بقره، آیه ۱۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۸۲

چهار:

در آیه کلمه «مثل» و حرف «کاف» وجود ندارد ولی از سیاق عبارت و مفهوم آن وجود «مثل» نمایان است مانند: إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ «۱».

یعنی: «آنانکه آیات خدا را تکذیب کنند و از کبر و نخوت سر بر آن فرود نیاورند هرگز درهای آسمان به روی آنها باز نشود و به بهشت در نیایند تا آنکه شتر در چشمه سوزن در آید».

در این آیه شریفه در عین اینکه از کلمه مثل و یا حرف کاف استفاده نشده است داخل در بهشت نشدن این دسته از افراد به عدم امکان دخول شتر در چشمه سوزن تشبیه شده است.

ج-

به طور کلی به اعتباری می‌توان امثال قرآنی را به سه نوع تقسیم نمود:

اول- «امثال سائره»:

که معمولا در محاورات و مکاتبات شاهد مثال قرار می‌گیرند نظیر:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.
 صُمُّ بِكُمْ عُمِّي فَهَمْ لَا يَزْجَعُونَ.
 وَ أَتُوا الثِّيَابَ مِنْ أَبْوَابِهَا.
 وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاءٌ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ.
 وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ.
 وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ.
 لِلذِّكْرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ.
 خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا.
 كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ. (۱) سوره اعراف، آیه ۴۰.
 درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۸۳
 لَا تُكَلِّفْ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا.
 نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ.
 وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا.
 مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ.
 هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ.
 لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ.
 جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ.

و امثال این کلمات که ضرب المثل بوده و در سر زبانها رایج و دایرند.

دوم- «امثال واضحه»:

و آن امثالی هستند که به نحوی از انحاء به مثل بودن آنها با ذکر واژه: «مثل» و یا به کار بردن حرف «ک» و غیره تصریح شده است، اغلب مثلهای قرآن مانند: مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا. یا فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ. و یا إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ ... و امثال این آیات و مثلها که ما در آینده ضمن بیان نمونه‌هایی از مثلهای قرآن آنها را اشاره خواهیم کرد، همه و همه مصداق امثال واضحه هستند.

سوم- «امثال کامنه»:

و آن امثالی هستند که ظاهر عبارت صراحتی بر مثل بودن آنها ندارد ولی از مفهوم سخن و جان کلام مثل بودن عبارت معلوم می‌گردد، نظیر آیه ۲۶۰ سوره بقره که حضرت ابراهیم از خدا خواست که کیفیت احياء مردگان را ببیند و خداوند به او دستور داد که چهار پرنده را بگیرد و بکش و سپس آنها را صدا بزنی آنکه می‌بینی که چگونه زنده می‌شوند و اجزاء پراکنده آنها جمع می‌شود. از ظاهر آیه مثلی نمایان نیست ولی در باطن آن ضرب المثل: «لیس الخبر کالعیان» یا: «شنیدن کی بود مانند دیدن» خوابیده است. و نظیر آیه ۲۹ سوره اسراء که می‌گوید: وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعَدَ مَلُومًا مَحْسُورًا، در این آیه مثل میانه روی و دوری از افراط و تفریط خوابیده است: «الجاهل إمّا مفرط و إمّا مفرط» یا: «نه به آن شوری شور و نه به

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۸۴

آن بی‌نمکی».

و یا سعدی می‌گوید:

نه چندان بخور کز دهانت برآید نه چندان که از ضعف جانت بر آید

یا فردوسی می گوید:

میانه گزینی بمانی به جای خردمند خواندت پاکیزه رای

و آیه: کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا نیز به همین مثلها ماند.

-د-

در کلمات عرب، تشبیه و تمثیل اگر با شرح و تفصیل و با زواید و فروع گفته شود و به شکل حکایتی نسبتاً مفصل در آید، برای خود اقسام و عناوینی دارد بدین بیان:

هر گاه آن حکایت از زبان حیوانات و نباتات و احجار و امثال آن گرفته شود که وقوع آن حکایت در خارج محال باشد، آن را «تمثیل یا مثل» نامند.

و هر گاه آن حکایت به صورت رمز و تعمیمه ادا گردد که از آن معنای فلسفی یا عرفانی استخراج گردد، آن را «تمثیل رمزی» گویند.

و هر گاه حکایت از مردم نقل گردد و یا وقوع آن ممکن باشد آن را «تمثیل دینی» نامند.

و هر گاه آن حکایت از قصه‌های پیشینیان و اخبار خرافی گذشتگان باشد آن را «اسطوره» و جمعش را «اساطیر» می گویند.

و هر گاه آن اسطوره‌ها و افسانه‌های کهن از معتقدات عامه باشد آن را «مجموعه قصص و یا اعتقادات یا روایات تاریخی» نامگذاری می کنند.

-ه-

بالاخره «مثل» را انواع و اقسام مختلف است که در بیشتر زبانهای زنده جهان برای هر یک از آن نامی ویژه و اصطلاحاتی خاص است و چون بررسی ما مربوط به مثلهای قرآنی است و قرآن به زبان عربی است ما اصطلاحات عربی آن را توضیح

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۸۵

می دهیم:

الف- هر سخن و گفتاری که به صورت کلامی جامع به نظم و یا به نثر ادا شود و زبان زد خاص و عام گردد و در السنه و افواه، جاری و ساری باشد، آن را «قول» می نامند.

ب- اگر در کلامی تمثیل چیزی به چیزی با گفتن ادوات تشبیه همراه باشد آن را «تشبیه» نامند.

ج- اگر ادوات تشبیه محذوف باشد آن جمله را «استعاره» می نامند.

د- به طور کلی هر بیان تشبیهی که در لفظ بدون ذکر «مشبه به» به کار رود آن را نوعی از مجاز یا «کنایه» می گویند.

ه- هر گفتار و قول که دارای تشبیه مجازی باشد و با نهایت ایجاز معنایی عام از آن استنباط گردد و به صورت یک سخن کوتاه و

پر معنای متداول در لسان خاص و عام گردد که هر کس برای افاده آن معانی در مواقع خاص ب

ه خود استشهاد نماید، آن را «ضرب المثل» می گویند.

اشاره

همان گونه که در علم «معانی و بیان» آمده است، همواره برای مجسم ساختن حقایق عقلی و توضیح و تبیین آنها در سطح عموم «معقولات» را به «محسوسات» تشبیه می‌کنند، قرآن کریم این روش را زیاد به کار برده و در بیان بسیاری از مسائل حساس و پراهمیت، با استفاده از مثلث‌های روشن و زیبا، حقایق را به عالیترین صورت تبیین کرده است.

نقش «مثال» در توضیح و تفسیر مباحث، نقش انکار ناپذیری است، و به همین دلیل در هیچ علمی بی‌نیاز از ذکر مثال برای اثبات حقایق و روشن ساختن و نزدیک نمودن آنها به ذهن نیست، گاه می‌شود یک مثال بجا که درست هماهنگ و منطبق با مقصود است، مطلب را از آسمان به زمین می‌آورد، و برای همه قابل فهم می‌سازد،

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۸۶

روی هم رفته می‌توان در مباحث مختلف علمی و تربیتی و اجتماعی و اخلاقی و غیر آن، برای «مثال» نقشهای مؤثر ذیل را قائل شد:

الف- مثال، مسائل عقلی را حسی می‌کند.

از آن جا که انس انسان بیشتر با محسوسات است و حقایق پیچیده عقلی از دسترس افکار نسبتاً دورتر است، مثالهای حسی آنها را از فاصله دور دست، نزدیک آورده و در آستانه حس قرار می‌دهد و درک آنها را آسان و دلچسب و شیرین و اطمینان بخش می‌سازد.

ب- مثال، راه را نزدیک می‌کند.

گاه می‌شود برای اثبات یک مسئله عمیق منطقی و عقلانی باید انسان به استدلالات مختلف متوسل گردد که باز هم ابهام، اطراف آن را گرفته است ولی ذکر یک مثال روشن و کاملاً هماهنگ با مقصود، چنان راه را نزدیک می‌سازد که تأثیر استدلالها را افزایش داده و از ضرورت استدلالات متعدد می‌کاهد.

ج- مثال، مسائل را همگانی می‌سازد.

بسیاری از مباحث علمی است که در شکل اصلیش تنها برای خواص قابل فهم است و توده مردم استفاده چندانی از آن نمی‌برند ولی همین که با مثال آمیخته و به این وسیله قابل فهم گردد، مردم در هر حدّ و پایه‌ای از علم و دانش باشند از آن بهره می‌گیرند، بنابر این، مثالها به عنوان یک وسیله تعمیم علم و فرهنگ، کاربرد غیر قابل انکار دارند.

د- مثال، درجه اطمینان به مسائل را بالا می‌برد.

کلیات عقلی هر قدر مستدل و منطقی باشند مادام که در ذهن هستند اطمینان کافی

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۸۷

نمی‌آفرینند چرا که انسان همواره اطمینان را در عینیت جستجو می‌کند، «مثال»، به مسائل ذهنی، عینیت می‌بخشد و کاربرد آنها را در عالم خارج روشن می‌سازد و به همین دلیل در میزان باور و پذیرش و اطمینان نسبت به یک مسئله اثر می‌گذارد.

ه- مثال، لجوجان را خاموش می‌سازد.

بسیار می‌شود که ذکر کلیات مسائل به صورت مستدل و منطقی برای خاموش کردن یک فرد لجوج کافی نیست و او همچنان دست و پا می‌زند، اما هنگامی که مسئله در قالب مثال ریخته شود، راه را چنان بر او می‌بندد که دیگر مجال بهانه‌گیری برای او باقی نمی‌ماند، لذا خداوند در قرآن کریم در این گونه موارد به «مثل» رو می‌آورد، چنان که در مورد آفرینش حضرت عیسی علیه السلام که تنها از مادر باشد مورد ایراد بود که مگر ممکن است انسانی تنها از مادر متولد شود؟ فرمود: *إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ* (۱).

یعنی: «مثل عیسی نزد خداوند همانند آدم است که او را از خاک آفرید».

ما هر قدر بخواهیم بگوییم که این کار در برابر قدرت بی‌پایان خداوند کار ساده‌ای است باز ممکن است افراد لجوج بهانه‌گیری کنند اما هنگامی که به آنها بگوییم آیا قبول دارید که آدم نخستین از خاک آفریده شده است؟ خداوندی که چنین قدرتی دارد چگونه نمی‌تواند انسان را از بشری بدون پدر متولد سازد؟ آن گاه دیگر جای هیچ بهانه‌ای نخواهد بود (۲). این جاست که شاعر می‌گوید:

حق مثلها را زند هر جا بجاش می‌کند معقول را محسوس و فاش

تا که در یابند مردم از مثل آنچه مقصود است بی‌نقص و خلل

«مثل» گاهی موضوعاتی را که آغاز و انجامش، سالها طول می‌کشد، در یک صحنه (۱) سوره آل عمران، آیه ۵۹.

(۲) تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۱۷۲-۱۷۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۸۸

زودگذر و قابل مطالعه در برابر چشمان مردم مجسم می‌سازد، به عنوان نمونه بررسی پرماجرایی عمر یک انسان با یک نسل که گاهی یکصد سال طول می‌کشد برای افراد عادی کار آسانی نیست، اما هنگامی که صحنه‌ای همانند زندگی بسیاری از گیاهان را که در چند ماه خلاصه می‌شود (از تولد و رشد و نمو و زیبایی و سپس نابودی) در مقابل او قرار دهند بسیار راحت می‌تواند چگونگی زندگی خود را در این آینه شفاف ببیند.

درست این صحنه را در مقابل چشم خود مجسم کنید، باغی است پر از درخت و سبزه و گیاه که همگی به ثمر نشسته و غوغای حیات در سر تاسر آن نمایان است، اما در یک شب تاریک یا یک روز روشن ناگهان ابرهای سیاه، آسمان را می‌پوشاند، رعد و برق و سپس طوفان و رگبارهای شدید و تگرگهای دانه درشت آن را از هر سو درهم می‌کوبد، فردا که به دیدن آن باغ می‌آئیم، درختان در هم شکسته، گیاهان از هم پاشیده و پژمرده و همه چیز را در هم و بر روی خاک ریخته، در مقابل خودمان مشاهده می‌کنیم آنچنان که باور نمی‌کنیم، این همان باغ سر سبز و خرمی است که دیروز به روی ما می‌خندید.

آری چنین است ماجرای زندگی انسانها مخصوصاً در عصر و زمان ما که هر گاه یک زلزله یا یک جنگ چند ساعته چنان یک شهر آباد و خرم را در هم می‌کوبد که چیزی جز یک ویرانه یا یک مشت اجساد و قطعه قطعه شده باقی نمی‌گذارد، وه! چه غافلند مردمی که به چنین زندگی ناپایدار دل خوش کرده‌اند «(۱)؟! قرآن کریم در آیه ۲۴ سوره یونس به همین حقیقت اشاره کرده و زندگی انسانها را به زندگی نباتات تشبیه نموده است تا شاید انسان غافل قدری در این زمینه بیندیشد چنان که فرمود: *إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَتْرَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَنْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ*. (۱) تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۲۶۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۸۹

یعنی: «زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کرده‌ایم که بر اثر آن، گیاهان گوناگون که مردم و چهار پایان از آن

می‌خورند، می‌روید تا زمانی که روی زمین زیبایی خود را (از آن) گرفته و تزیین می‌گردد و اهل آن مطمئن می‌شوند که می‌توانند از آن بهره‌مند گردند (ناگهان) فرمان ما شب هنگام یا در روز (برای نابودی آن) فرا می‌رسد (سرما یا صاعقه‌ای را بر آن مسلط می‌سازیم) و آن چنان آن را درو می‌کنیم که (گویی) هرگز نبوده است، این چنین آیات خود را برای گروهی که تفکر می‌کنند شرح می‌دهیم».

زمخشری در کشاف در رابطه با نقش مثال در آسان کردن فهم مسائل مشکل عقلی و پیچیده می‌گوید: «نزد عرب زبانان، ضرب امثال و تکلم علما به امثال و نظایر، شأنی رفیع دارد که آن پرده از روی معانی مخفی بر می‌دارد و نکات تاریک را روشن می‌کند تا به حدی که امر مخفی به نظر، همچون محقق می‌رسد و شیء متوهم در محل متیقن قرار می‌گیرد و غایب مانند شاهد جلوه‌گر می‌شود و از همین جهت در کتاب (قرآن) مبین و در سایر کتب الهی خداوند امثال بسیار ایراد کرده است و پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و سایر انبیای بزرگ و حکما امثله بی‌شمار آورده‌اند...».

ابو هلال عسکری می‌گوید: «انسان پس از سلامت سخن از غلط و لحن، به شاهد و مثل و کلمه سائر محتاج است، زیرا «مثل» بر فخامت منطوق می‌افزاید و جامه قبول بر او می‌پوشاند و ارزش آن را در دلها و شیرینی آن را در سینه‌ها زیاد می‌کند و دلها را به حفظ آن می‌خواند و آن را در اوقات مذاکره و هنگام صحبت و یا در میدان مجادله و مباحثه به کار می‌برند...» (۱).

ابن مقفع در خواص و منافع مثل می‌گوید: «هر گاه کلام را به صورت مثل آورند برای گفتار واضحتر، و برای گوش زیباتر و برای اقسام سخن پردامنه‌دارتر می‌گردد (۱) جمهره الأمثال (چاپ مصر) ص ۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۹۰

و برای امثال قاعده خاصی موجود نیست تا آنها را بر طبق آن قاعده منظم و مرتب سازند. بلکه از حیث درجات متفاوت و مختلف است چنان که در قرآن از پشه گرفته تا رسول خدا، مورد مثل واقع شده است» (۱).

حاصل سخن این که همگان بر نقش مثل در تفهیم معانی بلند معترفند و در کلماتشان از مثل استفاده می‌کنند.

۴- نموداری از تشبیهات و مثالهای قرآن

اشاره

چنان که گفته شد، در قرآن برای تفهیم معانی بلند و پیچیده معنوی مثالهای گوناگون زده شده و از هر چیزی مثلی آورده شد حتی پشه و مگس و عنکبوت، إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا...» (۲) و در آیه دیگر می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبَ مَثَلٍ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْأَلُ بِهِمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ» (۳).

یعنی: «ای مردم مشرک کافر! بدین مثل گوش فرا دهید، آن بت‌های جماد که بدون خدا می‌خوانید هرگز به خلقت مگسی هر چند همه اجتماع کنند قادر نیستند و اگر مگس (ناتوان) چیزی را از آنها بر باید آنها قدرت بر باز گرفتن آن را ندارند، (بدانید) که طالب و مطلوب (یعنی بت و بت پرست) هر دو ناچیز و ناتوانند».

و در آیه سوم می‌فرماید: مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (۴).

یعنی: «مثل حال کسانی که غیر خدا را به دوستی بر گرفتند حکایت خانه‌ای است که عنکبوت بنیاد کند و اگر بدانید سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است». (۱) امثال القرآن، دکتر اسماعیلی، ص ۶۴۳ و ۶۴۴.

(۲) سوره بقره، آیه ۲۶.

(۳) سوره حج، آیه ۷۳.

(۴) سوره عنکبوت، آیه ۴۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۹۱

به هر حال، با مراجعه به آیات قرآن، روشن می‌شود که قرآن از هر چیزی مثلی آورده و آن مورد مثل پشه و مگس و عنکبوت باشد یا سگ و فیل و جماد و نبات و یا رسولان الهی، سرگذشت نظام طبیعت و جهان آفرینش باشد یا سرگذشت اقوام و ملل، هر چه باشد باعث روشنی موضوع پیچیده مورد بحث و سبب قابل فهم شدن آن مسئله می‌شود، لذا قرآن کریم فرمود: لَقَدْ صَيَّرْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ «۱».

ما در این جا به برخی از مثل‌های قرآن بدون توضیح و تفصیل در خور آن، اشاره می‌کنیم، زیرا بررسی همه جانبه آن و همه مثلها در خور این نوع نوشتار نیست:

الف- تشبیه ایمان و کفر به نور و ظلمت

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ «۲».

یعنی: «خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند آنها را از ظلمتها به سوی نور بیرون می‌برد (اما) کسانی که کافر شدند اولیای آنها طاغوت (بت و شیطان و افراد جبار و طغیانگر) می‌باشند که آنها را از نور به سوی ظلمتها بیرون ببرند، آنها اهل آتش‌اند و همیشه در آن خواهند بود».

ب- تشبیه مؤمن و غیر مؤمن به بینا و شنوا و نابینا و کر

مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَشْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ «۳». یعنی: «حال این دو گروه (مؤمنان و منکران) حال نابینا و کر و بینا و شنواست، آیا این دو همانند یکدیگرند؟ آیا فکر نمی‌کنید؟ و به یاد نمی‌آورید؟». (۱) سوره کهف آیه، ۵۴.

(۲) سوره بقره، آیه ۲۵۷.

(۳) سوره هود، آیه ۲۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۹۲

در این آیه، افراد لجوج و عنودی که با حق دشمنی دارند به کر و کور مادر زاد تشبیه شدند یعنی همانگونه که کر و کور، چیز درستی از جهان طبیعت را درک نمی‌کند و نسبت به آن بی‌خبر است، افراد غیر مؤمن نیز نسبت به حقایق عالم و تشخیص حق و باطل، این چنین هستند.

ج- تشبیه اعمال کافر به خاکستر در برابر باد تند

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ «۱».

تشبیه اعمال کفار به خاکستر با توجه به این که مانند خاک و غبار موجود مفیدی نیست بلکه باقیمانده یک مشت آتش است، نشان می‌دهد که اعمال آنها ممکن است ظاهری داشته باشد اما فقط همان ظاهر است و محتوایی ندارد و در یک ظرف کوچک خاک

ممکن است گل زیبایی بروید اما در میان خروارها خاکستر حتی علف هرزه‌ای هم نخواهد روید، این جاست که عظمت این تشبیه روشن می‌شود.

د- تشبیه اعمال کافران به سراب

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا ... «۲».

یعنی: «و کسانی که کافر شدند اعمالشان همچون سرابی است در یک کویر که انسان تشنه آن را از دور، آب می‌پندارد، اما هنگامی که به سراغ آن می‌آید چیزی نمی‌یابد! ...». (۱) سوره ابراهیم، آیه ۱۸.

(۲) سوره نور، آیه ۳۹.

درس‌هایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۹۳

ه- تشبیه مشرک به کسی که از آسمان سقوط کرده است

وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ «۱».

یعنی: «هر کس شریکی برای خدا قرار دهد گویی از آسمان سقوط کرده و پرنده‌گان (در وسط هوا) او را می‌ربایند و یا تند باد او را به مکان دیگر پرتاب می‌کند».

و- تشبیه غلافان بی‌خبر به چهار پایان

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ «۲».

یعنی: «به طور مسلم گروه کثیری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آنها دلها (عقلها) بی دارند که با آن اندیشه نمی‌کنند و نمی‌فهمند و چشمانی دارند که با آن نمی‌بینند و گوشه‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند، آنها همچون چهار پایانند بلکه گمراهند، اینان همان غلافانند (زیرا با این که همه گونه امکانات هدایت را دارند باز هم گمراهند)».

بارها در قرآن کریم غلافان بی‌خبر به چهار پایان و حیوانات بی‌شعور دیگر تشبیه شده‌اند و نکته تشبیه آنان به چهار پایان شاید این باشد که آنها تنها به خواب و خور و شهوت جنسی می‌پردازند درست همانند ملت‌هایی که تحت شعارهای فریبنده انسانی، آخرین هدف عدالت اجتماعی و قوانین بشری را رسیدن به آب و نان (۱) سوره حج، آیه ۳۱.

(۲) سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

درس‌هایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۹۴

و یک زندگی مرفه مادی می‌پندارند، آن چنان که علی علیه السلام می‌فرماید: «کالبهیمه المربوطه همها علفها او المرسله شغلها تقمّمها» (۱).

یعنی: «همانند حیوانات پروراری که تنها به علف می‌اندیشند و یا حیوانات دیگری که در چراگاهها رها شده‌اند و از این طرف و آن طرف خرده علفی بر می‌گیرند».

به تعبیر دیگر: گروهی مرفهند همچون گوسفندان پروراری و گروهی نامرغه مانند گوسفندانی که در بیابانها در به در دنبال آب و علف می‌گردند و هر دو گروه هدفشان جز شکم چیزی نیست (۲).

ز - تشبیه منافقان به چوبهای خشک

وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَ إِن يَقُولُوا تَسْمِعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ يَحْسِبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٣﴾.

یعنی: «هنگامی که آنها را می‌بینی جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرو می‌برد، و اگر سخنی بگوییید به سخنانشان گوش فرا می‌دهی، گویی چوبهای خشکی هستند که بر دیوار تکیه داده شده، هر فریادی از هر جا بلند شود بر ضدّ خود می‌پندارند، آنها دشمنان واقعی تو هستند از آنان بر حذر باش، خداوند آنها را بکشد چگونه از حق منحرف می‌شوند».

ح - تشبیه زندگی دنیا به بازی و سرگرمی

وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ.

یعنی: «و زندگی دنیا چیزی جز بازی و سرگرمی نیست و سرای آخرت برای آنها (۱) نهج البلاغه، نامه ۴۵.

(۲) تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۲۲.

(۳) سوره منافقون، آیه ۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۹۵

که پرهیزکارند بهتر است آیا نمی‌اندیشید».

بنابر این، آنها که تنها به دنیا دل بسته‌اند و جز آن نمی‌جویند و نمی‌طلبند در واقع کودکانی هوسباز هستند که یک عمر به بازی و سرگرمی پرداخته و از همه چیز بی‌خبر مانده‌اند».

تشبیه زندگی دنیا به بازی و سرگرمی از این نظر است که بازیها و سرگرمیها معمولا کارهای توخالی و بی‌اساس هستند که از متن زندگی حقیقی دورند نه آنها که در بازی پیروز می‌شوند، پیروزند، و نه آنها که شکست می‌خورند، شکست یافته‌اند، زیرا پس از پایان بازی، همه چیز به جای خود باز می‌گردد.

بسیار دیده می‌شود که کودکان دور هم می‌نشینند و بازی را شروع می‌کنند، یکی را امیر و دیگری را وزیر و یکی را دزد و دیگری را قافله قرار می‌دهند، اما ساعتی نمی‌گذرد که نه خبری از امیر است و نه وزیر و نه دزد و نه قافله و یا در نمایشنامه‌هایی که به منظور سرگرمی انجام می‌شود صحنه‌هایی از جنگ یا عشق یا عداوت مجسم می‌گردند ولی پس از ساعتی خبری از هیچکدام نیست.

دنیا به نمایشنامه‌ای می‌ماند که بازیگران آن مردم این جهانند و گاه این بازی کودکانه حتی عاقلان و فهمیده‌های ما را به خود مشغول می‌دارد اما چه زود پایان این سرگرمی و نمایش اعلام می‌گردد «۱».

ط - تشبیه خروج انسانها از قبر به ملخهای پراکنده

خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ ﴿٢﴾.

یعنی: «آنها از قبرها خارج می‌شوند در حالی که چشمهایشان از وحشت به زیر افتاده و (بی‌هدف) همچون ملخهای پراکنده به هر سو می‌دوند». (۱) تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۲۰۷.

(۲) سوره قمر، آیه ۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۹۶

تشبیه به ملخهای پراکنده بدین جهت است که توده ملخها بر خلاف بسیاری از پرندگان که به هنگام حرکت دسته جمعی با نظم و ترتیب خاصی حرکت می‌کنند، هرگز نظم و ترتیب ندارند در هم فرو می‌روند و بی‌هدف به هر سو روانه می‌شوند، به علاوه آنها در آن روز همچون ملخها موجوداتی ضعیف و ناتوانند.

ی- تشبیه آسمان به هنگام وقوع قیامت به منظره روغن مذاب

فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ (۱).

یعنی: «در آن هنگام که آسمان شکافته شود و همچون روغن مذاب گلگون گردد (حوادث هولناکی رخ می‌دهد که تاب تحمل آن را نخواهید داشت).

برای وقوع قیامت، حوادث هولناکی واقع می‌شود و نظام کنونی درهم فرو می‌ریزد، کواکب و سیارات دگرگون می‌شوند، از جمله آن حوادث این است که کرات آسمانی از هم می‌شکافند و به رنگ سرخ و به صورت مذاب همچون روغن در می‌آیند.

ک- تشبیه کوهها به هنگام قیامت به پشمهای حلّاجی شده

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۲).

یعنی: «و کوهها مانند پشم رنگین حلّاجی شده خواهند بود».

طبق آیات مختلف قرآن، کوهها در آستانه قیامت، نخست به حرکت در می‌آیند و سپس در هم کوبیده و متلاشی می‌گردند و سرانجام به صورت غباری در آسمان در می‌آیند که در آیه فوق آن را تشبیه به پشمهای رنگین حلّاجی شده کرده است، پشمهایی که همراه تند باد حرکت کنند و تنها رنگی از آنها نمایان باشد و این آخرین (۱) سوره الرحمن، آیه ۳۷.

(۲) سوره قارعه، آیه ۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۹۷

مرحله متلاشی شدن کوههاست.

ل- تشبیه بهشت به پهنه آسمان و زمین

سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ... (۱).

یعنی: «برای نیل به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن همچون پهنه آسمان و زمین است و آماده برای کسانی است که به خدا و فرستادگان او ایمان آورده‌اند، بر یکدیگر سبقت گیرید».

و در آیه دیگر می‌فرماید: وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (۲).

یعنی: «برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن آسمانها و زمین است و برای پرهیزکاران آماده و مهیا شده است بر یکدیگر سبقت گیرید».

البته باید توجه داشت که مقصود از «عرض» در دو آیه فوق اصطلاح هندسی آن که در مقابل «طول» است نیست بلکه به معنای لغوی که وسعت است می‌باشد.

بنابر این، قرآن با صراحت می‌گوید: وسعت بهشت همان وسعت آسمانها و زمین است.

م- تشبیه همسران بهشتی به مروارید پنهان در صدف

وَ حُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ «۳».

یعنی: «برای بهشتیان، همسرانی از حور العین است همانند مروارید در صدف پنهان». کنایه از این که نه دستی به آنها رسیده و نه چشمی آنها را دیده است، بکر به (۱) سوره حدید، آیه ۲۱.
(۲) سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.
(۳) سوره واقعه، آیه ۲۲ و ۲۳.
درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۹۸
تمام معنا است.

ن- تشبیه مسئولیت و گناه به بار سنگین

وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ «۱».

یعنی: «آنها بار سنگین گناهانشان را بر دوش می‌کشند چه بد باری بر دوش خواهند داشت».
«اوزار» جمع «وزر» به معنای بار سنگین است و در اینجا منظور از آن گناهان است و این آیه می‌تواند یکی از دلایل تجسم اعمال باشد، زیرا می‌گوید آنها گناهان خود را بر دوش می‌کشند، و می‌تواند کنایه‌ای از سنگینی بار مسئولیت باشد، چون مسئولیتها همواره به بار سنگین تشبیه می‌شود.

س- تشبیه قرآن به نسخه شفابخش

وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ... «۲».

یعنی: «ما قرآن را که مایه شفا و رحمت مؤمنین است، نازل می‌کنیم».
بدون شک بیماریهای روحی و اخلاقی انسان، شباهت زیادی با بیماریهای جسمی دارد هر دو کشنده است، هر دو نیاز به طبیب و درمان و پرهیز دارد، و هر دو گاهی سبب سرایت به دیگران می‌شود، هر دو باید ریشه‌یابی شوند و پس از شناخت ریشه اصلی باید به درمان هر دو پرداخت. هر دو به مرحله‌ای می‌رسند که غیر قابل‌علاجند ولی بیشتر موارد می‌توان آنها را درمان کرد.
چه تشبیه جالب، و پرمعنا و پرمایه‌ای؟ آری قرآن نسخه حیاتبخش است برای آنان که می‌خواهند با جهل و کبر و غرور و حسد و نفاق به مبارزه برخیزند. (۱) سوره انعام، آیه ۳۱.
(۲) سوره اسراء، آیه ۸۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۳۹۹

قرآن نسخه شفابخشی برای برطرف ساختن ضعفها، زبونیها و ترسهای بی‌دلیل، اختلافها و پراکندگیهاست.
قرآن داروی شفابخشی است برای آنها که از بیماری عشق به دنیا و وابستگی به مادیات و تسلیم بی‌قید و شرط در برابر شهوتها رنج می‌برند.

در آیه ۵۷ سوره یونس می‌خوانیم: قَدْ جَاءَ تَكْمٌ مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ.

یعنی: «از سوی پروردگارتان اندرز و شفا دهنده دلها نازل شد».

در آیه ۴۴ سوره فصلت آمده است: قُلْ هُوَ الَّذِي آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً.

یعنی: «به این لجوجان تیره دل بگو: این قرآن برای مؤمنان مایه هدایت و شفاست».

علی علیه السلام فرمود: «فاستشفوه من ادوائکم و استعینوا به علی لأوائکم فانّ فيه شفاء من اکبر الداء و هو الکفر و النفاق و الغی و الضلال» (۱).

یعنی: «از این کتاب بزرگ آسمانی برای بیماریهای خود شفا بخواهید و برای حل مشکلاتتان از آن یاری بطلبید چرا که در این کتاب درمان بزرگترین دردهاست: درد کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت».

به هر حال، تشبیهات در آیات قرآن زیاد است و ما را در این مختصر به همین چند نمونه کفایت است و برای آگاهی بیشتر به خود آیات قرآن و تفاسیر موجود به ویژه به راهنمای تفسیر نمونه از صفحه ۲۷۳ تا صفحه ۲۸۸ مراجعه نمایید که موارد تشبیه را در قرآن یک جا جمع کرده و بر شمرده است. (۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۰۰

۵- کنایات و اهمیت آن در کلام عرب «۱»

فصحا و بلغای عرب هر گاه می‌خواهند کسی را تمجید کرده و به عظمت و جلال، توصیف نمایند آن اوصاف پسندیده را صریحا در کلام نمی‌آورند بلکه آن را با کنایه و تعریض بیان می‌کنند وقتی که این روش را به کار می‌بندند در کلام زیبایی پدید می‌آید که چشم را خیره می‌سازد و نکته‌های دقیق و لطیفی به وجود می‌آید که انسان را از توصیف آن عاجز می‌کند.

در این رابطه اشعاری عالی و رسا و عباراتی سحرانگیز را مشاهده می‌کنیم که زبان از وصف آن عاجز است و تنها همان شاعر استاد و توانا و گوینده فصیح و بلیغ می‌تواند به وسیله آن کمال یابد. همانگونه که وقتی خود صفت در جمله صریحا ذکر نشود و بی‌پرده در کلام نیاید و کلماتی غیر از صفت بر آن دلالت نماید، برای صفت موقعیت و شکوه و فخامت و لطافت بیشتری ایجاد می‌گردد، در اثبات صفت برای شی‌ای که این صفت را برای آن اثبات می‌نماییم، وقتی آن شیء را صریحا به شنونده القاء نکنیم بلکه به طریق کنایه و رمز و اشاره به آن قصد کنیم، این کلام نیز دارای مزیت و فضیلت و حسن و طراوتی می‌شود که بر کسی پوشیده نمی‌باشد.

بعضیها که می‌خواهند کسی را مدح و توصیف کنند و وصف ارزنده‌ای را برای او اثبات نمایند، از تصریح به آن صفت خودداری کرده، به جای این که آن صفت را در خود ممدوح قرار دهند با آوردن آن صفت در چیزی که شامل ممدوح است و با او ارتباط دارد، کنایه می‌آورند و مطلب را اجمالا با لطافتی خاص به آن هدف منظور یعنی اثبات صفت برای ممدوح متصل می‌نمایند البته نه به طریق آشکار بلکه به نحوی که پوشیده و خفی و دقیق است، در این رابطه به بعضی از اشعار عرب به عنوان نمونه اشاره می‌کنیم: (۱) برای آگاهی بیشتر در رابطه با کنایات، رجوع کنید به: برهان، زرکشی، ج ۲، باب ۴۴، ص ۱۳ و دلائل الاعجاز، عبد القاهر جرجانی، فصل ۲۵، ص ۲۳۶ و ترجمه محمد رادمنش، ص ۳۷۹ و فهرست موضوعی تفسیر نمونه، ص ۲۸۸ (کنایات قرآن).

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۰۱

الف- (زیاد اعجم) خواسته است: «علی بن حشرج» را تمجید و توصیف نماید ولی صفات مدح را برای خود او نیاورده است بلکه چنین گفته است:

انّ السّماحة و المروءة و النّدى فی قبه ضربت علی ابن الحشرج

یعنی: «خوشرویی و مردانگی و کرم در داخل گنبدی گرد آمده و بر بالای سر ابن حشرج افراشته شده است».

چنانکه ملاحظه می‌کنید، شاعر خواسته است در این بیت اوصاف مذکور را به عنوان خصلتهای خاص برای ممدوح خود اثبات نماید و خواسته است بگوید که این صفات به صورت طبیعت ثابتی در او وجود دارد، لکن از تصریح خودداری کرده است مثلا

نگفته است: «انَّ السَّيِّمَاحَةَ وَ الْمَرُوءَ وَ التَّيْدَى لِمَجْمُوعَةٍ فِي ابْنِ الْحَشْرَجِ وَ مَقْصُورَةٌ عَلَيْهِ، وَ مَخْتَصِّئَةٌ بِهِ». بلکه همین معنا را با کنایه و اشاره و رمز بیان داشته است، یعنی وجود صفات را در قبه‌ای بنا شده بر بالای سر ممدوح تعبیر کرده است و از این طریق، عظمت و فخامت خاصی را در سخن آشکار ساخته است، زیرا اگر این صفات با صراحت گفته می‌شد قطعاً این زیبایی را نداشت.

ب- شخصی که می‌خواهد خود را به مهمان نوازی تعریف و توصیف نماید، نمی‌گوید که من مردی مهمان نوازم بلکه صفاتی را برای سگ و بچه شترهای خود می‌آورد که کنایه از مهمان نوازی اوست:

و ما يك في من عيب فإني جبان الكلب مهزول الفصيل

یعنی: «هیچ عیبی در من وجود ندارد جز اینکه سگ در خانه‌ام ترسو و بچه شترهایم لاغر و نحیفند».

یعنی: برای من مهمان بسیار می‌آیند لذا سگم را از پارس کردن آنچنان منع کرده‌ام که کاملاً ترسو شده است و آن قدر با شیر شترانم از مهمانها پذیرایی کرده‌ام که به نوزادهای خود شتران، شیر نرسیده است و در نتیجه لاغر و ضعیف مانده‌اند.

در این شعر- چنانکه ملاحظه می‌کنید- شاعر برای تعریف خود در مهمان نوازی از ترسو بودن سگ و لاغری شتر بچه کنایه کرده و تصریح را رها نموده است.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۰۲

ج- یزید بن حکیم، یزید بن مهلب را- که در زندان حجاج بسر می‌برد- چنین توصیف و تعریف کرده است، او خطاب به حجاج چنین گفته است:

اصبح في قيدك السَّماحةُ و المجد و فضل الصَّلاح و الحسب

یعنی: «امروز سماحت و شرافت و فضل و شایستگی همه در زنجیر و کمند تو آمده است».

با این کلمات، نهایت تمجید را از آن شخص زندانی نموده و ضمناً تعریفی بر حجاج نیز هست که شما آنچنان پست و رذل هستید که افرادی این چنینی در زندان تو در بند و قید می‌باشند.

به هر حال، فصحا و بلغای عرب، اغلب مثالهای فصیح آنها بر اساس کنایات مطرح می‌شد مثلاً از زن (به خاطر نشان دادن رقت قلب آنها) به «قواریر» تعبیر می‌کردند. و از کور به «محبوب و مکفوف» و از شخص سخی و مهمان نواز، به «کثیر الزماد» و از شخص طویل قامه به «طویل النجاء» تعبیر و کنایه می‌آوردند، چون کنایه ابلغ از تصریح است.

در قرآن کریم، کاربرد کنایه و معانی کنایی بسیار به چشم می‌خورد و آیات بسیاری است که به کار برده شده ولی مقصود معانی کنایی است که در ضمن مطلب بعدی به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

۶- نموداری از کنایات قرآن

چنانکه گفته شد در قرآن کریم از روش کنایی و بیان معانی بر اساس کنایات کاملاً استفاده شده است که بررسی همه آیات مربوطه در خور این نوشتار نیست لذا به برخی از آنها به طور اجمال اشاره می‌کنیم:

- در موارد مختلف به جای کلمه «جماع» و آمیزش جنسی، تعبیرات کنایی:

مباشرت، ملامست، رفت، و سرّ و امثال اینها را به کار برد نظیر: فَأَلَانَّ

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۰۳

بَاشِرُوهُنَّ «۱» و أَوْلَامَسِيَّتُمُ النِّسَاءَ «۲» و فَلَا- رَفَتْ وَ لَا فُسُوقَ ... «۳» وَ لَكِنَّ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِتْرًا «۴»- از «زنا» با تعبیر کنایی خبیث و بهتان، استفاده کرده و فرموده:

الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ «۵»، وَ لَا يَأْتِينَ بُهْتَانٍ يَفْتَرِيَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ «۶» وَ فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا (؟).

- کلمه «بیض» کنایه از زنده‌ای آزاد و زیبا بود لذا از زنده‌ای بهشتی تعبیر به «بیض» شده است: كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ «۷».

- برادران ناپرهیزکار (اخوانهم) کنایه از شیاطین است: وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوْنَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ «۸».

یعنی: «ناپرهیزکاران برادرانشان یعنی شیاطین آنان را پیوسته در گمراهی پیش می‌برند و باز نمی‌ایستند».

از «شیاطین» با تعبیر کنایی «برادران» یاد شده است.

- «دابه» گاهی کنایه از انسان است: وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ ... «۹».

یعنی: «اگر خداوند مردم را به خاطر ظلمشان مجازات کند جنبنده‌ای را بر پشت زمین باقی نخواهد گذارد!».

«دابه» گرچه به معنای مطلق جنبنده است ولی در اینجا به قرینه «بظلمهم» ممکن (۱) سوره بقره، آیه ۱۸۷.

(۲) سوره نساء، آیه ۴۳.

(۳) سوره بقره، آیه ۱۹۷.

(۴) سوره بقره، آیه ۲۳۵.

(۵) سوره نور، آیه ۲۶.

(۶) سوره ممتحنه، آیه ۱۲.

(۷) سوره صفات، آیه ۴۹.

(۸) سوره اعراف، آیه ۲۰۲.

(۹) سوره نحل، آیه ۶۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۰۴

است کنایه از انسانها باشد، یعنی اگر خداوند انسانها را به خاطر ظلمشان مؤاخذه کند انسانی بر صفحه کره خاکی نخواهد ماند.

- معنای کنایی وجه: وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ «۱».

یعنی: «کسی روح خود را تسلیم خدا کند در حالی که نیکوکار باشد به دستگیره محکمی چنگ زده (و به تکیه گاه مطمئنی تکیه کرده است) و عاقبت همه کارها به سوی خداست».

منظور از «تسلیم وجه برای خدا» در حقیقت اشاره به توجه کامل با تمام وجود به ذات پاک پروردگار است، زیرا وجه (به معنای صورت) به خاطر آن که شریفترین عضو بدن و مرکز مهم‌ترین حواس انسانی است به عنوان کنایه از ذات او به کار می‌رود.

- معنای کنایی نفخ صور: وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَبَّحَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ «۲».

یعنی: «و در صور دمیده می‌شود و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می‌میرند مگر کسانی که خدا بخواهد سپس بار دوم در صور دمیده می‌شود، ناگهان همگی بپا می‌خیزند و در انتظار (حساب و جزا) هستند».

در آیه شریفه از مرگ و حیات عمومی ناگهانی تعبیر به نفخ صور شد که تعبیر کنایی بسیار زیبایی از حوادث ناگهانی و همزمان است، زیرا «نفخ» به معنای دمیدن و «صور» معنای شیپور یا شاخ میان تهی است که معمولاً برای حرکت قافله یا لشکر، یا برای توقف آنها به صدا در می‌آورند که شیپور توقف قافله را یک جا متوقف می‌کرد و شیپور حرکت، اعلام شروع حرکت قافله بود. (۱) سوره لقمان، آیه ۲۲.

(۲) سوره زمر، آیه ۶۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۰۵

- معنای کنایی لقاء الله: أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ ... «۱».

یعنی: «آگاه باشید آنها (کفار و ستمگران) از ملاقات پروردگار و رستاخیز، در شک و تردیدند...».

یعنی چون ایمان به حساب و جزا ندارند، دست به هر جنایتی می‌زنند، در این آیه و آیات متعدد قرآنی از روز رستاخیز و قیامت با تعبیر کنائی «لقاء رب» یاد شده است.

– معنای کنایی مقالید: لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ «۲».

یعنی: «کلیدهای آسمان و زمین از آن اوست، روزی را برای هر کس که بخواهد گسترش می‌دهد و برای هر کس بخواهد محدود می‌سازد، او از همه چیز آگاه است».

این کلمه «مقالید» که به معنای کلیدهاست در بسیاری از مواقع به صورت کنایه از تسلط کامل بر چیزی به کار می‌رود، گفته می‌شود کلید این کار در دست من است، یا فلانی است یعنی راه و برنامه و شرایط پیروزی آن، همه در اختیار من قرار دارد.

وقتی کلیدهای خزائن عالم هستی بلکه خود خزائن وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ «۳» در دست خدا بود هر که هر چه می‌خواهد باید از او بخواهد، بنابر این، تعبیر به اینکه کلیدها یا خزینه‌ها در دست خداست تعبیر کنایی بر احاطه و سلطه خدای سبحان بر جهان هستی است.

به هر حال، ما اگر بخواهیم همه آیاتی که در معنای کنایی به کار گرفته شدند در اینجا بیاوریم «مثنوی هفتاد من کاغذ شود» مقصود از تذکر و توجه به این چند آیه این بود که در قرآن کریم از شیوه به کارگیری معانی کنایی کاملاً استفاده شده و کنایات زیبایی در آن به کار گرفته شده و ما را همین اشاره بس است. (۱) سوره فضلت، آیه ۵۴.

(۲) سوره شوری، آیه ۱۲.

(۳) سوره منافقون، آیه ۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۰۶

سؤالات:

- ۱- آیات مربوط به آوردن «مثل» در قرآن را آورده و توضیح دهید.
 - ۲- «مثل» را معنا کرده و فرق آن را با مثل بیان کنید.
 - ۳- انواع «مثل» را در قرآن با ذکر نمونه برای هر کدام بیان کنید.
 - ۴- در رابطه با ارزش و فواید مثل، نقش «مثل» را در تفهیم مسائل عقلی و پیچیده بیان کنید.
 - ۵- سخنان دانشمندان ادب را در رابطه با نقش مثل بیان کنید.
 - ۶- برخی از تشبیهات و مثلهای قرآن را با توضیح مختصر در اطراف آنها بیاورید.
 - ۷- در رابطه با کنایات و اهمیت آن در کلام عرب و شیوه به کارگیری آن را با آوردن شواهدی از شعر شعرای عرب با توضیحات لازم بیان کنید.
 - ۸- برخی از آیات قرآن را که در آنها از معانی کنایی استفاده شد، با توضیح لازم بیاورید.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۰۷

درس بیست و هفتم سوگندهای قرآن

اشاره:

بر اهل فن پوشیده نیست که مسئله سوگند یاد کردن، اختصاص به یک طایفه یا ملت و قومی خاص نداشته بلکه در میان همه گروهها و ملت‌های مختلف بشری مانند یک سنت فراموش ناشدنی، جاری بوده و به آن عمل می‌کردند. در طول تاریخ بشری، در میان ملت‌های بدوی و باستانی، هر طایفه و ملتی طبق عقیده خود، اشیاء و موجودات خاصی را مقدس و مورد احترام دانسته و در مقام اثبات مدعای خود به آن سوگند یاد می‌کرده‌اند تا از این راه صدق و حقانیت خود را ثابت نمایند. البته این مسئله نیاز به تحقیق و بررسی زیادی دارد تا روشن شود که از لحاظ تاریخی از آغاز پیدایش بشر، ملت‌های گذشته و قرون باستانی و همچنین قرون وسطی و معاصر، چه چیزهایی را محترم و مقدس می‌شمرده و چگونه به آن سوگند یاد می‌کرده و می‌کنند که این موضوع از حد این نوع نوشتار خارج بوده و نیاز به تألیف کتابی مستقل دارد.

لکن این اندازه ثابت و مسلم است که این روش در میان ملت‌های مختلف در طول تاریخ بشری جاری بوده و می‌باشد. در جوامع مترقی کنونی نیز این حقیقت به چشم می‌خورد که می‌بینیم هر ملتی، طبق معتقدات خاص خویش چیزهایی را مقدس شمرده و در موارد لزوم به آن سوگند یاد می‌کنند مثلاً- در بین مسیحیان به اقانیم ثلاثه (اب و ابن و روح القدس) و مریم و انجیل ... و در بین یهودیان به کتب مقدسه خود و به پیامبرانی که مورد احترام آنهاست و به خدا و ... و در بین مسلمانان به خدا،

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۰۸

پیامبر، قرآن، ائمه علیهم السلام و یا فرزندان آنها و ... یا به طور کلی در بین عموم مردم، به جان، مرگ، پدر، مادر و ... طنطاوی می‌گوید: نوع انسانی به چیزهایی قسم یاد می‌کند که در پیشش بزرگ و با ارزش باشد، مثلاً فرزند قسم یاد می‌کند: به جان پدرم! یا رعیت قسم یاد می‌کند به حاکم و سرباز به شرف سربازیش و وزرا به سلاطین و یا می‌بینم کسی به چشمش سوگند یاد می‌کند چون می‌بیند برایش دارای منافع و ارزش زیادی است «۱».

بنابر این، سوگند خوردن و قسم یاد کردن شیوه‌ای است بین المللی که در هر لغت و زبانی رایج است و اهل سخن برای باوراندن مدعای خود به طرف، به هر وسیله که مطلب و مرامش را در انظار، تسجیل و تثبیت کند متشبث می‌شوند، اما هیچ عاملی برای تحکیم ادعایی که صاحبش حوصله و مجال مستدل نمودن آن را ندارد مؤثرتر و گیراتر از سوگند یاد کردن به عزیزان نیست، مشروط به این که آن چیزی که مورد سوگند است (مقسم به) عزیز و محبوب هر دو طرف بوده باشد «۲».

در قرآن کریم نیز این روش معقول بشری عملی شده و خداوند سبحان به موجودات و اشیاء عظیم و با ارزشی برای مطالبی عظیم و مقاصدی رفیعتر سوگند یاد نموده و بشر را به مطالعه و دقت در حقایق شگرف آن دعوت نموده است «۳» و در مطالب آینده به آنها اشاره خواهد شد.

البته باید توجه داشت که سوگندهای قرآن از جهات مختلف با سوگندهای بشری تفاوت دارد، شما اگر سوگندهای عرب جاهلی را در دوران نزول قرآن ملاحظه کنید و بعد آن را با سوگندهای قرآن مقایسه نمایید معلوم می‌شود که سوگندهای قرآن دنیایی از معرفت و آگاهی را در خود جای داده و بشر را به مطالعه در عالم هستی دعوت کرده است، زیرا قرآن در چهل موردی که قسم یاد کرده علاوه بر خدا به (۱) تفسیر الجواهر، ج ۲۵، ص ۲۶۵.

(۲) فرهنگ عقاید و قوانین اسلامی، ج ۱، ص ۲۲۷.

(۳) سوگندهای قرآن، ابو القاسم رزاقی، ص ۱۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۰۹

موضوعاتی از قبیل قرآن، نفس، خورشید، ماه، ستارگان، ملائکه، آسمان، زمین، شب، روز و ... سوگند یاد کرده که یک جهان عظمت دارند و خود این سوگندها فکر بشر را به مطالعه و بررسی عظمت آنها متوجه نموده است و به راستی جا دارد که قرآن در سوگندهای خود یادآور شود که: **وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَعْلَمُونَ عَظِيمٌ** «۱»، ولی عرب جاهلی وقتی سوگند یاد می‌کرد (مقسم به) یعنی مورد

قسمش شراب، آلات موسیقی، چشم و ابروی معشوقه و امثال اینها بود و شاهد بر این مدعا سوگند نامه‌هایی است که از شعراء در دست است.

به خاطر عظمتی که در قسمهای قرآن موجود است، محققان و مفسران اسلام در طول تاریخ به آن توجه شایان داشته و در پیرامون آن پژوهشهایی انجام داده‌اند و از این طریق دریچه‌هایی از معارف قرآنی را به روی ما گشوده‌اند.

طبق نقل جلال الدین سیوطی در اتقان، نخستین کسی که سوگندهای قرآن را به صورت جداگانه مورد بحث و بررسی قرار داده، «شمس الدین محمد» معروف به «ابن القیم جوزی» است که در سال ۷۵۱ در گذشته است، وی در این مورد کتابی به نام «التیان فی اقسام القرآن» نوشته و در مصر چاپ شده است. و پس از وی، جلال الدین سیوطی در کتاب اتقان در نوع شصت و نهم به گونه‌ای فشرده در پیرامون سوگندهای قرآن بحث و بررسی نموده است.

و بدر الدین محمد بن عبد الله زرکشی نیز در کتاب «البرهان فی علوم القرآن» در پیرامون سوگندهای قرآن بررسی جالبی به عمل آورده است و در بین دانشمندان معاصر، طنطاوی مصری در کتاب تفسیر الجواهر خود و همه مفسرین در تفاسیرشان در ذیل آیاتی که در آن آیات سوگند وجود دارد، بررسیهایی در اطراف این موضوع انجام داده‌اند.

و فاضل ارجمند، شهید بزرگوار جناب آقای ابو القاسم رزاقی کتابی مستقل به نام (۱) سوره واقعه، آیه ۷۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۱۰

«سوگندهای قرآن» نوشته تا حد زیادی سوگندهای قرآن را بررسی و مسائل آن را تبیین کرده است.

به هر حال، در تشریح سوگندهای قرآن، باید پیرامون چندین مسئله بحث و بررسی به عمل آید از قبیل: تعریف سوگند، حروف و کلمات سوگند، نتیجه و جواب سوگند، رابطه بین امور مورد قسم (مقسم به) با جواب قسم (مقسم له)، اموری که به آنها سوگند یاد شده و بالأخره فلسفه و فواید سوگندهای قرآن.

البته معلوم است بررسی تفصیلی این عناوین نیاز به تدوین کتابی مستقل دارد و در خور این نوع نوشتار نیست لکن در عین حال کوشش می‌شود مباحث هر چند مختصر ولی گویا و مفید مطرح گردد تا برای اهل تحقیق سودمند و راهگشا باشد انشاء الله تعالی.

۱- تعریف سوگند

به طور طبیعی نخستین موضوعی که در مورد سوگند لازم است مطرح شود، تعریف و شناسایی آن است که از نظر لغت و اصطلاح به چه معناست؟ کلمه «قسم» در زبان عرب با جمیع اشتقاقاتش به معنای سوگند است «۱» که در زبان فارسی بیشتر همان کلمه «قسم» استعمال می‌شود. و در اصطلاح، «قسم» جمله‌ای است که به واسطه آن جمله دیگری تأکید می‌شود «۲».

مرحوم طبرسی می‌گوید: «قسم، عبارت است از کلامی که به واسطه آن، خبر تأکید می‌شود به نحوی که آن را به صورت حق و درست جلوه داده و از خلاف واقع مبرا می‌سازد» «۳».

شیخ طوسی می‌نویسد: قسم، کلامی است که خبر را تأکید می‌کند و آن را به (۱) مفردات راغب، ص ۴۰۳.

(۲) مغنی اللیب، ص ۵۶.

(۳) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۲۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۱۱

صورت محقق قرار می‌دهد «۱».

علامه طباطبایی می‌گوید: همان طور که اهل ادب گفته‌اند: قسم در کلام بالاترین مراتب تأکید را می‌رساند «۲».

سیوطی می‌گوید: مقصود از قسم درست و واقع قرار دادن خبر و تأکید نمودن است سپس اضافه می‌کند که: عده‌ای آیه: وَاللَّهِ

يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ «۳» را اگر چه اخبار به شهادت است، چون تأکید خبر آمده «قسم» نامیده‌اند «۴».

به هر حال، جمله‌ای که به عنوان قسم یاد می‌شود از لحاظ مفهوم و معنا دارای عظمت و ارزش خاصی بین سوگند یاد کننده و طرف مخاطبش می‌باشد که با این امر می‌خواهد حتمیت وقوع خبر را رسانده و طرف را به پذیرش آن وادار نماید «۵».

۲- حروف و کلمات سوگند

حروف و کلماتی که در مورد سوگند یاد نمودن به کار برده می‌شود و اجزاء ساختمانی قسم را تشکیل می‌دهد و جمله قسم را از سایر جملات مشخص می‌سازد در میان زبانها مختلف است، در زبان فارسی غالباً در محاورات در باب قسم کلمه «ب» استعمال می‌شود و به اصطلاح کلمه «ب» از آلات و ابزار قسم شمرده می‌شود و با این حرف، جمله قسم از سایر جملات تشخیص داده می‌شود مانند: به خدا! به قرآن! به کعبه! به جان خودم! و ... گاهی کلمه قسم را نیز با آن ذکر می‌کنند مثل: به خدا قسم! به کعبه قسم! به قرآن قسم! و ... و کمتر موارد لفظ قسم را در اول کلام می‌آورند مانند: قسم به خدا! و قسم به قرآن! و ... و این تقدیم در نوشته‌ها بیشتر (۱) تبیان، ج ۱۰، ص ۱۹۰.

(۲) المیزان، ج ۱، ص ۲۲۷.

(۳) سوره منافقون، آیه ۱.

(۴) اتقان، ج ۲، باب ۶۷، ص ۱۶۹.

(۵) سوگندهای قرآن، ابو القاسم رزاقی، ص ۱۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۱۲

به کار می‌رود.

در ادبیات عرب چهار حرف از آلات و ابزار قسم به حساب می‌آید و آنها عبارتند از: «واو، باء، تاء و لام»، البته اصل در قسم «باء» است ولی همه این چهار حرف، هر کدام در مورد خاصی کاربرد دارند مثلاً: «واو قسم» تنها بر اسم ظاهر داخل می‌شود خواه اسم ظاهر الله باشد یا غیر آن مانند: «و الله» یا: «و رب الكعبه» یا: «و القرآن الحكيم» یا: «و التين و الزيتون»، اما بر سر ضمیر در نمی‌آید مثلاً «و ك» گفته نمی‌شود و، واو قسم تنها در جایی است که فعل قسم محذوف باشد و آن به خاطر کثرت استعمال آن است.

و «باء قسم» اصل در قسم است و حکم اصالتش هم بدین جهت است که فعل قسم را با مقسم به، متصل می‌سازد و لذا ذکر کردن فعل قسم اختصاص به وی دارد، یعنی مواردی که در قرآن کریم فعل قسم حذف شده با واو آمده و هر جا که باء قسم آمده، فعل قسم نیز با آن هست مثل: «و أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ يَا: يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ».

«تاء» در ادبیات عرب به چهار قسم تقسیم می‌شود: تایی که در اول واقع شود و با حرکت باشد. و در آخر اسم باشد و با حرکت. و در آخر فعل باشد و با حرکت. و در آخر فعل باشد و ساکن.

محل بحث ما تنها «تایی» است که در اول اسم واقع شده و با حرکت باشد، زیرا تنها آن است که حرف جر و حرف قسم است و بقیه اقسام ربطی به بحث ما ندارد.

«تاء قسم»، اختصاص دارد به کلمه‌ای که با تعجب ادا شود مثلاً در قرآن کریم می‌خوانیم تَاللَّهِ تَفْتَوًا تَذَكَّرُ يَوْسُفَ «۱»، یعنی: «برادران یوسف با تعجب به پدرشان یعقوب گفتند: به خدا! آن قدر یوسف یوسف کنی تا از غصه یا فراقش مریض (۱) سوره یوسف، آیه

۸۵

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۱۳

شوی».

و باز در همین سوره می‌خوانیم: قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ ﴿۱﴾.

یعنی: «برادران یوسف گفتند: به خدا سوگند که شما حال ما را به خوبی دانسته و شناخته‌اید که ما برای فساد در این سرزمین نیامده و دزد نبوده‌ایم».

زمخشری در ذیل آیه: تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ ﴿۲﴾ می‌گوید: «باء» اصل حروف قسم می‌باشد و واو، بدل آن است و تاء، بدل واو و تاء قسم مفهوم معنای تعجب است، یعنی ابراهیم از آسانی شکستن بتها به دست خود و سرکشی و ستم نمود تعجب می‌کند و می‌فرماید: به خدا قسم که من این بت‌های شما را با هر تدبیری توانم درهم شکنم».

«لام»، هم از ادوات و ابزار قسم شمرده می‌شود البته «لام» نیز همانند «تا» با معنای تعجب همراه بوده و اختصاص به اسم الله دارد مثل قول شاعر: «لله لا یبقی علی الأیام ذو حید ...» ﴿۳﴾.

و همچنین در بین عرب، کلماتی در مورد سوگند یاد نمودن به کار برده می‌شود که در زبانهای دیگر کمتر به چشم می‌خورد. طنطاوی می‌گوید: در بین عرب عادت بر این جاری شده که به یکی از الفاظ ذیل قسم یاد می‌کنند:

۱- «اقسم»: مثل قول شاعر: فأقسم ان لو التقینا و انتم لکان لکم یوم من الشرّ مظلم یعنی: «سوگند یاد می‌کنم که هر گاه با شما روبرو شدیم برای شما روزی از شر و تاریک خواهد بود».

۲- «یمین»: فقلت یمین الله ابرح قاعدا و لو قطعوا رأسی لدیک و اوصالی، (۱) سوره یوسف، آیه ۷۲.

(۲) سوره انبیاء، آیه ۵۷.

(۳) این مباحث از کتابهای مغنی اللیب، باب اول صفحات ۵۶، ۶۱، و ص ۱۲۲ و شرح جامی، ص ۲۱۶ و الجواهر طنطاوی، ج ۲۵، ص ۲۶۶ استفاده شده است.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۱۴

یعنی: «پس گفتم: به خدا سوگند پیوسته می‌نشینم هر گاه سرم و بندهای بدنم را در راه تو قطع کنند».

۳- «عمر»: لعمرک ما ادری و انی لأوجل علی اینا تعدوا المتیة اول یعنی: «به جان تو سوگند من نمی‌دانم و می‌ترسم بر کدامیک از ما مرگ جلوتر تجاوز می‌کند».

۴- «یمینا»: یمینا لنعم السیدان وجدتما ...

یعنی: «سوگند چه بزرگان خوبی پیدا کرده‌اید ...».

و همچنین «ایم» و «ایمن» نیز در قسم به کار برده می‌شوند مانند: «ایم الله» و «ایمن الله» ﴿۱﴾.

۳- موجودات مورد سوگند (مقسم به)

در قرآن کریم به غیر از خدای خالق جهان، به بسیاری از موجودات دیگر قسم یاد شده که نشان می‌دهد آن موجودات نیز محترم و عزیز و شایستگی «مقسم به» واقع شدن را دارند و قرآن از این طریق عقل و فکر بشر را در مطالعه در آن موجودات معطوف داشته است، در قرآن به غیر از قسمی که به خدا ادا شده، حدود چهل مورد به اشیاء دیگر قسم یاد شده است که ما در حدّ این نوشتار به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

در قرآن کریم حدود چهارده مورد به خداوند متعال سوگند یاد شده است که دو مورد آن با لفظ جلاله «الله» و هشت مورد با کلمه «رب» و چهار مورد هم با «ماء» موصوله است که به صورت اشاره ذیلا از نظر شما می‌گذرد:

الف- تَاللَّهِ لَتَسْلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ ﴿۲﴾.

یعنی: «سوگند به خدای یکتا که شما مشرکان از این دروغ و عقاید باطل سؤال (۱) سوگندهای قرآن، رزاقی، ص ۲۱.

(۲) سوره نحل، آیه ۵۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۱۵

خواهید شد».

ب- تَالله لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَرَثُهُمُ الْيَوْمَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «۱».

یعنی: «به خدا سوگند! رسولانی پیش از تو بر امم سابقه فرستادیم (تا مگر سعادت یابند) ولی شیطان اعمال زشت آنها را در نظرشان زیبا جلوه داد، پس امروز (روز محشر) شیطان یار آنهاست و به عذاب دردناک گرفتار خواهند بود».

ج- فَلَا أَقْسَمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ ... «۲».

یعنی: «(چنین نیست) سوگند به پروردگار مشرقها و مغربهای بی‌نهایت که ما قادریم آنها را هلاک سازیم و به جای آنها بهتر از آنها بیافرینیم ...»

د- فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ... «۳».

یعنی: «(نه چنین است) سوگند به پروردگار تو که اینان (منافقین) اهل ایمان نمی‌شوند مگر آن که در خصومت و نزاعشان تنها تو را حاکم کنند ...».

ه- فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ... «۴».

یعنی: «قسم به پروردگار تو کفار را با شیاطین محشور می‌گردانیم».

و- وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ «۵».

یعنی: «کافران منکر قیامت گفتند که: هرگز قیامتی بر ما نمی‌آید، ای پیامبر! به آنان بگو: به پروردگارم قسم البته می‌آید و او بر غیب جهان آگاه است».

(۱) سوره نحل، آیه ۶۳.

(۲) سوره معارج، آیه ۴۰.

(۳) سوره نساء، آیه ۶۵.

(۴) سوره مریم، آیه ۶۷.

(۵) سوره سبأ، آیه ۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۱۶

ز- وَيَسْتَبِشُّونَكَ أَهْلُ الْقُرَىٰ هُوَ قَوْلُهَا قُلْ إِنَّهُ لَحَقُّ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ «۱».

یعنی: «ای رسول ما کافران از تو می‌پرسند آیا این قرآن و رسالت و وعده ثواب و عقاب و آخرت حق است؟ بگو: آری، قسم به خدای من! همه وعده‌ها حق است و شما از آن هیچ مفری ندارید».

ح- فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ «۲».

یعنی: «قسم به خدای تو که از همه آنها از آنچه می‌کنند باز خواست می‌کنیم».

ط- فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ «۳».

یعنی: «قسم به خدای آسمان و زمین این (وعده رزق مقدر) به مانند تکلمی که با یکدیگر می‌کنید حق است».

ی- زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَ ذَلِكَ عَلَىٰ اللَّهِ يَسِيرٌ «۴».

یعنی: «کفار گمان کردند که هرگز (پس از مرگ) برانگیخته نمی‌شوند، ای رسول ما! به آنها بگو به خدای من سوگند برانگیخته می‌شوید و سپس به نتیجه اعمال خود آگاه می‌گردید و این کار بر خدا بسیار آسان است».

ک- در چهار آیه قسم به کلمه «ما» یاد شده که آیات ۵ و ۶ و ۷ سوره مبارکه شمس است: وَالسَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا* وَالْأَرْضِ وَ مَا

طَحَاهَا* وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا.

و آیه دیگر، آیه سوم و اللیل است که می‌گوید: وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى

در این چهار آیه، برخی از مفسرین «ما» را مای مصدریه گرفته‌اند که در این صورت معنای آیات شمس این چنین می‌شود که: «قسم به آسمان و بنای آن و قسم به زمین و گستردگی آن و قسم به جان و تسویت و تعدیل آن در آفرینش». (۱) سوره یونس، آیه ۵۳.

(۲) سوره حجر، آیه ۲.

(۳) سوره ذاریات، آیه ۲۳.

(۴) سوره تغابن، آیه ۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۱۷

در این صورت و طبق این معنا آیات از محل بحث ما خارج می‌شوند و اساساً قسم به خدا منحصر به ده مورد می‌شود ولی بسیاری از مفسرین «ما» را موصوله و به معنای «من» گرفته‌اند، طبق این بیان، معنای آیات چنین می‌شود: «سوگند به آسمان و کسی که آن را بنا کرد و سوگند به زمین و کسی که آن را گسترد و سوگند به جان و آن که او را نیکو بیافرید». در این صورت است که مورد قسم بوده و به معنای خدای متعال خواهد بود. و در قرآن کریم مواردی هست که لفظ ما به کار گرفته شد ولی مقصود «من» می‌باشد مانند:

فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ ﴿۱﴾ يَا آيَةُ وَ لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ ﴿۲﴾.

به هر حال، اینها مواردی بود که در قرآن برای اثبات مطلبی به خدای متعال قسم یاد شده است.

۲- سوگند به فرشتگان:

با دقت در آیات قرآن روشن می‌شود که در مجموع، در قرآن در چهار مورد به فرشتگان سوگند یاد شده و آن هم نه با نام فرشته بلکه با ذکر صفات آنها و هر چهار مورد، در آغاز چهار سوره صافات، مرسلات، نازعات و ذاریات است:

الف- وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ ﴿۳﴾.

یعنی: «سوگند به صف زندگان که صف آرایی کرده‌اند! سوگند به منع و زجر کنندگان زجر کردنی! سوگند به تلاوت کنندگان با ذکر آیات قرآن، که محققاً خدای شما یکی است».

البته در مورد این آیات بین مفسران مختصر اختلافی وجود دارد ولی قول مشهور آن است که مقصود فرشتگانند که در طریق وحی، صف آرایی کرده و از مداخله (۱) سوره نساء آیه ۳.

(۲) سوره نساء، آیه ۲۲.

(۳) سوره صافات، آیه ۱-۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۱۸

شیطان در امر وحی مانع می‌شدند و وحی را به پیامبر می‌خواندند ﴿۱﴾.

ب- وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا فَالْعاصِفَاتِ عَصْفًا وَ النَّاشِرَاتِ نَشْرًا فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا أَوْ نُذْرًا إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ ﴿۲﴾.

یعنی: «سوگند به فرشتگانی که از پی هم فرستاده شدند! سوگند به فرشتگانی که به سرعت تند باد به انجام حکم حق می‌شتابند! سوگند به آنها که وحی حق الهی را نیکو نشر می‌دهند، سوگند به آنان که حق و باطل را کاملاً جدا می‌کنند! سوگند به آنان که ذکر را القاء می‌کنند تا عذر و حجت نیکان و بیم و تهدید بدان شود، آن چه به شما وعده داده‌اند حق است».

در این مقصود از این آیات چیست؟ بین مفسران اختلاف است، بعضی‌ها گفته‌اند مقصود بادها می‌باشد که از پی هم فرستاده

می‌شود. و برخی دیگر گفته‌اند مقصود پیامبرانی الهی هستند که این وظایف را از جانب خداوند به عهده دارند، ولی اکثر مفسرین بر آنند که مقصود فرشتگانند که از جانب خداوند مأموریت انجام چنین کارها را دارند.

مرحوم علامه طباطبایی پس از نقل اقوال مفسرین می‌فرماید: گر چه ظاهر دو آیه اول (مرسلات و عاصفات) باد است، لکن حمل سه آیه دیگر خصوصاً آیه پنجم (عذرا او نذرا) بر این معنا نیاز به تکلف سختی دارد و سپس می‌فرماید بهتر آن است که از اقوال مفسرین چشم پوشی کنیم و آیات را به ملائکه وحی تفسیر نماییم همانطور که در آغاز سوره صافات نیز چنین بود «۳». (۱) تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۱۲۱.

(۲) سوره مرسلات، آیه ۱ تا ۷.

(۳) برای آگاهی به اقوال مفسرین، رجوع کنید به مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۲۳، کشف، ج ۴، ص ۱۷۳، روح المعانی، ج ۲۹، ص ۲۶۹، تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۲۶۴، منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۱۱۵، و المیزان، ج ۲۰، ص ۱۴۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۱۹

ج- وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا فَالْمُتَبِعَاتِ سَبْقًا فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا ... «۱».

یعنی: «سوگند به فرشتگانی که جان کافران را به سختی گیرند، سوگند به فرشتگانی که جان اهل ایمان را با نشاط ببرند! سوگند به فرشتگانی که با کمال سرعت فرمان حق انجام دهند! سوگند به فرشتگانی که در نظم عالم بر هم سبقت گیرند! سوگند به فرشتگانی که به فرمان حق به تدبیر نظام خلق مشغولند!» مفسران در تفسیر این آیات، چهار معنا را عرضه داشتند که عبارتند از: مجاهدان، ستارگان، ارواح نیکان و پاکان، و فرشتگان «۲» با در نظر گرفتن معانی لغات، آیات مزبور نسبت به هر چهار معنا قابل تطبیق است، لکن اکثر مفسرین وجه چهارم را اختیار کرده و به اصطلاح این معنا مشهورترین اقوال است.

مرحوم علامه طباطبایی پس از نقل وجوه مذکور به طور خلاصه یاد آور می‌شود که ممکن است بگوییم همه صفاتی که در این آیات مورد سوگند قرار گرفته‌اند قابلیت انطباق به فرشتگان را دارند از این جهت که آنها مطیع اوامری که از جانب خداوند در مورد تدبیر امور جهان صادر می‌شوند هستند و به اذن خداوند به تدبیر جهان می‌پردازند. و این دسته از آیات شباهت زیادی با آیات آغاز سوره صافات و مرسلات دارد با این فرق که در آن دو سوره تنها ملائکه وحی توصیف شدند ولی در این آیات مطلق ملائکه، مدبّر امر جهان آفرینش به حساب آمده‌اند.

د- ... فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا.

یعنی: «سوگند به فرشتگانی که کار جهانیان را قسمت می‌کنند».

گر چه بعضی از مفسرین مانند مراغی و شیخ جواد مغنیه و فخر رازی این آیه را با سه سوگند دیگر این سوره ربط می‌دهند که سوگند به باد است و آیه را چنین معنا (۱) سوره نازعات، آیه ۱ تا ۵.

(۲) رجوع کنید به: مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۲۹، و تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۳۱، ص ۲۷ و الکاشف، ج ۷، ص ۵۰۶، التبیان، ج ۱۰، ص ۲۵۱، منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۱۳۷، المیزان، ج ۲۰، ص ۱۷۹ و ...

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۲۰

می‌کنند: «سوگند به باد که باران را قسمت می‌کند»، لکن اکثر مفسران می‌گویند:

مقصود فرشتگانند که کارها و امور بندگان از قبیل باران و روزی و سایر چیزها را از جانب خداوند به عهده دارند و یا آن که مأمور تقسیم آنها هستند، از مجاهد نقل شده که گفته است: هر یک از فرشتگان مقرب، کاری را به عهده دارند جبرئیل برای غضب و میکائیل برای رحمت، ملک الموت برای قبض ارواح و اسرافیل برای نفخ صور.

و زمخشری حدیثی را از علی علیه السلام نقل می‌کند که در پاسخ ابن الکواکه از چهار آیه اول سوره «و الذاریات» پرسید حضرت

یک یک آیه را توضیح داده سپس فرمود:

مقصود از «و المقسمات امر» ملائکه است (۱).

اینها مواردی بود که در قرآن کریم به ملائکه سوگند یاد شده است.

۳- سوگند به پیامبر:

در قرآن کریم تنها در یک مورد به طور صریح به پیامبر عالیقدر اسلام قسم یاد شده و آن آیه ۷۲ سوره حجر است: لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ.

یعنی: «به جان تو سوگند که این مردم دنیا پرست همیشه مست شهوات نفسانی و گمراهی خواهند بود».

البته روشن است که «قسم» همیشه به موجودی با عظمت و محبوب یاد می‌شود پس این قسم، نشانگر عظمت و شخصیت پیامبر بوده و محبوبیت کامل آن حضرت را در پیشگاه ذات اقدس خداوند می‌رساند.

و در دو مورد دیگر در قرآن به طور اشاره به وجود نازنین رسول خدا قسم یاد شده است، یکی در آیه سوم سوره بروج است: وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ بنا بر این که مقصود از «شاهد» رسول گرامی اسلام باشد.

و دیگری آیه لا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ است که مقصود از «و انت حلّ بهذا البلد» رسول گرامی اسلام است، زیرا «حل» مصدر است و به معنای اقامت (۱) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۲۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۲۱

و استقرار در مکان است، یعنی سوگند به شهر مکه در حالی که شمای پیامبر در آن ساکن و مقیم هستی و این معنا دلیل بر این است که شرف مکه نیز به خاطر سکونت و اقامت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن است (۱).

۴- سوگند به قرآن:

در آیات قرآن، حدود پنج مورد قرآن «مقسم به» یعنی مورد قسم قرار گرفته مانند: یس وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ ... وَ: حم وَ الْکِتَابِ الْمُبِینِ ... إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ وَ: ق وَ الْقُرْآنِ الْمَجِیدِ ... وَ: حم وَ الْکِتَابِ الْمُبِینِ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِیًّا ... وَ: ص وَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ ...

در مورد آیات پنجگانه فوق، همه مفسران اتفاق نظر دارند که در آنها به قرآن مجید سوگند یاد شده است و یکی از چیزهایی که بیش از پیش بر زیبایی عظمت این سوگند می‌افزاید این است که اوصافی برای قرآن در مورد قسم یاد شده که هر یک از آنها نشانگر پاره‌ای از عظمت این کتاب مقدس است و آنها عبارتند از: حکیم، مبین، مجید و ذی الذکر.

۵- سوگند به قیامت:

از جمله سوگندهای مهم قرآن، سوگند به قیامت است که در چند مورد در قرآن به چشم می‌خورد که ما تنها به ذکر آیات بدون هیچ توضیحی نسبت به آن اکتفا می‌کنیم:

لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ (۲).

وَ الْیَوْمِ الْمَوْعُودِ (۳).

وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ (۴) که منظور از «مشهود و یوم موعود» در این دو آیه، همان روز قیامت است چنانکه ملاحظه می‌کنید در این سه آیه به روز قیامت سوگند یاد شده است که نشانگر عظمت آن روز است. (۱) صافی، ج ۲، ص ۸۱۹ و المیزان، ج ۲۰، ص ۲۸۹، و

مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۹۳.

(۲) سوره قیامت، آیه ۱.

(۳) سوره بروج، آیه ۲.

(۴) سوره بروج، آیه ۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۲۲

۶- سوگند به نفس انسانی:

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا «۱».

یعنی: «قسم به نفس (ناطقه) و آن که او را نیکو بیافرید و به او شرّ و خیرش را الهام کرد، رستگار شد آن که پاک کرد آن را از گناه و هر کس آن را به کفر و گناه آلوده و پلید کرد زیانکار شد».

۷- سوگند به وجدان انسان:

وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ «۲».

یعنی: «سوگند به نفس ملامت کننده (وجدان)».

۸- سوگند به دوات و قلم و نوشته:

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ «۳».

یعنی: «سوگند به قلم و آن چه می نویسد».

۹- سوگند به کتاب:

وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ «۴».

یعنی: «سوگند به کتاب نوشته شده و ورقهای پراکنده».

در این که مقصود از این کتاب چیست؟ نظرهای گوناگون داده شده است از قبیل:

لوح محفوظ، تورات، قرآن، دیوان اعمال بندگان و مقصود جنس کتاب است نه کتاب خاص. به هر حال، مقصود هر چه باشد نشانه عظمت آن است که باید در آن به دقت نگریست.

۱۰- سوگند به اسبان مجاهدان:

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا «۵».

یعنی: قسم به اسبان پیکار گران که در هنگام دویدن پی در پی نفس می زنند! و قسم به آنها که با زدن سمهای خود جرقه‌ها می افروزند!.

۱۱- سوگند به پدر و فرزند:

سوره بلد، آیه ۳. (۱) سوره شمس، آیه ۷-۱۰.

(۲) سوره قیامت، آیه ۲.

(۳) سوره قلم، آیه ۱.

(۴) سوره طور، آیه ۲ و ۳.

(۵) سوره عادیات، آیه ۱ و ۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۲۳

۱۲- سوگند به آسمان:

سوره شمس، آیه ۴ و طارق، آیه ۱ و ذاریات، آیه ۷، و بروج آیه ۱ و ...

۱۳- سوگند به خورشید و نور آن:

سوره شمس آیه ۱.

۱۴- سوگند به سپیده صبح:

سوره مدثر، آیه ۳۴، و سوره تکویر، آیه ۱۸ و سوره فجر، آیه ۱.

۱۵- سوگند به روز:

سوره شمس، آیه ۴ و سوره لیل، آیه ۲.

۱۶- سوگند به غروب آفتاب:

سوره انشقاق، آیه ۱۷.

۱۷- سوگند به شب:

سوره مدثر، آیه ۳۳، و سوره تکویر، آیه ۱۷، و سوره انشقاق، آیه ۱۷ و سوره فجر، آیه ۴، و سوره شمس، آیه ۴ و سوره لیل، آیه ۱،

و سوره ضحی، آیه ۲.

۱۸- سوگند به شبهای ده گانه:

سوره فجر، آیه ۲.

۱۹- سوگند به ستارگان:

سوره تکویر، آیه ۱۵ و ۱۶، و سوره نجم، آیه ۱ و سوره واقعه، آیه ۷۵.

۲۰- سوگند به زمین:

سوره شمس، آیه ۶، و سوره طارق، آیه ۱۲.

۲۱- سوگند به ماه:

سوره مدثر، آیه ۳۲، و سوره شمس، آیه ۲، و سوره انشقاق، آیه ۱۸.

۲۲- سوگند به باد:

سوره ذاریات، آیه ۱.

۲۳- سوگند به ابر:

سوره ذاریات، آیه ۲.

۲۴- سوگند به مکه:

سوره بلد، آیه ۱، و سوره تین، آیه ۳.

۲۵- سوگند به محل نزول وحی بر موسی علیه السلام:

سوره طور، آیه ۱، و سوره تین، آیه ۲.

۲۶- سوگند به بیت المعمور:

سوره طور، آیه ۴.

۲۷- سوگند به دریا:

سوره طور، آیه ۶.

۲۸- سوگند به کشتی:

سوره ذاریات، آیه ۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۲۴

۲۹- سوگند به دو نمونه از غذای انسان (تین و زیتون):

سوره تین، آیه ۱.

۳۰- سوگند به عصر:

سوره عصر، آیه ۱.

۳۱- سوگند به شفع و وتر:

سوره فجر، آیه ۲.

۳۲- سوگند به تمام هستی:

سوره حاقه، آیه ۳۸ و ۳۹. فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ یعنی: «سوگند به آنچه می بینید و آنچه نمی بینید».

برای توضیح معانی آیات و عظمت این قسمها به کتب تفاسیر و کتاب «سوگندهای قرآن» تألیف شهید ابو القاسم رزاقی مراجعه کنید، زیرا مقصود ما در این نوشتار، شرح و بسط قسم و آیات مربوطه به آن نبود، بلکه صرفاً منظور بیان «مقسم به» و آنچه که در قرآن به آن قسم یاد شده بود.

البته بحث از فواید قسم و رابطه بین مورد قسم و «مقسم له» (آنچه که برای آن قسم یاد شده) و اساساً فلسفه قسم که چرا خداوند قسم یاد می کند و فایده این قسمها چیست؟ در مباحث بعدی تا حدودی خواهد آمد.

۴- جواب سوگند (چیزی که برای آن قسم یاد شده است)

چنانکه در تعریف قسم گفته شد، قسم جمله‌ای است که به واسطه آن جمله دیگری تأکید می شود یعنی وقتی متکلم در مقام اثبات مطلبی است که به نظر او مهم و ارزشمند است علاوه بر اصل خبر و بیان مطلب آن را با قسم، تأکید کرده و اثبات می نماید، خداوند سبحان نیز برای اثبات توحید و نبوت و معاد و مورد توجه و احترام بودن پیامبر نزد خدا و ... قسم یاد کرده که در ضمن مطلب سوم به آنها اشاره شده است، آنچه در این جا فعلاً مورد نظر است بررسی و توضیح مختصری است در پیرامون جواب قسم، یعنی مطلبی که برای اثبات آن قسم یاد شده، و به تعبیر دیگر:

«مقسم له» مورد بررسی قرار می گیرد.

جواب قسم در ادبیات عرب دارای شرایط و مشخصاتی است که برای تکمیل بحث به پاره‌ای از آنها ذیلاً اشاره می شود:

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۲۵

اگر قسم به صورت سؤال آمده، جواب آن فقط با جمله‌ای که معنای طلب را در بر دارد ادا می شود مثل: «بالله اخبرنی» یعنی: «به خدا قسم به من خبر بده» و «بالله هل قام زید»، یعنی: «به خدا قسم آیا زید ایستاده است؟» و اگر به صورت غیر سؤال آمده باشد، پاسخ با «لام و ان» و حرف نفی «ما و یا لا» می آید، و منتها لام، در جمله موجه اسمیه و فعلیه هر دو در می آید مانند: «والله لزيد قائم» و «والله لأفعلن كذا»، یعنی: «قسم به خدا حتماً این کار را انجام می دهم».

«ان» در جمله اسمیه در می آید مثل: «والله ان زيدا لقائم».

«ما و لا» در جمله منفیه خواه اسمیه باشد و خواه فعلیه در می آیند مثل: «والله ما زید بقائم» یا «والله لا يقوم زید».

امّا در قرآن کریم هفت حرف است که در آغاز جمله جواب قسم قرار می گیرد و جواب قسم را برای ما مشخص می کند و به اصطلاح «مقسم له» با آن حروف ادا می شود و آنها عبارتند از:

الف- انّ مشدده: مثل: وَالْفَجْرِ وَ لَيَالٍ عَشْرٍ ... إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ «۱».

یعنی: «قسم به صبحگاه و قسم به ده شب اول ذیحجه ... به تحقیق پروردگار تو در کمینگاه متمکاران است».

ب- ماء نافیه مثل: وَالصُّحَى وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى «۲».

یعنی: «قسم به روز روشن و قسم به شب هنگام آرامش و فراگیری آن که خدای تو هیچ گاه تو را ترک نگفته و بر تو خشم ننموده

است».

ج- لام مفتوحه مثل: فَو رَبِّكَ لَنَسْتَأْتِنَهُمْ أَجْمَعِينَ «۳».

یعنی: «قسم به خدای تو که از همه آنها سخت مؤاخذه خواهیم کرد». (۱) سوره فجر، آیه ۱-۲ و ۱۳.

(۲) سوره ضحی، آیه ۱-۳.

(۳) سوره حجر، آیه ۹۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۲۶

د- ان مخففه مثل: تَاللَّهِ إِنَّ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ «۱».

یعنی: «(کافران در میان دوزخ به یکدیگر می‌گویند) به خدا قسم که ما در گمراهی بسیار آشکاری بودیم».

ه- لاء نافیة، مثل: وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ.

یعنی: «کفار با مبالغه و تأکید کامل قسم یاد می‌کنند که هرگز کسی که مرد را خداوند زنده نخواهد کرد».

و- قد، مثل: وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَ... قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا «۲».

یعنی: «قسم به خورشید و نورش و قسم به ... به تحقیق رستگار شد کسی که نفس خود را تزکیه کرد».

ز- بل، مثل: ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ... «۳».

یعنی: «قسم به قرآن با مجد و عظمت (کفار ایمان نیاورده‌اند) بلکه از آمدن رسولی که آنها را اندرز دهد به شگفت آمده‌اند...».

۵- رابطه مورد سوگند با جواب آن (مقسم به با مقسم له)

در بین مباحث سوگندهای قرآن، بررسی و شناخت رابطه مورد سوگند با نتیجه و جواب سوگند و به تعبیر بهتر: رابطه مقسم به با مقسم له، از جایگاه رفیعی برخوردار بوده و شایسته تحقیق و بررسی عمیق است، زیرا در همه آیاتی که در آنها برای اثبات مطلبی قسم یاد شده، رابطه مقسم به با مقسم له، آن چنان روشن نیست که به سادگی قابل فهم باشد، به عنوان نمونه در سوره و الضحی آیه: وَالضُّحَى وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى رَابِطَهُ مَقْسَمٌ بِهِ (شب و روز) و مقسم له یعنی جواب قسم ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى که پیامبر همیشه مورد لطف خدا بوده و هست، (۱) سوره شعراء، آیه ۹۷.

(۲) سوره شمس، آیه ۱-۲ و ۹.

(۳) سوره ق، آیه ۱-۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۲۷

چندان روشن نیست، یعنی می‌توان گفت: چرا خداوند در این مورد به روز و شب قسم یاد کرده در حالی که می‌توانست به چیزهای دیگری همانند ذات خود قسم یاد کند؟ چه رابطه‌ای در این جا وجود داشت که سبب شد خداوند به جای مقسم به‌های دیگر، به روز و شب سوگند یاد کند؟

پاسخ این پرسش آنچنان که باید آسان و واضح نیست، البته این بدان معنا نیست که هیچ رابطه‌ای وجود ندارد بلکه مقصود این است که درک آن برای بشر آسان نیست، ممکن است بگوییم: میان این دو قسم و محتوای آیه، شباهت و رابطه نزدیکی وجود دارد، زیرا روز همچون نزول نور وحی بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و شب همچون انقطاع موقت وحی که آن نیز در بعضی از مقاطع لازم است «۱»، پس قسم به روز و شب به این مناسبت بود، ولی مطلب به آن آسانی هم که به سادگی قابل فهم باشد نیست.

به هر حال، ما در این نوشتار به رابطه و تناسب برخی از قسمها با نتیجه و جواب آنها اشاره می‌کنیم و امید است از این طریق، راهی

به روی پژوهشگران مسائل قرآنی باز شود، و از این طریق خدمتی ناچیز انجام گیرد:

الف- چنانکه قبلا در بررسی مورد قسم گفته شد، در سوره شمس، خداوند پس از چندین قسم، مسئله تزکیه و تهذیب نفس و به تعبیر دیگر سعادت و شقاوت بشر را مطرح کرد، اینک جای این سؤال است که چه رابطه‌ای بین این سوگندهای یازده گانه و آن حقیقتی که به خاطر آن سوگند یاد شد وجود دارد؟

به نظر می‌رسد که هدف خداوند بزرگ، بیان این حقیقت است که من تمام وسائل مادی و معنوی را برای سعادت و خوشبختی شما انسانها فراهم ساخته‌ام. از یک سو با نور آفتاب و ماه، صحنه زندگی شما را روشن و پربار نموده و نظام روز و شب، حرکت و سکون شما را تنظیم کرده، و زمین را برای زندگی شما از هر جهت آماده (۱) تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۹۷، و المیزان، ج ۲۰، ص ۳۱۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۲۸

ساخته‌ام و از سوی دیگر روح شما را با تمام استعدادهای لازم آفریده‌ام، وجدان بیدار به شما داده و حسن و قبح را به شما الهام کرده‌ام، بنابر این، هیچ کمبودی برای پیمودن راه سعادت ندارید، با این حال، چگونه نفس خویش را تزکیه نمی‌کنید؟ و تسلیم دسیسه‌های شیطانی می‌شوید (۱)؟

ب- از جمله سوگندهایی که باید رابطه آن با مطلبی که برای آن سوگند یاد شده روشن شود سوگندهای سوره «عادیات» است، زیرا ممکن است سؤال شود که چه ارتباطی بین سوگند به اسبهای مجاهدان و جمله *إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ* وجود دارد؟ در حالی که بررسی آیات قرآن به ما نشان می‌دهد که همواره نوعی ارتباط میان قسمها و مقسم به وجود دارد و اساسا فصاحت و بلاغت قرآن نیز چنین مطلبی را اقتضا می‌کند؟

ممکن است رابطه آیات مورد بحث چنین باشد که قرآن می‌گوید: انسانهایی یافت می‌شوند ایثارگر و در مسیر جهاد بی‌پروا پیش می‌روند و از هیچ گونه فداکاری مضایقه ندارند، جان و مال خود را در راه خدا می‌دهند، با این حال چگونه بعضی آن همه بخیل و ناسپاسند و در برابر نعمتهای الهی نه حمد خدا می‌گویند و نه در راه او ایثار می‌کنند. درست است که قسم به اسبها خورده شده ولی می‌دانیم که اهمیت آنها از این نظر است که ابزاری برای مجاهدان هستند، در واقع سوگند به جهاد مجاهدان است.

یا ممکن است گفته شود ارتباط از این رو حاصل است که این حیوانات در طریق رضای حق به سرعت پیش می‌روند، پس تو ای انسان! چرا تسلیم او نیستی، تو که اشرف مخلوقات هستی و شایسته‌تری (۲)؟

ج- رابطه مقسم به با مقسم له در آیات سوره طارق که می‌فرماید: (۱) تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۵۰.

(۲) تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۲۵۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۲۹

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ النَّجْمُ الثَّاقِبُ إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ.

یعنی: «سوگند به آسمان و کوبنده شب و تو نمی‌دانی کوبنده شب چیست؟ همان ستاره درخشان و شکافنده تاریکیها (به این آیت بزرگ الهی سوگند) که هر کس مراقب و حافظی دارد»، چنین است، میان سوگندهای یاد شده با مسئله مراقبت فرشتگان از اعمال آدمی که جواب قسم محسوب است، رابطه زنده‌ای وجود دارد، زیرا آسمان بلند و ستارگانی که مسیرهای منظم خود را همواره طی می‌کنند، دلیلی بر وجود نظم و حساب در این عالم بزرگند، پس چگونه ممکن است اعمال انسانها بی‌حساب و کتاب باشد و مراقبین الهی بر آن نظارت نکنند (۱)».

د- و باز رابطه قسم با جواب قسم در آیات ۱۱ تا ۱۴ سوره طارق رابطه روشن و نزدیکی است: *وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصُّدْعِ إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَضْلٌ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ.*

یعنی: «سوگند به آسمان پر باران و سوگند به زمین پر شکاف (که گیاهان از آن سر بر می‌آورند) که این (باز گرداندن بشر برای حساب و روز رستاخیز) یک سخن حق است، و شوخی نیست».

تناسب این دو قسم با روز رستاخیز، این است که قرآن بارها احیای زمین مرده را به وسیله باریدن باران، دلیل بر مسئله رستاخیز گرفته است نظیر آیه ۱۱ سوره «ق» که می‌گوید: «و احیننا به بلدة ميتا كذلك الخروج».

به این ترتیب تناسب روشنی در میان این دو سوگند و حتمی بودن روز رستاخیز وجود دارد.

ه- وَالدَّارِيَاتِ ذُرُوءًا فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا فَالْمُقْسِمَاتِ أَمْرًا إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ.

یعنی: «سوگند به بادهایی که ابرها را به حرکت در می‌آورند، و سپس سوگند به (۱) تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۳۶۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۳۰

ابرهایی که بار سنگین (از باران) با خود حمل می‌کنند و سپس سوگند به کشتیهایی که به آسانی به حرکت در می‌آیند و سوگند به فرشتگانی که کارها را تقسیم می‌کنند (آری سوگند به همه اینها) که آنچه به شما وعده داده شده است قطعا راست است، و بدون شک جزای اعمال واقع شدنی است.

با دقت در این آیات، روشن می‌شود که محتوای این سوگندها ربط خاصی با رستاخیز دارد و با ظرافت و زیبایی مخصوصی، این مبحث مهم را از جوانب گوناگون تعقیب می‌کند، چرا که اول سخن از بادهای، سپس ابرها و بعد از آن، کشتیها و نهرها و سرانجام رویدن گیاهان است که تناسب نزدیکی با مسئله معاد دارد، زیرا می‌دانیم که یکی از دلایل امکان معاد مسئله زنده کردن زمینهای مرده به وسیله باران است که بارها در قرآن به عبارات مختلف ذکر شده است، بدین ترتیب سوگندهایی که در آغاز این سوره آمده پیوند و تناسب روشنی با نتیجه این قسمها دارد چرا که حرکت ابرها و نزول بارانها و در نتیجه زنده شدن زمینهای مرده، خود صحنه‌ای از قیامت و معاد را در این دنیا به ما نشان می‌دهد.

به هر حال، با دقت در قسمهای قرآن و آنچه که برای آن قسم یاد شده روشن می‌شود که همیشه بین قسم و جواب آن، تناسب خاصی و رابطه مخصوصی لحاظ شده که فهم همان روابط مخصوص است که انسان را به رابطه مطالعه در نظام آفرینش و بررسی در موجودات وا می‌دارد که همین سبب پیشرفت بشر در کشف حقایق عالم می‌شود.

۶- فلسفه سوگندهای قرآن

چنانکه قبلا در مقدمه متذکر شدیم، ادای سوگند در طول تاریخ در بین همه اقوام و ملل رایج بوده و هست و قرآن کریم نیز از این روش معقول، برای اثبات بعضی از مسائل استفاده کرده است، لکن سوگندهای قرآن در مقام مقایسه با سوگندهای بشری، اختلاف بسیار دارد، زیرا:

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۳۱

اولا:

سوگندهای بشر در صورت دروغگویی با خوف و صدمه و مؤاخذه همراه است مثلا کسی که با خدا یا پیامبر و امام و قرآن، قسم یاد می‌کند، اگر قسمش دروغ باشد، می‌ترسد که پروردگار یا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام یا حقیقت قرآن به وی آسیب برساند و هر گاه به جان خود و یا رفیقش سوگند یاد کند، خوف صدمه یافتن خود و آن رفیقش برای او هست.

ثانیا:

هدف اصلی از قسمهای آدمیان اثبات مطلب است هنگامی که شخص احتمال می‌دهد سخنش را شنونده باور نکند، می‌خواهد با قسم، وی را وادار به قبول نماید و شک و تردیدش را بر طرف سازد، در محاکم قضایی نیز به همین منظور طرف را وادار به ادای

سوگند می‌نمایند.

ثالثا:

مردم از نظر دستور اسلام، در صورتی قسمشان شرعی تلقی می‌شود که سوگند به پروردگار عالم باشد و گر نه بقیه سوگندها سوگند شرعی به حساب نمی‌آید.

با توجه به مسائل سه گانه برای افراد ناآشنا به مسائل قرآنی سوگندهای قرآن مایه تعجب است چرا که سوگندهای قرآن با هیچ یک از موازین و معیارهای سوگندهای بشری قابل تطبیق نیست، زیرا:
اولا: اکثر قسمها به غیر خدا است.

ثانیا: خداوند نه از کسی ترسی دارد و نه هراس و وحشتی از فقدان موجودی برایش متصور است.

ثالثا: قسم، اساسا برای تأکید و اثبات مطلب و سخن شخص سوگند یاد کننده است در حالی که سخن خداوند سبحان برای مؤمنین مورد پذیرش بوده و نیازی به قسم ندارد و کافر را هم سودی نمی‌بخشد، چون کافر نه به اصل سخن خدا اعتنایی دارد و نه به قسم او.

رابعا: مردم در هنگام قسم به چیزی سوگند یاد می‌کنند که یا از خود عزیزتر و ارجمندترش می‌دانند و یا به محبوبتر از هر چیز قسم یاد می‌کنند، اما سوگندهای قرآن این چنین نیست، زیرا خداوند به چیزهایی قسم یاد کرده که محبوبتر از سایر

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۳۲

موجودات نیستند، لذا اولین سؤالی که در سوگندهای قرآن مطرح می‌شود این است که چه فایده‌ای بر این سوگندها مترتب است؟ آیا خداوند از این سوگندها غیر از تأکید و تثبیت مقسم له، هدف دیگری هم داشته یا خیر؟

در پاسخ این پرسش کوشش می‌شود که در ضمن اختصار گویی، هدف از سوگندهای قرآنی تبیین شود تا مشخص گردد که چرا خداوند این همه سوگند یاد کرده است؟! بر کسی پوشیده نیست که ارزش انسان تنها به عقل و خرد او بوده و به واسطه آن از دیگر موجودات جهان آفرینش امتیاز و برتری یافته است و هر انسان که عقلش بیشتر و درک و بینشش از جهان طبیعت عمیق‌تر باشد به همان نسبت دارای ارزشی بیشتر و مقامی بالاتر خواهد بود.

یکی از راههایی که قرآن کریم برای گسترش اندیشه و بالا رفتن سطح فکر انسانی عرضه داشته موضوع سوگندهایی است که در این کتاب مقدس به گونه‌های مختلف به چشم می‌خورد، زیرا سوگندهای قرآن همانند دیگر مسائل آن، با اندیشه و خرد انسان سر و کار داشته و با عرضه کردن مسائلی بسیار عظیم چه به صورت مقسم به، (آنچه را که به آن سوگند یاد شده) یا مقسم له (آنچه را که برای آن سوگند یاد شده) توجه اندیشه‌ها را به خود معطوف داشته است.

با توجه مختصری در سوگندهای قرآن، نقشی که آن در توسعه فکر انسانی دارد روشن می‌شود، بدین معنا که: سوگندهای قرآن در واقع تمام هستی را جولانگاه فکر بشری قرار داده و وی را در جهان محسوسات و مادی و جهان ماوراء الطبیعه و متافیزیک، به پرواز در می‌آورد، زمین، ماه، خورشید، ستارگان، کهکشانها، روح و وجدان، فرشتگان، روز رستاخیز و به طور کلی همه آنچه را که بشر می‌بیند و نمی‌بیند فلا اُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ «۱»، در برابر فکر او عرضه شده تا (۱) سوره حاقه، آیه ۳۸ و ۳۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۳۳

همه و همه را مورد مطالعه قرار داده با تحقیق و دقت همه جانبه آنها را بررسی نماید و از این رهگذر، علوم متنوعی به روی بشر باز می‌نماید و با آگاهی و شناخت واقع بینانه به آفریننده با عظمت و مدیر و توانای آنها پی برده و خود را از ورطه جهل و نادانی رها کرده و به زندگی حیاتبخش و ابدی راه یافته و با هستی مطلق مرتبط سازد.

حاصل آن که این سوگندها برای جلب توجه انظار و افکار به سوی علوم غیر متناهی است و این همان کمک و مساعدت و تأییدی

است که علماء و دانشمندان انتظار دارند که از طرف دین نسبت به آنان شده باشد و این توسعه و نشر و جلب فکر و تعقل نسبت به علوم منحصر به قرآن است. و تعبیر زیباتر آن که: سوگندهای قرآن کلید همه علوم و دانشهای بشری است «۱».

در این رابطه مناسب می‌بینم که گفتار بعضی از محققان و مفسران عالی مقام اسلامی را آورده تا شاید پرتوی از هدف قرآن مجید در مورد سوگندها به اذهان نزدیک گردد.

۱- آیت الله مکارم شیرازی در این رابطه چنین می‌گوید: درست است که خداوند از همه راستگویان راستگوتر است و نیازی به سوگند ندارد، به علاوه سوگند اگر برای مؤمنان باشد، آنها بدون سوگند تسلیمند و اگر برای منکران باشد، آنها اعتقادی به سوگندهای الهی ندارند.

ولی توجه به دو نکته، مشکل سوگند را در تمام آیات قرآن حل خواهد کرد.

نخست این که: همیشه سوگند را به امور پر ارزش و مهم یاد می‌کنند، بنابر این سوگندهای قرآن دلیل بر عظمت و اهمیت اموری است که به آنها سوگند یاد شده، و همین سبب اندیشه هر چه بیشتر در «مقسم به» می‌گردد، اندیشه‌ای که انسان را به حقایق تازه آشنا می‌سازد. (۱) سوگندهای قرآن، شهید رزاقی، ص ۴۵-۴۷، به نقل از تفسیر سوره و العصر، آقای صدر الدین محلاتی، ص ۱۹۳ و ۱۹۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۳۴

دیگر این که: سوگند همیشه برای تأکید است و دلیل بر این است که اموری که برای آن سوگند یاد شده «مقسم له» از امور کاملاً جدی و مؤکد است. از این گذشته هر گاه گوینده‌ای سخن خود را قاطعانه بیان کند از نظر روانی در قلب شنونده بیشتر اثر می‌گذارد مؤمنان را قوی‌تر و منکران را نرم‌تر می‌سازد «۱».

۲- طبرسی، مفسر بزرگ می‌گوید: خداوند به آنچه از آفریده‌های خود خواست سوگند یاد می‌کند به جهت نشان دادن عظمت قدرتش و زیادی منفعی که آنها در بردارند «۲». و در مورد دیگر می‌گوید: خداوند به این اشیاء سوگند یاد نموده به جهت منافع فراوانی که در آنها برای بندگانش وجود داشته و به خاطر نشانه‌هایی که بر یگانگی و وحدانیت وی و آثار قدرت نامتناهیش در آنها نمودار بوده است ... «۳».

به هر حال، این مفسر بزرگ عقیده دارد که: آنچه خداوند به آنها سوگند یاد کرده است در آنها شگفتیها و دلایلی است بر توحید و یگانگی ذات اقدسش و عجایب صنع الهی و بدایع حکمتش را آشکار می‌سازد «۴».

شیخ طوسی در تبیان و آلوسی در روح المعانی قریب به همین مضمون را گفته‌اند.

۳- سیوطی در کتاب خود فصل نسبتاً مفصلی در زمینه سوگندهای قرآن دارد و در آنجا سؤالی را مطرح کرده و پاسخ می‌دهد و آن این است: «مقصود از سوگند در کلام خداوند چیست؟ اگر برای تصدیق مؤمن یاد می‌شود، مؤمن به مجرد خبردادن بدون قسم تصدیق می‌نماید و اگر برای تصدیق کافر باشد که سودی برایش ندارد؟

در پاسخ گفته است: قرآن به لغت عرب نازل شده و از عادت عرب قسم یاد نمودن است و هر گاه که خواست امری را تأکید نماید، قسم می‌آورد. سپس از ابو القاسم قشیری نقل کرده که او در پاسخ این ایراد گفته است: خداوند سوگند یاد می‌کند برای (۱) تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۷.

(۲) تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۸۹.

(۳) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۵۲.

(۴) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۸۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۳۵

کمال حجت و تأکید آن چون حکم از دو راه فیصله می‌یابد یا با شهادت و یا با قسم، خداوند کتابش را با هر دوی آنها ذکر نموده تا برای دشمن حجتی باقی نماند، در مورد اول فرمود: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ «۱».

یعنی: «خداوند به یکتایی خود گواهی دهد که جز ذات اقدس او خدایی نیست و فرشتگان و دانشمندان نیز به یکتایی او گواهی دهند».

و در مورد دوم می‌فرماید: قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقُّ ... «۲».

یعنی: «ای رسول ما! بگو آری قسم به خدای من، همه وعده‌ها حق است».

و بعد می‌گوید: در قرآن دو نوع قسم وجود دارد، یک قسم به ذات خداوندی و قسم دیگرش به مخلوقات اوست. اگر گفته شود چگونه در قرآن به غیر خدا سوگند یاد شده در حالی که از سوگند به غیر خدا نهی شده است؟ در پاسخ گوییم: یا این که این کلمات به حذف مضاف نقل شده و منظور مثلا در:

«والتين والزيتون»، ربّ التين و الزیتون است و در «و الشمس و ضحیها...» و ربّ الشمس است. و یا آن که عرب این چیزها را بزرگ می‌شمرد و به آنها سوگند یاد می‌کردند و قرآن هم با روش و شناخت آنها سخن می‌گوید. و یا آن که گوییم: خداوند گاهی به خود سوگند یاد نموده و گاهی به مصنوعاتش، چون مصنوعات، نشانه کاملی بر وجود خدا که خالق و صانع آنهاست می‌باشند «۳».

۴- طنطای در تفسیر خود می‌گوید: خداوند به چهل گونه از آفریده‌های خود سوگند یاد نموده که بیست قسم از آنها مربوط به موجودات آسمانی و بالاست و بیست قسم دیگر مربوط به موجودات زمینی و عالم پایین است بر بندگان خود امر فرموده که در همه این موجودات جهان بالا- و پائین، نیک بیندیشند و از این رهگذر علم حساب و هندسه و طبیعی و شیمی و علم عمران و روانشناسی و خلاصه همه (۱) سوره آل عمران، آیه ۱۸.

(۲) سوره یونس، آیه ۵۳.

(۳) اتقان، سیوطی، ج ۲، نوع ۶۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۳۶

علوم و دانشهای بشری را توسعه داده و پرده‌های جهل را از آئینه تمام نمای فکر انسانی بزدايند، چون هیچ یک از دانشها و علوم بشری از چیزهایی که مورد سوگند قرآن قرار گرفته خارج نیست و همانهاست که موضوعات آن علوم را تشکیل داده و از آنها بحث می‌نماید.

و به تعبیر دیگر سوگندهای قرآن کلید دانشهاست زیرا: قرآن در این سوگندها خلاصه و اصل و ذات اشیاء را ذکر نموده تا اندیشه‌ها را متوجه آن نموده و دانشمندان را به بحث و تحقیق در آن تشویق نماید که متأسفانه روزگاری بر مردم گذشت و توجه به اینها ننموده و از دقت و مطالعه در سوگندهای قرآنی غافل بوده و از هدف آن بی‌اطلاع مانده‌اند و محققان و دانشمندان اسلامی این گونه مسائل و حقائق را مورد تحقیق و پژوهش قرار نداده و از این چنین اعجاز بزرگ علمی قرآن پرده برداری ننموده‌اند «۱».

۵- سید قطب می‌نویسد: خداوند به این موجودات جهان سوگند یاد می‌کند تا افرادی را که از ارزش و عظمت آنها بی‌اطلاعند آگاه ساخته و نشانه‌های علم و قدرت آفریننده آنها را بشناسند «۲».

۶- دانشمند معروف مصری محمد عبده در این رابطه بحث نسبتاً مفصل جالبی دارد که حاصل کلامش این است: در قرآن کریم سوگندهای گوناگونی به زمانها و مکانها و چیزهای دیگری وجود دارد و سوگند در موردی است که سوگند یاد کننده می‌ترسد از این که اگر بر خلاف آن را انجام دهد، مورد مؤاخذه قرار گیرد، پناه به خدا! اگر در مورد او این چنین توهم شود. و از طرفی هم خداوند در تأکید گفتارش نیازی به سوگند ندارد، لذا این سؤال پیش می‌آید که این سوگندها چگونه در کلام خداوند آمده

است؟ (۱) تفسیر الجواهر، ج ۲۵، ص ۲۶۵.

(۲) تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۸، ص ۳۶۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۳۷

در پاسخ می‌گوید: وقتی به همه چیزهایی که مورد سوگند قرآن قرار گرفته دقت می‌کنی می‌بینی یا از چیزهایی هستند که بعضی از مردم آن را انکار می‌کرده‌اند و یا در اثر این که از فایده آن بی‌اطلاع بوده، مورد تحقیر قرار داده‌اند، و خلاصه آن که از حکمت خداوند در آفرینش آنها غافل بوده‌اند که این سوگند به همه آنها پاسخ داده و مردم را از شک و وهم و غفلت بیرون آورده و موقعیت هر کدام از موجودات را به درستی نشان داده و حقایق امور را آشکار ساخته است.

مثلاً- سوگند به قرآن و قیامت، بدان جهت است که بدانند قیامت حتماً واقع می‌شود و قرآن بی‌شک کلام الهی است و همچنین با این امر عظمت و بزرگی هر دو را نشان داده است، چون در اولی سعادت و شقاوت انسانی مطرح بوده و در دومی وسیله هدایت و شفای دردهای وی قرار دارد.

و همچنین سوگند به ستارگان به این علت است که موقعیت و ارزش آنها دانسته شود، چون عده‌ای در اثر غفلت از مصالح و حکمت خداوند در آفرینش آنها، آنها را مورد تحقیر قرار می‌داده و نحس می‌شمردند و جمعی دیگر ستارگان را پرستش می‌کردند که خداوند با قسم به آنها فهماند که همه آنها آفریده‌های او بوده و هیچ‌گونه دخالتی در سرنوشت انسان ندارند.

سپس عبده اضافه می‌کند که: مسئله‌ای که لازم به ذکر است این است که پیروان بعضی از ادیان قبل از اسلام، برای این موجودات مادی ارزشی قائل نبوده و آنها را پست و ناچیز شمرده و توجه به آنها را موجب دوری از خدا می‌دانسته‌اند، خداوند به بیشتر این موجودات سوگند یاد نموده تا میزان عنایت خود را به آنها روشن نموده و به مردم بفهماند که در وجود آنها دقت و مطالعه نموده و از این رهگذر به اسرار هستی و آفرینش پی برده و از حکمت خداوند آگاهی یابد و راه بهره برداری و استفاده از وجود آنها را برای بهزیستی خویش نیک دریابد «۱». (۱) تفسیر جزو عم، محمد عبده، ص ۹ و ۱۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۳۸

۷- علامه طباطبایی (ره) هم سخن کوتاه و پر مغزی در این باره دارد، می‌فرماید:

خداوند در کلام خود به بیشتر آفریده‌هایش سوگند یاد نموده بدان جهت که آنها وسیله رحمت و نعمت هستند که ذات اقدس الهی به بشر ارزانی داشته مانند آسمان و زمین، خورشید و ماه، شب و روز و غیر اینها حتی انجیر و زیتون ... «۱».

۸- صاحب تفسیر نوین برای سوگندهای قرآن فوایدی نقل کرده است که ذیلاً به آنها نیز اشاره می‌شود، او می‌گوید: سوگندهای قرآن دارای فواید زیر است:

اول: اهمیت چیزی و امری که برای اثبات آن (مقسم له) قسم یاد شده تا در آن نیک بیندیشند و سرسری از آن نگذرند، می‌توان گفت در قسمهای انسانی نیز این منظور هست.

دوم: متوجه ساختن بشر به منافع و فواید فراوان چیزهایی که به آنها سوگند یاد می‌شود (مقسم به) مانند خورشید و ماه و ستارگان و شب و روز حتی انجیر و زیتون.

سوم: واقعیت داشتن مورد قسم که مورد انکار بوده یا در آن شک و تردید داشته یا موهوم و خیالش می‌پنداشته‌اند مانند فرشتگان و قیامت و روان و وجدان انسان (نفس ناطقه و لواحه) و غیر اینها.

چهارم: رد افکار خرافی و اعتقادات جاهلی، که بشر وحشی و حتی انسان متمدن امروز نسبت به بعضی از امور داشته و دارد مانند: عقیده به خدایی ستارگان و غیره و مثل آن که عرب جاهلی بعد از ظهر را ناخجسته و برای کسب، بد میمنت می‌دانست و بر اثر چنین اعتقاد جاهلانه‌ای زیانهای اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی فراوان به وی می‌رسید، نسل معاصر نیز مانند اهل هر عصری از دوره

و زمانه خود شکایت داشته و عمل خیر را در آن ناممکن می‌پندارد، جمیع این اوهام را خداوند با سوگند یاد کردن به عصر که هم به معنای بعد از ظهر و هم به معنای دوره و زمانه می‌آید، مردود شناخته است. (۱) المیزان، ج ۱۷، ص ۱۲۲ و ج ۱، ص ۲۲۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۳۹

پنجم: تنظیم مورد قسم تا مردم بر اثر بزرگداشت آن به عبادت و جهاد و دیگر اعمال خیر تشویق شوند مانند سوگند به اسبان مجاهدین و اوقات فریضه حج مثل:

«و العادیات ...» و: «وَالْفَجْرِ وَ لَيَالٍ عَشْرٍ» (۱).

دانشمندان دیگری نیز در این رابطه سخن گفته‌اند که ما را همین مقدار از نقل اقوال بس است و با همین کلمات، فواید و فلسفه سوگندهای قرآن معلوم شد. (۱) تفسیر نوین، ص ۳۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۴۰

سؤالات:

- ۱- برخی از تعاریفی که مفسرین و دانشمندان اهل ادب برای «قسم» گفته‌اند را بیان کنید.
- ۲- حروف و کلمات سوگند را توضیح داده و برای هر یک مثالی بیاورید.
- ۳- پنج مورد از موارد چهار ده گانه قسم به خدا را با ذکر آیه مربوطه بیان کنید.
- ۴- دو مورد از موارد چهار گانه سوگند به فرشتگان را با ذکر آیات مربوطه بیاورید.
- ۵- سوگندهای قرآن به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را با آیات مربوط به آن توضیح دهید.
- ۶- پنج مورد قسمی که به قرآن انجام گرفته با آیات مربوط به آن را بیان کنید.
- ۷- برخی از نمونه‌های دیگر قسمهای قرآن را با ذکر آیات مربوطه بیاورید.
- ۸- در رابطه با شرایط و مشخصات قسم توضیح داده، حروف و کلماتی که بر آن وارد می‌شوند را با ذکر شاهد بیان کنید.
- ۹- رابطه سوگندهای یازدهگانه سوره شمس را با جواب سوگند توضیح دهید که چیست؟
- ۱۰- رابطه جواب سوگندها با سوگند در سوره عادیات و سوره طارق را بیان کنید.
- ۱۱- رابطه جواب سوگند با مورد سوگند در آیات سوره زاریات را بیان کنید.
- ۱۲- پس از بیان معیارهای سوگند بشری توضیح دهید آیا سوگندهای خداوند با آن معیارها منطبق است یا خیر؟ و اگر منطبق نیست پس فایده سوگندهای خداوند چیست؟
- ۱۳- فلسفه سوگندهای قرآن را بیان نمایید.
- ۱۴- نظریه برخی از محققان و مفسران اسلامی را در رابطه با فواید سوگندهای قرآن بیان کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۴۱

درس بیست و هشتم جاذبه و تأثیر قرآن

اشاره:

از شگفتیهای تاریخ انسان، جاذبه و تأثیر فوق العاده و نفوذ عجیب و حیرت زای الفاظ زیبا و اسلوب جَدَّاب و معانی بلند و معارف عالی و استدلالات نیرومند و بیانات قرص و محکم و ارشادات روح پرور قرآن کریم است «۱». همین نفوذ غیبی و تأثیر معنوی قرآن

بود که تحوّل عظیم در میان اعراب انعطاف ناپذیر، ایجاد کرد و ماهیت آنان را به کلی عوض نموده و تغییر داد و از آنجا به اقطار عالم سرایت کرد و به صورت یک انقلاب حیاتی جهانی در آمد، و در اعصار بعدی نیز همچنان این سازندگی و کارسازی برای قرآن کریم بوده و هست.

برای نشان دادن شدت نفوذ و قدرت عمیق و تأثیر معنوی آیات قرآن همین بس که در طول اعصار مختلف، چه بسا یک آیه کافی بود که مشرکی را موحد و ملحدی را مؤمن به خدا و جهان ابدیت نماید و چه بسا فاسقی شرور و متهور با شنیدن قسمت کوتاه و فراز مختصری از قرآن کریم، چنان تحت تأثیر قرار می‌گرفت که از برنامه‌های شوم و زیانبار گذشته پشیمان می‌شد و یک باره به اعمال ننگین پیشین خود پایان داده و برای همیشه معتکف در خانه خداوند می‌گردید.

آری مسلمان شدن عده‌ای بی‌شمار در پرتو قرآن کریم و تغییر یافتن افراد زیادی در پناه آیات روحبخش آن، حاکی از منتهای زیبایی الفاظ و انسجام عبارات و جان دار (۱) به کتاب نمونه‌هایی از تأثیر و نفوذ قرآن، از استاد علی کریمی جهرمی، مراجعه کنید. درس‌هایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۴۲

بودن معانی و والا بودن حقایق و معارف بلند آن است، چه آن که هیچ کلامی (چه نظم و چه نثر) در جهان همانند قرآن، در دلها تأثیر و نفوذ نداشته و روی سطح افکار ملتها اثر نگذاشته و نتوانسته است یک مرتبه مسیر زندگی فرد یا اجتماعی را برای همیشه عوض کند.

قرآن، در مقام و عید و ذکر عذاب و خشم الهی و تهدید گنهکاران و یاد آوری کیفر آنان، چنان از خود مهارت نشان می‌دهد و وضع هولناک قیامت و دوزخ را به گونه‌ای مجسم می‌کند که آدمی به خود می‌لرزد و گویی صدای گوشخراش صاعقه عذاب را در گوش خود، احساس می‌کند و چنان می‌بیند که تازیانه‌های عذاب پروردگار، بر سرش فرود می‌آید و اثر آلام و دردهای آن را درک می‌کند و از این رو تاریخ اسلام کسانی را معرفی می‌کند که با شنیدن این نوع از آیات قرآنی از شدت بیم و هراس افتاده و جان سپرده‌اند.

از سوی دیگر: در مقام نوید رحمت و یاد آوری مواهب نعمتهای گوناگون و فرحبخش بهشتی و الطاف جسمی و روحی آن جهان، چنان پیش می‌آید و عالی ترسیم و طرح ریزی می‌نماید و خصوصیات لذت بخش را مجسم می‌سازد که روح نشاط و شادی را در آدمی بیدار ساخته و تحریک می‌کند و خواننده یا شنونده آن را نوع آیات، احساس می‌کند که هم اکنون از آن نعمتهای عالی و مواهب روحبخش برخوردار است و چه بسا که از خود بیخود می‌شود و از فرط شوق و میل رسیدن به آن رحمت‌های بی‌کران و دست یافتن به آن صحنه‌های زیبا و فرح انگیز، هیجان زده، تسلیم مرگ گردیده، داوطلبانه با یک جهان شور و شوق رو به سوی جبهه و جهاد و شهادت می‌رود و به راحتی جان را فدا می‌کند، چنان که در تاریخ اسلامی نمونه‌های این گونه افراد نیز بسیار معرفی شده‌اند.

در مقام یاد آوری معارف و توجه دادن به مبدأ و معاد چنان محکم و مستدل سخن می‌گوید که عجز و ناتوانی آلهه دروغین و خدایان جعلی و ساختگی را آفتابی و روشن می‌سازد و زبونی و خواری بتها را نمایش و عینیت می‌بخشد که حتی پیروان درس‌هایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۴۳

آنها را تکان داده و متزلزل می‌سازد و آن چنان دلایل محکم و استوار برای اثبات معاد و عالم پس از مرگ می‌آورد که هر نوع راه فرار را به روی منکرین می‌بندد و آنها را وادار به اقرار یا دست کم یک حالت سکوت شرمساری می‌نماید.

و در هنگام ارشاد و پند دادن و یاد آوری آثار سوء و عواقب وخیم و خطرناک گناه و سرکشی، تعبیراتی به کار می‌برد و ریزه کاریهایی اعمال می‌کند که قلوب را دگرگون ساخته و شنونده یا خواننده را عوض کرده و بی‌اختیار می‌گریاند و حتی در قلوب کسانی که از اسلام خارجند اگر اندک توجهی داشته باشند و در قید عناد و لجاج نباشند نیز اثر می‌گذارد، مردی نصرانی به یک

نفر که قرآن قرائت می‌کرد، رسیده استاد و گریه کرد، هنگامی که از سبب گریه او پرسش شد، گفت: از خوف و وحشتی که از کلام الهی بر من دست داد به گریه افتادم «۱».

قرآن کریم خود در این رابطه چنین می‌گوید: وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ «۲».

یعنی: «و هر گاه آیاتی را که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده بشنوند، چشمهای آنها را می‌بینی که (از شوق) اشک می‌ریزد، به خاطر حقیقتی که در یافته‌اند، آنها می‌گویند:

پروردگارا! ایمان آورده‌ایم، ما را با گواهان (و شاهدان حق) بنویس، چه ما به خدا و آنچه از حق به ما رسیده ایمان نیاوریم، در حالی که آرزو داریم ما را در زمره صالحان قرار دهد».

این مطالب، روشنگر مقدار تأثیر و نفوذ قرآن است که با این که طرف، مسیحی است از شنیدن آیات قرآنی چنان صفایی در خود احساس می‌کند که درک خوف خدا نموده و گریان می‌شود و حتی اسلام می‌آورد، چنان که مفسرین گفته‌اند آیه مربوط به (۱) انیس الأعلام، ج ۶، ص ۲۷۸.

(۲) سوره مائده، آیه ۸۳ و ۸۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۴۴

نجاشی و علمای حبشه است که پس از شنیدن آیات اوایل سوره شورا و آیاتی از سوره مریم، از «جعفر بن ابیطالب»، چنان تحت تأثیر واقع شده گریه کردند و بعدا اسلام اختیار کردند و حاضر نشدند مسلمانانی که به حبشه هجرت کرده بودند را طبق درخواست قریش به مکه برگردانند بلکه با آنها به مهربانی برخورد کرده و در پناه خود نگهدارنده داشتند «۱».

پس از بیان مقدمه فوق، به برخی از مطالب مربوط به تأثیر و نفوذ قرآن اشاره می‌کنیم:

۱- تأثیر نفوذ قرآن از دیدگاه آیات

موضوع نفوذ حیرت انگیز و بی‌سابقه قرآن کریم در قلوب اهل ایمان در آیاتی چند از خود قرآن نیز باز گو شده است که به آنها اشاره می‌شود:

الف- إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ «۲».

یعنی: «مؤمنان تنها کسانی هستند که هر گاه نام خدا برده شود، دل‌هایشان ترسان می‌گردد و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می‌شود ایمانشان افزون می‌گردد و تنها به پروردگارشان توکل دارند».

ب- اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ... «۳».

یعنی: «خداوند بهترین سخن را نازل کرده، کتابی که آیاتش از نظر لطف و زیبایی و عمق و محتوا همانند یکدیگر است، آیاتی مکرر دارد (تکراری شوق انگیز) که از شنیدن آیاتش لرزه بر اندام کسانی که از پروردگارشان خاشعند می‌افتد، سپس برون (۱) سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۵۹-۳۶۰.

(۲) سوره انفال، آیه ۲.

(۳) سوره زمر، آیه ۲۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۴۵

و درونشان نرم و متوجه ذکر خدا می‌شود...».

در این آیه شریفه چند خاصیت از خواص قرآن تبیین شده است: نخست این که قرآن نیکوترین سخن است اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ

الْحَدِيثِ. دوم این که: مکرر است «مثنایی». سوم این که مورد بحث ما است، همان نفوذ عمیق و فوق العاده قرآن بر دلهاست که با شنیدن آیات قرآن لرزه بر اندام خاشعان از پروردگار می‌افتد (و مو بر تنشان راست می‌شود) و سپس پوست و قلبشان یعنی برون و درونشان نرم و آماده پذیرش ذکر خدا می‌گردد و آرام و مطمئن می‌شود.

چه ترسیم جالب و زیبایی از نفوذ عجیب آیات قرآن بر دل‌های آماده نموده است نخست در آن خوف و ترس ایجاد می‌کند، خوفی که مایه بیداری و آغاز حرکت است، ترسی که انسان را متوجه مسئولیتهای مختلفش می‌سازد. در مرحله بعد، حالت نرمش و پذیرش سخن حق به او می‌بخشد و به دنبال آن آرامش می‌یابد. این حالت دو گانه که مراحل مختلف و منازل «سیر و سلوک الی الله» را نشان می‌دهد کاملاً قابل درک است، زیرا آیات غضب و انذار دلها را به لرزه در می‌آورد سپس آیات رحمت به آن آرامش می‌دهد.

به هر حال، آیات قرآن دارای چنان قدرت و تأثیری است که از استماع آن قلوب آماده مؤمنین، ترسان و درجات ایمانشان بالا می‌رود و در نتیجه رابطه و پیوند دل و جان آنان با مبدأ آفرینش محکمتر و قویتر خواهد گردید.

ج- لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ... «۱».

یعنی: «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، می‌دیدیم که در برابر آن خشوع می‌کند و از خوف خدا می‌شکافد...».

این آیه که ناظر به همه آیات قرآن است پرده از روی حقیقتی بر می‌دارد و آن این (۱) سوره حشر، آیه ۲۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۴۶

که: نفوذ قرآن به قدری عمیق است که اگر بر کوهها نازل می‌شد آنها را تکان می‌داد، اما عجب از این انسان سنگدل که گاه می‌شنوند ولی تکان نمی‌خورند.

آری نفوذ و تأثیر قرآن کریم بر دلها و تصرف سریع آن بر افکار و اندیشه‌ها مورد هیچ گونه انکار و حتی استبعاد نیست، بلکه دوست و دشمن این حقیقت را به خوبی لمس کرده و می‌کنند و هر کسی اندک آشنایی با قرآن داشته باشد آن را تصدیق می‌کند، لذا همگان (دوست و دشمن) به تکاپو و فعالیت افتادند، یکی در جهت مثبت و دیگری در جهت منفی، یعنی طرفداران قرآن در صدد افتادند که مردم را با قرآن آشنا سازند تا تحت تأثیر نفوذ قرآن به سعادت ابدی نائل گردند، ولی دشمنان قرآن، می‌کوشند تا مردم را برای همیشه از قرآن جدا نگه دارند تا مردم با قرآن آشنا نشوند تا تحت تأثیر آن واقع شده پیرو واقعی قرآن گردند و این هر دو حرکت، نشأت گرفته از تأثیر و نفوذ خارق العاده قرآن است.

۲- تأثیر و نفوذ قرآن از دیدگاه روایات

در کلمات معصومین علیهم السلام قرآن به «ابلق الموعظه»، «شفاء لما فی الصّیة دور»، «ربیع القلوب»، «انفع التذکرة» و امثال این تعبیرات، معرفی شده است و اینها عمدتاً به خاطر نفوذ و تأثیر فوق العاده قرآن و مؤثرتر بودن آن از سایر کلمات است، برای تیمن و تبرک به برخی از روایات اشاره می‌کنیم:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ ...» «۱».

یعنی: رسول خدا فرمود:

«بهترین و نیکوترین سخنها، قرآن کریم است ...».

«قال علي عليه السلام: إن أحسن القصص و ابلغ الموعظة و انفع التذکر کتاب الله عزّو جلّ» «۲». (۱) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۶۹.

(۲) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۶۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۴۷

یعنی: علی علیه السلام فرمود:

«نیکوترین داستانها و رساترین پندها و نافع و پرسودترین تذکر و یادآوریها، قرآن خدای بزرگ است».

«قال علی علیه السلام: تعلّموا کتاب اللّٰه تبارک و تعالی فانه احسن الحدیث و ابلغ الموعظه و تفقّھوا فیه فانه ربیع القلوب و استشفوا بنوره فانه شفاء لما فی الصّدور و احسنوا تلاوته فانه احسن القصص ...» (۱).

یعنی: علی علیه السلام فرمود: کتاب خدا را فرا گیرید چرا که زیباترین سخن و رساترین پند است و در آن بیندیشید، زیرا آن بهار دلهاست و به نور آن برای درمان امراض درونی تان شفا جوید چرا که آن شفای امراض سینه‌هاست، آن را نیکو تلاوت کنید، زیرا آن زیباترین داستانهاست ...».

«قال علی علیه السلام: افضل الذّکر القرآن به تشرح الصّدور و تستنیر السّرایر» (۲).

یعنی: «علی علیه السلام فرمود: برترین ذکرها قرآن است که به وسیله آن دلها باز و وسیع و نهانها نورانی می‌گردد».

قال علی علیه السلام: «... جعله اللّٰه ریّا لعطش العلماء و ربیعا لقلوب الفقهاء و محاج لطرق الصّالحاء و دواء لیس بعده داء و نورا لیس معه ظلمة» (۳).

یعنی: «خداوند این قرآن را فرو نشاننده عطش علما و باران بهاری برای قلوب فقهاء و جاده وسیع برای صلحا قرار داده است، قرآن دارویی است که پس از آن، بیماری باقی نمی‌ماند و نوری است که بعد از آن ظلمتی یافت نمی‌شود ...».

قال علی علیه السلام: «انّ اللّٰه سبحانه لم یعض احد بمثل هذا القرآن فانه حبل اللّٰه المتین و سببه الأمین و فیه ربیع القلب و ینایع العلم و ما للقلب جلاء غیره ...» (۴). (۱) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۶۹.

(۲) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۹۷.

(۳) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸.

(۴) نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۴۸

یعنی: «خداوند سبحان احدی را به مطالبی مانند آنچه در قرآن آمده موعظه نفرموده است، زیرا قرآن رشته محکم خدا و وسیله امین او و بهار دلهاست و چشمه‌های دانش در آن بوده و برای قلب و فکر، جلایی جز قرآن نتوان یافت».

قال علی علیه السلام: «و اعلموا ان هذا القرآن هو النّاصح الّذی لا یغشّ و الّهادی الّذی لا یضلّ و المحدث الّذی لا یکذب و ما جالس هذا القرآن احد الاّ قام عنه بزیاده او نقصان:

زیاده فی هدی او نقصان فی عمی» (۱).

یعنی: «آگاه باشید! این قرآن پند دهنده‌ای است که انسان را نمی‌فریبد، هدایت کننده‌ای است که گمراه نمی‌سازد و سخنگویی است که هرگز دروغ نمی‌گوید، هر کس با قرآن مجالست کند از کنار آن با زیادی یا نقصان بر می‌خیزد، زیادی در هدایت یا نقصان از کور دلی و جهل».

چنان که ملاحظه می‌کنید، گرچه این قبیل روایات مستقیماً در رابطه با تأثیر و نفوذ قرآن سخن نمی‌گویند بلکه یا از اوصاف مؤمنین سخن می‌گویند و یا در توصیف قرآن، ولی هیچ یک از این اوصاف بدون تأثیر عمیق و جاذبه قرآن میسر نیست مثلاً قرآن آن چنان مؤثر است که مجالست با آن یا با زیاده در هدایت همراه است و یا با نقصان در جهالت و یا ربیع قلوب بودن و جلاء دادن به قلب و فرو نشانیدن عطش علما و باران بهاری بودن برای قلوب فقها و یا شفا بودن برای بیماری دلها و ... همه و همه منوط به تأثیر فوق العاده قرآن است.

به هر حال، تاریخ اسلام پر است از نشانه‌های نفوذ عجیب قرآن در دل‌های مؤمنان و حتی غیر مؤمنانی که قلبهایی آماده داشتند (که

ما در مباحث بعدی به برخی از نمونه‌های آن اشاره خواهیم کرد) در حدیثی از «اسماء» نقل شده که می‌گوید: «کان اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا قرء علیهم القرآن كما نعتهم الله تدمع اعینهم و تقشعز (۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.»

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۴۹
جلودهم» (۱)».

یعنی: «یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که قرآن بر آنها تلاوت می‌شد، همان گونه که خدا آنها را توصیف کرده است، چشماییشان اشکبار می‌گشت و لرزه بر اندامشان می‌افتاد.»
بنابر این، بر اساس روایات اهل بیت علیهم السلام قرآن مؤثرترین و با نفوذترین و با جاذبه‌ترین سخن است که از طرف خدای بزرگ برای هدایت بشر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داده شده و در اختیار بشر قرار گرفته است.

۳- ساحر خواندن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سحر دانستن قرآن بخاطر نفوذ خارق العاده آن است

چنان که می‌دانید، دشمن همیشه سعی دارد نقاط قوت را تا آن جا که می‌تواند نادیده گرفته و انکار کند، ولی اگر نقاط قوت به قدری آشکار و روشن بود که جای انکار نداشت، کوشش خود را در وارونه نشان دادن آن به خرج می‌دهد، و سعی می‌کند برای آن تفسیرهای بد و ناهنجاری بترشد و افکار مردم را نسبت به آن منحرف سازد، این تفاسیر غلط معمولاً توأم با یک نوع اعتراف ضمنی به اصل وجود نقطه قوت است.

بنابر این، هر گاه مشاهده کنیم دشمن برای تفسیرهای غلط و گمراه کننده دست و پا می‌کند، باید بدانیم اصل موضوع به قدری آشکار بوده که جای انکار برای او باقی نگذاشته است.

از تواریخ و همچنین از خود قرآن مجید به خوبی بر می‌آید که مخالفان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبتهای ناروایی به او می‌دادند تا افکار عمومی را که به سرعت متوجه او (۱) تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۴۳۴ به نقل از تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۵۶۹۳.
درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۵۰

می‌شد از وی منحرف سازند، از جمله گاهی به او مجنون و گاهی شاعر «۱» و گاهی کاهن «۲» و زمانی هم ساحر «۳» می‌گفتند.
در این بین این نسبتهای ناروا که به آن حضرت می‌دادند، نسبت سحر (که مربوط به بحث ماست) بسیار قابل دقت است، زیرا به گواهی آیات ۲۴ و ۲۵ سوره مدثر و آیات دیگر، علت اصلی این نسبت ناروا همین آیات قرآن بوده است، یعنی اگر سحری در میان بوده چیزی جز همین نفوذ خارق العاده آیات قرآن نبوده است.

این نسبت گواهی می‌دهد که نفوذ آیات قرآن در دلها به قدری عمیق و صریح و بی‌سابقه بوده که نمی‌توانستند آن را یک امر عادی تلقی کنند، ناچار بودند برای این کلمات و عبارات، با این تأثیر فوق العاده، واژه‌ای پیدا کنند، چاره‌ای جز این ندیدند که بگویند «سحر» است، زیرا «سحر» از نظر لغت به کارهای خارق العاده‌ای می‌گویند که عامل اصلی آن، مرموز و دقیق و مخفی باشد و لذا مسائل دقیق و مخفی را نیز گاهی «سحر» می‌نامند «۴».

آنها با این نسبت می‌خواستند پرده بر روی یک حقیقت بزرگ یعنی جاذبه فوق العاده قرآن بیندازند. به هر حال، نسبت «سحر» و شعر» به آیات قرآن دادن و متهم ساختن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام به این دو موضوع از ناحیه مخالفان، یکی از مدارک زنده نفوذ و تأثیر خارق العاده آیات قرآن در افکار و نفوس شنوندگان است و شیرینی و جذابیت و فصاحت و بلاغت اعجاز آمیز قرآن را مدلل می‌سازد «۵».

در تواریخ اسلام صحنه‌های جالبی از جاذبه و تأثیر خارق العاده این آیات در دلها دیده می‌شود که در نوع خود بی‌سابقه است که

ما در مطلب بعدی نمونه‌هایی از این (۱) «و یقولون ائنا لتارکوا آلہتنا لشاعر مجنون»، (صافات ۳۶).

(۲) «فذكر فما انت بنعمه ربك بکاهن و لا مجنون»، (طور ۲۹).

(۳) «ان هذا الا سحر یؤثر ان هذا الا قول البشر»، (مدثر ۲۴ و ۲۵).

(۴) مفردات راغب اصفهانی، ماده سحر.

(۵) قرآن و آخرین پیامبر، مکارم شیرازی ص ۷۴-۷۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۵۱

تأثیرات را برای شما نقل خواهیم کرد.

موضوع ساحر خواندن پیامبر و سحر دانستن قرآن، در بین مخالفین در آیات قرآن به طور مکرر آمده و این نبود مگر بخاطر تأثیر و نفوذ فوق العاده آیات قرآن، کفار قریش به پیامبر می گفتند هر چه از این آیات بیاوری که ما را مسحور خود سازی تا ما به تو ایمان بیاوریم، ایمان نخواهیم آورد و سحر تو در ما اثر نخواهد کرد:

و قالوا مهما تأتينا به من آية لتسخرنا بها فما نحن لك بمؤمنين «۱».

و باز می گفتند: قرآن جز سحری آشکار چیزی نیست: فقال الذين كفروا منهم إن هذا إلا سحر مبين «۲». و امثال این آیات که بسیار است.

۴- نموداری از تأثیر عمیق و نفوذ فوق العاده قرآن

اگر انسان بخواهد تأثیر آیات را بر نفوس و تحولاتی که آیات در افراد ایجاد کرده بر شمرد، به قول معروف «مثنوی هفتاد من کاغذ شود» و باید در این راستا کتابی مستقل نوشت چنان که بعضی از فضلاء حوزه علمیه چنین کرده‌اند، به عنوان نمونه به کتاب «نمونه‌هایی از تأثیر و نفوذ قرآن» استاد علی کریمی جهرمی مراجعه کنید.

و معمولاً در تفاسیر، مفسرین در بررسی آیات به جنبه نفوذ و تأثیر قرآن نیز پرداخته‌اند و ما نیز در اینجا به چند نمونه از این تأثیرات فوق العاده، اشاره می کنیم که «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل»:

الف- «ولید بن مغیره مخزومی» که مردی ثروتمند بوده و در بین عرب به حسن تدبیر و فکر صائب شهرت داشت، و برای حل مشکلات اجتماعی و منازعاتی که در میان طوایف عرب واقع می شد از فکر و تدبیر او استمداد می کردند و به همین جهت او را «ریحانه قریش» (گل سر سبد آنها) می نامیدند، روزی به تقاضای جمعی از (۱) سوره اعراف، آیه ۱۳۲.

(۲) سوره مائده، آیه ۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۵۲

مشرکان، نزد پیامبر آمد تا از نزدیک وضع او را بررسی و آیات قرآن را ارزیابی کند.

بنا به خواهش او، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قسمتی از آیات سوره «حم سجده» را تلاوت کرد، این آیات چنان تأثیر و هیجانی در او ایجاد کرد که بی اختیار از جا حرکت نموده و به محفلی که از طرف طائفه او (بنی مخزوم) تشکیل شده بود در آمد و گفت: به خدا سوگند! از محمد صلی الله علیه و آله و سلم سخنی شنیدم که نه شباهت به گفتار انسانها دارد و نه پریان تا آنجا که گفت: «و ان له لحلاوة و ان علیه لطلاوة و ان اعلاه لثمر و ان اسفله لمغدق و انه ليعلو و لا يعلى علیه».

یعنی: «گفتار او شیرینی خاصی و زیبایی مخصوصی دارد، بالای آن (همچون شاخه‌های درختان برومند) پرثمر و پایین آن مانند ریشه‌های درختان کهن) پرمایه است، گفتاری است که بر هر چیزی پیروز می شود و چیزی بر آن پیروز نخواهد شد».

زمزمه در میان قریش افتاد که از قرائن بر می آید که ولید دلباخته گفتار محمد صلی الله علیه و آله و سلم شده و اگر چنین باشد

همه قریش تحت تأثیر او قرار خواهند گرفت، ابو جهل در صدد چاره جویی بر آمده و بالاخره ولید را وادار کرد که نظر خود را در رابطه با قرآن اظهار نماید، ولید پس از فکر فراوان اعلام کرد که پیامبر ساحر و قرآن سحر است، *إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ* (۱). (۲)

ب- یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نام «ابو طلحه انصاری» در مدینه نخلستان و باغی داشت بسیار مصفا و زیبا که همه در مدینه از آن سخن می گفتند و در آن چشمه آب صافی بود که هر موقع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن باغ می رفت از آن آب میل می کرد و وضو می ساخت و علاوه بر همه اینها آن باغ در آمد خوبی برای ابو طلحه داشت، پس از نزول آیه مبارکه: (۱) سوره مدثر، آیه ۲۴ و ۲۵.

(۲) مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۸۷، و سیره ابن هشام، ص ۲۸۸ با کمی تفاوت.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۵۳

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۱).

یعنی: «هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی رسید مگر اینکه از آنچه دوست می دارید (در راه خدا) انفاق کنید و آنچه انفاق می کنید خداوند از آن با خبر است».

به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده و عرض کرد: می دانی که محبوبترین اموال من همین باغ است و من می خواهم آن را در راه خدا انفاق کنم تا ذخیره برای رستخیز من باشد، پیامبر فرمود: «بَخِّ بَخَّ ذَلِكُ مَالِ رَابِحٍ لَكَ». یعنی: «آفرین بر تو! این ثروتی است که برای تو سودمند خواهد بود».

سپس فرمود: من صلاح می دانم که آن را به خویشاوندان نیازمند خود بدهی، ابو طلحه دستور پیامبر اسلام را عمل کرد و آن را در میان بستگان خود تقسیم کرد (۲).

ج- *أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ*.

یعنی: «آیا وقت آن نرسیده است که دلهای مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده است خاشع گردد؟ و مانند کسانی نباشند که قبلا به آنها کتاب آسمانی داده شد و سپس زمانی طولانی بر آنها گذشت و قلبهای آنها قساوت پیدا کرد و بسیاری از آنها گنهگار و فاسقند».

از جمله آیات تکان دهنده قرآن مجید، آیه فوق است که قلب و روح انسان را در تسخیر خود قرار می دهد، پرده های غفلت را می برد، لذا در طول تاریخ افراد بسیار آلوده ای را می بینیم که با شنیدن این آیه، تکان خورده و در یک لحظه از تمام گناهان خود باز گشتند و حتی بعضیها در صف زهاد و عباد قرار گرفتند، از جمله آنها «فضیل بن عیاض» است:

«فضیل» که در کتب رجال به عنوان یکی از راویان موثق از امام صادق علیه السلام از زهاد (۱) سوره آل عمران، آیه ۹۲.

(۲) مجمع البیان و صحیح مسلم و بخاری.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۵۴

معروف معرفی شده و در پایان عمرش در جوار کعبه می زیست و همانجا در روز عاشورا بدرود حیات گفت، در آغاز کار، راهزن خطرناکی بود که همه مردم از او وحشت داشتند.

«فضیل» روزی از نزدیکی یک آبادی می گذشت، دختری را دید و نسبت به او علاقه مند شد، عشق سوزان دخترک، فضیل را وادار کرد که شب هنگام از دیوار خانه او بالا رود و تصمیم داشت به هر قیمتی که شده به وصال او نایل گردد! در این هنگام بود که در یکی از خانه های اطراف، شخصی بیدار دل، مشغول تلاوت قرآن بود و آیه فوق را با صدای رسا قرائت کرد، این آیه همچون تیری

بر قلب فضیل نشست و درد و سوزی در درون دل احساس کرد و در فکر فرو رفت که این کیست که سخن می‌گوید؟ و به چه کسی این پیام را می‌دهد؟ به من می‌گوید: ای فضیل! آیا وقت آن نرسیده است که بیدار شوی و از راه خطا برگردی و از این آلودگی خود را بشویی و دست به دامن توبه زنی؟! ناگهان صدای فضیل بلند شد و پیوسته می‌گفت: «بلی و الله قد آن! بلی و الله قد آن!، یعنی: بلی به خدا سوگند وقت آن رسیده است! به خدا سوگند وقت آن رسیده است!».

او تصمیم خود را گرفت و با یک جهش برق آسا خود را از صف اشقیاء، جدا ساخته و در صف سعدهاء داخل شد و بالاخره از دیوار بام فرود آمده و به خرابه‌ای وارد شد که جمعی از کاروانیان در آنجا بودند و برای حرکت به سوی مقصد با یکدیگر مشورت می‌کردند، می‌گفتند فضیل و دار و دسته‌اش در راهند، اگر برویم راه را بر ما می‌بندند و ثروت ما را به غارت می‌برند، فضیل تکانی خورد و خود را سخت ملامت کرد و گفت چه بد مردی هستم، این چه شقاوتی است که به من رو آورده، در دل شب به قصد گناه از خانه بیرون می‌آیم و قومی مسلمان از بیم من به کنج این خرابه گریخته‌اند.

روی به سوی آسمان کرد و با دلی توبه کار این سخنان را بر زبان جاری ساخت:

«خداوندا! من به سوی تو باز گشتم و توبه خود را این قرار می‌دهم که پیوسته در جوار

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۵۵

خانه تو باشم، خدا یا! از بدکاری خود در رنجم و از بی‌کسی خود در فغان، درد مرا درمان کن، ای درمان کننده همه دردها! و ای پاک و منزله از همه عیبها! ای بی‌نیاز از خدمت من! و ای بی‌نقصان از خیانت من! مرا به رحمت ببخشای و مرا که اسیر بند هوای خویشم از این بند رهایی بخش!».

خداوند دعای او را مستجاب کرد و به او عنایتها فرمود و از آنجا بازگشت و به سوی مکه آمد و سالها در آنجا مجاور بود و از جمله اولیا گشت:

گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است اسیر عشق تو از هر دو کون آزاد است «۱»

د- إِذَا رَأَيْتَهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيظًا وَ زَفِيرًا وَ إِذَا أَلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا «۲».

یعنی: «چون آتش، آنان (تکذیب کنندگان رستاخیز) را ببیند از مکانی دور، آواز خشم و خروشیدن آن را بشنوند و چون از جهنم در جایی تنگ انداخته شوند، در حالی که به هم با زنجیرهای آتشین بسته شده باشند در آنجا فریاد هلاکت بر آورند».

در این آیه عذاب الهی شرح داده می‌شود که آتش دوزخ می‌گردد و می‌آید به طوری شعله‌ور است که بانگ و زفیر و فریاد آن از مسافت بسیار دوری به گوش می‌رسد و کسانی که وارد این آتش شوند همواره هلاکت خود را می‌طلبند.

زنی بود در بصره به نام «شعوانه» که معمولاً مجالس فساد از او خالی نبود، روزی با چند کنیز به جایی می‌رفت تا به در خانه مردی زاهد و واعظ رسید که خروش و فریادی از آن خانه بلند بود، کنیزی را به درون خانه فرستاد تا ببیند چه خبر است، ولی کنیز برنگشت و کنیز دوم را فرستاد او نیز برنگشت تا آنکه خود وارد خانه شد تا ببیند جریان چیست؟ وقتی به اندرون خانه رسید، دید آن مرد صالح و واعظ، بالای (۱) تفسیر نمونه، ج ۲۳، به نقل و اقتباس از سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۶۹ و روح البیان، ج ۹، ص ۳۶۵ و تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۶۴۲۱.

(۲) سوره فرقان، آیه ۱۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۵۶

منبر است و آیه فوق را تفسیر می‌کند، وقتی این زن معنای آیه را فهمید و از شدت عذاب جهنم، آگاهی پیدا کرد، در او سخت اثر کرد و صدا زد یا شیخ! اگر من توبه کنم خداوند از من می‌پذیرد؟

شیخ گفت: خداوند می‌آمرزد گر چه گناهانت مثل گناهان «شعوانه» باشد، گفت:

من همان «شعوانه» هستم که توبه می‌کنم و دیگر گناه نمی‌کنم و گفت خداوند، گناهان تو را ببامرزد و عفو نماید. این زن توبه کرد و غلامان و کنیزان خود را آزاد کرد و صومعه‌ای ساخته و در آنجا مشغول عبادت شد و سالهای بسیاری ریاضت کشید تا سوخته و گداخته شد، روزی مشغول شستشوی خود بود نگاه کرد بسیار لاغر و گداخته شده، گفت: آه! که در دنیا این چنین زار و نزار شدم! نمی‌دانم در آخرت، حالم چگونه خواهد بود؟ پس آوازی شنید که: ای شعوانه! از درگاه ما بیرون برو و همچنین ملازم درگاه ما باش تا ببینی که فردای قیامت حال تو چگونه خواهد بود «۱».

ه- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ «۲».

یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید خود و اهلتان را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ است باز دارید، بر آن آتش فرشتگانی غلاظ و شداد موکلند که خدا را نافرمانی نمی‌کنند و آنچه خدا به آنان امر نماید انجام می‌دهند».

آیه‌ای بسیار وحشت‌انگیز و هراس آور است و امید گنه کاران را از همه جا قطع می‌کند، مجرمین بدانند که اگر رضای خدا را جلب نکنند، دستشان از همه جا کوتاه است و هیچگاه نمی‌توانند مأمورین عذاب را با خود همراه نموده و نسبت به خود مهربان نمایند، زیرا آنان مظاهر غضب و خشم خدا هستند. (۱) خزینه الجواهر، نهایندی.

(۲) سوره تحریم، آیه ۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۵۷

ابن مسعود می‌گوید: وقتی این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را بر یاران خود تلاوت کرد، ناگهان جوانی به حالت غشوه بر روی زمین افتاد، پیامبر دست مبارک خود را بر روی قلب او نهادند، دیدند که نزدیک است قلبش از اضطراب و وحشت از جای کنده شود، فرمود: ای جوان! بگو «لا اله الا الله»، جوان حرکت کرد و این کلمه طیبه را بر زبان جاری کرد، حضرت او را بشارت به بهشت داد، یاران عرض کردند که یا رسول خدا! از میان ما تنها به این جوان بشارت بهشت دادید؟ حضرت فرمود: آیا نشنیده‌اید که خدای بزرگ می‌فرماید: ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ «۱».

یعنی: «بهشت برای کسی است که از مقام من بترسد و از وعده عذاب بهراسد» «۲».

اینها و دهها نمونه دیگر هست که افرادی حتی آلوده و ناپاک، با شنیدن آیه‌ای منقلب شدند و چه بسا پس از بازگشت از گناه، جزء زاهدان و عابدان شدند و تأثیر آیات قرآن قابل انکار نیست و ما را در اینجا نقل همین پنج نمونه کافی است. (۱) سوره ابراهیم، آیه ۱۴.

(۲) تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۷۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۵۸

سوالات:

- ۱- در زمینه جاذبه و تأثیر قرآن در نفوس مستعد، توضیح دهید.
- ۲- جاذبه و نفوذ خارق العاده قرآن را با ذکر شواهدی از آیات، بیان کنید.
- ۳- تأثیر و نفوذ قرآن را از دیدگاه روایات با توضیح کامل بیان کنید.
- ۴- چند نمونه از روایات مربوط به تأثیر قرآن را با توضیح در پیرامون آن بیاورید.
- ۵- فلسفه ساحر خواندن پیامبر و سحر دانستن قرآن را بیان کنید.
- ۶- به چند نمونه از تأثیر قرآن در افراد با ذکر آیه و مورد و کیفیت تأثیر اشاره کنید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۵۹

درس بیست و نهم نقش قرآن در پیدایش علوم

اشاره:

از جمله مباحث مهم و عظیم قرآنی، بررسی رابطه قرآن با علوم است که نتیجه این بحث و بررسی، آگاهی نسبت به نقش قرآن در پیدایش علوم است.

قبل از ورود در مبحث اصلی، توجه به نکته‌ای به عنوان مقدمه لازم است و آن اینکه: زمانی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در شبه جزیره حجاز قیام کرد، آن محیط کاملاً محیط جهل و نادانی بود، قرآن کریم، در آغاز نزولش، با نخستین آیات خود: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ... اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ.»^۱، نوید حرکت علمی را در طلوع وحی داده است، وقتی که یک قرن بعد- یا حد اکثر دو قرن بعد- را مطالعه کنیم می‌بینیم که در آن کویر خشکیده از نظر علم و دانش، باغ و بوستانی از علم و دانش و فرهنگ به وجود آمد.

هر انسان منصفی- خواه مسلمان و خواه غیر مسلمان- با این پدیده روبرو شود که آن کویر سوزان، به گلستان علم و دانش و بوستان سرسبز و خرم تبدیل شده، می‌فهمد که بین این آیین و این حرکت علمی و پیدایش علوم، رابطه‌ای بوده است، بحث ما در اصل این رابطه نیست، چون این واضح و تاریخ شاهد گویای آن است، بحث ما این است که باید دید قرآن چگونه در این مسئله اثر گذاشت؟ کدام قسمت از آیات قرآن، این حرکت عظیم علمی و فرهنگی را ایجاد کرد؟ (۱) سوره علق، آیه ۱-۵.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۶۰

با توجه به نکته فوق در رابطه با نقش قرآن کریم در پیدایش علوم، سه نظر وجود دارد که یکی افراطی و دیگری تفریطی و سومی نظر معتدل و حد وسط است چرا که:

یک نظر این است که همه علوم در قرآن وجود دارد، علوم تجربی، طب، زمین شناسی، گیاه شناسی، آسمان شناسی، و بالاخره همه علوم با همه شقوقش در قرآن هست و انسان می‌تواند همه رشته‌های علوم را از قرآن اقتباس نماید حالا چگونه می‌توان فرمولهای فیزیک، شیمی، ریاضی و غیر ریاضی را از قرآن بیرون آورد؟ پاسخ به عهده همانهایی است که طرفدار این نظریه هستند.

نظریه دوم، درست عکس این نظریه است که می‌گویند: قرآن فقط متکفل علوم دینی است از قبیل: معارف الهی، عقاید، فقه، اخلاق و...، اما راجع به علوم دیگر مطلقاً نباید از قرآن انتظار داشت، چرا که قرآن صرفاً برای هدایت بشر آمده است نه برای این مطالب.

و اما نظریه سوم و معتدل- که ما به آن معتقدیم- این است که قرآن هر چند مستقیماً در ظواهر آیاتش، علوم و دانشهای دیگر و فرمولهای علمی را مطرح نکرده است، اما آیات الهام بخش قرآن، آنچنان انگیزه‌ای برای علم و معرفت و دانش ایجاد نموده که پیروان خود را برای رسیدن به تمام آن علوم، به حرکت واداشته است.

با مراجعه به آیات قرآن و دقت در آنها روشن می‌شود که نظریه سوم، صحیح و مورد قبول است، ما ذیلاً به مباحثی می‌پردازیم که معلوم می‌شود قرآن کریم نسبت به برخی از علوم، نقش اصلی را داشته و به تعبیر دیگر: علت و منشأ پیدایش آن علوم بوده (علوم خاصه به قرآن) و نسبت به برخی دیگر از علوم، نقش مؤثر داشته (علوم متخذ از قرآن) و نسبت به بقیه علوم از قبیل علوم طبیعی به تمام معنای کلمه، عنایت داشته و می‌توان علوم طبیعی را جزء علوم مورد عنایت قرآن دانست گرچه قرآن مستقیماً در این رابطه

نیست ولی به عنوان نمونه معرفه الله را که بالاترین کمال بشر است به شناخت آیات آفاقی و انفسی دانسته که همین به تنهایی کافی است که بشر را به شناخت جهان آفرینش واداشته و به همه علوم مسلط سازد. مباحث مورد بررسی

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۶۱

در این درس عبارتند از:

۱- ارزش علم در قرآن.

۲- علوم مورد عنایت قرآن.

۳- علوم خاصه به قرآن.

۴- علوم متخذ از قرآن.

۱- ارزش علم در قرآن

البته می‌دانید که قرآن کتابی نیست که همانند تألیفات بشری، مطالب مورد نظر را دسته بندی کرده و هر مطلبی را در فصل مخصوصی جمع کرده و مباحث مربوط به یک موضوع را در کنار هم قرار داده باشد، بلکه مطالب به صورت متفرق در آیات متعدد در هر جا به مناسبت خاصی بیان می‌شود که با کنار هم قرار دادن آیات مربوطه، می‌توان از دیدگاه قرآن در آن موضوع آگاهی پیدا کرد، قهراً موضوع مورد بحث ما نیز از این حکم مستثنا نیست، بنابر این، برای آگاهی به این جهت که قرآن نسبت به علوم چه نظری دارد، آیا نظر مثبت دارد یا منفی؟ باید به آیات مربوطه به مناسبت‌های گوناگون مراجعه کرد تا نظر قرآن را نسبت به ارزش علم به دست آورد، به همین جهت ما به آیات مربوطه مراجعه می‌کنیم و در نتیجه نظر قرآن در این راستا روشن خواهد شد:

الف- در حالی که تورات، علت خروج آدم از بهشت را آگاهی او نسبت به نیک و بد می‌دانست (۱) و در حالی که رهبران کلیسا مردم را به بی‌اعتنایی به عقل و لغو و بیهوده دانستن اندیشه دعوت می‌کردند و از مردم می‌خواستند که در تفکر و تعقل را به روی خود ببندند و در مسائل دانش و دین بحث نکنند و صرفاً تقلید کورکورانه (۱) تورات، سفر تکوین، باب دوم و سوم.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۶۲

را از رجال دینی، توصیه می‌کردند «۱»، اسلام کار خود را با تفکر و اندیشیدن در نظام هستی و مطالعه در پیرامون آفرینش انسان و نظام کیهانی، آغاز کرده و اساساً اولین سوره و آیتی که بر پیامبر نازل شده سخن از خواندن و تعلیم و قلم را مطرح کرده است، آیات ذیل مبین این حقیقت است:

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ... الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (۲).

یعنی: «به نام خدای آفریننده بخوان ... آن خدایی که به وسیله قلم تعلیم داد و به انسان آنچه را که نمی‌دانست، آموخت».

«قُلْ انظُرُوا مَا ذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۳).

یعنی: «بگو به آنچه در آسمانها و زمین است نظر افکنند».

«وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (۴).

یعنی: «در وجود خودتان (نظر کنید) آیا نمی‌بینید؟».

«أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» (۵).

یعنی: «آیا در وجود خویش نمی‌اندیشند که خدا آسمانها و زمین و آنچه را که بین آنهاست جز به حق نیافریده است؟».

«أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ» (۶).

یعنی: «آیا در ملکوت آسمانها و زمین و به آنچه خدا آفریده است نمی‌نگرند؟».

ب- قرآن درک حقایق و حتی ضرب المثلهای خود را تنها در خور فهم (۱) قرآن و علم امروز، ص ۳۳.

(۲) سوره علق، آیه ۱، ۴ و ۵.

(۳) سوره یونس، آیه ۱۰۱.

(۴) سوره ذاریات آیه ۲۱.

(۵) سوره روم، آیه ۸.

(۶) سوره اعراف، آیه ۱۸۵ و ۱۸۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۶۳

اندیشمندان و علما می‌دانند و افراد جاهل را حتی لایق مستمع بودن کلام خود نمی‌دانند. چنانکه می‌فرماید: وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ «۱».

یعنی: «و اینها مثالهایی است که برای مردم می‌زنیم ولی جز دانشمندان، آن را نمی‌فهمند».

ج- خداوند در قرآن کریم کسانی را که عقل و فکر خود را معطل گذاشته و در نظام آفرینش تفکر و تعقل نمی‌کنند و از این راه به حقایق جهان هستی دست پیدا نمی‌کنند، به شدت سرزنش فرموده و جایشان در دوزخ می‌داند و در این عالم نیز همانند حیوانات بلکه پست‌تر از آن دانسته است، چنانکه فرمود:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ، لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَاغِلُونَ «۲».

یعنی: «به طور مسلم گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آنها دل‌هایی (عقلهایی) دارند که با آن اندیشه نمی‌کنند و نمی‌فهمند، و چشمانی دارند که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند آنها همچون چهار پایانند بلکه گمراهتر، اینان غافلند زیرا با اینکه همه گونه امکانات هدایت را دارند باز هم گمراهند».

د- در قرآن کریم از پیروی کورکورانه و تقلید از آباء و اجداد به سختی نکوهش شده و معنای این نکوهش این است که هر کس موظف است خود مسائل را تحقیق کرده و بفهمد نه آنکه به تبعیت و تقلید کورکورانه از دیگری عمل نماید: وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا (۱) سوره عنکبوت، آیه ۴۳.

(۲) سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۶۴

وَلَا يَهْتَدُونَ وَمَثَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَتَّقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ «۱».

یعنی: «هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید، می‌گویند:

بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می‌کنیم، آیا نه این است که پدران آنها چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند. و مثال (تو) در دعوت کافران مثال کسی است که گوسفندان و حیوانات را برای نجات از خطرات صدا می‌زند ولی آنها چیزی جز سر و صدا نمی‌شنوند (و حقیقت مفهوم گفتار او را درک نمی‌کنند) آنها کر و لال و نابینا هستند و لذا چیزی نمی‌فهمند».

چنانکه ملاحظه می‌کنید در آیه اول از تقلید کورکورانه نکوهش شده و در آیه دوم گفته شد که انسان در اثر جهل و نادانی تا سر حد حیوانات سقوط خواهد کرد، پس آنچه باعث ارزش و عظمت انسان است، علم و آگاهی می‌باشد.

ه- اسلام تنها عقل را معیار هدایت قرار نداد بلکه آن را با دانش همراه ساخت، این دانشمندانند که حق را از باطل شناخته احکام الهی را از القائنات شیطانی باز می‌شناسند: وَ لِيُعَلِّمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادٍ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «۲».

یعنی: «هدف این بود کسانی که خدا به آنان آگاهی بخشیده بدانند که این حقی است که از سوی پروردگار تو، در نتیجه به آن ایمان بیاورند و دل‌هایشان در برابر آن خاضع گردد و خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند.» چنانکه ملاحظه می‌کنید در این آیه شریفه، معیار تشخیص حق از باطل و در نتیجه ایمان به آن، ثمره علم و دانش دانسته شده، یعنی نادانان اساساً حق را از باطل (۱) سوره بقره، آیه ۱۷۰-۱۷۱.

(۲) سوره حج، آیه ۵۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۶۵

نمی‌شناسند تا در برابر آن خاضع شوند.

و- در قرآن، علم مایه رفعت و برتری و سبب علو درجات دانسته شده چنانکه فرمود: **يَزْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ ... (۱)**.

یعنی: «خداوند آنها که ایمان آورده‌اند و کسانی که از علم بهره دارند را درجات عظیمی می‌بخشد».

ز- خداوند شهادت دانشمندان را در توحید و عدالت، برابر شهادت فرشتگان می‌داند و این افتخاری است بس بزرگ که نصیب هر کس نمی‌شود: **شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ (۲)**.

یعنی: «خدای گواهی می‌دهد که خدایی جز او نیست، فرشتگان و دانشمندان نیز به این امر گواهی می‌دهند که خدا با عدل و داد، جهان را اداره می‌کند».

ح- چنانکه می‌دانید خوف و خشیت از خدا جزء صفات برجسته عارفان و بندگان عالی‌رتبه خداست، این صفت در قرآن کریم تنها برای دانشمندان ثابت شده است چنانکه فرموده **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ (۳)**.

یعنی: «همانا بندگان آگاه و دانشمند خدا از او پروا دارند».

ط- دانشمندان از دیگران برترند و هیچگاه نادانان به پایه دانایان نمی‌رسند: **هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ... (۴)**.

یعنی: «آیا دانشمندان و نادانان یکسانند؟ هرگز...». (۱) سوره مجادله، آیه ۱۱.

(۲) سوره آل عمران، آیه ۱۸.

(۳) سوره فاطر، آیه ۲۸.

(۴) سوره زمر، آیه ۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۶۶

ی- علم و دانش باعث اصطفاء و گزینش است: **وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ (۱)**.

یعنی: «پیامبرشان به آنها گفت که خدا طالوت را به پادشاهی شما برانگیخته است، گفتند او چگونه پادشاه ما باشد، در حالی که ما به پادشاهای از او سزاوارتریم، او صاحب مالی نیست، پیامبر آنان گفت خدا او را برگزیده و به او دانش و توانائی جسمانی عطا فرموده است».

به هر حال، آیات بسیاری در قرآن کریم هست که از آنها عظمت و ارزش علم و دانش استفاده می‌شود و در روایات اسلامی که در واقع نشأت گرفته از آیات قرآند، علم نه زمین می‌شناسد و نه زمان و نه حالات، بلکه انسان باید در طلب علم باشد و آن را در هر سرزمینی یافت اخذ کند و لو دورترین نقاط باشد، چنانکه رسول خدا فرمود: «اطلبوا العلم ولو بالصَّيْنِ» (۲). و تحصیل علم زمان نمی‌شناسد که مثلاً کسی بگوید از ما گذشته زیرا پیامبر فرمود: «اطلبوا العلم من المهد الى اللحد» (۳)، یعنی: «ز گهواره تا گور دانش بجوی» و از لحاظ حالات، چه در حال فقر و چه در حال غنا و چه در حال مرض چه در حال صحت و بالاخره در هر حالت،

تحصیل علم لازم است، زیرا امام صادق فرمود:

«طلب العلم فریضة فی کلّ حال» (۴) و بالاخره فرقی بین زن و مرد در تحصیل علم نیست، بلکه بر هر دو، تحصیل علم واجب است، زیرا رسول خدا فرمود: «طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم ألا انّ الله یحبّ بغاة العلم» (۵). یعنی: «تحصیل علم بر هر مسلمانی (خواه زن و خواه مرد) واجب است و خدای متعال طالب علم را دوست دارد». (۱) سوره بقره، آیه ۲۴۷.

(۲) بحار، ج ۱، ص ۱۷۷.

(۳) همان مدرک، ص ۱۷۲.

(۴) همان مدرک، ص ۱۷۲.

(۵) همان مدرک، ص ۱۷۲.

درس‌هایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۶۷

۲- علوم مورد عنایت قرآن

اشاره

با مراجعه به آیات قرآنی معلوم می‌گردد که قرآن کریم نه تنها نسبت به علوم، نظر منفی ندارد بلکه با تأکید فراوان، فرمان تحصیل آن را می‌دهد، چرا که گاهی به طور ضمنی و گاهی با صراحت، انسان را به شناخت موجودات جهان هستی دعوت می‌کند، مگر نه این است که علوم با همه اقسام و رشته‌هایش، مربوط به موجودات جهان آفرینش است؟ دلایل ذیل، مبین مدّعی ما است:

الف- سوگندهای قرآن کلید دانشهاست

چنانکه در ضمن بررسی سوگندهای قرآن مشاهده کرده‌اید که فلسفه سوگندهای قرآن همانا ترغیب و تشویق بشر به شناخت موجودات است و خداوند در قرآن به یک اعتبار به همه موجودات ارضی و سماوی بلکه به همه آنچه قابل رؤیت است و آنچه که قابل رؤیت نیست سوگند یاد فرموده، چنانکه فرمود: «فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ» (۱) و به این طریق همه موجودات را در برابر فکر بشر عرضه نموده تا بشر با تحقیق و دقت همه جانبه آنها را بررسی نماید و از این رهگذر، درهای علوم متنوعی را به روی بشر باز نموده است.

طنطاوی، مفسر معروف مصری در تفسیر خود، در این رابطه چنین می‌گوید:

«خداوند به چهل نوع از آفریده‌های خود سوگند یاد نموده که بیست قسم از آنها مربوط به موجودات آسمانی و بالاست و بیست قسم دیگر مربوط به موجودات زمینی و عالم پائین می‌باشد و بر بندگان خود امر فرموده که در همه این موجودات جهان بالا و پائین نیک بیندیشند و از این رهگذر، علم حساب و هندسه و طبیعی و شیمی و علم عمران و روانشناسی و خلاصه همه علوم و دانشهای بشری را توسعه (۱) سوره حاقه، آیه ۳۸-۳۹.

درس‌هایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۶۸

داده و پرده‌های جهل را از آئینه تمام نمای فکر انسانی بزدایند، چون هیچ یک از دانشها و علوم بشری از چیزهایی که مورد سوگند قرآن قرار گرفته خارج نیست و همانهاست که موضوعات علوم را تشکیل داده و از آنها بحث می‌نماید و به تعبیر دیگر: سوگندهای قرآن کلید دانشهاست.

قرآن در این سوگندها خلاصه و اصل و ذات اشیاء را ذکر نموده تا اندیشه‌ها را متوجه آن نموده و دانشمندان را به بحث و تحقیق

در پیرامون آن تشویق نماید که متأسفانه روزگاری بر مردم گذشت و توجهی به اینها ننموده و از دقت مطالعه در سوگندهای قرآنی غافل بوده و از هدف آن بی‌اطلاع مانده‌اند و محققان و دانشمندان اسلامی، این گونه مسائل و حقایق را مورد تحقیق و پژوهش قرار نداده و از این اعجاز بزرگ علمی قرآن پرده برداری ننموده‌اند «۱».

ولی دیگران بر مسلمین سبقت گرفته و در علمی که می‌بایست مسلمین پیشتاز باشند بر مسلمین چیره شدند با آنکه امیر المؤمنین علیه السلام در وصیت‌نامه‌اش سفارش فرموده که: «اللّٰهُ اللّٰهُ فِی الْقُرْآنِ لَا- یَسْبِقُکُمْ بِالْعَمَلِ بِهْ غَیْرَکُمْ» «۲»، منظور حضرت در این وصیت‌نامه صرفاً عمل به احکام عبادی قرآن نیست بلکه حضرت خواست بفرماید قرآنی که تیبان کل شیء است، شما مسلمین مراقب باشید بر اساس آن عمل کنید تا مبدا دیگران بر شما سبقت گیرند، ولی متأسفانه این وصیت‌نامه همانند خود قرآن کریم، متروک مانده و بر طبق آن عمل نشده است.

برای توضیح بیشتر و آگاهی به سخن محققین و دانشمندان اسلامی در این رابطه، به درس سوگندهای قرآن، قسمت ششم، «فلسفه سوگندهای قرآن» مراجعه کنید که در آنجا علاوه بر بررسی که خود انجام داده‌ایم، نظرات دانشمندان دیگر را نیز نقل کرده‌ایم که همگان معترفند که سوگندهای قرآن در واقع دعوت به شناخت مورد (۱) جواهر، ج ۲۵، ص ۲۶۵.

(۲) نهج البلاغه، نامه ۴۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۶۹

سوگند است و همان شناخت موجودات عالم هستی است که به صورت رشته‌های مختلف علوم، ظاهر شده است.

ب- امر به تدبّر و تفکر در نظام آفرینش، منشأ پیدایش علوم است

با مراجعه به قرآن کریم، روشن می‌شود که قرآن در آیات بسیاری (که نقل آنها در اینجا میسر نیست) فرمان تفکر در آیات آسمانی و ستارگان درخشان و اختلاف عجیبی که در اوضاع آنها پدید می‌آید و نظام متقنی که بر آنها حاکم است را صادر فرموده است.

از سوی دیگر، به تفکر در آفرینش زمین، دریاها، کوهها، بیابانها و آنچه از عجایب در شکم زمین قرار گرفته و اختلافات شب و روز و تبدلات فصول، تحریر و ترغیب می‌نماید.

و از طرف دیگر، به تفکر در آفرینش شگفت آور نباتات و نظامی که بر آنها حاکم بوده و در زندگی آنها جریان دارد و در آفرینش گوناگون حیوانات و آثار و احوالی که در محیط وجود از خود بروز می‌دهند، تشویق می‌فرماید.

و بالأخره، به تفکر در خلقت خود انسان و اسرار و رموزی که در ساختمان وجودش نهفته و بالاتر از آن، در نفس و عوالم باطنی آن و ارتباطات که با ملکوت اعلی دارد و به سیر در اقطار زمین و مشاهده در آثار گذشتگان و کنجکاوای اوضاع و احوال ملل و جوامع بشری و قصص و تواریخ ایشان، اصرار تمام دارد.

و بدین ترتیب، به تعلیم علوم طبیعی و ریاضی و فلسفی و فنون ادبی و بالأخره همه علمی که در دسترس فکر انسانی است و تعلّم آنها به نفع جهان بشری و سعادتبخش جامعه انسانی می‌باشد، دعوت می‌کند «۱».

بر کسی پوشیده نیست که قرآن ما را با اصرار تمام به تدبّر و تفکر و اندیشیدن در (۱) قرآن در اسلام، ص ۱۵۶-۱۵۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۷۰

محور موجودات جهان هستی دعوت کرده است و مقصود این است که بشر به راز و رمز جهان آفرینش پی ببرد و از این رهگذر به عظمت خالق آن آگاهی پیدا کند و در نتیجه در برابر عظمت او خاضع و ساجد باشد و از شرّ هوی و هوس و بت و هر چه که مایه انحراف بشر از مبدأ متعالی است، در امان بماند، ولی متأسفانه انسانها تنها به ظاهر پرداخته و به منافع مادی این علوم بسنده کرده و

تمام همش را در شناخت مخلوق، مصروف داشته و از توجه به خالق باز مانده است و از همین رهگذر است علمی که باید وسیله سعادت و کمال بشر باشد، اغلب باعث بدبختی و فلاکت او شده و امروزه بشر هر چه می‌کشد از همین علم بی‌خدا می‌کشد: *يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ* (۱).

یعنی: «آنان از زندگی این جهان تنها ظاهر و نمودی را می‌دانند و آنان را زندگی آن جهان غافلند».

به هر حال امر به تدبیر بر قرآن جز دستور به تحصیل علوم، چیز دیگری نخواهد بود.

بنابر این، قرآن نه تنها منشأ علوم الهی است بلکه به علوم طبیعی نیز نظر دارد و به قول «فرید و جدی» در هر عصری، علمی مورد توجه بوده و دانشمندان آن عصر آن علم را از قرآن فرا می‌گرفتند، زمانی بازار صرف و نحو و علوم ادب، گرم بوده و هر گاه سخن از علم و عالم گفته می‌شد، ذهنها منصرف به همان دانشهای ادبی و دانشمندان علم ادب می‌شد و در زمانی و مکانی دیگر، حدیث و تفسیر، افکار را به خود جلب کرده و لفظ علم بر آن اطلاق می‌شد و در عصری هم مباحث فلسفی و کلامی مردم را به خود مشغول ساخته بود و وقتی هم عرفان و تصوّف و دوره‌ای هم فقه و اصول مورد توجه بود، تا قرون اخیر که علوم طبیعی (به معنای عام کلمه) رواج پیدا کرد و از عجایب قرآن این است که در جمیع ادوار عموم دانشمندان اسلامی در (۱) سوره روم، آیه ۷.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۷۱

همه رشته‌های علمی به این کتاب الهی استناد و استشهاد و از آن استخراج و استنباط نموده‌اند و به نظر تحسین و اعجاب به آن نگریسته و آثار ماوراء الطبیعه و اعجاز در آن می‌دیدند، بلکه قرآن خود منشأ پیدایش دانشهای گوناگون دینی و دنیایی و به عبارت دیگر، مبدأ علم ادیان و علم ابدان می‌باشد (۱).

تذکر چند نکته:

پس از اثبات این جهت که قرآن در پیدایش علوم نقش بسزا داشته و به تعبیر دیگر، علوم نشأت گرفته از قرآن است، تذکر چند نکته مفید و لازم است:

نکته اول:

چنانکه در ضمن بحث متذکر شدیم، هدف اصلی و اساسی قرآن هدایت بشر و ارجاع او به خداست و مباحث علمی و طبیعی جنبه استطرادی و تطفلی دارد، یعنی اینطور نیست که آیات مربوط به جهان و طبیعت و انسان، مستقیماً و مستقلاً بخاطر بررسی آفرینش جهان و کیفیت وجود آسمانها و زمین و ...

نازل شده باشد، بلکه هدف از گفتگو از آفرینش جهان و آفریده‌ها برای آگاهانیدن انسان و رهنمونی او به عظمت الهی و استواری حکمتهایی است که خداوند در آفرینش به کار برده است. و به تعبیر دیگر: ذکر نعمتهای خداوند در آسمان و زمین و تفصیل یادآوری آن برای این است تا انگیزه‌ای باشد برای شکر و حقشناسی و این هدف در همه جا منظور بوده است، یعنی ممکن است همان مسائلی که در کتب علوم طبیعی مطرح شده، در قرآن نیز مطرح شده باشد لکن هدفها فرق دارد، هدف علوم صرفاً شناسائی موجودات است مثلاً- در علم هیئت و نجوم صرفاً غرض، شناخت افلاک و ستارگان ثوابت و سیار و بالأخره نظام کیهانی است و بس، اما در قرآن اگر سخن از سماوات و ارضین و یا ستارگان و نظام کیهانی است، شناخت اینها هدف اصلی و مقصد اسنی نیست، بلکه هدف اصلی شناخت خالق آسمان و زمین و این نظام (۱) مقدمه تفسیر نوین، ص ۶۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۷۲

کیهانی است، پس شناخت موجودات نظام آفرینش مقدمه است برای شناخت خالق این نظام.

به عبارت بهتر: قرآن کتاب فیزیک، گیاه شناسی، زمین شناسی و یا کیهان شناسی نیست، بلکه قرآن کتاب انسان سازی است و نازل

شدنش برای آن است که بشر را به آنچه در راه تکامل حقیقی (تقرب به خدای متعال) نیاز دارد، به او بیاموزد. پس آنچه در این کتاب عظیم ذکر شده، همه در همین راستا بوده است، زیرا در بینش الهی تعلیم علم صرفاً بخاطر علم نیست بلکه علم تنها در صورتی مفید است که انسان را به خدا رهنمون گردد و گر نه علم گرچه علم تفسیر و حدیث باشد اگر انسان را به خدا نزدیک نسازد ارزشی نخواهد داشت، لذا بو علی در نمط نهم اشارات می‌گوید اگر کسی عرفان را بخاطر خود عرفان فرا گیرد، موحد نیست، اما کسی که عرفان را نه بخاطر خود عرفان بلکه برای رسیدن به معروف عرفان تحصیل کند، چنین شخصی به مقامات عالیه و مقام وصل راه پیدا کرده است: «من آثر العرفان للعرفان فقد قال بالثانی و من وجد العرفان كأنه لا یجد بل یجد المعروف به فقد خاض لجة الوصول...» (۱).

اگر بنا شد تحصیل عرفان بخاطر عرفان کفر باشد، تحصیل علوم طبیعی صرفاً بخاطر خود علوم یقیناً کفر خواهد بود، پس باید توجه داشت تحصیل علم که در اسلام این همه با ارزش است، آن علمی است که عالیشان بخوهد به وسیله این علم به خدا و عظمت او آگاهی پیدا کند و بدین وسیله به کمال حقیقی خود که همان قرب به خداست برسد، البته ضمناً معلوم شد که تحصیل علوم از باب مقدمه معرفه الله واجب است و این همان است که ما گفتیم: علوم طبیعی، مورد عنایت قرآن است گرچه مستقیماً مورد هدف نیست.

نکته دوم:

در نکته اول متذکر شدیم که طرح مباحث علمی در قرآن کریم، جنبه (۱) اشارات، ج ۳، ص ۳۹۰، فصل ۲۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۷۳

استطرادی دارد و هدف اصلی، سوق دادن انسان به سوی خداست، گرچه از همین کارهای مقدماتی می‌توان نظر قرآن را نسبت به علوم به دست آورد، نکته‌ای که در اینجا توجه به آن لازم است این است که برخی ناآشنا به مذاق قرآن و یا تحت تأثیر فرهنگهای بیگانه قرار گرفته و یا مرعوب پیشرفتهای صنعتی غرب شده، بی‌جهت تلاش کرده‌اند (و یا می‌کنند) تا بسیاری از مسائل را به قرآن نسبت دهند و یا برای کشف پاره‌ای از مسائل علمی، از آیات قرآن کمک بگیرند و یا ادعا کرده‌اند که: همه چیز و هر چیز را می‌توان از قرآن بیرون کشید و حتی گفته‌اند غریبها صنعتها را از قرآن استنباط کرده‌اند.

اینگونه سخن گفتن مثل آن است که قرآن را همانند یک کتاب فیزیک یا شیمی، یا زمین شناسی و یا گیاه شناسی و یا کیهان شناسی معرفی کنیم و بگوئیم قبل از آنکه غریبها به فکر علوم طبیعی باشند، قرآن آن را بررسی کرده و فرمولهای آن را معرفی کرد، با اینکه مسئله به این شکل نیست، بلی اینکه علوم طبیعی مورد عنایت قرآن بوده سخنی است و قرآن را همانند کتب علوم طبیعی دانستن، سخن دیگر است و اساساً روش بحثهای قرآنی و هدفی را که تعقیب می‌کند با روش بحثهای علمی و اهدافی را که می‌شناسند از هم متفاوتند.

نمونه این کژاندیشی را می‌توانید در تفسیر طنطاوی، دانشمند معروف مصری ملاحظه کنید، او در عصری می‌زیست که علوم غربی تازه به مصر راه پیدا کرده و فرهنگ اروپایی بر افکار مسلمانان سیطره پیدا کرده بود. او به گمان خود برای آنکه مسلمانان را از فریفتگی در برابر فرهنگ غربی باز دارد، در کتاب «جواهر القرآن» خود کوشید تا بسیاری از مسائل علمی را با آیات قرآن تطبیق دهد. شاید اگر از او سؤال می‌شد فرمول بمب اتمی را هم می‌توان در قرآن کشف کرد؟ بی‌میل نبود که بگوید آری.

و همچنین برخی دیگر از دانشمندانی که تحت تأثیر فرهنگ غربی قرار گرفتند می‌گویند قرآن آمده تا مردم را به علوم طبیعی و شناخت طبیعت آشنا سازد تا از این

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۷۴

رهگذر، جامعه انسانی را به ترقی و تکامل علمی و تکنیکی برساند و از همین جا به روش قیاسی و تعقلی تاخته و آن را میراث

فرهنگ یونان و باعث عقب ماندگی جامعه اسلامی معرفی می‌کنند که قرآن با آن به مبارزه برخاسته است، زیرا روش قرآن روش استقرایی و تجربی است نه قیاسی و تعقلی، چون بشر را به مطالعه در طبیعت ترغیب و تشویق می‌کند و مطالعه در طبیعت جز با روش تجربی میسر نیست، پس قرآن روش تجربی را تأیید می‌کند.

گروهی دیگر می‌گویند: روش قرآن، روش تحصیلی و تحقیقی (پوزتیویسم) است، بنابر این، اگر بخواهیم درست از روش قرآن استفاده کنیم باید از فلسفه پوزتیویسم پیروی نماییم.

حقیقت این است که: اینان کسانی هستند که پیش از آشنایی راستین با قرآن، ذهنشان از سوغاتهای فرهنگ غربی پر شده است و سپس آگاهانه یا ناآگاهانه و به نام مبارزه با فرهنگ غربی، خود مروج فرهنگ غربی هستند، زیرا امروزه دیگر سالهاست که روش فلسفی و قیاسی در غرب منزوی شده و فکر «غالب» در مجامع علمی غرب، فکر تجربی و استقرایی است، اینان نیز تحت تأثیر همین فکر که سوغات روشنفکرهای خود باخته یا عوامل فرهنگ استعماری در دهه‌های اخیر است، قرار گرفته‌اند (۱).

ما در اینجا مجال بررسی صحت و سقم روش تجربی و استقرایی را نداشته و به آن نخواهیم پرداخت و بحث اینکه کجا روش تجربی صحیح است و کجا غلط و یا روش تجربی در همه جا می‌تواند جانشین روش قیاسی باشد یا نه؟ جای دیگری را می‌طلبید، زیرا آن خود یک بحث فلسفی است و مربوط به مبحث شناخت است، اما سخن ما در اینجا با این گروهها این است که به این فکر نباشید اگر هر روزه نظر تازه‌ای از غرب آمده و طرفدارانی پیدا کرده، شما فوراً قرآن را با آن نظریه تطبیق (۱) جهان‌شناسی، استاد مصباح (با مختصر تفاوت) از ص ۵-۸.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۷۵

کنید، قرآن نه کتابی همانند کتاب فیزیک و شیمی و ... است که صرفاً در علوم طبیعی آن هم بخاطر خود علوم طبیعی بحث کند و نه با مکتب تجربی و تحقیقی قابل تطبیق است، زیرا قرآن کتاب هدایت است و هدفش تنها ساختن انسان است و برای رسیدن به این هدف سوق دادن مردم به سوی خدا از راههای گوناگون استفاده کرده، از جمله آن راهها، راه مطالعه در طبیعت است تا صاحب طبیعت شناخته شود نه آنکه همانند کتب علوم طبیعی هدفش صرفاً شناخت طبیعت و بهره‌وری مادی باشد.

به هر حال، منظور ما این است که ما اگر گفته‌ایم علوم طبیعی نیز مورد عنایت قرآن بوده، هدف این نیست که قرآن همانند کتب علوم طبیعی است یا روش تجربی و استقرایی دارد و مقصود ما باز این نیست که بگوییم هر دانشمندی خواه در غرب عالم و خواه در شرق عالم هر نظریه علمی که داده آن را از قرآن گرفته است، بلکه هدف این است که قرآن بر خلاف تورات (که اساساً علم را مایه بدختی بشر می‌داند و سبب خروج آدم از بهشت را علم او می‌داند) نسبت به علوم (اعم از علوم الهی و طبیعی) نظر مثبت داشته و دستور تحصیل آن را می‌دهد و عظمت آدم علیه السلام و سبب سجده ملائکه نسبت به آدم را، علم آدم می‌داند و عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ... و امر به تدبّر و تفکر در نظام آفرینش در قرآن کریم صرفاً برای شناخت موجودات جهان هستی نیست بلکه هدف اصلی پی بردن به عظمت خالق این موجودات است، البته علم و آگاهی به موجودات منافع مادی را نیز در پی خواهد داشت و پیشرفت جوامع بشری نیز از جمله آثار آن خواهد بود و علمی که قرآن ما را به آن دعوت می‌کند، نور است و از نور نباید شری برخیزد، ولی علوم طبیعی که بشر آن را صرفاً بخاطر علم تحصیل کرده و ضررش برای جوامع بشری کمتر از منافعش نیست چون در کسب این علوم خدا و هدفی که خدا از آفرینش این موجودات داشته مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

نکته سوم:

چنانکه در دو نکته قبلی گفته شد، عده‌ای کوشیده‌اند همه پیشرفتهای علوم را کلاً به قرآن نسبت دهند و بگویند هر نظریه از هر دانشمندی که داده یا

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۷۶

مستقیماً از قرآن گرفته شده و یا حداقل آیات قرآن را با نظریه منطبق دانسته‌اند، در مقابل این نظریه افراطی برخی از خاورشناسان کوشیده‌اند تا ثابت کنند دانشی را که اسلام به آن تشویق کرده و برای آن ارزش قائل شده صرفاً دانشهای دینی است و اسلام هیچ توجهی به علوم غیر دینی و طبیعی ندارد و اساساً نظر اسلام نسبت به علوم طبیعی نظر منفی است (۱)، اینان خواسته‌اند از این طریق از برتری و مزایای دانش در اسلام بکاهند و مردم را با تفسیر غلط خود گمراه ساخته و به هدفهای ناپاکی که دارند سوق دهند.

کسی که به آیات قرآن و احادیث اسلامی کمترین آشنایی داشته باشد می‌فهمد که این یک تفسیر غلط است و در اسلام دانش مطلقاً مورد پذیرش و بر تحصیل آن دستور اکید داده شده است، لکن اهدافی را که قرآن تعقیب می‌کند احیاناً با اهداف بشری تفاوت دارد، زیرا در اسلام در درجه اول هدف از تحصیل علم رسیدن انسان به کمال واقعی است که همان قرب به خداست و تکامل مادی در مقام مقایسه با تکامل معنوی در درجه دوم اهمیت قرار دارد نه آنکه اهمیت نداشته باشد و اساساً امروزه سرنوشت مسلمین و عظمت آنها با همین علوم مادی گره خورده و اگر جوامع اسلامی در علوم جدید عقب بمانند، قهراً ذلت و خواری در برابر اجانب را همراه خواهد داشت، لذا دانش دنیوی و فراگیری انواع آن از واجبات کفائیه و چه بسا برای بعضی از افراد مستعد در برخی از موارد واجب عینی باشد، پس مسلمین برای اینکه از شر سلطه کفار و اجانب در امان باشند باید همیشه با جدیت تمام به علوم مورد نیاز جامعه اسلامی بپردازند تا نیازها را مرتفع سازند و مسلمین دست نیاز به سوی اجانب دراز نکنند و این یک حکم قرآنی است که مسلمین باید طوری زندگی کنند که در دل دشمنان خدا وحشت افتد و موضوع تسلیحات جنگی که در آیه شریفه: (۱) قرآن و علم امروز، از عبد الغنی الخطیب، ترجمه دکتر اسد الله مبشری، ص ۴۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۷۷

وَاعْتَدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ... تَزْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ... (۱). به عنوان مثال است، یعنی این طور نیست که قرآن بگوید در مسائل نظامی شما برتر باشید ولی اگر در مسائل اقتصادی یا امور دیگر آنها برتر باشند و شما نیازمند به آنها باشید مانعی ندارد. به هر حال، از مذاق شرع مقدس اسلام به خوبی استفاده می‌شود که مقصود اسلام این است که مسلمین در تمام زمینه‌ها برتر از اجانب و کفار باشند و این امکان ندارد مگر با در اختیار داشتن آگاهی و فنون لازم، پس اینکه اسلام به دانش غیر دینی توجهی نداشته و تنها به علوم الهی و دینی توجه دارد، سخنی به خطاست.

۳- علوم خاصه به قرآن

اشاره

در میان مسلمانان، علمی هست که موضوع بحث آنها خود قرآن مجید است و تاریخ پیدایش این علوم، به نخستین روزهای نزول قرآن بر می‌گردد و به تدریج مسائل آنها در میان مردم نضج یافته و تنقیح شده تا به حد کمال رسیده و بالأخره محققین این فنون، تألیفاتی در آن رابطه داشته و کتابهای بی‌شماری نوشته‌اند.

البته این علوم به دو قسمت تقسیم می‌شود: قسمتی مربوط به الفاظ قرآن کریم و قسمت دیگر در معانی آن به بحث و کنجکاوی می‌پردازد:

الف- علوم مربوط به الفاظ قرآن

علمی که در پیرامون الفاظ قرآن بحث و بررسی می‌کند خود نیز به بخشهایی قابل تقسیم است از قبیل: «فنون تجوید و قرائت» که فنی است در کیفیت تلفظ به حروف تهجی و حالات و عوارضی که حروف تهجی در لغت عرب در میان الفاظ مفرد و مرکب پیدا

می‌کند، مانند ادغام و تبدیل حروف و احکام وقف و ابتدا و نظایر آن. و فنی هم به ضبط و توجیه قرائتهای هفت گانه معروف و قرائتهای سه گانه دیگر (۱) سوره انفال، آیه ۶۰. درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۷۸ و قرائتها صحابه و شواذ قرائتها می‌پردازد. و فنی دیگر، عدد سور و آیات و کلمات و حروف آنها و آیات و کلمات و حروف همه قرآن را احصا می‌کند. و فنی هم در خصوص رسم الخط خاص قرآن مجید و اختلافاتی که با رسم الخط عربی معمول دارد سخن می‌گوید.

ب- علوم مربوط به معانی قرآن

علمی که در محور فهم و درک معانی قرآن بحث می‌کند عبارت است از:
 - فنی که از کلیات معانی آیات، مانند تنزیل و تأویل، ظاهر و باطن، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ قرآن کنجکاوی می‌کند.
 - و فنی که در آیات احکام بحث می‌کند که در حقیقت شعبه‌ای از فقه اسلامی است.
 - و فنی که از معانی خصوصی آیات قرآنی سخن می‌گوید و به نام «تفسیر قرآن» نامیده می‌شود. علما و محققین اسلامی در پیرامون هر یک از علوم خاصه به قرآن کریم تألیفات و تصانیف بی‌شماری کرده‌اند «۱» که ما در درسهای پیشین به برخی از آنها اشاره کرده‌ایم.

۴- علوم متخذ از قرآن

در اینکه برخی از علوم رایج بین مسلمین متخذ از قرآن است بحثی نیست و مرحوم علامه طباطبائی در این راستا سخنی دارد که به آن اشاره می‌کنیم: «تردید نیست که علوم دینی‌ای که امروز در میان مسلمانان دایر و مورد تعلیم و تعلم می‌باشد، تاریخ تأسیس و تداول آنها به بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و نزول قرآن که (۱) قرآن در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۱۵۸-۱۵۹ (با مختصر تفاوت).

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۷۹

معارف الهیه و قوانین شرعی را همراه خود آورده محدود می‌باشد».

این علوم در قرن اول هجری به واسطه غدقنی که مقام خلافت از کتابت و تألیف حدیث و غیره کرده بود به طور غیر منظم در میان صحابه و تابعین دایر بود و جز عده بسیار کمی که در فقه و تفسیر و حدیث مختصراتی نوشتند اکثریت مردم به طریق حفظ به تحصیل پرداخته از سینه به سینه منتقل می‌نمودند.

از اوایل قرن دوم به سبب برداشته شدن منع کتابت (طبق تاریخ عمر بن عبد العزیز خلیفه اموی (۹۹-۱۰۱) این غدقنی و منع را برداشته است) مردم اول به نوشتن حدیث و پس از آن به نوشتن بحثهای مربوط به علوم دیگر و به قالب زدن تألیف و تصنیف، علوم را مرتب و منظم نمودند و بدین ترتیب فن حدیث و علم رجال و درایه و فن اصول فقه و علم فقه و علم کلام به وجود آمد. و حتی فلسفه نیز گرچه در آغاز به عنوان نقل از یونانی به عربی وارد محیط اسلام شد و زمانی تقریباً به شکل یونانی خود در دست مردم بود ولی پس از چندی، محکوم طرز تفکر محیط گردیده هم از جهت ماده و هم از جهت صورت تغییراتی پیدا کرده، تحوّل یافت به گواهی اینکه در فلسفه‌ای که امروز در میان مسلمانان دایر است در معارف الهیه مسئله‌ای به چشم نمی‌خورد مگر اینکه متن آن و براهین و ادله‌ای را که برای اثبات آن به کار برده شده می‌توان در قرآن و حدیث پیدا کرده و از لابلای آنها به دست آورد. این سخن را در علوم ادبیه عربی نیز می‌توان مطرح ساخت، زیرا امثال علم صرف، نحو، معانی، بیان، بدیع، لغت و فن فقه لغت و

اشتقاق گرچه مورد بحث آنها مطلق کلام عربی است (نه صرفاً قرآن و حدیث) لکن بی‌تردید آنچه مردم را وادار به تتبع و ضبط و تنقیح اصول و قوانین این علوم نمود، همان شاهکار خدایی بود که مردم را مجذوب بیان شیرین و شیوا و اسلوب زیبای خود ساخته بود و مردم برای روشن شدن از بنای کلمات و ترکیب جمل و معانی الفاظ و فصاحت و بلاغت بیانات و صنعت‌های لفظی ظریف آن نیازمند شدند که قوانین کلی آنها را با اشباه و نظایری که

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۸۰

در لغت عرب داشتند بدست آورند و به کمک آنها از کنجکاوای خود نتیجه گیرند و بدین ترتیب علمای صرف و نحو و لغت و فنون سه گانه بلاغت، تنقیح و تنظیم شد.

می‌گویند «ابن عباس» که از مفسرین صحابه بود معانی آیات را از راه استشهاد به اشعار عرب بیان می‌کرد و به جمع آوری و حفظ اشعار عرب توصیه می‌نمود و می‌گفت: «الشعر دیوان العرب» و با چنین عنایتهایی نثر و شعر عرب ضبط شد تا به جایی رسید که دانشمند شیعی معروف به خلیل بن احمد بصری در لغت «کتاب العین» را نوشته و علم عروض را برای شناختن اوزان اشعار وضع نمود، و دیگران نیز در این دو فن، تألیفاتی کردند و فن تاریخ نیز در اسلام از فن حدیث مشتق شده و در آغاز از قصص انبیا و امم و از سیرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شروع شده بعد به صورت تاریخ عالم در آمد و مورخینی مانند طبری و مسعودی و یعقوبی و واقدی کتابهایی نوشتند.

و به جرئت می‌توان گفت که عامل اصلی اشتغال مسلمانان به علوم عقلی از طبیعیات و ریاضیات و غیر اینها به صورت نقل و ترجمه در آغاز کار و به نحو استقلال و ابتکار در سرانجام، همان انگیزه فرهنگی بود که قرآن مجید در نفوس مسلمانان فراهم کرده بود. (۱)

رافعی نیز در اعجاز القرآن در این رابطه به تفصیل سخن گفته است که هر دسته‌ای از جهتی در قرآن تدبّر و تفکر نموده و علمی را به وجود آورده‌اند و از جمله می‌گوید: گروهی که به ضبط لغات و تحریر کلمات قرآن و مخارج حروف و عدد آنها و عدد کلمات و آیات و سوره‌ها و احزاب و سجده‌ها و حصر کلمات متشابه و آیات متماثل و غیر اینها توجه کرده و علم قرائت را ابتکار نموده، «قراء» نامیده شدند، بعضی در معرب و مبنی بودن کلمات و در انواع اسماء و افعال لازم و متعدی و امثال (۱) قرآن در اسلام، ص ۱۶۰-۱۶۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۸۱

این مباحث اندیشیدند و علم صرف و نحو را اختراع کردند.

جمعی به ادله عقلیه و شواهد اصلیه و نظریه پرداخته و از قرآن آنها را استنباط کرده‌اند و علمی به نام «اصول دین» را بنا نهادند که امروز «علم التوحید» نامیده می‌شود.

طایفه‌ای در تخصیص و اخبار و نص و ظاهر و مجمل و محکم و متشابه و امر و نهی و نسخ و استصحاب و استقرا و غیر اینها سخن گفته‌اند و «علم اصول الفقه» را پایه گذاری کردند.

و عده‌ای در حلال و حرام و سایر احکام نگریسته و با فکر صحیح و نظریه صائب در تأسیس اصول و تفریع فروع جدّ و جهد به خرج دادند و علم فقه را به دست آوردند.

و برخی به قصه‌های قرآن و نقل اخبار قرون گذشته و آثار و احوال اقوام و ملل پیشین عنایت نمودند و «علم تاریخ و قصص» را تأسیس کردند.

و دارندگان ذوق ادبی و قریحه شعری در زیبایی الفاظ و کلمات و در نظم بدیع و حسن سیاق قرآن و مبادی و مقاطع و تفنّن در خطاب و ایجاز و اطناب و امثال این مسائل و موضوعات تأمل کرده و علوم معانی و بیان و بدیع را از آن استنباط نمودند.

و کسانی هم که با اطلاع کافی از ادب عرب و با آگاهی از علومی که برای این کار مهم لازم است، بر روشن ساختن معانی الفاظ و مفاهیم کلمات و جمله‌ها و بیان مقاصد آیات شریفه همت گماشته و علم تفسیر را ایجاد کرده‌اند. رافعی همچنین علوم دیگری را نام برده و این بحث را ادامه می‌دهد تا اینکه می‌گوید: «بی‌گمان قرآن سبب جمیع علوم اسلامی و مرجع همگی آنهاست و هیچ علمی یافت نمی‌شود مگر که دارندگان آن در قرآن نگریده و ماده اصل آن علم یا ماده بقا و حیاتش را از این کتاب گرفته‌اند» (۱). (۱) مقدمه تفسیر نوین، ص ۶۰ به نقل از اعجاز القرآن، رافعی، ص ۱۱۸. درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۸۲

سوالات:

- ۱- نظرات دانشمندان در رابطه با نقش قرآن در پیدایش علوم را بیان کنید.
 - ۲- ارزش علم از دیدگاه قرآن را توضیح داده و برخی از دلایل آن را بیاورید.
 - ۳- چند نمونه از آیات دال بر ارزش علم را با توضیح کامل بنویسید.
 - ۴- ارزش علم را از دیدگاه روایات نیز توضیح دهید.
 - ۵- سوگندهای قرآن چگونه کلید دانش بشرند؟ کاملاً توضیح دهید.
 - ۶- امر به تفکر در نظام آفرینش چگونه منشأ پیدایش علوم می‌شود؟ کاملاً توضیح دهید.
 - ۷- هدف قرآن از تحصیل علوم طبیعی چیست؟ توضیح دهید.
 - ۸- آیا طرح مباحث علوم طبیعی در قرآن در هدف همانند کتب علوم طبیعی است یا فرق دارد؟ توضیح دهید.
 - ۹- از دیدگاه قرآن آیا تحصیل علم برای خود علم است؟ یا هدف بالاتری را تعقیب می‌کند؟
 - ۱۰- آیا تطبیق نظرات دانشمندان در علوم طبیعی با قرآن، کاری صحیح است یا خیر؟ و اگر نیست چرا؟ توضیح دهید.
 - ۱۱- علت اصلی اینکه بعضیها می‌کوشند تا قرآن را با نظرات علمی تطبیق دهند چیست؟ توضیح دهید.
 - ۱۲- آیا قرآن تنها به علوم دینی توجه دارد و برای علوم دیگر ارزش قائل نیست؟ توضیح دهید.
 - ۱۳- علوم خاصه به قرآن را هم در بعد الفاظ و هم در بعد معانی نام ببرید.
 - ۱۴- علوم متخذ از قرآن کدامند؟ و برخی از آنها را نام ببرید.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۸۳

درس سی‌ام داستانهای قرآن

اشاره:

قرآن کریم برای تأمین سعادت مادی و معنوی و شفای بیماریهای روحی و اخلاقی بشر و هدایت خلق به صراط مستقیم در زندگی فردی و اجتماعی نازل شده و آفریدگار انسان نیازمندیهای او را از هر جهت منظور نظر حکمت خود قرار داده و به مصداق: ما فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ هَيْجِيكٍ از جهات کمال و سعادت آدمی را مسکوت و ناگفته نگذاشته است. از جمله معارف قرآن کریم، قصص و داستانهای آن است که به وسیله نقل قسمتی از تاریخ پیامبران سلف و امتهای پیشین، همانند طبیعی حاذق و مشفق که داروی تلخ را به صورت قرصها در آورده و لعابی شیرین بر روی آن کشد، حقایق حیات و مسائل اساسی

سعادت را زیر لعابهای شیرین قصص تاریخی قرار داده و در طی «حدیث دیگران» راه سعادت و شقاء را بر پویندگان آشکار و عیان ساخته تا آیین هدایت و اتمام حجت عملی شود و به وسیله مطالعه قصص تاریخی قرآن، تدریجا در هوش و نهان و عقل باطن او نفوذ کند و در طول زمان، وجدانی الهی و ضمیری روشن به وجود آید. و این همان اسلوب دقیق و روش حساس است که در دنیای کنونی مورد توجه و عنایت و اقتباس دانشمندان روانشناس قرار گرفته و با توجه به این روش، منظور و فلسفه و فکر و نظر خود را در طی قصص، به دل و دماغ خوانندگان نفوذ می‌دهند، با این فرق که مواد داستانهای ایشان غالبا معمول و دروغ است ولی قصص قرآن همه از واقعیات تاریخ و از صمیم سرگذشتهای اقوام بشری اتخاذ شده است.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۸۴

امتیاز قصص قرآن، در هدفهای عالی و مقاصد شریف تربیتی است که در آن درج شده، به طوری که خواننده این قصص، از تهذیب نفس و جمال روح و روشنی ضمیر و دقت احساس و رقت وجدان و حکمت و ادب بهره‌مند می‌شود «۱».

بر اهل فن پوشیده نیست که انتقاد صریح و بازگویی عیوب افراد، گرچه در مواردی ممکن است مفید و سازنده باشد ولی در مواردی دیگر نه تنها نتیجه بخش نیست بلکه نتیجه معکوس دارد، زیرا گروهی آنچنان از خود راضی هستند که هرگز رک و صریح گویی را تحمل نمی‌کنند و زبان حال آنان این است که انتقاد خوب است اما از دیگران، برای راهنمایی چنین افرادی که طبع سرکشی دارند و مزاجشان امر و نهی پذیر نیست، بهترین راه سخن گفتن طی «حدیث دیگران» است و تشریح زندگانی مرگبار اقوام پیشین که از جهاتی با وضع مستمع همانند است، بسان داروی تلخی است که به صورت قرص همراه با لعاب شیرین به بیماران بد دوا، داده می‌شود، حدیث دیگران هر چه هم تلخ و زهرآگین باشد چون درباره دیگران است و لبه تیز آن متوجه شنونده نیست، واکنش حاد و تندی نخواهد داشت و معنویت داستان در هوش و نهان نفوذ کرده و در نتیجه در انسان، وجدانی روشن و ضمیری آگاه پدید می‌آورد.

به هر حال، نقل قصص و داستانها در قرآن از نقل قصص و داستانها در سایر کتب، فرقه‌های بسیار دارد که اساسا داستانهای قرآن به عنوان سرگرمی و صرفا نقل قصه نیست بلکه از آن، اهداف عالی عقیدتی و تربیتی منظور بوده است گرچه در هر بعدی از ابعاد قرآنی هر چه بررسی به عمل آید باز ناگفته‌ها بسیار است ولی هر کسی به قدر توان و همت خویش سخن می‌گوید نه به اندازه وسعت معارف قرآن، ما نیز در این رابطه به قدر فهم‌مان به چند مطلب اشاره می‌کنیم و آنها عبارتند از:

۱- داستانهای مستند یا تخیلی. (۱) قصص قرآن، صدر الدین بلاغی، ص ۳-۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۸۵

۲- متانت بیان و محتوای داستانهای قرآن.

۳- معرفی الگوهای بزرگ در داستانهای قرآن.

۴- مقایسه عهدین با قرآن در نقل داستان.

۵- آثار فکری و عقیدتی داستانهای قرآن.

۶- آثار تربیتی داستانهای قرآن «۱».

۱- داستانهای مستند یا تخیلی

بر اهل فن پوشیده نیست که قرآن کریم در نقل داستان از سایر کتب قصه و داستان، یک امتیاز اساسی دارد که آن خود سبب امتیازهای دیگر است و آن اینکه:

قهرمانان داستانهای قرآن، مولود خیال و اندیشه و پندار کسی نیست که واقعیت نداشته باشد.

داستانهایی که امروزه به صورت «رمان» چاپ و منتشر می‌گردد در صورتی که مضر و گمراه کننده نباشد، باز آثار تربیتی یک سرگذشت صد در صد طبیعی و واقعی را ندارد، زیرا نوع خوانندگان از مصنوعی بودن داستان و خیالپردازی نویسندگان داستانها، مطلع و آگاهند، هر چه هم نویسنده «رمان» کوشش کند که به گفتار خود رنگ طبیعی بخشد و سرگذشت و داستان را یک امر واقعی و پیراسته از دروغ و پندار جلوه دهد باز سابقه ذهنی خواننده که غالب این داستانها واقعیت ندارد، اثر خود را بجا می‌گذارد. قهرمانان این نوع داستانها به فرض اینکه افراد آلوده نباشند نمی‌توانند مدلها و الگوهای خوبی برای افراد باشند، زیرا انسان باور نمی‌کند که همه این صحنه‌ها واقعیت داشته باشد بلکه تصور می‌کنند که این همه شانسها و تصادفها، مولود خیال (۱) در رابطه با داستانهای قرآن به منشور جاوید، استاد جعفر سبحانی، ج ۱، ص ۲۸۳ به بعد مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۸۶

نویسنده بوده و از اندیشه و پندار او سرچشمه می‌گیرد، در صورتی که داستانهای قرآن از واقعیات تلخ و شیرین و از صمیم حقایق سرچشمه می‌گیرد و محتویات آنها یک رشته واقعیاتی است که جامه لفظی و یا کتبی به تن کرده است. قرآن کریم در برخی از موارد به این نکته اشاره می‌کند مثلاً آنجا که داستان یوسف را شرح می‌دهد در پایان داستان می‌فرماید: مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ ﴿۱﴾.

یعنی: «این سخنی نیست که ساخته باشند بلکه تصدیق کتابهایی است که از پیش از قرآن بوده است».

اگر تاریخ، بزرگترین آزمایشگاه زندگی باشد، داستانهای راستین قرآن مؤثرترین و مطمئن‌ترین لابراتوار زندگی است که ما را به نتایج قطعی کردار و رفتار ملل جهان آشنا می‌سازد.

۲- متانت بیان و محتوای داستانهای قرآن

چنانکه می‌دانید قرآن در نقل داستانهای خود اهداف عالی را تعقیب می‌کند و از این طریق می‌خواهد جامعه بشری را با عوامل صلاح و رستگاری و یا شقاوت و بدبختی آشنا سازد و این حقیقت از بررسی اجمالی داستانهای قرآن به خوبی به دست می‌آید. نخستین داستان قرآن از نظر قدمت زمان، سرگذشت شیطان و استنکاف او از سجده بر آدم است، نکات آموزنده این داستان بر کسی پوشیده نیست و آخرین داستان قرآن از نظر زمان، داستان سپاه پیل است که حاوی نکات برجسته اجتماعی و اعتقادی می‌باشد و اگر یک داستان در قرآن به مناسبتهایی تکرار می‌شود بخاطر نکات تازه‌ای است که در تکرار وجود دارد و یا بخاطر مناسبتی است که ایجاب (۱) سوره یوسف، آیه ۱۱۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۸۷

می‌نماید که بار دیگر آن سخن بازگو شود. و در هر حال، این کتاب آسمانی در طرح زندگی پیشینیان و یا بازگو نمودن مبارزه پیامبران یک رشته اهداف انسانی و اجتماعی را تعقیب می‌کند که با اندک توجهی روشن می‌گردد.

قرآن از طرح داستانهای عشقی، پلیسی و جنایی و ... به شدت پرهیز می‌کند و آنچه عفت بیان دارد که اگر سخن به مسائل جنسی و عشقی برسد گفتنی‌ها را می‌گوید، اما کوچکترین انحرافی از اصول عفت پیدا نمی‌کند در حالی که نویسندگان حرفه‌ای امروز می‌کوشند فصل مشبعی درباره زیبایی چهره، کجی ابرو و ستبری سینه قهرمانان داستان، سخن بگویند و در داستانهای پلیسی و جنایی کوشش می‌شود که به طرف، راه فرار از قانون و اینکه در دام پلیس نیفتد آموخته شود و جنایت خود را آنچه لوٹ کند که اثری از آن باقی نماند، حاشا که قرآن گرد این مباحث بچرخد و در آن اشاره‌ای به بد آموزیها باشد:

به عنوان نمونه دقت در مضمون آیه ذیل ما را به متانت و عفت بیان قرآن آشنا می‌سازد: وَرَأَوُذَّةَ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿۱﴾.

یعنی: «بانویی که یوسف در خانه او بود از وی تقاضا و خواهش مصرّانه کرد و تمام درها را بست و گفت: بشتاب به سوی آنچه که برای تو مهیّا شده است، یوسف گفت: از این کار به خدا پناه می‌برم، زیرا او مرا مقامی منزّه و نیکو عطا کرده و خداوند هرگز ستمکاران را رستگار نسازد».

اینک نکات این آیه را یاد آور می‌شویم:

الف- لفظ «راود» در لغت عرب به معنای درخواست اصرار آمیز است، این لفظ حاکی است که همسر عزیز مصر در درخواست خود بسیار مصرّ بوده است، اما قرآن بخاطر عفت بیان از بازگویی موارد اصرار که همان کامگیری است، خودداری کرده (۱) سوره یوسف، آیه ۲۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۸۸

است.

ب- هرگز نام اصرار کننده را نمی‌برد و نمی‌گوید زلیخا یا همسر عزیز از او درخواست مصرّانه کرد بلکه او را با جمله: «الّتی هوفی بیتها» معرفی می‌کند یعنی بانویی که یوسف در خانه او بود و از طریق تسلط اصرار کننده بر یوسف و اینکه او پیوسته در چنگال آن زن بود به استقامت فوق العاده یوسف اشاره می‌کند.

ج- جمله: «و غلقت الأبواب، درها را بست»، ترسیم کننده خلوتگاه عشق است ولی نه به صورت صریح و آشکار.

د- جمله: «قلت هیت لک، بشتاب به سوی آنچه برای تو مهیّا شده است»، آخرین سخنی است که بانویی برای رسیدن به وصال، به یوسف می‌گوید اما چقدر سنگین و پرماتنت بی‌آنکه در آن تحریک باشد.

و همچنین است دیگر جمله‌های این آیه و دیگر آیه‌های این سوره که در تمام مواقع از متانت در بیان و عفت در سخن، کاملاً برخوردار است.

۳- معرفی الگوهای بزرگ در داستانهای قرآن

قرآن کریم در هر موضوعی که سخن می‌گوید، سعی دارد بزرگترین قهرمان آن موضوع را معرفی کند، قهرمانی که می‌تواند برای آن موضوع بهترین مدل و الگو باشد، از باب نمونه:

- آنجا که قرآن می‌خواهد درباره بزرگترین جباران جهان و ستمگران دوران، سخن بگوید و اینکه چگونه خداوند بینی این گروه را به خاک مذلت مالید و آنان را محو و نابود ساخت، از قدرتمندترین ستمگران جهان سخن می‌گوید و زندگی فرعون و نمرود را در قلمرو بحث قرار می‌دهد، «اولی» خدائی می‌فروخت و می‌گفت: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (۱) و کودکان پسر را سر می‌برید و زنان را زنده نگه (۱) سوره نازعات، آیه ۲۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۸۹

داشته به اسیری می‌گرفت (۱)، و پیوسته با داشتن سرزمین وسیع مصر و آبهای جاری و گنجها و خزائن فراوان، افتخار می‌ورزید و قوم خود و پیروانش را به استعمار فکری می‌کشید (۲).

و «دومی» ادعای الوهیت داشت و تصور می‌کرد که می‌تواند زنده کند و بمیراند (۳) و به نقل تواریخ، پیامبر خدا (ابراهیم) را در دل آتش افکند.

- هنگامی که قرآن در کشمکشهای عقل و نفس، سخن می‌گوید و صحنه مبارزه این دو نیروی انسانی را ترسیم می‌کند، داستان یوسف و زلیخا را مطرح می‌سازد که بزرگترین نمونه بارز برای مبارزه عقل و نفس است.

- آنجا که قرآن می‌خواهد نمونه بارزی از بانوان مترقی و پرهیزکار را نشان دهد، به شرح زندگانی دختر عمران «مریم» که زیر نظر

پیامبر عظیم الشانی مانند زکریا «۴» پرورش یافته بود، می‌پردازد و در نقاط مختلفی از قرآن، به فضائل انسانی و سجایای اخلاقی وی اعتراف می‌کند و او را برترین زنان عصر خود می‌خواند «۵» و سوره‌ای به نام او نامگذاری می‌شود «۶».

- قرآن برای سوق دادن جامعه زنان به فداکاری و جانبازی در راه دین و چشم پوشی از مظاهر فریبنده زندگی و پشت پا زدن به جاه و جلال، ترسیمی کوتاه ولی پرمغز، از زندگی یک زن فداکار به عمل آورده که در راه معنویت و ایده مذهبی از همه چیز صرف نظر نموده و مرگ را در راه هدف مقدس، سهل و آسان شمرد و آن زن فداکار همان ملکه مصر «آسیه» است که در دیار و سرزمین فراعنه، جلال و شکوه (۱) سوره قصص، آیه ۴.

(۲) سوره زحرف، آیه ۵۱-۵۴.

(۳) سوره بقره، آیه ۲۵۸.

(۴) سوره آل عمران، آیه ۳۷.

(۵) سوره آل عمران، آیه ۴۲.

(۶) سوره مریم، نوزدهمین سوره قرآن.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۹۰

عظیمی داشت ولی چون شکوه مادی خود را با ایده مقدس خود (خدا پرستی) سازگار ندید، حاضر شد همه آنها را رها سازد و از خداوند بخواهد برای او به جای کاخهای آسمان خراش و سر به فلک کشیده مصر، خانه‌ای در بهشت بسازد و او را از کردار زشت فرعون و کار گردانان ستمگر او رهایی بخشد «۱».

- آنجا که قرآن می‌خواهد نمونه‌ای از زنان با درایت و کفایت را نشان دهد سرگذشت «ملکه سبا» را عنوان کرده و می‌فرماید: وی زنی بود که از تمام نعمتهای مادی و معنوی برخوردار بوده «۲» و گواه درایت او این است که پاسخ نامه سلیمان را به شور و مشورت گذارد و به طور مستبدانه به پاسخ مبادرت نورزید و در جمعی که شخصیت‌های بزرگ در آنجا گرد آمده بودند به این نکته تصریح کرد و گفت: من درباره هیچ موضوعی بدون شور و مشورت و تصدیق و گواهی شما تصمیم نمی‌گیرم «۳».

- قرآن برای نمایاندن نتایج تربیتهای غلط و معاشرت با افراد بد دو نمونه از زنان گمراه تاریخ را معرفی می‌کند «۴» که سرانجام به قهر و خشم الهی دچار گردیدند، با اینکه افتخار همسری رسولان خدا را داشتند اما بر اثر تربیتهای غلط و معاشرت با افراد ناباب و گمراه، نور نبوت که محیط زندگی آنها را روشن ساخته بود نتوانست خانه قلب آنها را روشن سازد و آنان را از اسارت شهوت و بردگی هوای و هوس برهاند و سرانجام کار آنها به جایی رسید که به شوهران خود خیانت ورزیدند و در آتش خیانت خود سوختند «۵».

به هر حال، قرآن با طرح زندگی چنین نمونه‌های مختلف و متضاد می‌خواهد برساند این نه تنها طبیعت زن است که به این مقام شامخ انسانی نایل می‌آید و یا در (۱) سوره تحریم، آیه ۱۴.

(۲) سوره نمل، آیه ۲۳.

(۳) سوره نحل، آیه ۳۲.

(۴) همسران نوح و لوط.

(۵) سوره تحریم، آیه ۱۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۹۱

چنین دره‌های مهیب سقوط می‌کند بلکه نتیجه پرورشهای صحیح و یا اثر تربیتهای غلط و معاشرتهاست که از این مواد و عناصر، چنین شخصیت‌های مختلفی به وجود می‌آید.

و در نتیجه از این رهگذر به مریبان و مؤولان جامعه انسانی هشدار می‌دهد که در هر زمان و مکانی و در هر شرایط و اوضاعی، می‌توان از طبقه زن، افراد زبده و پرهیزکار و فداکار و با تدبیر و درایت، تحویل اجتماع داد و رکن دوم جامعه انسانی حالت نهایت ناپذیری دارد که می‌توان از آن شخصیت‌های مختلف ساخت.

۴- مقایسه عهدین با قرآن در نقل داستان

تاریخ پیامبران و اقوام پیشین در کتابهای عهد جدید و قدیم با یک رشته تحریفهای روشن و اغلاط واضحی همراه است و رویارویی قصص قرآن با آنچه در عهدین وارد شده است، می‌تواند روشنگر اشتباهات و خطاهای کتب پیشینان گردد و سرانجام گواه روشن بر آسمانی بودن خود باشد.

در جهان امروز فقهی به نام «فقه مقارن» و حقوقی به نام «حقوق تطبیقی» داریم، در اینجا شیوه بحث، مقایسه فقهی با فقه دیگر و رویارویی حقوقی است با حقوق دیگر، در این مقایسه و تطبیق، به نقاط ضعف و قوت مکتبها به خوبی می‌توان پی برد و هر دو را با موازین صحیح ارزیابی نمود.

اگر دو مکتب فقهی و حقوقی با یکدیگر فاصله زمانی داشته باشند، می‌توان تأثیر و عدم تأثیر آن را در یکدیگر به خوبی به دست آورد. اگر یک دانشمند حقوقی، حقوق اسلام را با حقوق رایج آن زمان در ایران و روم مقایسه کند، می‌تواند به روشنی داوری کند که قوانین اسلام از قوانین رایج جامعه‌های یاد شده متأثر نگردیده و از آنها چیزی نگرفته است، زیرا آنچنان فاصله میان این دو نوع تشریح، وجود دارد که به زحمت می‌توان قدر مشترک‌هایی میان دو نوع حقوق اندیشید.

عین این مقایسه را می‌توان درباره قصص قرآن و سرگذشت‌های امم پیشین در

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۹۲

عهدین انجام داد، در این مقایسه و رویارویی خواهیم دید که قرآن محتویات خود را درباره پیامبران و امم گذشته از عهدین نگرفته است، زیرا آن چنان اختلاف عظیم و تباین در محتوا، بالأخص در بیان صفات پیامبران، میان آنها وجود دارد که هرگز نمی‌توان یکی را اصل و دیگری را فرع و کپی آن دانست و اگر می‌بینید داستانهای قرآن ریشه‌هایی در عهدین دارد بخاطر این است که هر دو از موضوع واحدی سخن می‌گویند قهراً باید ریشه‌های مشترکی داشته باشند.

گذشته بر این، تورات و انجیل و ... از کتابهای آسمانی است که تحریف به تمام محتویات آن راه نیافته است بلکه بخاطر خیانت احبار فقط تحریف، به گونه‌ای در برخی از محتویات آنها راه یافته است، از این جهت باید میان این دو نوع کتاب هم قدر مشترک و هم جهات متمیزه‌ای وجود داشته باشد، جهات مشترک معلوم است، جهات متمیزه همان پیراستگی از افسانه‌ها و خرافات است که عهدین را پر کرده است و در قرآن اثری از آن نیست.

به راستی یکی از طرق اثبات اعجاز قرآن، قصص و داستانهای آن است، زیرا یک فرد امی و درس نخوانده در محیطی که در آن از این قصص و داستانها خبر و اثری نبود و خود افراد محیط وی با این مطالب آشنا نبودند، بدون یک مدد غیبی نمی‌توان سرگذشت پیامبران و اقوام پیشین را به صورت خرد پسند که شایسته مقام پیامبران است بی‌آنکه به خرافه و افسانه آلوده گردد، تنظیم کند و آنها را به عنوان «احسن القصص» یا «حدیث دیگران» باز گو کند.

اینکه گفتیم بی‌آنکه به خرافه و افسانه آلوده گردد بخاطر این است که عهدین در بیان سرگذشت پیامبران و توصیف آنان، آنچنان دچار افسانه‌گویی شده است که هرگز به حکم عقل و خرد، نمی‌توان آنها را به بندگان برگزیده خدا نسبت داد.

کافی است که شما سرگذشت آدم و نوح و ابراهیم و لوط و یعقوب و داوود و سلیمان را در عهد عتیق مطالعه بفرمایید و آنچه را که قرآن درباره آنان گفته است رویاروی آن قرار دهید، سپس داوری کنید که کدام کتاب می‌تواند کتاب آسمانی باشد

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۹۳

و محتویات کدام با حکم عقل و خرد مطابق است.

خداوند در تورات در داستان آدم- نعوذ بالله- یک فرد دروغگو! و نوح یک فرد شرابخوار! ابراهیم یک فرد بی تفاوت نسبت به همسر! لوط آلوده به گناه با دختر خود! یعقوب یک فرد مکار و حيله گر! داوود یک انسان سفاک و خونریز که بخاطر تجاوز به همسر دیگری، او را می کشد! سلیمان یک انسان بت پرست! معرفی شده اند، در حالی که قرآن این گروه را انسانهای زبده و افراد معصوم و پیراسته از گناه که دارای صفات برجسته انسانی و فضائل اخلاقی بوده اند معرفی می نماید «۱».

برای توضیح بیشتر و آگاهی کاملتر در این موضوع به درس «۲۵» مقایسه معارف قرآن با تورات و انجیل، مراجعه کنید که در آن درس، عبارات تورات با آدرس دقیق آورده شده و سپس نظر قرآن مطرح شده است.

۵- آثار فکری و عقیدتی داستانهای قرآن

چنانکه گفته شد، نقل قصه و داستان انبیا و امم گذشته در قرآن، صرفاً بخاطر خود قصه و یا سرگرمی نبوده است بلکه از آن اهدافی را تعقیب می کنند، از جمله آن اهداف، توجه مردم به مسائل فکری و عقیدتی است که با دقت در داستانهای قرآن به روشنی قابل درک است که مبدأ و معاد و راه بین مبدأ و معاد یعنی رسالت انبیا از همین داستانها ثابت می شوند که ما به عنوان نمونه به برخی از آنها اشاره می کنیم:

- در بعد توحید و توجه به مبدأ متعالی، از همه داستانها این اثر به خوبی قابل درک است، مثلاً در داستان سلیمان، پس از قدرت نمائی «عاصف بن برخیا» و آوردن عرش ملکه سبا، سلیمان نه تنها مغرور نگشته و همانند سلاطین و قدرتمندان دنیایی فخر فروشی نکرده بلکه گفت: هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ... «۲». (۱) منشور جاوید، ج ۱، ص ۴-۲۹۲.

(۲) سوره نمل، آیه ۴۰.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۹۴

و در داستان یوسف در مقابل درخواست زلیخا موضوع مَعَاذَ اللَّهِ و یا: إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي مطرح می شود و در زندان در مقام نصیحت به همبندان خود می گوید:

أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ «۱».

و در داستان ذو القرنین وقتی به او پیشنهاد مزد برای کار سد سازی می دهند، می گوید: مَا مَكَّنِي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ... «۲» و یا پس از ساختن سد و آگاهی از استحکام آن و اینکه یاجوج و ماجوج توان نفوذ در آن را نداشتند، گفت: هَذَا رَحِمَةٌ مِنْ رَبِّي... «۳» و همچنین داستانهای دیگر قرآن که در همه آنها گرایش به خدا و توجه به مبدأ متعالی از شاخصه های روشن آن داستانها است.

- و در بعد نبوت، نقل داستانهای انبیای پیشین بدون آنکه مردم سرزمین حجاز از آنها از قبل آشنایی داشته باشند و بدون آنکه از کتب پیشینان گرفته شده باشد با توجه به امی بودن پیامبر اسلام، خود بهترین گواه بر رسالت او است، زیرا اگر او پیامبر نبود و از سوی خداوند این داستانها بر او وحی نمی شد، او از کجا می توانست چنین داستانهایی را به طور صحیح نقل کند.

- و در بعد معاد و عالم پس از مرگ، داستان عزیر «۴» و ابراهیم «۵» به روشنی مثبت معاد و امکان حیات پس از مرگ است، البته از داستانهای دیگر از قبیل داستان فرار بنی اسرائیل از مرگ «۶» و ماجرای مقتول بنی اسرائیل «۷» و ... هم می توان مسئله معاد را ثابت کرد ولی ما در اینجا در مقام استقصا و بررسی کامل نیستیم، تنها مقصود این است که به آثار فکری و عقیدتی داستانهای قرآن اشاره کرده و در هر بعدی نمونه ای (۱) سوره یوسف، آیه ۳۹.

(۲) سوره کهف، آیه ۹۵.

(۳) سوره کهف، آیه ۹۸.

(۴) سوره بقره، آیه ۲۹۵.

(۵) سوره بقره، آیه ۲۶۰.

(۶) سوره بقره، آیه ۲۴۳.

(۷) سوره بقره، آیه ۷۲ و ۷۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۹۵

ارائه دهیم و همین مقدار ما را بس است.

۶- آثار تربیتی داستانهای قرآن

اشاره

اهمیت قصه و داستان و نقش مؤثر و غیر قابل انکار آن، در تربیت بشر، از عواملی است که باعث شده در قرآن کریم مکرراً به ذکر داستانها و حکایتها پرداخته و از آثار شگفت انگیز آن بهترین بهره‌ها لحاظ شده باشد.

و از آنجا که قرآن کریم نقش سازنده و تربیتی قصص را کاملاً در نظر داشته (نه صرف داستانسرایی و قصه که فقط موجب سرگرمی و وقت گذرانی گوینده و شنوند می‌شود) از داستانهای تاریخی و وقایع واقعی و سرگذشت عبرت انگیز پیشینیان استفاده نموده است و در بعضی از آیات کریمه صریحاً به انگیزه ذکر داستانها اشار کرده و می‌فرماید:

فَأَقْصِبْ قَصَصَ الْقَصَصِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۱﴾.

یعنی: «این داستانها را برای مردم بازگو! شاید بیندیشند».

لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿۲﴾.

یعنی: «در داستانها و سرگذشت پیشینیان، درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است».

از این نوع آیات استفاده می‌شود که قرآن، از ذکر داستان و حکایت گذشتگان هدفی جز هدایت و ارشاد مردم و متنبه ساختن غافلان ندارد.

در همین زمینه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بیانی رسا و گویا فرموده‌اند: «در حالات گذشتگان نظر کنید و بنگرید که آنها چگونه در خوشی و سختیها زیستند و چه برخوردی با بلاها و گرفتاریها داشتند، بنگرید بر اثر دو دستگی و پراکندگی (۱) سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

(۲) سوره یوسف، آیه ۱۱۱.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۹۶

قلبها و اختلاف کلمه و تفرقه، چه بر سر آنها آمد و چگونه خداوند لباس کرامت و بزرگی و عزت از تنشان بیرون آورد و نعمتهایش را از آنها گرفت. آری داستان زندگی آنها در بین شما باقی است تا مایه عبرت برای عبرت گیران شود» (۱).

و در کلامی دیگر فرمود: «قرآن را بیاموزید که بهترین سخنهاست و به نور آن تمسک جوید که شفای قلبهاست و آن را خوب تلاوت کنید که پر سودترین داستانها و سرگذشتهاست» (۲).

به هر حال، از اینکه قرآن داستانها و قصص را صرفاً برای داستانسرایی و سرگرمی نقل نکرده بلکه از آن اهداف عالی از جمله هدف تربیتی را تعقیب می‌کرد، بر کسی پوشیده نیست و ما نیز در اینجا هدفی جز این نداشته، لذا به بررسی برخی از آثار تربیتی

برخی از قصه‌ها اشاره می‌کنیم، گرچه در تمامی داستانها این اثر به چشم می‌خورد لکن مقصود ما بررسی همه آنها نیست، زیرا با بررسی بعضی از داستانها به هدفمان می‌رسیم:

الف- داستان یوسف

در داستان یوسف، درسهای عبرت انگیز بسیاری است که حتی بعضیها گفته‌اند در این داستان، چهل درس عبرت است «۳»، ولی ما به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

دقت در این سرگذشت قبل از هر چیز ما را به یک اصل حساس و مهم که از هر نظر مایه اعتبار است رهبری می‌کند و روشن می‌سازد که اراده الهی بالاتر و برتر از تمام نقشه‌های شیطانی بشری است تا آنجا که وسیله‌ای را که انسانی برای نابودی ممنوع خود فراهم می‌کند، خداوند آن را وسیله ترقی او قرار می‌دهد. (۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

(۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

(۳) قصص قرآن، بلاغی، ص ۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۹۷

برادران یوسف او را به چاه افکندند و او را در برابر چند درهم فروختند «۱»، ولی همین کار، پل پیروزی او گردیده و سبب شد که در مهد عزت و در آغوش نعمت و در میان قصرهای بزرگ عزیز مصر، قرار گیرد.

زلیخا او را متهم کرد و او را به زندان انداخت، ولی همین زندان برای او وسیله ترفیع مقام گردیده و سرانجام امین ملک فراعنه مصر شد «۲».

برادران یوسف پیراهن خون آلود وی را برای پدر آوردند و او از دیدن این منظره سخت متأثر گردید و آنچنان در دریای غم فرو رفت که بینائی خود را از دست داد «۳»، ولی بار دیگر پیراهن یوسف مایه بازگشت بینائی یعقوب گشت «۴». تو گویی وسائل مادی جهان بسان سگه دو رویه است که اگر اهریمن صفتان از یک روی آن استفاده کنند، اراده الهی اثر آن را خنثی ساخته و رویه دیگر آن را ظاهر می‌سازد.

به هر حال، داستان یوسف بسیار عبرت آمیز است چرا که نباشد، انسانی که به صورت ظاهر در حضيض ذلت قرار دارد (بردگی و سپس سیاهیچال زندان) بخاطر مبارزه با نفس و پاکدامنی و توجه به خدا، به اوج عزت (مقام نبوت و سلطنت ملک فراعنه) می‌رسد اگر چنین داستانی عبرت انگیز نباشد، پس کدام داستان می‌تواند درس عبرت باشد؟

و یا برادرانی که باید پشتوانه انسان باشند، دشمن شوند و او را به چاه اندازند و همین برادران روزی دیگر در برابر او از در عجز بیرون آمده و عذر خواهی نمایند، اینها همه عبرت است. (۱) سوره یوسف، آیه ۱۵ و ۲۰.

(۲) سوره یوسف، آیه ۵۴ و ۵۶.

(۳) سوره یوسف، آیه ۸۴.

(۴) سوره یوسف، آیه ۹۳.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۴۹۸

ب- داستان ذو القرنین

نکات آموزنده داستان ذو القرنین که در سوره کهف «۱» آمده است، بسیار است که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

دنیا را جاودانی می‌دانند و آنچنان در جمع مال و کسب مقام، بی‌قید و شرط و حریصانه می‌کوشند که گویی هرگز مرگ و فنایی وجود ندارد، با اینکه سد ذوالقرنین که سهل است خورشید با آن عظمتش نیز سرانجام فانی و خاموش می‌شود و کوهها با تمام صلابتی که دارند، متلاشی می‌گردند و از هم می‌پاشند، آیا اندیشه در این واقعیتها کافی نیست که جلو این خودکامگیها را بگیرد؟ (۱)»

در داستان ذوالقرنین نکات آموزنده دیگری نیز هست که برای رعایت اختصار از ذکر آنها صرف نظر شد.

ج- داستان موسی و خضر

اشاره

در داستان موسی و خضر که در آیات ۶۰ تا ۸۲ سوره کهف آمده است نکات آموزنده بسیاری است که ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- «پیدا کردن رهبر دانشمند»:

پیدا کردن رهبر دانشمند و استفاده از پرتو علم او به قدری اهمیت دارد که حتی پیامبر اولوالعظمی همچون موسای کلیم، این همه راه به دنبال او می‌رود و این سرمشقی است برای همه انسانها در هر حدّ و پایه‌ای از علم و در هر شرایط از سن و سال که باشند.

۲- «علم نشأت گرفته از بندگی»:

جوهره علم الهی از عبودیت و بندگی خدا سرچشمه می‌گیرد، چنانکه در آیات مربوط به این داستان می‌خوانیم: عِبَادًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا.

۳- «علم باید برای عمل باشد»:

همواره علم را باید برای عمل آموخت چنانکه حضرت موسی به خضر می‌گوید: هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا (۱) به تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۳۷-۵۴۱ مراجعه کنید که مجموعاً دوازده نکته بیان کرده است.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۵۰۱

، مقصود موسی از این تقاضا این است که به من دانشی بیاموز که راهگشای من به سوی هدف و مقصد باشد، یعنی من دانش را صرفاً برای خود دانش نمی‌خواهم بلکه برای رسیدن به هدف می‌طلبم.

۴- «چهره ظاهر و باطن حوادث»:

یکی از نکات مهم این داستان توجه به چهره ظاهر و باطن اشیاء و حوادث است، این داستان به ما می‌آموزد که نباید در مورد رویدادهای ناخوشایند که در زندگی مان پیدا می‌شود، عجولانه قضاوت کنیم چه بسیارند حوادثی که ما آن را ناخوش داریم، اما بعداً معلوم می‌شود که از الطاف خفیه الهیه بوده است، این همان است که قرآن کریم در جای دیگر می‌گوید: عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۱﴾.

یعنی: «ممکن است شما چیزی را ناخوش دارید و آن به نفع شما باشد و ممکن است چیزی را دوست دارید و آن به ضرر شما باشد و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید».

توجه به این واقعیت سبب می‌شود که انسان با بروز حوادث ناگوار، فوراً مأیوس نشود. در اینجا حدیث جالبی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که امام به فرزند رراره فرمود:

به پدرت از قول من سلام برسان و بگو اگر من در بعضی از مجالس از تو بدگویی می‌کنم بخاطر آن است که دشمنان ما مراقب این هستند که ما نسبت به چه کسی اظهار محبت می‌کنیم تا او را بخاطر محبتی که ما به او داریم، مورد آزار قرار دهند و به عکس، اگر ما از کسی مذمت کنیم آنها از او ستایش می‌کنند، من اگر گاهی پشت سر تو بدگویی می‌کنم بخاطر آن است که تو در میان مردم به ولایت و محبت ما مشهور شده‌ای و به همین جهت مخالفان ما از تو مذمت می‌کنند، من دوست داشتم عیب بر تو نهم تا دفع شر آنها شود. آنچنانکه خداوند از زبان دوست عالم موسی می‌فرماید: (۱) سوره بقره، آیه ۱۲۲.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۵۰۲

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَضْبًا

این مثل را درست درک کن، اما به خدا سوگند تو محبوبترین مردم نزد من هستی و محبوبترین یاران پدرم اعم از زندگان و مردگان تویی، تو برترین کشتیهای این دریای خروشان و پشت سر تو پادشاه ستمگر غاصبی است که دقیقاً مراقب عبور کشتیهای سالمی است که از این اقیانوس هدایت می‌گذرد تا آنها را غضب کند، رحمت خدا بر تو باد در حال حیات و بعد از ممات! ﴿۱﴾.

۵- «آثار ایمان پدران برای فرزندان»:

در این داستان آمده است که خضر بخاطر یک پدر صالح و درستکار، حمایت از فرزندانش را در آن قسمتی که می‌توانست، بر عهده گرفت، یعنی فرزند در پرتو ایمان و امانت پدر می‌تواند سعادت‌مند شود و نتیجه نیک آن عاید فرزند او هم بشود، در پاره‌ای از روایات می‌خوانیم آن مرد صالح پدر بلا واسطه یتیمان نبود بلکه از اجداد دورش محسوب می‌شد ﴿۲﴾.

۶- «کوناهی عمر بخاطر آزار پدر و مادر»:

جایی که فرزندی بخاطر آنکه در آینده پدر و مادر خویش را آزار می‌دهد و در برابر آنها طغیان و کفران می‌کند و یا آنها را از راه الهی به در می‌برد، مستحق مرگ باشد، چگونه است حال فرزندی که هم اکنون مشغول به این گناه است، آنها در پیشگاه خدا چه وضعی دارند. و در روایات اسلامی پیوند نزدیکی میان کوتاهی عمر و ترک صلّه رحم (مخصوصاً آزار پدر و مادر) ذکر شده است.

۷- «مردم دشمن آن هستند که نمی‌دانند»:

بسیار می‌شود که کسی درباره ما نیکی می‌کند اما چون از باطن کار خبر نداریم آن را دشمنی می‌پنداریم و آشفته (۱) تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۱۸ به نقل از معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۲۷.

(۲) نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۸۹.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۵۰۳

می‌شویم، مخصوصا در برابر آنچه نمی‌دانیم کم صبر و بی‌حوصله هستیم، البته این یک امر طبیعی است که انسان در برابر اموری که تنها یک روی یا یک زاویه آن را می‌بیند ناشکیبا باشد، اما داستان فوق به ما می‌گوید نباید در قضاوت عجله و شتاب کرد بلکه باید ابعاد مختلف هر موضوعی را بررسی نمود.

البته حضرت موسی از یک نظر حق داشت ناراحت شود، چرا که او می‌دید در این سه حادثه تقریبا بخش اعظم شریعت به خطر افتاد: در حادثه اول: مصونیت اموال مردم و در حادثه دوم، مصونیت جان مردم و در حادثه سوم، مسائل حقوقی و یا به تعبیر دیگر، برخورد منطقی با حقوق مردم، بنابر این، تعجب ندارد که آنقدر ناراحت شود که پیمان مؤکد خویش را با آن عالم بزرگ فراموش کند، اما همینکه از باطن امر آگاه شد، آرام گرفت و دیگر اعتراضی نکرد و این خود بیانگر آن است که عدم اطلاع از باطن رویدادها چه اندازه نگران کننده است، لذا علی علیه السلام فرمود: «مردم دشمن آنند که نمی‌دانند» (۱)، بنابر این، هر قدر سطح آگاهی مردم بالا برود، برخورد آنها با مسائل منطقی‌تر خواهد شد و به تعبیر دیگر: زیر بنای صبر، آگاهی است.

در این داستان نکات دیگری نیز هست که آموزنده باشد بویژه نکته مراعات ادب شاگرد در مقابل استاد و امور دیگر که برای آگاهی به آنها به کتب تفسیری مخصوصا تفسیر نمونه، جلد ۱۲ از صفحه ۵۱۷ به بعد مراجعه نمایید.

د- داستان اصحاب کهف

داستان اصحاب کهف در قرآن «۲» مملو از نکات سازنده تربیتی است که به نحو اختصار ذیلا به آنها اشاره می‌شود:

۱- اولین نکته همان شکستن سد تقلید و جدا شدن از همرنگی با محیط فاسد (۱) نهج البلاغه، حکمت ۱۷۲.

(۲) سوره کهف، آیه ۹-۲۶.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۵۰۴

است، جوانمردان اصحاب کهف همانگونه که در آیات آمده است، استقلال فکری خود را در برابر اکثریت گمراه محیط، از دست ندادند و همین امر سبب نجات و رستگاریشان شد.

اصولا انسان باید سازنده محیط باشد نه سازشکار با محیط و به عکس آنچه سست عنصران فاقد شخصیت می‌گویند: «خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو»، افراد با ایمان و صاحبان افکار مستقل می‌گویند: «همرنگ جماعت شدن رسوایی است».

۲- هجرت از محیطهای آلوده درس دیگری است از این ماجرای عبرت انگیز، آنها خانه‌های شاهانه و مرفه و مملو از نعمتهای مادی را رها کردند و به انواع محرومیتها در غاری که فاقد همه چیز بود تن در دادند تا ایمان خود را حفظ کنند و تقویت دستگاه ظلم و جور و کفر و شرک نمایند.

۳- تقیه، به معنای سازنده‌اش درس دیگر این داستان است، آنها اصرار داشتند که وضعشان برای مردم شهر روشن نشود و همچنان در پرده اسرار بماند، مبادا بیهوده جانشان را از دست بدهند و یا به اجبار آنها را به همان محیط فاسد باز گردانند و می‌دانیم که تقیه چیزی جز این نیست که انسان موضع واقعی خود را در جایی که افشاگری بی‌نتیجه است مکتوم دارد تا نیروی خود را برای موقع مبارزه و ضربه زدن بر دشمن حفظ کند.

۴- امدادهای شگفت آور الهی به هنگام بروز بحرانها، نتیجه دیگری است که به ما می‌آموزد، دیدیم که چگونه خداوند، اصحاب کهف را برای نجات از آن شرایط نامطلوب اجتماعی، سالها در خواب عمیق فرو برد و در زمان مساعدی از خواب بیدار کرد، زمانی که از آنها به عنوان جمعی از قهرمانان راه توحید قدردانی کردند و نیز دیدیم که چگونه در این مدت بدنهای آنها را از گزند حوادث حفظ کرد و رعب و وحشت را سپری برای محافظت آنها در مقابل مهاجمین قرار داد.

۵- آنها در این داستان درس «پاکی تغذیه» را حتی در سخت‌ترین شرایط به ما

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۵۰۵

آموختند، چرا که غذای جسم انسان اثر عمیقی در روح و فکر و قلب انسان دارد و آلوده شدن به غذای حرام و ناپاک انسان را از راه خدا و تقوا دور می‌سازد.

۶- و بالأخره مسئله امکان معاد جسمانی و بازگشت انسانها به زندگی مجدد به هنگام رستاخیز، آخرین درس این داستان است که به ما می‌آموزد «۱». البته نکات آموزنده داستان اصحاب کهف، منحصر به همین چند نکته نیست، ولی هر یک از این نکات به تنهایی برای نقل چنین داستانی در قرآن کافی بود و شما خوانندگان عزیز برای آگاهی به اصل قصه، به خود آیات مربوطه و تفاسیر مفصله مراجعه نمایید.

با دقت در داستانهای قرآن، معلوم می‌گردد که همه آنها حاوی نکات آموزنده هستند که بخاطر همان نکات، آن داستانها در قرآن نقل شده است و چون بنای ما بر اختصار است به همین چند داستان و ذکر چند نکته تربیتی در آنها اکتفا می‌کنیم و شما خوانندگان عزیز را به خدا می‌سپاریم.

در پایان، تذکر یک قضیه اتفاقیه را که به نظر نگارنده، مایه خوشحالی و نوید بخش رحمت الهی است مفید می‌دانم و آن اینکه بدون توجه و قصد و عمدی شروع نوشتن این کتاب (درسهایی از علوم قرآنی) در سال ۷۳، روز ولادت امام هادی علیه السلام بوده و پایان آن روز شهادت امام جواد علیه السلام در سال ۷۴ واقع شده است و نگارنده این اتفاق را به فال نیک گرفته و برای همیشه

تمسک به قرآن و عترت را از خدای منان خواستارم.

خداوندا! قلوب ما را به نور قرآن و عترت، منور فرما.

خداوندا! ما را مشمول شفاعت قرآن و عترت، قرار ده.

خداوندا! ما را به هدایت قرآن و عترت، هدایت فرما.

خداوندا! برای این زحمت قلیل، اجری جزیل مقرر فرما.

خداوندا! در خامه این بنده ناچیزت، برکت عنایت فرما. (۱) تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۴۰۱-۴۰۴.

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۵۰۶

خداوندا! ثواب این تألیف را برای آن دو امام همام (امام هادی و امام جواد علیهما السلام) و پدرم «شیخ حسین طاهری» که معلم قرآن من و دهها بنده دیگر تو بود، مقرر فرما، «اللهم آمین». الحمد لله اولاً و آخراً.

قم مقدسه- حبيب الله طاهري شب اول ذیحجه الحرام ۱۴۱۵ برابر با: ۱۱/۲/۱۳۷۴

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۵۰۷

سؤالات:

۱- به طور خلاصه هدف از نقل داستان و قصص را در قرآن بیان کنید.

۲- امتیاز اساسی داستانهای قرآن را از سایر داستانها و رمانها توضیح دهید.

- ۳- منانت بیان و عظمت محتوای داستانهای قرآن را توضیح دهید.
 - ۴- چند نمونه از الگوهای بزرگ معرفی شده در داستانهای قرآن را با توجه به آیات مربوطه بیان کنید.
 - ۵- نکات مثبت داستانهای قرآن را در مقایسه با عهدین بیان کنید.
 - ۶- آثار فکری و عقیدتی داستانهای قرآن را در زمینه‌های توحید، نبوت و معاد، توضیح دهید.
 - ۷- آثار تربیتی داستانهای قرآن را بیان کنید.
 - ۸- برخی از آثار تربیتی و نکات آموزنده داستان یوسف علیه السلام را بیان کنید.
 - ۹- بعضی از نکات آموزنده داستان «ذو القرنین» را توضیح دهید.
 - ۱۰- بعضی از نکات تربیتی و آموزنده داستان موسی و خضر علیهما السلام را بیان کنید.
 - ۱۱- به برخی از نکات سازنده و آموزنده داستان اصحاب کهف اشاره کنید.
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۵۰۸

فهرست منابع

اسامی کتب/ مؤلف الف:

- المیزان، ج ۱، ۲، ۳، ۴، ۱۶، ۱۷، ۲۰/ علامه سید محمد حسین طباطبائی البیان/ آیت الله العظمی خوئی البرهان فی علوم القرآن، ج ۱ و ۲/ محمد بن عبد الله زرکشی المنار، ج ۳/ سید محمد رشید رضا الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱ و ۲/ جلال الدین عبد الرحمن سیوطی آلاء الرحمن، ج ۱/ محمد جواد بلاغی المصاحف/ ابن اشته المصاحف/ ابن ابی داوود سجستانی اسباب النزول/ ابو الحسن علی بن احمد واحدی نیشابوری اسباب النزول/ دکتر سید محمد باقر حجتی النشر فی القرائات العشر/ ابن جوزی احتجاج، ج ۱/ طبرسی آشنائی با قرآن/ واحد آموزش عقیدتی- سیاسی سپاه آموزش قرآن، ج ۱ و ۲/ ترجمه التمهید از ابو محمد و کیلی الغدیر، ج ۳/ علامه امینی انجیل و مسیح/ شیخ محمد حسین آل کاشف الغطا
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۵۰۹
- ترجمه خسرو شاهی اشارات، ج ۳/ ابو علی سینا امثال القرآن/ دکتر اسماعیل اسماعیلی التفسیر و المفسرون، ج ۱/ ذهبی اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۳/ ابن اثیر التبصیر فی الدین/ ابو المظفر اسفرائینی اعیان الشیعه، ج ۱/ سید محسن امین التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ۲ و ۳/ محمد هادی معرفت ب:
- بحار الأنوار، ج ۱، ۲، ۳، ۹۲، ۹۳/ علامه مجلسی پ:
- پژوهشی در تاریخ قرآن کریم/ دکتر سید محمد باقر حجتی ت:
- تفسیر عیاشی، ج ۱ تفسیر صافی، ج ۱ و ۲/ مولی محسن فیض کاشانی تفسیر نمونه، ج ۱ تا ۲۷/ مکارم شیرازی تفسیر نوین/ محمد تقی شریعتی تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۱ تفسیر شبّر/ سید عبد الله شبّر تفسیر طبری، ج ۱-۵ و ۱۷ تیان، ج ۱ و ۱۰/ شیخ طوسی تفسیر برهان، ج ۱/ سید هاشم بحرانی تاریخ طبری، ج ۴ تاریخ یعقوبی، ج ۲
- درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۵۱۰
- تاریخ القرآن/ ابو عبد الله الزنجانی تحریر الوسیله/ امام خمینی تفسیر مرآت الانوار/ ابو الحسن بن محمد طاهری تفسیر القرآن الکریم/ منسوب به محی الدین العربی تفسیر الجواهر، ج ۲۵/ طنطاوی ج:
- جواهر الکلام، ج ۳۴/ محمد حسن جهان شناسی/ استاد مصباح یزدی جزوه تفسیر به رأی/ آیت الله مکارم شیرازی خ:
- خلاصه الأقوال/ علامه حلی خزینة الجواهر/ نهاوندی د:

درّ المنثور، ج ۲ و ۳ و ۴ / جلال الدین سیوطی دلائل الإعجاز / عبد القاهر جرجانی، ترجمه محمد راد منش دائرة المعارف الإسلامیة، ج ۵ ر:

رسائل / شیخ مرتضی انصاری روح المعانی، ج ۲۹ / آلوسی روح البیان، ج ۹ / شیخ اسماعیل حقی اسلامبولی ریحانة الأدب، ج ۱ و ۳ و ۵ و ۸ / محمد علی تبریزی مدرسی رسائل اخوان الصفا، ج ۳ س:

سفینه البحار، ج ۱-۲ / محدث قمی

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۵۱۱

سه مقاله در تفسیر و نحو / دکتر محمد باقر حجتی سنن ترمذی، ج ۳ سوگندهای قرآن / شهید ابو القاسم رزاقی سیره ابن هشام، ج ۱ ش:

شرح لمعه، ج ۲ / شهید ثانی شناخت قرآن / علی کمالی دزفولی شرح نهج البلاغه، ج ۳ / ابن ابی الحدید شرح جامی ص:

صحیح بخاری، ج ۶ صحیح مسلم، ج ۴ ط:

طبقات، ج ۲ / ابن سعد ع:

عبارات الانوار / میر حامد حسین ف:

فتوحات مکیه، ج ۱ / محی الدین العربی فصوص الحکم / محی الدین العربی فجر الاسلام فوائد الرضویه / محدث قمی فرهنگ عقاید و قوانین اسلامی، ج ۱ فتح الباری، ج ۹

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۵۱۲

ق:

قرآن کریم / کلام الله قرآن در اسلام / علامه طباطبائی قرآن و آخرین پیامبر / آیت الله مکارم شیرازی قاموس کتاب مقدس / مترجم: مسترهاکس قرآن و کتابهای دیگر آسمانی / شهید سید عبد الکریم هاشمی نژاد قرآن و علم روز / عبد الغنی الخطیب، ترجمه از دکتر اسد الله مبشری قصص قرآن / صدر الدین بلاغی ک:

کافی، ج ۱ و ۲ / کلینی کامل، ج ۳ / ابن اثیر کشاف، ج ۲ و ۴ / جار الله زمخشری کتاب مقدس (تورات و انجیل) / چاپ لندن، سال ۱۹۰۱ / الکاشف، ج ۷ / محمد جواد مغنیه گ:

گزیده رسائل اخوان الصفا / علی اصغر حلبی م:

مبانی و روشهای تفسیر قرآن / عباسعلی عمید زنجانی مجمع البیان، ج ۱-۱۰ / طبرسی مناقب، ج ۲-۳ / ابن شهر آشوب مستدرک، ج ۳ / حاکم مناهل العرفان، ج ۱-۲ / عبد العظیم زرقانی مباحث فی علوم القرآن / صبحی صالح مفردات القرآن / راغب اصفهانی

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)، ج ۲، ص: ۵۱۳

مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، ج ۴ / فخر رازی مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم / دکتر بوکای، مترجم مهندس ذبیح الله دبیر منهج الصادقین، ج ۱۰ / ملا فتح الله کاشانی میزان الحکمه، ج ۸ / محمدی ری شهری منشور جاوید، ج ۱ / استاد جعفر سبحانی منتهی

المقال / ابو علی مقدمه الجامعة المحرر / ابن عطیه مقدمه التفسیر / مراغی مقدمه فی اصول التفسیر / ابن تیمیه مقدمه التفسیر / ابن کثیر مقالات الاسلامیین، ج ۱ / اشعری مجله مکتب اسلام مقدمه تفسیر منهج الصادقین / ابو الحسن شعرانی ن:

نهج البلاغه / سید رضی نور الثقلین، ج ۱-۴ / شیخ عبد علی جمعه حویزی نمونه‌هایی از تأثیر و نفوذ قرآن / علی کریمی جهرمی و:

وسائل الشیعه، ج ۴-۱۸ / شیخ حر عاملی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهنانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

